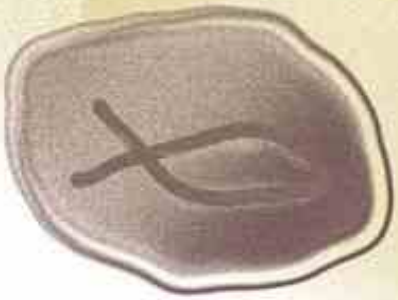
آمـــوزهٔ کتاب مقدس

تعالیم ضروری ایمان مسیحی



وِین گرادِم

ویرایش: جِف پِرسوِل

آمـــــوزۀ کتاب مقدس

تعالیم ضروری ایمان مسیحی

وِین گرادِم

ویرایش: جِف پِرسوِل

کتابهای زاندِروان، نوشتۀ وِین گرادِم

الهیات نظام مند

مقایسه‌های مؤثر/ آیا عطایای معجزه‌آسا برای زمان حال هستند؟ (ویراستار)

در ترجمۀ این کتاب از کتاب مقدس نسخۀ دری امروز ۲۰۰۸ استفاده شده است.

ترجمه شده با اجازه ناشر در AHCN شبکه کلیسایی خانگی افغانستان.

Published by arrangement with The Zondervan Corporation L.L.C
A subsidiary of HarperCollins Christain Publishing, inc".

All translation and publishing rights in Dari reserved by
Afghan House Church Network

www.khabarkhush.org

ISBN: 9780310222330

تقدیم به

دِیو و پِگی اِکسترام، تام و کِین فارِستِر،

و

مایکل و سوزی کِلی

که دوستی آنها هدایای خاصی از جانب خداست

فهرست

مقدّمه

۱. مقدّمهٔ الهیات نظام‌مند ۹

الهیات نظام‌مند چیست؟ چرا مسیحیان باید آن را مطالعه کنند؟ ما چگونه باید آن را مطالعه کنیم؟

بخش۱: آموزهٔ کلام خدا ۳۲

۲. اقتدار و خطاناپذیری کتاب مقدس ۳۳

ما چگونه بدانیم که کتاب مقدس کلام خداست؟ آیا خطایی در کتاب مقدس وجود دارد؟

۳. وضوح، ضرورت و کفایت کتاب مقدس ۶۵

آیا فقط محققین کتاب مقدس می‌توانند به درستی کتاب مقدس را درک کنند؟ کتاب مقدس برای چه اهدافی ضروری است؟ آیا کتاب مقدس برای آگاهی از چیزهایی که خدا می‌خواهد دربارهٔ آنها فکر کنیم یا انجام دهیم، کافی است؟

بخش۲: آموزهٔ خدا ۹۰

۴. شخصیت خدا: صفات "انتقال‌ناپذیر" ۹۱

ما چگونه بدانیم که خدا وجود دارد؟ آیا ما واقعاً می‌توانیم خدا را بشناسیم؟ خدا چه فرقی با ما دارد؟

۵. صفات "انتقال‌پذیر" خدا ۱۲۳

چگونه خدا مانند ماست؟

۶. تثلیث ۱۵۹

چگونه خدا می‌تواند سه شخصیت و در عین حال یک خدا باشد؟

۷. آفرینش ۱۹۵

چرا، چگونه و چه زمانی خدا جهان را آفرید؟

۸. مشیّت الهی خدا ۲۲۵

خدا چقدر آفرینش را کنترل می‌کند؟ اگر خدا همه چیز را کنترل می‌کند، چگونه اعمال ما می‌تواند مفهوم واقعی داشته باشد؟

۹. دعا ۲۵۴

چرا خدا از ما می‌خواهد دعا کنیم؟ ما چگونه می‌توانیم دعای تأثیرگذاری داشته باشیم؟

۱۰. فرشتگان، شیطان و دیوها ۲۷۳

فرشتگان چه هستند؟ چرا خدا آنها را خلق کرد؟ امروزه مسیحیان باید چه تفکری نسبت به شیطان و دیوها داشته باشند؟

بخش۳: آموزهٔ انسان ۳۰۳

۱۱. آفرینش انسان ۳۰۴

چرا خدا ما را آفرید؟ چگونه خدا ما را به‌صورت خود آفرید؟ منظور کتاب مقدس از "جان" و "روح" چیست؟

۱۲.انسان به‌صورت مرد و زن ۳۲۵

چرا خدا دو جنسیّت را آفرید؟ آیا مردان و زنان می‌توانند برابر باشند، ولی همچنان نقشهای متفاوتی داشته باشند؟

۱۳.گناه ۳۴۳

گناه چیست؟ از کجا آمد؟ آیا ما یک ماهیت گناه آلود را از آدم به ارث می‌بریم؟

بخش۴: آموزهٔ مسیح ۳۷۳

۱۴.شخصِ مسیح ۳۷۴

چگونه عیسی کاملاً خدا و کاملاً انسان است، ولی همچنان یک نفر است؟

۱۵.کفّاره ۴۰۹

آیا لازم بود که مسیح بمیرد؟ در کفّاره واقعاً چه اتفاقی افتاد؟ آیا مسیح به جهنم نزول کرد؟

۱۶.رستاخیز و صعود ۴۳۲

بدن قیام کردهٔ عیسی چه شکلی بود؟ این برای ما چه اهمیتی دارد؟ وقتی مسیح بـه آسـمان صعود کرد،چه اتفاقی برای او افتاد؟

بخش۵: آموزهٔ کاربرد فدیه ۴۴۸

۱۷.فیض مشترک ۴۴۹

خدا چه برکاتی را به همهٔ انسانها، یعنی به ایمانداران و غیرایمانداران می‌دهد که ما لایق اش نیستیم؟

۱۸.برگزیدگی ۴۶۴

چه زمانی و چرا خدا ما را برگزید؟ آیا بعضیها برگزیده نیستند؟

۱۹.دعوت انجیل ۴۹۰

پیغام انجیل چیست؟ چگونه تأثیرگذار می‌شود؟

۲۰.تولّد تازه ۴۹۸

تولد تازه یافتن چه مفهومی دارد؟

۲۱.ایمان آوردن (ایمان و توبه) ۵۱۰

توبهٔ واقعی چیست؟ ایمان نجات بخش چیست؟ آیا انسانها می‌توانند عیسی را به‌عنوان نجـات دهنده بپذیرند، ولی به‌عنوان خداوند نپذیرند؟

۲۲. عادل شمردگی و فرزند خواندگی ۵۲۴

ما چگونه و چه زمانی به جایگاه قانونی درست در نزد خدا دست می‌یابیم؟ مزایای عضویت در خانوادهٔ خدا چیست؟

۲۳. تقدیس (رشد در شباهت به مسیح) ۵۴۳

ما چگونه در بلوغ مسیحی رشد می‌کنیم؟ برکات رشد مسیحی چیست؟

۲۴. تداوم ایمان مقدّسین (مسیحی ماندن) ۵۶۲

آیا مسیحیان واقعی می‌توانند نجاتشان را از دست بدهند؟ ما چطور بدانیم که واقعاً تولد دوباره یافته‌ایم؟

۲۵. مرگ، شرایط بینابینی و جلال یافتن ۵۸۴

هدف مرگ در زندگی مسیحی چیست؟ وقتی می‌میریم، برای جسم و جانمان چه اتفاقی می‌افتد؟ چه زمانی بدنهای قیام کرده را دریافت خواهیم کرد؟ آنها چه شکلی خواهند بود؟

بخش۶: آموزهٔ کلیسا ۶۰۵

۲۶. ماهیت کلیسا ۶۰۶

ما چگونه می‌توانیم یک کلیسای واقعی را شناسایی کنیم؟ اهداف کلیسا چیست؟ چه چیزی یک کلیسا را برای خدا خوشایند یا ناخوشایند می‌سازد؟

۲۷. تعمید ۶۳۰

چه کسانی باید تعمید بگیرند؟ این چگونه باید انجام شود؟ مفهوم آن چیست؟

۲۸. شام خداوند ۶۵۰

مفهوم شام خداوند چیست؟ چگونه باید برگزار شود؟

۲۹. عطایای روح‌القدس(۱): سؤالات کلّی ۶۶۵

عطایای روحانی چیست؟ چند عطیه وجود دارد؟ آیا بعضی از عطایا متوقف شده‌اند؟ ما چگونه عطایای روحانی را بطلبیم و بکار ببریم؟

۳۰.عطایای روح‌القدس(۲): عطایای خاص ۶۸۸

ما چگونه باید عطایای روحانی خاص را درک کرده و بکار ببریم؟

بخش۷: آموزهٔ آینده ۷۱۹

۳۱.بازگشت مسیح: چه زمانی و چگونه؟ ۷۲۰

چه زمانی و چگونه مسیح بازخواهد گشت؟ آیا او می‌تواند در هر زمانی بازگردد؟

۳۲. دورهٔ هزار ساله ۷۴۰

دورهٔ هزار ساله چیست؟ چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ آیا مسیحیان از دوران مصیبت شدید عبور خواهند کرد؟

۳۳. داوری نهایی و مجازات ابدی ۷۷۰

چه کسانی داوری خواهند شد؟ جهنم چیست؟

۳۴. آسمانهای جدید و زمین جدید ۷۹۱

آسمان چیست؟ آیا یک مکان است؟ چگونه زمین تازه خواهد شد؟ زندگی در آسمانهای جدید و زمین جدید چگونه خواهد بود؟

ضمیمهٔ ۱: اعترافات تاریخی ایمان ۸۰۴

ضمیمهٔ ۲: فهرست واژه‌ها ۸۱۵

فهرست راهنمای عبارات کتاب مقدسی مورد بحث ۸۵۰

مقدّمه

این کتاب، یک نسخهٔ فشرده از کتاب *الهیات نظام‌مند* من است که شامل ۱۲۶۴ صفحه است.[1] این کتاب برای دانشجویان کلاسهای یک ترمی، دربارهٔ آموزهٔ مسیحی است، اما امیدوارم که برای کلاسهای یکشنبهٔ بزرگسالان و مطالعهٔ خانگی کتاب مقدس نیز مفید باشد، یعنی کلاسها و درسهایی که در آن مسیحیان می‌خواهند از بررسی خوانا و کتاب مقدسی آموزهٔ مسیحی استفاده کنند.

جِف پِرسوِل که اخیراً در سطح بالایی از مدرسهٔ الهیات نهضت انجیلی تثلیث فارغ التحصیل شده (جاییکه به‌عنوان آموزشیار و همچنین دانشجوی مدّرس، در کنار من عهد جدید یونانی را درس می‌داد)، کارِ دشوار حذف ۷۴۰ صفحه از کتاب *الهیات نظام‌مند* را انجام داد. او مرتباً با من مشورت می‌کرد و ما توافق کردیم که بخشهایی را که بیشتر مربوط به دانشجویان دانشکده بود، کاملاً حذف کنیم (مثلاً فصلهای مربوط به ادارهٔ کلیسا، تأدیب و انضباط کلیسایی و اکثر پاورقیهای مفصّلی که مربوط به نکات ظریف تفسیر آیات کتاب مقدس بود). در بخشهای باقیمانده، او اکثر مباحثات اصلی را دست نخورده گذاشت، اما در مورد نکات فرعی، متوجه شد که می‌تواند اغلب مباحثات طولانی را در یک یا دو جملهٔ واضح خلاصه کند. برای اینکه اندازهٔ این کتاب قابل کنترل باشد، فهرست کتابها و(متأسفانه) سرودهای آخر هر فصل را حذف کرد. بعد یک واژه نامه از اصطلاحات خاص و سؤالاتی برای مرور را به هر فصل اضافه کرد. وقتی من متن حاصله و مطالب نهایی افزوده شده را می‌خوانم، متوجه می‌شوم که کار او فوق‌العاده بوده که توانسته خصوصیات اصلی و آهنگ کلی کتاب بزرگتر را حفظ کند. نتیجهٔ آن یک کتاب فشرده تر است که کلّ دامنهٔ آموزه‌های ضروری مسیحی را تحت پوشش قرار می‌دهد.

در پنج سالی که *الهیات نظام‌مند* منتشر شده، دو نظری که بارها شنیده‌ام، این است:"سپاسگزارم از نوشتن یک کتاب الهیاتی که می‌توانم آن را درک کنم،" و "این کتاب به زندگی مسیحی من کمک

می‌کند". خدا را شکر می‌کنم که اجازه داد این کتاب به این شکل، برای مردم مفید باشد. ما در این کتاب مختصر تلاش کرده‌ایم که این دو ویژگی را حفظ کنیم: وضوح و کاربرد برای زندگی.

روش کلی من در نوشتن الهیات و اکثر مطالب مذکور در مقدمهٔ کتاب بزرگتر، دربارهٔ این کتاب نیز می‌تواند بیان شود و در مطالب بعدی مطرح شده است.

من این کتاب را برای سایر معلمان الهیات ننوشته‌ام (اگرچه امیدوارم بسیاری از آنها این کتاب را بخوانند). من آن را برای دانشجویان نوشته‌ام- و نه تنها برای دانشجویان، بلکه برای هر مسیحی که تشنهٔ شناخت عمیقتر الهیات اصلی کتاب مقدس است.

من سعی کرده‌ام *آموزهٔ کتاب مقدس* را حتی برای مسیحیانی که قبلاً هرگز الهیات را مطالعه نکرده‌اند، قابل درک سازم. از بکارگیری اصطلاحات تخصّصی بدون توضیح، پرهیز کرده‌ام. اکثر فصلها را می‌توان به‌طور مجزا خواند تا شخص بتواند از هر فصلی که می‌خواهد آغاز کند و آن را درک کند، بدون اینکه مجبور به خواندن مطالب قبلی باشد.

دروس مقدّماتی نباید سطحی یا ساده باشند. من معتقدم که اکثر مسیحیان می‌توانند تعالیم آموزه‌ای کتاب مقدس را با عمق قابل توجه‌ی درک کنند، به شرط اینکه با وضوح ارائه شده و زبان بسیار تخصّصی بکار نرفته باشد. بنابراین بدون تردید، در مکانهای مورد نیاز، با جزئیات به مباحثات الهیاتی پرداخته‌ام.

این شش ویژگی متمایز در این کتاب، حاصل الزامات من دربارهٔ مفهوم الهیات نظام‌مند و نحوهٔ تعلیم آن بوده است.

1. یک پایهٔ کتاب مقدسی واضح برای آموزه ها.

چون من معتقدم که الهیات باید صریحاً بر اساس تعالیم کتاب مقدس باشد، در هر فصل سعی کرده‌ام نشان بدهم که در کدام قسمت، کتاب مقدس از آموزه‌های مورد نظر حمایت می‌کند. در واقع، چون معتقدم که قدرت و اقتدار کلمات کتاب مقدس بیشتر از کلمات انسانی است، فقط مراجع کتاب مقدسی را مطرح نکرده‌ام؛ بلکه بارها از عبارات طولانی کتاب مقدس *نقل قول* کرده‌ام

تا خوانندگان بتوانند به راحتی شواهد کتاب مقدس را خودشان بررسی کنند و به این ترتیب مانند مردمان شرافتمند بی ریا باشند که "هر روز نوشته‌ها را مطالعه می‌کردند تا ببینند آیا آن سخنان مطابق کتب است یا نه" (اعمال ۱۱:۱۷). اعتقاد به ماهیت بی‌همتای کتاب مقدس به‌عنوان کلام خدا باعث شده که در انتهای هر فصل یک عبارت حفظی از کتاب مقدس را نیز ضمیمه کنم.

2. وضوح در توضیح آموزه‌ها.

من معتقد نیستم که خدا می خواست مطالعهٔ الهیات منجر به سردرگمی و کلافگی شود. دانشجویی که دورهٔ الهیاتی را تکمیل می‌کند ولی فقط دربارهٔ آموزه‌ها و هزاران سؤال بی پاسخ مردّد است، به سختی "بتواند دیگران را با تعلیمی درست و صحیح تشویق کرده و مخالفان را جواب دندان شکن بدهد" (تیتوس ۹:۱). بنابراین سعی کرده‌ام به وضوح جایگاه آموزه‌ای این کتاب را بیان کنم و نشان دهم که در کجای کتاب مقدس این مدرک متقاعد کننده را برای این نظرات می یابم. من انتظار ندارم هرکسی که این کتاب را می‌خواند در همهٔ نکات آموزه‌ای با من موافق باشد؛ به نظرم هر خواننده‌ای، نظرات مورد بحث و مکان حمایت از این نظرات در کتاب مقدس را درک خواهد کرد.

به نظرم منصفانه است که خوانندگان این کتاب در ابتدا بپرسند که اعتقادات من در مورد نکات خاصی که در مسیحیت نهضت انجیلی مورد بحث قرار گرفته چیست. من به دیدگاه محافظه کارانهٔ خطاناپذیری کتاب مقدس اعتقاد دارم، با بیانیهٔ شیکاگو دربارهٔ شورای بین‌المللی خطا ناپذیری کتاب مقدس بسیار موافق ام (ضمیمهٔ۱). در مورد سؤال حاکمیت خدا و مسئولیت انسان (فصل ۸) و سؤال از پیش برگزیدگی (فصل ۱۸) به دیدگاه اصلاح یافتهٔ سنّتی اعتقاد دارم. در سازگاری با دیدگاه اصلاح یافته معتقدم که کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته اند، هرگز نجاتشان را از دست نمی‌دهند (فصل ۲۴). در رابطه با روابط زن و مرد، استدلال من بر پایهٔ دیدگاه سنّتی یا جنبش برابری زنان نیست، بلکه "مکمّل گرا" است، یعنی خدا مرد و زن را با ارزش و انسانیّت یکسان و به شباهت خود آفرید، اما خلقت و فدیه نقشهای متمایزی را برای زن و مرد تعیین می‌کنند (فصل ۱۲). از دیدگاه تعمیدی‌ها دربارهٔ تعمید حمایت می‌کنم، یعنی کسانیکه اعتراف معتبری از ایمان

شخصی شان ارائه می‌کنند، باید تعمید یابند (فصل ۲۷). من معتقدم که همهٔ عطایای روح القدس که در عهدجدید ذکر شده، هنوز در زمان حال معتبر اند، اما مسیحیان باید با هشیاری از هدایت حکیمانهٔ کتاب مقدس پیروی کنند و از سوءاستفاده در این بخش بحث برانگیز جلوگیری کنند (فصلهای ۲۹، ۳۰). من معتقدم که بازگشت ثانوی مسیح در هر روزی می‌تواند اتفاق افتد، که پیش‌هزاره گرا خواهد بود- یعنی نشانهٔ آغاز سلطنت هزارسالهٔ او با آرامش کامل در زمین خواهد بود- اما پس از مصیبت شدید خواهد بود-یعنی بسیاری از مسیحیان از دوران مصیبت شدید عبور خواهند کرد.(فصلهای ۳۱، ۳۲)

به این معنا نیست که دیدگاههای دیگر را نادیده می‌گیرم. من در هر جاییکه تفاوتهای آموزه‌ای در مسیحیت نهضت انجیلی وجود دارد، سعی کرده‌ام نظرات دیگر را منصفانه ارائه کنم و توضیح دهم که چرا با آنها مخالف ام. همچنین باید بگویم که فکر نمی‌کنم همهٔ آموزه‌های مذکور در بالا، آموزه‌هایی هستند که باید مسیحیان را از هم جدا کنند. در واقع، در مورد بعضی از آنها می‌گویم که به نظرم آموزه هایی نیستند که از اهمیت اساسی برخوردار باشند. بنابراین بهتر است که ما مسیحیان بدانیم که درک محدودی داریم و در بسیاری از مطالب مورد بحث از قاطعیت محدودی برخورداریم و با تحمل و اشتیاق با کسانیکه دیدگاههای متفاوتی دارند، خدمت کنیم.

3. *کاربرد برای زندگی.*

من معتقد نیستم که خدا می‌خواست مطالعهٔ الهیات، خشک و کسل کننده باشد. الهیات، مطالعهٔ خدا و همهٔ کارهای اوست! الهیات را باید در *زندگی* و *دعاها* و *سرودها* بکار ببریم! همهٔ مطالب آموزه‌ای عالی کتاب مقدس (از جمله رسالهٔ پولس به رومیان) مملو از ستایش خدا و کاربرد شخصی برای زندگی است. به همین دلیل، گاهی اوقات یادداشت هایی دربارهٔ کاربرد را در متن ضمیمه کرده و"سؤالاتی برای کاربرد شخصی" را به پایان هر فصل افزوده‌ام. الهیات واقعی با "تعلیم دیندارانه موافق" است (اول تیموتاوس ۳:٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و وقتی الهیات به درستی مطالعه شود، ما را به رشد در زندگی مسیحی و پرستش سوق می‌دهد.

4. تمرکز بر دنیای نهضت انجیلی.

من فکر نمی‌کنم که یک نظام واقعی الهیاتی بتواند از درونِ چیزی که می‌توانیم سنّت الهیاتی"آزاد اندیش" بنامیم، ساخته شود- یعنی توسط کسانیکه راستی مطلق کتاب مقدس را انکار کرده یا فکر نمی‌کنند کلمات کتاب مقدس، کلمات خداست (به فصل۲ دربارۀ اقتدار کتاب مقدس مراجعه کنید). به همین دلیل، نویسندگان دیگری که در این کتاب از تأثیر متقابلشان استفاده کرده‌ام، اکثراً در جمعی هستند که امروزه سنّت" نهضت انجیلی محافظه‌کار" بزرگ نامیده می‌شود- از اصلاح گرای بزرگ، یعنی جان کالوین و مارتین لوتر گرفته تا مطالب محققان نهضت انجیلی امروز. من به‌عنوان یک معتقد به نهضت انجیلی و برای نهضت انجیلی می‌نویسم. به این معنا نیست که کسانیکه در سنّت آزاد اندیش هستند، حرف باارزشی برای گفتن ندارند؛ بلکه فقط فرق ما با آنها، تقریباً همیشه به تفاوت در ماهیت کتاب مقدس و اقتدار آن ختم می‌شود. میزان توافق آموزه‌ای موجود در کسانی که پایۀ اقتدار بسیار متفاوتی دارند، تقریباً محدود است.

البته آموزگاران همیشه می‌توانند در صورت تمایل، دربارۀ موضوع کنونی با الهیات دانان آزاد اندیش، مطالعات تکمیلی داشته باشند و من سپاسگزار دوستان نهضت انجیلی خود هستم که انتقادهای زیادی را دربارۀ الهیات آزاد اندیش می‌نویسند. اما فکر نمی‌کنم همه برای انجام این کار فراخوانده شده‌اند یا تجزیه و تحلیل گسترده دربارۀ دیدگاههای آزاد اندیش، مفید ترین راه برای بنای یک نظام مثبت الهیاتی بر اساس راستی کامل کلّ کتاب مقدس باشد. در واقع، به نوعی مانند آن پسر بچه در داستان هَنز کریسشِن اَندرسون است که فریاد زد: "امپراطور لباس ندارد!" به نظرم یک نفر باید بگوید که مشکوک به نظر می‌رسد که الهیات دانان آزاد اندیش، بینش مهمی دربارۀ تعالیم آموزه‌ای کتاب مقدس به ما داده باشند که در مطالب نهضت انجیلیها یافت نشود. (اتفاقاً، هیچ کس در این پنج سالی که *الهیات نظام‌مند* منتشر شد، نمونۀ مخالفی از این ادعا را به من ارائه نکرده است!) در ارتباطات دانشگاهی با محققان آزاد اندیش و انتقاد از کارهایشان، چیزهای ارزشمندی وجود دارد، اما مزایای طولانی مدت آن برای کلیسا محدود است. من فقط با

توجه به نظارت بر زمان و استعدادهای دانشگاهی، شخصاً فکر می‌کنم محققان نهضت انجیلی می‌توانستند در مورد سؤالات دشوار آموزه‌ای و اخلاقی که امروزه کلیسا با آنها مواجه می‌شود، به طور عاقلانه به الهیات دانان آزاد اندیش توجه کمتری کنند و بیشتر به تکلیف مثبت و سازندهٔ پاسخ‌یابی از کتاب مقدس بپردازند.

همیشه از دنیای علم و تحقیقات بسیار غنی و متنوع نهضت انجیلی محافظه‌کار که فرصتهای فراوانی را برای کشف دیدگاه‌ها و بینشهای گوناگون کتاب مقدس ارائه می‌کند، قدردانی نمی‌شود. به نظرم نهایتاً وقتی بتوانیم کتاب مقدس را با بسیاری از محققانی مطالعه کنیم که همگی با این اعتقاد آغاز کرده‌اند که کتاب مقدس کاملاً راست و مقتدر است، در این صورت به درک عمیق‌تری از کتاب مقدس دست خواهیم یافت.

5. امید برای پیشرفت در اتحاد آموزه‌ای کلیسا.

من معتقدم که هنوز امید زیادی برای کلیسا هست که به درک آموزه‌ای عمیق‌تر و خالص‌تری دست یابد و بر مرزهای قدیمی غلبه کند، حتی برای کسانیکه قرنها تسلیم نشده‌اند. عیسی مشغول کار است تا کلیسایش را کامل کند" و کلیسا را با تمام زیبایی‌اش پاک و بدون عیب و لکه و چین خوردگی یا هر نقص دیگری به خود تقدیم نماید" (افسسیان ۲۷:۵) و او عطایایی را برای تجهیز کلیسا داده " تا ما همه به آن وحدتی که در ایمان و شناسایی پسر خداست دست یابیم" (افسسیان ۱۳:۴). اگرچه بخشهایی از مخالفت مصرّانه می‌تواند ما را دلسرد کند، اما این آیات، حقیقت است و من معتقد ام که تاریخ کلیسا به‌طور گسترده، تاریخ رشد تدریجی در درک عمیق‌تر و دقیق تر کتاب مقدس در بین اعضای اصلی و مرکزی قوم خداست که به اعتقادشان به کلام خطاناپذیر خدا ادامه داده و به سوی خطای آموزه‌ای بزرگی رویگردان نشده‌اند.

بنابراین نباید امید به توافق بیشتر را حتی در زمان حاضر کنار بگذاریم. در واقع، ما در این قرن، درک بیشتر و بعضی از توافقات آموزه‌ای بیشتر را بین الهیدانان عهدی و دوران‌گرا، و بین کاریزماتیکها و غیرکاریزماتیکها دیده‌ایم؛ بعلاوه، به نظرم در چند دههٔ اخیر، درک کلیسا دربارهٔ

خطاناپذیری کتاب مقدس و عطایای روحانی، به طور ارزشمندی افزایش یافته است. من معتقدم که مناظرهٔ اخیر دربارهٔ نقشهای مناسب مردان و زنان در ازدواج و کلیسا، نهایتاً به درک بیشتر تعلیم کتاب مقدس نیز منجر خواهد شد، اگرچه وجود مباحثات کنونی دردناک است. یکی از جالبترین عجایب الهیاتی طولانی مدت، بیانیهٔ اکتبر ۱۹۹۷ است که احتمال توافق بیشترِ نهضت انجیلی و کاتولیکهای رومی را دربارهٔ ماهیت نجات و مخصوصاً آموزهٔ عادل شمردگی فقط به وسیلهٔ ایمان نشان می‌دهد.

چون خداوند هنوز ادراک آموزه‌ای بیشتری را به کلیسا اش می‌بخشد، من بی درنگ در این کتاب دوباره بعضی از تفاوتهای قدیمی را بیان کرده‌ام (مثلاً دربارهٔ تعمید، شام خداوند، دورهٔ هزار ساله و مصیبت شدید، از پیش برگزیدگی) با این امید که حداقل در بعضی از موارد، نگاهی تازه به کتاب مقدس می‌تواند بررسی جدید این آموزه‌ها را برانگیزاند و شاید جنبشی را نه فقط به سوی درک بیشتر و تحمل دیدگاه‌های دیگر، بلکه حتی به سوی توافق آموزه‌ای بیشتر نیز برانگیزاند.

6. حسّ نیاز فوری به ادراک آموزه‌ای بیشتر در کلّ کلیسا.

من معتقدم که در کلیسای امروز یک نیاز فوری به درک بیشتر آموزهٔ مسیحی یا الهیات نظام‌مند وجود دارد. نه فقط کشیشان و معلمان نیازمند درک عمیق‌تر الهیات هستند- بلکه *کلّ کلیسا* نیز به آن نیاز دارد. یک روز به فیض خدا می‌توانیم کلیساهایی مملو از مسیحیانی داشته باشیم که می‌توانند دربارهٔ تعالیم آموزه‌ای کتاب مقدس صحبت کنند، آن را بکار ببرند و *زندگی کنند*، همانطور که دربارهٔ جزئیات شغل یا سرگرمی هایشان- یا بخت و اقبال تیم ورزشی یا برنامهٔ تلویزیونی موردعلاقهٔ خود صحبت می‌کنند. مسیحیان در درک آموزه‌ها *ناتوان* نیستند؛ بلکه باید به طور قابل درک به آن دسترسی داشته باشند.در این صورت، به نظرم بسیاری از مسیحیان متوجه می‌شوند که درک کردن (و زندگی کردن) آموزه‌های کتاب مقدس، یکی از بزرگترین خوشیهای آنهاست.

من می‌خواهم از دانشجویانم در مدرسهٔ الهیات نهضت انجیلی تثلیث قدردانی کنم (اکنون ۱۹۸۱). نظرات متفکرانه و پُر بصیرتشان دربارهٔ بخشهای گوناگون *الهیات نظام‌مند* منجر به پیشرفتهای

کوچک و بیشماری در نحوهٔ ابراز مطالب این کتاب شده است (و حتی نظرات شان باعث شد که نظرم را دربارهٔ یک وجه از داوری نهایی تغییر دهم).

فکر نمی‌کنم بدون تشویق دائمی جک کرَت، مدیر فروش دانشگاهی زاندروان می‌توانستم آماده سازی این کتاب الهیات فشرده را برعهده گیرم، او دائماً به من می‌گفت که نیازمند چنین کتابی هستیم. در فرایند ویرایش و تصویر کلی کتاب، کار با جیم روآرک و اِستنَ گاندری در زاندروان مایهٔ خشنودی من بوده است. بعلاوه، لورا وِلِر کار برجسته‌ای انجام داد و در نقش خود به عنوان ویراستارِ نسخهٔ چاپی به خطاهای کوچک بیشماری پی برد.

همسرم، مارگارت در هنگام کار بر روی این تجدید نظر، دلگرمی دائمی و مایهٔ خوشی زیادی برای من بود، چنانکه در این بیست و نه سال از ازدواج‌مان چنین نقشی را برعهده داشته است. اینجا در پنجاهمین سال زندگی ام، به‌خاطر او خدا را بسیار شکر می‌کنم. "ارزش او از جواهرات هم زیادتر است. او مورد اعتماد شوهر خود می‌باشد" (امثال ۳۱:۱۰-۱۱).

"خداوند را سپاس گوئید زیرا که نیکوست،
و رحمت او تا به ابد است!" (مزامیر ۱۱۸:۲۹)
"نه ما را، ای خداوند! نه ما را،
بلکه نام خود را جلال ده!" (مزامیر ۱۱۵:۱)

وِین گرادِم
مدرسهٔ الهیات نهضت انجیلی تثلیث
2065 HALF DAY ROAD
DEERFIELD, ILLINOIS 60015
USA

---

1. *الهیات نظام‌مند: مقدمه‌ای بر آموزهٔ کتاب مقدس* (Leicester: Inter-Varsity Press and Grand Rapids: Zondervan, 1994).

فصل اول

مقدّمهٔ الهیات نظام‌مند

+ الهیات نظام‌مند چیست؟

+ چرا مسیحیان باید آن را مطالعه کنند؟

+ ما چگونه باید آن را مطالعه کنیم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. تعریف الهیات نظام‌مند

الهیات نظام‌مند چیست؟ تعاریف زیادی ارائه شده، اما با توجه به اهداف این کتاب، این تعریف بکار خواهد رفت: *الهیات نظام‌مند، درسهایی است که به این سؤال پاسخ می‌دهد: دربارهٔ هر موضوعی، "امروزه کلّ کتاب مقدس به ما چه می‌آموزد؟"*[1] این تعریف نشان می‌دهد که الهیات نظام‌مند شامل جمع آوری و درک همهٔ عبارات مرتبط در کتاب مقدس، دربارهٔ موضوعات گوناگون و بعد خلاصه کردن واضح درسهایشان می‌باشد تا بدانیم دربارهٔ هر موضوع چه اعتقادی داشته باشیم.

1. ارتباط با زمینه‌های دیگر.

تأکید این کتاب بر *الهیات تاریخی* (مطالعهٔ تاریخی نحوهٔ درک مسیحیان از موضوعات الهیاتی گوناگون در دوره‌های زمانی مختلف) یا *الهیات فلسفی* (مطالعهٔ موضوعات الهیاتی، تا حدّ زیادی بدون استفاده از کتاب مقدس و با استفاده از ابزارها و سبکهای استدلال فلسفی و شناختِ خدا با مشاهدهٔ جهان) یا *دفاعیاتی* (تهیهٔ دفاعیه‌ای برای حقانیّت ایمان مسیحی، به‌منظور متقاعد ساختن غیرایمانداران) نخواهد بود. این سه موضوع که موضوعات ارزشمندی برای پیگیری مسیحیان هستند، گاهی اوقات در تعریف گستردهٔ اصطلاح *الهیات نظام‌مند* نیز بکار رفته اند. در واقع، توجه

به موضوعات تاریخی، فلسفی و دفاعیاتی در بخشهایی از این کتاب یافت خواهد شد. چون مطالعهٔ تاریخی، اطلاعاتی دربارهٔ بینشها و خطاهای دیگران از درک کتاب مقدس در گذشته را به ما می‌دهد؛ مطالعهٔ فلسفی به ما کمک می‌کند که طرز تفکر درست و غلطی را که در فرهنگ ما و دیگران رایج است، درک کنیم؛ مطالعهٔ دفاعیاتی به ما کمک می‌کند که تعالیم کتاب مقدس را برای تحمّل مخالفتهای غیرایمانداران بکار ببریم. اما تمرکز این کتاب بر این درسها نیست، بلکه ترجیحاً به طور مستقیم با متن کتاب مقدس ارتباط برقرار می‌کند تا بداند که کتاب مقدس دربارهٔ موضوعات الهیاتی گوناگون به ما چه می‌گوید. درحالیکه این بخشها به درک ما دربارهٔ سؤالات الهیاتی کمک می‌کنند، اما فقط کتاب مقدس از اقتدار نهایی برخوردار است تا اعتقادات ما را تعریف کند، بنابراین جایز است که زمانی را صرف تمرکز بر تعلیم کتاب مقدس کنیم.

این کتاب بر *اخلاقیات* مسیحی نیز تأکید نخواهد کرد. اگرچه به طور اجتناب ناپذیری بین درس الهیات و اخلاقیات تداخلاتی خواهد بود، اما من سعی کرده‌ام که در تأکیدها تمایز قائل شوم. تأکید الهیات نظام‌مند بر چیزی است که خدا از ما می‌خواهد که *باور کنیم و بدانیم*، درحالیکه تأکید اخلاقیات مسیحی بر این است که خدا از ما می‌خواهد چه *کار کنیم* و چه *نگرشی* داشته باشیم. این تمایز در این تعریف منعکس شده: *اخلاقیات مسیحی، درسهایی است که به این سؤال پاسخ می‌دهد: در هر شرایطی "امروز خدا از ما می‌خواهد چه کار کنیم و چه نگرشی داشته باشیم؟"* بنابراین الهیات بر نظرات تمرکز می‌کند، درحالیکه اخلاقیات بر شرایط زندگی تمرکز می‌کند. الهیات می‌گوید باید چطور فکر کنیم، اما اخلاقیات می‌گوید باید چطور زندگی کنیم. کتاب درسی اخلاقیات، دربارهٔ موضوعاتی مانند ازدواج و طلاق، مجازات اعدام، جنگ، کنترل بارداری، سقط جنین، کشتن انسانها برای نجات از درد، همجنس‌گرایی، دروغگویی، تبعیض نژادی، مصرف الکل، نقش دولتِ مدنی، استفاده از پول و ملک خصوصی، مراقبت از فقرا و غیره صحبت می‌کند. این موضوعات مربوط به درس اخلاقیات است و در این کتاب تحت پوشش قرار نمی‌گیرند. اما این کتاب در مواجهه با این کاربردها، در بیان کاربرد الهیات برای زندگی درنگ نخواهد کرد.

الهیات نظام‌مند، طبق تعریف بالا، *متفاوت از الهیات عهد عتیق*، *الهیات عهد جدید* و *الهیات کتاب مقدسی* است. این سه زمینه، موضوعات‌شان را از لحاظ تاریخی و با ترتیب ارائه شده در کتاب مقدس تنظیم می‌کنند. بنابراین در الهیات عهدعتیق، شخص می‌تواند بپرسد: "تثنیه دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد؟" یا "مزامیر دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد؟" یا "اشعیا دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد؟" یا حتی "کلّ عهدعتیق دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد و این تعلیم چگونه در طول تاریخ عهدعتیق شکل گرفته است؟" در الهیات عهدجدید، شخص می‌تواند بپرسد: "انجیل یوحنا دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد؟" یا "پولس دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد؟" یا حتی"عهدجدید دربارهٔ دعا چه تعلیمی می‌دهد و پیشرفت تاریخی این تعلیم در حال پیشروی در عهدجدید چگونه بوده است؟"

الهیات کتاب مقدسی در درسهای الهیاتی، یک مفهوم تخصّصی دارد. این مقولهٔ بزرگتری است که شامل الهیات عهدعتیق و الهیات عهدجدید است. الهیات کتاب مقدسی به تعالیم *هریک از نویسندگان* و *بخشهای* کتاب مقدس و مکان هر تعلیم در *پیشرفت تاریخی* کتاب مقدس توجه خاصی می‌کند. پس شخص می‌تواند بپرسد: "رشد تاریخی درس دعا، بر اساس چیزی که در سراسر تاریخ عهدعتیق و سپس عهدجدید دیده می‌شود، چگونه است؟" البته به این سؤال بسیار نزدیک است: "امروزه کلّ کتاب مقدس دربارهٔ دعا به ما چه می‌آموزد؟" (که بر اساس تعریف بالا، *الهیات نظام‌مند* است). بعد معلوم می‌شود که محدودهٔ بین این زمینه‌های گوناگون غالباً با هم تداخل دارند و بخشهایی از یک درس با درس بعدی ترکیب می‌شود. ولی هنوز یک تفاوتی وجود دارد، چون الهیات کتاب مقدسی، رشد تاریخی یک آموزه و روشی را دنبال می‌کند که به نوعی جایگاه شخص در این رشد تاریخی، بر درک او و بکارگیری این آموزهٔ خاص تأثیر می‌گذارد. الهیات کتاب مقدسی بر درک هر آموزه توسط نویسندگان کتاب مقدس و شنوندگان یا خوانندگان اولیه نیز تمرکز می‌کند.

از طرف دیگر، الهیات نظام‌مند بر مجموعه و سپس بر خلاصهٔ تعلیم *همهٔ* عبارات کتاب مقدس دربارهٔ یک موضوع خاص تمرکز می‌کند. بنابراین نتایج الهیات کتاب مقدسی را بکار گرفته و غالباً بر روی آنها بنا می‌کند. درنتیجه الهیات نظام‌مند می‌پرسد، مثلاً: "امروزه کلّ کتاب مقدس دربارهٔ دعا

به ما چه تعلیمی می‌دهد؟" سعی می‌کند تعلیم کتاب مقدس را به طور مختصر، قابل درک و با بیانیهٔ بسیار دقیق خلاصه کند.

2. کاربرد برای زندگی.

بعلاوه، الهیات نظام‌مند بر خلاصه کردن هر آموزه بر اساس درک مورد نیاز مسیحیان امروزی تمرکز می‌کند. گاهی اوقات این شامل بکارگیری اصطلاحات و حتی مفاهیمی است که توسط نویسندهٔ کتاب مقدس بکار نرفته، بلکه نتیجهٔ صحیح ترکیب تعالیم دو یا چند نویسندهٔ کتاب مقدس دربارهٔ یک موضوع خاص است. مثلاً اصطلاحات *تثلیث*، *تجسم* و *الوهیت مسیح* در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند، اما به طرز سودمندی مفاهیم کتاب مقدس را خلاصه می‌کنند.

تعریف الهیات نظام‌مند با در نظر گرفتنِ "امروزه کلّ کتاب مقدس *به ما چه تعلیمی* می‌دهد"، به این معناست که کاربرد آن برای زندگی، بخش ضروری پیگیری صحیح الهیات نظام‌مند است. بنابراین، همهٔ آموزه‌ها باید با توجه به ارزش عملی آنها برای زندگی مسیحی در نظر گرفته شوند. در هیچ جایی از کتاب مقدس، آموزه‌ها به تنهایی یا جدا از زندگی مطالعه نمی‌شوند. نویسندگان کتاب مقدس دائماً تعلیم‌شان را در زندگی بکار می‌برند. بنابراین هر مسیحی که این کتاب را می‌خواند، باید زندگی مسیحی اش در این مطالعه، غنی و عمیق شود؛ واقعاً اگر رشد روحانی شخصی اتفاق نه افتد، این کتاب به درستی توسط نویسنده نوشته نشده یا این مطالب به درستی توسط خواننده مطالعه نشده‌اند.

3. الهیات نظام‌مند و الهیات غیر نظام‌مند.

اگر ما از تعریف الهیات نظام‌مند استفاده کنیم، می‌بینیم که در واقع اکثر مسیحیان، الهیات نظام‌مند را بارها در طول هفته انجام می‌دهند (یا حداقل بیانیه‌هایی برای الهیات نظام‌مند می‌سازند). مثلاً: "کتاب مقدس می‌گوید همه‌ی کسانیکه به عیسی مسیح ایمان دارند، نجات خواهند یافت." "کتاب مقدس می‌گوید عیسی مسیح تنها راه به سوی خداست." "کتاب مقدس می‌گوید عیسی بازمی‌گردد."

اینها خلاصهٔ مطالب کتاب مقدس است و به تنهایی، بیانیه‌های الهیاتی نظام‌مند هستند. در واقع، هر بار که یک مسیحی دربارهٔ مطالب کلّ کتاب مقدس چیزی می‌گوید، به نوعی"الهیات نظام‌مند" را انجام می‌دهد- طبق تعریف بالا- با تفکر دربارهٔ موضوعات گوناگون و پاسخ به این سؤال: "کل کتاب مقدس امروز به ما چه تعلیمی می‌دهد؟"

پس این کتاب با این نوع "الهیات نظام‌مند" که اکثر مسیحیان انجام می‌دهند، چه فرقی دارد؟ حداقل به چهار طریق مختلف فرق دارد. اول، این کتاب به طور *بسیار منظم* با موضوعات کتاب مقدس برخورد می‌کند تا مطمئن شود به طور کامل به همه‌ی موضوعات مهم توجه خواهد شد. این سازماندهی مانع از تجزیه و تحلیل نادرست موضوعات مجزا می‌شود، چون به این معناست که همه‌ی آموزه‌های مورد توجه را می‌توان برای سازگاری با اسلوب شناسی و عدم تضّاد در روابط بین آموزه‌ها با هر موضوع مقایسه کرد. همچنین کمک می‌کند تا مطمئن شویم که به طور متعادل به آموزه‌های تکمیلی توجه می‌شود: مثلاً الوهیت و انسانیّت مسیح، حاکمیت خدا و مسئولیت انسان، با هم مطالعه می‌شوند تا با تأکید نامتعادل بر یک جنبه از کلّ مطالب ارائه شده در کتاب مقدس، به نتایج نادرست نرسیم.

در واقع، صفت *نظام‌مند* در الهیات نظام‌مند باید به عنوان چیزی در نظر گرفته شود که "با دقت مطابق موضوعات تنظیم شده"، با این ادراک که موضوعات مورد مطالعه با سازگاری در کنار هم قرار گرفته‌اند و همه‌ی موضوعات آموزه‌ای اصلی کتاب مقدس را در بر خواهند گرفت. بنابراین "نظام‌مند" باید در تضّاد با "تنظیم اتفاقی" یا "غیر نظام‌مند" در نظر گرفته شود. در الهیات نظام‌مند، به ترتیب یا به طور"نظام‌مند" به موضوعات رسیدگی می‌شود.

تمایز دوم این کتاب با نحوهٔ انجام الهیات نظام‌مند توسط اکثر مسیحیان، در این است که در مقایسه با اکثر مسیحیان با *جزئیات بیشتری* به موضوعات می‌پردازد. مثلاً یک مسیحی عادی درنتیجهٔ مطالعهٔ منظم کتاب مقدس می‌تواند این بیانیهٔ الهیاتی را بسازد: "کتاب مقدس می‌گوید همه کسانیکه به عیسی مسیح ایمان دارند، نجات خواهند یافت." این خلاصهٔ کاملاً درستی از تعلیم

اصلی کتاب مقدس است. اما ما در این کتاب صفحات متعددی را به شرح دقیق‌تر مفهوم "ایمان به عیسی مسیح" اختصاص خواهیم داد[۲] و ۹ فصل (فصلهای ۲۰-۲۸) را به توضیح مفهوم "نجات یافتن" با تمام مفاهیم این اصطلاح اختصاص خواهیم داد.

سوم، مطالعهٔ رسمی الهیات نظام‌مند این امکان را فراهم می‌کند که خلاصهٔ تعالیم کتاب مقدس را در مقایسه با کار مسیحیانی که معمولاً بدون این مطالعات انجام می‌شود، به طور *صحیح تری* انجام دهیم. در الهیات نظام‌مند، خلاصهٔ تعالیم کتاب مقدس باید با دقت بیان شود تا از سوءتفاهمات جلوگیری کند و تعالیم غلط را حذف کند. در واقع، یکی از نشانه‌های بلوغ در درک الهیات نظام‌مند، دقّت در بکارگیری کلمات برای خلاصه کردن تعالیم کتاب مقدس است.

چهارم، یک تجزیه و تحلیل الهیاتی خوب باید برای هر موضوع خاص، *همهٔ عبارات کتاب مقدسی مرتبط* با آن را بیابد و منصفانه برخورد کند، نه اینکه فقط بعضی یا اندکی از عبارات مرتبط را بیابد. غالباً به این معناست که باید به نتایج تفسیر جزء به جزء یا تفسیر کتاب مقدس وابسته باشد که به طور کلی از سوی مفسّران نهضت انجیلی به توافق رسیده، یا در جاییکه تفاوتهای مهمی در تفسیر وجود دارد، الهیات نظام‌مند، تفسیرهای جزئی آیات کتاب مقدس را در بخشهای خاص در نظر می‌گیرد.

به‌خاطر موضوعات زیادی که در مطالعهٔ الهیات نظام‌مند تحت پوشش قرار می‌گیرد و دقت زیاد در تجزیه و تحلیل این موضوعات، اجتناب ناپذیر است که کسیکه الهیات نظام‌مند را برای اولین بار مطالعه می‌کند، بسیاری از اعتقادات شخصی او به چالش کشیده نشده یا تهذیب نشود، تصفیه نشده یا غنی نشود. بنابراین بسیار مهم است که هر کسی که این دوره را آغاز می‌کند، بسیار مصمّم باشد که هر نظری را که به وضوح برخلاف تعلیم کتاب مقدس است، رد کند. همچنین بسیار مهم است که هر کسی مصمّم باشد هر آموزه‌ای را فقط به خاطر اینکه این کتاب درسی یا بعضی از کتابهای درسی دیگر یا معلمان می‌گویند که درست است، باور نکند، مگر اینکه این کتاب یا معلم

دورهٔ آموزشی بتواند دانشجو را با متنی از کتاب مقدس متقاعد کند. فقط کتاب مقدس، نه اقتدار انسانی، باید اقتدار مناسب برای تعریف چیزی باشد که باید باور کنیم.

4. آموزه‌ها چه چیزهایی هستند؟

در این کتاب، کلمهٔ آموزه اینطور در نظر گرفته می‌شود: *یک آموزه چیزی است که امروزه کلّ کتاب مقدس دربارهٔ بعضی از موضوعات خاص به ما تعلیم می‌دهد.* این تعریف مستقیماً با تعریف قبلی ما دربارهٔ الهیات نظام‌مند در ارتباط است، چون نشان می‌دهد که یک آموزه فقط نتیجهٔ فرایند انجام الهیات نظام‌مند با توجه به یک موضوع خاص است. با این ادراک، آموزه‌ها می‌توانند بسیار گسترده یا محدود باشند. می‌توانیم "آموزهٔ خدا" را یک مقولهٔ آموزه‌ای بزرگ بدانیم، شامل خلاصهٔ همه چیزهایی که امروزه کتاب مقدس دربارهٔ خدا به ما تعلیم می‌دهد. چنین آموزه‌ای فوق‌العاده بزرگ خواهد بود. از طرف دیگر می‌توانیم به طور محدودتر دربارهٔ آموزهٔ جاودانگی خدا، آموزهٔ تثلیث یا آموزهٔ عدالت خدا صحبت کنیم.

این کتاب بر اساس هفت آموزهٔ بزرگ یا بخشهای مورد مطالعه، به هفت بخش اصلی تقسیم شده است:

بخش ۱: آموزهٔ کلام خدا

بخش ۲: آموزهٔ خدا

بخش ۳: آموزهٔ انسان

بخش ۴: آموزهٔ مسیح

بخش ۵: آموزهٔ کاربرد فدیه

بخش ٦: آموزهٔ کلیسا

بخش ۷: آموزهٔ آینده

در هر یک از این مقوله‌های آموزه‌ای بزرگ، تعالیم خاص بیشتری منظور شده است. به طور کلی اینها حداقل یکی از سه معیار زیر را در نظر می‌گیرند:

1) اینها آموزه‌هایی هستند که در کتاب مقدس بیش از همه مورد تأکید قرار گرفته‌اند؛ ۲) اینها آموزه‌هایی هستند که در سراسر تاریخ کلیسا و برای همهٔ مسیحیان در همهٔ زمانها بسیار اهمیّت داشته‌اند؛ ۳) اینها آموزه‌هایی هستند که برای مسیحیان در شرایط حاضر در تاریخ کلیسا اهمیّت یافته‌اند. بعضی از نمونه‌های آموزه در مقولهٔ سوم، آموزهٔ خطاناپذیری کتاب مقدس، آموزهٔ تعمید روح‌القدس، آموزهٔ شیطان و دیوها با اشارهٔ خاص به جنگ روحانی، آموزهٔ عطایای روحانی در دوران عهدجدید و آموزهٔ آفرینش انسان به‌صورت مرد و زن در رابطه با درک نقش مناسب برای مردان و زنان امروز است. چنین آموزه‌هایی به‌خاطر ارتباط شان با شرایط معاصر، در این کتاب در مقایسه با اکثر کتابهای درسی سنتّی دربارهٔ الهیات نظام‌مند، مورد تأکید بیشتری قرار گرفته‌اند.

5. آموزه‌های بزرگ و کوچک.

گاهی اوقات مردم می‌پرسند "آموزهٔ بزرگ" با "آموزهٔ کوچک" چه فرقی دارد. مسیحیان غالباً می‌گویند که می‌خواهند دربارهٔ آموزه‌های بزرگ در کلیسا به توافق برسند، اما اجازه می‌دهند در آموزه های کوچک تفاوتهایی وجود داشته باشد. راهنمای زیر برای من مفید بوده است:

آموزهٔ بزرگ، آموزه‌ای است که بر تفکر ما دربارهٔ آموزه‌های دیگر یا نحوهٔ زندگی مسیحی ما تأثیر مهمی می‌گذارد. آموزهٔ کوچک، آموزه‌ای است که بر نحوهٔ تفکر ما دربارهٔ آموزه‌های دیگر و نحوهٔ زندگی مسیحی ما تأثیر اندکی می‌گذارد.

با این معیار، آموزه‌هایی مانند اقتدار کتاب مقدس (فصل۲)، تثلیث (فصل٦)، الوهیت مسیح (فصل۱۴)، عادل‌شمردگی به وسیلهٔ ایمان (فصل۲۲) و بسیاری از موارد دیگر به درستی به عنوان آموزه‌های بزرگ در نظر گرفته می‌شوند. کسانیکه با درک تاریخی نهضت انجیلی از هر یک از این

آموزه‌ها مخالف‌اند، با مسیحیانی که این آموزه‌ها را تأیید می‌کنند، فرق زیادی خواهند داشت. برعکس، به نظرم تفاوتهای موجود بین نحوهٔ ادارهٔ کلیساها یا جزئیاتی دربارهٔ شام خداوند (فصل۲۸) یا زمان مصیبت شدید (فصل۳۲)، مربوط به آموزه‌های کوچک است. مسیحیانی که دربارهٔ این مسائل نظرات متفاوتی دارند، شاید بتوانند دربارهٔ بخشهای دیگر آموزه موافق باشند و زندگی مسیحی آنها تفاوت مهمی نداشته باشد و بتوانند با یکدیگر مشارکت واقعی داشته باشند.

البته شاید ما آموزه‌هایی را بیابیم که بر اساس این معیار بینِ آموزه‌های "بزرگ" و "کوچک" قرار گیرند. این یک امر طبیعی است، چون بسیاری از آموزه‌ها بر آموزه‌های دیگر یا بر زندگی تأثیر می‌گذارند، اما می‌توانیم دربارهٔ "اهمیت" این تأثیر اختلاف نظر داشته باشیم. در مواردی که مسیحیان سعی می‌کنند در موقعیت خاص خود تصمیم بگیرند که یک آموزه چقدر می‌تواند به‌عنوان یک آموزهٔ بزرگ در نظر گرفته شود، باید از خدا بخواهند که به آنها حکمت کامل و داوری صحیح عطا کند.

ب. پیش‌فرضهای اولیهٔ این کتاب

ما با دو پیش فرض یا تصوّر آغاز می‌کنیم: (۱) کتاب مقدس راست است و در واقع معیار قطعی ما برای حقیقت است؛ (۲) خدایی که در کتاب مقدس دربارهٔ او صحبت شده، وجود دارد و همان کسی است که کتاب مقدس می‌گوید: خالق آسمان و زمین و همهٔ چیزهای موجود در آن است. البته این دو پیش فرض همیشه پذیرای تجدید نظر یا تأیید عمیق‌تر است، اما در اینجا، این پیش فرضها نقطهٔ آغاز ما را شکل می‌دهند.

پ. چرا مسیحیان باید الهیات را مطالعه کنند؟

چرا مسیحیان باید الهیات نظام‌مند را مطالعه کنند؟ یعنی چرا ما باید به فرایند جمع‌آوری و خلاصه کردن تعالیم بسیاری از عبارات کتاب مقدس دربارهٔ موضوعات خاص بپردازیم؟ چرا فقط تداوم مطالعهٔ منظم کتاب مقدس در زندگی روزانه کافی نیست؟

1. *دلیل اولیه.*

مهمترین دلیل مطالعهٔ الهیات نظام‌مند این است که به ما توانایی می‌بخشد تا از فرمان عیسی اطاعت کرده و به ایمانداران *تعلیم* دهیم که از همه‌ی فرامین او اطاعت کنند: "پس بروید و همه‌ی ملتها را شاگرد من سازید و آنها را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنها تعلیم دهید که همهٔ چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند و بدانید که من هر روزه تا آخر با شما هستم" (متی ۲۸:۱۹-۲۰).

تعلیم دادن همهٔ فرامین عیسی، صرفاً بیش از تعلیم کلامی است که او در طول زندگی اش در زمین بیان کرد. لوقا استنباط می‌کند که کتاب اعمال شامل داستان اعمال و تعلیمی است که عیسی توسط رسولان بعد از رستاخیز اش *ادامه* داد (توجه کنید که اعمال ۱:۱ دربارهٔ انجیل لوقا صحبت می‌کند که "تمام اعمال و تعالیم عیسی از ابتدا" را ثبت می‌کند)."همهٔ فرامین عیسی" می‌تواند شامل رسالات نیز باشد، چون با نظارت روح‌القدس نوشته شده و به‌عنوان "فرمان خداوند" در نظر گرفته می‌شود (اول قرنتیان ۱۴:۳۷؛ همچنین مراجعه کنید به یوحنا ۱۴:۲۶؛ ۱۶:۱۳؛ اول تسالونیکیان ۴:۱۵؛ دوم پترس ۳:۲؛ مکاشفه ۱:۱-۳). بنابراین به طور گسترده تر "همهٔ فرامین عیسی" شامل کلّ عهدجدید است.

بعلاوه، وقتی در نظر می‌گیریم که مطالب عهدجدید، اطمینان کامل عیسی و نویسندگان عهدجدید را نسبت به اقتدار و اعتبار کُتب مقدس عهدعتیق به‌عنوان کلام خدا نشان می‌دهند (به فصل ۲ مراجعه کنید)، آشکار می‌شود که ما نمی‌توانیم "همهٔ فرامین عیسی" را بدون در نظر گرفتن کلّ عهدعتیق تعلیم دهیم (با درک صحیح شکلهای گوناگون آن در رابطه با دوران عهدجدید در تاریخ فدیه).

بنابراین تکلیف تحقق مأموریت بزرگ، نه تنها شامل بشارت، بلکه شامل *تعلیم* نیز می‌شود. به‌طور گسترده، تکلیف تعلیم دادن تمامی فرامین عیسی، تعلیم چیزی است که کل کلیسا امروز به ما می‌گوید. در اینجا الهیات نظام‌مند ضرورت می‌یابد: برای اینکه به خودمان و دیگران، دربارهٔ کتاب

مقدس تعلیم مؤثری بدهیم، ضرورت دارد که همه‌ی عبارات کتاب مقدس را دربارهٔ یک موضوع خاص *جمع‌آوری و خلاصه* کنیم.

چون هیچ کس وقت ندارد که دربارهٔ سؤالات آموزه‌ای که ممکن است ایجاد شود، کلّ کتاب مقدس را مطالعه کند، بسیار مفید است که از مزایای کار دیگران برخوردار شویم، یعنی کار کسانیکه کتاب مقدس را بررسی کرده و پاسخ موضوعات گوناگون را یافته‌اند. این به ما توانایی می‌بخشد که به طور مؤثرتر با هدایت دیگران به سوی عبارات مناسب تر و ارائهٔ یک خلاصهٔ مناسب از تعالیم آن عبارات، به آنها تعلیم دهیم. سپس کسی که ما را مورد سؤال قرار می‌دهد، خودش می‌تواند این عبارات را به سرعت بررسی کند و با سرعت بیشتری دربارهٔ تعلیم کتاب مقدس برای یک موضوع خاص، مطالبی را بیاموزد. بنابراین، ضرورت الهیات نظام‌مند برای تعلیم مطالب کتاب مقدس یک امر اساسی است، چون حافظهٔ ما و زمانی که در اختیار داریم، محدود است.

پس دلیل اولیهٔ مطالعهٔ الهیات نظام‌مند این است که به ما توانایی می‌بخشد تا مطالب کل کتاب مقدس را به خودمان و دیگران تعلیم دهیم، درنتیجه این تحقّق بخش دوم مأموریت بزرگ است.

2. *مزایای آن برای زندگیمان.*

اگرچه دلیل اولیهٔ مطالعهٔ الهیات نظام‌مند این است که این وسیله‌ی برای اطاعت از فرمان خداوندمان است، اما مزایای خاص دیگری نیز از چنین مطالعاتی حاصل می‌شود.

اول، مطالعهٔ الهیات به ما کمک می‌کند که *بر نظرات اشتباهمان غلبه کنیم*. به خاطر گناه در قلبمان و دانش ناکامل ما از کتاب مقدس، همهٔ ما گاهی اوقات مقاومت کرده یا نمی‌خواهیم تعالیم خاصی را در کتاب مقدس بپذیریم. مثلاً شاید فقط درک مبهمی از یک آموزه داشته باشیم که باعث شود به راحتی با آن مقابله کنیم یا شاید فقط یک آیه را دربارهٔ یک موضوع بدانیم و بعد سعی کنیم آن آیه را توجیه کنیم. بهتر است با تعلیم کامل کتاب مقدس با آن موضوع برخورد کنیم تا با آمادگی بیشتر، حتی در برابر تمایلات اشتباه اولیه مان متقاعد شویم.

دوم، مطالعهٔ الهیات نظام‌مند به ما کمک می‌کند که بتوانیم دربارهٔ سؤالات جدیدی که شاید بعداً دربارهٔ آموزه ایجاد شود، *تصمیمات بهتری بگیریم*. ما نمی‌توانیم بدانیم که چه مباحثات آموزه‌ای جدیدی در آینده ایجاد خواهد شد. این مباحثات جدید گاهی اوقات شامل سؤالاتی خواهد بود که قبلاً هیچ کس با دقّت با آنها برخورد نکرده است. برای پاسخ صحیح به این سؤالات، مسیحیان خواهند پرسید: "کلّ کتاب مقدس دربارهٔ این موضوع چه می‌گوید؟"

کسانیکه به خوبی الهیات نظام‌مند را آموخته‌اند، بهتر می‌توانند به هر مباحثهٔ آموزه‌ای جدیدی که در سالهای آینده ایجاد می‌شود، پاسخ دهند. این به خاطر سازگاری عالی کتاب مقدس است؛ همهٔ مطالب کتاب مقدس، به نوعی در ارتباط با همهٔ مطالب دیگر در کلّ کتاب مقدس است. بنابراین سؤال جدید، در ارتباط با چیزی خواهد بود که قبلاً از کتاب مقدس آموخته‌اید. هرچه کامل‌تر مطالب قبلی را بیاموزید، بهتر می‌توانید با این سؤالات جدید برخورد کنید.

این مزّیت با وسعت بیشتری گسترش می‌یابد. ما در بسیاری از پیش زمینه‌ها با مشکلات بکارگیری کتاب مقدس در زندگی مواجه می‌شویم تا در مباحثات آموزه‌ای رسمی. کتاب مقدس دربارهٔ روابط بین زن و شوهر چه می‌آموزد؟ دربارهٔ بزرگ کردن فرزندان؟ دربارهٔ شهادت دادن به یک دوست در محل کار؟ کتاب مقدس چه قواعدی را برای مطالعهٔ روانشناسی، اقتصاد یا علوم طبیعی به ما می‌دهد؟ چگونه ما را در خرج کردن پول، پس‌انداز کردن یا ده یک دادن راهنمایی می‌کند؟ کتاب مقدس قواعدی را به ما می‌دهد که برای همهٔ بخشهای زندگیمان کاربرد دارد و کسانیکه به‌خوبی تعالیم الهیاتی کتاب مقدس را آموخته‌اند، بهتر می‌توانند تصمیماتی را بگیرند که در این نواحی اخلاقی و عملی نیز باعث خشنودی خدا می‌شود.

سوم، مطالعهٔ الهیات نظام‌مند به ما *کمک می‌کند که به عنوان مسیحی رشد کنیم*. هرچه بیشتر دربارهٔ خدا، کلام او، رابطهٔ او با دنیا و انسان بدانیم، بهتر می‌توانیم به او اعتماد کنیم، به طور کاملتر او را ستایش خواهیم کرد و با آمادگی بیشتر از او اطاعت خواهیم کرد. مطالعهٔ درست الهیات

نظام‌مند، ما را مسیحیان بالغ تری می‌سازد. اگر این کار را نکند، پس ما آنرا آنطور که خدا می‌خواهد، مطالعه نمی‌کنیم.

در واقع، غالباً کتاب مقدس، آموزهٔ صحیح را با بلوغ در زندگی مسیحی مرتبط می‌کند: پولس دربارهٔ *"تعلیم دیندارانه"* صحبت می‌کند (اول تیموتاوس ۳:٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و می‌گوید کارش به‌عنوان رسول این است که "ایمانِ برگزیدگانِ خدا را تقویت کنم و *حقیقتی را که با خداشناسی یکی است*، بیان نمایم" (تیتوس ۱:۱). برخلاف این، او می‌گوید انواع نااطاعتیها و فساد اخلاقی،"عمل دیگری برخلاف تعلیم درست" است (اول تیموتاوس ۱:۱۰).

ج. مسیحیان چگونه باید الهیات نظام‌مند را مطالعه کنند؟

پس ما چگونه باید الهیات نظام‌مند را مطالعه کنیم؟ کتاب مقدس راهنماییهایی را در پاسخ به این سؤال فراهم می‌کند.

1. ***ما باید با دعا الهیات نظام‌مند را مطالعه کنیم.***

اگر مطالعهٔ الهیات نظام‌مند، فقط روش خاصی برای مطالعهٔ کتاب مقدس است، پس عبارات کتاب مقدس که دربارهٔ روش مطالعهٔ کلام خدا صحبت می‌کنند، در خصوص این تکلیف ما را راهنمایی می‌کنند. چنانکه مزمور نویس در مزمور ۱۸:۱۱۹ دعا می‌کند: "چشمانم را باز کن تا حقایق شگفت انگیز احکام تو را ببینم"، پس ما هم باید دعا کنیم و در درک کلام خدا از او کمک بطلبیم. پولس در اول قرنتیان ۱۴:۲ به ما می‌گوید "کسی که روحانی نیست، نمی‌تواند تعالیم روح خدا را بپذیرد، زیرا به عقیدهٔ او این تعالیم پوچ و بی‌معنی هستند و در واقع، چون تشخیص این‌گونه تعالیم محتاج به بینش روحانی است، آنها نمی‌توانند آن را درک کنند." بنابراین مطالعهٔ الهیات یک عمل روحانی است که برای این کار به کمک روح‌القدس نیاز داریم.

مهم نیست که یک دانشجو چقدر باهوش است، اگر او به دعایش ادامه نداده و از خدا نخواهد که به او ذهن فهیم و قلب فروتن و با ایمان عطا کند و از زندگی شخصی اش با خداوند محافظت نکند، تعالیم کتاب مقدس مورد سوءتفاهم و بی‌ایمانی قرار می‌گیرد، منجر به خطای آموزه‌ای می‌شود و

ذهن و قلب دانشجو بهتر نمی‌شود، بلکه بدتر می‌شود. دانشجویان الهیات نظام‌مند باید در ابتدا مصمّم باشند که زندگیشان را از هر نااطاعتی از خدا یا هر گناه شناخته شده‌ای که رابطه شان را با خدا مختل می‌کند، مبرّی سازند. باید مصمّم باشند که عبادت شخصی خود را با نظم و ترتیب عالی حفظ کنند. باید دائماً برای حکمت و درک کتاب مقدس دعا کنند.

چون روح‌القدس توانایی درک کتاب مقدس را به ما عطا می‌کند، باید بدانیم که مخصوصاً وقتی نمی‌توانیم بعضی از عبارات یا آموزه‌های کتاب مقدس را درک کنیم، کار صحیح این است که برای طلب کمک از خدا دعا کنیم. ما غالباً به داده‌های بیشتر نیاز نداریم، بلکه به بینش و آگاهی بیشتر دربارهٔ داده‌هایی که در دسترسمان است، نیاز داریم. این بینش فقط توسط روح‌القدس عطا می‌شود (مقایسه کنید با اول قرنتیان ۱۴:۲؛ افسسیان ۱۷:۱-۱۹).

2. *ما باید با فروتنی الهیات نظام‌مند را مطالعه کنیم.*

پترس به ما می‌گوید: "همهٔ شما قدیفهٔ فروتنی را به کمر بسته، یکدیگر را خدمت کنید زیرا خدا مخالف متکبران است، اما به فروتنان فیض می‌بخشد" (اول پترس ۵:۵). کسانیکه الهیات نظام‌مند را مطالعه می‌کنند، چیزهای زیادی را دربارهٔ تعالیم کتاب مقدس خواهند آموخت که شاید مسیحیان دیگر در کلیسایشان یا خویشاوندانی که در خداوند قدیمی‌تر هستند، با آنها آشنایی نداشته یا به‌خوبی آشنا نباشند. همچنین شاید متوجه شوند که چیزهایی را دربارهٔ کتاب مقدس درک می‌کنند که بعضی از متصدّیان کلیسایشان آنها را درک نمی‌کنند و حتی شاید شبانشان آنها را فراموش کرده یا هرگز به‌خوبی یاد نگرفته است.

در همهٔ این شرایط، به راحتی می‌توان نسبت به کسانیکه این مطالعات را انجام نداده‌اند، احساس غرور و برتری کرد. اما چقدر زشت است که کسی بخواهد از دانش کلام خدا فقط برای برنده شدن در مباحثات یا تحقیر یک مسیحی دیگر در مکالمات استفاده کند، یا باعث شود که یک ایماندار دیگر احساس کند که برای کار خداوند بی‌ارزش است. نصیحت یعقوب دربارهٔ این نکته برای ما خوب است: "هر کس باید زود بشنود، دیر جواب دهد و دیر عصبانی شود. چون عصبانیت انسان به

هدف‌های نیکوی خدا کمک نمی‌کند" (یعقوب ۱:۱۹-۲۰). او به ما می‌گوید که درکِ شخص از کتاب مقدس، باید با فروتنی و محبت باشد. "در میان شما چه کسی عاقل و فهیم است؟ او باید با زندگی و اعمال نیک خود که با تواضع حکمت همراه باشد، آن را نشان دهد... اما حکمتی که از عالم بالا است اول پاک، بعد صلح‌جو، باگذشت، مهربان، پُر از شفقت و ثمرات نیکو، بی‌غرض و بی‌ریاست. نیکی و عدالت میوهٔ بذرهای است که به دست صالحان در صلح و صفا کاشته می‌شود" (یعقوب ۳:۱۳، ۱۷-۱۸). الهیات نظام‌مند که به درستی مطالعه شود، به سوی دانش هدایت نمی‌کند که "آدم را مغرور می‌سازد" (اول قرنتیان ۸:۱)، بلکه به سوی فروتنی و محبت به دیگران هدایت می‌کند.

3. *ما باید با استدلال، الهیات نظام‌مند را مطالعه کنیم.*

در عهدجدید می‌بینیم که عیسی و نویسندگان عهدجدید غالباً یک آیه از کتاب مقدس را نقل کرده و بعد با آن به نتایج منطقی می‌رسند. آنها با کتاب مقدس *استدلال* می‌کنند. بنابراین اشتباه نیست که از درک انسانی، منطق انسانی و استدلال انسانی برای نتیجه‌گیری دربارهٔ بیانیه‌های کتاب مقدس استفاده کنیم. به هرحال وقتی استدلال کرده و چیزی را مطرح می‌کنیم که به نظرمان استنتاج منطقی صحیحی از کتاب مقدس است، گاهی اوقات اشتباه می‌کنیم. استنتاجهای ما از بیانیه‌های کتاب مقدس، برابر با قطعیت یا اقتدارِ بیانیه‌های کتاب مقدس نیست، چون توانایی ما در استدلال و نتیجه‌گیری، معیار نهایی حقیقت نیست- بلکه فقط کتاب مقدس معیار نهایی است.

پس ما برای استفاده از توانایی استدلال در استنتاج از بیانیه‌های کتاب مقدس چه محدودیتی داریم؟ این حقیقت که استدلال برای نتیجه‌گیری فراتر از بیانیه‌های محض کتاب مقدس، کار درستی برای مطالعهٔ کتاب مقدس است و کتاب مقدس، خودش معیار نهایی حقیقت است، با هم ترکیب می‌شوند تا به ما نشان دهند که *ما آزادیم از توانایی استدلالمان برای استنتاج از هر عبارت کتاب مقدس استفاده کنیم، تا زمانیکه این استنتاج‌ها در تضّاد با تعلیم واضح عبارات دیگر در کتاب مقدس نباشند.*[۳]

این قاعده، در استفاده از چیزی که به نظرمان استنتاج‌های منطقی کتاب مقدس است، محافظت می‌کند. استنتاج‌های ما که فرضاً منطقی است، ممکن است اشتباه باشد. درنتیجه به‌عنوان مثال، شاید کتاب مقدس را بخوانیم و متوجه شویم که خدای پدر، خدا خطاب شده (اول قرنتیان ۳:۱)، خدای پسر، خدا خطاب شده (یوحنا ۲۸:۲۰؛ تیتوس ۱۳:۲) و خدای روح‌القدس، خدا خطاب شده است (اعمال ۳:۵-۴). شاید به این نتیجه برسیم که سه خدا وجود دارد. اما بعد متوجه شویم که کتاب مقدس صریحاً تعلیم می‌دهد که خدا واحد است (تثنیه ۴:٦؛ یعقوب ۱۹:۲). بنابراین نتیجه‌گیری می‌کنیم که *تفکرمان* برای استنتاج منطقی دربارهٔ سه خدا، اشتباه بود و کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که (الف) سه شخصیت جداگانه وجود دارد (پدر، پسر و روح‌القدس)، هر یک کاملاً خداست و (ب) یک خدا وجود دارد.

ما دقیقاً نمی‌توانیم بفهمیم که چطور هر دو بیانیه می‌تواند حقیقت باشد، پس با هم یک متناقض‌نما را تشکیل می‌دهند ("بیانیهٔ ظاهراً متناقضی که می‌تواند حقیقت باشد")[۴]. ما می‌توانیم یک متناقض‌نما را جایز بشماریم (از جمله "خدا سه شخصیت و یک خداست") چون مطمئنیم که نهایتاً خدا حقیقت کامل را دربارهٔ خودش و ماهیت واقعیت می‌داند و در ادراک او، عناصر متفاوت یک متناقض‌نما، کاملاً درهم آمیخته شده‌اند، هرچند که در این قسمت، افکار خدا برتر از افکار ماست (اشعیا ۸:۵۵-۹). اما یک تناقض واقعی (از جمله: "خدا سه شخص است و خدا سه شخص نیست") بر تناقض نهایی در درک شخصی خدا دربارهٔ خودش یا دربارهٔ واقعیت دلالت می‌کند و این امکانپذیر نیست.

وقتی مزمورنویس می‌گوید: *"تمام کلام تو بر حق* و همهٔ داوری‌های تو عادلانه و تا به ابد است" (مزامیر ۱۶۰:۱۱۹)، منظورش این است که کلام خدا فقط به طور مجزا حقیقت نیست، بلکه به طور کلّی در نظر گرفته می‌شود. جمعاً در نظر گرفته می‌شود، "جملهٔ" آن "راستی" است. نهایتاً هیچ تناقض درونی در کتاب مقدس یا افکار خدا نیست.

4. ما باید با کمک دیگران الهیات نظام‌مند را مطالعه کنیم.

ما باید شکرگزار باشیم که خدا معلمانی را در کلیسا گذاشته ("خدا در کلیسا اشخاص معینی را به شرح زیر قرار داده است: اول رسولان، دوم انبیاء، سوم *معلمین*..." [اول قرنتیان ۱۲:۲۸]). باید به کسانیکه عطیهٔ تعلیم دارند، اجازه بدهیم که در درک کتاب مقدس به ما کمک کنند. یعنی باید از الهیات نظام‌مند و کتابهای دیگری استفاده کنیم که توسط معلمان بزرگ خدا نوشته شده که در طول تاریخ، خدا آنها را به کلیسا بخشیده است. همچنین به این معناست که مطالعهٔ الهیات باید شامل این باشد که دربارهٔ درسهایمان با *مسیحیان* دیگر صحبت کنیم. در بین کسانیکه با آنها صحبت می‌کنیم، غالباً افرادی خواهند بود که عطیهٔ تعلیم دارند و می‌توانند تعالیم کتاب مقدس را به وضوح تعلیم دهند و به ما کمک کنند که آنرا راحت‌تر درک کنیم. در واقع، بعضی از مؤثرترین آموزشها در دوره‌های الهیات نظام‌مند در کالجها و دانشکده‌های مذهبی، غالباً خارج از کلاس و در گفتگوهای غیررسمی در بین دانشجویانی اتفاق افتاده که سعی می‌کنند خودشان آموزه‌های کتاب مقدس را درک کنند.

5. ما باید الهیات نظام‌مند را با جمع‌آوری و درک همهٔ عبارات مرتبطِ کتاب مقدس، دربارهٔ هر موضوعی مطالعه کنیم.

این نکته در تعریف ما از الهیات نظام‌مند در ابتدای این فصل ذکر شد، اما فرایند واقعی آن باید در اینجا ذکر شود. چگونه یک نفر از همهٔ تعالیم موجود در عبارات کتاب مقدس دربارهٔ یک موضوع خاص، یک خلاصهٔ آموزه‌ای می‌سازد؟ عدهٔ زیادی در رابطه با موضوعات تحت پوششِ این کتاب، فکر می‌کنند که مطالعهٔ فصلهای این کتاب و آیات کتاب مقدس که در این فصلها ذکر شده، کافی است. اما بعضیها می‌خواهند دربارهٔ یک موضوع خاص، مطالعات بیشتری در کتاب مقدس داشته یا موضوعات جدیدی را که در اینجا تحت پوشش قرار نگرفته، مطالعه کنند. چگونه یک دانشجو می‌تواند از کتاب مقدس استفاده کند تا در مورد تعالیم آن دربارهٔ بعضی از موضوعات جدید تحقیق

کند، شاید دربارهٔ موضوعی که صریحاً در هیچ یک از کتابهای درسی الهیات نظام‌مند او مورد بحث قرار نگرفته است؟

روند کار چنین خواهد بود: ۱) تمام آیات مربوطه را پیدا کنید. بهترین کمک در این قدم، یک کشف‌الایات خوب است که به شخص این توانایی را می‌بخشد که به دنبال کلمات کلیدی باشد و آیاتی را که به این موضوع رسیدگی کرده، بیابد. مثلاً در مطالعهٔ مفهوم اینکه انسان به صورت و شبیه خدا آفریده شده، شخص باید همهٔ آیاتی را که در آن، *صورت*، *شباهت* و *خلق شدن* یافت می‌شود، بیابد. (کلمات *انسان* و *خدا* بسیار زیاد یافت می‌شوند و برای تحقیق در کشف‌الایات مفید نیست). در مطالعهٔ آموزهٔ دعا می‌توان به دنبال کلمات بسیاری بود (*دعا کردن*، *دعا*، *شفاعت*، *درخواست*، *تمنّا*، *اعتراف کردن*، *اعتراف*، *ستایش*، *شکر*، *شکرگزاری* و غیره)- شاید فهرست آیات بسیار طولانی شود و قابل کنترل نباشد، پس دانشجو باید به سرعت یادداشتهای کشف‌الایات را بدون مراجعه به آیات بخواند، یا احتمالاً این تحقیق باید به بخشهای مختلف تقسیم شده یا به شکل دیگری محدود شود. با تفکر دربارهٔ تاریخ کلّی کتاب مقدس و بعد مراجعه به بخشهایی که دارای اطلاعاتی دربارهٔ موضوع مورد نظر است، می‌توان آیات را پیدا کرد- مثلاً دانشجویی که دربارهٔ دعا مطالعه می‌کند، شاید بخواهد عباراتی مانند دعای حنا برای پسردار شدن (در اول سموئیل ۱)، دعای سلیمان در وقف معبد (در اول پادشاهان ۸)، دعای عیسی در باغ جتسیمانی (در متی ۲۶ و عبارات مشابه) و غیره را بخواند. بعد علاوه بر کار با کشف‌الایات و مطالعهٔ عبارات دیگری که شخص می‌تواند دربارهٔ آن موضوع بیابد، بررسی بخشهای مربوطه در بعضی از کتابهای الهیات نظام‌مند نیز غالباً آیات دیگری را که نادیده گرفته شده، مورد توجه قرار می‌دهد، گاهی اوقات به‌خاطر این است که هیچ یک از کلمات کلیدی بکار رفته در کشف‌الایات، در این آیات یافت نمی‌شود.[۵]

۲) قدم دوم این است که بخوانید، یادداشت بردارید و سعی کنید نکات مطرح شده در آیات مربوطه را خلاصه کنید. گاهی اوقات یک موضوع غالباً تکرار خواهد شد و خلاصهٔ آیات گوناگون نسبتاً آسان خواهد بود. گاهی اوقات، درک بعضی از آیات دشوار خواهد بود و دانشجو باید زمانی را به مطالعهٔ

عمیق یک آیه اختصاص دهد (فقط با خواندن مکرّر آیه در پیش‌زمینهٔ آن یا استفاده از ابزارهای تخصّصی، از جمله تفسیرها و لغتنامه‌ها) تا زمانیکه به درک رضایت بخشی دست یابد.

۳) نهایتاً تعالیم آیات گوناگون باید در یک یا چند نکتهٔ مورد تأیید کتاب مقدس دربارهٔ آن موضوع خلاصه شود. این خلاصه نباید دقیقاً مانند نتیجه‌گیری دیگران دربارهٔ آن موضوع باشد، چون هریک از ما می‌توانیم چیزهایی را در کتاب مقدس ببینیم که دیگران آنها را ندیده‌اند، یا شاید این موضوع را به طور متفاوتی تنظیم کنیم یا بر چیزهای متفاوتی تأکید کنیم.

از طرف دیگر، در اینجا بهتر است که بخشهای مربوطه را در کتابهای الهیات نظام‌مند مختلف مطالعه کنید، اگر بتوانید آنها را بیابید. این یک بررسی مفید برعلیه خطا و غفلت است و غالباً شخص را از دیدگاهها و استدلالهای دیگر آگاه می‌سازد که می‌تواند باعث شود که نظرمان را اصلاح یا تقویت کنیم. اگر دانشجو متوجه شود که دیگران دربارهٔ نتایج بسیار متفاوتی استدلال کرده‌اند، در این صورت دیدگاههای دیگر باید منصفانه بیان شوند و بعد پاسخ داده شوند. گاهی اوقات کتابهای الهیاتی دیگر، ما را از ملاحظات تاریخی یا فلسفی دیگری که قبلاً در تاریخ کلیسا ایجاد داشته، آگاه می‌سازند و این چیزها، بینش بیشتر یا هشدارهایی را برعلیه خطا فراهم خواهند کرد.

فرایند بالا برای هر مسیحی که بتواند کتاب مقدّس اش را بخواند و در کشف‌الایات به دنبال کلمات باشد، امکان‌پذیر است. البته، انسانها به مرور زمان و با تجربه و بلوغ مسیحی، با سرعت و صحّت بیشتری به این فرایند خواهند پرداخت، اما اگر مسیحیان به طور کلّی خودشان زمان بیشتری را به بررسی موضوعات در کتاب مقدس اختصاص می‌دادند و به روش مذکور در بالا نتیجه گیری می‌کردند، این کار کمک بزرگی به کلیسا می‌کرد. شادی حاصل از کشف موضوعات کتاب مقدس، بسیار ارزشمند است. مخصوصاً کشیشان و رهبرانی که جلسات مطالعهٔ کتاب مقدس را رهبری می‌کنند، تازگی بیشتری را در ادراکشان از کتاب مقدس و در تعالیمشان می‌یافتند.

6. *ما باید الهیات نظام‌مند را با شادی و ستایش مطالعه کنیم.*

درس الهیات، صرفاً یک عمل عقلانی یا روانی نیست. بلکه مطالعهٔ خدای زنده و شگفتی همهٔ کارهای او در خلقت و فدیه است. ما نمی‌توانیم این موضوع را بدون مداخلهٔ قلب و زندگیمان مطالعه کنیم! ما باید همهٔ وجود خدا، همهٔ حرفها و همهٔ کارهایش را دوست داشته باشیم. "خداوند، خدای خود را با تمامی دل... دوست بدار"(تثنیه ٦:٥). واکنش ما در برابر مطالعهٔ الهیات کتاب مقدس باید مطابق کلام مزمور نویس باشد که گفت "ای خدا، فکرهای تو نزد من چقدر گرامی است!" (مزامیر ۱۳۹:۱۷). در مطالعهٔ تعالیم کلام خدا نباید تعجب کنیم که غالباً درمی‌یابیم که قلبمان خود به خود برای ابراز ستایش و شادمانی باز می‌شود، مانند مزمور نویس:

"فرایض خداوند راست است و دلها را شاد می‌کند." (مزامیر ۱۹:۸)

"در طریق شهادات تو، بیشتر از کسب ثروت شادمانم." (مزامیر ۱۱۹:۱۴)

"کلام تو برای من گوارا و شیرین‌تر از عسل است." (مزامیر ۱۱۹:۱۰۳)

"شهادات تو برای من میراث ابدی و مایهٔ خوشی دلِ من است." (مزامیر ۱۱۹:۱۱۱)

"من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسی که گنجی را یافته باشد." (مزامیر ۱۱۹:۱٦۲)

غالباً در درس الهیات، واکنش یک مسیحی باید مانند واکنش پولس در تفکر دربارهٔ استدلال الهیاتی طولانی‌ای باشد که در پایان رومیان ۱۱:۳۲ بیان کرد. او به خاطر غنای آموزه‌ای که خدا توانایی بیانش را به او داده، با شادمانی ستایش می‌کند:

"دولتمندی خدا چقدر عظیم و حکمت و معرفت او چقدر عمیق است!

هدف‌های او غیر قابل درک و راه‌های او غیر قابل فهمند!

زیرا: "کیست که افکار خدا را درک نموده یا کیست که مشاور او بوده است."

"چه کسی چیزی به خدا تقدیم کرده است تا آن را از او پس بگیرد؟"

زیرا سرچشمه و وسیله و مقصد همه چیز خداست.

به او تا ابد جلال باد، آمین." (رومیان ۱۱:۳۳-۳٦)

2. سؤالاتی برای مرور

1. *الهیات نظام‌مند* را تعریف کنید و رابطهٔ آن را با رشته‌های الهیاتی دیگر بیان کنید (الهیات تاریخی، الهیات فلسفی، دفاعیات، الهیات عهدعتیق، الهیات عهدجدید و الهیات کتاب مقدسی).
2. یک "آموزه" چیست و چه ارتباطی با درس الهیات نظام‌مند دارد؟
3. چهار دلیل مطالعهٔ الهیات نظام‌مند توسط مسیحیان را بیان کنید.
4. شش نگرش یا فعالیتی که باید از ویژگیهای درس الهیات نظام‌مند باشد یا در مطالعهٔ آن وجود داشته باشد را نام ببرید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

چون من معتقدم که آموزه باید از لحاظ عاطفی احساس شود، در عین حال که از لحاظ عقلانی هم درک شود، پس در بسیاری از فصلها سؤالاتی را دربارهٔ *احساس* خواننده دربارهٔ یک نکته از آموزه مطرح کرده‌ام. به نظرم این سؤالات برای کسانیکه زمانی را به تفکر دربارهٔ آنها اختصاص می‌دهند، بسیار ارزشمند خواهد بود.

1. چگونه این فصل، درک شما را دربارهٔ الهیات نظام‌مند تغییر داد (اگر این تغییر ایجاد شد)؟ قبل از خواندن این فصل، چه نگرشی نسبت به مطالعهٔ الهیات نظام‌مند داشتید؟ اکنون نگرش شما چیست؟
2. برای کلیسا یا فرقه‌ای که برای یک نسل یا بیشتر، از یادگیری الهیات نظام‌مند دست می‌کشد، احتمالاً چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا این دربارهٔ کلیسای شما صدق می‌کند؟
3. آیا آموزه‌ای در فهرست ذکر شده که درک کامل‌تر آن می‌تواند به رفع مشکل شخصی شما در زندگی کنونیتان کمک کند؟ خطرات روحانی و عاطفی که شما شخصاً باید در مطالعهٔ الهیات نظام‌مند نسبت به آن آگاه باشید، چیست؟

4. دعا کنید که خدا مطالعهٔ آموزه‌های اولیهٔ مسیحی را به زمانی برای رشد روحانی و مشارکت عمیق‌تر با او تبدیل کند، و زمانی که در آن تعالیم کتاب مقدس را به‌درستی درک کرده و بکار ببرید.

4. اصطلاحات خاص

دفاعیات

الهیات کتاب مقدسی

اخلاقیات مسیحی

تناقض

آموزه

الهیات تاریخی

آموزهٔ بزرگ

آموزهٔ کوچک

الهیات عهدجدید

الهیات عهدعتیق

متناقض‌نما

الهیات فلسفی

پیش‌فرضها

الهیات نظام‌مند

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

دانشجویان بارها گفته‌اند که یکی از ارزشمندترین بخشهای هر دوره از کالج یا دانشکدهٔ مذهبی، عبارات حفظی کتاب مقدس بوده است. "کلام تو را در دل نگاه می‌دارم که مبادا به تو گناه ورزم" (مزامیر ۱۱:۱۱۹). بنابراین من در هر فصل یک عبارت حفظی مناسب گذاشته‌ام که تعلیم‌دهندگان می‌توانند، در هر جاییکه ممکن است، آیهٔ حفظی را به شرایط مورد نیاز این دوره ضمیمه کنند. (عبارات حفظی کتاب مقدس در پایان هر فصل، از ترجمهٔ نسخهٔ دری امروز TDV است، یعنی نسخه‌ای که در این کتاب بکار رفته است، اما شاید بعضیها نسخه‌های دیگر را ترجیح دهند).

متی ۲۸:۱۸-۲۰

"آنگاه عیسی پیشتر آمده برای آنها صحبت کرد و فرمود: "تمام قدرت در آسمان و بر روی زمین به من داده شده است. پس بروید و همهٔ ملتها را شاگرد من سازید و آنها را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنها تعلیم دهید که همهٔ چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند و بدانید که من هر روزه تا آخر با شما هستم."

---

1. این تعریف الهیات نظام‌مند برگرفته از پرفسور جان فریم است، اکنون در دانشکدهٔ مذهبی وِست مینیستر در اِسکاندیدو، کالیفرنیاست و من این افتخار را داشتم که در سال ۱۹۷۱–۱۹۷۳ تحت رهبری او درس بخوانم (در دانشکدهٔ مذهبی وِست مینیستر، فیلادِلفیا).
2. به فصل ۲۱ دربارهٔ ایمان نجات بخش و فصلهای ۱۴– ۱۶ دربارهٔ شخصیت و کار مسیح مراجعه کنید.
3. این راهنما هم با اقتباس از پرفسور جان فریم در دانشکدهٔ مذهبی وِست مینیسترِ است.
4. *لغتنامهٔ زبان انگلیسی میراث آمریکایی*، ویرایش: ویلیام موریس (Boston: Houghton-Mifflin,1980)، ۹۵۰ (اولین تعریف).
5. من برگه‌های دانشجویان زیادی را خوانده‌ام که به من گفته‌اند که مثلاً انجیل یوحنا دربارهٔ نحوهٔ دعای مسیحیان چیزی نمی‌گوید، چون آنها به کشف‌الایات مراجعه کرده و دریافته‌اند که کلمهٔ *دعا* در یوحنا نیست و کلمهٔ *دعا کردن* فقط چهار مرتبه در اشاره به عیسی در حال دعا بکار رفته، در یوحنا ۱۴، ۱۶ و ۱۷. آنها این موضوع را نادیده گرفته‌اند که یوحنا دارای چند آیهٔ مهم است که کلمهٔ *درخواست کنید* به جای کلمهٔ *دعا کنید* بکار رفته است (یوحنا ۱۴:۱۳-۱۴؛ ۱۵:۷، ۱۶ و غیره).

بخش ۱

آموزهٔ کلام خدا

فصل دوم

اقتدار و خطاناپذیری کتاب مقدس

+ ما چگونه بدانیم که کتاب مقدس کلام خداست؟

+ آیا خطایی در کتاب مقدس وجود دارد؟

چون در فصل ۱ تأیید کردیم که الهیات نظام‌مند سعی می‌کند که تعالیم کلّ کتاب مقدس را دربارهٔ موضوعات گوناگون خلاصه کند، بعد از آن به سؤالاتی دربارهٔ ماهیت کتاب مقدس می‌پردازیم که اطلاعات ما در زمینهٔ الهیات نظام‌مند برگرفته از آن است. کلّ کتاب مقدس دربارهٔ خودش به ما چه می‌آموزد؟

تعالیم اصلی کتاب مقدس دربارهٔ خودش را می‌توان در چهار ویژگی دسته‌بندی کرد: ۱) اقتدار کتاب مقدس، ۲) وضوح کتاب مقدس، ۳) ضرورت کتاب مقدس و ۴) کفایت کتاب مقدس.

اکثر مسیحیان با اولین ویژگی موافق اند که کتاب مقدس به نوعی، اقتدار ماست. اما دقیقاً از چه لحاظ کتاب مقدس ادعا می‌کند که اقتدار ماست؟ ما چگونه متقاعد شویم که ادعای کتاب مقدس دربارهٔ کلام خدا بودن راست است؟ اینها سؤالاتی است که در این فصل به آنها اشاره می‌شود.

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

اقتدار کتاب مقدس یعنی تمامی کلمات کتاب مقدس، کلام خداست، چنانکه بی‌ایمانی یا نااطاعتی از هر کلام کتاب مقدس، بی‌ایمانی یا نااطاعتی از خداست. این تعریف را اکنون می‌توان در بخشهای گوناگون آن بررسی کرد.

الف. تمامی کلمات کتاب مقدس، کلام خداست

1. این چیزی است که کتاب مقدس دربارهٔ خودش ادعا می‌کند.

ادعاهای زیادی در کتاب مقدس وجود دارد که می‌گوید تمامی کلمات کتاب مقدس، کلام خداست (همچنین کلامی که توسط انسانها نوشته شده بود). این در عهدعتیق، غالباً در عبارت مقدّماتی "بنابراین خداوند می‌فرماید" است، که صدها مرتبه دیده می‌شود. در دنیای عهدعتیق، این عبارت برابر بود با عبارت "بنابراین پادشاه می‌فرماید..."، که در مقدّمهٔ حکم یک پادشاه به افراد تحت فرمانش بکار می‌رفت، حکمی که نمی‌توانست به چالش کشیده شود یا مورد سؤال قرار گیرد، بلکه فقط باید اطاعت می‌شد.[1] پس وقتی انبیا می‌گویند: "بنابراین خداوند می‌فرماید"، آنها ادعا می‌کنند که پیام‌آورانی از سوی پادشاه مقتدر اسرائیل هستند، یعنی از سوی خودِ خدا، و ادعا می‌کنند که کلامشان، کاملاً کلام مقتدرانهٔ خداست. وقتی یک نبی به نام خدا اینطور صحبت می‌کرد، هر کلامش باید از خدا می‌بود، در غیر این صورت یک نبی دروغین می‌بود (مقایسه کنید با اعداد ۲۲:۳۸؛ تثنیه ۱۸:۱۸-۲۰؛ ارمیا ۱:۹؛ ۱۴:۱۴؛ ۲۳:۱۶-۲۲؛ ۲۹:۳۱-۳۲؛ حزقیال ۲:۷؛ ۱۳:۱-۱۶).

بعلاوه، غالباً گفته شده که خدا "به‌وسیلهٔ" نبی صحبت می‌کند (اول پادشاهان ۱۴:۱۸؛ ۱۶:۱۲، ۳۴؛ دوم پادشاهان ۹:۳۶؛ ۱۴:۲۵؛ ارمیا ۳۷:۲؛ زکریا ۷:۷، ۱۲). بنابراین، آنچه نبی به نام خدا می‌گوید، در واقع خدا آن را می‌گوید (اول پادشاهان ۱۳:۲۶ با آیهٔ ۲۱؛ اول پادشاهان ۲۱:۱۹ با دوم پادشاهان ۹:۲۵-۲۶؛ حجّی ۱:۱۲؛ مقایسه کنید با اول سموئیل ۱۵:۳، ۱۸). در این مورد و موارد دیگر در عهدعتیق، کلامی که انبیا اعلام کردند، می‌تواند به‌عنوان کلام خدا در نظر گرفته شود. بنابراین بی‌ایمانی یا نااطاعتی از کلام نبی، بی‌ایمانی یا نااطاعتی از خداست (تثنیه ۱۸:۱۹؛ اول سموئیل ۱۰:۸؛ ۱۳:۱۳-۱۴؛ ۱۵:۳، ۱۹، ۲۳؛ اول پادشاهان ۲۰:۳۵، ۳۶).

این آیات به‌تنهایی ادعا نمی‌کنند که *همهٔ* کلمات عهدعتیق، کلام خداست، چون این آیات فقط به بخشهای خاصی از کلام اعلام شده یا مکتوب عهدعتیق اشاره می‌کنند. اما نیروی فزایندهٔ این عبارات، بعلاوهٔ صدها عبارتی که با "بنابراین خداوند می‌فرماید" آغاز می‌شوند، برای این است که نشان دهد در عهدعتیق گزارش مکتوب کلماتی را داریم که می‌گویند کلام خودِ خداست. این کلمات، بخشهای بزرگی از عهدعتیق را در برمی‌گیرند. وقتی درمی‌یابیم که همهٔ کلماتی که بخشی از "شریعت خدا" یا "کتاب عهد" بود، به‌عنوان کلام خدا در نظر گرفته شده، می‌بینیم که کلّ عهدعتیق مدّعی این نوع اقتدار است (مراجعه کنید به خروج ۷:۲۴؛ تثنیه ۲۱:۲۹؛ ۲۶-۲۴:۳۱؛ یوشع ۲۶:۲۴؛ اول سموئیل ۲۵:۱۰؛ دوم پادشاهان ۳-۲:۲۳).

تعدادی از عبارات در عهدجدید نشان می‌دهند که همهٔ مطالب عهدعتیق به‌عنوان کلام خدا در نظر گرفته شده است. دوم تیموتاوس ۱۶:۳ می‌گوید: "تمام کتاب مقدّس از الهام خداست و برای تعلیم حقیقت، سرزنش خطا، اصلاح عیب‌ها و پرورش ما در عدالت مفید است". در اینجا "کتاب مقدس" (یونانی: *graphe*) باید در اشاره به کُتب مقدس عهدعتیق باشد، چون کلمهٔ *graphe* در هر پنجاه و یک مورد در عهدجدید، به چنین چیزی اشاره می‌کند. بعلاوه "کتبِ مقدّس"عهدعتیق چیزی است که پولس در آیهٔ ۱۵ به آن اشاره کرد.

پولس در اینجا تأیید می‌کند که همهٔ کتب عهدعتیق *theopneustos* "توسط خدا دمیده شده" است. چون گفته شده که کُتب آن "بازدم" هستند، این تنفس در رابطه با کلام کتاب مقدس، باید به‌عنوان استعاره در نظر گرفته شود. بنابراین این آیه به‌طور خلاصه آنچه را که در بسیاری از عبارات عهدعتیق دیده می‌شود، بیان می‌کند: کتب عهدعتیق به‌عنوان کلام مکتوب خدا در نظر گرفته می‌شوند. چون خدا همهٔ کلمات عهدعتیق را اعلام کرده (و هنوز اعلام می‌کند)، اگرچه او از نمایندگان انسانی برای نوشتن این کلمات استفاده کرد.[۲]

یک نشانهٔ مشابه از ویژگی کتب عهدعتیق به‌عنوان کلام خدا در دوم پترس ۲۱:۱ یافت می‌شود. پترس دربارهٔ نبوّتهای کتاب مقدس (آیهٔ ۲۰)، یعنی حداقل آیات عهدعتیق که پترس خوانندگان اش

را تشویق می‌کند که با دقّت به آنها توجه کنند (آیهٔ ۱۹)، می‌گوید هیچ‌یک از این نبوّتها "به‌وسیلهٔ نقشه و خواستهٔ انسان" نبود، بلکه "انسانها تحت تأثیر روح‌القدس، کلام خدا را بیان نمودند". هدف پترس این نیست که کاملاً نقش اراده یا خصوصیات اخلاقی انسان را در نوشتن کتاب مقدس انکار کند (او می‌گوید انسانها "اعلام کردند")، بلکه می‌گوید منبع نهایی هریک از نبوّتها، هرگز تصمیم انسانی برای نوشتن مطالب دلخواه اش نبود، بلکه عمل روح‌القدس در زندگی آن نبی انجام شد، که در اینجا (یا در واقع، در جاهای دیگر در کتاب مقدس) نامشخص است. این نشاندهندهٔ اعتقادی است که می‌گوید همهٔ نبوّتهای عهدعتیق (با توجه به آیات ۱۹-۲۰، احتمالاً شامل همهٔ آیات مکتوب عهدعتیق است) "از جانب خدا" اعلام شده‌اند: یعنی کلامِ خدا هستند.

عبارات زیادی را می‌توان بیان کرد (مراجعه کنید به متی ۵:۱۹؛ لوقا ۷۰:۱؛ ۲۵:۲۴؛ یوحنا ۴۵:۵-۴۷؛ اعمال ۱۸:۳، ۲۱؛ ۲۵:۴؛ ۴۷:۱۳؛ ۲۵:۲۸؛ رومیان ۲:۱؛ ۲:۳؛ ۱۷:۹؛ اول قرنتیان ۸:۹-۱۰؛ عبرانیان ۱:۱-۲، ۷-٦)، اما الگوی نسبت دادنِ کلمات کُتب عهدعتیق به خدا، باید بسیار واضح باشد. بعلاوه، در جاهای متعددی گفته شده که همهٔ کلمات انبیا یا کلمات کُتب عهدعتیق، برانگیزانندهٔ ایمان یا از جانب خدا هستند (مراجعه کنید به لوقا ۲۵:۲۴، ۲۷، ۴۴؛ اعمال ۱۸:۳؛ ۱۴:۲۴؛ رومیان ۴:۱۵).

اما اگر منظور پولس از دوم تیموتاوس ۱٦:۳، دربارهٔ همهٔ "کتاب مقدس" به‌عنوان بازدم خدا، فقط کتب عهدعتیق بود، پس چگونه این آیه می‌تواند برای کتب عهدجدید نیز بکار رود؟ آیا این دربارهٔ ویژگی کتب عهدجدید هم چیزی می‌گوید؟ برای پاسخ به این سؤال باید بدانیم که کلمهٔ یونانی *graphe* ("کتاب مقدس") یک اصطلاح تخصّصی برای نویسندگان عهدجدید بود و یک معنای تخصّصی داشت. اگرچه پنجاه و یک مرتبه در عهدجدید بکار رفته، اما در همهٔ این موارد به کتب عهدعتیق اشاره می‌کند، نه به کلام یا کُتبی خارج از کتب رسمی کتاب مقدس. بنابراین، همهٔ چیزهایی که به مقولهٔ "کتاب مقدس" تعلّق داشت، از ویژگی "بازدم خدا" برخوردار بود: کلمات آن، کلماتِ خودِ خدا بود.

اما در دو بخش عهدجدید می‌بینیم که کتب عهدجدید نیز در کنار کتب عهدعتیق، "کتاب مقدس" نامیده شده است. در دوم پترس ۳:۱۵-۱۶، پترس می‌گوید: "برادر عزیز ما پولُس نیز با استفاده از حکمتی که خدا به او عنایت کرد، به شما نوشته است. او در *تمام رسالات* خود دربارهٔ این چیزها می‌نویسد، در این نامه‌ها گاهی مطالب دشواری هست که مردمان نادان و ناپایدار از آنها تفسیر غلط می‌کنند، همان‌طور که با قسمت‌های دیگر *نوشته‌ها* هم رفتار می‌کنند و از این راه هلاکت را نصیب خود می‌سازند."

در اینجا پترس نه‌تنها آگاهی از وجود رسالات مکتوب پولس را نشان می‌دهد، بلکه اشتیاق واضح برای دسته‌بندی "همهٔ رسالات خود [پولس]" با "قسمت‌های دیگر نوشته‌ها" را نیز نشان می‌دهد. این نشان می‌دهد که در اوایل تاریخ کلیسا، همهٔ رسالات پولس مانند متون عهدعتیق، به‌عنوان کلام مکتوب خدا در نظر گرفته شد. همچنین در اول تیموتاوس ۵:۱۸ پولس می‌نویسد: "زیرا نوشته شده است: "دهان گاوی را که خرمن می‌کوبد، نَبند" و "کارگر مستحق مزد خود می‌باشد." اولین نقل قول از تثنیه ۲۵:۴ است، اما دومی در عهدعتیق یافت نمی‌شود. بلکه نقل قولی از لوقا ۱۰:۷ است. پولس در اینجا از کلام عیسی نقل قول می‌کند که در انجیل لوقا یافت می‌شود و آنها را "کتب مقدس" می‌خواند.

این دو عبارت در کنار هم نشان می‌دهند که در دوران مطالب عهدجدید، این آگاهی وجود داشت که به مقولهٔ خاص کتبی که "کتب مقدس" نامیده می‌شد، مطالبی *افزوده می‌شود*، یعنی به کتبی که کلام خدا بودند. بنابراین وقتی ادعا می‌کنیم که کتب عهدجدید به مقولهٔ خاص "کتب مقدس" تعلّق دارند، به‌درستی دوم تیموتاوس ۳:۱۶ را برای این کتب نیز بکار می‌بریم و می‌گوییم این کتب نیز از ویژگیهایی برخوردارند که پولس به "تمامی کتب مقدس" نسبت می‌دهد: این "بازدم خدا" است و تمامی کلمات اش، کلمات خداست.

آیا شواهد بیشتری وجود دارد که نویسندگان عهدجدید (نه فقط عهدعتیق) مطالبشان را کلام خدا می‌دانستند؟ در بعضی از موارد وجود دارد. در اول قرنتیان ۱۴:۳۷ پولس می‌گوید: "اگر کسی خود

را نبی بخواند یا دارای عطایای روحانی دیگر بداند، باید تصدیق کند که *آنچه را می‌نویسم امر خداوند است*". پولس در اینجا قوانینی را برای پرستش کلیسایی در قرنتس بنیان نهاده و ادعا کرده که از جایگاه "فرامین خداوند" برخوردارند.

شاید کسی فکر کند که پولس احساس کرده فرامین اش کم‌ارزشتر از فرامین عیسی بوده و بنابراین لازم نبود که با دقت اطاعت شوند. مثلاً در اول قرنتیان ۱۲:۷ کلمات خودش را از کلمات عیسی متمایز می‌کند: "به دیگران می‌گویم- این را من می‌گویم، نه خداوند..." به هرحال این فقط به این معناست که او مالکیت *کلمات زمینی عیسی دربارهٔ این موضوع را در اختیار نداشت*. ما می‌توانیم ببینیم که قضیه این است، چون در آیات ۱۰-۱۱ فقط تعلیم زمینی عیسی را تکرار می‌کند "که زن نباید از شوهر خود جدا شود" و "مرد نیز نباید زن خود را طلاق دهد". اما در آیات ۱۲-۱۵ فرامین اش را دربارهٔ موضوعی بیان می‌کند که ظاهراً عیسی به آنها اشاره نکرده است. چه چیزی حقّ انجام این کار را به او داد؟ پولس می‌گوید به‌عنوان "کسی که به لطف خداوند قابل اعتماد است" سخن می‌گوید (اول قرنتیان ۲۵:۷). ظاهراً در اینجا منظورش این است که باید داوری‌های او را نیز به اندازهٔ فرامین عیسی، مقتدر بدانیم!

نشانه‌های دیدگاه مشابه دربارهٔ کتب عهدجدید در یوحنا ۲٦:۱۴ و ۱۳:۱٦ یافت می‌شود، جاییکه عیسی وعده داد روح‌القدس، همهٔ چیزهایی را که او به شاگردانش گفته، به یادشان خواهد آورد و آنها را به سوی تمامی راستی هدایت خواهد کرد. این به عمل روح‌القدس در توانایی بخشیدن به شاگردان برای یادآوری و گزارش مصون از خطا، دربارهٔ همهٔ حرفهای عیسی اشاره می‌کند. نشانه‌های مشابهی نیز در دوم پترس ۲:۳؛ اول قرنتیان ۱۳:۲؛ اول تسالونیکیان ۱۵:۴ و مکاشفه ۱۸:۲۲-۱۹ یافت می‌شود.

2. وقتی کتاب مقدس را می‌خوانیم، ادعاهای کتاب مقدس ما را متقاعد می‌کنند که این کلام خداست.

ادعای کتاب مقدس دربارهٔ کلام خدا بودن، یک چیز است و اعتقاد به راستی این ادعاها، یک چیز دیگر. اعتقاد نهایی ما به اینکه کلمات کتاب مقدس، کلام خداست، فقط زمانی اتفاق می‌افتد که روح‌القدس در کلمات کتاب مقدس و به*وسیلهٔ* این کلمات با قلبمان صحبت کند و یک اطمینان درونی به ما بدهد که این کلام خالق‌مان است که با ما صحبت می‌کند. بدون عمل روح خدا، شخص این حقیقت را که کلمات کتاب مقدس، در واقع کلام خداست، دریافت نکرده یا نخواهد پذیرفت.

اما کسانیکه روح خدا در آنها کار می‌کند، تشخیص می‌دهند که کلمات کتاب مقدس، کلام خداست. این فرایند دقیقاً قابل مقایسه با چیزی است که توسط آن، کسانیکه به عیسی ایمان آوردند، می‌دانستند که کلام او راست بود. او گفت: "گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها به دنبال من می‌آیند" (یوحنا ۲۷:۱۰). کسانیکه گوسفندان مسیح هستند، وقتی کلمات کتاب مقدس را می‌خوانند، کلام شبان اعظم‌شان را می‌شنوند و متقاعد می‌شوند که این کلام، در واقع کلام خداوندشان است.

مهم است که به یاد داشته باشید اعتقاد به اینکه کلمات کتاب مقدس، کلام خداست، *بدون* کلمات کتاب مقدس یا *با چیزی بیش از* کلمات کتاب مقدس اتفاق نمی‌افتد. اینطور نیست که یک روز روح‌القدس در گوشمان بگوید: "آن کتاب مقدسی که روی میز ات است، می‌بینی؟ من می‌خواهم بدانی که کلمات این کتاب مقدس، کلام خداست." بلکه وقتی مردم کتاب مقدس را می‌خوانند، صدای خالق‌شان را می‌شنوند که در کلمات کتاب مقدس با آنها صحبت می‌کند و متوجه می‌شوند که این کتابی که می‌خوانند، برخلاف کتابهای دیگر است، این کتاب به‌راستی کتاب کلام خداست که با قلب‌شان سخن می‌گوید.

یک جنبش الهیاتی بانفوذ در قرن بیستم، جنبش *ارتدکس نوین* نامیده شد. مشهورترین نمایندهٔ این جنبش، کارل بارت، الهیدان سوئیسی بود (۱۸۸۶–۱۹۶۸).[۳] اگرچه اکثر مطالب بارت تأیید مجدّدی بر تعالیم کتاب مقدس و متمایز از بی‌ایمانی الهیات آلمانی آزاد اندیش بود، ولی بارت

همچنان تأیید نکرد که طبق مباحثات ما در اینجا، همهٔ کلمات کتاب مقدس، کلام خداست. بلکه گفت وقتی ما با کلمات کتاب مقدس روبرو می‌شویم، *این کلمات برای ما به کلام خدا تبدیل می‌شوند*. این دلیل اساسی برای عدم حمایت قلبی نهضت انجیلی از ارتدکس نوین بارت بود، اگرچه آنها از بسیاری از تعالیم اش قدردانی می‌کنند.

3. نشانهٔ دیگر مفید است، اما متقاعد کننده نیست.

بخش قبلی نمی‌خواست اعتبار استدلالهای دیگر را انکار کند، استدلالهایی که می‌توانست در حمایت از این ادعا باشد که کتاب مقدس، کلام خداست. این آگاهی به ما کمک می‌کند که کتاب مقدس از لحاظ تاریخی صحیح است، مطالب درون آن بی‌تناقض است، شامل نبوّتهایی است که صدها سال بعد انجام شد، بیش از هر کتاب دیگری بر جریان تاریخ بشر تأثیر گذاشته، به‌طور پیوسته زندگی میلیونها نفر را در سراسر تاریخ خود تغییر داده، مردم به‌وسیلهٔ آن نجات می‌یابند، زیبایی شکوهمند و ژرفای عمیق تعالیم اش قابل مقایسه با کتابهای دیگر نیست و صدها بار ادعا می‌کند که کلام خودِ خداست. همهٔ این استدلالها برای ما مفید است و موانعی را که ممکن بود مانع از ایمان ما به کتاب مقدس شود، از بین می‌برد. اما همهٔ این استدلالها به‌طور مجزا یا در کنار یکدیگر، نهایتاً نمی‌توانند متقاعد کننده باشند. چنانکه اعتراف ایمان وِست مینیستر در ۱۶۴۳–۱۶۴۶ اعلام کرد:

> شهادت کلیسا می‌تواند ما را ملزم کند یا برانگیزد تا احترام زیاد و متواضعانه نسبت به کتب مقدّس داشته باشیم. آسمانی بودن این موضوع، اثرات این آموزه، شکوه این سبک، توافق همهٔ بخشها، کلّ دامنهٔ آن (که تمامی جلال از آنِ خداست)، کشفیات کامل آن دربارهٔ تنها راه نجات انسان، بسیاری از دیگر برتریهای غیرقابل مقایسه و همهٔ کمالات آن، استدلالهایی هستند که با آنها شدیداً خود را به‌عنوان کلام خدا آشکار می‌کند: اما علیرغم اینها، اعتقاد و اطمینان کامل ما به حقیقت خطاناپذیر و اقتدار الهی آن، بر اساس عمل درونی روح‌القدس است که به‌وسیلهٔ کلام و با کلام، در قلبمان شهادت می‌دهد. (باب ۱، پاراگراف ۵).

4. کلمات کتاب مقدس، دربارهٔ خود گواهی می‌دهند.

چون کلمات کتاب مقدس "دربارهٔ خودش گواهی می‌دهد"، با توّسل به هر اقتدار برتری نمی‌تواند به‌عنوان کلام خدا "ثابت شود". اگر توّسل نهایی ما مثلاً بر منطق انسانی یا حقیقت علمی باشد تا ثابت کنیم که کتاب مقدس کلام خداست، در این صورت فرض می‌کنیم چیزی که به آن متوّسل می‌شویم، از اقتداری برتر از کلام خدا برخوردار است و این یک چیز حقیقی‌تر یا قابل اعتمادتر است. بنابراین اقتدار نهایی که نشان می‌دهد کتاب مقدس، کلام خداست، باید خودِ کتاب مقدس باشد.

5. مخالفت: این چرخهٔ باطل استدلال است.

شاید کسی مخالفت کند که اگر بگوییم خودِ کتاب مقدس ثابت می‌کند که کلام خداست، در واقع این بکارگیری چرخهٔ باطل استدلال است: ما معتقدیم که کتاب مقدس کلام خداست، چون خودش چنین ادعایی می‌کند. ما به ادعاهای آن اعتقاد داریم، چون کتاب مقدس کلام خداست. ما معتقدیم که این کلام خداست، چون چنین ادعایی می‌کند و به همین ترتیب ادامه می‌یابد.

باید پذیرفت که این نوعی چرخهٔ باطل استدلال است. اما به هرحال، این کاربرد اش را بی‌اعتبار نمی‌سازد، چون همهٔ استدلالها دربارهٔ یک اقتدار مطلق، باید نهایتاً برای ارائهٔ دلیل و مدرک، به آن اقتدار متوّسل شوند؛ در غیر این صورت آن اقتدار، یک اقتدار مطلق یا برتر نخواهد بود. این مشکل، مختص به مسیحیانی نیست که دربارهٔ اقتدار کتاب مقدس صحبت می‌کنند. بلکه همهٔ افراد وقتی از اقتدار نهایی خود برای اعتقاد و باورشان دفاع می‌کنند، به‌طور صریح یا غیرصریح، از نوعی چرخهٔ باطل استدلال استفاده می‌کنند.

چند نمونهٔ ساده، انواع چرخه‌های باطل استدلال را که مردم برای حمایت از پایه‌های اعتقادشان بکار می‌برند، نشان خواهد داد:

"استدلال من اقتدار نهایی من است، چون به نظر من منطقی است که آن را اقتدار نهایی خود بسازم."

"انسجام منطقی، اقتدار نهایی من است، چون منطقی است که آن را اقتدار نهایی خود بسازم."

"یافته‌های تجربیات حسّی انسانی، اقتدار نهایی من برای کشف چیزهای واقعی یا غیرواقعی است، چون حوّاس انسانی ما هرگز چیز دیگری را کشف نکرده: بنابراین تجربهٔ حوّاس انسانی به من می‌گوید که اصل و قاعدهٔ من راست است."

هر یک از این استدلالها از چرخهٔ باطل استدلال برای بنای معیار نهایی خود از حقیقت استفاده می‌کند.

پس چگونه یک مسیحی یا هر کس دیگری از بین ادعاهای گوناگون برای اقتدار مطلق، یکی را انتخاب کند؟ نهایتاً درستی کتاب مقدس، خودش را تأیید خواهد کرد که بسیار قانع‌کننده‌تر از کتابهای مذهبی دیگر (از جمله *کتاب مورمونها* یا *قرآن*) یا دیگر ساختارهای عقلانی ذهن انسان (از جمله منطق، استدلال انسانی، تجربهٔ حسّی، اسلوب‌شناسی علمی و غیره) است. این قانع‌کننده‌تر خواهد بود، چون در تجربهٔ واقعی زندگی، کاندیداهای دیگرِ اقتدار نهایی، ناپیوسته بوده یا قصوراتی داشته‌اند که آنها را واجد شرایط نمی‌سازد، درحالیکه کتاب مقدس کاملاً مطابق همهٔ چیزهایی است که دربارهٔ دنیای اطرافمان، خودمان و خدا می‌دانیم.

کتاب مقدس تأیید خواهد کرد که به این شکل قانع‌کننده است؛ یعنی اگر ما به‌درستی دربارهٔ ماهیت واقعیت، درکمان نسبت به آن، خودمان و خدا فکر کنیم، این کتاب قانع‌کننده است. مشکل این است که به‌خاطر گناه، درک و تجزیه و تحلیل ما دربارهٔ خدا و خلقت، ناقص است. بنابراین به کار روح لقدس نیاز داریم که بر تأثیرات گناه غلبه کند تا ما بتوانیم قانع شویم که کتاب مقدس واقعاً کلام خداست و ادعاهای آن دربارهٔ خودش، حقیقت است.

پس به عبارت دیگر، استدلال برای کتاب مقدس به‌عنوان کلام خدا و اقتدار نهایی ما، چرخهٔ باطل استدلال معمولی نیست. شاید بهتر باشد که فرایند قانع کردن را به یک مارپیچ تشبیه کنیم که در آن شناخت بیشتر کتاب مقدس و درک صحیح و بیشتر خدا و آفرینش، یکدیگر را با هماهنگی تکمیل می‌کنند، هر یک از آنها، صحّت دیگری را تأیید می‌کند. به این معنا نیست که دانش ما از دنیای اطرافمان، به‌عنوان اقتداری برتر از کتاب مقدس است، بلکه این دانش، اگر صحیح باشد، اطمینان بیشتر و الزام عمیق‌تری ارائه می‌کند که کتاب مقدس تنها اقتدار نهایی و واقعی است و دیگر ادعاها در رقابت با اقتدار نهایی، کاذب هستند.

6. به این معنا نیست که خدا به‌عنوان تنها وسیلهٔ برقراری ارتباط، مطالب را دیکته می‌کند.

در اینجا لازم است هشدار بدهیم. اینکه همهٔ کلمات کتاب مقدس، کلام خداست، نباید منجر به این تفکر شود که خدا هر کلمهٔ کتاب مقدس را به نویسندگان انسانی دیکته کرده است.

وقتی می‌گوییم همهٔ کلمات کتاب مقدس، کلام خداست، دربارهٔ *نتیجهٔ* فرایند بوجود آمدن کتاب مقدس صحبت می‌کنیم. سؤال دیکته کردن، به فرایندی که این نتیجه را به همراه داشته یا به نحوهٔ عملکرد خدا برای اطمینان از حصول نتیجهٔ مورد نظرش اشاره می‌کند. باید تأکید کرد که کتاب مقدس فقط از یک نوع فرایند یا روشی که خدا توسط آن کلامش را به نویسندگان کتاب مقدس اعلام کرد، صحبت نمی‌کند. در واقع، نشانه‌هایی از *فرایندهای بسیار گسترده* وجود دارد که خدا برای رسیدن به نتیجهٔ دلخواه از آنها استفاده کرد.

تعدادی از نمونه‌های پراکندهٔ دیکته کردن به‌طور صریح در کتاب مقدس ذکر شده است. وقتی یوحنای رسول خداوند قیام کرده را در رویایی در جزیرهٔ پطموس دید، عیسی اینطور با او صحبت کرد: "به فرشتهٔ کلیسای اِفِسُس *بنویس*..." (مکاشفه ۱:۲)؛ "به فرشتهٔ کلیسای اِسمیرنا *بنویس*..." (مکاشفه ۸:۲)؛ "به فرشتهٔ کلیسای پِرگاموم *بنویس*..." (مکاشفه ۱۲:۲). اینها نمونه‌هایی از دیکته

کردنِ خالص و ساده هستند. خداوند قیام کرده به یوحنا می‌گوید که چه بنویسد و یوحنا کلماتی را که از عیسی می‌شنود، می‌نویسد.

اما در بسیاری از بخشهای دیگرِ کتاب مقدس، قطعاً این دیکتهٔ مستقیمِ خدا، روش بوجود آمدن کلمات کتاب مقدس نبوده است. نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید که خدا با پدران ما به‌وسیلهٔ انبیا، "به راه‌های مختلف" سخن گفت (عبرانیان ۱:۱). ما در جهت دیگرِ طیف دیکته کردن، تحقیق تاریخی معمولی لوقا را برای نوشتن انجیلش، به‌عنوان نمونه داریم. او می‌گوید: "تقدیم به عالیجناب تِیوفیلوس: تا به حال نویسندگان بسیاری به نوشتن شرح وقایعی که در بین ما رخ داده است، اقدام کرده‌اند و آنچه را که بوسیلهٔ شاهدان عینی اولیه و صاحبان آن پیام به ما رسیده است به قلم آورده‌اند. من نیز به نوبهٔ خود، به‌عنوان کسی که جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده است، صلاح دیدم که این پیش‌آمدها را به‌ترتیب تاریخ وقوع برای تو بنویسم..." (لوقا ۱:۱-۳).

این به‌وضوح، فرایند دیکته کردن نیست. لوقا از فرایندهای معمولی صحبت با شاهدان عینی و جمع‌آوری اطلاعات تاریخی استفاده کرد تا بتواند گزارش صحیحی از زندگی و تعالیم عیسی بنویسد. او تحقیق تاریخی خود را به‌طور کامل انجام داد، به گزارشات بسیاری از شاهدان عینی گوش داد و شواهد و مدارکش را با دقّت ارزیابی کرد. انجیلی که او نوشت بر چیزی تأکید می‌کند که به نظر او مهم بود و خصوصیات نوشتاری او را منعکس می‌کند.

در این دو حالت افراطی، یعنی دیکته کردن از یک طرف و تحقیق تاریخی معمولی از طرف دیگر، نشانه‌های بسیاری از راه‌های گوناگون ارتباط خدا با نویسندگان انسانی کتاب مقدس را داریم. در بعضی از موارد، کتاب مقدس دربارهٔ خوابها، رویاها یا شنیدن صدای خداوند صحبت می‌کند. در موارد دیگر، از مردانی صحبت می‌کند که با عیسی بودند و زندگی اش را مشاهده کردند و به تعالیم اش گوش دادند، مردانی که حافظه‌شان دربارهٔ این کلمات و اعمال، توسط عمل روح‌القدس که این

مطالب را به یادشان می‌آورد، کاملاً مصون از خطا بود (یوحنا ۲۶:۱۴). ظاهراً سبکهای بسیار متفاوتی بکار رفته، اما مهم نیست که بدانیم در هر مورد، دقیقاً چه سبکی بکار رفته است.

در مواردی که شخصیت انسانی و سبک نوشتاری نویسنده به شکل مهمی دخیل بود، به نظر می‌رسد که بخشهای زیادی از کتاب مقدس به این شکل است، تنها چیزی که می‌توانیم بگوییم، این است که نظارت مشیّت الهی خدا و مسیر زندگی هر یک از نویسندگان، طوری بود که خصوصیات اخلاقی و مهارتهایش، دقیقاً همان چیزهایی بود که خدا برای تکلیف نوشتن کتاب مقدس در نظر داشت. پیشینه و تربیت‌شان (از جمله تربیت پولس در شریعت یهود یا تربیت موسی در خانوادهٔ فرعون یا کار داوود به‌عنوان چوپان)، توانایی آنها در ارزیابی وقایع دنیای اطرافشان، دسترسی به داده‌های تاریخی، قضاوتشان نسبت به درستی اطلاعات، و موقعیت فردی آنها در هنگام نوشتن، دقیقاً همان چیزهایی بود که خدا می‌خواست، تا وقتی آنها به جایی رسیدند که قلم بر کاغذ بگذارند، این کلمات کاملاً کلمات خودشان باشد، اما دقیقاً همان کلماتی که خدا می‌خواست آنها بنویسند، کلماتی که خدا آنها را کلمات خودش می‌دانست.

ب. بنابراین، بی‌ایمانی یا نااطاعتی از هر کلام کتاب مقدس، بی‌ایمانی یا نااطاعتی از خداست.

بخش قبلی استدلال کرد که تمامی کلمات کتاب مقدس، کلام خداست. درنتیجه بی‌ایمانی یا نااطاعتی از هر کلام کتاب مقدس به معنای بی‌ایمانی یا نااطاعتی از خودِ خداست. بنابراین عیسی می‌تواند شاگردان اش را به‌خاطر بی‌ایمانی نسبت به کتب مقدس عهدعتیق توبیخ کند (لوقا ۲۵:۲۴ "سپس عیسی به آنها فرمود: "شما چقدر دیرفهم و *در قبول کردن گفته‌های انبیاء* کند ذهن هستید"). ایمانداران باید کلام شاگردان را رعایت کرده یا اطاعت کنند (یوحنا ۲۰:۱۵ "اگر از تعالیم من پیروی کردند از تعالیم شما نیز پیروی خواهند نمود"). از مسیحیان خواسته می‌شود که "حکمی را که خداوند و نجات‌دهندهٔ ما به‌وسیلهٔ رسولان خود به شما داد" به یاد آورند (دوم پترس ۲:۳). نااطاعتی از نوشته‌های پولس، شخص را مشمول تأدیب کلیسایی می‌کند، همچون عدم

معاشرت با آن شخص (دوم تسالونیکیان ۱۴:۳) و مجازات روحانی (دوم قرنتیان ۱۳:۲-۳)، شاملِ مجازات از سوی خدا (این شکل واضحی از فعل مجهول "بی‌اعتنایی خواهد شد" در اول قرنتیان ۳۸:۱۴ است). برعکس، خدا از همهٔ کسانیکه از کلامش "می‌ترسند"، خشنود می‌شود (اشعیا ۲:٦٦).

در طول تاریخ کلیسا، بزرگترین واعظان کسانی بودند که دریافتند هیچ اقتداری از خود ندارند و تکلیف خود را توضیح کلمات کتاب مقدس و بکارگیری واضح آن در زندگی شنوندگانشان دانسته‌اند. قدرت موعظه‌شان، از اعلام تجربیات مسیحی خود یا تجربیات دیگران نبوده، همچنین از عقاید خودشان، نظرات خلاقانه یا مهارت در سخنرانی نبوده، بلکه از کلام قدرتمند خدا بوده است. اساساً آنها بر سکوی موعظه ایستادند، به متن کتاب مقدس اشاره کردند و عملاً به جماعت گفتند: "این مفهوم این آیه است. آیا شما هم این مفهوم را در اینجا می‌بینید؟ پس باید آن را باور کنید و از تَه دل اطاعت کنید، چون خدا، یعنی خالق و خداوندتان، خودش امروز آن را به شما می‌گوید!" فقط کلام مکتوب کتاب مقدس می‌تواند این نوع اقتدار را به موعظه بدهد.

پ. راستی کتاب مقدس

1. خدا نمی‌تواند دروغ یا کلام نادرست بگوید.

اساس اقتدار کتاب مقدس، توانایی آن در ملزم کردن ما به ایمان و اطاعت از آن است و چنین ایمان و اطاعتی را با ایمان و اطاعت از خدا برابر می‌داند. به همین دلیل باید به راستیِ کتاب مقدس توجه کنید، چون اگر فکر نکنیم که بعضی از بخشهای کتاب مقدس راست است، البته که نمی‌توانیم به آنها ایمان داشته باشیم.

چون نویسندگان کتاب مقدس بارها تأیید می‌کنند که کلمات کتاب مقدس، اگرچه کلمات انسانی است، اما کلام خودِ خداست، پس جایز است که به متون کتاب مقدس که دربارهٔ *ویژگی کلام خدا* صحبت می‌کند، نگاه کنیم و آنها را برای ویژگی کلمات کتاب مقدس بکار ببریم. تعدادی از عبارات کتاب مقدس، به‌طور خاص دربارهٔ راستی سخنان خدا صحبت می‌کنند. تیتوس ۲:۱ دربارهٔ "خدا

که هرگز دروغ نمی‌گوید"، صحبت می‌کند یا (ترجمهٔ تحت‌اللفظی)، "خدایی که دروغ نمی‌گوید". چون خدا خدایی است که نمی‌تواند "دروغ" بگوید، پس همیشه می‌توان به کلامش اعتماد کرد. چون همهٔ کتاب مقدس توسط خدا اعلام شده، همهٔ کتاب مقدس باید "عاری از دروغ" باشد، همانطور که خداوند عاری از دروغ است. هیچ ناراستی نمی‌تواند در کتاب مقدس باشد.

عبرانیان ۱۸:٦ دو امر غیرقابل تغییر را ذکر می‌کند (وعده و سوگند خدا) "که محال است خدا در آنها دروغ بگوید". در اینجا نویسنده صرفاً نمی‌گوید که خدا دروغ نمی‌گوید، بلکه محال است که دروغ بگوید. اگرچه این فقط به سوگندها و وعده‌ها به‌طور مستقیم اشاره می‌کند، اما اگر محال است که خدا در این موارد دروغ بگوید، پس قطعاً محال است که او دروغ بگوید.

2. بنابراین، تمامی کلمات کتاب مقدس در هر بخشی، کاملاً راست و مصون از خطاست.

چون کلمات کتاب مقدس، کلام خداست و خدا نمی‌تواند دروغ یا کلام نادرست بگوید، به‌درستی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که هیچ ناراستی یا خطایی در هیچ‌یک از بخشهای کلمات کتاب مقدس نیست. ما تأیید آن را در قسمتهای مختلف کتاب مقدس می‌یابیم. "سخنان خداوند، سخنان *خالص و پاک‌اند*؛ مانند نقره‌ای که هفت بار در کوره تصفیه شده باشد." (مزامیر ۱۲:٦). در اینجا مزمورنویس از تصویری زنده برای صحبت دربارهٔ خلوص کامل کلام خدا استفاده می‌کند؛ هیچ نقصی در آنها نیست. همچنین در امثال ۵:۳۰ می‌خوانیم: "*خدا به وعدهٔ خود وفا می‌کند*؛ او مانند سپر از کسانی که بر او توکل دارند، حمایت می‌نماید". فقط بعضی از کلمات کتاب مقدس، راست نیست، بلکه همهٔ کلماتش راست است. در واقع، کلام خدا تا ابد در آسمان پایدار است: "ای خداوند، *کلام تو تا ابدالآباد در آسمانها پایدار است*." (مزامیر ۸۹:۱۱۹). عیسی می‌تواند دربارهٔ ماهیت ابدی کلام خودش بگوید: "آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت." (متی ۳۵:۲۴). این آیات صریحاً چیزی را تأیید می‌کنند که در پیش‌نیازِ ایمان به تمامی کلمات کتاب مقدس به‌طور ضمنی مطرح شد، یعنی هیچ ناراستی یا دروغ تأیید شده در هیچ‌یک از بیانیه‌های کتاب مقدس نیست.

3. کلام خدا معیار نهایی حقیقت است.

در یوحنا ۱۷عیسی در نزد پدر دعا می‌کند: "آنها را بوسیلهٔ راستی خود تقدیس نما؛ کلام تو راستی [حقیقت] است" (یوحنا ۱۷:۱۷). این آیه جالب است، چون عیسی از صفتِ *alethinos* یا *alethes* ("راست") استفاده نمی‌کند، که شاید ما انتظار داشتیم که بگوید: "کلام تو راست است". بلکه از یک اسم، *aletheia* ("حقیقت، راستی") استفاده می‌کند تا بگوید که کلام خدا فقط "راست" نیست، بلکه خودِ حقیقت است.

فرقِ بین این دو مهم است، چون این بیانیه ما را تشویق می‌کند که کتاب مقدس را نه فقط "راست" بدانیم، از این لحاظ که در تطابق با نوعی معیار برتر از حقیقت می‌باشد، بلکه کتاب مقدس را به‌تنهایی، معیار نهایی حقیقت بدانیم. کتاب مقدس کلام خداست و کلام خدا تعریف نهایی راستی و ناراستی است: کلام خدا به‌تنهایی، *حقیقت* است. بنابراین باید کتاب مقدس را معیار نهایی حقیقت بدانیم، مرجعی برای سنجش ادعاهای دیگر دربارهٔ راستی. ادعاهایی که با کتاب مقدس سازگار است، "راست" است، ولی ادعاهایی که با کتاب مقدس سازگار نیست، راست نیست.

پس حقیقت چیست؟ حقیقت چیزی است که خدا می‌گوید و ما چیزی را داریم که خدا در کتاب مقدس می‌گوید (صحیح است، اما جامع نیست).

آموزهٔ راستی مطلق کتاب مقدس در تضاد کامل با دیدگاه رایج در جامعهٔ مدرن است که غالباً *چندگانگی* نامیده می‌شود. چندگانگی دیدگاهی است که در آن هر کسی یک دیدگاهی دربارهٔ حقیقت دارد که به اندازهٔ دیدگاه دیگران دربارهٔ حقیقت، معتبر است- بنابراین نباید بگوییم که مذهب یا معیار اخلاقی دیگران اشتباه است. بر اساس چندگانگی، ما نمی‌توانیم هیچ حقیقت مطلقی داشته باشیم؛ بلکه فقط می‌توانیم نظرات و دیدگاههای خودمان را داشته باشیم. البته اگر چندگانگی راست است، کتاب مقدس نمی‌تواند آن چیزی باشد که ادعا می‌کند: کلامی که تنها خدای حقیقی، خالق و داور تمامی جهان به ما اعلام کرده است.[۴]

چندگانگی، یک جنبه از کلّ دیدگاه معاصر جهان است که *پُست مُدرنیسم (فرانوین)* نامیده می‌شود. فرانوین صرفاً معتقد نیست که ما هرگز نمی‌توانیم حقیقت مطلق را بیابیم؛ بلکه معتقد است که چیزی به‌عنوان حقیقت مطلق وجود ندارد. همهٔ تلاشها برای اعلام حقیقت دربارهٔ این ایده یا ایدهٔ دیگر، فقط نتیجهٔ پیشینه، فرهنگ، تعصّبات و برنامه‌های شخصی خودمان است (مخصوصاً اشتیاق برای کسب قدرت). البته این دیدگاه دنیا، کاملاً برخلاف دیدگاه کتاب مقدس است، دیدگاهی که کتاب مقدس را به‌عنوان حقیقتی می‌داند که از سوی خدا به ما عطا شده است.

4. آیا ممکن است که بعضی از واقعیتهای جدید با کتاب مقدس در تناقض باشند؟

آیا یک واقعیت علمی یا تاریخی کشف خواهد شد که در تناقض با کتاب مقدس باشد؟ در اینجا با اطمینان می‌توانیم بگوییم که این هرگز اتفاق نخواهد افتاد- در واقع غیرممکن است. اگر فرضاً "واقعیتی" کشف شود که بگویند در تناقض با کتاب مقدس است، در این صورت (اگر کتاب مقدس را به‌درستی درک کرده باشیم)، این "واقعیت" باید کاذب باشد، چون خدا، نویسندهٔ کتاب مقدس، از همهٔ واقعیتهای حقیقی آگاه است (گذشته، حال و آینده). هیچ واقعیتی نیست که خدا در اعصار گذشته از آنها آگاه نباشد و در هنگام نوشتن کتاب مقدس در نظر نگرفته باشد. هر واقعیت حقیقی، چیزی است که خدا از ازل می‌دانست و بنابراین نمی‌تواند با کلام خدا در کتاب مقدس در تضاد باشد.

به هرحال، باید به یاد داشت که مطالعهٔ علمی یا تاریخی (علاوه بر انواع مطالعات دیگر دربارهٔ خلقت) باعث می‌شود که کتاب مقدس را مجدّداً بررسی کنیم تا ببینیم که آیا واقعاً آنچه را که ما فکر می‌کردیم، تعلیم می‌دهد. مثلاً کتاب مقدس تعلیم نمی‌دهد که خورشید به دورِ زمین می‌چرخد، چون فقط توصیف پدیده‌ها را از دیدگاه ما بکار می‌برد و ادعا نمی‌کند که کارهای جهان را از یک نقطهٔ "ثابت" اختیاری، در یک جایی در فضا توصیف می‌کند. اما تا زمانیکه مطالعهٔ نجوم به اندازهٔ کافی پیشرفت نکرده بود تا چرخش زمین را حول محورش نشان دهد، مردم فکر می‌کردند که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خورشید به دورِ زمین می‌چرخد. بعد مطالعهٔ داده‌های علمی، ما را وادار

کرد که متون صحیح کتاب مقدس را مجدّداً بررسی کنیم. درنتیجه، هرگاه با "واقعیتی" مواجه می‌شویم که می‌گوید با کتاب مقدس در تناقض است، نه‌تنها باید به بررسی داده‌های اثبات کنندهٔ واقعیت مورد نظر بپردازیم؛ بلکه باید متون مناسب کتاب مقدس را نیز مجدّداً بررسی کنیم تا ببینیم که آیا کتاب مقدس واقعاً آنچه را که ما فکر می‌کردیم، تعلیم می‌دهد. ما با اطمینان می‌توانیم این کار را انجام دهیم، چون هیچ واقعیت حقیقی هرگز در تناقض با کلام خدا نخواهد بود، خدایی که همهٔ واقعیتها را می‌داند و هرگز دروغ نمی‌گوید.

ج. خطاناپذیری کتاب مقدس

1. معنی خطاناپذیری.

بخش قبلی به راستیِ کتاب مقدس اشاره کرد. بخش کلیدی این موضوع، خطاناپذیری کتاب مقدس است. امروزه، این مسأله در دنیای نهضت انجیلی بسیار مورد توجه قرار گرفته، چون از بسیاری جهات، راستی کتاب مقدس مورد سؤال قرار گرفته یا حتی رد شده است.

با شواهد ارائه شده در بالا، در رابطه با راستی کتاب مقدس، اکنون در جایگاهی هستیم که خطاناپذیری کتاب مقدس را تعریف کنیم: *خطاناپذیری کتاب مقدس، یعنی کتاب مقدس در دست‌نوشته‌های اصلی، چیزی را که برخلاف حقیقت باشد، تأیید نمی‌کند.*

این تعریف بر سؤال راستی و ناراستی در زبان کتاب مقدس تمرکز می‌کند. این تعریف به‌طور ساده، فقط به این معناست که کتاب مقدس همیشه حقیقت را می‌گوید و همیشه دربارهٔ همهٔ مطالبی که در موردش صحبت می‌کند، حقیقت را می‌گوید. این تعریف به این معنا نیست که کتاب مقدس همهٔ واقعیتهای موجود دربارهٔ یک موضوع را به ما می‌گوید، بلکه تأیید می‌کند که چیزهایی که دربارهٔ هر موضوعی می‌گوید، راست است.

باید در آغاز این مبحث بدانید که تمرکز این مباحثه بر سؤال راستی در گفتار است. باید تصدیق کنیم که راستی مطلق در گفتار، با انواع دیگر بیانیه‌ها سازگار است، از جمله موارد زیر:

الف. کتاب مقدس می‌تواند خطاناپذیر باشد و همچنان با زبان عادی روزانه صحبت کند.

این به‌طور خاص دربارهٔ توصیف واقعیتها یا رویدادهای"علمی" یا "تاریخی" صدق می‌کند. کتاب مقدس می‌تواند دربارهٔ طلوع خورشید و بارش باران صحبت کند، چون از دیدگاه سخنران، این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق می‌افتد. از دیدگاه سخنران، خورشید طلوع می‌کند و باران می‌بارد و اینها توصیفات کاملاً درستی از پدیده‌های طبیعی هستند که سخنران مشاهده می‌کند.

باید به‌طور مشابه به اعداد در هنگام شمارش یا اندازه‌گیری نیز توجه کرد. یک گزارشگر می‌تواند بگوید که ۸۰۰۰ مرد در یک جنگ خاص کشته شدند، بدون این استنباط که او همهٔ افراد را شمرده و تعداد سربازان مُرده ۷۹۹۹ یا ۸۰۰۱ نیست. این در مورد اندازه‌گیریها نیز صدق می‌کند. اگر بگوییم: "محل زندگی من از کتابخانه دور نیست" یا "محل زندگی من، کمی بیش از هزار و ششصد متر با کتابخانه فاصله دارد" یا "محل زندگی من، تقریباً ۲ کیلومتر با کتابخانه فاصله دارد" یا "محل زندگی من ۲٫۰۰۲ کیلومتر با کتابخانه فاصله دارد"، هر چهار جمله تقریباً تا حدودی درست هستند. در هر دو نمونه و بسیاری از نمونه‌های دیگر در زندگی روزانه، میزان درستی مطالب، به میزان دقّت سخنگو و انتظار شنوندگان اولیهٔ او بستگی دارد. پس اشکالی ندارد که تأیید کنیم همهٔ حرفهای کتاب مقدس راست است و از زبان عادی برای توصیف پدیده‌های طبیعی استفاده می‌کند یا در پیش‌زمینهٔ مناسب، از تخمین یا اعداد گرد شده استفاده می‌کند.

ب. کتاب مقدس می‌تواند خطاناپذیر باشد و در عین حال شامل نقل قولهای سطحی یا آزاد باشد.

سبک یک نفر برای نقل قول از کلام دیگری، به‌طور گسترده از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت است. با وجود اینکه ما در فرهنگ آمریکایی و بریتانیایی معاصر به نقل قول کلمات دقیق شخص عادت کرده‌ایم و جملهٔ او را در گیومه یا علامت نقل قول می‌گذاریم، اما زبان یونانی مکتوب در زمان عهدجدید، هیچ علامت نقل قول یا علامتهای دستوری معادلی نداشت و بازگویی صحیح حرفهای یک نفر دیگر، باید فقط سخنرانی صحیح از محتوای حرفهای آن شخص می‌بود (بیشتر مانند استفادهٔ غیرمستقیم ما از نقل قولها)؛ انتظار نمی‌رفت که هر کلمه را دقیقاً نقل کنند. بنابراین به‌عنوان مثال، خطاناپذیری بر نقل قولهای سطحی یا آزاد از عهدعتیق یا کلام عیسی نیز صدق

می‌کند، تا زمانیکه محتوای آن برخلاف مطالب اولیه نباشد. معمولاً منظور نویسندهٔ اولیهٔ این نبود که از کلمات دقیق سخنران و فقط از آن کلمات استفاده کند و همچنین شنوندگان اولیه نیز انتظار نداشتند که در این گزارشات، نقل قولها به صورت کلمه به کلمه بیان شوند.

پ. ساختارهای دستوری غیرمتداول یا غیرمعمول در کتاب مقدس، با خطاناپذیری آن سازگار است.

بعضی از زبانهای کتاب مقدس، زیباست و سبکی عالی دارد. بعضی دیگر از مطالب کتاب مقدس شامل زبان غیرمؤدبانهٔ انسانهای معمولی است. گاهی اوقات این شامل قصور در پیروی از "قوانین" رایج و پذیرفته شده در اصطلاحات دستور زبان است (همچون استفاده از فعل جمع در جاییکه بر اساس قوانین دستور زبان باید فعل مفرد بکار رود). این بیانیه‌هایی که از لحاظ سبک و دستور زبان نادرست هستند (بعضی از آنها در کتاب مکاشفه یافت می‌شود) نباید برای ما مشکلی ایجاد کنند، چون بر راستی بیانیه‌های مورد نظر تأثیری نمی‌گذارند؛ یک بیانیه می‌تواند از لحاظ دستوری درست نباشد، اما کاملاً راست باشد. مثلاً مرد بیسوادی که در جنگل دور افتاده‌ای در نواحی روستایی زندگی می‌کند، اگرچه دستور زبان ضعیفی دارد، اما می‌تواند قابل اعتمادترین مردِ آن ناحیه باشد، چون به این شهرت دست یافته که هرگز دروغ نگفته است. همچنین بعضی از بیانیه‌های کتاب مقدس (در زبان اصلی)، از دستور زبان صحیحی برخوردار نیستند (بر اساس معیارهای کنونی دستور زبان صحیح در آن زمان)، اما همچنان خطاناپذیرند، چون کاملاً راست هستند. خدا از افراد عادی استفاده کرد، کسانیکه از زبان عادی خود استفاده کردند. مسأله، زیبایی سبک نیست، بلکه راستی سخنان است.

2. بعضی از چالشهای اخیر دربارهٔ خطاناپذیری.

در این بخش، بعضی از مخالفتهای بزرگ با مفهوم خطاناپذیری را بررسی می‌کنیم.

الف. کتاب مقدس فقط برای "ایمان و عمل" مقتدر است.

یکی از مخالفتهای همیشگی با خطاناپذیری، از طرف کسانی است که می‌گویند هدف کتاب مقدس این است که فقط در بخشهای مربوط به "ایمان و عمل" به ما تعلیم دهد؛ یعنی در

بخشهایی که مستقیماً مربوط به ایمان مذهبی یا عمل اخلاقی ماست. این نظر، احتمال وجود بیانیه‌های کاذب را در کتاب مقدس ممکن می‌سازد، مثلاً در بخشهای دیگری همچون جزئیات تاریخی کوچک یا واقعیتهای علمی- گفته شده که این بخشها مربوط به هدف کتاب مقدس نیست. هدف کتاب مقدس، هدایت ما به سوی آنچه که باید به آن ایمان داشته باشیم و نحوهٔ زندگیمان است. طرفداران این نظر غالباً ترجیح می‌دهند که بگویند کتاب مقدس *مصون از خطاست*، اما در بکارگیری کلمهٔ *خطاناپذیر* مردّد هستند.[۵]

پاسخ به این مخالفت می‌تواند اینطور بیان شود: کتاب مقدس بارها تأیید می‌کند که تمامی کتب مقدس برای ما سودمند است و *تمامی* آن "الهام [بازدَم] خداست" (دوم تیموتاوس ۱۶:۳). بنابراین کاملاً خالص است (مزامیر ۶:۱۲)، کامل است (مزامیر ۹۶:۱۱۹) و راست است (امثال ۵:۳۰). کتاب مقدس برای انواع موضوعاتی که با راستی دربارهٔ آنها سخن می‌گوید، هیچ محدودیتی قائل نمی‌شود.

عهدجدید شامل تأییدهای بیشتری بر اعتبارِ تمامی بخشهای کتاب مقدس است. در اعمال ۱۴:۲۴ پولس می‌گوید که او خدا را پرستش می‌کند: "به *هر چه* در تورات و نوشته‌های پیغمبران آمده است، *اعتقاد دارم*". در لوقا ۲۵:۲۴ عیسی می‌گوید شاگردان "دیرفهم" هستند، چون "در قبول کردن گفته‌های انبیاء کند ذهن هستید". در رومیان ۴:۱۵ پولس می‌گوید: "هرچه در گذشته نوشته شد"، یعنی در عهدعتیق، "برای تعلیم ما بود". این متون نمی‌گویند که بخشی از کتاب مقدس نباید کاملاً قابل اعتماد یا قابل اطمینان باشد.

مرور سریع جزئیات تاریخی عهدعتیق که در عهدجدید بازگوشده، نشان می‌دهد که نویسندگان عهدجدید می‌خواستند به صحّت همهٔ بخشهای روایتهای تاریخی عهدعتیق اعتماد کنند. هیچ‌یک از جزئیات، بسیار بی‌اهمیت نیست که برای هدایت مسیحیان عهدجدید بکار نرود (مثلاً مراجعه کنید به متی ۳:۱۲-۴، ۴۱؛ لوقا ۲۵:۴-۲۶؛ یوحنا ۵:۴؛ اول قرنتیان ۱۱:۱۰؛ عبرانیان ۱۱؛ عبرانیان ۱۶:۱۲-۱۷؛ یعقوب ۲۵:۲؛ دوم پترس ۱۶:۲ و غیره). هیچ نشانه‌ای نیست که آنها فکر

کنند مقولهٔ خاصی از بیانیه‌های کتاب مقدس، غیرقابل اعتماد و اطمینان است (همچون بیانیه‌های "تاریخی و علمی" که برخلاف عبارات آموزه‌ای و اخلاقی است). به‌وضوح می‌بینیم که کتاب مقدس برای انواع موضوعاتی که با اقتدار و حقیقت مطلق دربارهٔ آنها سخن می‌گوید، هیچ محدودیتی قائل نمی‌شود؛ به‌درستی که عبارات بسیاری در کتاب مقدس، اعتبار این نوع محدودیتها را رد می‌کنند.

پاسخ دوم به کسانیکه راستی ضروری کتاب مقدس را به موضوعات "ایمان و عمل" محدود می‌کنند، این است که توجه کنند که این نظر، هدف *بزرگ* کتاب مقدس را با هدف *کلّی* کتاب مقدس اشتباه گرفته است. یعنی هدف بزرگ کتاب مقدس این است که دربارهٔ موضوعات "ایمان و عمل" به ما تعلیم دهد تا یک خلاصهٔ مفید و صحیح از هدف خدا برای اعطای کتاب مقدس به ما بدهد. اما به‌طور *خلاصه*، این فقط شامل مهمترین هدف خدا از اعطای کتاب مقدس به ماست. به هرحال جایز نیست که از این خلاصه استفاده کرده و انکار کنیم که *بخشی* از هدف کتاب مقدس این است که دربارهٔ جزئیات تاریخی کوچک یا بعضی از جوانب ستاره‌شناسی یا جغرافیا و غیره به ما بگوید. یک خلاصه نمی‌تواند به‌درستی برای انکار یکی از چیزهایی که آنرا خلاصه می‌کند، بکار رود! بهتر است بگوییم *هدف کلّی* کتاب مقدس، بیانِ همهٔ مطالبی است که دربارهٔ هر موضوعی می‌گوید. خدا می‌خواست که همهٔ کلماتش در کتاب مقدس، برای ما مهم باشند. بنابراین به کسانیکه حتی یک کلمه از حرفهای او به ما را حذف کنند، هشدارهای شدیدی می‌دهد (تثنیه ۲:۴؛ ۳۲:۱۲؛ مکاشفه ۱۸:۲۲-۱۹). ما نمی‌توانیم چیزی به کلام خدا بی‌افزاییم یا حذف کنیم؛ چون همهٔ آنها بخشی از هدف بزرگتر او در صحبت با ماست. هرچه در کتاب مقدس بیان شده، به این دلیل است که خدا می‌خواست در آنجا باشد. خدا بدون هدف حرف نمی‌زند!

ب. اصطلاح خطاناپذیر یک اصطلاح ضعیف است.

کسانیکه مخالفت دوم را مطرح می‌کنند، می‌گویند اصطلاح *خطاناپذیری* بسیار دقیق است و معمولاً به معنای نوعی دقّت علمی مطلق است که ما نمی‌خواهیم چنین ادعایی را دربارهٔ کتاب مقدس داشته باشیم. بعلاوه، کسانیکه اینطور مخالفت می‌کنند، متذکر می‌شوند که اصطلاح *خطاناپذیری*

در کتاب مقدس بکار نرفته است. بنابراین می‌گویند که احتمالاً این اصطلاح نادرست است که بخواهیم بر آن پافشاری کنیم.

پاسخ به این مخالفت را می‌توان اینطور بیان کرد: اولاً، این کلمه بیش از صد سال، توسط محققین بکار رفته و آنها همیشه "محدودیتهای" کلامی در زبان عادی را جایز شمرده‌اند. بعلاوه باید توجه کرد که ما غالباً از اصطلاحات غیر کتاب مقدسی برای خلاصه کردن یک تعلیم کتاب مقدسی استفاده می‌کنیم. کلمهٔ *تثلیث* در کتاب مقدس نیست، کلمهٔ *تجسم* هم در کتاب مقدس نیست. اما هر دو اصطلاح بسیار مفید هستند، چون به ما اجازه می‌دهند که با یک کلمه، یک مفهوم کتاب مقدسی حقیقی را خلاصه کنیم و بنابراین به ما توانایی می‌بخشند که بتوانیم یک تعلیم کتاب مقدسی را راحت‌تر مورد بحث قرار دهیم. نهایتاً به نظر می‌رسد که در کلیسای امروز نمی‌توانیم مباحثه دربارهٔ این موضوع را بدون استفاده از این اصطلاح ادامه دهیم. مردم در صورت تمایل می‌توانند با این اصطلاح مخالفت کنند، اما چه آنرا دوست داشته باشند یا دوست نداشته باشند، این اصطلاح مورد تمرکز این مبحث است و به احتمال زیاد تا دهه‌های بعد نیز به تمرکز بر آن ادامه خواهد داد. بنابراین درست است که بکارگیری آن در بحث و گفتگو دربارهٔ راستی کامل کتاب مقدس را ادامه دهیم.

پ. ما هیچ دست‌نوشتهٔ خطاناپذیری نداریم؛ بنابراین صحبت دربارهٔ خطاناپذیری کتاب مقدس گمراه‌کننده است.

کسانیکه چنین مخالفتی می‌کنند، به این حقیقت اشاره می‌کنند که خطاناپذیری همیشه در مورد نسخه‌های اولیه یا اصلی اسناد و مدارک کتاب مقدسی اعلام شده است. اما هیچ‌یک از آنها باقی نمانده؛ ما فقط کُپی نسخه‌هایی از نوشته‌های موسی یا پولس یا پترس را داریم. پس چه فایده‌ای دارد که به آموزه‌ای اهمیت دهیم که فقط مربوط به دست‌نوشته‌هایی است که هیچ‌کس آنها را در اختیار ندارد؟

در پاسخ به این مخالفت می‌توانیم ابتدا به یک قیاس با تاریخ آمریکایی فکر کنیم. نسخهٔ اصلی قانون اساسی ایالات متحده در ساختمانی به نام بایگانی ملّی در واشنگتن دی. سی است. اگر این ساختمان به‌وسیلهٔ یک رویداد وحشتناک نابود شود و نسخهٔ اصلی قانون اساسی از بین برود، آیا هرگز می‌توانیم بفهمیم که قانون اساسی چه می‌گفت؟ البته- ما صدها نسخه از آن را با هم مقایسه می‌کردیم و در جاییکه همه با هم تطابق داشتند، دلیلی برای این اطمینان داشتیم که کلمات دقیق اسناد و مدارک اصلی را در اختیار داریم.

یک فرایند مشابه برای تعیین کلمات اصلی کتاب مقدس اتفاق افتاد. در مورد بیش از ۹۹ درصد از کلمات کتاب مقدس *می‌دانیم* دست‌نوشتهٔ اصلی چه گفته است. حتی برای بسیاری از آیاتی که متون گوناگونی دارند (یعنی کلمات متفاوت در نسخه‌های باستانی متفاوت از یک آیه)، غالباً تصمیم صحیح نسبتاً واضح است (مثلاً شاید خطای واضحی در نسخه‌برداری بوده) و واقعاً قسمتهای کمی وجود دارد که در آنها ارزیابی گوناگونی متن، دشوار و برای تعیین مفهوم آن، بسیار مهم است. در درصد کمی از مواردی که عدم قطعیت مهمی دربارهٔ کلام متن اصلی وجود دارد، حسّ کلی آن جمله، معمولاً بر اساس پیش‌زمینه، نسبتاً واضح است.

منظورمان این نیست که مطالعهٔ گوناگونی متن مهم نیست، بلکه مطالعهٔ گوناگونی متن باعث سردرگمی ما در دست‌نوشته‌های اصلی نشده است.[۶] بلکه ما را به محتوای دست‌نوشته‌های اصلی بسیار نزدیکتر کرده است. پس برای کاربردی‌ترین اهداف، *متون تحقیقاتی منتشر شدهٔ اخیر* از عهدعتیق عبری و عهدجدید یونانی با *دست‌نوشته‌های اصلی یکی است*. بنابراین آموزهٔ خطاناپذیری بر نحوهٔ تفکر ما تأثیر می‌گذارد، نه‌تنها بر افکارمان دربارهٔ دست‌نوشته‌های اصلی، بلکه بر دست‌نوشته‌های کنونی نیز تأثیر می‌گذارد.

ج. نویسندگان کتاب مقدس، پیغامشان را در جزئیات کوچک با نظرات کاذب زمانشان "تطبیق داده" و این نظرات را به‌طور جزئی تأیید کرده یا تعلیم داده‌اند.

کسانیکه چنین نظری دارند، استدلال می‌کنند که اگر نویسندگان کتاب مقدس سعی می‌کردند همهٔ اطلاعات تاریخی و علمی کاذبی را که همعصرانشان به آن اعتقاد داشتند، اصلاح کنند (از جمله: جهانِ سه طبقه یا زمین مسطّح و غیره)، به‌سختی می‌توانستند با هم‌عصرانشان ارتباط برقرار کنند. بنابراین آنها می‌گویند وقتی نویسندگان کتاب مقدس سعی می‌کردند به یک نکتهٔ بزرگتر اشاره کنند، گاهی اوقات *بر حسب اتفاق*، بعضی از اعتقادات *کاذب* هم‌عصرانشان را *تأیید می‌کردند*.

در پاسخ به این مخالفت با خطاناپذیری می‌توانیم بگوییم خدا، خداوندِ زبان انسانهاست تا بتواند به‌طور کامل از زبان انسان برای برقراری ارتباط استفاده کند، بدون نیاز به تأیید نظرات کاذبی که افراد حاضر در زمان نوشتن کتاب مقدس به آنها اعتقاد داشتند. بعلاوه "سازگاری" خدا با سوءتفاهمات ما، استنباط می‌کند که خدا برخلاف شخصیتش به‌عنوان "خدایی که دروغ نمی‌گوید"عمل کرده است (اعداد ۱۹:۲۳؛ تیتوس ۲:۱؛ عبرانیان ۱۸:٦). اگرچه خدا از روی فروتنی به زبان انسانها صحبت می‌کند، اما هیچ عبارتی در کتاب مقدس تعلیم نمی‌دهد که او "فروتنی کرده" تا برخلاف خصوصیات اخلاقی خود عمل کند. درنتیجه این مخالفت، اساساً خلوص و وحدت خدا را به درستی درک نمی‌کند، چون این بر همهٔ کلام و اعمال او تأثیر می‌گذارد.

چ. خطاهای واضحی در کتاب مقدس وجود دارد.

برای بسیاری از کسانیکه خطاناپذیری را انکار می‌کنند، اعتقاد به وجود خطاهای واقعی در کتاب مقدس، عامل بزرگی در اعتقادشان برای مخالفت با آموزهٔ خطاناپذیری است. اما در هر یک از موارد، اولین پاسخ به این مخالفت این است که بپرسید، این خطاها در کجاست. این "خطاها" در کدام آیه یا آیات مشخص است؟ عجیب است که بارها متوجه می‌شوید که این مخالفت از جانب کسانی است که به ندرت یا اصلاً نمی‌دانند که این خطاهای خاص در کجاست، اما معتقدند که خطاهایی وجود دارد، چون دیگران چنین چیزی را به آنها گفته‌اند.

به هرحال، در موارد دیگر، مردم یک یا چند عبارت مشخص را ذکر کرده و ادعا می‌کنند که یک بیانیهٔ کاذب در کتاب مقدس وجود دارد.[۷] در بسیاری از موارد، بررسی دقیق متن کتاب مقدس، یک یا چند راه حلّ احتمالی را برای این مشکل نمایان خواهد کرد. در اندکی از عبارات، شاید با مطالعهٔ متن انگلیسی، بلافاصله راه حلی برای این مشکل نمایان نشود. در این هنگام بهتر است از تفسیرهای موجود دربارهٔ متن کمک بگیرید. برای اندکی از متون، آگاهی از زبان عبری یا یونانی می‌تواند برای یافتن راه حلّ ضروری باشد و کسانیکه به این زبان دسترسی مستقیم ندارند، می‌توانند پاسخها را در یک تفسیر تخصّصی یافته یا از کسی که در این زمینه تعلیم یافته، سؤال کنند.

البته که درک ما از کتاب مقدس هرگز کامل نیست، یعنی شاید مواردی باشد که نتوانیم در حال حاضر برای یک عبارت دشوار راه حلّی بیابیم. شاید به‌خاطر اینکه در حال حاضر، شواهد زبانی، تاریخی یا پیش‌زمینه‌ای مورد نیاز برای درک درست این عبارت، برای ما ناشناخته است. ما نباید به‌خاطر تعداد کمی از عبارات دچار مشکل شویم، چون طرح کلّی بررسی عبارات نشان داده که در جاییکه ادعا می‌شد خطایی وجود دارد، در واقع هیچ خطایی نبوده است.

نهایتاً یک دیدگاه تاریخی به این سؤال کمک می‌کند. در واقع، مشکلات "جدیدی" در کتاب مقدس نیست. به‌طور کلّی، عُمر کتاب مقدس بیش از هزار و نهصد سال است و "متون مشکل‌ساز" که متهم می‌شوند، در تمام این مدت در آنجا بوده‌اند. ولی در طول تاریخ کلیسا، از زاویه‌ای که در این فصل تعریف شده، اعتقاد راسخی بر خطاناپذیری کتاب مقدس وجود داشته است. بعلاوه در این صدها سال، محققان بسیار کارامد، این متون مشکل‌ساز را خوانده و مطالعه کرده و هیچ مشکلی برای حفظ خطاناپذیری نیافته‌اند. این باید به ما اطمینان ببخشد که راه حلّی برای این مشکلات وجود دارد و اعتقاد به خطاناپذیری، کاملاً با توجه دقیق و طولانی مدت به متن کتاب مقدس سازگار است.

3. مشکلات مربوط به انکار خطاناپذیری.

مشکلاتی که با انکار خطاناپذیری کتاب مقدس ایجاد می‌شود، بی‌اهمیت نیستند و وقتی بزرگی این مشکلات را درک می‌کنیم، بیشتر تشویق می‌شویم که نه‌تنها خطاناپذیری را تأیید کنیم، بلکه اهمیت آنرا برای کلیسا نیز تأیید کنیم. بعضی از مشکلات جدّی‌تر در زیر نوشته شده‌اند.

الف. اگر ما خطاناپذیری را انکار کنیم، با یک مشکل اخلاقی جدّی مواجه می‌شویم: آیا ما می‌توانیم از خدا پیروی کنیم و عمداً دربارهٔ موضوعات کوچک نیز دروغ بگوییم؟

افسسیان ۱:۵ به ما می‌گوید از خدا سرمشق بگیریم. اما انکار خطاناپذیری که همچنان ادعا می‌کند کلمات کتاب مقدس، کلامی است که خدا دمیده، ضرورتاً این مفهوم را می‌رساند که خدا عمداً در بعضی از تأییدات کتاب مقدس که از اهمیت کمتری برخوردارند، به ما دروغ گفته است. اما اگر انجام این کار برای خدا درست باشد، پس چطور ممکن است که برای ما اشتباه باشد؟ اگر چنین استدلالی را باور کنیم، فشار زیادی بر ما وارد می‌شود تا در شرایطی که ظاهراً می‌تواند در برقراری ارتباط بهتر و غیره به ما کمک کند، با ناراستی سخن بگوییم. این نظر، یک سراشیبی لغزنده با نتایج منفی فزاینده در زندگی خودمان است.

ب. دوم، اگر خطاناپذیری انکار شود، ما نمی‌دانیم که آیا می‌توانیم واقعاً به همهٔ حرفهای خدا اعتماد کنیم.

وقتی ما معتقدیم که خدا در بعضی از موضوعات کوچک کتاب مقدس به ما دروغ گفته، پس درمی‌یابیم که خدا می‌تواند به ما دروغ بگوید. این بر توانایی ما در اعتماد به کلام خدا و اعتماد کامل به او یا اطاعت کامل از او در بقیهٔ قسمتهای کتاب مقدس، تأثیر زیان‌بخش و جدّی می‌گذارد. شاید در ابتدا از بخشهایی از کتاب مقدس که کمتر خواهان اطاعت از آنها هستیم، نااطاعتی کنیم و به بخشهایی که در ابتدا کمتر به آنها اعتماد داشتیم، اعتماد نکنیم. اما این روند در نهایت افزایش یافته و به زندگی روحانی ما آسیب خواهد رساند.

پ. سوم، اگر خطاناپذیری را انکار کنیم، اساساً ذهن انسانی خودمان را معیار برترِ حقیقت می‌دانیم، نه کلام خدا را.

ما برای قضاوت دربارهٔ بعضی از بخشهای کلام خدا از فکر خودمان استفاده کرده و می‌گوییم که اشتباه هستند. اما در واقع می‌گوییم ما حقیقت را با قطعیت و صحّتی بیشتر از کلام خدا می‌دانیم (یا بیشتر از خدا می‌دانیم)، حداقل در این قسمتها. چنین روندی، ذهن ما را معیار برتر حقیقت می‌داند تا کلام خدا، و این ریشهٔ تمام گناهان عقلانی است.

ج. چهارم، اگر ما خطاناپذیری را انکار کنیم، باید بگوییم که کتاب مقدس اشتباه است، نه‌تنها در جزئیات کوچک، بلکه همچنین در بعضی از آموزه‌هایش.

انکار خطاناپذیری به این معناست که بگوییم تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ *ماهیت کتاب مقدس* و *راستی و قابل اطمینان بودن کلام خدا* نیز دروغ است. اینها جزئیات کوچکی نیستند، بلکه مسائل آموزه‌ای بزرگ کتاب مقدس هستند.[۸]

چ. کتاب مقدس مکتوب، اقتدار نهایی ماست.

باید بدانیم که قالب نهایی اقتدار کتاب مقدس در قالب مکتوب آن است. موسی کلام خدا را که بر لوحه‌های سنگی *نوشته* شده بود، در صندوق عهد گذاشت. بعداً خدا به موسی و انبیای بعدی فرمان داد که کلامشان را در یک کتاب *بنویسند*. پولس این کتاب مقدس مکتوب (در یونانی *graphe*) را "الهام [بازدم] خدا" خواند (دوم تیموتاوس ۳:۱۶). این مهم است، چون گاهی اوقات مردم (به‌طور عمدی یا غیرعمدی) سعی می‌کنند بعضی از معیارهای نهایی دیگر را جایگزین کلمات مکتوب کتاب مقدس کنند. مثلاً گاهی اوقات مردم به "کلام واقعی عیسی" مراجعه کرده و ادعا می‌کنند وقتی کلمات یونانی انجیل را به زبان اَرامی که عیسی صحبت می‌کرد، ترجمه کنیم، می‌توانیم درک بهتری از کلام عیسی داشته باشیم تا آنچه که نویسندگان انجیل به ما ارائه کرده‌اند. در موارد دیگر، مردم ادعا می‌کنند که از "افکار واقعی پولس" آگاهند، حتی زمانیکه متفاوت از معنای کلام اوست. یا دربارهٔ این صحبت می‌کنند که "اگر پولس می‌خواست مطابق بقیهٔ الهیات‌اش صحبت کند، چه می‌گفت". همچنین دیگران دربارهٔ "شرایط کلیسا که متی برای آنها می‌نوشت"

صحبت کرده و سعی می‌کنند یک قدرت هنجار یا راه حلّی را به آن شرایط اختصاص دهند که به نظرشان متی سعی می‌کرد در آن شرایط ارائه دهد.

در تمام این نمونه‌ها باید بپذیریم که شاید سؤال دربارهٔ کلمات یا شرایطی که در زیربنای این متن از کتاب مقدس می‌باشد، گاهی اوقات می‌تواند در درک مفهوم متن به ما کمک کند. به هرحال، ساختارهای فرضی ما از این کلمات یا شرایط هرگز نمی‌توانند به‌عنوان اقتدار نهایی، جایگزین کتاب مقدس شده یا با آن به رقابت بپردازند و نباید هرگز اجازه بدهیم که این چیزها با صحّت کلمات کتاب مقدس در تضّاد بوده یا آنها را مورد سؤال قرار دهند. باید دائماً به یاد داشته باشیم که ما در کتاب مقدس، کلامِ خدا را داریم و نباید سعی کنیم به‌نوعی آنها را "بهبود بخشیم"، چون نمی‌توان چنین کاری را کرد. بلکه باید در پی درک آنها باشیم و بعد به آنها اعتماد کرده و از ته دل از آنها اطاعت کنیم.

2. سؤالاتی برای مرور

1. از بیانیهٔ زیر دفاع کنید:

   "تمامی کلمات کتاب مقدس، کلام خداست."
2. منظور از اینکه کلمات کتاب مقدس "دربارهٔ خودش گواهی می‌دهد" چیست؟
3. ما چگونه می‌توانیم بدانیم که کلام خدا راست است؟
4. اصطلاح *خطاناپذیری* را تعریف کرده و بگویید که چگونه این ایده می‌تواند با بکارگیری زبان معمولی و سخنان روزمره در کتاب مقدس سازگار باشد.
5. سه مخالفت با مفهوم خطاناپذیری کتاب مقدس را بیان کرده و به آنها پاسخ دهید.
6. چهار مشکل احتمالی را که می‌تواند نتیجهٔ انکار خطاناپذیری کتاب مقدس باشد، نام ببرید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. چه کسی سعی خواهد کرد مردم را وادار کند که چیزی را در کتاب مقدس باور نکنند؟ از چیزی در کتاب مقدس نااطاعتی کنند؟ آیا چیزی در کتاب مقدس هست که نمی‌خواهید آن را باور کنید؟ از آن اطاعت کنید؟ اگر پاسختان به این دو سؤال مثبت است، بهترین راه برای اقدام و رسیدگی به خواسته‌هایتان در این قسمت چیست؟
2. آیا شما واقعیت اثبات شده‌ای را در کلّ تاریخ می‌شناسید که دروغی را در کتاب مقدس نمایان کرده باشد؟ آیا این را می‌توان دربارهٔ کُتب مذهبی دیگر همچون *کتاب مورمونها* یا *قرآن* گفت؟ اگر در کتابهای دیگری مانند این کتابها، چنین چیزی را خوانده‌اید، آیا می‌توانید تأثیر روحانی آن را بر خودتان توصیف کنید؟ آن را با تأثیر روحانی مطالعهٔ کتاب مقدس بر خودتان مقایسه کنید.
3. آیا تا بحال متوجه شده‌اید که شما به چیزی اعتقاد دارید، نه به‌خاطر شواهد بیرونی، بلکه فقط به‌خاطر اینکه در کتاب مقدس نوشته شده است؟ آیا این بر اساس عبرانیان ۱:۱۱، یک ایمان صحیح است؟ آیا به نظرتان اعتماد و اطاعت از همهٔ مطالب تأیید شدهٔ کتاب مقدس، شما را به گناه خواهد کشاند یا از برکت خدا در زندگیتان دور خواهد کرد؟
4. اگر شما فکر می‌کردید بعضی از خطاهای کوچک کتاب مقدس تأیید می‌شوند، این بر روش مطالعهٔ شما از کتاب مقدس چه تأثیری می‌گذاشت؟ آیا بر نگرانی و توجه شما به راستگویی در گفتگوی روزانه تأثیر می‌گذاشت؟

4. اصطلاحات خاص

اقتدار مطلق

اقتدار کتاب مقدس

چرخهٔ باطل استدلال

دیکته کردن

ایمان و عمل

بازدم خدا

خطاناپذیر

مصون از خطا

الهام

ارتدکس نوین

کُتب مقدس (کتاب مقدس)

بر خود گواهی می‌دهد

گوناگونی متن

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

دوم تیموتاوس ۱۶:۳

"تمام کتاب مقدّس از الهام خداست و برای تعلیم حقیقت، سرزنش خطا، اصلاح عیب‌ها و پرورش ما در عدالت مفید است."

---

1. مراجعه کنید به وِین گرادِم، *عطیهٔ نبوّت در اول قرنتیان* (Lanham, Md.: University Press of America, 1982) صفحات ۱۲-۱۳؛ همچنین وِین گرادِم، "گواهی کتاب مقدس دربارهٔ خود" در *کتاب مقدس و حقیقت*، ویرایش دی. اِی. کارسون و جی. وودبریج (Grand Rapids, Zondervan, 1983) صفحات ۲۱-۲۲.

2. الهیات نظام‌مند قدیمی‌تر از کلمهٔ *وحی و الهام* برای صحبت دربارهٔ اعلام کلمات کتاب مقدس توسط خدا استفاده کرده‌اند. من ترجمهٔ NIV را برای دوم تیموتاوس ۱٦:۳ ترجیح داده‌ام: "بازدم خدا" و از اصطلاحات دیگر استفاده کرده‌ام تا بگویم کلمات کتاب مقدس، کلامِ خداست. چون امروزه کلمهٔ *الهام*، در کاربرد معمولی، حسّ ضعیفی را منتقل می‌کند (مثال: یک شاعر"الهام گرفت" تا بنویسد، یا یک بازیکن بسکتبال یک اجرای "الهام یافته" ارائه کرد).

3. برای آشنایی با تفکر بارت، به دیوید اِل. مولِر، *کارل بارت* مراجعه کنید (Waco, Tex.: Word, 1972).

4. برای بررسی دقیق قالبهای مدرن چندگانگی و پاسخ مسیحی، به دی. اِی. کارسون، *تهوّع خدا: مسیحیت با چندگانگی رویارو می‌شود*، مراجعه کنید (Grand Rapids: Zondervan, 1996).

5. تا حدود ۱۹٦۰ یا ۱۹٦۵ کلمهٔ *مصون از خطا* به‌طور تبادل‌پذیری با کلمهٔ *خطاناپذیر* بکار می‌رفت. اما در سالهای اخیر، حداقل در ایالات متحده، کلمهٔ *مصون از خطا* به شکل ضعیفتری بکار رفته تا بگوید که کتاب مقدس ما را در رابطه با ایمان و عمل گمراه نخواهد کرد.

6. یک بررسی عالی دربارهٔ مطالعهٔ گوناگونی متن در دست‌نوشته‌های باقیمانده از عهدجدید، کار بروس اِم. مِتزگِر، *متن عهدجدید: انتقال، فساد و ترمیم آن*، ویرایش دوم است (Oxford: Clarendon Press, 1968).

7. بعضی از "متون مشکل‌ساز" که معمولاً ذکر شده‌اند، این متون هستند: متی ۱:۱-۱۷ با لوقا ۳:۲۳-۳۸؛ متی ۴:۱-۱۱ با لوقا ۴:۱-۱۳؛ متی ۳۰-۲۰:۲۹ با مرقس ۱۰:٤٦؛ و متی ۲۱:۱۸-۲۱ با مرقس ۱۴-۱۱:۱۲، ۲۴-۲۰؛ متی ۲۷:۵ با اعمال ۱:۱٦-۲۵. در تفسیرها، برای همهٔ اینها راه حلهای منطقی موجود است؛ اما شاید بهتر باشد که دانشجویان، اول این متون را خودشان بررسی کنند تا ببینند که آیا می‌توانند راههای منطقی را برای برطرف کردن آنها کشف کنند.

8. اگرچه نظرات ناخوشایند مذکور در بالا، به‌طور منطقی مربوط به انکار خطاناپذیری است، اما یک هشداری وجود دارد: همهٔ کسانیکه خطاناپذیری را انکار می‌کنند، نتایج ناخوشایند مذکور را نخواهند پذیرفت. بعضیها (احتمالاً به‌طور ناپیوسته) خطاناپذیری را انکار خواهند کرد، اما قدمهای منطقی بعدی را دنبال نخواهند کرد. در مناظره دربارهٔ خطاناپذیری، مانند مباحثات الهیاتی دیگر، مهم است که مردم را بر اساس دیدگاههای اعتقادیشان مورد انتقاد قرار دهیم و این دیدگاهها را به‌وضوح از نظرات فرضی خودمان در صورت سازگاری آنها با دیدگاه بیان شده‌شان متمایز کنیم.

فصل سوم

وضوح، ضرورت و کفایت کتاب مقدس

+ آیا فقط محققین کتاب مقدس می‌توانند به‌درستی کتاب مقدس را درک کنند؟

+ کتاب مقدس برای چه اهدافی ضروری است؟

+ آیا کتاب مقدس برای آگاهی از چیزهایی که خدا می‌خواهد دربارهٔ آنها فکر کنیم یا انجام دهیم، کافی است؟

بعد از گفتگو دربارهٔ ادعای کتاب مقدس دربارهٔ اقتدار در فصل ۲، اکنون می‌خواهیم به سه ویژگی دیگر کتاب مقدس بپردازیم تا گفتگویمان از تعالیم کتاب مقدس دربارهٔ خودش را تکمیل کنیم.

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

هر کسی که مطالعهٔ جدّی کتاب مقدس را آغاز کرده، متوجه خواهد شد که بعضی از قسمتها را می‌توان به‌راحتی درک کرد، درحالیکه قسمتهای دیگر گیج‌کننده است. درحالیکه باید بپذیریم که همهٔ بخشهای کتاب مقدس به‌راحتی قابل درک نیست، اما درست نیست که فکر کنیم درک اکثر قسمتهای کتاب مقدس یا کتاب مقدس به‌طور کلّی دشوار است. در واقع، عهدعتیق و عهدجدید بارها تأیید می‌کنند که کتاب مقدس طوری نوشته شده که تعالیم اش برای ایمانداران معمولی قابل درک است. بنابراین ما اول آموزهٔ وضوح کتاب مقدس را بررسی خواهیم کرد.

ماورای مسئلهٔ توانایی ما در درک کتاب مقدس، سؤال مربوط به ضرورت آن است: آیا ما باید بدانیم کتاب مقدس چه می‌گوید تا بفهمیم که خدا وجود دارد؟ یا ما گناهکارانی هستیم که نیازمند نجات هستیم؟ اینها انواع سؤالاتی هستند که بررسی ضرورت کتاب مقدس می‌خواهد به آنها پاسخ دهد.

نهایتاً ما به کفایت کتاب مقدس خواهیم پرداخت. آیا ما باید علاوه بر کلام کتاب مقدس، به کلام دیگری از خدا مراجعه کنیم؟ آیا کتاب مقدس کافیست تا بدانیم که خدا از ما می‌خواهد به چه چیزی ایمان داشته باشیم یا چه کاری را انجام دهیم؟ آموزهٔ کفایت کتاب مقدس به این سؤالات می‌پردازد.

الف. وضوح کتاب مقدس

1. کتاب مقدس بارها وضوح خود را تأیید می‌کند.

کتاب مقدس غالباً از وضوح خود و مسئولیت ایمانداران برای خواندن و درک آن صحبت می‌کند. در یک عبارت بسیار آشنا، موسی به قوم اسرائیل می‌گوید: "این سخنانی را که امروز به تو ابلاغ می‌کنم، در دل خود نگاه‌دار. *به فرزندان خود تعلیم بده و خواه* در خانه باشی خواه در بیرون، خواه در حال استراحت باشی خواه بیدار، همیشه دربارهٔ *آنها صحبت کن*." (تثنیه ٦:٦-٧). از همهٔ قوم اسرائیل انتظار می‌رفت که کلمات کتاب مقدس را به اندازهٔ کافی درک کنند تا بتوانند به فرزندانشان "تعلیم دهند". این تعلیم نباید صرفاً بدون تفکر و ادراک حفظ می‌شد، چون قوم اسرائیل باید خواه در خانه، خواه در بیرون، خواه در حال استراحت، خواه بیدار، دربارهٔ کلمات کتاب مقدس *صحبت می‌کردند*. خدا انتظار داشت که همهٔ قومش کلام او را با کاربرد صحیح در شرایط زندگی معمولی بشناسند و بتوانند دربارهٔ آن صحبت کنند.

چنین گفته اند که کتاب مقدس از چنان خصوصیتی برخوردار است که حتی "ساده‌دلان" می‌توانند به‌درستی آن را درک کنند و به‌واسطهٔ آن حکمت یابند. "شهادات خداوند قابل اطمینان است، و *ساده‌دلان را حکمت می‌بخشد*" (مزامیر ۱۹:۷). دوباره می‌خوانیم: "کشف کلام تو نور می‌بخشد و *ساده‌دلان را فهیم می‌گرداند*." (مزامیر ۱۱۹:۱۳۰). در اینجا "ساده‌دل" صرفاً کسی نیست که از

قدرت عقلانی کمی برخوردار است، بلکه کسی که قضاوت درستی نمی‌کند، کسی که مستعّد اشتباه کردن است و به‌راحتی گمراه می‌شود. کلام خدا بسیار قابل درک و واضح است که حتی این افراد هم به‌واسطهٔ آن حکمت می‌یابند. این باید دلگرمی بزرگی برای همهٔ ایمانداران باشد؛ هیچ ایمانداری نباید خودش را بیش از حدّ احمق بداند که نتواند کتاب مقدس را بخواند و به اندازهٔ کافی درک کند تا به‌واسطهٔ آن حکمت یابد.

تأکید مشابهی در عهدجدید وجود دارد. عیسی در تعالیم، گفتگوها و مباحثات اش، هرگز به سؤالاتی که ذرّه‌ای عدم وضوح کتب مقدس عهدعتیق را سرزنش می‌کردند، پاسخ نداد. در عوض، خواه در صحبت با عالِمان یا مردم عادی تعلیم نیافته، در پاسخهایش همیشه این موضوع را در نظر می‌گرفت که در رابطه با عدم درک هر یک از تعالیم کتاب مقدس، نباید کتاب مقدس را سرزنش کرد، بلکه باید کسانی را سرزنش کرد که آن را اشتباه درک کرده یا مطالب مکتوب را نمی‌پذیرند. بارها و بارها او با این بیانیه‌ها به سؤالات پاسخ می‌دهد: "آیا نخوانده‌اید...؟" (متی ۳:۱۲، ۵؛ ۱۴:۱۹؛ ۳۱:۲۲)، "آیا تا کنون در کلام خدا نخوانده‌اید...؟" (متی ۴۲:۲۱)، یا حتی "شما در اشتباهید! نه از کلام خدا چیزی می‌دانید و نه از قدرت او!" (متی ۲۹:۲۲؛ همچنین مراجعه کنید به متی ۱۳:۹؛ ۷:۱۲؛ ۳:۱۵؛۱۳:۲۱؛ یوحنا ۱۰:۳ و غیره).

مبادا فکر کنیم که درک کتاب مقدس، به‌نوعی برای مسیحیان قرن یکم آسانتر از ما بود، باید بدانید که در بسیاری از نمونه‌ها، رسالات عهدجدید برای کلیساهایی نوشته شده بود که بخش عظیمی از مسیحیان غیریهودی را در برمی‌گرفت. آنها مسیحیان نسبتاً جدیدی بودند که هیچ پیشینه‌ای در جامعهٔ مسیحی نداشتند و درک اندک یا هیچ درکی از تاریخ و فرهنگ اسرائیل نداشتند. وقایع زندگی ابراهیم (حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد) به همان اندازه با آنها فاصله داشت که وقایع عهدجدید با ما فاصله دارد! به هرحال، نویسندگان عهدجدید بی‌تردید انتظار داشتند که حتی مسیحیان غیریهودی نیز بتوانند ترجمهٔ عهدعتیق را به زبان خود بخوانند و به‌درستی درک کنند (مراجعه کنید به رومیان ۱:۴-۲۵؛ ۴:۱۵؛ اول قرنتیان ۱۰:۱-۱۱؛ دوم تیموتاوس ۳:۱۶-۱۷ و غیره).

2. *خصوصیات اخلاقی و روحانی مورد نیاز برای درک صحیح.*

نویسندگان عهدجدید بارها گفته اند که توانایی درک درست کتاب مقدس، بیشتر توانایی اخلاقی و روحانی است تا عقلانی: "کسی که روحانی نیست، نمی‌تواند تعالیم [تحت‌اللفظی"چیزها"] روح خدا را بپذیرد، زیرا به عقیدهٔ او این تعالیم پوچ و بی‌معنی هستند و در واقع، چون تشخیص این‌گونه تعالیم محتاج به بینش روحانی است، آنها نمی‌توانند آن را درک کنند" (اول قرنتیان ۱۴:۲؛ مقایسه کنید با ۱: ۱۸–۴:۳؛ دوم قرنتیان ۱۴:۳-۱۶؛ ۳:۴-۴، ٦؛ عبرانیان ۱۴:۵؛ یعقوب ۵:۱-٦؛ دوم پترس ۵:۳؛ مقایسه کنید با مرقس ۱۱:۴-۱۲؛ یوحنا ۷:۱۷؛ ۴۳:۸). درنتیجه، هرچند نویسندگان عهدجدید تأیید می‌کنند که کتاب مقدس *به تنهایی*، به‌وضوح نوشته شده، اما این را هم تأیید می‌کنند که کسانیکه نمی‌خواهند تعالیم اش را بپذیرند، آن را به‌درستی درک نخواهند کرد. کتاب مقدس می‌تواند توسط همهٔ ایماندارانی درک شود که خالصانه آن را می‌خوانند و در پی نجات هستند و ایماندارانی که آن را می‌خوانند و برای درک آن از خدا کمک می‌گیرند. چون در هر دو مورد، روح‌القدس برای غلبه بر تأثیرات گناه کار می‌کند، در غیر این صورت تأثیرات گناه باعث می‌شد که حقیقت، احمقانه به نظر برسد. (اول قرنتیان ۱۸:۱-۲۵؛ ۱۴:۲؛ یعقوب ۵:۱-٦، -۲۲ ۲۵).

3. *تعریف وضوح کتاب مقدس.*

برای خلاصه کردن این مطالب کتاب مقدسی، می‌توانیم تأیید کنیم که کتاب مقدس طوری نوشته شده که همهٔ امور ضروری برای نجات و زندگی مسیحی و رشد ما به‌وضوح در آن بیان شده است. اگرچه گاهی اوقات الهیدانان وضوح کتاب مقدس را به‌طور محدودتری تعریف کرده‌اند (با بیان اینکه، مثلاً: کتاب مقدس فقط در تعلیمِ طریق نجات واضح است)، متون مذکور در بالا، برای جوانب بسیار متفاوت تعلیم کتاب مقدس بکار می‌رود و به نظر نمی‌رسد که از این محدودیتهای مذکور در رابطه با قسمتهایی که کتاب مقدس به‌وضوح سخن می‌گوید، حمایت کند. برای وفاداری بیشتر به این متون کتاب مقدس، می‌توانیم وضوح کتاب مقدس را اینطور تعریف کنیم: *وضوح کتاب*

مقدس، یعنی کتاب مقدس طوری نوشته شده که تعالیم اش توسط همهٔ کسانیکه کتاب مقدس را با طلب کمک از خدا و اشتیاق برای پیروی از آن می‌خوانند، قابل درک است. به هر حال وقتی چنین چیزی را گفتیم، باید بدانیم که بسیاری از افراد، حتی قوم خدا، در واقع کتاب مقدس را به‌درستی درک نمی‌کنند.

4. چرا مردم کتاب مقدس را درست درک نمی‌کنند؟

در دوران زندگی عیسی، گاهی اوقات شاگردان او نتوانستند عهدعتیق و تعالیم عیسی را درک کنند (مراجعه کنید به متی ۱٦:۱۵؛ مرقس ۴:۱۰-۱۳؛ ٦:۵۲؛ ۸:۱۴-۲۱؛ ۹:۳۲؛ لوقا ۱۸:۳۴؛ یوحنا ۸:۲۷؛ ۱۰:٦). اگرچه گاهی اوقات به‌خاطر این بود که آنها فقط باید منتظر وقایع بعدی تاریخ فدیه می‌شدند، مخصوصاً وقایعی در زندگی مسیح (مراجعه کنید به یوحنا ۱۲:۱٦؛ ۱۳:۷؛ مقایسه کنید با یوحنا ۲:۲۲)، همچنین گاهی اوقات به‌خاطر بی‌ایمانی یا سختدلی خودشان بود (لوقا ۲۴:۲۵). بعلاوه، گاهی اوقات در کلیسای اولیه، مسیحیان تعالیم عهدعتیق یا نامه‌های مکتوب رسولان را درک نمی‌کردند یا با آنها موافق نبودند: به فرایند رشد در درک پیامد ورود غیریهودیان به کلیسا توجه کنید (منجر به "مناظرهٔ بیشتر" [اعمال ۱۵:۷] در شورای اورشلیم شد، از اعمال ۱۵)، و به سوءتفاهم پترس در این مورد، در غلاطیان ۲:۱۱-۱۵ توجه کنید. در واقع، در طول تاریخ کلیسا، مخالفتهای آموزه‌ای بسیار زیادی وجود داشته و پیشرفت در برطرف کردن تفاوتهای آموزه‌ای، غالباً آهسته بوده است.

بسیاری از معلمان کتاب مقدس، در کمک به مردم برای اجتناب از خطا در تفسیر کتاب مقدس، "قواعد تفسیر" یا راهنمایی هایی را برای رشد در مهارت تفسیر صحیح تنظیم کرده‌اند. کلمهٔ *علم تفسیر* (برگرفته از کلمهٔ یونانی *hermeneuo*،"تفسیر کردن")، اصطلاح بسیار تخصّصی برای این رشتهٔ درسی است: *علم تفسیر، مطالعهٔ سبکهای درست تفسیر است* (مخصوصاً تفسیر کتاب مقدس).

یک اصطلاح تخصّصی دیگر که غالباً برای تفسیر کتاب مقدس بکار می‌رود، علم *تأویل* و درک متن است، اصطلاحی که بیشتر به عمل تفسیر کتاب مقدس اشاره می‌کند، نه نظریه‌ها و قواعد نحوهٔ انجام این کار: علم تأویل، *فرایند تفسیر یک متن از کتاب مقدس است.*

درنتیجه، وقتی کسی قواعد تفسیر را مطالعه می‌کند، این "علم تفسیر" نامیده می‌شود، اما وقتی کسی این قواعد را بکار می‌برد و در واقع یک متن کتاب مقدسی را توضیح می‌دهد، "تأویل" را انجام می‌دهد.

مخالفتهای بسیار با مفهوم کتاب مقدس در طول تاریخ، به ما یادآوری می‌کند که آموزهٔ وضوح کتاب مقدس مستلزم این نیست یا نمی‌گوید که همهٔ ایمانداران دربارهٔ کلّ تعالیم کتاب مقدس با یکدیگر موافق خواهند بود. اما موضوع بسیار مهمی را به ما می‌گوید- اینکه مشکل، همیشه در کتاب مقدس نیست، بلکه مشکل در ماست. ما تأیید می‌کنیم که همهٔ تعالیم کتاب مقدس، واضح و قابل درک است، اما این را هم متوجه می‌شویم که غالباً مردم (به‌خاطر قصورات خود) مطالبی را که به‌وضوح در کتاب مقدس نوشته شده، به‌درستی درک نمی‌کنند.

بنابراین، وقتی مردم در زندگی مسیحی رشد می‌کنند، با صرف زمان در مطالعهٔ کتاب مقدس، به شناخت بیشتر از آن دست می‌یابند و آن را بهتر درک خواهند کرد. آموزهٔ وضوح کتاب مقدس می‌گوید کتاب مقدس *قابل درک است*، نه اینکه همه به یک اندازه آن را درک می‌کنند.

5. تشویق عملی از این آموزه.

آموزهٔ وضوح کتاب مقدس، یک مفهوم بسیار مهم و نهایتاً بسیار دلگرم کننده و عملی دارد. این به ما می‌گوید در کجا، مخالفتهای آموزه‌ای یا اخلاقی وجود دارد (مثلاً دربارهٔ تعمید یا از پیش برگزیدگی یا ادارهٔ کلیسا)، فقط دو دلیل احتمالی برای این مخالفتها وجود دارد: (۱) از یک طرف، شاید ما در *پی تأیید در جایی هستیم که کتاب مقدس در مورد آن سکوت می‌کند.* در چنین مواردی باید با آمادگی بیشتر بپذیریم که خدا به جستجوی ما پاسخ نداده و اجازه بدهیم دیدگاههای متفاوتی در کلیسا وجود داشته باشد. (این غالباً دربارهٔ سؤالات بسیار عملی خواهد بود، از جمله روشهای

بشارت یا سبکهای تعلیم کتاب مقدس یا اندازهٔ مناسبِ یک کلیسا). (۲) از طرف دیگر، شاید ما در *تفسیرمان از کتاب مقدس اشتباه کرده‌ایم*. شاید به‌خاطر اینکه داده‌های بکار رفته برای تصمیم‌گیری دربارهٔ سؤال تفسیر، نادرست و ناکامل بوده است. یا شاید به‌خاطر عدم کفایت شخصی ما بوده، مثلاً: غرور شخصی، طمع، بی‌ایمانی، خودخواهی یا حتی کوتاهی در اختصاص دادن زمانی برای خواندن و مطالعهٔ کتاب مقدس به همراه دعا.

اما در هیچ مورد، این آزادی را نداریم که بگوییم تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ یک موضوع، گیج‌کننده است یا نمی‌توان آن را به‌درستی درک کرد. در هیچ مورد نباید فکر کنیم که مخالفتهای مصرّانه با بعضی از موضوعات در طول تاریخ کلیسا به این معناست که نمی‌توانیم خودمان به نتیجهٔ صحیح دربارهٔ آن موضوع دست یابیم. بلکه اگر نگرانی واقعی دربارهٔ چنین موضوعاتی در زندگی ما ایجاد شود، باید خالصانه از خدا کمک بطلبیم و بعد به سراغ کتاب مقدس برویم، با تمامی توانمان بررسی کنیم و ایمان داشته باشیم که خدا به ما توانایی خواهد بخشید که آن را به‌درستی درک کنیم.

6. نقش محقّقان.

پس آیا محقّقان کتاب مقدس یا کسانیکه دانش تخصّصی در زبان عبری (برای عهدعتیق) و زبان یونانی (برای عهدجدید) دارند، نقشی را برعهده دارند؟ قطعاً آنها حداقل در چهار قسمت نقش دارند.

یکی اینکه آنها می‌توانند کتاب مقدس را به‌وضوح *تعلیم دهند*، محتوای آن را به دیگران اعلام کرده و بنابراین کار"معلم" را انجام دهند، چیزی که در عهدجدید ذکر شده است (اول قرنتیان ۲۸:۱۲؛ افسسیان ۱۱:۴).

دوم، آنها می‌توانند بخشهای جدیدی از درک تعالیم کتاب مقدس را *بررسی کنند*. این بررسی به ندرت (اگر اتفاق بی افتد) شامل انکار تعالیم اصلی کلیسا در طول قرنها خواهد بود. این غالباً شامل کاربرد کتاب مقدس برای بخشهای جدید زندگی، پاسخ به سؤالات دشواری که توسط

ایمانداران و غیرایمانداران در هر دورهٔ جدیدی از تاریخ مطرح شده و عمل دائمی تصفیه و دقیق‌تر ساختن درک کلیسا از نکات دقیق تفسیرِ هریک از آیات یا مطالب آموزه‌ای یا اخلاقیات است.

سوم، آنها می‌توانند از تعالیم کتاب مقدس در برابر حملاتِ محقّقان دیگر یا کسانیکه آموزش تخصّصی می‌دهند، *دفاع کنند*. گاهی اوقات نقش تعلیم کلام خدا شامل اصلاح تعالیم غلط است. شخص باید بتواند که نه تنها "با تعلیمی درست و صحیح تشویق کند"، بلکه باید "مخالفان را جواب دندان‌شکن بدهد" (تیتوس ۱:۹؛ مقایسه کنید با دوم تیموتاوس ۲:۲۵، "مخالفان خود را با ملایمت اصلاح کند"؛ و تیتوس ۲:۷-۸). گاهی اوقات کسانیکه به تعالیم کتاب مقدس حمله می‌کنند، از تعلیم تخصّصی و دانش فنّی در مطالعات تاریخی، زبانی یا فلسفی برخوردارند و از این تعلیم برای افزایش حملات فرهیخته برعلیه تعلیم کتاب مقدس استفاده می‌کنند. در این موارد، ایمانداران با مهارتهای تخصّصی مشابه می‌توانند از تعالیمشان برای درک و پاسخ به چنین حملاتی استفاده کنند.

نهایتاً، آنها می‌توانند مطالعهٔ کتاب مقدس را به نفع کلیسا *تکمیل کنند*. محقّقان کتاب مقدس غالباً تعالیمی دارند که به آنها توانایی می‌بخشد که تعالیم کتاب مقدس را با تاریخ غنی کلیسا مرتبط ساخته و تفسیر کتاب مقدس را دقیق‌تر سازند و با دانش بیشتر دربارهٔ زبانها و فرهنگهایی که کتاب مقدس در آنها نوشته شده، مفهوم آن را روشن‌تر کنند.

این چهار عملکرد به نفع کلّ کلیسا است و همهٔ ایمانداران باید شکرگزار اجراکنندگان آن باشند. به هرحال، این عملکردها شامل حقّ تصمیم‌گیری برای کلّ کلیسا نیست، که بگویند چه آموزه‌ای درست یا غلط است یا در شرایط دشوار چه چیزی صحیح است. اگر چنین حقّی مختص به محقّقان رسمی و تعلیم یافتهٔ کتاب مقدس بود، در این صورت آنها اداره کنندگان ممتاز کلیسا شده و عملکرد معمولی ادارهٔ کلیسا که در عهدجدید توصیف شده، متوقف می‌شد. فرایند تصمیم‌گیری برای کلیسا باید به متصدّیان کلیسایی واگذار شود، خواه آنها محقّق باشند یا نباشند (و در کلیساهایی که ادارهٔ

کلیسا با کمک اعضایش انجام می‌شود، این نه فقط به متصدّیان، بلکه به کلّ اعضای کلیسا واگذار می‌شود).

ب. ضرورت کتاب مقدس

ضرورت کتاب مقدس را می‌توان اینطور تعریف کرد: *ضرورت کتاب مقدس، یعنی کتاب مقدس برای شناخت انجیل، حفظ حیات روحانی و آگاهی قطعی از ارادهٔ خدا ضروری است، اما برای آگاهی از وجود خدا یا شناخت شخصیت خدا و قوانین اخلاقی ضروری نیست.*

اکنون می‌توان این تعریف را در بخشهای گوناگون آن توضیح داد.

1. کتاب مقدس برای شناخت انجیل ضروری است.

در رومیان ۱۰:۱۳-۱۷، پولس می‌گوید: "زیرا «هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» امّا چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و *چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟* و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟... پس *ایمان از شنیدنِ پیام سرچشمه می‌گیرد* و شنیدنِ پیام، از طریق کلام مسیح میسّر می‌شود." (ترجمهٔ هزارهٔ نو)

این بیانیه، نشاندهندهٔ این استدلال است: (۱) اول فرض می‌کند که شخص باید نام خداوند را بخواند تا نجات یابد. (به‌طور کلّی در مطالب پولس و در این پیش‌زمینهٔ خاص [مراجعه کنید به آیهٔ ۹]، "خداوند"، به خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کند.) (۲) مردم فقط زمانی می‌توانند نام مسیح را بخوانند که به او ایمان داشته باشند (یعنی او نجات‌دهنده‌ای است که لایق خوانده شدن می‌باشد و به کسانیکه او را بخوانند پاسخ خواهد داد). (۳) مردم نمی‌توانند به مسیح ایمان داشته باشند، مگر اینکه دربارهٔ او شنیده باشند. (۴) آنها نمی‌توانند دربارهٔ مسیح بشنوند، مگر اینکه کسی دربارهٔ

مسیح با آنها صحبت کند ("واعظ"). (۵) نتیجه این است که ایمان نجات‌بخش از شنیدن است- یعنی شنیدن پیغام انجیل- و شنیدن پیغام انجیل به‌واسطهٔ موعظه دربارهٔ مسیح انجام می‌شود. ظاهراً مفهوم اش این است که بدون شنیدن موعظهٔ انجیل مسیح، شخص نمی‌تواند نجات یابد.

این عبارت یکی از عبارات متعددی است که نشان می‌دهد نجات ابدی فقط از طریق ایمان به عیسی مسیح حاصل می‌شود و هیچ راه دیگری نیست. یوحنا ۱۸:۳ دربارهٔ مسیح می‌گوید: "هر کس به او ایمان بیآورد از او بازخواست نمی‌شود، *اما کسی که به او ایمان نیاورد زیر حکم باقی می‌ماند*، زیرا به اسم پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده است." همچنین در یوحنا ٦:۱۴ عیسی می‌گوید: "من راه و راستی و زندگی هستم؛ *هیچ‌کس جز بوسیلهٔ من نزد پدر نمی‌آید*."[۱]

اما اگر انسانها فقط به‌وسیلهٔ ایمان به مسیح نجات یابند، شاید کسی بپرسد که ایمانداران عهد قدیم چگونه می‌توانستند نجات یابند. پاسخ باید این باشد که کسانیکه در عهد قدیم نجات یافتند، به‌وسیلهٔ ایمانشان به مسیح نجات یافتند، اگرچه ایمانشان، ایمانی بود که به جلو نگاه می‌کرد، بر پایهٔ کلام وعدهٔ خدا بود که یک مسیحا یا رهایی‌دهنده خواهد آمد. نویسندهٔ عبرانیان دربارهٔ ایمانداران عهدعتیق همچون هابیل، خنوخ، نوح، ابراهیم و سارا می‌گوید: "*تمامی این اشخاص در ایمان مُردند*، بدون اینکه صاحب برکات موعود شوند، *اما انجام وعده‌ها را از دور دیده و با خوشی در انتظار آنها بودند*" (عبرانیان ۱۳:۱۱). و عیسی می‌تواند دربارهٔ ابراهیم بگوید: "پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند؛ خوشحال بود و *آن را دید* و شادمان شد" (یوحنا ٥٦:۸). ظاهراً این دوباره به شادی ابراهیم در انتظار برای روز مسیحای موعود اشاره می‌کند. درنتیجه حتی ایمانداران عهدعتیق نیز ایمانی نجات‌بخش به مسیح داشتند، ایمان به کسی که منتظرش بودند، نه با دانش دقیق از جزئیات تاریخی زندگی مسیح، بلکه با ایمان زیاد به اعتبار مطلق کلام وعدهٔ خدا.

پس از این لحاظ، کتاب مقدس برای نجات ضروری است: شخص باید پیغام انجیل را خودش در کتاب مقدس بخواند یا آن را از یک نفر دیگر بشنود. حتی ایماندارانی که در عهدعتیق نجات یافتند، با ایمان به کلام خدا که وعدهٔ آمدن یک نجات‌دهنده را می‌داد، این کار را کردند.

دیدگاههای دیگری وجود دارند که متفاوت از این تعلیم کتاب مقدس می‌باشد. *شمول‌گرایی یا فراگیر*، دیدگاهی که می‌گوید مردم می‌توانند به‌وسیلهٔ عمل مسیح بدون شناخت او یا اعتماد به او، بلکه فقط با پیروی صادقانه از مذهبی که می‌شناسند، نجات یابند. شمول‌گرایان غالباً دربارهٔ "راههای مختلف رسیدن به خدا" صحبت می‌کنند، حتی اگر تأکید کنند که خودشان شخصاً به مسیح ایمان دارند. *نظریهٔ رستگاری عام*، دیدگاهی که می‌گوید همهٔ انسانها نهایتاً نجات خواهند یافت.[۲] دیدگاهی که در این فصل به آن اعتقاد داریم، می‌گوید که انسانها نمی‌توانند بدون شناخت مسیح و ایمان به او نجات یابند، و گاهی اوقات *انحصارگرایی* نامیده می‌شود (اگرچه این کلمه ناخوشایند است، چون نشاندهندهٔ اشتیاق به تفکیک دیگران است و درنتیجه نمی‌تواند موضوع میسیونری را که به سراغ دیگران می‌رود و این یک موضوع بسیار قدرتمند در عهدجدید است، منتقل کند).

2. کتاب مقدس برای حفظ حیات روحانی ضروری است.

عیسی در متی ۴:۴ می‌گوید (نقل قول از تثنیه ۳:۸): "زندگی انسان فقط بسته به نان نیست، بلکه به هر کلمه‌ای که خدا می‌فرماید". در اینجا عیسی نشان می‌دهد که حیات روحانی ما با تغذیهٔ روزانه از کلام خدا حفظ می‌شود، همانطور که حیات جسمانی ما با تغذیهٔ روزانه از غذای جسمانی حفظ می‌شود. غفلت در مطالعهٔ مرّتب کلام خدا برای سلامت جانمان به همان اندازه زیان‌بخش است که غفلت در غذای جسمانی برای سلامت جسم‌مان.

3. کتاب مقدس برای آگاهی قطعی از ارادهٔ خدا ضروری است.

در مطالب زیر به این می‌پردازیم که همهٔ کسانیکه تابحال متولد شده‌اند، از طریق وجدانشان، از ارادهٔ خدا آگاه شده‌اند. اما این آگاهی غالباً مبهم بوده و قابل اطمینان نیست. در واقع، اگر کلام مکتوب خدا نبود، نمی‌توانستیم به طریقهای دیگر، همچون توصیهٔ دیگران، گواه درونی روح‌القدس، موقعیتهای تغییر یافته و استفاده از استدلال تقدیس شده و عقل و شعور، از ارادهٔ خدا مطمئن شویم. همهٔ اینها می‌توانند به‌طور تقریبی، ارادهٔ خدا را کم و بیش به‌طور قابل اعتمادی بیان کنند،

اما فقط با استفاده از این طریقها از ارادهٔ خدا مطمئن نمی‌شویم، حداقل در دنیای سقوط کرده‌ای که گناه، درک‌مان را نسبت به درست و غلط تحریف می‌کند و استدلال معیوبی را وارد فرایند فکری ما می‌کند و باعث می‌شود که گاهگاهی شهادت وجدانمان را سرکوب کنیم، این چنین نخواهد بود (مقایسه کنید با ارمیا ۹:۱۷؛ رومیان ۱۴:۲-۱۵؛ اول قرنتیان ۱۰:۸؛ عبرانیان ۱۴:۵؛ ۲۲:۱۰؛ همچنین اول تیموتاوس ۲:۴؛ تیتوس ۱۵:۱).

اما ما در کتاب مقدس، بیانیه‌های واضح و قطعی دربارهٔ ارادهٔ خدا را داریم. خدا همه چیز را برای ما آشکار نکرده، اما به اندازهٔ کافی برای ما آشکار کرده تا اراده‌اش را بدانیم: "بعضی اسراری هستند که فقط خود خداوند، خدای ما می‌داند، اما قوانین خود را برای ما و *فرزندان ما آشکار کرده است تا از آنها پیروی کنیم*" (تثنیه ۲۹:۲۹). اکنون برای ما هم مانند زمان موسی: خدا کلامش را برای ما آشکار کرد تا از شریعت اش اطاعت کنیم و درنتیجه اراده‌اش را بجا آوریم. "بی‌عیب" بودن در نظر خدا، یعنی "پیرو شریعت خداوند [باشیم]" (مزامیر ۱:۱۱۹). "خوشا به حال" کسی که از ارادهٔ شریران پیروی نمی‌کند (مزامیر ۱:۱)، بلکه شادمانی او *"در شریعت خداوند"* است و"شب و روز" در شریعت خداوند تعمّق می‌کند (مزامیر ۲:۱). دوست داشتن خدا (و درنتیجه عمل کردن به طریقی که باعث خشنودی اوست)، یعنی "از احکام او اطاعت کنیم" (اول یوحنا ۳:۵). پس اگر می‌خواهیم آگاهی خاصی از ارادهٔ خدا داشته باشیم، باید با مطالعهٔ کتاب مقدس به آن دست یابیم.

در واقع، از یک لحاظ می‌توان استدلال کرد که کتاب مقدس برای شناخت قطعی دربارهٔ هر چیزی ضروری است. شاید یک فیلسوف چنین استدلال کند: این حقیقت که ما همه چیز را نمی‌دانیم، نیازمند آن است که دربارهٔ همهٔ چیزهایی که ادعا می‌کنیم که می‌دانیم، نامطمئن باشیم. چون بعضی از واقعیتهای ناشناخته برای ما، می‌تواند ثابت کند که آنچه به نظرمان درست بود، در واقع غلط بوده است. اما خدا از همهٔ واقعیتهایی که تابحال وجود داشته یا وجود خواهد داشت، آگاه است. این خدایی که هرگز دروغ نمی‌گوید، در کتاب مقدس با ما سخن گفته و در آن دربارهٔ

خودش، ما و جهانی که آفریده، حقایق بسیاری را بیان کرده است. هیچ واقعیتی هرگز نمی‌تواند برخلاف حقیقتی باشد که توسط این عالِم مطلق بیان شده است.

درنتیجه، جایز است که ما دربارهٔ حقایقی که در کتاب مقدس می‌خوانیم، در مقایسه با هر دانش دیگری که داریم، از *اطمینان بیشتری* برخوردار باشیم. اگر بخواهیم دربارهٔ میزان قطعیت شناختمان سخن بگوییم، در این صورت شناختی که از کتاب مقدس بدست می‌آوریم، بیشترین قطعیت را خواهد داشت. اگر کلمهٔ *یقین* را بتوان برای هر نوع دانش انسانی بکار برد، این همان دانشی است که باید این کلمه برای آن بکار رود. مسیحیانی که کتاب مقدس را به‌عنوان کلام خدا می‌پذیرند، از شکّ‌گرایی فلسفی در مورد احتمال دستیابی به دانش قطعی به‌وسیلهٔ ذهن محدودمان می‌گریزند. پس از این لحاظ، درست است که بگوییم برای کسانیکه عالِم مطلق نیستند، کتاب مقدس برای دانش قطعی دربارهٔ هر چیزی ضروری است.

4. اما کتاب مقدس برای آگاهی از وجود خدا یا آگاهی از چیزی دربارهٔ شخصیت خدا و قوانین اخلاقی ضروری نیست.

دربارهٔ کسانیکه کتاب مقدس را نمی‌خوانند، چه بگوییم؟ آیا آنها می‌توانند به شناخت خدا دست یابند؟ آیا می‌توانند چیزی دربارهٔ شریعت او بدانند؟ بله، دستیابی به میزانی از شناخت خدا، بدون کتاب مقدس امکانپذیر است، حتی اگر این شناخت، کاملاً قطعی نباشد.

الف. مکاشفهٔ عام و مکاشفهٔ خاص.

مردم می‌توانند فقط با مشاهدهٔ خود و دنیای اطرافشان به شناختی از *وجود خدا* و *بعضی از صفات او* دست یابند. داوود می‌گوید: *"آسمان جلال خدا را آشکار می‌سازد* و فضای بیکران صنعت دستهای او را بیان می‌کند" (مزامیر ۱:۱۹). نگاه کردن به آسمان یعنی دیدنِ نشانه‌های قدرت نامحدود، حکمت و حتی زیبایی خدا؛ یعنی مشاهدهٔ گواه شکوهمندی از جلال خدا.

حتی کسانیکه با شرارتشان حقیقت را سرکوب می‌کنند، نمی‌توانند شواهد وجود و ماهیت خدا را در نظام خلقت نادیده بگیرند:

" *زیرا آنچه آدمیان دربارهٔ خدا می‌توانند بدانند، بر آنها آشکار است*، زیرا خدا آن را در پیش چشمان ایشان قرار داده است. از زمان آفرینش دنیا، صفات نادیدنیِ او یعنی قدرتِ ازلی و اُلوهیت او در *چیزهایی که او آفریده است، به‌روشنی مشاهده می‌شود و از این رو آنها ابداً* عذری ندارند. اگرچه آنها *خدا را شناختند ولی آن‌طوری که شایستهٔ اوست* او را تکریم و شکرگذاری نکردند. در عوض افکارشان کاملاً پوچ گشته و عقل ناقص آنها تیره شده است" (رومیان ۱:۱۹-۲۱).

در اینجا پولس می‌گوید که نه تنها خلقت نشانه‌ای از وجود و شخصیت خداست، بلکه حتی شریران نیز این نشانه‌ها را تشخیص می‌دهند. آنچه می‌توان دربارهٔ خدا دانست، "برای آنها آشکار" است و در واقع "آنها خدا را شناختند" (ظاهراً او را می‌شناختند)، اما "آن‌طوری که شایستهٔ اوست او را تکریم و شکرگذاری نکردند". این عبارت به ما اجازه می‌دهد که بگوییم همهٔ اشخاص، حتی شریرترین اشخاص، از شناخت درونی یا درکی برخوردارند که می‌گوید خدا وجود دارد و او یک خالق قدرتمند است. این دانش "در چیزهایی که او آفریده" دیده می‌شود، عبارتی که به همهٔ خلقت، از جمله بشرّیت اشاره می‌کند.

پولس در رومیان ۱ ادامه داده و نشان می‌دهد که حتی غیرایمانداران که هیچ گزارش مکتوبی از شریعت خدا ندارند، هنوز در وجدانشان فرمانهای اخلاقی خدا را درک می‌کنند. پولس در فهرست طولانی گناهان ("حسادت، آدم‌کشی، نزاع، فریبکاری...") دربارهٔ شریرانی صحبت می‌کند که این کارها را انجام می‌دهند: " *با وجود اینکه حکم خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب مرگند ولی* نه فقط خودشان این کارها را می‌کنند، بلکه دیگران را نیز در انجام آنها تشویق می‌کنند" (رومیان ۱:۳۲). شریران می‌دانند که گناهشان خطاست، حداقل در معیار گسترده.

سپس پولس دربارهٔ عمل وجدان در غیریهودیانی صحبت می‌کند که شریعت مکتوب را ندارند: "هرگاه غیریهودیان که دارای شریعت نیستند، احکام شریعت را طبیعتاً انجام می‌دهند، معلوم است که شریعت آنها خودشانند. با وجود اینکه شریعت کتبی ندارند، رفتارشان نشان می‌دهد که مقررات

شریعت در قلب‌هایشان نوشته *شده و وجدآنهای ایشان نیز درستی این را تأیید می‌کند. زیرا* افکارشان یا آنها را ملامت می‌کند و یا از آنها دفاع می‌نماید" (رومیان ۲:۱۴-۱۵).

وجدان غیرایمانداران دربارهٔ معیارهای اخلاقی خدا گواهی می‌دهد، اما گاهی اوقات این گواه شریعت خدا بر قلب غیرایمانداران، تحریف یا سرکوب شده است. پولس می‌گوید گاهی اوقات افکارشان آنها را "ملامت می‌کند" و گاهی اوقات افکارشان از آنها "دفاع می‌نماید". شناخت شریعت خدا از چنین منابعی، هرگز کامل نیست، بلکه فقط کافی است تا دربارهٔ معیارهای اخلاقی خدا به همهٔ بشرّیت آگاهی دهد (پولس بر این اساس استدلال می‌کند که همهٔ انسانها به‌خاطر گناه در نزد خدا مُجرم هستند، حتی کسانیکه شریعت مکتوب خدا را در کتاب مقدس ندارند).

آگاهی از وجود، شخصیت و شریعت اخلاقی خدا که همهٔ انسانها به‌وسیلهٔ خلقت به آن دست می‌یابند، غالباً "مکاشفهٔ عام" نامیده می‌شود (زیرا به‌طور کلّی برای همهٔ انسانها است). مکاشفهٔ عام با مشاهدهٔ طبیعت، مشاهدهٔ تأثیر هدایت خدا در تاریخ و حسّ درونی نسبت به وجود خدا و شریعت اش که در درون هر کسی قرار داده، حاصل می‌شود. مکاشفهٔ عام با *مکاشفهٔ خاص* فرق دارد. مکاشفهٔ خاص به کلام خدا دربارهٔ افراد خاص اشاره می‌کند، همچون کلام کتاب مقدس، کلام انبیای عهدعتیق و رسولان عهدجدید و کلام خدا که با اشارهٔ شخصی اعلام شده، از جمله در کوه سینا یا در تعمید عیسی.

این حقیقت که همهٔ انسانها از شریعت اخلاقی خدا آگاه اند، برکت بزرگی برای جامعه است، چون اگر آن را نمی‌دانستند، هیچ محدودیت اجتماعی برای شرارت انسانها و هیچ محدودیتی از طرف وجدانشان نبود. به‌خاطر شناخت مشترک دربارهٔ درست و غلط، غالباً مسیحیان می‌توانند در رابطه با مسائل قانون مدنی، معیارهای اجتماعی، اخلاقیات اساسی در تجارت و کار حرفه‌ای و الگوهای قابل قبول اعمال در زندگی عادی به توافق بیشتری برسند. آگاهی از وجود و شخصیت خدا، پایهٔ اطلاعاتی را فراهم می‌کند که باعث می‌شود انجیل در قلب و ذهن یک غیرمسیحی منطقی به نظر

برسد؛ غیرایمانداران می‌دانند که خدا وجود دارد و آنها معیارهای او را زیر پا گذاشته‌اند، پس این خبر که مسیح مُرد تا بهای گناهان شان را بپردازد، باید واقعاً یک *خبر خوش* برای آنها باشد.

ب. مکاشفهٔ خاص برای نجات ضروری است.

اما باید تأکید کرد که کتاب مقدس در هیچ‌جا نمی‌گوید که مردم می‌توانند انجیل یا راه نجات را به‌وسیلهٔ مکاشفهٔ عام بشناسند. شاید بدانند که خدا وجود دارد، او خالق آنهاست، آنها باید از او اطاعت کنند و برعلیه او گناه کرده‌اند. اما چگونه *قدّوسیت* و *عدالت* خدا می‌تواند با *اشتیاق* او برای *بخشش گناهان* تطابق داشته باشد، رازی است که غیر از کتاب مقدس، هیچ مذهب دیگری آن را آشکار نکرده است. کتاب مقدس هم ما را امیدوار نمی‌کند که این می‌تواند بدون مکاشفهٔ خاص از سوی خدا کشف شود. شگفتی عظیم فدیهٔ ما در این است که خدا خودش راه نجات را با فرستادن پسرش که هم خدا و هم انسان است، فراهم کرد تا نمایندهٔ ما باشد و جزای گناهان ما را بپردازد و درنتیجه، عدالت و محبت خدا را با یک عمل بی‌نهایت حکیمانه و فیض شگفت‌انگیز با هم درآمیزد. این واقعیت که به گوش مسیحیان عادی شده، نباید شگفتی اش را برای ما از دست بدهد: این فقط توسط انسان، بدون مکاشفهٔ خاص و شفاهی خدا امکانپذیر نبود.

پ. کفایت کتاب مقدس

ما می‌توانیم کفایت کتاب مقدس را اینطور تعریف کنیم: *کفایت کتاب مقدس، یعنی کتاب مقدس شامل همهٔ کلمات خداست که او می‌خواست قومش در هر مرحله از تاریخ فدیه، آن را داشته باشند و اکنون شامل همهٔ چیزهایی است که ما نیاز داریم تا خدا برای نجات، اعتماد کامل به او و اطاعت کامل از او به ما بگوید.*

این تعریف بر این واقعیت تأکید می‌کند که فقط در کتاب مقدس باید به دنبال کلام خدا برای خودمان باشیم. همچنین یادآوری می‌کند که خدا می‌داند آنچه در کتاب مقدس به ما گفته، برای ما کافیست و باید به خاطر مکاشفهٔ عظیمی که به ما داده، شادی کنیم و راضی و خشنود باشیم.

حمایت مهمِ کتاب مقدس و توضیح این آموزه در کلام پولس به تیموتاوس یافت می‌شود: "و از کودکی با کلام خدا، *که قادر است به تو حکمت ببخشد تا* به‌وسیلهٔ ایمان به مسیح عیسی *نجات یابی*، آشنا بوده‌ای" (دوم تیموتاوس ۱۵:۳). این پیش‌زمینه نشان می‌دهد که در اینجا منظور از "کُتب مقدّس"، کلمات مکتوب کتاب مقدس است (دوم تیموتاوس ۱۶:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو). این نشاندهندهٔ آن است که کلام خدا در کتاب مقدس، کلماتی از جانب خداست که برای نجات نیاز داریم؛ این کلمات می‌توانند "برای نجات" به ما حکمت ببخشند.

عبارات دیگر نشان می‌دهند که کتاب مقدس برای تجهیز ما در زندگی مسیحی کافیست. مزامیر ۱:۱۱۹ می‌گوید: "خوشا به حال کاملان طریق که پیرو *شریعت خداوند هستند*". این آیه، برابری "بی‌عیب" بودن را با "پیروی از شریعت خداوند" نشان می‌دهد؛ کسانیکه بی‌عیب هستند، از شریعت خداوند پیروی می‌کنند. در اینجا یک نشانه داریم که تمام چیزهایی که خدا از ما می‌خواهد، در کلام مکتوب او ثبت شده است. در واقع انجام همهٔ فرمانهای کتاب مقدس به‌معنای بی‌عیب بودن در نظر خداست. سپس می‌خوانیم مرد جوان می‌تواند با "محافظت آن [راه خود] موافق کلام تو"، "راه خود را پاک نگاه دارد" (مزامیر ۹:۱۱۹). پولس می‌گوید خدا کتاب مقدس را داد تا ما "برای هر کارِ نیکو کاملاً آماده و مجهز [باشیم]" (دوم تیموتاوس ۱۷:۳).

1. ما می‌توانیم هر آنچه را که خدا دربارهٔ موضوعات خاص بیان کرده و پاسخ سؤالاتمان را بیابیم.

البته ما می‌دانیم که در زندگی کنونی، هرگز به‌طور کامل از کلّ کتاب مقدس اطاعت نخواهیم کرد (مراجعه کنید به یعقوب ۲:۳؛ اول یوحنا ۱:۸-۱۰ و فصل ۱۳ از این کتاب). درنتیجه شاید در ابتدا بسیار مهم نباشد که بگوییم تنها کاری که باید انجام دهیم، چیزی است که خدا در کتاب مقدس به ما فرمان می‌دهد، چون به هرحال، ما هرگز قادر نخواهیم بود که از همهٔ آنها در این زندگی اطاعت کنیم. اما حقیقتِ کفایت کتاب مقدس در زندگی مسیحی ما اهمیت زیادی دارد، چون به ما توانایی می‌بخشد که تمرکزمان را در جستجوی کلامی که خدا به ما داده، فقط بر کتاب مقدس معطوف

کنیم و ما را از تکلیف بی‌پایان جستجو در تمامی کتب مسیحی در سراسر تاریخ یا تمامی تعالیم کلیسا یا تمامی احساسات و حالات درونی که هر روزه به ذهنمان می‌رسد، نجات بخشد تا خواستهٔ خدا را برای خود بیابیم. عملاً، یعنی ما می‌توانیم به نتایج واضحی دربارهٔ بسیاری از تعالیم کتاب مقدس دست یابیم.

بعلاوه، این آموزه به این معناست که ما می‌توانیم همهٔ عباراتی را که مستقیماً مربوط به مسائل آموزه‌ای است، جمع‌آوری کنیم، از جمله کفّاره یا شخص مسیح یا کار روح‌القدس در زندگی کنونی ایمانداران. در این سؤالات آموزه‌ای و اخلاقی و صدها مورد دیگر، تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ کفایت کتاب مقدس به ما اطمینان می‌بخشد که *ما قادر به یافتن چیزی خواهیم بود که* خدا از ما می‌خواهد در این بخشها دربارهٔ آن فکر کنیم یا آنها را انجام دهیم. در بسیاری از این موارد می‌توانیم مطمئن باشیم که ما با اکثر کلیساها در سراسر تاریخ، چیزی را که خدا از ما می‌خواهد که به آن فکر کنیم یا انجام دهیم را یافته و به‌درستی تنظیم کرده‌ایم. به عبارت ساده‌تر، آموزهٔ کفایت کتاب مقدس به ما می‌گوید که می‌توانیم الهیات نظام‌مند و اخلاقیات را مطالعه کنیم و پاسخ سؤالاتمان را بیابیم.

2. میزان کتب مقدّسی که داده شد، برای هر مرحله از تاریخ فدیه کافی بود.

آموزهٔ کفایت کتاب مقدس به این معنا نیست که خدا نمی‌تواند کلام بیشتری را به کلامی که به قومش اعلام کرده بی افزاید. بلکه به این معناست که انسانها نمی‌توانند خودشان کلامی را به آنچه که خدا اعلام کرده، بی افزایند. بعلاوه، این حقیقت که *خدا کلام دیگری را به انسانها اعلام نکرده*، به این معناست که او از ما می‌خواهد چیزی غیر از آنچه را که اکنون در کتاب مقدس داریم، باور یا اطاعت نکنیم.

این نکته مهم است، چون به ما کمک می‌کند تا بدانیم که خدا چگونه می‌توانست به قومش بگوید که کلامش به آنها، در بسیاری از بخشهای تاریخ فدیه کافی بود و اینکه چگونه او توانست بعداً مطالبی را به این کلام بی افزاید. مثلاً در تثنیه ۲۹:۲۹ موسی می‌گوید: "بعضی اسراری هستند که

فقط خود خداوند، خدای ما می‌داند، اما قوانین خود را برای ما و فرزندان ما آشکار کرده است تا از آنها پیروی کنیم."

این آیه به ما یادآوری می‌کند که خدا همیشه برای آشکار کردن مسائل به ما پیش‌قدم شده است. او تصمیم گرفته که چه چیزی را آشکار کند و چه چیزی را آشکار نکند. چیزهایی که خدا در هر مرحله از تاریخ فدیه آشکار کرده بود، برای قومش در آن زمان بود و آنها باید این چیزها را مطالعه کرده، ایمان آورده و اطاعت می‌کردند. با پیشروی بیشتر در تاریخ فدیه، چیزهای بیشتری به کلام خدا افزوده شد که این تاریخ را ثبت کرده و تفسیر می‌کرد.

3. *کاربردهای عملی کفایت کتاب مقدس.*

آموزهٔ کفایت کتاب مقدس، کاربردهای عملی متعددی برای زندگی مسیحی ما دارد. فهرست زیر برای کمک است، ولی یک فهرست جامع نیست.

الف. تشویق به جستجوی کتاب مقدس برای یافتن پاسخها.

در تلاش برای آگاهی از اینکه خدا از ما می‌خواهد چه *تفکری* داشته باشیم (دربارهٔ مسئلهٔ آموزه‌ای خاص) یا چه *کار* کنیم (در شرایط خاص)، کفایت کتاب مقدس باید ما را تشویق کند. باید تشویق شویم که *هر آنچه* خدا می‌خواهد دربارهٔ این سؤال به ما بگوید، در کتاب مقدس یافت می‌شود. به این معنا نیست که کتاب مقدس به همهٔ سؤالاتی که به فکرمان می‌رسد، پاسخ می‌دهد، چون "بعضی اسراری هستند که فقط خود خداوند، خدای ما می‌داند" (تثنیه ۲۹:۲۹). اما به این معناست که وقتی با مشکلی مواجه می‌شویم که برای زندگی مسیحیمان واقعاً مهم است، می‌توانیم با اعتماد به سراغ کتاب مقدس برویم و از آنجا خدا می‌تواند برای این مشکل، راهنمایی‌مان کند.

البته گاهی اوقات پاسخی که می‌یابیم، پاسخ مستقیم کتاب مقدس به سؤالمان نیست. (مثلاً وقتی سعی کنیم از کتاب مقدس بفهمیم که صبح روزهای یکشنبه با چه ترتیبی پرستش کنیم یا در هنگام دعا بهتر است زانو بزنیم یا بایستیم، یا در طول روز در چه زمانی باید غذا بخوریم و غیره). در

این موارد می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خدا از ما نخواسته در رابطه با این سؤال به‌طور خاص فکر یا عمل کنیم (غیر از قواعد کلّی دربارهٔ نگرش و اهدافمان). اما در بسیاری از موارد دیگر، راهنمایی مستقیم و واضحی را از خداوند می‌یابیم که ما را برای "هر کارِ نیکو" تجهیز می‌کند (دوم تیموتاوس ۱۷:۳).

ب. هشدار برای اینکه چیزی به کتاب مقدس نیفزایید.

کفایت کتاب مقدس به ما یادآوری می‌کند که *نباید چیزی به کتاب مقدس بیفزاییم* و *نباید ارزش هیچ‌یک از نوشته‌های دیگر را با ارزش کتاب مقدس برابر بدانیم*. تقریباً تمام آیینهای کلیسایی و فرقه‌ها، این قاعده را زیر پا گذاشته‌اند. مثلاً مورمونها ادعا می‌کنند به کتاب مقدس ایمان دارند، اما همچنین ادعا می‌کنند که *کتاب مورمون* نیز از اقتدار الهی برخوردار است. دانشمندان مسیحی نیز ادعا می‌کنند که به کتاب مقدس ایمان دارند، اما در عمل کتاب *علم و سلامت با کلیدی در کتاب مقدس*، نوشتهٔ مِری بِیکر اِدی، را از لحاظ اقتدار با کتاب مقدس برابر دانسته یا بالاتر از آن می‌دانند. چون این ادعاها، فرامین خدا را که می‌گوید چیزی به کلام او نیفزایید، زیر پا می‌گذارند، نباید فکر کنیم که کلام دیگری از خدا در این کتب یافت خواهند شد. حتی در کلیساهای مسیحی نیز گاهی اوقات وقتی افراد از کلام کتاب مقدس تجاوز کرده و با اعتماد کامل نظرات جدیدی را دربارهٔ خدا یا آسمان اعلام می‌کنند، مرتکب چنین خطایی شده و تعالیم‌شان را نه بر پایهٔ کتاب مقدس، بلکه بر پایهٔ حدس و گمانهای خود یا تجربیاتی می‌گذارند که ادعا می‌کنند از دنیا رفته و دوباره زنده شده‌اند.

پ. هشداری دربارهٔ اینکه راهنمایی‌های دیگر خدا را با کتاب مقدس برابر ندانید.

کفایت کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که *هیچ‌یک از مکاشفات امروزی خدا نباید از لحاظ اقتدار برابر با کتاب مقدس در نظر گرفته شوند*. در زمانهای گوناگون در سراسر تاریخ کلیسا و مخصوصاً در جنبش مُدرن کاریزماتیک، مردم ادعا کرده‌اند که خدا توسط آنها مکاشفاتی داده که به نفع کلیسا است. حتی کسانیکه در کلیساهای غیرکاریزماتیک هستند، غالباً می‌گویند خدا آنها را به‌طور

خاصی"هدایت کرد" یا "راهنمایی کرد". اما ما می‌توانیم چنین ادعاهایی را ارزیابی کنیم،[۳] باید مراقب باشیم که هرگز اجازه ندهیم (به‌طور نظری یا عملی) چنین مکاشفاتی برابر با کتاب مقدس در نظر گرفته شوند. باید پافشاری کنیم که خدا از ما نمی‌خواهد به چیزی دربارهٔ او یا کارش در جهان که در این مکاشفات ذکر شده، اما در کتاب مقدس یافت نمی‌شود، ایمان داشته باشیم. باید پافشاری کنیم که خدا از ما نمی‌خواهد از این فرامین اخلاقی که به این طریق به ما می‌رسند، اما در کتاب مقدس تأیید نشده‌اند، اطاعت کنیم. کتاب مقدس شامل تمامی کلام خداست که ما برای اعتماد و اطاعت کامل از او نیاز داریم.[۴]

ج. هشداری برای اینکه گناهان یا درخواستهای بیشتری را به چیزهای مذکور در کتاب مقدس نیفزاییم.

کفایت کتاب مقدس، در مورد زندگی مسیحی به ما یادآوری می‌کند که *هیچ گناهی نیست که در کتاب مقدس، به‌صراحت یا به‌واسطهٔ پیامد آن منع نشده باشد*. پیروی از شریعت خداوند یعنی "بی‌عیب" بودن (مزامیر ۱:۱۱۹). بنابراین نباید ممنوعیتی را به چیزهای مطرح شده در کتاب مقدس بیفزاییم. گاهی ممکن است شرایطی ایجاد شود که مثلاً برای یک مسیحی نوشیدن قهوه یا کوکا کولا یا رفتن به سینما یا خوردن گوشت تقدیم شده به بُتها اشتباه باشد (مراجعه کنید به اول قرنتیان ۸-۱۰)، اما تا زمانیکه تعلیم خاص یا قاعدهٔ کلّی کتاب مقدس برای منع آنها (یا هر عمل دیگری) برای همهٔ ایمانداران در تمام دورانها نمایان نشود، باید تأکید کنیم که این اعمال به‌تنهایی گناه‌آلود نیستند و در همهٔ شرایط توسط خدا برای قومش منع نشده‌اند.

کشف این حقیقت عظیم می‌تواند خوشی و آرامش عظیمی را وارد زندگی هزاران مسیحی کند که ساعات بیشماری را صرف جستجوی ارادهٔ خدا در خارج از کتاب مقدس می‌کنند و غالباً مطمئن نیستند که آیا ارادهٔ او را دریافته‌اند. در عوض، مسیحیانی که به کفایت کتاب مقدس اعتقاد دارند، باید با اشتیاق، ارادهٔ خدا را در کتاب مقدس جستجو کرده و بیابند. آنها باید با اشتیاق و مرّتباً در

اطاعت از خدا رشد کرده و با آزادی و آرامش عظیم در زندگی مسیحی آشنا شوند. سپس می‌توانند با مزمورنویس بگویند:

"و احکام تو را پیوسته نگاه می‌دارم تا ابدالآباد! *در آزادی راه می‌روم زیرا که وصایای ترا طلبیده‌ام... کسانی که احکام تو را دوست دارند، سلامتی بزرگی دارند* و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد" (مزامیر ۱۱۹:۴۴-۴۵، ۱۶۵).

چ. تشویقی برای رضایت و خرسندی از کتاب مقدس.

کفایت کتاب مقدس به ما یادآوری می‌کند که در تعلیم آموزه‌ای و اخلاقیمان *باید بر چیزی تأکید کنیم که کتاب مقدس تأکید می‌کند و از آنچه که خدا در کتاب مقدس به ما گفته، راضی و خرسند باشیم*. دربارهٔ بعضی از موضوعات، خدا در کتاب مقدس چیزی به ما نگفته یا چیزهای اندکی گفته است. باید به یاد داشته باشیم که "بعضی اسراری هستند که فقط خود خداوند، خدای ما می‌داند" (تثنیه ۲۹:۲۹) و خدا در کتاب مقدس برای ما آشکار کرده که دقیقاً چه چیزی برای ما درست است. ما باید این را بپذیریم و فکر نکنیم که کتاب مقدس کمتر از آن چیزی است که باید باشد یا آرزو کنیم که ای کاش خدا اطلاعات بیشتری را دربارهٔ موضوعاتی که مراجع کتاب مقدسی بسیار کمی برای آنها موجود است، به ما داده بود.

موضوعات آموزه‌ای که فرقه‌های پروتستانِ نهضت انجیلی را از یکدیگر جدا کرده، تقریباً همیشه مطالبی بوده که کتاب مقدس تأکیدهای نسبتاً کمی بر آنها داشته و موضوعاتی که نتیجه‌گیریهای ما دربارهٔ آنها باید بیشتر برگرفته از استنباط ماهرانه باشد تا بیانیه‌های مستقیم کتاب مقدس. مثلاً تفاوتهای فرقه‌ای همیشگی به‌خاطر روش "صحیح" ادارهٔ کلیسا، ماهیت دقیق حضور مسیح در شام خداوند و ترتیب دقیق وقایع مربوط به بازگشت مسیح ایجاد شده یا ادامه یافته است.

ما نباید بگوییم که این مسائل همگی بی‌اهمیت هستند و کتاب مقدس هیچ راه حلّی برای هیچ‌یک از آنها ندارد (در واقع، با احترام به بسیاری از آنها، در فصلهای بعدی این کتاب از یک راه حلّ خاص حمایت خواهد شد). اما چون تقریباً *کتاب مقدس تأکیدهای مستقیم کمی* بر این موضوعات

داشته، این طعنه‌آمیز و غم‌انگیز است که رهبران فرقه‌ای، غالباً بیشترین وقت زندگیشان را دقیقاً صرف دفاع از نکات آموزه‌ای کوچکی می‌کنند که فرقهٔ آنها را متفاوت از فرقه‌های دیگر می‌سازد. آیا چنین تلاشی، واقعاً برگرفته از اشتیاق به وحدت فکری در کلیساست یا شاید تا حدودی برگرفته از غرور انسانی، اشتیاق برای دستیابی به قدرت بر دیگران و تلاش برای توجیه خود باشد، چیزهایی که برای خدا ناخوشایند و نهایتاً برای کلیسا غیرآموزنده است؟

2. سؤالاتی برای مرور

1. "وضوح کتاب مقدس" را تعریف کنید. چرا ما می‌توانیم بگوییم که کتاب مقدس واضح است؟
2. با توجه به تعریف بالا، چرا گاهی اوقات مردم کتاب مقدس را اشتباه درک می‌کنند؟
3. حداقل سه چیزی را که کتاب مقدس برای آن ضروری است، نام برده و توصیف کنید.
4. آیا مردم می‌توانند بدون کتاب مقدس چیزی دربارهٔ خدا بدانند؟ اگر پاسختان مثبت است، چه چیزی را می‌توانند دربارهٔ او بدانند؟
5. چون خدا در طول یک دورهٔ طولانی، مطالبی را به کتاب مقدس افزوده، آیا آموزهٔ کفایت کتاب مقدس برای مردم عهدعتیق کاربرد دارد، کسانیکه فقط بخشهایی از چیزی را در اختیار داشتند که ما اکنون آن را کتاب مقدس می‌نامیم؟ چرا یا چرا نه؟
6. آیا خدا چیزی را از ما خواسته یا برای ما منع کرده که در کتاب مقدس فرمان داده نشده یا منع نشده باشد؟ توضیح دهید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. اگر آموزهٔ وضوح کتاب مقدس راست است، پس چرا به نظر می‌رسد که مخالفتهای بسیار زیادی دربارهٔ تعلیم کتاب مقدس در بین مسیحیان وجود دارد؟ بعضیها با مشاهدهٔ گوناگونی در تفسیر کتاب مقدس به این نتیجه می‌رسند که "مردم می‌توانند کاری کنند که کتاب مقدس چیزی را بگوید که آنها می‌خواهند". به نظرتان عیسی به این بیانیه چه پاسخی می‌داد؟
2. آیا به نظرتان تفسیرهای درست یا غلطی برای اکثر عبارات کتاب مقدس یا همهٔ عبارات آن وجود دارد؟ اگر فکر می‌کردید که کتاب مقدس به‌طور کلّی واضح نیست، چه تغییری در پاسختان ایجاد می‌شد؟ آیا اعتقاد به وضوح کتاب مقدس، بر دقت شما در مطالعهٔ متن کتاب مقدس تأثیر خواهد گذاشت؟ آیا وقتی سعی می‌کنید به یک پاسخ کتاب مقدسی دربارهٔ بعضی از مشکلات آموزه‌ای یا اخلاقی دست یابید، بر روشی که به سراغ کتاب مقدس می‌روید، تأثیر خواهد گذاشت؟
3. وقتی به یک غیرایماندار شهادت می‌دهید، باید از او بخواهید که چه چیزی را بیش از بقیهٔ چیزها بخواند؟ آیا کسی را می‌شناسید که بدون خواندن کتاب مقدس یا بدون اینکه کسی دربارهٔ کتاب مقدس به او چیزی گفته باشد، مسیحی شود؟ پس تکلیف اولیهٔ یک میسیونر بشارت‌دهنده چیست؟
4. وقتی ما فعالانه در پی شناخت ارادهٔ خدا هستیم، بیشترین وقت و تلاشمان را باید در کجا صرف کنیم؟ عملاً، شما بیشترین وقت و تلاشتان را در کجا صرف می‌کنید؟ آیا قواعد خدا در کتاب مقدس و راهنمایی آشکاری که از احساسات، وجدان، توصیه، موقعیتها، استدلال انسانی یا جامعه دریافت می‌کنیم، با یکدیگر مغایرت دارند؟ چگونه باید در پی رفع این مغایرتها باشیم؟

5. آیا تابحال آرزو کرده‌اید که ای کاش کتاب مقدس دربارهٔ یک موضوع خاص مطالب بیشتری گفته بود؟ یا مطالب کمتر؟ به نظرتان چه چیزی این آرزو را برمی‌انگیزد؟ پس از مطالعهٔ این فصل، به کسی که امروز چنین آرزویی را می‌کند، چه پیشنهادی می‌کنید؟

4. اصطلاحات خاص

بی‌عیب

وضوح کتاب مقدس

علم تأویل

مکاشفهٔ عام

علم تفسیر

مکاشفهٔ طبیعی

ضرورت کتاب مقدس

مکاشفهٔ خاص

کفایت کتاب مقدس

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

تثنیه ٦:٦-٧

"این سخنانی را که امروز به تو ابلاغ می‌کنم، در دل خود نگاه‌دار. به فرزندان خود تعلیم بده و خواه در خانه باشی خواه در بیرون، خواه در حال استراحت باشی خواه بیدار، همیشه دربارهٔ آنها صحبت کن."

---

1. دربارهٔ این سؤال که آیا منصفانه است که خدا کسانی را که هرگز دربارهٔ مسیح نشنیده‌اند، محکوم کند، به مبحث فصل ۱۰ و فصل ۱۸ مراجعه کنید.
2. به فصل ۱۰ و فصل ۱۸، دربارهٔ این حقیقت که همهٔ انسانها نجات نخواهند یافت، مراجعه کنید.

3. به فصل ۲۹، دربارهٔ احتمال وجود نوعی مکاشفه از سوی خدا که در زمان حال ادامه می‌یابد، یعنی زمانیکه کتب رسمی کتاب مقدس جمع‌بندی شده، و مخصوصاً به فصل ۳۰ دربارهٔ عطیهٔ نبوّت مراجعه کنید.
4. من آرزو نمی‌کنم که در این قسمت این مفهوم را برسانم که یک دیدگاه "توقف‌گرا" دربارهٔ عطایای روحانی را می‌پذیرم (یعنی دیدگاهی که می‌گوید بعضی از عطایا، از جمله نبوّت و صحبت به زبانها، با مرگ رسولان متوقف شدند). فقط در این قسمت آرزو می‌کنم که بگویم، اختصاص دادنِ جایگاه صریح یا حتی غیرصریح به این عطایا که در عمل، اقتدار یا کفایت کتاب مقدس در زندگی مسیحی را به چالش می‌کشد، خطرناک است.

بخش ۲

آموزۀ خدا

فصل چهارم

شخصیت خدا: صفات "انتقال‌ناپذیر"

+ ما چگونه بدانیم که خدا وجود دارد؟

+ آیا ما واقعاً می‌توانیم خدا را بشناسیم؟

+ خدا چه فرقی با ما دارد؟

1. توضیح و پایۀ کتاب مقدسی

این فصل آموزۀ خدا یا چیزی را معرفی می‌کند که گاهی اوقات به‌عنوان "آموزۀ خدا" به آن اشاره می‌شود، چون کلمۀ الهیات، به‌طور تحت‌اللفظی یعنی "مطالعۀ خدا".[1] در این فصل و فصل بعدی،

ما جوانب گوناگون شخصیت خدا را بررسی خواهیم کرد که به‌طور سنّتی به‌عنوان "صفات" او به آن اشاره می‌شود.

پیش از اشاره به شخصیت خدا، ضروری است که با این سؤال اساسی آغاز کنیم، ما از کجا می‌دانیم که خدا وجود دارد؟ تمرکز اصلی این متن بر این سؤال نیست و در دوره‌های دفاعیات به شکل کامل‌تر به آن رسیدگی شده است. اما معرفی بعضی از شواهد وجود خدا، پایهٔ مفیدی را برای مطالعهٔ شخصیت خدا فراهم خواهد کرد. علاوه بر این، می‌توانیم بپرسیم که اگر خدا وجود دارد، آیا ممکن است که ما واقعاً او را بشناسیم؟

الف. وجودِ خدا

پاسخ به سؤال اول در بالا را می‌توان در دو بخش بیان کرد: اول، همهٔ انسانها یک حسّ درونی نسبت به خدا دارند. دوم، ما به شواهدی که در کتاب مقدس و طبیعت یافت می‌شود، ایمان داریم.

1. حسّ درونی بشرّیت نسبت به خدا.

همهٔ اشخاص در همه جا، یک حسّ عمیق و درونی نسبت به وجود خدا دارند، اینکه آنها مخلوقات او هستند و او خالق آنهاست. پولس می‌گوید که حتی غیرایمانداران غیریهودی "خدا را شناختند"، ولی آن‌طور که شایستهٔ اوست، تکریم و شکرگذاری نکردند (رومیان ۱:۲۱). او می‌گوید غیرایمانداران شریر"حقیقتِ خدا را به دروغ تبدیل کردند" (رومیان ۱:۲۵)، یعنی فعالانه یا مشتاقانه بعضی از حقایقی را که دربارهٔ وجود خدا و شخصیت او می‌دانستند، رد کردند. پولس می‌گوید "آنچه آدمیان دربارهٔ خدا می‌توانند بدانند، بر آنها آشکار است زیرا خدا آن را در پیش چشمان ایشان قرار داده است" (رومیان ۱:۱۹).

با این حال کتاب مقدس می‌داند که بعضیها این حسّ درونی نسبت به خدا را انکار کرده و حتی وجود خدا را انکار می‌کنند. "احمق" در دل خود می‌گوید: "خدائی نیست" (مزامیر ۱۴:۱؛ ۵۳:۱).

شخص شریر، اول "خداوند را لعن و ناسزا می‌گوید" و بعد مرتباً در غرور خویش می‌اندیشد: "خدائی نیست" (مزامیر ۱۰:۳-۴). این عبارات نشان می‌دهند که گناه، مردم را به سوی تفکر نامعقول و انکار وجود خدا هدایت می‌کند و کسی که تفکر نامعقول دارد یا فریب خورده، خواهد گفت: "خدائی نیست".

در زندگی یک مسیحی، این آگاهی درونی نسبت به خدا، قویتر و آشکارتر می‌شود. ما خدا را به‌عنوان پدر مهربانمان در آسمان خواهیم شناخت (رومیان ۸:۱۵)؛ روح‌القدس با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم (رومیان ۸:۱۶)؛ و ما متوجه می‌شویم که عیسی مسیح در قلبمان ساکن است (فیلیپیان ۳:۸، ۱۰؛ افسسیان ۳:۱۷؛ کولسیان ۱:۲۷؛ یوحنا ۱۴:۲۳). این آگاهی یک مسیحی آنقدر زیاد است که اگرچه ما خداوندمان عیسی مسیح را ندیده‌ایم، اما واقعاً او را دوست داریم (اول پترس ۱:۸).

2. اعتقاد به شواهد موجود در کتاب مقدس و طبیعت.

علاوه بر آگاهی درونی مردم نسبت به خدا که شاهد آشکاری بر وجودِ خداست، شواهد آشکار وجود او در کتاب مقدس و طبیعت دیده می‌شوند.

البته که شواهد وجود خدا در سراسر کتاب مقدس یافت می‌شود. در واقع، کتاب مقدس در همه جا فرض می‌کند که خدا وجود دارد. اولین آیهٔ پیدایش نشانه‌ای از وجود خدا ارائه نمی‌کند، بلکه بلافاصله به ما می‌گوید که او چه کار کرده است: "در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید". اگر ما معتقدیم که کتاب مقدس راست است، پس بر اساس کتاب مقدس می‌دانیم که نه تنها خدا وجود دارد، بلکه به ماهیت و اعمال او نیز پی می‌بریم.

دنیا نیز شواهد فراوانی از وجود خدا را نشان می‌دهد. پولس می‌گوید ماهیت ازلی و الوهیت خدا "در چیزهایی که او آفریده است، به‌روشنی مشاهده می‌شود" (رومیان ۱:۲۰). این اشارهٔ گسترده به

"چیزهایی که او آفریده"، حاکی از آن است که به‌نوعی، هر مخلوقی، نشانه‌ای از شخصیت خداست. به هرحال، خودِ انسان به شباهت خدا آفریده شده، که به میزان بسیار زیادی، گواهی بر وجود خداست: هرگاه ما با انسان دیگری ملاقات می‌کنیم، باید (اگر تفکر درستی داریم) بدانیم که این موجود فوق‌العاده پیچیده، ماهر، زنده و سخنگو، فقط می‌تواند توسط یک خالق نامتناهی و حکیم آفریده شده باشد.

علاوه بر شواهدی که در موجودات زندهٔ انسانی دیده می‌شود، شواهد برتر دیگری نیز در طبیعت وجود دارد. برنابا و پولس گفته‌اند که "فصلهای بارانی و ثمربخش" و همچنین "غذا و شادمانی" که همهٔ انسانها از آن بهره‌مند می‌شوند، دربارهٔ خدا شهادت می‌دهند (اعمال ۱۷:۱۴). داوود دربارهٔ شهادت آسمانها به ما می‌گوید: "*آسمان جلال خدا را آشکار می‌سازد* و فضای بیکران صنعت دستهای او را بیان می‌کند. روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت خدا را بیان می‌کند تا شب" (مزامیر ۱۹:۱-۲). نگاه کردن به آسمان در روز یا شب، به معنای دیدنِ خورشید، ماه و ستارگان، آسمان و ابرهاست که همگی دائماً با هستی و زیبایی و عظمتشان اعلام می‌کنند که یک خالق قدرتمند و حکیم، آنها را آفریده و نظم و ترتیبشان را حفظ می‌کند.

بنابراین برای کسانیکه به‌درستی شواهد را ارزیابی می‌کنند، *همهٔ* چیزهای موجود در کتاب مقدس و طبیعت به‌وضوح ثابت می‌کنند که خدا هست و او خالق قدرتمند و حکیمی است که کتاب مقدس او را توصیف می‌کند. بنابراین وقتی ایمان داریم که خدا هست، اعتقادمان را بر پایهٔ امید کورکورانه و بدون شواهد *نمی‌گذاریم*، بلکه *بر شواهد قابل اعتماد بسیار زیادی از کلام خدا و کارهای خدا می‌گذاریم*. این مشخصهٔ ایمان واقعی است، که اطمینان بر پایهٔ شواهد قابل اعتماد و ایمان به وجود خدا، این مشخصه را بیان می‌کند.

بعلاوه، این شواهد همگی می‌توانند به‌عنوان برهان معتبری برای وجود خدا در نظر گرفته شوند، اگرچه بعضیها آنها را رد می‌کنند. رد این شواهد، به این معنا نیست که این شواهد معتبر نیستند، بلکه ارزیابی کسانیکه این شواهد را رد می‌کنند، اشتباه است.

ب. شناخت‌پذیری خدا

حتی اگر ایمان داشته باشیم که خدا وجود دارد، این به ما نمی‌گوید که آیا واقعاً ممکن است که خدا را بشناسیم و همچنین به ما نمی‌گوید که چقدر می‌توانیم خدا را بشناسیم. در بسیاری از فرهنگها، تقریباً قابل قبول است که ایمان به وجود خدا را اعلام کنید، اما نظرات گوناگونی دربارهٔ امکان شناخت خدا وجود دارد. اکنون ما ادامه داده و به این مسائل رسیدگی می‌کنیم.

1. *ما هرگز نمی‌توانیم خدا را کاملاً درک کنیم.*

چون خدا بیکران است و ما محدود یا فانی هستیم، هرگز نمی‌توانیم کاملاً خدا را درک کنیم. از این لحاظ گفته شده که خدا *غیرقابل درک* است، که اصطلاح "غیرقابل درک" با مفهوم قدیمی‌تر، "نمی‌تواند کاملاً درک شود"، بکار رفته است. این مفهوم باید به‌وضوح از مفهوم متداول آن متمایز شود: "نمی‌تواند کاملاً درک شود". درست نیست که بگوییم خدا را نمی‌توان درک کرد، بلکه درست است که بگوییم او را به‌طور کامل یا جامع نمی‌توان درک کرد.

مزامیر ۳:۱۴۵ می‌گوید: "خداوند عظیم است و بی‌نهایت سزاوار ستایش و *عظمت او را تفتیش نتوان کرد*." عظمت خدا فوق از آن است که تفتیش یا کشف شود: آنقدر عظیم است که نمی‌تواند کاملاً شناخته شود. در رابطه با درک خدا، مزامیر ۵:۱۴۷ می‌گوید: "بزرگ است خداوندگار ما و بسیار نیرومند، درک او نامتناهی است." (ترجمهٔ هزارهٔ نو). ما هرگز قادر نخواهیم بود به‌طور کامل به درک خدا دست یابیم یا آن را بشناسیم: بسیار عظیم‌تر از آن است که به آن دست یافته یا آن را درک کنیم. همچنین وقتی به آگاهی خدا از همهٔ طریقهایش فکر می‌کنیم، داوود می‌گوید: "*اینگونه معرفت برایم بسیار عجیب* است و بلندتر از توان درک من" (مزامیر ۶:۱۳۹، مقایسه کنید با آیهٔ ۱۷).

پولس غیرقابل درک بودن خدا را زمانی بکار می‌برد که می‌گوید: "زیرا روح‌القدس همه چیز، حتی اعماق نیات خدا را کشف می‌کند" و بعد ادامه داده و می‌گوید: "کیست که بهتر از روح شخص با باطن او آشنا باشد" (اول قرنتیان ۱۰:۲-۱۲). پولس در پایان یک گفتگوی طولانی دربارهٔ تاریخ

نقشهٔ عظیم خدا برای فدیه، به ستایش می‌پردازد: "دولتمندی خدا چقدر عظیم و حکمت و معرفت او چقدر عمیق است! هدف‌های او غیرقابل درک و راههای او غیرقابل فهم اند!" (رومیان ۱۱:۳۳).

این آیات باعث می‌شوند که ادراکمان دربارهٔ غیرقابل درک بودنِ خدا، یک قدم فراتر رود. نه‌تنها ما هرگز نمی‌توانیم خدا را کاملاً درک کنیم؛ بلکه *هرگز نمی‌توانیم یک چیزی را کاملاً دربارهٔ خدا درک کنیم*. عظمت او (مزامیر ۱۴۵:۳)، درک او (مزامیر ۱۴۷:۵)، دانش او (مزامیر ۱۳۹:٦)، دولتمندی، حکمت، داوری و طریقها (رومیان ۱۱:۳۳)، همگی فوق از توان ما برای درک کامل است. درنتیجه، شاید ما چیزی دربارهٔ محبت، قدرت، حکمت خدا و غیره بدانیم. اما هرگز نمی‌توانیم بدانیم که مثلاً چگونه محبت خدا با همهٔ صفات دیگر او و همهٔ چیزهای جهان، از ازل تا ابد در ارتباط است! هرگز نمی‌توانیم به‌طور کامل یا *جامع*، صفات خدا را بشناسیم.

این آموزهٔ غیرقابل درک بودنِ خدا، کاربردهای مثبت زیادی برای زندگی ما دارد. این یعنی ما هرگز نمی‌توانیم "بیش از اندازه" چیزهایی را دربارهٔ خدا بدانیم، چون هرگز شناخت چیزهایی دربارهٔ او، به پایان نخواهد رسید و بنابراین هرگز از لذت کشف بیشتر برتری و عظمت کارهای او خسته نخواهیم شد.

2. اما ما می‌توانیم خدا را واقعاً بشناسیم.

اگرچه ما نمی‌توانیم خدا را به‌طور جامع بشناسیم، اما می‌توانیم *حقایقی* را دربارهٔ خدا بدانیم. در واقع، *همهٔ چیزهایی که کتاب مقدس دربارهٔ خدا به ما می‌گوید*، راست است. درست است که بگوییم خدا محبت است (اول یوحنا ۴:۸)، خدا نور است (اول یوحنا ۱:۵)، خدا روح است (یوحنا ۴:۲۴)، خدا عادل است (رومیان ۳:۲٦) و غیره. بیان این مطلب به این معنا نیست یا نیازمند آن نیست که ما همه چیز را دربارهٔ خدا یا محبت اش یا عدالت اش یا هر صفت دیگری بدانیم. وقتی من می‌گویم که سه پسر دارم، این جمله کاملاً راست است، اگرچه من همه چیز را دربارهٔ پسرانم نمی‌دانم، حتی دربارهٔ خودم هم نمی‌دانم. شناخت ما از خدا نیز به همین شکل است: ما از کتاب مقدس، شناخت درستی دربارهٔ خدا داریم، اگرچه شناخت جامعی نداریم. ما می‌توانیم بعضی از

افکار خدا را از کتاب مقدس بدانیم- حتی بسیاری از آنها را- و وقتی آنها را می‌دانیم، مانند داوود آنها را "گرامی" می‌داریم (مزامیر ۱۷:۱۳۹).

حتی مهم‌تر اینکه ما *خودِ* خدا را می‌شناسیم، نه فقط حقایقی دربارهٔ او یا اعمالی که انجام می‌دهد. ما در کاربرد روزانهٔ زبان انگلیسی، بین شناخت *حقایق* و شناخت *اشخاص*، تمایز قائل می‌شویم. من به‌درستی می‌توانم بگویم که بسیاری از حقایق را دربارهٔ رئیس جمهور ایالات متحده می‌دانم، اما درست نیست که بگویم *او* را می‌شناسم. اگر بگویم او را می‌شناسم، به این معنا خواهد بود که با او ملاقات و صحبت کرده‌ام و حداقل تا حدودی با او رابطهٔ شخصی برقرار کرده‌ام.

بعضیها می‌گویند ما نمی‌توانیم خودِ خدا را بشناسیم، اما فقط می‌توانیم به حقایقی دربارهٔ او پی ببریم یا بدانیم که او چه کار می‌کند. عده‌ای دیگر گفته‌اند که ما نمی‌توانیم خدا را همانطور که هست بشناسیم، بلکه فقط می‌توانیم او را در ارتباط با خودمان بشناسیم (با این استنباط که این دو، به‌نوعی متفاوت هستند). اما کتاب مقدس این را نمی‌گوید. عبارات متعددی دربارهٔ شناخت ما از خودِ خدا صحبت می‌کنند. ما کلام خدا را در ارمیا می‌خوانیم:

> "حکیم به حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به نیروی خود نَنازد و دولتمند به دولت خویش نبالد. بلکه هر که فخر می‌کند، به این فخر کند که فهم دارد و *مرا می‌شناسد* و می‌داند که من یهوه هستم که محبت و انصاف و عدالت را در جهان به جا می‌آورم. زیرا از این چیزها لذت می‌برم؛» این است فرمودهٔ خداوند." (ارمیا ۹:۲۳-۲۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

در اینجا خدا می‌گوید سرچشمهٔ خوشی و حسّ ارزشمندی ما، نباید برگرفته از تواناییها یا دارایی هایمان باشد، بلکه از این حقیقت که او را می‌شناسیم. همچنین عیسی در دعا در نزد پدرش می‌تواند بگوید: "این است زندگی ابدی که آنها تو را خدای یگانه حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادهٔ تو است بشناسند" (یوحنا ۳:۱۷). وعدهٔ عهدجدید این است که همه خدا را خواهند شناخت، "همه از بزرگ تا کوچک" (عبرانیان ۱۱:۸) و اولین رسالهٔ یوحنا به ما می‌گوید پسر خدا آمده و به ما فهم بخشیده *"تا خدای حقیقی را بشناسیم"* (اول یوحنا ۲۰:۵؛ همچنین مراجعه کنید

به غلاطیان ۹:۴؛ فیلیپیان ۱۰:۳؛ اول یوحنا ۳:۲؛ ۸:۴). یوحنا می‌تواند بگوید: "ای کودکان، به شما نوشته‌ام، زیرا شما *پدر را می‌شناسید*" (اول یوحنا ۱۳:۲).

این حقیقت که ما خودِ خدا را می‌شناسیم، با تشخیص اینکه دولتمندی زندگی مسیحی شامل رابطهٔ شخصی با خداست، نمایان‌تر شده است. بر اساس این عبارات، ما از امتیاز بسیار بزرگتری برخورداریم تا اینکه صرفاً حقایقی را دربارهٔ خدا بدانیم. ما در دعا با خدا صحبت می‌کنیم و او به‌واسطهٔ کلامش با ما صحبت می‌کند. ما با او در حضورش مشارکت می‌کنیم، در وصف ستایش او می‌سراییم و می‌دانیم که او شخصاً در میان ما و در درون ما ساکن است تا ما را برکت دهد (یوحنا ۲۳:۱۴). به‌درستی که دربارهٔ این رابطهٔ شخصی با خدای پدر، خدای پسر و خدایِ روح‌القدس می‌توان گفت که این بزرگترین برکت زندگی مسیحی است.

پ. مقدّمهٔ مطالعهٔ شخصیت خدا: صفات خدا

وقتی به صحبت دربارهٔ شخصیت خدا می‌پردازیم، درمی‌یابیم که نمی‌توانیم یکدفعه همهٔ مطالبی را که کتاب مقدس دربارهٔ شخصیت خدا به ما می‌آموزد، بیان کنیم. باید به‌نوعی تصمیم بگیریم که اول دربارهٔ کدام جنبه از شخصیت خدا صحبت کنیم و دوم دربارهٔ کدام جنبه صحبت کنیم و غیره. به عبارت دیگر، ما به روشی برای دسته‌بندی صفات خدا نیاز داریم. این سؤال آنطور که به نظر می‌رسد، بی‌اهمیت نیست. این احتمال وجود دارد که ما ترتیب گمراه‌کننده‌ای را برای صفات اتخاذ کنیم یا بر بعضی از صفات تأکید بسیار زیادی کنیم که بقیهٔ صفات به‌درستی ارائه نشوند.

سبکهای متفاوت متعددی برای دسته‌بندی صفات خدا بکار رفته است. در این فصل احتمالاً رایج‌ترین روش دسته‌بندی بکار رفته را اتخاذ خواهیم کرد: *صفات انتقال‌ناپذیر* خدا (یعنی صفاتی که خدا با دیگران قسمت نمی‌کند یا "منتقل نمی‌کند") و *صفات انتقال*‌پذیر خدا (صفاتی که خدا با ما قسمت می‌کند یا "منتقل می‌کند").

نمونهٔ صفات انتقال‌ناپذیر، شامل جاودانگی خداست (خدا از ازل وجود داشت، اما ما وجود نداشتیم)، تغییرناپذیری (خدا تغییر نمی‌کند، اما ما تغییر می‌کنیم) یا حضور مطلق (خدا در همه جا حاضر است، اما ما در یک زمان، فقط در یک مکان حضور داریم). نمونهٔ صفات انتقال‌پذیر، شامل محبت (خدا محبت است و ما هم می‌توانیم محبت کنیم)، دانش و آگاهی (خدا دانش و آگاهی دارد و ما هم می‌توانیم دانش و آگاهی داشته باشیم)، رحمت (خدا رحیم است و ما هم می‌توانیم رحیم باشیم) یا عدالت (خدا عادل است و ما هم می‌توانیم عادل باشیم). این دسته‌بندی صفات خدا در دو مقولهٔ بزرگ، سودمند است و اکثر افراد در ابتدا احساس می‌کنند که کدام صفات خاص باید انتقال‌ناپذیر و کدام صفات، انتقال‌پذیر نامیده شوند. بنابراین منطقی است که بگوییم محبت خدا انتقال‌پذیر است، اما حضور مطلق او انتقال‌پذیر نیست.

اما با تفکر بیشتر متوجه می‌شویم که این تمایز، اگرچه مفید است، اما کامل نیست. چون هیچ‌یک از صفات خدا *کاملاً* انتقال‌پذیر نیستند و هیچ‌یک از صفات خدا *کاملاً* انتقال‌ناپذیر نیستند! اگر یک لحظه به آنچه دربارهٔ خدا می‌دانیم، فکر کنیم، این موضوع آشکار خواهد شد.

مثلاً حکمت خدا معمولاً یک صفت انتقال‌پذیر نامیده می‌شود، چون ما هم می‌توانیم حکیم باشیم. اما هرگز نمی‌توانیم مانند خدا بی‌نهایت حکیم باشیم. حکمت او *تا حدودی* با ما قسمت شده، اما هرگز *به‌طور کامل* با ما قسمت نمی‌شود. پس همهٔ صفاتی که به‌طور طبیعی، "صفات انتقال‌پذیر" نامیده می‌شوند نیز به همین شکل است: خدا واقعاً آنها را *تا حدودی* با ما قسمت می‌کند، اما باید گفت که هیچ‌یک از این صفات کاملاً انتقال‌پذیر نیستند. بهتر است بگوییم صفاتی که ما "انتقال‌پذیر" می‌نامیم، صفاتی هستند که *بیشتر* با ما *قسمت می‌شوند*.

از طرف دیگر، صفاتی که "انتقال‌ناپذیر"می‌نامیم، بهتر است اینطور تعریف شوند که آنها صفاتی از خدا هستند که *کمتر* با ما *قسمت می‌شوند*. هیچ‌یک از صفات انتقال‌ناپذیر خدا کاملاً بی‌شباهت به شخصیت انسان نیست. مثلاً خدا تغییرناپذیر است، درحالیکه ما تغییر می‌کنیم. اما ما کاملاً تغییر نمی‌کنیم، چون جوانبی از شخصیت ما تا حدّ زیادی بدون تغییر می‌ماند: هویت فردی ما، بسیاری

از ویژگیهای شخصیتی ما و بعضی از اهداف طولانی مدت ما، در طول سالهای بسیار، واقعاً بی‌تغییر می‌مانند (وقتی ما از گناه آزاد شدیم و زندگی ابدی در حضور خدا را آغاز کردیم، آنها به‌طور گسترده بی‌تغییر خواهند ماند).

پس ما از دو مقولهٔ صفات "انتقال‌ناپذیر" و "انتقال‌پذیر" استفاده خواهیم کردیم، درحالیکه می‌دانیم این دسته‌بندی کاملاً دقیقی نیست و در واقع تداخلات زیادی بین این مقوله‌ها وجود دارد.

ج. صفات انتقال‌ناپذیر خدا

1. استقلال.

استقلال خدا اینطور تعریف می‌شود: *خدا برای هیچ چیزی به ما یا بقیهٔ خلقت نیاز ندارد، ولی ما و بقیهٔ خلقت او را جلال داده و باعث خوشی او می‌شویم.* این صفت خدا گاهی اوقات وجود ازلی یا قائم به ذات او نامیده می‌شود (برگرفته از کلمهٔ لاتین *a se* یعنی "از خودش").

کتاب مقدس در جاهای متعددی تعلیم می‌دهد که خدا برای هستی خود یا هر دلیل دیگری، به هیچ بخشی از خلقت نیاز ندارد. خدا کاملاً مستقّل و خودکفاست. پولس به مردان آتن اعلام می‌کند: "آن خدائی که دنیا و آنچه را در آن است آفرید و صاحب آسمان و زمین است، در معابد ساخته شده به دست انسان ساکن نیست *و به چیزی که آدمیان با دستهای خود برای او فراهم نمایند نیازی ندارد*، زیرا خدا است که نَفَس و زندگی و همه چیز را به جمیع آدمیان می‌بخشد" (اعمال ۱۷:۲۴-۲۵). مفهومش این است که خدا به چیزی از طرف انسانها نیاز ندارد. (همچنین مراجعه کنید به ایوب ۴۱:۱۱؛ مزامیر ۵۰:۱۰-۱۲).

گاهی اوقات مردم فکر کرده‌اند که چون خدا تنها بود و نیازمند مشارکت با دیگران بود، انسان را آفرید. اگر این درست بود، قطعاً به این معنا می‌بود که خدا کاملاً مستقّل از خلقت نیست. به این معنا می‌بود که خدا *نیاز داشت* که انسانها را خلق کند تا بتواند در وجودش کاملاً شاد یا راضی باشد.

با این حال نشانه‌های خاصی در کلام عیسی وجود دارد که نادرستی این نظر را نشان می‌دهد. در یوحنا ۵:۱۷ عیسی دعا می‌کند: "و اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده- *همان جلالی که پیش از آفرینش دنیا در نزد تو داشتم*." این نشان می‌دهد که پیش از آفرینش، پدر و پسر در جلال شریک بودند. بعد در یوحنا ۲۴:۱۷ عیسی با پدر صحبت می‌کند: "جلالی را که تو بر اثر محبت خود *پیش از آغاز دنیا به من دادی*." پیش از آفرینش، بین پدر و پسر، محبت و رابطه وجود داشت و در این مشارکت، هیچ کمبود یا نقصی نبود که نیازمند آفرینش انسانها باشد.

همچنین در مورد وجود خدا، این آموزه به ما یادآوری می‌کند که فقط خدا به‌واسطهٔ ماهیت خود، هست و وجود دارد و هرگز خلق نشده و هرگز به وجود نیامده است. او همیشه بود. این امر بر اساس این حقیقت دیده می‌شود که همهٔ موجودات توسط او آفریده شده‌اند ("زیرا تو همه چیز را آفریدی و به ارادهٔ تو، آنها هستی و زندگی یافتند" [مکاشفه ۱۱:۴]؛ این در یوحنا ۳:۱؛ رومیان ۳۵:۱۱-۳۶؛ اول قرنتیان ۶:۸ نیز تأیید شده است). موسی به ما می‌گوید خدا قبل از اینکه چیزی آفریده شود، وجود داشت: "*پیش از* آنکه کوهها به وجود آید و زمین و جهان را بیافرینی، از ازل تا به ابد *تو خدا* هستی" (مزامیر ۲:۹۰). خدا همیشه وجود داشت و همیشه دقیقاً به همین شکل خواهد بود. خدا برای وجود یا ماهیت خود به هیچ بخشی از خلقت وابسته نیست.

وجود خدا، چیز کاملاً بی‌نظیری است. نه‌تنها خدا برای هیچ چیزی به خلقت نیاز *ندارد*؛ بلکه او *نمی‌توانست* برای چیزی به خلقت نیاز داشته باشد. تفاوت بین مخلوقات و خالق، یک تفاوت بسیار گسترده است، چون خدا اساساً در یک نظام متفاوتی وجود دارد. نه‌تنها ما وجود داریم و خدا همیشه وجود داشته؛ بلکه *ضرورتاً* خدا به طریق بی‌نهایت بهتر، قویتر و بسیار برتری وجود دارد.

تفاوت بین وجود خدا و ما، بیش از تفاوت بین خورشید و شمع، بیش از تفاوت بین اقیانوس و یک قطره باران، بیش از تفاوت بین یخهای قطب شمال و یک دانه برف، بیش از تفاوت بین جهان و اتاقی است که ما در آن می‌نشینیم: وجود خدا *از لحاظ کیفی متفاوت است*. هیچ محدودیت یا نقصی در خلقت، نباید بر تفکر ما دربارهٔ خدا منعکس شود. او خالق است؛ بقیهٔ چیزها مخلوق اند. همهٔ چیزهای دیگر می‌توانند در یک لحظه از بین بروند؛ او ضرورتاً تا ابد وجود دارد.

تفکر متعادل دربارهٔ این آموزه، این است که *ما و بقیهٔ خلقت، در واقع، خدا را جلال می‌دهیم و باعث خوشی او می‌شویم*. این امر باید برای محافظت در برابر ایده‌هایی بیان شود که می‌گویند استقلال خدا ما را بیهوده می‌سازد. شاید یک نفر تعجب کند که اگر خدا برای هیچ چیزی به ما نیاز ندارد، پس آیا؛ ما اصلاً مهم هستیم؟ آیا وجود ما یا بقیهٔ خلقت، مهم است؟ در پاسخ باید گفت که ما در واقع بسیار مهم هستیم، چون خدا ما را خلق کرده و تصمیم گرفته که ما برای *او مهم* باشیم. این تعریف نهایی اهمیت واقعی است.

خدا دربارهٔ پسران و دخترانش از اقصای زمین می‌گوید: "همه کسانی که بنام من یاد می‌شوند، می‌آیند، چونکه من آنها را *برای جلال* خود آفریده و مصور نموده‌ام" (اشعیا ۷:۴۳). اگرچه خدا مجبور نبود ما را خلق کند، اما با انتخاب کاملاً آزادانه، تصمیم به انجام این کار گرفت. او تصمیم گرفت که ما را برای جلال دادن خود خلق کند (مقایسه کنید با افسسیان ۱:۱۱-۱۲؛ مکاشفه ۴:۱۱).

همچنین به‌درستی که ما می‌توانیم باعث خوشی واقعی و شادمانی خدا شویم. این یکی از شگفت‌انگیزترین حقایق کتاب مقدس است که خدا واقعاً از قومش شادمان شده و به‌خاطر آنها شادی و وجد می‌کند. صفنیا نبوّت می‌کند: "او بر تو شادی بسیار خواهد کرد و در محبتش آرام خواهد پذیرفت؛ *او با سرودها بر تو شادی خواهد نمود*." (صفنیا ۳:۱۷-۱۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با اشعیا ۶۲:۳ -۵). خدا برای هیچ چیز به ما نیازی ندارد، ولی واقعیت شگفت‌انگیز هستی ما این است که او تصمیم می‌گیرد در ما شادی کند و اجازه بدهد که ما باعث خوشی قلبش شویم. این

پایهٔ ارزش شخصی در زندگی همهٔ افراد قوم خداست: مهم بودن برای خدا، یعنی نهایتِ مهم بـودن. هیچ ارزشی را بزرگتر از این نمی‌توان تصوّر کرد.

2. تغییرناپذیری.

ما می‌توانیم تغییرناپذیری خدا را اینطور تعریف کنیم: *خدا در وجود، کمالات، اهداف و وعده‌هایش تغییرناپذیر است، ولی خدا عاطفه دارد و آن را نشان می‌دهد و در پاسخ به شرایط متفاوت، احساس متفاوتی داشته و به‌طور متفاوت عمل می‌کند.*[۲] این صفت خدا، عدم تغییرپذیری خدا نیز نامیده می‌شود.

الف. شواهد کتاب مقدس.

ما در مزمور ۱۰۲ تضّادی را در بین مسائلی می‌یابیم که شاید به نظرمان دائمی باشند، از جمله زمین یا آسمانها، از یک طرف خدا، از طرف دیگر، مزمورنویس می‌گوید:

> "از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمآنها عمل دستهای تو است. آنها فانی می‌شوند، لیکن تو باقی هستی و همگی آنها همچون لباس، کهنه و فرسوده می‌شوند. تو آنها را مثل ردا تبدیل می‌کنی و مبدل خواهند شد. لیکن *تو همان* هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید" (مزامیر ۱۰۲:۲۵-۲۷).[۳]

خدا پیش از آفرینش آسمانها و زمین وجود داشت و مدتها بعد از نابودی آنها هم وجود خواهد داشت. خدا باعث می‌شود که جهان تغییر کند، اما برخلاف این تغییر، او "همان" است.

خدا با اشاره به خصوصیت صبوری، بردباری و رحمتش می‌گوید: "*من خداوندِ تغییرناپذیر هستم.* به‌همین دلیل است که شما، ای اولادهٔ یعقوب، از بین نرفته‌اید" (ملاکی ٦:٣). در اینجا خدا از بیانیهٔ کلّی تغییرناپذیری خود استفاده می‌کند تا به طریقهای خاصی اشاره کند که در آنها تغییر نمی‌کند.

تعریف بالا نشان می‌دهد که خدا تغییر نمی‌کند- نه فقط در همهٔ طریقهایی که ما می‌توانیم تصور کنیم، بلکه در طریقهایی که کتاب مقدس تأیید می‌کند. عباراتی که از کتاب مقدس بازگو کردیم،

به وجودِ خدا یا بعضی از صفات شخصیت اش اشاره می‌کنند. پس از اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خدا حداقل در "*وجود*" و"*کمالات*" خود (یعنی این صفات یا جوانب گوناگون شخصیت اش) تغییرناپذیر است.

تعریف بالا، تغییرناپذیری یا عدم تغییرپذیری خدا را در رابطه با *اهدافش* نیز تأیید می‌کند. "اما مشورت خداوند تا به ابد پایدار است و خواسته‌های او در تمام زمانه‌ها" (مزامیر ۱۱:۳۳). این بیانیهٔ کلّی دربارهٔ مشورت خدا با آیات خاص متعددی حمایت شده که دربارهٔ نقشه‌ها یا اهداف ازلی خدا صحبت می‌کنند (متی ۳۵:۱۳؛ ۳۴:۲۵؛ افسسیان ۴:۱، ۱۱؛ ۹:۳، ۱۱؛ دوم تیموتاوس ۱۹:۲؛ اول پترس ۲۰:۱؛ مکاشفه ۸:۱۳). وقتی خدا تصمیم می‌گیرد که حتماً چیزی اتفاق بی افتد، هدفش تغییرناپذیر است و انجام خواهد شد.

بعلاوه، خدا در *وعده‌هایش* تغییرناپذیر است. وقتی وعده‌ای را داد، نسبت به آن وعده بی‌وفا نخواهد بود: "خدا بشر نیست که دروغ بگوید، یا بنی‌آدم نیست که عقیدهٔ خود را تغییر بدهد. به وعده‌ای که می‌دهد، وفا می‌کند" (اعداد ۱۹:۲۳؛ مقایسه کنید با اول سموئیل ۲۹:۱۵).

ب. آیا خدا گاهی اوقات نظرش را تغییر می‌دهد؟

وقتی دربارهٔ تغییرناپذیری خدا در اهدافش صحبت می‌کنیم، شاید دربارهٔ قسمتهایی از کتاب مقدس متعجب شویم، که خدا گفت قومش را داوری خواهد کرد و بعد به خاطر دعا یا توبهٔ قومش (یا هر دو)، دلش به رحم آمد و داوری را مطابق کلامش نازل نکرد. نمونه‌های عدم اجرای داوری تهدید کننده، شامل مداخلهٔ موفق موسی در دعا برای جلوگیری از نابودی قوم اسرائیل (خروج ۱۴-۹:۳۲)، افزودن پانزده سال به عُمر حِزقیا (اشعیا ۱:۳۸-۶) یا عدم نزول داوری موعود بر نینوا، بعد از توبهٔ مردم (یونس ۴:۳، ۱۰) بود. آیا در واقع، اینها مواردی از تغییر اهداف خدا نیستند؟

همهٔ این نمونه‌ها باید به‌عنوان بروز واقعی نگرش یا قصد خدا *با توجه به شرایط آن زمان* در نظر گرفته شوند. اگر شرایط تغییر کند، پس قطعاً نگرش یا بروز قصد و نیّت خدا نیز تغییر خواهد کرد. این فقط می‌گوید که *خدا در شرایط متفاوت، واکنش متفاوتی نشان می‌دهد*. در اینجا نمونهٔ یونس

که در نینوا موعظه می‌کند، به ما کمک می‌کند. خدا شرارت نینوا را می‌بیند و یونس را می‌فرستد که اعلام کند: "بعد از چهل روز شهر نینوا ویران می‌شود" (یونس ۴:۳). احتمال اینکه اگر مردم توبه کنند، خدا مانع از این داوری خواهد شد، در اعلامیهٔ ثبت شدهٔ یونس در کتاب مقدس، صریحاً ذکر نشده، اما البته که در این هشدار به‌طور *غیرصریح* دیده می‌شود: *هدف از* هشدار این است که توبه کنند. وقتی مردم توبه کردند، شرایط فرق کرد و خدا به این شرایط تغییریافته، واکنش متفاوتی نشان داد: *"چون خدا اعمال آنها را مشاهده کرد* و دید که آنها از کردار زشت خود دست کشیده توبه کرده‌اند، *بر آنها ترحم کرده و بلائی را که بنا بود بر سرشان بیاورد، دور کرد*" (یونس ۱۰:۳). مانند بسیاری از قسمتهای کتاب مقدس، خدا به شرایط جدید، واکنش متفاوتی نشان داد، اما به هرحال، وجود و اهداف او بی‌تغییر ماند (در واقع، اگر خدا بعد از عمل متفاوت مردم، واکنش متفاوتی نشان *نمی‌داد*، در این صورت، اعمال مردم برای خدا هیچ فرقی نمی‌کرد و او آن خدای عادل و رحیمی که در کتاب مقدس نمایان شده، نمی‌بود- تغییرناپذیر در صفت عدالت و رحمت اش).

پ. سؤال دربارهٔ تأثرناپذیری خدا.

گاهی اوقات الهیدانان در گفتگو دربارهٔ صفات خدا، دربارهٔ صفت دیگری صحبت کرده‌اند، یعنی تأثرناپذیری خدا. اگر این صفت درست باشد، به این معناست که خدا شور یا عواطف ندارد، بلکه "تأثرناپذیر" است، تحت تأثیر شور و شوق قرار نمی‌گیرد. البته که خدا شور یا احساس *گناه‌آلود* ندارد. اما این ایده که خدا *اصلاً* هیچ شور یا احساسی ندارد، به‌وضوح با بسیاری از قسمتهای دیگر کتاب مقدس ناسازگار است و به همین دلیل من تأثرناپذیری خدا را در این کتاب تأیید نکرده‌ام. بلکه خلاف آن صحیح است، چون خدایی که اصل و منشأ احساسات ماست و احساسات ما را خلق کرده، قطعاً احساس دارد: خدا وجد و شادی می‌کند (اشعیا ۵:۶۲). او غمگین می‌شود (مزامیر ۴۰:۷۸؛ افسسیان ۳۰:۴). خشم او بر ضدّ دشمنانش شعله‌ور می‌شود (خروج ۱۰:۳۲). او بر فرزندانش رحیم است (مزامیر ۱۳:۱۰۳). او با محبت ابدی محبت می‌کند (اشعیا ۸:۵۴؛ مزامیر

۱۷:۱۰۳). او خدایی است که باید تا ابد از شور و اشتیاق اش پیروی کنیم، چون ما- مانند خالقمان- از گناه متنفر بوده و در عدالت شادی می‌کنیم.

ج. خدا بیکران و شخصی است.

برخلاف دیگر نظامهای الهیاتی، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا *بیکران* و *شخصی* است: او بیکران است، از این لحاظ که تحت هیچ‌یک از محدودیتهای انسانی یا به‌طور کلّی محدودیتهای خلقت قرار نمی‌گیرد. او بسیار عظیم‌تر از همهٔ چیزهایی است که آفریده، بسیار عظیم‌تر از همهٔ چیزهای دیگری که وجود دارد. اما او شخصی نیز می‌باشد: او با ما ارتباط شخصی برقرار می‌کند و ما می‌توانیم شخصاً با او ارتباط برقرار کنیم. می‌توانیم در نزدش دعا کنیم، او را پرستش، اطاعت و محبت کنیم و او می‌تواند با ما صحبت کند، در ما شادی و وجد کند و ما را محبت کند.

غیر از مذهب واقعی که در کتاب مقدس یافت می‌شود، هیچ نظام مذهبی دیگری، خدایی ندارد که هم بیکران باشد و هم شخصی. مثلاً خدایان یونان باستان و اسطوره‌شناسی رومی، *شخصی* بودند (آنها مکرّراً با مردم ارتباط برقرار می‌کردند)، اما بیکران نبودند: آنها ضعفها و قصورات اخلاقی همیشگی را داشتند، حتی رقابت و هم‌چشمیهای ناچیزی داشتند. از طرف دیگر، خداباوری عقلانی، خدایی را نشان می‌دهد که *بیکران* است، اما آنقدر از جهان دور است که نمی‌تواند شخصاً در آن مداخله کند. همچنین وحدت وجود می‌گوید خدا بیکران است (چون کلّ جهان به‌عنوان خدا در نظر گرفته می‌شود)، اما چنین خدایی قطعاً نمی‌تواند شخصی باشد، یا شخصاً با ما ارتباط برقرار کند.

بسیاری از مخالفتهای موجود با مسیحیت کتاب مقدسی، سعی می‌کنند یکی از این حقایق را انکار کنند. مردم می‌گویند اگر خدا بیکران است، پس نمی‌تواند شخصی باشد، یا می‌گویند اگر خدا شخصی است، پس نمی‌تواند بیکران باشد. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا هم بیکران و هم شخصی است. ما باید تأیید کنیم که خدا بیکران (یا نامحدود) است، با تغییری که در جهان ایجاد

می‌شود (هیچ چیزی، وجود، کمالات، اهداف یا وعده‌های خدا را تغییر نخواهد داد) و خدا شخصی نیز می‌باشد و شخصاً با ما ارتباط برقرار می‌کند و ما را ارزشمند می‌داند.

چ. اهمیت تغییرناپذیری خدا.

اگر لحظه‌ای مکث کرده و تصور می‌کردیم که چه می‌شد اگر خدا *می‌توانست* تغییر کند، در این صورت اهمیت این آموزه واضحتر می‌شد. مثلاً اگر خدا *می‌توانست* تغییر کند (در وجود، کمالات، اهداف یا وعده‌هایش)، در این صورت هر تغییری برای بهتر یا بدتر شدن می‌بود. اما اگر خدا بهتر شود، پس وقتی ما در ابتدا به او اعتماد کردیم، او بهترین موجود نبود. پس ما چطور می‌توانیم مطمئن باشیم که اکنون بهترین موجود است؟ اما اگر خدا می‌توانست بدتر شود (در وجودِ خود)، در این صورت او چه نوع خدایی می‌شد؟ مثلاً ممکن بود کمی بد شود، به جای اینکه کاملاً خوب باشد؟ و اگر او می‌توانست کمی بد شود، پس چطور بدانیم که او نمی‌تواند بیش از این بد شود- یا *کاملاً* بد شود؟ هیچ فکری وحشتناک‌تر از این نیست. ما چطور می‌توانستیم به چنین خدایی که می‌توانست تغییر کند، اعتماد کنیم؟ چطور می‌توانستیم زندگیمان را به او بسپاریم؟

بعلاوه، اگر اهداف خدا می‌توانست تغییر کند، پس چطور می‌توانیم به وعدهٔ خدا اعتماد کنیم، مثلاً اینکه عیسی بازخواهد گشت تا بر یک آسمان جدید و زمین جدید فرمانروایی کند؟ اگر خدا می‌تواند اهدافش را تغییر دهد، پس شاید اکنون او آن نقشه را کنار گذاشته و بنابراین امید ما به بازگشت عیسی بیهوده است. یا اگر خدا می‌توانست وعده‌های اش را تغییر دهد، در این صورت چطور می‌توانستیم برای حیات ابدی، کاملاً به او اعتماد کنیم؟ یا برای هر چیز دیگری که کتاب مقدس می‌گوید؟

این تفکر نشان می‌دهد که چقدر آموزهٔ تغییرناپذیری خدا مهم است. اگر خدا تغییرناپذیر نیست، در این صورت کلّ پایه‌های ایمان ما فروریخته و درک ما از جهان فرومی‌پاشد. چون کلّ ایمان و امید و دانش ما نهایتاً وابسته به کسی است که *بی‌نهایت لایق اعتماد است*- چون او *کاملاً* و *به‌طور جاودانه*، در وجود، کمالات، اهداف و وعده‌های اش تغییرناپذیر است.

3. *جاودانگی.*

جاودانگی خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *خدا در وجودش هیچ آغاز، پایان یا لحظات متوالی ندارد و او همهٔ زمانها را با وضوح یکسان می‌بیند، و با این حال، وقایع را در زمان دیده و در زمان عمل می‌کند.*

گاهی اوقات این آموزه، آموزهٔ بیکرانی خدا در زمان نامیده می‌شود. "بیکران" بودن، یعنی نامحدود بودن و این آموزه تعلیم می‌دهد که زمان، خدا را محدود نمی‌کند یا به هیچ شکلی او را تغییر نمی‌دهد.

الف. خدا در وجودش بی‌زمان است.

اینکه خدا هیچ آغاز یا پایانی ندارد، در مزامیر ۲:۹۰ دیده می‌شود: "پیش از آنکه کوهها به وجود آید و زمین و جهان را بیافرینی، *از ازل تا به ابد تو خدا هستی.*" همچنین در ایوب ۲٦:۳٦ الیهو دربارهٔ خدا می‌گوید: "آغاز موجودیت او به کسی معلوم نیست".

همچنین جاودانگی خدا در عباراتی بیان شده که دربارهٔ این واقعیت صحبت می‌کنند که خدا همیشه هست و همیشه وجود دارد. *"من الف و یا هستم*، خداوند قادر مطلق که بود و هست و آمدنی است" (مکاشفه ۸:۱، مقایسه کنید با ۸:۴).

این حقیقت که خدا هرگز آغازی ندارد، می‌تواند درنتیجهٔ این حقیقت باشد که خدا همه چیز را خلق کرده و خودش یک روح غیرمادی است. پیش از آنکه خدا جهان را خلق کند، هیچ ماده‌ای نبود، سپس او همه چیز را خلق کرد (پیدایش ۱:۱؛ یوحنا ۳:۱؛ اول قرنتیان ٦:۸؛ کولسیان ۱٦:۱؛ عبرانیان ۲:۱). درس فیزیک به ما می‌گوید مادّه و زمان و فضا باید همگی با هم به وجود آیند: اگر هیچ ماده‌ای نباشد، هیچ فضا یا زمانی هم نمی‌تواند باشد. بنابراین، پیش از آنکه خدا جهان را خلق کند، "زمان" هم نبود، حداقل نه از لحاظ توالی لحظات، یعنی یکی بعد از دیگری. بنابراین، وقتی خدا جهان را آفرید، زمان را هم آفرید. اما پیش از وجود جهان و زمان، خدا همیشه وجود داشت، بدون آغاز و بدون تأثیرپذیری از زمان.

در بعضی از قسمتها، کتاب مقدس دربارهٔ وجود یا عمل خدا، "پیش از" آفرینش یا وجودِ زمان صحبت می‌کند. مزامیر ۲:۹۰ دربارهٔ خدا می‌گوید: *"پیش از* آنکه کوهها به وجود آید" و "[پیش از آنکه]... زمین و جهان را بیافرینی". افسسیان ۴:۱ می‌گوید خدا *"پیش از* آفرینش دنیا"، ما را در مسیح برگزید. یهودا ۲۵ به‌طور قابل ملاحظه می‌گوید:

"... یعنی بر خدای یکتا که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح خداوند ما، ما را نجات داده است، جلال و عظمت، قوت و قدرت باد، *از ازل* تا به امروز و از امروز تا به ابد، آمین."

در اینجا یهودا، جلال، عظمت، قوت و قدرت را به خدا نسبت می‌دهد، *"از ازل* (این ترجمهٔ خوبی از یونانی *Pro Pantos tou aiwnos* است) تا به امروز و از امروز تا به ابد". مهم است که سه توصیف زمانی یهودا، نشاندهندهٔ توالی گذشته- حال- آینده است ("از ازل"- "امروز"- "تا ابد")، به این ترتیب، نشان می‌دهد که این عبارت به‌درستی ترجمه شده: "از ازل".

عبارات مذکور در کتاب مقدس و این حقیقت که خدا همیشه، حتی پیش از وجودِ زمان وجود داشته، با هم ترکیب می‌شوند تا به ما نشان دهند که وجودِ خدا از توالی لحظات برخوردار نیست یا از یک حالت به حالت دیگر پیش نمی‌رود. برای خدا، همهٔ وجودش، همیشه به‌نوعی "زمان حال" است، پس می‌پذیریم که درک این ایده برای ما بسیار دشوار است، چون این وجود، متفاوت از تجربهٔ ماست.

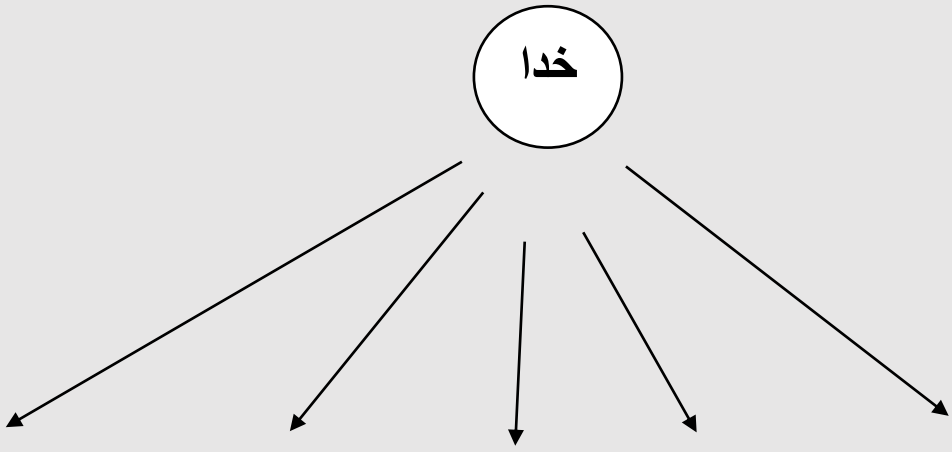
ب. خدا همهٔ زمانها را با وضوح یکسان می‌بیند.

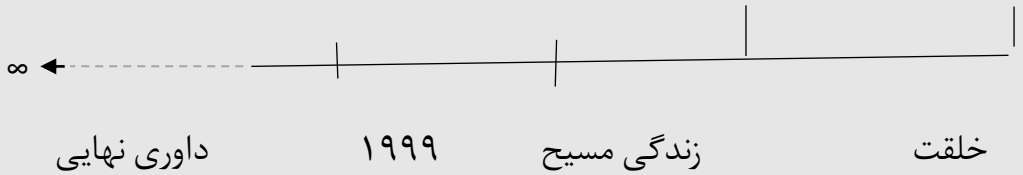
ما در مزامیر ۴:۹۰ می‌خوانیم: "*هزار سال* در نظر تو مثل *دیروز* که گذشته باشد و مانند *قسمتی* از شب است". در عهدجدید، پترس به ما می‌گوید: "در نظر خداوند یک *روز* مثل *هزار سال* و هزار سال مثل یک روز می‌باشد" (دوم پترس ۸:۳). این آیات در کنار هم به ما کمک می‌کنند که نحوهٔ نگرش خدا در مورد زمان را تصور کنیم. از یک طرف، خدا هزار سال را "مثل دیروز" می‌بیند. او می‌تواند همهٔ وقایع هزار سال را با جزئیات به یاد آورد، حداقل با همان وضوحی که ما می‌توانیم وقایع "دیروز" را به یاد آوریم. وقتی درمی‌یابیم که "هزار سال" به این معنا نیست که خدا مسائل را بعد

از ۱۱۰۰ یا ۱۲۰۰ سال فراموش می‌کند، بلکه در اینجا این یک استعاره برای یک دورهٔ زمانی بسیار طولانی است- طولانی‌ترین زمانی که بتوان تصور کرد- مشخص می‌شود که خدا تمامی *تاریخ گذشته* را با وضوح و صراحت زیاد می‌بیند: کلّ زمان، از زمان خلقت، برای خدا چنان است که گویی اکنون اتفاق افتاده است.

از طرف دیگر، برای خدا "یک روز مانند هزار سال است"؛ یعنی هر یک روز از دیدِ خدا، "هزار سال" طول می‌کشد. چنانکه گویی روز هرگز به پایان نمی‌رسد، بلکه همیشه هست. دوباره، چون "هزار سال" یک بیان استعاری برای "طولانی‌ترین زمانی که بتوان تصور کرد" یا برای "کلّ تاریخ" است، می‌توانیم از این آیه بگوییم که به نظر می‌رسد هر یک روز، تا ابد در خاطر خدا زنده است. این دو بیانیه با هم، شیوهٔ شگفت‌انگیز نگاه کردن به زمان را نشان می‌دهند: کلّ گسترهٔ تاریخ چنان زنده و روشن است که گویی این رویداد مختصری بود که به تازگی اتفاق افتاد، اما هر رویداد مختصر، چنان است که گویی تا ابد ادامه می‌یابد! هیچ رویدادی از خاطر خدا محو نمی‌شود. بنابراین می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خدا همهٔ رویدادها را-گذشته، حال و آینده- با وضوح یکسان می‌بیند و می‌داند.

ما می‌توانیم رابطهٔ خدا با زمان را مانند تصویر ۱.۴ در نظر بگیریم. این نمودار برای نشان دادن این است که خدا زمان را آفریده و خداوندِ زمان است. بنابراین می‌تواند تمامی رویدادها را در زمان، با وضوح یکسان ببیند و در عین حال رویدادها را در زمان ببیند و در زمان عمل کند.





رابطهٔ خدا با زمان

تصویر ۴ . ۱

این نمودار، مبحث زیر را هم پیش‌بینی می‌کند، چون نشان می‌دهد که خدا از وقایع آینده آگاه است، حتی آیندهٔ ابدی و جاودانی. خدا دربارهٔ آینده، بارها از طریق انبیای عهدعتیق ادعا می‌کند که *فقط او از وقایع آینده آگاه است و می‌تواند آنها را اعلام کند*. ما در اشعیا می‌خوانیم:

"من خدا هستم و جز من کسی نیست؛ من خدا هستم و *همانند من نیست*. *انتها را از ابتدا بیان می‌کنم و آنچه را که هنوز انجام نشده، از قدیم*. می‌گویم: *"تدبیر من برقرار خواهد* ماند، و تمامی خشنودی خود را به جا خواهم آورد." (اشعیا ۴۶:۹-۱۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو).[۴]

بنابراین خدا به‌نوعی بالاتر از زمان است و می‌تواند همه چیز را همچون زمان حال در خاطرش ببیند.

پ. خدا وقایع را در زمان می‌بیند و در زمان عمل می‌کند.

با این حال ما باید با تکمیل تعریف جاودانگی خدا از سوءتفاهمات جلوگیری کنیم: *"با این حال، خدا وقایع را در زمان می‌بیند و در زمان عمل می‌کند"*. پولس می‌نویسد: *"اما وقتی زمان معین فرا رسید، خدا پسر خود را* که از یک زن و در قید شریعت متولد شده بود، فرستاد تا با خونبهای، آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند فراهم سازد" (غلاطیان ۴:۴-۵). خدا به‌وضوح مشاهده کرده و دقیقاً از وقایع خلقت اش آگاه بود، درحالیکه آنها به مرور زمان اتفاق می‌افتادند. ما می‌توانیم بگوییم وقتی وقایع گوناگون در خلقت خدا اتفاق می‌افتاد، او پیشرفت زمان را مشاهده می‌کرد. بعد در زمان درست، "وقتی زمان معین فرا رسید"، پسرش را به جهان فرستاد. ما هرگز نباید فکر کنیم که

خدا همهٔ وقایع را به‌عنوان وقایعی می‌بیند که همزمان اتفاق می‌افتند، یا از فرق بین وقایع ۲۰۰۰ پیش از میلاد (زندگی ابراهیم)، ۱۰۰۰ پیش از میلاد (زندگی داوود)، ۳۰ میلادی (مرگ مسیح) و ۱۹۹۸میلادی (سالی که من این صفحه از این کتاب را می‌نویسم)، یا امروز صبح و امروز بعد از ظهر آگاه نیست.

در سراسر کتاب مقدس آشکار است که خدا در زمان عمل می‌کند و در زمانهای متفاوت، به‌طور متفاوت عمل می‌کند. به‌درستی که تأکید مکرّر بر توانایی خدا در پیشگویی آینده در انبیای عهدعتیق، نیازمند آن است که بدانیم خدا اعمال اش را در یک بخش از زمان پیشگویی کرده و بعد آن را در بخش دیگری از زمان انجام می‌دهد. در یک مقیاس بزرگتر، کلّ کتاب مقدس از پیدایش تا مکاشفه، گزارش خدا دربارهٔ طریقی است که او در زمان عمل کرده تا فدیه را برای قومش بیاورد.

بنابراین باید تأیید کنیم که خدا هیچ لحظهٔ متوالی در وجودش ندارد و کلّ تاریخ را با وضوح یکسان می‌بیند، و پیشروی وقایع خلقت اش را به مرور زمان می‌بیند و در زمانهای متفاوت به‌طور متفاوت عمل می‌کند. به‌طور خلاصه، او خداوندی است که زمان را آفریده و بر آن حاکم است و از آن برای اهداف اش استفاده می‌کند. خدا می‌تواند در زمان عمل کند، چون او خداوندِ زمان است.

4. حضور مطلق.

همانطور که خدا در رابطه با زمان، نامحدود یا بیکران است، پس در رابطه با فضا هم نامحدود است. این خصوصیت ماهیت خدا، حضور مطلق خدا نامیده می‌شود (پیشوند لاتین *omni*- یعنی "همه یا مطلق"). *حضور مطلق خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: خدا اندازه یا ابعاد فضایی ندارد و در هر قسمت از فضا با تمام وجودش حاضر است، با این حال، خدا در مکانهای متفاوت به‌طور متفاوت عمل می‌کند.*

این حقیقت که خدا، خداوند فضاست و نمی‌تواند توسط فضا محدود شود، در ابتدا بر اساس این حقیقت آشکار می‌شود که او آن را خلق کرده، چون آفرینش دنیای مادّی (پیدایش ۱:۱) به معنای آفرینش فضا نیز می‌باشد. موسی، خداوندی خدا بر فضا را به قوم یادآوری کرد: "هرچند آسمان و

بلندترین آسمانها و همچنین زمین و همه چیزهائی که در آن هستند به خداوند، خدای تو تعلق دارند" (تثنیه ۱۰:۱۴).

الف. خدا در همه جا حاضر است.

با این حال عبارات خاصی هم وجود دارند که دربارهٔ حضور خدا در هر بخش از فضا صحبت می‌کنند. در ارمیا می‌خوانیم: "خداوند می‌فرماید: "آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟" خداوند می‌فرماید: "آیا کسی می‌تواند خود را از نظر من پنهان کند که من او را نبینم؟ مگر حضور من *آسمان و زمین را پُر نکرده است*؟" این گفتهٔ خداوند است" (ارمیا ۲۳:۲۳-۲۴). در اینجا خدا انبیایی را توبیخ می‌کند که فکر می‌کنند کلام یا افکارشان از خدا مخفی است. او در همه جا هست و آسمان و زمین را پُر می‌سازد.

حضور مطلق خدا به‌زیبایی توسط داوود بیان شده است:

> "از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در دنیای مُردگان بستر بگسترانم، اینک تو آنجا هستی! اگر بسوی طلوع آفتاب پرواز کنم و یا اگر در غرب‌ترین نقطهٔ بحر ساکن شوم، در آنجا نیز دست تو مرا رهبری نموده و دست راست تو مرا خواهد گرفت." (مزامیر ۱۳۹:۷-۱۰)

هیچ جایی در کلّ جهان، بر روی زمین یا دریا، در آسمان یا جهنم نیست که شخص بتواند از حضور خدا به آنجا بگریزد.

همچنین باید توجه کنیم که هیچ نشانی از این نیست که به‌سادگی یک *بخش* از خدا در یک مکان و بخشی از او در مکان دیگر باشد. خودِ خدا در هر جایی که داوود می‌تواند برود، حضور دارد. ما نمی‌توانیم بگوییم که مقداری از خدا یا فقط بخشی از خدا حضور دارد، چون در این صورت به این معنا خواهد بود که وجود او را از لحاظ فضایی در نظر بگیریم، گویی او به‌نوعی در فضا محدود شده است. بهتر است بگوییم که خدا *با همهٔ وجودش* در هر بخش از فضا حضور دارد. تصور این برای ما دشوار است، چون وجود خدا از لحاظ کیفی، متفاوت از چیزهای موجود در خلقت است.

ب. خدا ابعاد فضایی ندارد.

درحالیکه ضروری به نظر می‌رسد که بگوییم کلّ وجود خدا در هر بخشی از فضا یا در هر نقطه از فضا حضور دارد، اما این هم ضروری است که بگوییم *خدا نمی‌تواند در هر فضایی بگنجد*، مهم نیست که آن فضا چقدر بزرگ باشد. سلیمان در دعایش در نزد خدا می‌گوید: "اما آیا خداوند واقعاً بر روی زمین سکونت می‌کند؟ می‌دانم که آسمان و *حتی بالاترین آسمانها نمی‌تواند گنجایش ترا داشته باشند*، چه رسد به این عبادتگاهی که من آباد کرده‌ام!" (اول پادشاهان ۸:۲۷). آسمان و بالاترین آسمانها گنجایش خدا را ندارند؛ به درستی که او نمی‌تواند در بزرگترین فضای قابل تصور بگنجد (مقایسه کنید با اشعیا ٦٦:١-٢؛ اعمال ۷:۴۸).

ما نباید فکر کنیم که خدا به‌طور نامحدود در تمام جهات گسترش می‌یابد، بنابراین او در نوعی فضای بیکران و بی‌انتهاست. نباید فکر کنیم که خدا به‌نوعی یک "فضای بزرگتر" یا منطقهٔ بزرگتری است که فضای جهانی را که ما می‌شناسیم، احاطه می‌کند. همهٔ این نظرات، وجود خدا را از لحاظ فضایی در نظر می‌گیرند، گویی او فقط یک موجود بسیار بزرگ است. در عوض، باید سعی کنیم خدا را از لحاظ اندازه یا ابعاد فضایی در نظر نگیریم. خدا موجودی است که *بدون* اندازه یا ابعاد در فضا وجود دارد.

همچنین باید مراقب باشیم که فکر نکنیم خدا با هر بخش از خلقت یا با کلّ خلقت برابر است. معتقدین به وحدت وجود، معتقدند که همه چیز خداست یا خدا همهٔ چیزهای موجود است. اما دیدگاه کتاب مقدس این است که خدا در همهٔ خلقت اش *حضور دارد*، اما *متمایز* از خلقت اش است. این چطور ممکن است؟ مثال اسفنجی که با آب پُر شده، مثال کاملی نیست، اما به ما کمک می‌کند. آب در همه جای اسفنج هست، اما آب کاملاً متمایز از اسفنج است. اکنون این مثال به بخشهای بسیار کوچکی در اسفنج تقسیم می‌شود که می‌توانیم بگوییم اسفنج هست و آب نیست، یا آب هست و اسفنج نیست. چون این مثال به دو مادّه‌ای می‌پردازد که از ویژگیهای فضایی و ابعاد برخوردارند، ولی خدا اینطور نیست.

پ. خدا می‌تواند برای مجازات، نگهداری یا برکت دادن حضور داشته باشد.

این ایدهٔ حضور مطلق خدا، گاهی اوقات باعث آزار کسانی می‌شود که نمی‌دانند خدا چگونه می‌تواند مثلاً در جهنم حضور داشته باشد. در واقع، آیا جهنم چیزی برخلاف حضور خدا یا غیاب خدا نیست؟ این مشکل را می‌توان با تشخیص این موضوع برطرف کرد که *خدا به‌طور متفاوت در مکانهای متفاوت حضور دارد*. روش دیگر برای درک این موضوع این است که بگوییم خدا در مکانهای متفاوت خلقت اش، به‌طور متفاوت عمل می کند. گاهی اوقات خدا *حضور دارد* تا *مجازات کند* و به نظر می‌رسد که خدا به این شکل در جهنم حضور دارد. یک عبارت وحشتناک در عاموس، به‌طور زنده حضور خدا در داوری را به تصویر می کشد:

> "هیچ کسی نمی‌تواند فرار کند و جان سالم بدر برد. اگر به دوزخ بروند، از دست من رهائی نمی‌یابند و اگر به آسمان صعود کنند، آنها را پائین می‌آورم. اگر در کوه کَرمَل پنهان شوند، به سراغشان می‌روم و آنها را پیدا می کنم. اگر از نظر من در اعماق بحر مخفی شوند، مار را می‌فرستم تا آنها را بگزد. حتی اگر به کشور دشمن تبعید شوند، من به دشمنان فرمان می‌دهم تا آنها را در آنجا بکشند. آنها همیشه تحت نظر من بوده بجای خوبی از من بدی می‌بینند." (عاموس ۹:۱-۴)

در زمانهای دیگر، خدا نه برای مجازات و نه برای برکت دادن، بلکه صرفاً برای *نگهداری حضور دارد* یا برای حفظ جهان و عملکرد آن به‌گونه‌ای که او می‌خواهد. از این لحاظ، ماهیت الهی مسیح در همه جا حضور دارد: "او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز به‌وسیلهٔ او با هم ارتباط پیدا می کند" (کولسیان ۱:۱۷). نویسندهٔ عبرانیان دربارهٔ خدای پسر می گوید که او (دائماً) "کائنات را با کلام پُرقدرت خود نگه می‌دارد" (عبرانیان ۱:۳).

با این حال خدا در زمانها یا مکانهای دیگر برای *برکت دادن حضور دارد*. داوود می گوید: "در حضور تو کمال خوشی است و در دست راست تو سُرُور ابدی" (مزامیر ۱۶:۱۱). در اینجا داوود دربارهٔ

حضور خدا برای مجازات یا صرفاً نگهداری صحبت نمی‌کند، بلکه دربارهٔ حضور خدا برای برکت دادن صحبت می‌کند.

در اینجا باید بدانیم که می‌توانیم از کلمات یکسان به‌طور متفاوت استفاده کنیم. گاهی اوقات وقتی دربارهٔ "حضور" خدا صحبت می‌کنیم، فقط منظورمان این است که او در جهان حضور مطلق دارد. اما در زمانهای دیگر وقتی دربارهٔ "حضور" خدا صحبت می‌کنیم، منظورمان این است که او حضور دارد تا برکت بدهد یا آگاهی مثبتی از حضورش به مردم بدهد. در واقع، اکثر اوقاتی که کتاب مقدس دربارهٔ حضور خدا صحبت می‌کند، به حضور خدا برای برکت دادن اشاره می‌کند. مثلاً ما باید حضور خدا بر صندوق عهد در عهدعتیق را اینطور درک کنیم. ما می‌خوانیم: "صندوق پیمان خداوندِ قادر مطلق را که *در بین دو مجسمهٔ کروبین (فرشته‌های مقرب) قرار داشت*" (اول سموئیل ۴:۴ مقایسه کنید با خروج ۲۲:۲۵)، اشاره به این حقیقت است که خدا حضورش را آشکار کرد و به‌طور خاص عمل کرد تا در مکانی که به‌عنوان تخت خود تعیین کرده بود، یعنی مکانی در بالای دو تصویر طلایی از موجودات آسمانی ("کروبین") که بالای صندوق عهد بود، قومش را برکت داده و از آنها محافظت کند. به این معنا نیست که خدا در جای دیگری حضور نداشت، بلکه او در اینجا به‌طور خاص حضورش را آشکار کرد و به‌طور خاص شخصیت اش را ظاهر کرد و قومش را برکت داد. نویسندگان کتاب مقدس معمولاً از این لحاظ به "حضور" خدا اشاره می‌کنند.

در یک عبارت مشابه، وقتی کتاب مقدس دربارهٔ "دور" بودن خدا صحبت می‌کند، معمولاً به این معناست که او"برای برکت دادن حضور ندارد". مثلاً اشعیا ۲:۵۹ می‌گوید: "گناهان‌تان بین شما و خدای‌تان حایل گردیده" و امثال ۲۹:۱۵ اعلام می‌کند: "خداوند از مردم بدکار دور است، ولی دعای اشخاص نیک را می‌شنود." این آیات به این معنا نیست که خدا اصلاً در آنجا حضور ندارد، بلکه او برای برکت دادن به قوم و ارائهٔ نشانه‌ای از حضورش، در آنجا حضور ندارد.

به‌طور خلاصه، خدا در هر بخشی از فضا با همهٔ وجودش حضور دارد، با این حال خدا در جاهای متفاوت به‌طور متفاوت عمل می‌کند. بعلاوه، وقتی کتاب مقدس دربارهٔ حضور خدا صحبت می‌کند،

معمولاً به معنای حضور مطلق او از هر لحاظ یا حضور او برای مجازات یا نگهداری نیست. بلکه معمولاً به معنای حضور او برای برکت دادن است و ما به‌طور طبیعی می‌توانیم در سخنان خود، مطابق این کاربرد کتاب مقدسی سخن بگوییم.

هِرمان باوینک در *آموزهٔ خدا*، از یک پاراگراف زیبایی نقل قول کرده و کاربرد عملی آموزهٔ حضور مطلق خدا را نشان می‌دهد:

> وقتی آرزو می‌کنی که کار بدی بکنی، از ملأعام به خانهٔ خود می‌روی، جاییکه هیچ دشمنی نمی‌تواند تو را ببیند؛ از مکانهایی در خانه‌ات که در معرض دید انسانهاست، به اتاق خود می‌روی؛ حتی در اتاق خود نیز از حضور شاهدی در طرف دیگر می‌ترسی؛ به قلب خود پناه می‌بری، در آنجا تعمّق می‌کنی: او از قلبت به تو نزدیکتر است. بنابراین به هر جا که بگریزی، او در آنجاست. آیا می‌توانی از خودت بگریزی؟ آیا به هر جا که بگریزی، خودت را دنبال نمی‌کنی؟ اما چون یک نفر از خودت به تو نزدیکتر است، هیچ مکانی نیست که از نزد خدای عصبانی به آنجا بگریزی، مگر اینکه به نزد خدایی بروی که مصالحه کرده است. به هیچ عنوان، هیچ مکانی نیست که بتوانی به آنجا بگریزی. آیا تو از او خواهی گریخت؟ به نزد او بگریز.[۵]

5. وحدت.

وحدت خدا اینطور تعریف شده: *خدا به بخشهای مختلف تقسیم نشده، با این حال ما صفات متفاوت خدا را می‌بینیم که در زمانهای متفاوت بر آنها تأکید شده است.*

وقتی کتاب مقدس دربارهٔ صفات خدا صحبت می‌کند، هرگز یک صفت خدا را مهمتر از بقیهٔ صفات نمی‌داند. یک پیش‌فرض وجود دارد که می‌گوید هر صفتی به‌طور کامل در مورد خدا و بر کلّ شخصیت او صدق می‌کند. مثلاً یوحنا می‌تواند بگوید: "خدا نور است" (اول یوحنا ۵:۱) و کمی بعد این را هم بگوید که "خدا محبت است" (اول یوحنا ۸:۴). هیچ نشانی از این نیست که بگوید بخشی از خدا نور و بخشی از خدا محبت است، یا خدا تا حدودی نور و تا حدودی محبت است. همچنین نباید فکر کنیم که خدا بیشتر نور است تا محبت، یا بیشتر محبت است تا نور. بلکه خودِ خدا نور

است و خودِ خدا محبت نیز می‌باشد. *کلّ وجود* خدا شامل کلّ صفات اوست: او *کاملاً* مهربان، *کاملاً* رحیم، *کاملاً* عادل و غیره است. هریک از صفات خدا را که در کتاب مقدس می‌یابیم، بر *کلّ* وجود خدا صدق می‌کند، بنابراین می‌توانیم بگوییم *هر صفت خدا، همهٔ صفات دیگر را نیز واجد شرایط می‌سازد.*

پس چرا کتاب مقدس دربارهٔ صفات متفاوت خدا صحبت می‌کند؟ احتمالاً به‌خاطر اینکه ما نمی‌توانیم کلّ شخصیت خدا را یکدفعه درک کنیم و باید به مرور زمان، از دیدگاههای متفاوت، آنها را بشناسیم. با این حال این دیدگاهها نباید هرگز برخلاف یکدیگر باشند، چون اینها فقط راههای متفاوتی برای نگاه کردن به کلّ شخصیت خدا هستند.

عملاً به این معناست که هرگز نباید فکر کنیم که مثلاً خدا در یک بخش از تاریخ، خدای مهربان و در بخش دیگری از تاریخ، خدای عادل یا خشمگین است. او همیشه همان خداست و هرچه می‌گوید یا انجام می‌دهد، کاملاً با همهٔ صفات اش سازگار است. درست نیست که بگوییم، خدا در عهدعتیق، خدای عدالت و در عهدجدید، خدای محبت است، چنانکه بعضیها چنین گفته‌اند. خدا همیشه بی‌نهایت عادل و بی‌نهایت مهربان است و همیشه همینطور بوده و همهٔ کارهایش در عهدعتیق و عهدجدید، کاملاً با این دو صفت سازگار است.

به‌درستی که بعضی از اعمال خدا، بعضی از صفات اش را به‌طور برجسته‌تری نشان می‌دهند. خلقت، قدرت و حکمت او را نشان می‌دهد، داوری بر سدوم و عموره نشاندهندهٔ قدّوسیت، عدالت و خشم اوست، کفّاره نشاندهندهٔ محبت و عدالت اوست و درخشش آسمان نشاندهندهٔ جلال و زیبایی اوست. اما همهٔ این وقایع، به‌نوعی نشاندهندهٔ دانش و قدّوسیت و رحمت و راستی و صبر و حاکمیت او و غیره نیز هستند. واقعاً به‌سختی می‌توان بعضی از صفات خدا را یافت که حداقل تا حدودی بر هر یک از اعمال او در فدیه منعکس نشود. این به‌خاطر حقیقت مذکور در بالاست: خدا واحد است و همهٔ کارهایش، عمل کلّ شخصیت اوست.

بعلاوه، آموزهٔ وحدت خدا باید مانع از این شود که سعی کنیم یکی از صفات خدا را مهمتر از بقیه بدانیم. در زمانهای مختلف، مردم سعی کرده‌اند قدّوسیت یا محبت یا وجود ازلی یا عدالت خدا یا بعضی دیگر از صفات او را مهمترین صفت او بدانند. اما ظاهراً همهٔ این تلاشها، به اشتباه، خدا را به‌عنوان ترکیبی از بخشهای گوناگون در نظر می‌گیرد که بعضی از بخشها را به‌نوعی بزرگتر یا تأثیرگذارتر از بخشهای دیگر می‌داند. بعلاوه، به‌سختی می‌توان درک کرد که "مهمترین"، دقیقاً چه مفهومی دارد. آیا به این معناست که بعضی از اعمال خدا با صفات دیگرش کاملاً سازگار نیستند؟ یا خدا گاهی اوقات، به‌نوعی، بعضی از صفات را کنار می‌گذارد تا طوری عمل کند که تقریباً برخلاف این صفات است؟ قطعاً نمی‌توانیم به هیچ‌یک از این دیدگاهها اعتقاد داشته باشیم، چون به این معنا خواهد بود که خدا با شخصیت خودش ناسازگار است یا تغییر می‌کند و متفاوت از قبل می‌شود. اما وقتی همهٔ صفات را صرفاً به‌عنوان جوانب گوناگون کلّ شخصیت خدا در نظر می‌گیریم، در این صورت این سؤال تقریباً غیرضروری می‌شود و متوجه می‌شویم که هیچ صفتی را نمی‌توان به‌عنوان صفت مهمتر در نظر گرفت. *خدا خودش در کلّ وجودش*، بی‌نهایت مهم است و ما باید در طلب شناخت و محبت به خودِ خدا، در کلّ وجودش باشیم.

2. سؤالاتی برای مرور

1. ما علاوه بر کتاب مقدس چه شواهدی را برای وجود خدا داریم؟
2. شما چگونه غیرقابل درک بودن خدا را با این حقیقت که ما می‌توانیم واقعاً خدا را بشناسیم، تلفیق می‌کنید؟
3. فرق بین صفات انتقال‌ناپذیر خدا و صفات انتقال‌پذیر خدا را بیان کنید.
4. "استقلال" خدا را تعریف کنید. چگونه دو بخشِ این تعریف می‌تواند با هم تلفیق شود؟
5. با توجه به تغییرناپذیری خدا، وقتی کتاب مقدس دربارهٔ تغییر نظر خدا صحبت می‌کند، منظورش چیست؟

6. آیا زمان بر خدا تأثیر می‌گذارد؟ توضیح دهید.
7. اگر خدا در همه جا حاضر است، او چگونه می‌تواند در جهنم حاضر باشد، اگر آنجا مکان مصیبت وحشتناک است؟
8. آیا بعضی از صفات خدا در مقایسه با صفات دیگر، بیشتر در مورد او صدق می‌کنند؟ توضیح دهید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا امروزه اکثر افراد به وجود خدا اعتقاد دارند؟ آیا این بر کلّ تاریخ صدق می‌کند؟ اگر آنها معتقدند که خدا وجود دارد، پس چرا به‌درستی او را پرستش نکرده‌اند؟ چرا بعضیها وجود خدا را انکار می‌کنند؟ آیا رومیان ۱:۱۸ حاکی از آن است که غالباً یک عامل اخلاقی بر انکار عقلانی آنها دربارهٔ وجود خدا تأثیر می‌گذارد (مقایسه کنید با مزامیر ۱۴:۱-۳)؟
2. به نظرتان چرا خدا تصمیم گرفت خودش را بر ما آشکار کند؟ آیا شما از مکاشفهٔ خدا در طبیعت، چیزهای بیشتری دربارهٔ او می‌آموزید یا از مکاشفهٔ او در کتاب مقدس؟ به نظرتان چرا افکار خدا برای ما "گرامی" است (مزامیر ۱۳۹:۱۷)؟ آیا شما رابطهٔ کنونی خود با خدا را یک رابطهٔ شخصی می‌نامید؟ این با رابطهٔ شما با دیگران چه شباهت و چه تفاوتی دارد؟ چه چیزی رابطهٔ شما را با خدا بهتر خواهد کرد؟
3. وقتی به استقلال، تغییرناپذیری، جاودانگی، حضور مطلق و وحدت خدا فکر می‌کنید، آیا می‌توانید بازتاب ضعیفی از این پنج صفت انتقال‌ناپذیر را در خودتان که خدا شما را آفریده، ببینید؟ در این صورت، تلاش برای شباهت بیشتر به خدا در این قسمتها، چه مفهومی دارد؟ چه زمانی اشتباه است که حتی بخواهیم در هر یک از این قسمتها شبیه خدا شویم، چون این تلاش برای غصب نقش بی‌همتای او به‌عنوان خالق و خداوند می‌باشد؟

4. توضیح دهید که چگونه آموزهٔ عدم تغییرپذیری خدا یا تغییرناپذیری او در پاسخ به سؤالات زیر کمک می‌کند:

آیا ما می‌توانیم به‌خوبی بچه‌ها را در دنیای بد امروز بزرگ کنیم؟ آیا ممکن است ما همان رابطهٔ نزدیکی را با خدا داشته باشیم که مردم دوران کتاب مقدس داشتند؟ ما چگونه می‌توانیم فکر یا عمل کنیم تا داستانهای کتاب مقدس واقعی‌تر به نظر رسیده و فاصلهٔ کمی با زندگی کنونی ما داشته باشند؟ آیا به نظرتان خدا امروز در مقایسه با زمان کتاب مقدس، اشتیاق کمتری برای پاسخ به دعاها دارد؟

5. اگر امروز برعلیه خدا گناه کنید، این چه زمانی قلب خدا را متأثر خواهد کرد؟ چه زمانی، دیگر قلب خدا را متأثر نخواهد کرد؟ آیا این تفکّر به شما کمک می‌کند تا درک کنید که چرا شخصیت خدا نیازمند آن است که گناه را مجازات کند؟ چرا خدا باید پسرش را می‌فرستاد تا مجازات گناه را متحمل شود، به جای اینکه فقط گناه را فراموش کرده و گناهکار را در آسمان بپذیرد، بدون اینکه کسی را به‌خاطر گناه مجازات کند؟ آیا اکنون خدا گناهان شما را به‌عنوان گناهانی در نظر می‌گیرد که بخشیده شده‌اند یا گناهانی که بخشیده نشده‌اند؟

4. اصطلاحات خاص

قائم به ذات
صفات انتقال‌پذیر
جاودانگی
حسّ درونی نسبت به خدا
عدم تغییرپذیری
صفات انتقال‌ناپذیر
غیرقابل درک
استقلال
بیکران

بیکرانی در رابطه با فضا
بیکرانی در رابطه با زمان
شناخت‌پذیری
حضور مطلق
وجود ازلی
تغییرناپذیری
وحدت

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

مزامیر ۱۰۲:۲۵-۲۷:

"از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای تو است. آنها فانی می‌شوند، لیکن تو باقی هستی و همگی آنها همچون لباس، کهنه و فرسوده می‌شوند. تو آنها را مثل ردا تبدیل می‌کنی و مبدل خواهند شد. لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید."

---

1. کلمهٔ الهیات، برگرفته از کلمهٔ یونانی *theos* ("خدا") و *logos* ("کلمه، سخن") می‌باشد.
2. این چهار کلمهٔ (*وجود، کمالات، اهداف، وعده‌ها*) بکار رفته تا طریقهای تغییرناپذیری خدا را خلاصه کند، برگرفته از لوئیس بِرکوف، *الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1939, 1941) صفحهٔ ۵۸.
3. این مهم است که این عبارت نقل قول شده در عبرانیان ۱:۱۱-۱۲ برای عیسی مسیح بکار رفته است. عبرانیان ۱۳:۸ نیز صفت تغییرناپذیری را برای مسیح بکار می‌برد: "عیسی مسیح، امروز همان است که دیروز بوده و تا ابد هم است." بنابراین، خدای پسر، کاملاً در این صفت الهی سهیم است.
4. فهرست عبارات کتاب مقدس دربارهٔ آگاهی خدا از اتفاقات آینده، به صدها آیه می‌رسد. به این ترتیب، او غالباً نشان می‌دهد که تنها خدای حقیقی است.
5. هِرمان باوینک، *آموزهٔ خدا*، ترجمهٔ ویلیام هِندریکسِن (Edinburgh: Banner of Truth, 1977, reprint of 1951 ed.)، صفحهٔ ۱۶۴. نقل قول آن در این کتاب بدون اشاره به منبع آن تکثیر شده است.

فصل پنجم

صفات "انتقال‌پذیر" خدا

+ چگونه خدا مانند ماست؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

در این فصل به صفات "انتقال‌پذیر" خدا یا صفاتی می‌پردازیم که در مقایسه با صفات مذکور در فصل قبلی، بیشتر با ما قسمت شده است. باید به یاد داشته باشید که تقسیم‌بندی "انتقال‌ناپذیر" و "انتقال‌پذیر"، یک تقسیم‌بندی مطلق نیست و در مورد اینکه کدام صفات باید در کدام مقوله قرار بگیرد، فضایی برای عقاید مختلف وجود دارد. در اینجا فهرست صفاتی که در دستهٔ "انتقال‌پذیر" قرار گرفته، صفات رایج است، اما درک تعریف هر صفت، مهمتر از آن است که بتوانید صفات را دقیقاً به روشی که در این کتاب ارائه شده، دسته‌بندی کنید.[1]

این فصل صفات "انتقال‌پذیر" خدا را به پنج دستهٔ اصلی تقسیم می‌کند و هر یک از صفات به شکل زیر در هر دسته قرار می‌گیرند:

الف. صفاتی که وجود خدا را توصیف می‌کنند

1. روحانیّت
2. نادیدنی بودن

ب. صفات عقلانی

3. دانش (یا علم مطلق)

4. حکمت

5. راستی (شاملِ وفاداری)

پ. صفات اخلاقی

6. نیکویی (شاملِ رحمت، فیض)

7. محبت

8. قدّوسیّت

9. عدالت (یا پارسایی)

10. غیرت [حسادت]

11. خشم

ج. صفات مربوط به هدف

12. اراده (شاملِ آزادی)

13. قدرت مطلق (یا قدرت، شاملِ حاکمیت)

چ. صفات "اختصاری"

14. کمال

15. متبارک بودن

16. زیبایی

چون ما باید در زندگیمان، صفات انتقال‌پذیر خدا را سرمشق قرار دهیم (افسسیان ۱:۵ به ما می‌گوید: "پس همچون فرزندانی عزیز، از خدا سرمشق بگیرید")، بعضی از این بخشها شامل توضیح کوتاهی دربارهٔ نحوهٔ سرمشق‌گیری ما از صفت مورد نظر خواهد بود.

الف. صفاتی که وجود خدا را توصیف می‌کنند

1. *روحانیّت.*

مردم غالباً نمی‌دانند که خدا از چه چیزی ساخته شده است؟ آیا او مانند ما از جسم و خون ساخته شده است؟ قطعاً اینطور نیست. پس وجود او از چه موادی تشکیل شده است؟ آیا اصلاً خدا از مواد ساخته شده است؟ یا خدا انرژی خالص است؟ یا او به‌نوعی تفکّر خالص است؟

پاسخ کتاب مقدس این است که خدا هیچ‌یک از اینها نیست. بلکه می‌خوانیم که "خدا *روح* است" (یوحنا ۲۴:۴). این بیانیه توسط عیسی در پیش‌زمینهٔ گفتگو با یک زن بر سرِ چاهی در سامره اعلام شده است. این گفتگو دربارهٔ *مکانی* است که مردم باید خدا را پرستش کنند و عیسی به این زن می‌گوید پرستندگان راستین خدا نیازی ندارند که در اورشلیم یا سامره *باشند* (یوحنا ۲۱:۴)، چون پرستش راستین مربوط به مکان جسمانی نیست، بلکه به شرایط روحانی و درونی شخص مربوط است. چون "خدا روح است" و این ظاهراً نشان می‌دهد که خدا ابداً به یک مکان فضایی محدود نمی‌شود. بنابراین نباید فکر کنیم که خدا *اندازه* و *ابعاد* دارد، حتی ابعاد و اندازه‌های نامحدود (به مبحث حضور مطلق خدا در فصل قبلی مراجعه کنید).

همچنین درمی‌یابیم که خدا قومش را منع می‌کند از اینکه *وجودش* را شبیه *چیزهای دیگر* در دنیای مادی بدانند. فرمان دوم (خروج ۴:۲۰)، ما را از پرستش و خدمت به "مجسمه" یا "بتی به شکل آنچه" در آسمان یا زمین ساخته شده، منع می‌کند. این یک یادآوری است که وجود خدا از همهٔ چیزهایی که آفریده، متفاوت است. تفکر دربارهٔ وجود او از لحاظ چیزهای دیگر در خلقت، به معنای بد جلوه دادن و محدود کردن اوست و به این معناست که او را کمتر از وجودِ واقعی اش در نظر بگیریم. به‌درستی، درحالیکه باید بگوییم خدا همهٔ خلقت را آفریده تا هر بخش از آن، بخشی از شخصیت او را منعکس کند، اما باید تأیید کنیم که به تصویر کشیدن خدا به‌صورت موجودی که شبیه به چیزی در خلقت است، به این معناست که به‌طور بسیار گمراه کننده در مورد خدا فکر کرده یا به خدا بی‌حرمتی کنیم.

بنابراین خدا یک بدن جسمانی ندارد و مانند اکثر بخشهای خلقت، از هیچ موادی ساخته نشده است. بعلاوه، خدا صرفاً انرژی یا تفکر یا عناصر دیگری از خلقت نیست. به جای همهٔ این نظرات دربارهٔ خدا، باید بگوییم که خدا روح است. به هرحال، این یک نوع وجود، برخلاف چیزهای دیگر در خلقت است. وجودی که بسیار برتر از کلّ وجود مادی ماست. در این قسمت می‌توانیم روحانیّت خدا را تعریف کنیم: *روحانیّت خدا، یعنی خدا وجودی است که از هیچ موادی ساخته نشده، هیچ بخش یا ابعادی ندارد، نمی‌تواند با حوّاس جسمانی ما درک شود و برتر از هر وجود دیگری است.*

شاید بهتر باشد روحانیّت خدا در دستهٔ صفت "انتقال‌ناپذیر" قرار گیرد، چون وجود خدا بسیار متفاوت از وجود ماست. به هرحال، این حقیقت پابرجاست که خدا به ما روح داده تا در آن، او را پرستش کنیم (یوحنا ۲۴:۴؛ اول قرنتیان ۱۴:۱۴؛ فیلیپیان ۳:۳)، در آن با روح خداوند متحد شده‌ایم (اول قرنتیان ۱۷:٦)، روح‌القدس با روح ما شهادت می‌دهد که ما در خانوادهٔ خدا پذیرفته شده‌ایم (رومیان ۱٦:۸) و در روح، بعد از مرگ به حضور خداوند می‌رویم (جامعه ۷:۱۲؛ لوقا ۴٦:۲۳؛ عبرانیان ۲۳:۱۲؛ مقایسه کنید با فیلیپیان ۲۳:۱- ۲۴). بنابراین به‌وضوح یک ارتباط روحانی از سوی خدا با ما وجود دارد که چیزی مانند ماهیت خودِ اوست، اگرچه قطعاً از هر لحاظ مانند او نیست. به همین دلیل، درست است که روحانیّت خدا را به‌عنوان صفت انتقال‌پذیر در نظر بگیریم.

2. نادیدنی بودن

حقیقتِ نادیدنی بودنِ خدا مربوط به روحانیّت خداست. ولی باید دربارهٔ طریقهای مرئی که خدا توسط آن، خود را ظاهر می‌سازد نیز صحبت کنیم. نادیدنی بودنِ خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *نادیدنی بودنِ خدا، یعنی کلّ ذات خدا، کلّ وجود روحانی او، هرگز نمی‌تواند توسط ما دیده شود، ولی خدا همچنان خود را از طریق مخلوقات و چیزهای مرئی به ما نشان می‌دهد.*

عبارات بسیاری دربارهٔ این حقیقت صحبت می‌کنند که خدا دیدنی نیست. "کسی هرگز خدا را ندیده است" (یوحنا ۱۸:۱). عیسی می‌گوید: "البته هیچ‌کس پدر را ندیده است. فقط کسی که از

جانب خدا آمده پدر را دیده است" (یوحنا ٦:٤٦). پولس دربارهٔ خدا اینطور می‌گوید: "به آن یکتا وجودی که فناناپذیر است و در نوری ساکن می‌باشد که ناممکن است کسی به آن نزدیک گردد و *هیچ‌کس هرگز او را ندیده و نمی‌تواند ببیند*" (اول تیموتاوس ٦:١٦).

ما باید به یاد داشته باشیم که این عبارات، همگی بعد از وقایع بسیاری در کتاب مقدس نوشته شده‌اند که در این وقایع، مردم تجلّی ظاهری خدا را دیدند. مثلاً در اوایل کتاب مقدس می‌خوانیم: "خداوند مثل کسیکه به یک دوست خود حرف می‌زند با موسی روبه‌رو به صحبت می‌پرداخت" (خروج ۳۳:۱۱). با این حال خدا به موسی گفت: "اما من نمی‌گذارم که روی مرا ببینی، زیرا کسی نمی‌تواند روی مرا ببیند و زنده بماند" (خروج ۳۳:۲۰). عهدعتیق نیز تعدادی از تجلّیات خدا را ثبت کرده است. یک *تجلّی*، "ظهور خدا" است. در این تجلّیات، خدا شکلهای دیدنی گوناگونی را به خود گرفت تا خود را به قوم نشان دهد. خدا به ابراهیم ظاهر شد (پیدایش ۱۸:۱-۳۳)، یعقوب (پیدایش ۳۲:۲۸-۳۰)، قوم اسرائیل (همچون ستون ابر در روز و آتش در شب: خروج ۱۳:۲۱-۲۲)، مشایخ اسرائیل (خروج ۲۴:۹-۱۱)، مانوح و زنش (داوران ۱۳:۲۱-۲۲)، اشعیا (اشعیا ٦:١) و دیگران.

تجلّی مرئی عظیم‌تر خدا در مقایسه با این تجلّیات عهدعتیق، در شخص عیسی مسیح یافت می‌شد. او توانست بگوید: "هر که مرا دید، پدر را دیده است" (یوحنا ۱۴:۹). و یوحنا این حقیقت را که کسی هرگز خدا را ندیده، با این حقیقت که یگانه پسرِ خدا، او را به ما شناسانیده، مقایسه می‌کند: "کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه‌ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است" (یوحنا ۱:۱۸). بنابراین ما در شخص عیسی، تجلّی مرئی بی‌نظیر خدا را در عهدجدید داریم که ایماندارانی که تجلّیات عهدعتیق را دیدند، به آن دسترسی نداشتند.

بنابراین به‌درستی می‌توانیم بگوییم که اگرچه *ذات* کامل خدا هرگز توسط ما دیده نخواهد شد، اما خدا همچنان چیزی از خودش را از طریق مخلوقات، چیزهای مرئی و مخصوصاً در شخص مسیح به ما نشان می‌دهد.

اما ما چگونه خدای آسمانی را خواهیم دید؟ ما هرگز نمی‌توانیم تمامیت خدا را ببینیم یا بشناسیم، چون "عظمت او را تفتیش نتوان کرد" (مزامیر ۳:۱۴۵؛ مقایسه کنید با یوحنا ۴٦:٦؛ اول تیموتاوس ۱۷:۱؛ ۱٦:٦؛ اول یوحنا ۱۲:۴). ما نمی‌توانیم- حداقل با چشمان جسمانی- کلّ وجود روحانی خدا را ببینیم. به هرحال کتاب مقدس می‌گوید ما خودِ خدا را خواهیم دید. عیسی می‌گوید: "خوشا بحال پاکدلان، زیرا *ایشان خدا را خواهند دید*" (متی ۸:۵). شاید ماهیت این "دیدن" تا زمانیکه به آسمان برویم، برای ما ناشناخته بماند.

اگرچه آنچه ما می‌بینیم، تصویر جامعی از خدا نخواهد بود، اما یک تصویر کاملاً حقیقی، واضح و واقعی از خدا خواهد بود. ما "روبرو" خواهیم دید (اول قرنتیان ۱۲:۱۳) و"او را آنچنان که هست خواهیم دید" (اول یوحنا ۲:۳). در شهر آسمانی "بندگانش او را پرستش خواهند کرد. همه او را روبرو خواهند دید" (مکاشفه ۳:۲۲-۴).

وقتی متوجه می‌شویم که خدا کمال تمام چیزهایی است که ما مشتاق اش هستیم یا می‌خواهیم، اینکه او جمیع چیزهای زیبا یا خوشایند است، در این صورت درمی‌یابیم که بزرگترین خوشی زندگی آینده این است که ما "روی او را خواهیم دید". نگاه کردن به خدا، ما را تغییر خواهد داد و ما را مانند او خواهد ساخت: "ما مثل او خواهیم بود، *زیرا او را آنچنان که هست خواهیم دید*" (اول یوحنا ۲:۳؛ مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۱۸:۳). چنین تصویری از خدا، تا ابد باعث خوشی کامل و شادمانی ما خواهد شد.

ب. صفات عقلانی

3. دانش (علم مطلق).

دانش خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *خدا کاملاً خود را می‌شناسد و از تمام چیزهای واقعی و ممکن، با یک عمل ساده و جاودانه آگاه است.*

الیهو می‌گوید که خدا " *در دانش و حکمت کامل است*" (ایوب ۱۶:۳۷) و یوحنا می‌گوید خدا *"از همه چیز آگاه می‌باشد"* (اول یوحنا ۲۰:۳). کیفیت آگاهی از همه چیز، علمِ مطلق نامیده می‌شود و چون خدا همه چیز را می‌داند، او عالِم مطلق خطاب شده است (یعنی "همه چیز را می‌داند").

تعریف بالا، علم مطلق را با جزئیات بیشتر توضیح می‌دهد. اول می‌گوید خدا کاملاً خود را می‌شناسد. این یک واقعیت شگفت‌انگیز است، چون وجودِ خدا بیکران یا نامحدود است. البته فقط او که بیکران است، می‌تواند کاملاً خودش را با تمامی جزئیات بشناسد. این حقیقت، از کلام پولس استنباط می‌شود که می‌گوید: "زیرا روح‌القدس همه چیز حتی اعماق نیات خدا را کشف می‌کند. کیست که بهتر از روح شخص با باطن او آشنا باشد؟ به همان طریق، هیچ‌کس جز روح خدا با خدا آشنا نیست" (اول قرنتیان ۱۰:۲-۱۱).

همچنین این تعریف می‌گوید خدا "از تمام چیزهای *واقعی و ممکن* آگاه است". این یعنی همهٔ چیزهای موجود، همهٔ اتفاقات و همهٔ چیزهایی که ممکن است اتفاق بی افتد. آگاهی خدا از همهٔ چیزهای *واقعی*، برای کلّ خلقت بکار می‌رود، چون "در آفرینش چیزی نیست که از خدا پوشیده بماند. همه چیز در برابر چشمان او برهنه و رو باز است" (عبرانیان ۱۳:۴؛ مقایسه کنید با دوم تواریخ ۹:۱۶؛ ایوب ۲۴:۲۸؛ متی ۲۹:۱۰-۳۰). خدا از همهٔ چیزهای ممکن نیز آگاه است، از جمله وقایعی که ممکن است اتفاق بی افتد، اما در واقع اتفاق نمی‌افتد. مثلاً، عیسی توانست بگوید که صور و صیدون توبه *می‌کرد*، اگر معجزات عیسی در زمانهای گذشته در آنجا اتفاق می‌افتاد (متی ۲۱:۱۱؛ مقایسه کنید با اول سموئیل ۱۱:۲۳-۱۳؛ دوم پادشاهان ۱۹:۱۳، جاییکه الیشع می‌گوید اگر یِهوآش پادشاه زمین را پنج یا شش بار با تیر می‌زد، چه اتفاقی می‌افتاد).

تعریف ما از دانش خدا می‌گوید خدا با یک "عمل ساده" همه چیز را می‌داند. در اینجا کلمهٔ *ساده*، از لحاظِ "تقسیم نشدن به بخشهای مختلف" بکار رفته است. یعنی خدا همیشه کاملاً از همه چیز آگاه است. اگر او بخواهد تعداد شنهای ساحل یا ستارگان آسمان را به ما بگوید، مجبور نیست همهٔ آنها را به‌سرعت بشمارد، مثل یک نوع اَبَرکامپیوتر، و همچنین مجبور نیست این تعداد را به یادآورد،

چون مدتها به آن فکر نکرده است. بلکه او همیشه، همه چیز را بلافاصله می‌داند. او مجبور نیست با استدلال، نتیجه‌گیری کند یا با دقت پیش از پاسخ دادن بیندیشد، چون او پایان را از آغاز می‌داند و هرگز چیزی را نمی‌آموزد و چیزی را فراموش نمی‌کند (مقایسه کنید با مزامیر ۴:۹۰). هر ذرّه از دانش خدا، همیشه کاملاً در خاطرش است؛ هرگز تار و محو نشده و به حافظهٔ ناخودآگاه اش نمی‌رود.

نهایتاً، این تعریف دانش خدا، نه‌تنها به‌عنوان یک عمل ساده، بلکه به‌عنوان یک "عمل جاودانه" صحبت می‌کند. یعنی دانش خدا هرگز تغییر یا رشد نمی‌کند. اگر او باید چیز جدیدی می‌آموخت، پس از قبل عالِم مطلق نمی‌بود. بنابراین، خدا از ازل از همهٔ اتفاقات و همهٔ کارهایی که قرار بود انجام دهد، آگاه بود.

4. حکمت.

حکمت خدا یعنی خدا همیشه بهترین اهداف و بهترین روشها را برای رسیدن به آن اهداف برمی‌گزیند. این تعریف فراتر از این ایده است که خدا همه چیز را می‌داند و به‌طور مشخص نشان می‌دهد که تصمیمات خدا دربارهٔ کاری که انجام خواهد داد، همیشه تصمیمات حکیمانه است- یعنی همیشه بهترین نتایج (از دیدگاه غایی خدا) را به همراه خواهد داشت و این نتایج را با بهترین روشهای ممکن حاصل خواهد کرد.

کتاب مقدس، حکمت خدا را به‌طور کلی در بخشهای متعدد تأیید می‌کند. او "دانای یکتا" خطاب شده است (رومیان ۲۷:۱٦). ایوب می‌گوید خدا "در اندیشه، حکیم است" (ایوب ۴:۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و"خدا دانا و توانا است. خدا دارای بصیرت و قدرت است" (ایوب ۱۳:۱۲). حکمت خدا به‌طور خاص در خلقت دیده می‌شود. مزمورنویس اعلام می‌کند: "ای خداوند، اعمال تو چه بسیار است. همهٔ آنها را از روی حکمت انجام داده‌ای. زمین از مخلوقات تو پُر است" (مزامیر ۲۴:۱۰۴). چون خدا جهان را آفریده، کاملاً شایسته است که او را جلال دهیم، هم در فرایند روزانه‌اش و هم در

اهدافی که برای خلقت در نظر دارد. حتی اکنون که همچنان تأثیرات گناه و لعنت را بر دنیای طبیعی می‌بینیم، باید شگفت‌زده شویم که چقدر خلقت خدا هماهنگ و پیچیده است.

حکمت خدا در زندگی فردی ما هم نمایان است. "ما می‌دانیم همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به‌حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم در کارند" (رومیان ۲۸:۸). در اینجا پولس تأیید می‌کند که خدا در همهٔ اتفاقات زندگیمان، با حکمت عمل می‌کند و به‌واسطهٔ همهٔ این چیزها، ما را به سوی هدف شباهت یافتن به مسیح پیش می‌برد (رومیان ۲۹:۸). هر روز از زندگیمان می‌توانیم با تسلّی حاصل از شناخت حکمت بیکران خدا، دلسردی‌مان را فرونشانیم. اگر ما فرزندان او هستیم، می‌توانیم بدانیم که او با حکمت در زندگی ما کار می‌کند تا ما را بیشتر شبیه مسیح سازد.

البته حکمت خدا تا حدودی به ما منتقل می‌شود. ما می‌توانیم در هنگام نیاز با اطمینان از خدا حکمت بطلبیم، چون او در کلامش وعده می‌دهد: "اگر کسی از شما بدون حکمت باشد، آنرا از خدا بخواهد و خدایی که همه چیز را با سخاوت می‌بخشد و انسان را سرزنش نمی‌کند، آنرا به او خواهد داد" (یعقوب ۵:۱). این حکمت یا مهارت زندگی برای خشنودی خدا، اساساً حاصل مطالعه و اطاعت از کلام خداست: "شهادات خداوند قابل اطمینان است و ساده‌دلان را حکمت می‌بخشد" (مزامیر ۷:۱۹؛ مقایسه کنید با تثنیه ۶:۴-۸). در مورد انگیزهٔ دستیابی به حکمت حقیقی: "ترس خداوند ابتدای حکمت است" (مزامیر ۱۰:۱۱۱؛ امثال ۱۰:۹؛ مقایسه کنید با امثال ۷:۱)، چون اگر ما بترسیم که به خدا بی‌احترامی کنیم یا باعث ناخشنودی او شویم، و اگر از تأدیب پدرانهٔ او بترسیم، در این صورت، انگیزه‌ای را خواهیم داشت که منجر به پیروی از طریقهای او و زندگی بر اساس فرامین حکیمانهٔ او می‌شود.

با این حال باید به یاد داشته باشیم که حکمت خدا کاملاً انتقال‌پذیر نیست؛ ما هرگز نمی‌توانیم کاملاً در حکمت خدا شریک شویم (رومیان ۳۳:۱۱). عملاً، یعنی بارها در زندگیمان، زمانهایی خواهد بود که نمی‌توانیم بفهمیم چرا خدا اجازه داد که چیزی اتفاق افتد. در این صورت باید فقط

به او اعتماد کنیم و به اطاعت از فرامین حکیمانهٔ او برای زندگیمان ادامه دهیم: "بنابراین، اگر کسی مطابق ارادهٔ خدا، دچار رنج و زحمت شده است، جان خود را به دست آفریدگاری که همیشه به وعده‌های خود وفا می‌کند بسپارد و به نیکوکاری خود ادامه دهد" (اول پترس ۱۹:۴؛ مقایسه کنید با تثنیه ۲۹:۲۹؛ امثال ۳:۵-٦). خدا بی‌نهایت حکیم است، ولی ما اینطور نیستیم، و وقتی ما با ایمان، به حکمت او اعتماد می‌کنیم، حتی وقتیکه کارهایش را درک نمی‌کنیم، این باعث خشنودی او می‌شود.

5. *راستی (شاملِ وفاداری).*

راستی خدا یعنی او خدای حقیقی است و کلّ دانش و کلام او راست و معیار نهایی حقیقت است.

بخش اول این تعریف نشان می‌دهد که خدای مکشوف شده در کتاب مقدس، خدای حقیقی یا واقعی است و تمام چیزهایی که به‌اصطلاح خدایان نامیده می‌شوند، بُت هستند. "لاکن خداوند، خدای حق است. او خدای زنده و پادشاه ابدی می‌باشد... خدایانی که آسمآنها و زمین را خلق نکرده‌اند، از روی زمین و از زیر آسمان محو می‌شوند" (ارمیا ۱۰:۱۰-۱۱). عیسی به پدرش می‌گوید: "این است زندگی ابدی که آنها تو را *خدای* یگانه *حقیقی* و عیسی مسیح را که فرستادهٔ تو است بشناسند" (یوحنا ۳:۱۷؛ مقایسه کنید با اول یوحنا ۲۰:۵).

تعریف بالا تأیید می‌کند که کلّ *دانش* خدا، راست و معیار نهایی حقیقت است. ایوب به ما می‌گوید خدا "در دانش و حکمت کامل است" (ایوب ۱٦:۳۷؛ همچنین به آیاتی که در بالا، در مبحث علم مطلق خدا بازگو شد، مراجعه کنید). بیان اینکه خدا همه چیز را می‌داند و دانش او کامل است، به این معناست که او هرگز در فهم یا درک جهان اشتباه نمی‌کند. هر آنچه که او می‌داند و فکر می‌کند، حقیقی و درک صحیحی از ذات واقعیت است. در واقع، چون خدا از همه چیز کاملاً آگاه است، ما می‌توانیم بگوییم که معیار دانش حقیقی، تطابق با دانش خداست. اگر دربارهٔ هر چیزی در جهان مانند خدا فکر کنیم، تفکر درستی دربارهٔ آن چیز داریم.

همچنین تعریف ما تأیید می‌کند که کلام خدا *راست* و *معیار نهایی حقیقت* است. این یعنی خدا در کلامش قابل اعتماد و وفادار است. خدا در مورد وعده‌هایش، همیشه کاری را می‌کند که وعدهٔ انجامش را داده و ما می‌توانیم به او تکیه کنیم که هرگز نسبت به وعده‌هایش بی‌وفا نیست. بنابراین او "خدای باوفا" است (تثنیه ۴:۳۲). در واقع، این جنبهٔ خاص از راستی خدا، گاهی اوقات به‌عنوان یک صفت متمایز در نظر گرفته شده: *وفاداری خدا، یعنی خدا همیشه کاری را که گفته، انجام خواهد داد و به وعده‌ای که داده، عمل خواهد کرد* (اعداد ۱۹:۲۳؛ مقایسه کنید با دوم سموئیل ۲۸:۷؛ مزامیر ۶:۱۴۱ و غیره). می‌توان به او اعتماد کرد و او هرگز نسبت به کسانیکه به حرفش اعتماد می‌کنند، بی‌وفا نیست. در واقع، ذات ایمان حقیقی این است که کلام خدا را باور کنید و به او اعتماد کنید که مطابق وعده‌اش عمل کند.

راستی خدا هم انتقال‌پذیر است، یعنی ما می‌توانیم با تلاش برای برخورداری از دانش حقیقی دربارهٔ خدا و جهان او، تا حدودی از آن سرمشق بگیریم. در واقع، وقتی تفکر حقیقی دربارهٔ خدا و خلقت را آغاز می‌کنیم، تفکری که از کتاب مقدس می‌آموزیم و اجازه می‌دهیم که ما را در مشاهده و تفسیر دنیای طبیعی هدایت کند، در این صورت، مطابق تفکر خدا فکر خواهیم کرد! رشد در دانش، بخشی از فرایند شباهت بیشتر به خداست. پولس به ما می‌گوید ما "انسان تازه" را در برکرده‌ایم که می‌گوید: "انسانی که پیوسته در شباهت خالق خود به شکل تازه‌ای درمی‌آید، تا رفته رفته به معرفت کامل خدا برسد" (کولسیان ۱۰:۳).

در جامعه‌ای که نسبت به راستی در کلمات اش، بسیار بی‌توجه است، ما به‌عنوان فرزندان خدا باید از خالقمان سرمشق بگیریم و بسیار مراقب باشیم که کلام ما همیشه راست باشد. "*دیگر دروغ نگوئید*، زیرا با آن آدمی که در سابق بودید و عادت‌های او قطع رابطه کرده‌اید. و زندگی را به‌صورت انسان تازه‌ای شروع کرده‌اید" (کولسیان ۹:۳-۱۰). بعلاوه، در واکنش عاطفی‌مان نسبت به حقیقت و دروغ، باید از راستی خدا سرمشق بگیریم. ما هم مانند خدا باید حقیقت را *دوست داشته* و از دروغ *متنفّر* باشیم. این فرمان که به ضدّ همسایهٔ خود شهادت دروغ نده (خروج ۱۶:۲۰)، مانند فرامین

دیگر، صرفاً نیازمند تطابق ظاهری نیست، بلکه نیازمند تطابق در نگرش قلبی است. کسی که باعث خشنودی خدا می‌شود، "قلباً راستگو" است (مزامیر ۱۵:۲) و تلاش می‌کند که مانند آن مرد عادلی باشد که "از دروغ گفتن نفرت دارد" (امثال ۱۳:۵).

پ. صفات اخلاقی

6. نیکویی.

نیکویی خدا، یعنی خدا معیار نهایی نیکویی است و تمامی وجود خدا و کارهایش، شایستهٔ تأیید است. در این تعریف، "نیکو" می‌تواند به معنای "شایستهٔ تأیید" باشد، اما این سؤال را ایجاد می‌کند که تأیید توسط چه کسی؟ چون ما مخلوقات ناچیزی هستیم و نمی‌توانیم خودمان آزادانه تصمیم بگیریم که چه چیزی شایستهٔ تأیید است و چه چیزی شایستهٔ تأیید نیست. بنابراین نهایتاً، وجود و اعمال خدا کاملاً شایستهٔ تأیید خودش است. پس او معیار نهایی نیکویی است. عیسی با این استنباط می‌گوید: "هیچکس جز خدا نیکو نیست" (لوقا ۱۸:۱۹). مزامیر بارها تأیید می‌کنند که "خداوند نیکوست" (مزامیر ۱۰۰:۵) یا اعلام می‌کند: "خداوند را سپاس گوئید، زیرا که او نیکوست" (مزامیر ۱۰۶:۱؛ ۱۰۷:۱ و غیره). بنابراین ما می‌توانیم مفهوم "نیکو" را به‌عنوان چیزی بدانیم که خدا تأیید می‌کند، چون هیچ معیاری برتر از نیکویی شخصیت خدا و تأیید او بر چیزهای منطبق بر این شخصیت نیست.

همچنین تعریف ما می‌گوید همهٔ *کارهای* خدا شایستهٔ تأیید است. ما شواهد آن را در روایت خلقت می‌بینیم: "آنگاه خدا کارهای آفرینش را ملاحظه کرد و همه را از هر جهت عالی یافت" (پیدایش ۱:۳۱). همچنین کتاب مقدس به ما می‌گوید خدا منبع تمام نیکوییها در جهان است. "تمام بخشش‌های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدایی می‌آید که آفریننده نور است و در او تغییر و تیرگی وجود ندارد" (یعقوب ۱:۱۷؛ مقایسه کنید با مزامیر ۱۴۵:۹؛ اعمال ۱۴:۱۷). بعلاوه، خدا فقط کارهای نیکو برای فرزندانش انجام می‌دهد. ما می‌خوانیم: "هیچ‌چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که پیرو راستی هستند" (مزامیر ۸۴:۱۱). عیسی تعلیم می‌دهد که پدر آسمانی، خیلی

بیشتر از پدر زمینی ما "چیزهای نیکو را به آنهایی که از او تقاضا می‌کنند، عطا خواهد فرمود" (متی ۱۱:۷) و نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید حتی تأدیب پدرانهٔ او نشانهٔ محبت او و به خیریت ماست (عبرانیان ۱۰:۱۲).

ما در سرمشق‌گیری از این صفت انتقال‌پذیر باید خودمان نیکویی کنیم (یعنی باید کار مورد تأیید خدا را انجام دهیم) و به این ترتیب از نیکویی پدر آسمانیمان سرمشق بگیریم. پولس می‌نویسد: "پس تا آنجا که فرصت داریم به همه نیکی کنیم، مخصوصاً به کسانی که در ایمان با ما اعضای یک خانواده هستند" (غلاطیان ۱۰:٦؛ مقایسه کنید با لوقا ۲۷:٦، ۳۳-۳۵؛ دوم تیموتاوس ۱۷:۳). بعلاوه، وقتی درمی‌یابیم که خدا تعریف و سرچشمهٔ تمام نیکوییهاست، متوجه خواهیم شد که خدا خودش، غایت آن نیکویی است که ما در طلبش هستیم. ما با مزمور نویس خواهیم گفت:

> "کیست برای من در آسمان؟ غیر از تو هیچ چیزی را در زمین نیز نمی‌خواهم. هر چند بدنم فرسوده و دلم ضعیف گردد، اما خدا صخرهٔ دلم و تا ابد همه چیز من است" (مزامیر ۲۵:۷۳-۲٦؛ مقایسه کنید با ۱۱:۱٦؛ ۱:۴۲-۲).

نیکویی خدا با بعضی از ویژگیهای ماهیت او ارتباط نزدیک دارد. مثلاً *رحمت* و *فیض* خدا را می‌توان به‌عنوان دو صفت جداگانه یا جوانب خاصی از نیکویی خدا در نظر گرفت. رحمت خدا، یعنی نیکویی خدا نسبت به کسانیکه در مصیبت و زحمت هستند. *فیض* خدا یعنی نیکویی خدا نسبت به کسانیکه فقط لایق مجازات هستند.

این دو ویژگی ماهیت خدا، غالباً با هم ذکر شده‌اند، مخصوصاً در عهدعتیق. وقتی خدا نامش را به موسی اعلام کرد، او گفت: "من خداوند هستم؛ خداوندی که رحیم و مهربان است. بزودی خشمگین نمی‌شود و پُر از وفا و محبت است" (خروج ٦:۳۴). داوود در مزامیر ۸:۱۰۳ می‌گوید: "خداوند بخشنده و مهربان است، دیرغضب و بسیار رحیم".

فیض به‌عنوان نیکویی خدا، به‌طور خاص به کسانی عطا شده که لایق اش نیستند، و این بارها در نوشته‌های پولس دیده می‌شود. او تأکید می‌کند که نجات به‌واسطهٔ فیض، برخلاف نجات به‌واسطهٔ

تلاش انسانی است، چون فیض یک هدیهٔ رایگان است. "همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کم آمده‌اند. اما با *فیض* خدا همه به‌وساطت عیسی مسیح که خونبهای آزادی آنها است، بطور رایگان، عادل شمرده می‌شوند" (رومیان ۳:۲۳-۲۴).

7. محبت.

محبت خدا، یعنی خدا به‌طور جاودانه خود را فدای دیگران می‌کند.

این تعریف، محبت را به‌عنوان فدا کردن خود به نفع دیگران در نظر می‌گیرد. این صفت خدا نشان می‌دهد که این بخشی از ماهیت اوست که خود را فدا کند تا باعث برکت یا خیریت دیگران شود.

یوحنا به ما می‌گوید: "خدا محبت است" (اول یوحنا ۴:۸). ما شواهدی را می‌بینیم که این صفت خدا حتی قبل از خلقت در بین اعضای تثلیث فعال بود. عیسی در صحبت با پدرش می‌گوید: "جلالی را که تو بر اثر محبت خود *پیش از آغاز دنیا* به من دادی" (یوحنا ۱۷:۲۴)، پس این نشان می‌دهد که از ازل محبت بود و جلال از پدر به پسر عطا می‌شد. این محبت دوطرفه است، چون عیسی می‌گوید: "اما برای اینکه دنیا بداند که من پدر را دوست دارم، اوامر او را به‌طور کامل انجام می‌دهم" (یوحنا ۱۴:۳۱). محبت بین پدر و پسر، احتمالاً ویژگی رابطهٔ آنها با روح‌القدس را نیز نشان می‌دهد، اگرچه این صریحاً ذکر نشده است. این محبت جاودانه بین پدر، پسر و روح‌القدس، آسمان را دنیای محبت و خوشی می‌سازد، چون هر شخصیت تثلیث خواهان خوشی و شادی دو شخصیت دیگر است.

فداکاری که ویژگی تثلیث است، به‌وضوح در رابطهٔ خدا با انسان، مخصوصاً انسانهای گناهکار بیان شده است. "و محبت در همین است: نه آنکه ما به خدا محبت داشتیم بلکه اینکه او به ما محبت داشت و پسر خود را فرستاد تا کفارهٔ گناهان ما شود" (اول یوحنا ۴:۱۰). پولس می‌نویسد: "اما خدا محبت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است. زیرا در آن هنگام که ما هنوز گناه‌کار بودیم، مسیح به‌خاطر ما مُرد" (رومیان ۵:۸). همچنین یوحنا می‌نویسد: "زیرا خدا به دنیا آنقدر محبت داشت که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی

شود" (یوحنا ۱٦:۳). این باید مایهٔ خوشی عظیم ما باشد که بدانیم این هدف خدای پدر، پسر و روح‌القدس است که خود را فدا کنند تا باعث خوشی و شادی حقیقی ما شوند. این ماهیت خداست که نسبت به کسانیکه آنها را محبت کرده، این‌گونه عمل کند و تا ابد به این عمل خود نسبت به ما ادامه خواهد داد.

ما اول با محبت متقابل به خدا، و دوم با محبت به دیگران در سرمشق‌گیری از طریقی که خدا به آنها محبت کرد، از این صفت انتقال‌پذیر خدا سرمشق می‌گیریم. همهٔ الزامات ما به خدا را می‌توان اینطور خلاصه کرد: "خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار... همسایهٔ خود را مانند خویش دوست بدار" (متی ۲۲:۳۷-۳۸). اگر ما خدا را دوست داریم، از فرامینش اطاعت خواهیم کرد (اول یوحنا ۵:۳) و بنابراین کاری را خواهیم کرد که مایهٔ خشنودی اوست. ما خدا را محبت خواهیم کرد، نه دنیا را (اول یوحنا ۲:۱۵) و همهٔ اینها را انجام خواهیم داد، چون او اول ما را محبت کرد (اول یوحنا ۴:۱۹).

8. قدّوسیت.

قدوسیّت خدا یعنی او از گناه جدا شده و خود را وقفِ طلبیدن جلال خود کرده است. این تعریف شامل یک کیفیت ارتباطی (جدایی از) و یک کیفیت اخلاقی است (این جدایی از گناه یا بدی و سرسپردگی به نفعِ جلال یا حُرمت خداست). این ایدهٔ قدوسیت که شامل جدایی از بدی و سرسپردگی برای جلال خداست، در بعضی از عبارات عهدعتیق یافت می‌شود. مثلاً کلمهٔ *مقدّس* برای توصیف هر دو بخش از خیمه بکار رفته است. خیمه مکانی بود که از بدی و گناه جهان جدا بود و اولین اتاقِ درون آن، "جایگاه مقدّس" نامیده می‌شد. این برای خدمت به خدا وقف شده بود. اما بعد خدا فرمان داد که پرده‌ای باشد: "این پرده را بین "جایگاه مقدس" و "قُدس‌الاقداس" بیاویز" (خروج ۲٦:۳۳). قُدس‌الاقداس، محل نگهداری صندوق عهد بود، مکانی که کاملاً از بدی و گناه جدا شده و کاملاً وقف خدمت به خدا شده بود.

خدا خودش مقدّس‌ترین شخص است. او "قدوس اسرائیل" نامیده شده است (مزامیر ۲۲:۷۱؛ ۴۱:۷۸؛ ۱۸:۸۹؛ اشعیا ۴:۱؛ ۱۹:۵، ۲۴ و غیره). فرشتگان دور تا دور تخت خدا فریاد می‌زنند: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند قادر مطلق! جلال او تمام روی زمین را فراگرفته است" (اشعیا ۳:٦). مزمور نویس فریاد می‌زند: "خداوند، خدای ما مقدس است!" (مزامیر ۹:۹۹؛ مقایسه کنید با ۳:۹۹، ۵؛ ۳:۲۲).

قدّوسیت خدا الگویی برای قومش فراهم می‌کند که سرمشق بگیرند. او به آنها فرمان می‌دهد: "*مقدّس باشید*، زیرا که من، خداوند، خدای شما، قدوس هستم" (لاویان ۲:۱۹؛ مقایسه کنید با ۴۵-۴۴:۱۱؛ ۲٦:۲۰؛ اول پترس ۱٦:۱). وقتی خدا قومش را از مصر خارج کرد و به نزد خود آورد و فرمان داد از صدای او اطاعت کنند، سپس گفت: "شما برای من قوم مقدس و مانند کاهنان برای من خدمت خواهید کرد" (خروج ۱۹:۴-٦). در این مورد، ایدهٔ جدایی از بدی و گناه (که در اینجا به‌طور بسیار چشمگیری شامل جدایی از زندگی در مصر بود) و ایدهٔ وقف و سرسپردگی به خدا (در خدمت به او و اطاعت از قوانین اش)، هر دو در نمونهٔ یک "ملّت مقدس" دیده می‌شوند. ایمانداران عهدجدید نیز باید "[بکوشند]... زیرا بدون قدّوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید" (عبرانیان ۱۴:۱۲) و بدانند که خدا ما را تأدیب می‌کند "تا شریک قدّوسیت او شویم" (عبرانیان ۱۰:۱۲). نه‌تنها به‌طور فردی، بلکه کلیسا نیز باید در قدّوسیت رشد کند (افسسیان ۲٦:۵-۲۷)، تا آن روزی که همه چیز در زمین، از بدی دور خواهد شد و از گناه پاک خواهد شد و در پاکی اخلاقی حقیقی، وقف خدمت به خدا خواهد شد (زکریا ۱۴:۲۰-۲۱).

9. عدالت (یا پارسایی).

در زبان انگلیسی، اصطلاح *عدالت* و *پارسایی* کلمات متفاوتی هستند، اما در عبری عهدعتیق و یونانی عهدجدید، فقط یک دستهٔ کلمات در زیربنای این دو اصطلاح انگلیسی است. بنابراین این دو اصطلاح با هم به‌عنوان یک صفت خدا در نظر گرفته خواهد شد. *عدالت خدا، یعنی خدا همیشه به حقّ عمل می‌کند و خودش معیار نهایی حقّ است.*

موسی در مورد خدا می‌گوید: "همهٔ راههای او انصاف است. خدای باوفا و مبرا از ظلم. او *عادل* و راست است" (تثنیه ۴:۳۲). ابراهیم به‌طور موفقیت‌آمیز به شخصیت عادل خدا متوسّل شده و می‌گوید: "داور همهٔ جهان باید با انصاف رفتار کند" (پیدایش ۲۵:۱۸). و خدا دربارهٔ خودش می‌گوید: "من خداوند به صداقت و راستی حرف می‌زنم و آنچه را که حقّ است، بیان می‌کنم" (اشعیا ۱۹:۴۵). درنتیجهٔ عدالت خدا، ضروری است که او با قومش بر اساس آنچه که لایق اش هستند، برخورد کند. بنابراین ضروری است که خدا گناه را مجازات کند، چون این لایق پاداش نیست؛ این خطاست و لایق مجازات است.

وقتی خدا گناه را مجازات نمی‌کند، ظاهراً نشان می‌دهد که ناعادل است، مگر اینکه طریق دیگری از مجازات گناه دیده شود. به همین دلیل پولس می‌گوید وقتی خدا مسیح را به‌عنوان قربانی فرستاد تا مجازات گناه را متحمل شود، *"با این کار خدا عدالت خود را ثابت نمود*، زیرا در گذشته به سبب بردباری خود گناهان آدمیان را نادیده گرفت تا در این زمان، عدالت خدا کاملاً به‌ثبوت برسد، یعنی ثابت شود که خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد" (رومیان ۲۶-۲۵:۳). وقتی مسیح مُرد تا جزای گناهان ما را بپردازد، این نشان داد که خدا واقعاً عادل بود، چون او به شکل مناسبی گناه را مجازات کرد، اگرچه او گناهان قومش را بخشید.

در مورد تعریف عدالت در بالا، شاید بپرسیم که "حقّ " چیست؟ به عبارت دیگر، چه اتفاقی *باید* بی افتد و چه چیزی *باید* باشد؟ در اینجا باید در پاسخ بگوییم که *هر آنچه مطابق شخصیت اخلاقی خداست، حقّ و راست است*. اما چرا هر چیزی که مطابق شخصیت اخلاقی خداست، حقّ و راست است؟ این حقّ و راست است، چون مطابق شخصت اخلاقی اوست! اگر واقعاً خدا معیار نهایی عدالت است، پس هیچ معیاری خارج از خدا نیست که توسط آن عدالت یا پارسایی را بسنجیم. او خودش معیار نهایی است.

خدا در پاسخ به ایوب که عدالت خدا را در مورد خودش مورد سؤال قرار می‌دهد، می‌گوید: "تو که از کارهای من ایراد می‌گیری، باید به من جواب بدهی... آیا می‌خواهی مرا به بی‌عدالتی متهم سازی؟

تو مرا بی‌عدالت و خود را حق بجانب می‌دانی" (ایوب ۴۰:۲، ۸). بعد خدا پاسخ می‌دهد، نه به‌عنوان توضیحی که ایوب بفهمد چرا اعمال خدا درست و حقّ بود، بلکه این بیانیه‌ای از شکوه و قدرت خدا بود! خدا نیازی ندارد که درستی اعمالش را به ایوب توضیح دهد، چون او خالق است و ایوب مخلوق است (مقایسه کنید با ایوب ۴۰:۹).

به هرحال، وقتی درمی‌یابیم که عدالت و قدرت مطلق از آنِ خداست، این باید باعث شکرگزاری و قدردانی شود. اگر او خدای عدالت کامل و بدون قدرت اجرای این عدالت بود، پس لایق پرستش نمی‌بود و ما هیچ ضمانتی نداشتیم که عدالت نهایتاً بر جهان غالب خواهد شد. اما اگر او خدای قدرت نامحدود بود، با این حال بدون عدالت در شخصیت اش، چقدر به‌طور غیرقابل تصور، این جهان وحشتناک می‌شد! ناعدالتی در مرکز تمام هستی می‌بود و کسی نمی‌توانست کاری برای تغییر آن انجام دهد. بنابراین باید دائماً خدا را به‌خاطر هویت او، شکر و ستایش کنیم: "*همهٔ راههای او انصاف است*. خدای باوفا و مبرا از ظلم. او عادل و راست است" (تثنیه ۳۲:۴).

10. غیرت [حسادت]

اگرچه کلمهٔ *حسود* یا *غیرتمند*، بارها در انگلیسی به‌طور منفی بکار رفته، اما گاهی اوقات یک جنبهٔ مثبت نیز دارد. مثلاً پولس به قرنتیان می‌گوید: "زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی" (دوم قرنتیان ۱۱:۲، ترجمهٔ قدیم). در اینجا به‌منظور "محافظت یا مراقبت صادقانه" است. این به معنای تعهد عمیق در طلبِ احترام یا رفاه شخص است، خواه برای خود یا برای دیگران.

کتاب مقدس نشان می‌دهد که خدا چنین غیرتی دارد. او دائماً و صادقانه در پی محافظت از حُرمت خود است. او به قومش فرمان می‌دهد که در مقابل بُتها تعظیم نکنند یا به آنها خدمت نکنند، می‌گوید: "من خداوند، که خدای تو می‌باشم، خدای *غیور و حسود هستم*" (خروج ۲۰:۵). او می‌خواهد او را پرستش کنند، نه خدایان دروغین را (خروج ۳۴:۱۴؛ مقایسه کنید با تثنیه ۴:۲۴؛ ۵:۹). بنابراین غیرت خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *غیرت خدا، یعنی خدا دائماً در پی حفظ حُرمت خود است.*

گاهی اوقات مردم به‌سختی می‌توانند تصور کنند که غیرت، صفت خوشایندی در خداست. چون غیرت برای حُرمت خودمان به‌عنوان موجودات انسانی، تقریباً همیشه اشتباه است. ما نباید مغرور باشیم، بلکه باید فروتن باشیم. با این حال باید بدانیم که دلیل اشتباه بودن غرور، یک دلیل الهیاتی است: به‌خاطر اینکه ما لایق حُرمتی نیستیم که فقط به خدا تعلّق دارد (مقایسه کنید با اول قرنتیان ۷:۴؛ مکاشفه ۱۱:۴).

به هرحال، اشتباه نیست که خدا در پی حُرمت خود باشد، چون او کاملاً شایستهٔ آن است. خدا آزادانه می‌پذیرد که اعمال اش در خلقت و فدیه، برای حُرمت خودش بوده است. خدا دربارهٔ تصمیم اش در پرهیز از داوری قومش می‌گوید: "هر چیزی که کردم، به‌خاطر خودم بود... *جلال خود را به کس دیگری ندهم*" (اشعیا ۱۱:۴۸). از لحاظ روحانی درست است که در دلمان این حقیقت را بپذیریم که خدا شایستهٔ تمامی جلال و حُرمت از سوی خلقت اش می‌باشد، و درست است که او در پی این حرمت باشد. فقط او بی‌نهایت شایستهٔ ستایش است. درک این حقیقت و لذت بردن از آن، به معنای یافتن راز پرستش حقیقی است.

11. خشم.

شاید متعجب شویم که چقدر کتاب مقدس دربارهٔ خشم خدا صحبت می‌کند. با این حال اگر خدا همهٔ چیزهای راست و نیکو و همهٔ چیزهایی را که مطابق شخصیت اخلاقی اوست، دوست دارد، نباید تعجب کنیم که او از هرچه که برخلاف شخصیت اخلاقی اوست، متنفر خواهد بود. بنابراین خشم خدا که برعلیه گناه است، رابطهٔ نزدیکی با قدّوسیت و عدالت خدا دارد. خشم خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *خشم خدا، یعنی او شدیداً از همهٔ گناهان متنفّر است.*

توصیف خشم خدا بارها در زمانی یافت می‌شود که قوم خدا به‌شدّت برعلیه خدا گناه می‌کنند. خدا بُت‌پرستی قوم اسرائیل را می‌بیند و به موسی می‌گوید: "من می‌دانم که این مردم سرکش و نافرمان هستند... من بر آنها خشمگین هستم و می‌خواهم همهٔشان را نابود کنم" (خروج ۹:۳۲-۱۰). بعداً موسی به قوم می‌گوید: "به خاطر داشته باشید و فراموش نکنید که چطور آتش خشم خداوند،

خدایتان را در بیابان برافروختید... حتی در حوریب هم او را بحدی خشمگین *ساختید* که *می‌خواست شما را از بین ببرد*" (تثنیه ۹:۷-۸؛ مقایسه کنید با ۲۳:۲۹؛ دوم پادشاهان ۱۳:۲۲).

به هرحال، آموزهٔ خشم خدا در کتاب مقدس محدود به عهدعتیق نیست، چنانکه بعضیها اشتباهاً چنین تصور می‌کنند. ما در یوحنا ۳٦:۳ می‌خوانیم: "آن کسی که به پسر ایمان بیاورد زندگی ابدی دارد؛ اما کسی که از پسر اطاعت نکند زندگی را نخواهد دید، بلکه همیشه *مورد غضب خدا می‌باشد*". پولس می‌گوید: "غضب خدا از آسمان بر هرگونه گناه [بی‌دینی] و شرارت مردمی نازل می‌شود" (رومیان ۱:۱۸؛ مقایسه کنید با ۵:۲، ۸؛ ۹:۵؛ ۲۲:۹؛ کولسیان ٦:۳؛ اول تسالونیکیان ۱:۱۰؛ ۱٦:۲؛ ۹:۵؛ عبرانیان ۱۱:۳؛ مکاشفه ٦:۱٦- ۱۷؛ ۱۵:۱۹).

این هم صفتی است که باید به‌خاطر آن خدا را شکر و ستایش کنیم. شاید بلافاصله بر ما آشکار نشود که چگونه می‌توان این کار را کرد، چون ظاهراً خشم یک مفهوم منفی دارد. اما خوب است که بپرسیم اگر خدا از گناه متنفّر نبود، چگونه خدایی می‌بود. در این صورت او خدایی می‌بود که از گناه لذت می‌برد یا حداقل گناه او را ناراحت نمی‌کرد. چنین خدایی شایستهٔ پرستش ما نمی‌بود، چون گناه، نفرت‌انگیز و *لایق* نفرت است. گناه نباید وجود داشته باشد. در واقع نفرت از بدی و گناه، یک فضیلت است (مقایسه کنید با زکریا ۱۷:۸؛ عبرانیان ۹:۱ و غیره) و وقتی از شرارت، ناعدالتی و گناهِ بسیار زیاد متنفریم، به‌درستی از این صفت خدا سرمشق می‌گیریم.[۲]

بعلاوه، ما مسیحیان نباید از خشم خدا بترسیم، چون اگرچه "درست مانند دیگر آدمیان، ما نیز طبیعتاً سزاوار خشم و غضب خدا بودیم" (افسسیان ۳:۲)، اکنون به عیسی ایمان آورده‌ایم، "که ما را از غضب آینده رهایی می‌بخشد" (اول تسالونیکیان ۱:۱۰؛ مقایسه کنید با رومیان ۱۰:۵). وقتی بر خشم خدا تعمّق می‌کنیم، از این تفکر حیرت خواهیم کرد که خداوند ما عیسی مسیح، خشم خدا را که برای گناه ما بود، بر خود گرفت تا ما نجات یابیم (رومیان ۲۵:۳-۲٦).

بعلاوه، در تفکر دربارهٔ خشم خدا، باید صبر او را هم در نظر بگیریم. صبر و خشم در مزمور ۱۰۳ با هم ذکر شده‌اند: "خداوند... *دیرغضب* و بسیار رحیم. تا به ابد محاکمه نمی‌کند و خشم را همیشه

نگاه نخواهد داشت" (مزامیر ۱۰۳:۸-۹). در واقع، تأخیر در فروریختن خشم خدا برعلیه شریر، به‌خاطر هدایت مردم به توبه است (مراجعه کنید به رومیان ۲:۴).

بنابراین وقتی به فروریختن خشم خدا فکر می‌کنیم، باید همزمان شکرگزار صبر او در انتظار برای فروریختن این خشم باشیم تا افراد بیشتری نجات یابند: "خداوند در انجام آنچه وعده داده است، آنچنان که بعضیها گمان می‌کنند، دیر نمی‌کند، بلکه با صبر، شما را تحمل می‌نماید، زیرا نمی‌خواهد کسی نابود شود، بلکه می‌خواهد همه از گناهان خود توبه کنند. روزِ خداوند مانند یک دزد خواهد آمد، در آن روز آسمانها با صدای باد شدید ناپدید خواهند شد و عناصر سوخته شده از بین خواهند رفت و زمین با هرچه در آن است، ذوب خواهد گشت" (دوم پترس ۳:۹-۱۰). خشم خدا باید ما را برای بشارت برانگیخته و باعث شکرگزاری ما شود که خدا نهایتاً همهٔ خطاها را مجازات خواهد کرد و بر یک آسمان و زمین جدید سلطنت خواهد کرد که در آن هیچ بی‌عدالتی نخواهد بود.

ج. صفات مربوط به هدف

در این مقوله از صفات، اول دربارهٔ ارادهٔ خدا به‌طور کلّی و بعد دربارهٔ قدرت مطلق (یا قدرت نامحدود) ارادهٔ خدا صحبت خواهیم کرد.

12. اراده.

ارادهٔ خدا، آن صفت خداست که با آن تأیید کرده و تصمیم می‌گیرد که هر عمل ضروری را برای وجود و عملکرد خود و تمامی خلقت به بار آورد. این تعریف نشان می‌دهد که ارادهٔ خدا مربوط به تصمیم‌گیری و تأیید چیزهایی دربارهٔ کیستی و عمل خداست. این مربوط به تصمیمات خدا در این مورد است که چه کار کند و چه کار نکند.

الف. ارادهٔ خدا به‌طور کلّی.

کتاب مقدس بارها ارادهٔ خدا را دلیل نهایی یا غایی تمام اتفاقات می‌داند. پولس به خدا به‌عنوان کسی اشاره می‌کند که "همه چیز را مطابق اراده و نقشهٔ خود انجام می‌دهد" (افسسیان ۱:۱۱). عبارتی که در اینجا "همه چیز" ترجمه شده (*at panta*) بارها توسط پولس برای اشاره به همهٔ

چیزهای موجود یا همهٔ چیزهای خلقت بکار رفته است (مثلاً مراجعه کنید بـه افسسـیان ۱:۱۰، ۲۳؛ ۳:۹؛ ۴:۱۰؛ کولسـیان ۱:۱۶ [دو مرتبـه]، ۱۷؛ رومیـان ۱۱:۳۶؛ اول قرنتیـان ۸:۶ [دو مرتبـه]؛ ۲۸-۱۵:۲۷ [دو مرتبه]). کلمـه‌ای کـه "انجـام می‌دهـد" ترجمـه شـده (*energeo*،"کـار می‌کنـد، بـه نتیجه می‌رساند، حاصل می‌کند، تولید می‌کند") فعل زمان حـال اسـت و نشـاندهندهٔ عمـل دائمـی است. این عبارت را به‌طور صریح‌تـر می‌تـوان اینطـور ترجمـه کـرد: "او دائمـاً همـه چیـز را در جهـان مطابق رأی ارادهٔ خود به بار می‌آورد".

مشخصاً همه چیز با ارادهٔ خدا خلق شده: "تو همه چیز را آفریدی و *به ارادهٔ تو، آنها هستی و زنـدگی یافتند*" (مکاشفه ۴:۱۱). عهدعتیق و عهدجدید دربارهٔ حکومتهای انسانی صـحبت می‌کننـد کـه بـر اساس ارادهٔ خدا اتفاق می‌افتند (دانیال ۴:۳۲؛ رومیان ۱۳:۱). حتی وقایع مربوط بـه مـرگ مسـیح مطابق ارادهٔ خدا بود. کلیسای اورشلیم به این ایمان داشت، چون آنها در دعایشان گفتند: "در واقـع در همین شهر بر ضد بندهٔ مقدس تو عیسی که تو مقرر فرمودی جمع شدند. هیـرودیس و پنطیـوس و پیلاطُس، با غیریهودیان و قوم اسرائیل دست به دست هم دادند و *همه اعمالی را که تو با قـدرت و ارادهٔ خود از پیش مقرر فرموده بودی* به انجام رسانیدند" (اعمال ۴:۲۷- ۲۸). استنباط می‌کنـد کـه نه فقط واقعیت مرگ عیسی، بلکه تمام وقایع جزئی مربوط به آن هم از پیش با ارادهٔ خدا مقرّر شـده بود که اتفاق بی افتد.

یعقوب ما را تشویق می‌کند کـه تمـام وقـایع زنـدگیمان را تحـت ارادهٔ خـدا بـدانیم. "ای کسـانی کـه می‌گوئید: "امروز یا فردا به فلان شهر مـی‌رویم و در آنجـا تجـارت مـی‌کنیم و سـود فـراوان می‌بـریم." یعقوب می‌گوید: "ولی نمی‌دانید فردا چه خواهد شد... در عـوض آن، شـما بایـد بگوئیـد: *"اگـر خـدا بخواهد ما زنده می‌مانیم تا چنین و چنان کنیم*" (یعقـوب ۴:۱۳-۱۵). گـاهی اوقـات ارادهٔ خـدا ایـن است که مسیحیان رنج بکشند، چنانکه مثلاً در اول پترس ۳:۱۷ دیده می‌شـود:*"زیـرا اگـر خواسـت خدا بر این است* که شما زحمت ببینید، بهتر است که به خاطر نیکوکاری باشد، نـه بـرای بـدکاری". اما نسبت دادنِ بسیاری از وقایع، حتی وقایع بـد بـه ارادهٔ خـدا، غالبـاً باعـث سـوءتفاهم و مشـکلات

برای مسیحیان می‌شود. در اینجا به بعضی از سختیها در این مورد خواهیم پرداخت و در فصل ۹، در مشیّت الهی خدا، به بقیهٔ آنها رسیدگی خواهیم کرد.

ب. تمایزاتی در جوانب ارادهٔ خدا.

ارادهٔ مخفی و ارادهٔ مکشوف: گاهی اوقات جوانب ارادهٔ خدا از یکدیگر متمایز شده‌اند. همانطور که ما می‌توانیم چیزی را مشتاقانه یا با اکراه، با شادی یا تأسف، مخفیانه یا در ملأعام انتخاب یا اراده کنیم، پس خدا هم در عظمت بیکران شخصیت اش می‌تواند چیزهای متفاوت را به روشهای متفاوت اراده کند.

یک وجه تمایز سودمندی که برای جوانب متفاوت ارادهٔ خدا بکار می‌رود، تمایز بین ارادهٔ *مخفی* خدا و ارادهٔ *مکشوف* اوست. ما حتی با تجربهٔ خودمان می‌دانیم که می‌توانیم چیزی را مخفیانه اراده کنیم و سپس بر دیگران آشکار کنیم. گاهی اوقات قبل از وقوع آنچه اراده کرده‌ایم، با دیگران صحبت می‌کنیم و گاهی اوقات ارادهٔ مخفیمان را تا زمان وقوع آن رویداد آشکار نمی‌کنیم.

قطعاً، فرق بین جوانب مختلف ارادهٔ خدا در بسیاری از عبارات کتاب مقدس آشکار است. بر اساس کلام موسی: "بعضی اسراری هستند که فقط خود خداوند، خدای ما می‌داند، *اما قوانین خود را برای ما و فرزندان ما آشکار کرده است* تا از آنها پیروی کنیم" (تثنیه ۲۹:۲۹). چیزهایی را که خدا مکشوف کرده، به‌منظور اطاعت از ارادهٔ خدا به ما عطا شده: "تا از آنها [تمامی کلام این شریعت] پیروی کنیم". به هر حال، جوانب دیگری در نقشهٔ او بود که برای آنها مکشوف نکرد: جزئیات بسیاری دربارهٔ وقایع آینده، جزئیات خاصی از سختی یا برکت در زندگی‌شان و غیره. آنها دربارهٔ این مسائل، فقط باید به او اعتماد می‌کردند.

چون ارادهٔ مکشوف خدا معمولاً شامل فرامین یا "اصول" او برای اعمال اخلاقی ماست، ارادهٔ مکشوف خدا گاهی اوقات *ارادهٔ اصول خدا* یا *ارادهٔ فرمان خدا* نامیده شده است. این ارادهٔ مکشوف خدا، ارادهٔ اعلام شدهٔ خدا دربارهٔ *کاری است که ما باید انجام دهیم* یا خدا به ما *فرمان می‌دهد* که انجام دهیم.

از طرف دیگر، ارادهٔ مخفی خدا معمولاً شامل احکام مخفی اوست که توسط آن بر جهان فرمانروایی کرده و همهٔ اتفاقاتی را که رخ خواهد داد، تعیین می‌کند. او معمولاً این احکام را بر ما آشکار نمی‌کند (غیر از نبوّتهای آینده)، پس این اهداف یا برنامه‌ها، در واقع ارادهٔ "مخفی" خدا هستند. ما تا زمان وقوع این وقایع متوجه نمی‌شویم که هدف مخفی خدا چه بود. چون این ارادهٔ مخفی خدا مربوط به تعیین وقایع جهان است، گاهی اوقات این جنبه از ارادهٔ خدا، *ارادهٔ حکم* خدا نیز نامیده می‌شود.

کتاب مقدس در نمونه‌های گوناگون، ارادهٔ مکشوف خدا را ذکر می‌کند. در دعای ربّانی، درخواستِ *"ارادهٔ تو* همانطور که در آسمان اجرا می‌شود، در زمین نیز *اجرا شود"* (متی ٦:١٠)، دعا برای این است که مردم از ارادهٔ *مکشوف* خدا و فرامین اش بر زمین، همانند آسمان اطاعت کنند (یعنی به‌طور کامل). این در واقع نمی‌توانست دعا برای این باشد که ارادهٔ مخفی خدا (یعنی احکام او برای وقایعی که برنامه ریزی کرده) انجام شود، چون آنچه خدا در ارادهٔ مخفی خود حکم کرده، قطعاً باید انجام شود. درخواست از خدا برای اجرای آنچه که او فرمان داده که اتفاق بی افتد، یعنی اینکه دعا کنیم: "هر آنچه که باید اتفاق بی افتد، اتفاق بی افتد". این واقعاً یک دعای بیهوده خواهد بود، چون اصلاً چیزی را طلب نمی‌کند. بعلاوه، چون ما ارادهٔ مخفی خدا را دربارهٔ آینده نمی‌دانیم، کسی که دعا می‌کند ارادهٔ مخفی خدا انجام شود، هرگز نمی‌داند برای چه چیزی دعا می‌کند! چنین دعایی، عدم درک محتوای دعا و بی‌تأثیر است. اما دعای *"ارادهٔ تو* اجرا شود"، باید درخواستی برای پیروی از ارادهٔ *مکشوف* خدا در زمین باشد.

از طرف دیگر، عبارات بسیار زیادی دربارهٔ ارادهٔ مخفی خدا صحبت می‌کنند. وقتی یعقوب به ما می‌گوید که بگوییم: *"اگر خدا بخواهد* ما زنده می‌مانیم تا چنین و چنان کنیم" (یعقوب ۴:۱۵)، این نمی‌تواند دربارهٔ ارادهٔ مکشوف یا ارادهٔ اصول خدا باشد، چون ما در مورد بسیاری از اعمالمان *می‌دانیم* که فرمان خدا این است که این یا آن عملی را که برنامه ریزی کرده‌ایم، انجام دهیم. بلکه

او می‌گوید که باید به ارادهٔ مخفی خدا اعتماد کنیم تا بر غرور غلبه کنیم و اتکای فروتنانه بر کنترل مطلق خدا بر وقایع زندگیمان را ابراز کنیم.

نمونهٔ دیگر در پیدایش ۲۰:۵۰ یافت می‌شود. یوسف به برادرانش می‌گوید: "شما برای من نقشهٔ بد کشیدید، ولی *خدا آنرا به خیر تغییر داد* تا چنان که امروز می‌بینید، جان عدهٔ زیادی حفظ شده است". در اینجا ارادهٔ *مکشوف* خدا به برادران یوسف این بود که آنها باید او را محبت کنند و از او دزدی نکنند یا او را به بردگی نفروشند یا برای قتل او نقشه نکشند. اما ارادهٔ *مخفی* خدا این بود که در نااطاعتی برادران یوسف، خیریت بزرگی خواهد بود، وقتی یوسف به بردگی مصر فروخته می‌شود، اقتدار این سرزمین را در دست می‌گیرد و می‌تواند خانواده‌اش را نجات دهد.

چنین گفته اند که مکشوف شدن خبر خوش انجیل برای بعضیها و مخفی ماندن آن از عده‌ای دیگر، مطابق ارادهٔ خداست. عیسی می‌گوید: "ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده‌دلان آشکار ساخته‌ای. بلی ای پدر، *خواست تو چنین بود*" (متی ۱۱:۲۵-۲۶). این دوباره باید اشاره به ارادهٔ مخفی خدا باشد، چون ارادهٔ مکشوف او این است که همه نجات یابند. واقعاً فقط در دو آیه بعد از این، عیسی به همه فرمان می‌دهد: "ای *تمامی* زحمتکشان و گرانباران نزد من بیایید و من به شما آرامی خواهم داد" (متی ۱۱:۲۸). پولس و پترس، هر دو به ما می‌گویند که خدا می‌خواهد همهٔ انسانها نجات یابند (مراجعه کنید به اول تیموتاوس ۲:۴ و دوم پترس ۳:۹). بنابراین، این حقیقت که بعضیها نجات نیافته اند و انجیل برای بعضیها مخفی مانده، باید مطابق ارادهٔ مخفی خدا در نظر گرفته شود، چیزی که برای ما ناشناخته است و درست نیست که بخواهیم در آن کنجکاوی کنیم.

این خطر وجود دارد که بخواهیم وقوع رویدادهای بد را ارادهٔ خدا بدانیم، اگرچه گاهی اوقات می‌بینیم که کتاب مقدس اینطور دربارهٔ آنها صحبت می‌کند. یکی از خطرات این است که شاید فکر کنیم خدا از بدی لذت می‌برد، درحالیکه اینطور نیست (مراجعه کنید به حزقیال ۳۳:۱۱ "من از مرگ شخص شریر خوشنود نمی‌شوم، بلکه می‌خواهم که او از راه بدی که در پیش گرفته است

بـازگردد و زنـده بمانـد")، هرچنـد کـه او می‌توانـد از بـدی بـرای اهـداف نیکـویی اش اسـتفاده کنـد (همانطور که در زندگی یوسف یا مرگ مسیح اینکار را کرد).[۳] یک خطر دیگر این است کـه شـاید بـه جای خودمان، خدا را به‌خاطر گناه مقصر بدانیم، یا فکر کنیم که ما مسئول اعـمال بـدمان نیسـتیم. به هرحـال، کتـاب مقـدس بـرای در کنـار هـم گذاشـتنِ بیانیـه‌های مربـوط بـه ارادهٔ مطلـق خـدا بـا بیانیه‌های مسئولیت انسان برای بدی، درنگ نمی‌کند. پترس در هـمان جملـه کـه می‌گویـد عیسـی "مطابق نقشه و پیش‌دانی خدا به دسـت شـما تسـلیم شـد"، می‌گویـد: "ایـن عیسـی را... بـه وسـیلهٔ گناهکاران *به صلیب میخکوب کردید و کُشتید*" (اعـمال ۲:۲۳). ارادهٔ حکـمِ مخفـی خـدا و شرارت سرزنش‌آمیز "گناهکاران" برای اجرای آن، هر دو در یـک بیانیـه تأییـد شـده‌اند. هـر طوریکـه اجـرای مرموز ارادهٔ مخفـی خـدا را درک کنـیم، هرگـز نبایـد آنـرا بـه ایـن معنـا در نظـر بگیـریم کـه گـویی از مسئولیت بدی آزاد شده‌ایم یا باید خدا را به‌خاطر گنـاه مقصر- بـدانیم. کتـاب مقـدس هرگـز اینطـور صحبت نمی‌کند و ما هم نباید اینطور صحبت کنیم، اگرچه احتمال وجود چنین چیـزی می‌توانـد در این عصر برای ما به‌صورت یک راز باقی بماند.

ما آزادی خدا را هم بخشی از ارادهٔ خدا در نظر خواهیم گرفت، اما این می‌تواند به‌عنوان یـک صـفت جداگانه در نظر گرفته شود. *آزادی خدا، صفتی است که خدا با آن هر آنچه باعث خشـنودی اوسـت، انجام می‌دهد*. این تعریف یعنی هیچ چیزی در کلّ خلقت نمی‌تواند مانعِ از انجـام ارادهٔ خـدا شـود. خدا به چیزهای بیرونی محـدود نمی‌شـود و آزاد اسـت کـه هـر کـاری می‌خواهـد انجـام دهـد. هـیچ شخص یا نیرویی هرگز نمی‌تواند به خدا دیکته کند که بایـد چـه کـار کنـد. او تحـت هـیچ اقتـدار یـا محدودیت بیرونی نیست.

آزادی خدا در مزمور ۱۱۵ ذکر شده، جاییکه قدرت عظیم او با ضعف بُتها مقایسـه شـده: "خـدای مـا در آسـمان اسـت و *آنچـه را کـه اراده فرمایـد بعمـل مـی‌آورد*" (مزامیـر ۱۱۵:۳). فرمانروایـان انسـانی نمی‌توانند برعلیه خدا بایستند و به‌طور مؤثر با اراده‌اش مخالفت کنند، چون "دل پادشـاه در دسـت خداوند است و او آن را مانند آب جـوی، بـه هـر سـو کـه بخواهـد، هـدایت می‌کنـد" (امثـال ۲۱:۱).

همچنین نبوکدنصر در توبهٔ خود درمی‌یابد که به‌درستی می‌توان دربارهٔ خدا گفت: "با لشکرهای آسمانی و تمام مردم جهان *مطابق ارادهٔ خود عمل می‌کند*. کسی نمی‌تواند، مانع او بشود و یا از او بپرسد: "چرا چنین می‌کنی؟" (دانیال ۳۵:۴). وقتی ما ارادهٔ خود را بکار می‌بریم و انتخاب می‌کنیم، از آزادی خدا سرمشق می‌گیریم، این یک نیروی ضروری برای ماهیت انسانی است، اما غالباً به‌خاطر گناه از آن سوءاستفاده شده است.

چون خدا آزاد است، ما نباید سعی کنیم به دنبال پاسخی بیش از این برای اعمال خدا در خلقت باشیم، غیر از اینکه او اراده کرد که کاری را انجام دهد و ارادهٔ او کاملاً آزاد است (تا جاییکه اعمال اش با شخصیت اخلاقی اش سازگار است). گاهی اوقات مردم سعی می‌کنند که بفهمند چرا خدا این کار یا آن کار را انجام داد (مثلاً دنیا را خلق کرد یا ما را نجات داد). بهتر است که فقط بگوییم این ارادهٔ کاملاً آزاد خدا بود (او مطابق شخصیت اش عمل می‌کند)، این دلیل نهایی او برای تصمیم به آفرینش جهان و نجات گناهکاران بود و به این ترتیب، خودش را جلال می‌دهد.

13. قدرت مطلق (یا قدرت، شامل حاکمیت).

قدرت مطلق خدا یعنی خدا می‌تواند تمامی ارادهٔ مقدّس اش را انجام دهد. کلمهٔ *قدرت مطلق* برگرفته از دو کلمهٔ لاتین، *omni* "مطلق" و *potens* "قدرتمند" است، یعنی "قادر مطلق". هیچ محدودیتی در قدرت خدا نیست تا کارهایی را که تصمیم گرفته، انجام دهد.

این قدرت بارها در کتاب مقدس ذکر شده است. سؤال بدیهی: "آیا چیزی هست که برای خداوند مشکل باشد؟" (پیدایش ۱۴:۱۸؛ ارمیا ۲۷:۳۲)، قطعاً به این معناست که (در پیش‌زمینه‌ای که ظاهر می‌شود) هیچ چیز برای خداوند بسیار دشوار نیست. در واقع، ارمیا به خدا می‌گوید: "برای تو هیچ *کاری* مشکل نیست" (ارمیا ۱۷:۳۲). در عهدجدید، عیسی می‌گوید: "برای خدا همه چیز *ممکن می‌باشد*" (متی ۲٦:۱۹)؛ پولس می‌گوید خدا می‌تواند "خیلی بیشتر از آنچه ما بخواهیم و حتی گمان کنیم، عمل کند" (افسسیان ۲۰:۳؛ مقایسه کنید با لوقا ۳۷:۱؛ دوم قرنتیان ۱۸:٦؛ مکاشفه ۸:۱). واقعاً شهادت بی‌تناقض کتاب مقدس این است که قدرت خدا بیکران است.

اما بعضی از کارها را خدا نمی‌تواند انجام دهد. خدا نمی‌تواند چیزی را که منکر شخصیت اش است، اراده کند یا انجام دهد. به همین دلیل تعریف قدرت مطلق از لحاظ توانایی خدا برای انجام "تمامی ارادهٔ مقدّس اش" بیان شده است. قطعاً به این معنا نیست که خدا هر کاری را می‌تواند انجام دهد، بلکه هر کاری که با شخصیت اش سازگار باشد، می‌تواند انجام دهد. مثلاً خدا نمی‌تواند دروغ بگوید (تیتوس ۲:۱)، او نمی‌تواند با بدی وسوسه شود (یعقوب ۱۳:۱)، و نمی‌تواند خودش را انکار کند (دوم تیموتاوس ۱۳:۲). اگرچه قدرت خدا بیکران است، اما استفادهٔ او از این قدرت، مشروط بر صفات دیگر اوست (همانطور که همهٔ صفات خدا مشروط بر تمامی اعمال اوست). بنابراین این یک نمونهٔ دیگر است که اگر یک صفت از بقیهٔ شخصیت خدا جدا شود و به‌طور نامتناسب مورد تأکید قرار گیرد، سوءتفاهم ایجاد می‌کند.

درحال خاتمه دادن به صفات مربوط به اهداف خدا، خوب است بدانیم که او ما را طوری آفریده که در زندگیمان، انعکاس ضعیفی از تک تک این صفات را نشان می‌دهیم. خدا ما را به‌عنوان موجوداتی آفریده که اراده داریم و انتخاب می‌کنیم و در مورد وقایع زندگیمان تصمیمات واقعی می‌گیریم. البته که ما قدرت بیکران یا قدرت مطلق نداریم، اما خدا به ما قدرت داده تا به نتایجی دست یابیم، هم قدرت جسمانی و هم انواع قدرتهای دیگر: قدرت ذهنی، قدرت روحانی، قدرت متقاعد کننده و قدرت در انواع گوناگون اقتدارها (خانواده، کلیسا، حکومت مدنی و غیره). در همهٔ این قسمتها، استفاده از قدرت به طریقی که باعث خشنودی خدا و سازگار با ارادهٔ اوست، چیزی است که باز هم او را جلال می‌دهد، چون این شخصیت او را منعکس می‌کند.

چ. صفات "اختصاری"

14. کمال.

کمال خدا، یعنی خدا کاملاً صاحب همهٔ خصوصیات برتر است و در هیچ بخش از خصوصیاتی که برایش خوشایند است، کمبودی ندارد. این امکان وجود دارد که این صفت را در توصیف صفات دیگر بکار ببریم. به هرحال، بعضی از عبارات به ما می‌گویند که خدا "کامل" یا "تکمیل" است. مثلاً

عیسی به ما می‌گوید: "پس شما کامل باشید همانطور که پدر آسمانی شما کامل است" (متی ۴۸:۵؛ مقایسه کنید با تثنیه ۴:۳۲؛ مزامیر ۳۰:۱۸). بنابراین درست به نظر می‌رسد که صریحاً بگوییم خدا کاملاً صاحب همهٔ صفات برتر است و در برتری خود هیچ نقصی ندارد.

15. متبارک بودن.

"متبارک" بودن یعنی شادی بسیار کامل و غنی. کتاب مقدس غالباً دربارهٔ متبارک بودن کسانی صحبت می‌کند که در طریقهای خدا گام برمی‌دارند. با این حال در اول تیموتاوس، پولس، خدا را "یکتا حکمران *متبارک*" می‌خواند (۱۵:٦) و دربارهٔ "مژدهٔ [انجیل] پرجلال خدای *متبارک*" (۱۱:۱) صحبت می‌کند. در هر دو نمونه، کلمهٔ *eulogetos* (غالباً "متبارک" ترجمه شده) بکار نرفته، بلکه *Makarios* ("شاد") بکار رفته است.

بنابراین، متبارک بودن خدا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *متبارک بودنِ خدا، یعنی خدا کاملاً در خودش و همهٔ چیزهایی که شخصیت اش را منعکس می‌کنند، شادی و وجد می‌کند.* در این تعریف، ایدهٔ شاد یا متبارک بودنِ خدا در ارتباط مستقیم با شخصیت اوست که همهٔ چیزهایی که لایق خوشی یا شادمانی هستند، بر آن تمرکز می‌کنند. این تعریف نشان می‌دهد که خدا کاملاً شاد است، یعنی کمال خوشی را در خود دارد.

همچنین این تعریف، انعکاسی از این حقیقت است که خدا از همهٔ چیزهای خلقت که انعکاسی از برتری اوست، لذت می‌برد. وقتی او کار خلقت را تمام کرد، به همهٔ چیزهایی که آفریده بود، نگاه کرد و دید که "عالی" بود (پیدایش ۳۱:۱). این نشاندهندهٔ لذت و تأیید خدا بر خلقت اش است. بعد در اشعیا، وعدهٔ خوشی آیندهٔ خدا بر قومش را می‌خوانیم: "همان طوری که داماد از داشتن عروس زیبای خود لذت می‌برد، خدا نیز از داشتن تو خوشحال می‌شود" (۵:٦۲؛ مقایسه کنید با امثال ۳۱:۸-۳۰؛ صفنیا ۱۷:۳).

وقتی ما از همهٔ چیزهایی که خدا را خشنود می‌کند، لذت برده و شادی می‌کنیم، در این صورت از متبارک بودن خدا سرمشق می‌گیریم، هم در جوانبی از زندگی خودمان که خدا را خشنود می‌کند و هم در اعمال دیگران. در واقع، وقتی به‌خاطر طریق خاصی که خدا به‌طور انفرادی ما را آفریده، شکرگزاری کرده و لذت می‌بریم، در این صورت ما هم از صفت متبارک بودنِ او سرمشق می‌گیریم. بعلاوه، با شادی و وجد در خلقت نیز از متبارک بودنِ خدا سرمشق می‌گیریم، چون این جوانب گوناگون شخصیت برتر خدا را منعکس می‌کند. ما بیشترین متبارک بودن و شادیمان را در شادی و وجد در سرچشمهٔ همهٔ خصوصیات خوب، یعنی در خدا می‌یابیم.

16. زیبایی.

زیبایی خدا، یعنی صفاتی که در آن خدا جمیع تمام خصوصیات مطلوب و پسندیده است. این صفت خدا به‌طور خاص مربوط به کمال خداست: "کمال"، یعنی خدا فاقد هیچ چیز مطلوب و پسندیده‌ای نیست؛ "زیبایی"، یعنی خدا از همهٔ چیزهای مطلوب و پسندیده برخوردار است. اینها دو راه متفاوت برای تأیید یک حقیقت هستند.

به هرحال، تأیید مالکیت مثبت خدا در تمام چیزهای مطلوب و پسندیده، ارزشمند است. این به ما یادآوری می‌کند که همهٔ خواسته‌های خوب و عادلانهٔ ما، همهٔ خواسته‌هایی که واقعاً باید در ما یا هر مخلوق دیگری باشد، نهایتاً در خدا و نه در هیچ‌کسِ دیگری تحقق می‌یابند.

داوود در مزامیر ۴:۲۷ دربارهٔ زیبایی خداوند صحبت می‌کند:

> "یک چیز از خداوند می‌خواهم و آنرا می‌طلبم، که تمام ایام عمرم در خانهٔ خداوند ساکن باشم تا از دیدار *جمال او* همیشه برخوردار باشم و در عبادتگاه او تفکر نمایم".

یک ایدهٔ مشابه در مزمور دیگری بیان شده: "کیست برای من در آسمان؟ غیر از تو هیچ چیزی را در زمین نیز نمی‌خواهم" (مزامیر ۲۵:۷۳). در هر دو مورد، مزمور نویس درمی‌یابد که اشتیاق اش برای خدا، خدایی که جمیع تمام چیزهای مطلوب و پسندیده است، بس فراتر از خواسته‌های دیگر است.

2. سؤالاتی برای مرور

1. دو صفتی که وجود خدا را توصیف می‌کنند، نام برده و تفاوت بین آنها را بیان کنید.
2. آگاهی خدا از همهٔ چیزهای "واقعی و ممکن" چه مفهومی دارد؟
3. فرق بینِ صفت رحمت، فیض و صبر خدا را بیان کنید.
4. چرا درست است که خدا برای حُرمت اش غیرت داشته باشد؟
5. آیا خشم خدا با محبت اش ناسازگار است؟ توضیح دهید.
6. فرق بین ارادهٔ مخفی خدا و ارادهٔ مکشوف او چیست؟
7. آیا قدرت خدا محدودیتهایی را دارد؟ با استفاده از تعریفِ صفتِ قدرت مطلق او، آن را توضیح دهید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. (روحانیت) چرا خدا به‌شدت از بُتهای تراشیده شده ناخشنود است، حتی بُتهایی که برای نشان دادن او ساخته شده‌اند؟ پس وقتی در نزد خدا دعا می‌کنیم، چگونه باید در ذهنمان، او را تصور کرده یا دربارهٔ او فکر کنیم؟
2. (دانش و شناخت) با توجه به شرایط زندگی‌تان، آیا خدا هرگز اشتباه می‌کند یا نمی‌تواند از قبل برنامه‌ریزی کند یا تمام پیامدهای حاصل را محاسبه کند؟ چگونه پاسخ به این سؤال، برکتی برای زندگی شماست؟

3. (حکمت) آیا شما واقعاً معتقدید که خدا امروز با حکمت در زندگی‌تان عمل می‌کند؟ در دنیا؟ اگر گاهی اوقات برایتان دشوار است که آن را باور کنید، چگونه می‌توانید این نگرش خود را تغییر دهید؟
4. (راستی) چرا مردم در جامعهٔ ما، گاهی اوقات حتی مسیحیان، نسبت به راستی کلامشان نسبتاً بی‌احتیاط هستند؟ آیا نیاز دارید که از خدا کمک بطلبید تا به‌طور کامل‌تر، راستی او را در سخنانتان، در هر یک از بخشهای زیر منعکس کنید:
وعدهٔ دعا برای یک نفر؛ می‌گویید در یک زمان مشخص، در یک مکان مشخص خواهید بود؛ اغراق دربارهٔ وقایع، برای ساختن یک داستان هیجان‌انگیزتر؛ یادآوری و سپس وفاداری به کلامتان در تعهدات تجاری؛ گزارش دادن حرف دیگران یا آنچه به نظرتان تفکر دیگران است؛ بیانِ منصفانهٔ دیدگاه مخالفانتان در یک مباحثه؟
5. (محبت) آیا ممکن است تصمیم بگیرید که یک نفر را دوست داشته باشید و بعد مطابق آن تصمیم عمل کنید، یا عشق انسانها فقط وابسته به احساسات عاطفی خودجوش است؟ امروز شما به چه طریق توانستید به‌طور خاص از محبت خدا سرمشق بگیرید؟
6. (رحمت) اگر می‌خواستید رحمت خدا را کامل‌تر منعکس کنید، در طول هفتهٔ آینده، به کدامیک از آشنایانتان توجه خاص می‌کردید؟
7. (قدّوسیت) آیا فعالیتها یا روابطی در الگوی کنونی زندگیتان وجود دارد که مانع از رشدتان در قدوسیت شود، چون آنها باعث می‌شوند که به‌سختی از گناه جدا شوید و خود را وقف طلبیدن حُرمت خدا کنید؟
8. (عدالت) آیا تابحال آرزو کرده‌اید که ای کاش بعضی از قوانین خدا متفاوت از این قوانین می‌بود؟ اگر اینطور است، آیا چنین آرزویی، بیزاری نسبت به بعضی از جوانب شخصیت اخلاقی خدا را منعکس می‌کند؟ کدام عبارات از کتاب مقدس را می‌توانید بخوانید تا خود را بیشتر متقاعد کنید که شخصیت خدا و شریعت اش در این قسمتها درست است؟

9. (غیرت یا حسادت) آیا وقتی می‌شنوید که خدا در صحبتها یا تلویزیون یا زمینه‌های دیگر مورد بی‌حرمتی قرار می‌گیرد، به‌طور غریزی، غیرت خدا را نسبت به حُرمت اش منعکس می‌کنید؟ ما چه کار کنیم تا غیرتمان را برای حُرمت خدا عمیق‌تر کنیم؟
10. (خشم) آیا ما باید این حقیقت را دوست داشته باشیم که خدا، خدای خشم است که از گناه متنفر است؟ به چه طریقهایی درست است که از این خشم سرمشق بگیریم و به چه طریقهایی درست نیست که این کار را انجام دهیم؟
11. (اراده) وقتی بچه‌ها بزرگ می‌شوند، به چه طریقهای درست یا نادرستی می‌توانند در زندگیشان بکارگیری بیشتر ارادهٔ شخصی و آزادی از کنترل والدین را نشان دهند؟ آیا باید به‌عنوان شاهدی از آفرینشمان به شباهت خدا، انتظار چنین چیزهایی را داشته باشیم؟
12. (قدرت) اگر قدرت خدا، توانایی او در انجام کاری است که اراده کرده، پس آیا قدرت برای ما به معنای اطاعت از ارادهٔ خدا و حصول نتایجی در دنیاست که برای خدا خوشایند است؟ طریقهای مختلف افزایش این قدرت در زندگیمان را نام ببرید.
13. (کمال) چگونه صفت کمال خدا به ما یادآوری می‌کند که هرگز نمی‌توانیم فقط با انعکاس بعضی از خصوصیات خدا در زندگی‌مان راضی باشیم؟ آیا می‌توانید با توجه به زندگی خود، بعضی از جوانب مفهوم "کامل بودن" را همانطور که پدر آسمانی‌مان کامل است، توصیف کنید؟
14. (متبارک بودن) آیا به‌خاطر اینکه خدا شما را اینطور آفریده، خوشحال هستید- ویژگیهای جسمانی، عاطفی، روانی و ارتباطی که او به شما داده است؟ به چه طریقهای درستی می‌توانیم از خصوصیات، ویژگیهای جسمانی، تواناییها و نظرات خود و غیره، خوشحال یا خشنود باشیم؟ به چه طریقهای نادرستی می‌توانیم دربارهٔ این چیزها خشنود یا خوشحال باشیم؟ آیا ما هرگز کاملاً "متبارک" یا شاد خواهیم بود؟ این چه زمانی اتفاق خواهد افتاد و چرا؟

15. (زیبایی) اگر ما تعریف جامعه‌مان از زیبایی یا حتی تعریف قبلی خودمان را رد کرده و بپذیریم که زیبایی واقعی، شخصیت خداست، در این صورت درک ما از زیبایی با درک قبلی ما چه فرقی خواهد داشت؟ آیا همچنان می‌توانیم به‌درستی نظر جدیدمان دربارهٔ زیبایی را در رابطه با بعضی از چیزهایی که قبلاً زیبا می‌دانستیم، حفظ کنیم؟ چرا یا چرا نه؟

4. اصطلاحات خاص

صفات وجودی

صفات مربوط به هدف

زیبایی

متبارک بودن

صفات انتقال‌پذیر

وفاداری

آزادی

نیکویی

فیض

قدّوسیت

نادیدنی بودن

غیرت یا حسادت

پارسایی

دانش

محبت

صفات عقلانی

رحمت

صفات اخلاقی

قدرت مطلق

علم مطلق

کمال

قدرت

ارادۀ مکشوف

عدالت

ارادۀ مخفی

حاکمیت

روحانیت

"صفات اختصاری"

تجلّی خدا

راستی

اراده

حکمت

خشم

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

خروج ۳۴:۶-۷

"بعد از کنار او گذشته فرمود: من خداوند هستم؛ خداوندی که رحیم و مهربان است. بزودی خشمگین نمی‌شود و پُر از وفا و محبت است. دوستداران هزاران نسل و بخشایندهٔ خطا و جرم و گناه است؛ اما اختیار دارد که گناهکاران را بدون جزا نگذارد. خطاهای پدران را از پسران و پسرانِ پسران‌شان تا نسل سوم و چهارم می‌گیرد".

---

1. این فهرست نسبتاً کامل است، اما همهٔ مطالبی را که دربارهٔ شخصیت خدا در کتاب مقدس بیان شده، تحت پوشش قرار نمی‌دهد. چون برتری خدا بسیار غنی و کامل است، ما می‌توانستیم صفات دیگری غیر از این صفات را ذکر کنیم، و بعضی از آنها را می‌توانستیم به زیرمجموعه‌های دیگری از صفات خاص تقسیم کنیم.
2. بر اساس شعار معروف، "از گناه متنفر باش، اما گناهکار را دوست داشته باش"، انجام این کار برای ما درست است.
3. برای مباحثات بیشتر به فصل ۸ مراجعه کنید.

فصل ششم

تثلیث

+ چگونه خدا می‌تواند سه شخصیت و در عین حال یک خدا باشد؟

فصلهای قبلی دربارهٔ بسیاری از صفات خدا صحبت کرد. اما اگر ما فقط آن صفات را درک کنیم، هرگز درک درستی از خدا نخواهیم داشت، چون در این صورت نمی‌فهمیم که خدا در وجودش، همیشه بیش از یک شخصیت داشته است. در واقع، خدا سه شخصیت دارد و در عین حال یک خداست.

آموزهٔ تثلیث، یکی از مهمترین آموزه‌های ایمان مسیحی است. مطالعهٔ تعالیم کتاب مقدس دربارهٔ تثلیث، بینش بسیاری دربارهٔ این سؤال به ما می‌دهد که در مرکز همهٔ جستجوهایمان به دنبال خداست: خدا در خودش چگونه است؟ در اینجا ما می‌آموزیم که خدا در خودش، در وجودش، در شخصیت پدر، پسر و روح‌القدس وجود دارد و در عین حال یک خداست.

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما می‌توانیم آموزهٔ تثلیث را اینطور تعریف کنیم: *خدا از ازل به‌عنوان سه شخصِ پدر، پسر و روح‌القدس وجود داشت و هر شخص کاملاً خداست و یک خدا وجود دارد.*

الف. آموزۀ تثلیث، به‌تدریج در کتاب مقدس مکشوف شده است

1. مکاشفۀ ناتمام در عهدعتیق.

کلمۀ *تثلیث* هرگز در کتاب مقدس یافت نمی‌شود، اگرچه ایدۀ ارائه شده توسط این کلمه، در قسمتهای بسیاری تعلیم داده شده است. کلمۀ *تثلیث* یعنی "سه‌گانگی" یا "سه در یک بودن". این برای خلاصه کردن تعلیم کتاب مقدس بکار رفته که می‌گوید خدا سه شخص و در عین حال یک خداست.

گاهی اوقات مردم فکر می‌کنند که آموزۀ تثلیث فقط در عهدجدید یافت می‌شود، نه در عهدعتیق. اما اگر خدا از ازل به‌عنوان سه شخص وجود داشته، عجیب است که هیچ نشانی از آن در عهدعتیق یافت نشود. اگرچه آموزۀ تثلیث صریحاً در عهدعتیق یافت نمی‌شود، اما عبارات متعددی آن را پیشنهاد کرده یا حتی استنباط می‌کنند که خدا در بیش از یک شخصیت وجود دارد.

مثلاً مطابق پیدایش ۱:۲۶ خدا گفت: "حالا [ما] انسان را *می‌سازیم*. آنها به‌صورت *ما* و به شکل *ما* باشند". مفهوم فعل جمع ("می‌سازیم") و ضمیر جمع ("ما") چیست؟ بعضیها گفته‌اند که این به‌خاطر مقام سلطنت او به‌صورت جمع است، نوعی سخنرانی که پادشاه بکار می‌برد تا بگوید که مثلاً "ما خشنود می‌شویم که خواستۀ شما را اجرا کنیم". اما در زبان عبری عهدعتیق هیچ نمونۀ دیگری نیست که یک پادشاه از افعال و ضمایر جمع برای خودش استفاده کند که "حالت جمع به‌خاطر مقام سلطنت" باشد، پس این پیشنهاد هیچ شواهدی در حمایت از خود ندارد. پیشنهاد دیگر این است که خدا در اینجا با فرشتگان صحبت می‌کند. اما فرشتگان در خلقت انسان شرکت نداشتند و انسان به‌صورت و شباهت فرشتگان آفریده نشد، پس این پیشنهاد نیز متقاعد کننده نیست. بهترین توضیح و چیزی که پدران کلیسا و الهیدانان گذشته با آن هم عقیده‌اند، این است که در باب اول پیدایش، نشانی از شخصیت جمعی را در خدا می‌بینیم. به ما گفته نشده که چند نفرند و ما چیزی برای دستیابی به یک آموزۀ کامل دربارۀ تثلیث نداریم، اما استنباط می‌شود که بیش از یک شخص وجود دارد. این را می‌توان دربارۀ پیدایش ۳:۲۲ گفت ("حالا آدم مثل *ما* شده و

می‌داند چه چیز خوب و چه چیز بد است")، پیدایش ۷:۱۱ ("پس پائین *برویم* و وحدت زبان آنها را از بین ببریم تا زبان یکدیگر را نفهمند") و اشعیا ۸:٦ ("چه کسی را بفرستم؟ کیست که پیام *ما* را به مردم برساند؟"). (در عبارت آخر به ترکیب مفرد و جمع در یک جمله توجه کنید).

بعلاوه، در بعضی از عبارات، یک شخص، "خدا" یا "خداوند" خطاب شده و از شخص دیگری که او هم خدا خطاب شده، متمایز است. در مزامیر ۴۵:٦-۷، مزمور نویس می‌گوید: "ای خدا، تخت تو تا به ابد برقرار است... تو عدالت را دوست داشته و شرارت را دشمن می‌داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را بیشتر از همراهانت با روغن شادمانی مسح کرده است". در اینجا این مزمور به چیزی فوق از توصیف یک پادشاه زمینی می‌پردازد و پادشاه را "خدا" می‌خواند (آیهٔ ٦)، که تخت اش "تا به ابد" برقرار خواهد بود. اما بعد، نویسنده همچنان دربارهٔ کسی که "خدا" خطاب شده، می‌گوید "خدا، خدای تو، تو را بیشتر از همراهانت با روغن شادمانی مسح کرده است" (آیهٔ ۷). پس دو شخص مجزا، "خدا" خطاب شده‌اند (عبری *Elohim*). در عهدجدید، نویسندهٔ عبرانیان این عبارت را نقل قول کرده و آن را برای مسیح بکار می‌برد: "ای خدا، تخت سلطنت تو ابدی است" (عبرانیان ۱:۸).

همچنین در مزامیر ۱۱۰:۱ داوود می‌گوید: "یهوه به خداوند من گفت: "به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم" (ترجمهٔ قدیم). عیسی به‌درستی می‌داند که داوود به دو شخص مجزا به‌عنوان "خداوند" اشاره می‌کند (متی ۲۲:۴۱-۴٦)، پس "خداوند" داوود کیست، اگر او خودِ خدا نیست؟ و چه کسی می‌توانست به خدا بگوید: "در دست راست من بنشین"، غیر از کس دیگری که او هم کاملاً خداست؟ از دیدگاه عهدجدید می‌توانیم این آیه را تعبیر کنیم: "خدای پدر به خدای پسر گفت: "در دست راست من بنشین". اما حتی بدون تعلیم عهدجدید دربارهٔ تثلیث، معلوم است که داوود از تعدّد اشخاص در یک خدا آگاه بود.

اشعیا ۶۳:۱۰ می‌گوید قوم خدا "تمرّد کردند و روح پاک او را افسرده ساختند"، ظاهراً پیشنهاد می‌کند که روح‌القدس از خدا متمایز است (این "روح قدوس اوست") و روح‌القدس می‌تواند "افسرده" شود، بنابراین از تواناییهای عاطفی که مشخصهٔ یک شخص متمایز است، صحبت می‌کند.

بعلاوه، عبارات متعدد عهدعتیق دربارۀ "فرشتۀ خداوند"، تعدّد اشخاص در خدا را پیشنهاد می‌کنند. کلمه‌ای که "فرشته" ترجمه شده (عبری *mal'ak*)، صرفاً یعنی "پیام‌آور". اگر این فرشتۀ خداوند، "پیام‌آور" خداوند است، پس متمایز از خودِ خداوند است. با این حال در بعضی از بخشها، فرشتۀ خداوند، "خدا" یا "خداوند" خطاب شده (مراجعه کنید به پیدایش ۱۳:۱٦؛ خروج ۲:۳-٦؛ ۲۰:۲۳-۲۲؛ اعداد ۳۵:۲۲ با ۳۸؛ داوران ۱:۲-۲؛ ۱۱:٦ با ۱۴). در قسمتهای دیگر عهدعتیق، "فرشتۀ خداوند" فقط به یک فرشتۀ مخلوق اشاره می‌کند، اما حداقل در این متون به نظر می‌رسد که فرشتۀ خاص (یا "پیام‌آور") خداوند، یک شخص متمایز و کاملاً الهی است.

2. *مکاشفۀ کامل‌تر تثلیث در عهدجدید.*

وقتی عهدجدید باز می‌شود، ما به تاریخ ورود پسر خدا به زمین وارد می‌شویم. باید انتظار داشت که این رویداد بزرگ با تعلیم صریحتری از ماهیت تثلیث‌گونۀ خدا همراه باشد و این واقعاً همان چیزی است که به آن پی می‌بریم. پیش از پرداختن به جزئیات آن، می‌توانیم به‌سادگی عبارات متعددی را ذکر کنیم که در آن هر سه شخص تثلیث با یکدیگر نام برده شده‌اند.

وقتی عیسی تعمید یافت: "آسمان باز شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او می‌آید. و صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: این است پسر عزیز من که از او خوش هستم" (متی ۳:۱٦-۱۷). در اینجا، یک لحظه سه عضو تثلیث را داریم که سه عمل متمایز انجام می‌دهند. خدای پدر از آسمان سخن می‌گوید؛ خدای پسر- تعمید می‌یابد و بعد خدای پدر از آسمان با او سخن می‌گوید؛ و خدای روح‌القدس از آسمان نازل شده و بر عیسی قرار می‌گیرد و او را برای خدمت اش تقویت می‌کند.

عیسی در پایان خدمت زمینی‌اش به شاگردانش می‌گوید باید بروید "و همۀ ملتها را شاگرد من سازید و آنها را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید" (متی ۲۸:۱۹). اسامی "پدر" و "پسر-" برگرفته از خانواده است، یعنی آشناترین نهاد بشری که شدیداً شخصیت متمایز پدر و پسر- را نشان می‌دهد. وقتی "روح‌القدس" مانند دو شخصیت دیگر در یک حالت و سطح قرار می‌گیرد، به‌سختی

می‌توان از این نتیجه‌گیری اجتناب کرد که روح‌القدس هم به‌عنوان یک شخص در نظر گرفته شده و با پدر و پسر در یک جایگاه برابر است.

وقتی ما درمی‌یابیم که نویسندگان عهدجدید، به‌طور کلی از اسم "خدا" (یونانی *theos*) برای اشاره به خدای پدر استفاده می‌کنند و از اسم "خداوند" (یونانی *kyrios*) برای اشاره به خدای پسر استفاده می‌کنند، در این صورت معلوم است که یک عبارت تثلیثی دیگری در اول قرنتیان ۱۲:۴-۶ وجود دارد: "عطایای روحانی گوناگون است اما همهٔ آنها را یک *روح* می‌بخشد. خدمات ما گوناگون است، اما تمام این خدمات برای یک *خداوند* است. فعالیتهای ما نیز مختلف است اما یک *خداست* که در همه عمل می‌کند".

همچنین آیهٔ آخر دوم قرنتیان، یک عبارت تثلیثی است: "فیض *عیسی مسیح خداوند*، محبت *خدا* و مشارکت *روح‌القدس* با همهٔ شما باد" (دوم قرنتیان ۱۳:۱۴). ما می‌بینیم که سه شخص به‌طور مجزا در افسسیان ۴:۴-۶ نیز ذکر شده: "همان‌طور که یک بدن و یک *روح‌القدس* است، خدا نیز در وقتی که شما را خواند یک امید به شما داده است. و همچنین یک *خداوند* و یک ایمان و یک تعمید؛ و یک *خدا* وجود دارد که پدر همه و مافوق همه بوده و در همه کار می‌کند و در همه ساکن است".

هر سه شخص تثلیث با هم در جملهٔ آغازین اول پترس ذکر شده‌اند: "خدای پدر مطابق ارادهٔ خود شما را از ازل برگزیده است و شما به‌وسیلهٔ روح خدا تقدیس شده‌اید تا از عیسی مسیح اطاعت کنید و خون او ریخته شد تا شما پاک شوید" (اول پترس ۱:۲). و در یهودا ۲۰-۲۱ می‌خوانیم: "ای عزیزان، در ایمان بسیار مقدس‌تان، ثابت باشید و در آن پیشرفت کنید. با هدایت روح‌القدس دعا نمائید، و شما که منتظر خداوند ما عیسی مسیح هستید تا او در رحمت خود زندگی ابدی به شما عنایت فرماید، خود را در محبت خدا نگه دارید".

ب. سه بیانیه، تعلیم کتاب مقدس را خلاصه می‌کنند

از یک لحاظ، آموزهٔ تثلیث یک راز است که ما هرگز نمی‌توانیم آن را به‌طور کامل درک کنیم. اما می‌توانیم بعضی از حقایق اش را با خلاصه کردن تعلیم کتاب مقدس در سه بیانیه درک کنیم:

1. خدا سه شخص است.
2. هر شخص کاملاً خداست.
3. یک خدا وجود دارد.

بخش بعدی، با جزئیات بیشتر به هر یک از این بیانیه‌ها خواهد پرداخت.

1. خدا سه شخص است.

این حقیقت که خدا سه شخص است، یعنی پدر، پسر نیست؛ بلکه آنها اشخاص متمایزی هستند. همچنین به این معناست که پدر، روح‌القدس نیست، بلکه آنها اشخاص متمایزی هستند. و به این معناست که پسر، روح‌القدس نیست. این تمایزات در تعدادی از عباراتی که در بخشهای قبل نقل قول شد و در بسیاری از عبارات دیگر در عهدجدید دیده می‌شوند.

یوحنا ۱:۱-۲ به ما می‌گوید: "در ازل کلام بود. کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود، از ازل کلام با خدا بود". اینکه "کلام" (در آیات ۹- ۱۸ می‌بینیم که این مسیح است) "با" خداست، تمایزش از خدای پدر را نشان می‌دهد. در یوحنا ۲۴:۱۷ عیسی با خدای پدر صحبت می‌کند: "جلالی را که تو بر اثر محبت خود پیش از آغاز دنیا به من دادی"، پس تمایز این اشخاص، شراکت در جلال و رابطهٔ محبت‌آمیز پدر و پسر را پیش از آفرینش جهان نشان می‌دهد.

به ما گفته شده که عیسی به‌عنوان کاهن اعظم و مدافع ما در نزد خدای پدر به کارش ادامه می‌دهد: "اگر کسی مرتکب گناهی شود، در پیشگاه خدای پدر کسی را داریم که برای ما شفاعت می‌کند- یعنی عیسی مسیح که عادل است" (اول یوحنا ۱:۲). مسیح "قادر است همه کسانی را که به‌وسیلهٔ او به حضور خدا می‌آیند، کاملاً و برای همیشه نجات بخشد، زیرا او تا به ابد زنده است و برای آنها شفاعت می‌کند" (عبرانیان ۲۵:۷). با این حال برای اینکه در حضور خدای پدر برای ما شفاعت کند، لازم است که او متمایز از پدر باشد.

بعلاوه، پدر، روح‌القدس نیست و پسر، روح‌القدس نیست. آنها در آیات متعدد متمایز شده‌اند. عیسی می‌گوید: "اما پشتیبان شما یعنی روح‌القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد" (یوحنا ۱۴:۲٦). روح‌القدس هم دعا می‌کند یا برای ما "شفاعت" می‌کند (رومیان ۸:۲۷)، این نشاندهندهٔ تمایز بین روح‌القدس و خدای پدر است که شفاعت در نزد او انجام می‌شود.

نهایتاً، این حقیقت که پسر، روح‌القدس نیست، در عبارات تثلیثی متعددی که قبلاً ذکر شد، نشان داده شده، همچون مأموریت بزرگ (متی ۲۸:۱۹) و عباراتی که نشان می‌دهد مسیح به آسمان بازگشت و بعد روح‌القدس را برای کلیسا فرستاد. عیسی گفت: "رفتن من برای شما بهتر است، زیرا اگر من نروم پشتیبان‌تان پیش شما نمی‌آید، اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد" (یوحنا ۱٦:۷).

بعضیها این موضوع را مورد سؤال قرار داده‌اند که آیا روح‌القدس واقعاً یک شخص متمایز است، به جای اینکه فقط "قدرت" یا "نیروی" خدا باشد که در جهان مشغول کار است. اما شواهد عهدجدید نسبتاً واضح و قدرتمند است.[1] اول آیات متعددی می‌باشد که قبلاً ذکر شد و در آن، روح‌القدس با پدر و پسر همکاری می‌کند (متی ۲۸:۱۹؛ اول قرنتیان ۱۲:۴-٦؛ دوم قرنتیان ۱۳:۱۴؛ افسسیان ٦-۴:۴؛ اول پترس ۱:۲). چون پدر و پسر، هر دو شخصیت دارند، این عبارت همپایه به‌شدت نشان می‌دهد که روح‌القدس هم یک شخص است. بعد در بعضی از قسمتها ضمیر مذکرِ *او* (یونانی *ekeinos*) برای روح‌القدس بکار رفته (یوحنا ۱۴:۲٦؛ ۱۵:۲٦؛ ۱٦:۱۳-۱۴)، که مطابق قوانین دستور زبان یونانی نمی‌توان انتظار داشت که برای کلمهٔ روح بکار برده شود (یونانی *pneuma*)، این کلمه خنثی است و مذکر نیست و معمولاً با ضمیر خنثی *ekeino* به آن اشاره می‌شد. بعلاوه، نامِ *مشاور* یا *تسلّی‌دهنده* (یونانی *parakletos*) اصطلاحی است که معمولاً برای صحبت دربارهٔ کسی بکار می‌رود که کمک می‌کند یا به دیگران تسلّی یا مشورت می‌دهد، اما این در انجیل یوحنا برای روح‌القدس بکار رفته است (۱٦:۱۴، ۲٦؛ ۱۵:۲٦؛ ۱٦:۷).

فعالیتهای شخصی دیگری که به روح‌القدس نسبت داده شده، شاملِ تعلیم (یوحنا ۲۶:۱۴)، شهادت دادن (یوحنا ۲۶:۱۵؛ رومیان ۱۶:۸)، شفاعت یا دعا برای دیگران (رومیان ۲۶:۸-۲۷)، کاوش در اعماق خدا (اول قرنتیان ۱۰:۲)، آگاهی از افکار خدا (اول قرنتیان ۱۱:۲)، خواهان توزیع بعضی از عطایا به یک عده و بعضی دیگر به عده‌ای دیگر (اول قرنتیان ۱۱:۱۲)، منع یا اجازه ندادن به بعضی از اعمال (اعمال ۶:۱۶-۷)، صحبت کردن (اعمال ۲۹:۸؛ ۲:۱۳؛ و بارها در عهدعتیق و عهد جدید)، ارزیابی و تأیید یک جریان عمل حکیمانه (اعمال ۲۸:۱۵) و محزون شدن به‌وسیلهٔ گناه در زندگی مسیحیان (افسسیان ۳۰:۴).

نهایتاً، اگر روح‌القدس فقط به‌عنوان قدرت خدا در نظر گرفته شود، نه به‌عنوان یک شخص متمایز، در این صورت بعضی از عبارات هیچ مفهومی نخواهند داشت، چون در آنها، روح‌القدس و قدرت اش یا قدرت خدا، هر دو ذکر شده‌اند. مثلاً لوقا ۱۴:۴ "عیسی با قدرت روح‌القدس به ولایت جلیل برگشت"، باید به این معنا می‌بود که "عیسی با قدرتِ؛ قدرتِ خدا به جلیل بازگشت". در اعمال ۳۸:۱۰ "خدا، عیسی ناصری را با روح‌القدس و قدرت خود مسح کرد" به این معنا می‌بود: "خدا عیسی را با قدرت خدا و با قدرت مسح کرد" (همچنین مراجعه کنید به رومیان ۱۳:۱۵؛ اول قرنتیان ۴:۲). می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که روح‌القدس یک شخص متمایز است.

2. هر شخص، کاملاً خداست.

علاوه بر این حقیقت که هر سه شخص متمایز هستند، شهادت فراوان کتاب مقدس این است که هر شخص، کاملاً خدا نیز می‌باشد.

اول، *خدای پدر به‌وضوح خداست*. این از آیهٔ اول کتاب مقدس دیده می‌شود، جاییکه خدا آسمانها و زمین را آفرید. این در سراسر عهدعتیق و عهدجدید دیده می‌شود، جاییکه خدای پدر به‌وضوح به‌عنوان خداوند حاکمِ مطلق بر همه چیز در نظر گرفته شده و عیسی در نزد پدرش در آسمان دعا می‌کند.

بعد، *پسر کاملاً خداست*. اگرچه این نکته با جزئیات بیشتر در فصل ۱۵، "شخصِ مسیح" مطرح خواهد شد، اما ما می‌توانیم به‌طور مختصر به چند عبارت صریح در این قسمت توجه کنیم. یوحنا ۱:۱-۴ به‌وضوح الوهیت کامل مسیح را تأیید می‌کند: "در ازل کلام بود. کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود، از ازل کلام با خدا بود. همه چیز به‌وسیلهٔ او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد. زندگی از او بوجود آمد و آن زندگی نور آدمیان بود".

در اینجا به‌عنوان "کلام" به مسیح اشاره شده و یوحنا می‌گوید او "با خدا" بود و او "خدا بود". متن یونانی، کلمات آغازین پیدایش ۱:۱ ("در ابتدا...") را منعکس می‌کند و به ما یادآوری می‌کند که یوحنا دربارهٔ چیزی صحبت می‌کند که پیش از آفرینش جهان وجود داشت. خدای پسر- همیشه کاملاً خدا بود.

ترجمهٔ "کلام خود خدا بود"، توسط شاهدان یهوه مورد مخالفت قرار گرفته، آنها آن را "کلام یک خدایی بود" ترجمه کرده‌اند، به این معنا که کلام فقط یک موجود آسمانی بود و کاملاً الهی نبود. آنها با اشاره به اینکه حرف تعریف معرفه (یونانی *ho*، انگلیسی *"the"*) قبل از کلمهٔ یونانی *theos* ("خدا") نیامده، آن را توجیه می‌کنند. بنابراین می‌گویند این *theos* باید "یک خدایی" ترجمه شود. اما در هیچ کجا، محقّقین یونانی شناخته شده، از تفسیر آنها پیروی نکرده‌اند، چون معمولاً مشخص است که این جمله از قانون دستور زبان یونانی پیروی می‌کند و غیاب یک حرف تعریف معرفه، صرفاً نشان می‌دهد که "خدا"، گزاره است، نه فاعل جمله.

تناقض نظر شاهدان یهوه، بیشتر در ترجمهٔ آنها در بقیهٔ این باب دیده می‌شود. به‌خاطر دلایل گوناگون دیگری که مربوط به دستور زبان است، کلمهٔ *theos* نیز فاقد حرف تعریف معرفه در جاهای دیگر از این باب است، از جمله آیهٔ ٦ ("مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستادهٔ خدا بود")، آیهٔ ۱۲ ("این حق را داد که فرزندان خدا شوند") و آیهٔ ۱۸ ("کسی هرگز خدا را ندیده است"). اگر شاهدان یهوه در مباحثهٔ خود دربارهٔ غیاب حرف تعریف معرفه ثُبات داشتند، باید همهٔ اینها را با عبارت "یک خدایی" ترجمه می‌کردند، اما در هر یک از این موارد، "خدا" ترجمه کرده‌اند.

یوحنا ۲۸:۲۰ در پیش‌زمینه‌اش، برهان قدرتمندی برای الوهیت مسیح است. توما به گزارشات شاگردان دیگری که عیسای قیام کرده از مُردگان را دیده بودند، شکّ کرد و گفت تا زمانیکه جای میخها را در دستان عیسی نبیند و دستش را بر پهلوی زخمی عیسی نگذارد، حرفشان را باور نخواهد کرد (یوحنا ۲۵:۲۰). بعد وقتی توما با شاگردان بود، عیسی بر شاگردان ظاهر شد. او به توما گفت: "انگشت خود را به اینجا بیاور، دست‌های مرا ببین، دست خود را بر پهلوی من بگذار و دیگر بی‌ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش" (یوحنا ۲۷:۲۰). ما در پاسخ به آن می‌خوانیم: "توما گفت: ای خداوند من و ای خدای من" (یوحنا ۲۸:۲۰). در اینجا توما، عیسی را "خدای من" خطاب می‌کند. آیات بعدی (آیات ۲۹-۳۱) نشان می‌دهند که یوحنا در نوشتن انجیل اش و عیسی خودش، حرف توما را تأیید می‌کنند و همهٔ کسانی را که دربارهٔ توما می‌شنوند، تشویق می‌کند که به همان چیزهایی ایمان داشته باشند که توما ایمان داشت.

عبارات دیگری که دربارهٔ عیسی به‌عنوان خدای کامل صحبت می‌کنند، شاملِ عبرانیان ۱ است، جاییکه نویسنده می‌گوید مسیح "مظهر کامل" (آیهٔ ۳، یونانی *charakter*، "نسخهٔ دقیق") از ماهیت یا وجود (یونانی *hypostasis*) خداست- یعنی خدای پسر دقیقاً وجود یا ماهیت خدای پدر را از هر لحاظ کُپی می‌کند؛ هر صفت یا قدرت موجود در خدای پدر، در خدای پسر- هم هست. نویسنده ادامه داده و در آیهٔ ۸، به پسر به‌عنوان "خدا" اشاره می‌کند ("اما دربارهٔ پسر- فرمود: *ای خدا*، تخت سلطنت تو ابدی است") و خلقت آسمانها را به مسیح نسبت می‌دهد، وقتی دربارهٔ او می‌گوید: "تو ای خداوند، در ابتدا زمین را آفریدی و آسمآنها کار دست‌های توست" (عبرانیان ۱۰:۱، نقل قول از مزامیر ۲۵:۱۰۲).

در فصل ۱۵ دربارهٔ عبارات بسیار زیادی صحبت خواهد شد، اما این موارد باید کافی باشد تا نشان دهد که عهدجدید به‌وضوح به مسیح به‌عنوان خدای کامل اشاره می‌کند. چنانکه پولس در کولسیان ۹:۲ می‌گوید: "زیرا اُلوهیت بطور کامل در مسیح مجسم شد".

بعد، *روح‌القدس نیز کاملاً خداست*. وقتی ما درک می‌کنیم که خدای پدر و خدای پسر- کاملاً خداست، در این صورت عبارات تثلیثی در آیاتی مانند متی ۱۹:۲۸ ("آنها را به نام پدر و پسر- و روح‌القدس تعمید دهید") برای آموزهٔ روح‌القدس، مهم به نظر می‌رسند، چون نشان می‌دهند که روح‌القدس، برابر با پدر و پسر است. می‌توانیم اینطور در نظر بگیریم که چقدر غیرقابل تصور می‌بود که عیسی اینطور بگوید: "آنها را به نام پدر و پسر و رئیس فرشتگان، میکائیل تعمید دهید"- این به یک مخلوق، حتی به رئیس فرشتگان، جایگاه کاملاً نامناسبی را می‌داد. ایمانداران تمامی اعصار فقط می‌توانند به نامِ (و بنابراین با بکار گرفتن شخصیت) خودِ خدا تعمید یابند. (همچنین به عبارات تثلیثی دیگری که در بالا ذکر شد، توجه کنید: اول قرنتیان ۱۲:۴-۶؛ دوم قرنتیان ۱۳:۱۴؛ افسسیان ۴:۴-۶؛ اول پترس ۱:۲؛ یهودا ۲۰-۲۱).

در اعمال ۵:۳-۴ پترس از حنانیا می‌پرسد: "چرا اینطور تسلیم شیطان شدی تا او تو را وادار کند به روح‌القدس دروغ بگویی...؟ تو نه به انسان بلکه به *خدا* دروغ گفته‌ای". مطابق کلام پترس، دروغ گفتن به روح‌القدس، یعنی دروغ گفتن به خدا. پولس در اول قرنتیان ۳:۱۶ می‌گوید: "آیا نمی‌دانید که شما خانهٔ خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟" معبد خدا جایی است که خدا در آن ساکن است و پولس اینطور توضیح می‌دهد که "روح خدا" در آن ساکن است، بنابراین، ظاهراً روح خدا را با خدا برابر می‌داند.

داوود در مزامیر ۱۳۹:۷-۸ می‌پرسد: "از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی!" این عبارت ویژگی الهی حضور مطلق را به روح‌القدس نسبت می‌دهد، چیزی که در مورد هیچ‌یک از مخلوقات خدا صدق نمی‌کند. به نظر می‌رسد که داوود، روح خدا را با حضور خدا برابر می‌داند. گریختن از روح خدا، به معنای گریختن از حضور اوست، اما اگر جایی نیست که داوود بتواند از روح خدا بگریزد، پس او می‌داند که هر جا برود، باید بگوید: "تو آنجا هستی".

پولس در اول قرنتیان ۲:۱۰-۱۱، ویژگی الهی علمِ مطلق را به روح‌القدس نسبت می‌دهد: "زیرا روح‌القدس همه چیز حتی اعماق نیات خدا را کشف می‌کند. کیست که بهتر از روح شخص با باطن او آشنا باشد؟ به همان طریق، هیچ‌کس جز روح خدا با [افکار] خدا [ترجمهٔ تحت‌اللفظی یونانی، "امور خدا"] آشنا نیست".

بعلاوه، عمل اعطای تولد تازه به همهٔ کسانیکه تولد دوباره یافته‌اند، کار روح‌القدس است. عیسی گفت: "به‌یقین بدان که هیچ‌کس نمی‌تواند داخل پادشاهی خدا شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد. آنچه از جسم تولد بیابد، جسم است و آنچه از روح متولد گردد روح است. تعجب نکن که به تو می‌گویم همه باید دوباره متولد شوند" (یوحنا ۳:۵-۷). اما عمل اعطای حیات روحانی جدید به انسانها، در زمانیکه مسیحی می‌شوند، چیزی است که فقط خدا می‌تواند انجام دهد (مقایسه کنید با اول یوحنا ۳:۹، "آن که از خدا مولود شده" [ترجمهٔ هزارهٔ نو]). بنابراین این عبارت نشانهٔ دیگری را ارائه می‌کند که روح‌القدس کاملاً خداست.

تا اینجا ما دو نتیجه‌گیری داریم، هر دو به وفور در سراسر کتاب مقدس تعلیم داده شده‌اند:

1. خدا سه شخص است.
2. هر شخص، کاملاً خداست.

اگر کتاب مقدس فقط این دو حقیقت را تعلیم می‌داد، هرگز مشکل منطقی برای کنار هم قرار دادن این دو مورد وجود نمی‌داشت، چون راه حلّ آشکار این بود که سه خدا وجود دارد. پدر کاملاً خداست، پسر کاملاً خداست و روح‌القدس کاملاً خداست. ما یک نظامی را داشتیم که در آن سه وجود الهی برابر وجود داشت. این نظام اعتقادی، آیین چند خدا باوری نامیده می‌شد- یا به‌طور مشخص‌تر، "سه خدا باوری" یا اعتقاد به سه خدا. اما ابداً کتاب مقدس چنین تعلیمی را نمی‌دهد.

3. یک خدا وجود دارد.

کتاب مقدس بسیار واضح است که فقط یک خدای واحد وجود دارد. سه شخص متفاوت تثلیث، نه فقط در هدف و سازگاری افکار، بلکه در ذات و ماهیت اساسی‌شان نیز یکی هستند. به عبارت دیگر، خدا فقط *یک وجود* است. سه خدا نیست. فقط یک خدا هست.

یکی از معروفترین عبارات عهدعتیق، تثنیه ۶:۴-۵ است: "ای اسرائیل، بشنو: خداوند، خدای ما *خداوند یکتا و یگانه است*. خداوند، خدای خود را با تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوّت خود دوست بدار".

وقتی خدا صحبت می‌کند، او بارها به‌وضوح می‌گوید که او تنها خدای حقیقی است؛ این ایده که باید سه خدا را به جای یک خدا پرستش کنیم، با توجه به این بیانیه‌های بسیار قدرتمند، غیرقابل تصور می‌بود. *فقط خدا*، تنها خدای حقیقی است و هیچ‌کس مانند او نیست. وقتی او صحبت می‌کند، فقط او صحبت می‌کند- او به‌عنوان یک خدا از بین سه خدایی که باید پرستش شود، صحبت نمی‌کند. او می‌گوید:

> "من خداوند هستم و به غیر از من خدای دیگری وجود ندارد. درحالیکه تو مرا نمی‌شناسی، من به تو قدرت می‌دهم تا همهٔ مردم از شرق و غرب بدانند که مانند من خدای دیگری نیست. من یگانه خداوند هستم و همتا ندارم" (اشعیا ۴۵:۵-۶).

عهدجدید نیز تأیید می‌کند که یک خدا وجود دارد. پولس می‌نویسد: "زیرا یک *خدا* و یک واسطه بین خدا و انسان وجود دارد، یعنی شخص عیسی مسیح" (اول تیموتاوس ۲:۵). پولس تأیید می‌کند "خدا یکی است" (رومیان ۳:۳۰). نهایتاً، یعقوب تصدیق می‌کند که حتی دیوها می‌دانند یک خدا هست، اگرچه پذیرش عقلانی آنها دربارهٔ این حقیقت، برای نجات‌شان کافی نیست: "تو ایمان داری که خدا واحد است، بسیار خوب! – شیاطین هم ایمان دارند و از ترس می‌لرزند" (یعقوب ۲:۱۹). اما یعقوب به‌وضوح تأیید می‌کند "بسیار خوب" است که شخص ایمان داشته باشد که "خدا واحد است".

4. همهٔ قیاسها، نقصهایی دارند.

اگر ما نتوانیم هیچ‌یک از این راه‌حلّهای ساده را بپذیریم، پس چگونه می‌توانیم سه حقیقت کتاب مقدس را در کنار هم گذاشته و آموزهٔ تثلیث را حفظ کنیم؟ گاهی اوقات مردم از قیاسهای گوناگون در طبیعت یا تجربهٔ انسانی استفاده کرده‌اند تا سعی کنند این آموزه را توضیح دهند. اگرچه این قیاسها می‌توانند برای ادراک ابتدایی مفید باشند، اما همگی برای تفکر بیشتر، ناکافی یا گمراه‌کننده هستند. مثلاً بیان اینکه خدا مانند برگ شَبدر سه برگی است که سه بخش دارد، ولی همچنان یک شَبدر است، ناموفق است، چون هر برگ فقط بخشی از شَبدر است و نمی‌توان گفت که هر یک از برگها کلّ شَبدر را تشکیل می‌دهند. اما در تثلیث، هر یک از سه شخص فقط یک بخش جداگانه از خدا نیست، هر شخص کاملاً خداست.

قیاسِ سه حالتِ آب (بخار، آب و یخ) نیز ناکافی است، چون (الف) هیچ میزانی از آب هرگز به‌طور همزمان در هر سه حالت نیست، (ب) آنها ویژگی یا خصوصیات متفاوتی دارند، (پ) این قیاس با این حقیقت که فقط یک خدا وجود دارد، هیچ تطابقی ندارد (چیزی به‌عنوان "یک آب" یا "همهٔ آبهای جهان" وجود ندارد) و (ج) عنصر خصوصیت عقلانی وجود ندارد.

قیاسهای دیگر برگرفته از تجربهٔ انسان است. شاید بگویند تثلیث مانند یک مرد است که هم کشاورز، هم شهردار شهرش و هم شیخ کلیسای اش است. او در زمانهای مختلف در نقشهای مختلف عمل می‌کند، اما یک نفر است. اما این قیاس بسیار ناقص است، چون فقط یک نفر این سه عمل را در زمانهای مختلف انجام می‌دهد و این قیاس نمی‌تواند به ارتباط شخصی در اعضای تثلیث بپردازد. (در واقع، این قیاس فقط کفری را تعلیم می‌دهد که صورت‌گرایی نامیده می‌شود، در زیر دربارهٔ آن صحبت شده است).

پس ما باید از چه قیاسی برای تعلیم دادن تثلیث استفاده کنیم؟ اگرچه کتاب مقدس از قیاسهای بسیار در طبیعت و زندگی استفاده می‌کند تا جوانب گوناگون شخصیت خدا را به ما تعلیم دهد (خدا در وفاداری اش مانند صخره است، مراقبت او مانند شبان است و غیره)، اما جالب است که در هیچ جایی از کتاب مقدس، از قیاس برای تعلیم آموزهٔ تثلیث استفاده نشده است. چیزی که بیشتر

به یک قیاس شباهت دارد، در عناوین "پدر" و "پسر" یافت می‌شود، عناوینی که به‌وضوح دربارهٔ اشخاص متمایز و رابطهٔ نزدیکشان در یک خانوادهٔ انسانی صحبت می‌کنند. اما البته در سطح انسانی، ما دو انسان کاملاً مجزا داریم، نه وجودی که متشکّل از سه شخص متمایز باشد. بهترین نتیجه‌گیری این است که هیچ قیاسی تعلیم کافی دربارهٔ تثلیث نمی‌دهد و همهٔ آنها به طُرق قابل ملاحظه‌ای گمراه‌کننده هستند.

5. *همهٔ راه‌حلّهای ساده‌لوحانه، باید یک بخش از تعلیم کتاب مقدس را انکار کنند.*

اکنون ما سه بیانیه داریم که هر سه در کتاب مقدس تعلیم داده شده‌اند:

1. خدا سه شخص است.
2. هر شخص کاملاً خداست.
3. یک خدا وجود دارد.

در طول تاریخ کلیسا تلاش کرده‌اند که با انکار یکی از این بیانیه‌ها، یک راه‌حل ساده برای آموزهٔ تثلیث بیابند. اگر کسی *اولین بیانیه را انکار کند*، در این صورت ما فقط این حقیقت را داریم که هر یک از اشخاص مذکور در کتاب مقدس (پدر، پسر و روح‌القدس) خداست، و یک خدا وجود دارد. اما اگر مجبور نباشیم که بگوییم آنها اشخاص متمایزی هستند، در این صورت یک راه‌حلّ ساده وجود دارد: اینها فقط اسامی مختلف برای یک نفر است که در زمانهای مختلف به شکلهای مختلف عمل می‌کند. گاهی اوقات این شخص خودش را پدر خطاب می‌کند، گاهی اوقات خودش را پسر خطاب می‌کند و گاهی اوقات خودش را روح خطاب می‌کند. اما چنین راه حلّی، منکر این حقیقت است که این سه شخص، اشخاص متمایزی هستند که خدای پدر، خدای پسر را به جهان می‌فرستد، پسر در نزد پدر دعا می‌کند و روح‌القدس در حضور پدر برای ما شفاعت می‌کند.

یک راه‌حلّ سادهٔ دیگر را می‌توان در *انکار بیانیهٔ دوم* یافت- یعنی انکار اینکه بعضی از اشخاص مذکور در کتاب مقدس، واقعاً خدای کامل هستند. اگر فقط معتقد باشیم که خدا سه شخص است و یک خدا وجود دارد، پس شاید وسوسه شویم که بگوییم بعضی از این "اشخاص" کاملاً خدا نیستند، بلکه فقط تابع خدا یا مخلوقات اش هستند. این راه‌حل، به‌عنوان مثال توسط کسانی ارائه می‌شود که الوهیت کامل پسر (و الوهیت روح‌القدس) را انکار می‌کنند. اما همانطور که در مطالب بالا دیدیم، این راه‌حلّ باید کلّ مقولهٔ تعلیم کتاب مقدس را انکار کند.

نهایتاً همانطور که در بالا مشاهده کردیم، یک راه‌حلّ ساده می‌تواند، *انکار وجود یک خدا* باشد. اما این منجر به اعتقاد به سه خدا می‌شود، چیزی که به‌وضوح برخلاف کتاب مقدس است.

اگرچه خطای سوم مرسوم نبوده، اما هر یک از دو خطای اول در یک زمان از تاریخ کلیسا ظاهر شده‌اند و هر یک از آنها امروزه در بعضی از گروهها ادامه یافته‌اند.

پ. خطاهای حاصل از انکار هر یک از سه بیانیه‌ای که تعلیم کتاب مقدس را خلاصه می‌کنند

در بخش قبلی دیدیم که چطور کتاب مقدس نیازمند این است که ما سه بیانیهٔ زیر را تأیید کنیم:

1. خدا سه شخص است.
2. هر شخص کاملاً خداست.
3. یک خدا وجود دارد.

پیش از اینکه بیشتر دربارهٔ تفاوتهای بین پدر، پسر- و روح‌القدس و نحوهٔ ارتباط شان با یکدیگر صحبت کنیم، باید بعضی از خطاهای آموزه‌ای تثلیث را که در تاریخ کلیسا ایجاد شده، بررسی کنیم. در این بررسی تاریخی، به بعضی از خطاهایی خواهیم پرداخت که باید در تفکرمان دربارهٔ این آموزه از آنها اجتناب کنیم. در واقع، بزرگترین خطاهای تثلیثی ایجاد شده، به‌واسطهٔ انکار یکی از این سه بیانیهٔ اساسی بوده است.[۲]

1. صورت‌گرایی ادعا می‌کند که یک شخص وجود دارد که به سه شکل (یا "صورت") متفاوت بر ما ظاهر می‌شود.

در زمانهای گوناگون مردم تعلیم داده‌اند که خدا واقعاً سه شخص متمایز نیست، بلکه فقط یک شخص است که در زمانهای مختلف، به"صورتهای" مختلف بر مردم ظاهر می‌شود. مثلاً در عهدعتیق، خدا به‌عنوان "پدر" ظاهر شد. در سراسر انجیل، این شخص الهی به‌عنوان "پسر" ظاهر شد که در زندگی انسانی و خدمت عیسی دیده می‌شود. بعد از پنطیکاست، همین شخص، خودش را به‌عنوان "روح" که در کلیسا فعال است، آشکار کرد.

صورت‌گرایی، جذّابیت اش را از اشتیاق به تأکید واضح بر این حقیقت بدست می‌آورد که فقط یک خدا وجود دارد. شاید ادعا کند که فقط با عباراتی که دربارهٔ یک خدا صحبت می‌کنند، حمایت نمی‌شود، بلکه با عباراتی همچون یوحنا ۳۰:۱۰ ("من و پدر یک هستیم") و یوحنا ۹:۱۴ ("هر که مرا دید، پدر را دیده است") نیز حمایت می‌شود. اما آخرین عبارت فقط می‌تواند به این معنا باشد که عیسی کاملاً شخصیت خدای پدر را آشکار می‌کند و عبارت قبلی (یوحنا ۳۰:۱۰)، در پیش‌زمینه‌ای که عیسی تأیید می‌کند که همهٔ کارهایی را که پدر به او سپرده، انجام خواهد داد و همهٔ کسانی را که پدر به او داده، نجات خواهد داد، این مفهوم را می‌رساند که عیسی و پدر یک هدف دارند.

نقص مُهلک صورت‌گرایی در این حقیقت است که باید روابط شخصی بین تثلیث را که در بسیاری از قسمتهای کتاب مقدس ظاهر می‌شود، انکار کند (یا باید تأیید کند که اینها فقط یک خیال باطل هستند و واقعی نیستند). بنابراین باید سه شخص مجزا در تعمید عیسی را انکار کنند، جاییکه پدر از آسمان سخن می‌گوید و روح مانند کبوتر بر عیسی نازل می‌شود. باید بگوید که همهٔ این مواردی که عیسی در نزد پدر دعا می‌کند، یک خیال باطل یا چیستان نمایشی است. این ایده که پسر یا روح‌القدس در نزد خدای پدر برای ما شفاعت می‌کنند، از بین می‌رود. نهایتاً صورت‌گرایی کاملاً اصلِ آموزهٔ کفّاره را از دست می‌دهد- یعنی این ایده که خدا پسرش را به‌عنوان قربانی نیابتی فرستاد و پسر به جای ما، خشم خدا را متحمل شد، و پدر که نشاندهندهٔ بخشی از تثلیث است، رنج مسیح را دید و راضی شد (اشعیا ۱۱:۵۳).

2. *آریانیسم، الوهیت کامل پسر و روح‌القدس را انکار می‌کند.*

اصطلاح *آریانیسم* برگرفته از آریوس، اسقف اسکندریه است که دیدگاههایش در شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی محکوم شد و او در ۳۳٦ میلادی از دنیا رفت. آریوس تعلیم داد که خدای پسر، یک زمانی توسط خدای پدر آفریده شد و پیش از آن پسر نبود، روح‌القدس هم نبود، بلکه فقط پدر بود. بنابراین، اگرچه پسر یک موجود آسمانی است که پیش از بقیهٔ خلقت وجود داشته و بسیار بزرگتر از بقیهٔ خلقت است، اما همچنان در همهٔ صفات با پدر برابر نیست- شاید بتوان گفت که در ماهیت اش "مانند پدر" یا "شبیه به پدر" بود، اما نمی‌توان گفت که "همذات" با پدر بود.

آریانها به‌شدّت به متونی وابسته‌اند که مسیح را "یگانه مولود" خدا می‌خوانند (یوحنا ۱:۱۴؛ ۳:۱٦، ۱۸؛ اول یوحنا ۴:۹). آنها استدلال می‌کردند که اگر مسیح "یگانه مولود" خدای پدر بود، پس باید به این معنا باشد که او توسط خدای پدر به وجود آمد (چون کلمهٔ *بچه‌دار شدن یا مولود* در تجربهٔ انسانی، به نقش پدر در تولید بچه اشاره می‌کند). حمایت بیشتر از دیدگاه آریان در کولسیان ۱:۱۵ یافت می‌شد: "مسیح صورت و مظهر خدای نادیده است و نخست‌زاده و برتر از همهٔ مخلوقات". آیا در اینجا "نخست‌زاده" به این معنا نیست که پسر در یک زمانی توسط پدر به وجود آمد؟ و اگر این دربارهٔ پسر صدق کند، ضرورتاً باید دربارهٔ روح‌القدس نیز صدق کند.

اما این متون از ما نمی‌خواهند که نظر آریانها را باور کنیم. کولسیان ۱:۱۵ که مسیح را "نخست‌زادهٔ همهٔ مخلوقات" می‌خواند، بهتر است به این معنا در نظر گرفته شود که مسیح از حقوق یا امتیازات "نخست‌زاده" برخوردار است-که مطابق کاربرد و رسومات کتاب مقدس، یعنی حقّ رهبری یا اقتدار بر خانواده در نسل او. (به عبرانیان ۱۲:۱٦ توجه کنید که گفته شده عیسو "حقّ نخست‌زادگی" یا "حقّ اولباری" خود را فروخت- کلمهٔ یونانی *prototokia* هم‌ریشهٔ اصطلاح *prototokos* "نخست‌زاده" در کولسیان ۱:۱۵ است). پس کولسیان ۱:۱۵ یعنی مسیح از امتیازات اقتدار و فرمانروایی که به "نخست‌زاده" تعلق دارد، برخوردار است، اما در رابطه با کلّ خلقت این امتیازات را دارد. ترجمهٔ هزارهٔ نو کمک می‌کند: " فرزند ارشد *بر تمامی آفرینش*".

استدلالهای آریانها که از متونی استفاده کرده که به مسیح به‌عنوان "یگانه مولود" خدا اشاره می‌کنند، بر اساس سوءتفاهمی از کلمهٔ یونانی *monogenes* است (به‌عنوان مثال در هزارهٔ نو به‌عنوان "آن پسر یگانه" ترجمه شده، در یوحنا ۱۴:۱، ۱۸؛ ۱۶:۳، ۱۸؛ اول یوحنا ۹:۴). سالهای زیادی فکر می‌کردند که این کلمه از دو اصطلاح یونانی مشتق شده، *mono* یعنی "یگانه" و *gennao* یعنی "مولود شدن" یا "زادن". اما مطالعهٔ زبان‌شناسی در قرن بیستم نشان داده که بخش دوم این کلمه، در واقع با کلمهٔ *genos* در ارتباط است که یعنی "دسته" یا "نوع". درنتیجه، این کلمه یعنی پسر"بی‌نظیر" یا "بی‌همتا" (همچنین مراجعه کنید به عبرانیان ۱۷:۱۱، جاییکه اسحاق، *monogenes* ابراهیم است، اگرچه او تنها فرزند نبود). این آیات به جای اینکه به‌نوعی به نزول مسیح از جانب پدر اشاره کنند، جایگاه بی‌همتای مسیح را به‌عنوان پسر خدا تأیید می‌کنند.

با وجود سوءتفاهم کلیسای اولیه دربارهٔ اصطلاح *monogenes*، به‌شدّت احساس می‌شد که بسیاری از متون دیگر نشان می‌دهند که مسیح کاملاً و تماماً خدا بود، و نتیجه‌گیری می‌کرد که "یگانه مولود"، هر مفهومی که داشته باشد، مفهوم "مخلوق" را ندارد. بنابراین اعتقادنامهٔ نیقیه در ۳۲۵ تأیید کرد که مسیح "مولود بود، نه آفریده شده".

> ما به یک خدا ایمان داریم، پدر قادر مطلق، خالق همهٔ چیزهای دیدنی و نادیدنی.
>
> و ایمان داریم به یک خداوند عیسی مسیح، پسر خدا، مولود پدر، یگانه مولود؛ یعنی از ذات پدر است، خداست از خدا، نور از نور، خدای راستین از خدای راستین، مولود، نه *آفریده شده*، همذات [*homoousion*] با پدر...[۳].

برای ابطال بیشتر تعلیم آریوس، اعتقادنامهٔ نیقیه تأکید کرد که مسیح "همذات با پدر" بود. مشاجره با آریوس، در مورد دو کلمه بود که در تاریخ آموزهٔ مسیحی معروف شده، *homoousios* ("از ذات یکسان") و *homoiousios* ("از ذات مشابه"). فرق آنها به معنای متفاوت دو پیشوند یونانی مربوط است، *homo*- یعنی "یکسان" و *homoi*- یعنی "مشابه". آریوس با خوشحالی می‌گفت مسیح یک وجود آسمانی فوق‌طبیعی بود و توسط خدا قبل از آفرینش بقیهٔ جهان آفریده شد، و حتی در ذاتش،

"مشابه" خدا بود. بنابراین، آریوس با کلمهٔ *homoiousios* موافق بود. اما شورای نیقیه در ۳۲۵ و شورای قسطنطنیه در ۳۸۱ متوجه شدند که این کافی نیست، چون اگر مسیح دقیقاً همذات با پدر نیست، پس کاملاً خدا نیست. پس هر دو شورا اصرار داشتند که مسیحیان اُرتدکس اعتراف کنند که عیسی *homoousios* است، *همذات* با خدای پدر. با وجود اینکه فرق بین این دو کلمه فقط در یک حرف بود، این فرق واقعاً عمیق بود، فرق بین مسیحیت کتاب مقدسی و ارتداد، فرق بین آموزهٔ حقیقی تثلیث و ارتدادی را که الوهیت کامل مسیح را نمی‌پذیرفت و درنتیجه غیرتثلیثی بود و نهایتاً برای کلّ ایمان مسیحی مخرّب بود، مشخص می‌کرد.

کلیسای اولیه در تأیید اینکه پسر- با پدر همذات بود، یک آموزهٔ دروغینِ مرتبط با آن، یعنی تابع‌گرایی را حذف کرد. درحالیکه آریانیسم می‌گوید پسر- مخلوق است و خدا نیست، تابع‌گرایی معتقد است که پسر ازلی (نه مخلوق) و خدا بود، اما همچنان در وجود یا صفات با پدر برابر نبود- وجودِ پسر، پایین‌تر یا "تابع" خدای پدر بود.[۴] این ایده هم مانند آریانیسم به‌وضوح در شورای نیقیه رد شد.

3. سه خداباوری، وجود یک خدا را انکار می‌کند.

روش نهایی ممکن در تلاش برای تطبیق آسان تثلیث با تعلیم کتاب مقدس، انکارِ وجود یک خدا خواهد بود. نتیجه این است که بگوییم خدا سه شخص است و هر شخص کاملاً خداست. درنتیجه سه خدا وجود دارد. اصولاً این دیدگاه، "سه خداباوری" نامیده می‌شد.

عدهٔ کمی در تاریخ کلیسا به این دیدگاه اعتقاد داشته‌اند. این به بسیاری از مذاهب بت‌پرستی باستانی که به تعدّد خدایان اعتقاد داشتند، شباهت دارد. این دیدگاه منجر به سردرگمی در ذهن ایمانداران می‌شد. هیچ پرستش واقعی یا وفاداری یا عبادت در برابر یک خدای واحد حقیقی نمی‌بود. ما نمی‌فهمیدیم که باید به کدام خدا غایت وفاداریمان را ابراز کنیم. و در سطح عمیق‌تر، این دیدگاه هر حسی از وحدت غایی در جهان را از بین می‌بُرد؛ حتی در وجودِ خودِ خدا، حالت جمع وجود می‌داشت، نه وحدت.

اگرچه هیچ گروه مُدرنی از سه خداباوری دفاع نمی‌کند، اما شاید بسیاری از معتقدین به نهضت انجیلیهای امروز، ناخواسته به سوی دیدگاه سه خداباوری در تثلیث متمایل شوند و شخصیت متمایز پدر، پسر و روح‌القدس را تصدیق کنند، اما به‌ندرت از وحدت خدا به‌عنوان یک وجود یکپارچه آگاه باشند.

4. اهمیت آموزهٔ تثلیث.

چرا کلیسا بسیار نگرانِ آموزهٔ تثلیث بود؟ آیا واقعاً ضروری است که به الوهیت کامل پسر و روح‌القدس معتقد باشیم؟ بله ضروری است، چون این تعلیم برای اصل ایمان مسیحی، مفاهیمی را در پی دارد.

اول، کفاره در خطر است. اگر عیسی صرفاً یک مخلوق است و کاملاً خدا نیست، پس به‌سختی می‌توان دید که چطور او به‌عنوان مخلوق توانست خشم کامل خدا را برعلیه همهٔ گناهان ما متحمّل شود. آیا هیچ مخلوقی، هر چقدر که بزرگ باشد، واقعاً می‌تواند ما را نجات دهد؟ دوم، اگر الوهیت کامل پسر را انکار کنیم، این تهدیدی برای عادل‌شمردگی فقط با ایمان است. (این امروزه در تعلیم شاهدان یهوه دیده می‌شود، کسانیکه به عادل‌شمردگی فقط با ایمان، اعتقاد ندارند). اگر عیسی کاملاً خدا نیست، ما به‌درستی شکّ می‌کردیم که آیا می‌توانیم واقعاً به او اعتماد کنیم که ما را کاملاً نجات دهد. آیا واقعاً می‌توانستیم برای نجاتمان، کاملاً به هر مخلوقی تکیه کنیم؟ سوم، اگر عیسی خدای بیکران نیست، آیا باید در نزد او دعا کرده یا او را پرستش کنیم؟ چه کسی غیر از خدای بیکران و عالِم مطلق می‌توانست همهٔ دعاهای قومش را بشنود و پاسخ دهد؟ چه کسی غیر از خدا سزاوار پرستش است؟ به‌درستی که اگر عیسی صرفاً یک مخلوق است، هر چقدر که بزرگ باشد،

پرستش او، بُت‌پرستی می‌بود- ولی عهدجدید به ما فرمان می‌دهد که او را پرستش کنیم (فیلیپیان ۲:۹-۱۱؛ مکاشفه ۵:۱۲-۱۴). چهارم، اگر کسی تعلیم می‌دهد که مسیح یک مخلوق است، ولی ما را نجات می‌دهد، این تعلیم اشتباهاً امتیاز نجات را به یک مخلوق نسبت می‌دهد، نه خدا. این تعلیم اشتباهاً مخلوق را به جای خالق بلند می‌کند، چیزی که کتاب مقدس هرگز به ما اجازهٔ آن را نمی‌دهد. پنجم، ماهیت مستقّل و شخصی خدا در خطر است: اگر هیچ تثلیثی نیست، پس پیش از آفرینش، هیچ روابط شخصی در وجود خدا نبود و بدون روابط شخصی، به‌سختی می‌توان دید که خدا بتواند واقعاً شخصی باشد یا نیازی به آفرینش نداشته باشد تا با آن ارتباط برقرار کند. ششم، وحدت جهان در خطر است: اگر در خدا حالت جمع کامل و وحدت کامل نیست، پس ما پایه‌ای برای این تفکر نداریم که یک وحدت غایی بین عناصر گوناگون جهان خواهد بود. به‌وضوح، در آموزهٔ تثلیث، اصلِ ایمان مسیحی در خطر است.

ج. چه فرقی بین پدر، پسر و روح‌القدس وجود دارد؟

پس از پایان بررسی خطاهایی دربارهٔ تثلیث، اکنون می‌توانیم بپرسیم که آیا می‌توان چیزهای بیشتری دربارهٔ فرق بین پدر، پسر و روح‌القدس گفت. اگر بگوییم هر عضو تثلیث کاملاً خداست و هر شخص کاملاً در همهٔ صفات خدا شریک است، پس آیا اصلاً فرقی بین این اشخاص وجود دارد؟

1. شخصیتهای تثلیث، عملکردهای اصلی متفاوتی در رابطه با دنیا دارند.

وقتی کتاب مقدس دربارهٔ نحوهٔ ارتباط خدا با دنیا در آفرینش و فدیه صحبت می‌کند، می‌گوید شخصیتهای تثلیث عملکردها یا فعالیتهای اصلی متفاوتی دارند. گاهی اوقات آن را "تثلیث کارکردی" می‌نامند، بکارگیری *کارکرد* در قدیم، یعنی "ساماندهی فعالیتها". (از این لحاظ، مردم عادت داشتند که بگویند "کارکرد اهل خانه" یا "کارکرد خانه" که فقط به معنای امور مالی اهل خانه نبود، بلکه کلّ "ساماندهی فعالیتها" در اهل خانه بود.) "تثلیث کارکردی" یعنی طریقهای مختلف عملکرد این سه شخص در ارتباط با دنیا و (همانطور که در بخش بعدی خواهیم دید) نسبت به یکدیگر تا به ابد.

ما این عملکردهای متفاوت را در کار آفرینش می‌بینیم. خدای پدر کلام آفریننده را اعلام کرد تا جهان را به وجود آورد. اما خدای پسر، یعنی کلام ازلی خدا، این احکام آفریننده را اجرا کرد. "همه چیز به‌وسیلهٔ او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد" (یوحنا ۱:۳؛ همچنین مراجعه کنید به اول قرنتیان ۸:٦؛ کولسیان ۱:۱٦؛ عبرانیان ۱:۲). روح‌القدس نیز به‌طور متفاوت فعال بود، در "حرکت کردن" یا "چرخیدن" بر روی سطح آبها (پیدایش ۱:۲)، ظاهراً حضور مستقیم خدا را در خلقت اش تقویت و ظاهر می‌کرد (مقایسه کنید با مزامیر ۳۳:٦، جاییکه "دَمِ دهان او" [ترجمهٔ هزارهٔ نو] احتمالاً باید "روح" ترجمه شود؛ همچنین به مزامیر ۱۳۹:۷ مراجعه کنید).

همچنین ما می‌توانیم عملکردهای متمایز را در کار فدیه ببینیم. خدای پدر، فدیه را برنامه‌ریزی کرد و پسرش را به جهان فرستاد (یوحنا ۳:۱٦؛ غلاطیان ۴:۴؛ افسسیان ۱:۹-۱۰). پسر از پدر اطاعت کرد و فدیه را برای ما به عمل آورد (یوحنا ٦:۳۸؛ عبرانیان ۱۰:۵- ۷ و غیره). خدای پدر نیامد که برای گناهان ما بمیرد، خدای روح‌القدس هم نیامد. این کارِ خاصِ پسر بود. آنگاه، پس از آنکه عیسی به آسمان صعود کرد، روح‌القدس توسط پدر و پسر فرستاده شد تا فدیه را در ما بکار ببرد. عیسی دربارهٔ این می‌گوید که "روح‌القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد" (یوحنا ۱۴:۲٦)، همچنین می‌گوید او خودش روح‌القدس را خواهد فرستاد، چون می‌گوید: "اگر بروم، او را نزد شما خواهم فرستاد" (یوحنا ۱٦:۷). نقش خاص روح‌القدس این است که به ما تولد تازه یا زندگی روحانی جدید بدهد (یوحنا ۳:۵-۸)، ما را تقدیس کند (رومیان ۸:۱۳؛ ۱۵:۱٦؛ اول پترس ۱:۲) و برای خدمت، به ما قدرت ببخشد (اعمال ۱:۸؛ اول قرنتیان ۱۲:۷-۱۱). به‌طور کلی به نظر می‌رسد که کار روح‌القدس، تکمیل کاری است که خدای پدر برنامه‌ریزی کرد و خدای پسر آغاز کرد.

پس می‌توانیم بگوییم که نقش پدر در خلقت و فدیه این بود که برنامه‌ریزی و هدایت کند و پسر و روح‌القدس را بفرستد. این چیز عجیبی نیست، چون نشان می‌دهد پدر و پسر با هم در ارتباط اند، همانطور که یک پدر و پسر در خانوادهٔ انسانی با هم در ارتباط اند: پدر هدایت می‌کند و بر پسر

اقتدار دارد، و پسر اطاعت می‌کند و به هدایت پدر پاسخ می‌دهد. روح‌القدس از هدایت پدر و پسر اطاعت می‌کند.

بنابراین، درحالیکه اشخاص تثلیث در همهٔ صفاتشان با هم برابرند، اما در ارتباطشان با خلقت متفاوت هستند. پسر و روح‌القدس، در الوهیت با خدای پدر برابر اند، اما در نقشهای‌شان تابع هستند.

2. *شخصیتهای تثلیث از ازل به‌عنوان پدر، پسر و روح‌القدس بودند.*

اما چرا شخصیتهای تثلیث، این نقشهای متفاوت را در ارتباط با آفرینش برعهده می‌گیرند؟ آیا این تصادفی یا دلبخواهی بود؟ آیا خدای پدر می‌توانست به جای خدای پسر بیاید و برای گناهان ما بمیرد؟ آیا روح‌القدس می‌توانست خدای پدر را بفرستد تا برای گناهان ما بمیرد و بعد خدای پسر را بفرستد تا فدیه را برای ما بکار ببرد؟

خیر، به نظر نمی‌رسد که این چیزها می‌توانست اتفاق بی افتد، چون نقش فرمان دادن، هدایت کردن و فرستادن، شایستهٔ جایگاه پدر است، که نقش پدری انسانها مطابق آن طراحی شده است (افسسیان ۳:۱۴-۱۵). نقش اطاعت، رفتن در زمانیکه پدر می‌فرستد و آشکار کردن خدا به ما، شایستهٔ نقش پسر است که کلام خدا نیز نامیده شده است (مقایسه کنید با یوحنا ۱:۱-۵، ۱۴، ۱۸؛ ۴:۱۷؛ فیلیپیان ۲:۵-۱۱). این نقشها نمی‌توانست وارونه شود یا پدر، از پدر بودن دست بکشد و پسر، از پسر بودن دست بکشد. با مقایسهٔ این رابطه می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که نقش روح‌القدس نیز شایستهٔ رابطه‌ای بود که او پیش از آفرینش جهان با پدر و پسر داشت.

دوم، پیش از آمدن پسر به زمین و حتی پیش از آفرینش جهان، پدر از ازل، پدر بود و پسر، پسر بود و روح‌القدس، روح‌القدس بود. این روابط، ازلی هستند و به مرور زمان رُخ نمی‌دهد. ما می‌توانیم اول از تغییرناپذیری خدا به این نتیجه برسیم (مراجعه کنید به فصل ۴). اگر خدا اکنون به‌عنوان پدر، پسر و روح‌القدس وجود دارد، پس همیشه به‌عنوان پدر، پسر و روح‌القدس وجود داشته است.

همچنین می‌توانیم بر اساس آیات دیگر کتاب مقدس که دربارهٔ روابط اعضای تثلیث با یکدیگر، در پیش از آفرینش جهان صحبت می‌کند، نتیجه‌گیری کنیم که این روابط ازلی هستند. به‌عنوان مثال، وقتی کتاب مقدس دربارهٔ عمل برگزیدگی خدا (مراجعه کنید به فصل ۱۸) پیش از آفرینش جهان صحبت می‌کند، می‌گوید پدر ما را "در" پسر برمی‌گزیند: "خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را سپاس می‌گوئیم... *خدا ما را* پیش از آفرینش دنیا *در مسیح برگزید* تا در پیشگاه او مقدس و بی‌عیب باشیم" (افسسیان ۱:۳-۴). عمل اولیهٔ برگزیدن به خدای پدر نسبت داده شده، کسی که ما را با مسیح یا "در مسیح" متحد کرد، حتی پیش از آنکه وجود داشته باشیم (همچنین مراجعه کنید به رومیان ۲۹:۸: پدر ما را "از پیش برگزید تا به شکل پسر او" درآییم). حتی این حقیقت که پدر، "پسر یگانهٔ خود را *داد*" (یوحنا ۱٦:۳) و "پسر خود را به دنیا *فرستاد*" (یوحنا ۱۷:۳) نشان می‌دهد که پیش از آمدن مسیح به دنیا، یک رابطهٔ پدر و پسری وجود داشت.

وقتی کتاب مقدس دربارهٔ آفرینش صحبت می‌کند، دوباره دربارهٔ این صحبت می‌کند که پدر *به‌وسیلهٔ* پسر خلق کرد، نشاندهندهٔ رابطه‌ای پیش از آغاز آفرینش دنیاست (مراجعه کنید به یوحنا ۳:۱؛ اول قرنتیان ٦:۸؛ عبرانیان ۲:۱). اما در هیچ کجا نمی‌گوید پسر یا روح‌القدس *به‌وسیلهٔ* پدر خلق کردند. این عبارات دوباره استنباط می‌کنند که پیش از آفرینش، رابطه‌ای بین پدر (به‌عنوان ابداع کننده) و پسر(به‌عنوان نمایندهٔ فعال) وجود داشت و طبق این رابطه، شایسته بود که شخصیتهای مختلف تثلیث این نقشها را اجرا کنند.

بنابراین، عملکردهای مختلف پدر، پسر و روح‌القدس، به‌سادگی حاصل کارِ رابطهٔ ازلی بین سه شخص است، رابطه‌ای که همیشه وجود داشته و وجود خواهد داشت. خدا همیشه به‌عنوان سه شخص متمایز وجود داشته: پدر، پسر و روح‌القدس. این تمایزات برای ماهیت خدا ضروری است و نمی‌توانست غیر از این باشد.

نهایتاً، شاید بتوان گفت در الوهیت، صفات یا ماهیت اساسی پدر، پسر- و روح‌القدس هیچ تفاوتی وجود ندارد. هر شخص کاملاً خداست و همهٔ صفات خدا را دارد. *تنها تفاوتهای اعضای تثلیث*، در

نحوهٔ ارتباط شان با یکدیگر و با خلقت است. در این روابط، نقشهایی را برعهده دارند که شایستهٔ هر شخص می‌باشد.

گاهی اوقات این حقیقت دربارهٔ تثلیث، در عبارتِ "برابر در وجود، اما تابعیت در کارکرد" خلاصه شده، در اینجا کلمهٔ *وجود*، یعنی "هستی" و *کارکرد* به فعالیتها یا نقشهای متفاوت اشاره می‌کند. روش دیگر در بیان ساده‌تر این است که بگوییم، "برابری وجود، اما تابعیت در نقش". هر دو بخش این عبارت برای آموزهٔ حقیقی تثلیث ضروری است: اگر برابری در وجود را نداشته باشیم، همهٔ شخصیتها کاملاً خدا نیستند. اما اگر تابعیت در کارکرد را نداشته باشیم،[5] در نحوهٔ ارتباط این سه شخص با یکدیگر هیچ تفاوت ذاتی وجود ندارد و درنتیجه ما سه شخص متمایز نداریم که از ازل به‌عنوان پدر، پسر و روح‌القدس باشد.

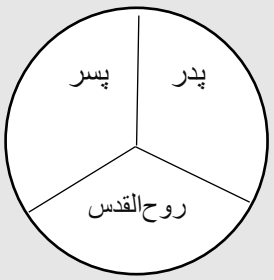
بعضی از مطالب اخیر نهضت انجیلیها، تابعیت ازلی نقشِ اعضای تثلیث را انکار کرده‌اند، شاید فکر می‌کنند که نقش تابع، ضرورتاً به معنای اهمیت کمتر یا فردیت کمتر است. البته با وجود عملکردهای متفاوت اعضای تثلیث، هیچ حقارتی در وجود یا جایگاهشان نیست و ایدهٔ تابعیت ازلی در نقش، حداقل از زمان شورای نیقیه (۳۲۵ میلادی)، به‌وضوح بخشی از آموزهٔ کلیسا دربارهٔ تثلیث بوده است. پس چارلز هاج می‌گوید:

> آموزهٔ نیقیه شامل: (۱) قاعدهٔ تابعیت پسر از پدر، و تابعیت روح از پدر و پسر. اما این تابعیت به معنای حقارت نیست... این تابعیت فقط در رابطه با حالت وجودی و عملکرد است...
>
> این اعتقادات چیزی بیش از پیرایش منظم حقایق کتاب مقدس دربارهٔ آموزهٔ تثلیث نیست. آنها شخصیت متمایز پدر، پسر و روح را بیان می‌کنند... و برابری کاملِ ناشی از آن؛ و تابعیت پسر از پدر و تابعیت روح از پدر و پسر، در رابطه با حالت وجودی و عملکرد است. اینها حقایق کتاب مقدسی است که اعتقادات مورد نظر چیزی به آنها نمی‌افزاید؛ *و از این لحاظ توسط کلیسای جهانی پذیرفته شده‌اند*.[6]

3. چه رابطه‌ای بین سه شخص و وجود خدا وجود دارد؟

بعد از گفتگوی قبلی، سؤالی که بدون راه حلّ باقی می‌ماند، این است: "در این گفتگو، *شخص* و *وجود چه فرقی با هم دارند*؟ چگونه می‌توانیم بگوییم که خدا یک وجود یکپارچه است، و با این حال در این یک وجود، سه شخص وجود دارد؟"

اول باید تأیید کنیم که هر شخص *کاملاً* و *تماماً* خداست؛ یعنی هر شخص تمامیّت کامل وجود خدا را در خود دارد. پسر تا حدودی خدا نیست یا فقط یک سوم از خدا نیست، بلکه پسر- کاملاً و تماماً خداست، و پدر و روح‌القدس نیز اینطور هستند. بنابراین، درست نیست که تثلیث را بر اساس تصویر ٦. ١ در نظر بگیریم، که هر شخص فقط نشاندهندهٔ یک سوم از وجود خداست

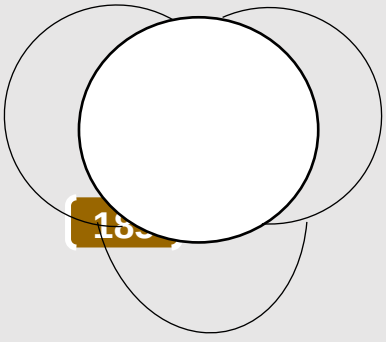


وجود خدا به سه بخش مساوی تقسیم نشده که هر بخش متعلق به یکی از اعضای تثلیث باشد.

تصویر ٦. ١

بلکه باید بگوییم شخص پدر، *کلّ وجود* خدا را در خود دارد. همچنین پسر، *کلّ وجود* خدا را در خود دارد و روح‌القدس، *کلّ وجود* خدا را در خود دارد. وقتی دربارهٔ پدر، پسر- و روح‌القدس در کنار هم صحبت می‌کنیم، در مقایسه با زمانیکه فقط دربارهٔ پدر یا فقط دربارهٔ پسر یا فقط دربارهٔ روح‌القدس صحبت می‌کنیم، از وجود بزرگتری سخن نمی‌گوییم. پدر، *کلّ* وجود خداست. پسر- هم *کلّ* وجود خداست. روح‌القدس هم *کلّ* وجود خداست.

اما اگر هر شخص *کاملاً* خداست و *همهٔ* وجود خدا را دارد، پس نباید فکر کنیم که تمایزات شخصی، صفات دیگری هستند که به وجود خدا افزوده شده است، همچون تصویر ٦. ٢.



پدر پسر

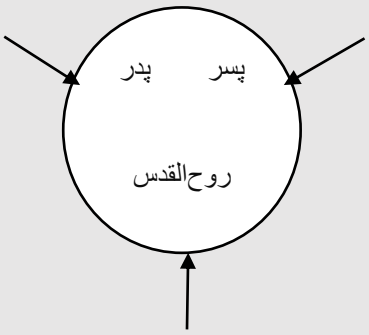
روح‌القدس

تمایزات شخصی در تثلیث، چیزی نیست که به وجود واقعی خدا افزوده شده باشد.

تصویر ۲.٦

بلکه هر شخصِ تثلیث، همهٔ صفات خدا را دارد و هیچ شخصی دارای صفتی نیست که دیگری نداشته باشد.

از طرف دیگر باید بگوییم که این اشخاص، *واقعی* هستند و فقط روشهای مختلف در نگاه کردن به وجودِ واحد خدا نیستند. (این می‌تواند صورت‌گرایی باشد، چنانکه در بالا بیان شد). پس تصویر ٦. ۳ صحیح نخواهد بود.



شخصیتهای تثلیث، فقط سه روش متفاوت در نگاه کردن به وجود واحد خدا نیست.

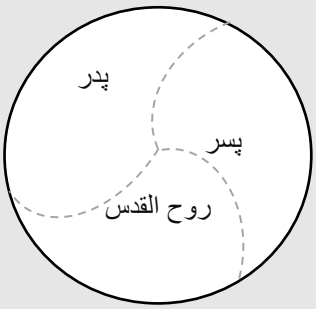
تصویر ۳.٦

بلکه ما باید تثلیث را طوری در نظر بگیریم که واقعیت سه شخص حفظ شده و هر شخص در ارتباط با بقیهٔ اشخاص به‌عنوان یک "من" (اول شخص) و یک "تو" (دوم شخص) و یک "او" (سوم شخص) در نظر گرفته شود.

تنها راه ممکن در انجام این کار، این است که بگوییم تفاوت این اشخاص، تفاوت در "وجود" نیست، بلکه تفاوت در "روابط" است. این فراتر از تجربهٔ انسانی ماست که هر "شخص" انسانی متفاوت، یک وجود متفاوت نیز می‌باشد. به‌نوعی، وجود خدا بسیار بزرگتر از وجود ماست، او در وجود یکپارچه‌اش می‌تواند روابط شخصی آشکار و سه شخصیت متمایز داشته باشد.

پس پدر، پسر و روح‌القدس چه تفاوتی با هم دارند؟ اصلاً هیچ تفاوتی در صفات ندارند. تنها تفاوت‌شان در نحوهٔ *ارتباط شان* با یکدیگر و با خلقت است. خصوصیت بی‌همتای پدر، نحوهٔ *ارتباط اش به‌عنوان پدر* با پسر و روح‌القدس است. خصوصیت بی‌همتای پسر، نحوهٔ *ارتباط اش به‌عنوان پسر* است. و خصوصیت بی‌همتای روح‌القدس، نحوهٔ *ارتباط اش به‌عنوان روح* است.

تصویر ٦. ۴ می‌تواند برای تفکر دربارهٔ وجود سه شخص در وجود یکپارچهٔ خدا مفید باشد.



سه شخصیت متمایز وجود دارد و وجود هر شخص برابر با کلّ وجود خداست.

تصویر ۴.٦

در تصویر ٦. ۴، پدر به‌عنوان بخشی از دایره نشان داده شده که در آن پدر نوشته شده و همچنین بقیهٔ این دایره به‌طور ساعتگرد از پدر حرکت می‌کند؛ پسر به‌عنوان بخشی از دایره نشان داده شده که در آن پسر نوشته شده و همچنین بقیهٔ دایره به‌طور ساعتگرد از پسر حرکت می‌کند؛ و روح‌القدس به‌عنوان بخشی از دایره نشان داده شده که در آن روح‌القدس نوشته شده و همچنین بقیهٔ دایره به‌طور ساعتگرد از روح‌القدس حرکت می‌کند. بنابراین سه شخصیت متمایز وجود دارد، اما هر شخص کاملاً و تماماً خداست. البته این تصویر ناکامل است، چون نمی‌تواند بیکرانی، شخصیت یا هر یک از صفات خدا را نشان دهد. همچنین باید به بیش از یک روش به این دایره نگاه کنید تا آن

را درک کنید. خطوط نقطه‌چین را باید نشانهٔ رابطهٔ شخصی بدانید، عدم جدایی در وجودِ واحد خدا. بنابراین دایره، نشاندهندهٔ وجود خداست، درحالیکه خطوط نقطه‌چین نشاندهندهٔ حالتی از وجود شخصی است، نه تفاوت در وجود. به هرحال این نمودار می‌تواند از بعضی از سوءتفاهمات جلوگیری کند.

از این گفتگو به‌وضوح درمی‌یابیم که این حالت سه شخصیتی در وجود، فراتر از درک ماست. *این وجودی بسیار متفاوت از تجربیات ما* و چیزهای دیگر در جهان است. چون وجود سه شخص در یک خدا فراتر از درک ماست، الهیات مسیحی از کلمهٔ *شخص* برای صحبت دربارهٔ این تفاوتها در روابط استفاده کرده، نه به‌خاطر اینکه ما کاملاً مفهوم کلمهٔ *شخص* را در اشاره به تثلیث درک می‌کنیم، بلکه به‌خاطر اینکه بتوانیم چیزی بگوییم، به جای اینکه اصلاً هیچ چیزی برای گفتن نداشته باشیم.

۴. *آیا ما می‌توانیم آموزهٔ تثلیث را درک کنیم؟*

ما باید نسبت به خطاهای ایجاد شده در گذشته هشیار باشیم. همهٔ اینها حاصل تلاش در ساده کردن آموزهٔ تثلیث و قابل درک ساختن آن بوده و تمامی رمز و رازها را از آن برداشته است. ما هرگز نمی‌توانیم چنین کاری را بکنیم. اما درست نیست که بگوییم هرگز نمی‌توانیم آموزهٔ تثلیث را درک کنیم. ما قطعاً می‌توانیم آن را درک کنیم و بدانیم که خدا سه شخص است و هر شخص کاملاً خداست و یک خدای واحد وجود دارد. ما می‌توانیم این چیزها را درک کنیم، چون کتاب مقدس آنها را تعلیم می‌دهد. بعلاوه، می‌توانیم چیزهایی را دربارهٔ نحوهٔ ارتباط این شخصیتها با یکدیگر درک کنیم (به بخش بالا مراجعه کنید). اما چیزی که کاملاً نمی‌توانیم درک کنیم، نحوهٔ قرار دادن این تعالیم کتاب مقدسی متمایز در کنار یکدیگر است. ما نمی‌دانیم چگونه ممکن است که سه شخص متمایز وجود داشته باشد و هر سه شخص، همهٔ وجود خدا را در خود داشته باشد و با این حال خدا فقط یک وجود واحد و یکپارچه باشد. ما نمی‌توانیم این را درک کنیم. در واقع، تصدیق

آشکار اینکه وجود خدا فوق از درک ماست، برای سلامت روحانی ما خوب است. این ما را در نزد خدا فروتن می‌سازد و بدون هیچ مانعی ما را به سوی پرستش او سوق می‌دهد.

اما باید این را هم بگوییم که کتاب مقدس از ما نمی‌خواهد به یک تناقض ایمان داشته باشیم. یک تناقض می‌تواند این باشد که "یک خدا وجود دارد و یک خدا وجود ندارد" یا "خدا سه شخص است و خدا سه شخص نیست" یا حتی (چیزی که شبیه بیانیهٔ قبلی است) "خدا سه شخص است و خدا یک شخص است". اما اگر بگوییم "خدا سه شخص است و یک خدا وجود دارد"، این یک تناقض نیست. این چیزی است که ما درک نمی‌کنیم و بنابراین یک راز یا تناقض نماست، اما چون جوانب مختلف این راز به‌وضوح توسط کتاب مقدس تعلیم داده شده، چون ما موجودات فانی هستیم و خدای عالِم مطلق نیستیم، نباید این موضوع ما را اذیت کند، چون همیشه (تا ابد) چیزهایی خواهد بود که کاملاً درک نمی‌کنیم.

چ. کاربرد

چون خدا در خودش، وحدت و گوناگونی دارد، عجیب نیست که وحدت و گوناگونی در روابط انسانی مقرّر شده توسط او نیز منعکس شده باشد. ما اول آنرا در ازدواج می‌بینیم. وقتی خدا انسان را به شباهت خود آفرید، صرفاً افراد منزوی نیافرید، بلکه کتاب مقدس به ما می‌گوید: "آنها را زن و مرد آفرید" (پیدایش ۱:۲۷). در اتحاد ازدواج (مراجعه کنید به پیدایش ۲:۲۴) ما یک تثلیث مانند خدا را نمی‌بینیم، بلکه حداقل یک اتحاد قابل توجه بین دو شخص را می‌بینیم، اشخاصی که از یکدیگر متمایز می‌مانند، با این حال در جسم، ذهن و روح یکی می‌شوند (مقایسه کنید با اول قرنتیان ٦:١٦-٢٠؛ افسسیان ۵:۳۱). در واقع، در رابطهٔ زن و مرد در ازدواج، تصویری از رابطهٔ پدر و پسر در تثلیث را می‌بینیم. پولس می‌گوید: "اما می‌خواهم بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر هر زن شوهر اوست و سر مسیح خداست" (اول قرنتیان ۱۱:۳). در اینجا همانطور که در تثلیث، پدر بر پسر اقتدار دارد، در ازدواج، شوهر بر زن اقتدار دارد. نقش شوهر موازی با نقش خدای پدر و نقش زن موازی با نقش خدای پسر- است. بعلاوه، همانطور که پدر و پسر- در الوهیت و ارزش و

فردیّت برابر اند، پس شوهر و زن هم در انسانیّت و ارزش و فردیّت برابر انـد. اگرچـه ایـن صریحـاً در کتاب مقدس ذکر نشده، اما هدیهٔ فرزندان در ازدواج که از پدر و مادر حاصل می‌شود و تحت اقتـدار پدر و مادر هستند، قیاسی برای رابطهٔ روح‌القدس با پدر و پسر در تثلیث است.

ما انعکاسی از گوناگونی و وحدت خدا را در کلیسا هم می‌بینیم، کلیسا "اعضای متفـاوت" دارد و در عین حال یک "بدن واحـد" اسـت (اول قرنتیـان ۱۲:۱۲). مـا اعضـای بسـیار متفـاوتی را بـا عطایـا و علایق متفاوت در کلیسایمان داریم و به یکدیگر وابسته‌ایم و کمـک مـی‌کنیم، درنتیجـه گونـاگونی و وحدت شگرف را همزمان نشان می‌دهیم. وقتـی اشـخاص متفـاوتی را مـی‌بینیم کـه کارهـای بسـیار متفاوتی را در زندگی کلیسایی انجام می‌دهند، باید خدا را شکر کنیم که ایـن باعـث می‌شـود مـا بـا منعکس کردن بخشی از وحدت و گوناگونی تثلیث، او را جلال دهیم.

همچنین باید توجه کنیم که بارها هدف خدا در تاریخ جهـان ایـن بـوده کـه وحـدت را در گونـاگونی نشان دهد و درنتیجه جلالش را نشان دهد. ما این را نه‌تنها در کلیسا، بلکه در اتحاد بین یهودیان و غیریهودیان نیـز مـی‌بینیم، پـس همـهٔ نژادهـا بـا وجـود گونـاگونی خـود، در مسـیح متحـد می‌شـوند (افسسیان ۱۶:۲؛ ۸:۳-۱۰؛ همچنین مراجعه کنید بـه مکاشـفه ۹:۷). پـولس شـگفت‌زده اسـت کـه نقشه‌های خدا برای تاریخ فدیه ماننـد یـک سـمفونی بـزرگ اسـت، چنانکـه حکمـت او فـوق از درک ماست (رومیان ۳۳:۱۱-۳۶). حتی در اتحاد مرموز بین مسیح و کلیسا که ما عـروس مسـیح خوانـده شده‌ایم (افسسیان ۳۱:۵-۳۲)، اتحادی را می‌بینیم که فوق از تصور ماست، اتحاد بـا پسرـ خـدا. بـا این حال در همهٔ اینها هرگز هویت فردی خود را از دست نمی‌دهیم، بلکه اشخاص متمایزی هسـتیم که همیشه به‌عنوان اشخاص منحصربه فرد می‌توانیم خدا را پرستش و خدمت کنیم.

نهایتاً همهٔ جهان با بخشهای گوناگون در این هدف واحد سـهیم خواهنـد شـد و در پرسـتش خـدای پدر، پسر و روح‌القدس سهیم می‌شوند، چون یک روز به نام عیسی هـر زانـویی خـم خواهـد شـد "در آسمان و روی زمین و زیر زمین... و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح، خداوند است" (فیلیپیان ۱۰:۲-۱۱).

ما انسانها روزانه کارهای زیادی انجام می‌دهیم (مثلاً در نیروی کار، سازمانهای اجتماعی، اجرای موسیقی و تیمهای ورزشی) که در آن بسیاری از افراد متمایز در یک هدف یا فعالیت واحد سهیم می‌شوند. وقتی در این فعالیتها انعکاسی از حکمت خدا را می‌بینیم که به ما اجازه می‌دهد وحدت و گوناگونی داشته باشیم، می‌توانیم انعکاس ضعیفی از جلال خدا را در وجود تثلیثی او ببینیم. اگرچه ما هرگز راز تثلیث را کاملاً درک نخواهیم کرد، اما می‌توانیم خدا را به‌خاطر کیستی و هویت اش در سرودهای ستایشی و کلام و اعمالمان پرستش کنیم، چون اینها چیزی از شخصیت برتر او را منعکس می‌کنند.

۲. سؤالاتی برای مرور

۱. از عهدعتیق و عهدجدید، شواهد کتاب مقدسی را برای آموزهٔ تثلیث پیدا کنید.

۲. سه بیانیهٔ این فصل که تعلیم کتاب مقدس را دربارهٔ تثلیث خلاصه می‌کند، بنویسید و در حمایت از هر یک از آنها، آیات کتاب مقدس را ارائه کنید.

۳. کدام یک از سه بیانیهٔ بالا را بدعت‌های زیر انکار می‌کنند؟

- صورت‌گرایی
- آریانیسم
- تابعیت‌گرایی
- سه خداباوری

- شخصیتهای تثلیث چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ چگونه این تفاوتها در عمل خلقت بکار می‌روند؟ در فدیه؟

۲. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

۱. چرا وفاداری، محبت و هماهنگی در خانواده، خدا را خشنود می‌کند؟ به چه طریقهایی اعضای خانوادهٔ شما می‌توانند گوناگونی موجود در اعضای تثلیث را نشان دهند؟ به چه طریقهایی روابط خانوادگی شما می‌تواند اتحاد تثلیث را به‌طور کاملتر منعکس کند؟ چگونه گوناگونی اشخاص تثلیث می‌تواند والدین را تشویق کند که به فرزندانشان اجازه بدهند علایق متفاوتی از یکدیگر و والدینشان داشته باشند، بدون اینکه فکر کنند اتحاد خانوادگی آسیب خواهد دید؟

۱. آیا تا بحال فکر کرده‌اید که اگر کلیسایتان اجازه بدهد خدمات جدید یا متفاوتی شکل بگیرد، این می‌تواند مانع از اتحاد کلیسا شود؟ چگونه اتحاد و گوناگونی در تثلیث می‌تواند در پاسخ به این سؤالات به شما کمک کند؟

۲. آیا فکر می‌کنید ماهیت تثلیثی خدا به‌طور کاملتر در کلیسایی منعکس می‌شود که همهٔ اعضا از پیشینهٔ نژادی یکسانی برخوردارند یا در کلیسایی که اعضایش از نژادهای بسیار متفاوت هستند (مراجعه کنید به افسسیان ۳:۱-۱۰)؟

۳. علاوه بر روابط ما در خانواده‌هایمان، همهٔ ما در ارتباط با اقتدارهای انسانی دیگر هستیم- مانند حکومت، کارفرما، انجمن داوطلبان، مؤسسات آموزشی و ورزشی. یک نمونه در خانواده یا در یکی از بخشهای دیگر ارائه کنید که در آن بکارگیری اقتدار یا پاسختان به اقتدار می‌تواند بیشتر مانند الگوی روابط در تثلیث باشد.

۴. ما در وجود خدا یک اتحاد بیکرانی را داریم که با حفظ شخصیتهای متمایزِ اعضای تثلیث ترکیب شده است. اگر ما می‌ترسیم که اتحاد بیشتر با مسیح و با یکدیگر در کلیسا، شخصیت فردی ما را نابود کند، چگونه این حقیقت می‌تواند به ما اطمینان ببخشد؟ آیا به نظرتان در آسمان، شما دقیقاً مانند دیگران خواهید بود، یا شخصیت متمایزی خواهد داشت؟ چگونه مذاهب شرقی (مانند مذهب بودایی) از این لحاظ، متفاوت از مسیحیت است؟

۲. اصطلاحات خاص

آریانیسم

تابعیت در کارکرد

از یک ذات یکسان *homoiousios*

از یک ذات مشابه*homoousios*

صورت‌گرایی

یگانه مولود

برابری وجود

تابعیت‌گرایی

تثلیث

سه خداباوری

۳. عبارت حفظی از کتاب مقدس

متی ۳:۱۶-۱۷

"عیسی پس از تعمید، فوراً از آب بیرون آمد. آنگاه آسمان باز شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او می‌آید. و صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: "این است پسر عزیز من که از او خوش هستم".

---

۱. بخش بعدی دربارهٔ شخصیت متمایز روح‌القدس با دقّت نسبتاً زیادی از مطالب عالی لوئیس بِرکوف پیروی می‌کند، *معرفی الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979) صفحهٔ ۹۶.

۲. یک مبحث عالی دربارهٔ تاریخ و مفاهیم الهیاتی بدعتهای تثلیثی مورد بحث در این بخش را می‌توان در *بدعتها*، هارولد اُ.جی. براون یافت: *تصویر مسیح در آینهٔ بدعت و ارتدکس، از زمان رسولان تا زمان حال* (Garden City, N.Y.: Doubleday, 1984; reprint, Peabody, Mass: Hendrickson, 1998) صفحات ۹۵ – ۱۵۷.

۳. این شکل اولیهٔ اعتقادنامهٔ نیقیه است، اما بعدها در شورای کلسِدان در ۳۸۱ میلادی اصلاح شد و در آنجا به شکلی درآمد که معمولاً توسط کلیساهای امروز، اعتقادنامهٔ نیقیه نامیده می‌شود. این متن برگرفته از فیلیپ شَف، *اعتقادنامهٔ مسیحیت*، سه جلدی است. (Grand Rapids: Baker, 1983; reprint of 1931 ed) ۱: ۲۸ – ۲۹.

۴. بدعت تابعیت‌گرایی که معتقد است *وجودِ* پسر، کوچکتر از پدر است، باید به‌وضوح از آموزهٔ ارتدکس که می‌گوید پسر از ازل در *نقش* یا *عملکرد*، تابع پدر بود، متمایز شود. بدون این حقیقت، ما آموزهٔ تثلیث را از دست می‌دادیم، چون هیچ تمایز شخصی ازلی بین پدر و پسر نداشتیم و آنها از ازل پدر و پسر نمی‌بودند. (به بخش ج در مطالب زیر دربارهٔ تفاوتهای پدر، پسر و روح‌القدس مراجعه کنید).

۵. تابعیت در کارکرد باید با دقت از خطای "تابعیت‌گرایی" که معتقد است پسر و روح‌القدس در *وجود* خود از پدر کوچکتر هستند، متمایز شود (مراجعه کنید به بخش پ. ۲ در بالا).

۶. *الهیات نظام‌مند*، ۳ جلدی. (Grand Rapids: Eerdmans, 1970; first published 1871 - 73) ۱: ۴۶۰ – ۴۶۲ (حروف ایتالیک را من افزوده‌ام).

فصل هفتم

آفرینش

+ چرا، چگونه و چه زمانی خدا جهان را آفرید؟

توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

خدا چگونه جهان را آفرید؟ آیا او انواع مختلف گیاهان و حیوانات را مستقیماً آفرید یا از نوعی فرایند تکاملی استفاده کرد و رشد موجودات زنده را از ساده‌ترین حالت به پیچیده‌ترین حالت هدایت کرد؟ خدا با چه سرعتی آفرینش را به وجود آورد؟ آیا همهٔ اینها در شش روزِ بیست و چهار ساعته انجام شد، یا از هزاران یا شاید میلیونها سال استفاده کرد؟ قدمت زمین چقدر است و قدمت نژاد انسانی چقدر است؟

ما در برخورد با آموزهٔ آفرینش، با این سؤالات مواجه می‌شویم. برخلاف اکثر مطالب قبلی این کتاب، این فصل به سؤالات مختلفی می‌پردازد که مسیحیان نهضت انجیلی دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آن دارند و گاهی اوقات دیدگاه‌هایی که به‌شدت به آنها معتقدند.

این فصل طوری تنظیم شده که از این جوانب آفرینش که به‌وضوح در کتاب مقدس توضیح داده شده و تقریباً تمام معتقدین به نهضت انجیلیها با آن موافقند (آفرینش از هیچ، آفرینش خاص آدم و حوا و نیکویی جهان)، به جوانب دیگر خلقت می‌پردازد که نهضت انجیلیها با آن مخالف اند (اینکه آیا خدا در به وجود آوردن اکثر آفرینش از فرایند تکامل استفاده کرد، و قدمت زمین و نژاد بشر چقدر است).

ما می‌توانیم آموزهٔ آفرینش را اینطور تعریف کنیم: *خدا کلّ جهان را از هیچ آفرید؛ این در ابتدا بسیار نیکو بود؛ و او آن را آفرید تا خودش را جلال دهد.*

الف. خدا جهان را از هیچ آفرید

۱. شواهد کتاب مقدس برای آفرینش از هیچ.

کتاب مقدس به‌وضوح از ما می‌خواهد ایمان داشته باشیم که خدا جهان را از هیچ آفرید. (گاهی اوقات عبارت لاتین *ex nihilo* "از هیچ" بکار رفته؛ پس می‌گوید کتاب مقدس تعلیم می دهد که آفرینش *ex nihilo* است.) این یعنی قبل از اینکه خدا جهان را بیافریند، چیزی غیر از خدا نبود.

این مفهوم پیدایش ۱:۱ است که می‌گوید: "در ابتدا خدا آسمآنها و زمین را آفرید". عبارت "آسمآنها و زمین" شامل کلّ جهان است. مزمور ۳۳ نیز به ما می‌گوید: "به کلام خداوند آسمآنها آفریده شد و با یک کلمه‌ای که از او صادر شد، آفتاب و مهتاب و ستارگان بوجود آمدند... زیرا که خداوند گفت و شد؛ به امر او همه چیز برقرار گردید" (مزامیر ۳۳:۶، ۹). در عهدجدید، یک بیانیهٔ جهانی را در ابتدای انجیل یوحنا می‌یابیم: "همه چیز به‌وسیلهٔ او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد" (یوحنا ۱:۳). بهتر است عبارت "همه چیز" برای اشاره به کلّ جهان بکار رود (مقایسه کنید با اعمال ۱۷:۲۴؛ عبرانیان ۱۱:۳). پولس در کولسیان ۱ با صراحت همهٔ بخشهای جهان، دیدنی و نادیدنی را مشخص می‌کند: "زیرا به‌وسیلهٔ او *هر آنچه* در آسمان و زمین است، *دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها*،

تخت‌ها، پادشاهان، حکمرانان و صاحبان قدرت آفریده شدند، بلی، تمام موجودات به‌وسیلهٔ او و برای او آفریده شدند" (کولسیان ۱:۱٦).

عبرانیان ۳:۱۱ می‌گوید: "به ایمان درمی‌یابیم که کائنات به‌وسیلهٔ کلام خدا شکل گرفت، بدان‌گونه که آنچه دیده می‌شود از چیزهای دیدنی پدید نیامد" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). این ترجمه (بعلاوهٔ ترجمهٔ قدیم) به‌درستی متن یونانی را منعکس می‌کنند. اگرچه این متن آموزهٔ آفرینش را که از هیچ آفریده شده، تعلیم نمی‌دهد، اما به آن نزدیک است، چون می‌گوید خدا جهان را از چیزهای دیدنی نیافرید. احتمالاً این ایدهٔ نسبتاً عجیب که می‌گوید جهان می‌تواند از چیزهای نادیدنی بوجود آمده باشد، در ذهن نویسنده نبود. او ایدهٔ آفرینش از موادی که قبلاً وجود داشت را رد می‌کند و به همین دلیل این آیه نسبتاً واضح است.

چون خدا کلّ جهان را از هیچ آفرید، هیچ ماده‌ای در جهان، ازلی نیست. هر آنچه می‌بینیم- کوهها، اقیانوسها، ستارگان، زمین- همهٔ اینها با آفرینش خدا به وجود آمدند. این به ما یادآوری می‌کند که خدا بر کلّ جهان حاکم است و هیچ چیز در آفرینش، غیر از خدا یا چیزی علاوه بر او، نباید پرستش شود. به هرحال، وقتی آفرینش از هیچ را انکار می‌کنیم، باید بگوییم که موادی همیشه وجود داشتند و آنها هم مثل خدا ازلی هستند. این ایده، استقلال خدا، حاکمیت او و این حقیقت که پرستش فقط از آنِ خداست را به چالش می‌کشد. اگر موادی غیر از خدا وجود داشتند، پس خدا از چه حقّ ذاتی برخوردار بود که بر آن فرمانروایی کند و آن را برای جلال خود بکار بَرد؟ اگر بخشهایی از جهان توسط خدا آفریده نشده بود، ما چه اطمینانی می‌توانستیم داشته باشیم که همهٔ جوانب جهان، نهایتاً اهداف خدا را به تحقّق خواهند رساند؟

جنبهٔ مثبت این حقیقت که خدا جهان را از هیچ آفرید، این است که این معنا و هدفی دارد. خدا با حکمت اش، آن را *برای هدفی* آفرید. ما باید سعی کنیم که این هدف را درک کنیم و از آفرینش طوری استفاده کنیم که شایستهٔ این هدف باشد، یعنی خدا را جلال دهیم.[1] بعلاوه، وقتی آفرینش

باعث خوشی ما می‌شود (مقایسه کنید با اول تیموتاوس ۱۷:٦)، باید خدایی را شکر کنیم که همهٔ اینها را آفرید.

۲. آفرینش مستقیم آدم و حوا.

همچنین کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا آدم و حوا را به‌طور خاص و شخصی آفرید. "پس از آن خداوند، خدا مقداری خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت و در بینی او روح حیات دمید و او یک موجود زنده گردید" (پیدایش ۷:۲). سپس، خدا حوا را از بدنِ آدم آفرید: "پس خداوند، خدا آدم را به خواب عمیقی فرو برد و وقتی او در خواب بود یکی از قبرغه‌هایش را گرفت و جای آنرا بهم پیوست. سپس از آن قبرغه زن را ساخت و او را پیش آدم آورد" (پیدایش ۲۱:۲-۲۲). ظاهراً خدا اجازه داد آدم تا حدودی از این اتفاقات آگاه باشد، چون آدم می‌گوید:

> "این مثل خود من است. استخوانِ از استخوانهایم و قسمتی از بدنم. نام او زن است، زیرا از انسان گرفته شد" (پیدایش ۲۳:۲).

چنانکه در مطالب زیر خواهیم دید، مسیحیان دربارهٔ احتمال وسعت رشد تکاملی بعد از آفرینش، با هم اختلاف نظر دارند، شاید (مطابق کلام بعضیها) این منجر به رشد اندامهای پیچیده‌تر شد. درحالیکه دربارهٔ سؤال مربوط به قلمرو گیاهان و حیوانات، در بین مسیحیان اختلاف عقیدهٔ صادقانه وجود دارد، این متون با صراحت می‌گویند به سختی کسی می‌تواند به راستی کامل کتاب مقدس معتقد بوده و همچنان معتقد باشد که انسانها نتیجهٔ فرایند تکاملی طولانی مدت هستند. چون وقتی کتاب مقدس می‌گوید خداوند "خدا مقداری خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت" (پیدایش ۷:۲)، ممکن نیست اینطور درک کنیم که آن را در طول فرایندی که میلیونها سال طول کشید و با بکارگیری رشد اتفاقی هزاران اندامی که دائماً پیچیده‌تر می‌شدند، انجام داد. حتی توافق غیرمحتمل‌تر با دیدگاه تکاملی، این است که این روایت به‌وضوح حوا را به‌عنوان کسی نشان می‌دهد که هیچ والد مؤنثی ندارد؛ او مستقیماً از دندهٔ (قبرغه) آدم آفریده شد، وقتی آدم خواب بود (پیدایش ۲۱:۲). اما از دیدگاه کاملاً تکاملی، این امکانپذیر نبود، چون حتی اولین

"موجود انسانی" مؤنث (زن)، باید از نسل موجودی تقریباً انسانی می‌بود که هنوز حیوان بود. عهدجدید دوباره تاریخی بودن این خلقت خاص حوا از آدم را تأیید می‌کند، وقتی پولس می‌گوید: "زیرا مرد از زن آفریده نشد، بلکه زن از مرد به وجود آمد و مرد نیز بخاطر زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد خلق شد" (اول قرنتیان ۱۱:۸-۹).

آفرینش خاص آدم و حوا نشان می‌دهد که اگرچه ممکن است ما از بسیاری جهات در جسم مانند حیوانات باشیم، اما بسیار متفاوت از حیوانات هستیم. ما "به‌صورت خدا" آفریده شده‌ایم، اوج خلقت خدا هستیم، بیشتر مانند خدا هستیم تا هر موجود دیگری، ما برای فرمانروایی بر بقیهٔ آفرینش منصوب شده‌ایم. حتی گزارش مختصر پیدایش دربارهٔ آفرینش (در مقایسه با داستان انسانها در بقیهٔ کتاب مقدس) به‌طور فوق‌العاده بر اهمیت انسان در مقایسه با بقیهٔ جهان تأکید می‌کند. درنتیجه این با تمایلات امروزی برای در نظر گرفتن انسان به‌عنوان موجودی پوچ و بی‌معنی در مقایسه با عظمت جهان مخالفت می‌کند.

۳. کار پسر و روح‌القدس در آفرینش.

خدای پدر نمایندهٔ اصلی برای پیشقدمی در کار آفرینش بود. اما پسر و روح‌القدس نیز فعال بودند. پسر غالباً به‌عنوان کسی توصیف شده که آفرینش "به‌وسیلهٔ" او به وجود آمد. "همه چیز *به‌وسیلهٔ* او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد" (یوحنا ۱:۳). پولس می‌گوید: "یک خداوند وجود دارد، یعنی عیسی مسیح که همه چیز *به‌وسیلهٔ* او آفریده شد و ما در او زیست می‌کنیم" (اول قرنتیان ۸:٦) و "تمام موجودات *به‌وسیلهٔ* او و برای او آفریده شدند" (کولسیان ۱:١٦). این عبارات، یک تصویر پیوسته از پسر به‌عنوان نمایندهٔ فعال در اجرای نقشه‌ها و دستورات پدر را نشان می‌دهند.

روح‌القدس نیز در آفرینش مشغول کار بود. او به‌طور کلّی به‌عنوان تکمیل کننده، پُرکننده و حیات دهنده به آفرینش خدا ترسیم شده است. در پیدایش ۱:۲ "روح خدا بر روی آبها حرکت می‌کرد"، نشاندهندهٔ عملکرد محافظت کننده، تقویت کننده، حکومت کننده است. ایوب می‌گوید: "روح خدا مرا سرشته و نَفَس قادر متعال به من حیات بخشیده است" (ایوب ۳۳:۴). در بعضی از عبارات

عهدعتیق، باید بدانیم که کلمهٔ عبری (*ruach*) می‌تواند در پیش‌زمینه‌های مختلف به معنای "روح"، "نَفَس" یا "باد" باشد. اما در بسیاری از موارد، معنای متفاوتی ندارند، چون اگر حتی کسی تصمیم می‌گرفت بعضی از عبارات را "بازدم خدا" یا حتی "بادِ خدا" ترجمه کند، همچنان یک روش استعاری برای اشاره به عمل روح‌القدس در خلقت به نظر می‌رسید. پس مزمورنویس در صحبت از تنوع زیاد موجودات زمین و دریا می‌گوید: "چون روح خود را می‌فرستی، مخلوقات آفریده می‌شوند" (مزامیر ۱۰۴:۳۰؛ همچنین دربارهٔ عمل روح‌القدس، به ایوب ۲۶:۱۳؛ اشعیا ۴۰:۱۳؛ اول قرنتیان ۲:۱۰ توجه کنید).

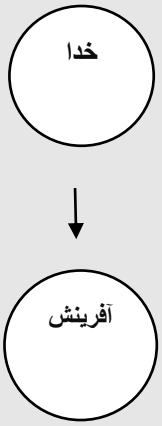
ب. آفرینش متمایز از خداست، ولی همیشه به خدا وابسته است

تعلیم کتاب مقدس در مورد رابطهٔ خدا با آفرینش، در مقایسه با مذاهب دنیا، منحصر به فرد است. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا از آفرینش متمایز است. او بخشی از آفرینش نیست، چون آن را خلق کرده و بر آن فرمانروایی می‌کند. اصطلاحی که غالباً برای بیان عظیم‌تر بودن خدا از آفرینش بکار می‌رود، کلمهٔ *متعال* است. این یعنی خدا بس "فراتر" از آفرینش است، از این لحاظ که او عظیمتر از آفرینش و مستقل از آن است.

همچنین خدا در امور آفرینش حضور دارد، چون آفرینش دائماً برای وجود و عملکردش به خدا وابسته است. اصطلاح تخصصی بکار رفته برای حضور خدا در آفرینش، کلمهٔ *درون‌بودگی* است، یعنی در آفرینش "می‌ماند". خدای کتاب مقدس، خدای انتزاعی و جدا از آفرینش و بی‌علاقه به آفرینش نیست. کتاب مقدس داستان حضور خدا در آفرینش و مخصوصاً حضور او با انسانها در آفرینش است. ایوب تأیید می‌کند که حتی حیوانات و گیاهان به خدا وابسته‌اند: "زندگی هر زنده جان و نَفَس همهٔ بشر در دست او است" (ایوب ۱۲:۱۰). پولس در عهدجدید تأیید می‌کند که خدا "نفس و زندگی و همه چیز را به جمیع آدمیان می‌بخشد" و "در او زندگی می‌کنیم و در او حرکت و

هستی داریم" (اعمال ۲۵:۱۷، ۲۸). واقعاً در مسیح "همه چیز به‌وسیلهٔ او با هم ارتباط پیدا می‌کند" (کولسیان ۱۷:۱) و او دائماً "کائنات را با کلام پُر قدرت خود نگه می‌دارد" (عبرانیان ۳:۱). تعالی و درون‌بودگی خدا در همه جا، در یک آیه تأیید شده که پولس می‌گوید: "یک خدا وجود دارد که پدر همه و مافوق همه بوده و در همه کار می‌کند و در همه ساکن است" (افسسیان ٦:۴).

این حقیقت که آفرینش متمایز از خداست، ولی همیشه به خدا وابسته است، اینکه خدا بس فراتر از آفرینش است، ولی همیشه در آن حضور دارد (به‌طور خلاصه، خدا *متعال* و *درون‌بودگی* است) را می‌توان در تصویر ۷. ۱ نشان داد.



خلقت متمایز از خداست، ولی همیشه به خدا وابسته است (خدا متعال و درون‌بودگی است)

تصویر ۷. ۱

این به‌وضوح متمایز از *ماده‌گرایی* است که رایج‌ترین فلسفهٔ امروزی غیرایمانداران است که وجود خدا را کاملاً انکار می‌کند. ماده‌گرایی می‌گوید همه چیز فقط جهان مادی است. آن را می‌توان در تصویر ۷. ۲ نشان داد.



ماده‌گرایی

تصویر ۲.۷

امروزه مسیحیانی که تقریباً همهٔ تلاششان در زندگی برای دستیابی به پول و داراییهای بیشتر متمرکز شده، در اعمالشان، ماده‌گرایان "عملی" می‌شوند، چون اگر اصلاً به خدا ایمان نداشتند، هیچ تفاوتی در زندگی‌شان ایجاد نمی‌شد.

گزارش کتاب مقدس دربارهٔ رابطهٔ خدا با آفرینش، متمایز از *وحدت وجود* است. کلمهٔ یونانی *pan* یعنی "همه" یا "هر" و *pantheism* یعنی همه چیز، کلّ جهان، خداست یا بخشی از خداست. این را می‌توان در تصویر ۷. ۳ نشان داد.

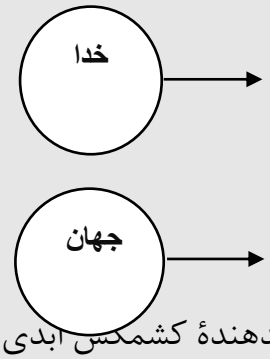


وحدت وجود

تصویر ۳.۷

وحدت وجود، جوانب ضروری متعددی از شخصیت خدا را انکار می‌کند. اگر کلّ جهان خداست، پس خدا هیچ شخصیت متمایزی ندارد. خدا دیگر تغییرناپذیر نیست، چون وقتی جهان تغییر کند، خدا هم تغییر می‌کند. بعلاوه، خدا دیگر مقدّس نیست، چون شرارت موجود در جهان نیز بخشی از خداست. مشکل دیگر این است که نهایتاً اکثر نظامهای وحدت وجود (از جمله آیین بودایی و بسیاری از مذاهب شرقی دیگر) به جایی می‌رسند که ارزش خصوصیات فردی انسانها را انکار می‌کنند: چون همه چیز خداست، هدف شخص باید این باشد که با جهان آمیخته شود و بیشتر و بیشتر با آن متحد شود، درنتیجه تمایزات فردی خود را از دست می‌دهد. اگر هویت شخصی خدا متمایز از جهان نیست، پس ما هم قطعاً نباید سعی کنیم که چنین چیزی را داشته باشیم. درنتیجه وحدت وجود، نه فقط هویت شخصی خدا را نابود می‌کند، بلکه نهایتاً هویت شخصی انسانها را هم نابود می‌کند.

گزارش کتاب مقدس، *دوگانگی* را هم نفی می‌کند. این ایده که خدا و جهان مادی از ازل در کنار هم بودند. درنتیجه دو نیروی غایی در جهان وجود دارد، یعنی خدا و ماده. این را می‌توان در تصویر ۴.۷ نشان داد.



دوگانگی

تصویر ۴.۷

مشکل دوگانگی این است که نشاندهندهٔ کشمکش ابدی بین خدا و جوانب بد دنیای مادی است. آیا خدا نهایتاً بر شرارت جهان پیروز خواهد شد؟ ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم، چون ظاهراً همیشه خدا و شرارت در کنار هم بوده‌اند. این فلسفه، خداوندی نهایی خدا بر آفرینش و همچنین به وجود آمدن آفرینش با ارادهٔ خدا را نیز انکار می‌کند، آفرینشی که باید فقط برای اهداف او بکار رود و او را جلال دهد. همچنین این دیدگاه انکار می‌کند که کلّ جهان، اساساً نیکو آفریده شد (پیدایش ۳۱:۱) و مردم را تشویق می‌کند که واقعیت مادی را به خودی خود، بد بدانند، که این با گزارش واقعی کتاب مقدس از آفرینشی که خدا آفرید تا نیکو باشد و برای اجرای اهدافش بر آن فرمانروایی کند، در تضاد است.

یک نمونه از دوگانگی در فرهنگ مدرن، نمایش جنگ *ستارگان* است که وجود یک "نیروی" جهانی را که جنبهٔ خوب و بد دارد، بدیهی می‌داند. هیچ تصویری از خدای مقدّس و متعالی که بر همه فرمانروایی کند و قطعاً بر همه پیروز شود، وجود ندارد. وقتی امروزه غیر مسیحیان از جنبهٔ روحانی جهان آگاه می‌شوند، غالباً دوگانه می‌شوند، صرفاً تصدیق می‌کنند که جوانب خوب و بدی در دنیای مافوق‌طبیعی و روحانی وجود دارد. اکثر مذاهب عصر جدید (*New Age*)، دوگانه‌گرا هستند. البته شیطان خوشحال است که مردم فکر کنند یک نیروی شریر در جهان وجود دارد که شاید با خدا برابر است.

همچنین دیدگاه مسیحی دربارهٔ آفرینش، متمایز از دیدگاه *خداباوری عقلانی* است. خداباوری عقلانی، این دیدگاه است که خدا اکنون مستقیماً در آفرینش دخیل نیست. آن را می‌توان در تصویر ۵.۷ نشان داد.

خداباوری عقلانی به‌طور کلی معتقد است که خدا جهان را آفریده و بسیار بزرگتر از جهان است (خدا "متعال" است). بعضی از خداباوران عقلانی موافق اند که خدا معیارهای اخلاقی دارد و نهایتاً مردم در روز داوری باید پاسخگو باشند. اما حضور کنونی خدا در جهان را انکار می‌کنند، درنتیجه برای درون‌بودگی او در بین مخلوقات جایی باقی نمی‌ماند. بلکه خدا به‌عنوان یک ساعت‌ساز الهی در نظر گرفته شده که "ساعت" آفرینش را در آغاز تنظیم کرده و بعد آن را رها کرده تا خودش کار کند.

درحالیکه خداباوری عقلانی، تعالی خدا را به‌نوعی تأیید می‌کند، اما تقریباً کلّ تاریخ کتاب مقدس را انکار می‌کند، یعنی تاریخ حضور فعال خدا در جهان. امروزه بسیاری از مسیحیانِ "ولرم" یا مسیحیان اسمی، عملاً خداباوران عقلانی هستند، چون زندگی‌شان کاملاً فاقد دعای صادقانه، پرستش، ترس خدا یا اعتماد لحظه به لحظه به خدا برای مراقبت از نیازهایی است که ایجاد می‌شود.



خداباوری عقلانی

تصویر ۵.۷

پ. خدا جهان را آفرید تا جلالش را نشان دهد

واضح است که خدا قومش را برای جلال خودش آفریده، چون دربارهٔ پسران و دخترانش می‌گوید: "آنها را *برای جلال* خود آفریده و مصور نموده‌ام" (اشعیا ۷:۴۳). اما خدا انسانها را فقط برای این هدف نیافرید. کلّ آفرینش برای این بود که جلال خدا را نشان دهد. حتی آفرینش موجودات بیجان، ستارگان و خورشید و ماه و آسمان، دربارهٔ عظمت خدا شهادت می‌دهند: "آسمان جلال خدا را آشکار می‌سازد و فضای بیکران صنعت دستهای او را بیان می‌کند. روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت خدا را بیان می‌کند تا شب" (مزامیر ۱۹:۱-۲). سرود پرستش آسمانی در مکاشفه ۴، آفرینش همه چیز توسط خدا را با این حقیقت مرتبط می‌کند که او سزاوار جلال یافتن توسط آنهاست:

> "ای خداوند و خدای ما، *تو تنها شایسته‌ای* که *صاحب جلال* و حُرمت و قدرت باشی، زیرا تو همه چیز را آفریدی و به ارادهٔ تو، آنها هستی و زندگی یافتند". (مکاشفه ۱۱:۴)

آفرینش، چه چیزی را دربارهٔ خدا نشان می‌دهد؟ اساساً، قدرت عظیم و حکمت اش را نشان می‌دهد، فوق از تصور هر مخلوقی.[۲] "خداوند با دست قدرت خود زمین را ساخت و با حکمت خود جهان را بنا نهاد و با علم و دانش خود آسمآنها را برافراشت" (ارمیا ۱۲:۱۰). نگاه اجمالی بر خورشید یا ستارگان، ما را نسبت به قدرت بیکران خدا متقاعد می‌کند. حتی بررسی مختصر ـ هر برگی از درخت، یا شگفتی دست انسان یا هر سلول زنده، ما را نسبت به حکمت عظیم خدا متقاعد می‌کند. چه کسی می‌توانست همهٔ اینها را بسازد؟ چه کسی می‌توانست از هیچ، آنها را بیافریند؟ چه کسی می‌توانست تا سالهای بی‌پایان، روز به روز از آنها نگهداری کند؟ این قدرت بیکران و مهارت پیچیده کاملاً فوق از درک ماست. وقتی در آن تعمّق می‌کنیم، خدا را جلال می‌دهیم.

وقتی تأیید می‌کنیم که خدا جهان را آفرید تا جلالش را نشان دهد، باید بدانیم که او نیاز نداشت آن را بیافریند. نباید فکر کنیم که خدا به جلالی بیش از جلال ازلی خود در درون تثلیث نیاز داشت یا به‌نوعی، بدون دریافت جلال از جهان آفرینش، ناکامل بود. این به معنای انکار استقلال خداست و یعنی خدا نیازمند جهان بود تا کاملاً خدا باشد.[۳] در عوض ما باید تأیید کنیم که آفرینش جهان، *عمل کاملاً آزادانهٔ خدا* بود. این یک عمل ضروری نبود، بلکه خدا تصمیم گرفت که آن را انجام دهد.

"تو همه چیز را آفریدی و *به ارادهٔ تو*، آنها هستی و زندگی یافتند" (مکاشفه ۴:۱۱). خدا می‌خواست جهان را بیافریند تا برتری خود را نشان دهد. آفرینش، حکمت و قدرت عظیم او را نشان می‌دهد و نهایتاً همهٔ صفات دیگر او را هم نشان می‌دهد.[۴] به نظر می‌رسد که خدا جهان را آفرید تا از آفرینشش شادمان شود، چون هرچه آفرینش جوانب گوناگون شخصیت خدا را نشان می‌دهد، به همان اندازه خدا از آفرینش شادمان می‌شود.

این توضیح می‌دهد که چرا ما از انواع کارهای خلاقانه، خودبه‌خود شاد شده و لذت می‌بریم. کسانیکه مهارتهای هنری، موسیقایی یا نویسندگی دارند، از خلق چیزها و دیدن، شنیدن یا اندیشیدن به کار خلاقانه‌شان لذت می‌برند. خدا هم ما را آفریده تا به‌عنوان مخلوقات، در سرمشق‌گیری از اعمال خلاقانهٔ او لذت ببریم. یکی از جوانب شگفت‌انگیز بشرّیت– در تمایز با بقیهٔ خلقت- توانایی ما در خلق چیزهای جدید است. این همچنین توضیح می‌دهد که چرا ما از انواع کارهای "خلاقانه" شاد می‌شویم: بسیاری از افراد از آشپزی، تزئین خانه‌شان، باغبانی، کار با چوب یا مواد دیگر، تولید اختراعات علمی یا ابداع راه حلّهای جدید برای مشکلات تولید صنعتی لذت می‌برند. حتی بچه‌ها از رنگ‌آمیزی تصاویر یا خانه‌سازی با بلوکها لذت می‌برند. ما در همهٔ این فعالیتها، در مقیاس کوچکی عمل خلاقانهٔ خدا را منعکس می‌کنیم و باید از آن لذت برده و خدا را برای آن شکر کنیم.

ج. جهانی که خدا آفرید،"بسیار نیکو" بود

این نکته بعد از نکتهٔ قبلی می‌آید. اگر خدا جهان را آفرید تا جلالش را نشان دهد، پس ما انتظار داشتیم که جهان، هدف مورد نظر خدا را به تحقّق رساند. در واقع، وقتی خدا کار آفرینش را تمام کرد، از آن شادمان شد. در پایان هر مرحله از آفرینش، خدا دید که کارش "نیکو" بود (پیدایش ۱:۴، ۱۰، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۵). سپس در پایان روز ششمِ آفرینش، "آنگاه خدا کارهای آفرینش را ملاحظه کرد و همه را از هر جهت *عالی* یافت" (پیدایش ۱:۳۱). خدا از آفرینشی که مطابق هدف اش آفریده بود، شادمان شد.

اگرچه اکنون گناه در جهان هست، اما آفرینش مادی همچنان از نظر خدا نیکوست و باید از نظر ما هم "نیکو" باشد. این آگاهی، ما را از ریاضت کاذبی که استفاده و لذت از آفرینش مادی را خطا می‌داند، آزاد خواهد کرد. پولس می‌گوید: "همهٔ چیزهایی که خدا آفریده است، *نیکوست* و نباید چیزی را که با شکرگزاری پذیرفته می‌شود، نجس شمرد. زیرا به‌وسیلهٔ کلام خدا و دعا پاک می‌گردد" (اول تیموتاوس ۴:۴-۵).

اگرچه نظام آفرینش می‌تواند به طریقهای گناه‌آلود یا خودخواهانه بکار رود و توجه ما را از خدا بازگرداند، اما نباید اجازه بدهیم که خطر سوءاستفاده از آفرینش خدا مانع از بکارگیری مثبت، شاکرانه و شادی‌بخشِ آن برای لذت ما و خیرّیت ملکوت او شود. کمی پس از آنکه پولس برعلیه اشتیاق برای ثروت و"عشق به پول" (اول تیموتاوس ۶:۹-۱۰) هشدار داد، تأیید کرد که خدا "همه چیز را به فراوانی تهیه می‌کند، تا ما از آنها لذت ببریم" (اول تیموتاوس ۶:۱۷). این حقیقت به مسیحیان مجوز می‌دهد که توسعهٔ صحیح صنعت و تکنولوژی را تقویت کنند (با مراقبت از محیط زیست) و با خوشی و شکرگزاری از همهٔ محصولات فراوان زمین که خدا آفریده، استفاده کنند- تنوع شگفت‌انگیز غذا، لباس و خانه، به همراه هزاران محصول مدرن مانند اتومبیلها، هواپیماها، دوربینها، تلفنها و کامپیوترها. همهٔ اینها می‌توانند بیش از حدّ ارزشمند شده و مورد سوءاستفاده قرار گیرند، اما اینها به خودی خود بد نیستند؛ اینها پیشرفتهای حاصل از آفرینش نیکوی خداست و باید به‌عنوان هدایای نیکوی خدا در نظر گرفته شوند.

چ. رابطهٔ کتاب مقدس با یافته‌های علم مُدرن

در زمانهای مختلفی از تاریخ، مسیحیان با یافته‌های مورد قبول علم معاصر اختلاف عقیده داشته‌اند. در اکثر موارد، ایمان خالص مسیحی و اعتماد قوی به کتاب مقدس، دانشمندان را به سوی کشف حقایق جدیدی دربارهٔ جهان خدا سوق داده و این کشفیات، نظر علمی را در کلّ تاریخ آینده تغییر داده است. زندگی اسحاق نیوتن، گالیلئو گالیله، یوهانس کُپلِر، بلِیز پاسکال، روبِرت بویل، مایکِل فارادِی، جیمز کلِرک مَکسوِل و بسیاری از افراد دیگر، نمونه‌هایی از آن هستند.

از طرف دیگر، گاهی اوقات نظرات علمی پذیرفته شده، با درک مردم از کلام کتاب مقدس در کشمکش بوده است. مثلاً، وقتی ستاره‌شناس ایتالیایی، گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲) تعلیم می‌داد که زمین مرکز جهان نیست، بلکه زمین و سیّارات دیگر به دور خورشید می‌چرخند (درنتیجه از نظریه‌های ستاره‌شناس لهستانی، یعنی کُپرنیک [۱۴۷۲-۱۵۴۳] پیروی می‌کرد)، مورد انتقاد قرار گرفت و نهایتاً یادداشت‌هایش از سوی کلیسای کاتولیک رومی محکوم شد. چون بسیاری از افراد فکر می‌کردند که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خورشید به دورِ زمین می‌چرخد. در واقع، کتاب مقدس اصلاً چنین تعلیمی را نمی‌دهد، بلکه ستاره‌شناسی کُپرنیکی باعث شد که مردم دوباره به کتاب مقدس مراجعه کنند و ببینند که آیا واقعاً چنین تعلیمی را می‌دهد. توصیفات کتاب مقدس دربارهٔ طلوع و غروب آفتاب (جامعه ۵:۱ و غیره) صرفاً وقایع را از دیدِ ناظر انسانی نشان می‌دهند و مطابق این دیدگاه، توصیف صحیحی را ارائه می‌کنند. درس گالیله که مجبور شد تعالیم اش را پس بگیرد و سالهای آخر زندگی اش را در خانه زندانی شود، باید به ما یادآوری کند که مشاهدهٔ دقیق دنیای طبیعی می‌تواند باعث شود که ما به کتاب مقدس رجوع کرده و دوباره بررسی کنیم که آیا کتاب مقدس واقعاً چیزی را تعلیم می‌دهد که ما فکر می‌کنیم. گاهی اوقات با بررسی دقیق‌تر متن، ممکن است دریابیم که تفسیرهای قبلی ما نادرست بود.

در بخش بعدی، قواعدی را ذکر کرده‌ایم که به‌وسیلهٔ آنها می‌توانیم به سراغ رابطهٔ خلقت با یافته‌های علم مُدرن برویم.

1. *وقتی همهٔ حقایق به‌درستی درک شوند، "عدم کشمکش نهایی" بین کتاب مقدس و علم طبیعی خواهد بود.*

عبارت "عدم کشمکش نهایی" برگرفته از کتاب مفیدی، نوشتهٔ فِرانسیس شِیفِر، *عدم کشمکش نهایی* است.[۵] شِیفِر در مورد سؤالات مربوط به آفرینش جهان، نواحی مختلفی را ذکر می‌کند که در قضاوت اش، به مخالفت مسیحیانی که به راستی کامل کتاب مقدس اعتقاد دارند، فضایی را اختصاص می‌دهد. در بین این بخشها، او احتمال آفرینش جهانِ "بالغ" توسط خدا را در نظر

می‌گیرد، احتمال یک فاصله بین پیدایش ۱:۱ و ۲:۱ یا بین ۱: ۲ و ۳:۱، احتمال یک روز طولانی در پیدایش ۱ و احتمال اینکه سیل بر داده‌های زمین‌شناسی تأثیر گذاشته است. شِیفِر به‌وضوح می‌گوید منظورش این نیست که همهٔ این نظرات، نظر خودش است؛ بلکه فقط از لحاظ نظری محتمل است. نکتهٔ اصلی شِیفِر این است که دانش ما در درک دنیای طبیعی و کتاب مقدس، کامل نیست. اما می‌توانیم با این اطمینان به سراغ مطالعات علمی و کتاب مقدسی برویم که وقتی همهٔ حقایق به‌درستی درک شوند و کتاب مقدس را به‌درستی درک کنیم، یافته‌هایمان هرگز با یکدیگر در کشمکش نخواهند بود؛ "عدم کشمکش نهایی" خواهد بود. چون خدایی که در کتاب مقدس سخن می‌گوید، همهٔ حقایق را می‌داند و طوری صحبت نکرده که با واقعیت حقیقی جهان در تضّاد باشد.

2. به نظر می‌رسد که بعضی از نظریه‌ها دربارهٔ آفرینش با تعالیم کتاب مقدس ناسازگار است.

ما در این بخش سه توضیح برای منشأ جهان را بررسی خواهیم کرد که به نظر می‌رسد به‌وضوح با کتاب مقدس در تناقض است.

الف. نظریه‌های دنیوی.

ما در اینجا برای تکمیل مطالب، فقط به اختصار می‌گوییم نظریه‌های کاملاً دنیوی دربارهٔ منشأ جهان، برای معتقدین کتاب مقدس، غیرقابل قبول است. نظریهٔ "دنیوی"، نظریه‌هایی دربارهٔ منشأ جهان است که یک خدای بیکران و شخصی را مسئول آفرینش جهان با طرح و الگوی هوشمندانه نمی‌داند. درنتیجه، نظریهٔ "انفجار بزرگ، Big Bang" (از لحاظ دنیوی که خدا در نظر گرفته نشده) یا هر نظریه‌ای که معتقد است ماده همیشه وجود داشته، با تعلیم کتاب مقدس که خدا جهان را از هیچ آفرید و برای جلال خود آفرید، تناقض خواهد داشت. (وقتی تکامل داروینی از لحاظ ماده‌گرایی کامل تعلیم داده شود، چنانکه غالباً همینطور است، آن هم به این مقوله تعلّق می‌یابد).[٦]

ب. تکامل‌گرایی خداباورانه.

از زمان انتشار کتاب *منشأ گونه‌ها به‌وسیلهٔ گزینش طبیعی*، نوشتهٔ چارلز داروین (۱۸۵۹)، بعضی از مسیحیان پیشنهاد کرده‌اند که موجودات زنده با فرایند تکاملی که داروین مطرح کرده، به وجود آمده‌اند، اما خدا این فرایند را هدایت کرده تا نتیجه طبق خواستهٔ او باشد. این دیدگاه، *تکامل‌گرایی خداباورانه* نامیده می‌شود، چون از اعتقاد به خدا ("خداباوری عقلانی" است) و اعتقاد به تکامل دفاع می‌کند. بسیاری از کسانیکه به تکامل‌گرایی خداباورانه اعتقاد دارند، پیشنهاد می‌کنند که خدا در بخشهای بسیار مهمی از این فرایند دخالت کرد، معمولاً (۱) آفرینش مواد در ابتدا (۲) آفرینش ساده‌ترین حالت زندگی و (۳) آفرینش انسان. اما معتقدین به تکامل‌گرایی خداباورانه، با وجود این استثنای احتمالی در زمانهایی که خدا مداخله می‌کند، معتقد اند که تکامل به طریقهایی پیش رفت که اکنون توسط دانشمندان علوم طبیعی کشف شده و خدا تصمیم گرفت که این فرایند را بکار ببرد تا اجازه بدهد که همهٔ اشکال دیگر حیات در زمین رشد کنند. آنها معتقد اند که جهش تصادفی موجودات زنده به تکامل شکلهای برتر زندگی منجر شد، با این حقیقت که کسانیکه از "مزّیت سازگاری" برخوردار بودند (جهشی که اجازه داد به شکل بهتری در محیط شان زنده بمانند) زنده ماندند، ولی بقیه زنده نماندند.

بررسی داده‌های کتاب مقدس آشکار می‌کند که تکامل‌گرایی خداباورانه متفاوت از گزارش آفرینش در کتاب مقدس است. تعلیم واضح کتاب مقدس که می‌گوید عمل خدا در آفرینش هدفمند است، با تصادفی بودن که در نظریهٔ تکاملی بیان می‌شود، ناسازگار است. وقتی کتاب مقدس گزارش می‌دهد که خدا گفت: "زمین جانداران را بر حسب گونه‌هایشان برآوَرَد، چارپایان و خزندگان و وحوش زمین را، بر حسب گونه‌هایشان" (پیدایش ۱:۲۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو)، نشان می‌دهد که خدا هر کاری را به‌طور عَمدی و با هدف انجام می‌داد. اما این برخلاف اجازه دادن به پیشرفت جهش کاملاً تصادفی است، بدون هیچ هدفی برای میلیونها جهشی که از لحاظ نظریهٔ تکامل باید قبل از ظهور یک گونهٔ جدید ایجاد شود.

تفاوت اساسی دیدگاه کتاب مقدس نسبت به آفرینش و تکامل‌گرایی خداباورانه در این است: نیروی محرّکی که تغییر ایجاد می‌کند و رشد گونه‌های جدید در تمام طرحهای تکاملی، *تصادفی* است. شما در علم مدرن، بدون جهش تصادفی موجودات زنده، هیچ تکاملی ندارید. جهش تصادفی، نیروی اساسی برای پیشرفت نهایی از ساده‌ترین حالات حیات به پیچیده‌ترین حالات است. اما مطابق کتاب مقدس، نیروی محرّک برای رشد موجودات زندهٔ جدید، طرح هوشمندانهٔ خداست. "پس خدا وحوش زمین را بر حسب گونه‌هایشان ساخت، و چارپایان را بر حسب گونه‌هایشان، و همهٔ خزندگان روی زمین را بر حسب گونه‌هایشان و خدا دید که نیکوست" (پیدایش ۱:۲۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). به نظر می‌رسد که این بیانیه‌ها با ایدهٔ آفرینش یا هدایت یا مشاهدهٔ میلیونها جهش تصادفی توسط خدا در تناقض است، هیچ‌یک از آنها مطابق خواستهٔ او، "بسیار نیکو" نبودند، هیچ‌یک از آنها گیاهان یا حیواناتی نبودند که مطابق خواستهٔ او بر روی زمین باشند. دیدگاه تکامل‌گرایی خداباورانه باید در نظر بگیرد که وقایع اینطور اتفاق افتادند: "و خدا گفت: بگذار زمین موجودات زنده را بر حسب گونه‌هایشان به وجود آورد." و بعد از سیصد و هشتاد و هفت میلیون و چهارصد و نود و دو هزار و هشتصد و هفتاد و یک تلاش، بالاخره خدا یک موش با عملکرد درست را ساخت."

شاید این توضیح عجیبی به نظر برسد، اما دقیقاً همان چیزی است که تکامل‌گرایی خداباورانه برای هر یک از صدها هزار نوع مختلف گیاهان و حیوانات روی زمین بدیهی می‌داند: همهٔ آنها با فرایند تصادفی جهش در طول میلیونها سال پیشرفت کردند، به‌طور تدریجی پیچیده‌تر شدند، چون اکثر جهشها زیان‌بخش بودند، اما بعضی از جهشها به نفع مخلوقات بود.

شاید تکامل‌گرایی خداباورانه مخالفت کند که خدا در این فرایند مداخله کرد و در بسیاری از قسمتها به سوی مسیری که می‌خواست، هدایت کرد. اما وقتی چنین اجازه‌ای داده شود، هدف و طرح هوشمندانه‌ای در این فرایند وجود دارد- ما دیگر هیچ تکاملی نداریم، چون این دیگر (در مراحل مداخلهٔ الهی، مراحلی که واقعاً نتیجه می‌دهد) جهش تصادفی نیست.

همچنین تکامل‌گرایی خداباورانه با تصویر کتاب مقدس از کلام آفرینندهٔ خدا که واکنش فوری ایجاد می‌کند، در تناقض است. وقتی کتاب مقدس دربارهٔ کلام آفرینندهٔ خدا صحبت می‌کند، بر قدرت کلام و توانایی او در انجام اهدافش تأکید می‌کند.

"به کلام خداوند آسمانها آفریده شد و با یک کلمه‌ای که از او صادر شد، آفتاب، مهتاب و ستارگان بوجود آمدند... زیرا که خداوند گفت و شد؛ به امر او همه چیز برقرار گردید" (مزامیر ۳۳:۶ ، ۹).

این نوع بیانیه، با این ایده که خدا گفت و پس از میلیونها سال و میلیونها جهش تصادفی در موجودات زنده، قدرت اش، آن نتیجهٔ بیان شده را حاصل کرد، متفاوت است. بلکه به محض اینکه خدا گفت: "زمین همه نوع نبات برویاند"، جملهٔ بعدی به ما می‌گوید: "و چنین شد" (پیدایش ۱:۱۱).

به‌سختی می‌توان نقش فعال خدا در آفرینش یا آفرینش هر موجود زنده‌ای را که اکنون به وجود می‌آید، با نظارت دورادور تکامل یا "بدون دخالت" که توسط تکامل‌گرایی خداباورانه پیشنهاد می‌شود، تطبیق داد. داوود می‌تواند اعتراف کند: "زیرا که تو آفریدگار دل و وجود من هستی؛ مرا در رَحِم مادرم نقش بستی" (مزامیر ۱۳۹:۱۳). و خدا به موسی گفت: "چه کسی به انسان زبان داد؟ یا چه کسی او را کَر یا گنگ آفرید؟ چه کسی او را بینا و یا کور ساخته است؟ آیا من که خداوند هستم این کارها را نکرده‌ام؟" (خروج ۴:۱۱). خدا علف را می‌رویاند (مزامیر ۱۰۴:۱۴؛ متی ۶:۳۰) و به پرندگان غذا می‌دهد (متی ۶:۲۶) و به دیگر موجودات جنگل غذا می‌دهد (مزامیر ۱۰۴:۲۱، ۲۷-۳۰). اگر خدا حتی اکنون در رشد و پیشرفت هریک از قدمهای موجودات زنده دخیل است، آیا بر اساس کتاب مقدس می‌توانیم بگوییم که این حالات حیات در ابتدا توسط فرایند تکاملی و با هدایت جهش تصادفی به وجود آمدند، به جای اینکه توسط خلقت مستقیم و هدفمند خدا به وجود آمده باشند؟

نهایتاً، آفرینش خاص آدم، و حوا که از او به وجود آمد، دلیل قدرتمندی برای زیر پا گذاشتن تکامل‌گرایی خداباورانه است. معتقدین به تکامل‌گرایی خداباورانه که به‌خاطر بیانیه‌های پیدایش ۲-۱، دربارهٔ خلقت خاص آدم و حوا استدلال می‌کنند، واقعاً نظریهٔ تکامل را در مرحلهٔ مربوط به وجود انسانها زیر پا گذاشته‌اند. اما اگر ما مطابق کتاب مقدس بر مداخلهٔ خاص خدا در آفرینش آدم و حوا تأکید کنیم، پس چه چیزی مانع می‌شود که اجازه بدهیم خدا به‌طور مشابه در آفرینش موجودات زنده مداخله کند؟

ما باید بدانیم که خلقت خاص آدم و حوا مطابق گزارش کتاب مقدس، نشان می‌دهد که آنها بسیار متفاوت از موجوداتی بودند که تکامل‌گرایان بگویند که اولین انسانها، از نسلِ موجودات اولیه و کم‌مهارتی بودند که از موجودات بسیار پیشرفتهٔ غیر انسانی آمدند و برتری کمی بر آنها داشتند. کتاب مقدس اولین مرد و زن، آدم و حوا را طوری نشان می‌دهد که از لحظهٔ آفرینش، زبان، اخلاقیات و توانایی روحانی بسیار والایی داشتند. آنها می‌توانند با یکدیگر صحبت کنند. حتی می‌توانند با خدا صحبت کنند. آنها از انسانهای اولیه‌ای که تقریباً حیوان بودند، از نسلِ موجودات شامپانزه‌ای غیرانسانی در نظریهٔ تکاملی بسیار متفاوت هستند.

بهتر است با کلام زمین‌شناس، دِیویس ای. یانگ جمع‌بندی کنیم: "نظر تکامل‌گرایی خداباورانه طبق کلام بعضی از مخالفان اش، یک نظریهٔ مسیحی بی‌تناقض نیست. این یک نظریهٔ کتاب مقدسی حقیقی نیست، چون فقط بخشی از آن مطابق اصول مهم مسیحیت است."[۷] مطابق کلام لوئیس بِرکوف، "تکامل‌گرایی خداباورانه واقعاً مایهٔ شرمساری است که در فواصل متناوب خدا را صدا می‌کند تا از ژرفناها به طبیعتی کمک کند که شکاف عظیمی بین آنهاست. این آموزهٔ کتاب مقدسی آفرینش و نظریهٔ بی‌تناقض تکامل نیست."[۸]

پ. نکاتی دربارهٔ نظریهٔ تکامل داروینی.

(1) *چالشهای کنونی تکامل.*

کلمهٔ *تکامل* را می‌توان به روشهای مختلف بکار برد. گاهی اوقات برای اشاره به "تکامل کوچک" بکار می‌رود- پیشرفت کم در یک گونه، بنابراین می‌بینیم که مگسها یا پشه‌ها در برابر حشره‌کشها مصون می‌شوند، یا انسانها بلندتر می‌شوند، یا انواع مختلف و رنگهای مختلفی از گلهای رُز رشد می‌کنند. نمونه‌های بیشمار این تکامل کوچک امروزه دیده می‌شود و هیچ‌کس منکرِ وجودشان نیست. اما وقتی دربارهٔ نظریه‌های آفرینش و تکامل صحبت می‌کنیم، کلمهٔ *تکامل* معمولاً از این لحاظ بکار نمی‌رود.

اصطلاح *تکامل*، بیشتر برای اشاره به تکامل بزرگ بکار می‌رود- یعنی "نظریهٔ کلّی تکامل" یا دیدگاهی که "اجسام بیجان، اولین مواد زنده را به وجود آوردند، که درنتیجه تولید مثل کرده و تنوّع یافتند تا همهٔ موجودات زندهٔ منقرض و موجود را تولید کنند."[۹] در این فصل، وقتی از کلمهٔ *تکامل* استفاده می‌کنیم، برای اشاره به تکامل بزرگ یا نظریهٔ کلّی تکامل است. در نظریهٔ تکامل داروینی‌های مدرن، تاریخچهٔ پیشرفت حیات، زمانی آغاز شد که یک ترکیب شیمیایی موجود در زمین، خودبه‌خود یک چیز بسیار ساده را که احتمالاً حالت حیات نامیده می‌شود، تولید کرد. این سلول زنده تولید مثل کرد و نهایتاً جهشها یا تفاوتهایی در سلولهای جدید تولید شده ایجاد کرد. این جهشها منجر به رشد حالات پیچیده‌تر حیات شد. یک محیط متخاصم می‌خواست بسیاری از آنها را نابود کند، اما آنهایی که به‌طور مناسب در محیط شان قرار گرفته بودند، زنده مانده و تکثیر شدند. درنتیجه، طبیعت یک فرایند "گزینش طبیعی" را بکار برد که در آن موجودات زندهٔ متفاوتی که به مناسبترین شکل در محیط قرار می‌گرفتند، زنده ماندند. نهایتاً جهشهای بیشتری در موجودات زندهٔ گوناگون ایجاد شد که نهایتاً از ساده‌ترین موجودات زنده، همهٔ حالات پیچیدهٔ حیات در زمین، به‌وسیلهٔ این فرایند جهش و گزینش طبیعی شکل گرفت.

از زمانیکه چارلز داروین برای اولین بار *منشأ گونه‌ها به‌وسیلهٔ گزینش طبیعی* را در ۱۸۵۹ منتشر کرد، مسیحیان و غیرمسیحیان با نظریهٔ او مخالفت کردند. منتقدین مدرن، انتقادهای ویرانگر فزاینده‌ای را دربارهٔ نظریهٔ تکاملی مطرح کرده و این نکات را نشان می‌دهند:[۱۰]

الف) پس از بیش از صد سال زاد و وَلَد آزمایشی انواع گوناگون حیوانات و گیاهان، میزان تنوّعی که می‌تواند ایجاد شود (حتی در زاد و وَلَد *هدفمند*، نه تصادفی) به‌خاطر گسترهٔ محدود تنوّع ژنتیکی در هر موجود زنده، بسیار محدود است.[۱۱] سگهایی که به‌طور گزینشی در طول نسلها زاد و وَلَد کرده‌اند، همچنان سگ هستند؛ پشه‌های میوه، همچنان پشه‌های میوه هستند و غیره.

ب) جهشهای گسترده و پیچیده نیازمند تولید اندامهای پیچیده‌ای همچون چشم یا بال پرنده (یا صدها اندام دیگر) بود و نمی‌توانست در جهشهای کوچک در طول هزاران نسل اتفاق افتد، چون بخشهای مجزای اندام، بی‌فایده‌اند (و هیچ "مزّیتی" ندارند)، مگر اینکه کلّ اندام به‌درستی عمل کند. (صدها بخشی که برای عملکرد یک چشم یا بال پرنده لازم است، باید همگی موجود باشند، وگرنه بخشهای دیگر بی‌فایده‌اند و هیچ مزّیت تطابق‌پذیری را ارائه نمی‌کنند.) اما احتمال ریاضی برای وقوع این جهشهای *تصادفی* که در یک نسل با هم اتفاق افتد، عملاً صفر است.

پ) ۱۳۰ سال کار باستان‌شناسی فشرده از زمان داروین، همچنان نتوانسته حتی یک نمونهٔ متقاعد کننده از یک "گونه در مرحلهٔ میانی (یا انتقالی)" تولید کند، فسیلی که بعضی از ویژگیهای یک حیوان و تعداد کمی از ویژگیهای گونهٔ بعدی در حال رشد را نشان دهد، یعنی چیزی که برای پُر کردن شکافها در گزارش فسیل برای انواع متمایز حیوانات ضروری است.[۱۲]

ج) پیشرفتهای زیست‌شناسی مولکولی به‌طور فزاینده، پیچیدگی باور نکردنی حتی ساده‌ترین موجودات زنده را آشکار می‌کند و هیچ توضیح رضایت‌بخشی برای منشأ این تفاوتها ارائه نشده است.[۱۳]

چ) احتمالاً دشوارترین مسأله برای نظریهٔ تکامل، توضیح نحوهٔ آغاز اولیهٔ حیات است. حتی نسل خودجوشِ ساده‌ترین موجود زنده که قادر به زندگی مستقل از مواد غیرآلی بر روی زمین است (سلول باکتریایی پروکاریوت یا پیش هسته)، نمی‌توانست با ترکیب تصادفی مواد شیمیایی رخ دهد؛ این نیازمند طرح و چیره‌دستی هوشمندانهٔ بسیار پیچیده‌ای است که هیچ آزمایشگاه علمی پیشرفته‌ای در جهان نتوانسته آن را انجام دهد.

باید توجه کنید که پنج مبحث قبلی بر اساس "کتاب مقدس، در مقابلِ علم" نیست (که جامعهٔ علمی دنیوی مرتباً آن را به‌عنوان خرافات یا خِرَدستیزی کنار می‌گذارد)، بلکه بر اساس "علم در مقابلِ علم" است- یعنی این مباحثات به‌سادگی شواهد یافت شده در دنیای طبیعی را می‌آزمایند و می‌پرسند که این شواهد به کدام سو هدایت می‌کنند. اگر شواهد، دانشمند را به یک سو هدایت کنند (مثلاً اگر شواهد قدرتمندی برای طرح هوشمندانه ارائه کند) و تعهد فلسفی دانشمند نسبت به توضیح ماده‌گرایی و علوم طبیعی دربارهٔ منشأ حیات، او را به سوی دیگری هدایت کنند، در این صورت دانشمند چه کار خواهد کرد؟ آیا همچنان اصرار می‌کند که حیات باید مطابق علوم طبیعی یک توضیحی داشته باشد، نه به‌خاطر اینکه حقایق علمی آن را ثابت می‌کنند، بلکه به‌خاطر اینکه او از قبل متعهد شده که همه چیز را مطابق علوم طبیعی توضیح دهد؟ پس ما باید بپرسیم که آیا تعهد او نسبت به علوم طبیعی به‌عنوان یک روش پژوهش، بر اساس شواهدی است که او در بررسی دنیا دیده یا بر اساس نظرات فلسفی که به دلایل دیگری آنها را پذیرفته است؟

فیلیپ جانسون از ریچارد لُوانتِن، زیست‌شناس برجستهٔ هاروارد نقل قول می‌کند که به‌وضوح می‌گوید همیشه توضیح علوم طبیعی را در این شرایط انتخاب خواهد کرد:

> ما از علم حمایت می‌کنیم، *با وجود* بیهودگی آشکار بعضی از ساختارهایش، *با وجود* عدم تحقّق بسیاری از وعده‌های افراطی‌اش برای سلامت و حیات، *با وجود* بردباری جامعهٔ علمی در مسائل اثبات نشده، فقط مانند داستان هستند، چون ما از قبل یک تعهد داریم، تعهد به ماده‌گرایی. سبکها و مؤسسات علمی به‌نوعی ما را مجبور نمی‌کنند که توضیح مادی برای دنیای مادی را بپذیریم، بلکه برعکس، ما با وفاداری گذشتهٔ خود نسبت به علتهای مادی، مجبوریم یک سازمان بررسی و تحقیق و مجموعه‌ای از مفاهیم را ایجاد کنیم که توضیحات مادی فراهم کنند، مهم نیست که چقدر برخلاف شهود است، مهم نیست که چقدر برای افراد غیرمتخصّص سردرگم‌کننده است. بعلاوه این ماده‌گرایی، یک چیز مطلق است، چون ما نمی‌توانیم اجازه بدهیم که یک امر الهی از در وارد شود.[۱۴]

به‌طور پیوسته، چالشهای بیشماری دربارهٔ نظریهٔ تکامل منتشر می‌شوند. با این حال بسیار غم‌انگیز است که نظر رایجی که امروزه در بسیاری از کتابهای درسی علمی باقی مانده، این است که تکامل یک "امر" پابرجاست و بسیاری را متقاعد کرده که نباید راستی کامل کتاب مقدس را به‌عنوان دیدگاه عقلانی قابل قبول برای افراد مسئول و متفکر امروزی بدانند. فقط امیدواریم که به‌زودی، جامعهٔ علمی در ملأعام، نامعقول بودن نظریهٔ تکامل را تصدیق کند و کتابهای درسی نوشته شده برای دانشجویان دبیرستان و کالج، آشکارا تصدیق کنند که تکامل یک توضیح رضایت‌بخش برای منشأ حیات در زمین نیست.

(2) تأثیرات مخرّب نظریهٔ تکامل در تفکرات مُدرن.

بسیار مهم است که تأثیرات بسیار مخرّب نظریهٔ تکامل را بر تفکرات مدرن درک کنید. اگر در واقع حیات توسط خدا آفریده نشده و انسانها به‌طور خاص توسط خدا آفریده نشده‌اند و در برابر او مسئول نیستند، بلکه فقط نتیجهٔ اتفاقات تصادفی در جهان هستند، پس زندگی انسان چه ارزشی دارد؟ ما صرفاً محصول ماده بعلاوهٔ زمان بعلاوهٔ شانس هستیم و اگر فکر کنیم از ارزش جاودان برخورداریم یا اصلاً در این دنیای بزرگ، ارزش داریم، فقط به معنای فریب دادنِ خودمان است. تفکر صادقانه دربارهٔ این تصوّر باید مردم را به یأس و ناامیدی عمیق سوق دهد.

بعلاوه، اگر بتوان کلّ حیات را با نظریهٔ تکامل و بدون خدا توضیح داد و اگر هیچ خدایی نیست که ما را آفریده باشد (یا حداقل، اگر نمی‌توانیم قاطعانه چیزی دربارهٔ او بدانیم)، پس هیچ داور برتری نیست که ما را از لحاظ اخلاقی جوابگو سازد. درنتیجه، هیچ اخلاقیات مطلقی در زندگی انسان نیست و نظرات اخلاقی انسانها، فقط ترجیحات درونی است که شاید برای آنها خوب باشد، اما نباید بر دیگران تحمیل شود. در واقع، در این موارد، تنها چیز ممنوعه این است که شخص بگوید که می‌داند بعضی چیزها درست و بعضی چیزها اشتباه است.

پیامد شوم دیگری نیز در نظریهٔ تکامل وجود دارد: اگر فرایندهای اجتناب‌ناپذیر گزینش طبیعی به‌وسیلهٔ بقای مناسبترین موجودات، پیشرفتهایی را در حالت حیات در زمین ایجاد کند، پس چرا باید با مراقبت از ضعیفان یا کسانیکه کمتر قادر به دفاع از خود هستند، مانع از این فرایند شویم؟ آیا نباید اجازه بدهیم که آنها بدون تولید مثل بمیرند تا ما به سوی یک حالت جدید و برتر از بشریت و حتی یک "نژاد برتر" پیش رویم؟ در واقع، مارکس، نیچه و هیتلر، همگی بر این اساس جنگ را توجیه کردند.

بعلاوه، اگر انسان دائماً بهتر می‌شود، پس حکمت نسلهای گذشته (و مخصوصاً اعتقادات مذهبی پیشین)، احتمالاً به اندازهٔ تفکرات مدرن ارزشمند نیست. بعلاوه، تأثیر تکامل داروینی بر نظرات مردم دربارهٔ اعتبار کتاب مقدس، یک تأثیر بسیار منفی بوده است.

نظریه‌های اجتماعی و روانشناسی معاصر که به‌سادگی انسانها را حالات برتر حیوانات می‌دانند، یکی دیگر از نتایج تفکر تکاملی است. همچنین افراطهای جنبش مدرن "حقوق حیوانات" که کاملاً مخالف انواع کشتار حیوانات است (مثلاً برای غذا، کتهای چرمی یا تحقیقات پزشکی)، به‌طور طبیعی از تفکر تکاملی سرچشمه می‌گیرد.

3. قدمت زمین.

تا اینجا، مباحثات این فصل از نتایجی دفاع کرده که امیدواریم در بین مسیحیان نهضت انجیلی به‌طور گسترده پذیرفته خواهد شد. اما سؤال مربوط به قدمت زمین، یک سؤال گیج‌کننده است که سالهای زیادی، مسیحیان معتقد به کتاب مقدس اختلاف‌نظر داشته‌اند، گاهی اوقات به‌شدّت اختلاف داشته‌اند. دو گزینهٔ اولیه برای انتخاب تاریخ زمین، نظریهٔ "زمین پیر" است که با عقیدهٔ علم مدرن موافق است که می‌گوید زمین ۴٫۵ میلیارد سال قدمت دارد و نظریهٔ "زمین جوان" می‌گوید زمین ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال قدمت دارد و طرحهای تاریخ‌گذاری علمی دنیوی نادرست است.

مدافعان نظریه‌های آفرینش زمین پیر پیشنهاد می‌کنند که شش "روز" آفرینش در پیدایش ۱، به دورهٔ بیست و چهار ساعته اشاره نمی‌کند، بلکه به مدت زمان طولانی، یعنی میلیونها سال اشاره

می‌کند که در این مدت خدا کارهای خلاقانهٔ توصیف شده در پیدایش ۱ را انجام داد.[۱۵] آنها به این اشاره می‌کنند که کلمهٔ عبری که "روز" ترجمه شده، گاهی اوقات برای اشاره به یک روز بیست و چهار ساعته بکار نمی‌رود، بلکه به دوران طولانی‌تری از زمان اشاره می‌کند (این کلمهٔ عبری، به‌عنوان مثال در پیدایش ۴:۲، خروج ۱۲:۲۰؛ ایوب ۲۸:۲۰؛ امثال ۱۰:۲۴؛ ۱۳:۲۵؛ جامعه ۱۴:۷ و غیره بکار رفته است). عوامل دیگری که از دیدگاه زمین پیر حمایت می‌کنند، شامل این واقعیت است که شجره‌نامه‌های کتاب مقدس شکافهایی دارند و برای محاسبهٔ قدمت زمین بکار نمی‌رود، و شواهد کهنسالی در جهان وجود دارد (از جمله شواهد حرکت قارّه‌ای، شکل‌گیری طولانی مدت صخره‌های مرجانی زیرِ آب، مقیاسهای نجومی و انواع گوناگون تاریخ‌گذاری رادیومتری یا پرتوسنجی).

معتقدین به نظریه‌های آفرینش "زمین جوان" استدلال می‌کنند که "روزها" در پیدایش ۱ نشاندهندهٔ دورهٔ بیست و چهار ساعتهٔ زمان است و به این حقیقت اشاره می‌کنند که هر یک از روزهای پیدایش ۱ با این عبارت به پایان می‌رسد: "شب گذشت و صبح شد. این بود روز اول" (پیدایش ۵:۱). بعضی از طرفداران نظریهٔ زمین جوان پیشنهاد می‌کنند که آفرینش اولیه حتی از روز اول، یک "قدمت ظاهری" داشت. معتقدین به این نظریه، غالباً آن را با مخالفتهای خاص با فرایند تاریخ‌گذاری علمی امروزی ترکیب می‌کنند، اعتبار تاریخ‌گذاری با پرتوسنج و پیش‌فرضهایی دربارهٔ میزان فساد عناصر خاص را مورد سؤال قرار می‌دهند. عدّهٔ دیگری از طرفداران زمین جوان ادعا می‌کنند که نیروهای طبیعی عظیمی به‌وسیلهٔ سیل در زمان نوح جاری شدند (پیدایش ٦-٩) و به‌طور مهمی، چهرهٔ زمین را تغییر دادند، فشارهای بسیار زیادی را بر زمین وارد کردند و فُسیلهایی را در لایه‌های بسیار ضخیم سُدیم در سراسر سطح زمین بر جای گذاشتند.

با وجود اینکه استدلالهای گوناگون دربارهٔ این دو دیدگاه اولیه دربارهٔ قدمت زمین، پیچیده است و نتیجه‌گیریهای ما احتمالی است، با درک و فهم کنونی ما، به نظر می‌رسد که کتاب مقدس به‌راحتی دیدگاه زمین جوان را *پیشنهاد می‌کند* (اما تأکید نمی‌کند). اما به نظر می‌رسد که وقایع قابل

مشاهدهٔ آفرینش، به‌طور فزاینده به نفع دیدگاه زمین پیر است. احتمالاً وقتی مسیحیان، کتاب مقدس و شواهد موجود در طبیعت را دقیق‌تر بررسی کنند، این شرایط در چند سال آینده تغییر خواهد کرد. از لحاظ نظری ممکن است طرفداران زمین جوان بتوانند استدلالهای دقیق‌تری را از کتاب مقدس ارائه کنند که نه‌تنها آیاتی را نشان دهند که به راحتی در حمایت از زمین جوان خوانده می‌شود، بلکه کلمات کتاب مقدس را نشان دهند که واقعاً از ما *می‌خواهد* به دیدگاه زمین جوان اعتقاد داشته باشیم (اینها دو ادعای بسیار متفاوت اند، چون در تعدادی از عبارات دیگر-از جمله عباراتی که مربوط به طلوع و غروب آفتاب است- مطالعهٔ سطحی و اولیهٔ ما از کتاب مقدس، مطالعهٔ صحیحی نیست). از طرف دیگر، ممکن است بررسیهای بیشتر دربارهٔ وقایع جهان، سیلی از داده‌ها را در یکی از جهات فراهم کند- خواه دگرگونیهای شگفت‌انگیز در ادعاهای علمی مدرن دربارهٔ قدمت زمین، یا شواهد طاقت‌فرسای بیشتری که می‌گوید زمین واقعاً بسیار پیر است. احتمالاً تحقیقات علمی در ده یا بیست سال آینده، میزان شواهد را به سوی دیدگاه زمین جوان یا زمین پیر سوق خواهند داد و میزان نظرات تحقیقاتی مسیحیان (از سوی محققان و دانشمندان کتاب مقدس) قطعاً به یک سو تغییر مسیر خواهد داد. این نباید اخطاری برای طرفداران این نظرات باشد، چون راستی کتاب مقدس را تهدید نمی‌کند (تفسیرهای ما از پیدایش ۱ آنقدر بی‌ثُبات است که هر یک از این نظرات را محتمل می‌سازد).

به هرحال، در این قسمت باید بگوییم که با اطلاعات کنونی‌مان به راحتی نمی‌توانیم یک تصمیم قطعی دربارهٔ این سؤال بگیریم. این احتمال باید باشد که شاید خدا نخواسته که اطلاعات کافی به ما بدهد تا دربارهٔ این سؤال به‌وضوح تصمیم بگیریم، و آزمون واقعی وفاداری نسبت به او می‌تواند بر اساس میزان گذشت ما نسبت به کسانی باشد که با وجدان راحت و اعتقاد کامل به کلام خدا دربارهٔ این موضوع به نظر متفاوتی اعتقاد دارند. هر دو دیدگاه امکانپذیر است، اما اکنون هیچ‌یک از آنها به نظر من قطعی نیست. در این شرایط بهتر است (۱) بپذیریم که شاید خدا به ما اجازه ندهد تا قبل از بازگشت مسیح، یک راه حلّ واضح برای این سؤال بیابیم و (۲) دانشمندان و الهیدانان نهضت

انجیلی را که از هر دو نظریهٔ زمین جوان و زمین پیر حمایت می‌کنند، تشویق کند که در کنار هم با تکبّر کمتر و فروتنی بیشتر و حس همکاری بیشتر برای یک هدف مشترک و بزرگتر کار کنند.

ح. کاربرد

امروزه، آموزهٔ آفرینش کاربردهای زیادی برای مسیحیان دارد. این باعث می‌شود که بدانیم جهان مادی به تنهایی خوب است، چون خدا آن را نیکو آفریده و از ما می‌خواهد که آن را آنطور که باعث خشنودی اوست، بکار ببریم. بنابراین باید در پی این باشیم که مانند مسیحیان اولیه شویم، کسانیکه "با دلخوشی و صمیمیت با هم غذا می‌خوردند" (اعمال ۴۶:۲)، همیشه از خدا شکرگزاری کرده و به تدارکات اش اعتماد داشتند. قدردانی سالم از آفرینش، ما را از ریاضت کاذب حفظ خواهد کرد، ریاضتی که نیکویی آفرینش و برکات حاصل از آن را انکار می‌کند. همچنین بعضی از مسیحیان را تشویق خواهد کرد که تحقیقات علمی و فنّی انجام دهند تا بیشتر نیکویی آفرینش فراوان خدا را کشف کنند یا از این تحقیقات حمایت کنند. همچنین آموزهٔ آفرینش باعث می‌شود که با وضوح بیشتر دریابیم که مطالعات علمی و فنی، به تنهایی خدا را جلال می‌دهند، چون باعث می‌شوند که بدانیم چقدر خدا در کار آفرینش فوق‌العاده حکیم، قدرتمند و ماهر بود. "کارهای خداوند عظیم‌اند و همهٔ کسانیکه به آنها رغبت دارند در آنها جستجو می‌کنند" (مزامیر ۲:۱۱۱).

همچنین آموزهٔ آفرینش به ما یادآوری می‌کند که خدا بر جهانی که آفریده، حاکم مطلق است. او همه چیز را آفریده و خداوند همهٔ آنهاست. ما برای هستی و دارایی خود، مدیون او هستیم و می‌توانیم با اطمینان کامل بدانیم که او نهایتاً همهٔ دشمنان اش را شکست خواهد داد و به‌عنوان پادشاهِ حاکم ظاهر خواهد شد که تا ابد پرستش شود. بعلاوه، اگر قلبمان در جایگاه درستی باشد، عظمت باورنکردنی جهان و پیچیدگی شگفت‌انگیز هر یک از مخلوقات، دائماً ما را به سوی پرستش و ستایش عظمت او سوق خواهد داد.

نهایتاً، همانطور که در بالا گفتیم، ما می‌توانیم با تمامی دل از کارهای خلاقانه لذت ببریم، (هنری، موسیقایی، ورزشی، خانگی، ادبی و غیره) با شکرگزاری از اینکه خالق ما، یعنی خدا، به ما توانایی می‌بخشد که در خلاقیّتمان از او سرمشق بگیریم.

1. **سؤالاتی برای مرور**

1. آموزهٔ آفرینش را تعریف کنید.
2. چگونه توصیف کتاب مقدس دربارهٔ آفرینش، ارزش خاصی برای آفرینش انسان قائل می‌شود؟
3. فرق بین تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ رابطهٔ خدا با آفرینش و هر یک از فلسفه‌های زیر را بیان کنید:
   - ماده‌گرایی
   - وحدت وجود
   - دوگانگی
   - خداباوری عقلانی
4. چرا خدا جهان را آفرید؟ آیا لازم بود که این کار را انجام دهد؟
5. چرا نظریهٔ تکامل‌گرایی خداباورانه با تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ آفرینش در تناقض است؟
6. چهار استدلال علمی برعلیه نظریهٔ تکامل را بنویسید.

2. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا راه‌هایی وجود دارد که بتوانید به‌خاطر برتری آفرینش خدا، بیشتر از او شکرگزاری کنید؟ به اطرافتان نگاه کرده و نمونه‌هایی از نیکویی آفرینشی را که خدا اجازه داده از آن لذت ببرید، بیان کنید. آیا راه‌هایی وجود دارد که بتوانید ناظر بهتر برای بخشهایی از آفرینش خدا باشید که خدا آنها را تحت مراقبت شما قرار داده است؟
2. آیا ممکن است نیکویی همهٔ مخلوقات خدا، شما را تشویق کند که سعی کنید از انواع مختلف غذاها لذت ببرید، به جای غذاهایی که معمولاً ترجیح می‌دهید؟ آیا بچه‌ها می‌توانند بیاموزند که خدا را به‌خاطر تنوّع در خوراکیهایی که برای خوردن به ما داده، شکر کنند؟
3. برای درک یأس و ناامیدی غیرمسیحیان معاصر، یک لحظه تصور کنید که شما معتقدید که هیچ خدایی نیست و شما حاصل ماده بعلاوهٔ زمان بعلاوهٔ شانس و نتیجهٔ خودجوش تنوّع تصادفی موجودات زنده در طول میلیونها سال هستید. در این صورت چه احساس متفاوتی نسبت به خودتان می‌توانستید داشته باشید؟ نسبت به دیگران؟ آینده؟ درست و غلط؟

4. چرا از اینکه می‌توانیم بخشی از زمین را "تحت کنترل درآوریم" و آن را برای خدمت به خود بکار گیریم- خواه در رشد سبزیجات، ساختن پلاستیک یا فلز بهتر، یا استفاده از پشم برای بافتن یک تکّه لباس، احساس خوشی می‌کنیم؟ آیا باید در این زمانها احساس خوشی کنیم؟ ما در حال انجام این کارها، چه نگرش قلبی دیگری را باید احساس کنیم؟
5. وقتی به عظمت ستارگان فکر می‌کنید و اینکه خدا آنها را در جای درست گذاشته تا قدرت و جلالش را نشان دهد، این باعث می‌شود که نسبت به جایگاه‌تان در جهان چه احساسی داشته باشید؟ آیا این متفاوت از احساس یک غیرمسیحی است؟

3. اصطلاحات خاص

ریاضت
آفرینش
آفرینش *از هیچ*
خداباوری عقلانی
دوگانگی
درون‌بودگی
طرح هوشمندانه
تکامل بزرگ
ماده‌گرایی
تکامل کوچک
گزینش طبیعی
نظریهٔ زمین پیر
وحدت وجود
جهش تصادفی
تکامل‌گرایی خداباورانه

متعال
گونه‌های انتقالی
نظریهٔ زمین جوان

4. عبارت حفظی از کتاب مقدس

نحمیا ٦:٩

و عِزرا گفت: "تو یگانه خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و بحر و موجودات آنها را تو بوجود آوردی؛ تو به همهٔ اینها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند".

---

1. مراجعه کنید به بخش پ در زیر، دربارهٔ هدف خدا برای آفرینش.
2. برای تفسیر درست آفرینش، به مبحث ضرورت کتاب مقدس، فصل ۳ مراجعه کنید.
3. به مبحث استقلال خدا در فصل ۴ و آزادی او در فصل ۵ مراجعه کنید.
4. به مبحث فصل ۴ دربارهٔ طریقهایی که همهٔ آفرینش جوانب گوناگون شخصیت خدا را آشکار می‌کنند، مراجعه کنید.
5. Downers Grove, III. : InterVarsity Press, 1975
6. برای مبحث تکامل داروینی به مطالب زیر مراجعه کنید.
7. داویس ای. یانگ، *آفرینش و سیل: راه چاره‌ای برای زمین‌شناسی سیل و تکامل‌گرایی خداباورانه* (Grand Rapids: Baker, 1977) صفحهٔ ۳۸. یانگ، مباحثهٔ دیدگاههای ریچارد اچ. بوب را ذکر می‌کند، یعنی رهبر طرفداران تکامل‌گرایی خداباورانه.
8. لوئیس بِرکوف، *معرفی الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979) صفحات ۱۳۹-۱۴۰.
9. وِین فریر و پرسیوال داویس، *پروندهٔ آفرینش*، ویرایش سوم.(Norcross, Ga.: CRS Books, 1983) صفحهٔ ۲۵.
10. این نکات برگرفته از فیلیپ ای. جانسون، *داروین در محکمه* است (Downers Grove, III.: InterVarsity Press, 1991). همچنین مراجعه کنید به *دلایل متعادل او: پرونده‌ای برعلیه علوم طبیعی در علم، قانون و تحصیلات* (Downers Grove, III.: InterVarsity Press, 1995) و *شکست داروین‌گرایی به‌وسیلهٔ بازگشایی اذهان* (Downers Grove, III.: InterVarsity Press, 1997).

11. جانسون، *داروین در محکمه*، صفحات ۱۵-۲۰.

12. در همان مرجع، صفحات ۷۳-۸۵، دربارهٔ دو نمونه‌ای بحث و گفتگو می‌کند که گاهی اوقات بر اساس شاید ۱۰۰ میلیون فُسیل کشف شده بود، *دیرینه‌شناسی یا آرکئوپتریکس* (یک پرنده با بعضی از خصوصیات خزندگان) و بعضی از نمونه‌های شامپانزه‌ای که فکر می‌کنند گونه‌های انسانی انسانهای اولیه بود. *دیرینه‌شناسی* هنوز بیشتر یک پرنده است، نه چیزی مانند خزنده. مطالعهٔ ویژگیهای فسیلهای فرضی انسانهای اولیه شامل حدس و گمانهای ذهنی زیادی است که نتیجهٔ آن تفاوتهای زیاد در بین متخصصانی است که آنها را بررسی کرده‌اند.

13. در همان مرجع، صفحات ۸۶-۹۹. یک استدلال شدید و خاص دربارهٔ تقلیل‌ناپذیری پیچیدگی سلولهای زنده که فقط می‌توان با طرح هوشمندانه‌ای که در مایکل بی، یافت می‌شود، توضیح داد، *جعبهٔ سیاه داروین: چالش بیوشیمی تکامل* (New York: Free Press, 1996) .

14. فیلیپ ای. جانسون، "گره‌گشایی ماده‌گرایی علمی"، در *چیزهای اول ۷۷* (نوامبر ۱۹۹۷) صفحهٔ ۲۲.

15. دیدگاه دیگر در بین بعضی از طرفداران "زمین پیر" این است که شش روز در پیدایش ۱، به معنای ترتیب زمانی وقایع نیست، بلکه یک "قالب" ادبی است که نویسنده بکار می‌برد تا دربارهٔ کار آفرینش خدا به ما تعلیم دهد.

فصل هشتم

مشیّت الهی خدا

+ خدا چقدر آفرینش را کنترل می‌کند؟

+ اگر خدا همه چیز را کنترل می‌کند، چگونه اعمال ما می‌تواند مفهوم واقعی داشته باشد؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

وقتی ما درک می‌کنیم که خدا، خالقِ قادر مطلق است (مراجعه کنید به فصل ۷)، این نتیجه‌گیری منطقی به نظر می‌رسد که او از همهٔ چیزهای جهان نگهداری کرده و بر آنها حکومت می‌کند. اگرچه اصطلاح *مشیّت الهی* در کتاب مقدس یافت نمی‌شود، اما برای خلاصه کردن ارتباط دائمی خدا با خلقت اش بکار رفته است.

ما می‌توانیم مشیّت الهی خدا را اینطور تعریف کنیم: *خدا دائماً با همهٔ مخلوقات، طوری در ارتباط است که (۱) وجودشان را حفظ می‌کند و از ویژگیهایی که در آفرینش آنها بکار برده نگهداری می‌کند؛ (۲) در هر عملی با مخلوقات همکاری می‌کند، ویژگیهای متمایزشان را هدایت می‌کند تا به این شکل عمل کنند؛ و (۳) آنها را هدایت می‌کند که اهداف او را به تحقّق رسانند.*

ما در مقولهٔ کلّی مشیّت الهی، سه موضوع فرعی را مطابق سه رُکن تعریف بالا در اختیار داریم: (۱) حفظ و نگهداری، (۲) همزمانی و (۳) حکومت. ما باید هر یک از اینها را جداگانه بررسی کنیم و بعد به دیدگاههای متفاوت و مخالفت با آموزهٔ مشیّت الهی بپردازیم. باید توجه کرد که از زمان تاریخ اولیهٔ کلیسا، در بین مسیحیان مخالفتهای واقعی به‌خاطر این آموزه وجود داشته، مخصوصاً دربارهٔ رابطهٔ خدا با انتخابهای ارادی موجودات اخلاقی. ما اول خلاصهٔ نظری را ارائه خواهیم کرد که در این کتاب درسی ترجیح داده شده (چیزی که معمولاً نظریهٔ "اصلاح‌یافته" یا "کالوینیسم" نامیده می‌شود)[1]، بعد به استدلالهایی می‌پردازیم که بر اساس نظریهٔ دیگری است (چیزی که معمولاً نظریهٔ "آرمینیان" نامیده می‌شود).

الف. حفظ و نگهداری

خدا وجود همهٔ مخلوقات را حفظ می‌کند و از ویژگیهایی که در آفرینش آنها بکار برده، نگهداری می‌کند.

عبرانیان ۳:۱ به ما می‌گوید مسیح "به کلمهٔ قوّت خود حامل همه موجودات بوده" (ترجمهٔ قدیم). کلمهٔ یونانی که "حامل" ترجمه شده، *phero* است، "حمل کردن، با خود بردن". این معمولاً در عهدجدید برای حمل یک چیز از یک جا به جای دیگر بکار رفته، مانند بردن مرد مفلوج بر روی تخت به نزد عیسی (لوقا ۱۸:۵)، بردن شراب برای رئیس مجلس (یوحنا ۸:۲)، یا بردن یک ردا (چپن) و کتابها برای پولس (دوم تیموتاوس ۱۳:۴). این فقط به معنای "نگهداری" نیست، بلکه کنترل فعالانه و هدفمند بر چیزهایی است که از یک مکان به مکان دیگر حمل می‌شوند. در عبرانیان ۳:۱،

استفاده از وجه وصفی معلوم نشاندهندهٔ این است که عیسی در جهان، با کلام قدرتمند اش، *"دائماً* همه چیز را با خود حمل می‌کند".

همچنین در کولسیان ۱:۱۷، پولس دربارهٔ مسیح می‌گوید "همه چیز به‌وسیلهٔ او با هم ارتباط پیدا می‌کند". عبارت "همه چیز"، به همهٔ مخلوقات جهان اشاره می‌کند (مراجعه کنید به آیهٔ ١٦) و این آیه تأیید می‌کند که مسیح وجود همه چیز را حفظ می‌کند- در او به هستی خود ادامه داده یا "دوام دارند" (NASB mg.). هر دو آیه نشان می‌دهند که اگر مسیح از عمل دائمی نگهداری همهٔ چیزها در جهان دست می‌کشید، وجود همه چیز غیر از خدای تثلیث، بلافاصله متوقف می‌شد. این تعلیم توسط پولس هم تأیید شد که می‌گوید: "زیرا در او زندگی می‌کنیم و در او حرکت و *هستی داریم*" (اعمال ۲۸:۱۷) و توسط عِزرا: "تو یگانه خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و بحر و موجودات آنها را تو بوجود آوردی؛ *تو به همهٔ اینها حیات بخشیدی*. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند" (نحمیا ٦:٩).

همچنین خدا با حفظ همهٔ چیزهایی که آفریده، کاری می‌کند که ویژگیهای بکار رفته در آفرینش آنها حفظ شوند. خدا آب را طوری حفظ می‌کند که به کارش به‌عنوان آب ادامه دهد. او کاری می‌کند که علف به کارش به‌عنوان علف ادامه دهد، با همهٔ ویژگیهای متمایزش. او کاری می‌کند که کاغذی که این جمله بر روی آن نوشته شده، به کارش به‌عنوان کاغذ ادامه دهد- تا این خودبه‌خود در آب حلّ نشود و بر روی آب شناور نشود یا به یک موجود زنده تغییر شکل ندهد و رشد نکند! تا زمانیکه خدا زمین و خلقتی را که آفریده حفظ می‌کند و بخش دیگری از خلقت کاری بر روی آن انجام نمی‌دهد و ویژگیهایش را تغییر نمی‌دهد (مثلاً تا زمانیکه در آتش سوخته نشده و خاکستر نشده)، این کاغذ به کارش به‌عنوان کاغذ ادامه خواهد داد.

مشیّت الهی خدا، پایه‌ای برای علم فراهم می‌کند: خدا جهان را آفریده و به نگهداری آن ادامه می‌دهد تا به‌طور قابل پیش‌بینی عمل کند. اگر امروز یک آزمایش علمی، یک نتیجهٔ خاص بدهد، پس می‌توانیم مطمئن باشیم که (اگر همهٔ عوامل یکی باشند) فردا و صدها سال بعد از آن هم

همین نتیجه را خواهد داد. همچنین آموزهٔ مشیّت الهی، پایه‌ای برای تکنولوژی فراهم می‌کند: من می‌توانم مطمئن باشم که امروز بنزین، ماشین مرا به حرکت درمی‌آورد، همانطور که دیروز این کار را کرد، نه فقط به‌خاطر اینکه "همیشه اینطور عمل کرده"، بلکه به‌خاطر اینکه مشیّت الهی خدا، جهان را حفظ می‌کند، جهانی که مخلوقات آن، ویژگیهایی را که خدا در آفرینش‌شان بکار برده، حفظ می‌کنند.

ب. همزمانی

خدا در همهٔ کارها با مخلوقات همکاری می‌کند، ویژگیهای متمایزشان را هدایت می‌کند تا به این شکل عمل کنند.

وجه دومِ مشیّت الهی، یعنی *همزمانی*، توسعهٔ نظری است که در وجه اول بود، یعنی *حفظ و نگهداری*. در واقع، بعضی از الهیدانان (از جمله جان کالوین) عامل همزمانی را زیرمجموعهٔ حفظ و نگهداری می‌دانند، اما بهتر است آن را به‌عنوان مقولهٔ متمایزی در نظر بگیریم.

در افسسیان ۱:۱۱، پولس می‌گوید خدا "همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند" (ترجمهٔ قدیم). کلمه‌ای که "می‌کند" ترجمه شده، (یونانی: *Energeo*) نشان می‌دهد که خدا *همهٔ چیزها* را طبق اراده‌اش "بکار می‌برد" یا "به وجود می‌آورد". هیچ رویدادی در آفرینش، خارج از مشیّت الهی او نیست. البته، این عامل از دید ما مخفی است، مگر اینکه آن را در کتاب مقدس بخوانیم. کار خدا در همزمانی، مانند حفظ و نگهداری، به‌وضوح با مشاهدهٔ دنیای طبیعی اطرافمان دیده نمی‌شود.

ما در ارائهٔ مدارک کتاب مقدس دربارهٔ همزمانی، با موجودات بیجان آغاز می‌کنیم، بعد به سراغ حیوانات می‌رویم و نهایتاً به وقایع مختلف زندگی انسانها می‌پردازیم.

1. موجودات بیجان.

اینها چیزهای زیادی در آفرینش هستند که صرفاً آنها را وقایع "طبیعی" می‌دانیم. ولی کتاب مقدس می‌گوید خدا باعث وقوع‌شان می‌شود. ما می‌خوانیم: "آتش و ژاله، برف و غبار و باد و طوفان" فرمان او را بجا می‌آورند (مزامیر ۱۴۸:۸). همچنین:

"زیرا *برف* را می‌گوید: بر زمین بی‌افت. و همچنین بارش *باران* را و بارش بارانهای زورآور خویش را... از نفخه خدا *یخ* بسته می‌شود و سطح آبها منجمد می‌گردد. ابرها را نیز به رطوبت سنگین می‌سازد و سحاب *برق* خود را پراکنده می‌کند. و آنها به دلالت او به هر سو منقلب می‌شوند تا هر آنچه به آنها امر فرماید بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند. خواه آنها را برای تأدیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت" (ایوب ۳۷:۶-۱۳؛ مقایسه کنید با جملات مشابه در ۳۸:۲۲- ۳۰، ترجمهٔ قدیم).

همچنین خدا علف را می‌رویاند: "برای مواشی *علف* و برای انسانها نباتات *را می‌رویاند* تا غذای خود را از آنها به دست آورند" (مزامیر ۱۰۴:۱۴). خدا ستارگان را در آسمانها هدایت می‌کند، از ایوب می‌پرسد: "آیا می‌توانی حرکت ستارگان را در فصل‌های مختلف اداره کنی و دُب اکبر را با اقمار آن هدایت نمائی؟" (ایوب ۳۸:۳۲؛ ستارگان بزرگ خرس، معمولاً دُب اکبر نامیده می‌شوند؛ آیهٔ ۳۱ به صورت فلکی ثریا یا خوشهٔ پروین و منظومهٔ جبار اشاره می‌کند). بعلاوه، خدا دائماً طلوع صبح را هدایت می‌کند (ایوب ۳۸:۱۲)، عاملی که عیسی با بیان این کلام تأیید کرد: *"آفتاب او* [خدا] بر بدان و نیکان یک قسم *می‌تابد* و *باران او* بر درستکاران و بدکاران یک قسم *می‌بارد*" (متی ۵:۴۵).

2. حیوانات.

کتاب مقدس تأیید می‌کند که خدا به حیوانات وحشی زمین غذا می‌دهد، چون:

"تمام مخلوقات تو منتظراند تا تو روزی آنها را بدهی. آنچه را که به آنها می‌دهی، آنها جمع می‌کنند. دست خود را باز می‌کنی، پس از چیزهای نیکو سیر می‌شوند. وقتی از آنها رو برمی‌گردانی، به وحشت می‌افتند [مضطرب می‌گردند]" (مزامیر ۱۰۴:۲۷-۲۹؛ مقایسه کنید با ایوب ۳۸:۳۹-۴۱).

همچنین عیسی با بیان این کلام، آن را تأیید کرد: *"پرندگان* را ببینید... پدر آسمانی شما *روزی آنها را می‌دهد*" (متی ۶:۲۶). و او گفت که حتی یکی از گنجشکها "بدون اجازهٔ [ارادهٔ] پدر آسمانی شما به زمین نخواهد افتاد" (متی ۱۰:۲۹).

3. وقایعی که ظاهراً "تصادفی" یا "شانسی" هستند.

از دیدگاه انسانی، قرعه‌کشی (یا معادل امروزی آن: پرتاب تاس) عادی‌ترین رویداد تصادفی در جهان است. اما کتاب مقدس تأیید می‌کند که نتیجهٔ این رویداد از جانب خداست: "انسان قرعه می‌اندازد، اما حکم آن را خدا تعیین می‌کند" (امثال ۱۶:۳۳).

ش. وقایعی که کاملاً توسط خدا حاصل می‌شود و کاملاً توسط مخلوقات حاصل می‌شود.

برای هر یک از وقایع مذکور (باران و برف، رویش علف، خورشید و ستارگان، تغذیهٔ حیوانات یا قرعه‌کشی)، ما (حداقل به‌طور نظری) می‌توانستیم یک توضیح "طبیعی" کاملاً رضایت‌بخش ارائه کنیم. یک گیاه‌شناس می‌تواند دقیقاً عواملی را که باعث رویش علف می‌شود، بیان کند و یک هواشناس می‌تواند عواملی را که باعث بارش باران می‌شود، توضیح دهد (رطوبت، دما، فشار جوّی و غیره). با این حال کتاب مقدس می‌گوید *خدا* علف را می‌رویاند و *خدا* باران را می‌باراند.

این به ما نشان می‌دهد که درست نیست که فکر کنیم اگر علت "طبیعی" چیزی را در این دنیا می‌دانیم، پس خدا باعث انجام آن نشده است. همچنین درست نیست که فکر کنیم بخشی از وقایع، توسط خدا و بخشی از آنها توسط عوامل موجود در دنیای خلقت حاصل شده است. اگر اینطور بود، ما همیشه به دنبال ویژگی کوچکی از یک رویداد بودیم که نمی‌توانستیم توضیح بدهیم و آن را به خدا نسبت می‌دادیم (مثلاً ۱ درصد از علت). بلکه این عبارات تأیید می‌کنند که این وقایع کاملاً توسط خدا حاصل شده‌اند. ولی ما می‌دانیم که (از یک جنبهٔ دیگر) آنها کاملاً توسط عواملی در آفرینش نیز حاصل شده‌اند.

آموزهٔ همزمانی تأیید می‌کند که خدا *از طریق* ویژگیهای متمایز هر یک از مخلوقات *عمل کرده* و *هدایت می‌کند*، تا این چیزها خودشان نتایجی را که ما می‌بینیم، حاصل کنند. به این ترتیب، می‌توانیم تأیید کنیم که از یک لحاظ، رویدادها کاملاً (صد درصد) توسط خدا حاصل شده‌اند و کاملاً (صد درصد) توسط مخلوقات نیز حاصل شده‌اند. اما علتهای الهی و مخلوقات، به‌طور متفاوت عمل می‌کنند. علت الهی هر رویداد، به‌عنوان علت هدایت‌کنندهٔ نامرئی و پشت صحنه عمل

می‌کند و درنتیجه می‌توان آن را "علت اولیه" نامید، که برنامه‌ریزی کرده و برای همهٔ اتفاقات پیشقدم می‌شود. اما مخلوقات، اعمال را مطابق ویژگیهای خودشان حاصل می‌کنند، طریقهایی که غالباً می‌تواند با مشاهده تشخیص داده شود. درنتیجه، این عوامل را که توسط مخلوقات حاصل می‌شوند و این ویژگیها را می‌توان علتهای "ثانوی" همهٔ اتفاقات نامید، اگرچه علتهایی هستند که بیشتر برای ما قابل مشاهده‌اند.

5. امور ملّتها.

کتاب مقدس دربارهٔ کنترل مشیّت الهی خدا در امور انسانی نیز صحبت می‌کند. ما می‌خوانیم که خدا "امتها را ترقّی می‌دهد و آنها را هلاک می‌سازد، امتها را وسعت می‌دهد و آنها را جلای وطن می‌فرماید" (ایوب ۲۳:۱۲) (ترجمهٔ قدیم). "زیرا سلطنت از آنِ خداوند است و او بر همه اقوام حکومت می‌کند" (مزامیر ۲۸:۲۲). او زمان هستی و مکان هر ملّتی را بر روی زمین تعیین کرده است، چون پولس می‌گوید: "او تمام مردم را از نسل یک انسان آفرید تا در تمام سطح زمین ساکن شوند و برای آنها اوقاتی مقرر فرمود و برای بود و باش‌شان حدودی معین کرد" (اعمال ۲٦:۱۷؛ مقایسه کنید با اعمال ۱٦:۱۴).

6. همهٔ جوانب زندگیمان.

دیدن وسعت وقایع متنوعی که مطابق تأیید کتاب مقدس، توسط خدا در زندگی ما ایجاد می‌شود، بسیار شگفت‌انگیز است. مثلاً وابستگی ما به خدا برای اعطای غذای روزانه‌مان، هر بار که این دعا را می‌کنیم، تأیید می‌شود: "نان روزانهٔ ما را امروز به ما بده" (متی ۱۱:٦)، اگرچه ما برای بدست آوردن غذایمان کار می‌کنیم (تا جاییکه مشاهدهٔ انسانی محض می‌تواند تشخیص دهد) و آن را از طریق علّتهای کاملاً "طبیعی" بدست می‌آوریم. همچنین پولس با چشمان ایمان به وقایع نگریسته و تأیید می‌کند که "خدای من همهٔ احتیاجات شما را رفع خواهد کرد"، احتیاجات فرزندانش را (فیلیپیان ۱۹:۴)، اگرچه خدا می‌تواند از وسایل "روزمره و عادی" برای این کار استفاده کند (از جمله، انسانهای دیگر).

خدا پیش از تولّدمان برای روزهای ما برنامه‌ریزی می‌کند، چون داوود تأیید می‌کند: "چشمان تو جنین مرا دیده است و پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همهٔ آنها را در کتاب خود ثبت کرده بودی" (مزامیر ۱۳۹:۱۶). و ایوب دربارهٔ انسان می‌گوید: "چونکه روزهایش مقدّر است و شماره ماه‌هایش نزد توست و حدی از برایش گذاشته‌ای که از آن تجاوز نتواند نمود" (ایوب ۱۴:۵) (ترجمهٔ قدیم). این را می‌توان در زندگی پولس دید که گفت خدا "مرا پیش از تولد برگزیده" (غلاطیان ۱:۱۵) و ارمیا که خدا به او گفت: "پیش از آنکه در رَحِم مادر پرورش یابی، من ترا می‌شناختم و قبل از آنکه به دنیا بیائی، ترا انتخاب کردم تا پیام‌آور من برای اقوام جهان باشی" (ارمیا ۱:۵).

همهٔ اعمال ما تحت مراقبت مشیّت الهی خداست، چون "در او زندگی می‌کنیم و در او حرکت و هستی داریم" (اعمال ۱۷:۲۸). هر قدمی که هر روز برمی‌داریم، با هدایت خداوند است. ارمیا اعتراف می‌کند: "ای خداوند می‌دانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه می‌رود، قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی‌باشد" (ارمیا ۱۰:۲۳، ترجمهٔ قدیم). ما می‌خوانیم: "قدمهای انسان از خداوند است" (امثال ۲۰:۲۴، ترجمهٔ قدیم) و اینکه "دل انسان در طریقش تفکر می‌کند، اما خداوند قدمهایش را استوار می‌سازد" (امثال ۱۶:۹، ترجمهٔ قدیم). موفقیت و شکست از جانب خداست، چون می‌خوانیم: "زیرا نه از شرق سرافرازی می‌آید، نه از غرب، و نه از میان بیابان. بلکه خداست که داوری می‌کند؛ یکی را به زیر می‌کشد و دیگری را برمی‌افرازد" (مزامیر ۷۵:۶-۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو). حتی همهٔ استعدادها و تواناییهای ما از جانب خداوند است، چون پولس می‌تواند از قرنتیان بپرسد: "چه داری که به تو بخشیده نشده باشد؟ و اگر به تو بخشیده شده است، پس چرا چنان فخر می‌کنی که گویی چنین نیست؟" (اول قرنتیان ۴:۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

خدا بر خواسته‌ها و تصمیمات انسانها تأثیر می‌گذارد، چون او به پایین و بر "تمام ساکنان جهان" می‌نگرد و "آفرینندهٔ دلهاست" (مزامیر ۳۳:۱۴-۱۵). وقتی متوجه می‌شویم که قلب در کتاب مقدس، محل افکار و خواسته‌های درونی ماست، این عبارت اهمیت می‌یابد. بله، ما می‌دانیم که به‌طور ارادی انتخاب می‌کنیم، اما چه کسی ارادهٔ ما را آفریده که این انتخابها را بکنیم؟ خدا

"آفرینندهٔ دلهاست"، دلِ "تمام ساکنان جهان". خدا به‌طور خاص، خواسته‌ها و تمایلات ایمانداران را هدایت می‌کند، در ما "هم *تصمیم* و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می‌سازد... پدید می‌آورد" (فیلیپیان ۱۳:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

همهٔ این عبارات دربارهٔ بیانیهٔ کلّی عمل خدا در زندگی همهٔ انسانها و نمونه‌های خاص عمل خدا در زندگی هر یک از انسانها سخن می‌گویند و ما را به این نتیجه می‌رسانند که عمل همزمانی مشیّت الهی خدا در همهٔ جوانب زندگی‌مان گسترش می‌یابد. کلام ما، قدمهای ما، حرکات ما، دل ما و توانایی ما، همگی از خداوند است.

اما ما باید از سوءتفاهمات جلوگیری کنیم. در اینجا هم مانند آفرینش اولیه، هدایت مشیّت الهی خدا به‌عنوان عمل نادیدنی، پشت صحنه، "علّت اولیه"، نباید باعث شود که واقعیت انتخابها و اعمالمان را انکار کنیم. کتاب مقدس بارها تأیید می‌کند که ما واقعاً *باعث* وقوع رویدادها می‌شویم. ما مهم هستیم و مسئولیم. حقّ انتخاب داریم و اینها انتخابهای واقعی هستند که نتایج واقعی را حاصل می‌کنند. همانطور که خدا چیزها را در طبیعت با ویژگیهای خاصی آفریده (مثلاً: صخره‌ها سخت هستند، آب خیس است)، خدا چنان شگفت‌انگیز ما را آفریده که به ما حقّ انتخاب ارادی بخشیده است.

یک روش برخورد با این عبارات دربارهٔ همزمانی خدا این است که بگوییم، اگر انتخابهای ما واقعی هستند، پس نمی‌توانند توسط خدا صورت گیرند (برای گفتگوی بیشتر دربارهٔ این دیدگاه به مطالب زیر مراجعه کنید). اما تعداد عباراتی که این کنترل مشیّت الهی خدا را تأیید می‌کنند، بسیار قابل توجه‌اند و سختیهای موجود برای ارائهٔ تفسیرهای دیگر بسیار خوفناک است، چنانکه به نظر من این نمی‌تواند روش برخورد درست با آنها باشد. بهتر است تأیید کنیم که خدا باعث وقوع همهٔ اتفاقات می‌شود، اما طوری این کار را انجام می‌دهد که به‌نوعی توانایی ما در انجام *انتخابهای ارادی* و *مسئولانه* را حفظ می‌کند، انتخابهایی که از *نتایج واقعی* و *جاودانی* برخوردارند و ما نسبت به این انتخابها *پاسخگو* هستیم. کتاب مقدس به‌سادگی به ما توضیح نمی‌دهد که خدا دقیقاً چگونه

کنترل مشیّت الهی‌اش را با انتخابهای ارادی و مهم ما درهم می‌آمیزد. اما به جای انکار یکی از این جوانب (فقط به‌خاطر اینکه نمی‌توانیم توضیح دهیم که چگونه هر دو می‌توانند راست باشند)، باید هر دو را با تلاش برای وفاداری نسبت به تعلیم کلّ کتاب مقدس بپذیریم.

7. *شرارت چه می‌شود؟*

اگر خدا واقعاً با عمل مشیّت الهی‌اش همهٔ چیزهای موجود در دنیا را به وجود می‌آورد، پس این سؤال ایجاد می‌شود: "رابطهٔ بین خدا و شرارت در دنیا چیست؟" آیا خدا واقعاً باعث ایجاد اعمال بدی می‌شود که مردم انجام می‌دهند؟ اگر اینطور است، پس آیا خدا در برابر گناه مسئول نیست؟

برای رسیدگی به این سؤال بهتر است اول عباراتی از کتاب مقدس را که مستقیماً به آن اشاره می‌کنند، بخوانیم. ما می‌توانیم با نگاهی به بعضی از عبارات آغاز کنیم که تأیید می‌کنند خدا واقعاً باعث وقوع وقایع بد و انجام اعمال بد شد. اما باید به یاد داشته باشیم که در همهٔ این عبارات، بسیار واضح است که کتاب مقدس در هیچ کجا خدا را به‌عنوان کسی نشان نمی‌دهد که *مستقیماً کارهای بد می‌کند*، بلکه اعمال بد را از طریق اعمال ارادی موجودات اخلاقی [انسان] انجام می‌دهد. بعلاوه، کتاب مقدس هرگز به‌خاطر شرارت، خدا را مقصّر نمی‌داند یا او را به‌عنوان کسی که از شرارت لذت می‌برد، نشان نمی‌دهد و کتاب مقدس هرگز انسانها را به‌خاطر اعمال اشتباهشان تبرئه نمی‌کند. با هر ادراکی که از رابطهٔ خدا با شرارت داریم، نباید هرگز به جایی برسیم که فکر کنیم در برابر کارهای بد خود مسئولیتی نداریم یا خدا از شرارت لذت می‌برد یا باید خدا را به‌خاطر آن مقصّر بدانیم. این نتیجه‌گیری به‌وضوح برخلاف کتاب مقدس است.

یک نمونهٔ بسیار واضح در داستان یوسف یافت می‌شود. کتاب مقدس به‌وضوح می‌گوید برادران یوسف به‌طور ناروا به او حسد ورزیدند (پیدایش ۱۱:۳۷)، از او متنفر بودند (پیدایش ۴:۳۷، ۵، ۸)، قصد کُشتن او را داشتند (پیدایش ۲۰:۳۷) و به‌طور ناروا او را در چاه انداختند (پیدایش ۲۴:۳۷) و بعد او را به بردگی در مصر فروختند (پیدایش ۲۸:۳۷). با این حال بعداً یوسف توانست به برادرانش بگوید: "در واقع *این خدا بود که مرا قبل از شما به اینجا فرستاد* تا زندگی مردم را نجات دهد"

(پیدایش ۵:۴۵) و دوباره "شما برای من نقشهٔ بد کشیدید، *ولی خدا آنرا به خیر تغییر داد* تا چنان که امروز می‌بینید، جان عدهٔ زیادی حفظ شده است" (پیدایش ۲۰:۵۰). در اینجا ترکیب اعمال بدی را داریم که افراد گناهکار انجام دادند و به‌درستی مسئول گناه‌شان هستند، و غلبهٔ کنترل مشیّت الهی خدا را داریم که از طریق آن اهداف خدا انجام شد. هر دو به‌وضوح تأیید شده‌اند.

داستان خروج از مصر بارها تأیید می‌کند که خدا قلب فرعون را سخت کرد، خدا می‌گوید: "من دل فرعون را سخت می‌کنم" (خروج ۲۱:۴)، "من قلب فرعون را سخت می‌سازم" (خروج ۳:۷؛ در ۴:۱۴ تکرار شده)، "خداوند همانطوری که فرموده بود، فرعون را سنگدل ساخت" (خروج ۱۲:۹، در ۸:۱۴ تکرار شده) و "خداوند دلِ فرعون را سخت کرد" (خروج ۲۰:۱۰، در ۲۷:۱۰ تکرار شده و دوباره در ۱۰:۱۱ تکرار شده است). گاهی اوقات این مخالفت وجود داشته که کتاب مقدس این را هم می‌گوید که فرعون دل خود را سخت کرد (خروج ۱۵:۸، ۳۲؛ ۳۴:۹) و عمل خدا در سخت کردن قلب فرعون، فقط در پاسخ به سرکشی اولیه و سختدلی فرعون بود که با ارادهٔ آزادش نشان داده بود. اما باید توجه کنید که وعده‌های خدا برای سخت کردن قلب فرعون (خروج ۲۱:۴؛ ۳:۷)، مدتها پیش از این بود که کتاب مقدس به ما بگوید فرعون قلبش را سخت کرد (ما اولین بار در خروج ۱۵:۸ آن را می‌خوانیم). بعلاوه، تجزیه و تحلیل ما از همزمانی که در بالا ذکر شد، و در آن نمایندگان الهی و انسانی باعث وقوع رویداد یکسانی می‌شوند، باید به ما نشان دهد که هر دو عامل می‌تواند همزمان صحیح باشد. حتی وقتی فرعون قلبش را سخت کرد، با اینکه بگوییم خدا باعث شد که فرعون این کار را انجام دهد، در تناقض نیست، و به این طریق خدا قلب فرعون را سخت می‌سازد. نهایتاً اگر کسی مخالفت کرده و بگوید خدا فقط به خواسته‌ها و انتخابهای شریرانه‌ای که از قبل در دل فرعون بود، شدّت بخشید، این نوع عمل همچنان می‌تواند- حداقل به‌طور نظری- همهٔ شرارتهای دنیای امروز را تحت پوشش قرار دهد، چون همهٔ انسانها هنوز در دلشان خواسته‌های شریرانه دارند و در واقع همهٔ انسانها انتخابهای بد می‌کنند.

هدف خدا از این کار چه بود؟ پولس دربارهٔ خروج ۱۶:۹ می‌گوید: "کلام خدا به فرعون می‌فرماید: "به همین منظور تو را برانگیختم تا به‌وسیلهٔ تو قدرت خود را نشان دهم و اسم من در سراسر جهان انتشار یابد" (رومیان ۱۷:۹). بعد پولس به یک حقیقت کلّی از این نمونهٔ خاص اشاره می‌کند: "بنابراین به هر که بخواهد، رحمت می‌نماید و هر که را بخواهد، سرسخت می‌سازد" (رومیان ۱۸:۹). در واقع، خدا قلب مردم مصر را هم سخت کرد تا اسرائیلیان را تا دریای سرخ تعقیب کنند: "من مردم مصر را سرسخت می‌سازم تا شما را تعقیب کنند. آنگاه با پیروزی بر آنها، قدرت و جلال خود را به فرعون و سپاه او و عراده‌ها و سوارانش آشکار خواهم کرد" (خروج ۱۷:۱۴). این موضوع در مزامیر ۲۵:۱۰۵ تکرار شده: "لیکن دل مردم مصر را برگردانید تا بر قوم برگزیدهٔ او کینه ورزند".

در داستان ایوب، اگرچه خداوند به شیطان اجازه داد که به داراییها و فرزندان ایوب آسیب برساند، و اگرچه این آسیب از طریق اعمال شریرانهٔ سابیان و کلدانیان و همچنین طوفان انجام شد (ایوب ۱۲:۱، ۱۵، ۱۷، ۱۹)، با این حال ایوب به جایی فراتر از این دلایل ثانوی نگریسته و با چشمان ایمان همهٔ اینها را از طرف خداوند می‌بیند: "خداوند داد و خداوند پس گرفت. *نام خداوند متبارک باد*" (ایوب ۲۱:۱). نویسندهٔ عهدعتیق بلافاصله بیانیهٔ ایوب را با این جمله دنبال می‌کند: "در تمام این احوال، باز هم ایوب گناه نورزید و خدا را ناسزا نگفت" (ایوب ۲۲:۱). چندی پیش به ایوب گفته بودند که دستهٔ غارتگران شریر، گلّه‌ها و رمه‌هایش را نابود کرده‌اند، با این حال با ایمان و صبر بسیار در مصیبتها می‌گوید: "*خداوند* پس گرفت". با این حال ایوب خدا را به‌خاطر شرارت مقصر نمی‌داند یا نمی‌گوید خدا خطا ورزیده؛ بلکه می‌گوید: "نام خداوند متبارک باد". *مقصّر دانستن* خدا به‌خاطر شرارتی که توسط نمایندگان ثانوی انجام شده، گناه محسوب می‌شد. ایوب این کار را نمی‌کند، کتاب مقدس هرگز این کار را نمی‌کند و ما هم نباید این کار را بکنیم.

نمونه‌های مشابه زیادی را می‌توان یافت. در بسیاری از این عبارات، خدا برای داوری گناهان مردم، شرارت و نابودی را نازل می‌کند. آنها نامطیع بوده یا به سوی بُت‌پرستی کشیده شده‌اند و خداوند از انسانهای شریر یا نیروهای شریر یا بلایای "طبیعی" استفاده می‌کند تا داوری را بر آنها نازل کند.

(همیشه اینطور نبوده- مثلاً یوسف و ایوب رنج کشیدند، اما نه به‌خاطر گناه خودشان- اما غالباً اینطور است). شاید ایدهٔ داوری بر گناه به ما کمک کند که حداقل تا حدودی بفهمیم که خدا چگونه می‌تواند عادلانه وقایع بد را ایجاد کند. همهٔ انسانها گناهکار اند، چون کتاب مقدس به ما می‌گوید: "همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کم آمده‌اند" (رومیان ۲۳:۳). هیچ‌یک از ما لایق لطف یا رحمت خدا نیستیم، بلکه فقط لایق محکومیت ابدی هستیم. بنابراین، وقتی خدا بدی را بر انسانها نازل می‌کند، خواه برای تأدیب فرزندانش یا برای هدایت غیرایمانداران به سوی توبه یا نزول داوریِ محکومیت و نابودی بر گناهکاران سختدل باشد، هیچ‌یک از ما نمی‌توانیم خدا را خطاکار بدانیم. نهایتاً، همه چیز در خدمت اهداف نیکوی خداست تا او را جلال دهد و باعث خیرّیت قوم او شود. با این حال باید بدانیم که در مجازات شرارت کسانیکه نجات نیافته‌اند (همچون فرعون، کنعانیان و بابِلیها)، خدا از طریق نمایش عدالت، قدّوسیت و قدرتش جلال می‌یابد (مراجعه کنید به خروج ۱۶:۹؛ رومیان ۱۴:۹-۲۴).

بدترین عمل شریرانهٔ کلّ تاریخ، یعنی مصلوب شدن مسیح، توسط خدا مقرّر شده بود- نه فقط حقیقت وقوع این اتفاق، بلکه همهٔ اعمال مربوط به آن مقرّر شده بود. کلیسای اورشلیم این موضوع را تصدیق کرد، چون دعا کردند: "در واقع در همین شهر بر ضد بندهٔ مقدس تو عیسی که تو مقرر فرمودی جمع شدند. هیرودیس و پنطیوس پیلاطُس، با غیریهودیان و قوم اسرائیل دست به دست هم دادند و *همه اعمالی را که تو با قدرت و ارادهٔ خود از پیش مقرر فرموده بودی به انجام رسانیدند*" (اعمال ۲۷:۴) همهٔ اعمال کسانیکه در مصلوب کردن عیسی شرکت داشتند، "از پیش توسط خدا معین شده بود". با این حال رسولان به‌وضوح خدا را از لحاظ اخلاقی سرزنش نمی‌کنند، چون این اعمال نتیجهٔ انتخابهای ارادی انسانهای گناهکار بود. پترس به‌وضوح در موعظه‌اش در پنطیکاست می‌گوید: "شما این مرد را، که مطابق نقشه و پیش‌دانی خدا به دست شما تسلیم شد، *به‌وسیلهٔ گناهکاران به صلیب میخکوب کردید و کُشتید*" (اعمال ۲۳:۲). در یک جمله، او نقشه و پیش‌دانی خدا را به تقصیر اخلاقی اعمال "انسانهای بی‌دین" مرتبط می‌سازد. خدا آنها را مجبور نکرد برعلیه

اراده‌شان عمل کنند؛ بلکه خدا نقشه‌اش را از طریق *انتخابهای ارادی* آنها اجرا کرد و به هرحال، آنها مسئول این انتخابها بودند.

8. تجزیه و تحلیل آیات مربوط به خدا و شرارت.

بعد از نگاهی بر بسیاری از آیات دربارهٔ بکارگیری اعمال شریرانهٔ انسانها و دیوها توسط مشیّت الهی خدا، ما به‌وسیلهٔ تجزیه و تحلیل چه می‌توانیم بگوییم؟

الف. خدا از همه چیز برای تحقّق اهدافش استفاده می‌کند، و حتی از شرارت برای جلال خود و خیرّیت ما استفاده می‌کند.

درنتیجه وقتی شرارت وارد زندگی ما می‌شود تا ما را دچار مشکل کند، مطابق آموزهٔ مشیّت الهی می‌توانیم اطمینان عمیق‌تری داشته باشیم که "همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم درکارند" (رومیان ۲۸:۸). این نوع اعتقاد به یوسف توانایی داد که به برادرانش بگوید: "شما برای من نقشهٔ بد کشیدید، ولی *خدا آنرا به خیر تغییر داد*" (پیدایش ۲۰:۵۰).

همچنین می‌توانیم با ترس و لرز بفهمیم که خدا حتی در مجازات شریران جلال می‌یابد. کتاب مقدس به ما می‌گوید: "خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است و شریران را نیز برای روز بلا" (امثال ۴:۱٦، ترجمهٔ قدیم). همچنین مزمورنویس تأیید می‌کند: "خشم انسان تو را سپاس خواهد گفت" (مزامیر ۱۰:۷٦). و فرعون (رومیان ۱۴:۹-۲۴) نمونهٔ واضحی است که خدا از شرارت برای جلال خود و خیرّیت قومش استفاده می‌کند.

ب. به هرحال، خدا هرگز شرارت نمی‌ورزد و هرگز نباید به‌خاطر بدی سرزنش شود.

در بیانیه‌ای مانند بیانیه‌های بالا که از اعمال ۲۳:۲ و ۲۸-۲۷:۴ بازگو شد، عیسی از پیش برگزیدگی خدا برای مصلوب شدن را با تقصیر اخلاقی کسانیکه آن را اجرا کردند، درهم می‌آمیزد: "البته پسر انسان بسوی آنچه برایش *مقرر است*، می‌رود. اما وای به حال آن کسی که او را تسلیم می‌کند" (لوقا ۲۲:۲۲؛ مقایسه کنید با متی ۲۴:۲٦؛ مرقس ۲۱:۱۴). عیسی در یک بیانیهٔ کلّی‌تر

دربارهٔ شرارت دنیا می‌گوید: "وای بر دنیا که باعث چنین لغزش‌هایی می‌شود! حتماً لغزش‌هایی پیش خواهد آمد، اما وای بر کسی که باعث این لغزش‌ها شود" (متی ۱۸:۷).

یعقوب به‌طور مشابه در هشدار به ما می‌گوید خدا را به‌خاطر شرارتی که خودمان مرتکب می‌شویم، مقصّر ندانیم، او می‌گوید: "کسی که گرفتار وسوسه می‌شود، نباید بگوید: "خداوند مرا به وسوسه انداخته است" چون خداوند از بدی مبرا است و کسی را به وسوسه نمی‌اندازد. انسان وقتی دچار وسوسه می‌شود که مجذوب و فریفتهٔ شهوات خود باشد" (یعقوب ۱:۱۳-۱۴). این آیه نمی‌گوید خدا هرگز باعث شرارت نمی‌شود؛ بلکه تأیید می‌کند که ما هرگز نباید فکر کنیم خدا نمایندهٔ شخصی برای وسوسه کردن ماست یا مسئول وسوسه است. ما هرگز نمی‌توانیم خدا را به‌خاطر وسوسه سرزنش کرده یا فکر کنیم که اگر در برابر وسوسه تسلیم شویم، او با ما موافقت خواهد کرد. ما باید با شرارت مقابله کنیم و همیشه خودمان یا کسانی را که ما را وسوسه می‌کنند، مقصّر بدانیم، اما هرگز نباید خدا را مقصّر بدانیم.

این آیات به‌وضوح نشان می‌دهند که "علّتهای ثانوی" (انسانها، فرشتگان و دیوها) واقعی هستند و انسانها باعث ایجاد شرارت شده و مسئول آن هستند. اگرچه خدا مقرّر کرده که این چیزها حاصل شوند، هم به‌طور کلّی و هم با جزئیات خاص، اما *خدا همچنان از انجام شرارت مبرّاست*، و انجام آن توسط "علّتهای ثانوی"، تردیدی در قدّوسیت او ایجاد نمی‌کند یا او را سزاوار سرزنش نمی‌سازد.

ما باید توجه کنیم که روش دیگر برای بیان اینکه خدا از شرارت برای انجام اهدافش استفاده می‌کند، ولی هرگز شرارت نمی‌ورزد و نباید به‌خاطر شرارت سرزنش شود، روش خوشایندی نیست. اگر بگوییم خدا خودش شرارت می‌ورزد، باید نتیجه‌گیری کنیم که او خدای نیکو و عادل نیست، و درنتیجه اصلاً خدا نیست. از طرف دیگر، اگر معتقد باشیم که خدا از شرارت برای انجام اهدافش استفاده نمی‌کند، در این صورت باید بپذیریم که شرارتهایی در دنیا هست که خدا آنها را در نظر نداشته، تحت کنترل خدا نبوده و خدا نمی‌تواند اهدافش را محقّق سازد. این باعث می‌شود که به‌سختی تأیید کنیم که "همه چیز" با هم برای خیریت کسانی در کار است که خدا را دوست دارند

و به حسب ارادهٔ او خوانده شده‌اند (رومیان ۲۸:۸). اگر شرارت وارد دنیا شد، با وجود اینکه خدا آن را نمی‌خواست و خواهان وجود آن نبود، پس چه تضمینی داریم که شرارتهای بیشتری نخواهد بود که او آنها را در نظر نداشته و نمی‌خواهد؟ چه تضمینی داریم که او می‌تواند آن را برای انجام اهدافش بکار برد یا حتی بر آن پیروز شود؟ قطعاً این یک نظر ثانوی ناخوشایند است.

پ. *خدا به‌درستی موجودات اخلاقی [انسان] را به‌خاطر اعمال شریرانه‌شان سرزنش و داوری می‌کند.*

بسیاری از عبارات کتاب مقدس این را تأیید می‌کنند. یکی از آنها در اشعیا است:

> "اینها به *میل* دل خود رفتار می‌کنند و از گناه کردن *لذت می‌برند*. پس من هم آنها را به بلائی که از آن وحشت دارند، گرفتار می‌سازم، زیرا وقتی آنها را خواندم، جواب ندادند و هنگامی که با آنها سخن گفتم گوش نکردند، بلکه کاری کردند که در نظر من زشت بود و راهی را انتخاب نمودند که مخالف رضای من بود" (اشعیا ۶۶:۳-۴).

همچنین می‌خوانیم: "خدا انسان را راست آفرید، اما ایشان کشفیات دلخواه خویش را طلبیدند" (جامعه ۲۹:۷). *همیشه موجودات مسئول، به‌خاطر شرارت مقصّرند*، خواه انسان یا دیوهایی که آن را انجام می‌دهند، و *موجودی که شرارت می‌ورزد، همیشه لایق مجازات است*. کتاب مقدس دائماً تأیید می‌کند که خدا عادل و منصف است که ما را به‌خاطر گناهانمان مجازات می‌کند. اگر ما مخالفت کنیم که او نباید خطایی در ما بیابد، چون ما نمی‌توانیم با ارادهٔ او مقابله کنیم، در این صورت باید به پاسخ پولس دربارهٔ این سؤال بیندیشیم: "یکی از شما به من خواهد گفت: "پس دیگر چرا خدا ما را ملامت می‌سازد؟ زیرا کیست که بتواند با ارادهٔ او مقاومت کند؟" ای آدم، تو کیستی که به خدا جواب می‌دهی؟ آیا کوزه از کوزه‌گر می‌پرسد: "چرا مرا به این شکل ساختی؟" (رومیان ۲۰-۹:۱۹). در هر موردی که شرارت می‌ورزیم، می‌دانیم که به‌طور *ارادی* انتخاب می‌کنیم که این کار را انجام دهیم و متوجه می‌شویم که به‌درستی باید به‌خاطر آن سرزنش شویم.

ج. شرارت، یک چیز واقعی است، نه یک تصوّر باطل، و هرگز نباید شرارت ورزیم، چون این همیشه به ما و دیگران آسیب خواهد زد.

کتاب مقدس دائماً تعلیم می‌دهد که ما هرگز حقّ نداریم که شرارت بورزیم و باید مصرّانه در خودمان و دنیا، با آن مقابله کنیم. باید دعا کنیم که ما را "از شریر رهایی ده" (متی ۶:۱۳) و اگر ببینیم که کسی از حقیقت منحرف شده و خطا می‌کند، باید سعی کنیم که او را بازگردانیم. کتاب مقدس می‌گوید: "اگر کسی از شما از حقیقت منحرف گردد و شخص دیگری او را برگرداند، یقین داشته باشید که هر کس گناهکاری را از راه نادرست بازگرداند، جانی را از مرگ خواهد رهانید و گناهان بیشماری را خواهد پوشانید" (یعقوب ۵:۱۹- ۲۰). ما نباید حتی *بخواهیم* که شرارت انجام شود، چون پرورش خواسته‌های گناه‌آلود در ذهنمان به این معناست که به آنها اجازه بدهیم با جانمان "در جنگ" باشند (اول پترس ۲:۱۱) و به این طریق منجر به آسیب روحانی ما شوند.

در تفکر دربارهٔ اینکه خدا از شرارت برای انجام اهدافش استفاده می‌کند، باید به یاد داشته باشیم که انجام بعضی از کارها برای خدا درست است، ولی برای ما نادرست است. مثلاً خدا از دیگران می‌خواهد او را پرستش کنند و پرستش آنها را می‌پذیرد. او در پی جلال خود است. داوری نهایی را بر خطاکاران اجرا خواهد کرد. همچنین از بدی برای اجرای اهداف نیکویش استفاده می‌کند، اما به ما اجازهٔ انجام این کار را نمی‌دهد. کالوین بیانیه‌ای را با تأیید از آگوستین نقل می‌کند: "بین آنچه برای ارادهٔ انسان مناسب است و آنچه برای خدا مناسب است، یک فرق عظیمی وجود دارد... چون خدا از طریق ارادهٔ بد انسانهای شریر، ارادهٔ عادلانهٔ خود را به تحقّق می‌رساند."[۲] هِرمان باوینک از قیاس والدی استفاده می‌کند که خودش از چاقوی بسیار تیز استفاده خواهد کرد، اما به فرزندش اجازه نخواهد داد که از آن استفاده کند، و نشان می‌دهد که خدا خودش از شرارت استفاده می‌کند تا اهداف نیکویش را انجام دهد، اما هرگز به فرزندانش اجازهٔ انجام این کار را نمی‌دهد. اگرچه ما باید از شخصیت اخلاقی خدا در طریقهای بسیار سرمشق بگیریم (مقایسه کنید با افسسیان ۵:۱)، اما این یکی از طریقهایی است که نباید از او سرمشق بگیریم.

چ. با وجودِ همهٔ بیانیه‌های مذکور، باید به این اعتراف برسیم که درک نمی‌کنیم که چگونه خدا می‌تواند انجام اعمال بد ما را مقرّر کند و همچنان ما را مسئول این کارها بداند و خودش مقصّر نباشد.

ما می‌توانیم تأیید کنیم که همهٔ اینها راست است، چون کتاب مقدس آنها را تعلیم می‌دهد. اما کتاب مقدس دقیقاً به ما نمی‌گوید که *چطور* خدا این شرایط را به وجود می‌آورد یا چطور می‌تواند ما را مسئول کاری بداند که او آن را مقرّر کرده است. در اینجا کتاب مقدس سکوت می‌کند و ما باید با بِرکوف موافق باشیم که نهایتاً "مسألهٔ رابطهٔ خدا با گناه به‌عنوان یک راز باقی می‌ماند".[۳]

۹. آیا ما "آزاد" هستیم؟ آیا ما "ارادهٔ آزاد" داریم؟

اگر خدا کنترل مشیّت الهی‌اش را در همهٔ وقایع بکار می‌برد، پس آیا ما اصلاً آزادیم؟ پاسخ آن بستگی به این دارد که منظورمان از کلمهٔ *آزادی* چیست. گاهی اوقات مردم دربارهٔ این سؤال مباحثات بی‌پایان خواهند داشت، چون هرگز به‌وضوح تعریف نمی‌کنند که منظور خودشان یا مخالفین‌شان از "آزادی" چیست، پس این کلمه به طرق گوناگونی بکار می‌رود که این گفتگو را مغشوش می‌سازد.

آن نوع آزادی که غالباً توسط کسانی در نظر گرفته می‌شود که کنترل مشیّت الهی خدا را بر همه چیز انکار می‌کنند، نوعی آزادی خارج از عمل نگهداری و کنترل خدا است، آزادی‌ای که بتوانید تصمیماتی را بگیرید که بر اساس چیزهایی خارج از خودمان نیست. کتاب مقدس در هیچ کجا نمی‌گوید ما از این لحاظ آزادیم. اگر عیسی مسیح واقعاً "به کلمهٔ قوت خود حامل همه موجودات بوده" (عبرانیان ۳:۱، ترجمهٔ قدیم) و اگر خدا "همه چیزها را موافق رأی ارادهٔ خود می‌کند" (افسسیان ۱۱:۱، ترجمهٔ قدیم)، این نوع آزادی غیرممکن است. اگر این درست است، خارج از کنترل مشیّت الهی بودن، به معنای عدم وجود است! "آزادی" مطلق، خروج کامل از کنترل خدا، به‌سادگی در دنیایی که با مشیّت الهی توسط خدا نگهداری و هدایت می‌شود، امکانپذیر نیست.

اگر منظور شخص از "ارادهٔ آزاد" این است، پس این در تناقض با کتاب مقدس است که بگوییم ما ارادهٔ آزاد داریم.

از طرف دیگر، ما به عالی‌ترین شکلی که هر مخلوق خدا می‌تواند آزاد باشد، آزادیم- ما تصمیمات *ارادی* می‌گیریم، تصمیماتی که *تأثیرات واقعی بجا می‌گذارند*. در هنگام تصمیم‌گیری، خدا مانعی در اراده‌مان ایجاد نمی‌کند و مطابق خواسته‌هایمان عمل می‌کنیم. از این لحاظ، قطعاً مطابق کتاب مقدس می‌توانیم بگوییم که ما "ارادهٔ آزاد" داریم. ما به‌وضوح باید مصرّ باشیم که قدرت انتخاب ارادی داریم و انتخابهای ما نتایج واقعی را در جهان به همراه دارند؛ وگرنه به خطای سرنوشت‌گرایی یا جبرگرایی گرفتار می‌شویم و بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که انتخابهای ما مهم نیستند یا واقعاً نمی‌توانیم انتخابهای ارادی داشته باشیم.

پ. حکومت

ما دربارهٔ دو وجه اول مشیّت الهی صحبت کردیم، (۱) حفظ و نگهداری و (۲) همزمانی. وجه سوم مشیّت الهی خدا نشاندهندهٔ این است که خدا *از انجام همهٔ کارهایش در دنیا هدفی دارد و او با مشیّت الهی حکومت می‌کند یا همه چیز را هدایت می‌کند تا اهدافش را اجرا کنند*. ما در مزامیر می‌خوانیم: "سلطنت او بر همه مسلّط است" (۱۰۳:۱۹، ترجمهٔ قدیم). بعلاوه، "با لشکرهای آسمانی و تمام مردم جهان مطابق ارادهٔ خود عمل می‌کند. کسی نمی‌تواند مانع او بشود و یا از او بپرسد: "چرا چنین می‌کنی؟" (دانیال ۴:۳۵). پولس تأیید می‌کند: "از او و به او و تا او همه چیز است" (رومیان ۱۱:۳٦، ترجمهٔ قدیم). چون پولس می‌داند که خدا بر همه چیز حاکم است و اهدافش را در همهٔ وقایع اجرا می‌کند و می‌تواند اعلام کند: "همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم درکارند" (رومیان ۸:۲۸).

ج. ارزش اعمال انسانی ما

شاید ما گاهی اوقات فراموش کنیم که خدا *از طریق اعمال انسانی* در مدیریت دنیا با مشیّت الهی‌اش عمل می‌کند. اگر این را فراموش کنیم، در این صورت فکر می‌کنیم که اعمال و انتخابهای ما بر جریان وقایع تفاوت زیادی ایجاد نمی‌کنند یا تأثیر زیادی نمی‌گذارند. ما برای جلوگیری از سوءتفاهم دربارهٔ مشیّت الهی خدا، بر نکات زیر تأکید می‌کنیم.

1. *ما همچنان مسئول اعمالمان هستیم.*

خدا ما را *مسئول* اعمالمان ساخته، اعمالی که *نتایج واقعی و جاودانی و مهمی* را به همراه دارند. خدا در همهٔ اعمال مشیّت الهی‌اش، خصوصیات مسئولیت و ارزش را حفظ خواهد کرد. اگر ما کار درست بکنیم و از خدا اطاعت کنیم، او به ما پاداش خواهد داد و امور زندگیمان در این دنیا و ابدّیت به‌خوبی پیش خواهد رفت. اگر خطا کنیم و از خدا نااطاعتی کنیم، ما را تأدیب و احتمالاً مجازات خواهد کرد و امور زندگی‌مان به‌بدی پیش خواهد رفت. تشخیص این حقایق به ما کمک خواهد کرد که در صحبت با دیگران و تشویق‌شان در اجتناب از تنبلی و نااطاعتی، حکمت داشته باشیم.

2. *اعمال ما نتایج واقعی به همراه دارند و جریان وقایع را تغییر می‌دهند.*

اگر من در کارهای عادی دنیا، مراقبت از سلامتم را نادیده بگیرم و عادات غذایی بدی داشته باشم، یا با الکل یا تنباکو، جسمم را آزار دهم، احتمالاً زودتر می‌میرم. خدا مقرّر کرده که *اعمال* ما *تأثیراتی* را به همراه داشته باشند. خدا مقرّر کرده که ما باعث وقوع رویدادها شویم. البته ما نمی‌دانیم که خدا چه نقشه‌ای دارد- حتی برای ادامهٔ این روز، تا چه رسد به هفتهٔ آینده یا سال آینده. اما می‌دانیم که *اگر به خدا اعتماد کنیم و از او اطاعت کنیم*، درخواهیم یافت که او *چیزهای خوبی* را برنامه‌ریزی کرده که از طریق این اطاعت حاصل شود!

این باید ما را تشویق کند که نه‌تنها از خدا اطاعت کنیم، بلکه حکمت و احتیاط روزمره را در زندگی‌مان بکار ببریم و بدانیم که اینها غالباً طریقهایی هستند که خدا برای وقوع نتایج خاص در زندگی‌مان بکار می‌برد. برعکس، اگر پیش‌بینی کنیم که خطرات یا وقایع بدی در آینده رخ خواهد

داد، و از روشهای منطقی برای جلوگیری از آنها استفاده نکنیم، در این صورت می‌توانیم دریابیم که فقدان عمل ما وسیله‌ای بود که خدا بکار برد تا اجازه بدهد که این چیزها واقع شوند!

3. *دعا یکی از اعمال خاصی است که نتایج قطعی به همراه دارد و جریان وقایع را تغییر می‌دهد.*

همچنین خدا مقرّر کرده که دعا وسیلهٔ بسیار مهمی برای حصول نتایج در دنیا باشد.[۴] وقتی ما صادقانه برای یک شخص یا شرایط خاص شفاعت می‌کنیم، غالباً متوجه خواهیم شد که خدا مقرّر کرده که دعای ما، *وسیله‌ای* برای ایجاد تغییرات در دنیا باشد. کتاب مقدس این را به ما یادآوری می‌کند و می گوید: "شما آنچه را که می‌خواهید ندارید چون آن را از خدا نخواسته‌اید" (یعقوب ۲:۴). عیسی می‌گوید: "تاکنون چیزی به نام من نخواسته‌اید، بخواهید تا به دست آورید و خوشی شما کامل گردد" (یوحنا ۲۴:۱٦).

4. *درنتیجه، ما باید عمل کنیم!*

آموزهٔ مشیّت الهی، به هیچ عنوان ما را تشویق نمی‌کند که با تنبلی نشسته و منتظر نتایج وقایع خاص باشیم. البته شاید خدا قبل از اقدام به عمل، بر نیاز به انتظار در نزد او و اعتماد به او، به جای اعتماد به تواناییهای خودمان تأکید کند- این قطعاً اشتباه نیست. اما اگر فقط بگوییم که به خدا اعتماد می‌کنیم، *به جای اینکه* مسئولانه عمل کنیم، این تنبلی محض و تحریف آموزهٔ مشیّت الهی است.

عملاً، اگر یکی از پسران من تکلیف مدرسه داشته باشد که باید تا روز بعد انجام شود، من حقّ دارم که قبل از اینکه برای بازی به بیرون برود، او را مجبور کنم که کارش را انجام دهد. من می‌دانم که نمرهٔ او در دست خداست و خدا از مدتها پیش مقرّر کرده که این نمره چه خواهد بود، اما من نمی‌دانم که این نمره چیست و پسرم هم نمی‌داند. من فقط می‌دانم که اگر او درس بخواند و تکلیف

مدرسه‌اش را با امانتداری انجام دهد، یک نمرهٔ خوب خواهد گرفت. اگر این کار را نکند، یک نمرهٔ خوب نخواهد گرفت. پس آموزهٔ مشیّت الهی باید ما را تشویق کند که اعتماد کامل به کنترل حاکمانهٔ خدا را با تشخیص این موضوع درآمیزیم که استفاده از وسایل روزمره برای پیشبرد امور مطابق برنامهٔ خدا ضروری است. ایمان قلبی به مشیّت الهی خدا دلسردکننده نیست، بلکه محرّکی برای عمل است.

5. *اگر ما نتوانیم این آموزه را کاملاً درک کنیم، چه می‌شود؟*

هر ایمانداری که دربارهٔ مشیّت الهی خدا تعمّق می‌کند، دیر یا زود به جایی می‌رسد که باید بگوید: "من نمی‌توانم این آموزه را کاملاً درک کنم". به‌نوعی باید دربارهٔ همهٔ آموزه‌ها چنین چیزی را گفت، چون درک ما محدود است و خدا بیکران است. (مراجعه کنید به فصل ۱). اما این به‌طور خاص بر آموزهٔ مشیّت الهی صدق می‌کند. چون کتاب مقدس آن را تعلیم می‌دهد، ما باید به آن ایمان داشته باشیم، حتی وقتی کاملاً درک نمی‌کنیم که چطور با تعالیم دیگر کتاب مقدس در تناسب است.

خ. یک دیدگاه نهضت انجیلی دیگر: نظر آرمین‌گرایی

یک نظر بزرگ دیگری وجود دارد که بسیاری از معتقدین به نهضت انجیلیها به آن معتقدند، که ما برای سهولت باید آن را دیدگاه "آرمین‌گرایی" بنامیم.[۵] کسانیکه به دیدگاه آرمین‌گرایی اعتقاد دارند، معتقدند که خدا برای حفظ *آزادی واقعی* و *انتخابهای واقعی انسان* که برای فردّیت واقعی انسان ضروری است، نمی‌تواند باعث انتخابهای داوطلبانهٔ ما شود یا آنها را برنامه‌ریزی کند. بنابراین آنها نتیجه‌گیری می‌کنند که حضور مشیّت الهی خدا یا کنترل تاریخ نباید همهٔ جزئیات خاص هر رویداد را در برگیرد، بلکه فقط وقتی انتخابها و اعمال انسانی رخ می‌دهند، خدا واکنش نشان می‌دهد و طوری این کار را انجام می‌دهد که نهایتاً اهداف اش در دنیا انجام می‌شود. همچنین طرفداران آرمین‌گرایی می‌گویند اهداف خدا در دنیا، بیشتر اهداف کلّی هستند و می‌توانستند توسط انواع مختلف وقایع خاص انجام شوند.

نظر آرمین‌گرایی را می‌توان در چهار نکتهٔ اصلی در زیر خلاصه کرد:

1. آیاتی که به‌عنوان نمونه‌های کنترل مشیّت الهی خدا ذکر شده‌اند، استثناء هستند و نحوهٔ عملکرد عادی خدا در امور انسان را توصیف نمی‌کنند.
2. دیدگاه کالوینیسم، به اشتباه خدا را مسئول گناه می‌داند.
3. انتخابهایی که خدا مسبّب آنها بوده، نمی‌توانند انتخابهای واقعی باشند.
4. دیدگاه آرمین‌گرایی، زندگی مسئولانهٔ مسیحی را ترویج می‌دهد، درحالیکه دیدگاه کالوینیسم، سرنوشت‌گرایی خطرناک را ترویج می‌دهد.

این مخالفتها، نگرانی اساسی و رایج طرفداران نظر آرمین‌گرایی را نشان می‌دهد که به‌طور خاص بر حفظ آزادی و انتخاب انسان تمرکز می‌کند.

د. پاسخ به نظر آرمین‌گرایی

عدّهٔ زیادی در دنیای نهضت انجیلی، این چهار نظر آرمین‌گرایی را متقاعدکننده خواهند دانست. آنها احساس خواهند کرد که این مباحثات نشاندهندهٔ چیزی است که در درون نسبت به خودشان، اعمالشان و نحوهٔ عملکرد دنیا می‌دانند و این مباحثات به بهترین شکل، تأکیدهای مکرّر کتاب مقدس دربارهٔ مسئولیت ما و عواقب واقعی انتخابهای ما را توضیح می‌دهند. اما می‌توان به نظر آرمین‌گرایی پاسخهایی داد.

1. آیا این عبارات کتاب مقدس، نمونه‌های غیرعادی هستند یا نحوهٔ عملکرد عادی خدا را توصیف می‌کنند؟

در پاسخ به مخالفتی که نمونه‌های کنترل مشیّت الهی خدا فقط به وقایع محدود یا خاص اشاره می کنند، می‌توان گفت که اولاً این نمونه‌ها بیشمارند (به مطالب بالا مراجعه کنید)، و به نظر می‌رسد که برای توصیف نحوهٔ عملکرد همیشگی خدا طراحی شده‌اند. بعلاوه، بسیاری از آیاتی که دربارهٔ مشیّت الهی خدا صحبت می‌کنند، بسیار کلّی هستند: مسیح دائماً "به کلمه قوت خود حامل همه *موجودات* بوده" (عبرانیان ۱:۳، ترجمهٔ قدیم) و خدا "*همه چیزها* را موافق رأی اراده خود می‌کند"

(افسسیان ۱:۱۱، ترجمهٔ قدیم). این عبارات کتاب مقدس، چیزی بیش از نمونه‌های استثنائی از مداخلهٔ غیرعادی خدا در امور انسانی را در نظر دارند؛ آنها نحوهٔ عملکرد همیشگی خدا در جهان را توصیف می‌کنند.

2. آیا آموزهٔ کالوینیسم دربارهٔ مشیّت الهی خدا، خدا را مسئول گناه می‌سازد؟

استدلال آرمین‌گرایی که می‌گوید خدا مسئول گناه و شرارت نیست، چون *خدا آنها را مقرّر نکرده یا به هیچ عنوان باعث وقوع‌شان نشده*، به‌سادگی بسیاری از متونی را که به‌وضوح می‌گوید خدا مقرّر می‌کند که بعضیها گناه کنند یا اعمال شریرانه انجام دهند را به حساب نمی‌آورند (به بخش ب. ۷ در بالا مراجعه کنید). درحالیکه از لحاظ انسانی، به‌سختی می‌توان مقرّر کردن وقایع توسط خدا را با اعمال داوطلبانهٔ نمایندگان اخلاقی شخصی تطبیق داد، اما کتاب مقدس بارها تأیید می‌کند که هر دو مورد درست است. به نظر می‌رسد که نظر آرمین‌گرایی نمی‌تواند نشان دهد که چرا خدا نمی‌تواند به این طریق در دنیا عمل کند و در عین حال قدّوسیت خود و مسئولیت انسانی و فردی ما برای گناه را حفظ کند.

3. آیا انتخابهای مقرّر شده توسط خدا، می‌توانند انتخابهای واقعی باشند؟

در پاسخ به این ادعا که انتخابهای مقرّر شده توسط خدا نمی‌توانند انتخابهای واقعی باشند، باید گفت که این فقط پیش‌فرضی است که دوباره بر اساس تجربه و شهود انسانی است، نه بر اساس متون خاص کتاب مقدس. کتاب مقدس بارها می‌گوید خدا از طریق ارادهٔ ما، قدرت انتخاب ما و اختیار شخصی ما عمل می‌کند و دائماً تأیید می‌کند که انتخابهای ما، انتخابهای واقعی هستند و *نتایج واقعی* به همراه دارند و این نتایج تا ابد باقی می‌مانند. این استدلال که می‌گوید این انتخابها واقعی نیستند، به نظر می‌رسد که خدا را صرفاً بر اساس تجربهٔ فانی انسانی محدود می‌کنند. به هرحال، فقط خدا تعیین می‌کند که چه چیزی مهم است، چه چیزی واقعی است و مسئولیت شخصی و واقعی در جهان چیست.

4. آیا دیدگاه کالوینیسم دربارهٔ مشیّت الهی، یک سرنوشت‌گرایی خطرناک را ترویج می‌دهد؟

مخالفتی که می‌گوید دیدگاه کالوینیسم دربارهٔ مشیّت الهی، سرنوشت‌گرایی خطرناکی را ترویج می‌دهد، آموزهٔ اصلاح‌یافتهٔ مشیّت الهی را درک نمی‌کند، یعنی چیزی که بر کنترل حاکمانهٔ خدا و نیاز به اطاعت مسئولانه تأکید می‌کند. ثمرهٔ اعتقاد همیشگی به این آموزه، اعتماد قابل درک به خدا در همهٔ موقعیتها، سپاسگزاری از همهٔ برکات خدا و صبر در انواع مصیبتها خواهد بود. اینها مزایای آگاهی از این است که هیچ چیزی خارج از محدودهٔ نقشه‌های حکیمانه و محبت‌آمیز خدا نیست.

5. مخالفتهای دیگر با نظر آرمین‌گرایی.

علاوه بر پاسخ به چهار ادعای خاص آرمین‌گرایی که در بالا ذکر شد، بعضی از مخالفتهای باقیمانده دربارهٔ آن باید مورد توجه قرار گیرند.

الف. از دیدگاه آرمین‌گرایی، خدا چگونه می‌تواند از آینده آگاه باشد؟

پاسخ بعضی از آرمین‌گرایان به این مخالفت، این است که خدا نمی‌تواند از جزئیات انتخابهای آیندهٔ انسان آگاه باشد، درحالیکه دیگران می‌گویند خدا از آینده آگاه است، چون می‌تواند آینده را ببیند، نه به‌خاطر اینکه برنامه‌ریزی کرده یا مسبّب اتفاقات است. اولین پاسخ، اساساً ایدهٔ علم مطلق الهی را اصلاح می‌کند و به نظر می‌رسد که به‌وضوح در متون زیادی از کتاب مقدس انکار می‌شود. دومین پاسخ نمی‌تواند انتخابهای ما را بر اساس خواستهٔ آرمین‌گرایان، انتخابهای آزاد بداند. اگر انتخابهای آیندهٔ ما شناخته شده است، پس آنها ثابت هستند و بنابراین توسط چیزی از پیش تعیین شده‌اند (خواه سرنوشت باشد یا نظام علت و معلول اجتناب‌ناپذیرِ جهان). از نظر آرمین‌گرایی، اگر آنها ثابت هستند، پس "آزاد" نیستند (از پیش تعیین نشده یا بدون علّت).

ب. از دیدگاه آرمین‌گرایی، اگر خدا شرارت را نمی‌خواست، پس چطور شرارت می‌تواند وجود داشته باشد؟

اگر بدی اتفاق می‌افتد، با وجود اینکه خدا آن را نمی‌خواهد، پس این ظاهراً قدرت مطلق خدا را انکار می‌کند: او می‌خواست از بدی جلوگیری کند، اما قادر به انجام این کار نبود. پاسخ متداول آرمین‌گرایی این است که خدا *می‌توانست* از شرارت جلوگیری کند، اما اجازه داد که *امکان شرارت وجود داشته باشد* تا تضمین کند که فرشتگان و انسانها آزادی لازم برای انتخابهای معنادار را خواهند داشت. اما این پاسخ رضایت‌بخشی نیست، چون اگر انتخابها باید شامل امکان انتخابهای گناه‌آلود باشند تا بتوانند واقعی باشند، این مفهوم را می‌رساند که خدا باید امکان انتخابهای گناه‌آلود در آسمان را تا ابد جایز بداند (با این فرض که ما در آسمان انتخابهای واقعی خواهیم داشت). اما مشکل بزرگتر، مسألهٔ انتخابهای *خداست*. پس انتخابهای خدا واقعی نیست، چون او نمی‌تواند شرارت ورزد، یا انتخابهای خدا واقعی است و این امکان وجود دارد که شاید یک روز انتخاب کند که شرارت ورزد. هر دو استنباط نادرست است و بنابراین دلیل خوبی برای رد نظریهٔ آرمین‌گرایی است، که انتخابهای واقعی باید امکان انتخاب شرارت را مجاز بدانند. اما این ما را به سؤال اول بازمی‌گرداند که به نظر نمی‌رسد مطابق نظریهٔ آرمین‌گرایی پاسخ رضایت‌بخشی برای آن وجود داشته باشد: اگر خدا شرارت را نمی‌خواست، پس چطور شرارت می‌تواند وجود داشته باشد؟

پ. از دیدگاه آرمین‌گرایی، ما از کجا بدانیم که خدا بر شرارت پیروز خواهد شد؟

اگر اکنون همهٔ شرارتهای دنیا برخلاف خواستهٔ خدا وارد دنیا شده، پس چطور مطمئن باشیم که خدا در پایان بر آن پیروز خواهد شد؟ البته خدا در کتاب مقدس می‌گوید که بر بدی پیروز خواهد شد. اما اگر نمی‌توانست از اول آن را خارج از دنیای خود نگه دارد و این برخلاف ارادهٔ او وارد دنیا شد، و اگر نمی‌تواند نتیجهٔ وقایع آینده را که شامل انتخابهای آزاد است، پیش‌بینی کند، پس چطور می‌توانیم مطمئن باشیم که اعلامیهٔ خدا که می‌گوید او بر بدی پیروز خواهد شد، راست است؟

دو مخالفت آخر با شرارت باعث می‌شود که دریابیم با وجود اینکه ما به‌سختی می‌توانیم دربارهٔ دیدگاه اصلاح‌یافتهٔ بدی به‌عنوان چیزی که توسط خدا مقرّر شده و کاملاً تحت کنترل خداست، فکر

کنیم، اما مشکلات بسیار جدّی‌تری در دیدگاه آرمین‌گرایی نسبت به شرارت وجود دارد که می‌گوید شرارت توسط خدا مقرّر نشده یا ارادهٔ خدا نیست و بنابراین قطعاً تحت کنترل خدا نیست.

ج. فرق بین سؤالات بی‌پاسخ.

به خاطر درک محدود ما، سؤالات بی‌پاسخ برای هر یک از آموزه‌های کتاب مقدس، اجتناب‌ناپذیر است. اما دربارهٔ این مسأله، سؤالات بی‌پاسخ کالوینیسم و آرمین‌گرایی، نسبتاً متفاوت است. از یک طرف، کالوینیسم باید بگوید که پاسخ سؤالات زیر را نمی‌داند: (۱) خدا دقیقاً چگونه می‌تواند مقرّر کند که ما به‌طور ارادی شرارت ورزیم و با این حال خدا به‌خاطر شرارت مقصّر نباشد و (۲) خدا دقیقاً چگونه می‌تواند باعث شود که ما چیزی را به‌طور ارادی انتخاب کنیم.

کالوینیسم به هر دو سؤال می‌گوید که پاسخ آن به‌نوعی در آگاهی از عظمت بیکران خدا یافت می‌شود، در آگاهی از این حقیقت که او می‌تواند فوق از تصوّر ما عمل کند. پس تأثیر این سؤالات بی‌پاسخ این است که قدردانی ما از عظمت خدا را بیشتر کند.

از طرف دیگر، آرمین‌گرایی باید سؤالات بی‌پاسخ دربارهٔ آگاهی خدا از آینده، علت وجود شرارت با وجود اینکه برخلاف ارادهٔ خداست و اینکه آیا او قطعاً بر شرارت پیروز خواهد شد را رها کند. ناتوانی آنها در پاسخ به این سؤالات، از عظمت خدا می‌کاهد- از علم مطلق او، قدرت مطلق او و اعتبار مطلق وعده‌های او برای آینده. این سؤالات بی‌پاسخ منجر به ستایش عظمت انسان (آزادی او در انجام کاری که خدا نمی‌خواهد) و قدرت شرارت می‌شود (شرارت می‌آید و در دنیا می‌ماند، اگرچه خدا آن را نمی‌خواهد). بعلاوه به نظر می‌رسد که نظر آرمین‌گرایی با انکار این حقیقت که خدا می‌تواند موجوداتی را بسازد که حقّ انتخاب واقعی دارند، ولی خدا مسبّب این انتخابهاست، از حکمت و مهارت خدای خالق می‌کاهد.

2. سؤالاتی برای مرور

1. آموزۀ حفظ و نگهداری را تعریف کرده و آیاتی از کتاب مقدس را برای حمایت از آن بیان کنید. چگونه این تعلیم، پایۀ کارهای علمی است؟
2. چگونه یک رویداد می‌تواند کاملاً توسط خدا ایجاد شود و کاملاً توسط یک مخلوق نیز ایجاد شود؟
3. شما چگونه رابطۀ خدا با شرارت در دنیا را توصیف می‌کنید؟
4. از دیدگاه نویسنده، ما چگونه می‌توانیم بگوییم که انسانها "ارادۀ آزاد" دارند؟
5. اگر خدا همه چیز را کنترل می‌کند، آیا اعمال انسانها مهم است؟ چرا؟
6. فرق اولیه بین آموزۀ مشیّت الهی بر اساس توصیف این فصل و دیدگاه آرمین‌گرایی چیست؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا تفکر دربارۀ آموزۀ مشیّت الهی، اعتمادتان به خدا را بیشتر کرده است؟ این چگونه نحوۀ تفکرتان دربارۀ آینده را تغییر داده است؟ یک نمونه از سختی خاصی را که اکنون با آن مواجه هستید، بیان کنید و توضیح دهید که چگونه آموزۀ مشیّت الهی به طرز تفکرتان دربارۀ آن کمک خواهد کرد.
2. آیا می‌توانید پنج چیز خوبی را که امروز برای شما اتفاق افتاده نام ببرید؟ آیا به خاطر آنها از خدا شکرگزاری کردید؟
3. آیا گاهی اوقات فکر می‌کنید که بخت یا شانس باعث وقوع وقایع زندگی‌تان می‌شود؟ آیا این تفکر نگرانی شما دربارۀ آینده را بیشتر می‌کند یا کمتر؟ به بعضی از وقایعی فکر کنید که شاید در گذشته آنها را به بخت و اقبال نسبت می‌دادید، و در عوض کم کم این وقایع را تحت کنترل پدر آسمانی حکیم و مهربانتان در نظر بگیرید. این چه احساس متفاوتی نسبت به آنها و به‌طور کلّی نسبت به آینده به شما می‌دهد؟
4. آیا هرگز درگیر الگوی اعمال "خرافی" کوچک یا آیینهایی می‌شوید که به نظرتان باعث خوش‌اقبالی شده یا از اقبال بد جلوگیری می‌کند (همچون راه نرفتن از زیر نردبان یا ترس

از اینکه یک گربهٔ سیاه سر راهتان قرار گیرد)؟ آیا به نظرتان در طول روز، این اعمال منجر به افزایش یا کاهش اعتماد و اطاعتتان از خدا می‌شود؟

5. توضیح دهید که چگونه درک صحیح آموزهٔ مشیّت الهی باید یک مسیحی را به سوی دعای فعال‌تر هدایت کند.

4. اصطلاحات خاص

آرمین‌گرایی
کالوینیسم
همزمانی
انتخابهای آزاد
ارادهٔ آزاد
حکومت
حفظ و نگهداری
علّت اولیه
مشیّت الهی
اصلاح‌یافته
علّت ثانوی
انتخابهای داوطلبانه
انتخابهای ارادی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

رومیان ۲۸:۸

"ما می دانیم همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده اند، با هم درکارند".

1. اگرچه ممکن است فیلسوفان از اصطلاح *جبرگرایی* (یا *جبرگرایی* ملایم) برای دسته‌بندی نظری که در این فصل از آن طرفداری می‌کنم، استفاده کنند، اما من از این اصطلاح استفاده نمی‌کنم، چون به‌راحتی در زبان انگلیسی روزانه مورد سوءتفاهم قرار گرفته: (۱) این نظامی را پیشنهاد می‌کند که در آن انتخاب انسانها واقعی نیست و هیچ تفاوتی در نتیجهٔ رویدادها ایجاد نمی‌کند؛ و (۲) این نظامی را پیشنهاد می‌کند که در آن علّت نهایی رویدادها، یک جهان مکانیکی است، نه یک خدای حکیم و شخصی. بعلاوه، (۳) این به‌راحتی انتقادهایی را مجاز می‌داند که دیدگاه کتاب مقدس را با نظامهای جبرگرایی غیرمسیحی در یک مجموعه قرار می‌دهد و فرق بین آنها را مبهم می‌کند.

دیدگاهی که در این فصل از آن طرفداری شده، گاهی اوقات "تطابق‌پذیری" نامیده می‌شود، چون معتقد است که حاکمیت الهی با ارزش انسانی و انتخابهای واقعی انسان تطابق دارد. من با تفاوتهای ظریف این اصطلاح مخالفتی ندارم، اما تصمیم گرفته‌ام که از آن استفاده نکنم، چون (۱) می‌خواهم از تکثیر اصطلاحات تخصصی در مطالعهٔ الهیات جلوگیری کنم و (۲) ترجیحاً بهتر است که نظرم را یک دیدگاه اصلاح یافتهٔ سنّتی دربارهٔ مشیّت الهی خدا بنامم و به این ترتیب، خودم را در یک سنّت الهیاتی که به‌طور گسترده درک شده، قرار دهم.

یک دفاعیهٔ جدید و عالی از الهیات اصلاح یافته‌ای که در این فصل (و در جای دیگری از این کتاب) ارائه می‌کنم، در توماس شِراینِر و بروس وِیر، ویرایشهای: *فیض خدا، اسارت اراده: دیدگاههای کتاب مقدسی و عملی دربارهٔ کالوینیسم*، دو جلدی یافت می‌شود. (Grand Rapids: Baker, 1995).

2. جان کالوین، مؤسسات مذهب مسیحی، کتابخانهٔ کلاسیکهای مسیحی، ویرایش: جان تی. مَک نِیل، ترجمهٔ: اِف. اِل. بَتِلز، دو جلدی (Philadelphia: Westminster, 1960) ۱: ۲۳۴ (۱,۱۸,۳).

3. لوئیس بِرکوف، معرفی الهیات نظام‌مند (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979)، صفحهٔ ۱۷۵.

4. برای مبحث گسترده‌تر دربارهٔ دعا به فصل ۹ مراجعه کنید.

5. این نظر به نامِ ژاکوب آرمینوس ثبت شده (۱۵۶۰- ۱۶۰۹)، الهیدان هلندی که با کالوینیسم جبرگرای زمانش مخالف بود، مخصوصاً به‌طور کلی، در مورد مشیّت الهی خدا (موضوع این فصل) و مخصوصاً در رابطه با از پیش برگزیدگی یا برگزیدگی (موضوع فصل ۱۸).

فصل نُهم

دعا

+ چرا خدا از ما می‌خواهد که دعا کنیم؟

+ ما چگونه می‌توانیم دعای تأثیرگذاری داشته باشیم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

شخصیت خدا و رابطهٔ او با جهان، همانطور که در فصلهای قبلی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، به‌طور طبیعی ما را به در نظر گرفتن آموزهٔ دعا سوق می‌دهد. دعا را می‌توان اینطور تعریف کرد: *دعا ارتباط شخصی با خداست.*

این تعریف بسیار گسترده است. آنچه ما "دعا" می‌نامیم، شامل دعای درخواست برای خودمان یا دیگران (گاهی اوقات دعاهای درخواست یا شفاعت نامیده می‌شود)، اعتراف به گناه، نیایش، ستایش و شکرگزاری است و خدا هم پاسخ اش را به ما منتقل می‌کند.

الف. چرا خدا از ما می‌خواهد که دعا کنیم؟

دعا برای این نیست که خدا بفهمد که ما چه نیازی داریم، چون عیسی به ما می‌گوید: "پدر شما احتیاجات شما را پیش از آنکه از او بخواهید می‌داند" (متی ٦:٨). خدا از ما می‌خواهد که دعا کنیم، چون دعا اعتماد ما به خدا را ابراز می‌کند و وسیله‌ای است که توسط آن اعتماد ما به خدا افزایش می‌یابد. در واقع، شاید تأکیدهای اولیهٔ تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ دعا بر این است که ما باید با ایمان دعا کنیم، که به معنای اعتماد یا وابستگی به خداست. خدا به‌عنوان خالق ما لذت می‌برد که ما به‌عنوان مخلوقات اش به او اعتماد کنیم، چون حالت وابستگی، مناسب‌ترین حالت برای رابطهٔ خالق و مخلوق است.

اولین کلمهٔ دعای ربّانی: "ای پدر آسمانی ما" (متی ٦:٩)، وابستگی ما به خدا به‌عنوان پدر مهربان و حکیم را تصدیق می‌کند و همچنین تصدیق می‌کند که او از تخت آسمانی اش بر همه چیز حاکم است. کتاب مقدس بارها به نیازمان در اعتماد به خدا در هنگام دعا تأکید می‌کند. مثلاً عیسی دعای ما را با پسری که از پدرش یک ماهی یا تخم‌مرغ می‌خواهد، مقایسه می‌کند (لوقا ١١:٩-١٢) و بعد نتیجه‌گیری می‌کند: "پس اگر شما با اینکه خود خطاکار هستید می‌دانید چگونه چیزهای خوب را به فرزندان‌تان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی، روح‌القدس را به آنانی که از او تقاضا می‌کنند عطا خواهد فرمود!" (لوقا ١١:١٣). همانطور که بچه‌ها به پدرشان نگاه می‌کنند تا برای

آنها تدارک ببیند، خدا هم از ما انتظار دارد که در دعا به او نگاه کنیم. چون خدا پدر ماست، باید با ایمان بطلبیم. عیسی می‌گوید: "هر چه با ایمان در دعا طلب کنید، خواهید یافت" (متی ۲۲:۲۱؛ مقایسه کنید با مرقس ۲۴:۱۱؛ یعقوب ۱:٦-۸؛ ۱۴:۵-۱۵).

اما خدا فقط از ما نمی‌خواهد که به او اعتماد کنیم. بلکه می‌خواهد او را دوست بداریم و با او مشارکت داشته باشیم. پس این دلیل دوم برای دعا کردن است که خدا آن را از ما می‌خواهد: دعا ما را وارد مشارکت عمیق‌تر با خدا می‌کند و او ما را دوست دارد و از مشارکت ما با او لذت می‌برد. وقتی دعای واقعی می‌کنیم، ما به‌عنوان یک شخص با کلّ شخصیتمان، با خدا به‌عنوان یک شخص، با کلّ شخصیت اش ارتباط برقرار می‌کنیم. درنتیجه، همهٔ افکار یا احساساتمان نسبت به خدا، در دعایمان ابراز می‌شود. طبیعی است که خدا از چنین عملی لذت می‌برد و به رابطهٔ خود با ما تأکید زیادی می‌کند.

سومین دلیلی که خدا از ما می‌خواهد دعا کنیم، این است که در دعا، خدا به ما مخلوقات اجازه می‌دهد که در کارهایی شرکت کنیم که ارزش ابدی دارند. وقتی دعا می‌کنیم، کار ملکوت پیش می‌رود. به این ترتیب، دعا به ما فرصت می‌دهد که به‌طرز مهمی در کار ملکوت شرکت کنیم و درنتیجه ارزش شگفت‌انگیز ما را به‌عنوان مخلوقاتی که به‌صورت خدا آفریده شده‌ایم، نشان می‌دهد.

دلیل چهارم که خدا از ما می‌خواهد دعا کنیم، این است که ما در دعا خدا را جلال می‌دهیم. دعا با وابستگی فروتنانه به خدا نشان می‌دهد که ما واقعاً به حکمت، محبت، نیکویی و قدرت او اعتقاد داریم.

ب. تأثیرگذاری دعا

دعا دقیقاً چگونه عمل می‌کند؟ آیا دعا فقط برای منفعت ما نیست، بلکه بر خدا و جهان هم تأثیر می‌گذارد؟

1. ***دعا غالباً نحوهٔ عملکرد خدا را تغییر می‌دهد.***

یعقوب به ما می‌گوید: "شما آنچه را می‌خواهید ندارید چون آن را از خدا نخواسته‌اید" (یعقوب ۴:۲). او استنباط می‌کند که نطلبیدن، ما را از آنچه خدا می‌توانست به ما بدهد، محروم می‌کند. ما دعا می‌کنیم و خدا پاسخ می‌دهد. عیسی هم می‌گوید: "تقاضا کنید که به شما داده خواهد شد، بجوئید که پیدا خواهید کرد، بکوبید که در به روی شما باز خواهد شد. چون هرکه بخواهد به دست می‌آورد و هر که بجوید پیدا می‌کند و هر که بکوبد در برویش باز می‌شود" (لوقا ۱۱:۹-۱۰). او بین طلبیدن چیزها از خدا و دریافت آنها، ارتباط واضحی برقرار می‌کند. وقتی ما می‌طلبیم، خدا پاسخ می‌دهد.

ما می‌بینیم که این بارها در عهدعتیق اتفاق می‌افتد. خداوند به موسی اعلام می‌کند که قوم اسرائیل را به‌خاطر گناهشان نابود خواهد کرد (خروج ۳۲:۹-۱۰)، "اما موسی پیش خدای خود زاری کرده، گفت: "ای خداوند... از خشم خود بگذر و از تصمیم خود منصرف شو و این مصیبت را بر سر آنها نیاور" (خروج ۳۲:۱۱-۱۲). بعد می‌خوانیم: "پس خداوند از تصمیم خود صرف نظر فرمود و مصیبتی که قوم اسرائیل را تهدید می‌کرد، برطرف شد" (خروج ۳۲:۱۴). موسی دعا کرد و خدا پاسخ داد. وقتی خدا تهدید می‌کند که قومش را به‌خاطر گناهانشان مجازات کند، اعلام می‌کند: "[اگر] قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند، و *دعا کرده*، *طالب حضور من باشند*، و از راه‌های بد خویش بازگشت نمایند، *آنگاه من* از آسمان *اجابت خواهم فرمود*، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد" (دوم تواریخ ۷:۱۴، ترجمهٔ قدیم). اگر و وقتی قوم خدا دعا کنند (با فروتنی و توبه)، *آنگاه* او آنها را خواهد شنید و خواهد بخشید. دعاهای قوم او به‌وضوح بر نحوهٔ عملکرد خدا تأثیر می‌گذارند. همچنین "اگر ما به گناهان خود اقرار نمائیم، می‌توانیم به او اعتماد کنیم؛ زیرا او به حق عمل می‌کند. او گناهان ما را می‌آمرزد و ما را از همهٔ خطاهای ما پاک می‌سازد" (اول یوحنا ۱:۹). ما اعتراف می‌کنیم و او می‌بخشد.

اگر ما واقعاً معتقد بودیم که دعا غالباً نحوهٔ عملکرد خدا را تغییر می‌دهد، و خدا تغییرات برجسته‌ای را در پاسخ به دعا ایجاد می‌کند (چنانکه کتاب مقدس بارها تعلیم می‌دهد)، در این صورت خیلی

بیشتر دعا می‌کردیم. اگر کم دعا می‌کنیم، احتمالاً به خاطر این است که واقعاً معتقد نیستیم که دعا کارهای زیادی می‌کند.

2. دعای مؤثر به‌وسیلهٔ واسطهٔ ما، یعنی عیسی مسیح امکانپذیر شد.

چون ما گناهکاریم و خدا قدّوس است، ما به تنهایی حقّ نداریم وارد حضور او شویم. ما به یک واسطه نیاز داریم که بین ما و خدا قرار گیرد و ما را به حضور خدا ببرد. کتاب مقدس به‌وضوح تعلیم می‌دهد: "زیرا یک خدا و یک واسطه بین خدا و انسان وجود دارد، یعنی شخص عیسی مسیح" (اول تیموتاوس ۵:۲).

اما اگر عیسی تنها واسطه بین خدا و انسان است، آیا خدا دعاهای غیرایمانداران را که به عیسی ایمان ندارند، خواهد شنید؟ پاسخ آن بستگی به این دارد که منظور ما از "شنیدن" چیست. چون خدا عالِم مطلق است، همیشه "می‌شنود"، از این لحاظ که او از دعاهای غیرایمانداران که از طریق مسیح به نزدش نمی‌آیند، آگاه است. شاید حتی خدا گاهی اوقات، به‌خاطر رحمت اش و اشتیاق برای نجاتشان از طریق مسیح به دعاهایشان پاسخ دهد. اما خدا در هیچ کجا وعده نداده به دعاهای غیرایمانداران پاسخ دهد. تنها دعاهایی که وعده داده که "بشنود"، از این لحاظ که با همدردی بشنود و وقتی مطابق اراده‌اش است، پاسخ دهد، دعاهای مسیحیانی است که از طریق یک واسطه، یعنی عیسی مسیح بیان شده‌اند (مقایسه کنید با یوحنا ۱۴:۶).

پس ایمانداران عهدعتیق چه می‌شوند؟ آنها چگونه می‌توانستند از طریق عیسی که واسطه است، نزد خدا بروند؟ پاسخ این است که کار عیسی به‌عنوان واسطهٔ ما، توسط نظام قربانی و هدایایی نشان داده می‌شد که کاهنان در معبد تقدیم می‌کردند (عبرانیان ۷:۲۳-۲۸؛ ۸:۱-۶؛ ۹:۱-۱۴ و غیره). اما این نظام قربانیها استحقاق بخشش را نداشت (عبرانیان ۱۰:۱-۴). ایمانداران از طریق نظام قربانی، فقط بر اساس کار آیندهٔ مسیح که توسط این نظام نمایان می‌شد، پذیرفته می‌شدند (رومیان ۳:۲۳-۲۶).

عمل عیسی به‌عنوان واسطه، به‌طور خاص در کار او به‌عنوان کاهن دیده می‌شود: "ما کاهنی به این بزرگی و عظمت داریم که به عرش برین رفته است"، کسی که "در هر چیز وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید" (عبرانیان ۴:۱۴-۱۵).

ما به‌عنوان دریافت‌کنندگان عهد تازه نباید "خارج از معبد" بمانیم، چنانکه همهٔ ایمانداران، غیر از کاهنان عهدعتیق باید این کار را می‌کردند. همچنین لازم نیست که خارج از"قدس‌الاقداس" بمانیم (عبرانیان ۹:۳)، یعنی اتاق درونی معبد، جاییکه خدا بر بالای صندوق عهد بر تخت نشسته بود و فقط کاهن اعظم می‌توانست فقط یکبار در سال به آنجا برود. اما اکنون چون مسیح به‌عنوان کاهن اعظمی که واسطهٔ ماست، مُرد (عبرانیان ۷:۲۶-۲۷)، شجاعت و دسترسی به حضور خدا را برای ما بدست آورد. بنابراین "ما با اطمینان و توسط خون عیسی *وارد مکانهای مقدّس* می‌شویم" (عبرانیان ۱۰:۱۹، ترجمهٔ تحت‌اللفظی نویسنده)، ورود به مکان مقدّس و قُدس‌الاقداس، یعنی ورود به حضور خدا! عمل وساطت مسیح به ما اعتماد می‌بخشد تا در دعا به حضور خدا برویم.

3. دعا "در نام عیسی" چیست؟

عیسی می‌گوید: "هرچه *به نام من* بخواهید آن را انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد. اگر چیزی *به نام من* بخواهید، آن را انجام خواهم داد" (یوحنا ۱۴:۱۳-۱۴) همچنین می‌گوید که خودش شاگردانش را برگزیده "تا هر چه *به نام من* از پدر بخواهید به شما عطا نماید" (یوحنا ۱۵:۱۶). همچنین می‌گوید: "به یقین بدانید که هر چه *به نام من* از پدر بخواهید به شما خواهد داد. تا کنون چیزی *به نام من* نخواسته‌اید، بخواهید تا به دست آورید و خوشی شما کامل گردد" (یوحنا ۱۶:۲۳-۲۴؛ مقایسه کنید با افسسیان ۵:۲۰). اما این چه مفهومی دارد؟

معلوم است که این فقط به معنای افزودن عبارت "به نام عیسی" بعد از هر دعا نیست، چون عیسی نگفت "اگر هر چیزی را بطلبید و کلمهٔ "به نام عیسی" را به دعای خود اضافه کنید، من آن را انجام خواهم داد". عیسی صرفاً دربارهٔ افزودن کلمات خاص صحبت نمی‌کند، گویی اینها یک نوع فرمول جادویی هستند که به دعاهایمان قدرت می‌بخشند. در واقع، هیچ‌یک از دعاهای ثبت شده در

کتاب مقدس، در پایان دعا عبارت "به نام عیسی" را ندارند (مراجعه کنید به متی ۶:۹-۱۳؛ اعمال ۲۴:۱-۲۵؛ ۲۴:۴-۳۰؛ ۵۹:۷؛ ۱۳:۹-۱۴؛ ۱۴:۱۰؛ مکاشفه ۱۰:۶؛ ۲۰:۲۲).

آمدن به نام یک نفر، یعنی یک نفرِ دیگر به ما اقتدار داده که با اقتدار او بیاییم، نه با اقتدار خودمان. وقتی پترس به مرد مفلوج فرمان می‌دهد: "به نام عیسی مسیح ناصری به تو امر می‌کنم: برخیز و راه برو" (اعمال ۶:۳)، او با اقتدار عیسی صحبت می‌کند، نه با اقتدار خودش. وقتی سَنهدرین از شاگردان می‌پرسد: "با چه قدرت و *به چه نامی* اینکار را کرده‌اید؟" (اعمال ۷:۴)، در واقع آنها می‌پرسند: "با اقتدار چه کسی اینکار را کرده‌اید؟" وقتی پولس یک روح ناپاک را "به نام عیسی مسیح" خارج کرد (اعمال ۱۸:۱۶)، به‌وضوح می‌گوید با اقتدار عیسی این کار را می‌کند، نه با اقتدار خودش. وقتی پولس داوری را "در نام خداوند عیسی" بر عضو کلیسایی که مُجرم به فساد اخلاقی است، اعلام کرد (اول قرنتیان ۴:۵)، او با اقتدار خداوند عیسی عمل می‌کند. *بنابراین دعا در نام عیسی، دعایی است که با اقتدار او، بر اساس عمل وساطت او برای ماست.*

به‌طور گسترده‌تر، "نام" یک نفر در دوران باستان، نشاندهندهٔ خودِ آن شخص و بنابراین نشاندهندهٔ کلّ شخصیت او بود. "نیکنامی" (امثال ۱:۲۲؛ جامعه ۱:۷) به معنای برخورداری از نام و شهرت نیکو بود. درنتیجه، نام عیسی نشاندهندهٔ کلّ کیستی اوست، کلّ شخصیت او. یعنی دعا "در نام عیسی"، نه فقط دعا در اقتدار او، بلکه دعا مطابق شخصیت اوست که واقعاً او را نشان می‌دهد و نحوهٔ زندگی و ارادهٔ مقدس او را منعکس می‌کند. *همچنین دعا در نام عیسی یعنی دعا مطابق شخصیت او.* از این لحاظ، دعا در نام عیسی به ایدهٔ دعا "مطابق ارادهٔ او" نزدیک است (اول یوحنا ۱۴:۵-۱۵).

آیا به این معناست که افزودنِ "در نام عیسی" به انتهای دعاهایمان اشتباه است؟ قطعاً اشتباه نیست، اگر منظورمان را از این کار درک کنیم و انجام این کار را ضروری ندانیم. اما اگر این عبارت را به همهٔ دعاهای عمومی یا خصوصیمان بی‌افزاییم، شاید خطراتی داشته باشد، چون به‌زودی برای مردم فقط به فرمولی تبدیل خواهد شد که مفهوم کمی به همراه داشته و آن را بدون تفکر می‌گویند.

شاید حداقل توسط نوایمانان به‌عنوان یک نوع فرمول جادویی در نظر گرفته شود که دعا را مؤثرتر می‌کند. برای جلوگیری از این سوءتفاهم، احتمالاً حکمت در این است که تصمیم بگیرید مکرّراً از این فرمول استفاده نکنید و این افکار را با کلمات دیگر یا فقط در نگرش و رویکرد کلّی خود نسبت به دعا ابراز کنید. مثلاً دعاها می‌توانند اینطور آغاز شوند: "پدر، ما با اقتدار خداوندمان عیسی، پسرت، به نزدت می‌آییم..." یا "پدر، ما با شایستگی خودمان نمی‌آییم، بلکه با شایستگی عیسی مسیح می‌آییم که از ما دعوت کرده به نزد تو بیاییم..." یا "پدر، شُکرت می‌کنیم که گناهانمان را بخشیدی و ما با کار پسرت، عیسی می‌توانیم به نزد تخت تو بیاییم..." گاهی اوقات اگر قلبمان دائماً می‌داند که نجات‌دهنده‌مان به ما توانایی می‌بخشد که در نزد پدر دعا کنیم، حتی نباید این تصدیقهای رسمی را ضروری بدانیم. دعای واقعی، مکالمه با کسی است که او را به‌خوبی می‌شناسیم و او ما را می‌شناسد. این مکالمهٔ واقعی بین کسانیکه یکدیگر را می‌شناسند، هرگز به استفاده از فرمولهای خاص یا کلمات مورد نیاز وابسته نیست، بلکه مربوط به خلوص حرفها و قلب ماست، مربوط به نگرشهای درست و وضعیت روحمان است.

4. آیا ما باید در نزد عیسی و روح‌القدس دعا کنیم؟

بررسی دعاهای عهدجدید نشان می‌دهد که آنها معمولاً به خدای پسر- یا روح‌القدس اشاره نمی‌کنند، بلکه به خدای پدر اشاره می‌کنند. با این حال فقط در نظر گرفتن چنین دعاهایی می‌تواند گمراه‌کننده باشد، چون اکثر دعاهای ثبت شده در عهدجدید، دعاهای عیسی است که دائماً در نزد خدای پدر دعا کرد، و البته در نزد خودش به‌عنوان خدای پسر- دعا نکرد. بعلاوه در عهدعتیق، ماهیت تثلیثی خدا به‌وضوح آشکار نشده بود و عجیب نیست که قبل از زمان مسیح، شواهد زیادی را در اشاره به دعاهای مستقیم به خدای پسر یا خدای روح‌القدس نمی‌یابیم.

اگرچه الگوی واضحی از دعای مستقیم پسر در نزد خدای پدر را داریم (متی ۹:۶؛ یوحنا ۲۳:۱۶؛ افسسیان ۲۰:۵)، نشانه‌های دیگر هم نشان می‌دهند که دعای مستقیم در نزد عیسی هم صحیح است. این حقیقت که عیسی خودش همهٔ رسولان دیگر را منصوب کرد، پیشنهاد می‌کند که دعا در

اعمال ۱:۲۴ به او اشاره می‌کند: *"ای خداوندی* که از قلوب همه انسانها آگاهی، به ما نشان بده که کدام یک از این دو نفر را انتخاب کرده‌ای..." استیفان در حال مرگ دعا می‌کند: "ای عیسی، ای خداوند، روح مرا بپذیر" (اعمال ۵۹:۷). مکالمهٔ بین حنانیا و "خداوند" در اعمال ۹:۱۰-۱۶، با عیسی است، چون در آیهٔ ۱۷ حنانیا به شائول می‌گوید: "خداوند یعنی همان عیسی... مرا فرستاده است تا تو بینائی خود را بازیابی". دعای "ای خداوند ما، بیا!" (اول قرنتیان ۲۲:۱۶) مانند دعای مکاشفه ۲۰:۲۲ "بیا، ای عیسی، ای خداوند"، به عیسی اشاره می‌کند. پولس هم در دوم قرنتیان ۸:۱۲ برای خاری که در جسم‌اش بود، در نزد "خداوند" دعا کرد.[1]

بعلاوه این حقیقت که عیسی "کاهن اعظم رحیم و وفادار" است (عبرانیان ۱۷:۲) که می‌تواند "با ضعفهای ما همدردی کند" (عبرانیان ۱۵:۴)، باعث دلگرمی ماست که با شجاعت در دعا به نزد "تخت فیض" برویم "تا رحمت یافته در وقت احتیاج از او فیض یابیم" (عبرانیان ۱۶:۴). این آیات باید ما را تشویق کنند که مستقیماً در دعا به نزد عیسی برویم، انتظار داشته باشیم که او در هنگام دعا با ضعفهای ما همدردی کند.

بنابراین احکام کافی در کتاب مقدس هست که ما را تشویق کند که نه‌تنها در نزد خدای پدر دعا کنیم (که به نظر می‌رسد الگوی اولیه است، و قطعاً از الگویی که عیسی در دعای ربّانی به ما تعلیم داد، پیروی می‌کند)، بلکه همچنین مستقیماً در نزد خدای پسر، خداوند ما عیسی مسیح نیز دعا کنیم. هر دو صحیح است و ما می‌توانیم در نزد پدر یا پسر دعا کنیم.

اما آیا ما باید در نزد روح‌القدس دعا کنیم؟ اگرچه در عهدجدید دعایی که مستقیماً به روح‌القدس اشاره کند، ثبت نشده، اما هیچ چیزی این دعا را منع نمی‌کند، چون روح‌القدس مانند پدر و پسر، کاملاً خداست و سزاوار دعاست و قدرتمند است که به دعاهایمان پاسخ دهد. همچنین او شخصاً با ما ارتباط برقرار می‌کند، چون "تسلّی‌دهنده" یا "مشاور" است (یوحنا ۱۶:۱۴، ۲۶). ایمانداران "او را می‌شناسند" (یوحنا ۱۷:۱۴) و او به آنها تعلیم می‌دهد (مقایسه کنید با یوحنا ۲۶:۱۴)، با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم (رومیان ۱۶:۸) و با گناهان ما محزون می‌شود (افسسیان

۳۰:۴). بعلاوه روح‌القدس در توزیع عطایای روحانی از ارادهٔ شخصی‌اش استفاده می‌کند، چون "آنها را *مطابق ارادهٔ* خود به هر کس عطا می‌فرماید" (اول قرنتیان ۱۱:۱۲). بنابراین، اشتباه به نظر نمی‌رسد که گاهی اوقات مستقیماً در نزد روح‌القدس دعا کنیم، مخصوصاً وقتی از او می‌خواهیم در رابطه با نواحی خاص خدمت یا مسئولیت‌اش کاری برای ما انجام دهد.[۲] اما این الگوی عهدجدید نیست و نباید تأکید حاکم بر زندگی دعایی ما باشد.

پ. بعضی از توجهات مهم در دعای مؤثر

کتاب مقدس مواردی را ذکر می‌کند که اگر می‌خواهیم دعای دلخواه خدا را به حضورش ببریم، باید آنها را مورد توجه قرار دهیم.

1. دعا مطابق ارادهٔ خدا.

یوحنا به ما می‌گوید: "اطمینان ما در حضور خدا این است که اگر از او چیزی بخواهیم که *مطابق ارادهٔ او* باشد، به ما گوش می‌دهد. ما می‌دانیم که هرچه بخواهیم او به ما گوش می‌دهد. پس این را هم باید بدانیم که آنچه از او بطلبیم به ما عطا می‌فرماید" (اول یوحنا ۱۴:۵-۱۵). عیسی به ما تعلیم می‌دهد که دعا کنیم: "ارادهٔ تو اجرا شود" (متی ۱۰:٦) و خودش با دعا در باغ جتسیمانی به ما نمونه‌ای را می‌دهد: "اما نه به ارادهٔ من بلکه به ارادهٔ تو" (متی ۳۹:۲٦).

اما وقتی دعا می‌کنیم، چطور بدانیم که ارادهٔ خدا چیست؟ اگر موضوع دعایمان در یک عبارت از کتاب مقدس تحت پوشش قرار گرفته، که در آن خدا یک *فرمان* یا *اعلامیهٔ* مستقیم *از اراده‌اش را* به ما می‌دهد، در این صورت پاسخ این سؤال آسان است: ارادهٔ او این است که کلامش اطاعت شود و فرمانهایش حفظ شوند. ما باید در پی اطاعت کامل از ارادهٔ اخلاقی خدا در زمین باشیم تا ارادهٔ خدا "همانطور که در آسمان اجرا می‌شود، در زمین نیز اجرا شود" (متی ۱۰:٦). به همین دلیل، شناخت کتاب مقدس، کمک فوق‌العاده‌ای برای دعاست، به ما توانایی می‌بخشد که از الگوی مسیحیان اولیه‌ای پیروی کنیم که در هنگام دعا از کتاب مقدس نقل قول می‌کردند (مراجعه کنید به اعمال ۲۵:۴-۲٦). مطالعهٔ منظم و حفظ آیات کتاب مقدس که در طول سالهای زندگی یک مسیحی

توسعه یافته، منجر به افزایش عمق، قدرت و حکمت در دعاهای شخص می‌شود. عیسی ما را تشویق می‌کند که در هنگام دعا کلامش را در درونمان داشته باشیم، چون می‌گوید: "اگر در من بمانید و *سخنان من در شما بماند*، هرچه می‌خواهید بطلبید که حاجت شما برآورده می‌شود" (یوحنا ۱۵:۷).

ما باید اطمینان کامل داشته باشیم که وقتی از خدا چیزی را می‌خواهیم که به این شکل با وعده یا فرمان خاص کتاب مقدس در تطابق است، خدا به دعاهایمان پاسخ خواهد داد. در این موارد می‌دانیم که ارادهٔ خدا چیست، چون او به ما گفته و ما فقط باید دعا کنیم و ایمان داشته باشیم که او پاسخ خواهد داد.

اما در شرایط دیگری از زندگی، ما نمی‌دانیم که ارادهٔ خدا چیست. شاید مطمئن نیستیم، چون این مطابق هیچ‌یک از وعده‌ها یا فرامین کتاب مقدس نیست، اینکه آیا ارادهٔ خداست که شغلی را که درخواست کرده‌ایم، دریافت کنیم، یا برنده شدن در مسابقهٔ ورزشی که در آن شرکت می‌کنیم (دعایی که مخصوصاً در بین بچه‌ها رایج است)، برگزیده شدن برای کار اداری کلیسا و غیره. در همهٔ این موارد باید هر میزانی از کتاب مقدس را که درک می‌کنیم، مورد توجه قرار دهیم، شاید این بتواند قواعد کلّی را به ما بدهد که دعای ما با این قواعد تنظیم شوند. اما فراتر از این، غالباً باید بپذیریم که نمی‌دانیم ارادهٔ خدا چیست. در این موارد، باید از او درک عمیق‌تر بطلبیم و بعد برای چیزی دعا کنیم که به نظرمان بهترین چیز است، دلایل خود را به خداوند بگوییم که چرا در درک کنونی‌مان از این شرایط، این دعای ما بهترین چیز به نظر می‌رسد. اما همیشه درست است که صریحاً یا حداقل با نگرش قلبی بی‌افزاییم که "به هرحال، اگر من برای درخواست این چیز اشتباه می‌کنم، و اگر این برای تو خوشایند نیست، پس کاری را بکن که به نظرت بهترین کار است" یا به عبارت ساده‌تر: "اگر این ارادهٔ توست". گاهی اوقات خدا خواسته‌مان را به ما می‌دهد. گاهی اوقات درک عمیق‌تری به ما می‌دهد یا قلبمان را عوض می‌کند تا برای طلبیدن چیز متفاوتی هدایت

شویم. گاهی اوقات اصلاً به درخواست‌مان پاسخ نخواهد داد، اما به‌سادگی به ما نشان خواهد داد که باید تسلیم اراده‌اش شویم (مراجعه کنید به دوم قرنتیان ۱۲:۹-۱۰).

بعضی از مسیحیان مخالفت می‌کنند که اگر عبارت "اگر ارادهٔ توست" را به دعایمان اضافه کنیم، این "ایمان ما را از بین می‌برد". در واقع این عدم قطعیت ما را نشان می‌دهد که آیا چیزی که دربارهٔ آن دعا می‌کنیم، ارادهٔ خداست یا خیر. وقتی نمی‌دانیم ارادهٔ خدا چیست، انجام این کار صحیح است، اما در زمانهای دیگر صحیح نیست. مثلاً از خدا بخواهیم که به ما حکمت ببخشد تا تصمیم بگیریم و بعد بگوییم: "اگر ارادهٔ توست که در اینجا به من حکمت ببخشی"، این نادرست است، چون مثل این است که بگوییم ایمان نداریم که وقتی خدا گفت هر آنچه با ایمان بطلبیم به ما خواهد بخشید، در واقع واقعاً چنین منظوری را داشته است ("اگر کسی از شما بدون حکمت باشد، آنرا از خدا بخواهد و خدایی که همه چیز را با سخاوت می‌بخشد و انسان را سرزنش نمی‌کند، آنرا به او خواهد داد" یعقوب ۱:۵).

2. دعا با ایمان.

عیسی می‌گوید: "بنابراین به شما می‌گویم: به‌یقین بدانید که آنچه را که در دعا طلب می‌کنید *خواهید یافت* و به شما داده خواهد شد" (مرقس ۱۱:۲۴). بعضی از ترجمه‌ها متفاوت است، اما در واقع متن یونانی می‌گوید: "ایمان داشته باشید که *دریافت کرده‌اید*". ظاهراً عیسی می‌گوید وقتی چیزی را می‌طلبیم، آن نوع ایمانی که نتیجه می‌دهد، یک اطمینان پایدار است که وقتی برای چیزی دعا کردیم (یا شاید بعد از اینکه مدتی دعا کردیم)، خدا قبول کرد که خواهش خاص ما را عطا کند. در مشارکت شخصی با خدا که در دعای واقعی اتفاق می‌افتد، این نوع ایمان از طرف ما، فقط زمانی حاصل می‌شود که خدا *به ما اطمینان می‌دهد که با اعطای خواهش ما موافقت کرده است*. البته ما نمی‌توانیم این نوع ایمان واقعی را با دعاهای جنون‌آمیز یا تلاش عاطفی زیاد "پرورش دهیم" و سعی کنیم خودمان را مجبور کنیم که ایمان داشته باشیم، همچنین نمی‌توانیم با گفتن کلماتی که فکر نمی‌کنیم راست است، آن را برخودمان تحمیل کنیم. این چیزی است که فقط خدا

می‌تواند به ما بدهد و شاید هر بار که دعا می‌کنیم، این را به ما بدهد یا ندهد. این ایمان قطعی غالباً زمانی خواهد آمد که از خدا چیزی را بخواهیم و بعد در سکوت در نزدش منتظر پاسخ بمانیم.

در واقع، عبرانیان ۱:۱۱ به ما می‌گوید: "ایمان *اطمینانی* است به چیزهایی که به آن امیدواریم و *اعتقادی* است به چیزهایی که نمی‌بینیم". ایمان کتاب مقدسی، هرگز یک تفکر آرزومندانه یا امید مبهم نیست که هیچ پایهٔ مطمئنی برای تکیه کردن نداشته باشد. بلکه *اعتماد* به یک شخص، یعنی خودِ خداست و بر اساس این حقیقت است که ما کلام او را باور داریم و به حرف اش ایمان داریم. این اعتماد یا وابستگی به خدا، وقتی عنصر اطمینان یا اعتماد را هم در خود دارد، یک ایمان کتاب مقدسی واقعی است.

3. اطاعت.

چون دعا رابطهٔ شخصی ما با خداست، هر چیزی که در زندگیمان او را ناخشنود می‌کند، مانعی برای دعا خواهد بود. مزمورنویس می‌گوید: "اگر شرارت را در دل خود نگه می‌داشتم، خداوند دعایم را نمی‌شنید" (مزامیر ۱۸:٦٦). اگرچه "خداوند از قربانی‌های مردم بدکار متنفر است"، برعکس "از دعای راستکاران خوشنود می‌شود" (امثال ۸:۱۵). دوباره می‌خوانیم: "خداوند... دعای اشخاص نیک را می‌شنود" (امثال ۲۹:۱۵). اما خدا مایل نیست برای کسانیکه شریعت اش را رد می‌کنند، کاری بکند: "هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می‌شود" (امثال ۹:۲۸، ترجمهٔ قدیم).

پترس رسول از مزمور ۳۴ نقل قول کرده تا تأیید کند که "چشمان خداوند بر عادلان است، و گوشهای او آماده شنیدن دعاهای آنها" (اول پترس ۱۲:۳). چون آیات قبلی، عمل نیکو را در زندگی روزانه تشویق می‌کنند، پترس در صحبت و رویگردانی از بدی و انجام کار درست می‌گوید خدا با آمادگی به دعاهای کسانیکه با اطاعت از او زندگی می‌کنند، گوش می‌کند. همچنین پترس به شوهران هشدار می‌دهد که با زنشان "باملاحظه" رفتار کنند، "مبادا دعاهای [آنها] مستجاب نشود" (اول پترس ۷:۳). همچنین یوحنا نیاز به وجدان پاک در نزد خدا را در هنگام دعا به ما یادآوری

می‌کند، چون می‌گوید: "اگر وجدان ما، ما را محکوم نمی‌سازد، ما می‌توانیم با اطمینان به حضور خدا بیائیم و او تمام خواهش‌های ما را برمی‌آورد زیرا ما مطابق احکام او عمل می‌کنیم و آنچه را که پسند اوست بجا می‌آوریم" (اول یوحنا ۳:۲۱-۲۲).

اکنون این تعلیم نباید مورد سوءتفاهم قرار گیرد. لازم نیست که ما کاملاً از گناه آزاد شویم تا انتظار داشته باشیم که خدا به دعاهایمان پاسخ دهد. اگر خدا فقط دعای انسانهای بی‌گناه را پاسخ می‌داد، پس هیچ‌کس غیر از عیسی در کلّ کتاب مقدس، پاسخ دعایش را دریافت نمی‌کرد. وقتی ما با فیض خدا به نزدش می‌رویم، با خون مسیح پاک شده و حاضر می‌شویم (رومیان ۳:۲۵؛ ۵:۹؛ افسسیان ۲:۱۳؛ عبرانیان ۹:۱۴؛ اول پترس ۱:۲). با این حال نباید تأکید کتاب مقدس بر قدوسیت شخصی در زندگی را نادیده بگیریم. دعا و زندگی مقدّس در کنار هم هستند. فیض زیادی در زندگی مسیحی وجود دارد، اما رشد در قدوسیت شخصی هم مسیری به سوی برکات عظیم‌تر است و این در مورد دعا هم صدق می‌کند. عباراتی که از آنها نقل قول شد، تعلیم می‌دهند که همهٔ چیزهای دیگر با هم برابرند، اطاعت دقیق‌تر منجر به دعای تأثیرگذارتر خواهد شد (مقایسه کنید با عبرانیان ۱۲:۱۴؛ یعقوب ۴:۳-۴).

4. اعتراف به گناهان.

چون هرگز اطاعت ما از خدا در این زندگی کامل نیست، ما دائماً برای بخشش گناهانمان به او وابسته‌ایم. اعتراف به گناهان ضروری است تا خدا "ما را ببخشد"، از این لحاظ که او رابطهٔ روزانهٔ خود را با ما احیا کند (مراجعه کنید به متی ٦:١٢؛ اول یوحنا ۱:۹). وقتی ما دعا می‌کنیم، خوب است که همهٔ گناهان شناخته شده را در نزد خداوند اعتراف کنیم و از او طلب بخشش کنیم. گاهی اوقات وقتی در حضور او منتظر می‌مانیم، او گناهان دیگری را به یادمان می‌آورد که باید اعتراف کنیم. در مورد گناهانی که به یاد نمی‌آوریم یا از آنها آگاه نیستیم، بهتر است دعای کلّی داوود را دعا کنیم: "مرا از خطاهای مخفی‌ام پاک ساز" (مزامیر ۱۹:۱۲).

گاهی اوقات اعتراف به گناهانمان در نزد مسیحیان قابل اعتماد باعث اطمینان از بخشش ما خواهد شد و همچنین تشویق‌مان می‌کند که بر گناه غلبه کنیم. یعقوب اعتراف دوطرفه را با دعا مرتبط می‌کند، چون در عبارتی دربارهٔ دعای قدرتمند، تشویق‌مان می‌کند: *"نزد یکدیگر به گناهان خود اقرار نمائید* و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید" (یعقوب ۱۶:۵).

5. بخشش دیگران.

عیسی می‌گوید: "اگر شما خطایای دیگران را ببخشید پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. اما اگر شما مردم را نبخشید پدر آسمانی شما نیز خطایای شما را نخواهد بخشید" (متی ۱۴:۶-۱۵). همچنین عیسی می‌گوید: "وقتی برای دعا می‌ایستید اگر از کسی شکایتی دارید، او را ببخشید تا پدر آسمانی شما هم خطایای شما را ببخشد" (مرقس ۲۵:۱۱). بخشش اولیهٔ ما در هنگام عادل‌شمردگی با ایمان، مورد نظر خداوند نیست، چون آن به دعای روزانهٔ ما مربوط نمی‌شود (مراجعه کنید به متی ۱۲:۶، ۱۴-۱۵). بلکه به رابطهٔ روزانه با خدا اشاره می‌کند که باید وقتی گناه کرده و او را ناخشنود کرده‌ایم، احیا و ترمیم شود.

چون دعا، رابطه با خدا به‌عنوان یک شخص است، پس این موضوع عجیبی نیست. اگر ما نسبت به او گناه کرده و روح‌القدس را محزون کرده‌ایم (مقایسه کنید با افسسیان ۳۰:۴) و آن گناه بخشیده نشده، این رابطهٔ ما با خدا را مختل می‌کند (مقایسه کنید با اشعیا ۱:۵۹- ۲). تا زمانیکه گناه بخشیده نشده و رابطه احیا نشده، البته که دعا کردن دشوار خواهد بود. بعلاوه، اگر در قلبمان نسبت به کسی عدم بخشش داشته باشیم، طوری عمل نمی‌کنیم که مایهٔ خشنودی خدا باشد یا برای ما مفید باشد. پس خدا اعلام می‌کند (متی ۱۲:۶، ۱۴- ۱۵) که او خودش را از ما دور می‌کند تا زمانیکه ما دیگران را ببخشیم.

6. فروتنی.

یعقوب به ما می‌گوید: "خدا با متکبران مخالفت می‌کند، اما به فروتنان فیض می‌بخشد" (یعقوب ۶:۴؛ همچنین اول پترس ۵:۵). بنابراین می‌گوید: "در پیشگاه خدا خود را فروتن سازید و او شما را

سرافراز خواهد ساخت" (یعقوب ۴:۱۰). درنتیجه فروتنی، نگرش درست برای دعا در نزد خداست، درحالیکه غرور کاملاً نادرست است.

مَثَل عیسی دربارهٔ فریسی و جزیه‌گیر، این را نشان می‌دهد. وقتی فریسی برای دعا ایستاد، به خود می‌بالید: "ای خدا، تو را شکر می‌کنم که مانند دیگران، حریص و نادرست و زناکار و یا مانند این جزیه‌گیر نیستم. هفته‌ای دو بار روزه می‌گیرم. ده‌یک همهٔ چیزهائی را که به‌دست می‌آورم می‌دهم" (لوقا ۱۸:۱۱-۱۲). برعکس، خراجگیر فروتن "جرأت نگاه کردن به آسمان را نداشت بلکه به سینهٔ خود می‌زد و می‌گفت: ای خدا، بر منِ گناهکار رحم کن!" (لوقا ۱۸:۱۳). عیسی گفت که او "بخشیده شده [عادل شمرده شد] و به خانه رفت"، به جای آن فریسی، "[چون] هر که خود را بزرگ نماید خوار خواهد شد و هر که خود را خوار سازد سرافراز خواهد گردید" (لوقا ۱۸:۱۴). به همین دلیل عیسی کسانی را که "محض خودنمایی دعای خود را طول می‌دهند" (لوقا ۲۰:۴۷) و ریاکارانی را که "دوست دارند در کنیسه‌ها و گوشه‌های سرکها بایستند و دعا بخوانند تا مردم آنها را ببینند" (متی ٦:٥) محکوم می‌کند.

خدا به‌درستی برای حُرمت خود غیرت دارد.[۳] بنابراین از پاسخ به دعای افراد مغروری که خود را جلال می‌دهند، به جای اینکه او را جلال دهند، خشنود نمی‌شود. فروتنی حقیقی در نزد خدا که در فروتنی واقعی در نزد دیگران منعکس می‌شود، برای دعای مؤثر ضروری است.

7. دربارهٔ دعاهای بی‌پاسخ چه بگوییم؟

ما باید با این تشخیص آغاز کنیم که تا زمانیکه خدا خداست و ما مخلوقات او هستیم، باید دعاهای بی‌پاسخ وجود داشته باشند. چون خدا نقشه‌های حکیمانه‌اش را برای آینده مخفی نگه می‌دارد و اگرچه مردم دعا می‌کنند، ولی بسیاری از وقایع اتفاق نخواهند افتاد تا زمان حکم شده از سوی خدا فرارسد. یهودیان به‌درستی، چندین قرن برای آمدن مسیحا دعا کردند، اما این واقع نشد تا اینکه

"زمان معین فرا رسید" که "خدا پسر خود را... فرستاد" (غلاطیان ۴:۴). جان شهیدان در آسمان، بدون گناه فریاد می‌زند که خدا زمین را داوری کند (مکاشفه ۱۰:٦)، اما خدا بلافاصله پاسخ نمی‌دهد؛ بلکه به آنها می‌گوید "اندکی دیگر بیارامند" (مکاشفه ۱۱:٦). معلوم است که یک تأخیر طولانی خواهد بود که در این مدت دعاها بی‌پاسخ می‌مانند، چون دعاکنندگان از زمان‌بندی حکیمانهٔ خدا خبر ندارند.

همچنین دعا بی‌پاسخ می‌ماند، چون ما همیشه نمی‌دانیم که باید چگونه دعا کنیم (رومیان ۲٦:۸)، ما همیشه مطابق ارادهٔ خدا دعا نمی‌کنیم (یعقوب ۳:۴) و همیشه با ایمان نمی‌طلبیم (یعقوب ۱:٦-۸). گاهی اوقات فکر می‌کنیم که یک راه حلّ، بهترین راه حلّ است، اما خدا نقشهٔ بهتری دارد که حتی هدف اش را از طریق رنج و سختی به انجام رساند. یوسف بدون شکّ صادقانه دعا کرد که از چاه و از رفتن به بردگی در مصر نجات یابد (پیدایش ۲۳:۳۷-۳٦)، اما سالها بعد متوجه شد که چطور در همهٔ این وقایع "خدا آن را به خیر تغییر داد" (پیدایش ۲۰:۵۰).

وقتی ما با دعای بی‌پاسخ مواجه می‌شویم، به عیسی می‌پیوندیم که دعا کرد: "ای پدر، اگر ارادهٔ توست، این پیاله را از من دور کن. اما نه ارادهٔ من بلکه ارادهٔ تو به انجام برسد" (لوقا ۴۲:۲۲). همچنین به پولس می‌پیوندیم که از خداوند "سه مرتبه" خواست که این خار از جسم اش برداشته شود، اما برداشته نشد؛ بلکه خداوند به او گفت: "فیض من برای تو کافیست، زیرا قدرت من در ضعف تو کامل می‌گردد" (دوم قرنتیان ۹-۱۲:۸). وقتی دعا بی‌پاسخ می‌ماند، باید همچنان به خدا اعتماد کنیم، خدایی که باعث می‌شود "همه چیز برای خیریت" پیش رود (رومیان ۲۸:۸) و نگرانیهای‌مان را به او بسپاریم، بدانیم که او دائماً به ما اهمیت می‌دهد (اول پترس ۷:۵). باید به یاد داشته باشیم که او قوّت کافی برای هر روز را به ما خواهد داد (تثنیه ۲۵:۳۳) و او وعده داد: "من هرگز شما را تنها نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد" (عبرانیان ۵:۱۳؛ مقایسه کنید با رومیان ۳۹-۳۵:۸).

همچنین باید به دعا ادامه دهیم. گاهی اوقات پاسخی که مدتها منتظرش بودیم، یکدفعه داده می‌شود، چنانکه حنا پس از سالها بچه‌دار شد (اول سموئیل ۱:۱۹-۲۰)، یا شمعون با چشم خود مسیحایی را دید که مدتها منتظرش بود و او به معبد آمد (لوقا ۲:۲۵-۳۵).

اما گاهی اوقات دعاها در حیات کنونی بی‌پاسخ می‌مانند. گاهی اوقات خدا بعد از مرگ ایماندار به این دعاها پاسخ خواهد داد. گاهی اوقات پاسخ نخواهد داد، اما حتی در این هنگام، ایمانی که در این دعاها ابراز شده و ابراز محبت قلبی آنها نسبت به خدا و آفریدگان خدا همچنان مانند بخوری خوشبو به حضور تخت خدا بالا خواهد رفت (مکاشفه ۵:۸؛ ۸:۳-۴) و نتیجهٔ آن "به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد" (اول پترس ۱:۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

ج. ستایش و شکرگزاری

ستایش و شکرگزاری خدا، رُکن ضروری در دعاست. الگوی دعایی که عیسی برای ما بجا گذاشت، با کلام ستایش آغاز می‌شود: "نام تو مقدس باد" (متی ٦:٩). پولس به فیلیپیان می‌گوید: "در هر مورد با دعا و مناجات و *سپاسگزاری* تقاضاهای خود را در پیشگاه خدا تقدیم نمائید" (فیلیپیان ٤:٦) و کولسیان: "در دعا مواظب باشید و در آن با *شکرگزاری* بیدار باشید" (کولسیان ۴:۲، ترجمهٔ قدیم). شکرگزاری مانند همهٔ جوانب دیگر دعا، نباید "سپاسگزاری" بدون تفکر و احساس نسبت به خدا باشد، بلکه باید بیان کلماتی باشد که انعکاسی از شکرگزاری قلبی است. بعلاوه، هرگز نباید فکر کنیم که شکرگزاری از خدا در پاسخ به چیزی که از او می‌طلبیم، به‌نوعی می‌تواند خدا را مجبور کند که آن را به ما بدهد، چون این کار دعا را از یک درخواست واقعی و خالصانه به توّقعی تبدیل می‌کند که فرض می‌کند ما می‌توانیم خدا را مجبور کنیم که خواستهٔ ما را انجام دهد. واقعاً چنین روحیه‌ای در دعایمان، ماهیت ضروری دعا به‌عنوان وابستگی به خدا را انکار می‌کند.

برعکس، آن نوع شکرگزاری که به‌درستی با دعا همراه می‌شود، باید به‌خاطر همهٔ موقعیتها، همهٔ وقایع زندگی که خدا اجازه می‌دهد برایمان اتفاق بی‌افتد، از خدا شکرگزاری کند. وقتی دعاهای ما

با شکرگزاری مانند کودکان و با شکرگزاری فروتنانه همراه می‌شود، "برای هر چه که پیش می‌آید" (اول تسالونیکیان ۱۸:۵)، این دعای مقبول خداست.

2. سؤالاتی برای مرور

1. چرا خدا از ما می‌خواهد که دعا کنیم، سه دلیل را بیان کنید.
2. عیسی به چه طریقی دعاهای ما را مؤثر می‌سازد؟
3. مفهوم دعا "مطابق ارادهٔ خدا" چیست؟
4. اطاعت ما در پاسخ به دعاهایمان چه نقشی دارد؟
5. سه دلیل برای بی‌پاسخ ماندن دعاهایمان را بیان کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا شما غالباً برای دعا کردن دچار مشکل می‌شوید؟ چه چیزهایی از این فصل در این رابطه برای شما مفید بوده است؟
2. چه زمانی تأثیرگذارترین دعاها را در زندگی‌تان داشته‌اید؟ چه عواملی باعث شده که این زمانها تأثیرگذارتر باشند؟
3. وقتی با مسیحیان دیگر دعا می‌کنید، این چگونه به شما کمک می‌کند یا تشویق‌تان می‌کند (اگر این در مورد شما صدق می‌کند)؟
4. آیا تابحال بعد از یک درخواست دعای صادقانه سعی کرده‌اید در سکوت در حضور خداوند صبر کنید؟ اگر این کار را کرده‌اید، نتیجه‌اش چه بوده است؟
5. آیا شما هر روز زمان منظمی را به مطالعهٔ خصوصی کتاب مقدس و دعا اختصاص می‌دهید؟ آیا گاهی اوقات به‌راحتی حواستان پرت شده و به کارهای دیگر می‌پردازید؟ اگر اینطور است، چگونه می‌توان بر این اختلالات غلبه کرد؟

4. اصطلاحات خاص

ایمان

"به نام عیسی"

واسطه

دعا

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

عبرانیان ۴:۱۴-۱۶

"پس چون ما کاهنی به این بزرگی و عظمت داریم که به عرش برین رفته است، یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف ایمان خود را محکم نگاهداریم؛ زیرا کاهن اعظم ما کسی نیست که از همدردی با ضعف‌های ما بی‌خبر باشد، بلکه کسی است که درست مانند ما در هر چیز وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید. پس بیائید تا با دلیری به تخت فیض‌بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته در وقت احتیاج از او فیض یابیم".

1. نام "خداوند" (در یونانی *kyrios*) در اعمال و رسالات بکار رفته که اساساً برای اشاره به خداوند عیسی مسیح است.

2. در مورد پرستش روح‌القدس، کلّ کلیسا، یعنی کاتولیک، ارتدکس و پروتستان، همگی موافقت کرده‌اند که این صحیح است، چنانکه در اعتقادنامهٔ نیقیه در ۳۸۱ میلادی بیان شده: "... و در روح‌القدس، خداوند و بخشندهٔ حیات؛ که از سوی پدر و پسر فرستاده می‌شود؛ کسی که با پدر و پسر *پرستش شده و جلال می‌یابد*". همچنین، اعتراف ایمان وِست مینیسترِ می‌گوید: "پرستش مذهبی باید در نزد خدا، پسر و روح‌القدس باشد؛ و فقط برای او؛ نه فرشتگان، مقدّسین یا هر موجود دیگری باشد..." (۲۱: ۲). بسیاری از سرودهای بکار رفته در طول قرنها، روح‌القدس را ستایش می‌کنند، از جمله Gloria Patri (" جلال بر پدر، پسر و روح‌القدس...") یا سرود نیایش ("شکر بر خدا که همهٔ برکات از او جاری می‌شوند... شکر بر پدر، پسر و روح‌القدس"). این عمل بر اساس این اعتقاد است که خدا سزاوار پرستش است و چون روح‌القدس کاملاً خداست، پس سزاوار پرستش است. این کلمات ستایشی، یک نوع دعا در نزد روح‌القدس است و اگر آنها جایز هستند، دلیلی ندارد که فکر کنیم انواع دیگر دعاها در نزد روح‌القدس نارواست.

3. به مبحث صفت غیرت در خدا در بالا مراجعه کنید.

فصل دهم

فرشتگان، شیطان و دیوها

+ فرشتگان چه هستند؟

+ چرا خدا آنها را خلق کرد؟

+ امروزه مسیحیان باید چه تفکری نسبت به شیطان و دیوها داشته باشند؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. فرشتگان چه هستند؟

ما می‌توانیم فرشتگان را اینطور تعریف کنیم: *فرشتگان مخلوقات روحانی هستند که از قضاوت اخلاقی و استعداد بالایی برخوردارند، اما بدن جسمانی ندارند.*

1. مخلوقات روحانی.

فرشتگان همیشه وجود نداشته‌اند؛ بلکه بخشی از جهانی هستند که خدا آفریده است. عزرا در عبارتی در اشاره به فرشتگان به‌عنوان "لشکر" آسمانی (یا "ارتش آسمان") می‌گوید: "تویی تنها خداوند. تویی که فلک و فلک‌الافلاک را *با تمامی لشکرشان*... ساخته‌ای... و لشکریان آسمان پرستِشَ ات می‌کنند" (نحمیا ۹:٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با مزامیر ۱۴۸:۲، ۵). پولس به ما می‌گوید خدا همهٔ "دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها" را به‌وسیلهٔ مسیح و برای او آفریده و بعد به‌طور خاص دنیای فرشتگان را با این عبارت بیان می‌کند: "تخت‌ها، پادشاهان، حکمرانان و صاحبان قدرت" (کولسیان ۱:۱٦).

قضاوت اخلاقی فرشتگان در این حقیقت دیده می‌شود که بعضی از آنها گناه کرده و از جایگاه‌شان سقوط کردند (دوم پترس ۴:۲؛ یهودا ٦). استعداد زیادشان در سراسر کتاب مقدس در صحبت با مردم دیده می‌شود (متی ۵:۲۸؛ اعمال ۱۲:٦-۱۱ و غیره) و خدا را ستایش می‌کنند (مکاشفه ۱۱:۴؛ ۱۱:۵).

چون فرشتگان "روح" (عبرانیان ۱۴:۱) یا مخلوقات روحانی هستند، معمولاً بدن جسمانی ندارند (لوقا ۳۹:۲۴ عیسی می‌گوید: "شبح مانند من گوشت و استخوان ندارد"). بنابراین، معمولاً ما آنها را نمی‌بینیم، مگر اینکه خدا توانایی خاصی به ما بدهد تا آنها را ببینیم (اعداد ۳۱:۲۲؛ دوم پادشاهان ۱۷:٦؛ لوقا ۱۳:۲). آنها در کارهای روزانه‌شان در پاسبانی و محافظت از ما (مزامیر ۷:۳۴؛ ۱۱:۹۱؛ عبرانیان ۱۴:۱) و پیوستن به ما در پرستش خدا (عبرانیان ۲۲:۱۲) نادیدنی هستند. اما گاهی اوقات فرشتگان شکل جسمانی می‌گیرند تا بر افراد گوناگون در کتاب مقدس ظاهر شوند (متی ۵:۲۸؛ عبرانیان ۲:۱۳).

2. اسامی دیگر برای فرشتگان.

گاهی اوقات کتاب مقدس اصطلاحات دیگری را برای فرشتگان بکار می‌برد، از جمله "پسران خدا" (ایوب ۶:۱؛ ۱:۲)، "مقدّسین" (مزامیر ۵:۸۹، ۷)، "روح‌ها" (عبرانیان ۱۴:۱)، "پاسبانان" (دانیال ۱۳:۴، ۱۷، ۲۳)، "تختها"، "سلطنتها"، "ریاسات"، "قوات" (کولسیان ۱٦:۱) و "قدرت‌ها" (افسسیان ۲۱:۱).

3. انواع دیگر موجودات آسمانی.

سه نوع خاص دیگری از موجودات آسمانی در کتاب مقدس نام برده شده‌اند. خواه آنها را به‌عنوان انواع خاصی از "فرشتگان" بدانیم (در اصطلاح گسترده‌تر) یا موجودات آسمانی که از فرشتگان متمایز اند، به هر حال آنها مخلوقات روحانی هستند که خدا را خدمت و پرستش می‌کنند.

الف. کروبیان.[1]

کروبیان مکلّف بودند که از ورودی باغ عدن پاسبانی کنند (پیدایش ۲۴:۳) و خدا گفته که بر کروبیان سوار شده یا با کروبیان به‌عنوان ارّابه‌اش سفر می‌کند (مزامیر ۱۰:۱۸؛ حزقیال ۱:۱۰-۲۲). در عهدعتیق بر بالای صندوق عهد دو مجسمهٔ طلایی از کروبیان با بالهای گسترده بر بالای صندوق بود و در آنجا خدا وعده داد که می‌آید و در میان قومش ساکن می‌شود: "من در روی تخت رحمت، در بین دو فرشته‌ای که بر روی صندوق پیمان قرار دارند، با تو ملاقات می‌کنم و هدایات لازم را برای بنی‌اسرائیل می‌دهم" (خروج ۲۲:۲۵؛ مقایسه کنید با آیات ۱۸-۲۱).

ب. سرافین.[۲]

گروهی دیگر از موجودات آسمانی، یعنی سرافین، فقط در اشعیا ۲:٦-۷ ذکر شده، جایی که آنها دائماً خداوند را پرستش کرده و به یکدیگر اعلام می‌کنند: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند قادر مطلق! جلال او تمام روی زمین را فرا گرفته است" (اشعیا ۳:٦).

پ. موجودات زنده.

حزقیال و مکاشفه دربارهٔ نوع دیگری از موجودات آسمانی صحبت می‌کنند که به‌عنوان "موجودات زنده" در اطراف تخت خدا شناخته شده‌اند (حزقیال ۵:۱-۱۴؛ مکاشفه ۸:٦-۴). با چهره‌هایی مانند شیر، گاو، انسان و عقاب، قدرتمندترین نمایندگان بخشهای مختلف کلّ خلقت خدا هستند (حیوانات وحشی، حیوانات اهلی، انسانها و پرندگان) و خدا را دائماً پرستش می‌کنند: "شب و روز دائماً می‌گفتند: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند، خدای قادر مطلق که بود و هست و آمدنی است" (مکاشفه ۸:۴).

4. سلسله مراتب و ترتیبِ فرشتگان.

کتاب مقدس می‌گوید یک سلسله مراتب و ترتیبی بین فرشتگان وجود دارد. یک فرشته، میکائیل در یهودا ۹، "رئیس فرشتگان" نامیده شده، عنوانی که نشاندهندهٔ فرمانروایی یا اقتدار بر فرشتگان دیگر است. او در دانیال ۱۳:۱۰ ترجمهٔ هزارهٔ نو، "یکی از رئیسان ارشد" نامیده شده است. همچنین ظاهراً میکائیل در ارتش فرشتگان یک رهبر است: "در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و

فرشتگان اش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند. اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگان اش نبود" (مکاشفه ۱۲:۷-۸). پولس به ما می‌گوید خداوند با "صدای رئیس فرشتگان" از آسمان بازخواهد گشت (اول تسالونیکیان ۱۶:۴). کتاب مقدس به ما نمی‌گوید که این به میکائیل به‌عنوان تنها رئیس فرشتگان اشاره می‌کند یا رئیس فرشتگان دیگری هم وجود دارد.

5. *آیا انسانها فرشتهٔ نگهبان شخصی دارند؟*

کتاب مقدس به‌وضوح به ما می‌گوید که خدا فرشتگان را برای محافظت از ما می‌فرستد: "زیرا که او به فرشتگان خود امر خواهد فرمود تا در تمامیِ راه‌هایت ترا حفظ نمایند. آنها تو را بر دستهای خود خواهند برداشت، مبادا پایت به سنگی بخورد" (مزامیر ۹۱:۱۱- ۱۲). اما بعضیها از این ایدهٔ محافظت کلّی فراتر رفته و فکر می‌کنند خدا در این جهان به هر یک از انسانها "فرشتهٔ نگهبان" خاصی می‌دهد یا حداقل به هر مسیحی یک فرشته می‌دهد. این ایده در کلام عیسی دربارهٔ بچه‌های کوچک حمایت می‌شود: "در عالم بالا *فرشتگانی* دارند که پیوسته روی پدر مرا که در آسمان است، می بینند" (متی ۱۸:۱۰). اما شاید خداوند ما فقط می‌گوید فرشتگانی که مکلّف به محافظت از بچه‌های کوچک هستند، به حضور خدا دسترسی دارند. (با استفاده از قیاس ورزشی می‌توان گفت که شاید فرشتگان از "منطقه" دفاع می‌کنند، نه "از یک شخص خاص"). وقتی شاگردان در اعمال ۱۲:۱۵ می‌گویند حتماً "فرشتهٔ" پترس در را می‌کوبد، این ضرورتاً نشاندهندهٔ اعتقاد به فرشتهٔ نگهبان شخصی نیست. شاید منظورش این بود که یک فرشته در آن زمان از پترس نگهبانی کرده یا مراقب او بود. بنابراین به نظر می‌رسد که در متون کتاب مقدس، هیچ حمایت قانع‌کننده‌ای برای ایدهٔ "فرشتگان نگهبان" نیست. اما می‌بینیم که فرشتگان به‌طور کلّی مکلّف به محافظت از قوم خدا هستند.

6. *قدرت فرشتگان.*

ظاهراً فرشتگان قدرت بسیار زیادی دارند. "در قوّت زورآورید و آواز کلام او را می‌شنوید و به جا می‌آورید" (مزامیر ۱۰۳:۲۰) و "قدرتها" (مقایسه کنید با افسسیان ۱:۲۱) و"سلطنتها" و "ریاسات"

(کولسیان ۱:۱۶، ترجمهٔ قدیم) نامیده شده‌اند. ظاهراً فرشتگان "بسیار قوی‌تر و تواناتر" از انسانهای سرکش هستند (دوم پترس ۲:۱۱؛ مقایسه کنید با متی ۲:۲۸). حداقل انسانها تا زمانیکه روی زمین هستند، "پایین‌تر از فرشتگان" هستند (عبرانیان ۲:۷). اگرچه قدرت فرشتگان زیاد است، اما قطعاً بیکران نیست، بلکه این برای نبرد برعلیه قدرت دیوهای شریرِ تحت کنترل شیطان بکار می‌رود (دانیال ۱۰:۱۳؛ مکاشفه ۱۲:۷-۸؛ ۲۰:۱-۳). به هرحال، وقتی خداوند بازگردد، ما به جایگاهی بالاتر از فرشتگان ارتقاء می‌یابیم (اول قرنتیان ۶:۳؛ به بخش ب.۱ در زیر مراجعه کنید).

ب. جایگاه فرشتگان در هدف خدا

1. فرشتگان، عظمت محبت و نقشهٔ خدا برای ما را نشان می‌دهند.

انسانها و فرشتگان تنها موجودات اخلاقی و بسیار باهوشی هستند که خدا آفریده است. بنابراین، وقتی خودمان را با فرشتگان مقایسه می‌کنیم، می‌توانیم چیزهای زیادی از نقشه و محبت خدا برای ما را درک کنیم.

تمایز اول که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که هرگز گفته نشده که فرشتگان "به‌صورت خدا" آفریده شده‌اند، درحالیکه بارها گفته شده که انسانها به‌صورت خدا آفریده شده‌اند (پیدایش ۱:۲۶-۲۷؛ ۹:۶). چون به‌صورت خدا بودن به معنای شبیه خدا بودن است،[۳] این نتیجه منصفانه به نظر می‌رسد که ما خیلی بیشتر از فرشتگان، شبیه خدا هستیم.

این موضوع با این حقیقت حمایت می‌شود که یک روز خدا به ما توانایی می‌بخشد که بر فرشتگان اقتدار داشته و آنها را داوری کنیم: "آیا نمی‌دانید که *فرشتگان را داوری خواهیم کرد*؟" (اول قرنتیان ۶:۳، ترجمهٔ قدیم). اگرچه "اندک زمانی او را [ما را] پائین‌تر از فرشتگان ساختی" (عبرانیان ۲:۷)، وقتی نجاتمان تکمیل شد، به جایگاه بالاتر از فرشتگان ارتقاء یافته و بر آنها فرمانروایی خواهیم کرد. در واقع، حتی الان هم فرشتگان ما را خدمت می‌کنند: "آیا همگی ایشان روح‌های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می‌شوند؟ "(عبرانیان ۱:۱۴، ترجمهٔ قدیم).

توانایی انسانها در زادنِ انسانهایی مانند خود (آدم "صاحب پسری شد که به شکل خودش بود" پیدایش ۵:۳)، عنصر دیگری از برتری ما بر فرشتگان است، فرشتگانی که ظاهراً نمی‌توانند بچه‌دار شوند (مقایسه کنید با متی ۲۲:۳۰؛ لوقا ۲۰:۳۴-۳۶).

همچنین فرشتگان عظمت محبت خدا نسبت به ما را نشان می‌دهند، که اگرچه بسیاری از فرشتگان گناه کردند، اما هیچ‌یک از آنها نجات نیافتند. پترس به ما می‌گوید: "*خدا فرشتگانی را که گناه کردند بدون تنبیه رها نکرد*، بلکه آنها را به گودال‌های تاریک دوزخ فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند" (دوم پترس ۲:۴) یهودا می‌گوید: "خدا فرشتگانی را که مقام والای خود را حفظ نکردند و مکان اصلی خود را ترک نمودند، تحت ظلمت و در زنجیرهای ابدی نگاه داشته است تا در روز داوری محکوم شوند" (یهودا ٦). و در عبرانیان می‌خوانیم: "البته او برای یاری فرشتگان نیامد، بلکه به‌خاطر نسل ابراهیم آمده است" (عبرانیان ۲:١٦).

بنابراین می‌بینیم که خدا دو گروه از موجودات باهوش اخلاقی را آفریده است. بسیاری از فرشتگان گناه کردند، اما خدا تصمیم گرفت که هیچ‌یک از آنها را نجات ندهد. انجام این کار برای خدا کاملاً عادلانه بود و هیچ فرشته‌ای هرگز نمی‌تواند شکایت کند که خدا رفتار غیرمنصفانه‌ای با او داشته است. اما اگرچه همهٔ انسانها گناه کرده و از او رویگردان شده‌اند، اما خدا تصمیم گرفت که کاری بیش از صرفاً اجرای عدالت انجام دهد؛ او تصمیم گرفت بعضی از انسانهای گناهکار را نجات دهد. در واقع، تصمیم گرفت جمع عظیمی از انسانهای گناهکار را رهایی دهد که تعدادشان را هیچ انسانی نمی‌تواند بشمرد، "از هر قبیله و زبان، از هر ملت و امت" (مکاشفه ۵:۹). این رحمت و محبت بی‌حساب است، فوق از درک ماست. تماماً لطفی است که لایق اش نبودیم؛ این تماماً فیض است. تضّاد چشمگیرش با سرنوشت فرشتگان، این حقیقت را برای ما روشن می‌کند.

2. *فرشتگان به ما یادآوری می‌کنند که دنیای نادیدنی، واقعی است.*

همانطور که صدوقیان در زمان عیسی "منکر روز قیامت و وجود فرشته یا روح" بودند (اعمال ۲۳:۸)، عدّهٔ زیادی در زمان ما، وجود آنچه را که نمی‌توانند ببینند، انکار می‌کنند. اما تعلیم کتاب مقدس

دربارهٔ وجود فرشتگان، یک یادآوری دائمی برای ماست که یک عالَم نادیدنی وجود دارد که بسیار واقعی است. فقط وقتی خداوند چشم خادم الیشع را به واقعیت عالَم نادیدنی باز کرد، این خادم دید که "کوههای اطراف الیشع پُر از اسپها و عراده‌های آتشین بود" (دوم پادشاهان ۱۷:٦؛ این ارتش عظیم فرشتگان بود که به دوتان فرستاده شدند تا در مقابل سوریها از الیشع محافظت کنند).

مزمورنویس هم وقتی فرشتگان را تشویق می‌کند، آگاهی خود از عالَم نادیدنی را نشان می‌دهد، "ای همهٔ فرشتگان او را ستایش کنید. ای همهٔ لشکرهای او، او را ستایش کنید" (مزامیر ۲:۱۴۸). نویسندهٔ عبرانیان به ما یادآوری می‌کند که وقتی پرستش می‌کنیم، وارد اورشلیم آسمانی می‌شویم تا با "فرشتگان بی‌شمار و مجلس جشن" جمع شویم (عبرانیان ۲۲:۱۲)، با کسانیکه آنها را نمی‌بینیم، اما حضورشان باید ما را مملو از حیرت و خوشی کند. دنیای غیرایماندار می‌تواند صحبت دربارهٔ فرشتگان را به‌عنوان خرافات محض کنار بگذارد، اما کتاب مقدس این بیانیه‌ها را به‌عنوان بصیرت و آگاهی از امور واقعی می‌داند.

3. فرشتگان، الگوی ما هستند.

فرشتگان، در اطاعت و پرستش خود الگوهای مفیدی برای ما هستند که از آنها سرمشق بگیریم. عیسی به ما تعلیم می‌دهد که دعا کنیم: "ارادهٔ تو همانطور که در آسمان اجرا می‌شود، در زمین نیز اجرا شود" (متی ۱۰:٦). ارادهٔ خدا در آسمان، توسط فرشتگان انجام می‌شود، بلافاصله و با شادی و بدون سؤال. ما باید هر روزه دعا کنیم که اطاعت ما و دیگران، مانند فرشتگان آسمان باشد. خوشی آنها در این است که خادمان فروتن خدا باشند، هر یک با وفاداری و خوشی، تکلیفی را که به آنها سپرده شده انجام می‌دهند، خواه بزرگ باشد یا کوچک. خواسته و دعای ما باید این باشد که ما و افراد دیگر بر روی زمین، همین کار را انجام دهیم.

همچنین فرشتگان در پرستش خدا الگوی ما هستند. سرافین در حضور تخت خدا او را در قدّوسیت اش می‌بینند و فریاد می‌زنند: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند قادر مطلق! جلال او تمام روی زمین را فرا گرفته است" (اشعیا ۳:٦). یوحنا در اطراف تخت خدا، ارتش عظیم فرشتگان را می‌بیند:

"صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها دَور آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: "برّهٔ قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت و حکمت و توانایی، حُرمت و جلال و تمجید بیابد" (مکاشفه ۵:۱۱-۱۲). درحالیکه خوشی عظیم فرشتگان در این است که دائماً خدا را ستایش کنند، آیا ما نباید هر روزه از وصف ستایش خدا لذت برده و آن را ارزشمندترین و والاترین نحوهٔ بکارگیری زمان خود و خوشی عظیم خود بدانیم؟

4. فرشتگان بعضی از نقشه‌های خدا را اجرا می‌کنند.

کتاب مقدس فرشتگان را به‌عنوان خادمان خدا می‌بیند که بعضی از نقشه‌های خدا را در زمین اجرا می‌کنند. آنها پیغامهای خدا را به مردم می‌رسانند (لوقا ۱:۱۱-۱۹؛ اعمال ۸:۲۶؛ ۱۰:۳-۸، ۲۲؛ ۲۴:۲۷-۲۳). بعضی از داوریهای خدا را اجرا می‌کنند، نزول بلا بر اسرائیل (دوم سموئیل ۲۴:۱۶-۱۷)، نابود کردن رهبران سپاه آشور (دوم تواریخ ۳۲:۲۱)، کُشتن هیرودیس پادشاه، چون خدا را جلال نداد (اعمال ۱۲:۲۳) یا ریختن پیاله‌های خشم خدا بر زمین (مکاشفه ۱۶:۱). وقتی مسیح بازمی‌گردد، فرشتگان به‌عنوان یک ارتش بزرگ به همراه پادشاه و خداوندشان خواهند آمد (متی ۱۶:۲۷؛ لوقا ۹:۲۶؛ دوم تسالونیکیان ۱:۷).

همچنین فرشتگان به‌عنوان نمایندگان خدا در زمین تردّد می‌کنند (زکریا ۱:۱۰-۱۱) و برعلیه نیروهای شیطانی می‌جنگند (دانیال ۱۰:۱۳؛ مکاشفه ۱۲:۷-۸). یوحنا در رویایش، فرشته‌ای را دید که از آسمان به پایین می‌آمد و گزارش می‌دهد که این فرشته "اژدها و آن مار قدیم را که همان ابلیس و یا شیطان است گرفت و او را برای مدت هزار سال در بند نهاده، به چاه بی‌انتها انداخت" (مکاشفه ۲۰:۱- ۳). وقتی مسیح بازمی‌گردد، رئیس فرشتگان آمدن او را اعلام خواهد کرد (اول تسالونیکیان ۴:۱۶؛ مقایسه کنید با مکاشفه ۱۸:۱- ۲، ۲۱؛ ۱۹:۱۷-۱۸ و غیره).

5. *فرشتگان مستقیماً خدا را جلال می‌دهند.*

فرشتگان عملکرد دیگری هم دارند: آنها با جلال دادن خدا، مستقیماً او را خدمت می‌کنند. بنابراین، علاوه بر انسانها، موجودات اخلاقی باهوش دیگری هم هستند که در جهان، خدا را جلال می‌دهند.

فرشتگان خدا را به‌خاطر کیستی و هویت او، به‌خاطر برتری او جلال می‌دهند.

> "خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوّت زورآورید و آواز کلام او را می‌شنوید و به جا می‌آورید" (مزامیر ۱۰۳:۲۰؛ مقایسه کنید با ۱۴۸:۲).

سرافین دائماً خدا را به‌خاطر قدوسیتش ستایش می‌کنند (اشعیا ۶:۲-۳)، مانند چهار موجود زنده (مکاشفه ۴:۸) که او را ستایش می‌کنند.

وقتی فرشتگان آشکار شدن نقشهٔ عالی خدا برای نجات را می‌بینند، او را به‌خاطر این نقشه جلال می‌دهند. وقتی مسیح در بیت لحم متولد شد، جمعی از فرشتگان خدا را ستایش کرده و گفتند: "خدا را در برترین آسمانها جلال و بر زمین در بین مردمی که مورد پسند او می‌باشند صلح و سلامتی باد" (لوقا ۲:۱۴؛ مقایسه کنید با عبرانیان ۱:۶).عیسی به ما می‌گوید: "برای یک گناهکار که توبه می‌کند در میان فرشتگان خدا خوشی و سُرور خواهد بود" (لوقا ۱۵:۱۰)، نشان می‌دهد که هر بار یک نفر از گناهانش رویگردان شده و به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده ایمان می‌آورد، فرشتگان شادی می‌کنند.

وقتی پولس انجیل را اعلام می‌کند تا مردم از نژادهای گوناگون، یهود و یونانی به کلیسا بیایند، او نقشهٔ حکیمانهٔ خدا برای کلیسا را می‌بیند که در برابر فرشتگان (و دیوها) نشان داده می‌شود، چون می‌گوید برای موعظه به غیریهودیان فراخوانده شده "تا اینکه در حال حاضر، خدا جنبه‌های گوناگون حکمت خود را به‌وسیلهٔ کلیسا *به قدرتها و حکمرانان عالم آسمانی بشناساند*" (افسسیان ۳:۱۰). پترس به ما می‌گوید: "فرشتگان مشتاق نظر کردن" (اول پترس ۱:۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو) بر جلال نقشهٔ نجات هستند، درحالیکه هر روزه در زندگی هر یک از ایمانداران عمل می‌کند. بعلاوه،

این حقیقت که در پرستش کلیسایی، زنان باید لباسی را می‌پوشیدند که به‌شایستگی نشاندهندهٔ زنانگی آنها بود، و این "بخاطر فرشتگان" (اول قرنتیان ۱۱:۱۰) بود، نشان می‌دهد که فرشتگان شاهد زندگی مسیحیان هستند و خدا را به‌خاطر پرستش و اطاعت ما جلال می‌دهند.

پ. رابطهٔ ما با فرشتگان

1. ما باید از وجود فرشتگان در زندگی روزانه‌مان آگاه باشیم.

کتاب مقدس به‌وضوح می‌گوید خدا از ما می‌خواهد که از وجود فرشتگان و ماهیت عمل‌شان آگاه باشیم. بنابراین نباید فرض کنیم که تعلیم آن دربارهٔ فرشتگان، ارتباطی با زندگی امروز ما ندارد. بلکه زندگی مسیحی ما با آگاهی از وجود و خدمت فرشتگان در دنیا، حتی دنیای امروز، به طریقهای متعددی غنی و دولتمند خواهد شد.

وقتی با پرستش به حضور خدا می‌رویم، نه‌تنها به جمع عظیم ایماندارانی می‌پیوندیم که مُرده‌اند و در آسمان به حضور خدا رفته‌اند، "به روحهای پارسایانی که کامل شده‌اند"، بلکه به جمع عظیم فرشتگان نیز می‌پیوندیم، "به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان" (عبرانیان ۱۲:۲۲-۲۳، ترجمه قدیم). اگرچه ما معمولاً نشانه‌های این پرستش آسمانی را نمی‌بینیم یا نمی‌شنویم، اما قطعاً حسّ احترام و خوشی ما را در حضور خدا غنی می‌سازد، اگر سپاسگزار این حقیقت باشیم که فرشتگان در پرستش خدا به ما می‌پیوندند.

بعلاوه، باید بدانیم که فرشتگان اطاعت یا نااطاعتی ما از خدا را در طول روز مشاهده می‌کنند. حتی اگر فکر می‌کنیم که گناهان‌مان در نهان انجام شده و کس دیگری را محزون نمی‌کند (البته غیر از خدا)، باید نسبت به این تفکر هشیار باشیم که شاید حتی صدها فرشته شاهد نااطاعتی ما هستند و محزون می‌شوند. از طرف دیگر، وقتی دلسرد هستیم و فکر می‌کنیم که اطاعت وفادارانهٔ ما از خدا توسط هیچ‌کس دیده نشده و باعث دلگرمی کسی نمی‌شود، می‌توانیم با تشخیص این

موضوع تسلّی یابیم که شاید صدها فرشته شاهد چالش تنهای ما هستند، "اشتیاق" روزانه برای نگریستن به طریقی که نجات عظیم مسیح در زندگی ما دیده می‌شود.

گویی برای روشن‌تر کردن این واقعیت که فرشتگان خدمت ما به خدا را مشاهده می‌کنند، نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید فرشتگان گاهی اوقات می‌توانند شکل انسانی به خود بگیرند و ظاهراً برای "بازرسی" به دیدار ما بیایند، مانند منتقد رستورانها در روزنامه، منتقدی که تغییر قیافه داده و به یک رستوران جدید می‌رود. ما می‌خوانیم: "همیشه مهمان‌نواز باشید، زیرا بعضی‌ها با چنین کاری بدون آنکه خود بدانند، از فرشتگان پذیرائی کردند" (عبرانیان ۱۳:۲؛ مقایسه کنید با پیدایش ۱۸:۲-۵؛ ۱۹:۱-۳). این باید ما را مشتاق سازد تا به نیاز کسانیکه نمی‌شناسیم، رسیدگی کنیم و شاید یک روز به آسمان رفته و فرشته‌ای را دیدیم که وقتی موّقتاً به‌عنوان انسان رنجدیده در زمین ظاهر شده بود، ما به او کمک کردیم.

وقتی ما ناگهان از یک خطر یا مشقّت رهایی می‌یابیم، شاید گمان کنیم که فرشتگان از طرف خدا برای کمک به ما فرستاده شدند و باید شکرگزار باشیم. یک فرشته، دهان شیران را بست تا به دانیال آسیب نرسانند (دانیال ۲۲:٦)، رسولان را از زندان آزاد کرد (اعمال ۱۹:۵-۲۰)، بعداً پترس را از زندان آزاد کرد (اعمال ۷:۱۲-۱۱) و در بیابان وقتی عیسی بلافاصله پس از پایان وسوسه‌هایش بسیار ضعیف بود (متی ۱۱:۴)، به او خدمت کرد. آیا کتاب مقدس وعده نمی‌دهد که "او به فرشتگان خود امر خواهد فرمود تا در تمامیِ راههایت ترا حفظ نمایند. آنها تو را بر دستهای خود خواهند برداشت، مبادا پایت به سنگی بخورد" (مزامیر ۱۱:۹۱-۱۲)؟ پس آیا نباید خدا را شکر کنیم که فرشتگان را در این زمانها برای محافظت از ما می‌فرستد؟ این کار درستی به نظر می‌رسد.

2. احتیاط در مورد رابطهٔ ما با فرشتگان.

الف. در رابطه با دریافت آموزهٔ غلط از فرشتگان محتاط باشید.

کتاب مقدس در برابر دریافت آموزهٔ غلط از سوی فرشتگان فرضی به ما هشدار می‌دهد: "حتی اگر ما یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنچه ما اعلام کردیم بیاورد، بر او لعنت باد" (غلاطیان ۸:۱).

پولس این هشدار را می‌دهد، چون می‌داند که احتمال فریب وجود دارد. او می‌گوید: "شیطان هم خود را به‌صورت فرشتهٔ نور درمی‌آورد" (دوم قرنتیان ۱۱:۱۴). همچنین نبی دروغگویی که مرد خدا را در اول پادشاهان ۱۳ فریب داد، ادعا کرد: *"فرشته‌ای* بفرمان خداوند *به من گفت*: او را بخانه‌ات برگردان تا چیزی بخورد و بنوشد" (اول پادشاهان ۱۳:۱۸). با این حال متن کتاب مقدس بلافاصله در همان آیه می‌افزاید: "اما پیرمرد دروغ گفت".

اینها نمونه‌هایی از آموزهٔ *دروغین* یا راهنماییهایی هستند که توسط فرشتگان یا کسانیکه ادعا می‌کنند فرشتگان با آنها صحبت کرده‌اند، منتقل شده است. جالب است که این نمونه‌ها به‌وضوح، احتمال فریب شیطانی را نشان می‌دهند که ما را وسوسه می‌کند که از تعالیم واضح کتاب مقدس یا فرامین واضح خدا نااطاعتی کنیم (مقایسه کنید با اول پادشاهان ۱۳:۹). این هشدارها باید مانع از آن شود که مسیحیان فریب ادعاهای مورمونها را بخورند، مثلاً اینکه یک فرشته (مورونی) با جوزِف اِسمیت صحبت کرد و پایه‌های مذهب مورمون را برای او آشکار کرد. این "مکاشفه" از بسیاری جهات (در آموزه‌هایی مانند تثلیث، شخصِ مسیح، عادل‌شمردگی فقط با ایمان و بسیاری دیگر) برخلاف تعالیم کتاب مقدس است و مسیحیان باید در برابر پذیرش این ادعاها هشیار باشند.

ب. فرشتگان را پرستش نکنید، نزد آنها دعا نکنید یا در طلب آنها نباشید.

"پرستش فرشتگان" (کولسیان ۲:۱۸) یکی از آموزه‌های دروغینی بود که در کولسی تعلیم داده می‌شد. بعلاوه، فرشته‌ای که در کتاب مکاشفه با یوحنا صحبت می‌کرد، به یوحنا هشدار می‌دهد که او را پرستش نکند: "نه، چنین نکن، من خادمی هستم مانند تو و برادرانت که به عیسی مسیح شهادت می‌دهند، خدا را پرستش کن" (مکاشفه ۱۹:۱۰).

همچنین ما نباید در نزد فرشتگان دعا کنیم. ما باید فقط در نزد خدا دعا کنیم، کسی که یگانه قادر مطلق است و درنتیجه قادر به پاسخگویی به دعاست و یگانه عالِم مطلق است و درنتیجه می‌تواند دعاهای همهٔ قوم‌اش را بلافاصله بشنود. پولس دربارهٔ این تفکر به ما هشدار می‌دهد که هیچ "واسطهٔ" دیگری نمی‌تواند بین ما و خدا قرار گیرد: "زیرا یک خدا و یک *واسطه* بین خدا و انسان

وجود دارد، یعنی شخص عیسی مسیح" (اول تیموتاوس ۵:۲). اگر ما باید در نزد فرشتگان دعا می‌کردیم، این صریحاً مقامی برابر با خدا را به آنها نسبت می‌داد، کاری که ما نباید انجام دهیم. هیچ نمونه‌ای در کتاب مقدس نیست که کسی در نزد فرشتهٔ خاصی دعا کرده یا از فرشتگان کمک خواسته باشد.

بعلاوه، کتاب مقدس به ما هیچ حکمی نمی‌دهد که طالب ظهور فرشتگان باشیم. آنها بدون اینکه در طلب شان باشیم، خود را ظاهر می‌کنند. طلبیدن این تجلّیات نشاندهندهٔ کنجکاوی ناسالم یا اشتیاق برای نوعی رویداد باشکوه است، به جای اینکه در طلب دوست داشتن خدا و تعهد به او و کار او باشیم. اگرچه فرشتگان در زمانهای گوناگون در کتاب مقدس بر مردم ظاهر شدند، اما ظاهراً این افراد هرگز در طلب این تجلّیات نبودند. در عوض نقش ما این است که با خداوند صحبت کنیم، کسی که خودش فرماندهٔ کلّ نیروهای فرشتگان است. اما اشتباه نیست که از خدا بخواهیم وعده‌اش را در مزامیر ۱۱:۹۱ انجام دهد و فرشتگان را در وقت نیاز برای محافظت از ما بفرستد.

ج. دیوها و منشأ آنها

مبحث قبلی به‌طور طبیعی ما را به سوی در نظر گرفتن شیطان و دیوها رهنمون می‌کند، چون آنها فرشتگان شریری هستند که قبلاً مانند فرشتگان خوب بودند، اما گناه کرده و امتیازشان را برای خدمت به خدا از دست دادند. آنها هم مانند فرشتگان، مخلوقات روحانی هستند که از قضاوت اخلاقی و هوش بالایی برخوردارند، اما بدن جسمانی ندارند. ما می‌توانیم دیوها را اینطور تعریف کنیم: *دیوها فرشتگان شریری هستند که در نزد خدا گناه کرده و اکنون دائماً اعمال بدی را در دنیا انجام می‌دهند.*

وقتی خدا دنیا را آفرید، "کارهای آفرینش را ملاحظه کرد و همه را از هر جهت عالی یافت" (پیدایش ۳۱:۱). این یعنی حتی عالَم فرشتگان که خدا آفریده بود، فرشتگان شریر یا دیوها را در آن زمان در خود نداشت. اما تا زمان پیدایش ۳ متوجه می‌شویم که شیطان به شکل مار، حوا را به گناه وسوسه

می‌کند (پیدایش ۳:۱-۵). بنابراین، در زمانی بین وقایع پیدایش ۱:۳۱ و پیدایش ۳:۱، حتماً یک سرکشی در عالَم فرشتگان بود که بسیاری از فرشتگان از خدا رویگردان شده و شریر شدند.

عهدجدید در دو جا دربارهٔ این صحبت می‌کند. پترس به ما می‌گوید: "خدا فرشتگانی را که گناه کردند بدون تنبیه رها نکرد، بلکه آنها را به گودال‌های تاریک دوزخ فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند" (دوم پترس ۲:۴)[۴] یهودا هم می‌گوید: "فرشتگانی را که مقام والای خود را حفظ نکردند و مکان اصلی خود را ترک نمودند، تحت ظلمت و در زنجیرهای ابدی نگاه داشته است تا در روز داوری محکوم شوند" (یهودا ٦). دوباره تأکید بر این حقیقت است که آنها از جلال حضور خدا دور شدند و عمل‌شان محدود شده (به‌طور استعاری، آنها در "زنجیرهای ابدی" هستند)، اما این متن استنباط نمی‌کند که تأثیر دیوها از دنیا برداشته شده یا بعضی از دیوها در مکان مجازاتی دور از دنیا نگه داشته شده‌اند، درحالیکه بقیه می‌توانند بر دنیا تأثیر بگذارند. بلکه دوم پترس و یهودا، هر دو به ما می‌گویند که بعضی از فرشتگان برعلیه خدا سرکشی کرده و دشمن متخاصم کلام خدا شدند. به نظر می‌رسد که گناه‌شان غرور بود، عدم پذیرش مکان مقرّرشان، چون "مقام والای خود را حفظ نکردند و مکان اصلی خود را ترک نمودند" (یهودا ٦).

همچنین ممکن است مرجعی برای سقوط شیطان، سردستهٔ دیوها، در اشعیا ۱۴ باشد. وقتی اشعیا داوری خدا بر پادشاه بابل را توصیف می‌کند (یک پادشاه زمینی و انسانی)، بعد به بخشی می‌رسد که از زبانی استفاده می‌کند که آنقدر قدرتمند است که نمی‌تواند صرفاً برای اشاره به یک پادشاه انسانی باشد:

> "ای ستارهٔ درخشان صبح، چطور از آسمان افتادی! تو که بر اقوام مقتدر جهان پیروز بودی، چگونه سقوط کردی! در دلت می‌گفتی: "*من به آسمان بالا می‌روم و تخت شاهی خود را بالای ستارگان خدا برقرار می‌سازم* و بر فراز کوهی در شمال که جای اجتماع خدایان است می‌نشینم. بالای ابرها می‌روم و *مثل خدای قادر مطلق می‌شوم*." اما برعکس، تو در قعر

زمین که دنیای مردگان است سرنگون شدی" (اشعیا ۱۴:۱۲-۱۵؛ مقایسه کنید با حزقیال ۲۸:۱۱-۱۹).

این زبان صعود به آسمان و برقراری تخت شاهی در اعلی و بیانِ اینکه: "مثل خدای قادر مطلق می‌شوم"، به‌شدّت دربارهٔ سرکشی فرشته‌ای صحبت می‌کند که قدرت و احترام زیادی دارد. غیرعادی نبود که کلام نبوّتی عبری از توصیف وقایع انسانی به توصیف وقایع آسمانی موازی با آنها بپردازد و وقایع زمینی به‌طور محدود آن را نشان دهد.[۵] پس در این صورت گناه شیطان، غرور و تلاش برای برابری با مقام و اقتدار خدا بود.

چ. شیطان به‌عنوان سرِ دیوها

"شیطان"، نامِ شخصی سرِ دیوهاست. این نام در ایوب ۱:۶ [ترجمهٔ قدیم] ذکر شده، جاییکه "پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و *شیطان* نیز در میان ایشان آمد" (همچنین مراجعه کنید به ایوب ۱:۷-۲:۷). در اینجا او به‌عنوان دشمن خداوند ظاهر می‌شود که ایوب را به‌شدت وسوسه می‌کند. همچنین در اواخر زندگی داوود "شیطان خواست که برای اسرائیل مشکلاتی خلق کند، بنابران، داود را اغوا کرد تا اسرائیل را سرشماری کند" (اول تواریخ ۲۱:۱). بعلاوه، زکریا رویایی دید: "در رویا یهوشع، کاهن اعظم را به من نشان داد که در حضور فرشتهٔ خداوند ایستاده بود. شیطان هم در آنجا به دست راست او قرار داشت و او را مورد اتهام قرار می‌داد" (زکریا ۳:۱). نام "شیطان"، یک کلمهٔ عبری (*satan*)، یعنی "حریف" است. عهدجدید هم از نام "شیطان" استفاده می‌کند که به‌سادگی آن را از عهدعتیق می‌گیرد. پس عیسی در وسوسهٔ خود در بیابان، مستقیماً با شیطان صحبت کرده و می‌گوید: "دور شو، ای شیطان!" (متی ۴:۱۰) یا "من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد" (لوقا ۱۰:۱۸).

کتاب مقدس از اسامی دیگری هم برای شیطان استفاده می‌کند. او "ابلیس" خطاب شده (فقط در عهدجدید: متی ۴:۱؛ ۱۳:۳۹؛ ۲۵:۴۱؛ مکاشفه ۱۲:۹؛ ۲۰:۲ و غیره)، "مار" (پیدایش ۳:۱، ۱۴؛ دوم قرنتیان ۱۱:۳؛ مکاشفه ۱۲:۹؛ ۲۰:۲)، "بِعلزِبول" (متی ۱۰:۲۵؛ ۱۲:۲۴، ۲۷؛ لوقا ۱۱:۱۵)،

"فرمانروای این دنیا" (یوحنا ۱۲:۳۱؛ ۱۴:۳۰؛ ۱٦:۱۱)، "رئیس قدرت هوا" (افسسیان ۲:۲) یا "آن شریر" (متی ۱۳:۱۹؛ اول یوحنا ۲:۱۳). وقتی عیسی به پترس می‌گوید: "دور شو، ای شیطان، تو مانع راه من هستی و افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی" (متی ۱٦:۲۳)، متوجه می‌شود که تلاش پترس برای ممانعت از رنج و مُردن بر صلیب، واقعاً تلاش برای ممانعت عیسی از اطاعت از نقشهٔ پدر است. عیسی می‌داند که این مخالفت نهایتاً از طرف پترس نیست، بلکه از شیطان است.

ح. عمل شیطان و دیوها

1. شیطان، مبدّع گناه بود.

شیطان قبل از همهٔ انسانها گناه کرد، چنانکه در این حقیقت دیده می‌شود که او (به شکل مار) حوا را وسوسه کرد (پیدایش ۳:۱-٦؛ دوم قرنتیان ۱۱:۳). همچنین عهدجدید به ما اطلاع می‌دهد که شیطان "از اول قاتل بود" و "دروغگو و پدر تمام دروغ‌ها است" (یوحنا ۸:۴۴). همچنین می‌گوید: "ابلیس *از ابتدا* گناهکار بوده است" (اول یوحنا ۳:۸، ترجمهٔ قدیم). در هر دو متن، عبارت "از ابتدا یا از اول" به این معنا نیست که شیطان از زمان آغاز آفرینش جهان توسط خدا، ("از آغاز دنیا") یا از آغاز هستی خود ("از آغاز زندگی خود")، بد بود، بلکه به این معناست که او از بخشهای "آغازین" تاریخ دنیا (پیدایش۳ و حتی قبل از آن)، بد بود. ویژگی ابلیس، ابداع گناه و وسوسهٔ دیگران به گناه بوده است.

2. دیوها مخالفت کرده و سعی می‌کنند همهٔ کارهای خدا را نابود کنند.

همانطور که شیطان حوا را وسوسه کرد تا برعلیه خدا گناه کند (پیدایش ۳:۱-٦)، او تلاش کرد که عیسی را هم به گناه بکشاند تا در مأموریت اش به‌عنوان مسیحا شکست بخورد (متی ۴:۱-۱۱). راهکار شیطان و دیوهای اش این است که از دروغ (یوحنا ۸:۴۴)، فریب (مکاشفه ۱۲:۹)، قتل (مزامیر ۱۰٦:۳۷؛ یوحنا ۸:۴۴) و هر نوع عمل ویرانگر دیگری استفاده کرده و سعی کنند مردم را از خدا رویگردان کرده و باعث شوند که آنها خودشان را نابود کنند. دیوها از هر راهکاری استفاده خواهند کرد تا مردم را در برابر انجیل نابینا کنند (دوم قرنتیان ۴:۴) و آنها را در اسارت چیزهایی

نگه دارند که مانع از آمدن آنها به نزد خدا شود (غلاطیان ۸:۴). همچنین سعی خواهند کرد که از وسوسه، شکّ، احساس تقصیر، ترس، سردرگمی، بیماری، رشک و حسد، غرور، افترا یا هر وسیلهٔ دیگری که ممکن است، استفاده کنند تا مانع از شهادت و ثمربخشی شخص مسیحی شوند.

3. دیوها با کنترل خدا محدود شده‌اند و قدرت محدودی دارند.

داستان ایوب به‌وضوح می‌گوید شیطان فقط می‌توانست کاری را بکند که خدا به او اجازه داده بود، نه بیش از آن (ایوب ۱۲:۱؛ ٦:۲). دیوها در "زنجیرهای ابدی" نگه داشته شده‌اند (یهودا ٦) و مسیحیان با موفقیت می‌توانند با اقتداری که مسیح به آنها می‌دهد، در برابرشان مقابله کنند (یعقوب ۷:۴ "در مقابل ابلیس مقاومت نمائید تا از شما بگریزد").

بعلاوه، قدرت دیوها محدود است. بعد از سرکشی برعلیه خدا، دیگر قدرتی را که در هنگام فرشته بودن داشتند، در اختیار ندارند، چون تأثیر گناه، تضعیف‌کننده و ویرانگر است. اگرچه قدرت دیوها مهم است، اما احتمالاً کمتر از قدرت فرشتگان است.

در رابطه با دانش و آگاهی، *نباید فکر کنیم که دیوها می‌توانند از آینده باخبر باشند یا ذهن ما را بخوانند یا از افکارمان باخبر شوند*. در بسیاری از بخشهای عهدعتیق، خداوند خودش را در تمایز با خدایان دروغین ملتها (دیوها)، به‌عنوان خدای حقیقی نشان می‌دهد، با این حقیقت که *فقط او می‌تواند آینده را بداند*: "خدا هستم و نظیر من نی. آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم" (اشعیا ۹:۴٦-۱۰، ترجمهٔ قدیم). حتی فرشتگان از زمان بازگشت عیسی خبر ندارند (مرقس ۳۲:۱۳) و هیچ نشانی در کتاب مقدس نیست که آنها یا دیوها از چیزی در آینده آگاه باشند.

کتاب مقدس در رابطه با آگاهی از افکارمان به ما می‌گوید عیسی از افکار انسانها آگاه بود (متی ۴:۹؛ ۲۵:۱۲؛ مرقس ۸:۲؛ لوقا ۸:٦؛ ۱۷:۱۱) و خدا از افکار انسانها آگاه است (پیدایش ٥:٦؛ مزامیر ۲:۱۳۹، ۴، ۲۳؛ اشعیا ۱۸:٦٦)، اما هیچ نشانه‌ای نیست که فرشتگان یا دیوها بتوانند از افکار ما آگاه باشند. در واقع، دانیال به پادشاه نبوکدنصر گفت که هیچ‌کس غیر از آنکه با قدرت

خدای آسمان سخن بگوید، نمی‌تواند به پادشاه بگوید که چه خوابی دیده است (مراجعه کنید به دانیال ۲:۲۷-۲۸).

اما اگر دیوها نمی‌توانند ذهن انسانها را بخوانند، پس ما باید چه تفکری نسبت به گزارشات معاصر ساحران، فالگیران یا افراد دیگری داشته باشیم که آشکارا تحت تأثیر دیوها می‌توانند جزئیات زندگی کسانی را که به نظرشان کسی از آنها خبر ندارد، به آنها بگویند، چیزهایی مانند اینکه صبحانه چه خورده‌اند یا در کجای خانه مقداری پول مخفی کرده‌اند؟ اکثر اینها را می‌توان با آگاهی از این امر توضیح داد که دیوها می‌توانند *ناظر* اتفاقات دنیا باشند و احتمالاً مطابق این مشاهدات نتیجه‌گیری می‌کنند. شاید یک دیو بداند که من برای صبحانه چه خوردم، فقط به‌خاطر اینکه مرا در حالِ صبحانه خوردن دیده است! شاید بداند که من در مکالمهٔ خصوصی تلفنی چه گفتم، چون به این مکالمه گوش کرده است. اگر مسیحیان با اعضای آیینها یا مذاهب دروغین دیگر مواجه می‌شوند که به نظر می‌رسد گاهگاهی چنین دانش نامعمولی را ظاهر می‌کنند، نباید گمراه شوند. اما این نتایج مشاهدات ثابت نمی‌کنند که دیوها می‌توانند افکارمان را بخوانند و چیزی در کتاب مقدس ما را به سوی این تفکر هدایت نمی‌کند که آنها این قدرت را دارند.

خ. رابطهٔ ما با دیوها

1. آیا دیوها در دنیای امروز فعال هستند؟

بعضیها تحت تأثیر جهان‌بینی علوم طبیعی که فقط واقعیت چیزی را که قابل دیدن یا لمس کردن یا شنیدن است، می‌پذیرد، منکر وجود دیوها در دنیای امروز هستند. آنها معتقدند که فرشتگان و دیوها فقط اسطوره‌هایی هستند که به یک جهان‌بینی منسوخ تعلّق دارند که در کتاب مقدس و دیگر فرهنگهای باستانی تعلیم داده شده است.

اما اگر کتاب مقدس گزارش حقیقی دنیا را به‌طور واقعی به ما ارائه می‌کند، پس باید تصویر مداخلهٔ شدید دیوها در جامعهٔ انسانی را جدّی بگیریم. عدم درک این مداخله با حوّاس پنجگانه، صرفاً به ما می‌گوید توانمان برای درک دنیا ناقص است، نه اینکه دیوها وجود ندارند. در واقع، دلیلی ندارد که

فکر کنیم امروزه اعمال شیطانی در مقایسه با زمان عهدجدید کمتر است. ما در نقشهٔ کلّی خدا برای تاریخ، در یک دورهٔ زمانی هستیم (عصر کلیسایی یا عصر عهد تازه) و دورهٔ هزار ساله هنوز نیامده، زمانیکه تأثیر و نفوذ شیطان از زمین برداشته می‌شود. از دیدگاه کتاب مقدس، عدم پذیرش جامعهٔ مدرن برای تشخیص حضور اعمال دیوها در دنیای امروز، فقط به‌خاطر نابینایی انسانها نسبت به ماهیت حقیقی واقعیت است.

اما امروزه دیوها مشغول چه اعمالی هستند؟ آیا ویژگیهای متمایزی وجود دارد که بتوانیم اعمال شیطانی را در هنگام وقوع تشخیص دهیم؟

2. همهٔ شرارتها و گناهان از شیطان و دیوها نیست، اما بعضی از آنها از طرف آنهاست.

اگر ما به تأکید کلی رسالات عهدجدید فکر کنیم، درمی‌یابیم که فضای بسیار کمی به گفتگو دربارهٔ اعمال شیطانی در زندگی ایمانداران یا سبکهای مقابله و مخالفت با این اعمال اختصاص یافته است. بلکه بر این تأکید شده که به ایمانداران بگوید که گناه نکنند، و زندگی عادلانه داشته باشند. مثلاً در اول قرنتیان، وقتی مشکل "اختلاف عقیده" وجود دارد، پولس به کلیسا نمی‌گوید روح اختلاف عقیده را اخراج کنند، بلکه فقط از آنها استدعا می‌کند که "توافق داشته باشید" و "در اندیشه و رأی با هم متحد باشید" (اول قرنتیان ۱۰:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). وقتی مشکل زنا با محارم وجود دارد، او به قرنتیان نمی‌گوید روح زنا با محارم را اخراج کنند، بلکه می‌گوید باید خشمگین شده و تأدیب و انضباط کلیسایی را اجرا کنند تا زمانیکه خطاکار توبه کند (اول قرنتیان ۱:۵-۵). این نمونه‌ها می‌توانستند بارها در دیگر رسالات عهدجدید تکثیر شوند.

بنابراین، اگرچه عهدجدید به‌وضوح تأثیر اعمال شیطانی را در دنیا و حتی زندگی ایمانداران تشخیص می‌دهد، اما تمرکز اولیهٔ آن در رابطه با رشد مسیحی، بر اعمال شیطانی نیست، بلکه بر انتخابها و اعمال مسیحیان است (همچنین مراجعه کنید به غلاطیان ۱۶:۵-۲۶؛ افسسیان ۱:۴-۹:۶؛ کولسیان ۱:۳-۶:۴ و غیره). همچنین این باید تمرکز اولیهٔ تلاشهای امروزی ما باشد، وقتی سعی می‌کنیم در قدوسیت و ایمان رشد کرده و بر خواسته‌ها و اعمال گناه‌آلودی که در زندگیمان

باقیمانده، غلبه کنیم (مقایسه کنید با رومیان ٦:١-٢٣) و بر وسوسه‌هایی غلبه کنیم که از دنیای غیرایماندار برعلیه ما می‌آیند (اول قرنتیان ١٠:١٣). ما باید مسئولیت خودمان در اطاعت از خداوند را بپذیریم و به‌خاطر خطاهای خودمان، بعضی از نیروهای شیطانی را مقصّر ندانیم.

به هرحال، بعضی از عبارات نشان می‌دهند که نویسندگان عهدجدید قطعاً از حضور تأثیرات شیطانی در دنیا و زندگی مسیحیان آگاه بودند. پولس به تیموتاوس هشدار داد که در زمانهای آخر بعضیها "از ایمان روی‌گردان شده، از ارواح گمراه‌کننده و *تعالیم دیوها* پیروی خواهند کرد" (اول تیموتاوس ۴:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و این منجر به اعلام ممانعت از ازدواج و پرهیز از بعضی غذاها خواهد شد (آیهٔ ۳)، که خدا هر دوی آنها را "نیکو" آفریده است (آیهٔ ۴). درنتیجه، او بعضی از آموزه‌های دروغین را از منشأ شیطانی دانست. در دوم تیموتاوس، پولس استنباط می‌کند که کسانیکه با آموزه‌های صحیح مخالفت می‌کنند، توسط ابلیس تسخیر شده‌اند تا ارادهٔ او را انجام دهند: "حال آنکه خادم خداوند نباید نزاع کند، بلکه باید با همه مهربان باشد و قادر به تعلیم و بردبار. باید مخالفان را به‌نرمی ارشاد کند، بدین امید که خدا به آنها توبه عطا فرماید تا به شناخت حقیقت برسند و به خود آمده، *از دام ابلیس که ایشان را برای انجام خواست خود اسیر کرده است، برهند*" (دوم تیموتاوس ٢:٢٤-٢٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

همچنین عیسی اظهار کرد که یهودیانی که با سرسختی با او مخالفت می‌کردند، از پدرشان ابلیس پیروی می‌کردند: "شما *فرزندان پدر خود شیطان* هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید. او از اول قاتل بود و از راستی بی‌خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می‌گوید مطابق سرشت خود رفتار می‌نماید زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ‌ها است" (یوحنا ٨:٤٤).

تأکید بر اعمال خصمانهٔ غیرایمانداران، به‌عنوان اعمالی که تحت تأثیر دیوها یا گاهی اوقات با منشأ شیطانی است، با صراحت بیشتر در رسالهٔ اول یوحنا بیان شده است. او یک بیانیهٔ کلی را می‌گوید: "کسی که گناه می‌کند از ابلیس است" (اول یوحنا ۳:۸، ترجمهٔ قدیم) و ادامه داده، می‌گوید: "فرق بین فرزندان خدا و فرزندان شیطان در این است: هر که عدالت را به جا نمی‌آورد و یا برادر خود را

دوست نمی‌دارد، فرزند خدا نیست" (اول یوحنا ۳:۱۰). در اینجا یوحنا همهٔ کسانی را که از خدا متولد نشده‌اند، فرزندان ابلیس دانسته و تحت تأثیر و خواسته‌های ابلیس می‌داند.

وقتی ما همهٔ این بیانیه‌ها را با هم ترکیب می‌کنیم، می‌بینیم که شیطان به‌عنوان مبدّع دروغها، قتل، فریب، تعلیم دروغ و به‌طور کلّی، گناه می‌باشد. به همین دلیل، به‌طور منطقی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که عهدجدید از ما می‌خواهد که بدانیم تا حدودی، تقریباً همهٔ خطاها و گناهانی که امروزه رخ می‌دهند، تحت تأثیر دیوهاست. شیطان یا دیوها مسبّب همهٔ گناهان نیستند و همچنین نفوذ اصلی یا علّت گناه به‌خاطر اعمال شیطانی نیست، بلکه احتمالاً اعمال شیطانی عاملی برای تقریباً همهٔ گناهان و اعمال ویرانگری است که امروزه مخالف کار خدا در دنیاست.

در زندگی مسیحیان، همانطور که در بالا توجه کردیم، تأکید عهدجدید بر تأثیر دیوها نیست، بلکه بر گناهی است که در زندگی ایمانداران باقی می‌ماند. به هرحال، باید بدانیم که گناه کردن (حتی توسط مسیحیان) جایی برای تأثیرات شیطانی در زندگیمان باز می‌کند. بنابراین پولس توانست بگوید: "خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند. *ابلیس را مجال ندهید*" (افسسیان ۴:۲۶، ترجمهٔ قدیم). ظاهراً خشم نادرست می‌تواند به ابلیس (یا دیوها) مجال بدهد که بر زندگیمان تأثیر منفی بگذارند- شاید با حمله از طریق عواطف مان و شاید با افزایش خشم نادرستی که نسبت به دیگران احساس می‌کنیم. همچنین پولس "جوشن عدالت" (افسسیان ۶:۱۴) را بخشی از سلاحی ذکر می‌کند که باید برای ایستادگی در برابر "حیله‌های ابلیس" و مبارزه "علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی" (افسسیان ۶:۱۱-۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو) بکار ببریم. اگر گناه مکرر را در بخشهایی از زندگیمان داریم، ضعفها و شکافهایی در "جوشن عدالت" ما وجود دارد و اینها قسمت‌هایی است که در برابر حملات شیطانی آسیب‌پذیریم. اما عیسی که کاملاً از گناه آزاد بود، توانست به شیطان بگوید: "او بر من هیچ قدرتی ندارد" (یوحنا ۱۴:۳۰). ما می‌توانیم به ارتباط اول یوحنا ۵:۱۸ نیز توجه کنیم، ارتباط بین گناه نکردن و لمس نشدن توسط آن شریر: "ما می‌دانیم که آنکه از خدا تولد

یافته باشد در گناه زندگی نمی‌کند،[6] زیرا پسر- خدا او را حفظ می‌کند و شیطان به او دسترسی ندارد".

3. *آیا یک مسیحی می‌تواند دیوزده باشد؟*

اصطلاح دیوزدگی، اصطلاح ناخوشایندی است که به بعضی از ترجمه‌های انگلیسی کتاب مقدس راه یافته، اما واقعاً بازتابی در متن یونانی ندارد. عهدجدید یونانی دربارهٔ کسانی صحبت می‌کند که "دیو دارند" (متی ۱۸:۱۱؛ لوقا ۳۳:۷؛ ۲۷:۸؛ یوحنا ۲۰:۷؛ ۴۸:۸، ۴۹، ۵۲؛ ۲۰:۱۰) یا کسانیکه از تأثیر دیوها رنج می‌برند (یونانی *daimonizomai*)، اما هرگز از زبانی استفاده نمی‌کند که بگوید یک دیو، در واقع یک شخص را "به تملّک خود درمی‌آورد".

مشکل هر دو اصطلاحِ *دیوزدگی* و *دیو داشتن* در این است که تفاوت ظریفی را در این نفوذ شیطانی قوی بیان می‌کنند که ظاهراً استنباط می‌کند کسی که تحت حملهٔ شیطانی است، هیچ حقّ انتخابی ندارد، جز اینکه تسلیم شود. آنها پیشنهاد می‌کنند که شخص دیگر نمی‌تواند اراده‌اش را بکار ببرد و کاملاً تحت تسلّط روح شریر است. اگرچه این می‌تواند در شدیدترین موارد درست باشد، مانند کسی که در سرزمین جَدَریان دیو داشت (مراجعه کنید به مرقس ۵:۱-۲۰؛ توجه کنید که بعد از آنکه عیسی دیوهای او را بیرون کرد، او "عقل سالم" داشت، آیهٔ ۱۵)، قطعاً در بسیاری از موارد حملهٔ شیطانی یا کشمکش با دیوها در زندگی بسیاری از افراد صدق نمی‌کند.[7]

پس ما باید چه پاسخی به این سؤال بدهیم: "آیا یک مسیحی می‌تواند دیوزده باشد؟" درحالیکه من ترجیح می‌دهم اصلاً از عبارت *دیوزده* استفاده نکنم، اما در هر مورد، پاسخ این سؤال به مفهوم "دیوزدگی" بستگی خواهد داشت. اگر منظور شخص از "دیوزدگی" این است که ارادهٔ شخص کاملاً تحت تسلّط دیو است و آن شخص هیچ قدرتی ندارد که کار درست را انتخاب کند و از خدا اطاعت کند، پس پاسخ به اینکه یک مسیحی می‌تواند دیوزده باشد، قطعاً منفی خواهد بود، چون کتاب مقدس تضمین می‌کند که گناه هیچ تسلّطی بر ما ندارد، چون ما با مسیح قیام کرده‌ایم (رومیان ۱۴:۶، همچنین به آیات ۴، ۱۱ مراجعه کنید).

از طرف دیگر، اکثر مسیحیان موافق‌اند که درجات مختلفی از حملات یا نفوذ شیطانی در زندگی ایمانداران می‌تواند وجود داشته باشد. یک ایماندار می‌تواند گاهگاهی، به‌طور ملایم یا شدید، تحت حملهٔ دیوها باشد. (توجه کنید به "دختر ابراهیم" که "هیجده سال گرفتار شیطان بود"، پس او "روح ضعف و ناتوانی داشت" و "پشت اش خمیده شده بود و نمی‌توانست راست بایستد" [لوقا ۱۳:۱۶، ۱۱]). اگرچه مسیحیان بعد از پنطیکاست، قدرت کاملتر روح‌القدس را دارند که در درونشان کار می‌کند و به آنها توانایی می‌بخشد که بر حملات شیطانی پیروز شوند، اما همیشه این قدرتی را که به‌حقّ متعلّق به آنهاست، صدا نمی‌کنند یا حتی از آن آگاه نیستند. بهتر است که ما از دسته‌بندی این نفوذ و تأثیرات، با اصطلاح *دیوزدگی* (همچنین استفاده از اصطلاحات دیگری همچون *تحتِ ستم* یا *تسخیر شده*) اجتناب کنیم و فقط بدانیم که *درجات مختلفی از حمله یا نفوذ شیطانی می‌تواند در انسانها وجود داشته باشد*، حتی در مسیحیان، و فقط به این شکل آن را بیان کنیم. به هرحال، در همهٔ موارد، درمان آن یکسان خواهد بود: دیو را به نام عیسی توبیخ کرده (نهیب زده) و فرمان خروج بدهید.[۸]

4. عیسی به همهٔ ایمانداران اقتدار می‌دهد که دیوها را توبیخ کرده و به آنها فرمان خروج بدهند.

وقتی عیسی، دوازده شاگرد را پیشاپیش خود برای موعظهٔ ملکوت خدا فرستاد، "به آنها قدرت و اختیار داد تا *بر تمامی ارواح ناپاک* چیره شوند" (لوقا ۹:۱). بعد از آنکه آن هفتاد نفر در شهرها و روستاها ملکوت خدا را موعظه کردند، با خوشی بازگشته و گفتند: "خداوندا، با ذکر نام تو حتی ارواح ناپاک تسلیم ما می‌شوند!" (لوقا ۱۰:۱۷) و عیسی به آنها گفت: "من به شما قدرت [اقتدار] داده‌ام که... تمام قوای دشمن را پایمال نمائید" (لوقا ۱۰:۱۹). وقتی فیلپُس مبشّر به سامره رفت تا انجیل مسیح را موعظه کند، "ارواح ناپاک با فریاد از مبتلایان بسیار خارج می‌شدند" (اعمال ۸:۷) و پولس از اقتدار روحانی بر دیوها استفاده کرد تا به روح غیب‌گویی در یک دختر غیبگو بگوید: "به نام عیسی مسیح به تو فرمان می‌دهم از او خارج شو" (اعمال ۱۶:۱۸).

پولس از اقتدار روحانیش آگاه بود، هم در مواجههٔ رویارو مانند مورد موجود در اعمال ۱۶ و هم در دعاهایش. او گفت: "اگرچه ما در این دنیا به سر می‌بریم، اما جنگی که می‌کنیم دنیوی و جسمانی نیست. *اسلحهٔ جنگ ما* سلاح‌های دنیایی نیست، بلکه *از طرف خدا قدرت دارد تا قلعه‌ها را ویران کند*" (دوم قرنتیان ۱۰:۳-۴). بعلاوه، تا حدودی در توصیف جنگ با "فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی" (مراجعه کنید به افسسیان ۶:۱۰-۱۸، ترجمهٔ قدیم) دربارهٔ چالشهای مسیحیان در برابر "مکرهای ابلیس" صحبت کرد. یعقوب به همهٔ خوانندگان اش (در بسیاری از کلیساها) می‌گوید: "*در مقابل ابلیس مقاومت نمائید* تا از شما بگریزد" (یعقوب ۴:۷). همچنین پترس به خوانندگان اش در بسیاری از کلیساهای آسیای صغیر می‌گوید: "دشمن شما ابلیس، چون شیری غُران به هر سو می‌گردد و در جستجوی کسی است که او را ببلعد. با قدرت ایمان *در مقابل او بی ایستید*" (اول پترس ۵:۸-۹).

ما باید تشخیص بدهیم که کار مسیح بر روی صلیب، پایهٔ نهایی اقتدار ما بر دیوهاست.[۹] اگرچه مسیح در بیابان بر شیطان پیروز شد، اما رسالات عهدجدید به صلیب به‌عنوان لحظه‌ای اشاره می‌کنند که شیطان قطعاً شکست خورد. عیسی، جسم و خون به خود گرفت "تا به‌وسیلهٔ مرگ خود شیطان را که بر مرگ قدرت دارد نابود سازد" (عبرانیان ۲:۱۴). خدا بر روی صلیب "تمام قدرت‌های آسمانی و فرمانروایان را خلع سلاح کرد و بر آنها پیروز شد و آنها را پیش همه رسوا ساخت" (کولسیان ۲:۱۵). بنابراین، شیطان از صلیب مسیح متنفر است، چون در آنجا قطعاً تا ابد شکست خورد. به‌خاطر مرگ مسیح بر صلیب، گناهان ما کاملاً آمرزیده شد و شیطان هیچ اقتدار قانونی بر ما ندارد.

بعلاوه، عضویت ما به‌عنوان فرزندان در خانوادهٔ خدا، یک جایگاه ثابت روحانی است که از آنجا در نبرد روحانی شرکت می‌کنیم. پولس به همهٔ مسیحیان می‌گوید: "زیرا همگی شما بوسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید" (غلاطیان ۳:۲۶، ترجمهٔ قدیم). وقتی شیطان برای حمله به

طرف ما می‌آید، او به یکی از *فرزندان خدا* حمله می‌کند، یعنی به یک عضو از خانوادهٔ خدا. این حقیقت به ما اقتدار می‌بخشد که او را شکست دهیم و با موفقیت برعلیه او بجنگیم.

اگر به نظر ما ایمانداران، اعلام کلام توبیخ‌آمیز به یک دیو صحیح باشد، باید به یاد داشته باشیم که نباید از دیوها بترسیم. اگرچه قدرت شیطان و دیوها، کمتر از قدرت روح‌القدس است که در درون ما کار می‌کند، اما یکی از راهکارهای شیطان این است که سعی می‌کند ما را بترساند. مسیحیان به جای اینکه تسلیم این ترس شوند، باید حقایق کتاب مقدس را به خود یادآوری کنند، که به ما می‌گوید: "شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید زیرا *او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است*" (اول یوحنا ۴:۴، ترجمهٔ قدیم)؛ و "زیرا روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح ترس، بلکه روح قوّت و محبت و انضباط [خویشتنداری] است" (دوم تیموتاوس ۱:۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس به افسسیان می‌گوید در جنگ روحانی‌شان باید از "سپر ایمان" استفاده کنند که با آن می‌توانند "تمام تیرهای آتشین شیطان را بی‌اثر" سازند (افسسیان ٦:١٦). این بسیار مهم است، چون متضاد ترس، ایمان به خداست. همچنین او به آنها می‌گوید در نبرد روحانی‌شان شجاع باشند، تا با پوشیدن تمام سلاحهای خدا، "در آن روز شریر در برابر حمله‌های دشمن تاب مقاومت داشته باشید و تا پایان جنگ هم *پایدار بمانید*" (افسسیان ٦:١٣). پولس می‌گوید مسیحیان در نبرد با نیروهای روحانی متخاصم، نباید کناره‌گیری کرده یا بترسند، بلکه باید با شجاعت ایستاده و بدانند که سلاحها و اسلحه‌شان "از طرف خدا قدرت دارد تا قلعه‌ها را ویران کند" (دوم قرنتیان ۱۰:۴؛ مقایسه کنید با اول یوحنا ۵:۱۸).

در عمل، اقتدار برای توبیخ دیوها، به‌طور خلاصه می‌تواند فرمان به یک روح شریر باشد که آنجا را ترک کنید، وقتی به حضور تأثیرات شیطانی در زندگی شخصی یا زندگی اطرافیان‌مان مشکوک هستیم. ما باید "در مقابل ابلیس مقاومت [نمائیم]" (یعقوب ۴:۷) و او از ما خواهد گریخت. گاهی اوقات یک فرمان کوتاه به نام عیسی کافی خواهد بود. گاهی اوقات بهتر است در فرایند فرمان دادن به روح شریر برای ترک یک شرایط، از کتاب مقدس نقل قول کنیم. پولس دربارهٔ "شمشیر

روح‌القدس یعنی کلام خدا" (افسسیان ٦:١٧) صحبت می‌کند. وقتی عیسی در بیابان توسط شیطان وسوسه شد، بارها در پاسخ به وسوسه‌های شیطان از کتاب مقدس نقل قول کرد (متی ۴:۱-۱۱). آیات مناسب کتاب مقدس می‌تواند شامل بیانیه‌های کلی پیروزی عیسی بر شیطان باشد (متی ۱۲:۲۸-۲۹؛ لوقا ۱۰:۱۷- ۱۹؛ دوم قرنتیان ۱۰:۳-۴؛ کولسیان ۲:۱۵؛ عبرانیان ۲:۱۴؛ یعقوب ۴:۷؛ اول پترس ۵:۸-۹؛ اول یوحنا ۳:۸؛ ۴:۴؛ ۵:۱۸)، اما آیاتی که مستقیماً دربارهٔ یک وسوسهٔ خاص یا مشکلات موجود صحبت می‌کنند نیز می‌تواند مناسب باشد.

باید به یاد داشته باشید که قدرت اخراج دیوها از قوّت خودمان یا قدرت صدایمان نیست، بلکه از روح‌القدس است (متی ۱۲:۲۸؛ لوقا ۱۱:۲۰). بعلاوه، عیسی به‌وضوح هشدار می‌دهد که نباید بیش از حدّ در قدرتمان بر دیوها شادی کرده یا مغرور شویم، بلکه باید در نجات عظیم خود شادی کنیم. باید این را در نظر داشته باشیم که مبادا مغرور شویم و روح‌القدس قدرت‌اش را از ما بگیرد. وقتی هفتاد نفر با شادی برگشته و گفتند: "خداوندا، با ذکر نام تو حتی ارواح ناپاک تسلیم ما می‌شوند!" (لوقا ۱۰:۱۷)، عیسی به آنها گفت: "ولی از این که ارواح تسلیم شما می‌شوند خوشی نکنید، بلکه شاد باشید که نامهای شما در عالم بالا ثبت شده است" (لوقا ۱۰:۲۰).

5. ما باید انتظار داشته باشیم که انجیل با قدرت برای پیروزی بر اعمال ابلیس بیاید.

وقتی عیسی برای موعظهٔ انجیل به جلیل رفت، "ارواح ناپاک هم از عدهٔ زیادی بیرون آمدند" (لوقا ۴:۴۱). وقتی فیلیپُس به سامره رفت تا انجیل را موعظه کند، "ارواح ناپاک با فریاد از مبتلایان بسیار خارج می‌شدند..." (اعمال ۸:۷). عیسی به پولس مأموریت داد که در بین غیریهودیان موعظه کند تا "ایشان را از تاریکی به روشنائی و از قلمرو شیطان به سوی خدا بازگردانی تا از راه ایمان به من، گناهان‌شان آمرزیده شود و در بین مقدسین خدا حصه داشته باشند" (اعمال ٢٦:١٨) پولس گفت اعلامیهٔ انجیل او "با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهانِ روح و قدرت، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد" (اول قرنتیان ۲:۴-۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۱۰:۳-۴). اگر واقعاً به شهادت کتاب مقدس دربارهٔ

وجود و اعمال دیوها ایمان داریم، و واقعاً معتقدیم که "پسر خدا ظاهر شد *تا کار شیطان را نابود سازد*" (اول یوحنا ۳:۸)، پس به‌درستی می‌توانیم انتظار داشته باشیم که حتی امروز هم وقتی انجیل به غیرایمانداران اعلام می‌شود و برای ایماندارانی دعا می‌شود که شاید از این بُعد جنگ روحانی آگاه نبودند، یک پیروزی واقعی که غالباً بلافاصله قابل شناسایی است، بر قدرت دشمن ظاهر خواهد شد. باید انتظار وقوع آن را داشته باشیم، آن را به‌عنوان بخش طبیعی کار مسیح در بنای ملکوتش بدانید و از پیروزی مسیح بر آن شادی کنید.

2. سؤالاتی برای مرور

1. فرشتگان چه هستند؟
2. سه هدف فرشتگان را نام ببرید.
3. رابطهٔ ما با فرشتگان باید چگونه باشد؟
4. منشأ دیوها از کجاست؟
5. آیا مسیحیان می‌توانند تحت تأثیر دیوها باشند؟ توضیح دهید.
6. مسیحیان به چه طریقهایی می‌توانند اقتدار بر دیوها را بکار گیرند؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا به نظرتان بعضی از فرشتگان، اکنون به شما نگاه می‌کنند؟ به نظرتان وقتی به شما نگاه می‌کنند، چه نگرش یا نگرشهایی دارند؟ اگر آگاهانه در نظر می‌گرفتید که وقتی برای خدا سرودهای ستایشی می‌خوانید، در حضور فرشتگان هستید، در این صورت در نگرشتان نسبت به پرستش چه تفاوتی ایجاد می‌شد؟
2. آیا تابحال به‌طور برجسته از خطر جسمانی یا انواع خطرات دیگر نجات یافته و متعجب شُدید که آیا فرشتگان در آن زمان برای کمک به شما حضور داشتند یا خیر؟

3. پیش از مطالعهٔ این فصل، آیا فکر می‌کردید که اکثر اعمال شیطانی به زمان عهدجدید یا فرهنگهای دیگری غیر از فرهنگ خودتان محدود بود؟ بعد از مطالعهٔ این فصل، آیا بخشهایی در جامعه‌تان هست که به نظرتان شاید امروز تحت تأثیر بعضی از تأثیرات شیطانی باشند؟ آیا به‌خاطر احتمال رویارویی با اعمال شیطانی در زندگی خود یا اطرافیانتان می‌ترسید؟ کتاب مقدس می‌گوید چه چیزی به‌طور خاص به این احساس ترس رسیدگی خواهد کرد؟ اگر شما می‌ترسید، آیا به نظرتان خداوند از شما می‌خواهد این ترس را احساس کنید؟
4. آیا اکنون گناهانی در زندگی‌تان هست که می‌تواند پایگاهی برای بعضی از اعمال شیطانی فراهم کند؟ اگر اینطور است، خداوند از شما می‌خواهد که در رابطه با این گناه چه کار کنید؟

4. اصطلاحات خاص

فرشته

رئیس فرشتگان

کروبیان

دیوزدگی

دیوزده

دیوها

موجودات زنده

میکائیل

ریاسات و قدرتها

شیطان

سرافین

مراقبین

5. عبارات حفظی از کتاب مقدس

دو عبارت حفظی برای این فصل پیشنهاد شده است:

مکاشفه ۵:۱۱-۱۲

"آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها دَور آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: "برهٔ قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت و حکمت و توانایی، حُرمت و جلال و تمجید بیابد."

یعقوب ۴:۷-۸

"پس از خدا اطاعت کنید و در مقابل ابلیس مقاومت نمائید تا از شما بگریزد. خود را به خدا نزدیک سازید که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را بشوئید. ای ریاکاران، دلهای خود را پاک سازید".

---

1. کلمهٔ عبری *cherub* "کَروبی" مفرد است، درحالیکه *cherubim* "کروبیان" حالت جمع است.
2. کلمهٔ عبری *seraph* "سرافی" مفرد است، درحالیکه *seraphim* "سرافین" حالت جمع است.
3. به فصل ۱۱ مراجعه کنید.
4. به این معنا نیست که اکنون این فرشتگان گناهکار بر دنیا هیچ تأثیری نمی‌گذارند، چون در آیهٔ ۹ پترس می‌گوید خداوند می‌داند چگونه "شریران را تا روز داوری تحت عقوبت نگهدارد"، در اینجا به انسانهای گناهکاری اشاره می‌کند که آشکارا همچنان در دنیا نفوذ داشته و حتی برای خوانندگان پترس مشکل ایجاد می‌کردند. آیهٔ ۴ فقط به این معناست که فرشتگان شریر از حضور خدا دور شده و تا داوری نهایی، تحت نوعی عوامل بازدارنده هستند، اما در عین حال، عمل پیوستهٔ آنها را در دنیا نفی نمی‌کند.
5. مثلاً به مزمور ۴۵ مراجعه کنید که از توصیف یک پادشاه آسمانی به توصیف یک مسیحای الهی می‌پردازد.

6. در اینجا فعل یونانی زمان حال، این احساس را ایجاد می‌کند که "به گناه ادامه نمی‌دهد".

7. کلمهٔ *diamonizomai*، که می‌توان "تحت تأثیر دیوها" یا "دیوزده شدن" ترجمه کرد، سیزده مرتبه در عهدجدید دیده می‌شود، همهٔ آنها در اناجیل است: متی ۴:۲۴؛ ۸:۱۶، ۲۸، ۳۳؛ ۹:۳۲؛ ۱۲:۲۲؛ ۱۵:۲۲ ("سخت گرفتار روح ناپاک شده")؛ مرقس ۱:۳۲؛ ۵:۱۵، ۱۶، ۱۸؛ لوقا ۸:۳۶ و یوحنا ۱۰:۲۱. به نظر می‌رسد که همهٔ این نمونه‌ها تأثیر نسبتاً شدید دیوها را نشان می‌دهند. با توجه به اینها، شاید بهتر باشد که کلمهٔ انگلیسی *دیوزده demonized* را در موارد شدید یا مفرط بکار برد. به نظر من کلمهٔ *دیوزده* در انگلیسی، دربارهٔ تأثیر یا کنترل بسیار شدید دیوها صحبت می‌کند. (مقایسه کنید با کلمات مشابه دیگری که از "-ized" استفاده شده: pasteurized پاستوریزه شدن، homogenized هموژنیزه شدن، tyrannized مورد ظلم قرار گرفتن، materialized تحقق یافتن، nationalized ملّی شدن و غیره. این کلمات همگی دربارهٔ تبدیل کامل موضوع مورد بحث صحبت می‌کنند، نه فقط یک تأثیر ملایم یا متعادل). اما امروزه در بعضی از ادبیات مسیحی، به‌طور متداول برای صحبت از کسانیکه تحت نوعی حملهٔ شیطانی هستند، می‌گویند که "دیوزده" شده‌اند. حکیمانه‌تر است که این اصطلاح را برای موارد شدیدتری از تأثیرات شیطانی حفظ کنیم، تا مبادا زبان ما استنباطی برای تأثیری قویتر از تأثیر واقعی باشد.

8. بعلاوه، اگر گناه خاصی هست که به دیو پایگاه نفوذی بخشیده، این گناه باید اعتراف و ترک شود (به مطالب بالا مراجعه کنید). اما همهٔ حملات شیطانی را نمی‌توان به یک گناه خاص ارتباط داد، چون عیسی شدیداً توسط شیطان وسوسه شد، همانطور که حوا هم قبل از سقوط وسوسه شد.

9. در این پاراگراف و پاراگراف بعدی دربارهٔ فرزند خواندگی، من مدیونِ کار عالی تیموتی اِم وارنِر، *جنگ روحانی*، هستم (Wheaton, III.: Crossway, 1991) صفحات ۵۵-۶۳.

بخش ۳

آموزهٔ انسان

فصل یازدهم

آفرینش انسان

+ چرا خدا ما را آفرید؟

+ چگونه خدا ما را به‌صورت خود آفرید؟

+ منظور کتاب مقدس از "جان" و "روح" چیست؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

فصلهای قبلی به ماهیت خدا و آفرینش جهان، موجودات روحانی که او آفرید و رابطهٔ او با دنیا در رابطه با پاسخ به دعا پرداخت. در بخش بعدی، ما به اوج عمل آفرینندهٔ خدا، یعنی آفرینش انسانها به‌صورت زن و مرد تمرکز می‌کنیم، یعنی آفرینش انسانها به‌صورتی که بیشتر شبیه خدا باشند تا هر چیز دیگری که او آفریده است. ما اول به هدف خدا از آفرینش انسان و ماهیت انسان که خدا برای او در نظر گرفته می‌پردازیم (فصلهای ۱۱-۱۲). بعد به ماهیت گناه و نااطاعتی انسان از خدا می‌پردازیم (فصل ۱۳).

الف. کاربرد کلمهٔ انسان برای اشاره به نژاد بشر

پیش از گفتگو دربارهٔ موضوع این فصل، لازم است که به‌طور خلاصه به این بپردازیم که آیا استفاده از کلمهٔ *انسان* "*man*" [در انگلیسی به معنای "مرد" نیز می‌باشد] برای اشاره به کلّ نژاد بشر مناسب است (چیزی که در عنوان این فصل بکار رفته). امروزه بعضیها مخالف اند که از کلمهٔ *انسان* "*man*"، به‌طور کلّی برای اشاره به نژاد بشر استفاده کنیم (شامل مردان و زنان)، چون ادعا می‌کنند که این استعمال به معنای عدم حسّاسیت نسبت به زنان است. این مخالفان ترجیح

می‌دهند که فقط از اصطلاحاتی استفاده کنیم که از لحاظ جنسی خنثی هستند، همچون بشرّیت، نوع بشر، موجودات بشری یا اشخاص برای اشاره به نژاد بشر.

من بعد از در نظر گرفتن این پیشنهاد، تصمیم گرفتم که برای اشاره به نـژاد بشرـ در ایـن کتـاب، بـه استفاده از کلمهٔ *انسان*"man" (بعـلاوهٔ چنـد اصـطلاح دیگـر) ادامـه دهـم، چـون ایـن اسـتعمال در پیدایش ۵ از حکم الهی برخوردار است و به نظـرم یـک مسـألهٔ الهیـاتی در خطـر اسـت. در پیـدایش ۱:۵-۲ می‌خوانیم: "وقتی خدا انسان را خلق کرد، او را مثل خود آفرید. آنها را مرد و زن آفرید. آنها را برکت داد و *اسم آنها را آدم گذاشت*" (مقایسه کنید با پیدایش ۲۷:۱). اصـطلاح عـبری کـه "انسـان، Man" ترجمه شده، *adam* است، همان اصطلاحی که برای اسم آدم بکار رفته و گاهی اوقـات بـرای متمایز ساختن زنان از مردان بکار رفته است (پیدایش ۲۲:۲، ۲۵؛ ۱۲:۳؛ جامعـه ۲۸:۷). بنـابراین، استفاده از این اصطلاح برای اشاره به (۱) موجودات بشری مذکر و (۲) نژاد کلّی بشرـ، از خـدا آغـاز شده و ما نباید آن را ناخوشایند یا عدم حسّاسیت بدانیم.

شاید یک نفر مخالفت کند که این فقط یک ویژگی اتفاقی در زبان عـبری اسـت، امـا ایـن اسـتدلال قانع‌کننده نیست، چون پیدایش ۲:۵ به‌طور خاص عمل خدا را در انتخاب نامی توصیف می‌کند کـه به‌طور کلّی برای نژاد بشر بکار می‌رود.

من در اینجا استدلال نمی‌کنم که ما باید همیشه از الگوهـای گفتـاری کتـاب مقـدس نسـخه‌برداری کنیم یا اشتباه است که گاهی اوقات برای اشاره بـه نـژاد بشرـ از اصـطلاحاتی اسـتفاده کنـیم کـه از لحاظ جنسی خنثی است (چنانکه در این جمله این کار را کردم)، بلکه عمل *نامگذاری* توسـط خـدا که در پیدایش ۲:۵ گزارش شده، نشان می‌دهد که اسـتفاده از "انسـان، man" بـرای اشـاره بـه کـلّ نژاد، یک انتخاب خوب و بسیار مناسب است و نباید از آن اجتناب کنیم.[۱]

مسألهٔ الهیاتی این است که آیا پیشنهاد رهبری یا سرپرستی توسط مردهـا از ابتـدای آفـرینش وجـود داشته اسـت. ایـن حقیقـت کـه خـدا نـژاد بشرـ را "زن، Woman" نامگـذاری نکـرد، بلکـه "انسـان، man[در انگلیسی یعنی مرد]" نامگذاری کرد، احتمالاً برای درک نقشهٔ اولیهٔ خدا برای زنان و مردان

مهم است. البته این سؤال دربارهٔ اسمی که برای اشاره به نژاد بکار می‌بریم، تنها عامل این مبحث نیست، بلکه یکی از عوامل است و امروزه بکارگیری زبان در این رابطه، برای گفتگو دربارهٔ نقشهای مذکر- مؤنث مهم است.

ب. چرا انسان آفریده شد؟

1. خدا نیازی نداشت که انسان را بیافریند، اما او ما را برای جلال خودش آفرید.

در مبحث استقلال خدا در فصل ۵، چند عبارت از کتاب مقدس را مورد توجه قرار دادیم که تعلیم می‌دهد خدا برای هیچ چیزی به ما یا بقیهٔ خلقت نیاز ندارد، با این حال، ما و بقیهٔ خلقت، او را جلال می‌دهیم و باعث خوشی او می‌شویم. چون از ازل در بین اعضای تثلیث، محبت و مشارکت کامل وجود داشت (یوحنا ۵:۱۷، ۲۴)، خدا ما را به‌خاطر احساس تنهایی خود یا نیاز به مشارکت با اشخاص دیگر خلق نکرد- خدا به هیچ دلیلی به ما نیاز نداشت.

به هرحال، *خدا ما را برای جلال خودش آفرید*. ما در رسیدگی به استقلال خدا متوجه شدیم که او دربارهٔ پسران و دختران اش از اقصای جهان می‌گوید: "آنها را برای جلال خود آفریده" (اشعیا ۷:۴۳؛ مقایسه کنید با افسسیان ۱:۱۱-۱۲). بنابراین ما باید "همه [کارها] را برای جلال خدا انجام [دهیم]" (اول قرنتیان ۱۰:۳۱).

این حقیقت تضمین می‌کند که زندگی ما مهم است. وقتی در ابتدا متوجه می‌شویم که خدا نیازی نداشت که ما را بیافریند و برای هیچ چیز به ما نیاز ندارد، می‌توانستیم نتیجه‌گیری کنیم که زندگی ما هیچ اهمیتی ندارد. اما کتاب مقدس به ما می‌گوید که ما برای جلال دادن خدا آفریده شده‌ایم و نشان می‌دهد که ما برای خدا مهم هستیم. این تعریف نهایی اهمیت واقعی یا اهمیت زندگی ماست: اگر ما واقعاً تا ابد برای خدا مهم هستیم، پس چه مقیاس بزرگتری را برای اهمیت یا ارزش خود می‌خواهیم؟

2. هدف ما در زندگی چیست؟

این حقیقت که خدا ما را برای جلال خودش آفریده، نشاندهندهٔ پاسخ صحیح به این سؤال است: "هدف ما در زندگی چیست؟" هدف ما باید تحقّق دلیلی باشد که خدا ما را به‌خاطر آن آفریده: جلال دادنِ او. وقتی دربارهٔ خدا صحبت می‌کنیم، این خلاصهٔ خوبی از هدف ماست. اما وقتی دربارهٔ علایق خودمان صحبت می‌کنیم، به این اکتشاف شادی‌بخش دست می‌یابیم که باید از خدا لذت ببریم و در او و رابطه‌مان با او لذت ببریم.[۲] عیسی می‌گوید: "من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند" (یوحنا ۱۰:۱۰، ترجمهٔ قدیم). داوود به خدا می‌گوید: "در حضور تو کمال خوشی است و در دست راست تو سُرُور ابدی" (مزامیر ۱۶:۱۱). او مشتاق سکونت ابدی در خانهٔ خداوند است، "تا از دیدار جمال او همیشه برخوردار باشم" (مزامیر ۲۷:۴) و آساف فریاد برآورد:

> "کیست برای من در آسمان؟ غیر از تو هیچ چیزی را در زمین نیز نمی‌خواهم. هر چند بدنم فرسوده و دلم ضعیف گردد، اما خدا صخرهٔ دلم و تا ابد همه چیز من است" (مزامیر ۷۳:۲۵-۲۶).

کمال خوشی در شناخت خدا و لذت بردن از برتری شخصیت اوست. برکتِ بودن در حضور او، لذت بردن از مشارکت با او بزرگتر از هر چیز قابل تصوّر است. بنابراین، نگرش طبیعی دل یک شخص مسیحی، لذت بردن در خداوند و درسهای زندگی است که او به ما می‌دهد (رومیان ۵:۲-۳؛ فیلیپیان ۴:۴؛ اول تسالونیکیان ۵:۱۶-۱۸؛ یعقوب ۱:۲؛ اول پطرس ۱:۶، ۸ و غیره).[۳]

وقتی خدا را جلال داده و از او لذت می‌بریم، کتاب مقدس به ما می‌گوید او در ما شادمان می‌شود. ما می‌خوانیم: "همان طوری که داماد از داشتن عروس زیبای خود لذت می‌برد، خدا نیز از داشتن تو خوشحال می‌شود" (اشعیا ۶۲:۵) و صفنیا نبوّت می‌کند که خداوند "از تو خشنود است. و در عشق خود به تو زندگی تازه خواهد داد. او برای تو خواهد سرایید و از تو خرسند خواهد بود. همچون کسانی که در جشن هستند" (صفنیا ۳:۱۷-۱۸، ترجمهٔ مژده برای عصر جدید).

این ادراک دربارهٔ آموزهٔ آفرینش انسان، نتایج بسیار عملی دارد. وقتی درمی‌یابیم که خدا ما را برای جلال دادن خودش آفریده و در جهت تحقق این هدف عمل می‌کنیم، در این صورت خوشی بسیار را در خداوند تجربه می‌کنیم، آن خوشی که قبلاً هرگز تجربه نکرده بودیم. وقتی آگاهی از شادی خدا در مشارکت با ما را هم به آن می‌افزاییم، خوشی ما مملو از "شادمانی وصف‌ناپذیر و پرجلال" می‌شود (اول پترس ۱:۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

پ. انسان به‌صورت خدا

1. مفهوم "به‌صورتِ خدا".

از بین همهٔ مخلوقاتی که خدا آفریده، او فقط یک مخلوق، یعنی انسان را "به‌صورت خدا" آفرید. این چه مفهومی دارد؟ ما می‌توانیم از این تعریف استفاده کنیم: *این حقیقت که انسان به‌صورت خداست، یعنی انسان مانند خداست و خدا را نشان می‌دهد.*

وقتی خدا می‌گوید: "حالا انسان را می‌سازیم. آنها به‌صورت ما و به شکل ما باشند" (پیدایش ۱:۲۶)، یعنی خدا نقشه می‌کشد که موجودی شبیه خودش بسازد. کلمهٔ عبری برای "تصویر یا صورت" (*tselem*) و کلمهٔ عبری برای "به شکل یا شباهت" (*demut*)، به چیزی اشاره می‌کند که شبیه است، اما با آنچه که نشاندهندهٔ آن است، یکسان نیست، یا یک "صورت یا تصویری" از آن است. کلمهٔ *صورت یا تصویر* می‌تواند برای چیزی بکار رود که چیز دیگری را نشان می‌دهد.

الهیدانان زمان زیادی را صرف تلاش برای نشان کردن یک ویژگی یا اندکی از ویژگیهای انسان کرده‌اند که در آن تصویر خدا به‌طور اساسی دیده می‌شود. بعضیها فکر کرده‌اند که تصویر خدا در توانایی عقلانی انسان است، عده‌ای دیگر آن را در قدرت او برای تصمیم‌گیریهای اخلاقی و انتخابهای ارادی دانسته‌اند. عده‌ای فکر کرده‌اند که تصویر خدا به پاکی اخلاقی اولیهٔ انسان یا آفرینش او به‌عنوان مرد و زن (مراجعه کنید به پیدایش ۱:۲۷) یا فرمانروایی او بر زمین اشاره می‌کند.

در این مبحث بهتر است در ابتدا بر *مفهوم* کلمات *صورت* و *شباهت* تمرکز کنیم. همانطور که دیدیم، این اصطلاحات مفاهیم واضحی را برای خوانندگان اولیه داشتند. وقتی درمی‌یابیم که کلمات عبری برای "صورت" و "شباهت" به‌سادگی به خوانندگان اولیه می‌گفت که انسان مانند خدا بود و به طرق بسیار خدا را نشان می‌داد، بسیاری از مباحثات دربارهٔ مفهوم "به‌صورت خدا"، یک بررسی برای مفهوم بسیار تنگ‌نظرانه و بسیار خاص بوده است. وقتی کتاب مقدس گزارش می‌دهد که خدا گفت: "حالا انسان را می‌سازیم. آنها به صورت ما و به شکل ما باشند" (پیدایش ۱:۲٦)، این برای خوانندگان اولیه فقط این مفهوم را داشت: "بیایید انسان را بسازیم تا *مانند* ما باشد و *نشاندهندهٔ* ما باشد".

چون این مفاهیم "صورت" و "شباهت" بود، پس لازم نیست که کتاب مقدس چنین چیزی را بگوید: "این حقیقت که انسان به‌صورت خداست، یعنی انسان به این طریقها مانند خداست: توانایی عقلانی، پاکی اخلاقی، ماهیت روحانی، فرمانروایی بر زمین، خلاقیت، توانایی در تصمیم‌گیریهای اخلاقی و جاودانگی" (یا بیانیه‌های مشابه). این توضیح غیرضروری است، نه‌فقط به‌خاطر اینکه این اصطلاحات، مفاهیم واضحی داشتند، بلکه چنین فهرستی نمی‌تواند حقّ مطلب را بیان کند: این متن فقط باید تأیید کند که انسان *مانند خداست*، و بقیهٔ کتاب مقدس جزئیات بیشتری را برای توضیح آن ارائه می‌کند. در واقع، وقتی بقیهٔ کتاب مقدس را می‌خوانیم، درمی‌یابیم که درک کامل شباهت انسان به خدا، نیازمند درک کامل کیستی خدا در وجود و اعمال اش و درک کامل کیستی انسان و کارهایش است. هرچه بیشتر دربارهٔ خدا و انسان بدانیم، شباهتهای بیشتری را تشخیص داده و منظور کتاب مقدس را از اینکه انسان به صورت خداست، به‌طور کاملتر درک خواهیم کرد. این عبارت به همهٔ طریقه‌هایی اشاره می‌کند که انسان مانند خداست.

2. *سقوط: تصویر خدا خدشه‌دار شد، اما از بین نرفت.*

شاید تعجب کنیم که آیا هنوز می‌توان بعد از گناه انسان، او را *مانند* خدا دانست. این سؤال خیلی زود در پیدایش پاسخ داده می‌شود، جاییکه خدا به نوح اقتدار داد که دقیقاً بعد از سیل، مجازات

مرگ را برای قتل در بین انسانها مقرّر کند، خدا می‌گوید: "هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود. *زیرا خدا انسان را به‌صورت خود ساخت*" (پیدایش ٦:٩، ترجمهٔ قدیم). اگرچه انسانها گناهکارند، اما هنوز به اندازهٔ کافی شبیه خدا هستند که قتل یک نفر دیگر ("ریختن خون"، یک عبارت در عهدعتیق برای کُشتن یک انسان)، به معنای حمله به بخشی از آفرینش است که بیش از همه به خدا شباهت دارد و آشکارکنندهٔ تلاش یا اشتیاق (اگر کسی می‌توانست) برای حمله به خداست. انسان هنوز به‌صورت خداست. عهدجدید این را تأیید می‌کند، وقتی یعقوب ۹:۳ می‌گوید انسان به‌طور کلّی، نه فقط ایمانداران، "به‌صورت خدا آفریده شده است".

اما چون انسان گناه کرده، قطعاً مانند قبل کاملاً به شباهت خدا نیست. پاکی اخلاقی اش از بین رفته و قطعاً شخصیت گناهکاراش، قدوسیت خدا را منعکس نمی‌کند. عقل‌اش به‌وسیلهٔ دروغ و سوءتفاهم فاسده شده؛ سخنان‌اش دیگر به‌طور پیوسته خدا را جلال نمی‌دهند؛ روابطه‌اش غالباً تحت حاکمیت خودخواهی است تا محبت و غیره. اگرچه انسان هنوز به‌صورت خداست، در همهٔ جوانب زندگی، بعضی از بخشهای این تصویر خدشه‌دار شده یا از بین رفته است. به‌طور خلاصه: "خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند" (جامعه ۲۹:۷، ترجمهٔ قدیم). پس بعد از سقوط، ما هنوز به‌صورت خدا هستیم- هنوز مانند خدا هستیم و هنوز نشاندهندهٔ خدا هستیم- اما تصویر خدا در ما خدشه‌دار شده؛ در مقایسه با قبل از ورود گناه، ما کمتر مانند خدا هستیم.

بنابراین مهم است که مفهوم کامل تصویر خدا را درک کنیم، نه‌فقط با مشاهدهٔ موجودات بشری در زندگی کنونی، بلکه مطابق شاخص کتاب مقدس دربارهٔ ماهیت آدم و حوا در زمانیکه خدا آنها را آفرید و وقتی همهٔ چیزهایی که خدا آفریده بود، "عالی" بود (پیدایش ۳۱:۱). برتری کامل انسانیّت ما در زندگی بر روی زمین، تا زمان بازگشت مسیح و دستیابی به همهٔ منافع نجاتی که او برای ما حاصل کرده، دیده نخواهد شد.

3. فدیه در مسیح: بازیابی تدریجی تصویر بیشتری از خدا.

به هرحال، دلگرم‌کننده است که به عهدجدید مراجعه کرده و ببینیم که فدیهٔ ما در مسیح، یعنی ما می‌توانیم حتی در زندگی کنونی به‌تدریج در شباهت بیشتر به خدا رشد کنیم. مثلاً پولس می‌گوید ما مسیحیان، ماهیت جدیدی داریم که "به‌صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می‌شود" (کولسیان ۳:۱۰، ترجمهٔ قدیم). وقتی خدا، کلام او و دنیای او را حقیقتاً درک می‌کنیم، خیلی بیشتر افکار خدا را خواهیم داشت. به این ترتیب "در شناخت و معرفت تازه می‌شویم" و بیشتر در افکارمان مانند خدا می‌شویم. این وصف جریان عادی زندگی مسیحی است. پس پولس این را هم می‌تواند بگوید که ما "از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم [تحت‌اللفظی: "صورت"، در یونانی *Eikon*]" (دوم قرنتیان ۳:۱۸، ترجمهٔ قدیم). در زندگی کنونی، با رشد در بلوغ مسیحی، در شباهت بیشتر به خدا هم رشد می‌کنیم. به‌طور خاص، ما در زندگی و شخصیت‌مان، در شباهت به مسیح رشد می‌کنیم. در واقع، هدف خدا از فدیهٔ ما این است که "به شکل پسر او" شویم (رومیان ۸:۲۹) و درنتیجه در شخصیت اخلاقی‌مان، دقیقاً مانند مسیح شویم.

4. در هنگام بازگشت مسیح: احیای کامل تصویر خدا.

وعدهٔ شگفت‌انگیز عهدجدید این است که همانطور که ما مانند آدم بودیم (تحت سلطهٔ مرگ و گناه)، باید مانند مسیح هم باشیم (پاکی اخلاقی، دیگر تحت سلطهٔ مرگ نیستیم): "همان‌گونه که شکل انسان خاکی را به خود گرفتیم، شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت" (اول قرنتیان ۱۵:۴۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو). آفرینش کامل ما به‌صورت خدا، در زندگی آدمی که گناه کرد، دیده نمی‌شود، در زندگی کنونی‌مان هم دیده نمی‌شود، چون ما ناکامل‌ایم. اما عهدجدید تأکید می‌کند که هدف خدا از آفرینش انسان به شباهت او، کاملاً در شخص عیسی مسیح مشخص شد. او خودش "صورت خداست" (دوم قرنتیان ۴:۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو)؛ "مسیح صورت و مظهر خدای نادیده است" (کولسیان ۱:۱۵). ما در عیسی، شباهت انسان به خدا را همانطور که در نظر گرفته شده بود، می‌بینیم و این باید باعث شادمانی ما شود که خدا ما را از پیش برگزیده که "به شکل پسر

او" درآییم (رومیان ۲۹:۸؛ مقایسه کنید با اول قرنتیان ۴۹:۱۵): "وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود" (اول یوحنا ۲:۳).

5. جوانب خاص شباهت ما به خدا.

اگرچه در بالا استدلال کردیم که به‌سختی می‌توان همهٔ طریقهای شباهت‌مان به خدا را تعریف کرد، اما می‌توانیم جوانب متعدد وجودمان را که به ما نشان می‌دهد که بیشتر از بقیهٔ مخلوقات شبیه خدا هستیم، ذکر کنیم.

الف. جوانب اخلاقی.

ما مخلوقاتی هستیم که به‌خاطر اعمالمان، از لحاظ اخلاقی در برابر خدا پاسخگوییم. در رابطه با این پاسخگویی، یک حسّ درونی نسبت به درست و غلط داریم که ما را از حیوانات جدا می‌کند (حیواناتی که اگر حسّ درونی دربارهٔ اخلاقیات یا عدالت داشته باشند، این حسّ بسیار کم است، و فقط از روی ترس مجازات یا امید به دریافت پاداش واکنش نشان می‌دهند). وقتی ما مطابق معیارهای اخلاقی خدا عمل می‌کنیم، شباهت ما به خدا، در رفتار مقدّس و عادلانه در نزد او منعکس می‌شود، اما برعکس، وقتی گناه می‌کنیم، عدم شباهت ما به خدا نیز منعکس می‌شود.

ب. جوانب روحانی.

ما نه‌تنها بدنهای جسمانی داریم، بلکه روحهای غیرمادی هم داریم و بنابراین می‌توانیم طوری عمل کنیم که در عالَم غیرمادی و روحانیِ وجود و هستی، مهم است. یعنی ما یک زندگی روحانی داریم که به ما توانایی می‌بخشد که با خدا شخصاً ارتباط برقرار کنیم و ما هم جاودانه هستیم؛ هستی ما متوقف نمی‌شود، بلکه تا ابد زندگی خواهیم کرد.

پ. جوانب عقلانی.

ما توانایی استدلال و تفکر منطقی و یادگیری داریم که ما را از دنیای حیوانات جدا می‌کند. گاهی اوقات حیوانات رفتار برجسته‌ای را در حلّ مسیرهای مارپیچ (مازها) یا رسیدگی به مشکلات در دنیای جسمانی نشان می‌دهند، اما قطعاً استدلال انتزاعی ندارند- چیزی به‌عنوان "تاریخ فلسفهٔ

سگها" وجود ندارد، مثلاً هیچ حیوانی از زمان آفرینش به هیچ عنوان مشکلات اخلاقی یا استفاده از مفاهیم فلسفی و مانند آن را درک نکرده است. هیچ گروهی از شامپانزه‌ها هرگز دورِ میز نمی‌نشینند تا دربارهٔ آموزهٔ تثلیث یا مُحَسنات نسبی کالوینیسم یا آرمین‌گرایی بحث و گفتگو کنند! در واقع، ما حتی در رشد مهارتهای جسمانی و تخصصی، بسیار متفاوت از حیوانات هستیم. سگ آبی همچنان همان سدهایی را می‌سازد که هزاران نسل قبل از این می‌ساخت، پرندگان همچنان همان لانه‌ها را می‌سازند و زنبورها همچنان همان کندوها را می‌سازند. اما ما مهارت و پیچیدگی بیشتری را در فناوری، زراعت، علم و تقریباً در همهٔ زمینه‌های فعالیت ایجاد می‌کنیم.

شباهت ما به خدا، با بکارگیری زبان پیچیده و انتزاعی هم نمایان شده؛ آگاهی ما از آیندهٔ دور؛ کلّ گسترهٔ کارهای خلاقانهٔ انسان در بخشهایی همچون هنر، موسیقی، ادبیات و علم نمایان شده است. این جوانب هستی انسان، آشکارکنندهٔ طریقهایی است که کاملاً با حیوانات فرق داریم، نه صرفاً از لحاظ درجات. بعلاوه، درجه و پیچیدگی احساسات انسان نشان می‌دهد که چقدر فرق بین نوع بشر و بقیهٔ خلقت گسترده است.

ج. جوانب ارتباطی.

علاوه بر توانایی بی‌نظیر ما در برقراری ارتباط با خدا (در بالا مطرح شد)، جوانب ارتباطی دیگری هم وجود دارد که ما به‌صورت خدا هستیم. اگرچه بدون شکّ، حیوانات از حسّ مشارکت با یکدیگر برخوردارند، اما عمق هماهنگی ارتباط فردی که در ازدواج انسانها، خانوادهٔ انسانی که بر اساس قواعد خدا عمل می‌کند و کلیسا که جمع ایمانداران در مشارکت با خداوند و یکدیگر گام برمی‌دارند، تجربه می‌شود، و این خیلی بیشتر از هماهنگی در روابط فردی حیوانات است. انسان در رابطه‌اش با بقیهٔ خلقت نیز مانند خداست. مخصوصاً حقّ فرمانروایی بر خلقت به انسان داده شده و وقتی مسیح بازمی‌گردد، اقتدارِ داوری فرشتگان به او سپرده شده است (پیدایش ۱:۲۶، ۲۸؛ مزامیر ۸:۶-۸؛ اول قرنتیان ۶:۳).

6. مقام رفیع ما به‌عنوان حاملان تصویر خدا.

خوب است که غالباً دربارهٔ شباهت‌مان به خدا فکر کنیم. احتمالاً متحیّر می‌شویم که وقتی خالق جهان می‌خواست چیزی را "به‌صورت خود" بیافرید، چیزی که *بیشتر مانند خودش* باشد، نه مخلوقات دیگر، او ما را ساخت! وقتی به برتری بقیهٔ خلقت خدا فکر می‌کنیم، این تشخیص، حسّ عمیقی از مقام رفیع و ارزش به ما می‌دهد: جهان پُرستاره، زمین غنی، دنیای سیّارات و حیوانات، و قلمروی فرشتگان، قابل توجه و حتی شکوهمند است. اما ما بیش از همهٔ اینها مانند خالق‌مان هستیم. ما اوج عمل بی‌نهایت حکیمانه و ماهرانهٔ خدا در خلقت هستیم. اگرچه گناه این شباهت را به‌شدت خدشه‌دار کرده، اما ما اکنون شباهت زیادی را منعکس می‌کنیم و درحالیکه در شباهت به مسیح رشد می‌کنیم، این شباهت بیشتر خواهد شد.

اما باید به یاد داشته باشیم که حتی انسان سقوط کرده و گناهکار، از مقامِ به‌صورت خدا بودن برخوردار است (به مبحث پیدایش ۶:۹ در بالا مراجعه کنید). هر انسانی بدون توجه به میزانی از تصویر خدا که توسط گناه، یا بیماری، یا ضعف، یا سنّ، یا هر ناتوانی دیگری خدشه‌دار شده، همچنان از مقامِ به‌صورت خدا بودن برخوردار است و درنتیجه باید با شایستگی و احترامی با او برخورد کرد که شایستهٔ حامل تصویر خداست. این برای اعمال‌مان نسبت به دیگران، مفاهیم عمیقی دارد. یعنی انسانها از هر نژاد، شایستهٔ حقوق و مرتبهٔ یکسان هستند. یعنی سالخوردگان، کسانیکه شدیداً بیمارند، عقب‌ماندگان ذهنی و بچه‌های متولد نشده، به‌عنوان انسان، شایستهٔ محافظت و احترام کامل هستند. اگر ما مقام بینظیرمان در خلقت را به‌عنوان تنها حامل تصویر خدا انکار کنیم، به‌زودی ارزش زندگی انسان را ناچیز شمرده و تمایل خواهیم داشت که انسانها را صرفاً شکل والاتری از حیوان بدانیم و با دیگران نیز چنین رفتاری خواهیم داشت. همچنین تا حدّ زیادی، احساس خود را نسبت به معنا و مفهوم زندگی از دست خواهیم داد.

ج. ماهیت اساسی انسان

1. *سه بن باوری، دو بن باوری و یک بن باوری.*

انسان از چند بخش تشکیل شده است؟ همه موافق اند که ما بدنهای جسمانی داریم. اکثر انسانها (مسیحیان و غیرمسیحیان) احساس می‌کنند که آنها هم یک بخش غیرمادی دارند- یک "جان" که بعد از مرگ جسم‌شان به زندگی ادامه خواهد داد.

اما این توافق در اینجا خاتمه می‌یابد. بعضیها معتقداند که علاوه بر "جسم" و "جان"، یک بخش سوم هم داریم، یعنی "روح" که مستقیماً با خدا در ارتباط است. این دیدگاه که انسان از سه بخش تشکیل شده (جسم، *جان و روح*)، *سه بن باوری* نامیده می‌شود. اگرچه این دیدگاه رایج در تعلیم معروف نهضت انجیلیها از کتاب مقدس بوده، اما امروزه دفاعیات تحقیقاتی کمی در این مورد وجود دارد، اگر هنوز وجود داشته باشد.[۴] این دیدگاه چه تعلیمی می‌دهد؟

طبق کلام بسیاری از معتقدین به سه بن باوری، *جان* انسان شامل عقل، احساسات و ارادهٔ اوست. آنها معتقداند که همهٔ انسانها از چنین جانی برخوردارند و عناصر مختلف جان می‌توانند به خدا خدمت کند یا در برابر گناه تسلیم شود. آنها استدلال می‌کنند که *روح* انسان توانایی برتری دارد که وقتی کسی مسیحی شود، روحش زنده می‌شود (مراجعه کنید به رومیان ۱۰:۸، ترجمهٔ قدیم: "اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است"). پس روح شخص، بخشی خواهد بود که مستقیماً پرستش کرده و در نزد خدا دعا می‌کند (مراجعه کنید به یوحنا ۲۴:۴؛ فیلیپیان ۳:۳).

دیدگاه دیگر، *دو بن باوری* نامیده می‌شود. این دیدگاه تعلیم می‌دهد که "روح"، بخش جداگانهٔ انسان نیست، بلکه فقط اصطلاحی دیگر برای "جان" است و هر دو اصطلاح به‌طور تبادل‌پذیر در کتاب مقدس برای صحبت از بخش غیرمادی انسان بکار رفته، بخشی که بعد از مرگ جسم‌مان به زندگی ادامه می‌دهد. بنابراین انسان از *دو بخش* تشکیل شده (جسم و جان/ روح). معتقدین به این دیدگاه غالباً موافق اند که کتاب مقدس در اشاره به رابطهٔ ما با خدا، بیشتر از کلمهٔ "روح" استفاده

می‌کند (عبری *ruach* و یونانی *pneuma*)، اما آنها می‌گویند این کاربرد، یکنواخت نیست و کلمهٔ *جان* هم به همهٔ طریقهایی بکار رفته که کلمهٔ *روح* می‌تواند بکار رود. (اما بسیاری از کسانیکه به نوعی از دو بن باوری اعتقاد دارند، این را هم تأیید می‌کنند که کتاب مقدس اکثر اوقات انسان را به‌عنوان یک واحد می‌بیند و ارتباط زیادی بین بخشهای مادی و غیرمادی ما وجود دارد).

ما در خارج از قلمرو تفکر نهضت انجیلیها، دیدگاه دیگری را هم می‌بینیم که معتقد است انسان بدون بدن جسمانی به هیچ عنوان نمی‌تواند وجود داشته باشد و بنابراین بعد از مرگ جسم، هیچ حیات جداگانه‌ای برای "جان" نیست (اگرچه این دیدگاه اجازه می‌دهد که رستاخیز کلّ وجود شخص در آینده وجود داشته باشد). این دیدگاه که انسان فقط یک عنصر ـ است و جسم اش تشکیل‌دهندهٔ این شخص است، یک *بن باوری* نامیده می‌شود. بر اساس یک بن باوری، اصطلاحات کتاب مقدس برای *جان* و *روح*، فقط عبارات دیگری برای خودِ "شخص" یا "زندگی" شخص هستند. این دیدگاه به‌طور کلّی توسط الهیدانان نهضت انجیلی پذیرفته نشده، چون بسیاری از متون کتاب مقدس به‌وضوح تأیید می‌کنند که جان یا روحمان بعد از مرگ جسم مان به زندگی ادامه می‌دهد (مراجعه کنید به پیدایش ۱۸:۳۵؛ مزامیر ۵:۳۱؛ لوقا ۴۳:۲۳، ٤٦؛ اعمال ۵۹:۷؛ فیلیپیان ۲۳:۱-۲۴؛ دوم قرنتیان ۸:۵؛ عبرانیان ۲۳:۱۲؛ مکاشفه ۹:٦؛ ۴:۲۰؛ و فصل ۲۵ دربارهٔ برزخ).

2. داده‌های کتاب مقدسی.

پیش از اینکه بپرسیم آیا کتاب مقدس "جان" و "روح" را به‌عنوان بخشهای متمایز انسان می‌بیند، باید در ابتدا به‌وضوح بگوییم که در کتاب مقدس یک تأکید قوی بر اتحاد کلّی انسان به‌عنوان کسی که توسط خدا خلق شده، وجود دارد. وقتی خدا انسان را آفرید، "در بینی او روح حیات دمید و او یک موجود زنده گردید" (پیدایش ۷:۲). در اینجا آدم یک شخص واحد است که جسم و جانش با یکدیگر زندگی و عمل می‌کنند. این جایگاه اولیهٔ هماهنگ و واحدِ انسان، دوباره در هنگام بازگشت مسیح اتفاق می‌افتد و ما کاملاً در جسم و جانمان رستگاری یافته و تا ابد با او زندگی می‌کنیم (مراجعه کنید به اول قرنتیان ۵۱:۱۵-۵۴). بعلاوه، ما باید در همهٔ جوانب زندگی‌مان، در جسم و

روح یا جانمان، در قدّوسیت و محبت به خدا رشد کنیم (مقایسه کنید با اول قرنتیان ۳۴:۷). ما باید "خویشتن را از هر نجاست جسم و *روح* طاهر بسازیم و قدوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم" (دوم قرنتیان ۱:۷، ترجمهٔ قدیم).

اما وقتی تأکید کردیم که خدا ما را آفریده تا جسم و جانِ متحد داشته باشیم، می‌توانیم ادامه بدهیم و اشاره کنیم که کتاب مقدس نسبتاً به‌وضوح تعلیم می‌دهد که یک بخش غیرمادی در ماهیت انسان وجود دارد. بعلاوه، وقتی به کاربرد کلمات کتاب مقدس که "جان" ترجمه شده (عبری *nephesh* و یونانی *psyche*) و "روح" (عبری *ruach* و یونانی *pneuma*)[۵] نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که گاهی اوقات به‌طور تبادل‌پذیر بکار رفته‌اند. مثلاً در یوحنا ۲۷:۱۲ عیسی می‌گوید: "حالا *جان* من مضطرب است"، درحالیکه در پیش‌زمینهٔ بسیار مشابه در باب بعدی، یوحنا می‌گوید عیسی "*روحاً* سخت پریشان شد" (یوحنا ۲۱:۱۳). همچنین ما کلام مریم را در لوقا ۴۶:۱-۴۷ می‌خوانیم: "*جان* من خداوند را می‌ستاید و *روح* من در نجات‌دهندهٔ من، خدا، خوشی می‌کند". به نظر می‌رسد که این نمونهٔ واضحی از عبارت مشابه در عبرانیان است، یعنی صنعت شعری که در آن غالباً نظر یکسانی تکرار شده و از کلمات متفاوتی که مترادف هستند، استفاده شده است. این تبادل‌پذیری اصطلاحات توضیح می‌دهد که چرا کسانیکه مُردند و به آسمان یا جهنم رفتند، می‌توانند "ارواح" (عبرانیان ۲۳:۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو: "*روحهای* پارسایانی [عادلان] که کامل شده‌اند"؛ همچنین اول پترس ۱۹:۳ "*ارواح* محبوس") یا "جانها" (مکاشفه ۹:۶، ترجمهٔ قدیم: "*نفوس[جانها]* آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند"؛ ۴:۲۰، ترجمهٔ قدیم: "دیدم *نفوس* [جانها] آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند") نامیده شوند.

علاوه بر تبادل‌پذیری کلمات *جان* و *روح*، می‌توانیم مشاهده کنیم که انسان "جسم و جان" یا "جسم و روح" است. عیسی به ما می‌گوید که نترسیم از کسانیکه "جسم را می‌کُشند ولی قادر به کشتن جان نیستند"، بلکه در عوض باید "از کسی بترسید که قادر است جسم و جان، هر دو را در دوزخ [جهنم] تباه سازد" (متی ۲۸:۱۰). در اینجا "جان" به‌وضوح باید اشاره به بخشی از انسان باشد که

بعد از مرگ، حیات دارد. بعلاوه، وقتی عیسی دربارهٔ "جان و جسم" صحبت می‌کند، به نظر می‌رسد که نسبتاً به‌وضوح دربارهٔ کلّ وجود شخص صحبت می‌کند، اگرچه او "روح" را به‌عنوان بخش جداگانه نام نمی‌برد. به نظر می‌رسد که "جان" نشاندهندهٔ کلّ بخش غیرجسمانی انسان است.

از طرف دیگر، گاهی اوقات گفته شده که انسان، "جسم و روح" است. پولس می‌خواهد کلیسای قرنتس یک برادر خطاکار را به شیطان بسپارد، "به جهت هلاک جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد" (اول قرنتیان ۵:۵، ترجمهٔ قدیم). به این معنا نیست که پولس نجات جان این مرد را فراموش کرده؛ بلکه از "روح" برای اشاره به کلّ وجود غیرمادی شخص استفاده می‌کند. همچنین یعقوب می‌گوید: "بدن بی‌روح، مرده است" (یعقوب ۲۶:۲)، اما دربارهٔ جان مجزا چیزی نمی‌گوید. بعلاوه، وقتی پولس دربارهٔ رشد در قدّوسیت شخصی صحبت می‌کند، زنی را تأیید می‌کند که نگران است که چگونه "در جسم و روح مقدس باشد" (اول قرنتیان ۳۴:۷) و پیشنهاد می‌کند که این کلّ زندگی شخص را تحت پوشش قرار می‌دهد. حتی دوم قرنتیان ۱:۷ (ترجمهٔ قدیم) صریح‌تر می‌گوید: "خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم". پاکسازی خود از نجاست "جان" یا "روح"، کلّ بخش غیرمادی وجودمان را در برمی‌گیرد (همچنین مراجعه کنید به رومیان ۱۰:۸؛ اول قرنتیان ۳:۵؛ کولسیان ۵:۲).

به همین ترتیب، هرچه دربارهٔ عمل جان بیان شده، دربارهٔ عمل روح نیز بیان شده، و هرچه دربارهٔ روح بیان شده، دربارهٔ جان نیز بیان شده است. طرفداران سه بن باوری، برای تعریف واضح فرق بین جان و روح (از دیدگاه آنها) با مشکل دشواری مواجه می‌شوند. اگر کتاب مقدس به‌وضوح از این نظر حمایت می‌کند که روح ما، بخشی از ماست که مستقیماً در پرستش و دعا با خدا در ارتباط است، درحالیکه جان ما شامل عقل (تفکر)، عواطف (احساسات) و اراده (تصمیم‌گیری) ماست، پس سه بن باوری یک مدرک قوی دارد. اما کتاب مقدس اجازه نمی‌دهد که این تمایز وجود داشته باشد.

از یک طرف، گفته نشده که اعمال فکری، احساسی و تصمیم‌گیری فقط توسط جانمان انجام می‌شود. روح ما هم می‌تواند عواطف را تجربه کند، مثلاً زمانیکه "روح او [پولس] در اندرونش

مضطرب گشت" (اعمال ۱۷:۱٦، ترجمهٔ قدیم) یا وقتی عیسی "در روح مضطرب گشت" (یوحنا ۱۳:۲۱، ترجمهٔ قدیم). همچنین می‌توان "روح شکسته" داشت که برخلاف "دل شادمان" است (امثال ۱۷:۲۲، ترجمهٔ قدیم).

بعلاوه، می‌گویند عملکرد آگاهی، درک و تفکر نیز توسط روح ما انجام می‌شود. به‌عنوان مثال، مرقس دربارهٔ عیسی می‌گوید: "در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده [یونانی *Epiginosko*، "دانستن"]" (مرقس ۲:۸، ترجمهٔ قدیم). وقتی روح‌القدس "با روح ما با هم شهادت می‌دهند که ما فرزندان خدا هستیم" (رومیان ۸:۱٦)، روح ما این شهادت را دریافت و درک می‌کند که قطعاً آگاهی از یک چیز است. در واقع، به نظر می‌رسد که روح ما عمیقاً از افکارمان آگاه است، چون پولس می‌پرسد: "کیست که بهتر از روح شخص با باطن او آشنا باشد؟" (اول قرنتیان ۲:۱۱).

نکتهٔ این آیات این نیست که روح به جای جان احساس می‌کند و به مسائل فکر می‌کند، بلکه نکته این است که *جان* و *روح*، هر دو اصطلاحاتی هستند که کلاً برای بخش غیرمادی انسانها بکار می‌روند و به‌سختی می‌توان تمایز واقعی کاربرد این اصطلاحات را دید.

از طرف دیگر، معتقدین به سه بن باوری ادعا می‌کنند که روح ما، عنصری از ماست که مستقیماً در پرستش و دعا با خدا در ارتباط است و به نظر نمی‌رسد که این برگرفته از کتاب مقدس باشد. ما غالباً دربارهٔ این می‌خوانیم که جان ما خدا را پرستش می‌کند و در انواع دیگری از فعالیتهای روحانی با خدا ارتباط برقرار می‌کند. "ای خداوند، به سوی تو *جان* خود را برمی‌افرازم" (مزامیر ۲۵:۱). "تنها برای خدا *جان* من در سکوت انتظار می‌کشد" (مزامیر ٦۲:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). "ای *جان* من خداوند را ستایش کن، ای تمام وجود من نام مقدس او را متبارک بخوان" (مزامیر ۱۰۳:۱). "ای *جان* من خداوند را ستایش کن!" (مزامیر ۱٤٦:۱). "*جان* من خداوند را می‌ستاید" (لوقا ۱:٤٦).

این عبارات نشان می‌دهند که جان ما می‌تواند خدا را پرستش کند، ستایش کند و از او شکرگزاری کند. جان ما می‌تواند در نزد خدا دعا کند، همانطور که حنا اینطور استنباط می‌کند که می‌گوید:

"جان خود را به حضور خداوند ریخته‌ام" (اول سموئیل ۱:۱۵، ترجمهٔ قدیم). در واقع، فرمان بزرگ این است که "خداوند، خدای خود را با تمامی دل و تمامی *جان* و تمامی قوّت خود دوست بدار" (تثنیه ٦:٥؛ مقایسه کنید با مرقس ۱۲:۳۰). به نظر می‌رسد که بخشی در زندگی یا رابطه با خدا نیست که کتاب مقدس بگوید که روح ما به جای جانمان فعال است. هر دو اصطلاح برای صحبت دربارهٔ همهٔ جوانب رابطهٔ ما با خدا بکار می‌روند.

به‌طور کلّی دیدگاه سه بن باوری، روح را پاکتر از جان می‌داند، روحی که تازه شده و از گناه آزاد شده و به تحریک روح‌القدس واکنش نشان می‌دهد. این ادراک (که گاهی اوقات وارد موعظه و مکتوبات معروف مسیحی می‌شود) واقعاً توسط متن کتاب مقدس حمایت نمی‌شود. وقتی پولس، قرنتیان را تشویق می‌کند که خود را "از هر نجاست جسم و روح" طاهر سازند (دوم قرنتیان ۷:۱، ترجمهٔ قدیم)، به‌وضوح استنباط می‌کند که نجاست (یا گناه) می‌تواند در روحمان باشد. همچنین او دربارهٔ زن مجرّدی صحبت می‌کند که نگران است که چطور"در جسم و روح" مقدّس باشد (اول قرنتیان ۷:۳۴). آیات دیگر، مطالب مشابهی را می‌گویند. مثلاً، خداوند "روح" سیحون، پادشاه حِشبون را سخت ساخت (تثنیه ۲:۳۰، ترجمهٔ قدیم). مزامیر ۷۸ دربارهٔ قوم سرکش اسرائیل سخن می‌گوید: "روح ایشان به سوی خدا امین نبود" (آیهٔ ۸، ترجمهٔ قدیم). "غرور [روح مغرور]" پیشروِ سقوط است (امثال ١٦:١٨) و ممکن است که انسان گناهکار "در روح مغرور باشد" (جامعه ۷:۸). اشعیا دربارهٔ کسانی صحبت می‌کند که "روح گمراهی دارند" (اشعیا ۲۹:۲۴، ترجمهٔ قدیم). نبوکدنصر "دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود" (دانیال ۵:۲۰، ترجمهٔ قدیم). این حقیقت که "همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت می‌سازد [می‌سنجد]" (امثال ١٦:٢، ترجمهٔ قدیم) استنباط می‌کند که ممکن است روحهای ما در نظر خدا خطاکار باشند. آیات دیگر استنباطی از امکان گناه در روحمان است (مراجعه کنید به مزامیر ۳۲:۲؛ ۵۱:۱۰). نهایتاً، این حقیقت که کتاب مقدس کسی را تأیید می‌کند که "بر روح خود مالک باشد" (امثال ١٦:٣٢، ترجمهٔ قدیم) استنباط می‌کند که روح ما به‌سادگی بخشهای پاک روحانی

در زندگیمان نیستند که باید در همهٔ موارد از آن پیروی کرد، بلکه می‌تواند خواسته‌ها یا مسیرهای گناه‌آلودی را هم داشته باشد.

پس منظور پولس از این حرف چیست که می‌گوید: "خدایی که سرچشمهٔ سلامتی است، شما را کاملاً پاک گرداند و عطا فرماید که روح و جان و بدن شما سالم بماند تا در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح، از هر نوع عیب و نقصی به دور باشید" (اول تسالونیکیان ۲۳:۵)؟ آیا این آیه به‌وضوح دربارهٔ سه بخش در انسان صحبت نمی‌کند؟ عبارت "روح و جان و بدن" به‌تنهایی نشاندهندهٔ نتیجه‌گیری قاطعانه نیست. احتمالاً پولس در اینجا کلمات مترادف را برای تأکید در کنار هم می‌گذارد، چنانکه گاهی اوقات این در جای دیگری از کتاب مقدس انجام شده است. مثلاً عیسی می‌گوید: "خداوند، خدای خود را با تمام *دل* و تمام *جان* و تمام *عقل* [فکر] خود دوست بدار" (متی ۳۷:۲۲). آیا به این معناست که جان متفاوت از ذهن یا دل است؟[۶] در مرقس ۳۰:۱۲ مشکل بزرگتر است: "خداوند، خدای خود را با تمام *دل* و تمام *جان* و تمام *ذهن* و تمام *قوّت* خود دوست بدار". اگر ما این اصل را بنا کنیم که این فهرست اصطلاحات دربارهٔ بخشهای بیشتری از انسان سخن می‌گویند، پس اگر *روح* را به این فهرست بی‌افزاییم (و شاید جسم را هم بی‌افزاییم)، در این صورت پنج یا شش بخش برای انسان خواهیم داشت! اما این قطعاً یک نتیجه‌گیری غلط است. خیلی بهتر است که حرفهای عیسی را اینطور درک کنیم که او اصطلاحات تقریباً مترادف را برای تأکید بر این مطلب بکار می‌برد که باید خدا را با تمامی وجود دوست بداریم. همچنین در اول تسالونیکیان ۲۳:۵، پولس نمی‌گوید جان و روح دو چیز متمایزاند، بلکه هر عنوانی که برای وجود غیرمادی خود بکار ببریم، او فقط می‌خواهد که خدا تا روز مسیح به تقدیس کامل ما ادامه دهد.

3. مزایای اعتقاد به دو بن باوری به همراه وحدت کلّی.

مزایای اعتقاد به دیدگاه دو بن باوری که از وحدت کلّی انسان حمایت می‌کند، مهم است. این دیدگاه به‌راحتی مانع از خطایی می‌شود که ارزش عقل، عواطف یا بدن جسمانی ما را ناچیز می‌شمارد (در سه بن باوری، اینها بخشهایی از "جان" هستند و بنابراین از روحانیت کمتری

برخوردارند). ما جسم خود را ذاتاً بد یا بی‌اهمیت نخواهیم دانست. این دیدگاه دو بن باوری به همراه وحدت، به ما کمک خواهد کرد که به یاد داشته باشیم که در زندگی کنونی، یک رابطهٔ دائمی بین جسم و روح‌مان وجود دارد و اینها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند: "دل شادمان شفای نیکو می‌بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می‌کند" (امثال ۲۲:۱۷، ترجمهٔ قدیم).

بعلاوه، تأکید سالم بر دو بن باوری در وحدت کلی به ما یادآوری می‌کند که رشد مسیحی باید همهٔ جوانب زندگی‌مان را در برگیرد. دائماً باید "خویشتن را از هر نجاست جسم و *روح* طاهر بسازیم و قدوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم" (دوم قرنتیان ۱:۷، ترجمهٔ قدیم). باید "در معرفت خدا رشد و نمو [کنیم]" (کولسیان ۱۰:۱) و باید عواطف و خواسته‌هایمان به‌طور فزاینده مطابق "خواهش روح" باشد (غلاطیان ۱۷:۵، ترجمهٔ قدیم) که شامل افزایش عواطف الهی مانند آرامش، خوشی، محبت و غیره است (غلاطیان ۲۲:۵).

2. سؤالاتی برای مرور

1. خدا برای چه هدفی انسان را آفرید؟ بر این اساس، هدف اولیهٔ زندگی‌مان باید چه چیزی باشد؟
2. آفرینش "به‌صورت خدا" چه مفهومی دارد؟ به چه طریقهایی وجودِ ما مانند خداست؟
3. سقوط بشر بر آفرینش ما به‌صورت خدا چه تأثیری گذاشت؟ درمان خدا برای این چیست؟
4. فرق بین دیدگاه سه بن باوری و دو بن باوری دربارهٔ انسان را بیان کنید.
5. آیا در کتاب مقدس، بکارگیری کلمهٔ *روح* با کلمهٔ *جان* فرق دارد؟ توضیح دهید.
6. دو عبارت کتاب مقدس در حمایت از نظر سه بن باوری را بنویسید و بر اساس دو بن باوری به آنها پاسخ دهید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. مطابق کتاب مقدس، هدف اصلی زندگی‌تان چه باید باشد؟ اگر تعهّدات یا اهداف اصلی زندگی‌تان را در زمان حال در نظر بگیرید (با توجه به دوستیها، ازدواج، تحصیلات، شغل، استفاده از پول، روابط کلیسایی و غیره)، آیا طوری عمل می‌کنید که هدف‌تان مطابق هدف مشخص شده در کتاب مقدس است؟ یا اهداف دیگری دارید که مطابق آنها عمل کرده‌اید (شاید به‌طور ناخودآگاه تصمیم به انجام این کار گرفتید)؟
2. وقتی فکر می‌کنید به‌عنوان انسان، بیش از مخلوقات دیگر جهان، مانند خدا هستید، چه احساسی می‌کنید؟ این آگاهی باعث می‌شود که چگونه عمل کنید؟ آیا به نظرتان خدا ما را آفریده که وقتی بیشتر شبیه او می‌شویم، شادتر شویم یا احساس شادی کمتری کنیم؟ اکنون مایلید در چه قسمت‌هایی بیشتر شبیه خدا شوید؟
3. آیا به نظرتان درک تصویر خدا می‌تواند نحوهٔ تفکر و عمل‌تان را نسبت به کسانیکه از نژاد متفاوتی هستند، یا سالخورده، یا ضعیف، یا برای دنیا غیرجذّاب هستند، تغییر دهد؟ این بر رابطهٔ شما با غیرمسیحیان چه تأثیری خواهد گذاشت؟
4. آیا در تجربهٔ مسیحیتان می‌دانید که یک بخش غیرجسمانی دارید که می‌توان آن را جان یا روح نامید؟ آیا می‌توانید توصیف کنید که آگاهی از حضور خدا در روحتان (یوحنا ۲۳:۴؛ رومیان ۱۶:۸؛ فیلیپیان ۳:۳) یا مضطرب شدن در روحتان (یوحنا ۲۷:۱۲؛ ۲۱:۱۳؛ اعمال ۱۶:۱۷) یا اینکه روحتان خدا را پرستش می‌کند (مزامیر ۱:۱۰۳؛ لوقا ۴۷:۱) چگونه است؟

4. اصطلاحات خاص

دو بن باوری
تصویر خدا یا صورت خدا
شباهت
یک بن باوری
جان
روح
سه بن باوری

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

پیدایش ۱:۲۶-۲۷

"پس از آن خدا فرمود: "حالا انسان را می‌سازیم. آنها به‌صورت ما و به شکل ما باشند و بر ماهیان بحری و پرندگان آسمان و همهٔ حیوانات، اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک و تمام زمین حکومت کنند." پس خدا انسان را به‌صورت خود آفرید. انسان را به‌صورت خدا آفرید. آنها را زن و مرد آفرید".

---

1. به هرحال، این سؤال که آیا استفاده از کلمهٔ *انسان* [در انگلیسی "man" به معنای مرد است] به‌طور مبهم به یک شخص اشاره می‌کند، چنانکه در "اگر کسی [مردی، Man] بخواهد پیرو من باشد باید دست از جان بشوید و همه روزه صلیب خود را بردارد و با من بیاید" (لوقا ۲۳:۹) دیده می‌شود، یک سؤال متفاوت است، چون نامگذاری نژاد بشر مورد نظر نیست. در این موارد، با در نظر گرفتن زنان، همچون مردان و الگوی زبان زمان حال مجاز است که از جنسیّت خنثی استفاده کنیم، همچون "اگر کسی بخواهد پیرو من باشد". [این در زبان فارسی کاربرد ندارد. م].
2. برای توصیف عالی اینکه چگونه لذت بردن از خدا در طریقهای عملی زندگی روزانه ظاهر می‌شود، به کتاب جان پایپر، *اشتیاق برای خدا*، مراجعه کنید: *تعمّقهای یک مسیحی لذت‌گرا* (Portland, Ore.: Multnomah,1986).
3. اولین سؤال در رسالهٔ اصول دینی بزرگ وِست مینیسترِ این است: "هدف نهایی انسان چیست؟" پاسخ این است: "هدف نهایی انسان این است که خدا را جلال دهد و تا ابد کاملاً از او لذت ببرد".
4. من هیچ دفاعیهٔ تحقیقاتی را که در قرن بیستم دربارهٔ سه بن باوری نوشته شده باشد، نمی‌شناسم. کارِ فرَنس دِلیچ، *نظام روانشناسی کتاب مقدسی*، مترجم: آر. ای. والیس [Edinburgh: T.&T. Clark, 1899] آخرین مورد است.
5. باید در کلّ این فصل در نظر داشته باشید که بعضی از ترجمه‌های اخیر کتاب مقدس (مخصوصاً NIV) دائماً اصطلاحات عبری و یونانی را که در بالا "جان" و "روح" در نظر گرفته شده، ترجمه نمی‌کنند، اما گاهی اوقات با اصطلاحات دیگری همچون "حیات"، "ذهن"، "دل" یا "شخص" جایگزین شده، یعنی وقتی مترجمان فکر کرده‌اند که این مفاهیم بر اساس پیش‌زمینه، مناسب تر است. این اصطلاحات مفاهیم گسترده‌ای دارند و می‌توانند حداقل مفاهیم دیگری را در بعضی از پیش‌زمینه‌ها داشته باشند. RSV، که من در اینجا از آن استفاده می‌کنم، مگر اینکه نسخهٔ دیگری به‌طور خاص بیان شده باشد، معمولاً این اصطلاحات را مرتباً "جان" و "روح" ترجمه می‌کند، در هرجاییکه این مفاهیم امکانپذیر باشند.
6. "دل" در کتاب مقدس، عبارتی برای بیان عمیق‌ترین تفکرات و احساسات درونی شخص است (مراجعه کنید به پیدایش ۵:۶، ۶؛ لاویان ۱۷:۱۹؛ مزامیر ۱:۱۴؛ ۲:۱۵؛ ۴:۳۷؛ ۱۰:۱۱۹؛ امثال ۵:۳؛ اعمال ۳۷:۲؛ رومیان ۵:۲؛ ۹:۱۰؛ اول قرنتیان ۵:۴؛ ۲۵:۱۴؛ عبرانیان ۱۲:۴؛ اول پترس ۴:۳؛ مکاشفه ۲۳:۲ و غیره).

فصل دوازدهم

انسان به‌صورت مرد و زن

+ چرا خدا دو جنسیّت را آفرید؟

+ آیا مردان و زنان می‌توانند برابر باشند، ولی همچنان نقشهای متفاوتی داشته باشند؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما در فصل قبلی به این پرداختیم که یکی از جوانب آفرینش ما به‌صورت خدا، آفرینش ما به‌صورت مرد و زن است: "پس خدا انسان را *به‌صورت خود* آفرید. انسان را به‌صورت خدا آفرید. *آنها را زن و مرد آفرید*" (پیدایش ۱:۲۷). ارتباط بین آفرینش به‌صورت خدا و آفرینش به‌عنوان مرد و زن، در پیدایش ۵:۱-۲ است: "وقتی خدا انسان را خلق کرد، او را مثل خود آفرید. آنها را *مرد و زن* آفرید. آنها را برکت داد و اسم آنها را آدم گذاشت". اگرچه آفرینش انسان به‌عنوان مرد و زن تنها طریقی نیست که ما به‌صورت خدا هستیم، اما وجه مهمی از آفرینش ما به‌صورت خداست که کتاب مقدس آن را در همان آیه‌ای ذکر می‌کند که آفرینش اولیهٔ انسان توسط خدا را توصیف می‌کند. ما می‌توانیم نحوهٔ آفرینش‌مان به‌صورت مرد و زن را که چیزی از آفرینش ما به‌صورت خدا را نشان می‌دهد، اینطور خلاصه کنیم:

آفرینش انسان به‌صورت مرد و زن، تصویر خدا را در (۱) روابط هماهنگ افراد، (۲) برابری در فردیّت و ارزش، و (۳) تفاوت در نقش و اقتدار نشان می‌دهد.[۱]

الف. روابط شخصی

خدا موجودات انسانی را برای انزوا خلق نکرد، بلکه با آفرینش ما به‌صورت خود، ما را طوری آفرید که بتوانیم به انواع مختلف اتحاد میان فردی در همهٔ حالتهای جامعهٔ انسانی دست یابیم. اتحاد میان فردی می‌تواند به‌طور خاص در خانوادهٔ انسانی و خانوادهٔ روحانیمان، یعنی کلیسا عمیق باشد.

اتحاد میان فردی، در زنان و مردان در ازدواج به کاملترین حالت می‌رسد (در عصر حاضر)، جاییکه زن و شوهر، به‌نوعی دو نفر یکی می‌شوند: "به همین دلیل مرد پدر و مادر خود را ترک نموده با زن خود زندگی می‌کند و هر دو یک تن می‌شوند" (پیدایش ۲۴:۲). این اتحاد، نه تنها یک اتحاد جسمانی است؛ بلکه یک اتحاد روحانی و عاطفی در ابعاد عمیق نیز می‌باشد. زن و شوهری که در ازدواج به یکدیگر می‌پیوندند، کسانی هستند که "خدا به هم پیوسته است" (متی ۶:۱۹). اتحاد جنسی با کسی غیر از زن یا شوهر خود، به‌طور خاص گناهی ناخوشایند برعلیه بدنِ شخص است (اول قرنتیان ۱۶:۶، ۱۸-۲۰) و در ازدواج، زن و شوهر، دیگر بر بدنشان حقّ حاکمیت انحصاری ندارند، بلکه آن را با همسرشان قسمت می‌کنند (اول قرنتیان ۳:۷-۵). شوهران باید "زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند" (افسسیان ۲۸:۵، ترجمهٔ قدیم). اتحاد زن و شوهر، یک اتحاد موّقت نیست، بلکه مادام‌العُمر است (متی ۶:۱۹؛ ملاکی ۱۴:۲-۱۶؛ رومیان ۲:۷) و یک چیز بی‌اهمیت نیست، بلکه رابطهٔ عمیقی است که توسط خدا آفریده شده تا رابطهٔ بین مسیح و کلیسایش را نشان دهد (افسسیان ۲۳:۵-۳۲).

این حقیقت که خدا دو شخص متمایز، یعنی مرد و زن را آفریده، به جای اینکه فقط یک مرد را بیافریند، بخشی از آفرینش ما به‌صورت خداست، زیرا می‌توان دید که تا حدودی تعدّد اشخاص در تثلیث را نشان می‌دهد. در آیهٔ قبل از آیه‌ای که دربارهٔ آفرینش ما به‌صورت مرد و زن صحبت می‌کند، اولین نشانهٔ صریح تعدّد اشخاص در درون خدا را می‌بینیم: "حالا انسان را می‌سازیم. آنها به‌صورت *ما* و به شکل *ما* باشند و... حکومت کنند" (پیدایش ۲۶:۱). در اینجا شباهتهایی وجود دارد: همانطور که قبل از آفرینش جهان، بین اعضای تثلیث، مشارکت و ارتباط و شراکت در جلال بود (مراجعه کنید به یوحنا ۵:۱۷، ۲۴ و فصل ۶ در بالا، دربارهٔ تثلیث)، پس خدا آدم و حوا را طوری آفرید که محبت و ارتباط و احترام متقابل را در رابطه با یکدیگر داشته باشند. البته این انعکاس تثلیث، به طُرق گوناگون در جامعهٔ انسانی ظاهر می‌شود، اما قطعاً از ابتدا در اتحاد نزدیک میان فردی در ازدواج بوده است.

ب. برابری در فردیّت و ارزش

همانطور که اعضای تثلیث در ارزش و هستی کامل به‌عنوان اشخاص متمایز، برابرند (مراجعه کنید به فصل ٦)، پس مردان و زنان توسط خدا آفریده شده‌اند تا ارزش و فردیّت برابر داشته باشند. وقتی خدا نژاد بشر را آفرید، "مرد و زن"، هر دو را به‌صورت خود آفرید (پیدایش ۱:۲۷؛ ۵:۱-۲). مردان و زنان به یک اندازه به‌صورت خدا آفریده شده‌اند و هر دو، شخصیت خدا را در زندگی‌شان منعکس می‌کنند. یعنی ما باید انعکاسی از وجوه شخصیت خدا را در زندگی یکدیگر ببینیم. اگر در جامعه‌ای زندگی می‌کردیم که فقط متشکل از مردان مسیحی یا فقط متشکل از زنان مسیحی بود، در این صورت کاملاً به تصویر شخصی خدا دست نمی‌یافتیم، ولی اکنون می‌توانیم مردان و زنان الهی را در تفاوتهای مکمّل‌شان ببینیم که با هم زیبایی شخصیت خدا را منعکس می‌کنند.

اما اگر ما به یک اندازه به‌صورت خدا هستیم، پس قطعاً مردان و زنان به یک اندازه برای خدا مهم اّند و به یک اندازه برای او ارزشمنداند. ما از ازل در نزد خدا ارزش برابر داریم. این حقیقت که طبق کلام کتاب مقدس، مردان و زنان "به‌صورت خدا" هستند، باید احساس غرور یا حقارت و هر نظری را دربارهٔ اینکه یک جنس "برتر" یا "بدتر" از جنس دیگر است، رد کند. مخصوصاً برخلاف بسیاری از فرهنگها و مذاهب غیرمسیحی، هیچ‌کس نباید به‌خاطر مرد بودن، احساس غرور یا برتری کند و هیچ‌کس نباید به‌خاطر زن بودن، احساس یأس و حقارت کند. اگر خدا ارزش ما را برابر می‌داند، پس این مسأله برطرف می‌شود، چون ارزیابی خدا از ازل، معیار حقیقی ارزش شخصی است.

برابری شخصی ما در نزد خدا، انعکاسی از برابری شخصی ما در تثلیث است و باید به‌طور طبیعی مردان و زنان را به سوی احترام به یکدیگر هدایت کند. امثال ۳۱ یک تصویر زیبا از احترام به یک زن خداشناس است:

"یک زن صالحه و لایق را چه کسی می‌تواند پیدا کند؟ ارزش او از جواهرات هم زیادتر است... فرزندانش از او خوش و راضی هستند و شوهرش او را می‌ستاید و می‌گوید: "تو بر

همه زنان خوب و صالح برتری داری". جمال و زیبائی، فریبنده و ناپایدار است، اما زنی که از خداوند می‌ترسد، قابل ستایش است" (امثال ۳۱:۱۰، ۲۸-۳۰).

همچنین پترس به شوهران می‌گوید باید با زن خود، "با عزّت و احترام" رفتار کنید (اول پترس ۳:۷) و پولس تأکید می‌کند: "در خداوند، زن از مرد یا مرد از زن بی‌نیاز نیست. زیرا چنانکه زن از مرد به وجود آمد، مرد از زن متولد می‌شود" (اول قرنتیان ۱۱:۱۱- ۱۲). مردان و زنان ارزش یکسانی دارند؛ هر دو به یکدیگر وابسته‌اند؛ هر دو سزاوار احترام هستند.

برابری در فردّیت، که زنان و مردان با آن آفریده شده‌اند، به شکل تازه‌ای در کلیسای عهد جدید مورد تأکید قرار گرفته است. ما در پنطیکاست، تحقّق نبوت یوئیل را می‌بینیم که خدا وعده می‌دهد:

"از روح خود بر تمام انسانها می‌بارانم و *پسران* و *دختران* شما نبوّت خواهند کرد... حتی بر *غلامان* و *کنیزان* خود در آن ایام از روح خود خواهم بارانید و ایشان نبوّت خواهند کرد" (اعمال ۲:۱۷-۱۸؛ نقل قولی از یوئیل ۲:۲۸-۲۹).

روح‌القدس با قدرت جدیدی بر کلیسا نازل شد و به مردان و زنان عطایا بخشید تا به طرق قابل توجهی خدمت کنند. عطایای روحانی بین همهٔ مردان و زنان توزیع شده، از پنطیکاست آغاز شد و در طول تاریخ کلیسا ادامه دارد. پولس همهٔ مسیحیان را اعضای ارزشمند بدن مسیح می‌داند، چون "در هر *فرد*، روح خدا به نوعی خاص برای خیریت تمام مردم تجلی می‌کند" (اول قرنتیان ۱۲:۷). همچنین پترس در نامه‌هایش به بسیاری از کلیساها در سراسر آسیای صغیر می‌گوید: "هر یک بحسب نعمتی [عطیه‌ای] که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض گوناگون خدا" (اول پترس ۴:۱۰، ترجمهٔ قدیم). این متون تعلیم نمی‌دهند که همهٔ ایمانداران عطایای یکسان دارند، بلکه مردان و زنان، هر دو، عطایای ارزشمندی برای خدمت به کلیسا خواهند داشت و باید انتظار داشته باشیم که این عطایا به‌طور گسترده و آزادانه در بین مردان و زنان توزیع خواهند شد.

برابری در نـزد خـدا، در کلیسـای عهـد جدیـد، در مراسـم تعمیـد مـورد تأکیـد قـرار گرفتـه اسـت. در پنطیکاست، مردان و زنانی که ایـمان آوردنـد، تعمیـد یافتنـد: "کسـانیکه پیـام او را پذیرفتنـد تعمیـد یافتند و در همان روز تقریباً سه هزار نفر به ایشان پیوستند" (اعمال ۴۱:۲). ایـن مهـم اسـت، چـون در عهدعتیق، ختنه نشانهٔ عضویت در قوم خدا بود که فقط مختص به مردان بـود. امـا نشـانهٔ جدیـد عضویت در قوم خدا، نشانهٔ تعمید است که به مردان و زنان عطا می‌شود و گواه دیگری بر ایـن اسـت که هر دو باید به‌عنوان اعضای کامل و برابر قوم خدا در نظر گرفته شوند.

برابری مقام در قوم خدا نیز توسط پولس در غلاطیان مورد تأکید قرار گرفته: "چرا که همگی شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر کردید. دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه غلام نـه آزاد، *نه مرد نه زن*، زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید" (غلاطیان ۲۸-۲۷:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا پولس بر این حقیقت تأکید می‌کنـد کـه هـیچ طبقـه‌ای از افـراد، همچـون یهودیـانی کـه از لحاظ جسمانی از نسل ابراهیم هستند، یـا مـردان آزادی کـه از قـدرت اقتصـادی و قـانونی بیشـتری برخوردارند، نمی‌توانند ادعا کنند که در کلیسا، مقام یا امتیـاز خاصـی دارنـد. بردگـان نبایـد خـود را کوچکتر از مردان یا زنان آزاد بدانند، افراد آزاد نیز نباید خود را برتر از بردگان بدانند. یهودیان نبایـد خود را برتر از یونانیان بدانند، یونانیان نیز نباید خـود را کمـتر از یهودیـان بداننـد. همچنـین پـولس می‌خواهـد مطمـئن شـود کـه مـردان، بعضـی از نگرشـهای فرهنـگ اطراف‌شـان یـا حتـی بعضـی از نگرشهای یهودیت قرن یکم را نخواهند پذیرفت و فکر نخواهند کرد که آنها مهمتر از زنـان هسـتند یـا در نزد خدا ارزش بیشتری دارند. زنان هم نباید خود را در کلیسا کوچک یا کم‌ارزش بدانند. مردان و زنان، یهود و یونانی، برده و آزاد، همگی از ازل، از اهمیت و ارزش یکسانی در نـزد خـدا و از عضـویت یکسان در بدن مسیح، یعنی کلیسا برخوردارند.

عملاً، هرگز نباید فکر کنیم که در کلیسا شهروند درجهٔ دو وجود دارد. خواه زن باشد یا مـرد، کارمنـد یا کارفرما، یهود یا غیریهود، سیاه یا سفید، ثروتمند یا فقیر، سالم یا بیمار، قوی یا ضعیف، جـذّاب یـا غیرجذّاب، بسیار بااستعداد یـا کنـد ذهـن، همگـی در نـزد خـدا ارزش یکسـان دارنـد و بایـد در نـزد

یکدیگر نیز ارزش یکسان داشته باشند. این برابری، یک عنصر شگفت‌انگیز و فوق‌العاده در ایمان مسیحی است و مسیحیت را تقریباً از همهٔ مذاهب و جوامع و فرهنگها جدا می‌کند. شأن و منزلت حقیقی در مردانگی و زنانگی الهی را فقط می‌توان به‌طور کامل در اطاعت از حکمت رهایی‌بخش خدا دید که در کتاب مقدس یافت می‌شود.

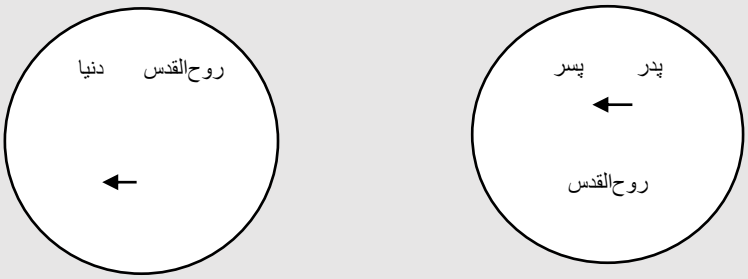
پ. تفاوت در نقشها

1. رابطهٔ بین تثلیث و سرپرستی مرد در ازدواج.

اعضای تثلیث از ازل، ارزش، فردیّت و الوهیت یکسان داشتند. اما اعضای تثلیث نقشهای متفاوتی نیز داشتند.[۲] خدای پدر همیشه پدر بود و همیشه مانند پدری که با پسرش ارتباط برقرار می‌کند، با پسر ارتباط برقرار کرده است. اگرچه هر سه عضو تثلیث، در قدرت و همهٔ صفات دیگر برابرند، اما پدر اقتدار بیشتری دارد. او نقش رهبری را در بین همهٔ اعضای تثلیث برعهده دارد، چیزی که پسر و روح‌القدس ندارند. در آفرینش، پدر اعلام کرده و پیشقدم می‌شود، اما کار آفرینش توسط پسر انجام شده و با حضور پیوستهٔ روح‌القدس حفظ و نگهداری می‌شود (پیدایش ۱:۱-۲؛ یوحنا ۱:۱-۳؛ اول قرنتیان ۶:۸؛ عبرانیان ۲:۱). در فدیه، پدر، پسر را به جهان می‌فرستد و پسر می‌آید و از پدر اطاعت می‌کند و می‌میرد تا بهای گناهان ما را بپردازد (لوقا ۴۲:۲۲؛ فیلیپیان ۶:۲-۸). پس از صعود پسر به آسمان، روح‌القدس می‌آید تا کلیسا را تجهیز کند و قدرت بخشد (یوحنا ۷:۱۶؛ اعمال ۸:۱؛ ۱:۲-۳۶). پدر نیامد تا برای گناهان ما بمیرد، روح‌القدس هم نیامد. پدر در پنطیکاست با قدرت عهد جدید بر کلیسا نازل نشد، پسر هم نازل نشد. هر عضو تثلیث، نقشها و عملکردهای متمایز دارند. درنتیجه، تفاوت در نقشها و اقتدار اعضای تثلیث کاملاً با ارزش، فردیّت و الوهیت یکسان سازگار است.

اگر انسانها باید شخصیت خدا را منعکس کنند، پس ما انتظار داریم که تفاوتهای مشابهی در نقش انسانها وجود داشته باشد، حتی در اساسی‌ترین تفاوت در انسانها، تفاوت بین مرد و زن. این قطعاً چیزی است که ما در متن کتاب مقدس می‌یابیم.

پولس این عبارت مشابه را با بیان این مطلب، آشکار می‌کند: "اما می‌خواهم بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر هر زن شوهر اوست و سر مسیح خداست" (اول قرنتیان ۱۱:۳). این تمایز در اقتدار است که می‌توان در تصویر ۱۲ . ۱ نشان داد.



برابری و تفاوت در تثلیث، در برابری و تفاوت در ازدواج منعکس می‌شود

تصویر ۱۲ . ۱

همانطور که خدای پدر بر پسر اقتدار دارد، اگرچه هر دو در الوهیت برابرند، در ازدواج نیز شوهر بر زن اقتدار دارد، اگرچه در فردیّت برابرند. در این مورد، نقش مرد مانند نقش خدای پدر است و نقش زن موازی با نقش خدای پسر است. آنها ارزش یکسان، اما نقشهای متفاوت دارند. در پیش‌زمینهٔ اول قرنتیان ۱۱:۲-۱۶، پولس آن را به‌عنوان پایه‌ای برای بیان این مطلب به قرنتیان می‌بیند که باید لباسهای مختلفی را که برای مردان و زنان آن زمان مناسب بود، بپوشند تا فرق بین مردان و زنان در ظاهر و در جمع مسیحی نمایان شود.

2. نشانه‌های نقشهای متمایز پیش از سقوط.

اما آیا این تفاوت بین نقشهای مرد و زن، بخشی از آفرینش اولیهٔ خدا بود یا بخشی از مجازات سقوط است؟ وقتی خدا به حوا گفت: "اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد" (پیدایش ۳:۱۶، ترجمهٔ قدیم)، آیا در این زمان حوا تحت اقتدار آدم قرار گرفت؟

این ایده که تفاوت در اقتدار، فقط بعد از گناه در دنیا عرضه شد، توسط نویسندگان متعددی همچون آیدا بی.اِسپنسِر[۳] و ژیلبرت بیلِزیکیان[۴] حمایت شده است. بیلِزیکیان می‌گوید: "چون این نتیجهٔ سقوط بود، در اصل، حاکمیت آدم بر زن به‌عنوان یک چیز شیطانی در نظر گرفته می‌شود، این کمتر از مرگ نیست".

اما اگر متن روایت آفرینش در پیدایش را بررسی کنیم، نشانه‌های متعددی از تفاوت در نقش آدم و حوا را حتی قبل از گناه در جهان می‌بینیم.

الف. اول آدم آفریده شد، بعد حوا.

این حقیقت که خدا اول آدم را آفرید و پس از مدتی، حوا را آفرید (پیدایش ۷:۲، ۱۸-۲۳)، نشان می‌دهد که خدا آدم را به‌عنوان کسی در نظر گرفت که نقش رهبری را در خانواده‌اش برعهده دارد. هیچ رویهٔ دو مرحله‌ای برای هیچ‌یک از حیواناتی که خدا آفریده، ذکر نشد، بلکه در اینجا به نظر می‌رسد که هدف خاصی دارد. آفرینش آدم در ابتدا، با الگوی "نخست‌زادگی" در عهدعتیق سازگار است، اینکه نخست‌زاده در هر نسل از خانوادهٔ انسانی، رهبر خانواده در آن نسل است. حقّ نخست‌زادگی در کلّ متن عهدعتیق در نظر گرفته شده، حتی وقتی گاهی اوقات به‌خاطر اهداف خاص خدا، حقّ تولد فروخته شد یا به شخص کوچکتر منتقل شد (مراجعه کنید به پیدایش ۲۷:۲۵-۳۴؛ ۲۳:۳۵؛ ۲۷:۳۸-۳۰؛ ۳:۴۹-۴؛ تثنیه ۱۵:۲۱-۱۷؛ اول تواریخ ۱:۵-۲). "حقّ تولد" به پسر نخست‌زاده تعلّق دارد و مالِ اوست، مگر اینکه موقعیت خاصی مداخله کرده و این حقیقت را تغییر دهد. در نظر گرفتن صحیحِ هدف خدا در آفرینش اولیهٔ آدم و اینکه این هدف، تمایز همیشگی در نقشهای خدادادی زنان و مردان را منعکس می‌کند، در اول تیموتاوس ۱۳:۲ حمایت می‌شود، جاییکه پولس از این حقیقت که "زیرا اول آدم آفریده شد و بعد حوا"، به‌عنوان دلیلی برای محدود کردن نقشهای اداره و تعلیم در کلیسا به مردان استفاده می‌کند. (اینکه حیوانات پیش از آدم آفریده شده‌اند، با این موضوع در تناقض نیست، چون ایدهٔ نخست‌زادگی فقط برای اعضای خانوادهٔ انسانی بود).

ب. حوا به‌عنوان مددکار برای آدم آفریده شد.

کتاب مقدس به‌طور مشخص می‌گوید خدا حوا را برای آدم آفرید، نه آدم را برای حوا. خدا گفت: "نیکو نیست آدم تنها باشد. پس *یاوری مناسب برای او می‌سازم*" (پیدایش ۱۸:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس این موضوع را آنقدر مهم می‌داند که نیاز به تفاوت بین مرد و زن در پرستش را بر روی این اصل می‌گذارد. او می‌گوید: "مرد نیز بخاطر زن آفریده نشد، بلکه *زن برای مرد خلق شد*" (اول قرنتیان ۹:۱۱). این نباید به معنای ارزش کمتر باشد، بلکه نشان می‌دهد که از ابتدا، تفاوت در نقش وجود داشت.

پ. آدم، حوا را نامگذاری کرد.

این حقیقت که آدم همهٔ حیوانات را نامگذاری می‌کند (پیدایش ۱۹:۲-۲۰)، نشاندهندهٔ اقتدار آدم بر قلمرو حیوانات بود، چون در عهدعتیق فکر می‌کردند که حقّ نامگذاری یک نفر نشاندهندهٔ اقتدار بر آن شخص بود (این در زمانیکه خدا کسی را نامگذاری می‌کند، دیده می‌شود، همچون ابراهیم و سارا، و وقتی والدین فرزندانشان را نامگذاری می‌کنند). چون اسم عبری تعیین‌کنندهٔ شخصیت یا عملکرد شخص بود، آدم، ویژگیها یا عملکردهای حیوانات را با نامگذاری آنها تعیین می‌کرد. بنابراین وقتی آدم، حوا را نامگذاری کرد و گفت: "او زن نامیده شود، زیرا که از مرد گرفته شد" (پیدایش ۲۳:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو)، نشاندهندهٔ نقش رهبری او نیز بود. این قبل از سقوط بود، وقتی آدم زنش را "زن" می‌نامد، و بعد از سقوط هم بود، وقتی "آدم اسم زن خود را حوا گذاشت چون او مادر تمام انسانها است" (پیدایش ۲۰:۳). بعضیها مخالفت کرده‌اند که در واقع آدم قبل از سقوط، حوا را نامگذاری نکرد.[۵] بلکه قطعاً زنش را "زن" خطاب کرد (پیدایش ۲۳:۲)، همانطور که همهٔ موجودات زنده را به نام صدا کرد (پیدایش ۱۹:۲-۲۰)، نامگذاری زن (همان فعلِ *qara*، "خطاب کردن" در هر دو جا بکار رفته است). این حقیقت که گاهی اوقات مادران در عهدعتیق فرزندانشان را نامگذاری می‌کردند، با ایدهٔ نامگذاری به نشانهٔ اقتدار در تناقض نیست، چون مادران و پدران، هر دو بر فرزندانشان اقتدار والد را دارند.

ج. خدا نژاد بشر را "انسان، [مرد در انگلیسی، man] نامید، نه "زن".

این حقیقت که خدا نژاد بشر را "انسان" [در انگلیسی مرد] نامید، نه "زن"، یا از اصطلاح جنسیّت خنثی استفاده نکرد، در فصل ۱۱ توضیح داده شده است.[۶] پیدایش ۲:۵ به‌طور مشخص می‌گوید: "در روز آفرینش آنها"، خدا "*ایشان را انسان نام نهاد*" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). نامگذاری نژاد بشر- با اصطلاحی که به‌طور خاص به آدم هم اشاره می‌کند، یا به مرد در تمایز با زن اشاره می‌کند، پیشنهاد می‌کند که نقش رهبری به مرد تعلّق دارد. این شبیه به رسمی است که زن، نام خانوادگی مرد را در هنگام ازدواج بر خود می‌گیرد؛ این نشاندهندهٔ رهبری او در خانواده است.

چ. پس از سقوط، خدا اول با آدم صحبت کرد.

همانطور که خدا حتی قبل از آفرینش حوا، به‌تنهایی با آدم صحبت کرد (پیدایش ۲:۱۵-۱۷)، پس بعد از سقوط، اگرچه حوا اول گناه کرد، اما خدا اول به سراغ آدم آمد و به‌خاطر عمل‌اش از او بازخواست کرد: "اما خداوند، خدا *آدم را صدا کرد* و فرمود: "کجا هستی؟" (پیدایش ۳:۹). خدا آدم را رهبر خانواده‌اش می‌دانست، کسی که اول از همه به‌خاطر اتفاقات خانواده پاسخگو بود. این مهم است که اگرچه این بعد از ارتکاب گناه بود، اما قبل از این بیانیه در پیدایش ۳:۱۶ به حواست، "او بر تو حکمرانی خواهد کرد" (ترجمهٔ قدیم)، جاییکه بعضی از نویسندگان امروزی ادعا می‌کنند که آغاز رهبری مردان در خانواده بود.

ح. آدم، نه حوا، نشاندهندهٔ نژاد بشر بود.

اگرچه حوا اول گناه کرد (پیدایش ۳:۶)، ما به‌خاطر گناه آدم گناهکار محسوب شدیم، نه به‌خاطر گناه حوا. عهدجدید به ما می‌گوید: "در *آدم* همه می‌میرند" (اول قرنتیان ۱۵:۲۲، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۴۹) و "بسیاری به‌خاطر گناه یک *نفر* مردند" (رومیان ۵:۱۵؛ مقایسه کنید با آیات ۱۲-۲۱). این نشان می‌دهد که خدا حقّ سرپرستی یا رهبری نژاد بشر- را به آدم داده بود، نقشی که به حوا داده نشده بود.

خ. لعنت باعث تحریف نقشهای قبلی شد، نه معرفی نقشهای جدید.

خدا در مجازات آدم و حوا، نقشها یا عملکردهای جدیدی را معرفی نکرد، بلکه فقط درد و تحریف عملکردهای قبلی آنها را معرفی کرد. درنتیجه آدم همچنان مسئولیت اولیهٔ کِشت در زمین و پرورش محصول را برعهده داشت، اما زمین "خار و علف‌های هرزه می‌رویاند" و او با عرق پیشانی نان می‌خورد (پیدایش ۳:۱۸-۱۹). همچنین حوا همچنان مسئولیت بچه‌دار شدن را برعهده داشت، اما این کار دردناک بود: "با درد، فرزندان خواهی زایید" (پیدایش ۳:۱۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو). سپس خدا، نزاع و درد در روابط هماهنگ قبلی بین آدم و حوا را نیز معرفی کرد. خدا به حوا گفت: *"اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد"* (۳:۱۶، ترجمهٔ قدیم). سوزان فو به‌طور چشمگیری استدلال کرده که کلمه‌ای که "اشتیاق" ترجمه شده (عبری *teshuqah*)، یعنی "اشتیاق برای فرمانروایی" و نشاندهندهٔ این است که حوا اشتیاق غلطی برای غَصب فرمانروایی از شوهرش خواهد داشت.[۷] اگر این ادراک دربارهٔ کلمه‌ای که "اشتیاق" ترجمه شده، صحیح است، چنانکه صحیح به نظر می‌رسد، پس نشان می‌دهد که خدا یک *نزاع در رابطهٔ* آدم و حوا و اشتیاق حوا برای سرکشی در برابر اقتدار آدم را معرفی می‌کند.

خدا در مورد آدم به حوا گفت: "او بر تو حکمرانی خواهد کرد" (پیدایش ۳:۱۶، ترجمهٔ قدیم). در اینجا کلمهٔ "فرمانروایی" (عبری *Measha*l) یک اصطلاح قوی است که معمولاً برای حکومت سلطنتی بکار می‌رود، نه به‌طور کلی برای اقتدار در یک خانواده.[۸]

این کلمه قطعاً به معنای حکومت "اشتراکی" با افراد تحت حاکمیت نیست، بلکه تفاوت ظریفی در فرمانروایی توسط قدرت یا قوّت بیشتر را نشان می‌دهد. این رهبری با خشونت را به جای رهبری با مهربانی و محبت پیشنهاد می‌کند. در اینجا یعنی آدم از قوّت و قدرت بیشتر برای فرمانروایی بر زنش استفاده خواهد کرد، دوباره درد و نزاع را در رابطه‌ای معرفی می‌کند که قبلاً هماهنگ بود. به این معنا نیست که آدم قبل از سقوط هیچ اقتداری نداشت؛ بلکه فقط به این معناست که بعد از سقوط از آن سوءاستفاده خواهد کرد.

پس در هر دو مورد، لعنت باعث *تحریف* رهبری فروتنانه و باملاحظهٔ آدم و تسلیمِ هوشمندانه و ارادی حوا در برابر این رهبری قبل از سقوط شد.

د. فدیه در مسیح، ترتیب آفرینش را از نو تأیید می‌کند.

اگر استدلال قبلی دربارهٔ معرفی تحریف نقشها در هنگام سقوط صحیح باشد، پس چیزی که انتظار داریم در عهدجدید بیابیم، ابطال جوانب دردناک رابطه‌ای است که نتیجهٔ گناه و لعنت بود. ما انتظار داشتیم که در مسیح، فدیه، زنان را تشویق کند که برعلیه اقتدار شوهرشان سرکشی نکنند و شوهران را تشویق کند که از اقتدارشان با خشونت استفاده نکنند. در واقع، این واقعاً همان چیزی است که می‌یابیم: "ای زنان، *مُطیع شوهران خود باشید*، زیرا این کار وظیفهٔ مسیحی شماست. ای شوهران، *زنان‌تان را دوست بدارید* و *با آنها تندی نکنید*"(کولسیان ۳:۱۸-۱۹؛ مقایسه کنید با افسسیان ۵:۲۲-۳۳؛ تیتوس ۲:۵؛ اول پطرس ۱:۷-۳). اگر تسلیم شدن زنان در برابر اقتدار شوهرانشان، یک الگوی گناه‌آلود بود، پترس و پولس فرمان نمی‌دادند که این در ازدواجهای مسیحی حفظ شود! مثلاً آنها نمی‌گویند: "خارها را تقویت کنید که در باغتان رشد کنند" یا "درد زایمان را تا حدّ ممکن دردناکتر کنید" یا "از خدا دور شوید، با او مشارکت نداشته باشید!" هدفِ فدیهٔ مسیح این است که نتایج گناه و سقوط را از هر لحاظ *بردارد*: "پسر ـ خدا ظاهر شد تا کار شیطان را نابود سازد" (اول یوحنا ۳:۸). *فرامین عهدجدید دربارهٔ ازدواج، هیچ‌یک از عناصر لعنت یا الگوهای رفتار گناه‌آلود را ابدی نمی‌سازد*؛ بلکه ترتیب و تمایز نقشهایی را که از آغاز خلقت نیکوی خدا وجود داشت، از نو تأیید می‌کند.

از لحاظ کاربرد عملی، وقتی در مسیح بالغ می‌شویم، در لذت و شادمانی در تفاوت نقشهایی که خدا در خانوادهٔ انسانی تعیین کرده و حکیمانه آفریده، رشد خواهیم کرد. وقتی این تعلیم کتاب مقدس را درک می‌کنیم، مردان و زنان باید بتوانند در دلشان بگویند: "این نقشهٔ خداست و زیبا و درست است، من از نحوهٔ خلقت‌ام توسط او و نقش متمایزی که به من داده لذت می‌برم." در این تفاوت نقشها در تثلیث و خانوادهٔ انسانی، یک زیبایی و شایستگی و درستی جاودانه وجود دارد.

هیچ احساسی از "برتر" یا "بدتر" بودن و "مهمتر" یا "کم‌ارزشتر" بودن وجود ندارد، مردان و زنان باید هر دو بتوانند کاملاً در نحوهٔ آفرینش خود توسط خدا شادی کنند.

ذ. سؤال مربوط به کاربرد آن برای کلیسا.

سؤالِ نحوهٔ کاربرد تعالیم عهدجدید دربارهٔ مردانگی و زنانگی برای کلیسای امروز، یک سؤال بحث‌برانگیز است و در اینجا فضای ما اجازه نمی‌دهد به‌طور گسترده به این موضوع بپردازیم. فرق اصلی بین نهضت انجیلیها دربارهٔ این موضوع را می‌توان در یک سؤال کلیدی خلاصه کرد: *آیا بعضی از نقشهای اداره و تعلیم در کلیسا باید مختص به مردان باشد؟* مسیحیانی که به این سؤال پاسخ منفی می‌دهند، *مساوات‌طلبان* نامیده می‌شوند (چون بر "برابری" زنان و مردان تأکید می‌کنند). آنها معتقداند که هیچ نقش اداره یا تعلیم در کلیسا مختص به مردان نیست- همهٔ مقامها برای مردان و زنان به‌طور یکسان موجود است. آنها بر غلاطیان ۲۸:۳ و همچنین داوران ۴-۵؛ اعمال ۱۸-۱۷:۲؛ ۱۸:۲۶؛ ۲۱:۹؛ رومیان ۷:۱۶ و اول تیموتاوس ۱۱:۳ تأکید می‌کنند. اطلاعات بیشتر دربارهٔ نظر مساوات‌طلبی در سازمانی که وقف تبلیغ این نظر شده، یعنی مسیحیان برای برابری کتاب مقدسی (CBE)[۹] موجود است. بیانیهٔ اصول آنها، "مردان، زنان و برابری کتاب مقدسی" نامیده می‌شود.[۱۰]

مسیحیانی که به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند، مکمّل‌گرایان نامیده می‌شوند (زیرا تأکید می‌کنند که درحالیکه مردان و زنان ارزش یکسان دارند، اما از تفاوتهای "مکمّل" برخوردارند). آنها معتقدند "بعضی" از نقشهای اداره و تعلیم کلیسا مختص به مردان است، اگرچه این نقشهای دقیق، بر اساس نحوهٔ بکارگیری اول تیموتاوس ۱۵-۱۱:۲ توسط هر یک از فرقه‌ها و جماعتهای کلیسایی در ساختارهای مدیریتی متفاوت است. آنها بر اول تیموتاوس ۱۵-۱۱:۲ و همچنین متی ۴-۲:۱۰ (عیسی دوازده مرد را به‌عنوان رسول انتخاب کرد)؛ اول قرنتیان ۳۵-۳۳:۱۴؛ اول تیموتاوس ۲:۳؛ تیتوس ۶:۱ و ارتباط بین رهبری در خانه و کلیسا (اول تیموتاوس ۵:۳) تأکید می‌کنند. اطلاعات

بیشتر دربارۀ نظر مکمّل‌گرایان در سازمانی که وقف تبلیغ این نظر شده، یعنی شورای مردانگی و زنانگی کتاب مقدسی (CBMW)[11] موجود است. بیانیۀ اصول آنها، "بیانیۀ دانوِرس" است.[12]

نظر من مکمّل‌گراست و در جای دیگر، مطالب گسترده‌ای را دربارۀ آن نوشته‌ام. من به اختصار معتقدم که هیچ‌یک از عباراتی که مورد تأکید مساوات‌طلبان است، واقعاً به این سؤال که آیا زنان می‌توانند اقتدار اداره یا تعلیم بر کلّ کلیسا داشته باشند، اشاره نمی‌کند: به‌درستی که زنان می‌توانند در کلیساهای عهدجدید نبوّت کنند (اعمال ۹:۲۱؛ اول قرنتیان ۵:۱۱)، اما عطیۀ نبوّت همیشه متمایز از تعلیم است و از مشایخ خواسته نشده که عطیۀ نبوّت داشته باشند، بلکه "معلمی توانا" باشند (مراجعه کنید به اول تیموتاوس ۲:۳) نبوّت در خلوت، مانند نبوّت دبوره (داوران ۴) و تعلیم در خلوت، مانند تعلیم اکیلا و پریسکیلا (اعمال ۲٦:۱۸) قطعاً امروزه برای زنان جایز است، اما این اعمال به شکل مهمی، متفاوت از اقتدار بر کلّ کلیساست که در اول تیموتاوس ۱۱:۲-۱۵ برای زنان منع شده است. در مورد رومیان ۷:۱٦، شواهد کافی نداریم که با اطمینان بدانیم (حتی بعد از تحقیقات بسیار زیاد) که شخصی به نام (یونیاس) مرد است یا زن (یونیا)[13]. به‌درستی که همۀ ما "در مسیح عیسی یک" هستیم (غلاطیان ۲۸:۳، ترجمۀ قدیم)، اما این فقط اتحاد ما را تأیید می‌کند؛ به این معنا نیست که همه یکسان هستیم یا عملکردهای یکسان داریم، همانطور که همۀ اعضای بدن، یک "بدن واحد" است (اول قرنتیان ۱۲:۱۲)، به این معنا نیست که همۀ قسمتهای بدن ما عملکردهای یکسان دارند.

برعکس، عباراتی که مکمّل‌گرایان بر آنها تأکید می‌کنند، مستقیماً به این سؤال اصلی اشاره می‌کنند که آیا زنان باید از اقتدار اداره یا تعلیم بر کلّ کلیسا برخوردار باشند. عباراتی مانند اول تیموتاوس ۲:۳؛ تیتوس ٦:۱ و متی ۱۰:۲-۴ دربارۀ رسولان یا مشایخی صحبت می‌کنند که از این اقتدار بر کلّ کلیسا برخوردار بودند (یا در مورد رسولان که بر کلّ کلیساها اقتدار داشتند). عبارات دیگر دربارۀ یک مقام صحبت نمی‌کنند، بلکه دربارۀ نقش تعلیم یا ادارۀ کلّ جماعت کلیسایی صحبت می‌کنند (اول تیموتاوس ۱۱:۲-۱۵؛ اول قرنتیان ۳۳:۱۴-۳۵). این ادعا که این بیانیه‌ها

مربوط به بعضی از موقعیتهای فرهنگی است، از جمله: زنان آموزهٔ غلط را تعلیم می‌دهند یا زنان تحصیلات کافی ندارند، به نظر من توسط شواهد معتبر حمایت نمی‌شوند و پولس این دلیل را بیان نمی‌کند (بلکه به آدم و حوا قبل از گناه اشاره می‌کند). بنابراین من دلیلی نمی‌بینم که این بیانیه‌ها را طوری در نظر بگیریم که برای چیزی غیر از کلّ "عصر- کلیسایی" (دورانِ بین پنطیکاست تا بازگشت مسیح) کاربرد داشته باشد.

اما بسیاری از کلیساها در دیدگاه‌شان نسبت به انواع خدمات موجود برای زنان، بیش از حدّ محدود بوده‌اند و این غالباً توسط دیدگاه افراطی تسلّط روحانیون در خدمت تشدید شده است. کشیشان و مشایخ حکیم غالباً به بینش و مشورت زنان در کلیساهایشان گوش خواهند کرد و درهای بیشتری را برای صدها نوع دیگر از خدمات ارزشمند برای زنان باز خواهند کرد، درحالیکه همچنان می‌خواهند با ادراکشان از کتاب مقدس، نسبت به آن وفادار باشند و بنابراین "بعضی از نقشهای اداره و تعلیم را در کلیسا" به مردها اختصاص می‌دهند.

2. سؤالاتی برای مرور

1. توضیح دهید که چگونه آفرینش انسان به‌صورت مرد و زن، انعکاسی از تصویر خدا در روابط بین افراد است.
2. اگر مرد و زن به‌طور برابر به‌صورت خدا آفریده شده‌اند، این دربارهٔ ارزش نسبی آنها در نزد خدا چه می‌گوید؟
3. تفاوت در نقشهای اعضای تثلیث، دربارهٔ نقشهای مردان و زنان در ازدواج به ما چه می‌آموزد؟
4. پنج نشانه‌ای را که نقشهای مردان و زنان قبل از سقوط را متمایز می‌کند، نام ببرید.
5. سقوط چه تأثیری بر نقشها و عملکردهای آدم و حوا داشت؟
6. فدیهٔ ما در مسیح چه تأثیری بر این نقشها دارد؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. اگر در مورد احساستان صادق هستید، به نظرتان بهتر است که مرد باشید یا زن؟ آیا از جنسیّتی که خدا به شما داده، خوشحال هستید یا ترجیح می‌دهید متعلّق به جنس مخالف باشید؟ به نظرتان خدا می‌خواهد دربارهٔ این سؤال چه احساسی داشته باشید؟
2. آیا می‌توانید صادقانه بگویید که اعضای جنس مخالف در نظر خدا از *ارزش یکسان* برخوردارند؟
3. پیش از مطالعهٔ این فصل، آیا شما روابط خانوادگی را انعکاسی از روابط بین اعضای تثلیث می‌دانستید؟ آیا به نظرتان این روش مفیدی برای در نظر گرفتن خانواده است؟ آیا راههایی وجود دارند که بتوانید شخصیت خدا را در خانواده‌تان به‌طور کامل‌تر منعکس کنید؟
4. چگونه تعلیم این فصل دربارهٔ تفاوت نقشهای مردان و زنان را می‌توان با نگرشهایی که در جامعهٔ امروز ابراز می‌شود، مقایسه کرد؟ اگر تفاوتهایی بین تعالیم اکثر جامعه و تعالیم کتاب مقدس وجود دارد، آیا به نظرتان زمانهایی خواهد رسید که پیروی از کتاب مقدس دشوار خواهد شد؟ در این شرایط، کلیسای‌تان برای کمک به شما چه کاری می‌تواند انجام دهد؟

4. اصطلاحات خاص

مکمّل‌گرایان

تفاوت در نقش

تحریف نقشها

مساوات‌طلبان

برابری در فردیّت

نخست‌زادگی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

کولسیان ۳:۱۸-۱۹

"ای زنان، مُطیع شوهران خود باشید، زیرا این کار وظیفهٔ مسیحی شماست. ای شوهران، زنان‌تان را دوست بدارید و با آنها تندی نکنید".

---

1. برای مباحثهٔ گسترده‌تر دربارهٔ مفاهیم الهیاتی تفاوتهای مرد و زن در پیدایش ۱-۳ مراجعه کنید به ریموند سی. اورتلاند، کوچکتر، "برابری مرد و زن و سرپرستی مرد: پیدایش ۱-۳"، *در احیای مردانگی و زنانگی کتاب مقدسی: پاسخی به جنبش آزادی زنان نهضت انجیلی*، ویرایش: جان پایپر و وِین گرادِم (Wheaton, III.:Crossway, 1991) صفحهٔ ۹۸. من در بخشهای متعدد این فصل به تجزیه و تحلیل دکتر اورتلاند تکیه کرده‌ام، اما پاسخهای دقیقتر به مخالفت با این نکات را می‌توان در مقالهٔ او یافت. مطالب دیگر دربارهٔ مردانگی و زنانگی کتاب مقدسی را می‌توان در شورای مردانگی و زنانگی کتاب مقدسی یافت. (www.cbmw.org) 2825 Lexington Road, Box 926, Louisville, KY 40280.
2. دربارهٔ تفاوت نقش در اعضای تثلیث به فصل ٦ مراجعه کنید.
3. *فراتر از لعنت*، ویرایش دوم (Nashville: Thomas Nelson, 1985) صفحات ۲۰-۲۴.
4. فراتر از نقشهای جنسّیت (Grand Rapids: Baker, 1985) صفحهٔ ۵۸. همچنین مراجعه کنید به صفحات ۲۱-۵۸.
5. مراجعه کنید به ژیلبِرت بیلِزیکیان، فراتر از نقشهای جنسیّت، صفحات ۲٦۰-۲٦۱.
6. مراجعه کنید به صفحات ۱۸۷-۱۸۸.
7. مراجعه کنید به سوزان. تی. فو "زن چه اشتیاقی دارد؟" در یادداشتهای الهیاتی وِست مینیسترِ۳۷ (۱۹۷۵): ۳۷٦- ۳۸۳.
8. مراجعه کنید به تثنیه ٦:۱۵ "شما بر بسا اقوام حکمرانی می‌کنید، ولی آنها بر شما حکومت نمی‌کنند"؛ امثال ۷:۲۲ "توانگر بر فقیر تسلط دارد" (ترجمهٔ قدیم)؛ داوران ۴:۱۴؛ ۱۱:۱۵ (از فلسطینیان که بر اسرائیل حکومت می‌کنند)؛ همچنین پیدایش ۸:۳۷؛ امثال ۲۴:۱۲ و غیره.
9. مسیحیان برای برابری کتاب مقدسی می‌توانند با این آدرس تماس بگیرند122 West Franklin Ave., Suite 218, Minneapolis, MN 55404-2451 . وب سایت: www.goldengate.net/mall/cbe کتابهایی که نشاندهندهٔ نظر مساوات‌طلبان است شامل، ریچارد و کاترین کروگِر، *من رنج می‌کشم نه یک زن: تفکر دوباره دربارهٔ اول تیموتاوس ۲:۱۱-۱۵ با توجه به شواهد باستانی* (Grand Rapids: Baker, 1992)؛ (کروگِر مؤسس CBE است)؛ ژیلبرت بیلِزیکیان، *فراتر از نقشهای جنسیّت* (Grand Rapids: Baker, 1985)؛ کِرج کینِر، *پولس، خانمها و زنان* (Peabody, Mass.: Hendrickson, 1992) و رِبکا مِریل گروتُئیس، *خبر خوش برای زنان* (Grand Rapids: Baker, 1997).
10. اولین انتشار در *مسیحیت امروز*، ۹ آوریل ۱۹۹۰، صفحات ۳٦-۳۷ و در وب سایت CBE موجود است.

11. می‌توان به این طریق با شورای مردانگی و زنانگی کتاب مقدسی تماس گرفت: 2825 Lexington Road, Box 926, Louisville, KY 40280. وب سایت: www.cbmw.org. کتابهای نشاندهندهٔ نظر مکمّل‌گرایان، شامل، جان پایپر و وِین گرادِم، ویرایشهای: *احیای مردانگی و زنانگی کتاب مقدسی: پاسخ به جنبش آزادی زنان نهضت انجیلی* (Wheaton, III.: Crossway, 1991)؛ مِری کاسیان، *زنان، آفرینش و سقوط* (Westchester, III.:Crossway, 1990)، اِستِفان بی. کلارک، *مرد و زن در مسیح* (Ann Arbor, Mich.: Servant, 1980) و اَندریاس کوستِنبِرگِر، توماس شرِینر و اِسکات بالدوین، ویرایشهای: *زنان در کلیسا: تجزیه و تحلیل تازه‌ای از اول تیموتاوس ۲:۹-۱۵* (Grand Rapids: Baker, 1995).

12. اولین انتشار در *مسیحیت امروز*، ۱۳ ژانویه ۱۹۸۹، صفحات ۴۰-۴۱ و در وب سایت CBMW موجود است.

13. جالب است که تنها منبع اطلاعات تاریخی دیگری که ما خارج از عهدجدید دربارهٔ این شخص داریم، او را "یونیاس" می‌نامد (و با ضمیر مذکر به او اشاره می‌کند) و می‌گوید او "اسقف آپامِئیا در سوریه شد" (مراجعه کنید به اِپیفانیوس [۳۱۵-۴۰۳ میلادی]، *Index disciplulorum*, 125. 19 – 20). یک نویسندهٔ دیگر، کریسوستوم (۴۰۷-۳۴۷ میلادی)، فرض می‌کند که این یک زن، یونیا بود اما چیزی دربارهٔ او نمی‌داند، غیر از آنچه در متن کتاب مقدسی ذکر شده است (*موعظه دربارهٔ رومیان* ۷:۱۶).

علاوه بر ابهام دربارهٔ نامش، کلمهٔ *رسول* در اینجا مبهم است؛ اصطلاح یونانی *apostolos* گاهی اوقات فقط به معنای "پیام‌آور" است (همچون یوحنا ۱۳:۱۶؛ دوم قرنتیان ۲۳:۸؛ فیلیپیان ۲۵:۲) و در جاهای دیگر به مقام "رسول عیسی مسیح" اشاره می‌کند. چون این پیش‌زمینه اطلاعات کمی را در رومیان ۷:۱۶ ارائه می‌کند، غیرممکن است که در اینجا به مفهوم آن پی برد. (برای اطلاعات به‌روز رسانی شده، مراجعه کنید به www.EFBT100.com.section_7.2).

فصل سیزدهم

گناه

+ گناه چیست؟

+ از کجا آمد؟

+ آیا ما یک ماهیت گناه‌آلود را از آدم به ارث می‌بریم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. تعریف گناه

تاریخ نژاد بشر مطابق آنچه در کتاب مقدس ارائه شده، اساساً تاریخ انسان در وضعیت گناه و سرکشی برعلیه خدا و نقشهٔ فدیهٔ خداست که بسیاری را به نزد خود بازگرداند. بنابراین جایز است که اکنون ماهیت گناه را به‌عنوان چیزی که انسان را از خدا جدا می‌کند، در نظر بگیریم.

ما می‌توانیم گناه را اینطور تعریف کنیم: *گناه، هر قصوری در مطابقت با شریعت اخلاقی خدا در عمل، نگرش یا ماهیت است.* در اینجا گناه در رابطه با خدا و شریعت اخلاقی او تعریف شده است. گناه نه‌تنها شامل *اعمال* است، از جمله دزدی یا دروغ یا قتل، بلکه شامل *نگرشهایی* برخلاف نگرشهای درخواست شده از جانب خداست. ما این را در ده فرمان می‌بینیم، که نه‌تنها اعمال گناه‌آلود، بلکه نگرشهای غلط را هم منع می‌کند: "به خانهٔ همسایهٔ خود *طمع نکن*. به زن، غلام، کنیز، گاو، الاغ و هر چیزیکه مال همسایه‌ات می‌باشد، *طمع نکن*" (خروج ۲۰:۱۷). در اینجا خدا به‌طور مشخص می‌گوید *اشتیاق* برای دزدی یا زنا نیز در نظر او گناه است. موعظهٔ بالای کوه نیز نگرشهای گناه‌آلود، همچون خشم (متی ۵:۲۲) یا شهوت (متی ۵:۲۸) را منع می‌کند. پولس نیز نگرشهایی همچون حسادت، خشم و خودخواهی (غلاطیان ۵:۲۰) را به‌عنوان چیزهایی ذکر می‌کند که اعمال جسم و برخلاف خواسته‌های روح است (غلاطیان ۵:۲۰). بنابراین یک زندگی خوشایند برای خدا، زندگی در پاکی اخلاقی است، نه‌فقط در اعمال، بلکه در اشتیاق قلبی. در واقع،

بزرگترین فرمان می‌خواهد که قلبمان مملو از نگرش محبت به خدا باشد: "خداوند خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام ذهن و تمام قوّت خود دوست بدار" (مرقس ۱۲:۳۰).

تعریف گناه در بالا به‌طور مشخص نشان می‌دهد که گناه، قصور در مطابقت با شریعت اخلاقی خداست، نه‌تنها در *عمل* و *نگرش*، بلکه در *ماهیت اخلاقی*. همچنین ماهیت ما، یعنی شخصیت درونی که ذات کیستی ما به‌عنوان یک انسان است، می‌تواند گناهکار باشد. پیش از فدیه توسط مسیح، نه‌تنها مرتکب اعمال گناه‌آلود می‌شدیم و نگرشهای گناه‌آلود داشتیم، بلکه ذاتاً گناهکار بودیم. پس پولس می‌تواند بگوید: *"زیرا در آن هنگام که ما هنوز گنهکار بودیم*، مسیح به‌خاطر ما مُرد" (رومیان ۵:۸)، یا قبلاً "مانند دیگر آدمیان، ما نیز *طبیعتاً* سزاوار خشم و غضب خدا بودیم" (افسسیان ۲:۳). حتی وقتی یک غیرایماندار در خواب است و مرتکب اعمال گناه‌آلود نمی‌شود یا فعالانه نگرشهای گناه‌آلود را تقویت نمی‌کند، همچنان در نظر خدا "گناهکار" است؛ او همچنان یک ماهیت گناه‌آلود دارد که مطابق شریعت اخلاقی خدا نیست.

خیلی بهتر است که گناه را مطابق کتاب مقدس، در ارتباط با شریعت خدا و شخصیت اخلاقی او تعریف کنیم تا روشهای بوالهوسانه و اختیاری. یوحنا به ما می‌گوید: "گناه مخالف شریعت است" (اول یوحنا ۳:۴، ترجمهٔ قدیم، با اشاره به شریعت خدا). وقتی پولس می‌خواهد گناهکار بودن جهانی بشر را نشان دهد، به شریعت خدا متوّسل می‌شود، خواه شریعت مکتوب که به یهودیان عطا شد (رومیان ۲:۱۷-۲۹) یا شریعت غیرمکتوب که در وجدان غیریهودیان عمل می‌کند، کسانیکه با رفتارشان نشان می‌دهند "مقررات شریعت در قلب‌هایشان نوشته شده" (رومیان ۲:۱۵). در هر مورد، گناهکار بودن آنها توسط عدم تطابق با شریعت اخلاقی خدا نمایان می‌شود.

نهایتاً، باید توجه کنیم که این تعریف بر جدّیت گناه تأکید می‌کند. ما به تجربه می‌دانیم که گناه به زندگی‌مان آسیب می‌زند، درد و عواقب مخرّبی را برای ما و کسانیکه تحت تأثیرش قرار می‌گیرند، به همراه دارد. اما وقتی گناه را قصور در مطابقت با شریعت اخلاقی *خدا* تعریف می‌کنیم، تأکید می‌کنیم که گناه بیش از یک چیز دردناک و ویرانگر است- این به عمیق‌ترین شکل ممکن، اشتباه

است. در جهانی که خدا آفریده، گناه نباید تأیید شود. گناه مستقیماً برخلاف همهٔ نیکویی‌های شخصیت خداست و همانطور که خدا ضرورتاً و تا ابد در خودش و کلّ کیستی خود لذت می‌برد، پس ضرورتاً و تا ابد از گناه متنفر است. این ذاتاً برخلاف برتری شخصیت اخلاقی اوست. چون گناه برخلاف قدوسیت خداست، او باید از آن متنفر باشد.

ب. منشأ گناه

گناه از کجا آمد؟ چگونه وارد جهان شد؟ اول، باید به‌وضوح تأیید کنیم که خدا گناه نکرد و به‌خاطر گناه مقصّر نیست. انسان گناه کرد و فرشتگان گناه کردند و در هر دو مورد، با انتخاب ارادی و داوطلبانه این کار را کردند. سرزنش خدا به‌خاطر گناه، کفر برعلیه شخصیت خداست. "او صخره است و اعمالش کامل. همهٔ راه‌های او انصاف است. خدای باوفا و *مبرا از ظلم*. او عادل و راست است" (تثنیه ۴:۳۲). الیهو به‌درستی می‌گوید: "حاشا از خدا که بدی کند. و از قادر مطلق، که ظلم نماید" (ایوب ۱۰:۳۴، ترجمهٔ قدیم). در واقع، غیرممکن است که خدا حتی خواهان خطا کردن باشد: "زیرا خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود، و کسی را نیز وسوسه نمی‌کند" (یعقوب ۱۳:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

اما از طرف دیگر باید مراقب خطای مخالف باشیم: این اشتباه است که بگوییم از ازل قدرت شرارت مشابه یا برابر با قدرت خدا در جهان وجود داشت. بیان این مطلب، یعنی تأیید چیزی که "دوگانگی" نهایی در جهان نامیده می‌شود، یعنی وجود دو قدرت غایی برابر، یکی خوب و دیگری بد.[1] همچنین هرگز نباید فکر کنیم که گناه، خدا را متعجب کرد یا به چالش کشید یا بر قدرت مطلق او یا کنترل مشیّت الهی او بر جهان غلبه کرد. بنابراین، اگرچه هرگز نباید بگوییم خدا خودش گناه کرد یا به‌خاطر گناه مقصّر است، اما باید تأیید کنیم خدایی که "همه چیز را مطابق اراده و نقشهٔ خود انجام می‌دهد" (افسسیان ۱۱:۱)، مقرّر کرد که گناه وارد جهان شود، اگرچه از آن لذت نمی‌برد و اگرچه او مقرّر کرده که این از طریق انتخابهای داوطلبانهٔ موجودات اخلاقی حاصل شود.[2]

حتی پیش از نااطاعتی آدم و حوا، گناه در عالَم فرشتگان، با سقوط شیطان و دیوها وجود داشت. اما در رابطه با نژاد بشر، اولین گناه، گناه آدم و حوا در باغ عدن بود (پیدایش ۳:۱-۱۹). به‌طور کلی خوردن میوهٔ درخت شناخت نیک و بد، به طریقهای بسیار، روشی عادی برای گناه است. اول، گناهشان به پایهٔ دانش و شناخت ضربه زد، چون پاسخ متفاوتی را به این سؤال داد: "چه چیزی راست است؟" درحالیکه خدا گفته بود اگر آدم و حوا از این درخت بخورند، خواهند مُرد (پیدایش ۲:۱۷)، مار گفت: "شما نمی‌میرید" (پیدایش ۳:۴). حوا تصمیم گرفت به راستی کلام خدا شکّ کند و بررسی کند و ببیند که آیا خدا راست گفته است.

دوم، گناهشان به پایهٔ معیارهای اخلاقی ضربه زد، چون پاسخ متفاوتی به این سؤال داد: "چه چیزی درست است؟" خدا گفته بود که کار درست اخلاقی این بود که آدم و حوا از میوهٔ این یک درخت نخورند (پیدایش ۲:۱۷). اما مار پیشنهاد کرد که خوردن این میوه کار درستی است و با خوردنش، آدم و حوا "مثل خدا" می‌شوند (پیدایش ۳:۵). حوا به ارزیابی خود از کار درست و آنچه برای او خوب بود، اعتماد کرد، به جای اینکه اجازه بدهد کلام خدا درست و غلط را تعریف کند. او "دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش" بنابراین "از میوهٔ آن گرفت و خورد" (پیدایش ۳:٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

سوم، گناهشان پاسخ متفاوتی به این سؤال داد: "من کیستم؟" پاسخ درست این بود که آدم و حوا مخلوقات خدا بودند، به او وابسته بودند و همیشه باید به‌عنوان خالق و خداوندشان، تابع او می‌بودند. اما حوا و بعد آدم، تسلیم وسوسه شدند که "مثل خدا" شوند (پیدایش ۳:۵)، بنابراین تلاش کردند که خود را در جایگاه خدا بگذارند.

مهم است که بر صحّت تاریخی روایت سقوط آدم و حوا تأکید کنیم. همانطور که گزارش آفرینش آدم و حوا با بقیهٔ روایت تاریخی کتاب پیدایش در ارتباط است،[۳] این گزارش سقوط انسان هم که به دنبالِ آفرینش انسان است، توسط نویسنده به‌عنوان تاریخ روایتی و صریح ارائه شده است. بعلاوه، نویسندگان عهدجدید به این گزارش مراجعه کرده و تأیید می‌کنند که "گناه به‌وسیلهٔ یک انسان به

جهان وارد شد" (رومیان ۱۲:۵) و تأکید می‌کنند "درنتیجهٔ آن نافرمانی، انسان محکوم شناخته شد" (رومیان ۱۶:۵) و "مار به مکر خود حوا را فریفت" (دوم قرنتیان ۳:۱۱، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با اول تیموتاوس ۱۴:۲). مار، بدون شکّ یک مار واقعی و جسمانی بود، اما حرف می‌زد، چون قدرت شیطان از طریق او صحبت می‌کرد (مقایسه کنید پیدایش ۱۵:۳ با رومیان ۲۰:۱۶؛ همچنین اعداد ۲۸:۲۲- ۳۰؛ مکاشفه ۹:۱۲؛ ۲:۲۰).

نهایتاً باید توجه کنیم که همهٔ گناهان درنهایت غیرمنطقی هستند. واقعاً منطقی نبود که شیطان برعلیه خدا سرکشی کند و انتظار داشته باشد که بتواند خود را برتر از خدا سازد. همچنین منطقی نبود که آدم و حوا فکر کنند که با نااطاعتی از کلام خالقشان می‌توانند به چیزی دست یابند. اینها انتخابهای احمقانه بودند. سرسختی شیطان در سرکشی از خدا، حتی امروز هم همچنان یک انتخاب احمقانه است، همانطور که تصمیم انسانها برای ادامهٔ سرکشی از خدا، احمقانه است. نه انسان عاقل، بلکه "احمق در دل خود می‌گوید: خدائی نیست" (مزامیر ۱:۱۴). شخص "احمق" در کتاب امثال، بی‌پروا در انواع گناهان افراط می‌کند (مراجعه کنید به امثال ۲۳:۱۰؛ ۱۵:۱۲؛ ۷:۱۴، ۱۶؛ ۵:۱۵؛ ۲:۱۸ و غیره).اگرچه گاهی اوقات انسانها خود را قانع می‌کنند که دلایل خوبی برای گناه کردن دارند، اما وقتی در روز آخر در زیر نور سرد حقیقت آزموده می‌شوند، مشخص خواهد شد که در هر مورد، گناه اصلاً منطقی نیست.

پ. آموزهٔ گناه ارثی[۴]

گناه آدم چه تأثیری بر ما می‌گذارد؟ کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ما به دو طریق گناه را از آدم به ارث می‌بریم.

1. تقصیر ارثی: ما به‌خاطر گناه آدم، گناهکار محسوب می‌شویم.

پولس تأثیرات گناه آدم را اینطور توضیح می‌دهد: "پس، همان‌گونه که گناه به‌واسطهٔ یک انسان وارد جهان شد، و به‌واسطهٔ گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همهٔ آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند" (رومیان ۱۲:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). این پیش‌زمینه نشان می‌دهد که پولس دربارهٔ گناهی

صحبت نمی‌کند که انسانها روزانه در زندگی‌شان مرتکب می‌شوند، چون کلّ این پاراگراف (رومیان ۱۲:۵- ۲۱)، مقایسهٔ آدم و مسیح است. وقتی پولس می‌گوید: "پس [یونانی *houtos* ، "درنتیجه، به این ترتیب"- یعنی از طریق گناه آدم] مرگ دامنگیر همهٔ آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند"، او می‌گوید که از طریق گناه آدم "همه گناه کردند".

این ایده که "همه گناه کردند"، یعنی وقتی آدم نااطاعتی کرد، خدا همهٔ ما را گناهکار دانست و جلوتر با دو آیهٔ بعدی نشان داده شده، جاییکه پولس می‌گوید: "زیرا پیش از آنکه شریعت داده شود، گناه در جهان وجود داشت، اما هرگاه شریعتی نباشد، گناه به حساب نمی‌آید. با این حال، از آدم تا موسی، مرگ بر همگان حاکم بود، حتی بر کسانی که گناهشان به‌گونهٔ سرپیچی آدم نبود. آدم، نمونهٔ کسی بود که می‌بایست بیاید" (رومیان ۱۳:۵-۱۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

در اینجا پولس اشاره می‌کند که از زمان آدم تا موسی، مردم شریعت مکتوب خدا را نداشتند. اگرچه گناهان‌شان (به‌عنوان تخلّف از شریعت) "حساب نمی‌شد"، اما همچنان مُرده بودند. این حقیقت که آنها مُرده بودند، برهان بسیار خوبی است که خدا انسانها را بر اساس گناه آدم گناهکار شمُرد.

این ایده که خدا ما را به‌خاطر گناه آدم گناهکار شمرد، بعداً در رومیان ۱۸:۵-۱۹ تأیید شده: "پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همهٔ انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه [عادلانه] نیز به پارسا [عادل] شمرده شدن و حیات همهٔ انسانها منتهی می‌گردد. زیرا همان‌گونه که *به‌واسطهٔ نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند*، به‌واسطهٔ اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا [عادل] خواهند گردید" (ترجمهٔ هزارهٔ نو).

در اینجا پولس صریحاً می‌گوید به‌واسطهٔ نافرمانی یک انسان، "بسیاری گناهکار شدند" [یونانی *katestathesan*، یک شاخص فعل ماضی که نشاندهندهٔ عمل تکمیل شده در گذشته است]. وقتی آدم گناه کرد، خدا همهٔ کسانی را که از نسل آدم بودند، گناهکار شمرد. اگرچه ما هنوز وجود نداشتیم، اما خدا آینده را می‌دید و می‌دانست که ما به وجود خواهیم آمد و ما را به‌عنوان کسانی در نظر گرفت که مثل آدم گناهکار بودیم. این با بیانیهٔ پولس هم سازگار است که می‌گوید: "زیرا در آن

هنگام که ما هنوز گنهکار بودیم، مسیح به خاطر ما مُرد" (رومیان ۸:۵). البته بعضی از ما در هنگام مرگ مسیح هنوز وجود نداشتیم. به هرحال خدا ما را گناهکارانی محسوب کرد که به نجات نیاز داشتیم.

از این آیات می‌توان نتیجه‌گیری کرد که همهٔ اعضای نژاد بشر، در هنگام آزمایش باغ عدن، توسط آدم حضور یافتند. آدم به‌عنوان نمایندهٔ ما گناه کرد و خدا ما را هم مثل آدم گناهکار شمُرد. (اصطلاح تخصصی که گاهی اوقات در این مورد بکار می‌رود، *نسبت دادن* است، یعنی "آن را از آنِ یک شخص بدانیم، و بنابراین کاری کنیم که آن به یک شخص تعلّق یابد.") خدا گناه آدم را از آنِ ما دانست و چون خدا داور نهایی همهٔ چیزهای جهان است و افکارش همیشه راست است، در واقع، گناه آدم به ما تعلق دارد. خدا به‌درستی گناه آدم را به ما *نسبت داد*.

گاهی اوقات آموزهٔ گناه ارثی از آدم، با اصطلاح آموزهٔ "گناه اولیه" بیان می‌شود. همانطور که در بالا توضیح داده شد،[۵] من از این عبارت استفاده نکرده‌ام. اگر این اصطلاح بکار رفته، باید به یاد داشت که گناه مورد نظر، اولین گناه آدم نیست، بلکه تقصیر و تمایل به گناه است که با آن متولد می‌شویم. این گناه "اولیه" است، چون از آدم می‌آید و این گناه اولیه است، از این لحاظ که از آغاز هستی خود به‌عنوان انسان، آن را در خود داریم، اما همچنان گناه ماست، نه گناه آدم. عبارت موازی با "گناه اولیه"، عبارت "تقصیر اولیه" است. این همان جنبهٔ گناه ارثی از آدم است که در بالا دربارهٔ آن صحبت کردیم، یعنی این ایده که ما تقصیر را از آدم به ارث می‌بریم. به جای اینکه آن را "تقصیر اولیه" بنامیم، من آن را "تقصیر ارثی" نامیده‌ام.

وقتی برای اولین بار با این ایده مواجه می‌شویم که ما به‌خاطر گناه آدم گناهکاریم، می‌خواهیم اعتراض کنیم، چون غیرمنصفانه به نظر می‌رسد. در واقع ما تصمیم نگرفتیم که گناه کنیم، اینطور نیست؟ پس چطور می‌توانیم گناهکار محسوب شویم؟ آیا این عمل خدا عادلانه است؟

در پاسخ، سه چیز را می‌توان گفت. اولاً، همهٔ کسانیکه معترض اند که این غیرمنصفانه است، گناهان داوطلبانهٔ زیادی کرده‌اند که خدا به‌خاطر آنها هم ما را گناهکار می‌داند. اینها پایه‌های اولیهٔ

داوری ما در روز آخر خواهد بود، چون خدا "به هر کس بر حسب اعمالی که کرده است، اجر یا جزا خواهد داد" (رومیان ٢:٦) و"شخص بدکار جزای بدی خود را خواهد دید" (کولسیان ٣:٢٥).

دوم، بعضیها استدلال کرده‌اند: "اگر ما به جای آدم بودیم، ما هم مثل او گناه می‌کردیم و سرکشی بعدی ما از خدا، این را نشان می‌دهد." به نظرم این احتمالاً درست است، اما استدلال قاطعی به نظر نمی‌رسد، چون بیش از حدّ دربارهٔ آنچه اتفاق خواهد افتاد یا نخواهد افتاد، فرضیاتی را در نظر می‌گیرد. این عدم قطعیت نمی‌تواند به کاهش حسّ بی‌انصافی شخص کمک کند.

سوم، قانع‌کننده‌ترین پاسخ به این اعتراض این است که اشاره کنیم که اگر ما فکر می‌کنیم غیرمنصفانه است که آدم نمایندهٔ ما باشد، پس باید فکر کنیم غیرمنصفانه است که مسیح نمایندهٔ ما باشد و عدالت او توسط خدا به ما نسبت داده شود. چون روند بکار رفته توسط خدا یکسان بود و این دقیقاً نکتهٔ پولس در رومیان ۵:۱۲-۲۱ است: "چنانکه بسیاری درنتیجهٔ سرپیچی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق بسیاری هم در نتیجهٔ اطاعت یک نفر، عادل شمرده می‌شوند" (رومیان ۵:۱۹). آدم، نمایندهٔ اول ما گناه کرد- و خدا ما را گناهکار محسوب کرد. اما مسیح، نمایندهٔ همهٔ کسانیکه به او ایمان دارند، به‌طور کامل از خدا اطاعت کرد- و خدا ما را عادل شمرد. خدا نژاد بشر را به این شکل برقرار کرد. خدا نژاد بشر را به‌عنوان یک نهاد کامل، یک واحد می‌داند که توسط آدم به‌عنوان سرِ آن نشان داده شد. و خدا نژاد جدید مسیحیان را که توسط مسیح نجات یافته‌اند، یک نهاد کامل و واحد می‌داند که توسط مسیح به‌عنوان سرِ قومش نشان داده شده‌اند.

به هر حال، همهٔ الهیدانان نهضت انجیلی موافق نیستند که ما به‌خاطر گناه آدم گناهکار محسوب می‌شویم. بعضیها، مخصوصاً الهیدانان آرمین‌گرا فکر می‌کنند این کار خدا بی‌انصافی است و معتقد نیستند که این در رومیان ۵ تعلیم داده شده است.[٦] اما نهضت انجیلیها از همهٔ عقاید مختلف موافقند که ما گرایش گناه‌آلود یا تمایل به گناه را از آدم به ارث می‌بریم، موضوعی که اکنون به آن خواهیم پرداخت.

2. فساد ارثی: ما به‌خاطر گناه آدم، یک ماهیت گناه‌آلود داریم.

علاوه بر گناه شرعی که خدا به‌خاطر گناه آدم به ما نسبت می‌دهد، ما یک ماهیت گناه‌آلود را هم به‌خاطر گناه آدم به ارث می‌بریم. این ماهیت گناه‌آلود ارثی، گاهی اوقات فقط "گناه اولیه" نامیده می‌شود و گاهی اوقات به‌طور دقیقتر "آلودگی اولیه" نامیده می‌شود. من در عوض از اصطلاح "فساد ارثی" استفاده کرده‌ام، چون به نظر می‌رسد که به‌طور واضح‌تر ایدهٔ خاص مورد نظر را ابراز می‌کند.

داوود می‌گوید: "من گناهکار بدنیا آمده‌ام و از همان لحظه‌ای که نطفه‌ام در رَحِم مادر بسته شد، گناه همراه من بوده است" (مزامیر ۵:۵۱). بعضیها به اشتباه فکر کرده‌اند که در اینجا گناه مادر داوود مورد نظر است، اما این درست نیست، چون کل این پیش‌زمینه هیچ ارتباطی با مادر داوود ندارد. داوود گناه شخصی خود را در سراسر این بخش اعتراف می‌کند. او می‌گوید:

> "ای خدا مطابق رحمت خود به *من* رحم فرما... گناهانم را محو ساز. *مرا* از شرارتم کاملاً شست و شو ده... گناهم همیشه در نظر *من* است. به تو... گناه ورزیده‌ام." (مزامیر ۱:۵۱-۴).

داوود به‌خاطر آگاهی از گناهش بسیار تحت تأثیر قرار گرفته که وقتی به زندگیش نگاه می‌کند، درمی‌یابد که از ابتدا گناهکار بوده است. تا حد ممکن به گذشته‌اش فکر می‌کند و درمی‌یابد که ماهیت گناه‌آلودی داشته است. در واقع، وقتی متولد شد یا از رَحِم مادرش "زاده شد"، "گناهکار بدنیا آمد" (مزامیر ۵:۵۱). بعلاوه، حتی قبل از تولدش، گرایش گناه‌آلود داشت: او تأیید می‌کند که در همان لحظه که نطفه‌اش بسته می‌شد، ماهیت گناه‌آلود داشت، چون "مادرم در گناه به من *آبستن* گردید" (مزامیر ۵:۵۱، ترجمهٔ قدیم). این بیانیهٔ قدرتمندی از تمایل ارثی به گناه است که از ابتدا به زندگی ما متصل می‌شود. یک ایدهٔ مشابه در مزامیر ۳:۵۸ تأیید شده: "شریران از رَحِم منحرف اند، و از بطن مادر، گمراه و دروغگو" (ترجمهٔ هزارهٔ نو).

بنابراین، ماهیت ما شامل گرایش به گناه است که پولس می‌تواند تأیید کند که پیش از اینکه مسیحی شویم، "طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران" (افسسیان ۳:۲، ترجمهٔ قدیم). هر

کسی که بچه بزرگ کرده، می‌تواند دربارهٔ این حقیقت به‌طور تجربی شهادت بدهد که همهٔ ما با تمایل به گناه متولد می‌شویم. لازم نیست به بچه‌ها بیاموزید که چگونه خطا کنند؛ خودشان آن را کشف می‌کنند. ما به‌عنوان والدین باید به آنها بیاموزیم که چگونه کار درست را انجام دهند، "ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید" (افسسیان ٦:٤، ترجمهٔ قدیم).

این تمایل ارثی به گناه به این معنا نیست که همهٔ انسانها بسیار بد هستند، همچنین به این معنا نیست که ما اصلاً نمی‌توانیم خوبی کنیم. اما فساد ارثی ما، تمایل ارثی به گناه که از آدم دریافت کردیم، به این معناست که نمی‌توانیم باعث خشنودی خدا شویم. این موضوع را می‌توان به دو طریق در نظر گرفت:

الف. ما در ماهیت‌مان در نزد خدا، کاملاً عاری از نیکویی روحانی هستیم.

قضیه این نیست که فقط بعضی از بخشهای ما گناهکار و بقیهٔ بخشها خالص است. بلکه هر بخشی *از وجودما*ن تحت تأثیر گناه قرار گرفته- عقل ما، عواطف و خواسته‌هایمان، قلب ما (مرکز خواسته‌ها و فرایندهای تصمیم‌گیری ما)، اهداف و انگیزه‌های‌مان و حتی بدن جسمانی ما. پولس می‌گوید: "زیرا می‌دانم که در من یعنی در جسدم هیچ نیکویی ساکن نیست" (رومیان ۱۸:۷، ترجمهٔ قدیم) و "برای کسانی که آلوده و بی‌ایمان هستند، هیچ چیز پاک نیست. زیرا هم افکارشان و هم وجدان‌شان آلوده است" (تیتوس ۱۵:۱). بعلاوه ارمیا به ما می‌گوید: "دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است، کیست که آن را بداند؟" (ارمیا ۹:۱۷، ترجمهٔ قدیم). در این عبارات، کتاب مقدس انکار نمی‌کند که غیرایمانداران می‌توانند *به‌نوعی* در جامعهٔ انسانی کارهای خوب انجام دهند. بلکه انکار می‌کند که آنها می‌توانند کارهای نیکوی *روحانی* انجام دهند یا *از لحاظ رابطه با خدا* نیکو باشند. ما بدون عمل مسیح در زندگی‌مان، مانند غیرایمانداران هستیم که "افکار آنها تیره شده است. جهالتی که در میان آنهاست و سخت‌دلی آنها، ایشان را از زندگی‌ای که خدا می‌بخشد دور کرده است" (افسسیان ۱۸:۴)[۷].

ب. ما در اعمال‌مان، کاملاً ناتوان از انجام اعمال نیکوی روحانی در نزد خدا هستیم.

این ایده با ایدهٔ قبلی در ارتباط است. نه‌تنها ما به‌عنوان انسانهای گناه کار در خودمان نیکویی روحانی نداریم، بلکه قادر به انجام کاری نیستیم که به‌تنهایی خدا را خشنود کند، و قادر نیستیم که با قوّت خود به نزد خدا برویم. پولس می‌گوید: "انسآنهای نفسانی نمی‌توانند خدا را خشنود سازند" (رومیان ۸:۸). بعلاوه، در رابطه با ثمربخشی برای ملکوت خدا و انجام کاری که او را خشنود کند، عیسی می‌گوید: "شما نمی‌توانید جدا از من کاری انجام دهید" (یوحنا ۵:۱۵). در واقع، غیرایمانداران برای خدا خوشایند نیستند، اگر هیچ دلیل دیگری نداشته باشد، فقط به‌خاطر اینکه اعمال‌شان برگرفته از ایمان به خدا و محبت به او نیست و "بدون ایمان محال است که انسان خدا را خشنود سازد" (عبرانیان ٦:۱۱). غیرایمانداران در اسارت یا بردگی گناه هستند، چون "هر کسی که گناه می‌کند بردهٔ گناه است" (یوحنا ۳۴:۸). اگرچه از دیدگاه انسانی، انسانها می‌توانند اعمال نیکوی زیادی انجام دهند، اما اشعیا تأیید می‌کند "حتی اعمال نیک ما هم مانند پارچهٔ نجس، پاک نیست" (اشعیا ٦:٦۴؛ مقایسه کنید با رومیان ۹:۳-۲۰). همچنین ما نمی‌توانیم با قدرت خود به نزد خدا برویم، چون عیسی می‌گوید: "هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را به طرف من جذب نماید" (یوحنا ٦:۴۴).

اما اگر ما در نظر خدا، کاملاً ناتوان از انجام اعمال نیکوی روحانی هستیم، پس آیا همچنان از آزادی انتخاب برخورداریم؟ قطعاً، کسانیکه خارج از مسیح هستند، همچنان به‌طور داوطلبانه انتخاب می‌کنند- یعنی تصمیم می‌گیرند که چه کار کنند، بعد آن را انجام می‌دهند. از این لحاظ، همچنان یک نوع "آزادی" در انتخابهای انسانها وجود دارد.[۸] با این حال غیرایمانداران به‌خاطر ناتوانی در انجام اعمال نیکو و فرار از سرکشی اولیهٔ خود برعلیه خدا و ترجیح اولیه‌شان برای گناه، از آزادی در مهمترین حالت آزادی برخوردار نیستند- یعنی آزادی در انجام کارهای درست و کارهایی که خدا را خشنود می‌کند.

کاربرد آن در زندگی‌مان نسبتاً واضح است: اگر خدا به کسی اشتیاق به توبه و ایمان به مسیح را بدهد، او نباید تأخیر کند و دلش را سخت سازد (مقایسه کنید با عبرانیان ۳:۷-۸؛ ۱۲:۱۷). توانایی توبه و اشتیاق برای ایمان به خدا، یک توانایی طبیعی نیست، بلکه روح‌القدس آن را برمی‌انگیزد و تا ابد باقی نخواهد ماند. "امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید" (عبرانیان ۳:۱۵، ترجمهٔ قدیم).

3. آیا نوزادان قبل از اینکه مرتکب گناه واقعی شوند، گناهکارند؟

بعضیها معتقد اند که کتاب مقدس دربارهٔ "سنّ پاسخگویی" تعلیم می‌دهد که پیش از آن بچه‌ها مسئول گناه نیستند و از نظر خدا گناهکار محسوب نمی‌شوند.[۹] اما عبارات بالا دربارهٔ "گناه ارثی" نشان می‌دهند که بچه‌ها حتی *قبل از تولد* در نظر خدا گناهکارند و ماهیت گناه‌آلود دارند که نه‌تنها آنها را به گناه متمایل می‌سازد، بلکه باعث می‌شود خدا آنها را در نظر خود "گناهکار" بداند. "من گناهکار بدنیا آمده‌ام و از همان لحظه‌ای که نطفه‌ام در رَحِم مادر بسته شد، گناه همراه من بوده است" (مزامیر ۵۱:۵). عباراتی که دربارهٔ داوری نهایی برای اعمال گناه‌آلود انجام شده صحبت می‌کنند (نمونه: رومیان ۲:۶-۱۱) دربارهٔ پایهٔ داوری در زمانیکه هیچ عمل درست یا غلطی انجام نشده، مانند بچه‌هایی که در نوزادی می‌میرند، چیزی نگفته است. در این موارد، باید آیاتی را بپذیریم که می‌گوید ما پیش از تولد، ماهیت گناه‌آلود داشتیم. بعلاوه، باید بدانیم که ماهیت گناه‌آلود یک بچه خیلی زود ظاهر می‌شود، قطعاً در دو سال اولِ زندگی بچه، چنانکه هر کسی که بچه بزرگ کرده، می‌تواند آن را تأیید کند. (داوود در جای دیگر می‌گوید: "شریران از رَحِم منحرف اند، و از بطن مادر، گمراه و دروغگو" مزامیر ۵۸:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

4. چگونه نوزادانی که می‌میرند، می‌توانند نجات یابند؟

پس دربارهٔ نوزادان چه بگوییم که پیش از آنکه به اندازهٔ کافی بزرگ شده و به انجیل ایمان آورند، می‌میرند؟ آیا آنها می‌توانند نجات یابند؟

در اینجا باید بگوییم که اگر این نوزادان نجات یافته‌اند، این نمی‌تواند به شایستگی خودشان یا بر اساس عدالت یا بی‌گناهی خودشان باشد، بلکه باید کاملاً بر اساس عمل رهایی‌بخش مسیح و تولد تازه توسط عمل روح‌القدس در آنها باشد. "زیرا یک خدا و یک واسطه بین خدا و انسان وجود دارد، یعنی شخص عیسی مسیح" (اول تیموتاوس ۵:۲). "تا شخص از نو تولد نیابد نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند" (یوحنا ۳:۳).

اما قطعاً برای خدا امکانپذیر است که تولد تازه (یعنی حیات روحانی تازه) را حتی قبل از تولد به یک نوزاد بدهد. این در مورد یحیی تعمید دهنده صدق می‌کرد، چون جبرائیل فرشته، قبل از تولد یحیی گفت: "*از شکم مادر خود*، پُر از روح‌القدس خواهد بود" (لوقا ۱۵:۱ ترجمهٔ قدیم). ما می‌توانیم بگوییم که یحیی تعمید دهنده پیش از تولد "تولد دوباره" یافته بود! یک نمونهٔ مشابه در مزامیر ۱۰:۲۲ است، داوود می‌گوید: "*از شکم مادرم* خدای من تو هستی". بنابراین به‌وضوح خدا می‌تواند نوزادان را به‌طور غیرعادی نجات دهد، بدون شنیدن و درک انجیل، با اعطای تولد تازه در سنین کم، حتی گاهی اوقات قبل از تولد. احتمالاً این تولد تازه بلافاصله به دنبال یک آگاهی از بدو تولد و آگاهی درونی نسبت به وجود خدا و ایمان به او در سنین بسیار کم همراه می‌شود، اما ما نمی‌توانیم به‌سادگی آن را درک کنیم.[۱۰]

به هرحال باید به‌وضوح تأیید کنیم که این روش عادی خدا برای نجات انسانها نیست. نجات معمولاً زمانی اتفاق می‌افتد که شخص انجیل را می‌شنود و درک می‌کند و بعد به مسیح ایمان می‌آورد. اما در موارد غیرعادی مانند یحیی تعمید دهنده، خدا پیش از این ادراک، او را نجات داد. این منجر به این نتیجه‌گیری می‌شود که قطعاً ممکن است خدا این کار را زمانی انجام دهد که می‌داند یک نوزاد پیش از شنیدن انجیل خواهد مُرد.

چه تعدادی از نوزادان را خدا به این طریق نجات می‌دهد؟ کتاب مقدس به ما نمی‌گوید، پس ما نمی‌دانیم. در جاییکه کتاب مقدس سکوت می‌کند، عاقلانه نیست که اعلامیه‌های قطعی صادر کنیم. اما باید بدانیم که الگوی همیشگی خدا در سراسر کتاب مقدس، این است که فرزندان

کسانی را که به او ایمان دارند، نجات دهد (مراجعه کنید به پیدایش ۱:۷؛ همچنین عبرانیان ۷:۱۱؛ یوشع ۱۸:۲؛ مزامیر ۱۷:۱۰۳؛ یوحنا ۵۳:۴؛ اعمال ۳۹:۲؛ ۱۴:۱۱؛ ۳۱:۱۶؛ ۸:۱۸؛ اول قرنتیان ۱۶:۱؛ ۱۴:۷؛ تیتوس ۶:۱). این عبارات نشان نمی‌دهند که خدا خودبه‌خود فرزندان همهٔ ایمانداران را نجات می‌دهد (چون همهٔ ما فرزندانی را می‌شناسیم که والدین خداشناس دارند، اما بزرگ شده و خداوند را رد کرده‌اند)، اما می‌گویند الگوی عادی خدا، طریق "عادی" یا مورد انتظاری که بر اساس آن عمل می‌کند، این است که فرزندان ایمانداران را به نزد خود بیاورد. دربارهٔ فرزندان ایمانداراني که در سن کم می‌میرند، دلیلی نداریم که تفکر دیگری داشته باشیم.

اولین فرزندی که بتشبع برای داوود پادشاه به دنیا آورد، به این موضوع مربوط می‌شود. وقتی این نوزاد مُرد، داوود گفت: "*من پیش او می‌روم*، ولی او پیش من بازنمی‌گردد" (دوم سموئیل ۲۳:۱۲). داوود که در زندگی اش بسیار مطمئن بود که تا ابد در حضور خداوند خواهد زیست (مراجعه کنید به مزامیر ۶:۲۳ و بسیاری از مزامیر داوود)، مطمئن بود که پسر نوزادش را دوباره بعد از مرگ خواهد دید. این فقط به این معناست که او تا ابد در حضور خداوند با پسرش خواهد بود.[11] این عبارت، به همراه عبارات دیگری که در بالا ذکر شد، باید به همهٔ ایمانداراني که نوزادشان را از دست داده‌اند، اطمینان ببخشد که یک روز دوباره آنها را در جلال ملکوت آسمانی خواهند دید.

در مورد فرزندان غیرایمانداراني که در سن بسیار کم می‌میرند، کتاب مقدس سکوت می‌کند. ما فقط باید آن را به خدا بسپاریم و اعتماد کنیم که او عادل و رحیم است. اگر آنها نجات یابند، طبق تصور ما، بر اساس شایستگی یا بی‌گناهی آنها نخواهد بود. اگر نجات یابند، بر اساس عمل رهایی‌بخش مسیح خواهد بود؛ و تولد تازه‌شان، مانند یحیی تعمید دهنده که قبل از تولدش بود، با رحمت و فیض خدا خواهد بود. نجات، همیشه به‌خاطر رحمت خداست، نه شایستگی ما (مراجعه کنید به رومیان ۱۴:۹-۱۸). کتاب مقدس اجازه نمی‌دهد که بیش از این بگوییم.

ج. گناهان واقعی در زندگی ما

1. همهٔ انسانها در نزد خدا گناهکارند.

کتاب مقدس در بخشهای بسیاری دربارهٔ گناهکار بودنِ جهانی بشر شهادت می‌دهد. "همه گمراه و فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست، حتی یک نفر هم نیست" (مزامیر ۱۴:۳). داوود می‌گوید: "زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود" (مزامیر ۱۴۳:۲). سلیمان می‌گوید: "انسانی نیست که گناه نکند" (اول پادشاهان ۴٦:۸، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با امثال ۹:۲۰).

پولس در عهدجدید، استدلال گسترده‌ای را در رومیان ۱:۱۸-۳:۲۰ مطرح کرده و نشان می‌دهد که همهٔ انسانها، یهود و یونانی، در نزد خدا گناهکارند. او می‌گوید: "یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند. چنانکه مکتوب است: "کسی عادل نیست، یکی هم نی" (رومیان ۳:۹-۱۰، ترجمهٔ قدیم). او مطمئن است که "همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند" (رومیان ۳:۲۳، ترجمهٔ قدیم). یوحنا، شاگرد محبوب که به‌طور خاص به عیسی نزدیک بود، گفت: "اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست" (اول یوحنا ۱:۸-۱۰، ترجمهٔ قدیم).

2. آیا توانایی ما، مسئولیت ما را محدود می‌کند؟

پلاگیوس، معلم مسیحی معروف که در حدود سال ۳۸۳-۴۱۰ میلادی در روم فعال بود و بعداً (تا سال ۴۲۴ میلادی) در فلسطین بود، تعلیم داد که خدا انسان را فقط مسئول اعمالی می‌داند که انسان *توان* انجام اش را دارد. چون خدا به ما هشدار می‌دهد که نیکویی کنیم، بنابراین باید قادر به انجام اعمال نیکویی باشیم که خدا فرمان می‌دهد. نظریهٔ پِلاگیان، آموزهٔ "گناه ارثی" (یا "گناه اولیه") را رد می‌کند و معتقد است که گناه فقط شامل اعمال گناه‌آلود جداگانه است.

به هرحال، این ایده که ما در نزد خدا فقط مسئول کارهایی هستیم که قادر به انجام اش هستیم، برخلاف شهادت کتاب مقدس است که تأیید می‌کند که ما "به علت خطایا و گناهان خود مُرده"

بودیم و در گذشته مطابق آنها رفتار می‌کردیم (افسسیان ۱:۲) و درنتیجه نمی‌توانیم اعمال نیکوی روحانی انجام دهیم و همهٔ ما در نزد خدا گناهکاریم. بعلاوه، اگر مسئولیت ما در نزد خدا، محدود به توانایی ما بود، پس گناهکارانی که بسیار سختدل و در اسارت شدید گناه هستند، کم‌تر از مسیحیان بالغی که روزانه برای اطاعت از خدا تلاش می‌کنند، در نزد خدا گناهکارند. شیطان هم که همیشه فقط می‌تواند بدی کند، اصلاً هیچ گناهی نخواهد داشت- قطعاً این نتیجه‌گیری نادرست است.

سنجش واقعی مسئولیت و گناه ما، بر اساس توانایی ما در اطاعت از خدا نیست، بلکه بر اساس کمال مطلق شریعت اخلاقی خدا و قدوسیت اوست (که در این شریعت منعکس شده است). "پس شما کامل باشید همانطور که پدر آسمانی شما کامل است" (متی ۴۸:۵).

3. *آیا گناه، درجه دارد؟*

آیا بعضی از گناهان بدتر از گناهان دیگر است؟ این سؤال را با توجه به هدفش می‌توان با بله یا خیر پاسخ داد.

الف. تقصیر شرعی.

از لحاظ جایگاه شرعی ما در نزد خدا، هر گناهی، حتی چیزی که به نظرمان می‌تواند گناه بسیار کوچکی باشد، ما را شرعاً در نزد خدا مقصر می‌کند و درنتیجه لایق مجازات ابدی می‌شویم. آدم و حوا در باغ عدن این را یاد گرفتند، جاییکه خدا به آنها گفت که یک نااطاعتی منجر به مجازات موت می‌شود (پیدایش ۱۷:۲). پولس تأیید می‌کند "درنتیجهٔ آن نافرمانی، انسان محکوم شناخته شد" (رومیان ۱٦:۵). این یک گناه، آدم و حوا را در نزد خدا گناهکار ساخت، دیگر نمی‌توانستند در حضور قدوس او بایستند.

این حقیقت در طول تاریخ بشر معتبر می‌ماند. پولس (با نقل قول از تثنیه ۲٦:۲۷) آن را تأیید می‌کند: "ملعون است هر که ثابت نماند در *تمام* نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد" (غلاطیان ۱۰:۳، ترجمهٔ قدیم). یعقوب اعلام می‌کند: "چون اگر کسی تمام شریعت را رعایت کند و

فقط یکی از احکام آن را بشکند باز هم در مقابل تمام شریعت مقصر است. زیرا همان کسی که گفت: "زنا نکن" همچنین گفته است: "قتل نکن" پس اگر تو از زنان پاک باشی ولی مرتکب قتل شوی باز هم شریعت را شکسته‌ای" (یعقوب ۲:۱۰- ۱۱). بنابراین، از لحاظ تقصیر شرعی، گناهان ما به یک اندازه بد هستند، چون ما را شرعاً در نزد خدا مقصر ساخته و گناهکار محسوب می‌کنند.

ب. نتایج در زندگی و در رابطه با خدا.

از طرف دیگر، بعضی از گناهان بدتر از گناهان دیگر است، یعنی عواقب زیان‌آورتری را در زندگی ما و دیگران دارند، و در مورد رابطهٔ شخصی ما با خدا به‌عنوان پدر، بیشتر باعث ناخشنودی او و اختلال جدّی‌تر در مشارکت ما با او می‌شوند.

گاهی اوقات کتاب مقدس دربارهٔ درجات جدّیت گناه صحبت می‌کند. وقتی عیسی در مقابل پنطیوس پیلاتُس ایستاد، گفت: "آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد" (یوحنا ۱۱:۱۹، ترجمهٔ قدیم). این ظاهراً اشاره به یهوداست که سه سال عیسی را از نزدیک می‌شناخت، ولی مشتاقانه به او خیانت کرد و او را به مرگ تسلیم کرد. اگرچه پیلاتس با مقام حکومتی اش بر عیسی اقتدار داشت و به اشتباه اجازه داد که یک مرد بی‌گناه محکوم به مرگ شود، اما گناه یهودا بسیار "بزرگتر" بود، احتمالاً به‌خاطر شناخت بیشتر و کینه‌ورزی مربوط به آن.

در موعظهٔ بالای کوه وقتی عیسی می‌گوید: "پس هرگاه کسی حتی *کوچکترین احکام شریعت* را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمانی پست‌ترین آدم شمرده خواهد شد" (متی ۱۹:۵)، او استنباط می‌کند که احکام کوچکتر و بزرگتری وجود دارند. همچنین، اگرچه او موافق است که به‌شایستگی می‌توان حتی از ادویه‌جات خانگی که مردم استفاده می‌کنند نیز ده‌یک داد، اما می‌گوید وای بر فریسیان که *"اعظم احکام شریعت*، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را" نادیده می‌گیرند (متی ۲۳:۲۳، ترجمهٔ قدیم). در هر دو مورد، عیسی بین احکام کوچکتر و بزرگتر تفاوت قائل می‌شود، بنابراین استنباط می‌کند که بعضی از گناهان از لحاظ ارزیابی اهمیت شان برای خدا، بدتر از گناهان دیگر هستند.

به‌طور کلی ما می‌توانیم بگوییم که بعضی از گناهان اگر باعث بی‌حرمتی بیشتر به خدا شوند یا بیشتر به خودمان، دیگران یا کلیسا آسیب بزنند، در مقایسه با گناهان دیگر، عواقب زیانبخش‌تری دارند. بعلاوه، این گناهانی که ارادی، مکرّر و آگاهانه، با قلبی سنگدل و بیرحم انجام شده‌اند، برای خدا ناخوشایندتر از گناهانی هستند که به‌خاطر جهالت انجام شده و تکرار نشده، یا با ترکیبی از انگیزهٔ خوب و ناپاک انجام شده و توبه و ندامت را به همراه داشته است. بنابراین، شریعتی که خدا در لاویان به موسی داد، برای مواردی تدارک می‌بیند که مردم "سهواً" گناه می‌کنند (لاویان ۲:۴، ۱۳، ۲۲). گناه سَهوی، همچنان گناه است: "اگر کسی گناه ورزد و هر کدام از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است به عمل آورد، *حتی اگر از آن آگاه نباشد*، تقصیرکار است و متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد" (لاویان ۱۷:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). به هرحال، مجازات مورد نیاز و درجهٔ ناخشنودی خدا که نتیجهٔ گناه است، کمتر از گناه عمدی است.

از طرف دیگر، گناهانی که "خودسرانه" انجام شده، یعنی با تکبّر و بیزاری از احکام خدا انجام شده، بسیار جدّی در نظر گرفته می‌شوند: "اما کسی که به عمد گناه کند، خواه بومی خواه غریب، به خداوند کفر ورزیده است و باید از میان قوم خود منقطع شود" (اعداد ۳۰:۱۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با آیات ۲۷-۲۹).

ما بلافاصله می‌توانیم ببینیم که چطور بعضی از گناهان عواقب زیانبخش‌تری برای ما و دیگران و برای رابطه‌مان با خدا دارند. اگر من به ماشین همسایه طمع می‌ورزیدم، این در نزد خدا گناه بود. اما اگر این طمع مرا به سوی دزدیدن این ماشین هدایت می‌کرد، این گناه جدّی‌تری بود. اگر در جریان دزدیدن ماشین، با همسایه‌ام می‌جنگیدم و او را زخمی می‌کردم یا بدون ملاحظه یک نفر دیگر را هم در حال رانندگی زخمی می‌کردم، این یک گناه بسیار جدّیتر بود.

همچنین اگر یک مسیحی جدیدی که قبلاً تمایل به تندخویی داشت و می‌جنگید، به دوستان غیرایماندارش شهادت می‌دهد و یک روز آنقدر تحریک می‌شود که کنترل رفتارش را از دست می‌دهد و در واقع یک نفر را می‌زند، این قطعاً در نظر خدا گناه است. اما اگر یک کشیش بالغ یا

رهبر برجستهٔ مسیحی در ملأعام تندخویی می‌کرد و یک نفر را می‌زد، این در نظر خدا گناه جدّیتری می‌بود، هم به‌خاطر آسیب زدن به آبروی انجیل و هم به‌خاطر اینکه کسانیکه در جایگاه رهبری هستند، با معیار بالاتری در نزد خدا پاسخگو هستند: "بر ما معلمان، داوریِ سخت‌تر خواهد شد" (یعقوب ۳:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با لوقا ۱۲:۴۸). پس نتیجه‌گیری می‌کنیم که از لحاظ نتایج و درجهٔ ناخشنودی خدا، قطعاً بعضی از گناهان بدتر از گناهان دیگر هستند.

تمایزی که کتاب مقدس برای درجات گناه قائل می‌شود، ارزش مثبتی دارد. اول، به ما کمک می‌کند که بدانیم در تلاش برای رشد در قدوسیت شخصی باید در کدام قسمت تلاش بیشتری بکنیم. دوم، به ما کمک می‌کند که تصمیم بگیریم چه زمانی باید به‌سادگی یک خطای کوچک را در یک دوست یا عضو خانواده نادیده بگیریم و چه زمانی جایز است که با یک شخص دربارهٔ بعضی از گناهان آشکار صحبت کنیم (مراجعه کنید به یعقوب ۵:۱۹-۲۰). سوم، این می‌تواند به ما کمک کند که تصمیم بگیریم چه زمانی تأدیب کلیسایی مناسب است و به بعضی از مخالفتها با اجرای تأدیب کلیسایی پاسخ می‌دهد، مخالفت‌هایی که می‌گویند: "ما مُجرم به گناه هستیم، پس حقّ نداریم در زندگی دیگران دخالت کنیم". اگرچه همهٔ ما واقعاً مجرم به گناه هستیم، اما بعضی از گناهان که آشکارا به کلیسا و روابط کلیسایی آسیب می‌زنند، باید مستقیماً رسیدگی شوند. چهارم، این تفاوت می‌تواند به ما کمک کند تا متوجه شویم که پایه‌هایی در حکومت مدنی وجود دارد تا قوانین و مجازات هایی برای جلوگیری از بعضی خطاها داشته باشیم (از جمله قتل یا دزدی)، اما نه برای خطاهای دیگر (از جمله خشم، حسادت، طمع یا استفادهٔ خودخواهانه از متعلّقاتمان). اینکه بگوییم بعضی از خطاها نیازمند مجازات مدنی است، نه همهٔ خطاها، موضوع متناقضی نیست.

وقتی یک مسیحی گناه می‌کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

اگرچه بعداً در ارتباط با فرزندخواندگی یا تقدیس در زندگی مسیحی می‌توان به این موضوع رسیدگی کرد، اما تقریباً مناسب است که در این قسمت به آن رسیدگی کنیم. نتایج گناه در زندگی یک مسیحی چیست؟

الف. جایگاه قانونی ما در نزد خدا، تغییر نمی‌کند.

وقتی مسیحی گناه می‌کند، جایگاه قانونی‌اش در نزد خدا تغییر نمی‌کند. او همچنان بخشیده شده، چون "اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست" (رومیان ۱:۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). نجات بر پایهٔ شایستگی خودمان نیست، بلکه هدیهٔ رایگان خداست (رومیان ۲۳:٦) و مرگ مسیح قطعاً بهای همهٔ گناهان ما را پرداخت- گذشته، حال و آینده. مسیح "برای گناهان ما" مُرد (اول قرنتیان ۳:۱۵) بدون هیچ تمایزی. ما از لحاظ الهیاتی همچنان "عادل‌شمردگی" خود را حفظ می‌کنیم.[۱۲]

بعلاوه، ما همچنان فرزندان خداییم و عضویت‌مان را در خانوادهٔ خدا حفظ می‌کنیم. در همین رساله که یوحنا می‌گوید: "اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست" (اول یوحنا ۸:۱، ترجمهٔ قدیم)، او به خوانندگانش یادآوری می‌کند: "ای دوستان عزیز، اکنون *ما فرزندان خدا هستیم*" (اول یوحنا ۲:۳). این حقیقت که گناه در زندگی ما می‌ماند، به این معنا نیست که ما جایگاهمان را به‌عنوان فرزندان خدا از دست می‌دهیم. ما از لحاظ الهیاتی "فرزند خواندگی" خود را حفظ می‌کنیم.[۱۳]

ب. مشارکت ما با خدا مختل می‌شود و زندگی مسیحی ما آسیب می‌بیند.

وقتی گناه می‌کنیم، اگرچه خدا محبت‌اش را نسبت به ما متوقف نمی‌کند، اما از ما ناخشنود است (حتی در بین انسانها هم می‌توان یک نفر را محبت کرد و همزمان از او ناخشنود بود، در این مورد، والدین، زن یا شوهر گواهی خواهند داد). پولس به ما می‌گوید که مسیحیان می‌توانند "روح‌القدس خدا را" محزون کنند (افسسیان ۳۰:۴، ترجمهٔ قدیم)؛ وقتی گناه می‌کنیم، او را غمگین می‌کنیم و او از ما ناخشنود است. نویسندهٔ عبرانیان به ما یادآوری می‌کند: "زیرا خداوند هر که را دوست دارد تأدیب می‌کند" (عبرانیان ٦:۱۲، نقل قول از امثال ۱۲-۱۱:۳) و اینکه "پدرهایمان... برای خیریت خودمان ما را تأدیب می‌کند تا در قدوسیت او سهیم شویم" (عبرانیان ۱۰-۹:۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). وقتی نااطاعتی می‌کنیم، خدای پدر محزون می‌شود، همانطور که پدر زمینی به‌خاطر نااطاعتی

فرزندانش محزون می‌شود، و خدا ما را تأدیب می‌کند. یک عنوان مشابه در مکاشفه ۳ یافت می‌شود، جاییکه مسیح قیام کرده از آسمان با کلیسای لائودیکیه صحبت کرده و می‌گوید: "همهٔ کسانی را که دوست می‌دارم، سرزنش می‌کنم و تأدیب می‌نمایم، پس غیور باش و توبه کن" (مکاشفه ۳:۱۹). در اینجا دوباره محبت و سرزنش گناه در یک بیانیه به هم متصلّ اند. بنابراین وقتی مسیحیان گناه می‌کنند، عهدجدید دربارهٔ ناخشنودی هر سه عضو تثلیث گواهی می‌دهد (همچنین مراجعه کنید به اشعیا ۵۹:۱-۲؛ اول یوحنا ۳:۲۱).

اعتراف ایمان وِست مینیستر، با حکمت دربارهٔ مسیحیان می‌گوید: "اگرچه آنها هرگز نمی‌توانند از جایگاه عادل‌شمردگی سقوط کنند، اما می‌توانند با گناهان شان باعث ناخشنودی پدرانهٔ خدایشان شوند و نور روی خدا بر آنها نتابد، تا زمانیکه خود را فروتن کرده و به گناهان شان اعتراف کنند، طلب بخشش کنند و ایمان و توبهٔ خود را تجدید کنند" (فصل ۱۱، بخش ۵).

وقتی ما مسیحیان گناه می‌کنیم، فقط رابطهٔ شخصی ما با خدا مختل نمی‌شود. بلکه زندگی مسیحی ما و ثمربخشی در خدمت نیز آسیب می‌بیند. عیسی به ما هشدار می‌دهد: "همانطور که هیچ شاخه‌ای نمی‌تواند بخودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نیز نمی‌توانید ثمر بیاورید مگر *آنکه در من بمانید*" (یوحنا ۱۵:۴). وقتی به‌خاطر گناه در زندگی‌مان، از مشارکت با مسیح منحرف می‌شویم، میزان سکونت‌مان در مسیح را کاهش می‌دهیم.

نویسندگان عهدجدید بارها دربارهٔ عواقب ویرانگر گناه در زندگی ایمانداران صحبت می‌کنند. در واقع، بسیاری از بخشهای رسالات شامل توبیخ و بازداشتن مسیحیان از گناهی است که مرتکب می‌شوند. پولس می‌گوید اگر مسیحیان خود را به گناه تسلیم کنند، به‌طور فزاینده "بردگان" گناه می‌شوند (رومیان ٦:١٦)، درحالیکه خدا می‌خواهد مسیحیان در مسیر عدالت روز افزون در زندگی پیش روند. اگر هدف‌مان این است که تا روز مرگ در پُری فزایندهٔ حیات رشد کنیم و در آسمان به حضور خدا وارد شویم، گناه به معنای عقب‌گرد است که رو به پایین و دور از هدف شباهت یافتن به

خدا پیش می‌رویم؛ یعنی حرکت در مسیری که "منجر به مرگ می‌شود" (رومیان ۱۶:۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و جدایی ابدی از خدا و قدم گذاشتن در مسیری که با مسیحی شدن از آن نجات یافتیم.[۱۴]

بعلاوه، وقتی ما مسیحیان گناه می‌کنیم، پاداش آسمانی را از دست می‌دهیم. کسی که کار کلیسا را نه با طلا، نقره و سنگهای ارزشمند، بلکه با "چوب و گیاه و کاه" بنا کرده (اول قرنتیان ۱۲:۳)، اعمال‌اش در روز داوری "سوخته شود" و"زیان بدو وارد آید، هر چند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش" (اول قرنتیان ۱۵:۳، ترجمهٔ قدیم). پولس متوجه می‌شود که "همهٔ ما همانطور که واقعاً هستیم، باید روزی در مقابل تخت داوری مسیح بایستیم تا مطابق آنچه که با بدن خود کرده‌ایم- چه نیک و چه بد- جزا بیابیم" (دوم قرنتیان ۱۰:۵). پولس استنباط می‌کند که در آسمان، درجاتی از پاداش وجود دارد و گناه به‌لحاظ از دست دادن پاداش آسمانی، عواقب منفی دارد.

پ. خطرِ "انجیلیهایی که ایمان نیاورده‌اند".

درحالیکه یک مسیحی واقعی با گناه کردن، عادل‌شمردگی یا فرزندخواندگی‌اش را در نزد خدا از دست نمی‌دهد (به مطالب بالا مراجعه کنید)، اما باید یک هشدار واضحی باشد که صرفاً مشارکت با کلیسای انجیلی و تطابق ظاهری با الگوهای رفتار "مسیحی" قابل قبول، تضمینی برای نجات نیست. مخصوصاً در جوامع و فرهنگ‌هایی که مردم به‌راحتی (یا حتی انتظار می‌رود) اعتراف کنند که مسیحی هستند، این احتمال واقعی وجود دارد که کسانی با کلیسا مشارکت خواهند کرد که واقعاً تولد دوباره نیافته‌اند. اگر این افراد بیشتر و بیشتر در الگوی زندگی‌شان از مسیح نااطاعتی کنند، نباید با اطمینان از اینکه همچنان از عادل‌شمردگی یا فرزندخواندگی در خانوادهٔ خدا برخوردارند، از این رضایت آرامی یابند. الگوی پیوستهٔ نااطاعتی از مسیح، به همراه عدم وجود عناصر میوهٔ روح‌القدس، همچون محبت، خوشی، آرامش و غیره (مراجعه کنید به غلاطیان ۲۲:۵-۲۳)، یک هشدار است که احتمالاً شخص از درون مسیحی واقعی نیست و از ابتدا ایمان قلبی واقعی و عمل تولد تازهٔ روح‌القدس را نداشته است. عیسی هشدار می‌دهد که به بعضی از کسانیکه نبوّت کرده، دیوها را بیرون کرده و کارهای عظیم زیادی در نام او انجام داده‌اند، خواهد گفت: "من

هرگـز شـما را نمی‌شناسـم. از مـن دور شـوید، ای بـدکاران" (متـی ۲۳:۷). یوحنـا بـه مـا می‌گویـد: "کسیکه گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگـاه نـدارد، دروغگوسـت و در وی راسـتی نیسـت" (اول یوحنا ۴:۲، جاییکه یوحنا دربارهٔ الگوی همیشگی زندگی صحبت می‌کند). الگـوی طـولانی مـدت از نااطاعتی فزاینده از مسیح باید نشانه‌ای برای کاهش دلیلِ اعتقادمان بر مسیحی بودن شخص مورد نظر باشد.

4. گناه غیرقابل بخشش چیست؟

عبارات متعدد در کتاب مقدس دربارهٔ گناهی صـحبت می‌کننـد کـه بخشـیده نخواهـد شـد. عیسـی می‌گوید: "پس بدانید که هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آمرزش است، بجـز کفری که به مقابل روح‌القدس بگوید. این کفر آمرزیده نخواهد شد. هر کـس بـه مقابـل پسرـ انسـان سخنی بگوید آمرزیده خواهد شد، اما برای کسی که به مقابل روح‌القدس سخن بگوید هیچ آمرزشی نیست- نه در این دنیا و نه در دنیای آینده" (متی ۱۲:۳۱-۳۲).

یک بیانیهٔ مشابه در مرقس ۳:۲۹-۳۰ دیده می‌شود، وقتی عیسی می‌گوید: "هر کـه بـه روح‌القـدس کفر بگوید تا ابد آمرزیده نخواهد شد" (مقایسه کنید با لوقا ۱۲:۱۰). همچنین عبرانیان ٦ می‌گوید: "زیرا آنانی که از نور خدا روشن شده‌اند و طعم عطیهٔ آسمانی را چشیده‌اند و در روح‌القـدس نصـیبی دارنـد و نیکـویی کـلام خـدا را در وجـود خـود درک کرده‌انـد و نیروهـای دنیـای آینـده را احسـاس نموده‌اند، اگر بعد از این همه برکات، *باز از ایمان دور شوند، محال است که بار دیگر آنها را به توبه کشانید*، زیرا با دستهای خود پسر خدا را بار دیگر به صلیب میخکوب می‌کننـد و او را در برابـر همـه رسوا می‌سازند" (آیات ۴-٦؛ مقایسه کنید با ۱۰:۲٦-۲۷).

بعضیها معتقد اند که گناه به‌خاطر بی‌ایمانی است که تـا زمـان مـرگ ادامـه می‌یابـد؛ بنـابراین همـهٔ کسانیکه در بی‌ایمانی می‌میرند (یا حداقل همهٔ کسانیکه دربارهٔ مسیح شنیده‌اند و بعد در بی‌ایمانی می‌میرند) مرتکب این گنـاه شـده‌اند. البتـه به‌درسـتی کسـانیکه تـا زمـان مـرگ بـر بی‌ایمانـی اصرار می‌ورزند، بخشیده نخواهند شد، اما سؤال این است که آیـا ایـن آیـات دربـارهٔ ایـن حقیقـت صـحبت

می‌کنند. با مطالعهٔ دقیق این آیات، به نظر نمی‌رسد که این توضیح مناسب برای زبان متن بازگو شده باشد، چون این به‌طور کلی دربارهٔ بی‌ایمانی صحبت نمی‌کند، بلکه به‌طور خاص دربارهٔ کسی که "به مقابل روح‌القدس سخن بگوید" (متی ۱۲:۳۲)، "به روح‌القدس کفر بگوید" (مرقس ۳:۲۹)، یا "از ایمان دور شود" (عبرانیان ٦:٦). این آیات گناه خاصی را در نظر دارند-عدم پذیرش ارادی عمل روح‌القدس و بدگویی دربارهٔ آن، یا عدم پذیرش ارادی حقیقت مسیح و "رسوا" ساختن مسیح (عبرانیان ٦:٦). بعلاوه، این ایده که این گناه، بی‌ایمانی است که تا مرگ ادامه می‌یابد، به‌خوبی با پیش‌زمینهٔ توبیخ فریسیان به‌خاطر کلامشان در متی و مرقس سازگار نیست (به مبحث پیش‌زمینه در زیر مراجعه کنید).

یک احتمال بهتر این است که این گناه شامل *بدخواهی غیرعادی، عدم پذیرش ارادی و افترا بر ضدّ عمل گواهی روح‌القدس دربارهٔ مسیح و نسبت دادن این کار به شیطان است*. نگاه دقیق‌تر به پیش‌زمینهٔ بیانیهٔ عیسی در متی و مرقس نشان می‌دهد که عیسی در پاسخ به اتهامات فریسیانی سخن می‌گفت که می‌گفتند: "این مرد به کمک بَعلزِبول، رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می‌کند" (متی ۱۲:۲۴). فریسیان بارها کارهای عیسی را دیده بودند. او به‌تازگی یک نابینا و گنگ دیوزده را شفا داده بود تا بتواند ببیند و حرف بزند (متی ۱۲:۲۲). مردم متحیّر شده و عدهٔ زیادی به دنبال عیسی می‌رفتند و فریسیان هم بارها نشانه‌های واضحی از قدرت شگفت‌انگیز عمل روح‌القدس را از طریق عیسی دیده بودند که به عدهٔ زیادی حیات و سلامتی می‌بخشید. اما فریسیان، *با وجود نشانه‌های واضحِ عمل روح‌القدس در مقابل چشمانشان*، به‌طور ارادی، اقتدار و تعالیم عیسی را رد کردند و آنها را به ابلیس نسبت دادند. این غیرمنطقی و احمقانه بود که فریسیان عمل اخراج ارواح توسط عیسی را به قدرت شیطان نسبت دهند-این یک دروغ کلاسیک، ارادی و بدخواهانه بود. عیسی در این پیش‌زمینه می‌گوید: "پس بدانید که هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آمرزش است، بجز کفری که به مقابل روح‌القدس بگوید. این کفر آمرزیده

نخواهد شد" (متی ۱۲:۳۱). افترای ارادی و بدخواهانه بر عمل روح‌القدس توسط عیسی، با نسبت دادن عمل روح‌القدس به شیطان، بخشیده نخواهد شد.

این پیش‌زمینه نشان می‌دهد که عیسی دربارهٔ گناهی صحبت می‌کند که فقط بی‌ایمانی یا عدم پذیرش مسیح نیست، بلکه گناهی که شامل (۱) شناخت واضح کیستی مسیح، (۲) آگاهی از کار روح‌القدس از طریق او، (۳) عدم پذیرش ارادی این حقایق و سپس (۴) به‌طور افترا آمیز نسبت دادنِ عمل روح‌القدس در مسیح به قدرت شیطان است.

چرا این گناه غیرقابل بخشش است؟ در این مورد، سختدلی آنقدر زیاد است که هر وسیلهٔ عادی برای هدایت گناهکار به توبه رد شده است. در این مورد، قانع‌کننده بودنِ حقیقت عمل نخواهد کرد، چون آنها حقیقت را می‌دانستند و به‌طور ارادی آن را رد کردند. نمایش قدرت روح‌القدس برای شفا و حیات‌بخشی عمل نخواهد کرد، زیرا آنها آن را دیده و رد کرده‌اند. قضیه این نیست که این گناه آنقدر وحشتناک است که عمل رهایی‌بخش مسیح نمی‌تواند آن را تحت پوشش قرار دهد، بلکه سختدلی گناهکار، او را در جایگاهی می‌گذارد که با روشهای عادی خدا برای بخشش از طریق توبه و اعتماد به مسیح برای نجات، قابل دستیابی نیست. این گناه غیرقابل بخشش است، چون گناهکار را از توبه و ایمان نجات‌بخش به‌وسیلهٔ ایمان به حقیقت جدا می‌سازد.

این حقیقت که گناه غیرقابلِ بخشش، شامل این سختدلی شدید و عدم توبه است، نشان می‌دهد که کسانیکه می‌ترسند مرتکب این گناه شده باشند و با این حال به‌خاطر گناه در دلشان غمگین هستند و مشتاق اند که در طلب خدا باشند، قطعاً در دستهٔ کسانیکه متهم به این گناه هستند، قرار نمی‌گیرند. بِرکوف می‌گوید: "شاید ما به‌طور منطقی مطمئن باشیم که کسانیکه می‌ترسند مرتکب این گناه شده باشند و به‌خاطر آن نگرانند، و خواهان دعای دیگران برای آنها هستند، مرتکب این گناه نشده‌اند."[۱۵]

این ادراک دربارهٔ گناه غیرقابل بخشش به‌خوبی در عبرانیان ۶:۴-۶ جای می‌گیرد. در آنجا کسانیکه "از ایمان دور می‌شوند"، انواع شناخت و اعتقاد راسخ به حقیقت را داشته‌اند: آنها "روشن شده‌اند" و

"طعم عطیهٔ آسمانی را چشیده‌اند"؛ به‌نوعی در عمل روح‌القدس شرکت کرده و "نیکویی کلام خدا را در وجود خود درک کرده‌اند و نیروهای دنیای آینده را احساس نموده‌اند"، با این حال به‌طور ارادی از مسیح رویگردان شده و "او را در برابر همه رسوا می‌سازند" (عبرانیان ٦:٦). آنها هم خود را از دسترس روشهای عادی خدا برای هدایت افراد به توبه و ایمان دور کرده‌اند. آنها با وجودِ *شناخت* و *قانع شدن* دربارهٔ حقیقت، به‌طور ارادی آن را رد می‌کنند.

چ. مجازات گناه

اگرچه مجازات خدا برای گناه به‌عنوان یک عامل بازدارنده برای گناهان بیشتر و هشدار برای کسانی است که آن را مشاهده می‌کنند، اما این دلیل اولیهٔ خدا برای مجازات گناه نیست. دلیل اولیه این است که عدالت خدا خواهان چنین چیزی است، تا او در جهانی که آفریده، جلال یابد. او خداوندی است که "محبت [*تغییرناپذیر*] و *انصاف* و *عدالت* را در جهان به جا می‌آورم. زیرا از این چیزها لذت می‌برم"، این است فرمودهٔ خداوند" (ارمیا ۲۴:۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

پولس دربارهٔ مسیح عیسی می‌گوید: "خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به‌واسطه ایمان به‌وسیله خون او" (رومیان ۲۵:۳، ترجمهٔ قدیم). بعد پولس توضیح می‌دهد که چرا خدا عیسی را به‌عنوان "کفاره" تعیین کرد (یعنی یک قربانی که خشم خدا برعلیه گناه را متحمل می‌شود و درنتیجه خشم خدا را به لطف تبدیل می‌کند): "او[خدا] این را برای *نشان دادن عدالت خود* انجام داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود" (رومیان ۲۵:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس درمی‌یابد که اگر مسیح برای پرداخت جزای گناهان نمی‌آمد، خدا نمی‌توانست به‌عنوان خدای عادل نمایان شود. چون او در گذشته گناهان را نادیده گرفته و مجازات نکرده بود، مردم به‌درستی می‌توانستند خدا را متهم به بیعدالتی کنند، با این فرضیه که خدایی که گناهان را مجازات نمی‌کند، خدای عادلی نیست. بنابراین وقتی خدا مسیح را فرستاد که بمیرد و جزای گناهان ما را بپردازد، نشان داد که چگونه می‌توانست همچنان عادل باشد-او مجازات گناهان قبلی را ذخیره کرده بود (گناهان مقدّسین عهدعتیق) و بعد در عدالت کامل، این جزا را بر روی

صلیب به عیسی داد. درنتیجه عمل کفاره در جلجتا به‌وضوح نشان داد که خدا کاملاً عادل است: *"تا در این زمان، عدالت خدا کاملاً به ثبوت برسد*، یعنی ثابت شود که خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد" (رومیان ۳:۲۶).

بنابراین در صلیب، نمایش واضح دلیل خدا برای مجازات گناه را داریم: اگر او گناه را مجازات نمی‌کرد، خدای عادل نمی‌بود، و هیچ عدالت غایی در جهان نمی‌بود. اما وقتی گناه مجازات می‌شود، خدا خودش را به‌عنوان داور عادل بر همه چیز نشان می‌دهد و عدالت در دنیای او اجرا می‌شود.

2. سؤالاتی برای مرور

1. گناه را تعریف کنید.
2. اصطلاح "تقصیر ارثی" را توضیح دهید. شما به این مخالفت که می‌گوید این تعلیم غیرمنصفانه است، چه پاسخی می‌دهید؟
3. چگونه گناه آدم بر ماهیت انسانی ما تأثیر گذاشت؟ آیا به این معناست که همهٔ انسانها تا حدّ ممکن شریر هستند؟ توضیح دهید.
4. توانایی ما در اطاعت از خدا، بر مسئولیت ما در نزد خدا چه تأثیری می‌گذارد؟
5. وقتی یک مسیحی گناه می‌کند، این بر جایگاه قانونی اش در نزد خدا چه تأثیری می‌گذارد؟ گناه بر مسیحی چه تأثیری می‌گذارد؟
6. دلیل اولیهٔ خدا برای مجازات گناه چیست؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا مطالعهٔ این فصل، آگاهی‌تان را نسبت به گناه باقیمانده در زندگی‌تان افزایش داده است؟ آیا این فصل، حسّ نفرت به گناه را در شما افزایش داد؟ چرا اکثر اوقات حسّ عمیق نفرت از گناه را احساس نمی‌کنید؟ به نظرتان این فصل به‌طور کلی بر رابطهٔ شخصیتان با خدا چه تأثیری خواهد گذاشت؟
2. آیا نهایتاً این تفکر که علت ورود گناه به دنیا این بود که خدا مقرّر کرده بود که گناه از طریق نمایندگان ثانوی وارد جهان شود، بیشتر باعث تسلّیتان می‌شود یا این تفکر که گناه به این دلیل وارد جهان شد که او نتوانست جلوی آن را بگیرد، اگرچه این برخلاف اراده‌اش بود؟ اگر فکر می‌کردید که شرارت همیشه وجود داشته و یک "دوگانگی" نهایی در جهان وجود دارد، در این صورت نسبت به جهان و جایگاهتان در آن چه احساسی داشتید؟
3. آیا می‌توانید موارد مشابهی از وسوسهٔ حوا و وسوسه‌هایی که شما حتی اکنون در زندگی مسیحیتان با آنها مواجه می‌شوید را نام ببرید؟
4. چگونه تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ درجات جدّیت گناه، اکنون به زندگی مسیحی‌تان کمک می‌کند؟ آیا وقتی گناه کردید، "ناخشنودی پدرانهٔ" خدا را احساس کردید؟ واکنش‌تان نسبت به این احساس چیست؟

4. اصطلاحات خاص

دوگانگی
نسبت دادن
فساد ارثی
تقصیر ارثی
گناه ارثی
تقصیر اولیه

آلودگی اولیه
گناه اولیه
پِلاجیوس
کفاره
گناه
گناه غیرقابل بخشش
انحراف کامل
ناتوانی کامل

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

مزامیر ۵۱:۱-۴

"ای خدا مطابق رحمت خود به من رحم فرما و مطابق شفقت بی‌پایانت گناهانم را محو ساز. مرا از شرارتم کاملاً شست و شو ده و از گناهم مرا پاک کن. من به نافرمانی خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. پس کلام تو در مورد من راست و داوری تو علیه من عادلانه است".

---

1. به مبحث دوگانگی در فصل ۷ مراجعه کنید.
2. برای مباحثات بیشتر دربارهٔ مشیت الهی خدا در رابطه با شرارت به فصل ۸ مراجعه کنید.
3. به عبارت "اینها فرزندانِ" توجه کنید که بخشهای بعدی روایت پیدایش در پیدایش ۴:۲ را معرفی می‌کنند (آسمانها و زمین)؛ ۱:۵ (آدم)؛ ۹:٦ (نوح)؛ ۱:۱۰ (پسران نوح)؛ ۱۰:۱۱ (سام)؛ ۲۷:۱۱ (تارح، پدر ابراهیم)؛ ۱۲:۲۵ (اسماعیل)؛ ۱۹:۲۵ (اسحاق)؛ ۱:۳٦ (عیسو)؛ و ۲:۳۷ (یعقوب). ترجمهٔ این عبارت در ترجمه‌های گوناگون انگلیسی می‌تواند متفاوت باشد، اما کلام عبری یکسان است و به‌طور تحت‌اللفظی می‌گوید: "اینها نسلهایی از... هستند" با این شیوهٔ تحت‌اللفظی، نویسنده، بخشهای گوناگون روایت تاریخی خود را معرفی کرده و همهٔ اینها را در یک واحد کلّی به هم وصل کرده و نشان می‌دهد که باید آنها را به‌عنوان مطالب تاریخی یکسان در سراسر متن در نظر گرفت. اگر نویسنده می‌خواهد ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را شخصیتهای تاریخی بدانیم، در این صورت او از ما می‌خواهد آدم و حوا را هم شخصیتهای تاریخی بدانیم، به‌عنوان بخشی از یک روایت تاریخی یکسان.

4. من از عبارت "گناه ارثی" به جای طرح رایجتر "گناه اولیه" استفاده کرده‌ام، چون عبارت "گناه اولیه" به‌راحتی مورد سوءتفاهم قرار گرفته و به اولین گناه آدم اشاره می‌کند، به جای اینکه به گناهی اشاره کند که درنتیجهٔ سقوط آدم از آنِ ماست (به‌طور سنتّی، مفهوم تخصّصی).

5. مراجعه کنید به شمارهٔ ۴ در بالا.

6. به‌عنوان مثال، به مباحثهٔ کامل در اچ. آرتون ویلی، *الهیات مسیحی*، سه جلدی مراجعه کنید (Kansas City, Mo.: Beacon Hill Press, 1941 – 49) ۳:۱۰۹-۴۰.

7. این فقدان کامل نیکویی روحانی در نزد خدا، به‌طور سنّتی "انحراف کامل" نامیده شده، اما من در اینجا از این عبارت استفاده نخواهم کرد، چون به‌راحتی مورد سوءتفاهم قرار می‌گیرد. می‌تواند این مفهوم را برساند که غیرایمانداران به هیچ عنوان نمی‌توانند هیچ کار نیکویی انجام دهند، چیزی که قطعاً مفهوم مورد نظر این اصطلاح یا آموزه نیست.

8. به مبحث سؤالِ ارادهٔ آزاد در فصل ۸ مراجعه کنید.

9. این به‌عنوان مثال، نظر میلارد اِریکسون، در *الهیات مسیحی* است (Grand Rapids: Baker, 1985)، ۶۳۹. او از اصطلاح *عصر مسئولیت*، به جای *عصر پاسخگویی* استفاده می‌کند.

10. به هرحال همهٔ ما می‌دانیم که نوزادان تقریباً از لحظهٔ تولد یک اعتماد غریزی نسبت به مادرشان دارند و می‌دانند که از مادرشان متمایزند. بنابراین نباید اصرار کنیم که غیرممکن است که آنها آگاهی درونی دربارهٔ خدا نداشته باشند، و اگر خدا این را عطا می‌کند، پس این توانایی درونی را هم دارند که به خدا اعتماد کنند.

11. شاید این مخالفت مطرح شود که داوود فقط می‌گوید که او می‌میرد، همانطور که پسرش مُرد. اما این تفسیر با زبان این آیه هماهنگ نیست: داوود نمی‌گوید: "*من به جایی خواهم رفت که او رفته*"، بلکه می‌گوید: "من پیش *او* می‌روم". این زبانِ دیدار مجدد و شخصی است و انتظار داوود را نشان می‌دهد که یک روز پسرش را دیده و با او خواهد بود.

12. مراجعه کنید به فصل ۲۲، دربارهٔ عادل‌شمردگی.

13. مراجعه کنید به فصل ۲۲، دربارهٔ فرزندخواندگی.

14. پولس در رومیان ۱۶:۶ نمی‌گوید که در واقع مسیحیان حقیقی می‌توانند تا حدّی به عقب بازگردند که تحت محکومیت ابدی قرار گیرند، بلکه می‌گوید وقتی ما تسلیم گناه می‌شویم (از لحاظ روحانی/ اخلاقی) در این مسیر حرکت می‌کنیم.

15. لوئیس بِرکوف، *معرفی الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979) صفحهٔ ۲۵۴.

بخش ۴

آموزهٔ مسیح

فصل چهاردهم

شخصِ مسیح

+ چگونه عیسی کاملاً خدا و کاملاً انسان است، ولی درعین‌حال یک نفر است؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما می‌توانیم تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ شخصِ مسیح را اینطور خلاصه کنیم: *عیسی مسیح در یک شخص، کاملاً خدا و کاملاً انسان بود و تا ابد به همین شکل خواهد بود.*

مطالب کتاب مقدسی که از این تعریف حمایت می‌کنند، بسیار گسترده است. ما اول دربارهٔ انسانیّت مسیح صحبت می‌کنیم و سپس الوهیت او و بعد سعی می‌کنیم نشان بدهیم که چگونه الوهیت و انسانیت عیسی در شخصِ مسیح با هم متحد شده‌اند.

الف. انسانیّت مسیح

1. تولد از باکره.

وقتی دربارهٔ انسانیت مسیح صحبت می‌کنیم، بهتر است با توجه به تولد مسیح از باکره آغاز کنیم. کتاب مقدس به‌وضوح اظهار می‌کند که عیسی در رَحِم مادرش مریم به‌وسیلهٔ عمل معجزه‌آسای روح‌القدس و بدون یک پدر انسانی آبستن شد.

"تولد عیسی مسیح چنین بود: مادر عیسی، که نامزد یوسف بود، *پیش از آنکه به خانه شوهر برود* از روح‌القدس حامله دیده شد" (متی ۱:۱۸). اندکی بعد، فرشتهٔ خداوند به یوسف که نامزد مریم بود، گفت: "ای یوسف پسر داود، از بردن مریم به خانهٔ خود نترس. *زیرا آنچه در رَحِم اوست از روح‌القدس است*" (متی ۱:۲۰). بعد می‌خوانیم که یوسف "مطابق امر فرشتهٔ خداوند عمل نمود و مریم را به خانهٔ خود آورد. اما تا زمانی که مریم پسر خود را به دنیا نیاورد با او همبستر نشد و کودک را عیسی نام نهاد" (متی ۱:۲۴-۲۵).

این حقیقت در انجیل لوقا هم تأیید شده، جاییکه دربارهٔ ظهور جبرائیل فرشته بـر مـریم می‌خـوانیم. پس از اینکه فرشته به مریم گفت پسری خواهد زایید، مریم گفت: "این چگونه ممکن اسـت؟ مـن بـا هیچ مردی رابطه نداشته‌ام." فرشته به او جواب داد:

"روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد انداخت و *به این سبب آن نوزاد مقدس، پسر خدا نامیده خواهد شد*" (لوقا ۱:۳۴-۳۵؛ مقایسه کنید با ۲۳:۳).

این تأیید کتاب مقدس دربارهٔ تولد مسیح از باکره، به‌تنهایی باید دلیل کافی برای پذیرش این آمـوزه برای ما باشد. اما مفاهیم آموزه‌ای انتقادی دربارهٔ تولد از باکره نیز اهمیـت آن را نشـان می‌دهـد. مـا می‌توانیم آنها را حداقل در سه بخش ببینیم.

الف. این نشان می‌دهد که نجات نهایتاً باید از جانب خداوند بیاید.

تولد مسیح از باکره، یادآور خطاناپذیر این حقیقـت اسـت کـه نجـات هرگـز نمی‌توانـد حاصـل تـلاش انسانی باشد، بلکه باید حاصل عمل مافوق‌طبیعی خدا باشد. ایـن حقیقـت در آغـاز زنـدگی عیسـی نمایان بود، وقتی "خدا پسر خود را که از یک زن و در قیـد شریعـت متولـد شـده بـود، فرسـتاد تـا بـا خونبها، آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند فراهم سازد و تا ما مقام فرزندخواندگی را به دست آوریم" (غلاطیان ۴:۴- ۵).

ب. تولد از باکره، پیوند الوهیت کامل و انسانیت کامل در یک شخص را امکانپذیر ساخت.

این روش مورد استفادهٔ خدا برای فرستادن پسرش به‌عنوان انسان به این جهـان بـود (یوحنـا ۱۶:۳؛ غلاطیان ۴:۴). اگر یک لحظه به طریق‌های احتمالی دیگری فکـر کنـیم کـه مسـیح می‌توانسـت بـه زمین بیاید، هیچ کدام نمی‌توانست به‌وضوح انسانیت و الوهیت را در یک شخص به هم پیونـد دهـد. احتمالاً ممکن بود خدا عیسی را به‌عنوان انسان کاملی در آسمان بیافریند و او را از آسمان بـه زمـین بفرستد، بدون مزایای والدین انسانی. اما در این صورت ما به‌سختی می‌توانستیم ببینیم کـه عیسـی چگونه می‌توانست انسان کاملی مانند ما باشد. از طـرف دیگـر، احـتمالاً ممکـن بـود خـدا عیسـی را توسط دو والدین انسانی به زمین بفرسـتد، پـدر و مـادرش زمینـی باشـند و ماهیـت الهـی او در یـک

زمانی در اوایل زندگی اش، به‌طور معجزه‌آسا به ماهیت انسانی اش بپیوندد. اما در این صورت ما به‌سختی درک می‌کردیم که چگونه عیسی کاملاً خدا بود، چون منشأ او از هر لحاظ مانند ما می‌بود. تفکر دربارهٔ این دو احتمال، به ما کمک می‌کند که بفهمیم خدا چگونه در حکمت اش، ترکیبی از نفوذ انسانی و الهی را در تولد مسیح مقرّر کرده تا انسانیت کامل اش بر اساس تولد انسانی و عادی او، از یک مادر انسانی برای ما نمایان شود و الوهیت کامل اش بر اساس آبستن شدن در رَحِم مریم، با عمل قدرتمند روح‌القدس نمایان شود.

پ. تولد از باکره، انسانیت حقیقی مسیح بدون گناه ارثی را نیز امکانپذیر می‌سازد.

همانطور که در فصل ۱۳ توجه کردیم، همهٔ انسانها از پدر اولشان، یعنی آدم، تقصیر قانونی و ماهیت اخلاقی فاسد را به ارث برده‌اند. اما این حقیقت که عیسی پدر انسانی نداشت، به این معناست که نسلی که از آدم می‌آمد، تا حدودی مختل شده است. عیسی دقیقاً مانند همهٔ انسانها که از آدم می‌آیند، از آدم نیامد. این به ما کمک می‌کند که بفهمیم چرا تقصیر قانونی و فساد اخلاقی که به همهٔ انسانهای دیگر تعلق دارد، به مسیح تعلق نداشت.

اما چرا عیسی یک ماهیت گناه‌آلود را از مریم به ارث نبُرد؟ کلیسای کاتولیک رومی به این سؤال پاسخ داده و می‌گوید مریم فاقد گناه بود، اما کتاب مقدس در هیچ کجا این را تعلیم نمی‌دهد و این به هیچ عنوان مشکل را برطرف نمی‌کند (در این صورت چرا مریم از مادرش این گناه را به ارث نبُرد؟). راه حلّ بهتر این است که بگوییم حتماً عمل روح‌القدس در مریم، نه‌تنها مانع از انتقال گناه از یوسف شد (چون عیسی پدر انسانی نداشت)، بلکه به‌طور معجزه‌آسایی مانع از انتقال گناه از مریم نیز شد: "روح‌القدس بر تو خواهد آمد... *از این رو، آن مولود مقدّس* و پسر خدا خوانده خواهد شد" (لوقا ۱:۳۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو).[1]

2. ضعف و محدودیت‌های انسانی.

الف. عیسی یک بدن انسانی داشت.

این حقیقت که عیسی یک بدن انسانی مانند بدن ما داشت، در بسیاری از عبارات کتاب مقدس دیده می‌شود. او مانند همهٔ نوزادان انسانی متولد شد (لوقا ۷:۲). مانند همهٔ کودکان دیگر، از دوران کودکی به بزرگسالی رشد کرد: "کودک، پُر از حکمت، کلام و قوی می‌گشت و لطف خدا با او بود" (لوقا ۴۰:۲). بعلاوه، لوقا به ما می‌گوید: "عیسی در حکمت *و قامت* رشد می‌کرد و به پسند خدا و مردم بود" (لوقا ۵۲:۲).

عیسی مانند ما خسته شد، چون می‌خوانیم: "عیسی که از سفر *خسته* شده بود، در کنار چاه نشست" در سامره (یوحنا ٦:۴). او تشنه شد، چون وقتی روی صلیب بود گفت: "*تشنه‌ام*" (یوحنا ۲۸:۱۹). بعد از اینکه چهل روز در بیابان روزه گرفته بود، می‌خوانیم "*گرسنه* شد" (متی ۲:۴). گاهی اوقات از لحاظ جسمانی ضعیف بود، چون وقتی در بیابان وسوسه می‌شد، چهل روز روزه گرفته بود (تا حدّی که قوّت جسمانی انسان تقریباً به‌طور کامل از بین می‌رود و اگر روزه بیشتر ادامه می‌یافت، آسیب جسمانی جبران‌ناپذیری وارد می‌کرد). در این هنگام "فرشتگان آمده او را خدمت کردند" (متی ۱۱:۴)، ظاهراً برای مراقبت از او و فراهم کردن تغذیه آمدند تا زمانیکه او قوّت کافی یافته و از بیابان خارج شود. اوج محدودیت‌های عیسی از لحاظ جسم انسانی اش زمانی دیده شد که بر روی صلیب مُرد (لوقا ٤٦:۲۳). حیات و عملکرد جسم انسانی اش متوقف شد، همانطور که حیات و عملکرد بدن ما با مرگ متوقف می‌شود.

عیسی در یک بدن جسمانی و انسانی از مردگان برخاست، اگرچه این بدن کامل شده بود و دیگر در معرض ضعف، بیماری یا مرگ نبود. او بارها به شاگردانش نشان داد که بدن جسمانی واقعی دارد. او می‌گوید: "دستها و پاهای مرا ببینید، خودم هستم، به من دست بزنید و ببینید، شبح *مانند من گوشت و استخوان ندارد*" (لوقا ۳۹:۲۴). او به آنها نشان داد و تعلیم داد که "گوشت و استخوان" دارد و صرفاً "شبح" بدون جسم نیست. گواه دیگر بر این حقیقت این است که "یک تکه

ماهی بریان پیش او آوردند. آن را برداشت و پیش چشم آنها خورد" (لوقا ۴۲:۲۴؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۳۰؛ یوحنا ۱۷:۲۰، ۲۰، ۲۷؛ ۹:۲۱، ۱۳).

عیسی با این جسم انسانی (اگرچه یک جسم قیام کردهٔ کامل بود) به آسمان نیز صعود کرد. او پیش از رفتن گفت: "دنیا را ترک می‌کنم و به سوی پدر می‌روم" (یوحنا ۲۸:۱۶؛ مقایسه کنید با ۱۱:۱۷). نحوهٔ صعود عیسی به آسمان طوری بود که ادامهٔ حیات اش در بدن جسمانی در زمین و ادامهٔ حیاتش در این جسم در آسمان را نشان دهد. چند آیه بعد از اینکه عیسی به آنها گفت: "شبح مانند من گوشت و استخوان ندارد" (لوقا ۳۹:۲۴)، در انجیل لوقا می‌خوانیم که عیسی "آنها را تا نزدیکی بیت عَنیا بُرد و با دست‌های برافراشته ایشان را برکت داد. درحالی که آنها را برکت می‌داد از آنها جدا و به عالم بالا برده شد" (لوقا ۵۰:۲۴-۵۱). همچنین در اعمال می‌خوانیم: "درحالیکه همه می‌دیدند، بالا برده شد و ابری او را از نظر ایشان ناپدید ساخت" (اعمال ۹:۱).

همهٔ این آیات در کنار هم نشان می‌دهند که جسم انسانی عیسی از هر لحاظ پیش از رستاخیزش مانند جسم ما بود، و بعد از رستاخیزش همچنان یک جسم انسانی با "گوشت و استخوان" بود، اما کامل شده بود، جسمی که ما هم در هنگام بازگشت مسیح و پس از قیام از مردگان خواهیم داشت.[۲] حیات عیسی در این جسم انسانی در آسمان ادامه می‌یابد، چون صعود طوری طراحی شده که این را تعلیم دهد.

ب. عیسی یک ذهن انسانی داشت.

اینکه عیسی "*در حکمت... رشد می‌کرد*" (لوقا ۵۲:۲) می‌گوید او مانند همهٔ کودکان دیگر از یک فرایند یادگیری عبور کرد- او یاد گرفت که چگونه غذا بخورد، حرف بزند، بخواند و بنویسد و از والدینش اطاعت کند (مراجعه کنید به عبرانیان ۸:۵). این فرایند یادگیری عادی، بخشی از انسانیت واقعی مسیح بود.

همچنین می‌بینیم که وقتی عیسی دربارهٔ روزی صحبت می‌کند که به زمین بازخواهد گشت، مانند ما یک ذهن انسانی داشت: "اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است" (مرقس ۱۳:۳۲).[۳]

پ. عیسی یک جان انسانی و عواطف انسانی داشت.

ما نشانه‌های متعددی از جان (یا روح) انسانی عیسی را می‌بینیم. عیسی قبل از مصلوب شدن گفت: "حالا جان من *مضطرب* است" (یوحنا ۱۲:۲۷). یوحنا اندکی بعد می‌نویسد: "وقتی عیسی این را گفت روحاً سخت *پریشان* شد" (یوحنا ۱۳:۲۱). در هر دو آیه، کلمهٔ پریشان و مضطرب نشاندهندهٔ اصطلاح یونانی *tarasso* است، کلمه‌ای که غالباً برای کسانی بکار می‌رود که مشوّش هستند یا یک خطر ناگهانی غافلگیرشان کرده است. بعلاوه، پیش از مصلوب شدن، وقتی عیسی متوجه رنج خود شد، گفت: "جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است" (متی ۲۶:۳۸). این غم آنقدر شدید بود که احساس کرد اگر از این بیشتر می‌شد، جانش را می‌گرفت.

عیسی گسترهٔ کامل عواطف انسانی را داشت. او به‌خاطر ایمان آن فرماندهٔ نظامی "تعجب کرد" (متی ۸:۱۰). به‌خاطر مرگ ایلعازر با اندوه گریست (یوحنا ۱۱:۳۵). با قلبی پر احساس دعا کرد: "عیسی در زمان زندگی خود بر روی زمین *با ناله و اشک* از درگاه خدایی که به رهایی او از مرگ قادر بود دعا کرد و حاجت خویش را خواست و به‌خاطر این که کاملاً تسلیم بود، دعایش مستجاب شد" (عبرانیان ۵:۷).

نویسندهٔ عبرانیان به ما می‌گوید: "هرچند پسر بود، به مصیبتهایی که کشید، *اطاعت را آموخت* و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت" (عبرانیان ۵:۸-۹، ترجمهٔ قدیم). با این حال اگر عیسی هرگز گناه نکرد، چطور می‌توانست "اطاعت را بیاموزد؟" ظاهراً وقتی عیسی بالغ می‌شد، مانند همهٔ فرزندان انسانی می‌توانست مسئولیت بیشتری را برعهده بگیرد. هرچه بزرگتر می‌شد، پدر و مادرش می‌توانستند توّقعات بیشتری از او داشته باشند، و پدر آسمانی اش می‌توانست تکالیف دشوارتری را به او بسپارد تا با قوّت ماهیت انسانی اش انجام دهد. با هر تکلیف

دشوارتر، حتی وقتی شامل رنجها بود (چنانکه عبرانیان ۸:۵ به‌طور مشخص می‌گوید)، توان اخلاقی و انسانی عیسی، توان اطاعت اش در موقعیتهای دشوارتر افزایش می‌یافت. می‌توانیم بگوییم این "ستون اخلاقی" او با تمرین دشوارتر تقویت شد. با این حال در همهٔ اینها هرگز حتی یکبار هم گناه نکرد.

3. بی‌گناهی.

اگرچه عهدجدید به‌وضوح تأیید می‌کند که عیسی انسان کاملی مانند ما بود، اما این را هم تأیید می‌کند که عیسی فرق مهمی داشت: او بی‌گناه بود و هرگز در زندگی اش گناه نکرد. بعضیها مخالفت کرده‌اند که اگر عیسی گناه نکرد، پس واقعاً انسان نبود، چون همهٔ انسانها گناه می‌کنند. اما وقتی دریابیم که انسانها اکنون در شرایط غیرطبیعی هستند، این مخالفت به‌سادگی رد می‌شود. خدا ما را گناهکار نیافرید، بلکه مقدس و عادل آفرید. آدم و حوا در باغ عدن، پیش از گناه، واقعاً انسان بودند و ما اکنون اگرچه انسان هستیم، اما مطابق طرح و الگوی مورد نظر خدا عمل نمی‌کنیم، تا زمانیکه انسانیت کامل و بی‌گناه ما احیا شود.

بی‌گناهی عیسی بارها در عهدجدید تعلیم داده شده است. ما می‌بینیم که شیطان نمی‌توانست عیسی را با موفقیت وسوسه کند و بعد از چهل روز تلاش برای قانع کردن او به گناه، شکست خورد: "شیطان پس از آنکه تمام وسوسه‌های خود را به پایان رسانید مدتی او را تنها گذاشت" (لوقا ۱۳:۴). ما در اناجیل همنظر (متی، مرقس و لوقا) هم هیچ نشانی از خطا از طرف عیسی نمی‌بینیم. عیسی از یهودیانی که با او مخالفت کردند، پرسید: "کدام یکی از شما می‌تواند گناهی به من نسبت دهد؟" (یوحنا ۴٦:۸) و هیچ پاسخی نگرفت.

بیانیه‌های مربوط به بی‌گناهی عیسی در انجیل یوحنا صریح‌تر است. عیسی این اعلامیهٔ شگفت‌انگیز را بیان کرد: "من نور دنیا هستم" (یوحنا ۱۲:۸). اگر نور را نشاندهندهٔ راستی و پاکی اخلاقی بدانیم، پس عیسی در اینجا ادعا می‌کند منبع حقیقت و پاکی اخلاقی و قدوسیت در دنیاست- یک ادعای متحیّرکننده و ادعایی که فقط می‌تواند توسط یک شخص بی‌گناه بیان شود.

بعلاوه، او در مورد اطاعت از پدرش در آسمان گفت: "من همیشه آنچه او را خوشنود می‌سازد به عمل می‌آورم" (یوحنا ۲۹:۸؛ فعل زمان حال، حسّ عمل پیوسته را ایجاد می‌کند: "من همیشه آنچه او را خوشنود می‌سازد به عمل می‌آورم"). عیسی در اواخر زندگی اش می‌توانست بگوید: "من احکام پدر را اطاعت نموده‌ام و در محبت او ساکن هستم" (یوحنا ۱۰:۱۵). مهم است که وقتی عیسی در نزد پیلاتس محاکمه می‌شد، پیلاتُس با وجود اتهامات یهودیان، فقط توانست اینطور نتیجه‌گیری کند: "من در این مرد هیچ جرمی نیافتم" (یوحنا ۳۸:۱۸).

وقتی پولس می‌گوید عیسی آمد تا مانند یک انسان زندگی کند، مراقب است که نگوید او "جسم گناهکار" بر خود گرفت، بلکه می‌گوید خدا پسرش را "*شبیه* جسم گناه و برای گناه فرستاد" (رومیان ۳:۸، ترجمهٔ قدیم). او به عیسی به‌عنوان "او را که گناه نشناخت" اشاره می‌کند (دوم قرنتیان ۲۱:۵، ترجمهٔ قدیم). نویسندهٔ عبرانیان تأیید می‌کند که عیسی وسوسه شد، اما همزمان تأکید می‌کند که او گناه نکرد: عیسی "درست مانند ما در هر چیز وسوسه شد، *ولی مرتکب گناه نگردید*" (عبرانیان ۱۵:۴). او کاهن اعظمی است که "قدوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده" (عبرانیان ۲٦:۷، ترجمهٔ قدیم). پترس دربارهٔ عیسی می‌گوید: "بره‌ای بی‌نقص و عیب" (اول پترس ۱۹:۱)، او از تصویر عهدعتیق استفاده می‌کند تا آزادی او از هر ناپاکی اخلاقی را تأیید کند. پترس مستقیماً بیان می‌کند: "هیچ گناه نکرد و مَکر در زبانش یافت نشد" (اول پترس ۲۲:۲، ترجمهٔ قدیم). وقتی عیسی مُرد، این "عادلی برای ظالمان [بود]، تا ما را نزد خدا بیاورد" (اول پترس ۱۸:۳، ترجمهٔ قدیم). یوحنا در اولین رساله‌اش، او را اینطور خطاب می‌کند: "عیسی مسیح که عادل است" (اول یوحنا ۱:۲) و می‌گوید: "او کاملاً بی‌گناه است" (اول یوحنا ۵:۳). پس به‌سختی می‌توان منکر تعلیم واضح بی‌گناهی مسیح در همهٔ بخشهای اصلی عهدجدید شد. او واقعاً انسان بود، ولی بدون گناه.

این حقیقت که عیسی "در هر چیز" وسوسه شد (عبرانیان ۱۵:۴) در زندگی ما اهمیت زیادی دارد. اگرچه درک آن می‌تواند برای ما دشوار باشد، اما کتاب مقدس تأیید می‌کند که در این وسوسه‌ها،

عیسی به توانایی درک ما و کمک به ما در وسوسه‌ها دست یافت. "چون خود او وسوسه و رنج دیده است، قادر است آنانی را که با وسوسه‌ها روبرو هستند، یاری فرماید" (عبرانیان ۱۸:۲). نویسنده ادامه داده و توانایی عیسی در همدردی با ضعفهای ما را به این حقیقت مرتبط می‌سازد که او مانند ما وسوسه شد: "زیرا کاهن اعظمی ما کسی نیست که از همدردی با ضعف‌های ما بی‌خبر باشد، بلکه کسی است که درست مانند ما در هر چیز وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید. پس [تحت‌اللفظی: بنابراین] بیائید تا با دلیری به تخت فیض‌بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته در وقت احتیاج از او فیض یابیم" (عبرانیان ۱۵:۴-۱۶).

این برای ما کاربرد عملی دارد: در هر شرایطی که با وسوسه در کشمکشیم، باید به زندگی مسیح فکر کنیم و بپرسیم که آیا او با شرایط مشابهی مواجه نشد. معمولاً بعد از یک یا دو لحظه تفکر، می‌توانیم به نمونه‌هایی در زندگی مسیح فکر کنیم که او با وسوسه‌هایی مواجه شد که اگرچه جزئیات یکسانی نداشتند، اما بسیار شبیه به شرایطی بودند که ما هر روزه با آنها مواجه می‌شویم.

4. *آیا عیسی می‌توانست گناه کند؟*

گاهی اوقات این سؤال ایجاد می‌شود: "آیا ممکن بود مسیح گناه کند؟" بعضیها دربارهٔ *گناه‌ناپذیری* مسیح استدلال می‌کنند، که در آن کلمهٔ *گناه‌ناپذیری* یعنی "ناتوانی در ارتکاب گناه". (کلمهٔ لاتین *peccare* یعنی "گناه کردن"). عده‌ای دیگر مخالف اند و می‌گویند اگر عیسی نمی‌توانست گناه کند، وسوسه‌هایش نمی‌توانست واقعی باشد، چون چطور یک وسوسه می‌تواند واقعی باشد، اگر وسوسه‌شوَنده نتواند گناه کند؟

برای پاسخ به این سؤال باید از یک طرف تشخیص بدهیم که کتاب مقدس به‌وضوح چه تأییدی می‌کند، و از طرف دیگر چه چیزی از طرف ما بیشتر ماهیت گمانه‌زنی دارد. (۱) کتاب مقدس به‌وضوح تأیید می‌کند که مسیح هرگز گناه نکرد (به مطالب بالا مراجعه کنید). دربارهٔ این حقیقت نباید هیچ سؤالی در ذهنمان باشد. (۲) همچنین به‌وضوح تأیید می‌کند که عیسی وسوسه شد و اینها وسوسه‌های واقعی بودند (لوقا ۲:۴). اگر ما به کتاب مقدس ایمان داریم، پس باید تأکید کنیم

که مسیح *"درست مانند ما در هر چیز وسوسه شد*، ولی مرتکب گناه نگردید" (عبرانیان ۱۵:۴). (۳) همچنین باید با کتاب مقدس تأیید کنیم که "خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود" (یعقوب ۱۳:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اما در اینجا این سؤال دشوار می‌شود: اگر عیسی کاملاً خدا بود، و در عین حال کاملاً انسان بود (و ما در زیر استدلال خواهیم کرد که کتاب مقدس به‌وضوح و بارها آن را تعلیم می‌دهد)، پس آیا نباید این را هم تأیید کنیم که (به‌نوعی) عیسی "نمی‌توانست با بدی وسوسه شود؟"

این تأییدهای صریح کتاب مقدس، وضعیت دشوار مشابهی را برای تعداد دیگری از آموزه‌های دشوار ایجاد می‌کند که ظاهراً کتاب مقدس چیزهایی را تعلیم می‌دهد که اگر مستقیماً در تضاد نباشند، حداقل بسیار دشوار است که آنها را در ادراکمان با هم ترکیب کنیم. در این نمونه، ما تضاد واقعی نداریم. کتاب مقدس به ما نمی‌گوید "عیسی وسوسه شد" و "عیسی وسوسه نشد" (اگر "عیسی" و "وسوسه شد" دقیقاً در هر دو جمله به‌طور یکسان بکار می‌رفتند، این یک تضاد می‌بود). کتاب مقدس به ما می‌گوید "عیسی وسوسه شد" و "عیسی کاملاً انسان بود" و "عیسی کاملاً خدا بود" و "خدا نمی‌تواند وسوسه شود". این ترکیب تعالیم از کتاب مقدس، این احتمال را ایجاد می‌کند که وقتی ما نحوهٔ عملکرد ماهیت انسانی و الهی عیسی را در کنار هم درک می‌کنیم، بیشتر می‌توانیم طریقی را درک کنیم که او از یک لحاظ می‌توانست وسوسه شود و با این حال از یک لحاظ دیگر وسوسه نشود. (در مطالب زیر بیشتر در مورد این احتمال صحبت خواهد شد.)

پس در این قسمت به چیزی فراتر از تأییدهای واضح کتاب مقدس پرداخته و سعی می‌کنیم راه حلّی برای این مشکل که آیا مسیح می‌توانست گناه کند، پیشنهاد کنیم. اما باید تشخیص بدهیم که این راه حل بیشتر به‌صورت روشهای پیشنهادی ترکیب تعالیم گوناگون کتاب مقدس است و مستقیماً با بیانیه‌های صریح کتاب مقدس حمایت نمی‌شود. با در نظر گرفتن این موضوع، به‌شایستگی می‌توانیم بگوییم:[۴] (۱) اگر ماهیت انسانی عیسی به‌تنهایی و مستقل از ماهیت الهی او بود، پس این یک ماهیت انسانی مانند ماهیتی بود که خدا به آدم و حوا داد. این عاری از گناه بود،

اما به هرحال *می‌توانست گناه کند*. (۲) اما ماهیت انسانی عیسی هرگز جدا از اتحاد با ماهیت الهی او نبود. از لحظه‌ای که او در رَحِم قرار گرفت، به‌عنوان خدای واقعی و انسان واقعی بود. ماهیت انسانی و ماهیت الهی او در یک شخص با هم متحد بودند. (۳) اگرچه عیسی چیزهایی را (از جمله گرسنگی یا تشنگی یا ضعف) فقط در ماهیت انسانی اش تجربه کرد، چیزهایی که در ماهیت الهی او تجربه نشد (به مطالب زیر مراجعه کنید)، اما گناه یک عمل اخلاقی نبود که وارد کلّ وجود مسیح شود. بنابراین، اگر او گناه می‌کرد، این ماهیت انسانی و الهی او را در برمی‌گرفت. (۴) اما اگر عیسی به‌عنوان یک انسان گناه کرده بود، ماهیت انسانی و الهی او وارد این گناه می‌شد، پس خدا خودش گناه می‌کرد و نمی‌توانست خدا باشد. با این حال این به‌وضوح به‌خاطر قدوسیت فناناپذیر ماهیت خدا غیرممکن است. (۵) بنابراین ظاهراً اگر ما می‌پرسیم که آیا *واقعاً* ممکن بود که عیسی گناه کند، به نظر می‌رسد که باید نتیجه‌گیری کنیم که این امکانپذیر نبود. وحدت ماهیت انسانی و الهی او در یک شخص مانع از این کار می‌شد.

اما این سؤال باقی می‌ماند: "پس چگونه وسوسه‌های عیسی می‌توانست واقعی باشد؟" مثال این وسوسه که سنگها را به نان تبدیل کند، به این مورد کمک می‌کند. عیسی به‌خاطر ماهیت الهی خود می‌توانست این معجزه را انجام دهد، اما اگر این کار را می‌کرد، دیگر فقط با قوّت ماهیت انسانی از خدای پدر اطاعت نمی‌کرد، بلکه در همان آزمونی شکست می‌خورد که آدم شکست خورده بود و نجات را برای ما حاصل نمی‌کرد. بنابراین، عیسی به ماهیت الهی خود تکیه نکرد تا اطاعت را آسان‌تر کند. به همین ترتیب، به‌شایستگی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که عیسی نه با قدرت الهی، بلکه فقط با قوّت ماهیت انسانی اش با هر وسوسه‌ای برای گناه مواجه شد (البته هرچند که این "به‌تنهایی" انجام نشد، زیرا عیسی در بکارگیری ایمانی که انسانها باید بکار گیرند، هر لحظه کاملاً به خدای پدر و روح‌القدس وابسته بود.) قوت اخلاقی ماهیت الهی او به‌عنوان یک نوع "حامی"، مانع از ارتکاب گناه او در هر مورد می‌شد (و بنابراین می‌توانیم بگوییم که ممکن نبود

گناه کند)، اما او به قوّت ماهیت الهی خود تکیه نکرد تا مواجهه با وسوسه‌ها را برای او آسان‌تر کند و عدم تبدیل سنگها به نان در آغاز خدمت اش، نشانهٔ واضحی از آن است.

پس آیا این وسوسه‌ها واقعی بودند؟ بسیاری از الهیدانان اشاره کرده‌اند که فقط کسی که تا آخر با موفقیت با وسوسه مقابله می‌کند، به‌طور کامل نیروی آن وسوسه را احساس می‌کند. همانطور که یک قهرمان وزنه‌بردار در مسابقه، با موفقیت سنگین‌ترین وزنه را بلند کرده و بالای سرش نگه می‌دارد، بیشتر نیروی آن را احساس می‌کند تا کسی که سعی می‌کند وزنه را بلند کند، ولی آن را می‌اندازد، پس هر مسیحی که تا آخر و با موفقیت با یک وسوسه مواجه شده، می‌داند که این بسیار دشوارتر از تسلیم فوری است. پس در مورد عیسی هم همینطور بود: هر وسوسه‌ای که با آن مواجه شد، تا آخر مواجه شد و بر آن پیروز شد. این وسوسه‌ها واقعی بودند، اگرچه تسلیم آنها نشد- در واقع، آنها واقعی‌ترین وسوسه‌ها بودند، *زیرا* او تسلیم‌شان نشد.

5. *چرا انسانیت کامل عیسی ضروری بود؟*

وقتی یوحنا اولین رساله‌اش را نوشت، یک تعلیم ارتدادآمیز بدین مضمون که عیسی یک انسان نبود، در کلیسا جریان داشت. این ارتداد به دوسِتیسم معروف شد، برگرفته از فعل یونانی *dokeo*، "به نظر رسیدن، اینطور ظاهر شدن"؛ این نظر معتقد است که عیسی واقعاً یک انسان نبود، بلکه فقط به‌صورت انسان *ظاهر شد*. این انکار حقیقت دربارهٔ مسیح آنقدر جدّی بود که یوحنا گفت این آموزهٔ ضدّ مسیح است: "روح خدا را این‌گونه تشخیص می‌دهیم: هر روحی که *بر آمدن عیسی مسیح در جسمِ بشری اقرار می‌کند*، از خداست. و هر روحی که بر عیسی اقرار نمی‌کند، از خدا نیست، بلکه همان روحِ "ضدّ مسیح" است" (اول یوحنا ۴:۲-۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو). یوحنای رسول متوجه شد که انکار انسانیت واقعی عیسی به معنای انکار چیزی در قلب مسیحیت بود، پس هر که انکار کند که عیسی در جسم آمد، از خدا نیست.

وقتی به عهدجدید نگاه می‌کنیم، دلایل مختلفی را می‌بینیم که چرا عیسی باید کاملاً انسان می‌بود تا بتواند مسیحا باشد و نجات ما را حاصل کند. دو مورد از حیاتی‌ترین دلایل در اینجا نوشته شده است.

الف. به‌عنوان نمایندهٔ اطاعت.

همانطور که در فصل مربوط به گناه دیدیم، آدم نمایندهٔ ما در باغ عدن بود و به‌واسطهٔ نااطاعتی او، خدا ما را هم گناهکار محسوب کرد.[5] به‌طور مشابه، عیسی نمایندهٔ ما بود و درجاییکه آدم نااطاعتی و کوتاهی کرد، او برای ما اطاعت کرد. ما این را در عبارات مشابه وسوسهٔ عیسی (لوقا ۴:۱-۱۳) و زمان آزمایش آدم و حوا در باغ می‌بینیم (پیدایش ۲:۱۵-۳:۷). همچنین به‌وضوح در گفتگوی پولس دربارهٔ عبارات مشابه بین آدم و مسیح منعکس شده: "پس همان‌طور که یک گناه موجب محکومیت همهٔ آدمیان شد، *عمل یک شخص عادل* نیز، باعث تبرئه و زندگی همه می‌باشد و چنانکه بسیاری در نتیجهٔ سرپیچی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق بسیاری هم در نتیجهٔ *اطاعت یک نفر*، عادل شمرده می‌شوند" (رومیان ۵:۱۸-۱۹).

به همین دلیل پولس می‌تواند مسیح را "آدم آخر" بنامد (اول قرنتیان ۱۵:۴۵) و آدم را "انسان اول" بنامد و مسیح را "انسان دوم" (اول قرنتیان ۱۵:۴۷، ترجمهٔ قدیم). عیسی باید انسان می‌بود تا بتواند نمایندهٔ ما باشد و به جای ما اطاعت کند.

ب. یک قربانی نیابتی باشد.

اگر عیسی انسان نبود، نمی‌توانست به‌جای ما بمیرد و جزای ما را بپردازد. نویسندهٔ عبرانیان به ما می‌گوید: "البته او برای یاری فرشتگان نیامد، بلکه به‌خاطر نسل ابراهیم آمده است. پس کاملاً *لازم بود* که او از هر لحاظ مانند برادران خود بشود تا به‌عنوان کاهن اعظم آنها در امور خدا، رحیم و وفادار باشد تا گناهان مردم را کفاره نماید [به‌طور دقیقتر: "فرونشاندن خشم و غضب"] به‌خاطر گناهان مردم" (عبرانیان ۲:۱۶-۱۷؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۱۴) عیسی *باید انسان می‌شد*، نه یک فرشته، چون خدا می‌خواست انسانها را نجات دهد، نه فرشتگان را. اما برای این کار *"باید"* از هر

لحاظ مانند ما می‌شد تا بتواند برای ما "کفاره" شود، یک قربانی که جانشین قابل قبولی برای ماست. تا زمانیکه مسیح کاملاً انسان نمی‌شد، نمی‌توانست بمیرد تا جزای گناهان انسان را بپردازد. او نمی‌توانست برای ما قربانی نیابتی و جایگزین شود.

دلایل دیگری هم برای ضرورت انسانیّت عیسی وجود دارد. عیسی باید کاملاً انسان و کاملاً خدا می‌بود تا نقش واسطه بین خدا و انسان را داشته باشد (مقایسه کنید با اول تیموتاوس ۵:۲). اینکه عیسی یک انسان بود و وسوسه‌ها را تجربه کرد، به او توانایی بخشید که به‌طور کاملتر با ما به‌عنوان "کاهن اعظم" ما همدردی کند (عبرانیان ۱۸:۲؛ مقایسه کنید با ۱۵:۴-۱۶). انسانیّت عیسی یک نمونه و الگو هم برای زندگی ما فراهم کرد (مقایسه کنید با اول یوحنا ۶:۲؛ اول پترس ۲۱:۲). همهٔ این دلایل به اهمیت حیاتی این تأیید که عیسی فقط کاملاً خدا نبود، بلکه کاملاً انسان هم بود، اشاره می‌کنند، درنتیجه او توانست نجات ما را کاملاً تضمین کند.

ب. الوهیت مسیح

ما برای تکمیل تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ عیسی مسیح باید تأیید کنیم که نه‌تنها او کاملاً انسان بود، بلکه کاملاً خدا هم بود. اگرچه این کلمه صریحاً در کتاب مقدس دیده نمی‌شود، اما کلیسا از اصطلاح *تجسم* برای اشاره به این حقیقت استفاده کرده که عیسی، خدا در جسم انسانی بود. *تجسم*، عمل خدای پسر بود که از طریق آن ماهیت انسانی بر خود گرفت. برهان کتاب مقدسی برای الوهیت مسیح در عهدجدید بسیار گسترده است. ما باید آن را در چند مقوله بررسی کنیم.

1. ادعاهای مستقیم کتاب مقدس.

در این بخش ما بیانیه‌های مستقیم کتاب مقدس را دربارهٔ اینکه عیسی خدا یا الهی است، بررسی می‌کنیم.

الف. کلمهٔ خدا (theos) برای مسیح بکار رفته است.

اگرچه کلمهٔ *theos*، "خدا"، معمولاً در عهدجدید برای خدای پدر بکار رفته، اما در عبارات متعدد، این برای اشاره به عیسی مسیح هم بکار رفته است. در همهٔ این عبارات، "خدا" به‌طور قدرتمند برای

اشاره به کسی بکار رفته که خالق آسمان و زمین، حاکم بر همه چیز است. این عبارات شامل یوحنا ۱:۱؛ ۱۸:۱ (در دست‌نوشته‌های قدیمی تر و بهتر)؛ ۲۸:۲۰؛ رومیان ۵:۹؛ تیتوس ۱۳:۲؛ عبرانیان ۸:۱ (نقل قول از مزامیر ٦:۴۵)؛ و دوم پترس ۱:۱ است. چون بعضی از این عبارات با جزئیات کم در فصل مربوط به تثلیث مورد بحث قرار گرفت،[٦] در اینجا این گفتگو تکرار نخواهد شد. فقط کافی است که بدانید حداقل این هفت عبارت واضح در عهدجدید، صریحاً به عیسی به‌عنوان خدا اشاره می‌کنند.

یک نمونه در عهدعتیق که نام *خدا* را برای مسیح بکار برده، در یک عبارت مسیحایی آشنا دیده می‌شود: "زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و *خدای قدیر*... خواهد شد" (اشعیا ٦:۹، ترجمهٔ قدیم).

ب. کلمهٔ خداوند (kyrios) برای مسیح بکار رفته است.

گاهی اوقات کلمهٔ *خداوند* (یونانی *kyrios*) فقط برای اشارهٔ مؤدبانه به یک شخص برتر بکار رفته که تقریباً معادل کلمهٔ *آقا*ست (مراجعه کنید به متی ۲۷:۱۳؛ ۳۰:۲۱؛ ٦۳:۲۷؛ یوحنا ۱۱:۴). گاهی اوقات این فقط به معنای "اربابِ" یک غلام یا برده است (متی ۲۴:٦؛ ۴۰:۲۱). با این حال این کلمه در سپتواجنت هم بکار رفته (ترجمهٔ یونانی عهدعتیق که به‌طور متداول در زمان مسیح استفاده می‌شد) به‌عنوان ترجمه‌ای برای کلمهٔ عبری *yhwh*، "yahweh" یا (چنانکه مکرّراً ترجمه شده) "خداوند" یا "یهوه" است. کلمهٔ *kyrios* برای ترجمهٔ نام خداوند ٦۸۱۴ مرتبه در عهدعتیق به زبان یونانی بکار رفته است. بنابراین هر خوانندهٔ یونانی زبان در زمان عهدجدید که دانشی دربارهٔ عهدعتیق یونانی داشت، متوجه می‌شد که در پیش‌زمینهٔ مناسب، کلمهٔ *خداوند* نام کسی بود که خالق و نگهدارندهٔ آسمان و زمین، خدای قادر مطلق است.

اکنون در نمونه‌های بسیار در عهدجدید، "خداوند" برای مسیح بکار رفته که فقط می‌توان با مفهوم قدرتمند عهدعتیق به‌عنوان "خداوند" در نظر گرفت، خداوندی که یهوه یا خودِ خداست. این بکارگیری "خداوند"، در کلام فرشته به شبانان در بیت لحم، حیرت‌انگیز است: "امروز در شهر داود

نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح و *خداوند* است" (لوقا ۱۱:۲). اگرچه این کلمات برای ما آشناست، چون بارها در داستان کریسمس این را می‌خوانیم، اما باید بدانیم که برای یهودیان قرن یکم چقدر تعجب‌آور بود که بشنوند کسی که به‌صورت نوزاد متولد می‌شد، "مسیح" (یا "مسیحا") بود،[۷] و بعلاوه، این مسیحا، "خداوند" هم بود- یعنی خودِ خداوند خدا!

ما نمونهٔ دیگری را می‌بینیم که متی می‌گوید یحیی تعمید دهنده در بیابان فریاد می‌زند: "راه را برای *خداوند* آماده سازید و مسیر او را هموار سازید" (متی ۳:۳). یوحنا از اشعیا ۳:۴۰ نقل قول می‌کند که دربارهٔ خداوند خدا صحبت می‌کند که به میان قوم اش می‌آید. اما پیش‌زمینهٔ این عبارت برای نقش یحیی در آماده‌سازی راه برای آمدن عیسی است. یعنی با آمدن عیسی، خودِ *خداوند* خواهد آمد.

وقتی عیسی از فریسیان دربارهٔ مزمور ۱:۱۱۰ سؤال می‌کند، خودش را خداوند حاکم مطلق در عهدعتیق معرفی می‌کند: "خداوند به *خداوند من* گفت: بر دست راست من بنشین تا دشمنان تو را زیر پاهای تو قرار دهم" (متی ۴۴:۲۲). معنی واقعی این بیانیه این است: "خدای پدر به خدای پسر گفت (خداوند داوود)، "بر دست راست من بنشین...". فریسیان می‌دانند که او دربارهٔ خودش صحبت می‌کند و خودش را به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که لایق عنوان *kyrios*، "خداوند" در عهدعتیق است.

این کاربرد، بارها در رسالات دیده می‌شود، جاییکه "خداوند" نام رایجی برای اشاره به مسیح است. پولس می‌گوید: "یک خدا هست- یعنی خدای پدر که آفرینندهٔ همه چیز است و ما برای او زندگی می‌کنیم و فقط یک *خداوند* وجود دارد، یعنی عیسی مسیح که همه چیز به‌وسیلهٔ او آفریده شد و ما در او زیست می‌کنیم" (اول قرنتیان ٦:٨؛ مقایسه کنید با ۳:۱۲ و بسیاری از عبارات دیگر در رسالات پولس و رسالات کلی).

پ. ادعاهای قدرتمند دیگر دربارهٔ الوهیت.

ما علاوه بر بکارگیری کلمهٔ *خدا* و *خداوند* در اشاره به مسیح، عبارات دیگری را داریم که شدیداً الوهیت مسیح را اعلام می‌کنند. وقتی عیسی به مخالفان یهودیش گفت ابراهیم روز او (روز مسیح) را دیده بود، آنها با او مخالفت کردند: "تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است ابراهیم را دیده باشی؟" (یوحنا ۵۷:۸). در اینجا یک پاسخ مناسب برای اثبات جاودانگی عیسی این است: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، من بودم". اما عیسی این را نگفت. بلکه مطلب تکان‌دهنده‌تری را اظهار کرد: "بیقین بدانید پیش از آنکه ابراهیم باشد، *من هستم*" (یوحنا ۵۸:۸). عیسی دو اعلامیه‌ای را با هم ترکیب کرد که به نظر می‌رسید ترتیبشان منطقی نیست: "پیش از آنکه چیزی در گذشته اتفاق افتد [ابراهیم بود]، چیزی در زمان حال اتفاق افتاد [من هستم]". رهبران یهودی بلافاصله فهمیدند که او با معما یا غیرمنطقی سخن نمی‌گوید. وقتی او گفت: "من هستم"، کلام خدا را تکرار می‌کرد که خودش را به موسی به‌عنوان "*هستم آنکه هستم*" (خروج ۱۴:۳) معرفی کرد. عیسی عنوان "من هستم" را متعلق به خود می‌دانست، عنوانی که با آن خدا خودش را به‌عنوان وجود ازلی معرفی کرد، خدایی که منشأ وجود خودش است و همیشه بوده و خواهد بود. وقتی یهودیان این بیانیهٔ غیرعادی، مؤکد و صادقانه را شنیدند، می‌دانستند که او ادعای خدایی می‌کند. "آنها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی او از نظر مردم دور شد وعبادتگاه را ترک کرد و رفت" (یوحنا ۵۹:۸).[۸]

یک ادعای قدرتمند دیگر دربارهٔ الوهیت، بیانیهٔ عیسی در پایان مکاشفه است: "من الف و یا، اول و آخر، ابتدا و انتها هستم" (مکاشفه ۱۳:۲۲). وقتی این با بیانیهٔ خدای پدر در مکاشفه ۸:۱ ترکیب می‌شود: "من الف و یا هستم"، این متشکل از ادعای قدرتمند دربارهٔ الوهیت برابر با خدای پدر است. حاکم مطلق بر همهٔ تاریخ و همهٔ آفرینش، عیسی ابتدا و انتهاست.

نشانه‌های بیشترِ ادعاهای مربوط به الوهیت را می‌توان در این حقیقت یافت که عیسی خود را "پسر انسان" خطاب می‌کند. این عنوان هشتاد و چهار بار در چهار انجیل بکار رفته، اما فقط توسط عیسی و برای صحبت دربارهٔ خودش بکار رفته است (مثلاً توجه کنید به متی ۱۳:۱۶ با لوقا ۱۸:۹).

در بقیهٔ عهدجدید، عبارت "پسر انسان" (با حرف تعریف معرفه، در انگلیسی *the*) فقط یکبار در اعمال ۵۶:۷ بکار رفته، جاییکه استیفان به مسیح به‌عنوان پسر انسان اشاره می‌کند. این اصطلاح بی‌نظیر در پیش‌زمینهٔ خود، رویای دانیال ۷ را در نظر دارد که دانیال موجودی مانند "پسر انسان" را دید که "نزد قدیم‌الایام رسید" و "سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شده بود *تا جمیع قوم ها و امتها و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است* و ملکوت او زایل نخواهد شد" (آیات ۱۳-۱۴، ترجمهٔ قدیم). حیرت‌انگیز است که این "پسر انسان" با "ابرهای آسمان آمد" (دانیال ۱۳:۷). این عبارت به‌وضوح دربارهٔ کسی صحبت می‌کند که منشأ آسمانی داشت و *سلطنت جاودانی همهٔ جهان* به او عطا شده بود. کاهنان اعظم نکتهٔ این عبارت را نادیده نگرفتند، وقتی عیسی گفت: "بعد از این پسر انسان را خواهید دید که *بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید*" (متی ۶۴:۲۶). اشاره به دانیال ۱۳:۷-۱۴ خطاناپذیر بود و کاهن اعظم و شورایش می‌دانستند که عیسی ادعا می‌کرد که حاکم جاودانی دنیا با منشأ آسمانی است که در رویای دانیال دربارهٔ آن صحبت شده است. بلافاصله گفتند: "او کفر گفت... او مستوجب اعدام است" (متی ۶۵:۲۶-۶۶). در اینجا عیسی نهایتاً به‌صراحت ادعاهای قدرتمند سلطنت جاودانی بر دنیا را که قبلاً در بکارگیری مکرّر عنوان "پسر- انسان" به آن اشاره کرده بود، برای خودش بکار می‌برد.

اگرچه عنوان "پسر خدا" گاهی اوقات می‌تواند فقط برای اشاره به اسرائیل (متی ۱۵:۲) یا انسان به‌عنوان کسی که توسط خدا آفریده شده (لوقا ۳۸:۲)، یا به‌طور کلّی انسان نجات یافته (رومیان ۱۴:۸، ۱۹، ۲۳) بکار رود، اما نمونه‌هایی وجود دارند که عبارت "پسر خدا" به عیسی به‌عنوان پسر- آسمانی و جاودانی اشاره می‌کنند که با خدا برابر است (مراجعه کنید به متی ۲۵:۱۱-۳۰؛ ۵:۱۷؛ اول قرنتیان ۲۸:۱۵؛ عبرانیان ۱:۱-۳، ۵، ۸). این مخصوصاً در انجیل یوحنا دیده می‌شود که عیسی پسر یگانهٔ پدر است (یوحنا ۱۴:۱، ۱۸، ۳۴، ۴۹) کسی که کاملاً پدر را آشکار می‌کند (یوحنا ۱۹:۸؛ ۹:۱۴). او به‌عنوان پسر آنقدر عظیم است که می‌توانیم برای حیات جاودانی به او

اعتماد کنیم (چیزی که نمی‌توان دربارهٔ مخلوقات گفت: یوحنا ۳:۱۶، ۳۶؛ ۲۰:۳۱). همچنین او همهٔ اقتدار را از پدر در اختیار دارد تا حیات بخشد، داوری نهایی را اعلام کند و بر همگان سلطنت کند (یوحنا ۳:۳۶؛ ۵:۲۰-۲۲، ۲۵؛ ۱۰:۱۷؛ ۱۶:۱۵). او به‌عنوان پسر توسط پدر فرستاده شده بود و بنابراین پیش از آنکه به جهان آید، وجود داشته است (یوحنا ۳:۳۷؛ ۵:۲۳؛ ۱۰:۳۶).

این عبارات ترکیب می‌شوند تا عنوان "پسر خدا" را نشان دهند که در مورد مسیح، شدیداً الوهیت او را به‌عنوان پسر ازلی در تثلیث تأیید می‌کنند، کسی که در همهٔ صفاتش با خدای پدر برابر است.

2. *نشانه‌ای که عیسی از صفات الهی برخوردار بود.*

علاوه بر تأیید خاص الوهیت عیسی در عبارات بسیاری که در بالا نقل شد، ما نمونه‌های زیادی از اعمال را در دوران زندگی عیسی می‌بینیم که به شخصیت الهی او اشاره می‌کنند.

(الف) عیسی *قدرت مطلق اش* را نشان داد، وقتی با یک کلام طوفان دریا را آرام کرد (متی ۸:۲۶-۲۷)، نان و ماهی را تکثیر کرد (متی ۱۴:۱۹)، و آب را به شراب تبدیل کرد (یوحنا ۲:۱-۱۱).

(ب) عیسی *جاودانگی* خود را زمانی اظهار کرد که گفت: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم" (یوحنا ۸:۵۸، به گفتگوی بالا مراجعه کنید)، یا "من الف و یا هستم" (مکاشفه ۲۲:۱۳).

(پ) *علم مطلق* عیسی در آگاهی او از افکار مردم نمایان شد (مرقس ۲:۸) و در آگاهی از اینکه "از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می‌شناخت" (یوحنا ۶:۶۴). آگاهی عیسی بسیار وسیع تر از مکاشفهٔ اطلاعاتی بود که مردم می‌توانستند از طریق عطیهٔ نبوّت دریافت کنند، چون او حتی از ایمان یا بی‌ایمانی در قلب همهٔ افراد آگاه بود (مراجعه کنید به یوحنا ۲:۲۵؛ ۱۶:۳۰).

(ج) صفت الهی *حاضر مطلق*، مستقیماً در طول خدمت زمینی عیسی تأیید نمی‌شود. اما وقتی عیسی به آینده و زمانی نگاه می‌کرد که کلیسا برپا می‌شد، توانست بگوید: "زیرا هر جا که دو یا سه نفر بنام من جمع شوند، *من آنجا* در میان آنها هستم" (متی ۱۸:۲۰). بعلاوه پیش از آنکه زمین را ترک کند، به شاگردانش گفت: "من هر روزه تا آخر با شما هستم" (متی ۲۸:۲۰).

(چ) حاکمیت الهی عیسی، آن نوع اقتداری که فقط متعلّق به خداست، در این حقیقت دیده می‌شود که او توانست گناهان را ببخشد (مرقس ۲:۵-۷). برخلاف انبیای عهدعتیق که اعلام کردند: "خداوند می‌فرماید"، او توانست بیانیه‌هایش را با این عبارت آغاز کند: "اما *من به شما می‌گویم*" (متی ۵:۲۲، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۴)- ادعای شگفت‌انگیزی دربارهٔ اقتدار خودش. او توانست با اقتدار خدا صحبت کند، زیرا خودش کاملاً خدا بود.

(ح) یک گواه واضح دیگر دربارهٔ الوهیت مسیح، این حقیقت است که او *سزاوار پرستش* بود، چیزی که دربارهٔ هیچ مخلوق دیگری صدق نمی‌کند، از جمله فرشتگان (مراجعه کنید به مکاشفه ۱۹:۱۰)، بلکه فقط مختص به خداست. با این حال کتاب مقدس دربارهٔ مسیح می‌گوید: "از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که مافوق جمیع نامهاست به او عطا فرمود. تا اینکه همهٔ موجودات در آسمان و روی زمین و زیرزمین با شنیدن نام عیسی زانو بزنند. و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح، خداوند است" (فیلیپیان ۲:۹-۱۱). همچنین خدا به فرشتگان فرمان می‌دهد که مسیح را پرستش کنند، چون می‌خوانیم: "وقتی نخست‌زاده را به دنیا می‌فرستد، می‌فرماید: "همهٔ فرشتگان خدا *او را بپرستند*" (عبرانیان ۱:۶).

3. *آیا وقتی عیسی روی زمین بود، بعضی از صفات الهی خود را رها کرد (نظریهٔ خود را خالی ساختن)؟*

پولس به فیلیپیان می‌نویسد: "پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود *را خالی کرده*، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد" (فیلیپیان ۲:۵-۷، ترجمهٔ قدیم). در آغاز این متن، الهیدانان متعددی در قرن نوزدهم، از دیدگاه جدیدی دربارهٔ تجسم طرفداری کردند که "نظریهٔ خود *را خالی ساختن*" نامیده می‌شود که معتقد است مسیح بعضی از صفات الهی خود را وقتی به‌صورت انسان در زمین بود، رها کرد. (کلمهٔ *kenosis* کِنوسیس، خود را خالی ساختن، برگرفته از فعل یونانی *kenoo* است که به‌طور کلی یعنی "خالی کردن" و در فیلیپیان ۲:۷ اینطور ترجمه شده: "خود را

خالی کرد"). بر اساس این نظریه، وقتی مسیح به‌صورت انسان در زمین بود، از بعضی صفات الهی "خود را خالی کرد"، از جمله علم مطلق، حضور مطلق و قدرت مطلق. این از طرف مسیح به‌عنوان محدود کردن خود به‌طور داوطلبانه بود که این کار را کرد تا کار فدیه را به انجام رساند.

ما با بررسی دقیق‌تر می‌توانیم ببینیم که فیلیپیان ۷:۲ نمی‌گوید مسیح "خود را از بعضی قدرتها خالی کرد" یا "خود را از صفات الهی خالی کرد" یا این چیزها. بلکه این متن توصیف می‌کند که عیسی با این "خالی کردن" چه کار کرد: او با تسلیم صفات اش این کار را نکرد، بلکه با "صورت غلام را پذیرفت"، یعنی آمد تا به‌عنوان انسان زندگی کند و "چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید" (فیلیپیان ۸:۲، ترجمهٔ قدیم). درنتیجه این پیش‌زمینه، "خالی کردن" را برابر با "فروتن ساختن خود" و پذیرفتن جایگاه و مقام پایین تفسیر می‌کند. بنابراین، ترجمهٔ NIV، به جای اینکه این عبارت را "خود را خالی کرد" ترجمه کند، آن را "خود را هیچ ساخت" ترجمه کرده است. خالی کردن شاملِ نقش و مقام است، نه صفات ضروری یا ماهیت. این بدین معناست که او یک نقش فروتن را برعهده گرفت.

پیش‌زمینهٔ گسترده‌تر این عبارت، این تفسیر را واضح می‌کند. هدف پولس این بود که فیلیپیان را قانع کند که باید "هیچ عملی را از روی هم‌چشمی [خودپسندی] و خودخواهی انجام ندهید، بلکه با فروتنی، دیگران را از خود بهتر بدانید" (فیلیپیان ۳:۲) و با این مطلب ادامه می‌دهد: "به نفع دیگران فکر کنید و تنها در فکر خود نباشید" (فیلیپیان ۴:۲). سپس برای اینکه آنها را قانع کند که فروتن باشند و نفع دیگران را در اولویت بگذارند، به مسیح به‌عنوان نمونهٔ برتر اشاره می‌کند که این کار را کرد: او نفع دیگران را در اولویت گذاشت و مشتاقانه بعضی از امتیازات و مقامهایی را که به‌عنوان خدا به او تعلّق داشت، تسلیم کرد. پولس می‌خواهد فیلیپیان از مسیح سرمشق بگیرند. اما قطعاً از مسیحیان فیلیپی نمی‌خواهد که صفات یا تواناییهای ضروریشان را "تسلیم کنند" یا "کنار بگذارند"! از آنها نمی‌خواهد هوش یا قوت یا مهارتشان را "تسلیم کنند" و نسخهٔ تقلیل یافتهٔ

شخصیت قبلی خود باشند. بلکه از آنها می‌خواهد نفع دیگران را در اولویت بگذارند: "به نفع دیگران فکر کنید و تنها در فکر خود نباشید" (فیلیپیان ۴:۲).

بنابراین، بهترین ادراک دربارهٔ این عبارت، این است که بگوییم این دربارهٔ عیسی صحبت می‌کند که *مقام* و *امتیاز* آسمانی خود را تسلیم کرد: او "با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد" (یا "برای منفعت خود به آن نچسبید")، بلکه به‌خاطر ما "خود را خالی کرد" یا "خود را فروتن ساخت"، و آمد تا به‌عنوان انسان زندگی کند. عیسی در جای دیگر دربارهٔ "جلالی" صحبت می‌کند که "پیش از آفرینش دنیا" در نزد پدر داشت (یوحنا ۵:۱۷)، جلالی که رها کرد و دوباره وقتی به آسمان بازمی‌گشت، آن را دریافت می‌کرد. پولس توانست دربارهٔ مسیح بگوید: "گرچه دولتمند بود، بخاطر شما خود را فقیر ساخت" (دوم قرنتیان ۹:۸)، دوباره دربارهٔ امتیاز و حُرمتی صحبت می‌کند که سزاوارش بود، اما به‌خاطر ما موقتاً آن را تسلیم کرد.

بنابراین "نظریهٔ خود را خالی ساختن"، درک صحیحی از فیلیپیان ۵:۲-۷ نیست. در واقع، اگر نظریهٔ خود را خالی ساختن، درست بود (و این مخالفت اساسی با آن است)، پس ما دیگر نمی‌توانستیم تأیید کنیم که وقتی عیسی در زمین بود، کاملاً خدا بود. نهایتاً نظریهٔ خود را خالی ساختن، الوهیت کامل عیسی مسیح را انکار می‌کند و او را چیزی کمتر از خدای کامل می‌سازد.

4. نتیجه: مسیح کاملاً الهی است.

عهدجدید بارها الوهیت کامل و مطلق عیسی مسیح را تأیید می‌کند. این کار را در صدها آیهٔ صریحی انجام می‌دهد که عیسی را "خدا"، "خداوند" و "پسرِ خدا" می‌خوانند، علاوه بر آیات بسیاری که از عناوین دیگرِ الوهیت برای اشاره به او استفاده می‌کنند و در عبارات بسیاری که اعمال یا کلامی را به او نسبت می‌دهند که فقط می‌تواند دربارهٔ خدا صدق کند. "زیرا خشنودی خدا در این بود که با *همهٔ کمال* خود در او ساکن شود" (کولسیان ۱۹:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و "که در وی از جهت جسم، *تمامی پُری الوهیت* ساکن است" (کولسیان ۹:۲، ترجمهٔ قدیم). در بخشهای قبلی دربارهٔ این صحبت کردیم که عیسی واقعاً و کاملاً انسان است. اکنون نتیجه‌گیری می‌کنیم که

او واقعاً و کاملاً خدا هم هست. نام او به‌درستی "عِمانوئیل" یعنی "خدا با ما" خوانده شده است (متی ۱:۲۳).

5. *چرا الوهیت عیسی ضروری بود؟*

ما در بخش قبلی، دلایل متعددی را دربارهٔ ضرورت اینکه چرا عیسی باید کاملاً انسان باشد تا فدیهٔ ما را حاصل کند، بیان کردیم. در اینجا به‌درستی باید تشخیص دهیم که باید بر الوهیت کامل مسیح نیز تأکید کنیم، نه‌تنها چون به‌وضوح در کتاب مقدس تعلیم داده شده، بلکه چون (۱) فقط خدای فناناپذیر می‌تواند جزای کامل همهٔ گناهان کسانی را که به او ایمان دارند، متحمل شود- موجودات فانی قادر به حمل این جزا نبودند؛ (۲) نجات از جانب خداوند است (یونس ۹:۲)، و کلّ پیغام کتاب مقدس طوری طراحی شده که نشان بدهد هیچ انسانی، هیچ مخلوقی، هرگز نمی‌تواند انسان را نجات دهد- فقط خدا می‌تواند؛ و (۳) فقط کسی که واقعاً و کاملاً خداست، می‌تواند واسطهٔ بین خدا و انسان باشد (اول تیموتاوس ۵:۲)، تا ما را به سوی خدا بازگرداند و خدا را به کاملترین شکل بر ما آشکار کند (یوحنا ۹:۱۴).

بنابراین، اگر عیسی کاملاً خدا نیست، ما هیچ نجاتی نداریم و نهایتاً هیچ مسیحیتی نداریم. این اتفاقی نیست که در سراسر تاریخ، گروههایی که ایمانشان را به الوهیت کامل مسیح از دست داده‌اند، برای مدت طولانی در ایمان مسیحی نمانده‌اند، بلکه به‌زودی به سوی مذهبی رفته‌اند که توسط یگانه‌بینی در ایالات متحدهٔ آمریکا و جاهای دیگر ارائه شده است. "هر که پسر را رد کند، پدر را نیز رد کرده است" (اول یوحنا ۲۳:۲). "هر آن‌کس که از تعلیم مسیح فراتر رود و در آن پایدار نماند، خدا را ندارد، آن‌که در آن تعلیم پایدار مانَد، هم پدر را دارد و هم پسر- را" (دوم یوحنا ۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

پ. تجسم: الوهیت و انسانیت در شخصِ واحد مسیح

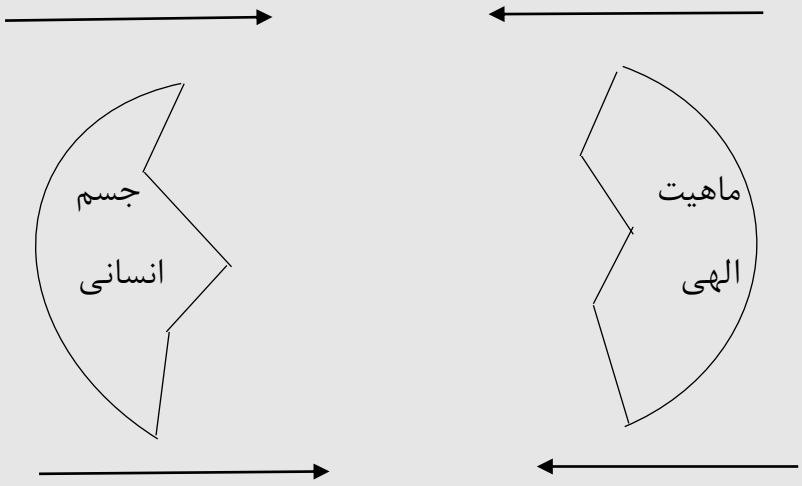
تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ الوهیت کامل و انسانیت کامل مسیح بسیار گسترده است و از اوایل تاریخ کلیسا به هر دو ایمان داشته‌اند. اما ادراک دقیق اینکه چگونه الوهیت کامل و انسانیت کامل

می‌توانند با هم در یک شخص آمیخته شوند، فقط به‌تدریج در کلیسا شکل گرفت و تا زمان تعریف کلسِدونیان در سال ۴۵۱ میلادی به شکل نهایی خود دست نیافت. پیش از آن، دیدگاههای ناشایستهٔ متعددی دربارهٔ شخص مسیح ارائه شد و سپس رد شد. یک دیدگاه، آریانیسم که معتقد است عیسی کاملاً خدا نبود و در بالا در فصل مربوط به آموزهٔ تثلیث دربارهٔ آن صحبت شد.[۹] اما سه دیدگاه دیگر که نهایتاً به‌عنوان ارتداد رد شدند، باید در اینجا ذکر شوند.

1. سه دیدگاه ناشایسته دربارهٔ شخصِ مسیح.

الف. آپولیناریانیسم "Apollinarianism".

آپولیناریس که در حدود ۳۶۱ میلادی اسقف لائودیکیه شد، تعلیم داد که شخصِ مسیح یک بدن جسمانی داشت، اما ذهن یا روح انسانی نداشت، و ذهن و روح مسیح از ماهیت الهی پسر ـ خدا برخوردار بود. این دیدگاه را می‌توان در تصویر ۱۴. ۱ نشان داد.



آپولیناریانیسم

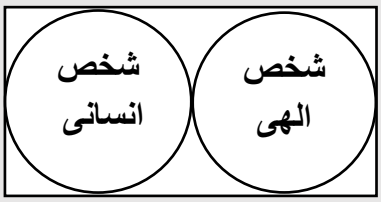
تصویر ۱۴. ۱

اما دیدگاههای آپولیناریس، در آن زمان توسط رهبران کلیسا رد شد، رهبرانی که دریافتند فقط جسم انسانی ما نیاز به نجات ندارد که توسط مسیح در عمل نجات‌بخش او نجات یابند، بلکه ذهن و روح انسانی ما نیز (یا جان) به آن نیاز دارد: اگر مسیح می‌خواست ما را نجات دهد، باید کاملاً و

واقعاً انسان می‌بود (عبرانیان ۱۷:۲). آپولیناریانیسم از جانب شوراهای کلیسایی متعدد رد شد، از شورای اسکندریه در ۳۶۲ میلادی گرفته تا شورای قسطنطنیه در ۳۸۱ میلادی.

ب. نستوری‌گری، Nestorianism.

نستوری‌گری، این آموزه است که دو شخص جداگانه در مسیح بود، یک شخص انسانی و یک شخص الهی، تعلیمی که متمایز از دیدگاه کتاب مقدس است که عیسی را یک شخص می‌بینند. نستوری‌گری را می‌توان در تصویر ۱۴. ۲ نشان داد.



نستوری‌گری

تصویر ۱۴. ۲

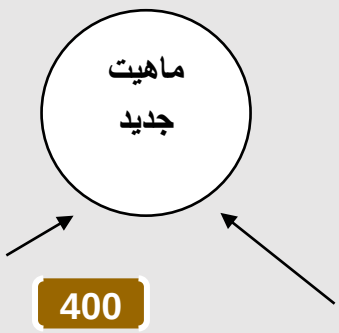
نستوریوس یک واعظ معروف در انطاکیه بود و از سال ۴۲۸ میلادی اسقف قسطنطنیه بود. اگرچه احتمالاً خودِ نستوریوس هرگز این دیدگاه ارتدادآمیز را که به نام او نامگذاری شده، تعلیم نداد (این ایده که مسیح دو شخص در یک بدن بود، نه یک شخص)، اما با ترکیبی از مشاجرات شخصی متعدد و بسیاری از سیاستهای کلیسایی، از مقام اسقفی برکنار شده و تعالیم اش محکوم شد.

باید درک کنید که چرا کلیسا نتوانست این دیدگاه را که مسیح دو شخص متمایز است، بپذیرد. ما در هیچ بخشی از کتاب مقدس، نشانه‌ای نمی‌بینیم که مثلاً ماهیت انسانی مسیح، یک شخص مستقل باشد و تصمیم بگیرد کاری برخلاف ماهیت الهی مسیح انجام دهد. در هیچ بخش، نشانه‌ای از ماهیت انسانی و الهی نمی‌بینیم که با هم صحبت کنند یا در مسیح در کشمکش باشند یا چیزهایی مانند این. بلکه تصویر پیوسته‌ای از یک شخص را داریم که به‌طور کامل و متحد عمل

می‌کند. عیسی همیشه به‌عنوان "من" صحبت می‌کند، نه "ما"، اگرچه می‌تواند به خودش و پدر با هم، به‌عنوان "ما" اشاره کند (یوحنا ۱۴:۲۳). کتاب مقدس همیشه دربارهٔ عیسی به‌عنوان "او" صحبت می‌کند، نه "آنها". اگرچه گاهی اوقات می‌توانیم اعمال ماهیت الهی و اعمال ماهیت انسانی او را متمایز کنیم تا بعضی از بیانیه‌ها و اعمال گزارش شده در کتاب مقدس را درک کنیم، اما کتاب مقدس نمی‌گوید "ماهیت انسانی عیسی این کار را کرد" یا "ماهیت الهی عیسی آن کار را کرد"، گویی آنها دو شخص جداگانه‌اند، بلکه همیشه دربارهٔ کاری صحبت می‌کند که *شخصِ* مسیح انجام داد. بنابراین، کلیسا تأکید می‌کند که عیسی یک شخص بود، اگرچه دارای یک ماهیت انسانی و یک ماهیت الهی بود.

پ. یک‌ذات‌پنداری Monophysitism (یوتِکیانیسم Eutychianism).

سومین دیدگاه نادرست *یک‌ذات‌پنداری* نامیده می‌شود، دیدگاهی که مسیح فقط یک ماهیت داشت (یونانی *monos*، "یک" و *physis*،"ماهیت"). طرفدار اولیهٔ این دیدگاه در کلیسای اولیه، یوتیکِس بود (۳۷۸-۴۵۴ میلادی)، او رهبر صومعه‌ای در قسطنطنیه بود. یوتیکِس خطایی برخلاف نستوری‌گری را تعلیم داد، چون او انکار کرد که ماهیت انسانی و ماهیت الهی در مسیح، کاملاً انسان و کاملاً خدا باقی ماند. بلکه معتقد بود ماهیت انسانی مسیح برافراشته شد و جذبِ ماهیت الهی او شد که هر دو ماهیت به‌نوعی تغییر کرده و یک *ماهیت* سوم حاصل شده است. یک قیاس برای یوتِکیانیسم را می‌توان اینطور در نظر گرفت که اگر ما یک قطره جوهر را به یک لیوان آب اضافه کنیم: ترکیب حاصله، جوهر خالص یا آب خالص نیست، بلکه نوعی مادهٔ سوم است، ترکیب هر دو که در آن جوهر و آب تغییر کرده‌اند. همچنین یوتیکِس تعلیم داد که عیسی ترکیبی از عناصر الهی و انسانی بود که هر دو به‌نوعی تعدیل شده‌اند تا یک ماهیت جدید تشکیل دهند. این را می‌توان در تصویر ۱۴. ۳ نشان داد.





یوتِکیانیسم

تصویر ۳.۱۴

همچنین یک‌ذات‌پنداری به‌درستی باعث نگرانی زیادی در کلیسا شد، زیرا با این آموزه، مسیح حقیقتاً خدا یا حقیقتاً انسان نبود. در این صورت او نمی‌توانست به‌درستی نمایندهٔ ما انسانها شود و خدای حقیقی باشد و بتواند نجات ما را بدست آورد.

2. راه حلّ این مباحثه: تعریف کلسدانیان در ۴۵۱ میلادی.

در تلاش برای رفع مشکلات حاصل از این مباحثات دربارهٔ شخص مسیح، یک شورای کلیسایی بزرگ از ۸ اُکتبر تا ۱ نوامبر سال ۴۵۱ میلادی در شهر کلسدان در نزدیکی قسطنطنیه (یا استانبول امروزی) تشکیل شد. بیانیهٔ حاصل، تعریف کلسدانیان نامیده شد که در مقابلِ آپولیناریانیسم، نستوری‌گری و یوتِکیانیسم، از آن محافظت شد. از آن روز به بعد توسط شاخه‌های مسیحیت کاتولیک، پروتستان و ارتدکس به‌طور یکسان، به‌عنوان معیار، تعریف اُرتدکس از تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ شخص مسیح پذیرفته شد.

این بیانیه طولانی نیست و ما می‌توانیم آن را به‌طور کامل نقل کنیم:[۱۰]

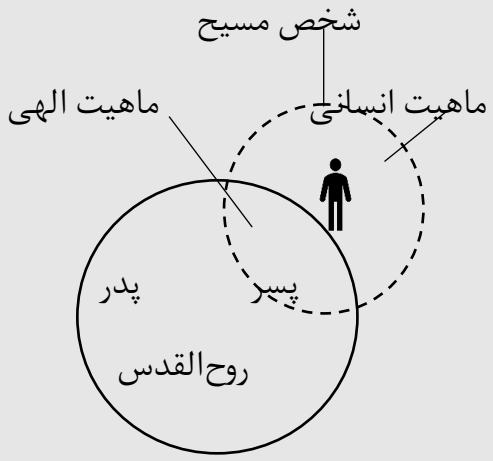
پس ما در پیروی از پدران مقدس، همگی با رضایت کامل، به انسانها تعلیم می‌دهیم که به یک پسر، خداوند ما عیسی مسیح اعتراف کنند، همان پسری که در الوهیت کامل و در انسانیت هم کامل بود؛ حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان، با یک جسم و جان منطقی [معقول]؛ هم *ذات [یک ماهیت] با پدر در الوهیت، و هم ذات با ما در انسانیت*؛ در همه چیز مانند ما، بدون گناه؛ پیش از تمامی اعصار در الوهیت، مولود پدر، و در روزهای آخر، برای ما و نجات ما، از مریم باکره، مادرِ خدا، در انسانیت متولد شد؛ یک مسیح و همان مسیح، پسر، خداوند، یگانه مولود، در *دو ماهیت* شناخته شد، *بدون اغتشاش، تغییرناپذیر، بخش‌ناپذیر، جدایی‌ناپذیر*؛ این ماهیتهای متمایز به هیچ عنوان با اتحاد از بین نمی‌روند، بلکه *خصوصیت هر ماهیت حفظ می‌شود*، و در یک *شخص* و یک وجود قرار می‌گیرد، نه به‌طور جداگانه یا تقسیم شده به دو شخص، بلکه یک پسر و همان پسر، و یگانه مولود، خدا، کلام، خداوند عیسی مسیح، چنانکه انبیا از ابتدا دربارهٔ او [اعلام کرده‌اند]، و خودِ خداوند عیسی مسیح به ما تعلیم داده، و اعتقادنامهٔ پدران مقدس به ما منتقل شده است.

ما برخلاف دیدگاه آپولیناریس که می‌گوید مسیح یک ذهن یا جان انسانی نداشت، بیانیه‌ای را داریم که می‌گوید او "*حقیقتاً انسان بود*، از یک جسم و جان *منطقی... هم‌ذات با ما* در انسانیت؛ در همه چیز مانند ما بود."

در مخالفت با دیدگاه نستوری‌گری که می‌گوید مسیح دو شخص بود که در یک بدن متحد شده بود، این کلام را داریم: "*بخش‌ناپذیر*، *جدایی‌ناپذیر*... در یک *شخص* و یک وجود قرار می‌گیرد، نه به‌طور جداگانه یا تقسیم شده به دو شخص".

در مخالفت با دیدگاه یوتِکیانیسم که می‌گوید مسیح فقط یک ماهیت داشت و ماهیت انسانی اش در اتحاد با ماهیت الهی از بین رفت، ما این کلام را داریم: "در *دو ماهیت* شناخته شد، *بدون اغتشاش*، *تغییرناپذیر*... این ماهیتهای متمایز به هیچ عنوان با اتحاد از بین نمی‌روند، بلکه *خصوصیت هر ماهیت حفظ می‌شود*". وقتی مسیح انسان شد، ماهیت انسانی و الهی مغشوش نشد یا تغییر نکرد، بلکه ماهیت انسانی به‌عنوان یک ماهیت انسانی حقیقی باقی ماند و ماهیت الهی به‌عنوان یک ماهیت الهی حقیقی باقی ماند.

تصویر ۴.۱۴ در تضاد با تصور قبلی می‌تواند در نشان دادن این مطلب مفید باشد. این نشان می‌دهد که پسر ازلی خدا یک ماهیت انسانی حقیقی بر خود گرفت و ماهیت الهی و انسانی مسیح متمایز می‌ماند و خصوصیات شان را حفظ می‌کنند، اما از ازل و به‌طور جدایی‌ناپذیر، با هم در یک شخص متحد هستند.



مسیح‌شناسی کلسدانیان

تصویر ۴.۱۴

3. ترکیب متون خاص کتاب مقدس دربارهٔ الوهیت و انسانیت مسیح.

وقتی عهدجدید را بررسی می‌کنیم، همانطور که در بالا، در بخشهای مربوط به انسانیت و الوهیت عیسی این کار را کردیم، به نظر می‌رسد که عبارات متعددی به‌سختی می‌توانند در کنار هم قرار گیرند (عیسی چگونه می‌توانست قادر مطلق و همچنان ضعیف باشد؟ چگونه می‌توانست جهان را ترک کند و همچنان در همه جا حاضر باشد؟ چگونه می‌توانست چیزهایی را یاد بگیرد و همچنان عالِم مطلق باشد؟) وقتی کلیسا با درک این تعالیم در کشمکش بود، بالاخره تعریف کلسدانیان را ارائه کرد که دربارهٔ دو ماهیت متمایز مسیح صحبت کرد که خصوصیات خود را حفظ می‌کنند، ولی همچنان در یک شخص می‌مانند. این تمایز که به درک ما از عباراتی که قبلاً از کتاب مقدس ذکر شد، کمک می‌کنند، ظاهراً با این عبارات مطالبه می‌شوند.

الف. یک ماهیت، کارهایی را می‌کند که ماهیت دیگر نمی‌کند.

اگر می‌خواهیم بیانیهٔ کلسدانیان را دربارهٔ "حفظ *خصوصیت هر ماهیت*" در شخص مسیح تأیید کنیم، باید فرق بین کارهایی که توسط ماهیت انسانی مسیح انجام می‌شود، ولی توسط ماهیت الهی او انجام نمی‌شود، یا توسط ماهیت الهی او انجام می‌شود، ولی توسط ماهیت انسانی او انجام نمی‌شود را تشخیص دهیم.

مثلاً در صحبت از ماهیت انسانی عیسی می‌توانیم بگوییم او به آسمان صعود کرد و دیگر در دنیا نیست (یوحنا ۱۶:۲۸؛ ۱۷:۱۱؛ اعمال ۱:۹-۱۱). اما در مورد ماهیت الهی او می‌توانیم بگوییم عیسی در همه جا حاضر است: "زیرا هر جا که دو یا سه نفر بنام من جمع شوند، *من آنجا* در میان آنها هستم" (متی ۱۸:۲۰)؛ "*من هر روزه* تا آخر *با شما هستم*" (متی ۲۸:۲۰)؛ "هرکه مرا دوست دارد مطابق آنچه می‌گویم عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد داشت و *ما* پیش او آمده و با او خواهیم ماند" (یوحنا ۱۴:۲۳). پس می‌توانیم بگوییم هر دو دربارهٔ *شخص* مسیح صدق می‌کند– او به آسمان بازگشت و در کنار ما هم حضور دارد.

همچنین در صحبت از ماهیت انسانی عیسی می‌توانیم بگوییم او حدوداً سی سال داشت (لوقا ۲۳:۳)، اما در صحبت از ماهیت الهی او می‌توانیم بگوییم از ازل وجود داشته است (یوحنا ۱:۱-۲؛ ۵۸:۸).

عیسی در ماهیت انسانی اش، ضعیف و خسته بود (متی ۲:۴؛ ۲۴:۸؛ مرقس ۲۱:۱۵؛ یوحنا ٦:۴)، اما در ماهیت الهی خود قادر مطلق بود (متی ۲٦:۸-۲۷؛ کولسیان ۱۷:۱؛ عبرانیان ۳:۱). بخصوص، صحنهٔ دریای جلیل حیرت‌انگیز است که عیسی در عقب قایق خوابیده بود، احتمالاً به‌خاطر اینکه خسته بود (متی ۲۴:۸). اما توانست از خواب بیدار شود و باد و دریا را با یک کلام آرام کند (متی ۲٦:۸- ۲۷)! خسته، اما قادر مطلق! در اینجا ماهیت انسانی ضعیف عیسی، کاملاً قدرت مطلقش را پنهان می‌کند، تا اینکه این قدرت مطلق با یک کلام مقتدرانه از طرف کسی که خداوند آسمان و زمین است، جاری می‌شود.

به این ترتیب می‌توانیم درک کنیم که عیسی در ماهیت انسانی اش مُرد (لوقا ٤٦:۲۳؛ اول قرنتیان ۳:۱۵). اما در ماهیت الهی نمُرد، بلکه توانست خود را از مردگان برخیزاند (یوحنا ۱۹:۲؛ ۱۷:۱۰-۱۸؛ عبرانیان ۱٦:۷). با این حال در اینجا باید احتیاط کنیم: به‌درستی که وقتی عیسی مُرد، بدن جسمانی اش مُرد و جان انسانیش (یا روح) از بدنش جدا شد و به حضور خدای پدر در آسمان رفت (لوقا ۴۳:۲۳، ٤٦). به این ترتیب، او مرگی را تجربه کرد که مانند مرگ ما ایمانداران پیش از بازگشت مسیح است. اگر "مردن" به معنای توقف فعالیت، هوشیاری یا کاهش قدرت است، درست نیست که بگوییم ماهیت الهی عیسی مُرد، یا می‌توانست بمیرد. به هرحال، ماهیت الهی عیسی در اتحاد با ماهیت انسانی اش، به‌نوعی، چیزی را دربارهٔ تحمل مرگ چشید. شخص مسیح مرگ را تجربه کرد. بعلاوه، به‌سختی می‌توانیم درک کنیم که چگونه ماهیت انسانی عیسی، به‌تنهایی توانست خشم خدا را برعلیه گناهان میلیونها نفر تحمل کند. ظاهراً به‌نوعی ماهیت الهی عیسی در تحمل خشم خدا برعلیه گناهی که متعلّق به ما بود، شرکت داشت (اگرچه کتاب مقدس در هیچ جایی صریحاً آن را تأیید نمی‌کند). بنابراین، هرچند که در واقع ماهیت الهی عیسی نمُرد، او

به‌عنوان یک انسان کامل مرگ را تجربه کرد و به‌نوعی ماهیت الهی و انسانی اش در این تجربه شرکت داشت. کتاب مقدس به ما این توانایی را نمی‌دهد که بیش از این بگوییم.

فرقِ بین ماهیت انسانی و ماهیت الهی عیسی به ما کمک می‌کند وسوسه‌های عیسی را درک کنیم. در رابطه با ماهیت انسانی اش، او قطعاً از هر لحاظ مانند ما وسوسه شد، ولی گناه نکرد (عبرانیان ۱۵:۴). اما در رابطه با ماهیت الهی وسوسه نشد، چون خدا نمی‌تواند با بدی وسوسه شود (یعقوب ۱۳:۱).

ب. هر کاری که هر یک از این ماهیتها انجام می‌دهند، شخص مسیح انجام می‌دهد.

در بخش قبلی، تعدادی از کارهایی را ذکر کردم که در شخص مسیح، توسط یک ماهیت انجام شد، ولی توسط ماهیت دیگر انجام نشد. اکنون باید تأیید کنیم که هر آنچه بر ماهیت انسانی یا الهی صدق می‌کند، بر شخص مسیح صدق می‌کند. درنتیجه، عیسی می‌تواند بگوید: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، *من هستم*" (یوحنا ۵۸:۸). او نمی‌گوید: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، ماهیت الهی من وجود داشت"، چون او آزادانه می‌تواند دربارهٔ کارهایی که فقط توسط ماهیت الهی او انجام شده یا فقط توسط ماهیت انسانی او انجام شده، به‌عنوان کاری که *او* انجام داده، صحبت کند.

در حوزهٔ انسانی، این قطعاً بر مکالمات ما هم صدق می‌کند. اگر من یک نامه تایپ کنم، اگرچه پاها و انگشتان پایم در تایپ این نامه دخالت نمی‌کنند، اما به مردم نمی‌گویم: "انگشتان دستم یک نامه را تایپ کرد و انگشتان پایم هیچ کاری نکرد" (اگرچه این درست است). بلکه به مردم می‌گویم: "*من* یک نامه تایپ کردم". این درست است، چون هر کاری که توسط یک بخش از وجودم انجام شده، در واقع توسط *من* انجام شده است.

درنتیجه، "مسیح برای گناهان ما مُرد" (اول قرنتیان ۳:۱۵). اگرچه در واقع فقط حیاتِ بدن جسمانی او و عملکرد آن متوقف شد، اما به هرحال مسیح به‌عنوان یک شخص برای گناه ما مُرد. این فقط وسیله‌ای برای تأیید این است که هرچه را می‌توان دربارهٔ یک ماهیت گفت، در واقع می‌توان دربارهٔ *شخص* مسیح گفت.

بنابراین، عیسی به‌درستی می‌گوید: "[من] دنیا را ترک می‌کنم" (یوحنا ۱۶:۲۸) یا "من دیگر در این دنیا نمی‌مانم" (یوحنا ۱۷:۱۱)، و همزمان بگوید: "من هر روزه ... با شما هستم" (متی ۲۸:۲۰). هر کاری که توسط یکی از این ماهیتها انجام شده، توسط شخص مسیح انجام شده است.

پ. نتیجه.

در پایان این مباحثهٔ طولانی، شاید به‌راحتی نگاهمان را از تعلیم واقعی کتاب مقدس برداریم. این به‌طور قابل ملاحظه، شگفت‌انگیزترین معجزهٔ کلّ کتاب مقدس است– شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و آفرینش جهان. این حقیقت که پسر فناناپذیر، قادرمطلق و ابدی خدا توانست انسان شود و تا ابد خود را به ماهیت انسانی پیوند دهد، چنانکه خدای فناناپذیر با انسان فانی به یک شخص تبدیل شد، تا ابد به‌عنوان عمیق ترین معجزه و عمیق ترین رازِ تمام هستی خواهد بود.

2. سؤالاتی برای مرور

1. سه نشانه را از کتاب مقدس دربارهٔ انسانیت مسیح بیان کنید.
2. چرا ضروری بود که عیسی کاملاً انسان شود؟ دو دلیل را بیان کنید.
3. سه طریقی که کتاب مقدس صریحاً می‌گوید عیسی خداست یا یک وجود الهی است، نام ببرید.
4. چرا الوهیت عیسی ضروری بود؟
5. به چه طریقهایی دیدگاههای زیر، در دیدگاهشان دربارهٔ مسیح اشتباه می‌کنند؟

- آریانیسم
- آپولیناریانیسم
- نستوری‌گری
- یک‌ذات‌پنداری

6. سهم تعریف کلسدانیان در درک صحیحِ شخص مسیح را توصیف کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. بعد از مطالعهٔ این فصل، آیا اکنون به طریقهای خاصی عیسی را بیش از قبل مانند خودتان می‌دانید؟ این طریقها چیست؟ چگونه درک واضحتر از انسانیت عیسی به شما کمک می‌کند با وسوسه‌ها مواجه شوید؟ چگونه می‌تواند در دعا به شما کمک کند؟
2. اکنون سخت‌ترین شرایط زندگیتان چیست؟ آیا می‌توانید شرایط مشابهی را در نظر بگیرید که احتمالاً عیسی با آن مواجه شد؟ آیا این شما را تشویق می‌کند که با اطمینان در نزد او دعا کنید؟
3. وقتی عیسی گفت: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم"، اگر شما در آنجا حضور داشتید، چه تصوری می‌کردید؟ چه احساسی می‌کردید؟ اکنون سعی کنید خود را در زمانی ببینید که عیسی بعضی از بیانیه‌های "من هستم" دیگری را گفت که در انجیل یوحنا گزارش شده است.[11]
4. بعد از مطالعهٔ این فصل، آیا چیزی را به‌طور کامل‌تر دربارهٔ الوهیت عیسی درک می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید عیسی کسی است که می‌توانید تا ابد زندگی‌تان را به او بسپارید؟ آیا خوشحال خواهید شد که با هزاران نفر دیگر در پرستش، به دورِ تخت او در آسمان بپیوندید؟ آیا اکنون از پرستش او لذت می‌برید؟

4. اصطلاحات خاص

آپولیناریانیسم
آریانیسم
تعریف کلسدانیان
دوسِتیسم
یوتِکیانیسم
خدا
بی‌عیب و نقص
تجسم
نظریهٔ خود را خالی ساختن
خداوند
یک‌ذات‌پنداری
نستوری‌گری
پسر خدا
پسر انسان
تولد از باکره

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

یوحنا ۱:۱۴، ترجمهٔ قدیم

"و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر."

---

1. این ترجمهٔ هزارهٔ نو است که به نظر من محتمل‌تر از ترجمهٔ نسخهٔ دری امروز TDV است: "روح‌القدس بر تو خواهد آمد... به این سبب آن نوزاد مقدس، پسر خدا نامیده خواهد شد". چون نمونه‌های دیگر ادبیات کهن نشان می‌دهند که عبارت یونانی *gennomenon* معمولاً به‌عنوان "نوزادی که متولد می‌شود" در نظر گرفته می‌شد.
2. مراجعه کنید به فصل ۱۶ و فصل ۲۵ دربارهٔ ماهیت بدن قیام کردهٔ ما.
3. برای مباحثات بیشتر دربارهٔ این آیه، به مطالب زیر مراجعه کنید.
4. من در این مبحث به میزان زیادی از نتیجه‌گیریهای گِرهاردوس واس، *الهیات کتاب مقدسی*، پیروی می‌کنم (Grand Rapids: Eerdmans, 1948)، صفحات ۳۳۹-۳۴۲.
5. مراجعه کنید به فصل ۱۳.
6. دربارهٔ مبحث عباراتی که به عیسی به‌عنوان "خدا" اشاره می‌کنند، به فصل ۶ مراجعه کنید. همچنین برای گسترده‌ترین تفسیری که تا به حال منتشر شده و رسیدگی به عبارات عهدجدید که به عیسی به‌عنوان "خدا" اشاره می‌کنند، به موری جی. هَریس، *عیسی به‌عنوان خدا*، مراجعه کنید (Grand Rapids: Baker, 1992).
7. کلمهٔ مسیح، یک ترجمهٔ یونانی از کلمهٔ عبری *مسیحا* یا مِسایا است.
8. "من هستم" بعدی در انجیل یوحناست، جایی که عیسی ادعا می‌کند نان حیات (۶:۳۵) ، نور جهان (۸:۱۲)، در برای گوسفندان (۱۰:۷) شبان نیکو (۱۰:۱۱)، قیامت و حیات (۱۱:۲۵)، راه، راستی و حیات (۱۴:۶) و تاک حقیقی (۱۵:۱) است، در تصویر کلی الوهیتی سهیم می‌شود که یوحنا از مسیح ترسیم می‌کند: مراجعه کنید به دونالد گاتری، *الهیات عهدجدید*، صفحات ۳۳۰-۳۳۲.
9. به مباحثهٔ آریانیسم در فصل ۶ مراجعه کنید.
10. ترجمهٔ انگلیسی برگرفته از فیلیپ اِسکاف، *اعتقادات مسیحیت*، ۲:۶۲-۶۳ (ایتالیک افزوده شده است).
11. به فهرست بیانیه‌های "من هستم" در پاورقی شمارهٔ ۸ در بالا مراجعه کنید.

فصل پانزدهم

کفاره

+ آیا لازم بود که مسیح بمیرد؟

+ در کفاره واقعاً چه اتفاقی افتاد؟

+ آیا مسیح به جهنم نزول کرد؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما می‌توانیم کفاره را اینطور تعریف کنیم: *کفاره کاری است که مسیح در زندگی و مرگش انجام داد تا نجات ما را حاصل کند.* این تعریف نشان می‌دهد که ما از کلمهٔ *کفاره*، به‌طور گسترده‌تر از حالتی که گاهی اوقات بکار رفته، استفاده می‌کنیم. گاهی اوقات این فقط برای اشاره به مرگ عیسی و پرداخت بهای گناهان ما بر روی صلیب بکار رفته است. اما چنانکه در زیر خواهید دید، چون مزایای نجات از طریق زندگی مسیح نیز به ما منتقل می‌شود، ما آن را هم در تعریف خود وارد کرده‌ایم.

الف. علت کفاره

علت نهایی که منجر به آمدن مسیح به زمین و مردن او برای گناهان ما شد، چه بود؟ ما برای پی بردن به این موضوع باید این سؤال را به چیزی در شخصیت خدا بازگردانیم. در اینجا کتاب مقدس به دو چیز اشاره می‌کند: *محبت* و *عدالت* خدا.

محبت خدا به‌عنوان علت کفاره، در آشناترین عبارت کتاب مقدس دیده می‌شود: "زیرا خدا *به دنیا آنقدر محبت داشت* که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی شود" (یوحنا ۳:۱۶). اما عدالت خدا هم نیازمند این بود که او راهی پیدا کند تا جزای

گناهان ما را پرداخت کند (چون او نمی‌توانست ما را به مشارکت با خود بپذیرد، مگر اینکه این جزا پرداخت شود). پولس توضیح می‌دهد که خدا مسیح را فرستاد تا "کفاره" باشد (رومیان ۲۵:۳، ترجمهٔ قدیم)- یعنی یک قربانی که خشم خدا را متحمل می‌شود تا خدا "خرسند" شود یا به ما لطف کند: "با این کار خدا *عدالت* خود را *ثابت نمود*، زیرا در گذشته به سبب بردباری خود گناهان آدمیان را نادیده گرفت" (رومیان ۲۵:۳). در اینجا پولس می‌گوید خدا در عهدعتیق گناهان را می‌بخشید، اما هیچ جزایی پرداخت نشده بود- این حقیقت باعث تعجب مردم می‌شود که آیا خدا واقعاً عادل بود و می‌پرسند او چگونه توانست گناهان را بدون مجازات ببخشد. خدایی که واقعاً عادل باشد، نمی‌تواند این کار را بکند، اینطور نیست؟ با این حال وقتی خدا مسیح را فرستاد که بمیرد و جزای گناهان ما را بپردازد: "تا در این زمان، عدالت خدا کاملاً به ثبوت برسد، یعنی ثابت شود که *خدا عادل است* و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد" (رومیان ۲۶:۳).

بنابراین، محبت و عدالت خدا علت نهایی کفاره بود. به هرحال فایده‌ای ندارد که بپرسیم کدام مهم‌تر است، چون به هرحال، بدون محبت خدا، او هرگز برای رهایی ما قدمی برنمی‌داشت، و بدون عدالت خدا، شرایط مورد نیاز خاصی که مسیح باید برای گناهان ما می‌مُرد تا نجات ما را حاصل کند، برآورده نمی‌شد. محبت و عدالت خدا به یک اندازه مهم بودند.

ب. ضرورت کفاره

آیا خدا غیر از فرستادن پسرش برای مُردن به جای ما، راه دیگری برای نجات انسانها داشت؟

پیش از پاسخ به این سؤال، باید بدانید که ضرورتی نداشت که خدا انسانها را نجات دهد. وقتی ما سپاسگزاریم که "خدا فرشتگانی را که گناه کردند بدون تنبیه رها نکرد، بلکه آنها را به گودال‌های تاریک دوزخ فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند" (دوم پترس ۴:۲)، در این صورت درمی‌یابیم که خدا می‌توانست با عدالت کامل انتخاب کند که ما را هم در گناهانمان رها کند تا منتظر داوری شویم. او می‌توانست انتخاب کند که کسی را نجات ندهد، همان کاری که با فرشتگان گناهکار کرد. پس از این لحاظ، کفاره کاملاً ضروری نبود.

اما وقتی خدا با محبت اش تصمیم گرفت بعضی از انسانها را نجات دهد، در این صورت عبارات متعدد کتاب مقدس نشان می‌دهند که خدا راه دیگری نداشت، غیر از اینکه از طریق مرگ پسرش این کار را انجام دهد. بنابراین، کفاره کاملاً ضروری نبود، اما به‌عنوان "نتیجهٔ" تصمیم خدا برای نجات بعضی از انسانها، کفاره کاملاً ضروری بود. گاهی اوقات آن را دیدگاه "نتیجهٔ ضرورت مطلق" کفاره می‌خوانند.

در باغ جتسیمانی، عیسی دعا می‌کند: *"اگر ممکن است*، این پیاله را از من دور کن، اما نه به ارادهٔ من بلکه به ارادهٔ تو" (متی ۲۶:۳۹). ما می‌توانیم مطمئن باشیم که عیسی همیشه طبق ارادهٔ پدر و با ایمان کامل دعا کرد. درنتیجه به نظر می‌رسد که این دعایی که متی با تلاش بسیار برای ما گزارش می‌کند، نشان می‌دهد که برای عیسی *امکانپذیر نبود* از مرگ بر روی صلیب که به‌زودی به سراغ اش می‌آمد، اجتناب کند ("پیاله" رنج و دردی که گفته بود از آنِ او خواهد بود). اگر او می‌خواست کاری را بکند که پدر او را برای آن فرستاده بود و اگر مردم برای خدا بازخرید می‌شدند، ضروری بود که او روی صلیب بمیرد.

وقتی عیسی با دو شاگردش در جادهٔ عموآس صحبت می‌کرد، چیز مشابهی را بعد از رستاخیزش گفت. آنها به‌خاطر مرگ عیسی غمگین بودند، اما پاسخ او این بود: "شما چقدر دیرفهم و در قبول کردن گفته‌های انبیاء کند ذهن هستید. آیا *نمی‌باید* که مسیح پیش از ورود به جلال خود همینطور رنج ببیند؟" (لوقا ۲۴:۲۵-۲۶). عیسی فهمید که نقشهٔ خدا برای فدیه (که آن را از بسیاری از آیات عهدعتیق برای شاگردانش توضیح داد، لوقا ۲۴:۲۷) این ضرورت را برای مسیحا ایجاد کرد که برای گناهان قومش بمیرد.

چنانکه در بالا دیدیم، پولس در رومیان ۳ نیز نشان می‌دهد که اگر خدا می‌خواست عادل باشد و همچنان مردم را نجات دهد، باید مسیح را برای پرداخت جزای گناهان می‌فرستاد: "تا در این زمان، عدالت خدا کاملاً به ثبوت برسد، یعنی ثابت شود که خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد" (رومیان ۳:۲۶). رساله به عبرانیان تأکید می‌کند که مسیح *باید* برای

گناهان ما رنج می‌کشید: "پس کاملاً *لازم بود* که او از هر لحاظ مانند برادران خود بشود تا به‌عنوان کاهن اعظم آنها در امور خدا، رحیم و وفادار باشد تا گناهان مردم را کفاره [تحت‌اللفظی "خدا را خشنود سازد"] نماید" (عبرانیان ۱۷:۲). همچنین نویسندهٔ عبرانیان استدلال می‌کند که چون "خون گاوها و بزها هرگز نمی‌تواند گناهان را برطرف نماید" (عبرانیان ۴:۱۰)، یک قربانی بهتر لازم است (عبرانیان ۲۳:۹). فقط خون مسیح، یعنی مرگ او می‌توانست واقعاً گناهان را بردارد (عبرانیان ۲۶-۲۵:۹). هیچ راه دیگری نبود که خدا ما را نجات دهد، مگر اینکه مسیح به جای ما بمیرد.

پ. ماهیت کفاره

در این بخش، ما دو وجه از کار مسیح را در نظر می‌گیریم: (۱) اطاعت مسیح برای ما، که او درخواستهای شریعت را به جای ما اطاعت کرد و به‌عنوان نمایندهٔ ما کاملاً مطیع ارادهٔ خدای پدر بود، و (۲) رنجهای مسیح برای ما، که او مجازات گناهان ما را بر خود گرفت و درنتیجه برای گناهان ما مُرد.

باید توجه کنید که در این دو مقوله، تأکید اولیه و تأثیر اولیهٔ عمل مسیح برای فدیه، بر روی ما نیست، بلکه بر روی خدای پدر است. عیسی به جای ما از پدر اطاعت کرد و به‌طور کامل خواسته‌های شریعت را بجا آورد. او به جای ما رنج کشید، جزایی را که خدای پدر برای ما در نظر داشت، بر خود گرفت. در هر دو مورد، کفاره به‌عنوان یک چیز *برونی* در نظر گرفته شده؛ یعنی چیزی که تأثیر اولیهٔ آن مستقیماً بر خودِ خدا بود. این برای ما فقط کاربرد ثانویه دارد، و فقط به خاطر اینکه یک رویداد مشخص در رابطهٔ بین خدای پدر و خدای پسر بود که نجات ما را تضمین کرد.

1. اطاعت مسیح برای ما (گاهی اوقات "اطاعت فعال" او نامیده می‌شود).

اگر مسیح فقط آمرزش گناهان را برای ما حاصل می‌کرد، در این صورت ما شایستهٔ رفتن به آسمان نبودیم. گناهمان برداشته می‌شد، اما فقط در جایگاه آدم و حوا پیش از انجام کار نیک یا بد و پیش از موفقیت در سپری کردن دوران آزمایش بودیم. آدم و حوا برای اینکه تا ابد در عدالت قرار گیرند و

تا ابد مشارکت‌شان با خدا تضمین شود، باید کاملاً در طول یک دوره از خدا اطاعت می‌کردند. در این صورت خدا به اطاعت وفادارانه‌شان با لذت و خشنودی می‌نگریست و آنها تا ابد در مشارکت با او می‌زیستند.

به همین دلیل مسیح باید در حضور خدا با اطاعت کامل زندگی می‌کرد تا عدالت را برای ما حاصل کند. او باید به جای ما در کلّ زندگی اش از شریعت اطاعت می‌کرد تا مُحسنات مثبت اطاعت کامل او به حساب ما گذاشته می‌شد. گاهی اوقات آن را "اطاعت فعال" مسیح می‌نامند، درحالیکه رنج و مرگ او برای گناهان ما "اطاعت منفعل یا غیرفعال" او نامیده می‌شود. پولس می‌گوید هدف اش این است که در مسیح یافت شود: "*من دیگر به عدالت خود* که از انجام مقررات شریعت عاید می‌شود تکیه نمی‌کنم، بلکه *به‌وسیلهٔ ایمان به مسیح* دارای عدالت شده‌ام. این عدالت بر ایمان استوار است و از خدا سرچشمه می‌گیرد" (فیلیپیان ۹:۳). این فقط بی‌طرفی اخلاقی نیست که پولس می‌داند از جانب مسیح به آن نیاز دارد (یعنی یک لوحهٔ پاک با گناهانِ آمرزیده شده)، بلکه به یک عدالت اخلاقی مثبت نیاز دارد. او می‌داند که خودش نمی‌تواند آن را بدست آورد، بلکه باید از طریق ایمان به مسیح حاصل شود. همچنین پولس می‌گوید مسیح "*عدالت ما*" شد (اول قرنتیان ۳۰:۱). او تقریباً با صراحت می‌گوید: "چنانکه بسیاری درنتیجهٔ سرپیچی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق بسیاری هم درنتیجهٔ اطاعت یک نفر، *عادل شمرده می‌شوند*" (رومیان ۱۹:۵).

بعضی از الهیدانان تعلیم نداده‌اند که مسیح باید به یک گزارش مادام‌العُمر از اطاعت کامل برای ما دست می‌یافت. آنها فقط تأکید کرده‌اند که مسیح باید می‌مُرد و درنتیجه بهای گناهان ما را می‌پرداخت. اما این نظر به اندازهٔ کافی توضیح نمی‌دهد که چرا مسیح کاری بیش از مُردن برای ما انجام داد؛ او "عدالت" ما در نزد خدا هم شد. عیسی پیش از تعمید توسط یحیی تعمید دهنده به او گفت: "ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم" (متی ۱۵:۳، ترجمهٔ قدیم).

شاید اینطور استدلال شود که مسیح قبل از اینکه بتواند قربانی بی‌گناهی برای ما باشد، باید به‌خاطر خودش در عدالت کامل زندگی می‌کرد، نه به‌خاطر ما. اما عیسی نیاز نداشت که به‌خاطر

خودش در اطاعت کامل زندگی کند- او از ازل در محبت و مشارکت با پدر بود و در شخصیت اش، از ازل سزاوار خشنودی و شادمانی پدر بود. بلکه باید به‌خاطر ما "عدالت را به کمال می‌رساند"- یعنی به‌خاطر کسانیکه به‌عنوان سر، نمایندۀ آنها بود. تا زمانیکه او این کار را برای ما نکرده بود، ما هیچ گزارشی از اطاعت نداشتیم که به‌وسیلۀ آن شایستۀ لطف خدا و حیات ابدی با او باشیم. بعلاوه، اگر عیسی فقط باید بی‌گناه می‌بود، نه نیازمند زندگی در اطاعت کامل، او می‌توانست به جای سی و سه سالگی، در کودکی بمیرد.

در عمل، ما باید از خودمان بپرسیم که برای جایگاهمان در نزد خدا، گزارش اطاعت مادام‌العُمر چه کسی را ترجیح می‌دهیم که به آن تکیه کنیم، گزارش خودمان یا مسیح؟ وقتی به زندگی مسیح فکر می‌کنیم، باید از خودمان بپرسیم که آیا این به اندازۀ کافی خوب بود تا شایستۀ تأیید خدا باشد؟ و آیا می‌خواهیم برای سرنوشت ابدی خود به گزارش اطاعت او تکیه کنیم؟

2. رنجهای مسیح برای ما (گاهی اوقات "اطاعت منفعل یا غیرفعال" او نامیده می‌شود).

مسیح نه تنها به‌خاطر ما در کلّ زندگی اش، کاملاً از شریعت اطاعت کرد، بلکه رنجهای لازم برای پرداخت بهای گناهان ما را نیز بر خود گرفت.

الف. رنج و درد در کلّ زندگیش.

به‌طور گسترده، مجازاتی که مسیح برای پرداخت گناهان ما متحمل شد، تحمل رنج در جسم و جان و در کلّ زندگی اش بود. اگرچه رنجهای مسیح، با مرگش بر روی صلیب به اوج رسید (به مطالب زیر مراجعه کنید)، اما کلّ زندگی اش در یک دنیای سقوط کردۀ مملو از درد و رنج بود. مثلاً عیسی در طول وسوسه در بیابان، وقتی چهل روز تحت حملات شیطان بود، متحمل رنج شدیدی شد (متی ۴:۱- ۱۱). او درحالِ بلوغ نیز رنج کشید، چون می‌خوانیم: "اگرچه پسر- خدا بود، اطاعت را از راه تحمل درد و رنج آموخت" (عبرانیان ۵:۸). او در اکثر دوران خدمت زمینی‌اش، با مخالفت شدید رهبران یهود مواجه شد و با رنج و درد آشنا بود (مراجعه کنید به عبرانیان ۱۲:۳-۴). می‌توانیم فرض

کنیم که در مرگ پدر زمینی[1] خود نیز رنج و غم را تجربه کرد و قطعاً غم و اندوه را در هنگام مرگ دوست نزدیک اش ایلعازر تجربه کرد (یوحنا ۱۱:۳۵). اشعیا در پیشگویی آمدن مسیحا گفت که او "صاحب غمها و رنج دیده" بود (اشعیا ۵۳:۳، ترجمهٔ قدیم).

ب. درد صلیب.

رنج و درد عیسی با نزدیک‌تر شدن به صلیب، شدت می‌یافت. او با شاگردانش دربارهٔ عذاب جانکاهی که متحمل می‌شد، صحبت کرد و گفت: "جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است" (متی ۲۶:۳۸). مخصوصاً بر روی صلیب، رنج عیسی برای ما به نقطهٔ اوج رسید، چون در آنجا جزای گناه ما را متحمل شد و به جای ما مُرد. کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که عیسی چهار جنبهٔ مختلف درد را تجربه کرد.

(1) درد جسمانی و مرگ.

ما نباید معتقد باشیم که عیسی بیش از هر انسان دیگری متحمل رنج جسمانی شد، چون کتاب مقدس در هیچ جا چنین ادعایی نمی‌کند. اما نباید فراموش کنیم که آن مرگ بر روی صلیب، وحشتناک‌ترین شکل اعدام بود که تا به حال توسط انسان ابداع شده است.

بسیاری از خوانندگان اناجیل در دنیای باستان، شاهد مصلوب شدنها بوده‌اند و درنتیجه با خواندن این کلمات ساده که "او را مصلوب کردند" (مرقس ۱۵:۲۴، ترجمهٔ قدیم)، تصویر زنده و دردناکی در ذهن داشتند. مُجرمی که مصلوب می‌شد، ضرورتاً مجبور بود متحمل مرگ بسیار آهسته‌ای شود که با خفگی ایجاد می‌شد. وقتی دستهای مُجرم به حالت کشیده، با میخ به صلیب وصل می‌شد، باید وزن بدنش را بر دستانش تحمل می‌کرد. حفرهٔ قفسهٔ سینه به بالا و بیرون کشیده می‌شد و به‌سختی می‌توانست هوا را خارج کند تا هوای تازه تنفس کند. اما وقتی اشتیاق قربانی برای دریافت اکسیژن غیرقابل تحمل می‌شد، باید با پاها، خود را به بالا می‌کشید، درنتیجه به‌طور طبیعی‌تری وزن بدنش را تحمل می‌کرد و تا حدودی این سنگینی از دستانش برداشته می‌شد و حفرهٔ قفسهٔ سینه به‌طور طبیعی‌تری منقبض می‌شد. وقتی مُجرم به این شکل خودش را بالا می‌کشید، می‌توانست مانع از

خفگی شود، اما بسیار دردناک بود، چون باید وزن بدنش را روی میخهایی که پاهایش را نگه داشته بود، تحمل کند و آرنجش را خم کند و دستش را روی میخهایی که در مچ دستش فرو رفته به بالا بکشد. پشت مُجرم که قبلاً به‌خاطر شلاق خوردن بارها شکافته شده بود، با هر تنفس به صلیب چوبی ساییده می‌شد. درنتیجه سِنِکا (قرن اول میلادی) دربارهٔ مرد مصلوبی صحبت کرد که "دَمِ حیات را با رنجی جانکاه و طولانی بیرون می‌داد" (رسالهٔ ۱۰۱، به لوسیلیوس، بخش ۱۴).

یک پزشک که در *مجلهٔ انجمن پزشکی آمریکا* در سال ۱۹۸۶ مطلب می‌نوشت، درد حاصل از مرگ بر روی صلیب را توضیح داده است:

> بازدم کافی نیازمند آن است که بدن را با کشیدنِ پاها و خم کردن آرنج بلند کنید... اما این عمل، کلّ وزن بدن را روی استخوان قوزک پا می‌انداخت و درد شدیدی ایجاد می‌کرد. بعلاوه، خم کردن آرنج باعث می‌شد مچ دستها در میخهای آهنی بچرخند و باعث درد سوزناکی در کنار عصب میانی آسیب دیده می‌شد... گرفتگی عضلات و سوزش بازوهای کشیده و بلند شده به این احساس ناراحتی می‌افزود. درنتیجه هر تلاشی برای تنفس، به دردی جانکاه بدل می‌شد و خسته‌کننده بود و نهایتاً منجر به خفگی می‌شد.[۲]

در بعضی از موارد، مردان مصلوب، روزهای متعدد زنده می‌ماندند و تقریباً در حالِ خفگی بودند، اما نمی‌مُردند. به همین دلیل گاهی اوقات اعدام‌کنندگان پاهای مُجرم را می‌شکستند تا زودتر بمیرند، چنانکه در یوحنا ۱۹:۳۱-۳۳، ترجمهٔ قدیم می‌بینیم:

> "آن روز، روز تهیه بود، و روز بعد، شَبّات بزرگ. از آنجا که سران یهود نمی‌خواستند اجساد تا روز بعد بر صلیب بماند، از پیلاتُس خواستند تا ساق پاهای آن سه تن را بشکنند و اجسادشان را از صلیب پایین بیاورند. پس سربازان آمدند و ساق پاهای نخستین شخص و آن دیگر را که با عیسی بر صلیب شده بود، شکستند. اما چون به عیسی رسیدند و دیدند مرده است، ساقهای او را نشکستند".

(2) دردِ تحمّلِ گناه.

وحشتناک‌تر از درد و رنج جسمانی که مسیح متحمل شد، درد روانی حملِ تقصیرات گناه ما بود. ما در تجربه‌مان به‌عنوان مسیحی، با غم و اندوهی که در هنگام ارتکاب گناه احساس می‌کنیم، آشنا هستیم. سنگینی گناه بر قلبمان فشار می‌آورد و حسّ تلخ جدایی از همهٔ چیزهای درست در جهان، آگاهی از چیزی که در عمیق‌ترین حالت نباید وجود داشته باشد. در واقع، هرچه بیشتر به‌عنوان فرزندان خدا در قدّوسیت رشد می‌کنیم، بیشتر این نفرت شدید غریزی برعلیه بدی را احساس می‌کنیم.

حالا عیسی کاملاً مقدس بود. او با همهٔ وجودش از گناه متنفر بود. فکرِ بدی و گناه برخلاف همهٔ چیزهای موجود در شخصیت اش بود. عیسی بیش از ما، به‌طور غریزی از بدی دوری می‌کرد. با این حال در اطاعت از پدر و به‌خاطر محبت به ما، همهٔ گناهان کسانی را که یک روز نجات می‌یافتند، بر خود گرفت. متحمل شدن همهٔ بدیهایی که جانش از آنها دوری می‌کرد، نفرت عمیقی را در عُمق وجودش ایجاد کرد. همهٔ چیزهایی که عمیقاً از آنها متنفر بود، کاملاً بر او فروریخت.

کتاب مقدس بارها می‌گوید گناهان ما بر مسیح قرار گرفت: "خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد" (اشعیا ٦:٥٣، ترجمهٔ قدیم) و او "گناهان بسیاری را بر خود گرفت" (اشعیا ١٢:٥٣، ترجمهٔ قدیم). یحیی تعمید دهنده، عیسی را "برهٔ خدا که گناه جهان را برمی‌دارد" (یوحنا ٢٩:١) خطاب می‌کند. پولس اعلام می‌کند که خدا مسیح را *"گناه ساخت"* (دوم قرنتیان ٢١:٥) و مسیح "به‌خاطر ما ملعون شد" (غلاطیان ١٣:٣). نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید مسیح "یک بار به‌عنوان قربانی تقدیم شد تا بار گناهان آدمیان را به دوش گیرد" (عبرانیان ٢٨:٩). و پترس می‌گوید: "که خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار *متحمل شد*" (اول پترس ٢٤:٢، ترجمهٔ قدیم).

عبارتی که در بالا از دوم قرنتیان نقل شد، به همراه آیاتی از اشعیا، نشان می‌دهند که خدای پدر گناهان ما را بر مسیح گذاشت. این چطور ممکن است؟ همانطور که گناهان آدم به ما نسبت داده شد،[٣] خدا گناهان ما را به مسیح نسبت داد- یعنی *آنها را از آنِ مسیح دانست* و چون خدا داور نهایی و تعیین‌کنندهٔ چیزهای موجود در جهان است، وقتی گناهان ما را از آنِ مسیح دانست، در واقع آنها

واقعاً به مسیح تعلق داشتند. بدین معنا نیست که خدا فکر کرد مسیح خودش مرتکب این گناهان شده یا او واقعاً یک ماهیت گناه‌آلود داشت، بلکه تقصیرات گناهان ما (یعنی آنچه مشمول مجازات بود) توسط خدا از آنِ مسیح در نظر گرفته شد، به جای اینکه از آنِ ما باشد.

بعضیها مخالفت کرده‌اند که منصفانه نبود خدا تقصیر گناه ما را به یک شخص بی‌گناه، یعنی مسیح منتقل کند. اما باید به یاد داشته باشیم که مسیح داوطلبانه تقصیر گناهان ما را بر خود گرفت، پس این مخالفت، قوّتش را از دست می‌دهد. بعلاوه، خدا (پدر، پسر و روح‌القدس) معیار نهایی عدل و انصاف در جهان است و او حکم کرد که کفاره به این طریق انجام شود و این در واقع الزام عدالت و انصاف او را برطرف کرد.

(3) واگذاشته شدن.

درد جسمانی مصلوب شدن و دردِ بر خود گرفتن شرارت کامل گناهان ما، با این حقیقت که عیسی این درد را به‌تنهایی متحمل شد، شدّت می‌یابد. وقتی عیسی در باغ جتسیمانی، پترس و یعقوب و یوحنا را با خود برد، به‌طور محرمانه دربارهٔ درد جانکاه اش با آنها صحبت کرد: "از شدت غم و اندوه نزدیک به مرگ هستم، شما اینجا بمانید و بیدار باشید" (مرقس ۳۴:۱۴). این اعتمادی است که شخص به دوست نزدیک اش آشکار می‌کند و خواهان حمایت او در بزرگترین آزمایش است. ولی به محض اینکه عیسی دستگیر شد، "همهٔ شاگردان او را ترک کرده، گریختند" (متی ٥٦:٢٦).

در اینجا یک قیاس بسیار ضعیف با تجربهٔ ما نیز وجود دارد، چون ما نمی‌توانیم مدت زیادی بدون چشیدن طعم درد درونی طردشدگی زندگی کنیم، خواه طردشدگی از سوی دوست نزدیک باشد، یا والدین یا فرزند، یا حتی زن یا شوهر. با این حال در همهٔ این موارد، حداقل این حسّ وجود دارد که می‌توانستیم کار متفاوتی انجام دهیم، حداقل شاید تا حدودی خطاکار بودیم. اما دربارهٔ عیسی و شاگردان اینطور نبود، چون "او که همیشه به متعلقان خود در این دنیا محبت می‌داشت، آنها را تا به آخر محبت داشت" (یوحنا ۱:۱۳). او کاری غیر از محبت به آنها نکرده بود؛ در عوض، همهٔ آنها ترکش کردند.

اما بدتر از اینکه نزدیکترین دوستان انسانی عیسی او را ترک کردند، این حقیقت بود که او از نزدیکی به پدر که در کلّ زندگی زمینی عمیق‌ترین خوشی دلش بود، محروم شد. وقتی عیسی فریاد زد: "ایلی، ایلی، لَما سَبَقتَنی؟" یعنی: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟" (متی ۲۷:۴٦)، نشان داد که او نهایتاً از مشارکت شیرین با پدر آسمانی اش جدا شد، پدری که منبع شکست‌ناپذیر قوّت درونی و بزرگترین عامل خوشی او در زندگی مملو از غم و اندوه بود. وقتی عیسی گناهان ما را در صلیب بر خود گرفت، از طرف پدر آسمانی اش واگذاشته شد، پدری که "چشمان تو پاکتر از آن است که بر گناه بنگرند" (حبقوق ۱:۱۳). او به‌تنهایی با شدت تقصیرات میلیونها گناه مواجه شد.

(4) تحمّلِ خشم خدا.

با این حال سخت‌تر از این سه وجهی که دربارهٔ درد عیسی گفتیم، دردِ تحمل خشم خدا بود. وقتی عیسی تقصیر گناهان ما را به‌تنهایی تحمل کرد، خدای پدر، خالق قادر مطلق، خداوند جهان، شدّت خشم اش را بر عیسی فرو ریخت: عیسی تحت نفرت شدید گناه و انتقام برعلیه گناه قرار گرفت، چیزی که خدا صبورانه از آغاز جهان بر روی هم انباشته بود.

رومیان ۳:۲۵ به ما می‌گوید خدا مسیح را به‌عنوان "کفاره" فرستاد، کلمه‌ای که یعنی "یک قربانی که خشم خدا را تا آخر متحمل می‌شود و با این کار خشم خدا را نسبت به ما به لطف تبدیل می‌کند". پولس به ما می‌گوید: "با این کار خدا عدالت خود را ثابت نمود، زیرا در گذشته به سبب بردباری خود گناهان آدمیان را نادیده گرفت تا در این زمان، عدالت خدا کاملاً به ثبوت برسد، یعنی ثابت شود که خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد" (رومیان ۳:۲۵-۲٦). خدا به‌سادگی گناه را نبخشیده و مجازات نسلهای قبل را فراموش نکرده است. او گناهان را بخشیده و خشم عادلانهٔ خود برعلیه این گناهان را بر روی هم انباشته است. اما بر روی صلیب، شدت همهٔ این خشمی که برعلیه گناه انباشته شده بود، برعلیه پسر خدا جاری شد.

بسیاری از الهیدانان خارج از دنیای نهضت انجیلی، به‌شدت با این ایده که عیسی خشم خدا را برعلیه گناه متحمل شد، مخالفت کرده‌اند. پیش‌فرض اولیه‌شان این است که چون خدا محبت است، این متناقض با شخصیت اوست که از موجودات انسانی که خودش خلق کرده و پدر مهربان آنهاست، خشمگین شود. اما محققان نهضت انجیلی به‌طور قانع‌کننده استدلال کرده‌اند که ریشهٔ ایدهٔ خشم خدا، کاملاً در عهدعتیق و جدید است: "کلّ استدلال بخش ابتدایی رومیان دربارهٔ این است که همهٔ انسانها، غیریهود و یهود، گناهکارند و تحت خشم و محکومیت خدا هستند".[۴]

سه عبارت بسیار مهم دیگر در عهدجدید، به مرگ عیسی به‌عنوان "کفاره" اشاره می‌کنند: عبرانیان ۱۷:۲؛ اول یوحنا ۲:۲ و ۱۰:۴. اصطلاح یونانی (فعل *hilaskomai*، "کفاره کردن" و اسمِ *hilasmos*، "قربانی کفاره") که در این عبارات بکار رفته، این حسّ را منتقل می‌کنند: "یک قربانی که خشم خدا را برمی‌گرداند- و درنتیجه خدا را از ما خرسند می‌کند (یا مساعد می‌سازد)". این مفهوم بی‌تناقض کلمات خارج از کتاب مقدس است که در اشاره به مذاهب بُت‌پرست یونانی به‌خوبی درک شد. این آیات به‌سادگی به این معنا هستند که عیسی خشم خدا برعلیه گناه را متحمل شد.

باید بر این حقیقت تأکید کرد، چون این اصل آموزهٔ کفاره است. این یعنی شرایط مورد نیاز ابدی و تغییرناپذیر در قدّوسیت و عدالت خدا این است که بهای گناه باید پرداخت شود. بعلاوه، پیش از آنکه کفاره بر حسّ آگاهی درونی ما تأثیر گذاشته باشد، اول بر خدا و رابطهٔ او با گناهکارانی که برای بازخریدشان برنامه‌ریزی کرده بود، تأثیر گذاشت. مرگ مسیح بدون این حقیقت مرکزی، واقعاً نمی‌تواند به‌درستی درک شود (به مطالب زیر دربارهٔ مبحث دیدگاههای دیگر دربارهٔ کفاره مراجعه کنید).

دیدگاه مرگ مسیح که در اینجا ارائه شده، غالباً نظریهٔ "مجازات نیابتی" نامیده شده است. مرگ مسیح "مجازات" بود، یعنی وقتی او مُرد، یک *مجازات* را بر خود گرفت. مرگ او یک "جایگزین" نیز بود، یعنی وقتی او مُرد، این یک *جایگزین* برای ما بود. این ادراک ارتدکس دربارهٔ کفاره بود که

الهیدانان نهضت انجیلی به آن معتقد اند، برخلاف دیدگاههای دیگر که سعی می‌کنند کفاره را بدون ایدهٔ خشم خدا یا پرداخت بهای گناه توضیح دهند (به مطالب زیر مراجعه کنید).

گاهی اوقات این دیدگاه دربارهٔ کفاره، نظریهٔ *کفارهٔ نیابتی* نامیده می‌شود. "نائب" کسی است که به جای دیگری می‌ایستد یا نمایندهٔ دیگری است. بنابراین مرگ مسیح "نیابتی" بود، چون او به جای ما ایستاد و نمایندهٔ ما بود. او به‌عنوان نمایندهٔ ما، مجازاتی را که ما لایق اش بودیم، بر خود گرفت.

پ. اصطلاحات عهدجدید جوانب مختلف کفاره را توصیف می‌کنند.

عمل کفارهٔ مسیح، رویدادی پیچیده است که تأثیرات مختلفی بر ما دارد. بنابراین می‌توان از جوانب مختلف به آن نگاه کرد. عهدجدید از کلمات متفاوتی برای توصیف آن استفاده می‌کند؛ ما باید چهار اصطلاح مهم را بررسی کنیم.

چهار اصطلاحی که نشان می‌دهند مرگ مسیح چگونه باید چهار نیاز ما را به‌عنوان گناهکار برطرف کند:

1. ما به‌عنوان *مجازات* گناه، لایق مرگ هستیم.
2. ما لایق تحمل *خشم* خدا برعلیه گناه هستیم.
3. ما توسط گناهمان از خدا *جدا شده‌ایم*.
4. ما در *اسارت* گناه و ملکوت شیطان هستیم.

این چهار نیاز با مرگ مسیح به طریقهای زیر برطرف شدند:

(1) قربانی.

مسیح برای پرداخت مجازات گناهی که ما به‌خاطر گناهانمان لایق اش بودیم، به‌عنوان قربانی برای ما مُرد. "او فقط یکبار و آن هم برای همیشه در زمان آخر ظاهر شد تا با مرگ خود به‌عنوان قربانی، گناه را از بین ببرد" (عبرانیان ۹:۲۶).

(2) کفاره.

مسیح برای برداشتن خشم خدا که ما لایق اش بودیم، به‌عنوان کفاره برای گناهان ما مُرد. "و محبت در همین است: نه آنکه ما به خدا محبت داشتیم بلکه اینکه او به ما محبت داشت و پسر خود را فرستاد تا کفارهٔ گناهان ما شود" (اول یوحنا ۴:۱۰).

(3) مصالحه.

ما برای غلبه بر جدایی خود از خدا، به کسی نیاز داشتیم که مصالحه را فراهم کند و درنتیجه ما را به مشارکت با خدا بازگرداند. پولس می‌گوید خدا "ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد" (دوم قرنتیان ۵:۱۸-۱۹، ترجمهٔ قدیم).

(4) فدیه.

چون ما گناهکاران در اسارت گناه و شیطان هستیم، به کسی نیاز داریم که ما را فدیه کند و درنتیجه از اسارت "برهاند". وقتی دربارهٔ فدیه صحبت می‌کنیم، ایدهٔ "بازخرید" به نظرمان می‌رسد. بازخرید، بهایی است که پرداخت می‌شود تا کسی را از اسارت یا بندگی برهاند. عیسی دربارهٔ خودش گفت: "چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمت اش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد" (مرقس ۱۰:۴۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اگر بپرسیم که این بازخرید به چه کسی پرداخت شد، درمی‌یابیم که قیاس انسانی بهای بازخرید، در همهٔ جزئیات با کفارهٔ مسیح متناسب نیست. اگرچه ما در اسارت گناه و شیطان بودیم، اما "بازخرید" به "گناه" یا شیطان پرداخت نشد، چون آنها قدرت نداشتند که چنین بهایی را مطالبه کنند، شیطان هم کسی نبود که قدوسیت اش با گناه آزرده شود و خواهان پرداخت مجازات گناه باشد. چنانکه پیش از این دیدیم، مجازات گناه توسط مسیح پرداخت شد و توسط خدای پدر دریافت و پذیرفته شد. اما برای صحبت دربارهٔ پرداخت "بازخرید" به خدای پدر، مردّد هستیم، چون او ما را اسیر نکرده بود، بلکه شیطان و گناهان خودمان ما را اسیر کرده بودند. بنابراین در این قسمت، ایدهٔ پرداخت بازخرید

نمی‌تواند برای همهٔ جزئیات باشد. کافی است در نظر بگیریم که بهایی پرداخت شد (مرگ مسیح) و نتیجه این بود که ما از اسارت "رهایی یافتیم".

ما از اسارت شیطان رهایی یافتیم، چون "تمام دنیا تحت تسلط شیطان است" (اول یوحنا ۱۹:۵)، و وقتی مسیح آمد، او مُرد تا "آن کسانی را که به سبب ترس از مرگ تمام عمر در بردگی به سر برده‌اند، آزاد سازد" (عبرانیان ۱۵:۲). در واقع، خدای پدر "ما را از چنگ نیرومند ظلمت رهانیده و به پادشاهی پسر عزیز خود آورده است" (کولسیان ۱۳:۱).

پولس دربارهٔ آزادی از اسارت گناه می‌گوید: "همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده... زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض" (رومیان ۱۱:٦، ۱۴، ترجمهٔ قدیم). ما از اسارت تقصیرات گناه و اسارت قدرت حاکم آن در زندگیمان آزاد شده‌ایم.

ج. دیدگاههای دیگر دربارهٔ کفاره.

برخلاف دیدگاه مجازات نیابتی دربارهٔ کفاره که در این فصل ارائه شد، دیدگاههای متعدّد دیگری در تاریخ کلیسا حمایت شده است.

(1) نظریهٔ بازخرید از شیطان.

این دیدگاه توسط اوریجِن (۱۸۵–۲۵۴ میلادی) ارائه شد، یک الهیدان اهلِ اسکندریه و بعدها قیصریه، و بعد از او توسط عده‌ای دیگر در تاریخ اولیهٔ کلیسا ارائه شد. بر اساس این دیدگاه، بازخریدی که مسیح پرداخت تا ما را برهاند، به شیطان پرداخت شد، که همهٔ انسانها به‌خاطر گناه در پادشاهی او بودند.

این نظریه مستقیماً در کتاب مقدس تأیید نمی‌شود و حامیان اندکی در تاریخ کلیسا دارد. این به اشتباه، شیطان را به جای خدا به‌عنوان کسی می‌داند که خواهان پرداخت این بها برای گناه بود و درنتیجه کاملاً الزام عدالت خدا در رابطه با گناه را نادیده می‌گیرد. این شیطان را صاحب قدرتی بیش از قدرت واقعی اش در نظر می‌گیرد، یعنی این قدرت که آنچه می‌خواهد از خدا مطالبه کند،

به جای اینکه او را به‌عنوان کسی ببیند که از آسمان بیرون افکنده شد و هیچ حقّی ندارد که از خدا چیزی را مطالبه کند. کتاب مقدس در هیچ جا نمی‌گوید ما گناهکاران به شیطان بدهکاریم، بلکه مکرّراً می‌گوید خدا از ما می‌خواهد بهای گناهانمان را بپردازیم. همچنین این دیدگاه نمی‌تواند به متونی رسیدگی کند که دربارهٔ مرگ مسیح به‌عنوان کفاره‌ای صحبت می‌کنند که برای گناهان ما به خدای پدر تقدیم شد، یا با این حقیقت که خدای پدر به نمایندگی از تثلیث، پرداخت بهای گناهان توسط مسیح را پذیرفت (به مبحث بالا مراجعه کنید).

(2) نظریهٔ تأثیر اخلاقی.

برای اولین بار پیترِ اَبلارد (۱۰۷۹-۱۱۴۲)، یک الهیدان فرانسوی از نظریهٔ تأثیر اخلاقی کفاره حمایت کرد، نظریه‌ای که معتقد است خدا خواهان پرداخت جزای گناه نبود، بلکه مرگ مسیح فقط راهی برای نشان دادن محبت خدا به انسانها بود، به این ترتیب که با رنجهای شان همدردی کرد، حتی تا به حدّ مرگ. بنابراین مرگ مسیح، یک نمونهٔ تعلیمی عالی می‌شود که محبت خدا را به ما نشان می‌دهد و در پاسخ از ما سپاسگزاری می‌خواهد، تا با محبت به او بخشیده شویم.

مشکل بزرگ این دیدگاه، این است که برخلاف بسیاری از عبارات کتاب مقدس است که دربارهٔ مرگ مسیح برای گناه، بر خود گرفتن گناه ما، یا مُردن به‌عنوان کفاره صحبت می‌کنند. بعلاوه، ویژگی بُرونی کفاره را از بین می‌برد، چون معتقد است کفاره هیچ تأثیری بر خدا نگذاشت. نهایتاً، به هیچ عنوان به گناه ما رسیدگی نمی‌کند- اگر مسیح برای پرداخت بهای گناهان ما نمُرد، ما حقّ نداریم برای بخشش گناهانمان به او اعتماد کنیم.

(3) نظریهٔ الگو.

نظریهٔ الگو در کفاره، توسط سوسینیانها، پیروان فاستوس سوسینوس (۱۵۳۹-۱۶۰۴) تعلیم داده شد، یک الهیدان ایتالیایی که در ۱۵۷۸ در لهستان ساکن شد و پیروان زیادی را به سوی خود جذب کرد. نظریهٔ الگو مانند نظریهٔ تأثیر اخلاقی، منکر این است که عدالت خدا خواهان پرداخت بهای گناه است؛ این می‌گوید مرگ مسیح فقط نمونه‌ای را برای ما فراهم می‌کند تا بدانیم چگونه

کاملاً از خدا اطاعت کرده و به او اعتماد کنیم، حتی اگر این اعتماد و اطاعت منجر به مرگ وحشتناکی شود. درحالیکه نظریهٔ تأثیر اخلاقی می‌گوید مرگ مسیح به ما تعلیم می‌دهد که *چقدر خدا ما را دوست دارد*، نظریهٔ الگو می‌گوید مرگ مسیح به ما تعلیم می‌دهد که *باید چگونه زندگی کنیم*. این دیدگاه را می‌توان با اول پترس ۲۱:۲ حمایت کرد: "زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید" (ترجمهٔ قدیم).

اگرچه به‌درستی، مسیح حتی در مرگش الگوی ماست، اما سؤال این است که آیا این حقیقت، توضیح کامل کفاره است. نظریهٔ الگو، بسیاری از آیات کتاب مقدس را که بر مرگ مسیح به‌عنوان پرداخت بهای گناه تمرکز می‌کنند، در نظر نمی‌گیرد، یعنی این حقیقت که مسیح گناهان ما را بر خود گرفت و کفارهٔ گناهان ما بود. در نظر گرفتن این چیزها به‌تنهایی، به این معناست که این نظریه باید رد شود. بعلاوه، این دیدگاه واقعاً به این استدلال می‌انجامد که انسان می‌تواند با پیروی از الگوی مسیح و اعتماد و اطاعت از خدا مانند مسیح، خود را نجات دهد. بنابراین، این نمی‌تواند نشان دهد که چگونه تقصیر گناه ما می‌تواند برداشته شود، چون معتقد نیست که مسیح در واقع بهای گناهان ما را پرداخت یا با مرگش راهی برای تقصیرات ما فراهم کرد.

(4) نظریهٔ حکمرانی.

نظریهٔ حکمرانی دربارهٔ کفاره برای اولین بار توسط یک الهیدان و کارشناس حقوقی هلندی تعلیم داده شد، هوگو گروتیوس (۱۵۸۳–۱۶۴۵). این نظریه معتقد است که در واقع خدا مجبور نبود خواهان پرداخت بهای گناه باشد، اما چون خدای قادر مطلق بود، می‌توانست این درخواست را کنار بگذارد و فقط گناهان را بدون پرداخت مجازات ببخشد. در این صورت هدف از مرگ مسیح چه بود؟ این نشاندهندهٔ این حقیقت بود که شریعت خدا زیر پا گذاشته شده، او قانونگذار اخلاقی و حاکم جهان است و هرگاه شریعت اش زیر پا گذاشته شود، نوعی مجازات مطالبه می‌شود. درنتیجه مسیح

دقیقاً بهای گناهان واقعی همهٔ انسانها را نپرداخت، بلکه فقط رنج کشید تا نشان دهد که وقتی شریعت خدا زیر پا گذاشته می‌شود، باید بهایی پرداخت شود.

دوباره مشکل این دیدگاه این است که به‌درستی همهٔ آیاتی را که می‌گویند مسیح گناهان ما را در صلیب بر خود گرفت، خدا شرارت همهٔ ما را بر مسیح گذاشت، مسیح به‌طور خاص برای گناهان ما مُرد و مسیح کفارهٔ گناهان ماست را در نظر نمی‌گیرند. بعلاوه، این ویژگی بیرونی کفاره را کنار می‌گذارد، به این ترتیب که هدف آن را ارضای عدالت خدا نمی‌داند، بلکه فقط بر ما تأثیر می‌گذارد تا بدانیم خدا شریعتی دارد که باید رعایت شود. همچنین این دیدگاه به این معناست که ما نمی‌توانیم به‌درستی به کار تکمیل شدهٔ مسیح برای بخشش گناه اعتماد کنیم، چون او در واقع بهای آن گناهان را نپرداخته است. بعلاوه، بخششی را که برای ما حاصل کرد، به چیزی تبدیل می‌کند که در ذهن خدا بدون مرگ مسیح بر روی صلیب اتفاق افتاد- او از قبل تصمیم گرفته بود ما را ببخشد، بدون اینکه خواهان مجازات ما باشد و بعد مسیح را مجازات کرد تا فقط نشان دهد که همچنان حاکم اخلاقی جهان است. اما این یعنی مسیح (در این دیدگاه) در واقع بخشش یا نجات را برای ما حاصل نکرد و درنتیجه از ارزش عمل فدیه‌دهندهٔ او به‌شدت کاسته می‌شود. نهایتاً، این نظریه به‌درستی تغییرناپذیری و خلوص فناناپذیر عدالت خدا را در نظر نمی‌گیرد. اگر بگوییم خدا می‌تواند گناهان را ببخشد، بدون اینکه خواهان مجازات باشد (با وجود اینکه در سراسر کتاب مقدس، گناه همیشه خواهان پرداخت مجازات است)، به‌طور جدّی شخصیت عدالت مطلق خدا را بی‌ارزش می‌سازد.

چ. آیا مسیح به جهنم نزول کرد؟

گاهی اوقات استدلال کرده‌اند که مسیح بعد از مرگش به جهنم نزول کرد. اگرچه عبارت "او به جهنم نزول کرد" در کتاب مقدس دیده نمی‌شود، اما ظهور آن در اعتقادنامهٔ رسولان که به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته، باعث مباحثات زیادی دربارهٔ معنا و کاربردهای آن شده است.

این اعتقادنامه شامل این کلمات است: "مصلوب شد، مُرد و دفن شد، *او به جهنم نزول کرد*؛ روز سوم دوباره از مردگان برخاست." آیا این عبارت به‌درستی نشاندهندهٔ تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ مرگ مسیح است؟ آیا مسیح بعد از مرگش بر روی صلیب، رنج بیشتری را متحمل شد؟ در اینجا به‌طور خلاصه تاریخچهٔ این عبارت و متون کتاب مقدسی مربوط به این ایده را بررسی خواهیم کرد.[۵]

شاید در ابتدا بتوان گفت که یک پیشینهٔ مبهم در زیربنای تاریخچهٔ عبارت "او به جهنم نزول کرد" می‌باشد. اعتقادنامهٔ رسولان، برخلاف اعتقادنامهٔ نیقیه و تعریف کلسدانیان، توسط شورای کلیسایی در زمان خاصی نوشته یا تأیید نشده، بلکه تدریجاً از حدود ۲۰۰ تا ۷۵۰ میلادی شکل گرفته است. خلاصهٔ شکل‌گیری این اعتقادنامه توسط تاریخدان بزرگ کلیسا، فیلیپ اِسکاف نشان می‌دهد که عبارت مورد نظر در هیچ‌یک از نسخه‌های اعتقادنامهٔ اولیه یافت نشد.[۶] پیش از ۶۵۰ میلادی، عبارت "او به جهنم نزول کرد"، فقط در یک نسخه از این اعتقادنامه توسط رافینوس در ۳۹۰ میلادی دیده شده است. بعلاوه، رافینوس متوجه شد که این عبارت فقط به معنای این است که مسیح "دفن شد".[۷] به عبارت دیگر، او این مفهوم را در نظر گرفت که مسیح "به قبر نزول کرد". (شکل یونانی آن *hades* است که می‌تواند فقط به معنای "قبر" باشد، نه *geenna*، "جهنم، محل مجازات"). بنابراین، به این معناست که تا سال ۶۵۰ میلادی هیچ نسخه‌ای از این اعتقادنامه شامل عبارتی با این مفهوم نبود که بگوید مسیح "به جهنم نزول کرد". در واقع، بعد از اینکه این عبارت به نسخه‌های مختلف این اعتقادنامه ضمیمه شد، تلاشهای مختلفی انجام شد تا توضیح دهند "او به جهنم نزول کرد"، به نوعی با بقیهٔ کتاب مقدس در تناقض نیست. با توجه به این تاریخچه، شخص تعجب می‌کند که آیا اصطلاح *رسالتی*، به‌نوعی می‌تواند در این عبارت بکار رود یا آیا این واقعاً از جایگاه درست در یک اعتقادنامه برخوردار است که عنوان اش ادعا می‌کند از طرف رسولان اولیهٔ مسیح است.

وقتی به شواهد کتاب مقدس دربارهٔ این آموزه مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم تعدادی از متون برعلیه این احتمال استدلال می‌کنند که مسیح بعد از مرگش به جهنم رفت. کلام عیسی به دزد بالای صلیب: "امروز با من در فردوس خواهی بود" (لوقا ۲۳:۴۳)، به این معناست که بعد از مرگ عیسی،

جان اش (یا روحش) بلافاصله به حضور پدر در آسمان رفت، اگرچه بدن اش در زمین ماند و دفن شد.[۸] بعلاوه، فریاد عیسی: "تمام شد" (یوحنا ۱۹:۳۰) با قدرت می‌گوید که رنج مسیح در آن لحظه تمام شد و جدایی او از پدر هم که به‌خاطر حمل گناه ما بود، تمام شد. نهایتاً، این فریاد: "ای پدر، روح خود را به تو می‌سپارم" (لوقا ۲۳:۴۶)، پیشنهاد می‌کند که مسیح (به‌درستی) منتظر پایان فوری رنج و جدایی خود و استقبال خدای پدر از روحش در آسمان بود.

پس این متون نشان می‌دهند که مسیح در مرگش همان چیزهایی را تجربه کرد که ایمانداران عصر-حاضر در هنگام مرگ تجربه می‌کنند: جسد او در زمین ماند و دفن شد (مانند جسد ما)، اما روحش (یا جان) بلافاصله به حضور خدا در آسمان رفت (همانطور که روح و جان ما خواهد رفت). پس در اولین صبح قیام، روح مسیح به بدنش پیوست و او از مردگان برخاست- چنانکه مسیحیانی که مُرده‌اند (در هنگام بازگشت مسیح)، به بدن خود پیوسته و در رستاخیز کامل جسمانی در حیاتی جدید برمی‌خیزند. بعلاوه، این متون نشان می‌دهند که مسیح در مرگش بر روی صلیب، کاملاً الزام داوری عادلانهٔ خدا برای گناه را برآورده کرد و کاملاً خشم خدا بر گناه را متحمل شد؛ لازم نبود که مسیح بعد از مرگش بر روی صلیب، رنج بیشتری را متحمل شود.

2. سؤالاتی برای مرور

1. علت نهایی کفاره، به کدام دو جنبه از شخصیت خدا بازمی‌گردد؟
2. آیا کفاره ضروری بود؟ توضیح دهید.
3. دو جنبه از اطاعت مسیح در کفاره را توضیح دهید.
4. چرا ضروری بود که عیسی خشم خدا را متحمل شود؟
5. نظریهٔ تأثیر اخلاقی کفاره و نظریهٔ الگو در کفاره، چه چیزی را انکار می‌کنند که نظریهٔ مجازات نیابتی آن را تأیید می‌کند؟

6. شواهد کتاب مقدسی را برعلیه دیدگاهی که می‌گوید مسیح بعد از مرگ به جهنم نزول کرد، بیان کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. چگونه این فصل به شما کمک کرد که بیش از گذشته قدردان مرگ مسیح باشید؟ آیا دربارهٔ این حقیقت که بهای گناهانتان توسط مسیح پرداخت شد، اطمینان بیشتری به شما داد یا اطمینانی کمتر؟
2. اگر علت نهایی کفاره در محبت و عدالت خداست، پس آیا چیزی در شما بود (به‌عنوان شخص گناهکار در سرکشی از خدا) که خدا باید شما را دوست می‌داشت یا قدمهایی را برای نجات تان برمی‌داشت؟ آیا پاسختان به این سؤال به شما کمک می‌کند که از شخصیت محبت خدا به شما، به‌عنوان کسی که اصلاً لایق این محبت نبودید، قدردانی کنید؟ این آگاهی باعث می‌شود که در رابطه‌تان با خدا چه احساسی داشته باشید؟
3. آیا فکر می‌کنید رنجهای مسیح کافی بود تا بهای گناهان تان را بپردازد؟ آیا می‌خواهید برای پرداخت بهای همهٔ گناهان تان به کار او تکیه کنید؟ آیا فکر می‌کنید او یک نجات‌دهندهٔ باکفایت و سزاوار اعتماد شماست؟ آیا اکنون و همیشه با تمامی دل برای نجات کامل به او تکیه می‌کنید؟
4. اگر مسیح تمامی تقصیر گناهان ما، تمامی خشم خدا برعلیه گناه و تمامی مجازات مرگی را که ما لایقش بودیم، متحمّل شد، پس آیا خدا هرگز برعلیه شما به‌عنوان ایماندار خشمگین خواهد شد (مراجعه کنید به رومیان ۸:۳۱-۳۹)؟ آیا سختیها یا رنجهایی که در زندگی تجربه می‌کنید، می‌تواند به‌خاطر خشم خدا برعلیه شما باشد؟ اگر اینطور نیست، پس چرا ما مسیحیان سختیها و رنجها را در این زندگی تجربه می‌کنیم (مراجعه کنید به رومیان ۸:۲۸؛ عبرانیان ۱۲:۳-۱۱)؟

5. اگر مسیح واقعاً شما را از اسارت گناه و پادشاهی شیطان رهانید، آیا قسمتهایی در زندگیتان هست که می‌توانستید به‌طور کامل‌تر به این موضوع پی ببرید؟ آیا این آگاهی می‌توانست شما را در زندگی مسیحیتان دلگرم‌تر سازد؟

4. اصطلاحات خاص

اطاعت فعال

کفاره

عواقب ضرورت کامل

نظریهٔ الگو

نظریهٔ حکمرانی

نسبت دادن

نظریهٔ تأثیر اخلاقی

اطاعت منفعل یا غیرفعال

مجازات نیابتی

کفاره

نظریهٔ بازخرید از شیطان

مصالحه

فدیه

قربانی

کفارهٔ نیابتی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

رومیان ۳:۲۳-۲۶، ترجمهٔ قدیم

"زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند به‌وساطت آن فدیه‌ای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به‌واسطه ایمان به‌وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به‌سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا، برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد".

---

1. اگرچه کتاب مقدس صریحاً نمی‌گوید یوسف در طول زندگی عیسی مُرد، اما بعد از دوازده سالگی عیسی، چیزی دربارهٔ او نمی‌شنویم.
2. ویلیام اِدواردز، ام. دی. و دیگران، مجلهٔ انجمن پزشکی آمریکا ۲۵۵، شمارهٔ ۱۱ (۲۱ مارچ ۱۹۸۶): ۱۴۶۱.
3. دربارهٔ مبحث نسبت دادنِ گناه آدم به ما، به فصل ۱۳ مراجعه کنید.
4. لِئون موریس، "کفاره"، *لغتنامهٔ الهیاتی نهضت انجیلی*. صفحهٔ ۸۸۸ (شامل فهرست خلاصهٔ کتابها) ویرایش والترِ الوِل. Grand Rapids: Baker Book House, 1984. کارِ موریس، بهترین تحقیق نهضت انجیلی دربارهٔ این سؤال را ارائه کرده است. به *موعظهٔ رسولی صلیب*، ویرایش سوم مراجعه کنید. (London: Tyndale Press, 1965)، صفحات ۱۴۴–۲۱۳. همچنین به مبحث خشم خدا در فصل ۵ مراجعه کنید.
5. نکات زیر به‌طور گسترده‌تر در کتاب وِین گرادِم بیان شده، "او به جهنم نزول نکرد: دفاعیه‌ای برای آیات ذکر شده، به جای اعتقادنامهٔ رسولان"، *یادداشتهای جامعهٔ الهیاتی نهضت انجیلی*، 34 شمارهٔ ۱ (مارچ ۱۹۹۱): ۱۰۳–۱۱۳.
6. به نمودار فیلیپ اسکاف، *اعتقادات مسیحیت*، سه جلدی مراجعه کنید. (Grand Rapids: Baker, 1983, reprint of 1931 edition)، ۲: ۵۲ – ۵۵.
7. مراجعه کنید به همان مرجع. ۲۱:۱، شمارهٔ ٦؛ همچنین مراجعه کنید به ۴٦:۱، شمارهٔ ۲.
8. در هر دو کاربرد دیگر عهدجدید، کلمهٔ "فردوس" (یونانی *paradeisos*) به‌وضوح یعنی "آسمان". در دوم قرنتیان ۴:۱۲، این مکانی است که پولس در مکاشفه‌اش از آسمان دید و در مکاشفه ۷:۲، مکانی است که ما درخت حیات را می‌یابیم- که به‌وضوح آسمان در مکاشفه ۲:۲۲، ۱۴ است.

فصل شانزدهم

رستاخیز و صعود

+ بدن قیام کردهٔ عیسی چه شکلی بود؟

+ این برای ما چه اهمیتی دارد؟

+ وقتی مسیح به آسمان صعود کرد، چه اتفاقی برای او افتاد؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. رستاخیز

1. شواهد عهدجدید.

اناجیل شامل شهادات فراوانی از رستاخیز مسیح است (مراجعه کنید به متی ۲۸:۱-۲۰؛ مرقس ۱۶:۱-۸؛ لوقا ۲۴:۱-۵۳؛ یوحنا ۲۰:۱ -۲۱:۲۵). علاوه بر این روایتهای دقیق چهار انجیل، کتاب اعمال، داستان اعلامیهٔ رسولان دربارهٔ رستاخیز مسیح است و دعای پیوسته در نزد مسیح و ایمان به او به‌عنوان کسی که زنده است و در آسمان سلطنت می‌کند. رسالات، کاملاً به این پیش‌فرض تکیه می‌کنند که عیسی یک نجات‌دهندهٔ زنده و حاکم است که اکنون سرِ متعال کلیساست، باید به او ایمان داشت و او را پرستش و ستایش کرد و او یک روز با قدرت و جلال عظیم بازمی‌گردد تا به‌عنوان پادشاه بر زمین سلطنت کند. کتاب مکاشفه مکرّراً مسیح قیام کرده را نشان می‌دهد که در آسمان سلطنت می‌کند و بازگشت اش را پیشگویی می‌کند که بر دشمنان اش غالب می‌شود و در جلال سلطنت می‌کند. بنابراین، کلّ عهدجدید شاهد حقیقت رستاخیز مسیح است.[1]

2. ماهیت رستاخیز مسیح.

رستاخیز مسیح فقط بازگشت از مردگان نبود، چنانکه قبلاً کسانی مانند ایلعازر آن را تجربه کرده بودند (یوحنا ۱۱:۱-۴۴)، چون در این صورت عیسی متحمل ضعف و پیری می‌شد و نهایتاً دوباره مانند همهٔ انسانهای دیگر می‌مُرد. اما وقتی عیسی از مردگان برخاست، "نوبر"[۲] (اول قرنتیان ۱۵:۲۰، ۲۳، ترجمهٔ قدیم) حیات جدید انسانها بود، حیاتی که در آن بدنش کامل شده بود، دیگر متحمل ضعف، پیری یا مرگ نمی‌شد، بلکه می‌توانست تا ابد زندگی کند.

به‌درستی که دو تن از شاگردان عیسی وقتی در جادهٔ عموآس با او راه می‌رفتند، او را نشناختند (لوقا ۲۴:۱۳-۳۲)، اما لوقا به‌طور خاص به ما می‌گوید چون "چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند" (لوقا ۲۴:۱۶، ترجمهٔ قدیم) و بعداً "چشمان ایشان باز شد و او را شناختند" (لوقا ۲۴:۳۱). مریم مجدلیّه فقط یک لحظه نتوانست عیسی را بشناسد (یوحنا ۲۰:۱۴-۱۶)، اما شاید به‌خاطر این بود که هنوز هوا تاریک بود و او در ابتدا به عیسی نگاه نمی‌کرد- او اولین بار زمانی آمد که "هنوز تاریکی بود" (یوحنا ۲۰:۱) و وقتی عیسی را شناخت، "برگشت" تا با او صحبت کند (یوحنا ۲۰:۱۶).

در موقعیتهای دیگر به نظر می‌رسد که شاگردان، عیسی را نسبتاً به‌سرعت شناختند (متی ۲۸:۹، ۱۷؛ یوحنا ۲۰:۱۹-۲۰، ۲۶-۲۸؛ ۲۱:۷، ۱۲). وقتی عیسی به یازده شاگرد در اورشلیم ظاهر شد، آنها در ابتدا لرزان و ترسان شدند (لوقا ۲۴:۳۳، ۳۷)، ولی وقتی دستان و پاهای عیسی را دیدند و شاهد بودند که او یک تکه ماهی خورد، قانع شدند که او از مردگان برخاسته است. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که تداوم قابل ملاحظه‌ای بین ظهور جسمانی عیسی پیش از مرگ و بعد از رستاخیزش وجود داشت. با این حال عیسی دقیقاً مانند زمانِ قبل از مرگش نبود، چون علاوه بر حیرت اولیهٔ شاگردان به‌خاطر چیزی که ظاهراً فکر کردند که نمی‌تواند اتفاق بی افتد، احتمالاً آنقدر

ظهور جسمانی عیسی متفاوت بود که بلافاصله شناسایی نشد. شاید این تفاوت در ظاهر، فقط تفاوت در مردی بود که یک زندگی مملو از درد و رنج، سختی و غم و اندوه داشت و بدنش کاملاً به ظاهر دوران جوانی و سلامت کامل بازگشته بود: اگرچه بدن عیسی همچنان یک بدن جسمانی بود، اما به‌عنوان یک بدن تبدیل شده قیام کرده بود، هرگز نمی‌توانست دوباره رنج بکشد، ضعیف یا بیمار شود یا بمیرد؛ زیرا "بی‌فسادی را [پوشید]" (اول قرنتیان ۵۳:۱۵، ترجمهٔ قدیم). پولس می‌گوید بدن قیام کرده "در بی‌فسادی برمی‌خیزد... در جلال... در قوت... جسم روحانی" (اول قرنتیان ۴۲:۱۵-۴۴، ترجمهٔ قدیم). (منظور پولس از "جسم روحانی"، "جسم غیرمادی" نیست، بلکه "مناسب و پاسخگو به راهنمایی روح است")[۳].

حداقل ده نشانه در عهدجدید نشان می‌دهند که عیسی بعد از رستاخیز، بدن جسمانی داشت: شاگردان "به قدمهای او چسبیده" (متی ۹:۲۸، ترجمهٔ قدیم)؛ او در راه عموآس به‌عنوان مسافر دیگری در جاده بر شاگردان ظاهر شد (لوقا ۱۵:۲۴-۱۸، ۲۹-۲۸)؛ نان را گرفت و پاره کرد (لوقا ۳۰:۲۴)؛ یک تکه ماهی کباب شده خورد تا به‌وضوح نشان دهد که بدن جسمانی داشت و فقط روح نبود؛ مریم فکر کرد او باغبان است (یوحنا ۱۵:۲۰)؛ "دست‌ها و پهلوی خود را به آنها نشان داد" (یوحنا ۲۰:۲۰)؛ از توما خواست انگشت اش را بیاورد و دستهایش را لمس کند و دستش را بیاورد و پهلویش را لمس کند (یوحنا ۲۷:۲۰)؛ برای شاگردانش صبحانه آماده کرد (یوحنا ۱۲:۲۱-۱۳)؛ و صریحاً به آنها گفت: "دستها و پاهای مرا ببینید، خودم هستم، به من دست بزنید و ببینید، *شبح مانند من گوشت و استخوان ندارد*" (لوقا ۳۹:۲۴). نهایتاً پترس گفت ما شاگردانش "پس از رستاخیز او با او می‌خوردیم و می‌نوشیدیم" (اعمال ۴۱:۱۰).

به‌درستی که عیسی ظاهراً می‌توانست به‌طور ناگهانی ظاهر و محو شود (لوقا ۳۱:۲۴، ۳۶؛ یوحنا ۱۹:۲۰، ۲۶). اما باید مراقب باشیم که از این حقیقت نتیجه‌گیریهای افراطی نکنیم، چون همهٔ عبارات تأیید نمی‌کنند که عیسی توانست ناگهان ظاهر یا محو شود؛ بعضیها فقط می‌گویند عیسی آمد و در بین شاگردان ایستاد. وقتی عیسی ناگهان از نگاه شاگردان در عموآموس ناپدید شد، شاید

این اتفاق معجزه‌آسای خاصی بود، چیزی که وقتی "روح خداوند فیلپس را برداشته، خواجه‌سرا دیگر او را نیافت" (اعمال ۳۹:۸، ترجمهٔ قدیم)، اتفاق افتاد. همچنین نباید بیش از حد این موضوع را بزرگ کنیم که عیسی در دو موقعیت که درها "بسته بود"[۴] (یوحنا ۱۹:۲۰، ۲۶) آمد و در بین شاگردان ایستاد، چون هیچ متنی نمی‌گوید عیسی "از دیوار عبور کرد" یا چنین چیزهایی را نمی‌گوید. در واقع، در موقعیت دیگری در عهدجدید، وقتی یک نفر باید از درِ بسته عبور می‌کرد، در به‌طور معجزه‌آسا باز شد (مراجعه کنید به اعمال ۱۰:۱۲).

نهایتاً، یک آموزهٔ بزرگتر وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. رستاخیز جسمانی عیسی و تملّک ابدی بدن قیام کردهٔ جسمانی، به‌وضوح نیکویی آفرینش مادی را که خدا در ابتدا آفریده بود، تأیید می‌کند: "آنگاه خدا کارهای آفرینش را ملاحظه کرد و همه را از هر جهت *عالی یافت*" (پیدایش ۳۱:۱). ما به‌عنوان زنان و مردان قیام کرده تا ابد در "آسمانهای نو و زمینی نو... که در آنها عدالت برقرار خواهد بود"، زندگی خواهیم کرد (دوم پترس ۱۳:۳). ما در یک زمین تازه شده زندگی خواهیم کرد که "از قید فساد خلاصی خواهد یافت" (رومیان ۲۱:۸، ترجمهٔ قدیم) و کلّ زمین مانند یک باغ عدن جدید خواهد شد. یک اورشلیم جدید خواهد بود و مردم "جلال و عزّت امتها را به آن داخل خواهند ساخت" (مکاشفه ۲۶:۲۱، ترجمهٔ قدیم) و"نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود. و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد" (مکاشفه ۲۲:۱-۲، ترجمهٔ قدیم).

در این جهان بسیار مادی، جسمانی، تازه شده، به نظر می‌رسد که باید به‌عنوان انسانهایی با بدنهای جسمانی زندگی کنیم، بدنهایی که برای زندگی در آفرینش جسمانی تازه شدهٔ خدا مناسب است. مخصوصاً بدن جسمانی قیام کردهٔ عیسی، نیکویی آفرینش اولیهٔ خدا برای انسان را تأیید می‌کند، نه صرفاً به‌عنوان روحی مانند فرشتگان، بلکه به‌عنوان *موجودی با بدن جسمانی* "بسیار نیکو". ما نباید مرتکب این خطا شده و فکر کنیم وجود غیرمادی، به‌نوعی شکل بهتری از هستی

برای موجودات است: وقتی خدا ما را به‌عنوان اوج آفرینش خود آفرید، به ما بدنهای جسمانی داد. عیسی در بدن جسمانی کامل از مردگان برخاست، اکنون در آسمان سلطنت می‌کند و بازخواهد گشت تا ما را با خود ببرد که تا ابد با او باشیم.

3. پدر و پسر، هر دو در رستاخیز شرکت داشتند.

بعضی از متون تأیید می‌کنند که خدای پدر به‌طور خاص مسیح را از مردگان برخیزانید (اعمال ۲۴:۲؛ رومیان ۴:٦؛ اول قرنتیان ۱۴:٦؛ غلاطیان ۱:۱؛ افسسیان ۲۰:۱)، اما متون دیگر دربارهٔ عیسی که در رستاخیز خود سهیم بود، صحبت می‌کنند: عیسی می‌گوید: "پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می‌کنم تا *آن را بار دیگر بازیابم*. هیچ‌کس جان مرا از من نمی‌گیرد، من به خواهش خود آن را فدا می‌کنم. اختیار دارم که آن را فدا سازم و *اختیار دارم که آن را باز به دست آورم*. پدر این امر را به من داده است" (یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸؛ مقایسه کنید با ۲:۱۹-۲۱). بهتر است نتیجه‌گیری کنیم که پدر و پسر در رستاخیز نقش داشتند. در واقع، عیسی می‌گوید: "من قیامت و زندگی هستم" (یوحنا ۱۱:۲۵؛ مقایسه کنید با عبرانیان ۷:۱٦).

4. ارزش آموزه‌ای رستاخیز.

الف. رستاخیز مسیح تولد تازهٔ ما را تضمین می‌کند.

پترس می‌گوید: "به‌وسیلهٔ *رستاخیز عیسی مسیح از مردگان*، تولد نو و امید زنده به ما بخشیده است" (اول پترس ۱:۳). در اینجا صریحاً رستاخیز عیسی را به تولد دوباره یا تولد تازهٔ ما مرتبط می‌کند. وقتی عیسی از مردگان برخاست، زندگی او کیفیت جدیدی داشت، یک "زندگی قیام کرده" در بدن انسانی و روح انسانی که کاملاً برای مشارکت و اطاعت ابدی از خدا مناسب بود. عیسی در رستاخیزش، برای ما زندگی جدیدی مانند زندگی خودش بدست آورد. وقتی ما مسیحی می‌شویم، کلّ این "زندگی قیام کردهٔ" جدید را دریافت نمی‌کنیم، چون بدنهای ما به همان شکل می‌مانند، همچنان در معرض ضعف، پیری و مرگ هستند. اما در روحمان با قدرت رستاخیز تازه، زنده می‌شویم.[5] درنتیجه، مسیح از طریق رستاخیزش، برای ما زندگی جدیدی بدست آورد که وقتی "تولد

دوباره" می‌یابیم، آن را دریافت می‌کنیم. به همین دلیل پولس می‌تواند بگوید خدا "ما را با مسیح زنده گردانید (از راه فیض خداست که شما نجات یافته‌اید). و *در مسیح ما را سرافراز فرمود*" (افسسیان ۲:۵-۶؛ مقایسه کنید با کولسیان ۳:۱). وقتی خدا مسیح را از مردگان برخیزانید، او به فکرِ ما بود که به‌نوعی "با مسیح" برخیزانیده شویم و بنابراین لایق شایستگی های رستاخیز مسیح شویم. پولس می‌گوید هدف زندگی اش این است: "مسیح را کاملاً بشناسم و *قدرت قیامت او* را در وجود خود درک کنم" (فیلیپیان ۳:۱۰). پولس می‌دانست که حتی در زندگی کنونی، رستاخیز مسیح، قدرت جدیدی به خدمت مسیحی و اطاعت از خدا بخشیده است.

این کاربرد مثبت زیادی برای زندگی مسیحی ما دارد، مخصوصاً به‌خاطر اینکه برای توانایی ما در زندگی مسیحی پیامدهایی دارد. وقتی پولس به افسسیان می‌گوید که دعا می‌کند آنها "عظمت بی‌اندازهٔ *قدرت او را که در ما ایمانداران در کار است*، بفهمید. این همان قدرت عظیمی است که خدا به کار بُرد، *وقتی مسیح را پس از مرگ زنده گردانید* و در دست راست خود، در جایهای آسمانی قرار داد" (افسسیان ۱:۱۹-۲۰)، او رستاخیز مسیح را به قدرت روحانی که در ما عمل می‌کند، مرتبط می‌سازد. در اینجا پولس می‌گوید قدرتی که توسط آن خدا، مسیح را از مردگان برخیزانید، همان قدرتی است که در ما کار می‌کند. پولس ما را به‌عنوان قیام‌کردگان در مسیح می‌بیند که می‌گوید: "پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم... همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده" (رومیان ۶:۴، ۱۱، ترجمهٔ قدیم).

این قدرت جدید رستاخیز در ما، شامل *قدرتِ دستیابی به پیروزی بیشتر بر گناه باقیمانده* در زندگیمان است- "زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد" (رومیان ۶:۱۴، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با اول قرنتیان ۱۵:۱۷) – اگرچه ما هرگز در این زندگی کامل نخواهیم بود. این قدرت رستاخیز، شامل *قدرت برای خدمت در کار ملکوت* نیز می‌باشد. عیسی بعد از رستاخیز به شاگردانش وعده داد: "وقتی روح‌القدس بر شما نازل شود قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و

تا دورافتاده‌ترین نقاط دنیا شاهدان من خواهید بود" (اعمال ۱:۸). این قدرت جدید و تشدید شده برای اعلام انجیل و انجام معجزات و پیروزی بر مخالفتهای دشمن، بعد از رستاخیز مسیح از مردگان به شاگردان عطا شد و بخشی از قدرت جدید رستاخیز بود که مشخصهٔ زندگی مسیحی شان بود.

ب. رستاخیز مسیح، عادل‌شمردگی ما را تضمین می‌کند.

فقط در یک عبارت، پولس صریحاً رستاخیز مسیح را به عادل‌شمردگی ما مرتبط می‌کند (یا ما این اعلامیه را دریافت می‌کنیم که در نزد خدا گناهکار نیستیم، بلکه عادل هستیم).[۶] پولس می‌گوید عیسی "به‌خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و *زنده شد تا ما در پیش خدا عادل شمرده شویم*" (رومیان ۲۵:۴). وقتی مسیح از مردگان برخاست، این اعلامیهٔ تأیید خدا برای عمل فدیهٔ مسیح بود. چون مسیح "خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید" (فیلیپیان ۸:۲، ترجمهٔ قدیم)، "خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود" (فیلیپیان ۹:۲، ترجمهٔ قدیم). خدای پدر با برخیزانیدن مسیح از مردگان، در واقع عمل رنج و مرگ مسیح برای گناهان ما را تأیید کرد، یعنی کار او تکمیل شد و دیگر لازم نیست مسیح مُرده بماند. دیگر بهایی نمانده که برای گناه پرداخت شود، دیگر خشم خدا وجود ندارد که آن را متحمل شود، دیگر گناه یا مجازاتی نبود- همهٔ اینها کاملاً پرداخت شده و هیچ گناهی نمانده بود. خدا در رستاخیز به مسیح می‌گفت: "من کار تو را تأیید می‌کنم و تو مورد لطف من هستی."

این توضیح می‌دهد که چگونه پولس می‌تواند بگوید مسیح "زنده شد تا ما در پیش خدا عادل شمرده شویم" (رومیان ۲۵:۴). اگر خدا ما را "با او برخیزانید" (افسسیان ٦:۲، ترجمهٔ قدیم)، پس به‌وسیلهٔ اتحادمان با مسیح، اعلامیهٔ تأیید خدا از مسیح نیز اعلامیهٔ تأیید ماست. وقتی در اصل پدر به مسیح گفت: "تمامی مجازات گناهان پرداخت شد و من تو را گناهکار نمی‌دانم، بلکه در نظر من عادل هستی"، بدین وسیله چیزی را اعلام می‌کرد که وقتی ما برای نجات به مسیح ایمان می‌آوریم، برای ما هم کاربرد دارد. به این ترتیب، رستاخیز مسیح، دلیل نهایی دستیابی به عادل‌شمردگی ما بود.

پ. رستاخیز مسیح تضمین می‌کند که ما هم بدنهای قیام کردهٔ کاملی را دریافت خواهیم کرد.

عهدجدید، بارها رستاخیز عیسی را به رستاخیز جسمانی نهایی ما مرتبط می‌کند. "خدا خداوند را برخیزانید و *ما را نیز* به قوت خود *خواهد برخیزانید*" (اول قرنتیان ۱۴:٦، ترجمهٔ قدیم). همچنین "او که عیسی خداوند را برخیزانید، *ما را نیز* با عیسی *خواهد برخیزانید* و با شما حاضر خواهد ساخت" (دوم قرنتیان ۱۴:۴، ترجمهٔ قدیم). اما گسترده‌ترین مبحث دربارهٔ ارتباط بین رستاخیز مسیح و رستاخیز ما در اول قرنتیان ۱۵:۱۲-۵۸ یافت می‌شود. در اینجا پولس می‌گوید مسیح "نوبر خوابیدگان شده است" (اول قرنتیان ۱۵:۲۰، ترجمهٔ قدیم). پولس با "نوبر" خواندن مسیح (یونانی *Aparche*)، از یک استعارهٔ کشاورزی استفاده می‌کند تا نشان دهد که ما مانند مسیح خواهیم بود. همانطور که "نوبر" یا طعم اولین محصول رسیده، نشان می‌دهد که بقیهٔ محصول این خرمن چگونه خواهد بود، مسیح نیز به‌عنوان "نوبر" نشان می‌دهد که بدنهای قیام کردهٔ ما چگونه خواهد بود، وقتیکه در "محصول" نهایی خدا، ما را از مردگان برمی‌خیزاند و به حضور خود می‌برد.[۷]

عیسی بعد از رستاخیز همچنان اثر میخها را بر دست و پایش داشت و اثر نیزه بر پهلویش بود (یوحنا ۲۷:۲۰). گاهی اوقات مردم فکر می‌کنند که آیا این نشاندهندهٔ آن است که اثر جراحتهای جدّی زندگی کنونی در بدنهای قیام کردهٔ ما نیز باقی خواهد ماند. پاسخ این است که احتمالاً ما هیچ اثری از جراحتها یا زخمهای این زندگی را بر خود نخواهیم داشت، بلکه بدنهایمان کامل خواهد بود، "فسادناپذیر" و "در جلال" برمی‌خیزد. اثر زخمهای صلیب عیسی منحصر به فرد بود، چون یادآور ابدی رنجها و مرگ او برای ماست. در واقع، نشانهٔ ضربات شدید و بد شکل شدن بود که عیسی پیش از مصلوب شدن متحمل شد و احتمالاً همهٔ آنها شفا یافتند و فقط اثر زخمها در دستها، پاها و پهلوی او به‌عنوان گواهی از مرگش برای ما باقی ماند. اینکه او اثر این زخمها را بر خود دارد، ضرورتاً به این معنا نیست که ما اثر زخمهایمان را بر خود خواهیم داشت. بلکه همهٔ اینها شفا یافته و کامل و بی‌عیب خواهند شد.

5. ارزش اخلاقی رستاخیز.

پولس، رستاخیز را به‌عنوان عملی که برای اطاعت ما از خدا در این زندگی کاربرد دارد نیز می‌بیند. او بعد از گفتگوی طولانی دربارهٔ رستاخیز، خوانندگان اش را تشویق می‌کند: *"بنابراین* ای برادران عزیز، پابرجا و استوار بمانید. همیشه در کار و خدمت خداوند مشغول باشید زیرا می‌دانید که زحمات شما در خدمت او بی‌نتیجه نخواهد بود" (اول قرنتیان ۱۵:۵۸). چون مسیح از مردگان برخاست و ما هم از مردگان برخواهیم خاست، پس باید *با پایداری به کار خداوند ادامه دهیم*. چون هر کاری که می‌کنیم تا مردم را وارد ملکوت کرده و بنا کنیم، در واقع ارزش ابدی خواهد داشت، چون همهٔ ما در روز بازگشت مسیح برمی‌خیزیم و تا ابد با او زندگی خواهیم کرد.

دوم، پولس ما را تشویق می‌کند که وقتی به رستاخیز فکر می‌کنیم، به *پاداش آسمانی آینده‌مان* به‌عنوان هدف *تمرکز کنیم*. او رستاخیز را به‌عنوان زمانی می‌بیند که همهٔ چالشهای این زندگی جبران می‌شوند. اما اگر مسیح قیام نکرده و هیچ رستاخیزی نیست، پس "ایمان شما بیهوده است و شما هنوز در گناهان خود هستید. از آن گذشته ایمانداران هم که مُرده‌اند، باید هلاک شده باشند! اگر امید ما به مسیح فقط مربوط به این زندگی باشد، *از تمام مردم بدبخت‌تر هستیم*" (اول قرنتیان ۱۵:۱۷-۱۹؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۳۲). اما چون مسیح قیام کرده، و ما با او قیام کرده‌ایم، باید در پی پاداش آسمانی باشیم و بر چیزهای آسمانی تمرکز کنیم: *"پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید* در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. زیرا که مُردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است. چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد" (کولسیان ۳:۱-۴، ترجمهٔ قدیم).

سومین کاربرد اخلاقی رستاخیز، الزام به *تسلیم نشدن در برابر گناه در زندگیمان است*. وقتی پولس می‌گوید با عمل رستاخیز مسیح و قدرت رستاخیز او در ما باید خود را "برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده" (رومیان ٦:١١، ترجمهٔ قدیم)، بعد ادامه داده و بلافاصله می‌گوید:

"*دیگر نباید گناه* بر بدن‌های فانی شما *حاکم باشد*... هیچ‌یک از اعضای بدن خود را در اختیار گناه قرار ندهید" (رومیان ٦:١٢-١٣). اینکه ما این قدرت جدید رستاخیز در مقابل سلطنت گناه در زندگیمان را داریم، توسط پولس به‌عنوان دلیلی برای ترغیب ما به گناه نکردن بکار می‌رود.

ب. صعود به آسمان

1. مسیح به یک مکان صعود کرد.

عیسی تا چهل روز بعد از رستاخیز بر روی زمین بود (اعمال ۱:۳)، بعد پیروانش را به بیت عَنیا، در خارج از اورشلیم برد و "با دست‌های برافراشته ایشان را برکت داد. در حالی که آنها را برکت می‌داد *از آنها جدا و به عالم بالا برده شد*" (لوقا ۲۴:۵۰-۵۱).

یک گزارش مشابه از لوقا، در بخش آغازین اعمال ارائه شده: "همینکه عیسی این را گفت، در حالیکه همه می‌دیدند، بالا برده شد و ابری او را از نظر ایشان ناپدید ساخت. هنگامی که او می‌رفت و چشمان آنها هنوز به آسمان دوخته شده بود دو مرد سفیدپوش در کنار آنها ایستادند و پرسیدند: "ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان می‌بینید؟ همین عیسی که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، همانطوریکه بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق باز خواهد گشت" (اعمال ۱:۹-۱۱).

این روایتها، وقایعی را توصیف می‌کنند که به‌وضوح طراحی شده تا به شاگردان نشان دهد که عیسی به یک مکان رفت. او ناگهان از نظرشان محو نشد که دیگر هرگز نتوانند او را ببینند، بلکه به‌تدریج در مقابل چشمان شان صعود کرد و بعد یک ابر (ظاهراً ابر جلال خدا) او را از مقابل چشمان شان بُرد. اما فرشتگان بلافاصله گفتند که او *به همین طریق* که به آسمان رفت، بازخواهد گشت. این حقیقت که عیسی یک بدن قیام کرده داشت که تحت محدودیتهای کیهانی بود (در یک زمان فقط می‌توانست در یک مکان باشد)، به این معناست که وقتی عیسی به آسمان صعود کرد، به *یک جایی* رفت.[۸]

2. مسیح، جلال و حُرمتی را دریافت کرد که قبلاً به‌عنوان انسان-خدا به او تعلّق نداشت.

وقتی عیسی به آسمان صعود کرد، جلال، حُرمت و اقتداری را دریافت کرد که قبلاً هرگز به‌عنوان خدا و انسان، به او تعلق نداشت. عیسی پیش از مرگش دعا کرد: "اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده- همان جلالی که پیش از آفرینش دنیا در نزد تو داشتم" (یوحنا ۵:۱۷). پترس در موعظه‌اش در پنطیکاست گفت عیسی "به دست راست خدا بالا بُرده شده" (اعمال ۳۳:۲) و پولس اعلام کرد: "خدا او را بسیار سرافراز نمود" (فیلیپیان ۹:۲) و او "به جلال بالا برده شد" (اول تیموتاوس ۱٦:۳، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با عبرانیان ۴:۱). مسیح اکنون در آسمان با گروه سرود فرشتگانی است که با این کلمات او را ستایش می‌کنند: "برهٔ قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت و حکمت و توانایی، حُرمت و جلال و تمجید بیابد" (مکاشفه ۱۲:۵).

3. مسیح بر دست راست خدا نشانیده شد (جلوس یافتن مسیح).

یک جنبهٔ خاص صعود مسیح به آسمان و حُرمت یافتن، این حقیقت بود که او بر دست راست خدا *نشست*. گاهی اوقات این *جلوس یافتن* بر دست راست خدا نامیده می‌شود.

عهدعتیق پیشگویی می‌کند که مسیحا بر دست راست خدا خواهد نشست: "خداوند به خداوند من گفت: *"در دست راست من بنشین* تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم" (مزامیر ۱:۱۱۰). وقتی مسیح به آسمان صعود کرد، تحقّق این وعده را دریافت کرد: "پس از آنکه آدمیان را از گناهان‌شان پاک گردانید، در عالم بالا در دست راست حضرت اعلی *نشست*" (عبرانیان ۳:۱). این استقبال در حضور خدا و نشستن بر دست راست خدا، نشانهٔ شگرف تکمیل کار فدیهٔ مسیح است. همانطور که انسان بعد از تکمیل یک تکلیف بزرگ می‌نشیند تا از رضایت حاصل از تکمیل آن کار لذت ببرد، عیسی هم بر دست راست خدا نشست و این به‌وضوح نشان می‌دهد که کارش برای فدیه تکمیل شد.

عمل نشستن بر دست راست خدا، علاوه بر نشانهٔ تکمیل فدیهٔ مسیح، نشاندهندهٔ این است که او بر جهان اقتدار یافت. پولس می‌گوید خدا "مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و در دست راست خود،

در جایهای آسمانی قرار داد و او را مافوق هر سلطنت، اقتدار، قدرت، پادشاهی و هر مقام دیگر که بتوان ذکر کرد... قرار داد" (افسسیان ۱:۲۰-۲۱). همچنین پترس می‌گوید عیسی "به عالم بالا رفت و در دست راست خداست و تمام فرشتگان و قوتها و قدرت‌های آسمانی تحت فرمان او هستند" (اول پترس ۳:۲۲). پولس با اشاره به مزامیر ۱۱۰:۱ می‌گوید مسیح "مادامی که همه دشمنان را زیر پایهای خود ننهد، می‌باید او سلطنت بنماید" (اول قرنتیان ۱۵:۲۵، ترجمهٔ قدیم).

جنبهٔ دیگر اقتداری که مسیح در هنگام نشستن بر دست راست خدا از پدر دریافت کرد، اقتدارِ نزول روح‌القدس بر کلیسا بود. پترس در روز پنطیکاست می‌گوید: "حال که عیسی به دست راست خدا بالا بُرده شده، *روح‌القدس وعده شده را از پدر یافته* و به ما ریخته است، شما این چیزها را می‌بینید و می‌شنوید" (اعمال ۲:۳۳).

این حقیقت که عیسی اکنون بر دست راست خدا در آسمان می‌نشیند، به این معنا نیست که او تا ابد در آنجا "نشسته" یا غیرفعال است. بلکه به‌عنوان کسی که بر دست راست خدا ایستاده نیز دیده می‌شود (اعمال ۷:۵۶) و در بین هفت چراغدان طلایی (چراغپایهٔ زرین) در آسمان راه می‌رود (مکاشفه ۲:۱). همانطور که یک پادشاه انسانی در هنگام جلوس بر پادشاهی، بر تخت سلطنتی خود می‌نشیند، اما بعد در طول روز در فعالیتهای بسیار شرکت می‌کند، مسیح نیز بر دست راست خدا نشست، به‌عنوان نشانهٔ شگرف تکمیل عمل فدیه و دریافت اقتدار بر جهان، اما قطعاً در فعالیتهای دیگر در آسمان نیز شرکت دارد.

4. *صعود مسیح در زندگی ما، ارزش آموزه‌ای دارد.*

همانطور که رستاخیز برای زندگیمان کاربرد عمیقی دارد، صعود مسیح نیز کاربردهای عمیقی برای ما دارد. اولاً، چون ما با مسیح در همهٔ جوانب کار او برای فدیه متحد شده‌ایم، رفتن مسیح به آسمان سایه‌ای از صعود آیندهٔ ما با او به آسمان است. "آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود" (اول تسالونیکیان ۴:۱۷، ترجمهٔ قدیم). نویسندهٔ عبرانیان از ما می‌خواهد با این آگاهی در مسابقهٔ

زندگی بدویم که ما از قدمهای عیسی پیروی می‌کنیم و نهایتاً به برکات زندگی در آسمان دست خواهیم یافت، برکاتی که او اکنون از آنها لذت می‌برد: "با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرّر شده است بدویم، و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بیحرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است" (عبرانیان ۱۲:۱-۲، ترجمهٔ قدیم). عیسی خودش می‌گوید یک روز ما را می‌برد تا با او باشیم (یوحنا ۱۴:۳).

دوماً، صعود عیسی ما را مطمئن می‌کند که خانهٔ نهایی ما در آسمان با او خواهد بود. "در خانهٔ پدر من منزل بسیار است. اگر چنین نمی‌بود، به شما می‌گفتم من می‌روم تا مکانی برای شما آماده سازم؟ پس از اینکه رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره می‌آیم و شما را پیش خود می‌برم تا جایی که من هستم شما نیز باشید" (یوحنا ۱۴:۲-۳). عیسی از هر لحاظ، انسانی مانند ما بود، ولی بدون گناه، و پیش از ما رفت تا نهایتاً ما بتوانیم به دنبال او به آنجا برویم و تا ابد با او زندگی کنیم. این حقیقت که عیسی به آسمان صعود کرده و به هدفی که پیش رویش بود دست یافته، اطمینان عظیمی به ما می‌بخشد که ما هم نهایتاً به آنجا خواهیم رفت.

سوماً، به‌خاطر اتحادمان با مسیح در این صعود، اکنون می‌توانیم (تا حدودی) در اقتدار مسیح بر جهان سهیم شویم و بعد به‌طور کامل‌تر در آن سهیم شویم. این چیزی است که پولس با این مطلب به آن اشاره می‌کند که خدا ما را "با او برخیزانید و *در جایهای آسمانی* در مسیح عیسی *نشانید*" (افسسیان ۲:۶، ترجمهٔ قدیم). البته ما جسماً در آسمان نیستیم، چون اکنون اینجا در زمین هستیم. اما اگر جلوس مسیح بر دست راست خدا به دریافت اقتدار توسط او اشاره می‌کند، پس اینکه خدا ما را با مسیح نشانیده، یعنی *ما اکنون تا حدودی در اقتدار مسیح سهیم هستیم*، اقتدار برای مبارزه برعلیه "فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی" (افسسیان ۶:۱۲، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با آیات ۱۰-۱۸) و مبارزه با اسلحه‌هایی که "از طرف خدا قدرت دارد تا قلعه‌ها را ویران کند" (دوم قرنتیان ۱۰:۴).

سهیم شدن در اقتدار مسیح بر جهان، به‌طور کامل‌تر در آینده به ما تعلق خواهد داشت: "آیا نمی‌دانید که ما دربارهٔ فرشتگان قضاوت خواهیم کرد؟" (اول قرنتیان ۶:۳). بعلاوه، ما با مسیح، در اقتداراش بر آفرینشی که خدا آفریده نیز سهیم خواهیم شد (عبرانیان ۲:۵-۸). عیسی وعده می‌دهد: "به کسی که پیروز شود و در انجام ارادهٔ من تا به آخر استقامت نشان دهد، *قدرت خواهم داد تا بر تمام ملت‌ها حکمرانی کند*. او با عصای آهنین بر آنها فرمان خواهد راند و آنها را مثل ظروف سفالین خواهد شکست. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد" (مکاشفه ۲:۲۶-۲۷). او این وعده را هم می‌دهد: "به آن کسی که پیروز گردد، *جایی در روی تخت سلطنت خود خواهم بخشید*، همان‌طور که من پیروز شدم و با پدر بر تخت سلطنت او نشستم" (مکاشفه ۳:۲۱). اینها وعده‌های شگفت‌انگیزی برای سهیم شدن در نشستن مسیح بر دست راست خداست، وعده‌هایی که تا عصر آینده به‌طور کامل درک نخواهیم کرد.

2. سؤالاتی برای مرور

1. آیا عیسی بعد از رستاخیزش، بدن جسمانی داشت؟ پاسختان را با کتاب مقدس پشتیبانی کنید.
2. سه دلیل برای ارزش رستاخیز مسیح بیان کنید.
3. رستاخیز مسیح، برای جایگاه مسیحیان بعد از مرگ، چه پیامدهایی خواهد داشت؟
4. وقتی مسیح صعود کرد، به کجا رفت؟ آیا این یک مکان واقعی است؟
5. صعود مسیح برای زندگی ما ایمانداران چه اهمیتی دارد؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. در حالِ خواندن این فصل، کدام جنبه از تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ بدن قیام کردهٔ مسیح برای شما تازگی داشت؟ وقتی متوجه می‌شوید ما یک روز، بدنی مانند او خواهیم

داشت، آیا می‌توانید به بعضی از خصوصیات بدن قیام کرده‌ای فکر کنید که به‌طور خاص منتظرش هستید؟ با تفکر دربارهٔ داشتن چنین بدنی، چه احساسی می‌کنید؟

2. اکنون دوست دارید چه کارهایی را انجام دهید که به‌خاطر ضعف یا محدودیتهای جسمانی قادر به انجامش نیستید؟ آیا به نظرتان این فعالیتها شایستهٔ زندگی تان در آسمان خواهد بود؟ آیا در آن زمان قادر به انجام این کارها خواهید بود؟

3. وقتی تولد دوباره یافتید، حیات روحانی جدیدی را در درونتان دریافت کردید. اگر این حیات روحانی جدید را بخشی از قدرت رستاخیز مسیح بدانید که در شما عمل می‌کند، این چگونه در زندگی مسیحی و خدمت به نیازهای مردم، شما را تشویق و دلگرم می‌کند؟

4. کتاب مقدس می‌گوید شما اکنون با مسیح در جایهای آسمانی نشانیده شده‌اید (افسسیان ٢:٦). وقتی بر این حقیقت تعمّق می‌کنید، این بر دعای شما و شرکت در جنگ روحانی برعلیه نیروهای شیطانی چه تأثیری خواهد گذاشت؟

5. وقتی فکر می‌کنید که اکنون مسیح در آسمان است، آیا این باعث می‌شود بر کارهایی که اهمیت ابدی خواهند داشت، توجه بیشتری کنید؟ آیا این شما را مطمئن‌تر می‌کند که یک روز در آسمان با او خواهید بود؟ دربارهٔ این دیدگاه که با مسیح بر ملتها و فرشتگان سلطنت خواهید کرد، چه احساسی دارید؟

4. اصطلاحات خاص

صعود
نوبر
فسادناپذیر
در جلال برخاست
در قدرت برخاست
رستاخیز
جلوس کردن
بدن روحانی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

اول قرنتیان ۱۵:۲۰-۲۳

"اما در حقیقت مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی است که از میان مردگان برخاسته است. زیرا چنانکه مرگ به‌وسیلهٔ یک انسان آمد، همان‌طور قیامت از مردگان نیز به‌وسیلهٔ یک انسان دیگر فرا رسید. و همان‌طور که همهٔ آدمیان بخاطر همبستگی با آدم می‌میرند، تمام کسانی که در پیوستگی با مسیح هستند، زنده خواهند شد. اما هر کس به نوبت خود زنده می‌شود: اول مسیح و بعد در وقت آمدن او آنانی که متعلق به او هستند".

---

1. استدلالهای تاریخی دربارهٔ رستاخیز مسیح، واقعی است و بسیاری از شکاکان را مجاب کرده که شواهدی را برای عدم پذیرش رستاخیز بررسی کنند. مشهورترین گزارش دربارهٔ تبدیل شکّ‌گرایی به اعتقاد، کتابچهٔ فرانک موریسون، چه *کسی سنگ را غلطانید*؟ است (London: Faber and Faber, 1930; reprint Grand Rapids: Zondervan, 1958). کتابچه‌ای که به‌طور گسترده استفاده شده و استدلال جی.اِن.دی. اَندرسون، نشانهٔ *رستاخیز* را خلاصه می‌کند (London and Downers Grove, III: InterVarsity Press, 1966). (موریسون و اندرسون به‌عنوان وکیل تعلیم یافته بودند). سخنرانیهای جدیدتر و دقیقتر در ویلیام لِین کرِج، *پسر برمی‌خیزد*، یافت می‌شود: *نشانهٔ تاریخی رستاخیز عیسی* (Chicago: Moody, 1981)؛ گَری هَبرماس و آنتونی فلو، *آیا عیسی از مردگان برخاست؟ مناظرهٔ رستاخیز*، ویرایش: تِری اِل. میِس (New York: Harper and Row, 1987)؛ گَری هَبرماس، "رستاخیز مسیح" در *لغتنامهٔ الهیاتی نهضت انجیلی*. ویرایش والترِ اِلوِل. Grand Rapids: Baker Book House, 1984، صفحات ۹۳۸-۹۴۱. تألیف گستردهٔ استدلالها و نقل قولهای محققان شناخته شده که اعتبار زیاد نشانه‌های رستاخیز مسیح را تأیید می‌کنند، در جاش مک دوئل یافت می‌شود، گواهی *که خواهان یک حکم است*، مکاشفه. ویرایش شده، جلد ۱ (San Bernardino, calif.: Here's Life Publishers, 1979)، صفحات ۱۷۹ -۲۶۳.
2. به مبحث اصطلاح "نوبر" در مطالب زیر مراجعه کنید.
3. در رسالات پولس، کلمهٔ "روحانی" (یونانی *pneumatikos*) هرگز به معنای "غیرجسمانی" نیست، بلکه به معنای "مطابقِ شخصیت و عمل روح‌القدس" است (به‌عنوان مثال مراجعه کنید به رومیان ۱:۱۱؛ ۷:۱۴؛ اول قرنتیان ۲:۱۳، ۱۵؛ ۳:۱؛ ۱۴:۳۷؛ غلاطیان ۶:۱ ["شما که روحانی هستید"]؛ افسسیان ۵:۱۹).
4. وجه وصفی کامل یونانی *kekleismenon* می‌تواند به این معنا باشد که درها "بسته" بودند یا "قفل" بودند.
5. برای مبحث تولد تازه به فصل ۲۰ مراجعه کنید.
6. برای عادل‌شمردگی به فصل ۲۲ مراجعه کنید.
7. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ ماهیت بدنهای قیام کردهٔ ما به فصل ۲۵ مراجعه کنید.
8. برای مباحثهٔ بیشتر دربارهٔ آسمان به‌عنوان یک مکان به فصل ۳۴ مراجعه کنید.

بخش ۵

آموزهٔ کاربرد فدیه

فصل هفدهم

فیض مشترک

+ خدا چه برکاتی را به همهٔ انسانها، یعنی به ایمانداران و غیرایمانداران می‌دهد که ما لایق اش نیستیم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. مقدمه و تعریف

وقتی آدم و حوا گناه کردند، لایق مجازات ابدی و جدایی از خدا شدند (پیدایش ۲:۱۷). به این ترتیب، وقتی امروزه انسانها گناه می‌کنند، مشمول خشم خدا و مجازات ابدی می‌شوند: "مزد گناه مرگ است" (رومیان ٦:۲۳). یعنی وقتی انسانها گناه می‌کنند، عدالت خدا فقط خواهان یک چیز است- اینکه تا ابد از خدا جدا شوند، از تجربهٔ نیکویی‌های او جدا شوند و تا ابد در جهنم زندگی کنند، تا ابد فقط خشم خدا را دریافت کنند. در واقع، این برای فرشتگانی که گناه کردند، اتفاق افتاد و عادلانه بود که برای ما هم اتفاق بی‌افتد: "شما می‌دانید که *خدا فرشتگانی را که گناه کردند بدون تنبیه رها نکرد*، بلکه آنها را به گودال‌های تاریک دوزخ فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند" (دوم پترس ۲:۴).

اما در واقع آدم و حوا بلافاصله نمُردند (اگرچه حکم مرگ در روزی که گناه کردند، در زندگیشان آغاز به کار کرد). اجرای کامل حکم مرگ تا سالها به تأخیر افتاد. بعلاوه، میلیونها نفر از نسل آنها، حتی تا به امروز، به محض اینکه گناه می‌کنند، نمی‌میرند و به جهنم نمی‌روند، بلکه سالها به زندگیشان ادامه می‌دهند، از برکات بیشمارِ این دنیا لذت می‌برند. این چطور ممکن است؟ خدا چگونه می‌تواند به گناهکارانی که فقط شایستهٔ مرگ هستند، برکت بدهد- نه فقط به کسانیکه نهایتاً نجات

خواهند یافت، بلکه به میلیونها نفر از کسانیکه هرگز نجات نخواهند یافت، کسانیکه گناهانشان هرگز بخشیده نخواهد شد؟

پاسخ این سؤالات این است که خدا *فیض مشترک* ارزانی می‌کند. ما می‌توانیم فیض مشترک را اینطور تعریف کنیم: *فیض مشترک، فیض خداست که به‌وسیلهٔ آن به کسانیکه در نجات نیستند*، برکات فراوان می‌دهد. کلمهٔ *مشترک* در اینجا به معنای چیزی است که برای همهٔ انسانها مشترک است و فقط محدود به ایمانداران یا برگزیدگان نیست.

در تمایز با فیض مشترک، فیض خدا که انسانها را به نجات رهنمون می‌کند، غالباً "فیض نجات‌بخش" نامیده می‌شود. البته وقتی دربارهٔ "فیض مشترک" و "فیض نجات‌بخش" صحبت می‌کنیم، استنباط نمی‌کنیم که دو نوع فیض متفاوت در خدا وجود دارد، بلکه فقط فیض خدا در دنیا به دو شکل متفاوت ظاهر می‌شوند. فیض مشترک با فیض نجات‌بخش فرق دارد، در *نتایج‌اش* (این نجات نمی‌بخشد)، در *دریافت‌کنندگانش* (به ایمانداران و غیرایمانداران به یک اندازه عطا شده) و در *سرچشمه‌اش* (مستقیماً از عمل کفارهٔ مسیح جاری نمی‌شود، چون مرگ مسیح هیچ بخششی را برای غیرایمانداران حاصل نکرد و بنابراین شایستهٔ برکات فیض مشترک برای آنها نبود). به هرحال، در این نکتهٔ آخر باید گفت که فیض مشترک به‌طور *غیرمستقیم* از عمل نجات‌بخش مسیح جاری نمی‌شود، چون این حقیقت که خدا جهان را بلافاصله بعد از ورود گناه داوری نکرد، اساساً یا شاید منحصراً به‌خاطر این حقیقت بود که او برنامه‌ریزی کرد که نهایتاً بعضی از گناهکاران را از طریق مرگ پسرش نجات دهد.

ب. نمونه‌های فیض مشترک

اگر به دنیای اطرافمان نگاه کنیم و آن را با آتش جهنم که دنیا سزاوار آن است، مقایسه کنیم، بلافاصله می‌توانیم نشانهٔ فراوان فیض مشترک خدا را در هزاران نمونهٔ زندگی روزانه ببینیم. ما می‌توانیم مقوله‌های خاص متعددی را شناسایی کنیم که این فیض مشترک در آنها دیده می‌شود.

1. قلمرو جسمانی.

غیرایمانداران فقط به‌خاطر فیض مشترک خدا به زندگی در این دنیا ادامه می‌دهند- هر نَفَسی که می‌کشند، به‌خاطر فیض است، چون مزد گناه مرگ است، نه حیات. بعلاوه، زمین فقط خار و خاشاک تولید نمی‌کند (پیدایش ۳:۱۸)، یا به‌صورت یک بیابان خشک باقی نمی‌ماند، بلکه با فیض مشترک خدا، غذا و مواد را برای پوشاک و پناهگاه تولید می‌کند، غالباً به‌فراوانی و گوناگونی این کار را می‌کند. عیسی گفت: "دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند دعا کنید. به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی خود خواهید شد، *چون آفتاب او بر بدان و نیکان یک قسم می‌تابد و باران او بر درستکاران و بدکاران یک قسم می‌بارد*" (متی ۵:۴۴-۴۵). در اینجا عیسی برای تشویق شاگردانش به وفورِ فیض مشترک خدا رجوع می‌کند، تا آنها هم محبت و دعای برکت را نثار غیرایمانداران کنند (مقایسه کنید با لوقا ٦:۳۵-۳٦). همچنین پولس به مردم لِستره گفت: "در دوران گذشته او اجازه داد که جمیع ملتها به راه‌های خود بروند. در عین حال اعمال نیک او همیشه وجودش را ثابت نموده است. او *به شما از آسمان باران و محصول به‌موقع عطا می‌کند، به شما غذا می‌دهد و دلهای‌تان را از شادمانی پُر می‌سازد*" (اعمال ۱۴:۱٦-۱۷).

عهدعتیق نیز دربارهٔ فیض مشترک خدا صحبت می‌کند که بر غیرایمانداران همچون ایمانداران عطا می‌شود. یک نمونهٔ خاص، فوتیفار است، فرماندهٔ گارد مصری که یوسف را به بردگی خرید: "از آن به بعد خداوند به‌خاطر یوسف *تمام دارائی آن مصری را* چه در خانه و چه در صحرا بود *برکت داد*" (پیدایش ۳۹:۵). داوود به‌طور کلّی‌تر دربارهٔ همهٔ مخلوقات خدا صحبت می‌کند:

> "خداوند برای همگان نیکوست و رحمت‌هایش بر همهٔ مخلوقات وی است... چشمان همگان منتظر تو می‌باشد و تو روزی ایشان را در موسمش می‌دهی. دست خود را باز می‌کنی و در رضامندی خویش همهٔ زندگان را سیر می‌نمائی" (مزامیر ۱۴۵:۹، ۱۵-۱٦).

این آیات یادآور دیگری از نیکویی یافت شده در همهٔ آفرینش است و فقط به‌طور خودکار "اتفاق نه افتاد"- این به‌خاطر نیکویی و شفقت خداست.

2. قلمرو عقلانی.

شیطان "دروغگو و پدر تمام دروغ‌ها است" و "در او هیچ راستی نیست" (یوحنا ۴۴:۸)، چون او کاملاً تسلیم بدی و بی‌خِردی شده و متعهد به کِذب و دروغ است که با شرارت اساسی همراه می‌شود. اما انسانها در دنیای امروز، حتی غیرایمانداران، کاملاً تسلیمِ دروغ، بی‌خِردی و جهالت نشده‌اند. همهٔ انسانها می‌توانند ادراکی از حقیقت داشته باشند؛ در واقع، بعضیها هوش و درک زیادی دارند. این نیز باید به‌عنوان نتیجهٔ فیض خدا در نظر گرفته شود. یوحنا دربارهٔ عیسی می‌گوید: "آن نور واقعی که *همهٔ آدمیان را نورانی می‌سازد*" (یوحنا ۹:۱)، چون پسر- خدا در نقش خود به‌عنوان خالق و نگهدارندهٔ جهان (نه به‌طور خاص در نقش اش به‌عنوان فدیه‌دهنده) اجازه می‌دهد درک و روشنفکری به همهٔ انسانهای جهان ارزانی شود.

فیض مشترک خدا در قلمرو عقلانی، در این حقیقت دیده می‌شود که همهٔ انسانها شناختی از خدا دارند: "*اگرچه آنها خدا را شناختند* ولی آن‌طوری که شایستهٔ اوست او را تکریم و شکرگذاری نکردند" (رومیان ۲۱:۱). این یعنی وجود خدا را حسّ می‌کنند و غالباً تشنهٔ شناخت خدا هستند که خدا اجازه می‌دهد این تشنگی در دل انسانها بماند، اگرچه این غالباً منجر به ایجاد مذاهب انسانی بسیار متفاوت می‌شود. بنابراین، حتی پولس در صحبت دربارهٔ کسانیکه به مذاهب دروغین اعتقاد دارند، توانست یک نقطهٔ ارتباط دربارهٔ آگاهی از وجود خدا بیابد، همانطور که در هنگام صحبت با فیلسوفان آتنی این کار را کرد: "ای مردم شهر آتن، من می‌دانم که شما در کلیه امور دینی بسیار دقیق و باریک‌بین هستید... من همان کسی را که شما می‌پرستید اما نمی‌شناسید به شما اعلام می‌کنم" (اعمال ۲۲:۱۷-۲۳).

فیض مشترک خدا در قلمرو عقلانی، منجر به توانایی درک حقیقت و متمایز ساختن آن از خطا و تجربهٔ رشد در دانشی می‌شود که می‌تواند در بررسی جهان و تکلیف تحت کنترل درآوردن زمین بکار

رود. این یعنی *همهٔ علوم و تکنولوژی که توسط غیرمسیحیان انجام می‌شود، نتیجهٔ فیض مشترک است* که به آنها اجازه می‌دهد به اکتشافات و ابداعات فوق‌العاده دست یابند، منابع زمین را به کالاهای اساسی تبدیل کنند، این منابع را تولید و توزیع کنند و در کار ثمربخش خود مهارت داشته باشند. عملاً یعنی هر بار که ما به سوپر مارکت می‌رویم یا رانندگی می‌کنیم یا وارد یک خانه می‌شویم، باید به یاد آوریم که نتایج فیض مشترک فراوان خدا را که با دولتمندی بر همهٔ انسانها نازل شده، تجربه می‌کنیم.

3. قلمرو اخلاقی.

همچنین خدا با فیض مشترک مانع می‌شود که انسانها تا حدّ ممکن بد شوند. دوباره قلمرو شیطانی کاملاً وقفِ شرارت و نابودی شده که تضاد واضحی با جامعهٔ انسانی ایجاد می‌کند که در آن بدی به‌وضوح مهار می‌شود. اگر مردم با سختدلی و مکرّراً به انجام گناه در یک دورهٔ زمانی اصرار ورزند، خدا نهایتاً آنها را در برابر گناه بزرگتر "تسلیم می‌کند" (مقایسه کنید با مزامیر ۱۲:۸۱؛ رومیان ۲۴:۱، ۲۶، ۲۸)، اما اکثر انسانها در اعماق گناهشان سقوط نمی‌کنند، چون خدا مداخله کرده و از عمل‌شان جلوگیری می‌کند. یک مانع بسیار مؤثر، نیروی وجدان است، پولس می‌گوید: "هرگاه غیریهودیان که دارای شریعت نیستند، احکام شریعت را طبیعتاً انجام می‌دهند، معلوم است که شریعت آنها خودشانند. با وجود اینکه شریعت کتبی ندارند، رفتارشان نشان می‌دهد که *مقررات شریعت در قلب‌هایشان نوشته شده* و *وجدآنهای ایشان نیز درستی این را تأیید می‌کند*. زیرا افکارشان یا آنها را ملامت می‌کند و یا از آنها دفاع می‌نماید" (رومیان ۱۴:۲-۱۵).

این حسّ درونی نسبت به درست و غلط که خدا به همهٔ انسانها عطا می‌کند، به این معناست که آنها غالباً آن معیارهای اخلاقی را که بازتاب بسیاری از معیارهای اخلاقی کتاب مقدس است، تأیید خواهند کرد. پولس می‌گوید حتی کسانیکه تسلیمِ اساسی‌ترین گناهان شده‌اند: "*حکم خدا را می‌دانند* که کنندگان چنین کارها مستوجب مرگ اند" (رومیان ۳۲:۱). در بسیاری از موارد دیگر، حسّ درونی وجدان، مردم را به برقراری قوانین و رسوماتی در جامعه هدایت می‌کند، از لحاظ رفتار

ظاهری که تأیید یا منع می‌کنند، که تقریباً مانند قوانین اخلاقی کتاب مقدس است. مردم غالباً قوانینی را وضع کرده یا رسوماتی دارند که به تقدّس ازدواج و خانواده احترام می‌گذارد، از زندگی انسان محافظت می‌کند و دزدی و دروغگویی را منع می‌کند. به همین دلیل، مردم غالباً طوری زندگی خواهند کرد که از لحاظ اخلاقی، صحیح و از لحاظ ظاهری مطابق معیارهای اخلاقی کتاب مقدس است. اگرچه رفتار اخلاقی‌شان نمی‌تواند در نزد خدا شایسته باشد (چون کتاب مقدس به‌وضوح می‌گوید: "هیچ‌کس در حضور خدا به‌وسیلهٔ شریعت عادل شمرده نمی‌شود" غلاطیان ۳:۱۱ و "همهٔ آدمیان از خدا روگردانیده‌اند، همگی از راه راست دور شده‌اند؛ حتی یک نفر نیکوکار نیست" رومیان ۳:۱۲)، به هرحال، غیرایمانداران به‌نوعی کمتر از دستیابی به تأیید یا شایستگی ابدی در نزد خدا، "اعمال نیکو" انجام می‌دهند. عیسی آن را با بیان این مطلب استنباط می‌کند: "اگر فقط به کسانی که *به شما نیکی می‌کنند* نیکی کنید برای شما چه افتخاری دارد؟ چون *خطاکاران هم چنین می‌کنند*" (لوقا ٦:٣٣).

4. قلمرو خلاقیّت.

خدا اجازه داده که میزان قابل توجهی از مهارت در قسمتهای هنری و موسیقایی موجود باشد، همچنین در حوزه‌های دیگری که در آن خلاقیت و مهارت می‌تواند ابراز شود، از جمله ورزش، آشپزی، نویسندگی و غیره. بعلاوه، خدا به ما توانایی می‌بخشد که در بسیاری از قسمتهای زندگی قدردان زیبایی باشیم. در این قلمرو هم مانند قلمرو جسمانی و عقلانی، گاهی اوقات برکات فیض مشترک بر غیرایمانداران بیش از ایمانداران ارزانی می‌شود. با این حال در همهٔ موارد، این نتیجهٔ فیض خداست.

5. قلمرو اجتماعی.

فیض خدا در وجود سازمانها و ساختارهای گوناگون جامعهٔ انسانی نیز دیده می‌شود. ما اول آن را در خانوادهٔ انسانی می‌بینیم، در این حقیقت که آدم و حوا بعد از سقوط، زن و شوهر باقی ماندند و بعد بچه‌دار شدند، پسران و دختران آوردند (پیدایش ۴:۵). فرزندان آدم و حوا ازدواج کردند و برای

خودشان خانواده تشکیل دادند (پیدایش ۱۷:۴، ۱۹، ۲۶). خانوادهٔ انسانی تا امروز پابرجا مانده، نه‌فقط به‌عنوان بنیانی برای ایمانداران، بلکه برای همهٔ انسانها.

حکومت انسانی نیز نتیجهٔ فیض مشترک است. این بعد از سیل، توسط خدا به‌طور اصولی بنیان نهاده شد (مراجعه کنید به پیدایش ۶:۹) و به‌وضوح در رومیان ۱:۱۳ بیان شده که توسط خدا اعطا شده: "زیرا بدون اجازهٔ خدا هیچ قدرتی وجود ندارد و صاحبانِ قدرت فعلی را خدا مقرر کرده است". به‌وضوح دیده می‌شود که حکومت، به‌طور کلی هدیهٔ خدا برای انسانهاست، چون پولس می‌گوید فرمانروا "خادم خداست و برای خیریت تو کار می‌کند" و او "خادم خداست تا غضب خدا را در مورد خطاکاران اجرا نماید" (رومیان ۴:۱۳). یکی از روشهای اساسی خدا برای جلوگیری از شرارت در دنیا، حکومت انسانی است. قوانین انسانی و نیروهای پلیس و نظامهای دادگاهی، بازدارندهٔ قوی اعمال بد و ضروری هستند، چون شرارت زیادی در دنیا وجود دارد که غیرمنطقی است و فقط می‌تواند با نیرو بازداشته شود، چون با دلیل یا تحصیلات نمی‌تواند بازداشته شود. البته گناهکار بودنِ انسان نیز می‌تواند بر حکومتها تأثیر بگذارد که آنها فاسد شده و در واقع بدی را به جای خوبی تقویت کنند. این یعنی حکومت انسانی مانند همهٔ برکات دیگر فیض مشترک که خدا عطا می‌کند، می‌تواند برای اهداف خوب یا بد بکار رود.

سازمانهای دیگر در جامعهٔ انسانی شامل مؤسسات آموزشی، تجارتها و شرکتها، انجمنهای داوطلبانه (از جمله بسیاری از خیریه‌ها و گروه‌های خدمات عمومی) و نمونه‌های بیشمار از دوستیهای انسانی روزمره هستند. همهٔ اینها تلاش می‌کنند که تا حدودی منجر به خیریت انسانها شوند و همهٔ اینها فیض مشترک خدا را ابراز می‌کنند.

6. قلمرو مذهبی.

حتی در قلمرو مذهب انسانی، فیض مشترک خدا برکاتی را به غیرایمانداران عطا می‌کند. عیسی به ما می‌گوید: "دشمنان خود را دوست بدارید و *برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند دعا کنید*" (متی ۴۴:۵) و چون هیچ محدودیتی در این پیش‌زمینه نیست، صرفاً برای نجات‌شان دعا کنید و

چون حکمِ دعا برای جفاکنندگانمان با حکم محبت به آنها همراه شده، منطقی به نظر می‌رسد که نتیجه‌گیری کنیم خدا می‌خواهد به دعاهای ما حتی برای جفاکنندگانمان، در بسیاری از قسمتهای زندگی پاسخ دهد. در واقع، پولس به‌طور خاص فرمان می‌دهد: "برای پادشاهان و همهٔ اولیاء امور" دعا کنیم (اول تیموتاوس ۲:۱-۲). وقتی ما خواهان خیریت غیرایمانداران هستیم، این با عمل خدا که نور آفتاب و باران را "بر درستکاران و بدکاران" (متی ۴۵:۵) ارزانی می‌کند، سازگار است و با عمل عیسی در طول خدمت زمینی اش که هر کی را به نزدش می‌آوردند، شفا می‌داد، سازگار است (لوقا ۴۰:۴). هیچ نشانه‌ای نیست که او قبل از عطای شفای جسمانی از همهٔ آنها بخواهد که به او ایمان آورند یا بپذیرند که او مسیحا بود.

آیا خدا به دعاهای غیرایمانداران پاسخ می‌دهد؟ اگرچه خدا وعده نداده به دعاهای غیرایمانداران پاسخ دهد، چنانکه وعده داده به دعاهای کسانیکه به نام عیسی دعا می‌کنند، پاسخ دهد و اگرچه هیچ الزامی برای پاسخ به دعاهای غیرایمانداران ندارد، به هرحال ممکن است خدا به‌خاطر فیض مشترک اش، همچنان دعاهای غیرایمانداران را شنیده و پاسخ دهد، درنتیجه رحمت و نیکویی اش را به شکل دیگری نشان دهد (مقایسه کنید با مزامیر ۹:۱۴۵، ۱۵؛ متی ۲۲:۷؛ لوقا ۳۵:۶-۳۶). این ظاهراً از اول تیموتاوس ۱۰:۴ است که می‌گوید خدا "نجات‌دهندهٔ همهٔ آدمیان و مخصوصاً ایمانداران است". در اینجا "نجات‌دهنده" نمی‌تواند به معنای "کسی که گناهان را می‌بخشد و حیات ابدی عطا می‌کند"، محدود شود، چون این چیزها به غیرایمانداران عطا نشده است. در اینجا "نجات‌دهنده" باید مفهوم کلّی‌تری داشته باشد- یعنی "کسی که از پریشانی نجات می‌دهد، کسی که رهایی می‌بخشد". خدا غالباً در مشکلات یا پریشانیها، دعاهای غیرایمانداران را می‌شنود و با فیض، آنها را از مشکلات رهایی می‌دهد. بعلاوه، حتی غیرایمانداران غالباً به‌خاطر نیکویی آفرینش، رهایی از خطر و برکات خانواده، خانه، دوستیها و کشور، نسبت به خدا حسّ شکرگزاری دارند.

7. فیض مشترک مردم را نجات نمی‌دهد.

ما با وجود همهٔ اینها باید بدانیم که فیض مشترک با فیض نجات‌بخش فرق دارد. فیض مشترک، قلب انسان را عوض نمی‌کند یا انسانها را به توبه و ایمان واقعی هدایت نمی‌کند- این نمی‌تواند مردم را نجات دهد و نجات نمی‌دهد (اگرچه در حوزهٔ عقلانی و اخلاقی می‌تواند آنها را آماده کند تا بیشتر خواهان پذیرش انجیل شوند). فیض مشترک از گناه جلوگیری می‌کند، اما جایگاه اساسی کسی را نسبت به گناه تغییر نمی‌دهد و به میزان قابل توجهی، ماهیت سقوط کردهٔ انسان را پاک نمی‌سازد.

ما باید بدانیم که اعمال غیرایمانداران که با فیض مشترک انجام می‌شود، به‌تنهایی شایستهٔ تأیید یا لطف خدا نیستند. این اعمال از ایمان سرچشمه نمی‌گیرند ("هر عملی که از روی ایمان نباشد، گناه است" رومیان ۱۴:۲۳)، اینها با انگیزهٔ محبت به خدا نیز نمی‌باشند (متی ۲۲:۳۷)، بلکه به‌نوعی، محبت به خود هستند. بنابراین، اگرچه می‌توانیم بی‌درنگ بگوییم اعمال غیرایمانداران که ظاهراً مطابق قوانین خداست، به‌نوعی "نیکو" هستند، اما از لحاظ استحقاق تأیید خدا نیکو نیستند و هرگز خدا را در برابر گناهکاران موظف نمی‌کنند.

نهایتاً باید بدانیم غیرایمانداران غالباً بیش از ایمانداران، فیض مشترک را دریافت می‌کنند- شاید آنها ماهرتر، سختکوش‌تر، باهوش‌تر، خلاق‌تر باشند، یا از مزایای مادی بیشتری در این زندگی برخوردار باشند که از آن لذت ببرند. این به هیچ عنوان نشان نمی‌دهد که آنها کاملاً بیشتر مورد لطف خدا هستند یا در نجات ابدی سهیم خواهند شد، بلکه فقط نشان می‌دهد که خدا برکات فیض مشترک را به طرق گوناگون توزیع می‌کند، غالباً برکات بسیار مهم را به غیرایمانداران عطا می‌کند. البته در همهٔ اینها باید نیکویی خدا را تصدیق کنند (اعمال ۱۴:۱۷) و بدانند ارادهٔ مکشوف خدا این است که "مهربانی خدا" باید نهایتاً آنها را به "توبه" هدایت کند (رومیان ۲:۴).

پ. دلایل فیض مشترک

چرا خدا فیض مشترک را به گناهکاران نالایقی که هرگز نجات نخواهند یافت، ارزانی می‌کند؟ ما می‌توانیم حداقل چهار دلیل را بیان کنیم.

1. ***تا آنانی را که نجات خواهند یافت، فدیه دهد.***

پترس می‌گوید روز داوری و مجازات نهایی به تأخیر افتاده، چون هنوز افراد بیشتری باید نجات یابند: "خداوند در انجام آنچه وعده داده است آنچنان که بعضی‌ها گمان می‌کنند دیر نمی‌کند، بلکه با صبر، شما را تحمل می‌نماید، *زیرا نمی‌خواهد کسی نابود شود بلکه می‌خواهد همه از گناهان خود توبه کنند*. روز خداوند مانند یک دزد خواهد آمد" (دوم پترس ۳:۹-۱۰). در واقع، این دلیل از ابتدای تاریخ بشریت وجود داشت، چون اگر خدا می‌خواست کسی را از بین جماعت گناهکار انسانها نجات دهد، نمی‌توانست همهٔ گناهکاران را بلافاصله نابود کند (چون در این صورت هیچ نژاد انسانی باقی نمی‌ماند). بلکه او انتخاب کرد که به انسانهای گناهکار اجازه بدهد مدتی زندگی کنند تا بتوانند فرصت توبه داشته باشند و بچه‌دار شوند و نسل بعدی را برای زندگی توانمند سازند و بعد انجیل را شنیده و توبه کنند.

2. ***برای نشان دادن نیکویی و رحمت خدا.***

نیکویی و رحمت خدا فقط در نجات ایمانداران دیده نمی‌شود، بلکه در برکاتی که به گناهکاران نالایق می‌بخشد، دیده می‌شود. وقتی خدا "نسبت به ناسپاسان و خطاکاران مهربان است" (لوقا ٦:٣٥)، مهربانی او در جهان، برای جلال او آشکار می‌شود. داوود می‌گوید: "خداوند *برای همگان نیکوست* و رحمت‌های اش بر همهٔ مخلوقات وی است" (مزامیر ۱۴۵:۹). در داستان عیسی که با فرمانروای ثروتمند و جوان صحبت می‌کند، می‌خوانیم: "عیسی *با محبت به او* نگاه کرد" (مرقس ۱۰:۲۱)، اگرچه این مرد غیرایماندار بود و لحظه‌ای بعد به‌خاطر دارایی‌های زیادش از عیسی رویگردان می‌شد. بِرکوف می‌گوید خدا "برکات بیان‌نشدنی را بر همهٔ انسانها فرو می‌ریزد و همچنین

به‌وضوح نشان می‌دهد که اینها حالاتی از یک طبع مطلوب در خداست که به هرحال فاقد ارادهٔ مثبت برای بخشش گناهشان، برداشتن حکمشان و اعطای نجات به آنهاست".[1]

ناعادلانه نیست که خدا مجازات گناه را به تأخیر اندازد و برکات موقت به انسانها عطا کند، چون مجازات فراموش نشده، بلکه فقط به تعویق افتاده است. خدا با تأخیر در مجازات، به‌وضوح نشان می‌دهد که از اجرای داوری نهایی خشنود نمی‌شود، بلکه از نجات زنان و مردان خشنود می‌شود. "خداوند می‌فرماید: "آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم قسم که من از مرگ شخص شریر خوشنود نمی‌شوم، بلکه می‌خواهم که او از راه بدی که در پیش گرفته است بازگردد و زنده بماند" (حزقیال ۱۱:۳۳). خدا "می‌خواهد همهٔ آدمیان نجات یابند و حقیقت را بشناسند" (اول تیموتاوس ۴:۲). در همهٔ اینها، تأخیر در مجازات، به‌وضوح رحمت و نیکویی و محبت خدا را نشان می‌دهد.

3. *برای نشان دادن عدالت خدا.*

وقتی خدا بارها از گناهکاران دعوت می‌کند که ایمان آورند و آنها بارها دعوت اش را رد می‌کنند، عدالت خدا در محکوم کردن آنها، با وضوح بیشتری دیده می‌شود. پولس به کسانیکه بر بی‌ایمانی اصرار می‌ورزند، هشدار می‌دهد که فقط خشم بیشتری را برای خود می‌اندوزند: "اما تو به سبب سرسختی و دلِ ناتوبه کارت، غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می‌اندوزی، روزی که در آن داوری عادلانهٔ خدا آشکار خواهد شد" (رومیان ۵:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در روز داوری، "هر دهانی بسته شود" (رومیان ۱۹:۳)، و هیچ‌کس نمی‌تواند مخالفت کند که خدا ناعادل بوده است.

4. *برای نشان دادن جلال خدا.*

نهایتاً، جلال خدا به طریقهای بسیار توسط اعمال انسانها در همهٔ قسمتهایی که فیض مشترک خدا عمل می‌کند، نشان داده می‌شود. زنان و مردان در تشکیل و بکارگیری حاکمیت بر زمین، حکمت خالق‌شان را نشان داده و منعکس می‌کنند، خصوصیات الهی مهارت و فضیلت اخلاقی و اقتدار بر جهان و غیره را نشان می‌دهند. اگرچه همهٔ این کارها با انگیزه‌های گناه‌آلود لکه‌دار شده، اما به

هرحال برتری خالقمان را منعکس کرده و بنابراین خدا را جلال می‌دهند، نه کاملاً یا تماماً، اما به هرحال، به‌طرز مهمی این کار را می‌کنند.

ج. پاسخ ما به آموزهٔ فیض مشترک

در تفکر دربارهٔ انواع مختلف نیکویی که به‌خاطر وفور فیض مشترک خدا در زندگی غیرایمانداران دیده می‌شود، باید سه نکته را در نظر داشته باشیم:

1. ***فیض مشترک به این معنا نیست که دریافت‌کنندگانش نجات خواهند یافت.***

حتی میزان بسیار زیادی از فیض مشترک، به این معنا نیست که دریافت‌کنندگانش نجات خواهند یافت. حتی ماهرترین، باهوش‌ترین، ثروتمندترین و قدرتمندترین افراد دنیا، همچنان به انجیل عیسی مسیح نیاز دارند، وگرنه تا ابد محکوم خواهند بود! حتی خوش اخلاق‌ترین و مهربان‌ترین همسایه‌مان همچنان به انجیل عیسی مسیح نیاز دارد، وگرنه تا ابد محکوم خواهد بود! شاید در ظاهر به نظر برسد که هیچ نیازی ندارند، اما کتاب مقدس همچنان می‌گوید غیرایمانداران "دشمنان" خدا هستند (رومیان ۵:۱۰؛ مقایسه کنید با کولسیان ۱:۲۱؛ یعقوب ۴:۴) و "برخلاف" مسیح هستند (متی ۱۲:۳۰). آنها "طوری زندگی می‌کنند که گویی دشمنان صلیب مسیح هستند" و "افکار خود را به چیزهای دنیوی مشغول می‌سازند" (فیلیپیان ۳:۱۸-۱۹) و "همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا" هستند (افسسیان ۲:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

2. ***ما باید مراقبت باشیم که کارهای خوب غیرایمانداران را به‌عنوان کارهای کاملاً بد رد نکنیم.***

غیرایمانداران با فیض مشترک، *کارهای* خوب می‌کنند و ما باید دست خدا را در آنها ببینیم و شکرگزار فیض مشترک باشیم که در دوستیها، اعمال محبت‌آمیز و طریق‌هایی که باعث برکت دیگران می‌شود، عمل می‌کند. همهٔ اینها- اگرچه غیرایمانداران از آن آگاه نیستند- نهایتاً از سوی خداست، و او به‌خاطر اینها سزاوار جلال است.

3. *آموزهٔ فیض مشترک باید دل ما را برای شکرگزاری بیشتر از خدا تکان دهد.*

وقتی ما در خیابان راه می‌رویم و خانه‌ها و باغها و خانواده‌هایی را می‌بینیم که در امنیت زندگی می‌کنند، یا در بازار تجارت می‌کنیم و نتایج فراوان پیشرفت تکنولوژی را می‌بینیم، یا در جنگل راه می‌رویم و زیبایی طبیعت را می‌بینیم، یا توسط حکومت محافظت می‌شویم یا از انبارهای گستردهٔ دانش انسانی آموزش می‌بینیم، باید بدانیم که نه‌تنها خدا در حاکمیت اش نهایتاً مسئول همهٔ این برکات است، بلکه همهٔ آنها را به گناهکارانی عطا کرده که *کاملاً* برای دریافت هر یک از آنها *نالایق* هستند! این برکات دنیا نه‌تنها نشانهٔ قدرت و حکمت خدا هستند، بلکه به‌طور پیوسته نشانهٔ ظهور *فیض* فراوان او هستند. تشخیص این حقیقت باید باعث شود که در هریک از اعمال زندگی، قلب‌مان مملو از شکرگزاری خدا شود.

2. سؤالاتی برای مرور

1. اگر مجازات گناه، مرگ است (رومیان ۲۳:٦)، خدا چگونه می‌تواند به اعطای برکات به انسانها ادامه دهد؟
2. فرق بین "فیض نجات‌بخش" و "فیض مشترک" را بیان کنید.
3. نمونه‌ای از فیض مشترک را در هر یک از قلمروهای زیر بیان کنید:
   - قلمرو جسمانی
   - قلمرو عقلانی
   - قلمرو اخلاقی
   - قلمرو خلاقیت
   - قلمرو اجتماعی
   - قلمرو مذهبی
4. چهار دلیل خدا از اعطای فیض مشترک را بیان کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا پیش از مطالعهٔ این فصل، دربارهٔ اینکه غیرایمانداران لایق مزایای روزمرهٔ دنیای اطرافشان هستند، دیدگاه متفاوتی داشتید؟ چگونه دیدگاهتان تغییر کرد، اگر تغییر کرده است؟
2. آیا نمونه‌هایی را می‌شناسید که خدا به دعاهای غیرایمانداران که در سختی بودند، پاسخ داده باشد، یا به دعاهای شما برای نیازهای یک دوست غیرایماندار پاسخ داده باشد؟ آیا این درِ را برای اعلام انجیل باز کرده است؟ آیا غیرایمانداران نهایتاً به مسیح ایمان آوردند؟ آیا به نظرتان خدا غالباً از برکات فیض مشترک به‌عنوان وسیله‌ای برای آماده‌سازی انسانها در دریافت انجیل استفاده می‌کند؟
3. به چه طریقهایی این آموزه، نحوهٔ ارتباطتان با یک همسایه یا دوست غیرایماندار را تغییر خواهد داد؟ آیا باعث می‌شود که به‌خاطر آن نیکویی که در زندگی‌شان می‌بینید، شکرگزار باشید؟
4. آیا این فصل نحوهٔ نگرشتان را نسبت به مهارت و خلاقیت در حوزه‌هایی همچون موسیقی، هنر، معماری یا شعر یا (چیزهای بسیار مشابه)، خلاقیت ابراز شده در فعالیتهای ورزشی تغییر داده است؟
5. اگر شما به یک غیرایماندار محبت کنید و او هرگز مسیح را نپذیرد، آیا این در نظر خدا نیکویی محسوب می‌شود (مراجعه کنید به متی ۵:۴۴-۴۵؛ لوقا ۶:۳۶-۳۲)؟ این چه نفع داشته است؟ به نظرتان چرا خدا حتی نسبت به کسانیکه هرگز نجات نخواهند یافت، نیکوست؟ آیا فکر می‌کنید ما ملزم هستیم که به ایمانداران، بیش از غیرایمانداران نیکویی کنیم؟

4. اصطلاحات خاص

فیض مشترک

فیض نجات‌بخش

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

لوقا ٦:٣٥-٣٦

"اما شما به دشمنان خود محبت نمایید و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که اجر بزرگ خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود، زیرا او نسبت به ناسپاسان و خطاکاران مهربان است. پس همانطور که پدر شما رحیم است، رحیم باشید".

---

1. لوئیس بِرکوف، معرفی الهیات نظام‌مند (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979)، صفحهٔ ۴۴۵.

فصل هجدهم

برگزیدگی

+ چه زمانی و چرا خدا ما را برگزید؟

+ آیا بعضیها برگزیده نیستند؟

ما در فصلهای قبل، دربارهٔ این حقیقت صحبت کردیم که همهٔ ما گناه کرده‌ایم و لایق مجازات ابدی خدا هستیم، و این حقیقت که مسیح مُرد و نجات را برای ما *بدست آورد*. اما اکنون در فصلهای باقیماندهٔ این بخش (فصلهای ۱۸-۲۵) به نحوهٔ *بکارگیری* این نجات توسط خدا در زندگیمان خواهیم پرداخت. ما در این فصل با عمل برگزیدگی خدا آغاز می‌کنیم، یعنی تصمیم او قبل از آفرینش جهان، در برگزیدن ما برای نجات. البته این عمل برگزیدگی (دقیقاً) بخشی از *کاربرد* نجات برای ما نیست، چون این پیش از آنکه مسیح نجات ما را با مُردن بر روی صلیب بدست آورد، وجود داشت. اما ما در این قسمت به برگزیدگی می‌پردازیم، چون از لحاظ ترتیب تاریخی، این *آغاز* برخورد فیض‌بخش خدا با ماست. بنابراین، به‌درستی، این قدم اول در فرایند نجات ما توسط خدا در نظر گرفته شده است.

قدمهای دیگر در کار خدا برای بکارگیری نجات در زندگیمان، شامل شنیدن دعوت انجیل از سوی ما، تولد تازهٔ ما توسط روح‌القدس، پاسخ ما با ایمان و توبه، و بخشش خدا برای ما و اعطای عضویت در خانواده‌اش است، در عین حال که رشد در زندگی مسیحی را به ما عطا می‌کند و ما را در طول زندگی نسبت به خودش وفادار نگه می‌دارد. ما در پایان زندگیمان می‌میریم و به حضورش می‌رویم، بعد وقتی مسیح بازمی‌گردد، بدنهای قیام کرده می‌گیریم و فرایند بدست آوردن نجات تکمیل می‌شود.

الهیدانان مختلف، اصطلاحات خاصی را به شماری از این وقایع نسبت داده و غالباً آنها را با ترتیب خاصی بیان کرده‌اند که معتقد اند به این ترتیب در زندگی‌مان اتفاق می‌افتند. این فهرست وقایع که خدا نجات را در ما بکار می‌برد، *ترتیب نجات* نامیده شده و گاهی اوقات با عبارت لاتین به آن اشاره می‌شود، *ordo salutis*، که فقط به معنای "ترتیب نجات" است. پیش از صحبت دربارهٔ این عناصر کاربرد نجات در زندگیمان، می‌توانیم در اینجا فهرست کامل عناصری را ارائه کنیم که در فصلهای بعدی به آنها رسیدگی خواهد شد:

ترتیب نجات

1. برگزیدگی (کسانیکه خدا انتخاب می‌کند تا نجات یابند)
2. دعوت انجیل (اعلام پیغام انجیل)
3. تولد تازه (تولد دوباره یافتن)
4. ایمان آوردن (ایمان و توبه)
5. عادل‌شمردگی (جایگاه درست قانونی)
6. فرزند خواندگی (عضویت در خانوادهٔ خدا)
7. تقدیس (رفتار صحیح در زندگی)
8. پایداری (مسیحی ماندن)
9. مرگ (با خداوند بودن)
10. جلال یافتن (دریافت بدن قیام کرده)

باید در اینجا توجه کنیم که موارد ۲-٦ و بخشی از مورد ۷، همگی در "مسیحی شدن" سهیم هستند. مورد ۷ و ۸ در این زندگی عمل می‌کنند، مورد ۹ در پایان این زندگی رُخ می‌دهد و مورد ۱۰ در بازگشت مسیح رُخ می‌دهد.

ما مبحث ترتیب نجات را با مورد اول، یعنی برگزیدگی آغاز می‌کنیم. دربارهٔ این موضوع، در پایان این فصل، در سؤال "مردودّیت" نیز صحبت خواهیم کرد، تصمیم خدا برای حذف کسانیکه نجات

نخواهند یافت و آنها را به‌خاطر گناهانشان مجازات خواهد کرد. چنانکه در مطالب بعدی توضیح داده خواهد شد، برگزیدگی و مردودیت، در جوانب مهم متعددی متفاوت اند و باید اینها را تشخیص دهیم تا تفکر نادرستی دربارۀ خدا یا اعمال اش نداشته باشیم.

اصطلاح *از پیش برگزیدگی* نیز بارها در این مبحث بکار رفته است. در این کتاب درسی و به‌طور کلی در الهیات اصلاح‌یافته، *از پیش برگزیدگی*، یک اصطلاح گسترده است و شامل دو جنبۀ برگزیدگی (برای ایمانداران) و مردودّیت (برای غیر ایمانداران) است. به هرحال، اصطلاح *از پیش برگزیدگی دوگانه*، اصطلاح مفیدی نیست، چون استنباط می کند که برگزیدگی و مردودیت، به‌طور یکسان توسط خدا اجرا می‌شوند و تفاوتی اساسی در بین آنها وجود ندارد، که این قطعاً درست نیست. بنابراین، اصطلاح *از پیش برگزیدگی دوگانه*، به‌طور کلی توسط الهیدانان اصلاح‌یافته بکار نرفته، اگرچه گاهی اوقات برای اشاره به تعلیم اصلاح‌یافته توسط منتقدین آن بکار رفته است. اصطلاح *از پیش برگزیدگی دوگانه*، در این کتاب برای اشاره به برگزیدگی و مردودیت بکار نخواهد رفت، چون تمایزشان را مبهم می کند و نشانۀ صحیحی از مطلب آموخته شده ارائه نمی کند.

1. توضیح و پایۀ کتاب مقدسی

ما می‌توانیم برگزیدگی را اینطور تعریف کنیم: *برگزیدگی، عمل خدا پیش از آفرینش است که بعضیها را برای نجات برمی‌گزید، نه بر حسب شایستگی که از پیش در آنها می‌بیند، بلکه فقط به‌خاطر خشنودی مطلق خود.*

در کلیسا، مباحثات بسیار زیاد و سوءتفاهمات زیادی دربارۀ این آموزه وجود داشته است. بسیاری از سؤالات بحث‌برانگیز دربارۀ اراده و مسئولیت انسان و عدالت خدا دربارۀ انتخابهای انسان، تا حدودی در ارتباط با مشیت الهی خدا صحبت کرده ند (فصل ۸). ما در اینجا فقط بر سؤالات دیگر تمرکز خواهیم کرد که به‌طور خاص مربوط به سؤال برگزیدگی است.

روش ما در این فصل، این است که اول فقط تعدادی از عبارات را از عهدجدید بازگو کنیم که دربارۀ برگزیدگی صحبت می کنند. بعد سعی خواهیم کرد هدف خدا را که نویسندگان عهدجدید در آموزۀ

برگزیدگی می‌بینند، درک کنیم. نهایتاً سعی خواهیم کرد ادراکمان را دربارهٔ این آموزه به‌وضوح بیان کنیم و به بعضی از مخالفتها پاسخ داده و آموزهٔ مردودیت را در نظر بگیریم.

الف. آیا عهدجدید از پیش برگزیدگی را تعلیم می‌دهد؟

ظاهراً عبارات متعددی در عهدجدید، به‌طور نسبتاً واضحی تأیید می‌کنند که خدا از قبل تعیین کرده که چه کسانی نجات خواهند یافت. مثلاً وقتی پولس و برنابا، موعظه‌شان را در بین غیریهودیان در انطاکیهٔ پیسیدیه آغاز کردند، لوقا می‌نویسد: "وقتی غیریهودیان این گفتار را شنیدند خوشحال شدند و از کلام خدا تعریف کردند و *آنانی که برای دریافت زندگی ابدی معین شده بودند، ایمان آوردند*" (اعمال ۱۳:۴۸). مهم است که لوقا به‌طور گذرا، حقیقت برگزیدگی را ذکر می‌کند. چنانکه گویی این یک اتفاق عادی در موعظهٔ انجیل بود. چه تعدادی ایمان آوردند؟ "آنانی که برای دریافت زندگی ابدی معین شده بودند، ایمان آوردند".

در رومیان ۸:۲۸-۳۰ می‌خوانیم: "ما می‌دانیم همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم در کارند، زیرا خدا *آنانی را که از ابتدا می‌شناخت از پیش برگزید تا به شکل پسر او درآیند* و تا پسر، نخستین برادر در میان برادران بسیار باشد. او *کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود خوانده است*، و *خوانده‌شدگان را عادل شمرد* و *عادلان را نیز جاه و جلال بخشید*".

پولس در باب بعدی، در صحبت از اینکه خدا یعقوب را برگزید و عیسو را برنگزید، می‌گوید که این به‌خاطر اعمال یعقوب یا عیسو نبود، بلکه فقط برای ادامهٔ هدف برگزیدگی خدا بود: "پیش از تولد بچه‌های دوگانگی او و پیش از اینکه این دو نفر عملی نیک یا بد انجام دهند، به رِبِکا گفته شد: "برادر بزرگ خادم برادر کوچک خواهد بود." *تا اینکه مقصد خدا در انتخاب یکی از این دو نفر ثابت بماند* و این انتخاب مشروط به دعوت او باشد، نه به اعمال انسان. چنانکه نوشته شده است: "یعقوب را دوست داشتم اما از عیسو متنفر بودم." (رومیان ۹:۱۱-۱۳).

دربارهٔ اینکه بعضی از اسرائیلیها نجات یافتند، ولی بعضیها نجات نیافتند، پولس می‌گوید: "اسرائیل آنچه را که می‌طلبد نیافته است، لکن *برگزیدگان* یافتند و باقی‌ماندگان سختدل گردیدند" (رومیان ۷:۱۱، ترجمهٔ قدیم). در اینجا دوباره پولس دو گروه متفاوت در قوم اسرائیل را نشان می‌دهد. "برگزیدگان"، نجاتی را که می‌طلبیدند، یافتند، ولی کسانیکه برگزیده نبودند، فقط "سختدل گردیدند".

پولس در آغاز افسسیان، صریحاً دربارهٔ گزینش ایمانداران توسط خدا در پیش از آفرینش جهان صحبت می‌کند: "خدا *ما را پیش از آفرینش دنیا در مسیح برگزید* تا در پیشگاه او مقدس و بی‌عیب باشیم. *به سبب محبت خود* و بر حسب صلاحدید ارادهٔ خویش، برای ما *مقدر فرمود* که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح فرزندان او شویم. تا خدا را برای فیض پُرشکوهِ او که رایگان در پسر ـ عزیز خود به ما بخشیده است، سپاس گوئیم" (افسسیان ۱:۴-۶).

در اینجا پولس به ایمانداران می‌نویسد و به‌طور خاص می‌گوید خدا در مسیح "ما را برگزید"، به‌طور کلی به ایمانداران اشاره می‌کند. به همین ترتیب، در چند آیهٔ بعد می‌گوید: "تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، [*مقدّر و تعیین شدیم که*] مایهٔ ستایشِ جلال او باشیم" (افسسیان ۱:۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

او به تسالونیکیان می‌نویسد: "ای برادران، ما می‌دانیم که *خدا* شما را دوست دارد و *شما را برگزیده است*، زیرا ما انجیل را تنها در قالب کلمات نزد شما نیاوردیم، بلکه با قدرت روح‌القدس و اطمینان کامل به حقانیت آن" (اول تسالونیکیان ۱:۴-۵).

پولس می‌گوید این حقیقت که وقتی او انجیل را موعظه کرد، تسالونیکیان *ایمان آوردند* ("زیرا ما انجیل را... با قدرت... و اطمینان کامل به حقانیت آن" نزد شما آوردیم)، *دلیل او برای این آگاهی است که خدا آنها را انتخاب کرد*. به محض اینکه آنها ایمان آوردند، پولس نتیجه‌گیری کرد که مدتها پیش، خدا آنها را برگزیده بود و بنابراین وقتی موعظه کرد، آنها ایمان آوردند. او بعداً به همان کلیسا می‌نویسد: "اما ای برادران که محبوب خدایید، ما باید همواره خدا را به‌خاطر وجود شما شکر

گوییم، زیرا *خدا شما را از آغاز برگزید* تا به‌واسطهٔ عمل تقدیس‌کنندهٔ روح و ایمان بـه حقیقـت نجـات یابید" (دوم تسالونیکیان ۱۳:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

وقتی پولس دربارهٔ این صحبت می‌کند که چرا خدا ما را نجات داد و به نـزد خـود فراخوانـد، صریحـاً انکار می‌کند که این به‌خاطر اعمال ما بود، بلکه به هدف خدا و فیض اش از ازل اشـاره می‌کنـد کـه سزاوار اش نبودیم. او می‌گوید خدا "ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعـمال مـا بلکه بر حسب *اراده خود [هدف خود] و آن فیضی که قبل از قدیم‌الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد*" (دوم تیموتائوس ۹:۱، ترجمهٔ قدیم).

پترس در رساله‌ای به صدها مسیحی در بسیاری از کلیساهای آسیای صغیر می‌نویسد: "به کسـانیکه در سرتاسر ایالات پُنطُس، غلاتیه، کَپَدوکیه، آسیا و بِطونیه مهاجر و پراکنده شده و *برگزیدهٔ خدا انـد*" (اول پترس ۱:۱). بعداً آنها را "نژادی *برگزیده*" می‌خواند (اول پترس ۹:۲).

در رویـای یوحنـا در مکاشـفه، کسـانیکه تسـلیم جفـا نشـده و وحـش را پرسـتش نمی‌کننـد، کسـانی هستند که نامشان پیش از آفرینش جهان در کتاب حیات نوشته شده: "بر همهٔ امتها و ملتها و زبانها و قبایل دنیا اقتدار یابد. تمام مردم دنیا او را پرستش خواهند کرد، یعنی *کسانی که پیش از پیدایش عالم نامشان در کتاب زندگی* که متعلـق بـه بـره ذبـح شـده می‌باشـد، *ثبت نشـده اسـت*" (مکاشـفه ۸-۱۳:۷). به همین ترتیب، ما در مکاشفه ۱۷ دربارهٔ وحش می‌خوانیم کـه در چـاه بی‌انتهاسـت: "از میان مردمان روی زمین *آنانی که نام‌هایشان پیش از پیدایش دنیا در کتاب زندگی نوشته نشده بود*، از دیدن این حیوان تعجب خواهند کرد، زیرا او زنده بود ولی دیگر زنده نیست اما باز هم خواهد آمد" (مکاشفه ۸:۱۷).

ب. عهدجدید چگونه تعلیم برگزیدگی را ارائه می‌کند؟

بعد از مطالعهٔ این آیات دربارهٔ برگزیدگی، باید این آموزه را از دیدگاه عهدجدید ببینیم.

1. *به‌عنوان تسلّی.*

نویسندگان عهدجدید غالباً آموزهٔ برگزیدگی را به‌عنوان تسلّی برای ایمانداران ارائه می‌کنند. وقتی پولس به رومیان اطمینان می‌بخشد که "همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم درکارند" (رومیان ۲۸:۸)، او عمل از پیش برگزیدگی توسط خدا را دلیلی برای اطمینان ما از این حقیقت بیان می‌کند. او در آیهٔ بعد توضیح می‌دهد: "زیرا خدا آنانی را که از ابتدا می‌شناخت از پیش برگزید تا به شکل پسر او درآیند... کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود خوانده است... عادل شمرد... جلال بخشید" (رومیان ۲۹:۸-۳۰). نکتهٔ پولس این است که بگوید خدا همیشه برای خیریت کسانیکه آنان را به نزد خود فراخوانده، عمل کرده است. اگر پولس به گذشتهٔ دور، یعنی پیش از آفرینش دنیا نگاه کند، می‌بیند که خدا قومش را *از پیش می‌شناخت و از پیش تعیین کرد* تا به شکل مسیح درآیند.[1] اگر به گذشتهٔ نزدیک نگاه کند، درمی‌یابد که خدا قومش را *فراخواند و عادل شمرد*، کسانیکه از پیش تعیین کرده بود. اگر بعد از آن به آینده نگاه کند، یعنی وقتی مسیح بازمی‌گردد، می‌بیند که خدا تعیین کرده که به کسانیکه به مسیح ایمان دارند، *بدنهای* کامل و *جلال یافته* بدهد. خدا از ازل تا ابد، با در نظر داشتن خیریت قومش عمل کرده است. اما اگر خدا همیشه برای خیریت ما عمل کرده و در آینده برای خیریت ما عمل خواهد کرد، پولس اینطور استدلال می‌کند که *آیا او در موقعیت کنونی ما* نیز همه چیز را برای خیریت ما بکار نخواهد برد؟ به این ترتیب، از پیش برگزیدگی به‌عنوان تسلّی ایمانداران در وقایع روزمرهٔ زندگی است.

2. *به‌عنوان دلیلی برای ستایش خدا.*

پولس می‌گوید: "بر حسب صلاحدید ارادهٔ خویش، برای ما مقدر فرمود که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح فرزندان او شویم. تا خدا را برای *فیض پُرشکوهِ او* که رایگان در پسر عزیز خود به ما بخشیده است، *سپاس گوئیم*" (افسسیان ۵:۱-۶). همچنین می‌گوید: "تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، *مایهٔ ستایشِ جلال او باشیم*" (افسسیان ۱۲:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

پولس به مسیحیان تسالونیکی می‌گوید: "پیوسته درباره جمیع شما *خدا را شکر می‌کنیم*... زیرا که ای برادران و ای عزیزان خدا، *از برگزیده شدن شما مطلع هستیم*" (اول تسالونیکیان ۱:۲، ۴، ترجمهٔ قدیم). دلیل اینکه پولس می‌تواند به‌خاطر مسیحیان تسالونیکی خدا را شکر کند، این است که می‌داند نهایتاً خدا مسئول نجات آنهاست و در واقع آنها را برگزیده که نجات یابند. این در دوم تسالونیکیان ۱۳:۲ واضحتر بیان شده: "اما ای برادران که محبوب خدایید، ما باید همواره *خدا را به‌خاطر وجود شما شکر گوییم، زیرا خدا شما را* از آغاز *برگزید* تا به‌واسطهٔ عمل تقدیس‌کنندهٔ روح و ایمان به حقیقت نجات یابید" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس موظف بود به‌خاطر مسیحیان تسالونیکی خدا را شکر کند، چون می‌دانست نهایتاً نجات‌شان به‌خاطر گزینش خدا بود. بنابراین، شایسته است که پولس به‌خاطر آنها خدا را شکر کند، به جای اینکه به‌خاطر ایمان نجات بخش‌شان از آنها تعریف و تمجید کند.

وقتی آموزهٔ برگزیدگی را اینطور درک می‌کنیم، ستایش خدا برای نجاتمان را بیشتر می‌کند و به‌طور جدّی هر غروری را کاهش می‌دهد، غرور به‌خاطر این تفکر که نجاتمان به‌خاطر چیز خوبی در ماست یا به‌خاطر چیزی که باید برای آن امتیازی را دریافت کنیم.

3. *به‌عنوان تشویقی برای بشارت.*

پولس می‌گوید: "همه چیز را به‌خاطر برگزیدگان خدا تحمل می‌کنم تا آنها نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است همراه با جلال ابدی آن به دست آورند" (دوم تیموتاوس ۱۰:۲). او می‌داند که خدا بعضیها را برگزیده که نجات یابند و آن را تشویقی برای موعظهٔ انجیل می‌بیند، حتی اگر به معنای تحمل رنج بسیار باشد. برگزیدگی، تضمین پولس است که در بشارت اش به موفقیت دست خواهد یافت، زیرا می‌داند بعضی از کسانیکه با آنها صحبت می‌کند، برگزیده خواهند بود و به انجیل ایمان آورده و نجات خواهند یافت. مانند این است که یک نفر ما را به ماهیگیری دعوت کند و بگوید: "من تضمین می‌کنم که ماهی‌هایی را خواهی گرفت- آنها گرسنه و منتظرند".

پ. سوءتفاهمات دربارهٔ آموزهٔ برگزیدگی

1. برگزیدگی به معنای سرنوشت‌گرایی یا سیستم مکانیکی نیست.

گاهی اوقات مخالفین آموزهٔ برگزیدگی می‌گویند این "سرنوشت‌گرایی" است یا یک "نظام مکانیکی" را برای جهان ارائه می‌کند. منظور از "سرنوشت‌گرایی"، نظامی است که در آن انتخابها و تصمیمات انسان واقعاً تفاوتی ایجاد نمی‌کنند. در سرنوشت‌گرایی، هر کاری که بکنیم، همه چیز به همان شکلی خواهد بود که قبلاً مقدّر شده است. درنتیجه، انسانیّت ما نابوده شده و انگیزهٔ پاسخگویی اخلاقی از بین می‌رود. در یک سیستم مکانیکی، تصویر یک دنیای غیرشخصی را داریم که در آن همهٔ اتفاقات بدون انعطاف توسط نیروی غیرشخصی از مدتها پیش تعیین شده و دنیا به‌طور مکانیکی عمل می‌کند، پس انسانها بیشتر مانند ماشین یا روبات هستند تا اشخاص واقعی. در اینجا نیز شخصیت واقعی انسان تا حدّ یک ماشین کاهش می‌یابد که فقط بر اساس برنامه‌های از پیش تعیین شده و در پاسخ به علّتها و تأثیرات از پیش تعیین شده عمل می‌کند.

برخلاف تصویر مکانیکی، عهدجدید کلّ عمل نجات ما را به‌عنوان چیزی که توسط یک خدای شخصی در ارتباط با مخلوقات شخصی انجام شده می‌داند. خدا "به سبب محبت خود... برای ما مقدر فرمود که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح فرزندان او شویم" (افسسیان ۱:۵). عمل برگزیدگی خدا غیرشخصی یا مکانیکی نبود، بلکه از محبت شخصی به برگزیدگان نشأت می‌گرفت. بعلاوه، وقتی دربارهٔ پاسخ‌مان به پیشنهاد انجیل صحبت می‌کنیم، کتاب مقدس دائماً ما را به‌عنوان موجودات مکانیکی یا روبات نمی‌بیند، بلکه به‌عنوان *اشخاص واقعی*، موجودات شخصی می‌بیند که به‌طور ارادی انتخاب می‌کنند که انجیل را بپذیرند یا رد کنند.[۲] عیسی از همه دعوت می‌کند: "ای تمامی زحمتکشان و گرانباران *نزد من بیایید* و من به شما آرامی خواهم داد" (متی ۱۱:۲۸). در پایان مکاشفه، این دعوت را می‌خوانیم: "روح و عروس می‌گویند: "بیا!" هر آنکه می‌شنود، بگوید: "بیا!" هر که تشنه است بیاید، و هر *که اشتیاق دارد*، آب زندگی را بپذیرد که این بخششی است رایگان"

(مکاشفه ۱۷:۲۲). این دعوت و بسیاری دیگر مانند این، به اشخاص واقعی اشاره می‌کنند که قادر به شنیدن دعوت هستند و می‌توانند با تصمیم ارادی پاسخ دهند.

برخلاف اتهام سرنوشت‌گرایی، ما تصویر بسیار متفاوتی را در عهدجدید می‌بینیم. ما نه‌تنها به‌عنوان اشخاص واقعی، به‌طور ارادی انتخاب می‌کنیم، بلکه این انتخابها واقعی هستند، چون بر جریان وقایع دنیا تأثیر می‌گذارند. بر زندگی ما و زندگی و مقصد دیگران تأثیر می‌گذارند. پس "*هر کس به او ایمان بیاورد از او بازخواست نمی‌شود اما کسی که به او ایمان نیاورد زیر حکم باقی می‌ماند*، زیرا به اسم پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده است" (یوحنا ۱۸:۳). تصمیمات شخصی ما برای ایمان آوردن یا ایمان نیاوردن به مسیح، در زندگیمان عواقب ابدی دارد و کتاب مقدس می‌خواهد دربارهٔ تصمیم ما برای ایمان آوردن یا ایمان نیاوردن به‌عنوان عاملی صحبت کند که دربارهٔ سرنوشت ابدی ما تصمیم می‌گیرد.

مفهوم اش این است که ما قطعاً باید انجیل را موعظه کنیم و سرنوشت ابدی افراد بر این اساس است که آیا ما انجیل را اعلام می‌کنیم یا نمی‌کنیم. بنابراین، وقتی خداوند یک شب به پولس گفت: "هیچ ترس و بیم نداشته باش، به تعالیم خود ادامه بده و دست از کار نکش. زیرا من با تو هستم و هیچکس قادر نخواهد بود به تو آزاری برساند و *در این شهر افراد بسیاری هستند که متعلق به من می‌باشند*" (اعمال ۹:۱۸-۱۰)، پولس صرفاً نتیجه‌گیری نمی‌کرد که "بسیاری از کسانی" که به خدا تعلق دارند، نجات خواهند یافت، خواه او در آنجا بماند و انجیل را موعظه کند یا در آنجا نماند. بلکه "*یک سال و شش ماه در آنجا ماند* و کلام خدا را به ایشان تعلیم می‌داد" (اعمال ۱۱:۱۸)- این طولانی‌تر از اقامت پولس در شهرهای دیگر بود، به غیر از افسس، در سه سفر بشارتی خود به آنجا. وقتی به پولس گفته شد که خدا برگزیدگان زیادی در قرنتس دارد، او مدت زیادی در آنجا ماند و موعظه کرد تا این برگزیدگان نجات یابند!

2. *برگزیدگی، بر اساس پیشدانی خدا از ایمان ما نیست.*

معمولاً مردم خواهند پذیرفت که خدا بعضیها را از پیش برمی‌گزیند تا نجات یابند، اما خواهند گفت که او با نگاه کردن به آینده و دیدنِ اینکه چه کسی به مسیح ایمان خواهد آورد و چه کسی ایمان نخواهد آورد، این کار را می‌کند. اگر او ببیند که شخص ایمان نجات‌بخش را خواهد پذیرفت، آن شخص را از قبل تعیین می‌کند تا نجات یابد، *بر اساس پیشدانی از ایمان آن شخص*. اگر او ببیند که شخص ایمان نجات‌بخش را نخواهد پذیرفت، پس او را از پیش برنمی‌گزیند که نجات یابد. به این ترتیب، فکر می‌کنند دلیل نهایی اینکه بعضیها نجات می‌یابند و بعضیها نجات نمی‌یابند، *به خودِ شخص بستگی دارد*، نه خدا. کار خدا در عمل از پیش برگزیدگی، تأیید تصمیم افراد است. آیه‌ای که معمولاً در حمایت از این دیدگاه بکار می‌رود، رومیان ۲۹:۸ است: "زیرا خدا *آنانی را که از ابتدا می‌شناخت* از پیش برگزید تا به شکل پسر او درآیند".

الف. پیشدانی دربارهٔ اشخاص، نه حقایق.

رومیان ۲۹:۸ را به‌سختی می‌توان برای نشان دادن این بکار برد که خدا از پیش برگزیدگی را بر پایهٔ پیشدانی *از ایمان آوردن شخص* قرار داد. بلکه این عبارت دربارهٔ این حقیقت صحبت می‌کند که خدا *اشخاص* را می‌شناخت (*"آنانی را که* از ابتدا می‌شناخت")، نه اینکه *حقایقی را دربارهٔ آنها* می‌دانست، از جمله این حقیقت که آنها ایمان خواهند آورد. این دانش شخصی و ارتباطی است که در اینجا دربارهٔ آن صحبت شده: خدا با نگاهی به آینده، بعضیها را برای رابطهٔ نجات‌بخش با خود برگزید و به این ترتیب، از مدتها پیش "آنها را می‌شناخت". پولس از این لحاظ دربارهٔ "شناخت" خدا دربارهٔ یک نفر صحبت می‌کند، مثلاً در اول قرنتیان ۳:۸ "اما کسی که خدا را دوست دارد، *به‌وسیلهٔ خدا شناخته شده است*". همچنین می‌گوید: "اما اکنون که خدا را می‌شناسید- بهتر بگویم *خدا شما را می‌شناسد*..." (غلاطیان ۹:۴). وقتی مردم در کتاب مقدس خدا را *می‌شناسند*، یا خدا آنها را *می‌شناسد*، این شناخت شخصی شامل رابطهٔ نجات‌بخش است. بنابراین در رومیان ۲۹:۸ "آنانی را که *از ابتدا می‌شناخت*"، بهتر است با این مفهوم در نظر گرفته شود: "آنانی را که از مدتها پیش در

یک رابطهٔ نجات‌بخش با خودش در نظر گرفت" (با رومیان ۲:۱۱ هم مقایسه کنید). در واقع این متن به اعتقاد بعضیها، دربارهٔ پیشدانی یا پیش‌بینی خدا صحبت نمی‌کند و این ایده در متن دیگری از کتاب مقدس ذکر نشده است.

ب. کتاب مقدس هرگز دربارهٔ ایمان ما به‌عنوان دلیل خدا برای برگزیدن ما صحبت نمی‌کند.

بعلاوه، وقتی به چیزی فراتر از این عبارات خاص که دربارهٔ پیشدانی صحبت می‌کنند، می‌پردازیم و به سراغ آیاتی می‌رویم که دربارهٔ *دلیل* خدا برای برگزیدن ما صحبت می‌کند، درمی‌یابیم که کتاب مقدس هرگز از ایمان ما یا اینکه ما به مسیح ایمان خواهیم آورد، به‌عنوان دلیل خدا برای برگزیدن ما صحبت نمی‌کند. در واقع، به نظر می‌رسد پولس بر اساس ادراکش از اینکه خدا یعقوب را به جای عیسو برگزید، صریحاً توجه به کارهایی را که مردم در زندگی انجام خواهند داد، کنار می‌گذارد. او می‌گوید: "پیش از تولد بچه‌های دوگانگی او و پیش از اینکه این دو نفر عملی نیک یا بد انجام دهند، به رِبِکا گفته شد: "برادر بزرگ خادم برادر کوچک خواهد بود". *تا اینکه مقصد خدا در انتخاب یکی از این دو نفر ثابت بماند* و این انتخاب مشروط به دعوت او باشد، نه به اعمال انسان. چنانکه نوشته شده است: "یعقوب را دوست داشتم اما از عیسو متنفر بودم" (رومیان ۹:۱۱-۱۳). هیچ‌یک از اعمال یعقوب یا عیسو در زندگی، بر تصمیم خدا تأثیر نمی‌گذاشت؛ این فقط برای ادامهٔ هدف برگزیدگی خدا بود.

پولس دربارهٔ یهودیانی که به مسیح ایمان آوردند، می‌گوید: "به همین سان، در زمان حاضر نیز باقیماندگانی هستند که *از راه فیض انتخاب شده‌اند*. اما اگر از راه فیض باشد، دیگر بر پایهٔ اعمال نیست" (رومیان ۱۱:۵-۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا پولس دوباره بر فیض خدا و عدم شایستگی انسان در فرایند برگزیدگی تأکید می‌کند. همچنین وقتی پولس دربارهٔ برگزیدگی در افسسیان صحبت می‌کند، از پیشدانی این حقیقت که ما ایمان خواهیم آورد یا این ایده که چیز ارزشمند یا شایسته‌ای در ما بود (مانند تمایل به ایمان آوردن) که پایهٔ برگزیده شدن ما توسط خدا باشد، صحبت نمی‌کند. بلکه پولس می‌گوید: "به سبب محبت خود و بر *حسب صلاحدید ارادهٔ خویش*،

برای ما مقدر فرمود که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح فرزندان او شویم. تا خدا را برای فیض پُرشکوهِ او که *رایگان* در پسر عزیز خود *به ما بخشیده است*، سپاس گوئیم" (افسسیان ۱:۵-۶). حال اگر فیض خدا برای برگزیدگی، نه توانایی انسان در ایمان آوردن یا تصمیمش برای ایمان آوردن باید ستایش شود، پس دوباره پولس بی‌تناقض، چیزی دربارهٔ ایمان انسان نمی‌گوید، بلکه فقط عمل خدا برای از پیش برگزیدگی، هدف و ارادهٔ او، و فیض رایگان او را ذکر می‌کند.

پ. برگزیدگی بر اساس نیکویی در ما (ایمان ما)، آغاز نجات به‌وسیلهٔ شایستگی خواهد بود.

مخالفت دیگر با این ایده، این است که خدا ما را برگزید، چون از قبل می‌دانست که ایمان خواهیم آورد. اگر عامل تعیین‌کنندهٔ نهایی در نجات یا عدم نجاتمان، تصمیم خودمان برای پذیرش مسیح باشد، پس بیشتر تمایل خواهیم داشت که فکر کنیم به‌خاطر نجاتمان، شایستهٔ دریافت امتیازاتی هستیم. ما در تمایز با کسانیکه دائماً به عدم پذیرش مسیح ادامه می‌دهند، آنقدر در قضاوتمان حکمت داشتیم یا در تمایلات اخلاقی‌مان خوب بودیم یا در ظرفیت روحانی‌مان با هوش بودیم که تصمیم گرفتیم به مسیح ایمان آوریم. برعکس، اگر برگزیدگی فقط بر اساس خشنودی خدا و تصمیم حاکمانه و مطلق او برای محبت به ما، با وجودِ عدمِ نیکویی یا شایستگی ما باشد، پس قطعاً به‌خاطر نجاتی که لایق اش نبودیم، حسّ قدردانی عمیقی نسبت به او خواهیم داشت و تا ابد تمایل خواهیم داشت که "فیض پُرشکوه" او را ستایش کنیم (افسسیان ۱:۶).

در تجزیه و تحلیل نهایی، فرق بین دو دیدگاه برگزیدگی را می‌توان در پاسخ به یک سؤال بسیار ساده دید. با در نظر گرفتن این حقیقت که در تجزیه و تحلیل نهایی، بعضیها انتخاب خواهند کرد که مسیح را بپذیرند و بعضیها این انتخاب را نخواهند کرد، سؤال این است: "چه چیزی انسانها را متفاوت می‌کند؟" یعنی چه چیزی نهایتاً کسانی را که ایمان می‌آورند یا کسانی را که ایمان نمی‌آورند، متفاوت می‌سازد؟ اگر پاسخ مان این است که این نهایتاً بر اساس کار خداست- یعنی برگزیدگی حاکمانهٔ کسانیکه نجات خواهند یافت- پس می‌بینیم که نجات در اساسی ترین حالت، *فقط* بر اساس *فیض* است. از طرف دیگر، اگر پاسخ بدهیم که تفاوت نهایی کسانیکه نجات یافته‌اند

و کسانیکه نجات نیافته‌اند، به‌خاطر یک *چیزی در انسان* است- یعنی تمایل یا گرایش به ایمان آوردن یا ایمان نیاوردن- پس نجات نهایتاً به ترکیبی از فیض، بعلاوهٔ توانایی انسان بستگی دارد.

ج. از پیش برگزیدگی بر اساس پیشدانی، همچنان به انسانها حقّ انتخاب آزاد نمی‌دهد.

این ایده که از پیش برگزیدگی توسط خدا، برای ایمان آوردن بعضیها، بر اساس پیشدانی از ایمان آنهاست، همچنان با مشکل دیگری مواجه می‌شود: بعد از تفکر دربارهٔ آن درمی‌یابیم که این سیستم هم آزادی واقعی به انسانها نمی‌دهد. چون اگر خدا می‌تواند به آینده نگاه کند و ببیند که شخص الف به مسیح ایمان خواهد آورد و شخص ب به مسیح ایمان نخواهد آورد، پس این حقایق از پیش تعیین و مقدّر شده‌اند. اگر فرض کنیم که آگاهی خدا از آینده صحیح است- که باید اینطور باشد- پس قطعاً شخص الف ایمان خواهد آورد و شخص ب ایمان نخواهد آورد. هیچ راهی نیست که زندگی شان متفاوت از این باشد. بنابراین، منصفانه است که بگوییم سرنوشت شان همچنان تعیین شده، چون غیر از این نمی‌تواند باشد. اما این سرنوشتها توسط چه کسی تعیین شده‌اند؟ اگر توسط خدا تعیین شده‌اند، پس دیگر برگزیدگی، نهایتاً بر اساس پیشدانی ایمان نخواهد بود، بلکه بر اساس ارادهٔ حاکم خدا خواهد بود. اما اگر این سرنوشتها توسط خدا تعیین نشده‌اند، پس چه کسی یا چه چیزی آنها را تعیین می‌کند؟ قطعاً هیچ مسیحی نخواهد گفت که موجود قدرتمند دیگری غیر از خدا، سرنوشت انسانها را کنترل می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد تنها راه حلّ احتمالی دیگر این است که توسط بعضی از نیروهای غیرشخصی تعیین شده‌اند، نوعی سرنوشت که در جهان عمل می‌کند و باعث می‌شود که مسائل اینطور پیش روند. اما این چه نفعی دارد؟ پس ما برگزیدگی با محبت و توسط یک خدای شخصی را قربانی نوعی جبرگرایی توسط نیروی غیرشخصی کرده‌ایم و خدا دیگر از اعتبار نهایی نجات ما برخوردار نیست.

چ. نتیجه‌گیری: برگزیدگی، بی‌قید و شرط است.

برای چهار دلیل قبلی، به نظر می‌رسد که بهتر است ایدهٔ برگزیدگی بر اساس پیشدانی خدا از ایمانمان را رد کرد. در عوض نتیجه‌گیری می‌کنیم که دلیل برگزیدگی فقط انتخاب حاکمِ خداست-

او "به سبب محبت خود... برای ما مقدر فرمود که ... فرزندان او شویم" (افسسیان ۱:۵). خدا ما را انتخاب کرد، فقط به‌خاطر اینکه تصمیم گرفت محبت اش را به ما ارزانی کند. این به‌خاطر ایمانی که از قبل در ما می‌دید یا شایستگی که از قبل در ما می‌دید، نبود.

این ادراک دربارهٔ برگزیدگی، به‌طور سنّتی "برگزیدگی بی‌قید و شرط"[۳] نامیده شده است. این "بی‌قید و شرط" است، چون بر اساس چیزی نیست که خدا در ما می‌بیند و باعث می‌شود شایستهٔ برگزیدگی او باشیم.

ج. مخالفتها با آموزهٔ برگزیدگی

باید گفت که آموزهٔ برگزیدگی ارائه شده در اینجا، به هیچ عنوان به‌طور جهانی در کلیسای مسیحی یا اعتقاد کاتولیکی یا پروتستانی پذیرفته نشده است. پذیرش این آموزه، یک تاریخچهٔ طولانی دارد، چنانکه در اینجا ارائه شده، اما بسیاری با آن مخالفت کرده‌اند. در بین نهضت انجیلیهای اخیر، کسانیکه بیشتر در جمعهای اصلاح‌یافته یا کالوینیسم هستند (مثلاً فرقه‌های محافظه‌کار پِرزبیتری)، مانند بسیاری از لوتریها و اَنگِلیکان (اعضای نظام اسقفی) و تعداد زیادی از تعمیدی‌ها و کسانیکه در کلیساهای مستقل هستند، این دیدگاه را خواهند پذیرفت، اما مسلّماً توسط تقریباً همهٔ مِتدیستها و بسیاری از تعمیدی‌های دیگر، انگلیکان و کلیساهای مستقّل نیز رد خواهد شد. درحالیکه تعدادی از مخالفتها با برگزیدگی، شکلهای خاصی از مخالفت با آموزهٔ مشیت الهی است که در فصل ۹ ارائه شد و با جزئیات بیشتر در آنجا پاسخ داده شد، اما مخالفتهای خاصی باید در اینجا ذکر شوند.

1. ***برگزیدگی یعنی ما برای پذیرش یا عدم پذیرش مسیح، حقّ انتخاب نداریم.***

بر اساس این مخالفت، آموزهٔ برگزیدگی، همهٔ دعوتهای انجیل را که به ارادهٔ انسان متوّسل می‌شود و از مردم می‌خواهد که انتخاب کنند که آیا می‌خواهند به دعوت مسیح پاسخ دهند یا خیر، انکار می‌کند. در پاسخ به این امر باید تأیید کنیم که آموزهٔ برگزیدگی کاملاً می‌تواند با این ایده سازگار باشد که ما حقّ انتخاب داوطلبانه داریم و تصمیم ارادی می‌گیریم که مسیح را بپذیریم یا رد کنیم.

انتخابهای ما داوطلبانه‌اند، چون می‌خواهیم آنها را انجام دهیم و تصمیم می‌گیریم که انجام دهیم و از این لحاظ، "آزادانه" هستند. به این معنا نیست که انتخابهای ما کاملاً آزادانه‌اند، چون (همانطور که در فصل ۸ دربارهٔ مشیت الهی توضیح داده شد) خدا می‌تواند با حاکمیت، در خواسته‌هایمان عمل کند تا تضمین کند که انتخابهای ما آنطور که او مقرّر کرده به انجام رسند؛ اما این همچنان می‌تواند به‌عنوان انتخاب واقعی در نظر گرفته شود، چون خدا ما را خلق کرده و مقرّر کرده که این یک انتخاب واقعی باشد. به‌طور خلاصه، ما می‌توانیم بگوییم که خدا باعث می‌شود که ما داوطلبانه مسیح را انتخاب کنیم. پیش‌فرض اشتباه در زیربنای این مخالفت، این است که یک انتخاب باید کاملاً آزادانه باشد (یعنی به هیچ عنوان خدا مسبّب آن نباشد) تا انتخاب واقعی انسان باشد. به هرحال، اگر خدا ما را به شکل خاصی می‌آفریند و بعد به ما می‌گوید که انتخابهای داوطلبانهٔ ما واقعی است، پس باید بپذیریم که همینطور است.

2. آموزهٔ برگزیدگی، یعنی غیرایمانداران هرگز فرصتِ ایمان آوردن نداشتند.

این مخالفت با برگزیدگی می‌گوید اگر خدا از ازل حکم کرده که بعضیها ایمان نیاورند، پس آنها فرصت واقعی نداشتند که ایمان بیاورند، و بقیهٔ این سیستم غیرمنصفانه عمل می‌کند. به این مخالفت می‌توان دو پاسخ داد. اول، باید توجه کنیم که کتاب مقدس اجازه نمی‌دهد که بگوییم غیرایمانداران "هیچ فرصتی" برای ایمان آوردن نداشتند، چون بیان شرایط به این شکل، خدا را مقصر می‌داند و چنانکه گویی غیرایمانداران مسئول بی‌ایمانی خود نیستند و آن را انتخاب نکردند. وقتی مردم عیسی را رد کردند، او همیشه انتخاب ارادی آنها در عدم پذیرش را سرزنش می‌کند، نه حکمی که خدای پدر اعلام کرده است. "چرا سخنان مرا نمی‌فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید. شما فرزندان پدر خود شیطان هستید و *آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید*" (یوحنا ۸:۴۳-۴۴). به یهودیانی که او را رد کردند، گفت: *"شما نمی‌خواهید پیش من بیایید* تا زندگی بیابید" (یوحنا ۵:۴۰). رومیان ۱ به‌سادگی می‌گوید همهٔ انسانها با مکاشفه‌ای از خدا مواجه شده‌اند، با چنان وضوحی که "عذری ندارند" (رومیان ۱:۲۰). این الگوی بی‌تناقض در

کتاب مقدس است: کسانیکه بی‌ایمان می‌مانند، به‌خاطر این است که نمی‌خواهند نزد خدا بیایند و همیشه غیرایمانداران به‌خاطر این بی‌ایمانی سرزنش می‌شوند، نه خدا.

اما دومین پاسخ به این مخالفت، باید فقط پاسخ پولس به مخالفت مشابه باشد: "ای آدم، تو کیستی که به خدا جواب می‌دهی؟ آیا کوزه از کوزه‌گر می‌پرسد: "چرا مرا به این شکل ساختی؟" (رومیان ۲۰:۹؛ به شباهت مخالفتی که پولس در آیهٔ ۱۹ ذکر می‌کند، توجه کنید). پس این مربوط به مخالفت بعدی است.

3. برگزیدگی، غیرمنصفانه است.

گاهی اوقات مردم آموزهٔ برگزیدگی را غیرمنصفانه می‌دانند، چون تعلیم می‌دهد که خدا بعضیها را انتخاب می‌کند که نجات یابند و دیگران را نادیده گرفته و تصمیم می‌گیرد نجاتشان ندهد. این چگونه می‌تواند منصفانه باشد؟

در این قسمت می‌توان دو پاسخ داد. اول، باید به یاد داشته باشیم که *کاملاً منصفانه است که خدا کسی را نجات ندهد*، همانطور که با فرشتگان چنین کرد: "خدا فرشتگانی را که گناه کردند بدون تنبیه رها نکرد، بلکه آنها را به گودال‌های تاریک دوزخ فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند" (دوم پترس ۴:۲). کاملاً منصفانه بود که خدا با انسانها نیز مانند فرشتگان عمل کند، یعنی هیچ‌یک از کسانی را که گناه کردند و برعلیه او سرکشی کردند، نجات ندهد. اما اگر عده‌ای را نجات می‌دهد، این نشاندهندهٔ فیض است که فراتر از درخواست انصاف و عدالت است.

اما به‌طور عمیق‌تر، این مخالفت می‌گوید منصفانه نیست که خدا انسانهایی را بیافریند که می‌دانست گناه می‌کنند و تا ابد محکوم می‌شوند، یعنی کسانیکه نجاتشان نخواهد داد. پولس این مخالفت را در رومیان ۹ بیان می‌کند. پس از اینکه می‌گوید خدا "به هر که بخواهد، رحمت می‌نماید و هر که را بخواهد، سرسخت می‌سازد" (رومیان ۱۸:۹)، سپس پولس این مخالفت دقیق را بیان می‌کند: "یکی از شما به من خواهد گفت: "پس دیگر چرا خدا ما را ملامت می‌سازد؟ زیرا کیست که بتواند با ارادهٔ او مقاومت کند؟" (رومیان ۱۹:۹). این اساسِ مخالفت "بی‌انصافی" برعلیه

آموزهٔ برگزیدگی است. اگر سرنوشت نهایی هر شخص توسط خدا مقرّر شده، نه توسط خودِ شخص- یعنی حتی وقتی انسانها به‌طور ارادی انتخابی را می‌کنند که تعیین‌کنندهٔ نجات شان است، اگر خدا واقعاً در زیربنای این انتخابهاست، به‌نوعی باعث می‌شود که این چیزها اتفاق افتند- پس این چطور می‌تواند منصفانه باشد؟

پاسخ پولس چیزی نیست که غرور ما را جذب کند و او سعی نمی‌کند با توضیح فلسفی بگوید که چرا این عادلانه است. او فقط حقّ و حقوق خدا را به‌عنوان خالق قادر مطلق بیان می‌کند:

> "ای آدم، تو کیستی که به خدا جواب می‌دهی؟ آیا کوزه از کوزه‌گر می‌پرسد: "چرا مرا به این شکل ساختی؟" مگر کوزه‌گر حق ندارد که از یک مُشت گِل، یک ظرف برای مصرف عالی و ظرف دیگر برای مصرف معمولی بسازد؟ چه می‌شود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد متحمل کسانی شود که مورد خشم او بوده و سزاوار هلاکت می‌باشند و به این وسیله هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را مکشوف گرداند؟ و چه می‌شود اگر خدا بخواهد بزرگی جلال خود را به کسانی که مورد رحمت او هستند و قبلاً آنها را برای جلال آماده کرده بود ظاهر سازد، حتی به ما، یعنی کسانی را که او نه‌تنها از میان قوم یهود بلکه از میان ملتهای غیریهود نیز فراخوانده است؟" (رومیان ۹:۲۰-۲۴).

پولس صرفاً می‌گوید که حدّ و مرزی وجود دارد که فراتر از آن نمی‌توانیم به خدا جواب پس بدهیم یا عدالت اش را مورد سؤال قرار دهیم. خدا این کارها را مطابق ارادهٔ حاکم اش انجام داده است. او خالق است؛ ما مخلوقیم و نهایتاً هیچ پایه‌ای نداریم که بر اساس آن، او را به بی‌انصافی یا بی‌عدالتی متهم کنیم. وقتی این کلمات پولس را می‌خوانیم، با این تصمیم مواجه می‌شویم که آیا این چیزی را که خدا در اینجا می‌گوید و کاری را که انجام می‌دهد، فقط به‌خاطر اینکه او خداست و ما خدا نیستیم، بپذیریم یا نپذیریم. این سؤالی است که عمیقاً به ادراک ما از خودمان به‌عنوان مخلوقات و رابطهٔ ما با خدا به‌عنوان خالقمان رسیدگی می‌کند.

4. *کتاب مقدس می‌گوید ارادهٔ خدا این است که همه نجات یابند.*

مخالفت دیگر با آموزهٔ برگزیدگی این است که این برخلاف عبارات خاص کتاب مقدس است که می‌گوید ارادهٔ خدا این است که همه نجات یابند. پولس دربارهٔ خدا، یعنی نجات‌دهندهٔ ما می‌نویسد: *"او می‌خواهد همهٔ آدمیان نجات یابند و حقیقت را بشناسند"* (اول تیموتاوس ۲:۴). و پترس می‌گوید: "خداوند در انجام آنچه وعده داده است آنچنان که بعضی‌ها گمان می‌کنند دیر نمی‌کند، بلکه با صبر، شما را تحمل می‌نماید، زیرا *نمی‌خواهد کسی نابود شود* بلکه می‌خواهد همه از گناهان خود توبه کنند" (دوم پترس ۳:۹). آیا این عبارات در تضاد با این ایده نیستند که خدا فقط اشخاص خاصی را برای نجات برگزیده است؟

یک راه حلّ متداول برای این سؤال (از دیدگاه اصلاح‌یافته که در این کتاب حمایت شده) این است که بگویید این آیات دربارهٔ *ارادهٔ مکشوف* خدا صحبت می‌کنند (به ما می‌گوید باید چه کار کنیم)، نه *ارادهٔ مخفی* او (نقشه‌های ابدی او برای اتفاقاتی که خواهد افتاد).[۴] این آیات فقط به ما می‌گویند خدا همه را به توبه و ایمان به مسیح برای نجات دعوت کرده و فرمان می‌دهد، اما دربارهٔ فرمانهای مخفی خدا که چه کسی نجات خواهد یافت، چیزی نمی‌گوید.

درحالیکه گاهی اوقات الهیدانان آرمین‌گرا با این ایده که خدا یک ارادهٔ مخفی و یک ارادهٔ مکشوف دارد، مخالفت می‌کنند، اما نهایتاً آنها هم باید بگویند که ارادهٔ خدا چیزی قدرتمندتر از اراده‌اش برای نجات همهٔ انسانهاست، چون در واقع همه نجات نمی‌یابند. آرمین‌گرایی ادعا می‌کند که دلیل نجات نیافتن همهٔ افراد، این است که خدا اراده می‌کند که ارادهٔ آزاد انسان را حفظ کند، بیش از آنکه اراده کند که همه را نجات دهد. اما به نظر می‌رسد این هم در دو جنبهٔ ارادهٔ خدا تمایز قائل می‌شود. از یک طرف، ارادهٔ خدا این است که همه نجات یابند (اول تیموتاوس ۲:۵-۶؛ دوم پترس ۳:۹). اما از طرف دیگر، اراده‌اش این است که انتخاب کاملاً آزادانهٔ انسان را حفظ کند. در واقع، او دومین مورد را بیش از اولی می‌خواهد.

در اینجا فرق بین ادراک اصلاح‌یافته و آرمین‌گرا دربارهٔ ارادهٔ خدا به‌وضوح دیده می‌شود. کالوینیسم و آرمین‌گرایی موافق اند که فرامین خدا در کتاب مقدس به ما نشان می‌دهند که خدا از ما می‌خواهد چه کار کنیم و هر دو موافق اند که این فرامین در کتاب مقدس از ما دعوت می‌کنند که توبه کرده و برای نجات به مسیح ایمان آوریم. بنابراین، از یک لحاظ هر دو موافق اند که ارادهٔ خدا این است که ما نجات یابیم- این اراده‌ای است که آن را صریحاً در دعوت انجیل برای ما آشکار می‌کند.

اما هر دو طرف باید بگویند که چیز دیگری وجود دارد که خدا آن را مهم تر از نجات همهٔ انسانها می‌داند. الهیدانان اصلاح‌یافته می‌گویند خدا جلالش را مهم تر از نجات همهٔ انسانها می‌داند و (بر اساس رومیان ۹) جلال خدا با این حقیقت که بعضیها نجات نیافته‌اند، فزونی یافته است. الهیدانان آرمین‌گرا نیز می‌گویند برای خدا چیز دیگری مهم تر از نجات همهٔ انسانهاست، یعنی حفظ ارادهٔ آزاد انسان. پس در نظام اصلاح‌یافته، خدا جلالش را ارزشمندتر از هر چیزی می‌داند و در نظام آرمین‌گرا، خدا ارادهٔ آزاد انسان را ارزشمندتر از هر چیزی می‌داند. این دو مفهوم متفاوت و متمایز از ماهیت خداست و به نظر می‌رسد که نظر اصلاح‌یافته در مقایسه با نظر آرمین‌گرا دربارهٔ این سؤال، با صراحت بیشتری در کتاب مقدس حمایت می‌شود.

چ. آموزهٔ مردودیّت

وقتی برگزیدگی را به‌عنوان گزینش حاکمانه و مطلق خدا در نظر می‌گیریم که بعضیها نجات می‌یابند، پس ضرورتاً جنبهٔ دیگری در این گزینش وجود دارد، یعنی تصمیم حاکمانهٔ خدا برای نادیده گرفتن دیگران و نجات ندادن آنها. این تصمیم ازلی خدا، مردودیت نامیده می‌شود. *مردودیت، تصمیم حاکمانهٔ خدا پیش از آفرینش است که بعضیها را نادیده می‌گیرد، متأسفانه تصمیم می‌گیرد آنها را نجات ندهد و به‌خاطر گناهان شان مجازات کند و درنتیجه عدالت اش را ظاهر سازد.*

از بسیاری جهات، آموزهٔ مردودیت، سخت‌ترین تعلیم کتاب مقدس برای تفکر و پذیرش ماست، چون به عواقب وحشتناک و ابدی انسانهایی می‌پردازد که به‌صورت خدا آفریده شده‌اند. محبتی که خدا نسبت به انسانهای دیگر به ما می‌دهد و محبتی که به ما فرمان می‌دهد که نسبت به همسایه‌مان داشته باشیم، باعث می‌شود از این آموزه کناره‌گیری کنیم و به‌درستی از تفکر و تعمق دربارهٔ آن وحشت کنیم. این چیزی است که ما نمی‌خواهیم باور کنیم و باور نمی‌کنیم، مگر اینکه کتاب مقدس به‌وضوح آن را تعلیم دهد.

اما آیا عباراتی در کتاب مقدس هست که دربارهٔ این تصمیم خدا صحبت کنند؟ قطعاً عباراتی وجود دارد. یهودا دربارهٔ بعضیها می‌گوید: "زیرا برخی کسان که *محکومیت شان از دیرباز رقم خورده*، مخفیانه در میان شما رخنه کرده‌اند. اینان خدانشناسانی هستند که فیض خدای ما را به جواز ارتکاب فجور بدل می‌کنند و عیسی مسیح، یگانه سرور و خداوند ما را انکار می‌نمایند" (یهودا ۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

بعلاوه، پولس در عبارتی در اشاره به عبارت بالا، به این طریق دربارهٔ فرعون و دیگران صحبت می‌کند: "کلام خدا به فرعون می‌فرماید: "به همین منظور تو را برانگیختم تا به‌وسیلهٔ تو قدرت خود را نشان دهم و اسم من در سراسر جهان انتشار یابد." بنابراین به هر که بخواهد، رحمت می‌نماید و هر که را بخواهد، سرسخت می‌سازد... چه می‌شود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد متحمل کسانی شود که مورد خشم او بوده و سزاوار هلاکت می‌باشند و به این وسیله هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را مکشوف گرداند؟" (رومیان ۹:۱۷-۲۲). دربارهٔ نتایج این حقیقت که خدا همه را برای نجات انتخاب نکرد، پولس می‌گوید: "برگزیدگان یافتند و *باقی‌ماندگان سختدل گردیدند*" (رومیان ۱۱:۷، ترجمهٔ قدیم). پترس به کسانیکه انجیل را رد کردند، می‌گوید: "زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند *که برای همین معین شده‌اند*" (اول پترس ۲:۸، ترجمهٔ قدیم).

با وجود اینکه ما از این آموزه کناره‌گیری می‌کنیم، اما باید مراقب رفتارمان نسبت به خدا و این عبارات کتاب مقدس باشیم. نباید هرگز آرزو کنیم که ای کاش کتاب مقدس طور دیگری نوشته

شده بود، یا ای کاش این آیات را نداشت. بعلاوه، اگر قانع شده‌ایم که این آیات دربارهٔ مردودیت تعلیم می‌دهند، پس ملزم می‌شویم که به آنها ایمان داشته باشیم و آنها را به‌عنوان انصاف و عدالت خدا بپذیریم، اگرچه همچنان باعث می‌شوند که با فکر کردن به آنها، از ترس بلرزیم.

شاید مفید باشد که بدانیم به‌نوعی در حکمت خدا، مردودیت و محکومیت ابدی بعضیها، عدالت خدا را نشان خواهد داد و باعث جلالش خواهد شد. پولس می‌گوید: "اگر خدا چون اراده نمود که *غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند*، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید" (رومیان ۹:۲۲، ترجمهٔ قدیم). پولس به این حقیقت هم توجه می‌کند که این مجازات برای "ظروف غضب"، عظمت رحمت خدا نسبت به ما را نشان می‌دهد: خدا این کار را می‌کند "تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمت" (رومیان ۹:۲۳، ترجمهٔ قدیم).

ما باید این را هم به یاد داشته باشیم که *تفاوتهای مهمی بین برگزیدگی و مردودیت که در کتاب مقدس ارائه شده، وجود دارد*. برگزیدگی برای نجات، به‌عنوان دلیلی برای شادی و ستایش خدا در نظر گرفته شده، خدایی که شایستهٔ ستایش است و تمامی تمجید و تکریم نجاتمان را می‌پذیرد (مراجعه کنید به افسسیان ۱:۳-۶؛ اول پترس ۱:۳-۱). خدا به‌عنوان کسی در نظر گرفته شده که فعالانه ما را برای نجات برمی‌گزیند و با محبت و شادمانی این کار را می‌کند. اما مردودیت به‌عنوان چیزی در نظر گرفته شده که خدا را غمگین می‌کند، نه شادمان (مراجعه کنید به حزقیال ۳۳:۱۱) و همیشه انسانها یا فرشتگانی که سرکشی کردند، به‌خاطر محکومیت گناهکاران مقصرّ هستند، نه خدا (مراجعه کنید به یوحنا ۳:۱۸-۱۹؛ ۵:۴۰). پس در آنچه کتاب مقدس ارائه می‌کند، خدا مسبّب برگزیدگی و گناهکار، مسبّب مردودیت است. یک تمایز مهم دیگر این است که زمینهٔ برگزیدگی، فیض خداست، درحالیکه زمینهٔ مردودیت، عدالت خداست. بنابراین "از پیش برگزیدگی دوگانه"، یک عبارت مفید یا صحیح نیست، چون تمایزات بین برگزیدگی و مردودیت را نادیده می‌گیرد.

ح. کاربرد عملی آموزهٔ برگزیدگی

آموزهٔ برگزیدگی از لحاظ رابطهٔ ما با خدا، کاربرد عملی مهمی دارد. وقتی به تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ برگزیدگی و مردودیت فکر می‌کنیم، شایسته است که آن را در زندگی خودمان بکار ببریم. به‌درستی که هر مسیحی می‌تواند این سؤال را از خود بپرسد: "چرا من مسیحی هستم؟ دلیل نهایی تصمیم خدا برای نجات من چیست؟"

آموزهٔ برگزیدگی به ما می‌گوید من مسیحی هستم، فقط به‌خاطر اینکه خدا از ازل تصمیم گرفت که محبت اش را به من ارزانی کند. اما چرا او تصمیم گرفت محبت اش را به من ارزانی کند؟ نه به‌خاطر چیز خوبی که در من بود، بلکه فقط به‌خاطر اینکه تصمیم گرفت مرا محبت کند. هیچ دلیل نهایی دیگری غیر از این نیست.

این تفکر، ما را در نزد خدا فروتن می‌سازد. باعث می‌شود که دریابیم هیچ ادعایی بر فیض خدا یا این چیزها نداریم. نجات ما فقط به‌خاطر فیض است. تنها پاسخ مناسب ما این است که ستایش ابدی را به خدا تقدیم کنیم.

2. سؤالاتی برای مرور

1. برگزیدگی را تعریف کنید و برای حمایت از این آموزه، سه نشانه از عهدجدید بیان کنید.
2. سه طریقی که عهدجدید آموزهٔ برگزیدگی را در نظر می‌گیرد، بیان کنید.
3. آیا خدا انسانها را بر اساس آگاهی قبلی از ایمانشان برمی‌گزیند؟ توضیح دهید.
4. رابطهٔ بین برگزیدگی خدا و انتخاب شخص برای پذیرش مسیح چیست؟
5. چون الهیدانان اصلاح‌یافته و آرمین‌گرا موافق اند که به‌نوعی ارادهٔ خدا این است که همه نجات یابند (اول تیموتاوس ۴:۲؛ دوم پترس ۹:۳) و به‌درستی که همه نجات نمی‌یابند،

چگونه طرفین این مناظره به این سؤال پاسخ خواهند داد: "ظاهراً خدا چه چیزی را مهم تر از نجات همهٔ انسانها می‌داند؟"

6. آنچه کتاب مقدس دربارهٔ آموزهٔ برگزیدگی ارائه می‌کند و آنچه دربارهٔ آموزهٔ مردودیت ارائه می‌کند، چه تفاوتهایی با هم دارند؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا به نظرتان خدا شما را شخصاً پیش از آفرینش جهان برگزید تا نجات یابید؟ آیا به نظرتان او بر اساس اینکه می‌دانست شما به مسیح ایمان خواهید آورد، شما را برگزید یا به‌خاطر "برگزیدگی بی‌قید و شرط"، نه بر اساس آنچه از قبل در شما دید که شما را شایستهٔ محبت اش سازد؟ با پاسخی که به سؤال قبلی داده‌اید، توضیح بدهید که وقتی به خودتان در رابطه با خدا فکر می‌کنید، پاسخ‌تان چه احساسی را به شما می‌دهد؟

ثق آیا آموزهٔ برگزیدگی، دربارهٔ آینده‌تان به شما تسلّی یا اطمینان می‌بخشد؟

3. بعد از مطالعهٔ این فصل، آیا صادقانه احساس می‌کنید که مایلید خدا را شکر یا ستایش کنید که شما را برگزیده تا نجات یابید؟ آیا احساس می‌کنید این بی‌انصافی است که خدا تصمیم نگرفت همهٔ انسانها را نجات دهد؟

4. اگر با آموزهٔ برگزیدگی ارائه شده در این فصل موافقید، آیا این احساس فردّیت شخصیتان را کاهش می‌دهد یا باعث می‌شود به‌نوعی احساس کنید که مانند روبات یا عروسک نمایشی در دستان خدا هستید؟ آیا به نظرتان باید چنین احساسی را بکنید؟

5. به نظرتان این فصل بر انگیزه‌تان برای بشارت چه تأثیری خواهد گذاشت؟ آیا این تأثیر مثبت است یا منفی؟ آیا می‌توانید راههایی را در نظر بگیرید که آموزهٔ برگزیدگی بتواند به‌عنوان تشویق مثبت برای بشارت بکار رود (مراجعه کنید به اول تسالونیکیان ۱:۴-۵؛ دوم تیموتاوس ۲:۱۰)؟

4. اصطلاحات خاص

جبرگرایی

برگزیدگی

سرنوشت‌گرایی

پیشدانی

ترتیبِ نجات

از پیش برگزیدگی

مردودیّت

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

افسسیان ۱:۳-۶

"خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را سپاس می‌گوئیم، زیرا او ما را در مسیح از همهٔ برکات روحانی در قلمرو آسمانی بهره‌مند ساخته است. خدا ما را پیش از آفرینش دنیا در مسیح برگزید تا در پیشگاه او مقدس و بی‌عیب باشیم. به سبب محبت خود و بر حسب صلاحدید ارادهٔ خویش، برای ما مقدر فرمود که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح فرزندان او شویم. تا خدا را برای فیض پُرشکوهِ او که رایگان در پسر عزیز خود به ما بخشیده است، سپاس گوئیم".

1. در اینجا به مباحثات زیر دربارهٔ مفهوم "پیشدانی" مراجعه کنید.

2. برای مباحثهٔ گسترده‌تر دربارهٔ اینکه چطور می‌توانیم با وجود اینکه خدا از قبل برای ما مقدّر کرده که چه کار کنیم، اشخاص واقعی باشیم و انتخابهای واقعی کنیم، به فصل ۸ مراجعه کنید.

3. برگزیدگی بی‌قید و شرط، حرف U در واژهٔ TULIP است که نشاندهندهٔ "پنج نکتهٔ کالوینیسم" است. حروف دیگر نشاندهندهٔ شرارت کامل (مراجعه کنید به فصل ۱۳)، کفارهٔ محدود، فیض مقاومت‌ناپذیر (مراجعه کنید به فصل ۲۰) و تداوم ایمان مقدّسین است (مراجعه کنید به فصل ۲۴). کفارهٔ محدود (یا "فدیهٔ خاص")، ایده‌ای که می‌گوید مرگ مسیح جزای همهٔ کسانی را که به او ایمان می‌آوردند، پرداخت، اما نه جزای کسانیکه نهایتاً نجات نمی‌یافتند. در این کتاب دربارهٔ این آموزه صحبت نشده، اما به گفتگوی وِین گرادِم در *الهیات نظام‌مند* مراجعه کنید.

4. برای مبحث فرق بین ارادهٔ مکشوف خدا و ارادهٔ مخفی او به فصل ۵ مراجعه کنید.

فصل نوزدهم

دعوت انجیل

+ پیغام انجیل چیست؟

+ چگونه تأثیرگذار می‌شود؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

پولس در صحبت از روش خدا برای ورود نجات به زندگی‌مان می‌گوید: "او کسانی را که *قبلاً برگزیده بود* به سوی خود *خوانده است*، و خوانده‌شدگان را *عادل شمرد* و عادلان را نیز جاه و *جلال بخشید*" (رومیان ۸:۳۰). در اینجا پولس به ترتیب مشخصی که برکات نجات به ما می‌رسد، اشاره می‌کند. اگرچه مدتها پیش از آفرینش دنیا، خدا ما را "از پیش تعیین کرد" تا فرزندان او باشیم و به‌صورت پسر او درآییم، پولس به این حقیقت اشاره می‌کند که خدا در اجرای هدف اش در زندگی مان، ما را "فراخواند". بعد پولس بلافاصله عادل‌شمردگی و جلال یافتن را مطرح می‌کند که نشان می‌دهد این چیزها بعد از دعوت و خواندگی می‌آید. پولس نشان می‌دهد که ترتیب مشخصی در هدف نجات‌بخش خدا وجود دارد (اگرچه همهٔ جوانب نجات مان در اینجا ذکر نشده است). پس ما مبحث مان دربارهٔ بخشهای متفاوت تجربه‌مان از نجات را با موضوع خواندگی و دعوت آغاز می‌کنیم.

الف. دعوت تأثیرگذار

وقتی پولس می‌گوید: "کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود فراخوانده است، و خوانده‌شدگان را عادل شمرد" (رومیان ۸:۳۰)، نشان می‌دهد که خواندگی، کارِ خداست. در واقع،

به‌طور خاص این کار خدای پدر است، چون او مردم را از پیش تعیین نمود "تا به شکل پسر او درآیند" (رومیان ۲۹:۸). آیات دیگر به‌طور کامل‌تر مفهوم این دعوت را توصیف می‌کنند. وقتی خدا مردم را با این قدرت دعوت می‌کند، آنها را "از تاریکی به نور عجیب خود" دعوت می‌کند (اول پترس ۹:۲)؛ آنها را "به شراکت پسر خود" دعوت می‌کند (اول قرنتیان ۹:۱، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با اعمال ۳۹:۲) و "به پادشاهی و جلال خود" دعوت می‌کند (اول تسالونیکیان ۱۲:۲؛ مقایسه کنید با اول پترس ۱۰:۵؛ دوم پترس ۳:۱). کسانیکه به‌وسیلهٔ خدا دعوت شده‌اند، "از آنِ عیسی مسیح" هستند (رومیان ٦:۱). فراخوانده شده‌اند که "از مقدسین باشند" (رومیان ۷:۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ اول قرنتیان ۲:۱) و به قلمرو آرامش و سلامتی (اول قرنتیان ۱۵:۷؛ کولسیان ۱۵:۳)، آزادی (غلاطیان ۱۳:۵)، امید (افسسیان ۱۸:۱؛ ۴:۴)، قدّوسیت (اول تسالونیکیان ۷:۴)، بردباری در رنجها (اول پترس ۲۰:۲-۲۱؛ ۹:۳) و حیات ابدی (اول تیموتاوس ۱۲:٦) وارد شده‌اند.

این آیات نشان می‌دهند که دعوت انسانی محض و بدون قدرت، مورد نظر نیست. این دعوت، یک نوع "احضاریه" از جانب پادشاه جهان است و چنان قدرتی دارد که پاسخ قلبی انسانها را دریافت می‌کند. این عمل خداست که دریافت یک پاسخ را *تضمین می‌کند*، چون پولس در رومیان ۳۰:۸ به‌طور خاص می‌گوید همهٔ کسانیکه "خوانده" شده‌اند، "عادل" شمرده شده‌اند. این دعوت می‌تواند ما را از ملکوت تاریکی خارج کند و وارد ملکوت خدا کند و به مشارکت کامل با خدا بپیوندد: "امین است خدایی که شما را *به شراکت* پسر خود عیسی مسیح خداوند ما *خوانده است*" (اول قرنتیان ۹:۱، ترجمهٔ قدیم).

به این عمل قدرتمند خدا غالباً به‌عنوان *دعوت تأثیرگذار* اشاره شده تا آن را از دعوت کلّی انجیل که برای همگان است و بعضیها آن را رد می‌کنند، متمایز کند. به این معنا نیست که اعلام انجیل توسط انسان، در آن دخالتی ندارد. در واقع، دعوت تأثیرگذار خدا *از طریق* اعلام انجیل توسط انسان انجام می‌شود، چون پولس می‌گوید: "او شما را *به‌واسطهٔ انجیل ما* فراخواند تا از جلال خداوند ما عیسی مسیح برخوردار شوید" (دوم تسالونیکیان ۱۴:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). البته عدهٔ زیادی دعوت کلّی

پیغام انجیل را شنیده و پاسخ نمی‌دهند. اما در بعضی از موارد، دعوت انجیل با عمل روح‌القدس در قلب اشخاص، بسیار تأثیرگذار می‌شود و آنها پاسخ می‌دهند؛ ما می‌توانیم بگوییم آنها "دعوت تأثیرگذار" را دریافت کرده‌اند.

ما می‌توانیم دعوت تأثیرگذار را اینطور تعریف کنیم: *دعوت تأثیرگذار، عمل خدای پدر است که از طریق اعلام انجیل توسط انسان صحبت می‌کند و مردم را طوری به سوی خود احضار می‌کند که با ایمان نجات‌بخش پاسخ دهند.*

ما نباید این مفهوم را برسانیم که مردم با قدرت این دعوت و *بدون* پاسخ ارادی خود به انجیل، نجات خواهند یافت (مراجعه کنید به فصل ۲۱ دربارهٔ ایمان شخصی و توبه که برای ایمان آوردن ضروری است). اگرچه به‌درستی دعوت تأثیرگذار، بیدار می‌کند و پاسخی را از ما دریافت می‌کند، اما باید همیشه تأکید کنیم که این پاسخ باید داوطلبانه باشد، پاسخ ارادی که شخص به مسیح ایمان می‌آورد.

به همین دلیل دعا برای بشارت تأثیرگذار بسیار مهم است. اگر خدا در قلب افراد کار نکند تا اعلامیهٔ انجیل را تأثیرگذار سازد، پاسخ نجات‌بخش واقعی حاصل نخواهد شد. عیسی گفت: "هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را به طرف من جذب نماید" (یوحنا ٦:۴۴).

یک نمونه از دعوت انجیل که به‌طور تأثیرگذار عمل می‌کند، در اولین دیدار پولس از فیلیپی دیده می‌شود. وقتی لیدیه پیغام انجیل را شنید: "خداوند *قلب او را باز کرد* تا تعلیم پولس را بپذیرد" (اعمال ١٦:١۴).

در تمایز از دعوت تأثیرگذار که کاملاً عمل خداست، می‌توانیم دربارهٔ *دعوت انجیل* به‌طور عام صحبت کنیم که از طریق سخنرانی انسانی صورت می‌گیرد. این دعوت انجیل به همهٔ انسانها ارائه شده، حتی کسانیکه آن را نمی‌پذیرند. گاهی اوقات به این دعوت انجیل، به‌عنوان *دعوت بیرونی* یا *دعوت عام* اشاره شده است. برعکس، دعوت تأثیرگذار خدا که در واقع پاسخ ارادی را از شنونده

دریافت می‌کند، گاهی اوقات *دعوت درونی* نامیده می‌شود. دعوت انجیل، یک دعوت عام و بیرونی است و غالباً رد می‌شود، درحالیکه دعوت تأثیرگذار، یک دعوت ویژه، درونی و همیشه تأثیرگذار است. به هرحال این برای کم‌ارزش کردن دعوت انجیل نیست- این طریقی است که خدا تعیین کرده که توسط آن دعوت تأثیرگذار انجام شود. بدون دعوت انجیل، هیچ‌کس نمی‌توانست پاسخ دهد و نجات یابد! "چگونه می‌توانند به کسی ایمان آورند که دربارهٔ او چیزی نشنیده‌اند؟" (رومیان ۱۴:۱۰). بنابراین، باید بدانید که دعوت انجیل دقیقاً چیست.

ب. عناصر دعوت انجیل

سه عنصر مهمی که باید در موعظهٔ انجیل توسط انسان موجود باشد.

1. ***توضیح حقایق مربوط به نجات.***

هر که برای نجات نزد مسیح می‌آید، باید حداقل از کیستی مسیح و نحوهٔ رفع نیازمان به نجات به‌وسیلهٔ او، یک ادراک مقدماتی داشته باشد. بنابراین، توضیح حقایق نجات باید حداقل شامل موارد زیر باشد:

الف. همهٔ انسانها گناه کرده‌اند (رومیان ۲۳:۳).

ب. جزای گناه ما مرگ است (رومیان ۲۳:٦).

پ. عیسی مسیح مُرد تا جزای گناهان ما را بپردازد (رومیان ۸:۵).

اما درک این حقایق و حتی موافقت با راستی آنها، برای نجات شخص کافی نیست. باید دعوتی برای پاسخ شخصی کسی که از گناهانش توبه خواهد کرد و شخصاً به مسیح ایمان خواهد آورد، وجود داشته باشد.

2. ***دعوت برای پاسخ شخصی به مسیح، با توبه و ایمان.***

وقتی عهدجدید دربارهٔ کسانی صحبت می‌کند که نجات می‌یابند، از لحاظ پاسخ شخصی به دعوت مسیح صحبت می‌کند. این دعوت به زیبایی بیان شده، مثلاً در کلمات عیسی: "ای تمامی

زحمت‌کشان و گرانباران *نزد من بیایید* و من به شما آرامی خواهم داد. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من نرمدل و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت، زیرا یوغ من خفیف و بار من سبک است" (متی ۱۱:۲۸-۳۰).

باید به‌وضوح بگوییم که این فقط کلماتی نیست که مدتها پیش توسط یک رهبر مذهبی در گذشته اعلام شده باشد. هر غیرمسیحی که این کلمات را می‌شنود باید تشویق شود که آنها را به‌عنوان کلماتی در نظر بگیرد که *اکنون* عیسی مسیح *در این لحظه*، شخصاً به او اعلام می‌کند. عیسی مسیح نجات‌دهنده‌ای است که اکنون در آسمان زنده است و هر غیرمسیحی باید عیسی را به‌عنوان کسی بداند که مستقیماً با او صحبت کرده و می‌گوید: "*نزد من بیایید*... و من به شما آرامی خواهم داد" (متی ۱۱:۲۸). این دعوت *شخصی* و واقعی است که خواهان پاسخ شخصی شنوندگانش است.

یوحنا دربارهٔ نیاز به پاسخ شخصی نیز می‌گوید: "او به قلمرو خود آمد ولی متعلقان اش او را قبول نکردند. *اما به همهٔ کسانی که او را قبول کردند* و به او ایمان آوردند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند" (یوحنا ۱:۱۱-۱۲). یوحنا با تأکید بر نیاز به "پذیرش" مسیح، به ضرورت پاسخ شخصی نیز اشاره می‌کند. خداوند عیسی مسیح از کسانیکه در داخل کلیسای ولرم هستند، کسانیکه نابینایی روحانی شان را تشخیص نمی‌دهند، دوباره یک دعوت به عمل می‌آورد که خواهان پاسخ شخصی است: "من پشت در ایستاده در را می‌کوبم، اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند داخل می‌شوم و با او نان خواهم خورد و او نیز با من" (مکاشفه ۳:۲۰).

اما آمدن به نزد مسیح شامل چیست؟ اگرچه این موضوع به‌طور کامل‌تر در فصل ۲۳ توضیح داده خواهد شد، اما کافیست که در اینجا بگوییم اگر ما به نزد مسیح می‌رویم و به او ایمان می‌آوریم که ما را از گناهمان نجات دهد، نمی‌توانیم دیگر به گناه بچسبیم، بلکه باید به‌طور ارادی و با توبهٔ واقعی از آن دست بکشیم. در مواردی در کتاب مقدس، وقتی به ایمان آوردن اولیهٔ شخص اشاره می‌کند، توبه و ایمان با هم ذکر شده‌اند (پولس می‌گوید وقتش را به این اختصاص داد: "به یهودیان

و یونانیان نیز از *توبه* به سوی خدا و *ایمان* به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم". اعمال ۲۱:۲۰، ترجمهٔ قدیم). گاهی اوقات فقط توبه از گناهان نام برده شده و ایمان نجات‌بخش به‌عنوان عاملی به همراه آن در نظر گرفته شده است ("و به نام او *توبه* و آمرزش گناهان به همه ملت‌ها اعلام گردد" لوقا ۴۷:۲۴؛ مقایسه کنید با اعمال ۳۷:۲-۳۸؛ ۱۹:۳؛ ۳۱:۵؛ ۳۰:۱۷؛ رومیان ۴:۲؛ دوم قرنتیان ۱۰:۷ و غیره). بنابراین، هر اعلامیهٔ واقعی انجیل باید شامل دعوتی برای تصمیم آگاهانه در ترک گناهان و ایمان به مسیح باشد و از مسیح برای گناهان طلب بخشش کند. اگر نیاز به توبه از گناهان یا نیاز به ایمان به مسیح برای بخشش نادیده گرفته شود، این اعلامیهٔ کامل و حقیقی انجیل نیست.

اما به کسانیکه نزد مسیح می‌آیند، چه وعده‌ای داده شده است؟ این عنصر- سوم در دعوت انجیل است.

3. وعدهٔ بخشش و حیات ابدی.

اگرچه کلام مسیح برای دعوت شخصی شامل وعدهٔ آرامی، قدرت فرزند خدا شدن و دسترسی به آب حیات است، اما بهتر است وعدهٔ مسیح را به کسانیکه با توبه و ایمان به نزدش می‌آیند، صریحاً بیان کنیم. اولین چیزی که در پیغام انجیل وعده داده شده، وعدهٔ بخشش گناهان و حیات ابدی با خداست. "زیرا خدا به دنیا آنقدر محبت داشت که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد *هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی شود*" (یوحنا ۱۶:۳). پترس در موعظهٔ انجیل می‌گوید: "پس توبه کنید و به سوی خدا بازگشت نمائید *تا گناهان شما محو گردد*" (اعمال ۱۹:۳؛ مقایسه کنید با ۳۸:۲).

به همراه وعدهٔ بخشش و حیات ابدی، باید این ضمانت مطرح شود که مسیح همهٔ کسانی را که با توبه و ایمان واقعی برای طلب نجات به نزدش می‌آیند، خواهد پذیرفت: "کسی را که پیش من می‌آید بیرون نخواهم کرد" (یوحنا ۳۷:۶).

پ. اهمیت دعوت انجیل

آموزهٔ دعوت انجیل مهم است، چون اگر دعوت انجیل نبود، ما نمی‌توانستیم نجات یابیم."چگونه می‌توانند به کسی ایمان آورند که دربارهٔ او چیزی نشنیده‌اند؟" (رومیان ۱۰:۱۴).

همچنین دعوت انجیل مهم است، چون از طریق آن خدا در کمال انسانیّتمان ما را مخاطب می‌سازد. او فقط "به‌طور خودکار" و بدون درخواست پاسخ ما به‌عنوان اشخاص کامل، نجاتمان نمی‌دهد. بلکه عقل، احساسات و ارادهٔ ما را با دعوت انجیل مخاطب قرار می‌دهد. او با توضیح حقایق نجات در کلام اش، با عقل ما صحبت می‌کند. با دعوت شخصی قلبی از ما برای پاسخ‌دهی، با احساساتمان صحبت می‌کند. با درخواست شنیدن دعوت اش و پاسخ ارادی با توبه و ایمان، با اراده‌مان صحبت می‌کند- تصمیم‌گیری برای رویگردانی از گناهانمان و پذیرش مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده و سپردن قلب‌مان به او، برای نجات.

2. سؤالاتی برای مرور

1. شما سه وجه برکات نجات را با چه ترتیبی تنظیم خواهید کرد: دعوت تأثیرگذار، عادل‌شمردگی و از پیش برگزیدگی. چرا؟
2. فرق بین "دعوت تأثیرگذار" و "دعوت عام" (یا "دعوت انجیل") چیست؟
3. سه عنصری که باید در دعوت انجیل باشد، چیست؟
4. با توجه به آموزهٔ برگزیدگی (فصل ۱۸)، آیا دعوت انجیل واقعاً ضروری است؟ چرا؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا اولین باری که انجیل را شنیده و به آن پاسخ دادید، به یاد دارید؟ آیا می‌توانید احساس قلبی تان را توصیف کنید؟ آیا به نظرتان روح‌القدس عمل می‌کرد تا این دعوت انجیل را در زندگی تان تأثیرگذار سازد؟ آیا در آن زمان، با آن مقابله کردید؟

2. آیا در توضیحتان از دعوت انجیل به دیگران، بعضی از عناصر موجود نبود؟ اگر اینطور است، اگر این عناصر را به توضیحتان از انجیل می‌افزودید، چه فرقی می‌کرد؟ ضروری‌ترین چیز برای تأثیرگذارتر کردن اعلامیهٔ انجیل شما چیست؟
3. پیش از مطالعهٔ این فصل، آیا فکر می‌کردید که حتی امروزه، عیسی در آسمان کلام دعوت انجیل را شخصاً به مردم اعلام می‌کند؟ اگر غیرمسیحیان فکر کنند که عیسی اینطور با آنها صحبت می‌کند، به نظرتان این بر پاسخ شان به انجیل چه تأثیری خواهد گذاشت؟
4. آیا عناصر دعوت انجیل را با وضوح کافی درک می‌کنید تا بتوانید آن را به دیگران ارائه کنید؟ آیا به‌راحتی می‌توانید به سراغ کتاب مقدس بروید و چهار یا پنج آیهٔ مناسب را پیدا کنید که دعوت انجیل را به‌وضوح به مردم توضیح دهد؟ (حفظ کردن عناصر دعوت انجیل و آیاتی که آن را توضیح می‌دهد، باید یکی از اولین مقررات زندگی مسیحی باشد.)

4. اصطلاحات خاص

دعوت تأثیرگذار

دعوت بیرونی

دعوت درونی

دعوت انجیل

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

متی ۱۱:۲۸-۳۰

"ای تمامی زحمتکشان و گرانباران نزد من بیایید و من به شما آرامی خواهم داد. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من نرمدل و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت، زیرا یوغ من خفیف و بار من سبک است."

فصل بیستم

تولد تازه

+ تولد تازه یافتن چه مفهومی دارد؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما می‌توانیم تولد تازه را اینطور تعریف کنیم: *تولد تازه، عمل مرموز خداست که به‌وسیلهٔ آن زندگی روحانی جدیدی را به ما عطا می‌کند*. گاهی اوقات آن را "تولد دوباره یافتن" می‌نامند (با استفاده از زبانی که در یوحنا ۳:۳-۸ بکار رفته است).

الف. تولد تازه کاملاً کار خداست

ما در بعضی از عناصر کاربرد فدیه که در فصلهای بعد دربارهٔ آن صحبت خواهیم کرد، نقش فعالی داریم (این به‌عنوان مثال دربارهٔ ایمان آوردن، تقدیس و پایداری صدق می‌کند). اما در عمل تولد تازه، هیچ نقش فعالی نداریم. این کاملاً کارِ خداست. به‌عنوان مثال آن را زمانی می‌بینیم که یوحنا دربارهٔ کسانی صحبت می‌کند که مسیح به آنها قدرت داد که فرزندان خدا شوند- "که نه مانند تولدهای معمولی و *نه در اثر تمایلات نفسانی و نه در اثر خواهش بشر*- بلکه از خدا تولد یافتند" (یوحنا ۱:۱۳). در اینجا یوحنا به‌طور خاص می‌گوید فرزندان خدا کسانی هستند که "از خدا تولد یافتند" و ارادهٔ انسانی ما ("ارادهٔ انسان") این نوع تولد را حاصل نمی‌کند.

این حقیقت که ما در عمل تولد تازه منفعل هستیم، زمانی دیده می‌شود که کتاب مقدس به‌عنوان "تولد" یافتن یا "تولد دوباره" یافتن به آن اشاره می‌کند (مقایسه کنید با یعقوب ۱:۱۸؛ اول پترس

۳:۱؛ یوحنا ۳:۳-۸). ما انتخاب نکردیم که از لحاظ جسمانی زنده باشیم و انتخاب نکردیم که متولد شویم- این چیزی است که برای ما اتفاق افتاد؛ همچنین این قیاسها در کتاب مقدس پیشنهاد می‌کنند که ما کاملاً در تولد تازه، منفعل هستیم.

این عمل حاکمانهٔ خدا در تولد تازه، در نبوت حزقیال نیز پیش‌بینی شد. خدا از طریق او وعدهٔ زمانی را در آینده داد که حیات روحانی جدیدی را به قومش خواهد بخشید: "*دل تازه* به شما خواهم داد و *روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد*. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید" (حزقیال ۳۶:۲۶-۲۷، ترجمهٔ قدیم).

کدام عضو تثلیث، تولد تازه می‌بخشد؟ وقتی عیسی دربارهٔ "تولد یافتن از روح" صحبت می‌کند (یوحنا ۳:۸)، نشان می‌دهد که به‌طور خاص خدای روح‌القدس، تولد تازه می‌بخشد. اما آیات دیگر نیز حضور خدای پدر در تولد تازه را نشان می‌دهند: پولس به‌طور خاص می‌گوید خدا "ما را با مسیح زنده گردانید" (افسسیان ۲:۵؛ مقایسه کنید با کولسیان ۲:۱۳). یعقوب می‌گوید "پدر نورها" به ما تولد تازه بخشیده: "او محض اراده خود *ما را* بوسیله کلمه حق *تولید نمود* تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم" (یعقوب ۱:۱۷-۱۸، ترجمهٔ قدیم). نهایتاً پترس می‌گوید خدا "بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان *از نو تولید نمود*" (اول پترس ۱:۳، ترجمهٔ قدیم). می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خدای پدر و خدای روح‌القدس، تولد تازه می‌بخشند.

دعوت تأثیرگذار[1] و تولد تازه چه ارتباطی با هم دارند؟ چنانکه بعداً در این فصل خواهیم دید، کتاب مقدس نشان می‌دهد که تولد تازه باید قبل از پاسخ ما با ایمان نجات‌بخش به دعوت تأثیرگذار باشد. بنابراین می‌توانیم بگوییم که تولد تازه پیش از *نتیجهٔ* دعوت تأثیرگذار (ایمان ما) می‌آید. اما به‌سختی می‌توان رابطهٔ دقیق زمانِ بین تولد تازه و اعلامیهٔ انجیل توسط انسان را که توسط آن خدا در دعوت تأثیرگذار عمل می‌کند، مشخص کرد. حداقل دو عبارت پیشنهاد می‌کنند که خدا همزمان در صحبت با دعوت تأثیرگذار، به ما تولد تازه می‌بخشد. پترس می‌گوید: "این بار تولد شما در اثر

تخم فانی نبود، بلکه به‌وسیلهٔ تخم غیرفانی، یعنی *کلام خدای زنده و ابدی تولد نو یافتید*... این کلام همان مژده‌ای است که به شما داده شده است" (اول پترس ۱:۲۳، ۲۵). یعقوب می‌گوید: "او چنین اراده فرمود که *ما را با کلام حق تولید کند*" (یعقوب ۱:۱۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). وقتی انجیل به ما می‌رسد، خدا از طریق آن صحبت می‌کند تا ما را به سوی خود احضار کند (دعوت تأثیرگذار) و حیات روحانی جدیدی به ما عطا کند (تولد تازه) تا بتوانیم با ایمان پاسخ دهیم. بنابراین، دعوت تأثیرگذار، یعنی خدای پدر با قدرت با ما صحبت می‌کند و در تولد تازه، خدای پدر و خدای روح‌القدس با قدرت در ما کار می‌کنند تا ما را زنده کنند. وقتی پترس، انجیل را به اهل خانهٔ کُرنلیوس اعلام می‌کرد، حتماً این دو مورد همزمان اتفاق افتاد، چون وقتی هنوز موعظه می‌کرد: "روح‌القدس بر همه شنوندگان نازل شد" (اعمال ۱۰:۴۴).

گاهی اوقات اصطلاح *فیض مقاومت‌ناپذیر*[۲] در این رابطه بکار رفته است. به این حقیقت اشاره می‌کند که خدا به‌طور تأثیرگذار، انسانها را فرامی‌خواند و به آنها تولد تازه هم می‌بخشد و هر دو عمل تضمین می‌کنند که ما با ایمان نجات‌بخش پاسخ خواهیم داد. به هر حال اصطلاح *فیض مقاومت‌ناپذیر* مورد سوءتفاهم قرار گرفته، چون *به نظر می‌رسد که استنباط می‌کند* انسانها در پاسخ به انجیل، انتخاب داوطلبانه و ارادی ندارند- این یک ایده و درک غلط از اصطلاح *فیض مقاومت‌ناپذیر* است. به هر حال این اصطلاح، از چیز ارزشمندی محافظت می‌کند، زیرا نشان می‌دهد که عمل خدا وارد قلب ما می‌شود تا پاسخی را که کاملاً قطعی است حاصل کند- اگرچه ما داوطلبانه پاسخ می‌دهیم.

ب. ماهیت دقیق تولد تازه برای ما مرموز است

چیزی که دقیقاً در تولد تازه اتفاق می‌افتد، برای ما مرموز است. ما می‌دانیم که به‌نوعی، از لحاظ روحانی مُرده بودیم (افسسیان ۲:۱)، برای خدا زنده شده و به‌طور بسیار واقعی "از نو متولد" شده‌ایم (یوحنا ۳:۳، ۷؛ افسسیان ۲:۵؛ کولسیان ۲:۱۳). اما نمی‌فهمیم که این چگونه اتفاق می‌افتد یا دقیقاً خدا با ما چه کار می‌کند تا این حیات روحانی جدید را به ما عطا کند. عیسی می‌گوید: "باد

هر جا که بخواهد می‌وزد، صدای آن را می‌شنوی اما نمی‌دانی از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولد می‌شود همینطور است" (یوحنا ۳:۸).

کتاب مقدس تولد تازه را به‌عنوان چیزی می‌بیند که بر همهٔ وجودمان تأثیر می‌گذارد. البته پس از تولد تازه، برای خدا "روح ما زنده است" (رومیان ۸:۱۰)، اما فقط به‌خاطر اینکه وجود ما *کاملاً* تحت تأثیر تولد تازه قرار گرفته است. موضوع فقط این نیست که قبلاً روحمان مُرده بود- *ما* در قصورات و گناهان برای خدا مُرده بودیم (مراجعه کنید به افسسیان ۲:۱). درست نیست که بگوییم در تولد تازه فقط روح ما زنده می‌شود (مطابق تعلیم بعضیها)، چون *هر بخش از وجودمان* تحت تأثیر تولد تازه قرار می‌گیرد: "کسی که در مسیح است، *خلقت نو است*، هر آنچه کهنه بود درگذشت و اینک همه چیز نو شده است" (دوم قرنتیان ۵:۱۷).

چون تولد تازه، کارِ خدا در درون ماست که به ما حیات تازه می‌بخشد، به‌درستی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که این یک *رویداد فوری* است. فقط یک بار اتفاق می‌افتد. در یک لحظه از لحاظ روحانی مُرده‌ایم و در لحظهٔ بعد، توسط خدا، حیات روحانی جدیدی داریم. به هرحال ما همیشه دقیقاً نمی‌دانیم این تغییر فوری چه زمانی اتفاق می‌افتد. مخصوصاً برای بچه‌هایی که در خانهٔ مسیحی بزرگ می‌شوند یا کسانیکه مدتی در کلیسای نهضت انجیلی یا جلسهٔ مطالعهٔ کتاب مقدس شرکت می‌کنند و به‌تدریج درکشان از انجیل بیشتر می‌شود، شاید یک نقطهٔ عطف شگرف با تغییر اساسی در رفتارشان که از "گناهکار سختدل" به "قدیس مقدس" تبدیل شوند، وجود نداشته باشد، اما به هرحال، وقتی خدا از طریق روح‌القدس به‌طور نادیدنی و نامرئی، حیات روحانی را در درون بیدار می‌کند، تغییر فوری ایجاد خواهد شد. این تغییر به مرور زمان در الگوهای رفتاری و خواسته‌هایی که برای خدا خوشایند است، *آشکار خواهد شد*.

در موارد دیگر (در واقع، احتمالاً در اکثر مواردی که بزرگسالان، مسیحی می‌شوند)، تولد تازه در زمانیکه به‌وضوح قابل شناسایی است، اتفاق می‌افتد، زمانیکه شخص متوجه می‌شود قبلاً از خدا جدا و از لحاظ روحانی مُرده بود، اما بلافاصله بعد از آن به‌وضوح، حیات روحانی جدیدی در درونش

بود. معمولاً نتایج اش بلافاصله می‌تواند دیده شود- ایمان قلبی به مسیح برای نجات، اطمینان از بخشش گناهان، اشتیاق برای مطالعهٔ کتاب مقدس و دعا (و این حسّ که اینها اعمال روحانی معناداری هستند)، لذت از پرستش، اشتیاق برای مشارکت مسیحی، اشتیاق خالصانه برای اطاعت از کلام خدا در کتاب مقدس و اشتیاق برای صحبت دربارهٔ مسیح با دیگران. شاید انسانها اینطور بگویند: "من نمی‌دانم دقیقاً چه اتفاقی افتاد، اما قبل از آن لحظه، برای نجات به مسیح ایمان نداشتم. همچنان متعجب بودم و در ذهنم سؤال می‌کردم. اما بعد از آن لحظه متوجه شدم که به مسیح ایمان دارم و او نجات‌دهندهٔ من بود. در قلبم یک اتفاقی افتاد". اما حتی در این موارد هم کاملاً مطمئن نیستیم که دقیقاً چه اتفاقی در قلبمان افتاد. دقیقاً همانطور که عیسی در مورد باد گفت- ما صدایش را می‌شنویم و نتیجه‌اش را می‌بینیم، اما دقیقاً نمی‌توانیم باد را ببینیم. پس عمل روح‌القدس در قلبمان نیز به همین شکل است.

پ. از این لحاظ که "تولد تازه" پیش از ایمان نجات‌بخش می‌آید

ما با استفاده از آیاتی که در بالا نقل شد، تولد تازه را به‌عنوان عمل خدا در بیداری حیات روحانی در درونمان تعریف کردیم که ما را از *مرگ* روحانی وارد *حیات* روحانی می‌کند. در این تعریف، طبیعتاً می‌توان درک کرد که تولد تازه قبل از ایمان نجات‌بخش می‌آید. در واقع این عمل خدا به ما *توانایی* روحانی می‌بخشد که با ایمان به خدا پاسخ دهیم. اما وقتی می‌گوییم این "قبل" از ایمان نجات‌بخش می‌آید، باید به یاد داشته باشیم که معمولاً به یکدیگر بسیار نزدیکند که معمولاً به نظرمان همزمان اتفاق می‌افتند. وقتی خدا ما را با دعوت تأثیرگذار انجیل مخاطب قرار می‌دهد، او به ما تولد تازه می‌بخشد و ما با ایمان و توبه به این دعوت پاسخ می‌دهیم. پس *از دیدگاه ما* به‌سختی می‌توان این فاصلهٔ زمانی را بیان کرد، مخصوصاً چون تولد تازه، عمل روحانی است که نمی‌توانیم با چشم یا ذهنمان آن را درک کنیم.

ولی عبارات متعدد به ما می‌گویند در واقع، این عمل مرموز و مخفی خدا در روحمان، قبل از پاسخ مان با ایمان نجات‌بخش به خدا می‌آید (اگرچه غالباً می‌تواند فقط چند ثانیه پیش از پاسخ ما

باشد). وقتی عیسی دربارهٔ تولد تازه با نیقودیموس صحبت می‌کرد، گفت: "بیقین بدان که هیچ‌کس *نمی‌تواند داخل پادشاهی خدا شود* مگر آنکه از آب و روح تولد یابد" (یوحنا ۵:۳). وقتی با ایمان آوردن مسیحی می‌شویم، وارد ملکوت خدا می‌شویم. اما عیسی می‌گوید پیش از آن باید "از روح" متولد شویم. ("تولد از آب" به احتمال زیاد به پاکسازی روحانی از گناه اشاره می‌کند که در نبوت حزقیال با نماد آب نشان داده شده، در حزقیال ۲۵:۳۶-۲۶). ناتوانی ما در اینکه به‌تنهایی و بدون عمل اولیهٔ خدا در درونمان به نزد مسیح برویم، وقتی عیسی می‌گوید: "هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را به طرف من جذب نماید" (یوحنا ۴۴:۶) مورد تأکید قرار می‌گیرد و "کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند" (یوحنا ۶۵:۶، ترجمهٔ قدیم). این عمل درونی تولد تازه به زیبایی، وقتی لوقا دربارهٔ لیدیه صحبت می‌کند، توصیف شده: "*خداوند قلب او را باز کرد* تا تعلیم پولس را بپذیرد" (اعمال ۱۴:۱۶). اول خداوند قلب اش را باز کرد، بعد او توانست به موعظهٔ پولس گوش کند و با ایمان پاسخ دهد.

برعکس، پولس به ما می‌گوید: "اما انسان نفسانی (تحت‌اللفظی: "انسان طبیعی") امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست دربارهٔ آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسّر است" (اول قرنتیان ۱۴:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). دربارهٔ کسانیکه از مسیح جدا هستند، می‌گوید: "کسی نیست که بفهمد یا جویای خدا باشد" (رومیان ۱۱:۳).

راه حلّ این مرگ روحانی و ناتوانی در پاسخ‌دهی، فقط زمانی حاصل می‌شود که خدا در درونمان حیات جدیدی عطا کند. "اما خدا آنقدر در رحمت و بخشایش ثروتمند و در محبت ش نسبت به ما کریم است که *اگرچه به علت خطاهای خود مُرده بودیم*، ما را با مسیح زنده گردانید" (افسسیان ۴:۲-۵). همچنین پولس می‌گوید: "*آن زمان که در گناهان* و حالت ختنه ناشدهٔ نَفس *خود مرده بودید*، خدا *شما را با مسیح زنده کرد*" (کولسیان ۱۳:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

امروزه این ایده که تولد تازه پیش از ایمان نجات‌بخش می‌آید، همیشه از سوی نهضت انجیلیها درک نمی‌شود. گاهی اوقات مردم حتی اینطور خواهند گفت: "اگر به مسیح به‌عنوان نجات‌دهندهٔ خود ایمان داری، پس (بعد از ایمان) تولد دوباره خواهی یافت). اما کتاب مقدس هرگز چنین چیزی را نمی‌گوید. این تولد تازه در کتاب مقدس به‌عنوان چیزی در نظر گرفته شده که خدا در درونمان انجام می‌دهد تا به ما توانایی ایمان آوردن عطا کند.

دلیل اینکه نهضت انجیلیها غالباً فکر می‌کند که تولد تازه بعد از ایمان نجات‌بخش می‌آید، این است که آنها *نتایج را بعد از* ایمان آوردن شخص می‌بینند (از جمله دوست داشتن خدا و کلامش، و بازگشت از گناه) و فکر می‌کنند که بنابراین تولد تازه باید بعد از ایمان نجات‌بخش باشد. در واقع، بعضی از بیانیه‌های نهضت انجیلی دربارهٔ ایمان، شامل کلماتی است که می‌گویند تولد تازه بعد از ایمان نجات‌بخش می‌آید. در این بیانیه‌ها، کلمهٔ *تولد تازه*، ظاهراً به معنای *نشانهٔ بیرونی تولد تازه* است که در زندگی تغییر یافته دیده می‌شود، نشانه‌ای که قطعاً بعد از ایمان نجات‌بخش می‌آید. درنتیجه، "تولد دوباره یافتن" از لحاظ اعطای اولیهٔ حیات جدید در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه از لحاظ *تغییر کامل زندگی که نتیجهٔ* این اعطاست. اگر اصطلاح *تولد تازه* اینطور در نظر گرفته شود، پس به‌درستی، تولد تازه بعد از ایمان نجات‌بخش می‌آید.

به هرحال، اگر باید با دقت از زبانی مطابق کلام واقعی کتاب مقدس استفاده کنیم، بهتراست کلمهٔ *تولد تازه* را به عمل فوری، *اولیهٔ* خدا محدود کنیم که به این ترتیب او به ما حیات روحانی عطا می‌کند. سپس می‌توانیم تأکید کنیم که ما تولد تازه را نمی‌بینیم، بلکه فقط نتایج اش را در زندگیمان می‌بینیم و ایمان به مسیح برای نجات، اولین نتیجه‌ای است که می‌بینیم. در واقع، ما هرگز نمی‌دانیم تولد تازه یافته‌ایم، مگر اینکه به مسیح ایمان آوریم، چون این نشانهٔ بیرونی این عمل مخفی و درونی خداست. وقتی به سوی ایمان نجات‌بخش در مسیح می‌رویم، می‌دانیم که تولد دوباره یافته‌ایم.

ما از لحاظ عملی باید بدانیم که توضیح پیغام انجیل در کتاب مقدس به‌صورت یک فرمان نیست: "تولد دوباره بیاب و نجات خواهی یافت"، بلکه: "به عیسی مسیح ایمان آور و نجات خواهی یافت". این الگوی پیوسته در موعظهٔ انجیل در سراسر کتاب اعمال و در توصیف نهضت انجیلی است که در رسالات ارائه شده است.

ج. تولد تازهٔ واقعی باید نتایجی را در زندگی حاصل کند

در بخش قبلی به این موضوع پرداختیم که توانایی پاسخ به خدا در ایمان نجات‌بخش، اولین نتیجهٔ تولد تازه است. درنتیجه یوحنا می‌گوید: "هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است" (اول یوحنا ۱:۵، ترجمهٔ قدیم). اما نتایج دیگری هم در تولد تازه وجود دارد که بسیاری از آنها به‌طور خاص در اولین رسالهٔ یوحنا بیان شده‌اند. مثلاً یوحنا می‌گوید: "آن که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند زیرا سرشت خدا در او می‌ماند؛ پس او نمی‌تواند در گناه زندگی کند، چرا که از خدا مولود شده است" (اول یوحنا ۹:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا یوحنا توضیح می‌دهد که آنکه تولد دوباره یافته، این "ذرّیت" روحانی را در درونش دارد (قدرت حیات‌بخش و در حال رشد) و این زندگی شخص را عاری از گناه دائمی می‌سازد. البته به این معنا نیست که این شخص زندگی کاملی خواهد داشت، بلکه فقط الگوی زندگی، افراط دائمی در گناه نخواهد بود. باید توجه کنیم که یوحنا می‌گوید این دربارهٔ هر کسی که واقعاً تولد دوباره یافته صدق می‌کند: *"آن که* از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند". روش دیگر در رسیدگی به این موضوع، این است که بگوییم: "هر که عدالت را به جا آورد، از وی تولد یافته است" (اول یوحنا ۲۹:۲، ترجمهٔ قدیم).

محبت واقعی و مسیح‌گونه، نتیجهٔ مشخصی در زندگی خواهد داشت: "هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد" (اول یوحنا ۷:۴، ترجمهٔ قدیم). تأثیر دیگر تولد تازه، *غلبه بر دنیاست*: "احکام او باری گران نیست. زیرا هر که از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد" (اول یوحنا ۵:۳-۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا یوحنا توضیح می‌دهد که تولد تازه، توانایی غلبه بر فشارها و وسوسه‌های دنیا را عطا می‌کند، که در غیر این صورت مانع از اطاعتمان از احکام خدا و

پیروی از طریقه هایش می‌شد. یوحنا می‌گوید ما بر این فشارها غلبه خواهیم کرد و بنابراین اطاعت از فرامین خدا "باری گران" نخواهد بود، بلکه استنباط می‌کند که این لذت‌بخش خواهد بود.

نهایتاً یوحنا متذکر می‌شود که نتیجهٔ دیگر تولد تازه، *محافظت در برابر شیطان* است: "ما می‌دانیم که هر که از خدا مولود شده است، در گناه زندگی نمی‌کند، بلکه آن "مولودِ خدا" [یعنی عیسی] *او را حفظ می‌کند و دست آن شریر به او نمی‌رسد*" (اول یوحنا ۱۸:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اگرچه شاید از طرف شیطان به او حمله شود، اما یوحنا به خوانندگان اش اطمینان می‌بخشد: "آن که در شماست بزرگتر است از آن که در دنیاست" (اول یوحنا ۴:۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و این قدرت عظیم تر روح‌القدس در ما، در برابر آسیب نهایی روحانی از سوی آن شریر، از ما محافظت می‌کند.

ما باید بدانیم که یوحنا بر این چیزها به‌عنوان نتایج *ضروری* در زندگی کسانیکه تولد دوباره یافته‌اند، تأکید می‌کند. اگر تولد تازهٔ واقعی در زندگی شخص وجود دارد، او ایمان *خواهد* داشت که عیسی، مسیح است و از الگوی زندگی در گناه دائمی خودداری *خواهد* کرد و برادر یا خواهرش را محبت *خواهد* کرد و بر وسوسه‌های دنیا غلبه *خواهد* کرد و از آسیب نهایی آن شریر در امان *خواهد* بود. این عبارات نشان می‌دهند که غیرممکن است یک نفر تولد تازه بیابد و واقعاً ایمان نیاورد.

پولس نتایج دیگر تولد تازه را با صحبت دربارهٔ *"میوهٔ روح"* ذکر می‌کند، یعنی نتایجی در زندگی که حاصل قدرت روح‌القدس است که در هر ایمانداری کار می‌کند: "اما ثمره‌ای که روح‌القدس به بار می‌آورد: محبت، خوشی، سلامتی، بردباری، مهربانی، خیرخواهی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است" (غلاطیان ۲۲:۵-۲۳). اگر تولد تازه، واقعی باشد، این عناصر میوهٔ روح خیلی بیشتر در زندگی آن شخص نمایان خواهند شد. اما برعکس، غیرایمانداران، از جمله کسانیکه وانمود می‌کنند ایماندار هستند، اما ایماندار نیستند، به‌وضوح فاقد این ویژگیهای شخصیتی در زندگی‌شان خواهند بود. عیسی به شاگردانش گفت:

"از انبیای دروغین احتیاط کنید که در لباس میش به نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگان درنده‌اند. *آنها را از اعمال‌شان [میوه‌شان] خواهید شناخت*. آیا می‌توان از بوتهٔ خار انگور و

از خاربن انجیر چید؟ همینطور درخت خوب میوه نیکو ببار می‌آورد و درخت بد میوه بد. درخت نیکو نمی‌تواند میوه بد ببار آورد و نه درخت بد میوهٔ نیکو. درختی که میوهٔ خوب ببار نیاورد آن را می‌بُرند و در آتش می‌اندازند. بنابراین شما آنها را از میوه‌های‌شان خواهید شناخت" (متی ۷:۱۵-۲۰).

عیسی یا پولس یا یوحنا، به عمل کلیسایی یا معجزات، به‌عنوان نشانهٔ تولد تازه اشاره نمی‌کنند. بلکه به ویژگیهای شخصیتی در زندگی اشاره می‌کنند. در واقع، بلافاصله بعد از آیات نقل شده در بالا، عیسی هشدار می‌دهد که در روز داوری بسیاری به او خواهند گفت: "خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت نکردیم و به نام تو سخن نگفتیم؟ آیا با ذکر نام تو ارواح ناپاک را بیرون نراندیم؟ و به نام تو معجزات بسیار نکردیم؟" آنگاه واضعاً به آنها خواهم گفت: "*من هرگز شما را نمی‌شناسم*. از من دور شوید، ای بدکاران" (متی ۷:۲۲-۲۳). نبوّت، اخراج ارواح و معجزات بسیار و اعمال قدرتمند در نام عیسی (دربارهٔ انواع دیگر اعمال شدید کلیسایی که شاید بیش از چند دهه با قدرت جسم در زندگی شخص عمل کنند، چیزی نمی‌گوییم)، گواه قانع‌کننده‌ای نیست که شخص واقعاً تولد دوباره یافته است. ظاهراً همهٔ اینها می‌تواند با قدرت طبیعی مرد یا زن یا با کمک آن شریر انجام شود. اما محبت واقعی به خدا و قوم اش، اطاعت قلبی از فرامین اش و ویژگیهای شخصیتی مسیح‌گونه که پولس میوهٔ روح می‌خواند، دائماً در طول دورانها در زندگی شخص دیده می‌شود و به‌سادگی *نمی‌تواند* توسط شیطان یا زن و مرد طبیعی که با قدرت خود عمل می‌کند، حاصل شود. اینها فقط توسط روح خدا که در درون ما مشغول کار است و به ما زندگی تازه می‌بخشد، حاصل می‌شود.

2. سؤالاتی برای مرور

1. آیا شخص در تولد تازه نقش فعالی دارد؟ توضیح دهید.
2. شباهتها و تفاوتهای دعوت تأثیرگذار و تولد تازه را بیان کنید؟
3. تولد تازه با ایمان نجات‌بخش چه ارتباطی دارد؟

4. آیا شخص می‌تواند تولد تازه بیابد و هیچ نشانه‌ای در زندگی اش نباشد؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسخ خود حمایت کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا شما تولد دوباره یافته‌اید؟ آیا نشانهٔ تولد تازه در زندگی تان دیده می‌شود؟ آیا زمان خاصی را که تولد تازه در زندگی تان اتفاق افتاد، به یاد دارید؟ آیا می‌توانید توصیف کنید که از کجا می‌دانستید چیزی اتفاق افتاده است؟
2. اگر شما (یا دوستی که به سراغتان می‌آید) مطمئن نیستید که تولد دوباره یافته‌اید، کتاب مقدس تشویقتان می‌کند که برای دستیابی به اطمینان بیشتر چه کار کنید (یا برای اولین بار واقعاً تولد دوباره بیابید)؟ (نکته: گفتگوی بیشتر دربارهٔ توبه و ایمان نجات‌بخش در فصل بعدی ارائه می‌شود.)
3. نظرتان دربارهٔ این حقیقت چیست که تولد تازه‌تان کاملاً عمل خدا بود و شما هیچ سهمی در آن نداشتید؟ این باعث می‌شود چه احساسی نسبت به خودتان داشته باشید؟ این باعث می‌شود چه احساسی نسبت به خدا داشته باشید؟
4. آیا قسمتهایی در زندگی تان هست که نتایج تولد تازه به‌وضوح دیده نمی‌شود؟ آیا به نظرتان ممکن است که یک نفر تولد تازه بیابد و سپس از لحاظ روحانی راکد بماند و هیچ رشدی نداشته باشد یا رشد اندکی داشته باشد؟ این در چه شرایطی می‌تواند اتفاق بی افتد؟ تا چه اندازه کلیسایی که شخص در آن شرکت می‌کند، تعلیمی که دریافت می‌کند، نوع مشارکت مسیحی که در اختیار دارد و زمانی را که مرتباً صرف مطالعهٔ کتاب مقدس و دعا می‌کند، می‌تواند بر زندگی و رشد روحانی او تأثیر بگذارد؟

4. اصطلاحات خاص

تولد دوباره

تولد از روح

تولد از آب

فیض مقاومت‌ناپذیر

تولد تازه

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

یوحنا ۳:۵-۸

"عیسی جواب داد "بیقین بدان که هیچ‌کس نمی‌تواند داخل پادشاهی خدا شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد. آنچه از جسم تولد بیابد، جسم است و آنچه از روح متولد گردد روح است. تعجب نکن که به تو می‌گویم همه باید دوباره متولد شوند. باد هر جا که بخواهد می‌وزد. صدای آن را می‌شنوی اما نمی‌دانی از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولد می‌شود همینطور است".

---

1. مراجعه کنید به فصل ۱۹ دربارهٔ دعوت تأثیرگذار.

2. این حرف I در "پنج نکتهٔ کالوینیسم" است که با کلمهٔ TULIP ارائه شده است. حروف دیگر نشاندهندهٔ شرارت کامل (مراجعه کنید به فصل ۱۳)، برگزیدگی بی‌قید و شرط (مراجعه کنید به فصل ۱۸)، کفارهٔ محدود و تداوم ایمان مقدسین (مراجعه کنید به فصل ۲۴) است.

فصل بیست‌و یکم

ایمان آوردن (ایمان و توبه)

+ توبهٔ واقعی چیست؟

+ ایمان نجات‌بخش چیست؟

+ آیا انسانها می‌توانند عیسی را به‌عنوان نجات‌دهنده بپذیرند، ولی به‌عنوان خداوند نپذیرند؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

دو بخش قبلی توضیح دادند که چگونه خدا (از طریق موعظهٔ کلام توسط انسان) دعوت انجیل را به ما می‌رساند و با عمل روح‌القدس، به ما تولد تازه می‌بخشد، حیات روحانی جدید را در درونمان می‌گذارد. در این فصل، پاسخ مان به دعوت انجیل را بررسی می‌کنیم. ما می‌توانیم ایمان آوردن را اینطور تعریف کنیم: *ایمان آوردن، پاسخ ارادی ما به دعوت انجیل است، که خالصانه از گناهانمان توبه کرده و برای نجات به مسیح اعتماد می‌کنیم.*

کلمهٔ *ایمان آوردن (گرَویدن)*، یعنی "رویگردانی"- در اینجا نشاندهندهٔ رویگردانی روحانی است، رویگردانی *از* گناه *به سوی* مسیح. رویگردانی از گناه، *توبه* نامیده می‌شود و رویگردانی به سوی مسیح، *ایمان* نامیده می‌شود. ما می‌توانیم به هریک از عناصر ایمان آوردن بپردازیم و از یک لحاظ مهم نیست که اول دربارهٔ کدام یک صحبت کنیم، چون هیچ‌یک نمی‌تواند بدون دیگری اتفاق افتد و وقتی ایمان آوردن واقعی اتفاق می‌افتد، اینها باید با هم اتفاق افتند. برای پرداختن به اهداف این فصل، باید اول ایمان نجات‌بخش را بررسی کنیم و بعد به توبه بپردازیم.

الف. ایمان نجات‌بخش واقعی شامل دانش، تأیید و اعتماد شخصی است.

1. دانش به‌تنهایی کافی نیست.

ایمان نجات‌بخش شخصی مطابق ادراک کتاب مقدس، شامل چیزی بیش از دانش محض است. *ما* باید *از کیستی مسیح و کاری که انجام داده، آگاه باشیم*، چون "چگونه می‌توانند به کسی ایمان آورند که دربارهٔ او چیزی نشنیده‌اند؟" (رومیان ۱۰:۱۴). اما آگاهی از *حقایق* زندگی عیسی، مرگ و رستاخیزش برای ما کافی نیست، چون انسانها می‌توانند حقایق را بدانند، اما از آنها سرکشی کرده یا بیزار باشند. مثلاً پولس به ما می‌گوید بسیاری، شریعت خدا را می‌دانند اما از آن بیزارند: "هر چند از حکم عادلانهٔ خدا *آگاهند* که مکافات مرتکبانِ چنین اعمالی مرگ است، نه‌تنها خود آنها را انجام می‌دهند، بلکه کسانی را نیز که مرتکب آنها می‌شوند، تأیید می‌کنند" (رومیان ۱:۳۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). حتی دیوها هم می‌دانند که خدا کیست و حقایق زندگی عیسی و عمل نجات‌بخش او را می‌دانند، چون یعقوب می‌گوید: "تو ایمان داری که خدا واحد است، بسیار خوب! شیاطین هم ایمان دارند و از ترس می‌لرزند" (یعقوب ۲:۱۹). اما این آگاهی قطعاً به این معنا نیست که دیوها نجات یافته‌اند.

2. دانش و تأیید کافی نیست.

بعلاوه، صرفاً آگاهی از حقایق و *تأییدشان* یا *موافقت* با حقیقت شان کافی نیست. نیقودیموس می‌دانست عیسی از طرف خدا آمده، چون گفت: "ای استاد، ما می‌دانیم تو معلمی هستی که از طرف خدا آمده‌ای زیرا هیچکس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد، مگر آنکه خدا با او باشد" (یوحنا ۳:۲) نیقودیموس حقایق این شرایط، از جمله تعلیم عیسی و معجزات برجسته‌اش را ارزیابی کرده و بر اساس این حقایق به نتیجهٔ درست رسیده بود: عیسی معلمی بود که از جانب خدا آمده بود. اما این به‌تنهایی به این معنا نبود که نیقودیموس ایمان نجات‌بخش داشت، چون همچنان باید برای نجات به مسیح اعتماد می‌کرد؛ همچنان باید "به او ایمان می‌آورد". اغریپاس پادشاه،

نمونهٔ دیگری از دانش و تأیید بدون ایمان نجات‌بخش است. پولس دریافت که اغریپاس پادشاه از کُتب مقدس یهودی (چیزی که اکنون عهدعتیق می‌نامیم) آگاه است و ظاهراً آن را تأیید می‌کرد. وقتی پولس در برابر اغریپاس در محکمه بود، گفت: "ای اغریپاس پادشاه، آیا شما به انبیاء عقیده دارید؟ می‌دانم که *عقیده دارید*" (اعمال ۲۶:۲۷). با این حال اغریپاس ایمان نجات‌بخش نداشت، چون به پولس گفت: "خیال می‌کنی به این زودی می‌توانی مرا مسیحی بسازی؟" (اعمال ۲۶:۲۸).

3. من باید تصمیم بگیرم که به عیسی تکیه کنم تا شخصاً مرا نجات بخشد.

علاوه بر آگاهی از حقایق انجیل و تأیید این حقایق، من برای اینکه نجات یابم باید تصمیم بگیرم که به عیسی تکیه کنم تا مرا نجات دهد. با این کار، من از ناظر علاقمند به حقایق نجات و تعالیم کتاب مقدس، به کسی تبدیل می‌شوم که با عیسی مسیح به‌عنوان یک شخص زنده رابطهٔ جدید برقرار می‌کنم. بنابراین ما می‌توانیم ایمان نجات‌بخش را اینطور تعریف کنیم: *ایمان نجات‌بخش یعنی اعتماد به عیسی مسیح به‌عنوان یک شخص زنده، برای بخشش گناهان و حیات ابدی با خدا.*

این تعریف تأکید می‌کند که ایمان نجات‌بخش فقط ایمان به حقایق نیست، بلکه *اعتماد شخصی به عیسی برای نجاتم است*. همانطور که در فصول بعدی توضیح خواهیم داد، نجات چیزی بیش از صرفاً بخشش گناهان و حیات ابدی است، اما آنکه در ابتدا به نزد مسیح می‌آید، به‌ندرت به وسعت برکات نجاتی که حاصل خواهد شد، پی می‌برد. نکتهٔ اصلی که باعث نگرانی غیرایمانداری می‌شود که به نزد مسیح می‌آید، این است که گناه، او را از مشارکت با خدا که برای آن آفریده شده‌ایم، جدا کرده است. غیرایماندار به نزد مسیح می‌آید و در طلب آن است که گناه و قصورات اش برداشته شود و وارد رابطهٔ واقعی با خدا شود که تا ابد پایدار می‌ماند. ما به‌درستی می‌توانیم دو نگرانی اصلی کسی که به مسیح اعتماد می‌کند را به‌عنوان "بخشش گناهان" و "حیات ابدی با خدا" خلاصه کنیم.

این تعریف به *اعتماد شخصی* بر مسیح تأکید می‌کند، نه فقط اعتقاد به حقایقی دربارهٔ مسیح. چون ایمان نجات‌بخش در کتاب مقدس شامل این اعتماد شخصی است، غالباً کلمهٔ *اعتماد*، بهتر از

ایمان یا *اعتقاد* در فرهنگ معاصر است. چون ما می‌توانیم به صحتِ یک چیز "ایمان" داشته باشیم، بدون تعهد یا وابستگی شخصی به آن. من می‌توانم *ایمان* داشته باشم که کانبرا پایتخت استرالیاست یا ۷ ضربدر ٦ می‌شود ۴۲، اما وقتی فقط به این حقایق ایمان دارم، هیچ تعهد یا وابستگی شخصی به کسی ندارم. از طرف دیگر، گاهی اوقات کلمهٔ *ایمان*، امروزه برای اشاره به تعهد غیرمنطقی نسبت به چیزی بکار می‌رود که شواهد قدرتمندی برخلاف آن وجود دارد، نوعی تصمیم غیرمنطقی برای ایمان به چیزی که نسبتاً مطمئنیم که راست نیست! (اگر تیم فوتبال موردعلاقه‌تان همچنان در بازی شکست بخورد، یک نفر می‌تواند شما را تشویق کند که "ایمان داشته باشید"، اگرچه همهٔ حقایق، خلاف آن را نشان می‌دهند). در این دو حالت معروف، مفهوم *اعتقاد* و *ایمان* برخلاف مفهوم کتاب مقدس است.

کلمهٔ *اعتماد* به ایدهٔ کتاب مقدس نزدیکتر است، چون ما با اعتماد به انسانها در زندگی روزانه آشناییم. هرچه بیشتر یک نفر را بشناسیم و الگوی زندگی‌ای را ببینیم که اعتماد را تضمین کند، بیشتر می‌توانیم به او اعتماد کنیم که به وعده‌هایش عمل کند، یا طوری عمل کند که بتوانیم به او تکیه کنیم. این حالت کاملتر اعتماد شخصی در عبارات متعدد کتاب مقدس نشان داده شده که از لحاظ بسیار شخصی دربارهٔ ایمان نجات‌بخش اولیه صحبت می‌کند، غالباً از قیاسهایی استفاده می‌کند که برگرفته از روابط شخصی است. یوحنا می‌گوید: "به آن کسانی که *او را قبول کردند* قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد" (یوحنا ۱۲:۱، ترجمهٔ قدیم). یوحنا دربارهٔ پذیرش مسیح، همانند پذیرش مهمان در خانه‌مان صحبت می‌کند.

یوحنا ١٦:٣ به ما می‌گوید: "هر که *به او ایمان بیاورد* هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی شود". در اینجا یوحنا از عبارت شگفت‌انگیزی استفاده می‌کند که فقط نمی‌گوید: "هر که *او را باور کند*" (یعنی باور کند که حرف هایش راست و قابل اعتماد است)، بلکه می‌گوید: "هر که *به او ایمان بیاورد*". عبارت یونانی *pisteuo eis auton* را می‌توان اینطور نیز ترجمه کرد: "هر که بر او ایمان آورد"، با حسّ اعتماد یا اطمینان به عیسی که به‌عنوان یک شخص است و بر عیسی تکیه می‌کند.

لئون موریس می‌گوید: "ایمان برای یوحنا، عملی است که انسانها را از خودشان خارج کرده و با مسیح یکی می‌سازد". او عبارت یونانی *pisteuo eis* را به‌عنوان نشانهٔ مهمی در نظر می‌گیرد که ایمان عهدجدید فقط پذیرش عقلانی نیست، بلکه شامل "عنصر اخلاقی اعتماد شخصی" است.[1] چنین عبارتی در زبان یونانی دنیوی خارج از عهدجدید بسیار نادر بود یا شاید اصلاً وجود نداشت، اما به‌خوبی برای بیان اعتماد شخصی به مسیح مناسب است که شامل ایمان نجات‌بخش است.

عیسی در بخشهای متعدد دربارهٔ "آمدن به نزد او" صحبت می‌کند. او می‌گوید: "همهٔ کسانی که پدر به من می‌بخشد *به سوی من خواهند آمد* و کسی را که پیش من می‌آید بیرون نخواهم کرد" (یوحنا ٦:٣٧). همچنین می‌گوید: "اگر کسی تشنه است *پیش من بیاید* و بنوشد" (یوحنا ٧:٣٧). به‌طور مشابه می‌گوید: "ای تمامی زحمتکشان و گرانباران *نزد من بیایید* و من به شما آرامی خواهم داد. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من نرمدل و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت، زیرا یوغ من خفیف و بار من سبک است" (متی ١١:٢٨-٣٠). در این عبارات، ایدهٔ آمدن به نزد مسیح و درخواست پذیرش را داریم، برای نوشیدن آب حیات و آرامی و تعلیم یافتن. همهٔ اینها شدیداً تصویر شخصی چیزی را نشان می‌دهند که در ایمان نجات‌بخش هست.

حالا با این ادراک از ایمان واقعی عهدجدید می‌توانیم سپاسگزار باشیم که وقتی کسی به مسیح اعتماد می‌کند، هر سه عنصر باید موجود باشد. باید آگاهی اولیه یا ادراکی دربارهٔ حقایق انجیل موجود باشد. همچنین باید تأیید یا موافقت با این حقایق نیز موجود باشد. این توافق شامل یک الزام است که حقایق اعلام شده در انجیل راست است، مخصوصاً اینکه من گناهکارم و به نجات نیاز دارم و مسیح به‌تنهایی جزای گناهم را پرداخته و نجات را به من عرضه می‌کند. این شامل یک آگاهی نیز می‌باشد که من باید برای نجات به مسیح اعتماد کنم و او تنها راه به سوی خدا و تنها وسیلهٔ مهیا شده برای نجاتم است. این تأیید حقایق انجیل شامل اشتیاق برای نجات از طریق مسیح است. اما همهٔ اینها همچنان چیزی به ایمان نجات‌بخش حقیقی نمی‌افزایند. این فقط زمانی حاصل می‌شود که من یک تصمیم ارادی بگیرم که به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده‌ام تکیه یا اعتماد

کنم. این تصمیم شخصی برای اعتماد به مسیح، با قلبم انجام می‌شود، قوهٔ مرکزی کلّ وجودم که تعهدات شخصی من به‌عنوان یک انسان کامل را می‌سازد.

ب. ایمان و توبه باید با یکدیگر همراه شوند.

ما می‌توانیم توبه را اینطور تعریف کنیم: *توبه، غم و اندوه قلبی نسبت به گناه، تکذیب کردن آن و تعهد خالصانه برای ترک آن و زندگی در اطاعت از مسیح است.*

این تعریف نشان می‌دهد که توبه می‌تواند در زمان خاصی اتفاق افتد و با ظهور تغییر در الگوی زندگی شخص برابر نیست. توبه مانند ایمان، یک *ادراک* عقلانی (اینکه گناه خطاست)، *تأیید*عاطفی تعالیم کتاب مقدس دربارهٔ گناه (غم و اندوه نسبت به گناه و نفرت از آن) و *تصمیم شخصی* برای رویگردانی از آن (تکذیب گناه و تصمیم ارادی برای ترکِ آن و درعوض هدایت زندگی به اطاعت از مسیح) است. ما نمی‌توانیم بگوییم شخص باید مدتی در این زندگی تغییر یافته زندگی کند تا توبه واقعی باشد، در این صورت توبه به یک نوع اطاعت تبدیل می‌شود که می‌توانستیم انجام دهیم تا نجاتمان را بدست آوریم. البته، نتیجهٔ توبهٔ واقعی، زندگی تغییر یافته خواهد بود. در واقع، توبه‌کار واقعی بلافاصله زندگی تغییر یافته خواهد داشت و می‌توانیم این زندگی تغییر یافته را ثمرهٔ توبه بنامیم. اما هرگز نباید سعی کنیم خواهان سپری شدن یک مدت زمانی باشیم تا در واقع، زندگی شخص تغییر کند تا بتوانیم از بخشش او مطمئن شویم. توبه، در قلب اتفاق می‌افتد و کلّ وجود شخص را در تصمیم‌گیری در برمی‌گیرد تا از گناه رویگردان شود.

باید بدانیم که غم و اندوه محض به‌خاطر اعمالمان یا حتی پشیمانی عمیق از اعمالمان، توبهٔ واقعی نیست، مگر اینکه با تصمیم خالصانه برای ترک گناهی که برعلیه خدا مرتکب شده همراه شود. توبهٔ واقعی شامل این حسّ عمیق است که بدترین چیز دربارهٔ گناه شخص این است که خدای قدوس را رنجانیده است. پولس دربارهٔ "توبه به سوی *خدا* و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح" موعظه کرد (اعمال ۲۱:۲۰، ترجمهٔ قدیم). او می‌گوید به‌خاطر قرنتیان شادمان شد: "نه از آن رو که اندوهگین شُدید، بلکه چون *اندوهتان به توبه انجامید... چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه*

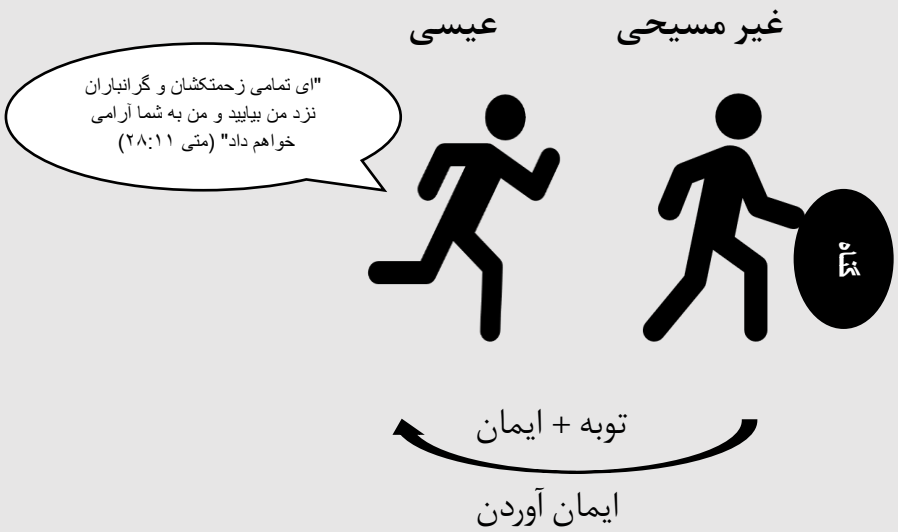
می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست، مرگ به بار می‌آورد" (دوم قرنتیان ۷:۹-۱۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو). غم دنیوی می‌تواند شامل غم و اندوه زیاد برای اعمال شخص و احتمالاً ترس از مجازات نیز باشد، اما تکذیب واقعی گناه یا تعهد برای ترک آن در زندگی شخص نیست. عبرانیان ۱۲:۱۷ به ما می‌گوید عیسو به‌خاطر عواقب اعمالش گریست، اما واقعاً توبه نکرد. بعلاوه، چنانکه دوم قرنتیان ۷:۹-۱۰ نشان می‌دهد، حتی اندوه الهی واقعی فقط عاملی است که به توبهٔ واقعی رهنمون می‌شود، اما این اندوه، تصمیم خالصانهٔ قلبی در حضور خدا نیست تا منجر به توبهٔ واقعی شود.

کتاب مقدس، توبه و ایمان را به‌عنوان جوانب مختلف یک عمل برای آمدن به نزد مسیح برای نجات، در کنار هم می‌گذارد. چنین نیست که شخص، اول از گناه رویگردان می‌شود و بعد به مسیح اعتماد می‌کند، یا اول به مسیح اعتماد می‌کند و سپس از گناه رویگردان می‌شود، بلکه هر دو همزمان اتفاق می‌افتند. وقتی *برای* نجات از گناهانمان به نزد مسیح می‌رویم، همزمان از گناهانی *رویگردان* می‌شویم که از مسیح می‌خواهیم ما را از آنها نجات دهد. اگر این درست نبود، پس رفتن به نزد مسیح برای نجات از گناه، به‌سختی می‌توانست رویگردانی به نزد مسیح یا اعتماد به او باشد.

این حقیقت را که توبه و ایمان فقط دو روی مختلفِ یک سکه یا دو جنبهٔ مختلف رویداد ایمان آوردن هستند، می‌توان در تصویر ۲۱ . ۱ دید. در این نمودار، کسی که واقعاً برای نجات به نزد مسیح می‌رود، باید همزمان گناهی را که به آن چسبیده، رها کند و از آن گناه رویگردان شود تا به نزد مسیح برود. درنتیجه، توبه یا ایمان، هیچکدام اول نیستند؛ اینها باید با هم باشند. جان موری دربارهٔ "ایمان توبه‌کار" و "توبهٔ باایمان" صحبت می‌کند.[۲]

بنابراین، این به‌وضوح برخلاف شواهد عهدجدید است که دربارهٔ احتمال وجود ایمان نجات‌بخش واقعی بدون توبه برای گناه صحبت کنیم. همچنین برخلاف عهدجدید است که دربارهٔ این احتمال صحبت کنیم که یک نفر مسیح را "به‌عنوان نجات‌دهنده" بپذیرد، اما به‌عنوان "خداوند" نپذیرد، اگر

به این معناست که فقط برای نجات به او تکیه کنیم، اما متعهد نشویم که گناه را ترک کرده و بعد از آن از مسیح اطاعت کنیم.



ایمان آوردن، عمل رویگردانی از گناه، با توبه و روی کردن به مسیح، با ایمان است

تصویر ۲۱ . ۱

وقتی عیسی از گناهکاران دعوت می‌کند: "ای تمامی زحمتکشان و گرانباران نزد من بیایید و من به شما آرامی خواهم داد"، بلافاصله می‌افزاید: *"یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید"* (متی ۲۸:۱۱-۲۹). آمدن به نزد او شامل بر خود گرفتن یوغ او، تحت هدایت و راهنمایی او بودن، یاد گرفتن از او و اطاعت از اوست. اگر نمی‌خواهیم اینطور متعهد شویم، پس واقعاً به او اعتماد نکرده‌ایم.

وقتی کتاب مقدس دربارهٔ اعتماد به خدا یا مسیح صحبت می‌کند، بارها این اعتماد را به توبهٔ واقعی مرتبط می‌کند. مثلاً اشعیا شهادت فصیحی می‌دهد که معمولاً در پیغام بسیاری از انبیای عهدعتیق دیده می‌شود:

"خداوند را حینی که یافت می‌شود بجویید، و تا زمانی که نزدیک است او را بخوانید. شریر *راههای خود را ترک گوید*، و شخص بدکار افکار خویش را؛ *به سوی خداوند بازگردد*، که بر وی رحم خواهد کرد، به سوی خدایمان بیاید، که او را به فراوانی خواهد آمرزید" (اشعیا ۵۵:۶-۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

در اینجا توبه از گناه و رفتن به نزد خدا برای آمرزش ذکر شده است. در عهدجدید، پولس خدمت انجیل اش را اینطور خلاصه می‌کند: "به یهودیان و یونانیان نیز از *توبه* به سوی خدا و *ایمان* به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم" (اعمال ۲۰:۲۱، ترجمهٔ قدیم). نویسندهٔ عبرانیان، "توبه از اعمال مُرده" و "ایمان به خدا" را به‌عنوان دو عنصر اولیه در فهرست آموزه‌های اولیه وارد می‌کند (عبرانیان ۶:۱، ترجمهٔ قدیم).

البته گاهی اوقات ایمان به‌تنهایی، به‌عنوان عنصر ضروری رفتن به نزد مسیح برای نجات ذکر شده است (مراجعه کنید به یوحنا ۳:۱۶؛ اعمال ۱۶:۳۱؛ رومیان ۱۰:۹؛ افسسیان ۲:۸-۹ و غیره). اینها عبارات آشنایی هستند و غالباً در توضیح انجیل به دیگران، بر آنها تأکید می‌کنیم. اما آنچه غالباً متوجه نمی‌شویم، این است که در عبارات بسیاری نیز *فقط توبه* ذکر شده، چون به‌سادگی فرض شده که توبهٔ واقعی شامل ایمان به مسیح برای بخشش گناهان نیز خواهد بود. نویسندگان عهدجدید به‌خوبی درک کردند که توبهٔ واقعی و ایمان واقعی باید با هم باشند که غالباً فقط توبه را به‌تنهایی ذکر می‌کردند، با این ادراک که ایمان را هم در برمی‌گیرد، چون رویگردانی واقعی *از* گناهان، بدون روی آوردن واقعی *به سوی* خدا غیرممکن است. بنابراین، عیسی قبل از صعود به آسمان، به شاگردانش گفت: "این است آنچه نوشته شده، که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم دوباره زنده شود و به نام او *توبه* و آمرزش گناهان به همه ملت‌ها اعلام گردد" (لوقا ۲۴:۴۶-۴۷). مفهوم ایمان نجات‌بخش در عبارت "بخشش گناهان" است، اما صریحاً ذکر نشده است.

موعظهٔ ثبت شده در کتاب اعمال، الگوی یکسانی را نشان می‌دهد. بعد از موعظهٔ پترس در پنطیکاست، جمعیت پرسیدند: "ای برادران، چه کنیم؟" پترس پاسخ داد: "*توبه* کنید و همه شما

فرداً فرد برای آمرزش گناهان‌تان به نام عیسی مسیح تعمید بگیرید" (اعمال ۲:۳۷-۳۸).[۳] پترس در موعظهٔ دوم خود، به‌طور مشابه به شنوندگان اش گفت: "پس *توبه* و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد" (اعمال ۳:۱۹، ترجمهٔ قدیم). بعداً وقتی رسولان در مقابل سنهدرین در محکمه بودند، پترس دربارهٔ مسیح گفت: "او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را *توبه* و آمرزش گناهان بدهد" (اعمال ۵:۳۱، ترجمهٔ قدیم). وقتی پولس در آتن در آریوپاگوس (کوه مریخ) در جمع فیلسوفان یونانی موعظه می‌کرد، گفت: "خدا بر دوران جهالت چشم پوشیده است، اما اکنون *در همه جا بشر را امر به توبه می‌فرماید*" (اعمال ۱۷:۳۰). همچنین در رسالات اش می‌گوید: "مگر نمی‌دانی که منظور مهربانی خدا این است که تو را به توبه راهنمایی فرماید؟" (رومیان ۲:۴) و او دربارهٔ *توبه‌ای* که به نجات رهنمون می‌شود، صحبت می‌کند (دوم قرنتیان ۷:۱۰).

وقتی درمی‌یابیم که ایمان نجات‌بخش واقعی باید با توبهٔ واقعی از گناه همراه شود، این به ما کمک می‌کند که بدانیم چرا امروزه بعضی از موعظه‌های انجیل، این نتایج ناکافی را به بار می‌آورند. اگر نیاز به توبه ذکر نشود، گاهی اوقات پیغام انجیل فقط اینطور می‌شود: "به عیسی مسیح ایمان آور و نجات بیاب"، بدون اینکه اصلاً چیزی دربارهٔ توبه ذکر شود. اما این نسخهٔ آبکی انجیل، خواهان تعهد قلبی به مسیح نیست- اگر تعهد به مسیح واقعی باشد، باید شامل تعهدی باشد که *از* گناه رویگردان می‌شود. موعظهٔ نیاز به ایمان بدون توبه، تنها نیمی از انجیل را موعظه می‌کند. نتیجه‌اش این است که عدهٔ زیادی فریب می‌خورند و فکر می‌کنند انجیل مسیحی را شنیده و امتحان کرده‌اند، اما هیچ اتفاقی نه افتاده است. حتی ممکن است اینطور بگویند: "من بارها مسیح را به‌عنوان نجات‌دهنده پذیرفتم و هرگز کاری نکرد". با این حال آنها هرگز مسیح را به‌عنوان نجات‌دهنده نپذیرفتند، چون او با شکوهش به نزد ما می‌آید و از ما دعوت می‌کند که او را همانطور که هست بپذیریم- به‌عنوان کسی که می‌خواهد خداوند مطلق زندگی مان نیز باشد و او شایستهٔ آن است.

نهایتاً باید دربارهٔ این عمل متداول که از مردم می‌خواهد *دعا کنند* تا مسیح را به‌عنوان نجات‌دهندهٔ شخصی و خداوندشان بپذیرند، چه بگوییم؟ چون ایمان شخصی به مسیح باید شامل تصمیم واقعی اراده باشد، غالباً بسیار مفید است که این تصمیم را با کلمات *بیان* کنید و این می‌تواند به‌طور بسیار طبیعی، به‌صورت دعا در نزد مسیح باشد که غم و اندوهمان برای گناه، تعهدمان برای ترک آن و تصمیم واقعیمان برای اعتماد به او را بیان کنیم. این دعای لفظی به‌تنهایی ما را نجات نمی‌دهد، بلکه نگرش قلبی که ارائه می‌کند، شامل ایمان آوردن واقعی است و تصمیم‌گیری در بیان اینکه دعا غالباً می‌تواند نقطه‌ای باشد که شخص واقعاً به مسیح ایمان می‌آورد.

پ. ایمان و توبه، هر دو در طول زندگی ادامه می‌یابند

اگرچه ما ایمان اولیه و توبه را به‌عنوان دو جنبهٔ ایمان آوردن در آغاز زندگی مسیحی در نظر گرفتیم، اما باید بدانیم که این ایمان و توبه به آغاز زندگی مسیحی محدود نمی‌شود. بلکه آنها نگرشهای قلبی هستند که در کلّ زندگی مان به‌عنوان مسیحی ادامه می‌یابند. عیسی به شاگردانش می‌گوید روزانه دعا کنند: "*خطایای ما را ببخش*، چنانکه ما نیز کسانی را که به ما خطا کرده‌اند می‌بخشیم" (متی ۶:۱۲)، دعایی که واقعی باشد، قطعاً شامل غم و اندوه روزانه به‌خاطر گناه و توبهٔ واقعی است. مسیح قیام کرده به کلیسای لائودیکیه می‌گوید: "همهٔ کسانی را که دوست می‌دارم، سرزنش می‌کنم و تأدیب می‌نمایم، پس غیور باش و *توبه* کن" (مکاشفه ۳:۱۹؛ مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۷:۱۰).

پولس دربارهٔ ایمان به ما می‌گوید: "خلاصه این سه چیز *باقی می‌ماند: ایمان و امید و محبت*، ولی بزرگترین اینها محبت است" (اول قرنتیان ۱۳:۱۳). قطعاً منظورش این است که این سه در سراسر زندگی کنونی باقی می‌مانند، اما احتمالاً منظورش این است که تا ابد نیز باقی می‌مانند: اگر ایمان، اعتماد به خدا برای فراهم کردن همهٔ نیازهایمان است، پس این نگرش هرگز متوقف نخواهد شد، حتی در عصر آینده نیز متوقف نخواهد شد. اما در هر مورد، این نکته به‌وضوح بیان شده که ایمان در طول این زندگی ادامه می‌یابد. همچنین پولس می‌گوید: "زندگی جسمانی‌ای که من اکنون

دارم، فقط *به‌وسیلهٔ ایمان به پسر خدا* که به من محبت داشت و جان خود را به‌خاطر من داد زندگی می‌کنم" (غلاطیان ۲:۲۰).

بنابراین اگرچه به‌درستی، ایمان *اولیهٔ* نجات‌بخش و توبهٔ *اولیه* فقط یکبار در زندگیمان رخ می‌دهد و در هنگام وقوع، شامل ایمان آوردنِ واقعی است، اما نگرش قلبی توبه و ایمان فقط در هنگام ایمان آوردن آغاز می‌شود. این نگرشها باید در کلّ زندگی مسیحیمان ادامه یابند.[۴] هر روزه باید توبهٔ قلبی برای گناهانی که مرتکب شده‌ایم و ایمان به مسیح برای رفع نیازهایمان و قدرت بخشیدن به ما برای یک زندگی مسیحی وجود داشته باشد.

2. سؤالاتی برای مرور

1. دو جزء تشکیل‌دهندهٔ ایمان آوردن را توصیف کنید؟
2. سه عامل ضروری برای ایمان نجات‌بخش حقیقی را نام ببرید؟
3. توبه را تعریف کنید. این چه تفاوتی با غم و اندوه دنیوی یا پشیمانی دارد (مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۷:۹-۱۰)؟
4. آیا شخص می‌تواند بدون توبه، ایمان نجات‌بخش واقعی داشته باشد؟ توضیح دهید.
5. آیا ایمان و توبه فقط در آغاز زندگی مسیحی رخ می‌دهد؟ چرا یا چرا نه؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا شما شخصاً به مسیح اعتماد کرده‌اید یا همچنان در بخش دانش فکری و تأیید عاطفی عوامل نجات هستید، بدون اینکه شخصاً به مسیح اعتماد کنید؟ اگر هنوز به مسیح اعتماد نکرده‌اید، به نظرتان چه چیزی شما را مردّد می‌کند؟

2. اگر دانش و آگاهی تان از خدا، با مطالعهٔ این کتاب افزایش یافته، آیا ایمان تان به خدا هم در کنار این دانش افزایش یافته است؟ چرا یا چرا نه؟ اگر نه، چه کاری می‌توانید بکنید تا ایمان تان را تقویت کنید که بیشتر شود؟

3. در روابط انسانی، وقتی یک نفر را به‌خوبی نمی‌شناسید، بیشتر به او اعتماد می‌کنید یا بعد از اینکه او را نسبتاً به‌خوبی شناختید؟ این حقیقت دربارهٔ نحوهٔ افزایش اعتمادتان به خدا چه می‌گوید؟ شما در طول روز چه کارهایی باید بکنید تا خدا را بهتر بشناسید و عیسی و روح‌القدس را بهتر بشناسید؟

4. آیا تابحال واقعاً از گناه توبه کرده‌اید، یا به نظرتان یک انجیل آبکی را به شما تعلیم داده‌اند که شامل توبه نمی‌شد؟ آیا به نظرتان ممکن است که کسی خالصانه برای بخشش گناهان به مسیح اعتماد کند، بدون اینکه خالصانه از گناهان توبه کند؟

5. آیا ایمان و توبه، بخش دائمی زندگی مسیحی شماست، یا این نگرشهای قلبی، به‌نوعی در زندگی تان ضعیف شده‌اند؟ نتیجهٔ آن در زندگی مسیحی تان چه بوده است؟

4. اصطلاحات خاص

اعتقاد

ایمان آوردن

ایمان

توبه

ایمان نجات‌بخش

اعتماد

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

یوحنا ۱۶:۳

"زیرا خدا به دنیا آنقدر محبت داشت که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی شود".

---

1. لئون موریس، *انجیل بر اساس یوحنا*، تفسیر جدید بین‌المللی عهدجدید (Grand Rapids: Eerdmans, 1971)، صفحهٔ ۳۳۶.
2. جان موری، فدیه *انجام شد و بکار گرفته شد* (Grand Rapids: Eerdmans, 1955)، صفحهٔ ۱۱۳.
3. مراجعه کنید به فصل ۲۷ دربارهٔ این سؤال که آیا تعمید برای نجات ضروری است.
4. یک مبحث عالی دربارهٔ طریقی که ایمان به خدا باید بر هر لحظهٔ زندگی مسیحی ما چیره شود، در کتاب جان پایپر، *فیض آینده* یافت می‌شود (Sisters, Ore.:Multnomah,1995).

فصل بیست‌و دوم

عادل‌شمردگی و فرزند خواندگی

+ ما چگونه و چه زمانی به جایگاه قانونی درست در نزد خدا دست می‌یابیم؟

+ مزایای عضویت در خانوادهٔ خدا چیست؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

در فصلهای قبل دربارهٔ دعوت انجیل (که خدا از ما دعوت می‌کند برای نجات به مسیح اعتماد کنیم)، تولد تازه (که خدا حیات روحانی جدید را در ما قرار می‌دهد) و ایمان آوردن (که ما به دعوت انجیل با توبه برای گناه و ایمان به مسیح برای نجات پاسخ می‌دهیم) صحبت کردیم. اما *تقصیر گناه ما چه می‌شود*؟ دعوت انجیل از ما دعوت می‌کند که برای بخشش گناهان به مسیح اعتماد کنیم. تولد دوباره پاسخ به این دعوت را برای ما امکانپذیر ساخت. ما با ایمان آوردن پاسخ دادیم و برای بخشش گناهان به مسیح اعتماد کردیم. اکنون قدم بعدی در فرایند بکارگیری فدیه در ما، این است که خدا باید به ایمانمان پاسخ دهد و وعده‌اش را بجا آورد، یعنی در واقع آمرزش گناهان ما را اعلام کند. این در مورد رابطهٔ ما با شریعت خدا، باید یک *اعلامیهٔ قانونی* باشد و اظهار کند که ما کاملاً بخشیده شده و دیگر مشمول مجازات نمی‌شویم.

درک صحیح عادل‌شمردگی برای کلّ ایمان مسیحی بسیار مهم است. وقتی مارتین لوتر به حقیقت عادل‌شمردگی فقط به‌وسیلهٔ ایمان پی برد، او یک مسیحی شد و از خوشی جدیدی که در انجیل یافته بود، لبریز شد. مسألهٔ اساسی در اصلاحات پروتستان، مشاجره با کلیسای کاتولیک رومی دربارهٔ عادل‌شمردگی بود. اگر ما باید حقیقت انجیل را برای نسلهای آینده حفظ کنیم، باید حقیقت عادل‌شمردگی را درک کنیم. حتی امروزه دیدگاه صحیح عادل‌شمردگی، مرز جداکنندهٔ انجیل

کتاب مقدسی دربارهٔ نجات فقط به‌وسیلهٔ ایمان، و تمام اناجیل دروغین دربارهٔ نجات بر اساس اعمال نیکوست.

وقتی پولس فرایند خدا در بکارگیری نجات برای ما را مرور می‌کند، صریحاً عادل‌شمردگی را ذکر می‌کند: "او کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود خوانده است، و خوانده‌شدگان را *عادل شمرد* و عادلان را نیز جاه و جلال بخشید" (رومیان ۸:۳۰). همانطور که در فصل قبل توضیح دادیم، در اینجا کلمهٔ "خوانده است"، به دعوت تأثیرگذار انجیل اشاره می‌کند که شامل تولد تازه و پاسخ با توبه و ایمان (یا ایمان آوردن) از طرف ماست. بعد از دعوت تأثیرگذار و پاسخی که ما برای آن پیشقدم می‌شویم، قدم بعدی در بکارگیری فدیه، "عادل‌شمردگی" است. در اینجا پولس ذکر می‌کند که خدا خودش آن را انجام می‌دهد: "خوانده‌شدگان را *عادل شمرد*".

بعلاوه، پولس نسبتاً به‌وضوح تعلیم می‌دهد که این عادل‌شمردگی *بعد از* ایمان ما و *به‌عنوان پاسخ* خدا به ایمان ما می‌آید. او می‌گوید خدا *"کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد"* (رومیان ۳:۲۶) و *"به‌وسیلهٔ ایمان*، بدون اجرای شریعت، *عادل شمرده می‌شویم"* (رومیان ۳:۲۸). او می‌گوید: "بنابراین چونکه *به ایمان عادل شمرده شدیم*، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح" (رومیان ۵:۱، ترجمهٔ قدیم). بعلاوه، "هیچ‌کس با اجرای احکام شریعت در حضور خدا عادل شمرده نمی‌شود بلکه فقط *بر اثر ایمان* به عیسی مسیح عادل شمرده می‌شود" (غلاطیان ۲:۱۶).

عادل‌شمردگی چیست؟ ما می‌توانیم آن را اینطور تعریف کنیم: *عادل‌شمردگی، عمل قانونی فوری خداست که در آن او (۱) گناهان ما را بخشیده شده و عدالت مسیح را متعلق به ما می‌داند و (۲) ما را در نظر خودش عادل اعلام می‌کند.*

ما در توضیح عناصر این تعریف، اول به بخش دوم آن خواهیم پرداخت، وجهی از عادل‌شمردگی که خدا "ما را در نظر خودش عادل اعلام می‌کند". دلیل اینکه با ترتیب وارونه به این عناصر می‌پردازیم، این است که تأکید عهدجدید بر بکارگیری کلمهٔ *عادل‌شمردگی* و اصطلاحات مربوطه،

در بخش دوم این تعریف است، یعنی اعلامیهٔ قانونی از سوی خدا. اما بعضی از عبارات نیز نشان می‌دهند که این اعلامیه بر اساس این حقیقت است که خدا اول عادل‌شمردگی را از آنِ ما می‌داند. اگرچه اصطلاحات عهدجدید برای عادل‌شمردگی بر اعلامیهٔ قانونی از سوی خدا تمرکز می‌کنند، اما باید به هر دو جنبه رسیدگی شود.

الف. عادل‌شمردگی شامل یک اعلامیهٔ قانونی از سوی خداست

کاربرد کلمهٔ *عادل شمردن* در کتاب مقدس نشان می‌دهد که عادل‌شمردگی یک اعلامیهٔ قانونی از سوی خداست. فعل *عادل شمردن* در عهدجدید (یونانی *Dikaioo*)، مفاهیم گسترده‌ای دارد، اما مفهوم بسیار متداول، "عادل اعلام کردن" است. مثلاً می‌خوانیم: "همهٔ مردم و از جمله جزیه‌گیران سخنان عیسی را شنیدند و به سبب اینکه از دست یحیی، تعمید گرفته بودند خدا را برای *عدالت اش* شکر می‌کردند" (لوقا ۲۹:۷). البته مردم و جزیه‌گیران، خدا را عادل *نساختند*- انجام این کار برای هیچ‌کس امکانپذیر نیست. بلکه آنها عدالت خدا را *اعلام کردند*. این مفهوم این اصطلاح در عباراتی است که عهدجدید دربارهٔ ما می‌گوید از طرف خدا عادل اعلام شده‌ایم (رومیان ۲۰:۳، ۲٦، ۲۸؛ ۱:۵؛ ۳۰:۸؛ ۴:۱۰، ۱۰؛ غلاطیان ۱٦:۲؛ ۲۴:۳). مثلاً این مفهوم به‌طور خاص در رومیان ۵:۴ دیده می‌شود: "اما کسیکه عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که *بی‌دینان را عادل می‌شمارد*، ایمان او عدالت محسوب می‌شود" (ترجمهٔ قدیم). در اینجا منظور پولس نمی‌تواند این باشد که خدا "بی‌دینان را عادل می‌سازد" (با تغییر درونی آنها و کامل ساختن آنها از لحاظ اخلاقی)، چون در این صورت سزاوار بودند یا اعمال خودشان را داشتند که به آن تکیه کنند. بلکه منظورش این است که خدا بی‌دینان را از نظر خود عادل اعلام می‌کند، نه بر اساس اعمال نیکوی شان، بلکه در پاسخ به ایمان شان.

این ایده که عادل‌شمردگی یک اعلامیهٔ قانونی است، در مقایسهٔ عادل‌شمردگی با محکومیت نیز نسبتاً به‌وضوح دیده می‌شود. پولس می‌گوید: "چه کسی برگزیدگان خدا را ملامت خواهد کرد؟ خدا آنها را *تبرئه می‌نماید*! پس کیست که بتواند آنها را محکوم سازد؟" (رومیان ۳۳:۸-۳۴). "محکوم

کردن" کسی، به این معناست که او را مقصر اعلام کنید. متضّاد محکومیت، عادل‌شمردگی است که در این پیش‌زمینه باید به این معنا باشد: "شخص را مقصر اعلام نکنید". این امر در این حقیقت که عمل عادل شمردن توسط خدا، به‌عنوان پاسخ پولس به این احتمال است که کسی یک "اتهام" را برعلیه قوم خدا اعلام کند؛ این اعلامیهٔ تقصیر نمی‌تواند در مقابل اعلامیهٔ عدالت خدا قرار گیرد.

پولس بارها از این کلمه با مفهوم "عادل *اعلام می‌کند*" یا "مُجرم *اعلام نمی‌کند*"، استفاده می‌کند تا از عادل‌شمردگی خدا با ما صحبت کند، اعلامیهٔ او که با وجود اینکه ما گناهکاران مقصریم، اما در نظر خدا عادل هستیم. باید تأکید کنیم که این اعلامیهٔ قانونی به‌تنهایی ماهیت درونی یا شخصیت ما را هرگز تغییر نمی‌دهد. خدا از لحاظ "عادل شمردن"، یک اعلامیهٔ قانونی را دربارهٔ ما صادر می‌کند. به همین دلیل الهیدانان نیز گفته‌اند عادل‌شمردگی یک امر *قضایی* است، که کلمهٔ *قضایی* یعنی "مربوط به اعمال قانونی است".

جان موری، تمایز مهمی بین تولد تازه و عادل‌شمردگی قائل می‌شود:

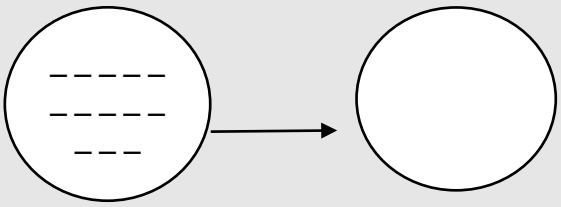
> تولد تازه، عمل خدا در ماست؛ عادل‌شمردگی، داوری خدا در مورد ماست. فرق بین آنها مانند فرق بین عمل یک جراح و یک قاضی است. وقتی جراح، سرطان داخلی را برمی‌دارد، در درونمان یک کاری انجام می‌دهد. قاضی این کار را نمی‌کند- او دربارهٔ جایگاه دادگاهی ما حکم می‌دهد. اگر بی‌گناهیم، او بر اساس بی‌گناهی ما حکم می‌دهد.
>
> خلوص انجیل به تشخیص این تمایز بستگی دارد. اگرعادل‌شمردگی با تولد تازه یا تقدیس اشتباه گرفته شود، در این صورت دری برای انحراف از اصلِ انجیل باز می‌شود. عادل‌شمردگی همچنان اصلی برای ایستادن یا افتادن کلیساست.[1]

ب. خدا ما را از نظر خود عادل اعلام کرد

خدا در اعلامیهٔ قانونی عادل‌شمردگی، به‌طور خاص اعلام می‌کند که ما *در نظر او عادل* هستیم. این اعلامیه دو جنبه دارد. اول، به این معناست که اعلام می‌کند ما هیچ جزایی برای گناهمان نمی‌پردازیم، این شامل گناهان گذشته، حال و آینده است. پولس بعد از مبحث طولانی

عادل‌شمردگی فقط به‌وسیلهٔ ایمان (رومیان ۴:۱-۵:۲۱) و مبحث داخل پرانتز دربارهٔ گناه باقیمانده در زندگی مسیحی، به مبحث اصلی خود در کتاب رومیان بازگشته و می‌گوید چه چیزی بر کسانیکه با ایمان عادل شمرده شده‌اند، صدق می‌کند: "پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد" (رومیان ۸:۱). از این لحاظ، کسانیکه عادل شمرده شده‌اند، هیچ جزایی برای گناه پرداخت نمی‌کنند. این یعنی ما متهم به هیچ تقصیر یا محکومیتی نیستیم: "کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل‌کننده است؟ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ [محکومشان کند]" (رومیان ۸:۳۳-۳۴، ترجمهٔ قدیم). خدا در عمل عادل‌شمردگی، بخشش کامل گناهان را به ما ارزانی می‌کند.

اما اگر خدا صرفاً اعلام کند که *گناهان ما بخشیده شده*، این مشکلمان را کاملاً رفع نمی‌کند، چون فقط ما را از لحاظ اخلاقی در نزد خدا خنثی می‌کند. ما در جایگاهی خواهیم بود که آدم پیش از انجام کار درست یا غلط در نظر خدا داشت- او در نزد خدا مجرم نبود، اما گزارش عدالت در نزد خدا را هم بدست نیاورده بود. این وجه اول عادل‌شمردگی را که خدا اعلام می‌کند گناهان ما بخشیده شده، می‌توان در تصویر ۲۲. ۱ نشان داد، در این تصویرعلامت منها نشاندهندهٔ گناهانی است که به حساب ما گذاشته شده، که کاملاً در عادل‌شمردگی بخشیده شده است.

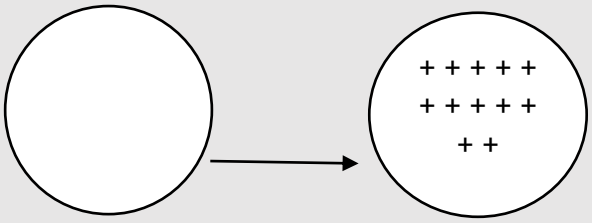


بخشش گناهان، یک بخش از عادل‌شمردگی است

تصویر ۲۲. ۱

به هرحال، این حرکت برای دستیابی به لطف خدا کافی نیست. بلکه باید از جایگاه اخلاقی خنثی به جایگاه عدالت مثبت در نزد خدا برویم، عدالت زندگی در اطاعت کامل از او. بنابراین نیازمان را

می‌توان در تصویر ۲.۲۲ نشان داد، که در آن علامت مثبت نشاندهندهٔ گزارش عدالت در نزد خداست.



نسبت دادن عدالت مسیح به ما، بخش دیگر عادل‌شمردگی است

تصویر ۲.۲۲

بنابراین، وجه دوم عادل‌شمردگی این است که خدا باید ما را نه‌تنها در نظر خود خنثی اعلام کند، بلکه در واقع ما باید در نظر او *عادل* باشیم. در واقع، او باید اعلام کند که ما شایستگی عدالت کامل را در نزد او داریم. گاهی اوقات عهدعتیق دربارهٔ خدا گفته که او این عدالت را به قومش می‌دهد، اگرچه آنها خودشان آن را بدست نیاوردند. اشعیا می‌گوید: "او مرا با جامهٔ نجات و *ردای عدالت پوشانیده است*" (اشعیا ۶۱:۱۰). اما پولس در عهدجدید به‌طور مشخص دربارهٔ آن صحبت می‌کند. پولس به‌عنوان راه حلّ نیازمان به عدالت، به ما می‌گوید: "لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند؛ یعنی *عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است*، به همه و کل آنانی که ایمان آورند" (رومیان ۳:۲۱-۲۲، ترجمهٔ قدیم). او می‌گوید: "ابراهیم به خدا ایمان آورد و خدا آن ایمان را *به‌عنوان عدالت به حساب او گذاشت*" (رومیان ۴:۳؛ نقل قول از پیدایش ۱۵:۶). این از طریق اطاعت مسیح حاصل شد، چون پولس در پایان این مبحث گسترده دربارهٔ عادل‌شمردگی با ایمان می‌گوید: "به همان طریق بسیاری هم درنتیجهٔ عدالت یک نفر، *عادل شمرده می‌شوند*" (رومیان ۵:۱۹). پس وجه دوم در اعلامیهٔ خدا از عادل‌شمردگی این است که از شایستگی عدالت کامل در نزد او برخورداریم.

اما سؤالاتی ایجاد می‌شود: اگر در واقع ما مقصران گناهکاریم، چگونه خدا می‌تواند اعلام کند که ما هیچ جزایی برای گناه نمی‌پردازیم و از شایستگی عدالت کامل برخورداریم؟ خدا چگونه می‌تواند

اعلام کند که ما مقصر نیستیم، بلکه عادل هستیم، وقتی در واقع ناعادل هستیم؟ این سؤالات ما را به سوی نکتهٔ بعدی هدایت می‌کنند.

پ. خدا می‌تواند ما را عادل اعلام کند، چون او عدالت مسیح را به ما نسبت می‌دهد

وقتی می‌گوییم خدا عدالت مسیح را به ما نسبت می‌دهد، یعنی خدا عدالت مسیح را از آنِ ما می‌داند، یا آن را به‌عنوان چیزی که به ما تعلق دارد، در نظر می‌گیرد. او آن را به "حساب" ما می‌گذارد. ما می‌خوانیم: "ابراهیم به خدا ایمان آورد و خدا آن ایمان را *به‌عنوان عدالت به حساب او گذاشت*" (رومیان ۳:۴، نقل قول از پیدایش ۶:۱۵). پولس توضیح می‌دهد: "اما کسیکه عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت *محسوب می‌شود*. چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر می‌کند که *خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد*، بدون اعمال" (رومیان ۶:۴، ترجمهٔ قدیم). به این طریق، عدالت مسیح از آنِ ما می‌شود. پولس می‌گوید ما "عطیه رایگان عدالت" را دریافت کرده‌ایم (رومیان ۱۷:۵).

این سومین بار است که در مطالعهٔ آموزه‌های کتاب مقدس با ایدهٔ نسبت دادن گناه یا عدالت به یک شخص دیگر مواجه شده‌ایم. اول، وقتی آدم گناه کرد، گناه اش به ما نسبت داده شد؛ خدای پدر آن را از آنِ ما دانست و بنابراین از آنِ ما شد.[۲] دوم، وقتی مسیح رنج کشید و برای گناهان ما مُرد، گناه ما به مسیح نسبت داده شد؛ خدا آن را متعلق به او دانست و او جزای آن را پرداخت.[۳] اکنون در آموزهٔ عادل‌شمردگی، برای سومین بار نسبت دادن را می‌بینیم. عدالت مسیح به ما نسبت داده شد و بنابراین خدا آن را از آنِ ما می‌داند. این عدالت ما نیست، بلکه عدالت مسیح است که به‌رایگان به ما عطا شده است. پس پولس می‌تواند بگوید خدا مسیح را "حکمت، عدالت، قدوسیت و خونبهای آزادی گردانیده است" (اول قرنتیان ۳۰:۱). و پولس می‌گوید هدف اش این است که در مسیح یافت شود: "من دیگر به عدالت خود که از انجام مقررات شریعت عاید می‌شود تکیه نمی‌کنم، بلکه به‌وسیلهٔ ایمان به مسیح دارای عدالت شده‌ام. این *عدالت* بر ایمان استوار است و *از خدا* سرچشمه

می‌گیرد" (فیلیپیان ۹:۳). پولس می‌داند عدالتی که در نزد خدا دارد، به‌خاطر اعمال خودش نیست؛ این عدالت خداست که از طریق عیسی مسیح می‌آید (مقایسه کنید با رومیان ۲۱:۳-۲۲).

برای اصلِ انجیل ضروری است که خدا ما را عادل یا پارسا اعلام کند، نه بر اساس وضعیت واقعی عدالت یا قدوسیت ما، بلکه بر اساس عدالت کامل مسیح که خدا آن را از آنِ ما می‌داند. این تفاوت اصلی پروتستان و کاتولیک رومی در دوران اصلاحات بود. پروتستان از زمان مارتین لوتر تأکید کرده که عادل‌شمردگی، ما را از درون عوض نمی‌کند و این اصلاً بر اساس نیکویی ما نیست.

اگر عادل‌شمردگی، ما را از درون عوض می‌کرد و بعد بر اساس نیکوییمان عادل می‌شمرد، در این صورت (۱) هرگز نمی‌توانستیم در این زندگی کاملاً عادل محسوب شویم، چون همیشه گناه در زندگی ما می‌ماند و (۲) هیچ تدارکی برای بخشش گناهان گذشته نمی‌بود (گناهانی که پیش از تغییر درونی مرتکب شده‌ایم) و بنابراین هرگز نمی‌توانستیم مطمئن باشیم که نزد خدا عادل هستیم. ما اطمینانی را که پولس داشت، از دست می‌دادیم، وقتیکه او می‌گوید: "پس *چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم*، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوندمان عیسی مسیح" (رومیان ۱:۵، ترجمهٔ قدیم). اگر عادل‌شمردگی را یک چیز درونی در خودمان در نظر می‌گرفتیم، هرگز این اطمینان را نداشتیم که با پولس بگوییم: "پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر *هیچ محکومیتی* نیست" (رومیان ۱:۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). ما "به دل راست، در یقین ایمان" هیچ اطمینانی از بخشش در نزد خدا، هیچ اطمینانی که ما را به او نزدیک کند، نداشتیم (عبرانیان ۲۲:۱۰، ترجمهٔ قدیم). ما نمی‌توانستیم دربارهٔ "*عطیهٔ رایگان* عدالت" (رومیان ۱۷:۵) صحبت کنیم یا بگوییم: "*نعمت [عطیهٔ رایگان]* خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح" است (رومیان ۲۳:٦، ترجمهٔ قدیم).

ادراک کاتولیک رومی سنتی دربارهٔ عادل‌شمردگی بسیار متفاوت است. کلیسای کاتولیک رومی، عادل‌شمردگی را چیزی می‌داند که ما را از درون عوض می‌کند و در درون مقدّس تر می‌کند. شاید بتوان گفت این دیدگاه، عادل‌شمردگی را بر اساس عدالت *نسبت داده شده* در نظر نمی‌گیرد، بلکه

بر اساس عدالتی که *القا شده*- یعنی عدالتی که خدا در واقع *درونمان می‌گذارد* و ما را از درون و از لحاظ شخصیت اخلاقی واقعیمان عوض می‌کند.[۴]

نتیجهٔ این دیدگاه سنتی کاتولیک رومی دربارهٔ عادل‌شمردگی این است که مردم نمی‌توانند مطمئن باشند که در "جایگاه فیض" هستند، یعنی جاییکه پذیرش و لطف کامل خدا را تجربه کنند. بعلاوه، در این دیدگاه، مردم درجات گوناگون عادل‌شمردگی را بر اساس میزان عدالتی که القا شده یا در درون شان گذاشته شده، تجربه می‌کنند. نهایتاً عواقب منطقی این دیدگاه دربارهٔ عادل‌شمردگی این است که حیات ابدی ما با خدا، فقط بر اساس فیض خدا نیست، بلکه تا حدودی بر اساس شایستگی ما نیز می‌باشد. چنانکه یک الهیدان کاتولیک می‌گوید: "چون حیات ابدی عادل شمرده شده، هم عطیهٔ فیضی است که توسط خدا وعده داده شده و هم پاداشی برای اعمال نیکو و شایستگیهای خود شخص است... همزمان اعمال سودمند، عطایای خدا و اعمال در خور ستایش انسان نیز می‌باشند".[۵] به این ترتیب، نسبت دادن شایستگی نجات‌بخش به عدالت درونی انسان و "اعمال نیکو"، نهایتاً اصلِ انجیل را نابود می‌کند.

این چیزی است که مارتین لوتر به‌وضوح دید و انگیزه‌ای برای اصلاحات بود. وقتی خبر خوش انجیل، واقعاً خبر خوش نجات کاملاً رایگان در عیسی مسیح شد، مانند آتش‌سوزی بزرگ در سراسر دنیای متمدن منتشر شد. اما این فقط بازیابی انجیل اولیه بود که اعلام می‌کند: "زیرا که مزد گناه موت است، اما *نعمت خدا* [*عطیهٔ رایگان خدا*] حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح" (رومیان ۲۳:٦، ترجمهٔ قدیم) و تأکید می‌کند: "پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر- می‌برند هیچ *محکومیتی* وجود ندارد" (رومیان ۱:۸).

ج. عادل‌شمردگی کاملاً با فیض خداست، نه به‌خاطر شایستگی خودمان

بعد از اینکه پولس در رومیان ۱:۱۸-۳:۲۰ توضیح می‌دهد هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند خود را در نزد خدا عادل شمارد ("زیرا هیچ انسانی در نظر خدا با انجام احکام شریعت عادل شمرده نمی‌شود" رومیان ۳:۲۰)، ادامه داده و توضیح می‌دهد: "زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر

می‌باشند، و *به فیض او مجاناً* عادل شمرده می‌شوند به‌وساطت آن فدیه‌ای که در عیسی مسیح است" (رومیان ۳:۲۳-۲۴، ترجمهٔ قدیم). "فیض" خدا یعنی "لطف او که سزاوارش نیستیم". چون ما از دستیابی به لطف خدا کاملاً ناتوانیم، تنها راه برای عادل اعلام شدن، این است که خدا به‌رایگان نجات را به‌وسیلهٔ فیض و کاملاً جدا از کارمان، برای ما فراهم کند. پولس توضیح می‌دهد: "*زیرا به سبب فیض* خداست که شما از راه ایمان نجات یافته‌اید و این کار شما نیست بلکه بخشش خداست. این نجات نتیجهٔ اعمال شما نیست، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به خود فخر کند" (افسسیان ۲:۸-۹؛ مقایسه کنید با تیتوس ۳:۷). فیض به‌وضوح در مقابل اعمال یا شایستگی به‌عنوان دلیل خدا برای عادل شمردن ما قرار گرفته است. خدا مجبور نبود گناه ما را به مسیح نسبت دهد یا عدالت مسیح را به ما نسبت دهد؛ این فقط به‌خاطر لطف او بود که ما شایستهٔ آن نبودیم.

به همین دلیل، لوتر و اصلاحگرایان دیگر تأکید کردند که عادل‌شمردگی *فقط* به‌وسیلهٔ فیض است، نه با فیض بعلاوهٔ شایستگی ما. این با تعلیم کاتولیک رومی فرق داشت که می‌گفت ما از طریق فیض خدا بعلاوهٔ شایستگی خود عادل شمرده شدیم، یعنی آن شایستگی که با واجد شرایط ساختن خود برای دریافت فیضِ عادل‌شمردگی و رشد در جایگاه فیض از طریق اعمال نیکویمان به آن دست می‌یابیم.

چ. خدا از طریق ایمانمان به مسیح، ما را عادل می‌شمارد

1. ایمان وسیله‌ای برای دستیابی به عادل‌شمردگی است، اما هیچ ارزش و شایستگی در خود ندارد.

ما در آغاز این فصل، به این پرداختیم که عادل‌شمردگی بعد از ایمان نجات‌بخش می‌آید. پولس با بیان این مطلب، این ترتیب را به‌وضوح نشان می‌دهد: "*ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا* از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت *عادل شمرده شویم*، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد" (غلاطیان ۲:۱۶، ترجمهٔ قدیم). در اینجا پولس نشان می‌دهد که اول

ایمان می‌آید و به منظور عادل شمردن است. همچنین می‌گوید "با ایمان" باید مسیح را پذیرفت و خدا "کسی را که به عیسی *ایمان* می‌آورد عادل می‌شمارد" (رومیان ۲۵:۳، ۲۶). کلّ باب ۴ در رومیان، دفاعیهٔ این حقیقت است که ما به‌وسیلهٔ ایمان عادل شمرده شدیم نه با اعمال، همانطور که ابراهیم و داوود عادل شمرده شدند. پولس می‌گوید: *"به ایمان* عادل شمرده شدیم" (رومیان ۱:۵، ترجمهٔ قدیم).

کتاب مقدس هرگز نمی‌گوید ما به‌خاطر نیکویی ذاتی ایمان مان عادل شمرده شدیم، چنانکه گویی ایمان مان در نزد خدا شایسته است. این هرگز به ما اجازه نمی‌دهد که فکر کنیم ایمان مان به‌تنهایی مورد لطف خدا قرار می‌گیرد. بلکه کتاب مقدس می‌گوید ما "از طریق" ایمان مان عادل شمرده می‌شویم، با این ادراک که ایمان وسیله‌ای است که از طریق آن عادل‌شمردگی به ما عطا می‌شود، اما به هیچ عنوان عملی نیست که شایستگی یا لطف خدا را برای ما بدست آورد. بلکه ما فقط به‌خاطر شایستگی عمل مسیح عادل شمرده می‌شویم (رومیان ۱۷:۵-۱۹).

2. *چرا خدا ایمان را به‌عنوان وسیله‌ای برای دریافت عادل‌شمردگی برگزید؟*

اما ما می‌توانیم بپرسیم که *چرا* خدا *ایمان* را به‌عنوان نگرش قلبی برگزید تا به‌وسیلهٔ آن عادل‌شمردگی را بدست آوریم. چرا خدا نمی‌توانست تصمیم بگیرد که عادل‌شمردگی را به همهٔ کسانی بدهد که خالصانه محبت می‌کنند؟ یا خوشی خود را نشان می‌دهند؟ یا قانع هستند؟ یا فروتن هستند؟ یا حکیم هستند؟ چرا خدا *ایمان* را به‌عنوان وسیله‌ای برای دریافت عادل‌شمردگی برگزید؟

ظاهراً به‌خاطر اینکه *ایمان* تنها نگرش قلبی است که کاملاً برخلاف وابستگی به خودمان است. وقتی با ایمان به نزد مسیح می‌رویم، اساساً می‌گوییم: "من تسلیم می‌شوم! دیگر به خودم یا اعمال نیکویم تکیه نخواهم کرد. من می‌دانم که هرگز نمی‌توانم خودم را در نزد خدا عادل سازم. بنابراین، عیسی به تو اعتماد می‌کنم و کاملاً به تو تکیه می‌کنم تا در نزد خدا به ما جایگاه عدالت را عطا کنی". به این ترتیب، ایمان برخلاف اعتماد به خودمان است و بنابراین نگرشی است که کاملاً در

خورِ نجات است که اصلاً به شایستگی خودمان تکیه نمی‌کند، بلکه کاملاً به عطیهٔ رایگان فیض خدا تکیه می‌کند. پولس با بیان این مطلب آن را توضیح می‌دهد: "پس این وعده به *ایمان* متکی است، *تا آن بر فیض خدا استوار بوده* و برای تمامی نسل ابراهیم اعتبار داشته باشد" (رومیان ۱۶:۴). به همین دلیل اصلاحگرایان از زمان مارتین لوتر به بعد، قاطعانه پافشاری می‌کردند که عادل‌شمردگی از طریق ایمان بعلاوهٔ شایستگی یا عمل نیکوی ما نیست، بلکه *فقط از طریق ایمان* است. "زیرا به سبب فیض خداست که شما *از راه ایمان* نجات یافته‌اید و این کار شما نیست بلکه بخشش خداست. این نجات نتیجهٔ اعمال شما نیست، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به خود فخر کند" (افسسیان ۸:۲-۹). پولس بارها می‌گوید: "هیچ انسانی در نظر خدا با انجام احکام شریعت عادل شمرده نمی‌شود" (رومیان ۲۰:۳)؛ این ایده در غلاطیان ۱۶:۲؛ ۱۱:۳؛ ۴:۵ تکرار شده است.

3. *منظور یعقوب از اینکه ما با اعمال عادل شمرده شده‌ایم، چیست؟*

آیا این با رسالهٔ یعقوب سازگار است؟ منظور یعقوب چیست که می‌گوید: "پس می‌بینید که چگونه انسان نه فقط از راه ایمان بلکه *به‌وسیلهٔ اعمال خود عادل شمرده می‌شود*" (یعقوب ۲۴:۲). در اینجا باید بدانیم که یعقوب به‌طرز متفاوتی از پولس، از کلمهٔ *عادل‌شمردگی* استفاده می‌کند. در آغاز این فصل توجه کردیم که کلمهٔ *عادل‌شمردگی* مفاهیم گسترده‌ای دارد و این مفهوم مهم، "عادل اعلام شدن" است، اما باید توجه کنیم که کلمهٔ یونانی *dikaioo* می‌تواند به این معنا باشد که "نمایان ساخته یا نشان دهید که عادل هستید". مثلاً عیسی به فریسیان گفت: "شما هستید که خود را پیش مردم *عادل می‌نمایید*، لیکن خدا عارف دلهای شماست" (لوقا ۱۵:۱۶، ترجمهٔ قدیم). در اینجا نکته این نبود که فریسیان به هر طرف رفته و شرعاً اعلام می‌کردند نزد خدا "مُجرم نیستند"، بلکه همیشه سعی می‌کردند به دیگران نشان دهند که با اعمال ظاهریشان عادل هستند. عیسی می‌دانست حقیقت برخلاف این است: "لیکن خدا عارف دلهای شماست" (لوقا ۱۵:۱۶، ترجمهٔ قدیم). همچنین یکی از معلمین شریعت که با این سؤال عیسی را امتحان کرد که او باید چه

کار کند تا وارث حیات ابدی شود، به‌خوبی به اولین سؤال عیسی جواب داد. اما وقتی عیسی به او گفت: "این کار را بکن که زندگی خواهی داشت"، او راضی نشد. لوقا به ما می‌گوید: "لیکن او چون *خواست خود را عادل نماید*، به عیسی گفت: "و همسایه من کیست؟" (لوقا ۱۰:۲۸-۲۹، ترجمهٔ قدیم). حالا او نمی‌خواست شرعاً اعلام کند که از نظر خدا مُجرم نیست؛ بلکه می‌خواست در نزد کسانیکه گوش می‌کردند، "خود را عادل بنماید". نمونه‌های دیگر کلمهٔ *عادل شمردن*، به معنای "خود را عادل نشان می‌دهد" در متی ۱۱:۱۹؛ لوقا ۷:۳۵؛ رومیان ۳:۴ یافت می‌شود.

تفسیر ما از یعقوب ۲ نه‌تنها به این حقیقت وابسته است که "عادل نشان دادن"، مفهوم پذیرفته شده برای کلمهٔ *عادل شمرده شده* است، بلکه با توجه به این است که این مفهوم به‌خوبی با هدف اولیهٔ یعقوب در این بخش سازگار است. یعقوب می‌خواهد نشان بدهد که توافق عقلانی محض با انجیل، "ایمانی" است که اصلاً ایمان نیست. او می‌خواهد برعلیه کسانی صحبت کند که می‌گویند ایمان دارند، اما تغییری در زندگیشان دیده نمی‌شود. او می‌گوید: "ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود" (یعقوب ۲:۱۸، ترجمهٔ قدیم). "زیرا چنانکه بدن بدون روح مُرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مُرده است" (یعقوب ۲:۲٦، ترجمهٔ قدیم). یعقوب در اینجا فقط می‌گوید "ایمانی" که هیچ نتیجه یا "اعمالی" ندارد، اصلاً ایمان واقعی نیست؛ این ایمان "مُرده" است. او تعلیم واضح پولس را انکار نمی‌کند، اینکه عادل‌شمردگی (از لحاظ اعلام جایگاه قانونی در نزد خدا) فقط به‌وسیلهٔ ایمان و بدون اعمال شریعت است؛ بلکه فقط حقیقت متفاوتی را تأیید می‌کند- یعنی "عادل‌شمردگی" ظاهری که نشان می‌دهد شخص، عادل است و فقط زمانی اتفاق می‌افتد که نشانه‌اش را در زندگی شخص ببینیم. به عبارت دیگر، یعقوب می‌گوید انسان "نه فقط از راه ایمان بلکه به‌وسیلهٔ اعمال *نشان می‌دهد که عادل است*". این چیزی است که پولس هم با آن موافق بود (دوم قرنتیان ۵:۱۳؛ غلاطیان ۵:۱۹- ۲۴).

4. نتایج عملی عادل‌شمردگی فقط به‌وسیلهٔ ایمان.

نتایج عملی آموزهٔ عادل‌شمردگی فقط به‌وسیلهٔ ایمان، بسیار مهم است. اول، این آموزه به ما توانایی می‌بخشد که به غیرایمانداران که می‌دانند هرگز نمی‌توانستند خود را در نزد خدا عادل سازند، *امید* واقعی دهیم. اگر نجات، عطیهٔ رایگان است که *فقط* به‌وسیلهٔ ایمان دریافت می‌شود، پس هر که انجیل را می‌شنود، می‌تواند امیدوار باشد که حیات ابدی به‌رایگان ارائه شده و می‌توان به آن دست یافت.

دوم، این آموزه به ما اطمینان می‌بخشد که خدا هرگز ما را مجبور نمی‌کند جزای گناهانی را که به‌خاطر شایستگیهای مسیح بخشیده شده، پرداخت کنیم. البته شاید ما به‌خاطر *عواقب* عادی گناه عذاب بکشیم (شخص معتاد به الکل که از نوشیدن دست می‌کشد، ممکن است همچنان تا آخر عُمر ضعف جسمانی داشته باشد، و دزدی که عادل شمرده شده، ممکن است همچنان مجبور شود به زندان برود تا جزای جُرمش را بپردازد). بعلاوه، اگر ما به نااطاعتی از خدا ادامه دهیم، او ما را *تأدیب* می‌کند (مراجعه کنید به عبرانیان ۱۲:۵-۱۱)، این کار را برای محبت به ما و برای نیکویی ما انجام می‌دهد. اما خدا هرگز نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به‌خاطر گناهان گذشته از ما *انتقام* بگیرد یا ما را مجبور کند که *جزای* آنها را *بپردازیم* یا *با خشم و برای آسیب رساندن، ما را تنبیه کند*. "پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد" (رومیان ۸:۱). این حقیقت باید باعث خوشی زیاد ما و اطمینان در نزد خدا شود که ما توسط او پذیرفته شده و تا ابد در مقابل او نه به‌عنوان "مُجرم"، بلکه به‌عنوان افراد "عادل" می‌ایستیم.

ح. فرزند خواندگی

علاوه بر عادل‌شمردگی، امتیاز شگفت‌انگیز دیگری هم هست که خدا در زمان مسیحی شدن به ما عطا می‌کند، یعنی امتیاز *فرزند خواندگی*. ما می‌توانیم فرزند خواندگی را اینطور تعریف کنیم: *فرزند خواندگی عمل خداست که درنتیجهٔ آن، ما را اعضای خانواده‌اش می‌سازد.*

اگرچه فرزند خواندگی امتیازی است که در زمان مسیحی شدن به ما عطا می‌شود (یوحنا ۱۲:۱؛ غلاطیان ۲۶:۳؛ اول یوحنا ۳:۱-۲)، اما به هرحال این امتیاز، متمایز از عادل‌شمردگی و تولد تازه است. مثلاً خدا می‌توانست عادل‌شمردگی را بدون امتیازات فرزند خواندگی در خانواده‌اش به ما بدهد، چون او می‌توانست گناهانمان را ببخشد و جایگاه قانونی درستی در نزد خود به ما عطا کند، بدون اینکه ما را فرزندان خود سازد. همچنین می‌توانست ما را از طریق تولد تازه از لحاظ روحانی زنده کند، اما اعضای خانوادهٔ خود نسازد و امتیازات مخصوص اعضای خانواده‌اش را به ما ندهد- مثلاً فرشتگان ظاهراً در این مقوله قرار می‌گیرند. تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ فرزند خواندگی، بیشتر بر روابط شخصی با خدا و قومش که نجات برای ما فراهم می‌کند، تمرکز می‌کند.

یوحنا فرزند خواندگی را در آغاز انجیلش ذکر می‌کند و می‌گوید: "اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا *فرزندان خدا گردند*" (یوحنا ۱۲:۱، ترجمهٔ قدیم). برعکس، کسانیکه به مسیح ایمان ندارند، فرزندان خدا نیستند یا در خانوادهٔ او به فرزند خواندگی پذیرفته نشده‌اند، بلکه "فرزندان غضب" (افسسیان ۳:۲، ترجمهٔ قدیم) و "فرزندان معصیت" (افسسیان ۲:۲؛ ٦:٥) هستند. اگرچه یهودیانی که مسیح را رد کردند، سعی کردند ادعا کنند که خدا پدرشان بود (یوحنا ۴۱:۸)، عیسی به آنها گفت: "اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید... شما فرزندان پدر خود شیطان هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید" (یوحنا ۴۲:۸-۴۴).

رسالات عهدجدید بارها دربارهٔ این حقیقت شهادت می‌دهند که اکنون ما به‌طور خاص فرزندان خدا، اعضای خانوادهٔ او هستیم. پولس می‌گوید: "زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان *پسران خدا اند*. از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه *روح پسرخواندگی* را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می‌کنیم. همان روح بر روح های ما شهادت می‌دهد که *فرزندان خدا* هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم" (رومیان ۱۴:۸-۱۷، ترجمهٔ قدیم).

اما اگر ما فرزندان خداییم، پس آیا به‌عنوان اعضای خانواده با یکدیگر در ارتباطیم؟ قطعاً همینطور است. در واقع، این فرزند خواندگی در خانوادهٔ خدا باعث می‌شود با هم در *یک خانواده* سهیم شویم، حتی با یهودیان ایماندار در عهدعتیق، چون پولس می‌گوید ما فرزندان ابراهیم نیز هستیم: "همهٔ کسانی که از نسل ابراهیم‌اند، فرزندان او شمرده نمی‌شوند. بلکه گفته شده است: "نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد". به دیگر سخن، فرزندان جسمانی نیستند که فرزند خدااند، بلکه فرزندان وعده نسل ابراهیم شمرده می‌شوند" (رومیان ۹:۷-۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). او در غلاطیان بیشتر توضیح می‌دهد: "لیکن ما ای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم... فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم" (غلاطیان ۴:۲۸، ۳۱، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با اول پترس ۳:۶، وقتی پترس زنان ایماندار را دختران سارا در عهد تازه می‌داند).

پولس توضیح می‌دهد جایگاه فرزند خواندگی به‌عنوان فرزندان خدا، در عهدعتیق کاملاً درک نشد. او می‌گوید: "ما پیش از آمدن ایمان، تحت مراقبت شریعت به سر می‌بردیم... شریعت مربی ما شد تا زمانی که مسیح بیاید و به‌وسیلهٔ ایمان پارسا [عادل] شمرده شویم. اما اکنون که ایمان آمده، دیگر زیر دستِ آن مربی نیستیم. زیرا *در مسیح عیسی، شما همه به‌واسطهٔ ایمان، پسران خدایید*" (غلاطیان ۳:۲۳-۲۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو). به این معنا نیست که عهدعتیق کاملاً صحبت دربارهٔ خدا به‌عنوان پدر ما را حذف کرد، چون در بخشهای متعدد، خدا خودش را پدر فرزندان اسرائیل و آنها را فرزندان خود نامید. (مزامیر ۱۰۳:۱۳؛ اشعیا ۶۳:۱۶-۷؛ ملاکی ۱:۶؛ ۲:۱۰). اما اگرچه قوم اسرائیل از وجود خدا به‌عنوان پدر آگاه بودند، اما منافع و مزایای کامل عضویت در خانوادهٔ خدا و تشخیص کامل این عضویت ظاهر نشد، تا اینکه مسیح آمد و روح پسر خدا در قلب مان جاری شد که با روح ما شهادت می‌داد که ما فرزندان خداییم.

اگرچه عهدجدید می‌گوید *اکنون* ما فرزندان خداییم (اول یوحنا ۳:۲)، اما باید توجه کنیم که حالت دیگری هم هست که فرزند خواندگی ما هنوز مربوط به آینده است، چون تا زمان بازگشت مسیح و تا زمانیکه بدنهای قیام کردهٔ جدید نداریم، از منافع و مزایای کامل فرزند خواندگی برخوردار نخواهیم

شد. پولس دربارهٔ این حالت بعدی و کامل تر فرزند خواندگی می‌گوید: "و نه‌تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی *رهایی بدنهای خویش* هستیم" (رومیان ۲۳:۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا پولس دریافت بدنهای قیام کردهٔ تازه را به‌عنوان تحقق مزایای فرزند خواندگی ما می‌بیند، چنانکه می‌تواند به آن به‌عنوان "پسرخواندگی" اشاره کند.

2. سؤالاتی برای مرور

1. کلمهٔ عادل شمرده شدن را آنطور که در عهدجدید در آیاتی مانند رومیان ۲۰:۳، ۲۶، ۲۸؛ ۵:۴ و ۳۳:۸ بکار رفته تعریف کنید؟
2. آیا عمل عادل‌شمردگی توسط خدا، واقعاً ماهیت درونی یا شخصیت ما را تغییر می‌دهد؟ چرا یا چرا نه؟
3. اعلامیهٔ عادل‌شمردگی از جانب خدا شامل کدام دو عامل است؟
4. خدا چگونه می‌تواند ما را عادل اعلام کند، وقتیکه ما در واقع گناهکاران مُجرم هستیم؟ آیا این عدالت بر اساس اعمال خودمان یا ماهیت درونی واقعی است؟ اگر اینطور نیست، پس این بر چه اساسی است؟
5. به‌طور خلاصه فرق بین دیدگاه پروتستان دربارهٔ عادل‌شمردگی و درک سنتی کاتولیک رومی را توضیح دهید.
6. رابطهٔ بین ایمان و عادل‌شمردگی چیست؟ آیا ایمان، نجات ما را بدست می‌آورد؟ توضیح دهید.
7. آموزهٔ کتاب مقدس دربارهٔ فرزند خواندگی را تعریف کنید. این امتیاز چه فرقی با برکت عادل‌شمردگی دارد؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا مطمئنید خدا تا ابد شما را در نظرش "بی‌گناه" اعلام کرده است؟ آیا می‌دانید این چه زمانی در زندگی تان اتفاق افتاد؟ آیا کاری کردید یا فکری کردید که باعث شد خدا شما را عادل شمارد؟ آیا کاری کردید که لایق عادل‌شمردگی باشید؟ اگر مطمئن نیستید خدا کاملاً و برای همیشه شما را عادل شمرده، چه چیزی قانع تان می‌کند که خدا قطعاً شما را عادل شمرده است؟
2. اگر خود را در روز داوری در مقابل خدا در نظر بگیرید، آیا فکر می‌کنید فقط آمرزش همهٔ گناهانتان کافی است یا احساس می‌کنید باید عدالت مسیح به حسابتان گذاشته شود؟
3. آیا فکر می‌کنید فرق بین ادراک کاتولیک رومی و پروتستان دربارهٔ عادل‌شمردگی، یک تفاوت مهم است؟ توضیح دهید که اگر شما به دیدگاه کاتولیک رومی دربارهٔ عادل‌شمردگی معتقد بودید، دربارهٔ رابطه‌تان با خدا چه احساسی می‌داشتید.
4. آیا تابحال فکر کرده‌اید که خدا هنوز گاهگاهی به‌خاطر گناهانی که در گذشته مرتکب شده‌اید، حتی گناهان مدتها پیش، به تنبیه شما ادامه می‌دهد؟ چگونه آموزهٔ عادل‌شمردگی در برخورد با این احساسات به شما کمک می‌کند؟
5. به نظرتان چه تعداد از منافع را به‌خاطر عضویت در خانوادهٔ خدا دریافت می‌کنید؟ آیا قبلاً فکر می‌کردید اینها به‌طور خودکار از آنِ شما بود، چون تولد دوباره یافته‌اید؟ اکنون در مقایسه با احساستان پیش از مطالعهٔ این فصل، دربارهٔ این حقیقت که خدا شما را در خانواده‌اش به فرزند خواندگی پذیرفته، چه احساسی دارید؟

4. اصطلاحات خاص

فرزند خواندگی

قضایی

نسبت دادن

عدالت القا شده

عادل‌شمردگی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

رومیان ۳:۲۷-۲۸

"پس فخر کردن چه معنی دارد؟ جائی برای آن نیست. به چه دلیل؟ آیا به دلیل انجام دادن شریعت؟ نخیر، بلکه چون ایمان می‌آوریم. زیرا ما یقین داریم که به‌وسیلهٔ ایمان، بدون اجرای شریعت، عادل شمرده می‌شویم".

---

1. جان موری، فدیه *انجام شد و بکار گرفته شد* (Grand Rapids: Eerdmans, 1955) صفحهٔ ۱۲۱.
2. مراجعه کنید به فصل ۱۳ دربارهٔ ایدهٔ گناه آدم که به ما نسبت داده شد.
3. مراجعه کنید به فصل ۱۵ دربارهٔ این حقیقت که گناه ما به مسیح نسبت داده شد.
4. شایان توجه است که در ۷ اکتبر ۱۹۹۷، پانزده رهبر کاتولیک رومی به هجده رهبر نهضت انجیلی پیوسته و سندی را امضاء کردند که "عطیهٔ نجات" نامیده شد، که در آن با هم اعلام کردند:

> ما موافقیم که عادل‌شمردگی با عمل نیکو یا شایستگی خودمان بدست نمی‌آید؛ این کاملاً عطیهٔ خداست، توسط فیض خالص پدر اعطا شده، به‌خاطر محبتی که او در پسرش نسبت به ما داشت، پسری که به‌خاطر ما رنج کشید و برای عادل‌شمردگی ما از مردگان برخاست... خدا در عادل‌شمردگی، فقط بر اساس عدالت مسیح اعلام کرد که ما دیگر دشمنان سرکش او نیستیم، بلکه دوستان آمرزیده شدهٔ او هستیم و با عمل اعلامیهٔ او اینگونه است.

عهدجدید به‌وضوح می‌گوید عطیهٔ عادل‌شمردگی از طریق ایمان دریافت می‌شود... ما می‌دانیم آنچه را در اینجا تأیید می‌کنیم، با سنتهای اصلاحگرایان دربارهٔ عادل‌شمردگی فقط به‌وسیلهٔ ایمان *(sola fide)* سازگار است. (مسیحیت امروز، ۸ دسامبر ۱۹۹۷، صفحات ۳۵-۳۷).

در بررسی اولیه به نظر می‌رسد این کلمات، ادراکی از عادل‌شمردگی را تأیید می‌کنند که توسط عدالت نسبت داده شده‌ای بدست می‌آید که فقط به‌وسیلهٔ ایمان دریافت می‌شود و بنابراین به نظر می‌رسد این اعلامیه‌ای است که می‌توانیم به‌خاطرش شکرگزار باشیم. اگر این واقعاً توافق کامل بین انجلیها و کاتولیکهای رومی بانفوذ را دربارهٔ آموزهٔ عادل‌شمردگی نشان می‌دهد، پس ارزش تاریخی دارد. ما می‌توانیم امیدوار باشیم که این نوع اعلامیه‌ها می‌توانند مورد پذیرش رهبران دیگر در کلیسای کاتولیک رومی باشند و این نشاندهندهٔ عزیمت از چیزی خواهد بود که در این بخش آن را نظر سنتی کاتولیک رومی نامیده‌ام. به هرحال، همهٔ معتقدین به نهضت انجیلیها ارزیابی مثبت از این سند نداشته‌اند: مراجعه کنید به "درخواست از دیگر معتقدین به نهضت انجیلیها"، که در اتحادیهٔ نهضت انجیلیهای معترف موجود است 1716 Spruce Street, Philadelphia, PA 19103 (215 546-3696 or www.alliancenet.org).

5. لادویگ آت، *بنیاد اعتقاد کاتولیک*، ویرایش: جیمز کانُن باستیبِل، ترجمه: پاتریک لینک (St. Louis: Herder, 1955)، صفحهٔ ۲۶۴.

فصل بیست‌و سوم

تقدیس (رشد در شباهت به مسیح)

+ ما چگونه در بلوغ مسیحی رشد می‌کنیم؟

+ برکات رشد مسیحی چیست؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

فصول قبلی دربارهٔ اعمال متعدد خدا صحبت کرد که در آغاز زندگی مسیحیمان اتفاق می‌افتد: دعوت انجیل (خدا ما را مخاطب قرار می‌دهد)، تولد تازه (خدا توسط آن، زندگی جدید به ما می‌بخشد)، عادل‌شمردگی (خدا توسط آن، جایگاه قانونی درست را در نزد خود به ما عطا می‌کند) و فرزند خواندگی (خدا ما را اعضای خانواده‌اش می‌سازد). ما دربارهٔ ایمان آوردن نیز صحبت کردیم (از گناهانمان توبه کرده و برای نجات به مسیح اعتماد می‌کنیم). همهٔ این وقایع در آغاز زندگی مسیحی ما اتفاق می‌افتند.

اما اکنون به بخشی از کاربرد فدیه می‌رسیم که یک عمل *تدریجی* است که در سراسر زندگی زمینی‌مان ادامه می‌یابد. همچنین عملی است که *خدا و انسان با هم همکاری می‌کنند*، هریک نقشهای متمایزی دارند. این بخش از کاربرد فدیه، تقدیس نامیده می‌شود: *تقدیس، عمل تدریجی خدا و انسان است که ما را بیشتر و بیشتر از گناه آزاد ساخته و در زندگی واقعیمان مانند مسیح می‌سازد.*

الف. فرق بین عادل‌شمردگی و تقدیس

جدول زیر به‌طور مشخص، فرق بین عادل‌شمردگی و تقدیس را نشان می‌دهد:

عادل‌شمردگی:

جایگاه قانونی

یکبار برای همیشه

کاملاً عمل خداست

در زندگی کنونی کامل است

در همهٔ مسیحیان یکسان است

تقدیس:

وضعیت درونی

در سراسر زندگی ادامه می‌یابد

ما همکاری می‌کنیم

در زندگی کنونی کامل نیست

در بعضیها بیشتر از دیگران است

این جدول نشان می‌دهد که تقدیس در سراسر زندگی مسیحی مان ادامه می‌یابد. جریان عادی زندگی مسیحی شامل رشد دائمی در تقدیس خواهد بود و چیزی که عهدجدید ما را تشویق می‌کند که برای دستیابی به آن تلاش و توجه کنیم.

ب. سه مرحلهٔ تقدیس

1. تقدیس، یک آغاز مشخصی در تولد تازه دارد.

یک تغییر مشخص اخلاقی در زمان تولد تازه در زندگی مان ایجاد می‌شود، چون پولس می‌گوید: "غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است" (تیتوس ۳:۵، ترجمهٔ قدیم). وقتی تولد دوباره یافتیم، نمی‌توانیم به گناه کردن به‌عنوان عادت یا الگوی زندگی ادامه دهیم (اول یوحنا ۳:۹)، چون قدرت زندگی روحانی جدید در ما، مانع از آن می‌شود که تسلیمِ زندگی گناه‌آلود شویم.

این تغییر اخلاقی اولیه، مرحلهٔ اول تقدیس است. از این لحاظ، تولد تازه و تقدیس همزمان رخ می‌دهند، چون در واقع این تغییر اخلاقی، بخشی از تولد تازه است. اما وقتی از نقطه نظر تغییر اخلاقی درونمان به آن نگاه می‌کنیم، می‌توانیم آن را به‌عنوان مرحلهٔ اول تقدیس ببینیم. پولس در صحبت با قرنتیان، به یک واقعهٔ تکمیل شده مراجعه می‌کند: "در نام عیسی مسیحِ خداوند و توسط روح خدای ما شسته شده، *تقدیس گشته* و پارسا [عادل] شمرده شده‌اید" (اول قرنتیان ۶:۱۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). همچنین در اعمال ۲۰:۳۲ پولس می‌تواند به مسیحیان به‌عنوان، "جمیع کسانی که *تقدیس شده‌اند*" (ترجمهٔ هزارهٔ نو) اشاره کند، (از صفت مفعولی استفاده می‌کند که بیان‌کنندهٔ عمل تکمیل شده در گذشته است [تقدیس شده‌اند] و یک نتیجهٔ متوالی [همچنان تأثیر عملی را که در گذشته انجام شده، تجربه می‌کنند]).

این قدم اولیه در تقدیس، شامل جدایی قطعی از قدرت حاکم و عشق به گناه است تا ایماندار دیگر تحت حاکمیت یا تسلّط گناه نباشد و دیگر عاشق گناه کردن نباشد. پولس می‌گوید: "همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده... زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد" (رومیان ۶:۱۱، ۱۴، ترجمهٔ قدیم). پولس می‌گوید مسیحیان "از بندگی گناه آزاد" شده‌اند (رومیان ۶:۱۸). در این پیش‌زمینه، مُردن نسبت به گناه یا آزاد شدن از گناه، شامل قدرت غلبه بر اعمال یا الگوهای رفتاری گناه‌آلود در زندگی شخص است. پولس به رومیان می‌گوید اجازه

ندهید گناه "بر بدن‌های فانی شما حاکم باشد" و همچنین می‌گوید: "هیچ‌یک از اعضای بدن خود را در اختیار گناه قرار ندهید تا برای مقاصد شریرانه به کار رود. بلکه خود را به خدا تسلیم نمائید" (رومیان ٦:١٢-١٣). مُردن نسبت به قدرت حاکم گناه، یعنی ما مسیحیان، با قدرت روح‌القدس و حیات رستاخیز مسیح که در ما عمل می‌کند، قدرت داریم که بر وسوسه‌ها و ترغیبهای گناه غلبه کنیم. گناه، دیگر ارباب ما نخواهد بود، چنانکه قبل از مسیحی شدن، ارباب ما بود.

عملاً یعنی ما باید حقیقت دو چیز را تأیید کنیم. از یک طرف، هرگز نمی‌توانیم بگوییم: "من کاملاً از گناه آزادم"، چون تقدیس ما هرگز تکمیل نخواهد شد (به مطالب زیر مراجعه کنید). اما از طرف دیگر، مثلاً یک مسیحی هرگز نباید بگوید: "این گناه مرا شکست داد. من تسلیم می‌شوم. من سی و هفت سال اخلاق بدی داشته‌ام و تا زمان مرگم آن را خواهم داشت و مردم باید همینطور که هستم با من مدارا کنند!" بیان این حرف یعنی گناه تسلّط یافته است. یعنی به گناه اجازه بدهیم بر بدن مان سلطنت کند. یعنی شکست را بپذیریم. یعنی انکار حقیقت کتاب مقدس که به ما می‌گوید: "همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده" (رومیان ٦:١١، ترجمهٔ قدیم). یعنی انکار حقیقت کتاب مقدس که به ما می‌گوید: "گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد" (رومیان ٦:١٤، ترجمهٔ قدیم).

پس این جدایی اولیه از گناه، شامل جهت‌یابی مجدد خواسته‌های ماست تا دیگر عشق به گناه بر زندگیمان تسلط نداشته باشد. پولس می‌داند خوانندگانش قبلاً بردهٔ گناه بودند (چنانکه همهٔ ایمانداران هستند)، اما می‌گوید دیگر برده نیستند. "اما خدا را شکر که اگرچه یک زمانی بردگان گناه بودید، اکنون *با تمام دل* از اصول تعالیمی که به شما داده شده، *اطاعت می‌کنید* و از بندگی گناه آزاد شده، بردگان عدالت گشته‌اید" (رومیان ٦:١٧-١٨). این تغییر در عشق اولیه و اشتیاق اولیهٔ شخص، در آغاز تقدیس اتفاق می‌افتد.

2. تقدیس در سراسر زندگی افزایش می‌یابد.

اگرچه عهدجدید دربارهٔ آغاز مشخص تقدیس صحبت می‌کند، اما آن را به‌عنوان فرایندی در نظر می‌گیرد که در کلّ زندگی مسیحی ادامه می‌یابد. این حالت اولیهٔ تقدیس، در الهیات نظام‌مند و امروزه به‌طور کلی در گفتگوی مسیحی بکار رفته است. اگرچه پولس می‌گوید خوانندگان اش از گناه آزاد شده‌اند (رومیان ۶:۱۸)، نسبت به گناه مُرده و نسبت به خدا زنده‌اند (رومیان ۶:۱۱)، به هرحال تصدیق می‌کند که گناه در زندگی شان می‌ماند، پس به آنها می‌گوید اجازه ندهند گناه سلطنت کند و تسلیمِ آن نشوند (رومیان ۶:۱۲-۱۳). بنابراین تکلیف شان به‌عنوان مسیحی این است که بیشتر و بیشتر در تقدیس رشد کنند، همانطور که قبلاً بیشتر و بیشتر در گناه رشد کردند: "همان‌طور که زمانی تمام اعضای بدن خود را برای انجام گناه به بردگی ناپاکی و شرارت سپرده بودید، اکنون تمام اعضای خود را برای مقاصد مقدس به بردگی عدالت بسپارید" (رومیان ۶:۱۹).

پولس می‌گوید در کلّ زندگی مسیحی، "همهٔ ما... رفته رفته در جلالی روز افزون به شکل او *تبدیل می‌شویم*" (دوم قرنتیان ۳:۱۸). ما به‌تدریج، درحالِ ادامه دادن به زندگی مسیحی بیشتر و بیشتر مانند مسیح می‌شویم. بنابراین او می‌گوید: "آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده، در پی مقصد *می‌کوشم* بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است" (فیلیپیان ۳:۱۳-۱۴، ترجمهٔ قدیم)- این در پیش‌زمینه‌ای است که می‌گوید او هنوز کامل نیست، اما می‌کوشد به همهٔ اهدافی دست یابد که مسیح به‌خاطر آن نجاتش داده است (آیات ۱۲-۹).

نیازی نیست که چند نقل قول دیگر را بی افزایم، چون اکثر عهدجدید به هدایت ایمانداران در کلیساهای مختلف اختصاص یافته که بدانند چگونه باید در شباهت به مسیح رشد کنند. همهٔ نصایح و فرامین اخلاقی رسالات عهدجدید در اینجا کاربرد دارند، چون همهٔ آنها ایمانداران را به سوی یکی از جوانب تقدیس بیشتر در زندگی شان نصیحت می‌کنند. همهٔ نویسندگان عهدجدید انتظار دارند که تقدیس مان در طول زندگی مسیحی افزایش یابد.

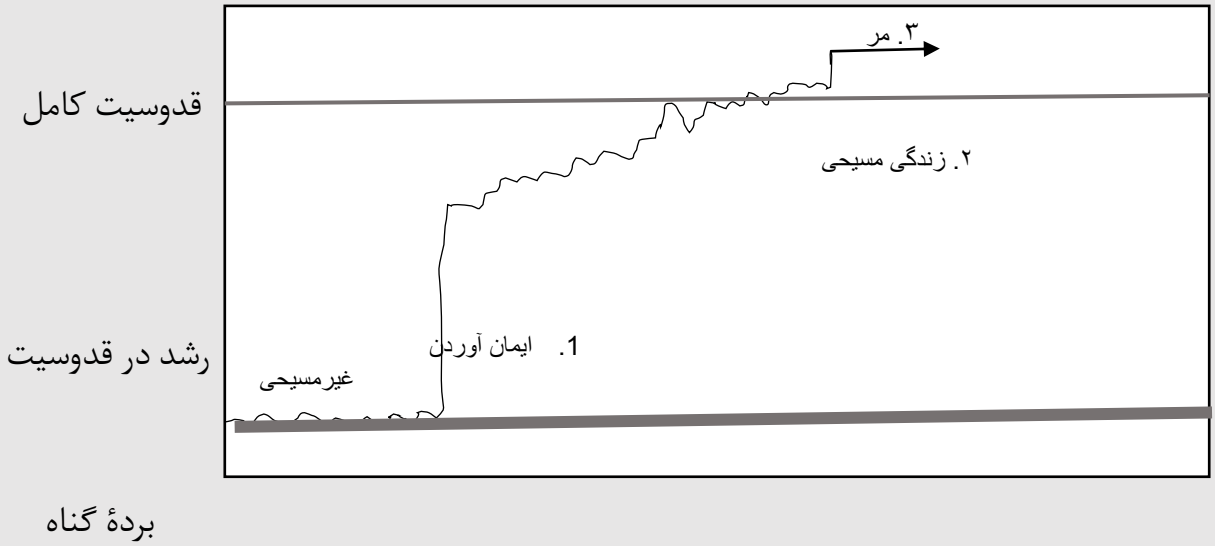
3. *تقدیس در هنگام مرگ (برای جانمان) و در هنگام بازگشت خداوند (برای جسممان) تکمیل می‌شود.*

چون اگرچه مسیحی شده‌ایم، اما هنوز گناه در قلبمان می‌ماند (رومیان ٦:١٢-١٣؛ اول یوحنا ١:٨) و تقدیس مان هرگز در زندگی کنونی کامل نخواهد شد (به مطالب زیر مراجعه کنید). اما وقتی می‌میریم و به نزد خداوند می‌رویم، آنگاه تقدیس مان از یک لحاظ کامل می‌شود، چون جان مان از گناهی که در ما ساکن است، آزاد و کامل می‌شود. نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید وقتی به حضور خدا می‌رویم تا پرستش کنیم، "به روحهای پارسایانی [عادلانی] که *کامل شده‌اند*" می‌رویم (عبرانیان ١٢:٢٣، ترجمهٔ هزارهٔ نو). این فقط به‌خاطر این پیش‌بینی که "هیچ ناپاکی وارد آن نخواهد شد"، یعنی وارد حضور خدا و شهر آسمانی نخواهد شد، صحیح است (مکاشفه ٢١:٢٧).

به هرحال، وقتی سپاسگزاریم که تقدیس، کلّ وجود شخص، از جمله بدن اش را در برمی‌گیرد (مراجعه کنید به دوم قرنتیان ١:٧؛ اول تسالونیکیان ٥:٢٣)، در این صورت متوجه می‌شویم که تقدیس کاملاً تکمیل نخواهد شد، تا زمانیکه خداوند بازگردد و بدنهای قیام کردهٔ جدید را دریافت کنیم. ما منتظر بازگشت خداوندمان عیسی مسیح از آسمان هستیم و او "بدنهای حقیر ما را تبدیل خواهد کرد تا به شکل بدن پرجلال او درآید" (فیلیپیان ٣:٢١، ترجمهٔ هزارهٔ نو). ما "در وقت آمدنِ او" (اول قرنتیان ١٥:٢٣) با بدنهای قیام کرده زنده خواهیم شد و بعد کاملاً "شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت" (اول قرنتیان ١٥:٤٩، ترجمهٔ هزارهٔ نو).[1]

ما می‌توانیم فرایند تقدیس را مانند تصویر ٢٣. ١ به‌صورت نمودار نشان دهیم، این نشان می‌دهد که ما قبل از ایمان آوردن، بردگان گناهیم، (١) آغاز مشخصی برای تقدیس در هنگام ایمان آوردن وجود دارد، (٢) تقدیس باید در طول زندگی مسیحی افزایش یابد و (٣) تقدیس در هنگام مرگ

کامل می‌شود. (در این نمودار، تکمیل تقدیس در هنگام دریافت بدنهای قیام کرده، برای حفظ سادگی حذف شده است).



فرایند تقدیس

تصویر ۲۳ . ۱

من در این نمودار، فرایند تدریجی تقدیس را با خط ناهموار نشان داده‌ام و نشاندهندهٔ این است که در زندگی کنونی، همیشه رشد در تقدیس، در یک مسیر نیست، بلکه گاهی اوقات در تقدیس رشد می‌کنیم و در مواقع دیگر متوجه می‌شویم که به‌نوعی پَسرفت می‌کنیم. در شدیدترین حالت، ایمانداری که به‌ندرت تقدیس را بکار می‌برد و در عوض، در تعلیم بد و فقدان مشارکت خوبِ مسیحی می‌باشد و کمتر به کلام خدا و دعا توجه می‌کند، در واقع می‌تواند تا سالهای بسیار با پیشرفت بسیار کم در تقدیس ادامه دهد- اما این قطعاً الگوی طبیعی یا مورد انتظار در زندگی مسیحی نیست. این در واقع بسیار غیرطبیعی است.

4. *تقدیس، هرگز در این زندگی تکمیل نمی‌شود.*

همیشه بعضیها در تاریخ کلیسا از فرامینی همچون متی ۴۸:۵ ("پس شما *کامل باشید* همانطور که پدر آسمانی شما کامل است") یا دوم قرنتیان ۱:۷ ("پس ما چقدر باید خود را از هر چیزی که جسم و جان ما را آلوده می‌سازد پاک کنیم و با خداترسی *تقدس خود را به کمال برسانیم*") استفاده کرده و استدلال کرده‌اند که چون خدا این فرامین را به ما می‌دهد، پس باید همیشه به ما این توانایی را هم عطا کند که کاملاً از آنها اطاعت کنیم. بنابراین، نتیجه‌گیری کرده‌اند که ما می‌توانیم در این زندگی به جایگاه بی‌گناهی کامل دست یابیم. در واقع یوحنا حتی می‌گوید: "آن که در او می‌ماند گناه نمی‌کند" (اول یوحنا ٦:٣، ترجمهٔ هزارهٔ نو)! آیا این آیات به احتمال بی‌گناهی کامل در زندگی بعضی از مسیحیان اشاره نمی‌کنند؟ در این گفتگو، من از اصطلاح *کمال‌گرایی* برای اشاره به دیدگاهی که می‌گوید بی‌گناهی کامل در زندگی کنونی امکانپذیر است، استفاده خواهم کرد.

این عبارات در بررسی دقیق تر، از نظریهٔ کمال‌گرایی حمایت نمی‌کنند. اولاً، اصلاً در کتاب مقدس تعلیم داده نشده که وقتی خدا فرمانی را می‌دهد، توانایی اطاعت از آن را در هر مورد عطا می‌کند. خدا به همهٔ افراد، در همه جا فرمان می‌دهد که از همهٔ قوانین اخلاقی او اطاعت کنند و به‌خاطر نااطاعتی از این قوانین، آنها را پاسخگو می‌سازد، اگرچه کسانیکه نجات نیافته‌اند، گناهکارند و درنتیجه در خطاها و گناهان شان مُرده‌اند، و بنابراین نمی‌توانند از فرامین خدا اطاعت کنند. وقتی عیسی به ما فرمان می‌دهد که کامل باشیم همانطور که پدر آسمانی ما کامل است (متی ۴۸:۵)، این فقط نشان می‌دهد که خلوص اخلاقی مطلق خدا معیاری است که باید هدف قرار دهیم و معیاری که به‌خاطر آن، خدا ما را پاسخگو می‌سازد. این حقیقت که ما نمی‌توانیم به این معیار دست یابیم، به این معنا نیست که از ارزش آن کاسته خواهد شد، بلکه ما به فیض و بخشش خدا نیاز داریم تا بر گناه باقیمانده‌مان غلبه کنیم. همچنین وقتی پولس به قرنتیان فرمان می‌دهد قدوسیت را با خداترسی به "کمال" رسانند (دوم قرنتیان ۱:۷)، به هدفی اشاره می‌کند که می‌خواهد به آن

دست یابند. او استنباط نمی‌کند که کسی به آن دست می‌یابد، بلکه این معیار اخلاقی والایی است که خدا می‌خواهد همهٔ ایمانداران با همهٔ دل، آن را بخواهند.

بیانیهٔ یوحنا که "آن که در او می‌ماند گناه نمی‌کند" (اول یوحنا ۳:٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو)، تعلیم نمی‌دهد که بعضیها به کمال می‌رسند، چون بهتر است فعل زمان حال یونانی را اینطور ترجمه کرد که نشاندهندهٔ عمل پیوسته یا عادت‌گونه است: "بنابراین محال است کسی که در پیوستگی با مسیح زندگی می‌کند، در گناه بسر ـ ببرد! اما هرکه در گناه زندگی می‌کند او را هرگز ندیده و نشناخته است" (اول یوحنا ۳:٦). این شبیه بیانیهٔ یوحنا در چند آیهٔ بعدی است: "هرکه فرزند خداست، نمی‌تواند در گناه زندگی کند، زیرا ذات خدا در اوست و نمی‌تواند در گناه به سر برد، زیرا خدا پدر اوست" (اول یوحنا ۹:۳) اگر این آیات برای اثبات بی‌گناهی کامل بکار روند، باید برای همهٔ مسیحیان اثبات شوند، چون دربارهٔ این صحبت می‌کنند که چه چیزی بر همهٔ کسانیکه از خدا متولد شده و مسیح را دیده و شناخته‌اند، صدق می‌کند.

بنابراین به نظر نمی‌رسد آیهٔ قانع‌کننده‌ای در کتاب مقدس تعلیم دهد که همه می‌توانند در زندگی کنونی کاملاً از گناه آزاد شوند. از طرف دیگر، عباراتی در سراسر کتاب مقدس به‌وضوح تعلیم می‌دهند که ما نمی‌توانیم در زندگی کنونی از لحاظ اخلاقی کامل باشیم. نویسندهٔ جامعه به‌وضوح می‌گوید: *"زیرا مرد عادلی در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید"* (۲۰:۷، ترجمهٔ قدیم). عیسی به شاگردانش فرمان داد که دعا کنند: "نان روزانهٔ ما را امروز به ما بده. *خطایای ما را ببخش*، چنانکه ما نیز کسانی را که به ما خطا کرده‌اند می‌بخشیم" (متی ٦:۱۱-۱۲). همانطور که دعا برای نان روزانه، الگوی دعایی را فراهم می‌کند که باید هر روزه تکرار شود، دعا برای بخشش گناهان نیز یک نوع دعایی است که باید هر روزه در زندگی ایماندار باشد.

چنانکه در بالا توجه کردیم، پولس در صحبت از قدرت جدید بر گناه که به مسیحیان عطا می‌شود، نمی‌گوید هیچ گناهی در زندگی مسیحیان نخواهد بود، بلکه فقط به ایمانداران می‌گوید اجازه ندهند گناه بر بدنشان "حکمرانی" کند و نباید اعضای بدنشان را به گناه "بسپارند" (رومیان ٦:۱۲-

۱۳، ترجمهٔ قدیم). این حقیقت که او این احکام را بیان می‌کند، نشاندهندهٔ تشخیص اوست که گناه در زندگی ایمانداران، در طول زندگیشان در زمین ادامه خواهد یافت. حتی یعقوب، برادر خداوند ما گفت: "همهٔ ما در *چیزهای زیاد مرتکب خطاهایی می‌شویم*" (یعقوب ۳:۲) و اگر یعقوب می‌تواند این را بگوید، پس ما هم قطعاً باید آن را بگوییم. نهایتاً در همان نامه‌ای که یوحنا بارها اعلام می‌کند فرزند خدا به الگوی رفتار گناه‌آلود ادامه نخواهد داد، به‌وضوح این را هم می‌گوید: "*اگر بگوئیم که بی‌گناه هستیم، خود را فریب می‌دهیم* و از حقیقت دوریم" (اول یوحنا ۱:۸). در اینجا یوحنا به‌وضوح احتمال بی‌گناهی کامل در این زندگی را حذف می‌کند. در واقع می‌گوید هر که ادعا کند که عاری از گناه است، فقط خودش را فریب می‌دهد و حقیقت در او نیست.

اما وقتی به این نتیجه رسیدیم که تقدیس هرگز در این زندگی تکمیل نمی‌شود، باید حکمت و احتیاط را در بکارگیری این حقیقت بکار ببریم. بعضیها می‌توانند این حقیقت را بهانه‌ای برای عدم تلاش در قدوسیت یا عدم رشد در تقدیس بکار ببرند- روندی که دقیقاً برخلاف بسیاری از فرامین عهدجدید است. شاید عده‌ای دیگر به این فکر کنند که ما نمی‌توانیم در این زندگی کامل باشیم و امید به پیشرفت در زندگی مسیحی را از دست بدهند- نگرشی که برخلاف تعلیم واضح رومیان ٦ و عبارات دیگر دربارهٔ قدرت رستاخیز مسیح در زندگی ماست که به ما توانایی می‌بخشد که بر گناه غلبه کنیم. بنابراین، اگرچه تقدیس هرگز در این زندگی تکمیل نخواهد شد، اما باید تأکید کنیم که *در این زندگی، رشد در تقدیس، هرگز نباید متوقف شود*. در واقع وقتی مسیحیان بالغ می‌شوند، قطعاً ممکن است در اوقات بسیاری در طول روز، کلام یا اعمال شان، عاری از نااطاعتی ارادی یا آگاهانه از خدا باشد. در واقع اگر رهبران مسیحی باید "در گفتار و کردار، در محبت و ایمان و پاکی *برای ایمانداران نمونه" باشند* (اول تیموتاوس ۴:۱۲)، پس بارها این حقیقت دیده خواهد شد که زندگی شان عاری از کلام یا اعمالی خواهد بود که دیگران آنها را سرزنش‌آمیز خواهند دانست. اما این از دستیابی به آزادی کامل از گناه در انگیزه‌ها و افکار و نیّتهای قلبمان بسیار دور است.

پ. خدا و انسان در تقدیس همکاری می‌کنند

بعضیها مخالف این کلام هستند که خدا و انسان در تقدیس "همکاری" می‌کنند، چون می‌خواهند اصرار کنند که در تقدیس، خدا کار اصلی را انجام می‌دهد و کار ما فقط یک کار فرعی است (مراجعه کنید به فیلیپیان ۲:۱۲-۱۳). به هرحال، اگر ماهیت نقش خدا و نقش ما را در تقدیس به‌وضوح توضیح دهیم، نادرست به نظر نمی‌رسد که بگوییم خدا و انسان در تقدیس با هم همکاری می‌کنند. ما نمی‌گوییم در تقدیس، نقش برابر داریم یا هر دو به یک شکل عمل می‌کنیم، بلکه فقط می‌گوییم به‌عنوان مخلوقات، به طرقی که شایستهٔ جایگاه مان است، با خدا همکاری می‌کنیم. این حقیقت که کتاب مقدس به نقش ما در تقدیس تأکید می‌کند (با همهٔ فرامین اخلاقی عهدجدید)، باعث می‌شود به‌درستی تعلیم دهیم که خدا در این فعالیت، ما را به همکاری با او فرامی‌خواند.

1. نقش خدا در تقدیس.

چون تقدیس در ابتدا کار خداست، پولس به‌درستی دعا می‌کند: "*خودِ خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد*" (اول تسالونیکیان ۵:۲۳، ترجمهٔ قدیم). یک نقش خاص خدای پدر در این تقدیس، فرایند تأدیب ما به‌عنوان فرزندانش است (مراجعه کنید به عبرانیان ۱۲:۵- ۱۱). پولس به فیلیپیان می‌گوید: "زیرا *خداست که* از لطف خود، هم اراده و هم قدرت هر کاری را *در شما ایجاد می‌کند*" (فیلیپیان ۲:۱۳)، درنتیجه نحوهٔ تقدیس آنها توسط خدا را نشان می‌دهد- که باعث می‌شود ارادهٔ او را بخواهند و همچنین قدرت انجامش را به آنها می‌بخشد. نویسندهٔ عبرانیان دربارهٔ نقش پدر و پسر در یک دعای خیر آشنا صحبت می‌کند: "حال، خدای سلامتی... شما را به هر چیز نیکو مجهز گرداند تا ارادهٔ او را به انجام رسانید. باشد که او هر آنچه را که موجب خشنودی اوست به‌واسطهٔ عیسی مسیح در ما به عمل آورد، که او را جلال جاودانه باد" (عبرانیان ۱۳:۲۰-۲۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

درحالیکه خدای پسر، یعنی عیسی مسیح، قطعاً در تقدیس نقش دارد که تقدیس مان را برای ما *بدست آورد* و او الگوی ماست (مراجعه کنید به عبرانیان ۱۲:۲)، اما به‌طور خاص، خدای روح‌القدس

در ما کار می‌کند تا ما را تبدیل و تقدیس کند، قدوسیت بیشتر زندگی را به ما عطا کند. پترس دربارهٔ "تقدیسِ روح" صحبت می‌کند (اول پترس ۱:۲) و پولس دربارهٔ "تقدیس به‌وسیلهٔ روح" صحبت می‌کند (دوم تسالونیکیان ۱۳:۲). روح‌القدس در ما "ثمره روح" را تولید می‌کند (غلاطیان ۲۲:۵-۲۳، ترجمهٔ قدیم)، این ویژگیهای شخصیتی که بخشی از تقدیسِ بیشتر و بیشتر است. اگر ما در تقدیس رشد کنیم، "به روح رفتار" می‌کنیم و "از روح هدایت" می‌شویم (غلاطیان ۱۶:۵- ۱۸، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با رومیان ۱۴:۸)، یعنی بیشتر نسبت به خواسته‌ها و تحریک روح‌القدس در زندگی و شخصی تمان پاسخ خواهیم داد. روح‌القدس، روح قدوسیت است و قدوسیت را در ما ایجاد می‌کند.

2. نقش ما در تقدیس

نقش ما در تقدیس یک نقش منفعل است که به خدا تکیه می‌کنیم تا ما را تقدیس کند و یک نقش فعال است که تلاش می‌کنیم از خدا اطاعت کنیم و قدمهایی را برداریم که تقدیسمان را افزایش خواهد داد. اکنون می‌توانیم به این دو جنبه از نقشمان در تقدیس بپردازیم.

اولاً، چیزی که نقش "منفعل" ما در تقدیس نامیده می‌شود، در متونی دیده می‌شوند که ما را تشویق می‌کنند به خدا اعتماد کنیم یا دعا کنیم و از او بخواهیم که ما را تقدیس کند. پولس به خوانندگانش می‌گوید: "*خود را به خدا تسلیم نمائید* و مانند کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند" (رومیان ۱۳:٦؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۱۹) و به مسیحیان رومی می‌گوید: "بدن‌های خود را به‌عنوان قربانی زنده و مقدس که پسندیدهٔ خداست به او تقدیم کنید" (رومیان ۱:۱۲). پولس درک می‌کند که ما به عمل روح‌القدس وابسته‌ایم تا در تقدیس رشد کنیم، چون می‌گوید: "*اگر* افعال بدن را *بوسیله روح* بکُشید، همانا خواهید زیست" (رومیان ۱۳:۸، ترجمهٔ قدیم).

متأسفانه امروزه این نقش "منفعل" در تقدیس، یعنی ایدهٔ تسلیم شدن به خدا و اعتماد به کار او در ما که "بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل" ایجاد کند (فیلیپیان ۱۳:۲، ترجمهٔ قدیم)، گاهی اوقات به‌شدت مورد تأکید قرار گرفته و تنها چیزی است که دربارهٔ مسیر تقدیس به

مـردم گفتـه می‌شـود. گـاهی اوقـات عبـارت معـروف "رهـا کـن و بگـذار خـدا عمـل کنـد"، بـه‌عنوان خلاصه‌ای از شیوهٔ زندگی مسیحی ارائه شده است. اما ایـن تحریـف غم‌انگیـز آمـوزهٔ تقـدیس اسـت، چون فقط دربارهٔ نیمی از سهم ما صحبت می‌کند و ایـن بـه‌تنهایی مسـیحیان را بـه تنبلـی و نادیـده گرفتن نقش فعالی هدایت خواهد کرد که کتاب مقدس فرمان می‌دهد در تقدیس شان اجرا کنند.

این نقش فعالی که ما باید اجرا کنیم، توسط رومیان ۱۳:۸ بیان شده، جاییکه پولس می‌گوید: "اگـر به یاری روح خدا *اعمال جسمانی را نابود سازید*، زنـدگی خواهیـد کـرد". در اینجـا پـولس تصـدیق می‌کند "به‌وسیلهٔ روح" می‌توانیم ایـن کـار را انجـام دهـیم. همچنـین می‌گویـد مـا بایـد آن را انجـام دهیم! به روح‌القدس فرمان داده نشده که اعمال جسـم را بکُشـد، بلکـه مسـیحیان بایـد ایـن کـار را انجام دهند! همچنین پولس به فیلیپیـان می‌گویـد: "پـس ای عزیـزان مـن، چنانکـه همیشـه مطیـع می‌بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیادتر الان وقتی که غایبم، *نجات خود را* بـه تـرس و لـرز *بعمل آورید*. زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود، هـم اراده و هـم فعـل را بعمـل ایجـاد می‌کند" (فیلیپیان ۱۲:۲-۱۳، ترجمهٔ قدیم). پولس می‌گوید اطاعت طریقی است که "نجات خود را به عمل می‌آورند"، یعنـی درک بیشتر مزایای نجات در زنـدگی مسیحیشـان را "بعمـل خواهنـد آورد". فیلیپیان باید برای رشد در تقدیس اقدام کنند و آن را صادقانه و با احترام انجـام دهنـد ("بـا تـرس و لرز")، چون آن را در حضور خـدا انجـام می‌دهنـد. امـا چیزهـای بیشـتری وجـود دارد: دلیـل عمـل و انتظارشان برای دستیابی به نتایج مثبت در کارشان، این است که "خدا در شما کار می‌کند"– عمـل اولیه و اساسی خـدا در تقـدیس بـه ایـن معناسـت کـه کـار خودشـان از طـرف خـدا قـدرت می‌یابـد؛ بنابراین، ارزش آن را خواهد داشت و نتایج مثبت به بار خواهد آورد.

جوانب بسیاری در این نقش فعال وجود دارد که باید در تقدیس اجـرا کنـیم. بایـد *"بکوشـید... زیـرا بدون قدوسیت* هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید" (عبرانیـان ۱۴:۱۲)، بایـد "خـود را از بی‌عفتـی دور نگاه دارید" و از ارادهٔ خدا اطاعت کنید، ارادهٔ خدا این است که "مقـدس" باشـیم (اول تسـالونیکیان ۳:۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو). یوحنا می‌گوید کسانیکه امیدوارنـد در هنگـام ظهـور مسـیح ماننـد او باشـند،

فعالانه برای طهارت و پاکسازی در زندگی کنونی عمل خواهند کرد: "هر که در مسیح چنین امیدی دارد *خود را پاک می‌سازد*، همان‌طور که مسیح پاک است" (اول یوحنا ۳:۳). این نوع تلاش برای اطاعت از خدا و قدوسیت می‌تواند شامل تلاش زیادی از جانب ما باشد، چون پترس به خوانندگانش می‌گوید "با سعی تمام بکوشید" در ویژگیهای شخصیتی رشد کنید که مطابق خداشناسی است (دوم پترس ۵:۱). عبارات خاص بسیار در عهدجدید، ما را به توجه دقیق به جوانب گوناگون قدوسیت و دینداری در زندگی تشویق می‌کنند (مراجعه کنید به رومیان ۱:۱۲-۱۴:۱۳؛ افسسیان ۱۷:۴-۲۰:۶؛ فیلیپیان ۴:۴-۹؛ کولسیان ۵:۳-۶:۴؛ اول پترس ۱۱:۲-۱۱:۵؛ غیره). ما دائماً باید الگوها و عادات قدوسیت را ایجاد کنیم، چون یکی از معیارهای بلوغ این است که مسیحیان بالغ "قوای ذهنی آنها با تمرین‌های طولانی پرورش یافته است تا بتوانند نیک و بد را از هم تشخیص بدهند" (عبرانیان ۱۴:۵).

عهدجدید هیچ مسیر کوتاهی را پیشنهاد نمی‌کند که به‌وسیلهٔ آن بتوانیم در تقدیس رشد کنیم، بلکه فقط بارها ما را تشویق می‌کند خود را به روشهای قدیمی و ریشه‌ای مطالعهٔ کتاب مقدس و تفکر عمیق (مزامیر ۲:۱؛ متی ۴:۴؛ یوحنا ۱۷:۱۷)، دعا (افسسیان ۱۸:۶؛ فیلیپیان ۶:۴)، پرستش (افسسیان ۱۸:۵-۲۰)، شاهد بودن (متی ۱۹:۲۸-۲۰)، مشارکت مسیحی (عبرانیان ۲۴:۱۰-۲۵) و تأدیب و انضباط شخصی یا خویشتنداری (غلاطیان ۲۳:۵؛ تیتوس ۸:۱) تسلیم کنیم.

ما باید به اعتماد منفعل به خدا برای تقدیس ما و تلاش فعالانه‌مان برای قدوسیت و اطاعت بیشتر در زندگی ادامه دهیم. اگر تلاش فعالانه در اطاعت از خدا را نادیده بگیریم، مسیحیان منفعل و تنبل می‌شویم. اگر نقش منفعل اعتماد به خدا و تسلیم شدن به او را نادیده بگیریم، مغرور شده و بیش از حدّ از خودمان مطمئن خواهیم بود. در هر مورد، تقدیس ما بسیار ناقص و معیوب خواهد بود. ما باید ایمان و مجاهدت برای اطاعت را همزمان حفظ کنیم. سرود قدیمی، حکیمانه می‌گوید: "*اعتماد و اطاعت کن*، چون راه دیگری برای شادمانی در عیسی نیست، بلکه فقط اعتماد و اطاعت کن".

ج. تقدیس بر کلّ وجود شخص تأثیر می‌گذارد

ما می‌بینیم که تقدیس بر عقل و دانش ما تأثیر می‌گذارد، وقتی پولس می‌گوید: "طوری که شایستهٔ خداوند است زندگی کنید، کاملاً او را خشنود سازید"، زندگی‌ای که دائماً "در *معرفت* خدا رشد و نمو" می‌کند (کولسیان ۱:۱۰). رشد در تقدیس بر *احساسات* ما نیز تأثیر خواهد گذاشت. ما به‌طور فزاینده درمی‌یابیم که "دنیا و آنچه به آن تعلق دارد" را دوست نداریم (اول یوحنا ۱۵:۲)، بلکه مانند نجات‌دهنده‌مان از انجام ارادهٔ خدا لذت می‌بریم. تقدیس بر *اراده* و قوهٔ تصمیم‌گیری ما تأثیر خواهد گذاشت، چون خدا در ما کار می‌کند تا "بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می‌کند" (فیلیپیان ۱۳:۲، ترجمهٔ قدیم). بعلاوه، تقدیس بر *روح* ما نیز تأثیر خواهد گذاشت، یعنی بخش غیرجسمانی وجودمان و *بدن جسمانیمان*، چنانکه پولس تشویقمان می‌کند: "خویشتن را از هر نجاست جسم و *روح* طاهر بسازیم و قدوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم" (دوم قرنتیان ۱:۷، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با اول قرنتیان ۳۴:۷). همچنین او می‌گوید توجه به امور خداوند، یعنی توجه به اینکه "در جسم و *روح* مقدس" باشید (اول قرنتیان ۳۴:۷)[۲]. هدف خدا برای زندگی مان این است که به‌طور فزاینده در همهٔ ابعاد فردّیت مان "به شکل پسر او" درآییم (رومیان ۲۹:۸).

چ. انگیزهٔ اطاعت از خدا در زندگی مسیحی

گاهی اوقات مسیحیان طیف گستردهٔ انگیزهٔ اطاعت از خدا را که در عهدجدید یافت می‌شود، تشخیص نمی‌دهند. (۱) به‌درستی که اشتیاق برای خشنودی خدا و ابراز محبتمان نسبت به او انگیزهٔ بسیار مهمی در اطاعت از اوست-عیسی می‌گوید: "اگر مرا دوست دارید اوامر مرا اطاعت خواهید کرد" (یوحنا ۱۵:۱۴) و "هرکه احکام مرا قبول کند و مطابق آنها عمل نماید او کسی است که مرا دوست دارد" (یوحنا ۲۱:۱۴؛ مقایسه کنید با اول یوحنا ۳:۵). اما انگیزه‌های بسیاری نیز به ما داده شده: (۲) نیاز به حفظ وجدان پاک در نزد خدا (رومیان ۵:۱۳؛ اول تیموتاوس ۵:۱، ۱۹؛ دوم تیموتاوس ۳:۱؛ اول پترس ۱۶:۳)؛ (۳) اشتیاق برای "ظرفی... که برای مقصد خاص به کار خواهد رفت" و تأثیر فزاینده‌ای در کار ملکوت دارد (دوم تیموتاوس ۲۰:۲-۲۱)؛ (۴) اشتیاق برای

غیرایمانداراني که با مشاهدهٔ زندگی ما به مسیح ایمان می‌آورند (اول پترس ۳:۱-۲، ۱۵-۱۶)؛ (۵) اشتیاق برای دریافت برکات حاضر از خدا در زندگی و خدمت مان (اول پترس ۳:۹-۱۲)؛ (۶) اشتیاق برای جلوگیری از ناخشنودی خدا و تأدیب و انضباط در زندگی مان (گاهی اوقات "ترس خدا" نامیده می‌شود) (اعمال ۵:۱۱؛ ۹:۳۱؛ دوم قرنتیان ۵:۱۱؛ ۷:۱؛ افسسیان ۴:۳۰؛ فیلیپیان ۲:۱۲؛ اول تیموتاوس ۵:۲۰؛ عبرانیان ۱۲:۳-۱۱؛ اول پترس ۱:۱۷؛ ۲:۱۷؛ مقایسه کنید با جایگاه غیرایمانداران در رومیان ۳:۱۸)؛ (۷) اشتیاق برای طلب پاداش آسمانی بیشتر (متی ۶:۱۹-۲۱؛ لوقا ۱۹:۱۷-۱۹؛ اول قرنتیان ۳:۱۲-۱۵؛ دوم قرنتیان ۵:۹-۱۰)[۳]؛ (۸) اشتیاق برای زندگی عمیق تر با خدا (متی ۵:۸؛ یوحنا ۱۴:۲۱؛ اول یوحنا ۱:۶؛ ۳:۲۱-۲۲ و در عهدعتیق، مزامیر ۶۶:۱۸؛ اشعیا ۵۹:۲)؛ (۹) اشتیاق برای اینکه فرشتگان به‌خاطر اطاعت مان، خدا را جلال دهند (اول تیموتاوس ۵:۲۱؛ اول پترس ۱:۱۲)؛ (۱۰) اشتیاق برای صلح و آرامش (فیلیپیان ۴:۹) و خوشی (عبرانیان ۱۲:۱-۲) در زندگیمان؛ و (۱۱) اشتیاق برای انجام فرامین خدا، فقط به‌خاطر اینکه فرامین اش درست است و از انجام کار درست لذت می‌بریم (فیلیپیان ۴:۸؛ مقایسه کنید با مزامیر ۴۰:۸).

ح. زیبایی و خوشی تقدیس

درست نیست که گفتگویمان را بدون بیان اینکه تقدیس باعث خوشی عظیم ما می‌شود، به پایان برسانیم. هرچه بیشتر در شباهت به مسیح رشد کنیم، بیشتر به‌طور شخصی، "خوشی" و "آرامش" را تجربه خواهیم کرد که بخشی از میوهٔ روح‌القدس است (غلاطیان ۵:۲۲) و بیشتر به زندگی‌ای که در آسمان خواهیم داشت، نزدیک خواهیم شد. پولس می‌گوید هرچه بیشتر مطیع خدا شوید، "*ثمری* که می‌برید نیل به تقدّس است که به حیات جاویدان می‌انجامد" (رومیان ۶:۲۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). او درک می‌کند که این سرچشمهٔ خوشی واقعی ماست. "زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست؛ بلکه شامل *عدالت* و *سلامتی [آرامش]* و *خوشی* در روح‌القدس است" (رومیان ۱۴:۱۷). با رشد در قدوسیت، در شباهت به‌صورت مسیح نیز رشد می‌کنیم و زیبایی شخصیت او بیشتر در

زندگی‌مان دیده می‌شود. این هدف تقدیس کاملی است که امیدوار و مشتاق اش هستیم و در هنگام بازگشت مسیح از آنِ ما خواهد شد. "هرکه در مسیح چنین امیدی دارد خود را پاک می‌سازد، همان‌طور که مسیح پاک است" (اول یوحنا ۳:۳).

2. سؤالاتی برای مرور

1. حداقل سه تفاوت تقدیس با عادل‌شمردگی را توصیف کنید.
2. سه مرحلهٔ تقدیس چیست؟
3. آیا تقدیس در این زندگی تکمیل خواهد شد؟ توضیح دهید.
4. فرق بین نقش خدا و نقش انسان در تقدیس را بیان کنید. نقش اساسی از آنِ کیست و چرا اینطور است؟
5. آیا اشتباه است که بگوییم ما باید برای قدوسیت و اطاعت بیشتر در زندگی مان تلاش کنیم؟ چرا یا چرا نه؟
6. حداقل پنج انگیزه برای اطاعت از خدا را که در کتاب مقدس بیان شده، نام ببرید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا می‌توانید در تجربه‌تان زمان مشخص آغاز تقدیس تان را که در هنگام مسیحی شدن اتفاق افتاد به یاد آورید؟ آیا یک جدایی واضح از قدرت حاکم و عشق به گناه را در زندگی تان احساس کردید؟ آیا واقعاً باور دارید که حتی الان نسبت به قدرت حاکم و عشق به گناه در زندگی تان مُرده‌اید؟ چگونه این حقیقت زندگی مسیحی می‌تواند در قسمتهای خاص زندگی تان که هنوز به رشد در تقدیس نیاز دارید، به شما کمک کند؟

2. وقتی به چند سال گذشتهٔ زندگی مسیحی تان نگاه می‌کنید، آیا می‌توانید الگوی رشد مشخص در تقدیس را ببینید؟ از چه چیزهایی لذت می‌بردید که دیگر موردعلاقه‌تان نیست؟ به چه چیزهایی قبلاً علاقه نداشتید که اکنون شدیداً موردعلاقهٔ شماست؟
3. آگاهی از اینکه روح‌القدس دائماً در شما کار می‌کند تا تقدیس تان را بیشتر کند، چه تأثیری بر زندگی تان می‌گذارد؟ آیا تعادلی بین نقش منفعل و فعالتان در تقدیس ایجاد کرده‌اید یا تمایل دارید بر یک جنبه بیش از دیگری تأکید کنید و چرا؟ اگر در زندگی تان عدم تعادل دارید، باید برای اصلاح آن چه کار کنید؟
رد آیا قبلاً فکر می‌کردید تقدیس بر قدرت تفکر و نحوهٔ تفکرتان تأثیر می‌گذارد؟ چه بخشهایی از قدرت تفکرتان هنوز باید در تقدیس رشد کند؟ در مورد احساساتتان، در چه قسمت هایی می‌دانید که خدا هنوز باید کار کند تا تقدیس بیشتر را حاصل کند؟ آیا قسمتها یا جوانبی از تقدیس هست که باید با توجه به بدن جسم تان و اطاعت آن از اهداف خدا، بهبود یابد؟
5. آیا سالها با بعضی از بخشهای رشد در تقدیس در کشمکش بودید، اما هیچ پیشرفتی در زندگی تان نداشتید؟ آیا این فصل به شما کمک کرد که برای پیشرفت در این قسمتها امیدوار شوید؟ (برای مسیحیانی که به‌خاطر عدم پیشرفت در تقدیس به‌طور جدّی دلسرد شده‌اند، بسیار مهم است که شخصاً با یک کشیش یا مسیحی بالغ دربارهٔ این شرایط صحبت کنند، به جای اینکه مدتی طولانی آن را رها کنند).

4. اصطلاحات خاص

کمال‌گرایی

تقدیس

بی‌گناهی کامل

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

رومیان ۶:۱۱-۱۴

"همین‌طور شما نیز خود را نسبت به گناه مرده، اما نسبت به خدا در پیوستگی با مسیح عیسی زنده بدانید. دیگر نباید گناه بر بدن‌های فانی شما حاکم باشد و شما را تابع هوس‌های خود سازد. هیچ‌یک از اعضای بدن خود را در اختیار گناه قرار ندهید تا برای مقاصد شریرانه به کار رود. بلکه خود را به خدا تسلیم نمائید و مانند کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، تمام وجود خود را در اختیار او بگذارید تا اعضای شما برای مقاصد عدالت به کار رود. زیرا گناه نباید بر وجود شما حاکم باشد. چون شما تابع شریعت نیستید، بلکه زیر فیض خدا هستید".

---

1. مراجعه کنید به فصل ۲۵ دربارهٔ جلال یافتن- یعنی دریافت بدن قیام کرده در هنگام بازگشت مسیح.
2. برای مبحثی دربارهٔ این حقیقت که "جان" و "روح" تقریباً به‌طور مترادف در کتاب مقدس بکار رفته‌اند، به فصل ۱۱ مراجعه کنید.
3. برای مبحث درجات پاداش در آسمان به فصل ۳۳ مراجعه کنید.

فصل بیست‌و چهارم

تداوم ایمان مقدّسین (مسیحی ماندن)

+ آیا مسیحیان واقعی می‌توانند نجات شان را از دست بدهند؟

+ ما چطور بدانیم که واقعاً تولد دوباره یافته‌ایم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما در مبحث قبلی به جوانب بسیارِ نجات کاملی که مسیح برای ما کسب کرد و اینکه روح‌القدس اکنون آن را برای ما بکار می‌برد، رسیدگی کردیم. اما از کجا بدانیم در سراسر زندگی مان به مسیحی بودن ادامه می‌دهیم؟ آیا چیزی هست که مانع از جدایی ما از مسیح شود، چیزی که تضمین کند تا زمان مرگ مان مسیحی مانده و در واقع تا ابد در آسمان با خدا زندگی خواهیم کرد؟ یا می‌توانیم از مسیح رویگردان شویم و برکات نجات مان را از دست بدهیم؟ موضوع تداوم ایمان مقدّسین دربارهٔ این سؤالات صحبت می‌کند. *تداوم ایمان مقدّسین یعنی همهٔ کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند، با قدرت و ارادهٔ خدا تا پایان زندگی شان به‌عنوان مسیحی پایداری خواهند کرد و فقط کسانیکه تا آخر پایداری کنند، واقعاً تولد دوباره یافته‌اند.*

این تعریف دو بخش دارد. اول نشاندهندهٔ آن است که می‌توان به کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند، اطمینان داد، چون این به آنها یادآوری می‌کند که قدرت خدا، آنها را تا زمان مرگ شان مسیحی نگه خواهد داشت و آنها قطعاً تا ابد در آسمان با مسیح زندگی خواهند کرد. از طرف دیگر،

بخش دوم این تعریف به‌وضوح می‌گوید تداوم زندگی مسیحی، یکی از نشانه‌هایی است که شخص حقیقتاً تولد دوباره یافته است. بسیار مهم است که این جنبه از آموزه را نیز در نظر داشته باشید، مبادا اطمینان کاذب به کسانی داده شود که هرگز از اول ایمانداران واقعی نبودند.

باید توجه کرد که این سؤالی است که مسیحیان نهضت انجیلی، مدت زیادی با آن مخالفت مهمی داشته‌اند. بسیاری در سنّت وِسلیان/ آرمین‌گرایی معتقد بودند که ممکن است کسی که واقعاً تولد دوباره یافته، نجات اش را از دست بدهد، درحالیکه مسیحیان اصلاحگرا معتقدند که این امکانپذیر نیست.[1] اکثر تعمیدیها در این قسمت از سنّت اصلاحگرایان پیروی کرده‌اند؛ به هرحال، آنها بارها از اصطلاح *امنیت ابدی* یا *امنیت ابدی ایماندار* به جای اصطلاح *تداوم ایمان مقدّسین* استفاده کرده‌اند.

الف. همهٔ کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند، تا آخر پایداری خواهند کرد

بسیاری از عبارات تعلیم می‌دهند که کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند، کسانیکه واقعاً مسیحی هستند، تا زمان مرگ به زندگی مسیحی ادامه خواهند داد و بعد به آسمان خواهند رفت تا با مسیح باشند. عیسی می‌گوید: "من از آسمان به زمین آمده‌ام نه بخاطر آنکه ارادهٔ خود را به عمل آورم، بلکه ارادهٔ کسی را که مرا فرستاده است و ارادهٔ او اینست که من از همهٔ کسانی که او به من داده است حتی یک نفر را هم از دست ندهم بلکه در روز آخرت آنها را زنده کنم. زیرا خواست پدر من اینست که *هر کس* پسر را می‌بیند و به او *ایمان می‌آورد* صاحب زندگی ابدی گردد و *من او را در روز آخرت زنده خواهم کرد*" (یوحنا ٦:٣٨-۴٠). در اینجا عیسی می‌گوید همهٔ کسانیکه به او ایمان دارند حیات ابدی خواهند داشت. او می‌گوید در روز آخر، آن شخص را برمی‌خیزاند-که در این پیش‌زمینه، ایمان به پسر و برخورداری از حیات ابدی، به‌وضوح یعنی عیسی آن شخص را با خود در حیات ابدی برمی‌خیزاند (نه اینکه فقط او را برخیزاند تا داوری و محکوم شود). به‌سختی می‌توان این نتیجه‌گیری را نادیده گرفت که هرکه حقیقتاً به مسیح ایمان دارد، تا روز رستاخیز نهایی در برکات زندگی در حضور خدا، مسیحی خواهد ماند. بعلاوه، این متن تأکید می‌کند که عیسی ارادهٔ پدر را

بجا می‌آورد، یعنی "از همهٔ کسانی که او به من داده است *حتی یک نفر را هم از دست ندهم*" (یوحنا ٦:٣٩). دوباره کسانیکه پدر به پسر داده است، از دست نخواهند رفت.

عبارت دیگری که بر این حقیقت تأکید می‌کند، یوحنا ۱۰:۲۷-۲۹ است که عیسی می‌گوید: "گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها به دنبال من می‌آیند. من به آنها زندگی ابدی می‌بخشم و *آنها هرگز هلاک نخواهند شد* و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را از دست من بگیرد. پدری که آنها را به من بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از دست پدر من بگیرد".

در اینجا عیسی می‌گوید کسانیکه از او پیروی می‌کنند، کسانیکه گوسفندان او هستند، از حیات ابدی برخوردارند. بعداً می‌گوید "هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از دست من بگیرد" (آیهٔ ۲۸). بعضیها مخالفت کرده‌اند که اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند مسیحیان را از دست مسیح بگیرد، اما ما می‌توانیم خود را از دست مسیح بیرون بکشیم. اما ظاهراً این لفاظی و حاشیه رفتن است- آیا "هیچ‌کس" شامل کسی نمی‌شود که در دست مسیح است؟ بعلاوه، ما می‌دانیم قلبمان قابل اعتماد نیست. بنابراین اگر احتمال دارد که بتوانیم خود را از دست مسیح بیرون بکشیم، این عبارت به‌سختی می‌تواند اطمینانی را ببخشد که عیسی در نظر داشت.

اما مهم تر از همه اینکه، قویترین عبارت در این قسمت "*هرگز هلاک نخواهند شد*" (آیهٔ ۲۸) است. ساختار یونانی (*ou me* بعلاوهٔ فعل ماضی شرطی در یونانی) به‌طور خاص تأکیدی است و می‌توان صریح تر ترجمه کرد: "و آنها *قطعاً* تا ابد *هلاک نخواهند شد*". این تأکید می‌کند که کسانیکه "گوسفندان" عیسی هستند و از او پیروی می‌کنند و کسانیکه او به آنها حیات ابدی بخشیده، هرگز نجات شان را از دست نخواهند داد یا از مسیح جدا نخواهند شد- آنها "هرگز هلاک" نخواهند شد.

عبارات متعدد دیگر می‌گویند کسانیکه ایمان دارند، از "حیات ابدی" برخوردارند. یک نمونه، یوحنا ۳:۳٦ است: "آن کسی که به پسر ایمان بیاورد *زندگی ابدی دارد*" (همچنین مقایسه کنید با یوحنا ۵:۲۴؛ ٦:٤-۷؛ ۱۰:۲۸؛ اول یوحنا ۵:۱۳). حال اگر ایمانداران واقعاً حیات *ابدی* دارند، پس این

حیاتی است که تا ابد با خدا می‌ماند. این غالباً در مقابل محکومیت و داوری ابدی قرار می‌گیرد (مثال: یوحنا ۳:۱۶-۱۷، ۳۶؛ ۱۰:۲۸) و تأکید این متن با صفت *ابدی*، بیشتر نشان می‌دهد که این زندگی تا ابد در حضور خدا ادامه می‌یابد.

شواهد نامه‌های پولس و دیگر رسالات عهدجدید نیز نشان می‌دهند که کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند تا آخر پایداری خواهند کرد. "پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر-می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد" (رومیان ۸:۱)؛ بنابراین غیرمنصفانه است که خدا نوعی مجازات ابدی به مسیحیان بدهد-هیچ محکومیتی برای آنها نمی‌ماند، چون جزای ابدی گناهان شان پرداخت شده است.

بعد در رومیان ۸:۳۰ پولس بر ارتباط واضح بین اهداف ابدی خدا در از پیش برگزیدگی و اجرای این اهدف در زندگی، به همراه تشخیص نهایی این اهداف در "جلال دادن" یا اعطای بدنهای قیام کردهٔ نهایی به کسانیکه با مسیح متحد ساخته، تأکید می‌کند: "او کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود خوانده است، و خوانده‌شدگان را عادل شمرد و عادلان را نیز جاه و جلال بخشید". در اینجا پولس رویداد آیندهٔ جلال یافتن را قطعیت در هدف ثابت خدا می‌بینند که می‌تواند طوری دربارهٔ آن صحبت کند که گویی قبلاً انجام شده است ("جاه و جلال بخشید"). این بر همهٔ کسانیکه فراخوانده شده و عادل شمرده شده‌اند، صدق می‌کند-یعنی همهٔ کسانیکه واقعاً مسیحی می‌شوند.

شواهد دیگر بر اینکه خدا کسانی را که تولد دوباره یافته‌اند در امنیت نگه می‌دارد، "مُهری" است که خدا بر ما قرار می‌دهد. این "مُهر"، روح‌القدس در درون ماست که به‌عنوان "ضمانت" خدا نیز عمل می‌کند که ما میراث موعود را دریافت خواهیم کرد: "شما نیز وقتی پیام حقیقت یعنی مژدهٔ نجات خود را شنیدید و به او ایمان آوردید، با او متحد شدید و خدا با اعطای *روح‌القدس، که قبلاً وعده داده بود مُهر مالکیت خود را بر شما نهاده است*. روح خدا *ضامن* آن است که ما آنچه را او به قوم برگزیدهٔ خود وعده داده است، خواهیم یافت و به ما اطمینان می‌دهد که خدا به متعلقان خود آزادی کامل می‌بخشد، پس جلال و شکوه خدا را ستایش کنیم" (افسسیان ۱:۱۳-۱۴). کلمهٔ یونانی که

در این عبارت "ضامن" ترجمه شده (*arrabon*) یک اصطلاح قانونی و تجاری به معنای "قسط اول، ودیعه، پیش پرداخت، وثیقه" است و نشاندهندهٔ "پرداختی است که طرف قرارداد را ملزم می‌کند مابقی را نیز پرداخت کند".[۲] وقتی خدا روح‌القدس را در درون ما گذاشت، خود را متعهد کرد که همهٔ برکات دیگر حیات ابدی و پاداش بزرگی را نیز که با او در آسمان است، عطا کند. به همین دلیل پولس می‌تواند بگوید روح‌القدس "*ضامن* آن است که ما آنچه را او به قوم برگزیدهٔ خود وعده داده است، خواهیم یافت" (افسسیان ۱:۱۴). همهٔ کسانیکه روح‌القدس را در درونشان دارند، همهٔ کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند، وعدهٔ تغییرناپذیر خدا و این ضمانت را دارند که میراث حیات ابدی در آسمان، قطعاً به آنان تعلّق خواهد داشت. وفاداری خدا به وثیقه گذاشته شده که آن را انجام دهد.

پترس به خوانندگانش می‌گوید: "شما نیز *به قدرت خدا* و به‌واسطهٔ ایمان، *محفوظ* هستید برای نجاتی که از هم اکنون آماده شده است تا در زمان آخر به ظهور رسد" (اول پترس ۱:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). کلمهٔ "محفوظ" (یونانی *Phroureo*) می‌تواند به معنای "مانع از فرار شدن" و "محافظت در برابر حمله" باشد و شاید هر دو محافظت در اینجا مورد نظر باشد: خدا نمی‌گذارد ایمانداران از ملکوت اش فرار کنند و در برابر حملات بیرون از آنها محافظت می‌کند. "نجات" در اینجا برای عادل‌شمردگی در گذشته یا تقدیس در حال بکار نرفته (از لحاظ مقوله‌های الهیاتی)، بلکه دربارهٔ تعلّق کامل همهٔ برکات نجات و رستاخیز ما در آینده صحبت می‌کند- از تحقق نهایی و کامل نجات ما (مقایسه کنید با رومیان ۱۳:۱۱؛ اول پترس ۲:۲). اگرچه مهیا شده یا "آماده" است، اما به‌طور کلی تا "زمان آخر"، زمان داوری نهایی، توسط خدا به انسانها "آشکار" نخواهد شد. اگر هدف حفاظت خدا، حفظ و نگهداری ایمانداران تا زمان دریافت نجات کامل و آسمانی شان است، پس با اطمینان می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خدا این هدف را انجام خواهد داد و در واقع آنها به این نجات ابدی دست خواهند یافت. نهایتاً دستیابی آنها به نجات نهایی، وابسته به قدرت خداست.

ب. فقط کسانیکه تا آخر پایدار می‌مانند، واقعاً تولد دوباره یافته‌اند

درحالیکه کتاب مقدس بارها تأکید می‌کند کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند تا آخر پایداری خواهند کرد و قطعاً در آسمان با خدا حیات ابدی خواهند داشت، اما عبارات دیگر دربارهٔ ضرورت پایداری در ایمان در سراسر زندگی صحبت می‌کنند. اینها باعث می‌شوند که بدانیم آنچه پترس در اول پترس ۵:۱ گفت ("شما نیز *به قدرت خدا* و *به‌واسطهٔ ایمان*، محفوظ هستید"، ترجمهٔ هزارهٔ نو) صحیح است، یعنی خدا ما را *جدا* از ایمان مان محفوظ نگه نمی‌دارد، بلکه فقط *از طریق* ایمان مان این کار را می‌کند تا به ما توانایی بخشد که با ایمان به او ادامه دهیم. به این ترتیب، کسانیکه به اعتماد به مسیح ادامه می‌دهند، مطمئن می‌شوند که خدا در آنها کار می‌کند و از آنها محافظت می‌کند.

یک نمونه از این نوع عبارات، یوحنا ۸:۳۱-۳۲ است: "سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: *"اگر مطابق تعالیم من عمل کنید*، در واقع پیرو من خواهید بود و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." در اینجا عیسی هشدار می‌دهد که یک نشانهٔ ایمان واقعی، ادامه دادن در کلام اوست، یعنی به ایمان به حرفهای او و زندگی در اطاعت از احکام اش ادامه دهید. همچنین عیسی می‌گوید: *"کسی که تا آخر ثابت بماند* نجات خواهد یافت" (متی ۱۰:۲۲)، به‌عنوان هشدار به کسانیکه در دوران جفاها شکست نخورند.

پولس به مسیحیان کولسی می‌گوید مسیح آنها را با خدا آشتی داده "تا شما را پاک، بی‌عیب و بی‌آلایش به حضور خود بیاورد، البته *به شرط اینکه ایمان خود را از دست ندهید* و محکم و استوار بمانید و آن امیدی را که در وقت شنیدن انجیل به دست آوردید ترک نکنید" (کولسیان ۱:۲۲-۲۳). طبیعی است که پولس و دیگر نویسندگان عهدجدید، اینطور صحبت می‌کنند، چون آنها به گروه افرادی اشاره می‌کنند که مسیحیت شان را اعلام می‌کنند، بدون اینکه بتوانند از وضعیت واقعی دل هر یک از اشخاص آگاه شوند. شاید بعضیها در کولُسی به مشارکت کلیسایی پیوسته بودند و شاید

حتی اعلام کرده بودند که به مسیح ایمان دارند و برای عضویت در کلیسا تعمید یافته بودند، اما هرگز ایمان نجات‌بخش حقیقی نداشتند. چگونه پولس می‌تواند این اشخاص را از ایمانداران حقیقی تشخیص دهد؟ چگونه می‌تواند از ارائهٔ اطمینان کاذب به آنها جلوگیری کند، این اطمینان که تا ابد نجات خواهند یافت، درحالیکه در واقع نجات نخواهند یافت، مگر اینکه توبه و ایمان حقیقی داشته باشند؟ پولس می‌داند کسانیکه ایمانشان واقعی نیست، نهایتاً از مشارکت کلیسایی جدا خواهند شد. بنابراین به خوانندگان اش می‌گوید نهایتاً نجات خواهید یافت: *"به شرط اینکه ایمان خود را از دست ندهید"* (کولسیان ۱:۲۳). بدین طریق کسانیکه ادامه می‌دهند، نشان می‌دهند که ایمانداران واقعی هستند. اما کسانیکه در ایمان ادامه نمی‌دهند، نشان می‌دهند که از اول ایمان واقعی در قلب‌شان نبود.

تأکید مشابهی در عبرانیان ۳:۱۴ دیده می‌شود: "زیرا *اگر ما اعتماد اولیهٔ خود را تا به آخر نگاه داریم* شریکان مسیح هستیم". این آیه، دیدگاهی عالی دربارهٔ آموزهٔ پایداری فراهم می‌کند. ما چطور بدانیم "شریکان مسیح شده‌ایم"؟ چطور بدانیم این پیوستگی با مسیح در زمانی در گذشته در ما رخ داده است؟ یک طریق برای آگاهی از ایمان واقعی به مسیح این است که تا پایان زندگی در ایمان ادامه دهیم.

باید به یاد داشته باشیم که در جای دیگری از کتاب مقدس، شواهد دیگری وجود دارد که مسیحیان را از نجاتشان مطمئن می‌سازد (به بخش ج در زیر مراجعه کنید)، پس *نباید فکر کنیم اطمینان از تعلق داشتن به مسیح تا زمان مرگمان، غیرممکن است*. به هرحال، پایداری در ایمان، یکی از طریقهای اطمینان است که در اینجا توسط نویسندهٔ عبرانیان ذکر شده است. بعلاوه، در این عبارت و همهٔ عبارات دیگر دربارهٔ نیاز به تداوم ایمان، *هرگز هدف این نیست که کسانی را که هم‌اکنون به مسیح ایمان دارند، نگران کند که یک زمانی در آینده ممکن است سقوط کنند*. نباید این عبارات را اینطور بکار ببریم، چون به این ترتیب، اشتباهاً باعث نگرانی به طریقی می‌شویم که مورد نظر کتاب مقدس نیست. بلکه، هدف این است که همیشه *به کسانیکه به فکرِ ترک کردن*

هستند یا ترک کرده‌اند، هشدار بدهیم که اگر این کار را بکنند، این یک نشانهٔ قوی است که هرگز از اول نجات نیافته بودند. بنابراین، ضرورت تداوم ایمان، باید فقط هشدار برعلیه ترک کردن باشد، هشدار برای اینکه کسانیکه ترک کردند، نشان می‌دهند که ایمانشان هرگز واقعی نبود.

پ. کسانیکه نهایتاً ترک می‌کنند، ممکن است بسیاری از نشانه‌های ظاهری ایمان آوردن را داشته باشند

آیا همیشه واضح است که چه کسانی در کلیسا ایمان نجات‌بخش واقعی دارند و چه کسانی فقط از لحاظ عقلانی به حقایق انجیل اعتقاد دارند، اما در قلبشان ایمان واقعی ندارند؟ همیشه به‌راحتی نمی‌توان این را گفت و کتاب مقدس در بخشهای متعدد ذکر می‌کند که غیرایمانداران در مشارکت با کلیسای مرئی می‌توانند نشانه‌های ظاهری یا نشانه‌هایی را داشته باشند که آنها را به‌عنوان ایمانداران واقعی نشان می‌دهد. مثلاً یهودا که به مسیح خیانت کرد، حتماً در طول سه سالی که با عیسی بود، تا حدودی دقیقاً مثل شاگردان دیگر عمل می‌کرد. شباهت اش به الگوی رفتاری شاگردان دیگر چنان قانع‌کننده بود که در پایان سه سال خدمت عیسی، وقتی عیسی گفت یکی از شاگردانش به او خیانت می‌کند، آنها همگی به یهودا نگاه نکرده و مشکوک نشدند، بلکه "یکی پس از دیگری پرسیدند: "خداوندا، آیا من آن شخص هستم؟" (متی ۲۲:۲۶؛ مقایسه کنید با مرقس ۱۹:۱۴؛ لوقا ۲۳:۲۲؛ یوحنا ۲۲:۱۳). به هرحال، عیسی می‌دانست در دل یهودا ایمان واقعی نبود، چون یک زمانی گفت: "آیا من شما دوازده نفر را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است" (یوحنا ۷۰:۶، ترجمهٔ قدیم). یوحنا بعداً در انجیل اش نوشت: "عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می‌شناخت" (یوحنا ۶۴:۶). اما شاگردان این را نمی‌دانستند.

پولس این را هم می‌گوید: *"برادرانِ دروغین* را با مقاصد نهانی به جمع ما درآوردند" (غلاطیان ۴:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و می‌گوید در سفرهایش با "خطر از سوی *برادران دروغین*" مواجه شده است (دوم قرنتیان ۲۶:۱۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). همچنین می‌گوید خادمان شیطان *"خویشتن را* به خدام عدالت

مشابه سازند" (دوم قرنتیان ۱۱:۱۵، ترجمهٔ قدیم). به این معنا نیست که همهٔ غیرایمانداران در کلیسا که به هرحال هیچ نشانی از ایمان حقیقی ندارند، خادمان شیطان هستند که مخفیانه کار کلیسا را تضعیف می‌کنند، چون شاید بعضیها در فرایند در نظر گرفتن ادعاهای انجیل باشند و به سوی ایمان حقیقی پیش روند، شاید عده‌ای فقط توضیح ناکافی از پیغام انجیل شنیده‌اند و شاید عده‌ای دیگر هم هنوز تحت الزام واقعی روح‌القدس قرار نگرفته‌اند. اما بیانیهٔ پولس به این معناست که بعضی از غیرایمانداران در کلیسا، برادران و خواهران دروغینی خواهند بود که برای ایجاد اختلال در مشارکت فرستاده می‌شوند، درحالیکه عده‌ای دیگر فقط غیرایمانداران خواهند بود که نهایتاً به سوی ایمان نجات‌بخش واقعی خواهند رفت. به هر حال در هر دو مورد، آنها چند نشانهٔ ظاهری دارند که باعث می‌شود شبیه ایمانداران واقعی باشند.

ما می‌توانیم آن را در بیانیهٔ عیسی دربارهٔ اتفاقاتی ببینیم که در داوری نهایی رخ خواهد داد: "نه هر که مرا "خداوندا، خداوندا" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت: "خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم؟" آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که "*هرگز شما را نشناختم*! ای بدکاران از من دور شوید!" (متی ۷:۲۱-۲۳، ترجمهٔ قدیم).

اگرچه این افراد نبوّت کرده و دیوها را اخراج کردند و"کارهای قدرتمند زیادی" را به نام عیسی انجام دادند، اما توانایی انجام این کارها، تضمینی برای مسیحیت‌شان نبود. عیسی می‌گوید: "هرگز شما را نشناختم". او نمی‌گوید: "یک زمانی شما را می‌شناختم، اما دیگر شما را نمی‌شناسم" یا "یک زمانی تو را می‌شناختم، اما تو از من دور شدی". بلکه می‌گوید: "هرگز شما را نشناختم". آنها هرگز ایمانداران واقعی نبودند.

یک تعلیم مشابه در مَثَل برزگر در مرقس ۴ یافت می‌شود. عیسی می‌گوید: "بعضی از دانه‌ها روی سنگلاخ، جائی که خاک کم بود افتاد و چون زمین عمقی نداشت، زود سبز شد. اما وقتی آفتاب بر

آنها درخشید، همه سوختند و چون ریشه‌ای نداشتند خشک شدند" (مرقس ۴:۵-۶). عیسی توضیح می‌دهد دانه‌ای که در زمین سنگلاخ کاشته می‌شود، نشاندهندهٔ کسانی است که "چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند، و لکن *ریشه‌ای در خود ندارند* بلکه فانی می‌باشند، و چون صدمه‌ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند" (مرقس ۴:۱۶-۱۷، ترجمهٔ قدیم). این حقیقت که "ریشه‌ای در خود ندارند"، نشاندهندهٔ آن است که هیچ منبع حیاتی در درون این گیاهان نیست؛ همچنین کسانیکه نشاندهندهٔ آنها هستند، حیات واقعی در خود ندارند. آنها ظاهر ایمان را دارند و ظاهراً مسیحی شده‌اند، چون کلام را "به‌خوشی" قبول کرده‌اند، اما وقتی سختیها می‌آیند، در هیچ کجا یافت نمی‌شوند-ایمان ظاهریشان، واقعی نبود و هیچ ایمان نجات‌بخش واقعی در قلبشان نبود.

ارزش پایداری در ایمان، در مَثَل عیسی به‌عنوان تاک نیز تأیید شده که در آن مسیحیان به‌عنوان شاخه‌ها نشان داده شده‌اند (یوحنا ۱۵:۱- ۷). عیسی می‌گوید: "من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. هر شاخه‌ای را که در من ثمر نیاورد می‌بُرد و هر شاخه‌ای که ثمر بیاورد آن را پاک می‌سازد تا میوهٔ بیشتری به بار آورد... اگر کسی در من نماند مانند شاخه‌ای به دور افکنده می‌شود و خشک می‌گردد. مردم شاخه‌های خشکیده را جمع می‌کنند و در آتش می‌اندازند و می‌سوزانند" (یوحنا ۱۵:۱-۲، ۶).

آرمین‌گرایان چنین گفته‌اند که شاخه‌هایی که ثمر نمی‌آورند، همچنان شاخه‌های حقیقی تاک هستند-عیسی به "هر شاخه‌ای را که در من ثمر نیاورد" اشاره می‌کند (آیهٔ ۲). بنابراین، شاخه‌هایی که جمع شده و در آتش افکنده شده و می‌سوزند، باید اشاره به ایمانداران حقیقی باشد که قبلاً بخشی از تاک بودند، اما جدا شده و تحت داوری ابدی قرار گرفتند. اما در اینجا، این مفهوم بدیهی تعلیم عیسی نیست. تصویر تاک که در این مَثَل بکار رفته، به میزان جزئیاتی که می‌تواند تعلیم دهد، محدود می‌شود. در واقع، اگر عیسی می‌خواست تعلیم دهد که ایمانداران حقیقی و دروغین به او پیوسته‌اند و اگر می‌خواست از قیاس تاک و شاخه‌ها استفاده کند، در این صورت تنها راه اشاره

به کسانیکه در خود، حیات واقعی ندارند، این بود که دربارهٔ شاخه‌هایی صحبت کند که هیچ میوه‌ای ندارند (نسبتاً بعد از قیاس دانه‌هایی که روی زمین سنگلاخ افتادند و "ریشه‌ای در خود ندارند"، در مرقس ۱۷:۴، ترجمهٔ قدیم). اینجا در یوحنا ۱۵، شاخه‌هایی که میوه نمی‌آورند، اگرچه به‌نوعی به عیسی متصلّ اند و ظاهرِ شاخه‌های واقعی را دارند، اما وضعیت واقعی‌شان با این حقیقت آشکار می‌شود که هیچ میوه‌ای نمی‌آورند. همچنین با این حقیقت نمایان می‌شود که هرکه در مسیح نماند (یوحنا ۱۵:٦)، مانند یک شاخه بُریده و خشک می‌شود. اگر سعی کنیم این قیاس را وسعت دهیم و بگوییم مثلاً همهٔ شاخه‌های یک تاک واقعاً زنده‌اند، وگرنه از اول در آنجا قرار نمی‌گرفتند، در این صورت فقط سعی می‌کنیم این تصویر را برای چیزی فراتر از آنچه می‌تواند تعلیم دهد، بکار گیریم-در این مورد، هیچ چیزی در این قیاس نمی‌تواند به هیچ عنوان نشاندهندهٔ ایمانداران دروغین باشد. نکتهٔ این تصویر، صرفاً این است که کسانیکه میوه می‌آورند، به این طریق نشان می‌دهند که در مسیح می‌مانند؛ کسانیکه میوه نمی‌آورند، در او نمی‌مانند.

نهایتاً دو عبارت در عبرانیان نیز تأیید می‌کند کسانیکه نهایتاً ترک می‌کنند، ممکن است نشانه‌های ظاهری زیادی از ایمان داشته باشند و شاید به طریقهای بسیار، مانند مسیحیان به نظر برسند. اولین عبارت، عبرانیان ٦:۴-٦ است که بارها توسط آرمین‌گرایان به‌عنوان برهانی برای اینکه ایمانداران می‌توانند نجاتشان را از دست دهند، بکار رفته است. اما در بررسی دقیق‌تر، این تفسیر قانع‌کننده نیست. نویسنده می‌نویسد: "زیرا آنانی که از نور خدا روشن شده‌اند و طعم عطیهٔ آسمانی را چشیده‌اند و در روح‌القدس نصیبی دارند و نیکویی کلام خدا را در وجود خود درک کرده‌اند و نیروهای دنیای آینده را احساس نموده‌اند، اگر بعد از این همه برکات، باز از ایمان دور شوند، محال است که بار دیگر آنها را به توبه کشانید، زیرا با دستهای خود پسرـ خدا را بار دیگر به صلیب میخکوب می‌کنند و او را در برابر همه رسوا می‌سازند" (عبرانیان ٦:۴-٦).

در اینجا می‌توانیم بپرسیم چه نوع افرادی با همهٔ این اصطلاحات توصیف شده‌اند. آیا این متن کسی را توصیف می‌کند که واقعاً تولد دوباره یافته است؟[۳] بدون شکّ اینها کسانی هستند که *ارتباط*

نزدیکی با مشارکت کلیسایی دارند. آنها تا حدودی به‌خاطر گناه اندوهگین شده‌اند (توبه). به‌وضوح انجیل را درک کرده‌اند (روشن شده‌اند). شکرگزار جذابیت زندگی مسیحی و تغییری هستند که به‌خاطر مسیحی شدن در زندگی مردم ایجاد می‌شود، و احتمالاً در زندگیشان، پاسخ دعاهایشان را دریافت کرده‌اند و قدرت روح‌القدس را در عمل احساس کرده‌اند، شاید حتی بعضی از عطایای روحانی را مانند غیرایمانداران در متی ۲۲:۷ بکار می‌برند (با کار روح‌القدس "همکاری" کرده یا "شرکای" روح‌القدس شده و عطایای آسمانی و قدرتهای عصر آینده را در اختیار داشته‌اند). در معرض موعظهٔ حقیقی کلام قرار گرفته و برای بسیاری از تعالیم اش ارزش قائل شده‌اند (نیکویی کلام خدا را چشیده‌اند).

اما با وجود همهٔ اینها، اگر "از ایمان دور شوند" و "با دستهای خود پسر خدا را بار دیگر به صلیب میخکوب می‌کنند و او را در برابر همه رسوا می‌سازند" (عبرانیان ٦:٦)، در این صورت به‌طور ارادی همهٔ این برکات را رد کرده و تصمیم می‌گیرند از آنها رویگردان شوند. نویسنده به ما می‌گوید اگر این اتفاق بی افتد، غیرممکن است این افراد را دوباره به‌نوعی توبه یا غم و اندوه برای گناه بازگرداند. آنها سختدل شده و وجدانشان سخت خواهد شد. آشنایی مکرّرشان با امور خدا و تجربه‌شان از تأثیرات زیاد روح‌القدس، صرفاً باعث سختدلی آنها برای ایمان آوردن شده است.

به‌وضوح می‌بینیم که عده‌ای در جماعتی که این نامه برای آنها نوشته شده بود، در این خطر بودند که جماعت را به این طریق ترک کنند (مراجعه کنید به عبرانیان ۳:۲؛ ۸:۳، ۱۲، ۱۴-۱۵؛ ۱:۴، ۷، ۱۱؛ ۲٦:۱۰، ۲۹، ۳۵-۳٦، ۳۸-۳۹؛ ۳:۱۲، ۱۵-۱۷). نویسنده می‌خواهد به آنها هشدار دهد که اگرچه آنها در مشارکت کلیسا شرکت کرده و تعدادی از برکات خدا را در زندگیشان تجربه کرده‌اند، با این حال اگر بعد از همهٔ اینها سقوط کنند، هیچ نجاتی برای آنها نیست. او می‌خواهد از قویترین زبان ممکن استفاده کند و بگوید: "یک شخص می‌تواند تا این اندازه *برکات موّقت* را تجربه کند و همچنان نجات واقعی را نیابد". او به آنها هشدار می‌دهد که مراقب باشند، چون تکیه بر برکات و تجربیات موّقت کافی نیست. به این معنا نیست که او فکر می‌کند مسیحیان واقعی می‌توانند ترک

کنند- عبرانیان ۱۴:۳ تقریباً خلاف آن را می‌گوید. اما او از آنها می‌خواهد از طریق پایداری در ایمان، از نجاتشان مطمئن شوند و درنتیجه استنباط می‌کند که اگر ترک کنند، این نشان می‌دهد که از اول، هرگز قوم مسیح نبودند.

به همین دلیل او بلافاصله وصف کسانی را که از ایمان خارج می‌شوند، رها کرده و به سراغ قیاس دیگری می‌رود تا نشان دهد که کسانیکه ترک کردند، هرگز میوهٔ واقعی در زندگیشان نداشتند. آیات ۸-۷ دربارهٔ این افراد به‌عنوان "خار و خس و علف‌های هرز" صحبت می‌کند، محصولی که در زمین تولید می‌شود و هیچ ارزشی ندارد، اگرچه برکات مکرّر را از خدا دریافت می‌کند (از لحاظ قیاسی، اگرچه بارها باران بر آنها می‌بارد). باید در اینجا توجه کنیم که کسانیکه از ایمان رویگردان می‌شوند، *با زمینی مقایسه نشده‌اند که قبلاً میوهٔ خوب می‌آورد و حالا میوهٔ خوب نمی‌آورد*، بلکه مانند *زمینی هستند که هرگز میوهٔ خوب نیاورد*، بلکه فقط خار و خس و علفهای هرز آورد. شاید زمین پیش از ظهور محصول، خوب به نظر برسد، اما میوه، نشانهٔ واقعی را ظاهر می‌کند و این نشانه، بد است.

پشتیبان قوی تفسیر عبرانیان ۸-۴:۶ در آیهٔ بعدی یافت می‌شود. اگرچه نویسنده با خشونت دربارهٔ احتمال ترک کردن صحبت کرده، اما بعد به صحبت دربارهٔ شرایطی بازمی‌گردد که به نظرش اکثر شنوندگان، مسیحیان واقعی هستند. او می‌گوید: "ای عزیزان، هرچند این چنین سخن می‌گوییم، *اما در مورد شما یقین داریم که چیزهای بهتر که با نجات همراه است، نصیبتان خواهد شد*" (عبرانیان ۹:۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اما سؤال این است که "چیزهای بهتر" از چه چیزی؟ حالت جمع "چیزهای بهتر"، تضّاد مناسب را با "چیزهای بهتری" که در آیات ۶-۴ ذکر شده ایجاد می‌کند؛ نویسنده قانع شده که اکثر خوانندگان اش، *چیزهایی بهتر* از صرفاً تأثیرات نسبی و موّقت روح‌القدس و کلیسایی را که دربارهٔ آن در آیات ۶-۴ صحبت شده، تجربه کرده‌اند.

در واقع، نویسنده با بیان اینکه آنها "چیزهای بهتری هستند که *با نجات همراه است*"، دربارهٔ این چیزها (به‌طور واقعی) صحبت می‌کند (یونانی *kai echomena soerias*).[۴] اینها نه‌تنها برکات موّقت هستند که در آیات ۶-۴ در موردشان صحبت شد، بلکه *چیزهای بهتر* هستند که نه‌تنها موّقتاً تأثیر

می‌گذارند، بلکه *"با نجات همراه است"*. به این ترتیب، کلمهٔ یونانی *kai*، "همچنین"، نشان می‌دهد که نجات، بخشی از مطالب مذکور در آیات ۴-٦ در بالا نبود. بنابراین، کلمهٔ *kai* که صریحاً در ترجمه‌ها بکار نرفته[5]، کلید مهمی را برای درک این عبارت فراهم می‌کند. اگر نویسنده می‌خواست بگوید افراد مذکور در آیات ۴-٦، واقعاً نجات یافته‌اند، پس به‌سختی می‌توان فهمید که چرا در آیهٔ ۹ می‌گوید یقین می‌داند که چیزهای بهتر نصیبشان خواهد شد، *چیزهایی که همچنین (یا "به‌علاوه") با نجات همراه است*. این چیزها "نجات" را به‌عنوان چیزی علاوه بر چیزهای مذکور در بالا دارند. بنابراین او نشان می‌دهد که می‌تواند در صورت تمایل (نیازی ندارد که عبارات بسیاری را جمع‌آوری کند) از یک عبارت خلاصه استفاده کرده و بگوید که مردم "نجات دارند" و بعلاوه نشان می‌دهد که کسانیکه در آیات ۴-٦ دربارهٔ آنها صحبت می‌کند، نجات نیافته‌اند.

این "چیزهای بهتر"، دقیقاً چه چیزهایی هستند؟ علاوه بر نجاتی که در آیهٔ ۹ ذکر شد، اینها نشانهٔ واقعی نجات هستند-میوهٔ واقعی در زندگیشان (آیهٔ ۱۰)، اطمینان کامل از امید (آیهٔ ۱۱) و ایمان نجات‌بخش، از آن نوعی که توسط کسانیکه وارث وعده‌ها هستند (آیهٔ ۱۲) نمایان شده است. به این ترتیب، او به ایمانداران واقعی اطمینان می‌دهد-به کسانیکه در زندگیشان میوه دارند و به مسیحیان دیگر محبت می‌کنند، کسانیکه امید و ایمان واقعی را نشان می‌دهند که در زمان حال ادامه می‌یابد و کسانیکه در حالِ سقوط نیستند. او می‌خواهد به این خوانندگان (کسانیکه قطعاً اکثر افرادی را تشکیل می‌دهند که او برای آنها می‌نویسد) اطمینان بخشد، درحالیکه هنوز به کسانیکه شاید در بین آنها در خطر ترک کردن هستند، هشدار شدید می‌دهد.

یک تعلیم مشابه در عبرانیان ۱۰:۲٦-۳۱ یافت می‌شود. در آنجا نویسنده می‌گوید: "زیرا اگر ما پس از شناخت کامل حقیقت قصداً به گناه خود ادامه دهیم، دیگر هیچ قربانی‌ای برای گناهان ما باقی نمی‌ماند" (آیهٔ ۲٦). کسی که نجات مسیح را رد می‌کند و "خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد" (آیهٔ ۲۹، ترجمهٔ قدیم) شایستهٔ مجازات ابدی است. این دوباره هشدار شدیدی برعلیه ترک کردن است، اما نباید برای اثبات این موضوع باشد که کسیکه واقعاً تولد دوباره یافته،

می‌تواند نجات اش را از دست بدهد. وقتی نویسنده دربارهٔ خون عهد صحبت می‌کند که "به آن مقدس گردانیده شد"، کلمهٔ *مقدس شده* فقط برای اشاره به "تقدیس بیرونی مانند اسرائیلیهای باستانی، به‌وسیلهٔ ارتباط بیرونی با قوم خدا" است.[٦] این عبارت دربارهٔ کسی که واقعاً نجات یافته صحبت نمی‌کند، بلکه کسی که تأثیر اخلاقی مفیدی را از طریق ارتباط با کلیسا دریافت کرده است.

ج. چه چیزی می‌تواند به یک ایماندار اطمینان واقعی ببخشد؟

اگر به‌درستی، مطابق توضیحات بخش قبلی، کسانیکه غیرایماندار هستند و نهایتاً ترک می‌کنند، می‌توانند بسیاری از نشانه‌های ظاهری ایمان را داشته باشند، پس چه چیزی نشانهٔ ایمان آوردن واقعی است؟ چه چیزی می‌تواند به یک ایماندار واقعی، اطمینان واقعی ببخشد؟ ما می‌توانیم سه مقوله از سؤالات را ذکر کنیم که شخص می‌تواند آنها را از خودش بپرسد.

1. آیا من در حال حاضر برای نجات به مسیح اعتماد دارم؟

پولس به کولسیان می‌گوید آنها در روز آخر نجات خواهند یافت، "البته به شرط اینکه *ایمان خود را از دست ندهید* و محکم و استوار بمانید و آن امیدی را که در وقت شنیدن انجیل به دست آوردید ترک نکنید" (کولسیان ۱:۲۳). نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید: "زیرا اگر ما اعتماد اولیهٔ خود را تا به آخر نگاه داریم شریکان مسیح هستیم" (عبرانیان ۳:۱۴) و خوانندگان اش را تشویق می‌کند که از کسانی سرمشق بگیرند که "به‌وسیلهٔ ایمان و صبر، وارث وعده‌ها می‌شوند" (عبرانیان ٦:۱۲). در واقع، این معروفترین آیه در کلّ کتاب مقدس، از فعل زمان حال استفاده می‌کند که می‌توان اینطور ترجمه کرد: "هر که به ایمان اش در او ادامه دهد"، از حیات ابدی برخوردار می‌شود (مراجعه کنید به یوحنا ۳:١٦).

بنابراین شخص باید از خودش بپرسد: "آیا من امروز به مسیح اعتماد دارم که گناهانم را ببخشد و مرا بدون عیب و نقص، تا ابد به آسمان ببرد؟ آیا من در دلم مطمئن هستم که او مرا نجات داده است؟ اگر امشب بمیرم و در مقابل تخت داوری خدا بایستم، و اگر او از من بپرسد چرا باید اجازه

بدهد که من وارد آسمان شوم، آیا من به اعمال نیکویم فکر کرده و به آنها تکیه می‌کنم، یا بی‌درنگ خواهم گفت من به شایستگی‌های مسیح تکیه می‌کنم و مطمئن هستم که او یک نجات‌دهندهٔ باکفایت است؟"

این تأکید بر ایمان *کنونی* بر مسیح، برخلاف عمل بعضی از "شهادات" کلیسایی است که افراد بارها جزئیات تجربهٔ ایمان آوردن را بازگو می‌کنند که شاید بیست یا سی سال پیش اتفاق افتاده است. اگر شهادت ایمان نجات‌بخش، واقعی است، باید شهادت ایمانی باشد که امروز فعال است.

2. *آیا نشانهٔ عمل تولد تازهٔ روح‌القدس در قلبم موجود است؟*

نشانهٔ عمل روح‌القدس در قلبمان به شکلهای بسیار متفاوت ظاهر می‌شود. اگرچه اطمینان ما نباید بر ظهور اعمال معجزه‌آسا باشد (متی ۲۲:۷)، یا ساعتها و سالهای طولانی کار در یک کلیسای محلی (که شاید فقط بنا کردن با "چوب و گیاه و کاه" باشد [مطابق اول قرنتیان ۱۲:۳] تا نَفس یا قدرت شخص را بر دیگران بیشتر کند یا سعی کند در نزد خدا شایسته شود)، نشانه‌های زیاد دیگری از عمل واقعی روح‌القدس در قلب شخص وجود دارد.

اول، *شهادت* درونی *روح‌القدس در دلمان* است که شهادت می‌دهد ما فرزندان خدا هستیم (رومیان ۱۶-۱۵:۸؛ اول یوحنا ۱۳:۴). این شهادت معمولاً با حسّ هدایت روح‌القدس در مسیر اطاعت از ارادهٔ خدا همراه خواهد بود (رومیان ۱۴:۸).

بعلاوه اگر روح‌القدس واقعاً در زندگیمان مشغول کار است، او نوعی ویژگی شخصیتی را تولید خواهد کرد که پولس، "*ثمرهٔ روح*" می‌نامد (غلاطیان ۲۲:۵، ترجمهٔ قدیم). او نگرشها و ویژگیهای شخصیتی متعددی را بیان می‌کند که توسط روح‌القدس تولید می‌شوند: "محبت، خوشی، سلامتی، بردباری، مهربانی، خیرخواهی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری" (غلاطیان ۲۳-۲۲:۵). البته سؤال این نیست که "آیا من کاملاً همهٔ این خصوصیات را در زندگی ام نشان می‌دهم؟"، بلکه "آیا این چیزها ویژگی کلی زندگی ام است؟ آیا این نگرشها را در قلبم احساس می‌کنم؟ آیا دیگران (مخصوصاً کسانیکه به من نزدیکتراند) این ویژگیها را در زندگیم می‌بینند؟ آیا در طول سالها، در

آنها رشد کرده‌ام؟" در عهدجدید هیچ مطلبی پیشنهاد نمی‌کند که شخص غیرمسیحی و تولد تازه نیافته می‌تواند به‌طور قانع‌کننده‌ای این ویژگیهای شخصیتی را جعل کند، مخصوصاً برای کسانیکه این شخص را از نزدیک می‌شناسند.

در ارتباط با این نوع میوه، یک میوهٔ دیگری وجود دارد- *نتایج زندگی و خدمت شخص* که بر دیگران و کلیسا تأثیر می‌گذارد. بعضیها اعتراف می‌کنند که مسیحی هستند، اما تأثیرشان بر دیگران دلسردکننده است و آنها را تضعیف می‌کنند، به ایمانشان آسیب می‌زنند و مباحثات و تفرقه را تحریک می‌کنند. نتیجهٔ زندگی و خدمتشان، بنای دیگران و کلیسا نیست، بلکه فروپاشی آن است. از طرف دیگر، کسانی هستند که به نظر می‌رسد دیگران را در هر گفتگو، دعا و خدمتی که انجام می‌دهند، تهذیب و اصلاح می‌کنند. عیسی دربارهٔ انبیای دروغین گفت: "ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت... هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد... لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت" (متی ۷:۱۶-۲۰، ترجمهٔ قدیم).

نشانهٔ دیگر عمل روح‌القدس این است که *در ایمان ادامه داده و تعلیم صحیح کلیسا را بپذیرید*. کسانیکه آموزه‌های اصلی ایمان را انکار می‌کنند، نشانه‌های منفی و جدّی را دربارهٔ نجاتشان ظاهر می‌کنند: "کسیکه پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد... اگر آنچه از اول شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند" (اول یوحنا ۲:۲۳-۲۴، ترجمهٔ قدیم). یوحنا هم می‌گوید: "هرکه خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی‌شنود" (اول یوحنا ۴:۶، ترجمهٔ قدیم). چون مطالب عهدجدید، جایگزین کنونی رسولانی مانند یوحناست، می‌توانیم بگوییم هرکه خدا را می‌شناسد، به مطالعه و لذت بردن از کلام خدا ادامه خواهد داد و به آن ایمان کامل خواهد داشت. کسانیکه ایمان ندارند و از کلام خدا لذت نمی‌برند، نشان می‌دهند که "از خدا" نیستند.

نشانهٔ دیگر نجات واقعی، *تداوم رابطهٔ کنونی با عیسی مسیح* است. عیسی می‌گوید: "در من بمانید و من در شما" و "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما

خواهد شد" (یوحنا ۴:۱۵، ۷، ترجمهٔ قدیم). ماندن در مسیح، نه‌تنها شامل اعتماد روز به روز در موقعیتهای گوناگون خواهد بود، بلکه قطعاً شامل مشارکت منظم با او، در دعا و پرستش خواهد بود. این ماندن، شامل *اطاعت* از فرامین خدا نیز خواهد بود. یوحنا می‌گوید: "اگر کسی بگوید که او را می‌شناسد ولی مطابق احکام او عمل نمی‌کند، دروغگو و از حقیقت دور است. اما وقتی کسی مطابق کلام خدا زندگی می‌کند، محبت خدا در او به‌طور واقعی به کمال رسیده است. از این راه می‌توانیم مطمئن باشیم که در خدا زندگی می‌کنیم: هر که بگوید که در خدا زندگی می‌کند، زندگی او باید درست مانند زندگی عیسی مسیح باشد" (اول یوحنا ۲:۴-۶). البته یک زندگی کامل، ضروری نیست. بلکه یوحنا می‌گوید به‌طور کلی، زندگیمان باید با سرمشق‌گیری از مسیح و شباهت به او در اعمال و کلام باشد. اگر ما ایمان نجات‌بخش واقعی داریم، نتایج واضحی از اطاعت در زندگیمان خواهد بود (همچنین مراجعه کنید به اول یوحنا ۳:۹-۱۰، ۲۴؛ ۵:۱۸).

3. *آیا من یک الگوی طولانی مدت رشد را در زندگی مسیحی خود می‌بینم؟*

دو بخش اول اطمینان، به ایمان کنونی و نشانهٔ کنونی عمل روح‌القدس در زندگی ما پرداخت. اما پترس آزمون دیگری را هم ارائه می‌کند که می‌توانیم بکار ببریم و بپرسیم آیا واقعاً ایماندار هستیم. او به ما می‌گوید اگر در بعضی از ویژگیهای شخصیتی دائماً رشد کنیم، اینها تضمین خواهند کرد که ما "هرگز لغزش" نخواهیم خورد (دوم پترس ۱:۱۰). او به خوانندگان اش می‌گوید به ایمانشان "نیکویی [فضیلت]... شناخت... خویشتنداری... پایداری... دینداری... مهرِ برادرانه... محبت" را بی‌افزایند (دوم پترس ۱:۵-۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو). سپس می‌گوید این چیزها باید در خوانندگان اش باشد و دائماً در زندگیشان "فزونی یابد" (دوم پترس ۱:۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). او می‌افزاید که باید "هر چه بیشتر بکوشید تا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تثبیت نمایید" و سپس می‌گوید: "*اگر چنین کنید* [تحت‌اللفظی "این چیزها"، اشاره به ویژگیهای شخصیتی که در آیات ۵-۷ ذکر شد] *هرگز سقوط نخواهید کرد*" (دوم پترس ۱:۱۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

نحوهٔ تثبیت فراخواندگی و برگزیدگی ما این است که به رشد در "این چیزها" ادامه دهیم. این استنباط می‌کند که اطمینان ما از نجات می‌تواند به مرور زمان در زندگیمان افزایش یابد. هر سال که به این ویژگیهای شخصیتی در زندگیمان می‌افزاییم، به اطمینان بیشتری از نجاتمان دست می‌یابیم. بنابراین، اگرچه نوایمانان می‌توانند اطمینان نسبتاً زیادی به نجاتشان داشته باشند، اما قطعاً این اطمینان می‌تواند در طول سالهایی که در بلوغ مسیحی رشد می‌کنند، عمیق‌تر شود. اگر آنها به افزودن این چیزها ادامه دهند، فراخواندگی و برگزیدگی خود را تثبیت خواهند کرد و "هرگز سقوط نخواهند کرد".

نتیجهٔ این سه سؤالی که می‌توانیم از خود بپرسیم، باید به ایمانداران واقعی اطمینان زیاد بدهد. به این ترتیب، آموزهٔ تداوم ایمان مقدّسین، آموزهٔ فوق‌العاده تسلّی‌بخشی خواهد بود. کسی که چنین اطمینانی دارد، نباید متعجب باشد که "آیا می‌توانم تا آخر عُمر پایداری کنم و نجات یابم؟" همهٔ کسانیکه از طریق این خودآزمایی مطمئن می‌شوند، باید فکر کنند: "من واقعاً تولد دوباره یافته‌ام؛ بنابراین قطعاً تا آخر پایداری خواهم کرد، چون "خدا با قدرت خود" از طریق ایمانم عمل می‌کند و من محفوظ هستم (اول پترس ۵:۱) و بنابراین هرگز لغزش نخواهم خورد. عیسی در روز آخر مرا برمی‌خیزاند و تا ابد وارد ملکوت او خواهم شد (یوحنا ٦:۴۰).

از طرف دیگر، اگر آموزهٔ تداوم ایمان مقدّسین به‌درستی درک شود، باید باعث نگرانی واقعی و حتی ترس در دل کسانی شود که "لغزش می‌خورند" یا از مسیح منحرف می‌شوند. باید به‌وضوح به این اشخاص هشدار داد که فقط کسانیکه تا آخر پایداری کنند، واقعاً تولد دوباره یافته‌اند. اگر اعتراف ایمان به مسیح و زندگی در اطاعت از او را ترک کنند، شاید واقعاً نجات نیافته بودند- در واقع، شواهدی که ارائه می‌کنند، این است که آنها نجات نیافته‌اند و هرگز واقعاً نجات نیافته بودند. وقتی از اعتماد به مسیح و اطاعت از او دست می‌کشند، از اطمینان واقعی برای نجات برخوردار نیستند و باید خود را نجات نیافته بدانند و با توبه به سوی مسیح بازگشته و برای گناهانشان از او طلب بخشش کنند.

در اینجا، از لحاظ مراقبت شبانی از کسانیکه از اعتراف مسیحی‌شان گمراه شده‌اند، باید بدانیم که کالوینیستها و آرمین‌گرایان (کسانیکه به تداوم ایمان مقدسین ایمان دارند و فکر می‌کنند مسیحیان می‌توانند نجاتشان را از دست بدهند)، هر دو به یک طریق به شخص "لغزش‌خورده" مشورت خواهند داد. بر اساس آرمین‌گرایان، این شخص یک زمانی مسیحی بود، اما دیگر مسیحی نیست. بر اساس کالوینیستها، این شخص از ابتدا هرگز مسیحی واقعی نبود و اکنون هم مسیحی واقعی نیست. اما در هر دو مورد، مشورت کتاب مقدسی یکسانی ارائه خواهد شد: "تو اکنون مسیحی به نظر نمی‌رسی- باید از گناهانت توبه کنی و برای نجات خود به مسیح اعتماد کنی!" اگرچه کالوینیستها و آرمین‌گرایان، تفسیر متفاوتی از تاریخچهٔ گذشتهٔ او خواهند داشت، اما دربارهٔ عملی که اکنون باید انجام شود، با یکدیگر موافق خواهند بود.

اما در اینجا می‌بینیم که چرا اصطلاح *امنیت ابدی* وقتی به‌طور نادرست بکار می‌رود، می‌تواند نسبتاً گمراه‌کننده باشد. در بعضی از کلیساهای نهضت انجیلی، به جای تعلیم کامل و متعادل آموزهٔ تداوم ایمان مقدّسین، گاهی اوقات کشیشان یک نسخهٔ آبکی را تعلیم داده‌اند که در واقع به مردم می‌گوید همهٔ کسانیکه یکبار ایمانشان را اعتراف کرده و تعمید یافته‌اند، "تا ابد در امنیت هستند". نتیجه‌اش این است که بعضی از کسانیکه واقعاً ایمان نیاورده‌اند، می‌توانند در پایان موعظهٔ بشارتی "به جلو بروند" تا ایمانشان را به مسیح اعتراف کنند و کمی بعد از آن تعمید بگیرند، اما بعد مشارکت کلیسا را ترک کرده و زندگیشان با زندگی قبل از دستیابی به این "امنیت ابدی" هیچ فرقی نداشته باشد. به این ترتیب، اطمینان کاذبی به این اشخاص داده شده و به‌طور بی‌رحمانه فریب خورده و فکر می‌کنند به آسمان می‌روند، در حالیکه اینطور نیست.

2. سؤالاتی برای مرور

1. آیا درست است که همهٔ کسانیکه واقعاً تولد دوباره یافته‌اند، تا پایان زندگیشان در ایمان مسیحی پایداری خواهند کرد؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسخ خود حمایت کنید.

2. با توجه به مباحث قبلی ما دربارۀ برگزیدگی، دعوت تأثیرگذار و تولد تازه (فصلهای ۱۸-۲۰)، آیا تداوم زندگی مسیحی، نشانۀ ضروری ایمان واقعی است؟ توضیح دهید.
3. چطور ممکن است یک نفر نشانه‌های ظاهری ایمان را داشته باشد و بعداً ایمان مسیحی را ترک کند؟
4. بر اساس دیدگاه آرمین‌گرا، آیا ایماندار می‌تواند واقعاً از نجات اش مطمئن باشد؟ توضیح دهید.
5. سه نشانۀ ایمان واقعی را که می‌تواند به یک ایماندار واقعی اطمینان ببخشد، نام ببرید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا شما مطمئنید که واقعاً تولد دوباره یافته‌اید؟ چه نشانه‌ای را در زندگیتان می‌بینید که این اطمینان را به شما می‌دهد؟ به نظرتان خدا می‌خواهد ایمانداران حقیقی این اطمینان را داشته باشند؟ (مراجعه کنید به اول یوحنا ۱۳:۵). آیا شما به مرور زمان الگوی رشد را در زندگی مسیحیتان دیده‌اید؟ آیا برای تداوم ایمان در مسیح، به قدرت خودتان اعتماد دارید یا به قدرت خدا که ایمانتان را فعال و زنده نگه دارد؟
2. اگر شما شکّ دارید که واقعاً تولد دوباره یافته‌اید، چه چیزی در زندگیتان باعث می‌شود این شکّها را داشته باشید؟ کتاب مقدس شما را تشویق می‌کند برای رفع این شکّها چه کار کنید (مراجعه کنید به دوم پترس ۱:۵-۱۱؛ همچنین متی ۱۱:۲۸-۳۰؛ یوحنا ٦:۳۷)؟
3. آیا احتمالاً کسانی را در کلیسایتان می‌شناسید که "میوۀ" آنها همیشه برای خدمت کلیسا و ایمان دیگران، ویرانگر یا تفرقه‌انگیز یا آسیب‌زننده باشد؟ به نظرتان آیا ارزیابی میوۀ زندگی شخص و تأثیر اش بر دیگران باید شرایط مورد نیازِ رهبری کلیسا باشد؟ آیا ممکن است مردم با هریک از آموزه‌های مسیحی حقیقی موافقت کنند و هنوز تولد دوباره نداشته باشند؟ غیر از تبعیت عقلانی از آموزۀ صحیح، بعضی دیگر از نشانه‌های معتبر ایمان واقعی چیست؟

4. اصطلاحات خاص

اطمینان از نجات
امنیت ابدی
تداوم ایمان مقدّسین
برکات موّقت

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

یوحنا ۱۰:۲۷-۲۸

"گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها به دنبال من می‌آیند. من به آنها زندگی ابدی می‌بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را از دست من بگیرد".

---

1. آموزهٔ تداوم ایمان مقدّسین، با حرف P در TULIP نشان داده شده که غالباً برای خلاصه کردن "پنج نکتهٔ کالوینیستها" بکار می‌رود. (مراجعه کنید به فهرست کامل در بخش برگزیدگی، مورد ۳).

2. *قاموس یونانی- انگلیسی عهدجدید و دیگر ادبیات مسیحی اولیه*. ویرایش والترِ بوئِر. تجدید نظر و اصلاح‌یافته توسط Wm.Arndt, F. Gingrich, F.Danker. شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۹. فصل ٦، تثلیث، نکتهٔ ۴. صفحهٔ ۱۰۹

3. برای مبحث طولانیتر این عبارت، مراجعه کنید به وِین گرادِم، "تداوم ایمان مقدسین: مطالعهٔ موردی از عبرانیان ٦:۴-٦ و دیگر عبارات هشدار دهنده در عبرانیان"، در *فیض خدا و اسارت اراده*، ویرایش: توماس شرِینر و بروس وِیر (Grand Rapids: Baker, 1995)، ۱: ۱۳۳–۱۸۲.

4. قاموس یونانی- انگلیسی عهدجدید و دیگر ادبیات مسیحی اولیه. ویرایش والترِ بوئِر. تجدید نظر و اصلاح‌یافته توسط Wm.Arndt, F. Gingrich, F.Danker. شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۹. III، صفحهٔ ۳۳۴، بخش میانی *echo* را "محکم نگه داشتن، چسبیدن به" ترجمه می‌کند و عبرانیان ۹:٦ را به‌عنوان تنها نمونهٔ عهدجدید از این نوع کاربرد "تعلق درونی و مشارکت نزدیک" بیان می‌کند (مقایسه کنید با *قاموس یونانی-انگلیسی*، ویرایش نهم. هِنری لیدِل، رابِرت اِسکات، اِچ. اِس. جونز، آر. مَک کِنزی. آکسفورد: انتشارات کلارِندون، ۱۹۴۰، صفحهٔ ۷۵۰، پ: "محکم نگه داشتن، محکم چسبیدن"). به هرحال، حتی اگر صدای میانی را به‌طور یکسان، به‌صورت فعال ترجمه کنیم، مفهوم این عبارت، چنین خواهد بود: "همچنین چیزهایی که از نجات *برخوردارند*"، و بر استدلال من در این بخش تأثیری نمی‌گذارد.

5. ترجمهٔ NASB می‌گوید: "و چیزهایی که با نجات همراه است".

6. آگوستوس اِچ. اِسترانگ، *الهیات نظام‌مند* (Valley Forge, Pa.: Judson, 1907)، صفحهٔ ۸۸۴. به مراسم ظاهری تقدیس نیز در عبرانیان ۹:۱۳ اشاره شده؛ مقایسه کنید با متی ۲۳:۱۷، ۱۹.

فصل بیست‌و پنجم

مرگ، شرایط بینابینی و جلال یافتن

+ هدف مرگ در زندگی مسیحی چیست؟

+ وقتی می‌میریم، برای جسم و جانمان چه اتفاقی می‌افتد؟

+ چه زمانی بدنهای قیام کرده را دریافت خواهیم کرد؟

+ آنها چه شکلی خواهند بود؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. مرگ: چرا مسیحیان می‌میرند؟

نحوهٔ رسیدگی ما به کاربرد فدیه باید شامل در نظر گرفتن مرگ و به این سؤال باشد که مسیحیان باید چه دیدگاهی نسبت به مرگ خود و دیگران داشته باشند. همچنین باید بپرسیم در فاصلهٔ بین زمانیکه می‌میریم و زمان بازگشت مسیح که به ما بدنهای قیام کردهٔ جدید می‌دهد، چه اتفاقی برای ما می‌افتد.

1. مرگ برای مسیحیان یک مجازات نیست.

پولس به‌وضوح به ما می‌گوید: "پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد" (رومیان ۸:۱). جزای کامل گناهانمان پرداخت شده است. بنابراین اگرچه می‌دانیم مسیحیان می‌میرند، اما نباید مرگ مسیحیان را مجازاتی از جانب خدا یا به‌نوعی نتیجهٔ مجازات گناهانمان بدانیم. به‌درستی که جزای گناه مرگ است، اما این جزا دیگر برای ما نیست-نه از لحاظ مرگ جسمانی و نه از لحاظ مرگ روحانی یا جدایی از خدا. جزای همهٔ اینها

توسط مسیح پرداخت شده است. بنابراین، اگر می‌خواهیم دلیل مرگ مسیحیان را درک کنیم، باید دلیل دیگری غیر از مجازات گناهانمان باشد.

2. مرگ، نتیجهٔ نهایی زندگی در یک دنیای سقوط کرده است.

خدا با حکمت عظیم اش تصمیم گرفت مزایای عمل نجات‌بخش مسیح را بلافاصله در ما بکار نگیرد. بلکه تصمیم گرفت مزایای نجات را به مرور زمان در ما بکار گیرد (همانطور که در فصلهای ۱۹-۲۵ دیدیم). همچنین او تصمیم نگرفت همهٔ بدیها را بلافاصله از دنیا بردارد، بلکه تا داوری نهایی و برقراری آسمان جدید و زمین جدید صبر کند (مراجعه کنید به فصلهای ۳۳ و ۳۴). به‌طور خلاصه، ما همچنان در یک دنیای سقوط کرده زندگی می‌کنیم و هنوز تجربه‌مان از نجات، ناکامل است.

آخرین جنبهٔ دنیای سقوط کرده که باید برداشته شود، مرگ خواهد بود. پولس می‌گوید: "پس از آن پایان کار خواهد رسید و مسیح تمام فرمانروایان و قوت‌ها و قدرت‌ها را برانداخته و پادشاهی را به خدای پدر خواهد سپرد. زیرا تا آن زمانی که خدا همهٔ دشمنان را زیر پای مسیح نگذارد او باید به سلطنت خود ادامه دهد. *آخرین دشمنی که برانداخته می‌شود، مرگ است*" (اول قرنتیان ۱۵:۲۶). وقتی مسیح بازمی‌گردد:

> "آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که "مرگ در ظفر بلعیده شده است. ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟" (اول قرنتیان ۱۵:۵۴-۵۵، ترجمهٔ قدیم).

اما تا آن زمان، حتی در زندگی مسیحیان، مرگ به‌عنوان واقعیت باقی می‌ماند. اگرچه مرگ به‌عنوان مجازات گناهانمان به سراغ ما نمی‌آید (چون بهایش توسط مسیح پرداخت شده)، اما به‌عنوان نتیجهٔ زندگی در دنیای سقوط کرده که تأثیرات گناه در آن، کاملاً از بین نرفته، به سراغ ما می‌آید. در رابطه با تجربهٔ مرگ، نتایج دیگر سقوط را داریم که به بدن جسمانی‌مان آسیب رسانده و حضور مرگ را در دنیا نشان می‌دهد-مسیحیان نیز مانند غیرمسیحیان، پیری، بیماری، صدمات و بلاهای طبیعی (از جمله: سیلها، طوفانهای شدید و زلزله‌ها) را تجربه می‌کنند. اگرچه خدا غالباً مدتی، به دعا برای

رهایی مسیحیان (و همچنین غیرمسیحیان) از بعضی از این تأثیرات سقوط پاسخ می‌دهد (و با آن، ماهیت ملکوت آینده‌اش را نشان می‌دهد)، اما مسیحیان نهایتاً همهٔ این چیزها را تا حدودی تجربه می‌کنند و تا زمان بازگشت مسیح، همهٔ ما پیر شده و می‌میریم. "آخرین دشمن" هنوز نابود نشده است. و خدا تصمیم گرفته که اجازه بدهد ما پیش از دستیابی به همهٔ مزایای نجات که برای ما بدست آمده، مرگ را تجربه کنیم.

3. *خدا از تجربهٔ مرگ برای تکمیل تقدیس ما استفاده می‌کند.*

ما در سراسر زندگی مسیحی‌مان می‌دانیم که هرگز نباید جزایی برای گناه بپردازیم، چون این توسط مسیح پرداخت شده است (رومیان ۱:۸). بنابراین، وقتی درد و رنج را در این زندگی تجربه می‌کنیم، هرگز نباید فکر کنیم به خاطر این است که خدا ما را *مجازات* می‌کند (برای آسیب زدن به ما). گاهی اوقات رنج و درد فقط نتیجهٔ زندگی در دنیای گناه‌آلود و سقوط کرده است و گاهی اوقات به خاطر این است که خدا ما را *تأدیب* می‌کند (برای خیریت ما)، اما در همهٔ موارد، از طریق رومیان ۲۸:۸ مطمئن هستیم که "همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم درکارند".

هدف مثبت تأدیب خدا به‌وضوح در عبرانیان ۱۲ دیده می‌شود که می‌خوانیم: "زیرا خداوند هرکه را دوست دارد تأدیب می‌کند... خدا به‌خاطر خیریت ما چنان می‌کند تا شریک قدوسیت او شویم. زمانی که تنبیه می‌شویم نه‌تنها برای ما خوش‌آیند نیست، بلکه دردناک است، اما بعدها کسانی که با چنین تنبیهی تأدیب شده‌اند، از ثمرات سلامتی [عدالت] یک زندگی پاک بهره‌مند می‌شوند" (عبرانیان ۱۲:۶، ۱۰- ۱۱). همهٔ تأدیب‌ها برای اصلاح‌مان در هنگام ارتکاب گناهان نیست؛ شاید خدا اجازه می‌دهد این تأدیب به ما قوّت بخشد تا به توانایی بیشتر برای اعتماد به او و مقابله با گناه در مسیر چالش‌برانگیز اطاعت دست یابیم. ما آن را به‌وضوح در زندگی عیسی می‌بینیم که اگرچه بی‌گناه بود، اما "اطاعت *از راه تحمل درد و رنج* آموخت" (عبرانیان ۸:۵). او "*از راه درد و رنج*" به کمال رسید (عبرانیان ۱۰:۲). بنابراین باید همهٔ سختیها و رنجهایی را که در زندگی به سراغمان

می‌آیند، به‌عنوان چیزی بدانیم که خدا برای خیریت *ما* می‌آورد، اعتمادمان به او و اطاعت‌مان را تقویت کرده و نهایتاً توانمان را در جلال دادن او بیشتر کند.

درک اینکه مرگ به هیچ عنوان مجازات گناه نیست، بلکه فقط چیزی است که خدا ما را از آن عبور می‌دهد تا ما را بیشتر شبیه مسیح سازد، باید دلگرمی بزرگی برای ما باشد. این باید ترس از مرگ را که فکر ایمانداران را مشغول می‌کند، از بین ببرد (مقایسه کنید با عبرانیان ۱۵:۲). به هرحال، اگرچه خدا از طریق فرایند مرگ برای خیریت ما عمل خواهد کرد، اما باید همچنان به یاد داشته باشیم که مرگ یک چیز طبیعی نیست؛ این درست نیست؛ و در دنیایی که خدا آفریده، چنین چیزی نباید باشد. این یک دشمن است-چیزی که نهایتاً مسیح، آن را نابود خواهد کرد (اول قرنتیان ۲۶:۱۵).

4. اطاعت ما از خدا، مهم‌تر از حفظ زندگیمان است.

اگر خدا از تجربهٔ مرگ استفاده می‌کند تا اعتمادمان را به او عمیق‌تر کند و اطاعت‌مان از او را تقویت کند، پس باید به یاد داشته باشیم که هدف دنیا برای حفظ زندگی جسمانی به هر بهایی، بالاترین هدف مسیحی نیست: *در هر شرایطی، اطاعت از خدا و وفاداری به او از همه مهم‌تر است.* به همین دلیل پولس توانست بگوید: "من نه فقط حاضرم زندانی شوم، بلکه حاضرم در اورشلیم به‌خاطر عیسی خداوند بمیرم" (اعمال ۱۳:۲۱؛ مقایسه کنید با ۱۱:۲۵). او به مشایخ افسسیان گفت: "اما ادامه زندگی برای من آنقدر ارزش ندارد که از خاطر جان خود پریشان باشم. تنها آرزوی من این است که وظیفهٔ خود را انجام دهم و خدمتی را که عیسی خداوند به من سپرده بود، یعنی اعلام مژدهٔ فیض خدا را به پایان برسانم" (اعمال ۲۴:۲۰). وقتی پولس در زندان بود و نمی‌دانست در آنجا خواهد مُرد یا زنده بیرون خواهد آمد، همچنان توانست بگوید: "زیرا انتظار زیاد و امید من این است که در هیچ چیز خجالت نکشم، بلکه حالا با دلیری کامل مانند همیشه *مسیح را در وجود خود جلال دهم-خواه با مرگ من باشد خواه با زندگی من*" (فیلیپیان ۲۰:۱).

این اعتقاد که ما می‌توانیم خداوند را حتی در مرگمان جلال دهیم و وفاداری به او بسیار مهم‌تر از حفظ زندگیمان است، به شهیدان در کلّ تاریخ کلیسا، جرأت و انگیزه بخشیده است. وقتی با گزینهٔ حفظ زندگیشان و گناه کردن یا تسلیم زندگیشان و وفاداری مواجه شدند، آنها انتخاب کردند که زندگیشان را تسلیم کنند-"*جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ*" (مکاشفه ۱۲:۱۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). حتی وقتی جفاهای کم و احتمال کمتری برای شهید شدن وجود دارد، خوب است این حقیقت را یکبار برای همیشه در ذهن داشته باشیم، چون اگر می‌خواهیم حتی زندگیمان را به‌خاطر وفاداری به خدا تسلیم کنیم، بسیار راحت‌تر خواهد بود که هر چیز دیگری را هم به‌خاطر مسیح تسلیم کنیم.

ب. ما باید چه تفکری نسبت به مرگ خود و دیگران داشته باشیم؟

1. مرگ خودمان.

عهدجدید ما را تشویق می‌کند که با ترس به مرگمان نگاه نکنیم، بلکه با خوشی به‌خاطر انتظار برای با مسیح بودن. پولس می‌گوید: "ترجیح می‌دهیم که این خانهٔ زمینی را ترک کرده و با خداوند در خانهٔ آسمانی زندگی نمائیم" (دوم قرنتیان ۵:۸). وقتی او در زندان است و نمی‌داند آیا اعدام خواهد شد یا آزاد، می‌تواند بگوید: "زیرا مقصود من از زندگی، مسیح است و *مردن نیز به نفع من تمام می‌شود*. اما اگر با زنده ماندن بتوانم کار ارزنده‌ای انجام دهم، من نمی‌دانم کدام را انتخاب کنم. بین دو راهی گیر آمده‌ام، *آرزو دارم که این زندگی را ترک کنم و با مسیح باشم که خیلی بهتر است*" (فیلیپیان ۱:۲۱-۲۳).

ما کلام خدا را از زبان یوحنا در مکاشفه می‌خوانیم: "صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: "این را بنویس: *خوشا به حال کسانی که از این پس در خداوند می‌میرند* و روح خدا می‌گوید بلی، آنها از زحمات خویش راحت خواهند شد، زیرا اعمال نیک‌شان با آنها خواهد بود" (مکاشفه ۱۴:۱۳).

ایمانداران نباید از مرگ بترسند، بنابراین چون کتاب مقدس به ما اطمینان می‌دهد که حتی "موت نمی‌تواند "ما را از محبتی که خدا در خداوند ما عیسی مسیح آشکار نموده جدا سازد" (رومیان

۳۸:۸-۳۹؛ مقایسه کنید با مزامیر ۴:۲۳). در واقع، عیسی مُرد تا بتواند "آن کسانی را که به سبب ترس از مرگ تمام عمر در بردگی به سر برده‌اند، آزاد سازد" (عبرانیان ۱۵:۲). این آیه به ما یادآوری می‌کند که شهادت واضح ما دربارهٔ عدم ترس از مرگ باعث می‌شود شاهدی قوی برای مسیحیان در عصری باشیم که سعی می‌کند از صحبت دربارهٔ مرگ خودداری کند و هیچ پاسخی برای آن ندارد.

2. *مرگ دوستان و بستگان مسیحی.*

درحالیکه می‌توانیم با امید شادی‌بخش برای رفتن به حضور مسیح، منتظر مرگمان باشیم، اما وقتی مرگ دوستان و بستگان مسیحی‌مان را تجربه می‌کنیم، نگرشمان به‌نوعی متفاوت خواهد بود. در این موارد، غم و اندوه واقعی را تجربه خواهیم کرد-اما با این خوشی که آنها به نزد خداوند رفته‌اند.

این اشتباه نیست که به‌خاطر از دست دادن مشارکت عزیزانی که از دنیا رفته‌اند، غم و اندوه واقعی را ابراز کنید، و همچنین غم و اندوه به‌خاطر رنج و سختی که پیش از مرگشان متحمل شده‌اند. گاهی اوقات مسیحیان فکر می‌کنند اگر عمیقاً به‌خاطر مرگ برادر یا خواهر مسیحی ناله و ماتم کنند، این نشاندهندهٔ بی‌ایمانی است. اما کتاب مقدس از این دیدگاه حمایت نمی‌کند، چون وقتی استیفان سنگسار شد، می‌خوانیم: "گروهی از کسان خداترس جسد استیفان را به خاک سپردند و *ماتم بزرگی برای او گرفتند*" (اعمال ۲:۸). قطعاً هیچ‌کس بی‌ایمان نبود که استیفان خوشی عظیمی را در آسمان و در نزد خداوند تجربه می‌کرد. با این حال غم و اندوه همراهان اش، اندوه واقعی‌شان به‌خاطر از دست دادن مشارکت با کسی را نشان می‌دهد که دوستش داشتند و اشتباه نبود که این غم و اندوه را ابراز کنند- این درست بود. حتی عیسی در قبر ایلعازر "گریست" (یوحنا ۳۵:۱۱)، او به‌خاطر مرگ ایلعازر و اینکه خواهران او و دیگران اندوه زیادی را تجربه می‌کردند، غمگین شد و همچنین بی‌شکّ، به‌خاطر وجود مرگ در دنیا اندوهگین بود، چون نهایتاً این غیرطبیعی است و نباید در دنیایی که خدا آفریده وجود داشته باشد.

به هرحال، غم و اندوهی که به‌خاطر مرگ عزیزانمان تجربه می‌کنیم، به‌وضوح با امید و خوشی آمیخته است. پولس به تسالونیکیان نمی‌گوید نباید *اصلاً برای* عزیزان از دست رفته سوگواری کنند،

بلکه می‌نویسد: "مبادا *مانند دیگر مردم* که هیچ امیدی به آینده ندارند غمگین باشید" (اول تسالونیکیان ۱۳:۴)- آنها نباید مانند غیرایمانداران و با نومیدی شدید مانند آنها سوگواری کنند. اما قطعاً باید سوگواری کنند. او به آنها اطمینان می‌بخشد که مسیح "برای ما مُرد، تا ما با او زندگی کنیم خواه در زمان آمدنش مُرده باشیم خواه زنده" (اول تسالونیکیان ۱۰:۵) و به این ترتیب، آنها را دلگرم می‌کند که آنانی که مُرده‌اند با خداوند هستند. به همین دلیل کتاب مقدس می‌تواند بگوید: "خوشا به حال کسانی که از این پس در خداوند می‌میرند... آنها از زحمات خویش راحت خواهند شد" (مکاشفه ۱۳:۱۴). در واقع، کتاب مقدس حتی به ما می‌گوید: "موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانبهاست" (مزامیر ۱۱٦:۱۵).

بنابراین، اگرچه در هنگام مرگ دوستان و بستگان مسیحی، غم و اندوه واقعی را احساس می‌کنیم، اما می‌توانیم با کتاب مقدس بگوییم: "ای گور، پیروزی تو کجاست؟ و ای مرگ، نیش تو کجا؟... امّا شکر خدا را که به‌واسطهٔ خداوند ما عیسی مسیح به ما پیروزی می‌بخشد" (اول قرنتیان ۵۵:۱۵-۵۷، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اگرچه ماتم و ناله می‌کنیم، اما نالهٔ ما باید با پرستش خدا و شکرگزاری به‌خاطر زندگی عزیز از دنیا رفته باشد.

3. مرگ غیرایمانداران.

غم و اندوهی که در مرگ غیرایمانداران احساس می‌کنیم، با خوشی حاصل از این اطمینان که آنها تا ابد در نزد خداوند هستند، همراه نیست. این غم و اندوه، مخصوصاً در مورد کسانیکه به آنها نزدیک بودیم، بسیار عمیق و واقعی است. پولس با تفکر دربارهٔ بعضی از برادران یهودی خود که مسیح را نپذیرفتند، می‌گوید: "در مسیح راست می‌گویم، نه دروغ، و وجدانم به‌واسطهٔ روح‌القدس مرا گواه است که *در قلب خود دردی جانکاه و اندوهی همیشگی دارم*. زیرا آرزو می‌داشتم خود در راه برادرانم، یعنی آنانی که هم‌نژاد مَن اند، ملعون شوم و از مسیح محروم گردم" (رومیان ۱:۹-۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

با این حال باید گفت که ما غالباً کاملاً مطمئن نیستیم که شخص تا به حدّ مرگ، در عدم اعتماد به مسیح پافشاری کرده است. آگاهی از مرگ قریب‌الوقوع غالباً باعث می‌شود که شخصِ در حالِ مرگ واقعاً قلبش را تفتیش کند و گاهی اوقات کلام کتاب مقدس یا کلام شهادت مسیحی را که مدتها پیش شنیده به یاد آورد و شاید واقعاً توبه کرده و ایمان آورد. ما قطعاً از وقوع آن مطمئن نیستیم، مگر اینکه نشانهٔ صریحی از آن موجود باشد، اما خوب است که بدانیم در بسیاری از موارد، فقط به‌طور احتمالی و نه به‌طور قطعی می‌دانیم که کسانیکه به‌عنوان غیرایماندار می‌شناسیم، تا زمان مرگ بر بی‌ایمانی‌شان پافشاری کرده‌اند. اما در بعضی از موارد چیزی نمی‌دانیم.

به هرحال، بعد از مرگ یک غیرمسیحی، قطعاً درست نیست که به دیگران بگوییم به نظرمان آن شخص به آسمان رفته است. این فقط اطلاعات گمراه‌کننده و اطمینان کاذب خواهد بود و ضرورت نیاز زندگان در اعتماد به مسیح را تضعیف می‌کند. خیلی بهتر است که در این موقعیتها، وقتی خدا فرصتی فراهم می‌کند، زمانی را به تفکر دربارهٔ زندگی و سرنوشت خودمان اختصاص دهیم و انجیل را به دیگران اعلام کنیم. در واقع، وقتی می‌توانیم به‌عنوان یک دوست با عزیزان شخص غیرایمانداری که از دنیا رفته صحبت کنیم، غالباً در این زمانها، خداوند فرصتهایی را فراهم می‌کند تا با کسانیکه هنوز زنده‌اند، دربارهٔ انجیل صحبت کنیم.

پ. وقتی انسانها می‌میرند، چه اتفاقی می‌افتد؟

1. جان ایمانداران بلافاصله به حضور خدا می‌رود.

مرگ، توقف موّقت زندگی جسمانی و جدایی جان از جسم است. وقتی ایماندار می‌میرد، اگرچه جسم اش در زمین مانده و دفن می‌شود، اما در لحظهٔ مرگ، جان اش (یا روح) بلافاصله با شادی به حضور خدا می‌رود. پولس در تفکر دربارهٔ مرگ می‌گوید: "ترجیح می‌دهیم *از بدن غربت جسته، نزد خداوند منزل گیریم*" (دوم قرنتیان ۸:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). ترک جسم یعنی در خانه با خداوند بودن. همچنین او می‌گوید مشتاق است "*این زندگی را ترک کنم و با مسیح باشم* که خیلی بهتر است" (فیلیپیان ۲۳:۱). عیسی به دزدی که در کنارش بر روی صلیب می‌مُرد، گفت: "*امروز* با من در

فردوس خواهی بود" (لوقا ۴۳:۲۳). نویسندهٔ عبرانیان می‌گوید وقتی مسیحیان برای پرستش با هم جمع می‌شوند، نه‌تنها به حضور خدا در آسمان می‌روند، بلکه به حضور "روح‌های پارسایانی [عادلانی] که کامل شده‌اند"، می‌روند (عبرانیان ۲۳:۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اما همانطور که با جزئیات بیشتر در زیر خواهیم دید، خدا جسد مردهٔ ما را تا ابد بر روی زمین ترک نخواهد کرد، چون وقتی مسیح بازمی‌گردد، جان ایمانداران به جسمشان می‌پیوندد، جسمشان از مردگان برخواهد خاست و تا ابد با مسیح زندگی خواهند کرد.

الف. کتاب مقدس آموزهٔ برزخ را تعلیم نمی‌دهد.

این حقیقت که جان ایمانداران بلافاصله به حضور خدا می‌رود، به این معناست که *چیزی به‌عنوان برزخ وجود ندارد*. در تعلیم کاتولیک رومی، برزخ مکانی است که جان ایمانداران برای طهارت بیشتر از گناه به آنجا می‌رود تا زمانیکه آمادهٔ پذیرش در آسمان باشد. مطابق این دیدگاه، رنجهای برزخ، به جای مجازات گناهانی که ایماندار باید به‌موقع دریافت می‌کرد، ولی دریافت نکرد، به خدا داده می‌شود.

اما این آموزه در کتاب مقدس تعلیم داده نشده و در واقع برخلاف آیات نقل شده در بالاست. کلیسای کاتولیک رومی، این آموزه را با صفحات کتب رسمی کتاب مقدس که پروتستانها از زمان اصلاحات پذیرفته‌اند، پشتیبانی نمی‌کند، بلکه آن را در مکتوبات کتب مشکوک می‌یابد [چهارده کتاب از کتب هفتاده‌ی یهود که ازسوی عالَم یهود مردود و کاذب شناخته شده (مسیحیان پروتستان هم این چهارده کتاب را کاذب می‌دانند، ولی کاتولیکها فقط چهار کتاب را قبول ندارند).م]. اول باید گفت که اقتدار این ادبیات، برابر با اقتدار کتاب مقدس نیست و نباید به‌عنوان منبع مقتدر آموزه در نظر گرفته شود.[1] بعلاوه، متونی که این آموزه از آنها مشتق شده، برخلاف تأییدهای واضح عهدجدید و درنتیجه برخلاف تعلیم کتاب مقدس است. مثلاً متن اولیهٔ بکار رفته در این مورد، دوم مکابیس ۴۲:۱۲-۴۵، برخلاف تأیید واضح کتاب مقدس دربارهٔ عزیمت و با مسیح بودن است که در بالا نقل شد. این متن می‌گوید:

"[یهودا مِکابیوس، رهبر نیروهای یهودی] نیز از تک تک اشخاص، ۲۰۰۰ درهم نقره جمع کرد و آن را به اورشلیم فرستاد تا برای هدیهٔ گناه تقدیم شود. به این ترتیب عمل خوب و محترمانه‌ای را با در نظر گرفتن رستاخیز انجام داد. چون اگر انتظار نداشت خوابی‌دگان دوباره برمی‌خیزند، دعا برای مردگان، عملی زائد و احمقانه می‌بود. اما اگر به پاداش باشکوهی نگاه می‌کرد که در انتظار خفتگان دیندار بود، پس این تفکر مقدس و زاهدانه‌ای بود. بنابراین او *برای مُردگان کفاره داد تا آنها از گناهشان رهایی یابند*".

در اینجا به‌وضوح می‌بینیم که دعا برای مردگان تأیید شده و به خدا هدیه می‌دهند تا مردگان را از گناهشان رهایی دهند. اما این برخلاف تعلیم صریح عهدجدید است که فقط مسیح برای ما کفاره داد. این عبارت دوم مکابیس را به‌سختی می‌توان با تعلیم کاتولیک رومی تطبیق داد، چون تعلیم می‌دهد که سربازانی که در گناه اخلاقی بُت‌پرستی (که بر اساس تعلیم کاتولیک نمی‌تواند بخشیده شود) مرده بودند، باید دعاها و قربانیهایی برای آنها تقدیم شود، با این احتمال که از رنج و دردشان رهایی یابند.

گاهی اوقات عبارات دیگری که برای حمایت از آموزهٔ برزخ بکار رفته، شامل متی ۳۲:۱۲ و اول قرنتیان ۱۵:۳ است. در متی ۳۲:۱۲ عیسی می‌گوید: "برای کسی که به مقابل روح‌القدس سخن بگوید هیچ آمرزشی نیست- نه در این دنیا و نه در دنیای آینده". لودوِگ آت می‌گوید این جمله "این امکان را ایجاد می‌کند که گناهان نه‌تنها در این دنیا، بلکه در دنیای آینده نیز آمرزیده می‌شوند".[۲] اما این فقط یک استدلال اشتباه است که بگوییم، اگر چیزی در عصر آینده اتفاق نخواهد افتاد، به این معنا نیست که شاید در عصر آینده اتفاق افتد! آنچه برای اثبات آموزهٔ برزخ لازم است، این بیانیهٔ منفی نیست، بلکه یک بیانیهٔ مثبت است که می‌گوید انسانها برای ادامهٔ طهارت، بعد از مرگشان رنج می‌کشند. اما کتاب مقدس در هیچ جا چنین چیزی را نمی‌گوید.

در اول قرنتیان ۱۵:۳ پولس می‌گوید در روز داوری، اعمال همگان داوری خواهد شد و با آتش آزموده خواهد شد و بعد می‌گوید: "*اما اگر کارهای دست او سوخته شود*، اجر خود را از دست خواهد

داد، ولی خود او نجات خواهد یافت. مانند کسی که از میان شعله‌های آتش گذشته و نجات یافته باشد". اما این دربارهٔ کسی که سوخته می‌شود یا از مجازات رنج می‌کشد، صحبت نمی‌کند، بلکه فقط دربارهٔ *اعمالش* صحبت می‌کند که با آتش آزموده می‌شود- که آنچه نیکوست مانند طلا، نقره و سنگهای عالی خواهد بود که تا ابد باقی خواهد ماند (آیهٔ ۱۲). بعلاوه، آت می‌پذیرد که این نه‌تنها در این عصر، بلکه در زمان "داوری کلّی"[۳] نیز اتفاق می‌افتد و بیشتر نشان می‌دهد که به‌سختی می‌تواند به‌عنوان مباحثهٔ قانع‌کننده برای برزخ بکار رود.

مشکل جدّی‌ترِ این آموزه، این تعلیمی است که ما باید چیزی به عمل نجات‌بخش مسیح بی‌افزاییم و عمل نجات‌بخش او برای ما کافی نبود که جزای همهٔ گناهانمان را بپردازد. اما این قطعاً برخلاف تعلیم کتاب مقدس است.[۴] بعلاوه، از لحاظ شبانی، آموزهٔ برزخ، تسلّی عظیم ایمانداران را از آنها می‌گیرد، این تسلّی که باید بدانند مردگان بلافاصله به حضور خداوند رفته‌اند و آنها هم وقتی بمیرند، "این زندگی را ترک [کرده] و با مسیح [خواهند بود] که خیلی بهتر است" (فیلیپیان ۱:۲۳).

ب. کتاب مقدس آموزهٔ "خفتن جان" را تعلیم نمی‌دهد.

اینکه جان ایمانداران بلافاصله به حضور خدا می‌رود، به این معنا نیز می‌باشد که *آموزهٔ خفتن جان، نادرست است*. این آموزه تعلیم می‌دهد که وقتی ایمانداران می‌میرند، به جایگاه وجودِ ناخودآگاه می‌روند و بعد از بازگشت مسیح و قیامشان در حیات ابدی، می‌توانند به آگاهی دست یابند. این آموزه هرگز به‌طور گسترده در کلیسا مورد پذیرش نبوده است.

به‌طور کلی در حمایت از این دیدگاه، از این حقیقت استفاده شده که کتاب مقدس به دفعات دربارهٔ مرگ به‌عنوان "خواب" یا "به خواب رفتن" صحبت می‌کند (متی ۹:۲۴؛ ۲۷:۵۲؛ یوحنا ۱۱:۱۱؛ اعمال ۷:۶۰؛ ۱۳:۳۶؛ اول قرنتیان ۱۵:۶، ۱۸، ۲۰، ۵۱؛ اول تسالونیکیان ۴:۱۳؛ ۵:۱۰). بعلاوه، ظاهراً بعضی از عبارات تعلیم می‌دهند که مردگان آگاهی ندارند (مراجعه کنید به مزامیر ۶:۵؛ ۱۱۵:۱۷ [اما به آیهٔ ۱۸ نیز مراجعه کنید!]؛ جامعه ۹:۱۰؛ اشعیا ۳۸:۱۹). اما وقتی کتاب مقدس،

مرگ را به‌عنوان "خواب" نشان می‌دهد، این فقط یک حالت استعاری است که نشان می‌دهد مرگ برای مسیحیان موّقت است، همانطور که خواب موّقت است. مثلاً این زمانی به‌وضوح دیده می‌شود که عیسی دربارهٔ مرگ ایلعازر با شاگردانش صحبت می‌کند. او می‌گوید: "دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من می‌روم تا او را بیدار کنم" (یوحنا ۱۱:۱۱). بعد یوحنا توضیح می‌دهد: "عیسی از مرگ او سخن می‌گفت اما آنها تصور کردند مقصد او خواب معمولی است. آنگاه عیسی بطور واضح به آنها گفت: "ایلعازر مُرده است." (یوحنا ۱۱:۱۲-۱۳). عبارات دیگر دربارهٔ مردگان که می‌گوید آنها خوابیده‌اند، باید به همین طریق، فقط به‌عنوان یک حالت استعاری تفسیر شود که تعلیم می‌دهد مرگ، موّقت است.

عباراتی که می‌گویند مردگان خدا را ستایش نمی‌کنند یا وقتی انسانها می‌میرند، آگاهی‌شان متوقف می‌شود، همگی باید از دیدگاه زندگی در این دنیا در نظر گرفته شوند. از دیدگاه ما، به نظر می‌رسد وقتی انسانها می‌میرند، دیگر در این اعمال شرکت نمی‌کنند. اما مزمور ۱۱۵ دیدگاه کامل کتاب مقدس را دربارهٔ آن بیان می‌کند. این مزمور می‌گوید: "مُردگان نیستند که خداوند را ستایش می‌کنند و نه آنانی که روندهٔ دیار خاموشی هستند." اما بعد در آیهٔ بعد ادامه داده و با یک تضاد نشان می‌دهد کسانیکه به خدا ایمان دارند، تا ابد خداوند را متبارک *خواهند* خواند: "*لیکن ما خداوند را متبارک می‌خوانیم، از حال تا به ابد*. هَلِّلویا، سپاس به خداوند!" (مزامیر ۱۱۵:۱۷-۱۸).

نهایتاً عبارات نقل شده در بالا نشان می‌دهند که جان ایمانداران بلافاصله به حضور خدا رفته و در آنجا از مشارکت با او لذت می‌برند (دوم قرنتیان ۵:۸؛ فیلیپیان ۱:۲۳؛ لوقا ۲۳:۴۳؛ عبرانیان ۱۲:۲۳) همهٔ اینها نشان می‌دهند که بلافاصله بعد از مرگ ایماندار، یک وجودِ آگاه و مشارکت با خدا وجود دارد. عیسی نگفت: "امروز دیگر از اتفاقاتی که می‌افتد، آگاهی نخواهی داشت"، بلکه: "*امروز با من در فردوس خواهی بود*" (لوقا ۲۳:۴۳). قطعاً مفهوم فردوس در آن زمان به معنای وجودِ ناآگاه نبود، بلکه به معنای برکت و خوشی عظیم در حضور خدا بود.[۵] پولس نگفت: "آرزو دارم از اینجا بروم و برای یک مدت طولانی ناآگاه باشم"، بلکه گفت: "آرزو دارم که این زندگی را ترک کنم و

با مسیح باشم" (فیلیپیان ۱:۲۳)- قطعاً او می‌دانست که مسیح یک نجات‌دهندهٔ ناآگاه یا خفته نبود، بلکه زنده بود و در آسمان سلطنت می‌کرد. با مسیح بودن یعنی لذت بردن از برکت مشارکت در حضور او و به همین دلیل ترک کردن و با او بودن "خیلی بهتر" بود (فیلیپیان ۱:۲۳). بنابراین او می‌گوید: "ترجیح می‌دهیم از بدن غربت جسته، نزد خداوند منزل گیریم" (دوم قرنتیان ۵:۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

پ. آیا باید برای مردگان دعا کنیم؟

نهایتاً به‌خاطر این حقیقت که جان ایمانداران بلافاصله به حضور خدا می‌رود، یعنی *ما نباید برای مردگان دعا کنیم*. اگرچه در دوم مکابیس ۱۲:۴۲-۴۵، دعا برای مردگان تعلیم داده شده (به مطالب بالا مراجعه کنید)، اما در هیچ جایی از کتاب مقدس این تعلیم داده نشده است. بعلاوه، هیچ نشانه‌ای نیست که مسیحیان در زمان عهدجدید این کار را می‌کردند، و نباید هم اینطور باشد. وقتی *ایمانداران* می‌میرند، وارد حضور خدا می‌شوند و در جایگاه شادی کامل با او هستند. دیگر دعا برای آنها چه نفعی دارد؟ پاداش آسمانی نهایی، مطابق اعمال انجام شده در این دنیا خواهد بود، چنانکه کتاب مقدس بارها شهادت می‌دهد (اول قرنتیان ۳:۱۲-۱۵؛ دوم قرنتیان ۵:۱۰ و غیره).[۶] بعلاوه، جان *غیرایمانداران*ی که می‌میرند، به مکان مجازات و جدایی ابدی از حضور خدا می‌رود. دعا برای آنها هم هیچ فایده‌ای ندارد، چون سرنوشت نهایی‌شان با گناه و سرکشی آنها برعلیه خدا در این زندگی تعیین شده است. بنابراین دعا برای مردگان، فقط دعا برای چیزی است که خدا به ما گفته که قبلاً در موردش تصمیم گرفته است. بعلاوه، تعلیم دادنِ اینکه ما باید برای مردگان دعا کنیم یا دیگران را به انجام این کار تشویق کنیم، به معنای تشویق به امید کاذبی خواهد بود که شاید سرنوشت انسانها بعد از مرگ تغییر کند، چیزی که کتاب مقدس در هیچ جایی ما را تشویق به چنین تفکری نمی‌کند.

2. جان غیرایمانداران بلافاصله به مجازات ابدی می‌رود.

کتاب مقدس هرگز این تفکر را تشویق نمی‌کند که مردم فرصت دوباره خواهند داشت که بعد از مرگ به مسیح ایمان آورند. در واقع، تقریباً برعکس است. داستان عیسی دربارهٔ مرد ثروتمند و ایلعازر، هیچ امیدی نمی‌دهد که مردم می‌توانند بعد از مرگ، از جهنم به آسمان بروند. اگرچه مرد ثروتمند در جهنم فریاد زد: "ای پدر من ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازَر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب بزند و زبان مرا تر کند چون من در این آتش عذاب می‌کشم." اما ابراهیم گفت: "شکاف عمیقی میان ما و شما قرار دارد. هر که از این طرف بخواهد به شما برسد نمی‌تواند از آن بگذرد و *کسی هم نمی‌تواند از آن طرف پیش ما بیاید*" (لوقا ۱۶:۲۴-۲۶).

کتاب عبرانیان با ترتیب دقیقی، مرگ را با عواقب داوری مرتبط می‌کند: "همانطور که همه باید یکبار بمیرند و بعد از آن برای داوری در حضور خدا قرار گیرند" (عبرانیان ۹:۲۷). بعلاوه، کتاب مقدس هرگز داوری نهایی را مربوط به کاری نمی‌داند که بعد از مرگ انجام می‌دهیم، بلکه فقط مربوط به چیزی می‌داند که در این زندگی اتفاق افتاده است (متی ۲۵:۳۱-۴۶؛ رومیان ۵:۱۰-۲؛ مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۵:۱۰). بعضیها بر اساس موعظهٔ مسیح به ارواح محبوس در اول پترس ۳:۱۸-۲۰ و موعظهٔ انجیل "به مردگان" در اول پترس ۴:۶، دربارهٔ فرصت دوباره برای ایمان آوردن به انجیل صحبت می‌کنند، اما اینها تفسیرهای نادرست از آیات مورد نظر هستند و در بررسی دقیق‌تر، از چنین دیدگاهی حمایت نمی‌کنند.[۷]

همچنین باید بدانیم که ایدهٔ فرصت دوباره برای پذیرش مسیح بعد از مرگ، بر اساس این پیش‌فرض است که همهٔ انسانها شایستهٔ این فرصت هستند که مسیح را بپذیرند و مجازات ابدی فقط برای کسانی است که آگاهانه تصمیم می‌گیرند او را رد کنند. اما قطعاً این ایده توسط کتاب مقدس حمایت نمی‌شود؛ همهٔ ما ذاتاً و با انتخاب خودمان، گناهکاریم و در واقع هیچ‌کس لایق فیض خدا یا فرصتی برای شنیدن انجیل مسیح نیست- اینها فقط به‌خاطر لطف خداست که ما لایق اش نیستیم. محکومیت، نه فقط به‌خاطر عدم پذیرش ارادی مسیح، بلکه به‌خاطر گناهانی که مرتکب

شده‌ایم و سرکشی برعلیه خداست که این گناهان نشاندهندهٔ آن است (مراجعه کنید به یوحنا ۱۸:۳).[۸]

اگرچه غیرایمانداران بلافاصله بعد از مرگ به جایگاه مجازات ابدی می‌روند، اما جسم‌شان تا روز داوری نهایی برنخواهد خاست. در آن روز، جسم‌شان برخاسته و به جان‌شان خواهد پیوست و آنها برای داوری نهایی که در جسم بر آنها اعلام می‌شود، در حضور تخت خدا خواهند ایستاد (مراجعه کنید به متی ۲۵:۳۱-۴۶؛ یوحنا ۵:۲۸-۲۹؛ اعمال ۲۴:۱۵ و مکاشفه ۲۰:۱۲، ۱۵).[۹] این ما را به در نظر داشتن رستاخیز جسم ایمانداران سوق می‌دهد که قدم نهایی در فدیهٔ ایماندار است.

ج. جلال یافتن

همانطور که قبلاً ذکر شد، خدا جسم مُردهٔ ما را تا ابد در زمین رها نخواهد کرد. وقتی مسیح ما را نجات داد، فقط روح (یا جان) ما را نجات نداد- بلکه کلّ وجودمان را نجات داد و این شامل نجات جسم ماست. بنابراین، کاربرد عمل نجات‌بخش مسیح برای ما کامل نخواهد شد، تا زمانیکه جسم ما کاملاً از تأثیرات سقوط آزاد شده و به جایگاه کمالی برسد که خدا آفریده است. در واقع، فدیهٔ جسم ما فقط زمانی اتفاق می‌افتد که مسیح بازگردد و جسم ما را از مردگان برخیزاند. اما در زمان حال، پولس می‌گوید ما منتظریم که *"کلّ بدن ما را آزاد سازد"* و بعد می‌افزاید: "زیرا با چنین امیدی بود که ما نجات یافتیم" (رومیان ۸:۲۳-۲۴). مرحلهٔ کاربرد فدیه در زمان دریافت بدنهای قیام کرده، *جلال یافتن* نامیده می‌شود. پولس با اشاره به آن روز در آینده می‌گوید ما "در *جلال* او نیز شریک می‌شویم" (رومیان ۸:۱۷). بعلاوه، پولس با پیگیری قدمهای کاربرد فدیه، قدم آخری را که نام می‌برد، جلال یافتن است: "او کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود خوانده است، و خوانده‌شدگان را عادل شمرد و عادلان را نیز جاه و *جلال بخشید*" (رومیان ۸:۳۰).

ما می‌توانیم جلال یافتن را اینطور تعریف کنیم: *جلال یافتن قدم نهایی در کاربرد فدیه است. این زمانی اتفاق می‌افتد که مسیح بازگردد و جسم همهٔ ایمانداران در تمامی اعصار را که مُرده‌اند، از*

مردگان برخیزاند و آن را به جانشان پیوند دهد و جسم همهٔ ایمانداران زنده را تبدیل کند، درنتیجه همزمان به همهٔ ایمانداران، رستاخیز جسمانی کاملی مانند رستاخیز خود عطا کند.

1. شواهد کتاب مقدس برای جلال یافتن.

عبارت اولیهٔ عهدجدید دربارهٔ جلال یافتن یا رستاخیز جسم در اول قرنتیان ۱۵:۱۲-۵۸ است. پولس می‌گوید: "در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت. لیکن هر کس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که *در وقت آمدن او* از آن مسیح می‌باشند" (آیات ۲۲-۲۳، ترجمهٔ قدیم). پولس با جزئیات در آیات ۳۵-۵۰ دربارهٔ ماهیت بدن قیام کرده صحبت می‌کند و بعد در خاتمهٔ این عبارت می‌گوید همهٔ مسیحیان نخواهند مُرد، بلکه آنانی که در هنگام بازگشت مسیح زنده‌اند، بلافاصله بدنشان به بدنی جدید، بدنی قیام کرده که هرگز نمی‌تواند پیر یا ضعیف شود و هرگز نمی‌تواند بمیرد، تبدیل می‌شود: "همانا به شما سرّی می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه *تبدیل خواهیم شد*. در لحظه‌ای، در طرفةالعینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدل خواهیم شد" (اول قرنتیان ۱۵:۵۱-۵۲، ترجمهٔ قدیم).

پولس در اول تسالونیکیان بیشتر توضیح می‌دهد که جان کسانیکه مُرده و به نزد مسیح رفته‌اند، در آن روز بازگشته و به بدنشان خواهد پیوست، چون مسیح آنها را با خود خواهد آورد: "زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مُرد و برخاست، به همینطور نیز *خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند با وی خواهد آورد*" (اول تسالونیکیان ۴:۱۴، ترجمهٔ قدیم). اما در اینجا پولس تأیید می‌کند که نه‌تنها خدا مُردگان را با مسیح خواهد آورد؛ بلکه تأیید می‌کند *"مردگان در مسیح اول خواهند برخاست"* (اول تسالونیکیان ۴:۱۶، ترجمهٔ قدیم). پس ایماندارانی که با مسیح مُرده‌اند نیز برمی‌خیزند تا با مسیح ملاقات کنند (پولس در آیهٔ ۱۷ می‌گوید: "ما... با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم"، ترجمهٔ قدیم). این فقط زمانی منطقی است که این جان ایماندارانی باشد که

به حضور مسیح رفته و با او بازمی‌گردند و *جسمشان* از مُردگان برمی‌خیزد تا به جانشان بپیوندد، و بعد صعود کند تا با مسیح باشد.

2. *بدنهای قیام کردهٔ ما چگونه خواهد بود؟*

اگر مسیح در هنگام بازگشت اش بدنهای ما را از مردگان برمی‌خیزاند و بدنهای ما مانند بدن قیام کردهٔ او خواهد بود (اول قرنتیان ۱۵:۲۰، ۲۳، ۴۹؛ فیلیپیان ۳:۲۱)، پس بدنهای قیام کردهٔ ما چگونه خواهد بود؟

پولس با استفاده از مثال کاشت بذر در زمین و بعد مشاهدهٔ رشد آن و تبدیل اش به چیزی بسیار شگفت‌انگیز، با جزئیات بیشتر توضیح می‌دهد که بدنهای قیام کردهٔ ما چگونه خواهد بود: "در فساد کاشته می‌شود و در *بی‌فسادی* برمی‌خیزد؛ در ذلت کاشته می‌گردد و در *جلال* برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در *قوت* برمی‌خیزد؛ جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم *روحانی* برمی‌خیزد... چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت" (اول قرنتیان ۱۵:۴۲-۴۴، ۴۹، ترجمهٔ قدیم).

اول پولس می‌گوید بدنهای قیام کردهٔ ما "بی‌فساد" خواهد بود. این یعنی فرسوده یا پیر نخواهد شد یا هرگز در معرض بیماری یا مرض نخواهد بود. کاملاً سالم و تا ابد قوی خواهد بود. بعلاوه، چون فرایند تدریجی پیری، بخشی از فرایندی است که توسط آن بدنهای ما اکنون در معرض "فساد" است، به‌درستی می‌توانیم فکر کنیم که بدنهای قیام کردهٔ ما هیچ نشانی از پیری نخواهد داشت، بلکه ویژگیهای جوانی و در عین حال مردانگی یا زنانگی بالغ را تا ابد خواهد داشت. هیچ نشانی از بیماری یا زخم نخواهد بود، چون همه چیز کامل خواهد شد.[۱۰] بدنهای قیام کردهٔ ما، تحقّق حکمت کامل خدا را در آفرینش ما به‌عنوان انسانی که اوج آفرینش اوست و به‌درستی حامل شباهت و تصویر اوست، نشان خواهد داد. ما در این بدنهای قیام کرده، به‌وضوح بشرّیت را آنطور که مورد نظر خدا بود، خواهیم دید.

همچنین پولس می‌گوید بدنهای ما "در جلال" برخواهد خاست. وقتی این اصطلاح با "ذلّت" که در اینجا دیده می‌شود، مقایسه می‌شود، این دربارهٔ زیبایی یا جذّابیت ظاهر جسمانی ما صحبت می‌کند. این بدن، دیگر در "ذلّت" یا غیرجذّاب نخواهد بود، بلکه در زیباییش "پرجلال" خواهد بود. شاید حتی درخشش تابناکی را در اطرافشان داشته باشند (مراجعه کنید به دانیال ۳:۱۲؛ متی ۴۳:۱۳).

بدنهای ما "در قوّت" برخواهند خاست (اول قرنتیان ۴۳:۱۵، ترجمهٔ قدیم). این برخلاف "ضعفی" است که اکنون در جسممان می‌بینیم. بدنهای قیام کردهٔ ما نه‌تنها عاری از بیماری و پیری خواهد بود، بلکه قوت و قدرت کامل بخشیده خواهد شد- البته نه قدرت بیکران مانند قدرت خدا و احتمالاً نه آن چیزی که ما به‌عنوان قدرت "اَبَر انسان" در نظر می‌گیریم، مثلاً نه از لحاظ قدرتی که اَبَر قهرمانان در کتابهای تخیّلی کودکان امروز دارند، بلکه قدرت و قوت انسانی تمام و کمال، قوتی که خدا در هنگام آفرینش انسانها در نظر داشت که آنها در جسم‌شان داشته باشند. بنابراین قدرت کافی برای انجام همهٔ کارهایی خواهد بود که مطابق ارادهٔ خداست.

نهایتاً پولس می‌گوید جسم قیام کرده، "جسم روحانی" است (اول قرنتیان ۴۴:۱۵، ترجمهٔ قدیم). در رسالات پولس، کلمهٔ "روحانی" (یونانی: *pneumatikos*) هرگز به معنای "غیرجسمانی" نیست، بلکه "سازگار با شخصیت و عمل روح‌القدس است" (به‌عنوان مثال، مراجعه کنید به رومیان ۱۱:۱؛ ۱۴:۷؛ اول قرنتیان ۱۳:۲، ۱۵؛ ۱:۳؛ ۳۷:۱۴؛ غلاطیان ۱:٦ ["شما که روحانی هستید"]؛ افسسیان ۱۹:۵). ترجمهٔ دری امروز می‌گوید: "بدن *جسمانی* به خاک سپرده می‌شود و بدن *روحانی* برمی‌خیزد"، این گمراه‌کننده است، و تعبیر واضح‌تر این است: "بدن *طبیعی* [که در معرض ویژگیها و خواسته‌های این عصر و تحت حاکمیت ارادهٔ گناه‌آلود اش است] کاشته می‌شود، اما یک بدن *روحانی* [یعنی کاملاً تحت ارادهٔ روح‌القدس و پاسخگو به هدایت روح‌القدس] برمی‌خیزد". این بدن اصلاً "غیرجسمانی" نیست، بلکه بدنی جسمانی است که به سطحی از کمال که خدا در ابتدا در نظر داشت، دست یافته است. نمونه‌های تکراری که عیسی به شاگردان نشان داد که بدن

جسمانی قابل لمس داشت، گوشت و استخوان داشت (لوقا ۳۹:۲۴) و می‌توانست غذا بخورد، نشان می‌دهد بدن عیسی که نمونهٔ ماست، به‌وضوح یک بدن جسمانی بود که کامل شده بود.

درنتیجه وقتی مسیح بازمی‌گردد، به ما بدنهای قیام کردهٔ جدیدی خواهد داد که مانند بدن قیام کردهٔ او خواهد بود. "وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود" (اول یوحنا ۲:۳؛ این بیانیه نه از لحاظ اخلاقی، بلکه از لحاظ بدن جسمانی ما نیز می‌باشد؛ مقایسه کنید با اول قرنتیان ۴۹:۱۵؛ همچنین رومیان ۲۹:۸). این اطمینان، تأیید واضحی بر نیکویی آفرینش جسمانی خداست. ما در بدنهایی زندگی خواهیم کرد که شامل همهٔ خصوصیات عالی است که خدا برای ما آفریده و درنتیجه تا ابد برهان زنده‌ای از حکمت خدا در آفرینش مادی خواهیم بود که از ابتدا "عالی" بود (پیدایش ۳۱:۱). ما به‌عنوان ایمانداران قیام کرده در این بدنهای جدید زندگی خواهیم کرد و آنها برای سکونت "آسمانهای نو و زمینی نو وعده داده است که در آنها عدالت برقرار خواهد بود"، مناسب خواهند بود (دوم پترس ۱۳:۳).

2. سؤالاتی برای مرور

1. اگر مزد گناه مرگ است (رومیان ۲۳:٦)، آیا مرگ، مجازات مسیحیان است، چون همهٔ مسیحیان گناه کرده‌اند (مقایسه کنید با رومیان ۲۳:۳)؟ چرا یا چرا نه؟ اگر نه، پس چرا مسیحیان می‌میرند؟
2. هدف مرگ برای مسیحیان چیست؟
3. آیا مرگ باید به‌عنوان چیز خوبی برای یک مسیحی در نظر گرفته شود؟ پاسختان را توضیح دهید.
4. برای ایمانداری که می‌میرد چه اتفاقی می‌افتد؟ (با استفاده از کتاب مقدس، از پاسختان حمایت کنید). آن را با تعلیم کاتولیک رومی دربارهٔ برزخ مقایسه کنید.

5. برای غیرایمانداری که می‌میرد چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا غیرایمانداران فرصت دوباره می‌یابند تا بعد از مرگ به مسیح ایمان آورند؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا به احتمال مرگتان، خیلی فکر کرده‌اید؟ آیا این اندیشه‌ها با ترس همراه بوده است؟ اگر می‌ترسید، از چه چیزی دربارهٔ مرگ می‌ترسید و این ترسها از کجاست؟ چگونه تعالیم کتاب مقدس شما را تشویق می‌کنند که با این ترسها برخورد کنید؟
2. آیا این فصل به‌نوعی احساساتتان را نسبت به مرگتان تغییر داده است؟ آیا اکنون صادقانه می‌توانید آن را به‌عنوان چیزی در نظر بگیرید که شما را به مسیح نزدیکتر کرده و اعتمادتان را به خدا و وفاداریتان را نسبت به او افزایش خواهد داد؟ شما امیدتان را دربارهٔ مرگتان چگونه ابراز خواهید کرد؟
3. به نظرتان آیا شجاعت گناه نکردن را خواهید داشت، حتی اگر به این معنا باشد که در ورزشگاه‌های رومی در مقابل شیران انداخته شوید، یا در دوران اصلاحات بر روی تیرک سوزانده شوید، یا سالها به زندان افکنده شوید، مانند بعضی از کشورهای خارجی امروزی؟ چه اتفاقی برای شهدای مسیحی تاریخ افتاد که آنها را برای این رنجها مجهز کرد (اول قرنتیان ۱۳:۱۰ را بخوانید)؟ آیا در ذهنتان پذیرفته‌اید که اطاعت از مسیح مهم‌تر از حفظ زندگیتان است؟ چه چیزی شما را برای ایمان به این امر یا عمل بر اساس این اعتقاد، مردّد می‌سازد؟
4. اگر مرگ به‌عنوان بخشی از فرایند تقدیس در نظر گرفته شود، پس نگرش ما نسبت به فرایند پیری و تضعیف در این دنیا باید چگونه باشد؟ آیا این نحوهٔ نگرش دنیا نسبت به پیری است؟

5. پولس می‌گوید انتظار برای رستاخیز جسمانی آینده، "امیدی" است که در آن نجات یافتیم (رومیان ۲۴:۸). آیا امیدِ رستاخیز آیندهٔ جسمتان، یکی از مهمترین چیزهایی است که در آینده منتظرش هستید؟ اگر نه، چرا نه؟

4. اصطلاحات خاص

مرگ

جلال یافتن

برزخ

خفتن جان

جسم روحانی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

فیلیپیان ۱:۲۰-۲۴

"زیرا انتظار زیاد و امید من این است که در هیچ چیز خجالت نکشم، بلکه حالا با دلیری کامل مانند همیشه مسیح را در وجود خود جلال دهم- خواه با مرگ من باشد خواه با زندگی من. زیرا مقصود من از زندگی، مسیح است و مردن نیز به نفع من تمام می‌شود. اما اگر با زنده ماندن بتوانم کار ارزنده‌ای انجام دهم، من نمی‌دانم کدام را انتخاب کنم. بین دو راهی گیر آمده‌ام، آرزو دارم که این زندگی را ترک کنم و با مسیح باشم که خیلی بهتر است، اما به‌خاطر شما زنده ماندن من لازم‌تر است".

1. مراجعه کنید به وِین گرادِم، *الهیات نظام‌مند* (Leicester: Inter-Varsity Press and Grand Rapids: Zondervan, 1994)، فصل ۳ دربارهٔ کتب مشکوک.

2. لادویگ آت، *اصول اعتقاد کاتولیک*، ویرایش: جیمز کانون باستیبِل، ترجمه: پاتریک لینک، ویرایش چهارم. (St. Louis: Herder, 1955) صفحهٔ ۴۸۳.

3. مرجع بالا،صفحهٔ ۴۸۳.

4. مراجعه کنید به فصل ۱۵ دربارهٔ اینکه مرگ مسیح جزای کامل همهٔ گناهان ما را پرداخت.

5. در هر دو کاربرد دیگر عهدجدید، کلمهٔ *فردوس* به‌وضوح یعنی "آسمان". در دوم قرنتیان ۱۲:۴ مکانی است که به پولس در مکاشفه‌اش از آسمان نشان داده شد و در مکاشفه ۷:۲ مکانی است که درخت حیات را می‌یابیم.

6. مراجعه کنید به فصل ۳۳ دربارهٔ درجات پاداش در آسمان.

7. به مبحث این آیات در فصل ۱۵ مراجعه کنید؛ همچنین مراجعه کنید به وِین گرادِم، *اولین رسالهٔ پترس* (Leicester: Inter-Varsity Press and Grand Rapids: Eerdmans, 1988)، صفحات ۱۵۵-۱۶۲، ۱۷۰–۱۷۲، ۲۰۳– ۲۳۹.

8. مراجعه کنید به فصل ۳۳ برای مبحث داوری نهایی و آموزهٔ جهنم.

9. مراجعه کنید به فصل ۳۳.

10. این حقیقت که اثر میخها بر دست عیسی ماند، یک مورد خاص است که یادآور بهایی است که برای فدیهٔ ما پرداخت و نباید نشانهٔ این باشد که اثر زخم صدمات جسمانی ما نیز باقی خواهد ماند. مراجعه کنید به فصل ۱۶.

بخش ۶

آموزهٔ کلیسا

فصل بیست‌و ششم

ماهیت کلیسا

+ ما چگونه می‌توانیم یک کلیسای واقعی را شناسایی کنیم؟

+ اهداف کلیسا چیست؟

+ چه چیزی یک کلیسا را برای خدا خوشایند یا ناخوشایند می‌سازد؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. ماهیت کلیسا

1. تعریف: کلیسا، اجتماع همهٔ ایمانداران حقیقی در همهٔ دورانهاست.

این تعریف در نظر دارد که کلیسا از همهٔ اشخاصی تشکیل شده که واقعاً نجات یافته‌اند. پولس می‌گوید: "مسیح *کلیسا* را دوست داشت و جان خود را برای آن داد" (افسسیان ۲۵:۵). در اینجا "کلیسا" همهٔ کسانی هستند که مسیح برای نجاتشان مُرد، همهٔ کسانیکه با مرگ مسیح نجات یافته‌اند. اما این باید شامل همهٔ ایمانداران حقیقی در همهٔ دورانها باشد، هم در عصر عهدجدید و هم در عصر عهدعتیق.[1] نقشهٔ خدا برای کلیسا آنقدر بزرگ است که مسیح را به‌عنوان والاترین اقتدار کلیسا برافراشته: "همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز *به کلیسا* داد، که بدن اوست یعنی پُری او که همه را در همه پُر می‌سازد" (افسسیان ۲۲:۱-۲۳، ترجمهٔ قدیم).

عیسی مسیح با فراخواندن قومش به نزد خود، کلیسا را بنا می‌کند. او وعده داد: "من... کلیسای خود را بنا می‌کنم" (متی ۱۸:۱۶). اما فرایندی که مسیح توسط آن، کلیسا را بنا می‌کند، فقط ادامهٔ الگویی است که خدا در عهدعتیق تنظیم کرده بود تا از این طریق انسانها را به نزد خود

فراخواند تا جماعت پرستنده در نزد او باشند. نشانه‌های گوناگونی در عهدعتیق هست که خدا قومش را به‌عنوان "کلیسا" در نظر گرفت، قومی که برای پرستش خدا جمع شدند. وقتی موسی به قوم می‌گوید خداوند به او گفت: "*قوم را نزد من جمع کن* تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند..." (تثنیه ۴:۱۰، ترجمهٔ قدیم)، سپتواَجنت کلمهٔ "جمع کن" (عبری *Qahal*) را با اصطلاح یونانی *ekklesiazo* ترجمه کرده، "فراخواندن یک جمع"، فعلی که با اسم *ekklesia*،"کلیسا" در عهدجدید هم ریشه است.[۲]

پس عجیب نیست که نویسندگان عهدجدید می‌توانند قوم عهدعتیق اسرائیل را به‌عنوان "کلیسا" (*ekklesia*) خطاب کنند. مثلاً استیفان دربارهٔ قوم اسرائیل در بیابان می‌گوید: "جماعت [*ekklesia*، کلیسا] در صحرا" (اعمال ۷:۳۸، ترجمهٔ قدیم). نویسندهٔ عبرانیان از مسیح نقل قول می‌کند که می‌گوید او در میان جماعت عظیم قوم خدا در آسمان، خدا را ستایش خواهد کرد: "در میان جماعت [*ekklesia*، *کلیسا*] تو را حمد خواهم خواند" (عبرانیان ۲:۱۲، نقل قول از مزمور ۲۲:۲۲).

بنابراین نویسندهٔ عبرانیان درک می‌کند که مسیحیان زمان حال که کلیسا را در زمین تشکیل می‌دهند، با "ابر شاهدان" عظیم در گرداگردشان احاطه شده‌اند (عبرانیان ۱۲:۱، ترجمهٔ قدیم) که به عصر اولیهٔ عهدعتیق بازمی‌گردد و هابیل، خنوخ، نوح، ابراهیم، سارا، جدعون، باراق، شَمشون، یِفتاح، داوود، سموئیل و انبیا را شامل می‌شود (عبرانیان ۱۱:۴-۳۲). همهٔ این "شاهدان"، قوم کنونی خدا را احاطه می‌کنند و به‌درستی با قوم عهدجدید خدا باید به‌عنوان "جماعت" یا "کلیسای" روحانی و عظیم خدا در نظر گرفته شوند.[۳]

بنابراین اگرچه قطعاً امتیازات و برکات جدیدی به قوم خدا در عهدجدید عطا شده، اما بکارگیری اصطلاح *کلیسا* در کتاب مقدس و این حقیقت که در سراسر کتاب مقدس، خدا همیشه قومش را فراخوانده که برای پرستش او جمع شوند، نشان می‌دهد که به‌درستی می‌توانیم کلیسا را متشکّل از همهٔ قوم خدا در همهٔ دورانها بدانیم، هم ایمانداران عهدعتیق و هم ایمانداران عهدجدید.

2. *کلیسا نادیدنی، و در عین حال دیدنی است.*

کلیسا در واقعیت روحانی و حقیقی‌اش در مشارکت همهٔ ایمانداران واقعی، نادیدنی است. چون ما نمی‌توانیم ضعف روحانی قلب انسانها را ببینیم. ما می‌توانیم کسانی را که ظاهراً به کلیسا می‌روند، و نشانهٔ ظاهری تغییر روحانی درونی را ببینیم، اما در واقع نمی‌توانیم قلب اشخاص و جایگاه روحانیشان را ببینیم- فقط خدا می‌تواند آن را ببیند. به همین دلیل پولس می‌گوید: "*خداوند متعلقان خود را می‌شناسد*" (دوم تیموتاوس ۱۹:۲). حتی در کلیساها و همسایگی‌مان هم فقط خدا با قطعیت و بدون خطا می‌داند چه کسی ایماندار حقیقی است. نویسندهٔ عبرانیان در مورد کلیسای نادیدنی می‌گوید: "کلیسای نخست‌زادگانی که در آسمان مکتوبند" (عبرانیان ۲۳:۱۲، ترجمهٔ قدیم) و می‌گوید مسیحیان امروز، در پرستش به این اجتماع می‌پیوندند.

ما می‌توانیم اینطور تعریف کنیم: *کلیسای نادیدنی، کلیسا از دیدِ خداست.*

مارتین لوتر و جان کالوین، مشتاقانه این جنبهٔ نادیدنی کلیسا را برعلیه تعلیم کاتولیک رومی که می‌گفت کلیسا یک سازمان مرئی است که از طرف رسولان، در یک توالی جانشینی بی‌وقفه (از طریق اسقفهای کلیسا) منتقل شده، تأیید کردند. کلیسای کاتولیک رومی می‌گفت که ما فقط در سازمان مرئی کلیسای رومی می‌توانیم کلیسای حقیقی، یعنی تنها کلیسای حقیقی را بیابیم. حتی امروزه کلیسای کاتولیک رومی به این دیدگاه اعتقاد دارد.[۴] لوتر و کالوین با این ایده مخالف اند و تأکید می‌کنند که کلیسای کاتولیک رومی، شکل ظاهری و سازمانی داشت، اما این فقط یک پوسته بود. کالوین استدلال کرد همانطور که قیافا (کاهن اعظم در زمان مسیح) از نسل هارون بود، اما کاهن واقعی نبود، پس اسقفان کاتولیک رومی نیز در مسیر جانشینی از رسولان "سرچشمه گرفته‌اند"، اما اسقفان حقیقی کلیسای مسیح نبودند. چون موعظهٔ حقیقی انجیل را ترک کردند و سازمان مرئی آنها، کلیسای حقیقی نبود.

از طرف دیگر، کلیسای حقیقی مسیح قطعاً یک وجه مرئی هم دارد. ما می‌توانیم از این تعریف استفاده کنیم: *کلیسای مرئی، کلیسایی است که مسیحیان در زمین می‌بینند*. از این لحاظ، کلیسای مرئی شامل همهٔ کسانی است که ایمانشان را به مسیح اعتراف کرده و نشانه‌های این ایمان را در زندگیشان ظاهر می‌کنند.

ما در این تعریف نمی‌گوییم کلیسای مرئی، کلیسایی است که هر کسی در دنیا (از جمله شخص غیرایماندار یا کسی که به تعالیم بدعت‌آمیز اعتقاد دارد) می‌تواند آن را ببیند، بلکه منظورمان کلیسایی است که توسط ایمانداران واقعی درک شده و فرق بین ایمانداران و غیرایمانداران را درک می‌کند.

کلیسای مرئی در سراسر دنیا همیشه شامل تعدادی از غیرایمانداران خواهد بود و هریک از جماعتها معمولاً شامل بعضی از غیرایمانداران خواهند بود، چون ما نمی‌توانیم مانند خدا قلبها را ببینیم. پولس دربارهٔ "هیمیناوس و فِلیطس" می‌گوید "از حق برگشته" و "بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند" (دوم تیموتاوس ۲:۱۷-۱۸، ترجمهٔ قدیم). اما مطمئن است "خداوند متعلقان خود را می‌شناسد" (دوم تیموتاوس ۲:۱۹). همچنین پولس به مشایخ افسسیان هشدار می‌دهد که بعد از رفتن اش "گرگهای درنده به میان شما خواهند آمد که به گله دلسوزی نخواهند کرد. و حتی در *میان خود شما* کسانی پیدا خواهند شد، که حقیقت را تغییر داده، پیروانی را به دنبال خود خواهند کشید" (اعمال ۲۰:۲۹-۳۰). عیسی هشدار می‌دهد: "اما از انبیای کذبه احتراز کنید، که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند. ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت" (متی ۷:۱۵-۱۶، ترجمهٔ قدیم). آگوستین با تشخیص فرقِ بین کلیسای نادیدنی و دیدنی، دربارهٔ کلیسای دیدنی گفت: "بسیاری از گوسفندان در بیرون هستند و بسیاری از گرگان در درون".[۵]

وقتی ما تشخیص می‌دهیم غیرایمانداران در کلیسای دیدنی هستند، این خطر هست که شاید بیش از اندازه مشکوک شویم و به نجات بسیاری از ایمانداران حقیقی شکّ کنیم. کالوین دربارهٔ این

خطر هشدار داد و گفت که باید "قضاوت خیرخواهانه" داشته باشیم و به این طریق، همهٔ کسانی را که "با اعتراف ایمان، با نمونهٔ زندگی و با شرکت در آیینهای کلیسایی، به همراه ما به یک خدا و مسیح اقرار می‌کنند"، اعضای کلیسا می‌دانیم.[٦] ما نباید سعی کنیم مردم را از مشارکت کلیسا جدا کنیم، مگر اینکه آنها با گناه در ملأعام موجب تأدیب خود شوند. از طرف دیگر، البته که کلیسا نباید "غیرایمانداران عَلنی" را به عضویت بپذیرد، کسانیکه با اقرار یا زندگیشان، به‌وضوح خود را خارج از کلیسای حقیقی می‌دانند.

3. کلیسا، محلی و جهانی است.

در عهدجدید کلمهٔ *کلیسا* می‌تواند برای گروهی از ایمانداران در هر سطحی بکار رود، از یک گروه بسیار کوچک که در خانهٔ شخصی جمع می‌شوند تا گروهی از همهٔ ایمانداران حقیقی در کلیسای جهانی. یک "کلیسای *خانگی*" در رومیان ١٦:٥، "کلیسا" خطاب شده ("*به کلیسائی که در خانهٔ آنها تشکیل می‌شود*، سلام برسانید") و اول قرنتیان ١٦:١٩ ("اکیلا و پریسکیلا با *کلیسایی که در خانهٔ ایشان تشکیل می‌شود*، در خداوند سلام گرم به شما می‌فرستند"). کلیسایی که در سرتاسر شهر است، "یک کلیسا" نامیده شد (اول قرنتیان ١:٢؛ دوم قرنتیان ١:١؛ اول تسالونیکیان ١:١). در اعمال ٩:٣١ کلیسا در یک *منطقه*، به‌عنوان "کلیسا" خطاب شده: "آنگاه *کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره* آرامی یافتند و بنا می‌شدند" (ترجمهٔ قدیم). نهایتاً کلیسا در سراسر *دنیا* می‌تواند به‌عنوان "کلیسا" خطاب شود. پولس می‌گوید: "مسیح *کلیسا* را دوست داشت و جان خود را برای آن داد" (افسسیان ٥:٢٥) و "خدا در *کلیسا* اشخاص معینی را به شرح زیر قرار داده است: اول رسولان، دوم انبیاء، سوم معلمین..." (اول قرنتیان ١٢:٢٨). در آیات اخیر، این مطلب که "رسولان" به یک کلیسای مشخص داده نشده‌اند، تضمین می‌کند که این مرجعی برای کلیسای جهانی است.

ما می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که گروه قوم خدا در هر سطحی، محلی یا جهانی، می‌تواند به‌درستی "یک کلیسا" خطاب شود. ما نباید به اشتباه بگوییم که فقط جلسهٔ کلیسایی در خانه‌ها، ماهیت واقعی کلیسا را نشان می‌دهد، یا فقط کلیسای شهری می‌تواند به‌درستی یک کلیسا خطاب شود، یا

فقط کلیسای جهانی می‌تواند به‌درستی "کلیسا" نامیده شود. بلکه اجتماع قوم خدا در هر سطحی می‌تواند به‌درستی یک کلیسا نامیده شود.

4. استعاره‌های کلیسا.

کتاب مقدس برای کمک به ما در درک ماهیت کلیسا، از استعاره‌ها و تصاویر گسترده برای توصیف کلیسا استفاده می‌کند. تصاویر خانوادگی متعددی وجود دارد- مثلاً پولس، کلیسا را به‌عنوان *خانواده* می‌بیند که به تیموتاوس می‌گوید طوری عمل کند که گویی همهٔ اعضای کلیسا، اعضای یک خانوادهٔ بزرگتر هستند: "مردی را که از تو مسن‌تر است سرزنش نکن بلکه طوری نصیحت کن که گویی پدر توست. با جوانان مثل برادران و با زنان پیر مانند مادران و با زنان جوان مانند خواهران خود با کمال پاکدامنی رفتار کن" (اول تیموتاوس ۵:۱-۲). خدا پدر آسمانی ماست (افسسیان ۳:۱۴) و ما پسران و دختران او هستیم، چون خدا به ما می‌گوید: "خداوند متعال می‌فرماید: من پدر شما خواهم بود و شما پسران و دختران من خواهید بود" (دوم قرنتیان ٦:۱۸). بنابراین ما در خانوادهٔ خدا با یکدیگر برادر و خواهر هستیم (متی ۱۲:۴۹-۵۰؛ اول یوحنا ۳:۱۴-۱۸). یک استعارهٔ متفاوت از خانواده در جایی دیده می‌شود که پولس، کلیسا را *عروس* مسیح خطاب می‌کند. او می‌گوید رابطهٔ زن و شوهر "به مسیح و کلیسای او اشاره می‌کند" (افسسیان ۵:۳۲) و می‌گوید او مسیح و کلیسای قرنتس را نامزد ساخت که مانند نامزدی عروس و شوهر آینده‌اش است: "شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای عفیفه به مسیح سپارم" (دوم قرنتیان ۱۱:۲، ترجمهٔ قدیم)- در اینجا پولس منتظر زمان بازگشت مسیح است، زمانیکه کلیسا به‌عنوان عروس به او سپرده خواهد شد.

در استعاره‌های دیگر، کتاب مقدس، کلیسا را به *شاخه‌های تاک* (یوحنا ۱۵:۵)، *درخت زیتون* (رومیان ۱۱:۱۷-۲۴)، *مزرعه* (اول قرنتیان ۳:٦-۹)، *عمارت* (اول قرنتیان ۳:۹) و *محصول* (متی ۱۳:۱-۳۰؛ یوحنا ۴:۳۵) تشبیه می‌کند. کلیسا به‌عنوان یک *معبد جدید* هم در نظر گرفته شده که با سنگهای واقعی ساخته نشده، بلکه با مسیحیانی ساخته شده که "سنگهای زنده" هستند (اول

پترس ۵:۲)، بر روی "سنگ زاویه" که عیسی مسیح است، بنا شده است (اول پترس ۴:۲-۸). با این حال، کلیسا نه‌تنها معبد جدیدی برای پرستش خداست؛ بلکه *گروه جدیدی از کاهنان*، "کاهنان مقدس" است که می‌توانند "قربانی‌های روحانی را که در نظر خدا پسندیده است"، تقدیم کنند (اول پترس ۵:۲). ما به‌عنوان *خانهٔ خدا* هم در نظر گرفته شدیم: "خانه او ما هستیم" (عبرانیان ۶:۳، ترجمهٔ قدیم) و عیسی مسیح به‌عنوان "سازنده" خانه در نظر گرفته شده (عبرانیان ۳:۳، ترجمهٔ قدیم). کلیسا به‌عنوان *"ستون و پایه حقیقت"* در نظر گرفته شده است (اول تیموتاوس ۱۵:۳).

نهایتاً، یک استعارهٔ آشنای دیگر، کلیسا را به‌عنوان *بدن مسیح* می‌بینند (اول قرنتیان ۱۲:۱۲-۲۷). ما باید بدانیم که در واقع وقتی پولس دربارهٔ کلیسا صحبت می‌کند، از *دو استعارهٔ متفاوت* دربارهٔ بدن انسان استفاده می‌کند. اینجا در اول قرنتیان ۱۲، *کلّ بدن* به‌عنوان استعاره برای کلیسا بکار رفته، چون پولس دربارهٔ "گوش" و "چشم" و "حسّ بویایی" صحبت می‌کند (اول قرنتیان ۱۲:۱۶-۱۷). در این استعاره، مسیح به‌عنوان سرِ متصل به بدن در نظر گرفته نشده، چون تک تک اعضا بخشهای جداگانهٔ این سر هستند. در این استعاره، مسیح، خداوندی در "خارج" از این بدن است که نشاندهندهٔ کلیساست و کلیسا، او را خدمت و پرستش می‌کند.

اما در افسسیان ۱:۲۲-۲۳؛ ۴:۱۵-۱۶ و در کولسیان ۲:۱۹، پولس از استعارهٔ متفاوت بدن برای اشاره به کلیسا استفاده می‌کند. در این عبارات پولس می‌گوید مسیح، سر است و کلیسا مانند *بقیهٔ بدن که متمایز از سر می‌باشد*: "بلکه در همان حالی که حقیقت را با روح محبت بیان می‌کنیم ما باید در هر مورد، در مسیح که سَر است رشد کنیم. به ارادهٔ او همهٔ اعضای مختلف بدن به‌وسیلهٔ مفاصلی که برای آنها فراهم شده مربوط و پیوند می‌شوند. پس وقتی هر یک از اعضای بدن به‌طور جداگانه منظم کار کند، تمام بدن رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید" (افسسیان ۴:۱۵-۱۶). ما نباید این دو استعاره در اول قرنتیان ۱۲ و افسسیان ۴ را با هم اشتباه بگیریم، بلکه باید آنها را از هم متمایز کنیم.

گسترهٔ وسیع استعاره‌های بکار رفته برای کلیسا در عهدجدید، باید به ما یادآوری کنند که منحصراً بر آنها تمرکز نکنیم. تأکیدهای نامناسب بر یک استعاره با نادیده گرفتن بقیهٔ استعاره‌ها، احتمالاً منجر به دیدگاه نامتعادل دربارهٔ کلیسا می‌شود. بعلاوه، هریک از استعاره‌های بکار رفته برای کلیسا می‌تواند به ما کمک کند که بیشتر سپاسگزار غنای امتیازی باشیم که خدا با پیوندمان به کلیسا عطا کرده است. این حقیقت که کلیسا مانند یک خانواده است، باید محبت و مشارکتمان را با یکدیگر افزایش دهد. این تفکر که کلیسا مانند عروس مسیح است، باید ما را برانگیزد تا برای خلوص و قدّوسیت بیشتر و همچنین برای محبت بیشتر به مسیح و تسلیم شدن به او تلاش کنیم. تصویر کلیسا به‌عنوان شاخه‌های تاک باید باعث شود که به‌طور کامل‌تر در او آرامی یابیم. اینها اندکی از کاربردهای بسیار حاصل از تنوّع فراوان استعاره‌های کلیسایی در کتاب مقدس است.

5. کلیسا و اسرائیل.

در میان پروتستانهای نهضت انجیلی دیدگاههای متفاوتی نسبت به سؤال مربوط به رابطهٔ بین اسرائیل و کلیسا وجود داشته است. یک دیدگاه، دیدگاه *دوران‌گراست*. در این دیدگاه، خدا دو نقشهٔ متفاوت برای دو گروه متفاوت از نجات‌یافتگان دارد: اهداف و وعده‌های خدا برای اسرائیل، برای برکات *زمینی* و زمانی در آینده است که بر روی این زمین انجام خواهد شد. از طرف دیگر، اهداف و وعده‌های خدا برای کلیسا، برای برکات *آسمانی* است و این وعده‌ها در آسمان انجام خواهند شد. این تمایز بین دو گروه متفاوتی که خدا نجات می‌دهد، به‌طور خاص در دورهٔ هزار ساله دیده خواهد شد، چون در آن زمان، اسرائیل به‌عنوان قوم خدا بر زمین سلطنت کرده و از تحقق وعده‌های عهدعتیق لذت خواهد برد، اما کلیسا در زمان بازگشت مخفیانهٔ مسیح برای مقدّسین اش به آسمان بُرده شده است ("ربوده شدن"). در این دیدگاه، کلیسا تا زمان پنطیکاست آغاز نشده بود (اعمال ۲). و درست نیست که فکر کنیم ایمانداران عهدعتیق با ایمانداران عهدجدید، یک کلیسا تشکیل می‌دهند.[۷]

تعـدادی از رهـبران در بـین دوران‌گرایـان اخیـر، بسـیاری از ایـن نکـات را بـا مراجعـه بـه چـارچوب الهیاتی‌شان به‌عنوان "دوران‌گرایی تـدریجی" اصـلاح کرده‌انـد.[۸] آنهـا *کلیسـا را یـک چیـز اضـافی* در نقشهٔ خدا *نمی‌بینند*، بلکه آن را قدم اول در برقراری ملکوت خدا می‌بیننـد. بنـابراین هـدف واحـدی برای اسرائیل و کلیسا وجود دارد- برقراری ملکوت خدا- که در آن، اسرائیل و کلیسا شریـک خواهنـد شـد. بعـلاوه، دوران‌گرایـان تـدریجی *در جایگـاه ابـدی آینـده، هـیچ تمـایزی بـین اسرائیـل و کلیسـا نخواهند دید*، چون همگی بخشی از یک قوم خدا خواهند بود.

به هرحال، هنوز بین دوران‌گرایان تدریجی و بقیـهٔ معتقـدین نهضـت انجیلـی، تفـاوتی در یـک نکتـه وجود دارد: آنها می‌گویند *نبوّتهای عهدعتیق دربارهٔ اسرائیل در دورهٔ هزار سـاله، توسـط قـوم یهـودی* که به مسیح ایمان خواهند داشت و در سرزمین اسرائیل به‌عنوان "ملت نمونه" زندگی خواهند کرد تا همهٔ ملتها آنها را دیده و از آنها یاد بگیرند، *انجام خواهد شد*. بنابراین آنها نخواهند گفت کـه کلیسـا، "اسرائیل جدید" است یا همهٔ نبوتهای عهدعتیق دربارهٔ اسرائیل در کلیسا انجـام خواهـد شـد، چـون این نبوتها باید در قوم اسرائیل انجام شوند.

نظر مطرح شده در این کتاب، نسبتاً متفاوت از دیدگاههای سنتّی دوران‌گرا دربارهٔ این مسـأله اسـت و همچنین به‌نوعی متفاوت از دوران‌گرایان تدریجی است. به هرحال، باید در اینجا گفت که طبیعتـاً به‌سختی می‌توان دربارهٔ سؤالات مربوط به نحوهٔ دقیق تحقق نبوتهای کتاب مقدس دربارهٔ آینـده، بـا قاطعیت تصمیم گرفت و حکیمانه است که در نتیجه‌گیری از این موضوعات، مردّد باشیم. با در نظـر گرفتن این موضوع می‌توان مطالب زیر را مطرح کرد.

الهیدانان پروتستان و کاتولیـک، غیـر از نظریـهٔ دوران‌گرایـی گفته‌انـد کـه کلیسـا شـامل ایمانـداران عهدعتیق و عهدجدید در یک کلیسا یـا بـدن واحـد مسـیح اسـت. مـا بایـد اول بـه بسـیاری از آیـات عهدجدید بپردازیم که کلیسا را "اسرائیل جدید" یا "قوم جدید خدا" در نظـر می‌گیـرد. ایـن حقیقـت که "مسیح *کلیسا* را دوست داشت و جان خود را برای آن داد" (افسسـیان ۲۵:۵) چنـین پیشـنهادی می‌کند. بعلاوه، عصر حاضر کلیسا که باعث نجات میلیونها مسیحی در کلیسا شده، یک اخـتلال یـا

چیز اضافی در نقشهٔ خدا نیست، بلکه ادامهٔ نقشهٔ اوست که در سراسر عهدعتیق بیان شده تا قومی را به نزد خود فراخوانَد. پولس می‌گوید: "زیرا یهودی حقیقی کسی نیست که ظاهراً یهودی باشد و سنت واقعی تنها یک عمل جسمانی نیست. *بلکه یهود واقعی شخصی است که از باطن یهودی باشد*، یعنی قلبش سنت شده باشد و این نیز، کار روح خدا است، نه کار شریعت مکتوب" (رومیان ۲۸:۲-۲۹). پولس متوجه می‌شود که اگرچه یک حسّ واقعی یا طبیعی وجود دارد که کسانیکه از لحاظ جسمانی از نسل ابراهیم هستند باید یهودی نامیده شوند، اما یک حسّ عمیق‌تر یا روحانی نیز وجود دارد که در آن "یهودی واقعی" کسی است که در باطن ایماندار است و خدا قلبش را پاک ساخته است.

پولس می‌گوید ابراهیم نباید فقط از لحاظ جسمانی پدر قوم یهود در نظر گرفته شود. او به‌طور عمیق‌تر و حقیقی‌تر، " *پدر همهٔ کسانی است که به خدا ایمان می‌آورند و عادل شمرده می‌شوند، حتی اگر سنت نشده باشند* و همچنین پدر کسانی است که سنت شده‌اند، نه‌تنها بخاطر اینکه سنت شده‌اند بلکه به‌خاطر اینکه از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت، پیروی می‌کنند" (رومیان ۴:۱۱-۱۲؛ مقایسه کنید با آیات ١٦، ١٨). بنابراین، پولس می‌تواند بگوید: "زیرا همه‌ی که از اسرائیل‌اند، اسرائیلی نیستند، و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند... فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند" (رومیان ٩:٦-٨، ترجمهٔ قدیم). در اینجا پولس استنباط می‌کند فرزندان حقیقی ابراهیم، کسانیکه حقیقتاً "اسرائیلی" هستند، ملت اسرائیل از نسل جسمانی ابراهیم نیستند، بلکه کسانی هستند که به مسیح ایمان آورده‌اند.

پولس بدون اینکه کلیسا را به‌عنوان گروه متمایزی از قوم یهود در نظر بگیرد، به ایمانداران غیریهود در افسس می‌نویسد و به آنها می‌گوید قبلاً "از تابعیت اسرائیل محروم و با عهدهای شامل وعده، بیگانه بودید" (افسسیان ۱۲:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو)، اما اکنون "به‌واسطهٔ خون مسیح نزدیک آورده" شده‌اند (افسسیان ۱۳:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). وقتی غیریهودیان به کلیسا آورده شدند، یهودیان و غیریهودیان در یک بدن جدید با هم متحد شدند. پولس می‌گوید خدا "*این دو گروه را یکی ساخته*

است. او در بدن خود دیوار جدایی را که باعث دشمنی بود فرو ریخته... بدین قصد که از آن دو یک *انسانِ نو* آفریده، صلح و سلامت پدید آورد و هر دو گروه را در یک *بدن* با خدا آشتی دهد، به‌واسطهٔ صلیب خود" (افسسیان ۲:۱۴-۱۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو). بنابراین، پولس می‌تواند بگوید غیریهودیان "با مقدسین خدا هموطن و اعضای خانوادهٔ خدا هستید. شما بر تهدابی که به دست رسولان و انبیاء نهاده شد، بنا شده‌اید و مسیح عیسی سنگ اصلی آن است" (افسسیان ۲:۱۹-۲۰). پولس با آگاهی گسترده از پیشینهٔ عهدعتیق، همچنان می‌تواند به کلیسای عهدجدید بگوید "غیریهودیان... با یهودیان هم‌ارث و با هم *اعضای یک بدن*" هستند (افسسیان ۳:۶). کلّ این عبارت، با قدرت دربارهٔ اتحاد ایمانداران یهود و غیریهود در یک بدن در مسیح صحبت می‌کند و هیچ نشانی از نقشهٔ متمایز برای یهودیان نیست که بدون شرکت در بدن واحد مسیح، یعنی کلیسا، بتوانند نجات یابند. کلیسا، همهٔ قوم حقیقی خدا را به عضویت می‌پذیرد و تقریباً همهٔ عناوین بکار رفته برای قوم خدا در عهد عتیق، در یک جایی برای کلیسا در عهدجدید بکار می‌رود. این در کنار بسیاری از متون دیگر به ما اطمینان می‌بخشد که کلیسا اکنون اسرائیل حقیقی خدا شده و همهٔ برکات موعود اسرائیل در عهدعتیق را دریافت خواهد کرد.

ب. "نشانه‌های" کلیسا (خصوصیات متمایز)

1. کلیساهای حقیقی و کلیساهای دروغین وجود دارد.

چه چیزی یک کلیسا را کلیسا می‌سازد؟ چه چیزی برای داشتن یک کلیسا ضروری است؟ آیا ممکن است گروهی از کسانیکه ادعا می‌کنند مسیحی هستند، *برخلاف* یک کلیسای واقعی شده و دیگر نباید کلیسا نامیده شوند؟

درحالیکه در قرون اولیهٔ کلیسای مسیحی، مباحثات کمی دربارهٔ کلیسای حقیقی وجود داشت، اما با اصلاحات پروتستان، سؤال بسیار مهمی ظاهر شد: *ما چگونه می‌توانیم کلیسای حقیقی را تشیخص دهیم؟* آیا کلیسای کاتولیک رومی، کلیسای حقیقی است یا خیر؟ برای پاسخ به این

سؤال، مردم باید تصمیم می‌گرفتند "نشانه‌های" کلیسای حقیقی چه بود، خصوصیات متمایزی که منجر به شناخت آن به‌عنوان یک کلیسای حقیقی می‌شود.

قطعاً کتاب مقدس دربارهٔ کلیساهای دروغین صحبت می‌کند. پولس دربارهٔ معابد بُت‌پرستان در قرنتس می‌گوید: "بت‌پرستان آنچه را قربانی می‌کنند به شیاطین تقدیم می‌نمایند، نه به خدا" (اول قرنتیان ۱۰:۲۰). او به قرنتیان می‌گوید: "زمانی که هنوز خداناشناس بودید، به سوی بُتهای بی‌زبان کشیده می‌شدید و گمراه می‌گشتید" (اول قرنتیان ۱۲:۲). این معابد بُت‌پرستان، قطعاً کلیساهای دروغین یا جماعت مذاهب دروغین بودند. بعلاوه، کتاب مقدس می‌تواند دربارهٔ یک جماعت مذهبی صحبت کند که واقعاً "کنیسه شیطان اند" (مکاشفه ۲:۹، ترجمهٔ قدیم؛ ۳:۹). در اینجا ظاهراً عیسی خداوندِ قیام کرده به جماعتهای یهودی اشاره می‌کند که مردم ادعا می‌کنند یهودی هستند، اما یهودی واقعی با ایمان نجات‌بخش نبودند. جماعتهای مذهبی آنها، جماعتهای قوم مسیح نبود، بلکه همچنان به ملکوت تاریکی، یعنی ملکوت شیطان تعلق داشتند. این هم قطعاً یک کلیسای دروغین خواهد بود.

لوتر و کالوین دربارهٔ این سؤال که چه چیزی یک کلیسای حقیقی را تشکیل می‌دهد، توافق زیادی داشتند. بیانیهٔ ایمان لوتریها که اعتراف آگزبورگ نامیده می‌شود (۱۵۳۰)، کلیسا را اینطور تعریف می‌کند: "جماعت مقدّسینی که در آن انجیل به‌درستی تعلیم داده شده و آیینهای کلیسایی به‌درستی اجرا می‌شود" (مقالهٔ ۷).[۹] همچنین جان کالوین گفت: "در هرجاییکه کلام خدا، خالصانه موعظه و شنیده می‌شود و آیینهای کلیسایی به روش مسیح اجرا می‌شود، نباید شکّ کرد که در آنجا کلیسای خدا هست."[۱۰] درحالیکه تفاوتهای اندکی در این اعترافات ظاهر می‌شوند، ادراکشان از نشانه‌های متمایز کلیسای حقیقی نسبتاً مشابه است. برخلاف دیدگاه لوتر و کالوین دربارهٔ نشانه‌های کلیسا، نظر کاتولیک رومی این بود که *کلیسای مرئی* از نسل پترس و رسولان، *کلیسای حقیقی* است.

ما به‌درستی می‌توانیم دیدگاه لوتر و کالوین دربارهٔ نشانه‌های کلیسای حقیقی را برای زمان حال نیز بدانیم. اولین نشانهٔ آنها، *موعظهٔ صحیح کلام* بود. قطعاً اگر کلام خدا موعظه نشود، بلکه فقط آموزه‌های غلط یا انسانی موعظه شود، این کلیسای حقیقی نیست. در بعضی از موارد، شاید به‌سختی بتوانیم تعیین کنیم که چقدر آموزهٔ غلط را می‌توان تحمل کرد تا اینکه کلیسا دیگر کلیسای حقیقی محسوب نشود، اما موارد واضح زیادی وجود دارد که می‌توانیم بگوییم یک کلیسای حقیقی وجود ندارد. مثلاً کلیسای عیسی مسیح برای مقدّسین زمانهای آخر (کلیسای مورمون) به هیچ‌یک از آموزه‌های اصلی مسیحی دربارهٔ نجات یا شخصیت خدا یا شخصیت و کار مسیح اعتقاد ندارد. این به‌وضوح یک کلیسای دروغین است. همچنین شاهدان یهوه، نجات به‌وسیلهٔ اعمال، نه به‌وسیلهٔ اعتماد محض به عیسی مسیح را تعلیم می‌دهند. این یک انحراف آموزه‌ای اساسی است، چون اگر مردم به تعالیم شاهدان یهوه ایمان داشته باشند، نجات نخواهند یافت. پس شاهدان یهوه هم باید به‌عنوان کلیسای دروغین در نظر گرفته شوند. وقتی موعظهٔ کلیسا، پیغام نجات انجیل فقط به‌وسیلهٔ ایمان را از اعضایش مخفی می‌کند، پس پیغام انجیل به‌وضوح اعلام نمی‌شود و برای مدتی اعلام نشده و آن جلسهٔ گروهی، در واقع یک کلیسا نیست.

دومین نشانهٔ کلیسا، *اجرای صحیح آیینهای کلیسایی* (تعمید و شام خداوند)، احتمالاً در مخالفت با دیدگاه کاتولیک رومی بیان شده که می‌گوید فیض نجات‌بخش از طریق آیینهای کلیسایی حاصل می‌شود و درنتیجه آیینهای کلیسایی به "اعمالی" تبدیل شدند که به‌وسیلهٔ آن شایستهٔ نجات شدیم. به این طریق، کلیسای کاتولیک رومی بر پرداخت بها تأکید می‌کرد، به جای اینکه ایمان را تنها وسیلهٔ دستیابی به نجات تعلیم دهد و درنتیجه انجیل حقیقی را مبهم می‌ساخت. نیاز به محافظت از خلوص انجیل، یکی از دلایل در نظر داشتن کاربرد صحیح آیینهای کلیسایی (یا "احکام"، مطابق نامگذاری تعمیدیها)، نشانهٔ کلیسای حقیقی است.

اما دلیل دومی برای در نظر گرفتن آیینهای کلیسایی (یا احکام) به‌عنوان نشانهٔ کلیسا وجود دارد. وقتی یک سازمان، برگزاری تعمید و شام خداوند را آغاز می‌کند، این یک سازمان متداوم است و

سعی می‌کند به‌عنوان کلیسا عمل کند. (در جامعهٔ مدرن آمریکایی، سازمانی که برای پرستش و دعا و تعالیم کتاب مقدس در صبح روزهای یکشنبه جمع می‌شود نیز به‌وضوح سعی می‌کند به‌عنوان کلیسا عمل کند).

سومین دلیل برای در نظر گرفتن بکارگیری صحیح آیینهای کلیسایی (یا احکام) این است که تعمید و شام خداوند برای "کنترل عضویت" کلیسا نیز می‌باشد. تعمید، وسیله‌ای برای پذیرش مردم در کلیسا و شام خداوند، وسیله‌ای برای نشان دادن تداوم عضویت در کلیساست- کلیسا به آن اهمیت می‌دهد و کسانی را که تعمید یافته و در شام خداوند شرکت می‌کنند، نجات یافته می‌داند. بنابراین، این اعمال نشاندهندهٔ تفکر کلیسا دربارهٔ نجات است و به‌درستی نشانهٔ کلیسای امروز نیز بیان شده‌اند. برعکس، گروههایی که تعمید نمی‌دهند و شام خداوند را برگزار نمی‌کنند، نشان می‌دهند که نمی‌خواهند به‌عنوان کلیسا عمل کنند. شاید یک نفر در گوشهٔ خیابان با جمع کوچکی ایستاده و موعظهٔ حقیقی داشته باشد و کلام شنیده شود، اما کسانیکه در آنجا هستند، یک کلیسا نخواهند بود. حتی جلسهٔ خانگی مطالعهٔ کتاب مقدس در همسایگی شما می‌تواند تعلیم حقیقی داشته باشد و کلام شنیده شود، بدون اینکه یک کلیسا شوند. اما اگر جلسهٔ مطالعهٔ کتاب مقدس محلی، تعمید نوایمانانش را آغاز کرد و مرتباً در شام خداوند شرکت کرد، اینها نشاندهندهٔ تمایل به عملکردی مانند عملکرد کلیساست و به‌سختی می‌توان گفت که چرا نباید به‌عنوان یک کلیسا در نظر گرفته شود.

2. کلیساهای حقیقی و دروغینِ امروزی.

با در نظر گرفتن سؤال مطرح شده در دوران اصلاحات پروتستان، دربارهٔ کلیسای کاتولیک رومی امروزی چه بگوییم؟ آیا این یک کلیسای حقیقی است؟ در اینجا به نظر می‌رسد ما نمی‌توانیم به‌سادگی دربارهٔ کلیسای کاتولیک رومی به‌طور کلّی تصمیم‌گیری کنیم، چون بیش از اندازه تنوّع دارد. بعضی از بخشهای کلیسای کاتولیک رومی قطعاً هر دو نشانه را ندارند- موعظهٔ حقیقی کلام بسیار کم است یا اصلاً وجود ندارد و پیغام نجات انجیل فقط به‌وسیلهٔ ایمان به مسیح، آشنا نیست یا

توسط مردم در آن بخش از کلیسا پذیرفته نشده است. شرکت در آیینهای کلیسایی به‌عنوان "عملی" در نظر گرفته می‌شود که ما را شایستهٔ خدا می‌سازد. این گروه از افراد، کلیسای مسیحی حقیقی نیستند. از طرف دیگر، امروزه، بخشهای بسیاری از کلیسای کاتولیک رومی در بخشهای مختلف دنیا هست که کشیش محلی، شناخت نجات‌بخش واقعی از مسیح دارد و در دعا و مطالعهٔ کتاب مقدس، رابطهٔ حیاتی و شخصی با مسیح دارد. موعظه و تعلیم شخصی او از کتاب مقدس، بر ایمان شخصی و نیاز به مطالعهٔ شخصی کتاب مقدس و دعا تأکید می‌کند. تعلیم اش دربارهٔ آیینهای کلیسایی، بر جوانب یادبودی و نمادین آنها تأکید می‌کند، تا اینکه آنها را اعمالی بداند که ما را شایستهٔ القای فیض نجات‌بخش خدا می‌سازد. در این موارد، اگرچه باید بگوییم ما همچنان با تعلیم کاتولیک رومی در بعضی از آموزه‌ها تفاوتهای عمیقی داریم، اما به نظر می‌رسد چنین کلیسایی تشابهات کافی با دو نشانهٔ کلیسا خواهد داشت که به‌سختی می‌توان انکار کرد که این واقعاً یک کلیسای حقیقی است. به نظر می‌رسد این جماعت واقعی ایمانداران است که در آن انجیل تعلیم داده می‌شود (اگرچه خالصانه نیست) و آیینهای کلیسایی، بیشتر به‌درستی اجرا می‌شوند تا به اشتباه.[11]

آیا در آیین پروتستان، کلیساهای دروغین وجود دارد؟ با نگاهی بر دو نشانهٔ متمایز کلیسا، به نظر من، *در واقع امروزه بسیاری از کلیساهای آزاد اندیش پروتستان، کلیساهای دروغین هستند.* آیا انجیل عدالت به‌وسیلهٔ اعمال و عدم ایمان به کتاب مقدس که این کلیساها تعلیم می‌دهند، می‌تواند مانند تعالیم کاتولیک رومی در زمان اصلاحات پروتستان، مردم را نجات دهد؟ آیا اجرای آیینهای کلیسایی بدون تعلیم صحیح به کسانیکه از درِ کلیسا وارد می‌شوند، مانند این نیست که به گناهکاران تولد تازه نیافته، اطمینان کاذب می‌دهد، همانطور که کاتولیک رومی، این‌گونه از آیینهای کلیسایی در زمان اصلاحات استفاده کرد؟ وقتی جمعی از کسانیکه مسیحی نامیده می‌شوند، دائماً به مردم تعلیم می‌دهند که نمی‌توانند به کتاب مقدسشان ایمان داشته باشند- واقعاً به کلیسایی که کشیش و جماعت اش به‌ندرت کتاب مقدس شان را می‌خوانند یا به‌طور معنادار دعا

می‌کنند و به انجیلِ نجات فقط به‌وسیلهٔ ایمان به مسیح ایمان ندارند یا حتی آن را درک نمی‌کنند، چگونه می‌توانیم بگوییم که یک کلیسای حقیقی است؟

پ. خلوص و اتحاد کلیسا

1. کلیساهایی با خلوص بیشتر و کمتر.

بعد از این سؤال که آیا یک کلیسا حقیقی است یا دروغین، تمایز دیگری را می‌توان بین کلیساهایی با *خلوص* بیشتر و کمتر قائل شد. این تمایز، از مقایسهٔ مختصر رسالات پولس نمایان می‌شود. مثلاً وقتی به فیلیپیان یا اول تسالونیکیان نگاه می‌کنیم، نشانه‌های خوشی عظیم پولس در این کلیساها و فقدان نسبی مشکلات آموزه‌ای بزرگ یا مشکلات اخلاقی را می‌بینیم (مراجعه کنید به فیلیپیان ۱:۳-۱۱؛ ۴:۱۰-۱۶؛ اول تسالونیکیان ۱:۲-۱۰؛ ۳:۶-۱۰). از طرف دیگر، انواع مختلف مشکلات آموزه‌ای و اخلاقی در کلیساهای غلاطیه بود (غلاطیان ۱:۶-۹؛ ۳:۱-۵) و در قرنتس (اول قرنتیان ۱:۳-۴؛ ۴:۱۸-۲۱؛ ۵:۱-۲، ۶؛ ۶:۱-۸؛ ۱۱:۱۷-۲۲؛ ۱۴:۲۰-۲۳؛ ۱۵:۱۲؛ دوم قرنتیان ۱:۲۳-۲:۱۱؛ ۱۱:۳-۵، ۱۲-۱۵).

ما می‌توانیم خلوص کلیسا را اینطور تعریف کنیم: *خلوص کلیسا، درجهٔ آزادی آن از آموزهٔ اشتباه و مدیریت اشتباه و درجهٔ تطابق اش با ارادهٔ آشکار خدا برای کلیساست.* تعدادی ازعوامل نشان می‌دهند که یک کلیسا، "خلوص بیشتری" دارد و اینها شامل: آموزهٔ کتاب مقدس، کاربرد صحیح آیینهای کلیسایی (یا احکام)، کاربرد صحیح تأدیب کلیسایی، پرستش واقعی، دعای تأثیرگذار، شهادت تأثیرگذار، قدوسیت شخصی در زندگی اعضا، مراقبت از فقرا و محبت به مسیح است. البته کلیساها می‌توانند در بعضی از قسمتها از خلوص بیشتر و در قسمتهای دیگر از خلوص کمتری برخوردار باشند- مثلاً یک کلیسا می‌تواند آموزهٔ عالی و موعظهٔ صحیح داشته باشد و با این حال شکست غم‌انگیزی در شهادت به دیگران یا پرستش معنادار داشته باشد. اما عهدجدید ما را تشویق می‌کند برای خلوص کلیسا در همهٔ قسمتها تلاش کنیم. هدف مسیح برای کلیسا این است که

"کلیسا را با آب و کلام شسته و آن را پاک و *مقدس گرداند* و *کلیسا را* با تمام زیبایی‌اش پاک و *بدون عیب و لکه و چین‌خوردگی یا هر نقص دیگری به خود تقدیم نماید*. (افسسیان ۵:۲۶-۲۷). این هدف از طرف خداوندمان باید ما را تشویق کند که *برای خلوص کلیسای مرئی* در همهٔ جوانب بسیارش *تلاش کنیم*.

2. اتحاد کلیسا.

ما نباید تأکیدهای دیگر عهدجدید، یعنی نیاز به تلاش برای اتحاد کلیسا را نادیده بگیریم. *اتحاد کلیسا، درجهٔ آزادی آن از تفرقه در بین مسیحیان حقیقی است*. هدف عیسی این است که *"یک گله و یک چوپان* خواهند شد" (یوحنا ۱۰:۱۶) و برای همهٔ ایمانداران آینده دعا می‌کند "تا همهٔ آنها یکی باشند" (یوحنا ۱۷:۲۱). این اتحاد، شهادتی برای غیرایمانداران خواهد بود، چون عیسی دعا می‌کند "تا آنها *به‌طور کامل یکی باشند و تا دنیا بداند که تو مرا فرستادی* و آنها را مثل خود من دوست داری" (یوحنا ۱۷:۲۳). پولس به قرنتس می‌نویسد: "ای برادران، به نام خداوند ما عیسی مسیح از شما درخواست می‌کنم که *همهٔ شما* در آنچه که می‌گوئید *توافق داشته باشید* و دیگر بین شما اختلاف و نفاقی نباشد بلکه با یک فکر و یک هدف کاملاً *متحد باشید*" (اول قرنتیان ۱:۱۰؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۱۳).

او فیلیپیان را هم تشویق می‌کند: "بیایید شادی مرا به کمال رسانید و با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، *یکدل و یکرأی باشید*" (فیلیپیان ۲:۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). به افسسیان می‌گوید مسیحیان باید "به سعی تمام بکوشید تا آن *یگانگی* را که از روح است، به مدد رشتهٔ صلح حفظ کنید" (افسسیان ۴:۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و خداوند به کلیسا هدایا عطا می‌کند "تا پیروان مسیح را در کاری که برای او انجام می‌دهند آماده سازد تا به این وسیله بدن مسیح را تقویت نمایند. *تا ما همه به آن وحدتی که در ایمان و شناسایی پسر خداست دست یابیم* و مطابق آن میزان کاملی که در مسیح یافت می‌شود، به انسانیت کامل برسیم" (افسسیان ۴:۱۲-۱۳).

ایـن حقیقـت کـه فـرامین مسـتقیم بـرای *جـدایی* از دیگـران، همیشـه فرامینـی بـرای جـدایی *از غیرایمانداران* است، نه مسیحیانی کـه بـا آنهـا مخـالف ایـم، بـا تأکیـدهای عهدجدیـد دربـارۀ اتحـاد ایمانداران سازگار است. وقتی پولس می‌گوید: "از میان آنها خارج شوید و *خود را از آنها جدا سازید*" (دوم قرنتیان ٦:١٧)، این در حمایت از فرمان اولش در آن بخش بود: "از وابستگی‌های نامناسـب بـا *اشخاص بی‌ایمان* دوری کنید" (دوم قرنتیان ٦:١٤). البته یک نوع تأدیب کلیسـایی وجـود دارد کـه نیازمند جدایی از کسی است که در کلیسا مشکل ایجاد می‌کند (متی ١٨:١٧؛ اول قرنتیـان ٥:١١-١٣) و شاید به دلایل دیگر نیز مسیحیان نتیجه‌گیری کنند که جدایی لازم است، اما بایـد در اینجـا، در مبحث اتحاد کلیسـا توجـه کنیـد کـه در کتـاب مقـدس هـیچ فرمـان مسـتقیمی بـرای جـدایی از مسیحیانی که با آنها اختلاف آموزه‌ای داریم، وجود ندارد (مگر اینکه این تفاوتها شامل ارتـداد جـدّی باشد که ایمان مسیحی انکار شود، مانند دوم یوحنا ١٠).

علاوه بر تلاش برای خلوص کلیسای مرئی، این عبارات دربارۀ اتحاد کلیسا به ما می‌گویند *باید برای اتحاد کلیسای مرئی نیز تلاش کنیم*. با این حال باید بدانیم ایـن اتحـاد نیازمنـد آن نیسـت کـه یـک سیستم کلیسای جهانی بر همۀ مسیحیان حـاکم باشـد. در واقـع، وجـود فرقـه‌های مختلـف، هیئـت مبلغین مذهبی، مؤسسات آموزشی مسیحی، خدمات کالج و غیره، ضرورتاً نشانۀ عـدم اتحـاد کلیسـا نیست، چون همکاری و نشانه‌های مداوم اتحاد در بین ایـن بـدنهای متنـوّع می‌توانـد وجـود داشـته باشد. روش دیگر در درک وجود فرقه‌های متفاوتِ بسیار این است که ایـن فقـط نشـانۀ ایجـاد تفرقـه نیست، بلکه در بسیاری از موارد، تدارک نیکوی خداوند بـرای محافظـت از مـا در برابـر گزینـۀ دیگـر است- یعنی سیسـتم کلیسـای جهـانی کـه آنقـدر قدرتمنـد می‌شـد کـه بـه‌طور اجتناب‌ناپـذیر فاسـد می‌شد. بسیاری از مسیحیان استدلال می‌کنند که نباید یک سیستم کلیسای جهانی وجـود داشـته باشد، چون الگوی عهدجدید از سیستم کلیسایی، هرگـز نشـان نمی‌دهـد کـه مشـایخ بـر اشخاصـی بیش از جماعت محلی خود اقتـدار دارنـد.[١٢] در واقـع، حتـی در عهدجدیـد، رسـولان موافـق انـد کـه

پولس باید بر بشارت در بین غیریهودیان تأکید کنید، درحالیکه پترس بر کار بشارت در بین یهودیان تأکید می‌کند (غلاطیان ۷:۲).

اتحاد در بین مسیحیان غالباً به‌طور نسبتاً تأثیرگذاری از طریق همکاری داوطلبانه و رابطهٔ بین گروههای مسیحی نشان داده شده است. بعلاوه، انواع مختلف خدمات و تأکیدهای متفاوت بر خدمت می‌تواند منجر به وجود سازمانهای متفاوت شود که همگی تحت سرپرستی جهانی مسیح به‌عنوان خداوند کلیساست.

ج. اهداف کلیسا

ما می‌توانیم اهداف کلیسا را از لحاظ خدمت به خدا، خدمت به ایمانداران و خدمت به دنیا درک کنیم.

1. خدمت به خدا: پرستش.

در رابطه با خدا، هدف کلیسا پرستش اوست. پولس، کلیسای کولسی را هدایت می‌کند که "با سپاسگزاری در دل‌های خود مزامیر و سرودهای ستایشی و روحانی *برای خدا* بخوانید" (کولسیان ۱۶:۳). خدا در مسیح، ما را مقدّر و منصوب کرده که "بزرگی خدا را ستایش کنیم" (افسسیان ۱۲:۱). پرستش در کلیسا، صرفاً آماده‌سازی برای چیز دیگری نیست؛ بلکه به‌تنهایی هدف اصلی کلیسا را با اشاره به خداوندش به انجام می‌رساند. به همین دلیل پولس می‌تواند اینطور نصیحت کند که ما باید "از هر فرصتی... به بهترین نحو" استفاده کنیم، به همراه این فرمان که از روح پُر شده و بعد "با تمام دل *برای خداوند* بسرائید و آهنگ بسازید" (افسسیان ۱۶:۵-۱۹).

2. خدمت به ایمانداران: پرورش دادن.

بر اساس کتاب مقدس، کلیسا ملزم شده که ایمانداران را پرورش دهد و به سوی بلوغ در ایمان بنا کند. پولس گفت هدف اش فقط این نبود که مردم را به سوی ایمان نجات‌بخش اولیه هدایت کند، بلکه "تا آنها را به‌صورت اشخاص *بالغ* در مسیح به خدا تقدیم نمائیم" (کولسیان ۲۸:۱). و او به کلیسای افسس گفت خدا به کلیسا اشخاصی را عطا کرد که عطایا دارند "تا پیروان مسیح را در

کاری که برای او انجام می‌دهند آماده سازد تا به این وسیله بدن مسیح را تقویت نمایند. تا ما همه به آن وحدتی که در ایمان و شناسایی پسر خداست دست یابیم و مطابق آن میزان کاملی که در مسیح یافت می‌شود، به *انسانیت کامل* برسیم" (افسسیان ۴:۱۲-۱۳). این تفکر که تنها هدف ما برای مردم این است که آنها را به سوی ایمان نجات‌بخش اولیه هدایت کنیم، به‌وضوح برخلاف الگوی عهدجدید است. هدف ما به‌عنوان کلیسا باید این باشد که هر مسیحی را "بالغ در مسیح" به خدا تقدیم کنیم (کولسیان ۱:۲۸).

3. خدمت به دنیا: بشارت و رحمت.

عیسی به شاگردانش گفت که باید "همهٔ ملتها را شاگرد من سازید" (متی ۲۸:۱۹). این عمل بشارتی اعلام انجیل، خدمت اولیهٔ کلیسا به دنیاست. اما بشارت با خدمت رحمت نیز همراه است، خدمتی که به نام خداوند، شامل مراقبت از فقرا و نیازمندان است. اگرچه تأکید عهدجدید بر کمک مادی به کسانی است که بخشی از کلیسا هستند (اعمال ۱۱:۲۹؛ دوم قرنتیان ۸:۴؛ اول یوحنا ۳:۱۷)، اما همچنان تأیید شده که کمک به غیرایمانداران، حتی اگر با شکرگزاری یا پذیرش پیغام انجیل پاسخ ندهند، درست است. عیسی به ما می‌گوید: "اما شما به دشمنان خود محبت نمایید و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که اجر بزرگ خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود، زیرا *او نسبت به ناسپاسان و خطاکاران مهربان است*. پس همانطور که پدر شما رحیم است، رحیم باشید" (لوقا ٦:٣٥- ٣٦). نکتهٔ این توضیح عیسی این است که ما هم در مهربانی به افراد ناسپاس و خودخواه باید از خدا سرمشق بگیریم.

بعلاوه، ما الگوی عیسی را داریم که سعی نکرد فقط کسانی را شفا دهد که او را به‌عنوان مسیحا پذیرفتند. بلکه وقتی جمعی عظیم به نزدش آمدند، "او دست خود را *بر یک یک آنها* گذاشت و آنها را شفا داد" (لوقا ۴:۴۰). این باید تشویقمان کند که اعمال محبت‌آمیز انجام دهیم و برای شفا و دیگر نیازهای زندگی غیرایمانداران و ایمانداران دعا کنیم. این خدمت رحمت به دنیا می‌تواند شامل شرکت در فعالیتهای مدنی یا تلاش برای تأثیرگذاری در سیاستهای دولتی نیز باشد تا آنها را با

قواعد اخلاقی کتاب مقدس سازگارتر سازد. در بخشهایی که بی‌عدالتی سازمان یافته در برخورد با فقرا و/ یا اقلّیتهای قومی یا مذهبی دیده می‌شود، کلیسا نیز باید دعا کند و- وقتی فرصت دارد- برعلیه این بی‌عدالتی‌ها صحبت کند. همهٔ اینها راه‌هایی برای تکمیل خدمت بشارتی کلیسا به دنیاست و به‌درستی زینت‌بخش انجیلی است که اعلام می‌کند. اما این خدمات رحمت به دنیا هرگز نباید جایگزین بشارت واقعی یا بخشهای دیگر خدمت به خدا و ایمانداران شود که در بالا ذکر شد.

4. متعادل ساختن این اهداف.

بعد از بیان این سه هدف برای کلیسا، شاید یک نفر بپرسد: "کدام مهم‌تر است؟" یا شاید کسی دیگر بپرسد: "آیا ما می‌توانیم یکی از این سه مورد را به‌عنوان موردی که نسبت به بقیه کم‌ارزشتر است، نادیده بگیریم؟"

در پاسخ باید بگوییم هر سه هدف کلیسا، فرمان خداوند در کتاب مقدس است؛ بنابراین هر سه هدف مهم است و هیچ‌یک نمی‌تواند نادیده گرفته شود. در واقع، یک کلیسای قوی، خدمات تأثیرگذاری را در هر سه بخش خواهد داشت. ما باید هشیار باشیم که سعی نکنیم اهداف کلیسا را فقط به یکی از این سه هدف محدود کنیم و بگوییم این باید تمرکز اولیهٔ ما باشد. در واقع، تلاش برای در اولویت گذاشتن یکی از این اهداف، همیشه منجر به نادیده گرفتن دو هدف دیگر خواهد شد.

به هرحال، اولویت‌بندی نسبی این اهداف کلیسایی، برای اشخاص انفرادی، متفاوت از کلیساست. چون ما مانند یک بدن با عطایای روحانی و تواناییهای گوناگون هستیم، پس به‌درستی که بر تحقّق هدفی که با عطایا و علایق خدادادی ارتباط بیشتری دارد، تأکید بیشتری خواهیم کرد. کسی که عطیهٔ بشارت دارد، البته که باید زمانی را به پرستش و مراقبت از ایمانداران دیگر اختصاص دهد، اما شاید نهایتاً بیشترین زمانش را به کار بشارت اختصاص دهد. کسی که رهبر پرستش بااستعدادی است، شاید نهایتاً ۹۰ درصد از زمانش را وقف کلیسا کند تا برای پرستش آماده شده و آن را رهبری کند. این فقط یک واکنش مناسب نسبت به تنوّع عطایایی است که خدا به ما عطا کرده است.

2. سؤالاتی برای مرور

1. آیا تعریف "کلیسا" در این فصل فقط شامل ایمانداران عهدجدید است؟ توضیح دهید.
2. اصطلاح "کلیسای نادیدنی" و "کلیسای مرئی" را تعریف کنید. تشابهات و تفاوتهای آن را بیان کنید.
3. آیا خدا دو نقشهٔ متفاوت برای اسرائیل و کلیسا دارد، یا هر دو باید به‌عنوان یک قوم خدا در نظر گرفته شوند؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید.
4. دو نشانهٔ اولیهٔ یک کلیسای حقیقی چیست؟ چرا این نشانه‌ها مهم هستند؟
5. سه هدف اولیهٔ کلیسا را نام برده و توصیف کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. وقتی شما کلیسا را به‌عنوان مشارکت نادیدنی همهٔ ایمانداران حقیقی در همهٔ دورانها در نظر می‌گیرید، این بر نحوهٔ تفکر شما دربارهٔ خودتان به‌عنوان یک شخص مسیحی چه تأثیری می‌گذارد؟ آیا در اجتماعی که در آن زندگی می‌کنید، در بین ایمانداران واقعی، اتحاد قابل رؤیت وجود دارد (یعنی آیا نشانهٔ مرئی ماهیت حقیقی کلیسای نادیدنی وجود دارد)؟ آیا عهدجدید دربارهٔ اندازهٔ ایده‌آل یک کلیسا صحبت می‌کند؟
2. آیا کلیسای کنونی خود را یک کلیسای حقیقی می‌دانید؟ آیا تابحال عضو کلیسایی بوده‌اید که به نظرتان کلیسای دروغین است؟ با در نظر گرفتن دیدگاه داوری نهایی، عدم بیان

تفکرمان دربارهٔ اینکه کلیساهای غیرایماندار، کلیساهای دروغین هستند، چه خوبی و چه آسیبی را در پی خواهد داشت؟

3. آیا استعاره‌های کلیسا باعث شد برای کلیسایی که اکنون در آن شرکت می‌کنید، ارزش تازه‌ای قائل شوید؟
4. به نظرتان در کدام هدف کلیسا می‌توانید به‌طور تأثیرگذارتری سهیم شوید؟ خدا برای انجام چه هدفی، در دلتان اشتیاق زیادی گذاشته است؟

4. اصطلاحات خاص

بدن مسیح

کلیسا

Ekklesia

کلیسای نادیدنی

نشانه‌های کلیسا

خلوص کلیسا

اتحاد کلیسا

کلیسای مرئی

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

افسسیان ۴:۱۱-۱۳

"او عطایای مختلفی به مردم بخشید یعنی: بعضی را برای رسالت، بعضی را برای پیشگویی کردن و اعلام کلام خدا، بعضی را برای بشارت و بعضی را برای چوپانی و تعلیم برگزید. تا پیروان مسیح را در کاری که برای او انجام می‌دهند آماده سازد تا به این وسیله بدن مسیح را تقویت نمایند. تا ما همه

به آن وحدتی که در ایمان و شناسایی پسر خداست دست یابیم و مطابق آن میزان کاملی که در مسیح یافت می‌شود، به انسانیت کامل برسیم."

ɑ برای مبحث دیدگاه دوران‌گرا که می‌گوید کلیسا و اسرائیل باید به‌عنوان گروههای متمایز در نظر گرفته شوند، به بخش ۵ در زیر مراجعه کنید. در این کتاب، من از نظر غیر دوران‌گرایی برای این سؤال استفاده کرده‌ام، اگرچه باید اشاره کرد که بسیاری از معتقدین به نهضت انجیلی که با اکثر مطالب این کتاب موافق اند، دربارهٔ این سؤال خاص با من اختلاف عقیده خواهند داشت.

2. در واقع، کلمهٔ یونانی *ekklesia*، اصطلاحی که در عهدجدید "کلیسا" ترجمه شده، کلمه‌ای است که سپتواجنت بارها برای ترجمهٔ اصطلاح عهدعتیق *qahal* بکار می‌برد، کلمه‌ای که برای صحبت دربارهٔ "اجتماع" یا "جماعت" قوم خدا بکار می‌رود. *Ekklesia* در سپتواجنت، ٦٩ مرتبه به‌عنوان *qahal* یعنی "جماعت" ترجمه می‌شود. ترجمهٔ دیگری که بارها بکار رفته، *synagoge* است، "کنیسه" یا "جلسه، محل جلسات" (۳۷ مرتبه).

3. کلمهٔ یونانی *ekklesia*، در عهدجدید "کلیسا" ترجمه شده و فقط به معنای "جماعت" است.

4. برای بیانیهٔ اخیر دربارهٔ این دیدگاه، به "بیانیهٔ شبانی کاتولیکها دربارهٔ بنیادگرایی کتاب مقدسی" در اوریجین ۱۷، شمارهٔ ۲۱ (۵ نوامبر ۱۹۸۷): ۳۷٦-۳۷۷ مراجعه کنید.

5. نقل قول از جان کالوین، *مؤسسات مذهب مسیحی*، کتابخانهٔ کلاسیکهای مسیحی، ویرایش: جان تی.مَک نِیل، ترجمه: اِف. اِل. بَتلز، دو جلدی. (Philadelphia: Westminster,1960)، ۱: ۱۰۲۲ (۴,۱,۸).

6. مرجع بالا، ۱: ۱۰۲۲- ۲۳ (۴,۱,۸).

7. گسترده‌ترین الهیات نظام‌مند که بر اساس دیدگاه دوران‌گرا نوشته شده، *الهیات نظام‌مند* لوئیس اِسپِری چَفِر است، ۷ جلدی (Dallas: Dallas Seminary Press, 1947- 48). برای برخورد او با اسرائیل و کلیسا، مخصوصاً به ۴:۴۵-۵۳ مراجعه کنید.

8. به رابرت اِل ساسی، *نمونهٔ دوران‌گرایی تدریجی* (Grand Rapids: Zondervan, 1993) و دارِل اِل. باک و کرِج اِی. بلیزینگ، ویرایش: *دوران‌گرایی تدریجی* (Wheaton, III.: Victor, 1993) مراجعه کنید. همچنین به جان اِس. فِنبِرگ، ویرایش: *پیوستگی و عدم پیوستگی: دیدگاههایی دربارهٔ رابطهٔ بین عهدعتیق و عهدجدید* (Wheaton,III.:Crossway,1988) مراجعه کنید.

9. نقل قول از فیلیپ شَف، *اعتقادات مسیحیت*، ۳ جلدی (Grand Rapids: Baker, 1983, reprint of 1931 edition) ، صفحات ۱۱–۱۲.

10. کالوین، *مؤسسات*، صفحهٔ ۱۰۲۳ (۴,۱,۹).

11. به فصل ۲۲، شمارهٔ ۴ دربارهٔ "هدیهٔ نجات" مراجعه کنید، یک سند عمومی که رهبران کاتولیک رومی متعددی، در اُکتبر ۱۹۹۷، آموزهٔ عادل‌شمردگی فقط به‌وسیلهٔ ایمان را امضاء کردند.

12. حضور رسولان در شورای اورشلیم در اعمال ۱۵ به این معناست که مشایخی که در آنجا حضور داشتند، الگویی فراتر از سطح محلی برای اقتدار مشایخ تعیین نمی‌کنند.

فصل بیست‌و هفتم

تعمید

+ چه کسانی باید تعمید بگیرند؟

+ این چگونه باید انجام شود؟

+ مفهوم آن چیست؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

در این فصل و فصل بعدی، به تعمید و شام خداوند می‌پردازیم، یعنی دو مراسمی که عیسی به کلیسایش فرمان داد که اجرا کنند. اما قبل از رسیدگی به هر یک از آنها باید توجه کنیم که بین پروتستانها اختلاف نظر وجود دارد، حتی در مورد اصطلاح کلی که باید برای آنها بکار رود. چون کلیسای کاتولیک رومی، این دو مراسم را "آیینهای کلیسایی" می‌نامد و تعلیم می‌دهد که این آیینهای کلیسایی *به‌تنهایی فیض* را به مردم *منتقل می‌کنند* (بدون نیاز به ایمان شرکت‌کنندگان)، بعضی از پروتستانها (مخصوصاً تعمیدیها) نمی‌پذیرند که تعمید و شام خداوند را "آیینهای کلیسایی" بدانند. در عوض آنها کلمهٔ *احکام* را ترجیح می‌دهند. به نظر می‌رسد این اصطلاح مناسبی است، چون تعمید و شام خداوند از طرف مسیح "مقرّر" شدند. از طرف دیگر، بقیهٔ پروتستانها، از جمله انگلیکَن، لوتریها و سنتّهای اصلاح‌یافته می‌خواستند از کلمهٔ *آیینهای کلیسایی* برای اشاره به تعمید و شام خداوند استفاده کنند، بدون اینکه از طریق آن، نظر کاتولیک رومی را تأیید کنند.

به نظر نمی‌رسد که در اینجا، در مورد این سؤال که آیا تعمید و شام خداوند را "احکام" بنامیم یا "آیینهای کلیسایی"، نکتهٔ مهمی مورد بحث باشد. چون پروتستانهایی که از هر دو کلمه استفاده می‌کنند، به‌وضوح منظورشان را توضیح می‌دهند، پس این مبحث واقعاً دربارهٔ آموزه نیست، بلکه دربارهٔ مفهوم یک کلمهٔ انگلیسی است. اگر می‌خواهیم به‌وضوح منظورمان را توضیح دهیم، ظاهراً

فرقی نمی‌کند که از کلمهٔ *آیینهای کلیسایی* استفاده کنیم یا نکنیم. در این متن وقتی به تعمید و شام خداوند در تعلیم پروتستان اشاره می‌کنیم، من از "احکام" و "آیینهای کلیسایی" به‌طور تبادل‌پذیر استفاده خواهم کرد و مفهوم‌شان را مترادف با یکدیگر در نظر خواهم گرفت.

پیش از آغاز مبحث‌مان دربارهٔ تعمید باید بدانیم که امروزه و از لحاظ تاریخی، در دیدگاه‌های مسیحیان نهضت انجیلی تفاوت زیادی دربارهٔ این موضوع وجود داشته است. نظر حمایت شده در این کتاب، این است که تعمید، آموزهٔ "اصلی" نیست که پایهٔ جدایی در بین مسیحیان واقعی باشد،[1] اما به هرحال موضوع مهمی در زندگی کلیسایی عادی است و شایسته است که کاملاً به آن توجه کنیم.

نظری که در این فصل حمایت شده، نظر "تعمیدی" است- یعنی *تعمید به‌درستی فقط برای کسانی اجرا می‌شود که اعتراف ایمان معتبری به عیسی مسیح داشته باشند*. در طول این مبحث، به‌طور خاص به نظریهٔ تعمید نوزاد می‌پردازیم، نظری که توسط لوئیس بِرکوف در *الهیات نظام‌مند او حمایت شده*، چون این یک سخنرانی محتاط و مسئولانه دربارهٔ نظریهٔ تعمید نوزاد است و به‌طور گسترده در متن الهیات نظام‌مند استفاده شده است.

الف. شیوه و مفهوم تعمید

عمل تعمید در عهدجدید به یک روش انجام می‌شد: شخص تعمید گیرنده در آب *فرو می‌رفت* یا کاملاً در زیر آب قرار می‌گرفت و بعد دوباره بیرون می‌آمد. بنابراین تعمید به‌وسیلهٔ *فرورفتن* در آب، "شیوه" یا روش تعمید در عهدجدید بود. این به دلایل زیر قابل مشاهده است:

اول: کلمهٔ یونانی *baptizo* یعنی "غوطه‌ور شدن، فروبردن، فرورفتن" چیزی در آب. این مفهوم شناخته شدهٔ رایج و معیاری برای این اصطلاح در ادبیات یونان باستان در داخل و خارج از کتاب مقدس است.[2]

دوم، حالت "فرورفتن" صحیح است و احتمالاً برای این کلمه در عبارات متعدد عهدجدید، مورد نیاز است. در مرقس ۱:۵ (ترجمهٔ قدیم) مردم توسط یحیی "در رود اردن" تعمید می‌یافتند (متن یونانی

en دارد که "در" است، "در کنارِ" یا "کنارِ" یا "نزدیکِ" رود نیست). مرقس هم به ما می‌گوید وقتی عیسی تعمید یافت، "از *آب برآمد*" (مرقس ۱:۱۰، ترجمهٔ قدیم). متن یونانی به‌طور خاص می‌گوید او از آب "بیرون آمد" (*ek*)، نه اینکه از آن جدا شد (این با کلمهٔ یونانی *apo* بیان می‌شد). این حقیقت که یحیی و عیسی وارد رود شده و از آن بیرون آمدند، شدیداً دربارهٔ فرورفتن صحبت می‌کند، چون پاشیدنِ آب یا ریختن آب می‌توانست با ایستادن در کنارِ رود انجام شود، مخصوصاً چون جمع کثیری برای تعمید می‌آمدند. انجیل یوحنا مطالب بیشتری را به ما می‌گوید، اینکه یحیی تعمید دهنده "در عینون، نزدیک سالیم، به تعمید دادن مردم مشغول بود. [چون] در آن ناحیه آب فراوان بود" (یوحنا ۳:۲۳). دوباره "آب زیادی" لازم نیست تا با پاشیدن آب، مردم را تعمید داد، بلکه برای فرورفتن، آب زیاد لازم است (همچنین مراجعه کنید به اعمال ۸:۳۶).

سوم، نماد اتحاد با مسیح در مرگ، تدفین و رستاخیزش، ظاهراً نیازمند تعمید به‌وسیلهٔ فرو رفتن است. پولس می‌گوید: "آیا نمی‌دانید که وقتی ما در پیوستگی با مسیح عیسی تعمید یافتیم، در اتحاد با مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید خود با او دفن شدیم و در مرگش شریک گشتیم تا همان‌طوری که مسیح به‌وسیلهٔ قدرت پُرشکوه پدر، پس از مرگ زنده شد، ما نیز در زندگی نو به سر بریم" (رومیان ۶:۳- ۴). همچنین پولس به کولسیان می‌گوید: "*وقتی شما تعمید گرفتید با مسیح دفن شدید* و نیز در تعمید خود به‌وسیلهٔ ایمان با قدرت خدا که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، *با او قیام کردید*" (کولسیان ۲:۱۲).

اکنون این حقیقت به‌وضوح در تعمید به‌وسیلهٔ فرورفتن، به‌طور نمادین نمایان شده است. وقتی شخص تعمید گیرنده در آب فرو می‌رود، این تصویری از رفتن به درون قبر و دفن شدن است. پس بیرون آمدن از آب، تصویری از برخاستن با مسیح است تا در تازگی حیات گام بردارد. بنابراین تعمید به‌وضوح، مُردن نسبت به روش قدیمی زندگی شخص و برخاستن در زندگی جدید در مسیح است. اما تعمید به‌وسیلهٔ پاشیدن یا ریختن آب، به‌سادگی این حالت نمادین را از دست می‌دهد.

گاهی اوقات مخالفت شده که نکتهٔ ضروری که به‌طور نمادین در تعمید بیان شده، مرگ و رستاخیز با مسیح نیست، بلکه طهارت و پاکسازی از گناهان است. قطعاً درست است که آب، نماد مشخصی از شستن و پاکسازی است و آب تعمید، نمادی از شستن و طهارت از گناهان است و نمادی از مرگ و رستاخیز با مسیح نیز می‌باشد (مقایسه کنید با تیتوس ۳:۵؛ اعمال ۲۲:۱۶).

اما بیان این مطلب که شستن گناهان، تنها چیزی (یا حتی ضروری‌ترین چیز) است که در تعمید نشان داده شده، به تعلیم عهدجدید وفادار نیست. شُستن و مرگ و رستاخیز با مسیح، در تعمید به‌طور نمادین نشان داده شده، اما رومیان ۶:۱-۱۱ و کولسیان ۲:۱۲-۱۱ به‌وضوح بر مردن و برخاستن با مسیح تأکید می‌کنند. حتی شُستن نیز به‌طور مؤثرتری با فرورفتن نمایان می‌شود تا پاشیدن یا ریختن آب، و مرگ و رستاخیز با مسیح، فقط با فرورفتن به‌طور نمادین نمایان می‌شود، نه پاشیدن یا ریختن آب.

پس مفهوم مثبت تعمید چیست؟ در همهٔ مباحثات مربوط به شیوهٔ تعمید و اختلاف نظر دربارهٔ مفهوم اش، مسیحیان به‌راحتی می‌توانند اهمیت و زیبایی تعمید را نادیده بگیرند و به برکت عظیمی که با این مراسم همراه است، بی‌توجهی کنند. حقیقت شگفت‌انگیز مرگ و قیام با مسیح و شسته شدنِ گناهانمان، حقایق بسیار مهم و ابدی هستند و باید فرصتی برای جلال عظیم و ستایش خدا باشد. اگر کلیساها با وضوح بیشتری این حقایق را تعلیم می‌دادند، تعمید، فرصتی برای برکات بیشتر در کلیسا می‌بود.

ب. موضوعات تعمید

الگویی که در بخشهای متعدد عهدجدید آشکار شد، این است که فقط کسانیکه اعتراف ایمان معتبری دارند، باید تعمید یابند. این دیدگاه غالباً "تعمید ایمانداران" نامیده شده، چون معتقد است فقط کسانیکه به مسیح ایمان دارند (یا دقیق‌تر بگوییم، کسانیکه نشانهٔ منطقی از ایمان به مسیح ارائه کرده‌اند) باید تعمید یابند. چون تعمید که *نمادی از آغاز زندگی مسیحی است*، فقط باید به کسانی عطا شود که در واقع، زندگی مسیحی را آغاز کرده‌اند.

1. مبحث عبارات روایتی عهدجدید دربارهٔ تعمید.

نمونه‌های روایتی از کسانیکه تعمید یافتند، پیشنهاد می‌کند که تعمید فقط برای کسانی انجام شد که اعتراف ایمان معتبری ارائه کردند. بعد از موعظهٔ پترس در پنطیکاست می‌خوانیم: "پس *کسانیکه پیام او را پذیرفتند* تعمید یافتند" (اعمال ۴۱:۲). این متن به‌طور خاص می‌گوید تعمید برای کسانی انجام شد که "پیام او را پذیرفتند" و بنابراین برای نجات به مسیح اعتماد کردند. همچنین وقتی فیلیپُس، انجیل را در سامره موعظه کرد، می‌خوانیم: "اما *وقتی* به مژدهٔ فیلیپُس دربارهٔ پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح *ایمان آوردند* مردان و زنان *تعمید یافتند*" (اعمال ۱۲:۸). همچنین وقتی پترس به غیریهودیان در خانهٔ کُرنلیوس موعظه کرد، اجازه داد کسانیکه کلام را *شنیده* و *روح‌القدس را دریافت کردند*، تعمید یابند- یعنی کسانیکه نشانهٔ قانع‌کنندهٔ عمل درونی تولد تازه را داشتند. وقتی پترس موعظه می‌کرد: "روح‌القدس بر همه شنوندگان نازل شد" و پترس و همراهانش "می‌شنیدند که [آنها] به زبانها صحبت می‌کنند و خدا را تمجید می‌نمایند" (اعمال ۴۴:۱۰-۴۶). پاسخ پترس این بود که تعمید برای کسانیکه عمل تولد تازهٔ روح‌القدس را دریافت کرده‌اند، جایز است: "آیا کسی می‌تواند مانع از تعمید این اشخاص در آب بشود؟ مگر نه این است، که ایشان هم مانند ما *روح‌القدس را یافته‌اند*؟" پس امر کرد ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند" (اعمال ۴۷:۱۰-۴۸). نکتهٔ این سه عبارت، این است که تعمید به‌درستی برای کسانی انجام می‌شود که انجیل را پذیرفته و برای نجات به مسیح اعتماد کرده‌اند.

2. استدلال دربارهٔ مفهوم تعمید.

دومین تفکر در استدلال دربارهٔ تعمید ایمانداران، بعد از مفهوم تعمید می‌آید: نماد بیرونی *آغاز* زندگی مسیحی که فقط باید به کسانی داده شود که *نشانهٔ* آغاز زندگی مسیحی را *دارند*. نویسندگان عهدجدید چنان نوشته‌اند که گویی به‌وضوح فرض می‌کردند هرکه تعمید یافته، شخصاً به مسیح اعتماد کرده و نجات را تجربه کرده است. مثلاً پولس می‌گوید: *"زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در برگرفتید"* (غلاطیان ۲۷:۳، ترجمهٔ قدیم). در اینجا پولس فرض می‌کند

که تعمید نشانهٔ بیرونی تولد تازهٔ درونی است. این صرفاً نمی‌تواند برای نوزادان بکار رود- پولس نمی‌توانست بگوید: "زیرا همه *نوزادانی* که در مسیح تعمید یافتند، مسیح را در برگرفتند"، چون نوزادان هنوز ایمان نجات‌بخش یا نشانهٔ تولد تازه را ندارند.[۳]

پولس به این ترتیب در رومیان ۶:۳-۴ می‌گوید: "آیا نمی‌دانید که *وقتی ما در پیوستگی با مسیح عیسی تعمید یافتیم*، در اتحاد با مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید خود با او دفن شدیم و در مرگش شریک گشتیم". آیا پولس می‌توانست این را دربارهٔ نوزادان بگوید؟ آیا می‌توانست بگوید: "همهٔ نوزادانی که در مسیح عیسی تعمید یافتند، در مرگ او تعمید یافتند" و "بنابراین با تعمید خود با او دفن شدند و در مرگش شریک گشتند"؟ اگر پولس نتوانست این چیزها را دربارهٔ نوزادان بگوید، پس کسانیکه از تعمید نوزادان حمایت می‌کنند، باید بگویند مفهوم تعمید برای نوزادان، متفاوت از مفهومی است که پولس می‌گوید: "ما در پیوستگی با مسیح عیسی تعمید یافتیم". کسانیکه دربارهٔ تعمید نوزادان استدلال می‌کنند، در اینجا به چیزی متوّسل می‌شوند که به نظر من، زبان مبهمی است که می‌گوید نوزادان "در عهد" یا "در جماعت عهدی" به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌اند، اما عهدجدید به این شکل دربارهٔ تعمید صحبت نمی‌کند. بلکه می‌گوید همهٔ کسانیکه تعمید یافتند، با مسیح دفن شدند، با او برخاستند و مسیح را در برگرفتند (با کولسیان ۲:۱۲ نیز مقایسه کنید).

3. *گزینهٔ ۱: دیدگاه کاتولیک رومی*

کلیسای کاتولیک رومی تعلیم می‌دهد که تعمید باید برای نوزادان اجرا شود، عملی که غالباً به‌عنوان "مراسم تعمید و مسیحی کردن نوزاد" به آن اشاره می‌شود. دلیلش این است که کلیسای کاتولیک معتقد است که تعمید برای نجات ضروری است و عمل تعمید به‌تنهایی منجر به تولد تازه می‌شود. بنابراین در این دیدگاه، تعمید وسیله‌ای است که کلیسا، فیض نجات‌بخش را به مردم ارزانی می‌کند. و اگر این، یک نوع کانالی برای فیض نجات‌بخش است، پس باید به همهٔ انسانها ارزانی شود.

لادویگ آت در *بنیاد اعتقاد کاتولیک* توضیح می‌دهد که از طریق آیین کلیسایی تعمید، شخص "تولد روحانی می‌یابد".[۴] بعلاوه متذکر می‌شود که تعمید برای نجات ضروری است و باید فقط توسط کشیشان انجام شود.[۵] بعلاوه، اگرچه نوزادان نمی‌توانند خودشان ایمان نجات‌بخش داشته باشند، کلیسای کاتولیک رومی تعلیم می‌دهد که تعمید نوزادان معتبر است، چون "ایمان کلیسا جایگزین ایمانی می‌شود که نوزادان فاقد آن هستند".[۶]

اساس دیدگاه کاتولیک رومی دربارهٔ تعمید معتقد است که آیینهای کلیسایی، بدون ایمانِ شرکت‌کنندگان در این آیینها عمل می‌کند. اگر اینطور است، پس ادامه می‌دهد که تعمید، حتی به نوزادانی که قادر به ایمان داشتن نیستند، فیض عطا می‌کند. معتقدند که آیینهای کلیسایی به‌عنوان *ex opere operato*[۷] ("با اعمال") عمل می‌کنند- یعنی آیینهای کلیسایی در فضیلت واقعی انجام شده، عمل می‌کنند و قدرت آیینهای کلیسایی وابسته به نگرش درونی ایمان در شرکت‌کنندگانش نیست.

در پاسخ به این تعلیم کاتولیک رومی باید به یاد داشته باشیم که اصلاحات پروتستان به این مسأله می‌پرداخت. نگرانی شدید مارتین لوتر این بود که تعلیم دهد نجات فقط به ایمان وابسته است، نه به ایمان بعلاوهٔ اعمال. اما اگر تعمید و شرکت در آیینهای کلیسایی دیگر برای نجات ضروری است، چون برای دریافت فیض نجات‌بخش ضروری است، پس نجات واقعاً بر پایهٔ ایمان بعلاوهٔ اعمال است. برخلاف این، پیغام واضح عهدجدید این است که عادل‌شمردگی فقط با ایمان است. "زیرا به‌سبب فیض خداست که شما *از راه ایمان* نجات یافته‌اید و این کار شما نیست بلکه بخشش خداست. این نجات *نتیجهٔ اعمال شما نیست*، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به خود فخر کند" (افسسیان ۲:۸-۹). بعلاوه، "*عطای* خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیحْ عیساست" (رومیان ۶:۲۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

استدلال کاتولیک رومی که تعمید برای نجات ضروری است، بسیار شبیه به استدلال مخالفان پولس در غلاطیه است که گفتند ختنه برای نجات ضروری است. پاسخ پولس این است که کسانیکه

خواهان ختنه هستند، "انجیل دیگری" را موعظه می‌کنند (غلاطیان ۱:٦). او می‌گوید: "همهٔ آنانی که به اطاعت از شریعت تکیه می‌کنند لعنت شدند" (غلاطیان ۳:۱۰) و به تندی با کسانیکه سعی می‌کنند نوعی اطاعت را به پیش نیاز عادل‌شمردگی بی‌افزایند، صحبت می‌کند: "همه شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته‌اید" (غلاطیان ۵:۴، ترجمهٔ قدیم). بنابراین باید نتیجه‌گیری کنیم که هیچ کاری برای نجات ضروری نیست. بنابراین تعمید برای نجات ضروری نیست.

اما اول پترس ۳:۲۱ چه می‌شود، جاییکه پترس می‌گوید: *"تعمید... اکنون شما را نجات می‌بخشد"*؟ آیا این حمایت آشکار از دیدگاه کاتولیک رومی نیست که تعمید به‌تنهایی فیض نجات‌بخش را به دریافت کنندگانش عطا می‌کند؟[۸] خیر، چون وقتی پترس از این عبارت استفاده می‌کند، در همان جمله به توضیحش ادامه داده و می‌گوید دقیقاً منظورش از این مطلب چیست. او می‌گوید تعمید، شما را نجات می‌بخشد، "*منظور من شستشوی کثافات بدنی نیست*" (یعنی نه به‌عنوان یک عمل بیرونی و جسمانی که کثافات جسم را می‌شوید-این بخشی نیست که شما را نجات می‌دهد)، *"بلکه تعهدِ وجدانی پاک است به خدا"* (ترجمهٔ هزارهٔ نو) (یعنی به‌عنوان یک عمل درونی و تبادل روحانی بین خدا و آن شخص، این تبادل با مراسم بیرونی تعمید، به‌طور نمادین نمایان می‌شود). ما می‌توانستیم بیانیهٔ پولس را اینطور بیان کنیم: "اکنون تعمید، شما را نجات می‌دهد- نه مراسم بیرونی و جسمانی تعمید، بلکه واقعیت درونی و روحانی که با تعمید نمایان می‌شود". به این ترتیب، پترس با هر دیدگاهی دربارهٔ تعمید که قدرت نجات‌بخش خودکار را به مراسم جسمانی نسبت می‌دهد، مخالفت می‌کند.

درنتیجه، تعالیم کاتولیک رومی که می‌گوید تعمید برای نجات ضروری است، اینکه عمل تعمید به‌تنهایی فیض نجات‌بخش را ارزانی می‌کند و بنابراین به‌درستی تعمید برای نوزادان اجرا می‌شود، با توجه به تعالیم عهدجدید، قانع‌کننده نیست.

4. گزینهٔ ۲: دیدگاه پروتستان دربارهٔ تعمید نوزادان.

برخلاف نظریهٔ تعمیدی که در بخشهای آغازین این فصل از آن دفاع شد و دیدگاه کاتولیک رومی که اکنون مورد بحث قرار گرفت، یک دیدگاه مهم دیگر این است که تعمید به‌درستی برای *همهٔ نوزادانِ والدین ایماندار* اجرا می‌شود. این دیدگاه متداول بسیاری از گروه‌های پروتستان است (مخصوصاً پرزبیتریها و کلیساهای اصلاح‌یافته). گاهی اوقات این دیدگاه، به‌عنوان استدلال عهد برای تعمید نوزادان شناخته شده است. آن را استدلال "عهد" می‌نامند، چون بر این اساس است که نوزادانی که در خانوادهٔ ایماندار متولد می‌شوند را به‌عنوان بخشی از "جماعت عهدی" قوم خدا می‌دانند. کلمهٔ *paedobaptism* یعنی عمل تعمید نوزادان (پیشوند *paedo*- یعنی "بچه" و برگرفته از کلمهٔ یونانی *pais*، "بچه" است). من اول از استدلالهای لوئیس بِرکوف استفاده می‌کنم، او به‌وضوح توضیح داده و به‌خوبی از نظریهٔ تعمید نوزادان دفاع می‌کند.

این استدلال که نوزاد ایمانداران باید تعمید بگیرند، در ابتدا بر سه نکته تکیه می‌کند:

الف. نوزادان در عهدعتیق ختنه می‌شدند.

ختنه در عهدعتیق نشانهٔ ظاهری ورود به جماعت عهدی یا جماعت قوم خدا بود. ختنه برای همهٔ مردان اسرائیلی در زمانیکه هشت روزه بودند، اجرا می‌شد.

ب. تعمید موازی با ختنه است.

در عهدجدید، تعمید نشانهٔ ظاهری ورود به جماعت عهدی است. بنابراین تعمید همتای ختنه در عهدجدید است. درنتیجه تعمید باید برای همهٔ نوزادانِ والدین ایماندار اجرا شود. دریغ کردن این مزیت از آنها به معنای محروم کردن آنها از امتیاز و منفعتی است که به‌حقّ به آنها تعلّق دارد- *نشانهٔ* تعلّق داشتن به جماعت قوم خدا، یعنی "جماعت عهدی". توازی بین ختنه و تعمید، به‌وضوح در کولسیان ۲ دیده می‌شود: "شما نیز در پیوستگی با او *سنت [ختنه] شده‌اید*، سنتی که به دست انسان صورت نگرفته است بلکه به‌وسیلهٔ سنت مسیح که قطع طبیعت نفسانی است به عمل می‌آید. *وقتی شما تعمید گرفتید با مسیح دفن شدید* و نیز در تعمید خود به‌وسیلهٔ ایمان با قدرت خدا که

مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، با او قیام کردید" (کولسیان ۲:۱۱-۱۲). در اینجا گفته شده که پولس ارتباط آشکاری بین ختنه و تعمید ایجاد می‌کند.

پ. تعمید اهل خانه.

حمایت دیگر برای عمل تعمید نوزادان در "تعمید اهل خانه"، در اعمال و رسالات گزارش شده که به‌طور خاص تعمید اهل خانهٔ لیدیه (اعمال ۱۶:۱۵)، خانوادهٔ زندانبان فیلیپیان (اعمال ۱۶:۳۳) و اهل خانهٔ استیفان (اول قرنتیان ۱:۱۶) است. همچنین ادعا کرده‌اند که اعمال ۲:۳۹ که اعلام برکت موعود انجیل "برای شما و فرزندان شما" است، از این عمل حمایت می‌کند.

در پاسخ به این استدلالها برای تعمید نوزادان، نکات زیر را می‌توان بیان کرد:

1. قطعاً به‌درستی تعمید و ختنه از جهات بسیار شبیه هستند، اما نباید فراموش کنیم که به‌طرز مهمی نماد چیزهای متفاوت هستند.

عهد قدیم، یک *روش جسمانی و ظاهری برای ورود* به "جماعت عهدی" داشت. کسی که از والدین یهودی متولد می‌شد، یک یهودی می‌شد. بنابراین همهٔ مردان یهودی ختنه می‌شدند. ختنه، محدود به کسانی نبود که واقعاً زندگی روحانی درونی داشتند، بلکه *برای همهٔ کسانی بود که در بین قوم اسرائیل زندگی می‌کردند*. خدا گفت: "هر فرزند ذکوری از شما باید ختنه شود... هر پسر-هشت روزه‌ای از شما باید ختنه شود، هر فرزند ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه‌زاد، خواه زرخریدی که از فرزندان شخص بیگانه باشد و نه از نسل تو؛ *خواه خانه‌زادِ تو و خواه زرخریدِ تو*، باید حتماً ختنه شود" (پیدایش ۱۷:۱۰-۱۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

نه‌تنها نسل جسمانی قوم اسرائیل، بلکه غلامانی که توسط آنها خریداری شده و با آنها زندگی می‌کردند نیز باید ختنه می‌شدند (مراجعه کنید به پیدایش ۱۷:۲۳؛ مقایسه کنید با یوشع ۵:۴). حیات روحانی درونی یا فقدان آن، هیچ تغییری در ختنه ایجاد نمی‌کرد.

ما باید بدانیم که ختنه برای همهٔ مردانی بود که در قوم اسرائیل زندگی می‌کردند، اگرچه ختنهٔ واقعی یک چیز درونی و روحانی است: "ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف" (رومیان ۲:۲۹،

ترجمهٔ قدیم). بعلاوه، پولس در عهدجدید صریحاً اظهار می‌کند: "زیرا همه که از اسرائیل‌اند، اسرائیلی نیستند" (رومیان ۹:۶، ترجمهٔ قدیم). اما اگرچه در زمان عهدعتیق (و به‌طور کامل‌تر در زمان عهدجدید) به واقعیت روحانی درونی که ختنه نشانهٔ آن بود، پی بردند، تلاش نمی‌کردند که ختنه را فقط به کسانی محدود کنند که قلبشان از لحاظ روحانی ختنه شده و ایمان نجات‌بخش واقعی داشتند. حتی در بین مردان بالغ نیز ختنه برای همه بود، نه فقط کسانیکه نشانهٔ ایمان درونی را داشتند.

2. اما در عهد تازه، شرایط بسیار متفاوت است.

عهدجدید دربارهٔ یک "جماعت عهدی" متشکّل از ایمانداران و فرزندان غیرایماندارشان و خویشاوندان و غلامانی که در بین آنها زندگی می‌کنند، صحبت نمی‌کند. در کلیسای عهدجدید تنها سؤال مهم این است که آیا شخص ایمان نجات‌بخش دارد و از لحاظ روحانی به بدن مسیح، یعنی کلیسای حقیقی ملحق شده است. تنها "جماعت عهدی" موردنظر، *کلیساست*، یعنی مشارکت نجات‌یافتگان.

اما چگونه کسی عضو کلیسا می‌شود؟ روشهای ورود به کلیسا، *داوطلبانه*، *روحانی* و *درونی* است. شخص با تولد دوباره و ایمان نجات‌بخش، عضو کلیسای حقیقی می‌شود، نه با تولد جسمانی. این حاصل عمل ظاهری نیست، بلکه حاصل ایمان درونی در دل شخص است. قطعاً درست است که تعمید نشانهٔ ورود به کلیساست، اما به این معناست که فقط باید برای کسانی باشد که *نشانهٔ* عضویت در کلیسا را *دارند*، فقط کسانیکه ایمان به مسیح را اعلام می‌کنند.

این تغییر در نحوهٔ ورود جماعت عهدی در عهدعتیق (تولد جسمانی در ملت اسرائیل) و عهدجدید (تولد روحانی در کلیسا) موازی با تغییرات متعدد در عهد قدیم و جدید است. عهد قدیم یک معبد واقعی داشت که اسرائیل برای پرستش به آنجا می‌رفتند، اما در عهد جدید ایمانداران به‌صورت معبد روحانی بنا می‌شوند (اول پترس ۵:۲). ایمانداران عهد قدیم قربانیهای جسمانی حیوانات و محصولات را بر روی یک مذبح می‌گذاشتند، اما ایمانداران عهد جدید "قربانی‌های روحانی را که در

نظر خدا پسندیده است، به‌وسیلهٔ عیسی مسیح" تقدیم می‌کنند (اول پترس ۵:۲؛ مقایسه کنید با عبرانیان ۱۳:۱۵-۱۶).

ما در این مقایسه و بسیاری از مقایسات دیگر، حقیقتِ تمایز مورد تأکید پولس بین عهد قدیم و عهد جدید را می‌بینیم. عناصر جسمانی و اعمال عهد قدیم "فقط سایهٔ آن واقعیتی است که قرار است بیاید"، اما واقعیت حقیقی، آن "اصل"، در رابطهٔ عهد جدید که در مسیح داریم، یافت می‌شود (کولسیان ۲:۱۷). بنابراین با تغییر در نظامی که نوزادان (مذکر) به‌طور خودکار در عهد قدیم ختنه می‌شدند، سازگار است، چون نسل جسمانی و حضور جسمانیشان در جماعت قوم یهود به این معنا بود که عضو آن جماعت بودند، جماعتی که برای ورود به آن ایمان لازم نبود. اما در عهد جدید جایز است که نوزادان تعمید نیابند و تعمید فقط برای کسانی است که نشانهٔ ایمان نجات‌بخش واقعی را دارند، چون عضویت در کلیسا بر اساس یک واقعیت روحانی درونی است، نه نسل جسمانی.

3. نمونه‌های تعمید اهل خانه در عهدجدید، واقعاً یک امر بنیادین در ارائهٔ نظرات نیست.

وقتی با دقت بیشتر به نمونه‌های واقعی می‌پردازیم، می‌بینیم که در تعدادی از آنها نشانه‌های ایمان نجات‌بخش در همهٔ تعمید یافتگان دیده می‌شود. مثلاً به‌درستی که خانوادهٔ زندانبان فیلیپی تعمید یافتند (اعمال ۱۶:۳۳)، اما این هم درست است که پولس و سیلاس "پیام خداوند را به او و جمیع *اهل خانه‌اش* رسانیدند" (اعمال ۱۶:۳۲). اگر کلام خداوند به جمیع اهل خانه اعلام شد، پس این پیش‌فرض وجود دارد که همهٔ افراد به اندازهٔ کافی بالغ بودند که کلام را درک کنند و ایمان آورند. بعلاوه، ما می‌خوانیم که بعد از تعمید این خانواده، زندانبان فیلیپی "و *تمام اهل خانه‌اش* از اینکه به خدا ایمان آورده بودند *بی‌نهایت شاد گشتند*" (اعمال ۱۶:۳۴). پس ما نه‌تنها تعمید خانوادگی را داریم، بلکه پذیرش خانوادگی کلام خدا و شادی خانوادگی در ایمان به خدا را هم داریم. این حقایق به‌شدّت پیشنهاد می‌کنند که کلّ اهل خانه به‌طور انفرادی به مسیح ایمان آوردند.

با توجه به این حقیقت که پولس "خانوادهٔ استیفان" را تعمید داد (اول قرنتیان ۱:۱۶)، باید توجه کنیم که پولس در پایان اول قرنتیان می‌گوید: "خانوادهٔ استیفان را می‌شناسید و می‌دانید که آنها

اولین ایمانداران یونان بودند که خود را وقف خدمت به مقدسین نمودند" (اول قرنتیان ۱۵:۱۶). پس آنها نه‌تنها تعمید یافتند؛ بلکه ایمان آورده و به ایمانداران دیگر خدمت می‌کردند. دوباره نمونهٔ *تعمید اهل خانه* نشاندهندهٔ *ایمان اهل خانه* است.

از بین همهٔ نمونه‌های "تعمید اهل خانه" در عهدجدید، تنها نمونه‌ای که نشانهٔ ایمان اهل خانه را ندارد، در اعمال ۱۴:۱۶-۱۵ است که دربارهٔ لیدیه می‌گوید: "خداوند قلب او را باز کرد تا تعلیم پولُس را بپذیرد و هنگامی که او و خانواده‌اش تعمید گرفتند...". این متن صرفاً شامل اطلاعاتی نیست که نشان دهد نوزادانی در خانه‌اش بودند یا خیر. این مبهم است و قطعاً نشانهٔ مهمی برای تعمید نوزادان نیست. این باید به‌عنوان چیزی بدون نتیجهٔ قطعی در نظر گرفته شود.

4. استدلال دیگر در مخالفت با نظریهٔ تعمید نوزادان، زمانی می‌تواند بیان شود که این سؤال ساده را بپرسیم: "تعمید چه *کار* می‌کند؟" به عبارت دیگر می‌توانیم بپرسیم: "این در واقع چه کار می‌کند؟ چه منافعی دارد؟"

کاتولیکهای رومی پاسخ واضحی برای این سؤال دارند: تعمید *منجر به وقوع* تولد تازه می‌شود. تعمیدیها یک پاسخ واضح دارند: تعمید، *نماد* این حقیقت است که تولد دوبارهٔ درونی رُخ داده است. اما تعمید نوزادان نمی‌تواند این پاسخها را بپذیرد. آنها نمی‌خواهند بگویند تعمید منجر به تولد دوباره می‌شود و نمی‌توانند بگویند (دربارهٔ نوزادان) این نماد تولد دوباره‌ای است که رخ خواهد داد.[۹] ظاهراً تنها راه چاره این است که بگوییم این نمادی از تولد دوباره است که در آینده رخ خواهد داد، وقتی نوزاد به اندازهٔ کافی بزرگ شد که ایمان نجات‌بخش داشته باشد. اما حتی این هم درست نیست، چون مطمئن نیستیم که این نوزاد در آینده تولد دوباره خواهد یافت- بعضی از نوزادانی که تعمید یافتند، هرگز بعداً ایمان نجات‌بخش را نمی‌پذیرند. پس به نظر می‌رسد صحیح‌ترین توضیح دربارهٔ نماد تعمید برای تعمید نوزادان، *تولد دوبارهٔ احتمالی در آینده* است. این منجر به وقوع تولد دوباره نمی‌شود و نماد تولد دوبارهٔ واقعی نیست؛ بنابراین، باید به‌عنوان نماد تولد دوبارهٔ احتمالی در یک زمانی در آینده در نظر گرفته شود.

اما در اینجا واضح است که مفهوم تعمید برای معتقدین به تعمید نوزدان نسبتاً متفاوت از مفهوم عهدجدید است. عهدجدید هرگز تعمید را نماد تولد دوبارهٔ احتمالی در آینده در نظر نمی‌گیرد. نویسندگان عهدجدید نمی‌گویند: "آیا کسی می‌تواند مانع از تعمید این اشخاص در آب شود، کسانیکه احتمالاً یک روزی نجات خواهند یافت؟" (مقایسه کنید با اعمال ۴۷:۱۰)، یا "همه شما که در مسیح تعمید یافتید، احتمالاً یک روز مسیح را در برخواهید گرفت" (مقایسه کنید با غلاطیان ۲۷:۳، ترجمهٔ قدیم)، یا "آیا نمی‌دانید که وقتی ما در پیوستگی با مسیح عیسی تعمید یافتیم، احتمالاً یک روزی در اتحاد با مرگ او تعمید خواهیم یافت؟" (مقایسه کنید با رومیان ۳:٦). صرفاً عهدجدید دربارهٔ تعمید چنین چیزی را نمی‌گوید. تعمید در عهدجدید نشانهٔ تولد دوباره یافتن، طهارت از گناه و آغاز زندگی مسیحی است. ظاهراً مناسب است که این نشانه را برای کسانی نگه داریم که نشان می‌دهند این واقعاً در زندگیشان حقیقت دارد.

5. نهایتاً کسانیکه از تعمید ایمانداران طرفداری می‌کنند، غالباً نگران عواقب عملی تعمید نوزادان هستند.

آنها استدلال می‌کنند که عمل تعمید نوزادان در زندگی واقعی کلیسا بارها باعث شده که کسانیکه در نوزادی تعمید یافته‌اند، فرض کنند که تولد دوباره یافته‌اند و درنتیجه ضرورت نیاز به ایمان شخصی به مسیح را احساس نمی‌کنند. پس از چندین سالها، احتمالاً این تمایل منجر به حضور اعضای *غیرایماندار* در "جماعت عهدی" می‌شود- اعضایی که واقعاً اعضای کلیسای مسیح نیستند. البته این باعث نمی‌شود که کلیساهایی که نوزادان را تعمید می‌دهند، کلیساهای دروغین باشند، اما آن را کلیسایی با خلوص کمتر می‌سازد که بارها با تمایل به آموزهٔ آزاد اندیش یا انواع دیگر بی‌ایمانی که بخش تولد تازه نیافته وارد عضویت کرده‌اند، خواهد جنگید.

پ. تأثیر تعمید

ما در بالا استدلال کردیم که تعمید، نماد تولد تازه یا تولد روحانی است. اما آیا این فقط یک نماد است؟ یا به طریقی، "وسیلهٔ فیض" نیز می‌باشد، یعنی طریقی که روح‌القدس بکار می‌برد تا مردم را

برکت دهد؟ ظاهراً درست است که بگوییم وقتی تعمید به‌درستی انجام می‌شود، البته که برای ایمانداران منافع روحانی نیز دارد. یعنی برکت لطف خدا که با اطاعت حاصل می‌شود و همچنین خوشی حاصل از اعلام عمومی ایمان شخص و اطمینان از تصویر جسمانی واضح مرگ و قیام با مسیح و شسته شدن گناهان. قطعاً خداوند تعمید را به ما داد تا ایمانمان را تقویت و تشویق کند-و این باید برای همهٔ تعمیدیافته‌گان و ایماندارانی باشد که شاهد تعمید هستند.

ج. ضرورت تعمید

وقتی متوجه می‌شویم عیسی (متی ۱۹:۲۸) و رسولان (اعمال ۳۸:۲) فرمان تعمید را دادند، نباید بگوییم تعمید برای نجات *ضروری* است.[۱۰] در بالا، در پاسخ به دیدگاه کاتولیک رومی دربارهٔ تعمید، تا حدودی به این سؤال پرداختیم. بیان اینکه تعمید یا هر عمل دیگری برای نجات *ضروری* است، به این معناست که بگوییم ما فقط با ایمان عادل شمرده نمی‌شویم، بلکه با ایمان بعلاوهٔ "اعمال" خاص، یعنی عمل تعمید، عادل شمرده می‌شویم. پولس رسول با این ایده که تعمید برای نجات ضروری است، مخالف بود، با همان شدتی که با ایدهٔ ختنه برای نجات ضروری است، مخالف بود (مراجعه کنید به غلاطیان ۱:۵-۱۲).

کسانیکه استدلال می‌کنند تعمید برای نجات ضروری است، غالباً به مرقس ۱٦:۱٦ اشاره می‌کنند: "*کسی که ایمان می‌آورد و تعمید می‌گیرد، نجات می‌یابد*، اما کسی که ایمان نیاورد، از او باز خواست می‌شود". اما پاسخ آشکار این است که فقط بگوییم این آیه دربارهٔ کسانیکه *ایمان می‌آورند و تعمید نمی‌یابند*، چیزی نمی‌گوید. این آیه فقط دربارهٔ موارد کلی صحبت می‌کند، بدون اینکه به‌طور دقیق و جزئی، شرایط مورد نیاز برای یک مورد غیرعادی دربارهٔ کسی که ایمان دارد و تعمید نیافته را بیان کند. اما قطعاً نباید این آیه اجباراً بکار گرفته شده و بگوییم دربارهٔ چیزی صحبت می‌کند که هرگز مورد نظرش نبوده است.[۱۱]

نمونهٔ واضح‌تر، بیانیهٔ عیسی به دزد در حالِ مرگ بر روی صلیب بود: "امروز با من در فردوس خواهی بود" (لوقا ۴۳:۲۳). این دزد نمی‌توانست قبل از مرگ بر روی صلیب تعمید یابد، اما قطعاً آن روز

نجات یافت. بعلاوه، نمی‌توان با این استدلال که این دزد بر اساس عهد قدیم (عهدی که تعمید برای نجات ضروری نبود) نجات یافت، از این نکته اجتناب کرد، چون عهد جدید با مرگ عیسی قابل اجرا شد (مراجعه کنید به عبرانیان ۹:۱۷) و عیسی *پیش از* این دو دزدی که با او مصلوب شدند، مُرد (مراجعه کنید به یوحنا ۱۹:۳۲- ۳۳).

دلیل دیگر برای عدم ضرورت تعمید برای نجات، این است که عادل‌شمردگی ما از گناهان، در هنگام ایمان نجات‌بخش واقع می‌شود، نه در تعمید آب که معمولاً بعداً انجام می‌شود.[۱۲] اما اگر شخص در هنگام ایمان نجات‌بخش، عادل شمرده شده و گناهانش تا ابد آمرزیده شده، پس تعمید برای بخشش گناهان و اعطای حیات روحانی جدید ضروری نیست.[۱۳]

پس تعمید برای نجات ضروری نیست. اما برای اطاعت از مسیح ضروری است، چون او فرمان داده هرکه به او ایمان می‌آورد، تعمید یابد.

چ. سنّ تعمید

کسانیکه با استدلالهای تعمید ایمانداران قانع شده‌اند، باید بپرسند: "کودکان باید در چند سالگی تعمید یابند؟"

صریح‌ترین پاسخ این است که باید به اندازهٔ کافی بزرگ باشند که اعتراف ایمان *معتبری* داشته باشند. غیرممکن است که بتوان سنّ دقیقی را تعیین کرد که برای همهٔ کودکان بکار رود، اما وقتی والدین نشانهٔ قانع‌کنندهٔ حیات روحانی واقعی و درجاتی از درکِ مفهوم اعتماد به مسیح را می‌بینند، در این صورت، تعمید جایز است. البته این نیازمند مدیریت محتاطانهٔ کلیسا و توضیح خوب والدین در خانه‌هایشان است. سنّ دقیق تعمید، از یک بچه به بچهٔ دیگر متفاوت خواهد بود و رهبران کلیسا نیز می‌توانند راهنمایی حکیمانه را دربارهٔ آنچه به نظرشان برای کلیسایشان مناسب است، ارائه کنند.

2. سؤالاتی برای مرور

1. در عهدجدید، تعمید چگونه اجرا می‌شد؟ با این سه نشانه از پاسختان حمایت کنید:
   - مفهوم کلمه‌ای که در کتاب مقدس به‌عنوان *تعمید دادن* ترجمه شده است.
   - مراجع کتاب مقدسی
   - نماد تعمید
2. چه کسانی باید تعمید یابند؟ از شواهد کتاب مقدسی و مفهوم تعمید در پاسختان استفاده کنید.
3. کلیسای کاتولیک رومی تعلیم می‌دهد که تعمید برای نجات ضروری است و عمل تعمید به‌تنهایی منجر به تولد دوباره می‌شود. این با دیدگاه تعمید که در این فصل حمایت شد، چه فرقی دارد؟
4. برخلاف دیدگاه کاتولیک رومی، دیدگاه پروتستان در تعمید نوزادان تعلیم نمی‌دهد که تعمید در واقع، نوزادان را نجات می‌دهد. در این دیدگاه، هدف از تعمید چیست؟ چه تفاوتهایی بین ختنه در عهد قدیم و تعمید در عهد جدید می‌بینید؟
5. اگر تعمید برای نجات ضروری نیست، پس آیا واقعاً مهم است که ایمانداران تعمید یابند؟ توضیح دهید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا شما تعمید یافته‌اید؟ چه زمانی؟ اگر به‌عنوان ایماندار تعمید یافته‌اید، این تعمید بر زندگی مسیحیتان چه تأثیری گذاشت (اگر تأثیری گذاشت)؟ اگر در نوزادی تعمید یافتید، آگاهی از تعمیدتان چه تأثیری بر تفکرتان داشت، وقتی بالاخره متوجه شدید که در نوزادی تعمید یافته‌اید؟

2. درنتیجهٔ مطالعهٔ این فصل، کدام جوانب مفهوم تعمید برای شما ارزشمندتر است (اگر موردی هست)؟ شما مایل اید کدام جنبه از مفهوم تعمید در کلیسایتان با وضوح بیشتری تعلیم داده شود؟
3. وقتی در کلیسایتان تعمید اجرا می‌شود، آیا این زمانی برای شادی و ستایش خداست؟ به نظرتان در آن لحظه برای تعمید گیرنده چه اتفاقی می‌افتد (اگر چیزی اتفاق می‌افتد)؟ به نظرتان باید چه اتفاقی بی‌افتد؟
4. آیا شما درنتیجهٔ مطالعهٔ این فصل، دیدگاه‌تان دربارهٔ تعمید نوزاد در مقابل تعمید ایمانداران را اصلاح کردید؟ به چه طریقی؟
5. چگونه تعمید می‌تواند کمک مؤثری برای بشارت در کلیسایتان باشد؟ آیا شما عملکرد آن را به این طریق دیده‌اید؟

4. اصطلاحات خاص

اعلام ایمان معتبر

تعمید ایمانداران

جماعت عهدی

Ex opere operato

فرو رفتن

تعمید نوزاد

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

رومیان ۶:۳-۴

"آیا نمی‌دانید که وقتی ما در پیوستگی با مسیح عیسی تعمید یافتیم، در اتحاد با مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید خود با او دفن شدیم و در مرگش شریک گشتیم تا همان‌طوری که مسیح به‌وسیلهٔ قدرت پُرشکوه پدر، پس از مرگ زنده شد، ما نیز در زندگی نو به سر بریم".

---

1. برای مبحث آموزه‌های بزرگ و کوچک به فصل ۱ مراجعه کنید. همهٔ مسیحیان با دیدگاه من که می‌گویم این یک آموزهٔ کوچک است، موافق نیستند. بسیاری از مسیحیان در نسلهای گذشته جفا دیده و حتی کشته شدند، چون با جایگاه رسمی کلیسا و اجرای تعمید نوزدان مخالفت کردند. برای آنها، این مسأله صرفاً یک مراسم نبود؛ بلکه حقّ برخورداری از کلیسای ایمانداران بود، کلیسایی که به‌طور خودکار همهٔ کسانی راکه در یک منطقهٔ جغرافیایی متولد می‌شدند، نمی‌پذیرفت. با در نظر داشتن این موضوع، مجادلهٔ تعمید شامل تفاوت زیادی در ماهیت کلیساست: آیا شخص با تولد در خانوادهٔ ایماندار، عضو کلیسا می‌شود یا با اعلام داوطلبانهٔ ایمان؟

شد پس *قاموس یونانی-انگلیسی*، ویرایش نهم. هنری لیدِل، رابرت اِسکات، اِچ. اِس. جونز، آر. مَک کِنزی. آکسفورد: انتشارات کلارِندون، ۱۹۴۰، صفحهٔ ۳۰۵: "غوطه‌ور شدن"؛ مجهول، "غرق شدن". همچنین قاموس یونانی- انگلیسی عهدجدید و دیگر ادبیات مسیحی اولیه. ویرایش والترِ بوئِر. تجدید نظر و اصلاح‌یافته توسط Wm.Arndt, F. Gingrich, F.Danker. شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۹، صفحهٔ ۱۳۱: "فرو بردن، فرو رفتن"، و وسط، "فرو بردن خود، شستن (در ادبیات غیرمسیحی نیز "غوطه‌ور شدن، غرق شدن، خیساندن، مستغرق کردن").

3. به این معنا نیست که استدلال کنیم هیچ نوزادی نمی‌تواند تولد دوباره بیابد (مراجعه کنید به بالا، فصل ۱۳)، بلکه فقط می‌گوییم پولس هیچ پایهٔ الهیاتی نداشت که بگوید همهٔ نوزادان تعمید یافته، زندگی مسیحی را آغاز کرده‌اند. او در غلاطیان ۲۷:۳، ترجمهٔ قدیم، دربارهٔ "همه شما که در مسیح تعمید یافتید"، صحبت می‌کند.

4. لادویگ آت، *بنیاد اعتقاد کاتولیک*، ویرایش: جیمز کانُن بَستیبِل، ترجمه: پاتریک لینک، ویرایش چهارم (St. Louis: Herder, 1955) صفحهٔ ۳۵۰.

5. مرجع بالا، صفحهٔ ۳۵۶.

6. مرجع بالا، صفحهٔ ۳۵۹.

7. مرجع بالا، صفحات ۳۲۹-۳۳۰.

8. این پاراگراف با اقتباس از وِین گرادِم، *اولین رسالهٔ پترس* است (Leicester: Inter-Varsity and Grand Rapids: Eerdmans, 1988) صفحات ۱۶۳-۱۶۵ و با کسب اجازه استفاده شده است.

9. به هرحال بعضی از پروتستانها که نوزادان را تعمید می‌دهند، *فرض* خواهند کرد که تولد دوباره اتفاق افتاده (و نشانهٔ آن بعداً دیده خواهد شد). عده‌ای دیگر، از جمله بسیاری از اسقفی‌ها و لوتریها می‌گویند تولد دوباره در تعمید اتفاق می‌افتد.

10. در اینجا من نه‌تنها با تعلیم کاتولیک رومی اختلاف نظر دارم، بلکه با تعلیم فرقه‌های متعدد پروتستان نیز اختلاف نظر دارم که تعلیم می‌دهند که به‌نوعی، تعمید برای نجات ضروری است. اگرچه تفاوتهای ظریفی در تعلیم‌شان وجود دارد، اما این نظریهٔ مورد اعتقاد بسیاری از اسقفی‌ها، بسیاری از لوتریها و کلیساهای مسیح است.

11. بعلاوه، مشکوک است که این آیه باید در حمایت از یک نظریهٔ الهیاتی بکار رود، چون بسیاری از دست‌نوشته‌های باستانی این آیه را ندارند (یا مرقس ۲۰-۱۶:۹) و به احتمال زیاد این آیه در انجیلی که مرقس در ابتدا نوشت، نبود.

12. به مبحث عادل‌شمردگی در فصل ۲۲ مراجعه کنید.

13. برای مبحث تولد دوباره، به فصل ۲۰ مراجعه کنید.

فصل بیست‌و هشتم

شام خداوند

+ مفهوم شام خداوند چیست؟

+ چگونه باید برگزار شود؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

خداوند عیسی، دو حکم (یا آیین کلیسایی) را بنیان نهاد که باید توسط کلیسا رعایت شود. فصل قبلی دربارهٔ *تعمید* صحبت کرد، حکمی که هر کس فقط یکبار به نشانهٔ آغاز زندگی مسیحیش اجرا می‌کند. این فصل دربارهٔ *شام خداوند* صحبت می‌کند، حکمی که باید بارها در سراسر زندگی مسیحیمان به‌عنوان نشانه‌ای از ادامهٔ مشارکت با مسیح رعایت شود.

الف. خوردن در حضور خدا: یک برکت خاص در سراسر کتاب مقدس

عیسی، شام خداوند را اینطور بنیان نهاد:

> "غذا هنوز تمام نشده بود، که عیسی نان را برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: "بگیرید و بخورید، این است بدن من". آنگاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: "همهٔ شما از این بنوشید زیرا این است خون من که اجرای عهد و پیمان نو را تأیید می‌کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می‌شود. بدانید که من دیگر از میوهٔ تاک نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدرم تازه بنوشم" (متی ۲۶:۲۶-۲۹).

پولس به سنتّی که دریافت کرد (اول قرنتیان ۲۳:۱۱)، این جملات را می‌افزاید: "این پیاله همان عهد و پیمان نوی است که با خون من بسته می‌شود. هرگاه این را می‌نوشید به یاد من بنوشید" (اول قرنتیان ۲۵:۱۱).

آیا پیشینهٔ این مراسم در عهدعتیق است؟ اینطور به نظر می‌رسد، چون نمونه‌های خوردن و نوشیدن در حضور خدا، در عهد قدیم نیز موجود بود. مثلاً وقتی قوم اسرائیل در مقابل کوه سینا اردو زدند، بعد از اینکه خدا ده فرمان را به آنها داده بود، خدا رهبران اسرائیل را فراخواند که به بالای کوه رفته و با او ملاقات کنند: "موسی با هارون، ناداب، ابیهو و هفتاد نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل بالای کوه رفتند و خدای بنی‌اسرائیل را دیدند... *خدا را دیدند... خوردند و نوشیدند*" (خروج ۲٤:۹-۱۱).

بعلاوه، هر سال قوم اسرائیل باید ده‌یک (یک دهم) همهٔ محصولاتشان را تقدیم می‌کردند. بعد شریعت موسی به‌طور خاص گفت: "*در حضور یهوه خدایتان*، در آن مکان که او برمی‌گزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، *ده‌یکِ غلّه و شراب و روغن، و نخست زاده‌های رمه و گلهٔ خویش را بخورید*، تا بیاموزید که در همهٔ روزهای زندگی از یهوه خدایتان بترسید... شما و اهل خانهٔ شما در آنجا *به حضور یهوه خدایتان بخورید و شادی کنید*" (تثنیه ۱٤:۲۳، ۲٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

اما قبل از آن هم خدا، آدم و حوا را در باغ عدن گذاشت و فراوانی آن را به آنها بخشید تا بخورند (غیر از میوهٔ درخت شناخت نیک و بد). چون هیچ گناهی در آن شرایط نبود و خدا آنها را برای مشارکت با خود و جلال دادن خود آفریده بود، هر غذایی که آدم و حوا خوردند، ضیافتی در حضور خداوند بود.

وقتی بعدها مشارکت در حضور خدا به‌وسیلهٔ گناه از بین رفت، خدا همچنان اجازه داد مردم در حضورش غذا بخورند (از جمله ده‌یک میوه‌هایی که در بالا ذکر شد). این غذاها احیای نسبی مشارکتی بود که آدم و حوا قبل از سقوط در نزد خدا لذت می‌بردند، اگرچه به‌وسیلهٔ گناه معیوب شده بود. اما مشارکتِ خوردن در حضور خداوند که در شام خداوند از آن برخوردار می‌شویم، خیلی بهتر است. غذاهای قربانی عهدعتیق دائماً به این حقیقت اشاره می‌کردند که بهای گناه هنوز پرداخت نشده بود، چون قربانیها هر ساله تکرار می‌شدند و منتظر مسیحایی بودند که بیاید و گناه را بردارد (مراجعه کنید به عبرانیان ۱۰:۱-۴). به هرحال شام خداوند به ما یادآوری می‌کند که عیسی کاملاً بهای گناهانمان را پرداخت، پس حالا در حضور خداوند با شادی عظیم می‌خوریم.

اما حتی شام خداوند نیز منتظر غذای مشارکتی شگفت‌انگیزتر در حضور خدا در آینده است، وقتی مشارکت در باغ عدن احیا می‌شود و حتی خوشی عظیم‌تری خواهد بود، زیرا کسانیکه در حضور خداوند می‌خورند، گناهکارانِ آمرزیده شده خواهند بود که عدالت شان تأیید شده و دیگر هرگز نمی‌توانند گناه کنند. عیسی با اشاره به این خوردن در حضور خدا که در آینده است، می‌گوید: "بدانید که من دیگر از میوهٔ تاک نخواهم نوشید *تا روزی که آن را با شما* در پادشاهی پدرم *تازه بنوشم*" (متی ۲۹:۲٦). در مکاشفه دربارهٔ شام عروسی برّه با صراحت بیشتری با ما صحبت می‌کند: "سپس فرشته به من گفت: "این را بنویس، خوشا به حال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت می‌شوند" (مکاشفه ۹:۱۹). این زمان خوشی عظیم در حضور خداوند خواهد بود، همچنین زمان حُرمت و حیرت در نزد او.

پس، از پیدایش تا مکاشفه، هدف خدا این بوده که قومش را به مشارکت با خود وارد کند و یکی از خوشیهای عظیم تجربهٔ این مشارکت، این حقیقت است که ما می‌توانیم در حضور خداوند بخوریم و بنوشیم. خوب است که امروزه کلیسا حسّ زنده‌تری را از حضور خدا در شام خداوند به یاد آورد.

ب. مفهوم شام خداوند

مفهوم شام خداوند پیچیده، غنی و کامل است. چیزهای متعددی در شام خداوند، به‌طور نمادین نشان داده شده و تأیید شده است.[1]

1. مرگ مسیح.

وقتی ما در شام خداوند شرکت می‌کنیم، این نمادی از مرگ مسیح است، چون اعمال ما تصویری از مرگ او را به ما نشان می‌دهند. وقتی نان را پاره می‌کنیم، این نمادی از پاره شدن بدن مسیح است؛ و وقتی پیاله ریخته می‌شود، این نمادی از ریختن خون مسیح برای ماست. به همین دلیل شرکت در شام خداوند نیز یک نوع اعلامیه است: "زیرا تا وقت آمدن خداوند هرگاه این نان را بخورید و پیاله را بنوشید، *مرگ او را اعلام می‌کنید*" (اول قرنتیان ۲٦:۱۱).

2. مشارکت ما در مزایای مرگ مسیح.

عیسی به شاگردانش فرمان داد: "بگیرید و بخورید، این است بدن من" (متی ۲۶:۲۶). درحالیکه شخصاً به طرف پیاله رفته و آن را برای خود برمی‌داریم، هر یک از ما با این عمل اعلام می‌کنیم: "من مزایای مرگ مسیح را برای خود می‌گیرم". این کار، نمادی از این حقیقت است که در مزایای حاصل از مرگ عیسی برای خود، شرکت کرده یا شریک می‌شویم.

3. تغذیهٔ روحانی.

همانطور که غذای عادی، بدن جسمانی ما را تغذیه می‌کند، نان و شراب در شام خداوند نیز ما را تغذیه می‌کند. اما اینها تصویری از تغذیهٔ روحانی و خوراکی است که مسیح به جان ما می‌دهد- به‌درستی که مراسمی که عیسی بنیان نهاد، ذاتاً برای تعلیم این موضوع به ما تنظیم شده است. عیسی گفت: "یقین بدانید اگر بدن پسر- انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود زندگی ندارید. هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، زندگی ابدی دارد و من در روز آخرت او را زنده خواهم ساخت. زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است. هر که جسم مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من ساکن است و من در او. همانطوری که پدر زنده مرا فرستاد و من بوسیلهٔ پدر زنده هستم، هر که مرا بخورد به‌وسیلهٔ من زنده خواهد ماند" (یوحنا ۶:۵۳-۵۷).

قطعاً عیسی دربارهٔ خوردن جسم و خون واقعی خود صحبت نمی‌کند. اما اگر دربارهٔ خوردن و نوشیدن واقعی صحبت نمی‌کند، پس حتماً مشارکت روحانی در مزایای فدیه را که او حاصل می‌کند، در نظر دارد. این تغذیهٔ روحانی برای جان ما بسیار ضروری است و با شرکت در شام خداوند، به‌طور نمادین نشان داده شده و تجربه می‌شود.

4. اتحاد ایمانداران.

وقتی مسیحیان با هم در شام خداوند شرکت می‌کنند، این نشانهٔ واضحی از اتحادشان با یکدیگر است. در واقع، پولس می‌گوید: "*همان طوری که یک نان وجود دارد، ما نیز اگرچه بسیاریم یک بدن هستیم* زیرا همهٔ ما در خوردن یک نان شریک هستیم" (اول قرنتیان ۱۰:۱۷).

وقتی این چهار چیز را در کنار هم می‌گذاریم، به بعضی از مفاهیم غنی شام خداوند پی می‌بریم. من با شرکت در آن، به حضور مسیح می‌روم؛ به یاد می‌آورم که او برای من مُرد؛ در مزایای مرگ او شرکت می‌کنم؛ تغذیهٔ روحانی دریافت می‌کنم؛ و با همهٔ ایمانداران دیگری که در این شام شرکت می‌کنند، متحد می‌شوم. این چه دلیل بزرگی برای شکرگزاری و خوشی در شام خداوند است!

اما علاوه بر این حقایقی که آشکارا در شام خداوند نشان داده می‌شود، این حقیقت که مسیح این مراسم را برای ما بنیان نهاده، به این معناست که او به‌وسیلهٔ آن، چیزهای خاصی را نیز به ما وعده داده یا تأیید می‌کند. وقتی در شام خداوند شرکت می‌کنیم، باید مکرّراً دو تأیید مسیح برای خود را به یاد آوریم:

5. مسیح، محبتش را نسبت به من تأیید می‌کند.

این حقیقت که من می‌توانم در شام خداوند شرکت کنم- به‌درستی که عیسی *از من دعوت می‌کند*- یادآوری زنده و اطمینان قابل رؤیت از این است که عیسی مسیح *مرا* فرداً و شخصاً دوست دارد. من با شرکت در شام خداوند، مکرّراً از محبت شخصی مسیح نسبت به خودم مطمئن می‌شوم.

6. مسیح تأیید می‌کند که همهٔ برکات نجات برای من کنار گذاشته شده است.

وقتی من با دعوت مسیح در شام خداوند شرکت می‌کنم، این حقیقت که او مرا به حضورش دعوت کرده، به من اطمینان می‌دهد که او برکات فراوان برای من دارد. در واقع من در این شام، پیشاپیش از ضیافت عظیم پادشاه می‌خورم و می‌نوشم. من به‌عنوان عضو خانوادهٔ *ابدی* او در ضیافت اش می‌نشینم. وقتی خداوند مرا در این ضیافت می‌پذیرد، به من اطمینان می‌دهد که در همهٔ برکات زمینی و آسمانی نیز از من استقبال خواهد کرد، مخصوصاً در شام بزرگ عروسی برّه که در آنجا مکانی برای من نگه داشته است.

7. من ایمانم را به مسیح تأیید می‌کنم.

نهایتاً وقتی نان و پیاله را برای خود می‌گیرم، با این عمل خود اعلام می‌کنم: "خداوند عیسی، من به تو نیاز دارم و اعتماد دارم که گناهانم را ببخشی و به جانم، حیات و سلامتی بخشی، چون فقط با

بدنِ پاره شده و خون ریخته شدهٔ تو می‌توانم نجات یابم". در واقع وقتی با خوردن نان، در پاره کردن آن شرکت می‌کنم و با نوشیدن از پیاله، در ریختن آن شرکت می‌کنم، مکرّراً اعلام می‌کنم که گناهانم، بخشی از دلیل رنج کشیدنِ عیسی و مرگش بود. به این ترتیب، غم و اندوه، خوشی، شکرگزاری و محبت عمیق به مسیح، به فراوانی در زیبایی شام خداوند آمیخته شده است.

پ. مسیح چگونه در شام خداوند حضور دارد؟

1. دیدگاه کاتولیک رومی: تبدل جوهر.

بر اساس تعلیم کلیسای کاتولیک رومی، نان و شراب در عشاء ربّانی، *واقعاً* به بدن و خون مسیح *تبدیل می‌شود*.[۲] این زمانی است که کشیش در مراسم عشاء ربّانی می‌گوید: "این بدن من است". به محض اینکه کشیش این را می‌گوید، نان بالا برده شده (برافراشته شده) و ستایش می‌شود. عمل برافراشتنِ نان و اعلام اینکه این بدن مسیح است، فقط می‌تواند توسط کشیش انجام شود.

وقتی این اتفاق می‌افتد، مطابق تعلیم کاتولیک رومی، فیض به افراد حاضر در مراسم عطا می‌شود *ex opere operato*، یعنی "با عملی که اجرا شد"[۳]، اما میزان فیض توزیع شده، متناسب با گرایش درونی دریافت کنندگان فیض است.[۴] بعلاوه، هر بار که عشاء ربّانی برگزار می‌شود، قربانی مسیح (به‌نوعی) تکرار می‌شود و کلیسای کاتولیک مراقب است که تأیید کند این یک قربانی واقعی است، اگرچه با قربانی مسیح بر روی صلیب یکی نیست.

با توجه به قربانی واقعی مسیح در عشاء ربّانی، لادویگ آت در *بنیاد اعتقاد کاتولیک*، این تعلیم را می‌دهد:

> عشاء ربّانی، یک قربانی حقیقی و شایسته است. (صفحهٔ ۴۰۲)
>
> هدف این قربانی در عشاء ربّانی، با هدف آن در صلیب یکی است؛ اولاً جلال یافتن خداوند و دوماً کفّاره، شکرگزاری و درخواست. (صفحهٔ ۴۰۸)
>
> به‌عنوان یک قربانی که برای از بین بردن خشم و خشنود ساختن بود... قربانی عشاء ربّانی بر بخشش گناهان و مجازات گناهان تأثیر می‌گذارد؛ به‌عنوان قربانی برای درخواست...

اعطای هدایای مافوق طبیعی و طبیعی را حاصل می‌کند. قربانی عشاء ربّانی که برای از بین بردن خشم و خشنود ساختن بود، چنانکه شورای ترنت صریحاً اظهار کرده، نه صرفاً برای زندگان، بلکه برای جانهای بیچاره در برزخ نیز می‌تواند ارائه شود. (صفحات ۴۱۲-۴۱۳).

در پاسخ به تعلیم کاتولیک رومی دربارهٔ شام خداوند باید گفت که اولاً این ویژگی نمادین بیانیهٔ عیسی را که اعلام کرد "این بدن من است" یا "این خون من است"، تشخیص نمی‌دهد. عیسی بارها وقتی دربارهٔ خودش صحبت می‌کرد، به‌طور نمادین صحبت کرد. مثلاً گفت: "*من تاک حقیقی هستم*" (یوحنا ۱۵:۱) یا "*من در هستم*، هرکه به‌وسیلهٔ من وارد شود نجات می‌یابد" (یوحنا ۱۰:۹) یا "*من آن نانی هستم* که از آسمان نازل شده است" (یوحنا ۴۱:٦). به همین ترتیب وقتی عیسی می‌گوید: "این بدن من است"، منظورش به‌طور نمادین است، نه واقعی، حقیقی، جسمانی. در واقع وقتی او با شاگردانش نشسته و نان را گرفته بود، نان در دستانش بود، اما متمایز از بدنش بود و البته که این برای شاگردان یک امر آشکار بود. آنها طبیعتاً بیانیهٔ عیسی را به‌طور نمادین درک می‌کردند. همچنین وقتی عیسی گفت: "*این پیاله عهد و پیمان نو* است در خون من که برای شما ریخته می‌شود" (لوقا ۲۰:۲۲)، قطعاً منظورش این نبود که این پیاله واقعاً عهد جدید بود، بلکه این پیاله *نشاندهندهٔ* عهد جدید بود.

بعلاوه، دیدگاه کاتولیک رومی، تعلیم واضح عهدجدید دربارهٔ *قطعیت* و *کمال* قربانی مسیح را که یکبار برای همیشه برای گناهان ما انجام شد، درک نمی‌کند. کتاب عبرانیان بارها بر آن تأکید کرده و می‌گوید: "*نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند*، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛ زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک *مرتبه* در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد... همچنین مسیح نیز چون یک *بار* قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید" (عبرانیان ۲۵:۹-۲۸، ترجمهٔ قدیم). از زمان اصلاحات، بیان اینکه قربانی مسیح ادامه می‌یابد یا در عشاء ربّانی تکرار می‌شود،

یکی از مخالفت‌آمیزترین آموزه‌های کاتولیک رومی از دیدگاه پروتستانها بوده است. وقتی درمی‌یابیم که قربانی مسیح برای گناهانمان، تمام و کامل شد *("تمام شد"*، یوحنا ۱۹:۳۰؛ مقایسه کنید با عبرانیان ۱:۳)، اطمینان زیادی به ما می‌دهد که جزای *همهٔ* گناهانمان پرداخت شد و نیازی نیست قربانی دیگری داده شود. اما ایدهٔ تداوم قربانی مسیح، این اطمینان را از بین می‌برد که مسیح این جزا را پرداخته و خدای پدر آن را پذیرفته و "هیچ محکومیتی" برای ما نیست (رومیان ۸:۱).

2. دیدگاه لوتریها: "در، با، و تحتِ عنوان".

مارتین لوتر دیدگاه کاتولیک رومی دربارهٔ شام خداوند را رد کرد، با این حال تأکید کرد که عبارتِ "این بدن من است"، باید به‌نوعی به‌عنوان یک بیانیهٔ واقعی در نظر گرفته شود. نتیجه‌گیری او این نبود که نان واقعاً به بدن جسمانی مسیح *تبدیل می‌شود*، بلکه بدن جسمانی مسیح "در، با، و تحتِ عنوان" نان، در شام خداوند *حاضر است*. این عناصر به بدن و خون مسیح تبدیل نمی‌شوند، بلکه بدن و خون مسیح به این عناصر تبدیل می‌شوند. گاهی اوقات نمونهٔ ارائه شده، این است که بگویید بدن مسیح در نان حضور دارد، همانطور که آب در اسفنج حضور دارد- آب، همان اسفنج نیست، اما "در، با، و تحتِ عنوان" یک اسفنج حضور دارد و هر جاییکه این اسفنج باشد، آب هم هست. نمونه‌های دیگری که ارائه شده، خاصیت آهنربایی در آهنربا یا حضور جان در بدن است. عبارتی که شاید از این نظریه حمایت کند، اول قرنتیان ۱۰:۱۶ است: "و نانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟" (ترجمهٔ قدیم).

در پاسخ به دیدگاه لوتریها می‌توان گفت که این هم درک نمی‌کند که عیسی دربارهٔ واقعیت *روحانی* صحبت می‌کند، اما وقتی می‌گوید: "این بدن من است"، از عناصر *مادی* برای تعلیم به ما استفاده می‌کند. ما نباید این را واقعی‌تر از بیانیهٔ مشابه آن در نظر بگیریم که می‌گوید: *"این پیاله عهد و پیمان نو است* در خون من که برای شما ریخته می‌شود" (لوقا ۲۲:۲۰). در واقع، لوتر واقعاً به هیچ عنوان به‌طور واقعی با کلمات عیسی عادلانه برخورد نمی‌کند. بِرکوف به‌درستی در مخالفت می‌گوید لوتر واقعاً کاری می‌کند که کلمات عیسی این مفهوم را داشته باشند: "این به همراه بدنم می‌آید"[۵].

در این مورد بهتر است دوباره یوحنا ٦:٢٧-٥٩ را بخوانید که پیش‌زمینه نشان می‌دهد عیسی به‌طور واقعی و جسمانی دربارهٔ نان صحبت می‌کند، اما دائماً آن را از لحاظ واقعیت روحانی توضیح می‌دهد.

3. *اعتقادِ بقیهٔ پروتستانها: حضور نمادین و روحانی مسیح.*

جان کالوین و دیگر اصلاحگرایان در تمایز با مارتین لوتر استدلال کرده‌اند که نان و شراب در شام خداوند به بدن و خون مسیح تبدیل نشد و به‌نوعی، بدن و خون مسیح را شامل نشد. بلکه نان و شراب *نمادی* از بدن و خون مسیح است و اینها نشانهٔ مرئی از این حقیقت است که مسیح حضور واقعی داشت.[٦] کالوین گفت:

> با نشان دادن یک نماد، آن چیز نیز نشان داده می‌شود. چون تا زمانیکه منظور شخص، فریبکار خواندن خدا نباشد، هرگز جرأت نمی‌کند که بگوید او یک نماد پوچ را تعیین کرده... و شخص دیندار به هر طریقی باید این قانون را رعایت کند: هر وقت نمادی را که خداوند تعیین کرده، می‌بیند، باید فکر کند و قانع شود که حقیقت این چیزی که نشان داده شده، واقعاً در آنجا حاضر است. چرا خداوند باید نماد بدنش را در دست شما بگذارد، مگر اینکه بخواهد شما را از یک مشارکت حقیقی در آن مطمئن سازد؟[٧]

با این حال کالوین مراقب بود که متفاوت از تعلیم کاتولیک رومی (گفت نان به بدن مسیح تبدیل می‌شود) و تعلیم لوتریها (گفت نان شامل بدنِ مسیح بود) عمل کند.

> اما ما باید این حضور مسیح در شام را طوری ثابت کنیم که او را به عنصر نان متصل نکند و در نان محصور نکند، و به هیچ شکلی او را محدود نکند (همهٔ این چیزهایی که به‌وضوح از جلال آسمانی او می‌کاهد).[٨]

امروزه اکثر پروتستانها می‌گویند علاوه بر این حقیقت که نان و شراب نمادی از بدن و خون مسیح است، وقتی ما در نان و شراب شرکت می‌کنیم، مسیح هم از لحاظ *روحانی* به‌طور خاص حضور *دارد*. به‌درستی که عیسی وعده داد در هر زمان در پرستش ایمانداران حضور داشته باشد: "زیرا

هرجا که دو یا سه نفر بنام من جمع شوند، من آنجا در میان آنها هستم" (متی ۱۸:۲۰). و اگر او مخصوصاً در جمع مسیحیان برای پرستش حضور دارد، پس انتظار خواهیم داشت که به‌طور خاص در شام خداوند نیز حاضر باشد. ما در شام *او*، با او ملاقات می‌کنیم، شامی که او در آن حاضر می‌شود تا خود را به ما تقدیم کند. وقتی نان و شراب را در حضور مسیح دریافت می‌کنیم، در او و همهٔ منافع او شرکت می‌کنیم. ما با شکرگزاری "در قلبمان از او تغذیه می‌کنیم". به‌درستی که حتی بچه‌ای که مسیح را می‌شناسد، این موضوع را بدون اینکه کسی به او بگوید، درک خواهد کرد و انتظار خواهد داشت که برکت خاصی را در طول این مراسم از خداوند دریافت کند، چون مفهوم آن در عمل خوردن و نوشیدن نهادینه شده و تفکیک‌ناپذیر است. اما نباید بگوییم مسیح بدون ایمان شخصی‌مان حضور دارد، بلکه او در آنجا مطابق ایمانمان به او با ما ملاقات کرده و ما را برکت می‌دهد.

پس مسیح چگونه حضور دارد؟ قطعاً حضور نمادین مسیح است، اما یک حضور روحانی واقعی نیز می‌باشد و یک برکت روحانی واقعی در این مراسم وجود دارد.

چ. چه کسانی باید در شام خداوند شرکت کنند؟

با وجود تفاوتهای موجود در بعضی از جوانب شام خداوند، اکثر پروتستانها موافق اند که اول *فقط ایمانداران به* مسیح باید در آن شرکت کنند، چون این نشانهٔ مسیحی بودن و تداوم زندگی مسیحی است. پولس هشدار می‌دهد کسانیکه بدون شایستگی می‌خورند و می‌نوشند، با عواقب جدّی مواجه می‌شوند: "زیرا هر که بدون تشخیصِ بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند" (اول قرنتیان ۱۱:۲۹-۳۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

دومین خصوصیت برای شرکت، *خودآزمایی* است: "بنابراین اگر کسی بطور ناشایست نان را بخورد و پیاله را بنوشد، نسبت به بدن و خون خداوند مرتکب خطا خواهد شد. *بنابراین هرکس خود را بیازماید، آن وقت از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد*، زیرا کسی که معنی و مفهوم بدن مسیح را

درک نکند و از آن بخورد و بنوشد، با خوردن و نوشیدن آن خود را ملامت می‌سازد" (اول قرنتیان ۱۱:۲۷-۲۹). در پیش‌زمینهٔ اول قرنتیان ۱۱، پولس قرنتیان را به‌خاطر عمل خودخواهانه و بی‌ملاحظه‌شان در هنگام جمع شدن به‌عنوان یک کلیسا توبیخ می‌کند: "وقتی دور هم جمع می‌شوید، برای خوردن شام خداوند نیست، زیرا در هنگام خوردن هر کسی با عجله شام خود را می‌خورد و درنتیجه عده‌ای گرسنه می‌مانند در حالی که دیگران مست می‌شوند" (اول قرنتیان ۱۱:۲۰-۲۱). این به ما کمک می‌کند که بفهمیم منظور پولس از کسانیکه "بدون تشخیصِ بدن" می‌خورند و می‌نوشند، چیست (اول قرنتیان ۱۱:۲۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو). مشکل قرنتس این نبود که نان و پیاله را که نشاندهندهٔ بدن و خون خداوند است، درک نمی‌کردند- آنها قطعاً این را می‌دانستند. بلکه مشکل، عمل خودخواهانه و بی‌ملاحظه‌شان نسبت به یکدیگر، در زمان شرکت در شام خداوند بود. آنها ماهیت حقیقی کلیسا را به‌عنوان یک *بدن* درک نمی‌کردند یا "تشخیص" نمی‌دادند. این تفسیرِ "بدون تشخیصِ بدن"، با آنچه که قبل از این، پولس دربارهٔ کلیسا به‌عنوان یک بدن در مسیح ذکر کرد، حمایت می‌شود، یعنی در اول قرنتیان ۱۰:۱۷: "همان طوری که یک نان وجود دارد، ما نیز اگرچه بسیاریم یک *بدن* هستیم زیرا همهٔ ما در خوردن یک نان شریک هستیم". پس عبارت "بدون تشخیصِ بدن"، یعنی "عدم درک اتحاد و وابستگی افراد کلیسا، که همان بدن مسیح است". این یعنی وقتی در شام *خداوند* شرکت می‌کنیم، به فکر برادران و خواهرانمان نباشیم، در شامی که باید شخصیت او را منعکس کنیم.

پس مفهومِ "بطور ناشایست" خوردن و نوشیدن چیست (اول قرنتیان ۱۱:۲۷)؟ شاید در ابتدا فکر کنیم این کلمات فقط محدود و وابسته به رفتارمان در هنگام خوردن و نوشیدن نان و شراب است. اما وقتی پولس دربارهٔ شرکت کردن به‌طور ناشایست توضیح می‌دهد، این شامل "بدون تشخیصِ بدن" است، او نشان می‌دهد که باید به همهٔ روابط مان در بدن مسیح فکر کنیم: آیا طوری عمل می‌کنیم که صریحاً اتحاد یک نان و یک بدن را نشان نمی‌دهد، بلکه عدم اتحاد را نشان می‌دهد؟ آیا طوری عمل می‌کنیم که قربانی فداکارانهٔ خداوندمان را اعلام نمی‌کند، بلکه دشمنی و

خودخواهی را اعلام می‌کند؟ پس به‌طور گسترده، "هر کس خود را بیازماید" یعنی باید بپرسیم آیا روابط مان در بدن مسیح، در واقع انعکاسی از شخصیت خداوندی است که در آنجا با او ملاقات می‌کنیم و نماینده‌اش هستیم.

در این مورد، تعلیم عیسی دربارهٔ حضور یافتن برای پرستش به‌طور کلی نیز باید ذکر شود: "پس اگر هدیهٔ خود را به قربانگاه ببری و در آنجا به خاطر بیاوری که برادرت از تو شکایتی دارد، هدیه خود را پیش قربانگاه بگذار و اول برو با برادر خود آشتی کن و آنگاه برگرد و هدیه خویش را تقدیم کن"(متی ۲۳:۵-۲۴). در اینجا عیسی به ما می‌گوید هرگاه برای پرستش حاضر می‌شویم، باید مطمئن باشیم که روابط مان با دیگران درست است و اگر اینطور نیست، باید به‌سرعت برای اصلاح‌شان اقدام کنیم و بعد برای پرستش خدا حاضر شویم. این نصیحت باید به‌طور خاص در زمانیکه برای شام خداوند حاضر می‌شویم، بکار رود.

چ. سؤالات دیگر

چه کسی باید شام خداوند را اجرا کند؟ کتاب مقدس برای این سؤال هیچ تعلیم صریحی نمی‌دهد، پس خودمان باید تصمیم بگیریم چه عمل حکیمانه و شایسته‌ای به نفع ایمانداران کلیساست. برای جلوگیری از سوءاستفاده در شام خداوند، یک رهبر مسئول باید مسئولیت اجرای آن را برعهده گیرد، اما نباید اینطور به نظر برسد که کتاب مقدس می‌خواهد فقط روحانیون گماشته شده یا کارمندان برگزیدهٔ کلیسا آن را انجام دهند. البته در شرایط عادی، کشیش یا رهبران دیگری که معمولاً در جلسات پرستشی کلیسا خدمت می‌کنند، به‌درستی در عشاء ربّانی نیز خدمت خواهند کرد. همچنین شاید بعضی از کلیساها احساس کنند که عملکرد رهبری کلیسا به‌وضوح به توزیع این عناصر متصل است و آنها خواهان ادامهٔ این محدودیت در عمل‌شان هستند. اما غیر از اینها، به نظر می‌رسد هیچ دلیلی ندارد که فقط کارمندان یا رهبران یا مردان، این عناصر را توزیع کنند. اگر به‌عنوان نمونه، زنان و مردان در توزیع عناصرِ شام خداوند کمک کنند، آیا این به‌طور واضح‌تر، اتحاد و برابری روحانی ما در مسیح را اعلام نمی‌کند؟

شام خداوند چند وقت یکبار باید برگزار شود؟ کتاب مقدس چیزی به ما نمی‌گوید. عیسی فقط گفت: "هرگاه این نان را بخورید و پیاله را بنوشید..." (اول قرنتیان ۱۱:۲۶). در اینجا به‌درستی می‌توانیم به حکم پولس دربارهٔ جلسات پرستشی نیز توجه کنیم: "باید همه بجهت بنا بشود" (اول قرنتیان ۱۴:۲۶، ترجمهٔ قدیم). در واقع، اکثر کلیساها در طول تاریخ کلیسا، هر هفته که ایمانداران با هم جمع می‌شدند، شام خداوند را برگزار می‌کردند. اما در بسیاری از گروههای پروتستان، از زمان اصلاحات، تعداد دفعات برگزاری شام خداوند کاهش یافته است- گاهی اوقات یکبار در ماه یا دو بار در ماه، یا در بسیاری از کلیساهای اصلاح‌یافته، فقط چهار بار در سال است. اگر شام خداوند طوری برنامه‌ریزی شده، توضیح داده شده و اجرا شود که زمانی برای خودآزمایی، اعتراف، شکرگزاری و ستایش باشد، پس به نظر نمی‌رسد اجرای یکبار در هفته، بیش از حدّ باشد و قطعاً اجرای مکرّر آن می‌تواند "برای بنا" باشد.

2. سؤالاتی برای مرور

1. چرا تعمید فقط یکبار توسط ایماندار انجام می‌شود، درحالیکه شام خداوند بارها در طول زندگی ایمانی اجرا می‌شود؟
2. حداقل چهار چیز را که نماد شام خداوند است، نام ببرید.
3. به نکات زیر دربارهٔ دیدگاه کاتولیک رومی دربارهٔ تبدل جوهر پاسخ دهید:
   - در واقع نان و شراب در شام خداوند به بدن و خون مسیح تبدیل می‌شود.
   - عشاء ربّانی، به‌نوعی تکرار مرگ مسیح و یک قربانی واقعی است.
4. در دیدگاهی که اکثر پروتستانها، غیر از لوتریها به آن اعتقاد دارند، عناصر شام خداوند، با بدن و خون مسیح چه ارتباطی دارند؟ در این دیدگاه، مسیح چگونه در شام خداوند حضور دارد؟
5. چه کسانی باید در شام خداوند شرکت کنند؟ چرا خودآزمایی برای شرکت‌کنندگان در شام خداوند مهم است؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. درنتیجهٔ مطالعهٔ این فصل، کدام نمادهای شام خداوند به‌طرز جدیدی در فکرتان مورد تأکید قرار گرفتند؟ آیا اکنون بعد از مطالعهٔ این فصل، بیش از قبل مشتاق هستید که در شام خداوند شرکت کنید؟ چرا؟
2. اکنون به چه شکل متفاوتی در شام خداوند شرکت خواهید کرد (اگر موردی هست)؟ اکنون کدام نمادِ شام خداوند برای زندگی مسیحیتان بسیار دلگرم‌کننده است؟
3. قبلاً در کلیسایتان، کدام دیدگاه ماهیت حضور مسیح در شام خداوند را به شما تعلیم داده بودند؟ اکنون دیدگاهتان چیست؟
4. آیا روابط شخصی درهم‌شکسته‌ای هست که باید قبل از حضور در شام خداوند آنها را اصلاح کنید؟
5. آیا کلیسایتان باید دربارهٔ ماهیت شام خداوند در بعضی از قسمتها تعالیم بیشتری بدهد؟ این قسمتها چیست؟

4. اصطلاحات خاص

مشارکت
آیین عشاء ربّانی
"در، با، و تحتِ عنوانِ"
شام خداوند
بدون تشخیصِ بدن
حضور روحانی
حضور نمادین
تبدل جوهر

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

اول قرنتیان ۱۱:۲۳-۲۶

"تعالیمی را که به شما دادم، از خود خداوند گرفتم و آن این بود که عیسی خداوند در شبی که تسلیم دشمنان شد، نان را گرفت و بعد از شکرگزاری آن را پاره کرده گفت: "این است بدن من برای شما. این را به یاد من بجا آورید." همان□طور پس از شام پیاله را نیز برداشته گفت: "این پیاله همان عهد و پیمان نوی است که با خون من بسته می‌شود. هرگاه این را می‌نوشید به یاد من بنوشید. زیرا تا وقت آمدن خداوند هرگاه این نان را بخورید و پیاله را بنوشید، مرگ او را اعلام می‌کنید".

---

1. هفت نکتهٔ زیر برگرفته از لوئیس بِرکوف، *الهیات نظام‌مند*است (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979) صفحات ۶۵۰-۶۵۱.
2. کلمهٔ *عشاء ربّانی Eucharist* یعنی شام خداوند. این برگرفته از کلمهٔ یونانی *eucharistia* "شکرگزاری کردن" است. اصطلاح *Eucharist* غالباً توسط کاتولیکهای رومی و اخیراً توسط اسقفیها نیز بکار رفته است. اصطلاح *عشاء ربّانی Communion* به‌طور متداول در بین بسیاری از کلیساهای پروتستان برای اشاره به شام خداوند بکار رفته است.
3. به مبحث اصطلاح *ex opere operato* در رابطه با تعمید در فصل ۲۷ در بالا مراجعه کنید.
4. لادویگ آت، بنیاد اعتقاد کاتولیک، ویرایش: جیمز کانُن باستیبِل، ترجمه: پاتریک لینچ، ویرایش چهارم. (St. Louis: Herder, 1955) صفحهٔ ۳۹۹.
5. بِرکوف، *الهیات نظام‌مند*، صفحه ۶۵۳.
6. تفاوتهایی بین کالوین و یک اصلاحگرای سوئیسی دیگر، Ulrich Zwingli (۱۴۸۴- ۱۵۳۱) دربارهٔ ماهیت حضور مسیح در شام خداوند وجود داشت، هر دو موافق بودند که مسیح به‌طور نمادین حضور داشت، اما Zwingli بیشتر دربارهٔ تأیید حضور واقعاً روحانی مسیح مردّد بود. اما تعلیم واقعی Zwingli در این رابطه، با بعضی از تاریخدانان تفاوتهایی دارد.
7. جان کالوین، *مؤسسات مذهب مسیحی*، کتابخانهٔ کلاسیکهای مسیحی، ویرایش: جان تی.مَک نِیل، ترجمه: اِف.اِل. بَتلز، دو جلدی (Philadelphia: Westminster,1960)، ۱: ۱۳۷۱ (۴,۱۷,۱۰).
8. مرجع بالا، ۱: ۱۳۸۱ (۴,۱۷,۱۹).

فصل بیست‌و نهم

عطایای روح‌القدس (۱): سؤالات کلّی

+ عطایای روحانی چیست؟

+ چند عطیه وجود دارد؟

+ آیا بعضی از عطایا متوقف شده‌اند؟

+ ما چگونه عطایای روحانی را بطلبیم و بکار ببریم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. سؤالات کلّی دربارهٔ عطایای روحانی

کتابهای الهیات نظام‌مند در نسلهای گذشته، فصلهای مربوط به عطایای روحانی را نداشت، چون سؤالات کمی دربارهٔ ماهیت و کاربرد عطایای روحانی در کلیسا وجود داشت. اما قرن بیستم عمدتاً به‌خاطر تأثیر جنبش پنطیکاستی و کاریزماتیک در کلیسا، شاهد علاقهٔ فزاینده و قابل توجه به عطایای روحانی بود.[1] ما در این فصل، اول به بعضی از سؤالات کلّی دربارهٔ عطایای روحانی خواهیم پرداخت، بعد این سؤال خاص را بررسی خواهیم کرد که آیا بعضی از عطایای (معجزه‌آسا) متوقف شده‌اند. در فصل بعدی، تعلیم عهدجدید را دربارهٔ عطایای خاص، تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

اما پیش از آغاز این مبحث می‌توانیم عطایای روحانی را اینطور تعریف کنیم: *عطیهٔ روحانی، هر توانایی از سوی روح‌القدس است و در هر خدمت کلیسایی بکار می‌رود*. این تعریف گسترده شامل عطایای مربوط به تواناییهای طبیعی است (از جمله تعلیم، رحمت یا امور اداری) و عطایایی که بیشتر "معجزه‌آسا" به نظر می‌رسند و کمتر مربوط به تواناییهای طبیعی هستند (از جمله، نبوّت، شفا

یـا تشـخیص ارواح). چـون وقتـی پـولس عطایـای روحـانی را نـام می‌بـرد (در رومیـان ۱۲:٦-۸؛ اول قرنتیـان ۷:۷؛ ۱۲:۸-۱۰، ۲۸ و افسسـیان ۴:۱۱)، هـر دو نـوع عطیـه را ذکـر می‌کنـد. امـا همـهٔ تواناییهای طبیعی انسانها در اینجا ذکر نشده، چون پولس به‌وضوح می‌گوید همـهٔ عطایـای روحـانی باید توسط "کار یک روح واحد" در اختیار ما گذاشته شود (اول قرنتیان ۱۲:۱۱)، عطایایی که بـرای "خیریت تمام مردم" عطا شده (اول قرنتیان ۱۲:۷) و همـهٔ آنهـا بایـد بـرای "تقویـت [تهـذیب]" (اول قرنتیان ۱۴:۲٦) یا بنای کلیسا بکار روند.

1. عطایای روحانی در تاریخ فدیه.

قطعاً روح‌القدس در عهدعتیق مشغول کار بود، مردم را به سوی ایمان هدایت می‌کرد و به طریقهـای قابل توجه در اشخاص کمی، از جمله موسی یا سموئیل، داوود یا ایلیا کار می‌کرد. امـا بـه‌طور کلّـی روح‌القدس در زندگی اکثر ایمانداران با قدرت کمتری عمل می‌کرد. بشارت تأثیرگذار کمی در ملتها بود، اخراج ارواح نبود، معجـزات شـفا رایـج نبـود (اگرچـه اتفـاق افتـاد، مخصوصـاً در خـدمت ایلیـا و الیشع)، نبوّت، محدود به تعداد کمی از انبیا یا گروه کوچکی از انبیا بود و تجربهٔ خیلی کمی از آنچه که ایمانداران عهدجدید با توجه به رومیـان ٦:۱- ۱۴ و فیلیپیـان ۳:۱۰، "قـدرت رسـتاخیز" بـر گنـاه می‌نامند، وجود داشت.

نزول روح‌القدس با پُری و قدرت عهد جدید بر کلیسـا، در پنطیکاسـت اتفـاق افتـاد. بـه ایـن ترتیـب، عصر تازه‌ای در تاریخ فدیه آغاز شد و عهد تازهٔ توانمندسازی توسط روح‌القـدس کـه از طـرف انبیـای عهدعتیق نبوّت شده بود (مقایسه کنید با یوئیل ۲:۲۸-۲۹) بر قوم خدا آمده بود؛ عصرِ عهـد جدیـد آغاز شده بود. یکی از ویژگیهای این عصر جدید، توزیع گستردهٔ عطایای روحانی بر همهٔ کسانی بـود که در این عهد جدید سهیم می‌شدند-پسران و دختران، مردان جوان و مردان پیر، غلامان و کنیزان- همگی قدرت عهـد جدیـد روح‌القـدس را دریافـت کردنـد و انتظـار داشـتند کـه بنـابراین همـهٔ افـراد عطایای روحانی را هم دریافت می‌کنند.

2. هدف عطایای روحانی در عصر عهدجدید.

عطایای روحانی برای تجهیز کلیسا عطا شده تا خدمت اش را تا زمان بازگشت مسیح ادامه دهد. پولس به قرنتیان می‌گوید: "شما در حالی که انتظار ظهور خداوند ما عیسی مسیح را می‌کشید، از هیچ‌یک از عطایای روح‌القدس بی‌نصیب نیستید" (اول قرنتیان ۱:۷). در اینجا او داشتن عطایای روحانی و جایگاهشان در تاریخ فدیه (انتظار برای بازگشت مسیح) را به یکدیگر مرتبط کرده و پیشنهاد می‌کند که عطایا برای دورانِ بین صعود مسیح و بازگشت او به کلیسا عطا شده است. همچنین پولس مشتاقانه منتظر زمان بازگشت مسیح است و می‌گوید: "لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید" (اول قرنتیان ۱۳:۱۰، ترجمهٔ قدیم)، این نشان می‌دهد که این عطایای "جزئی" (در آیات ۸-۹ ذکر شده) تا زمان بازگشت مسیح عمل خواهند کرد و توسط چیز بزرگتری برکنار خواهند شد.[۲] به‌درستی که در پنطیکاست، نزول روح‌القدس با "قدرت" (اعمال ۱:۸) برای تجهیز کلیسا بود تا انجیل را موعظه کند (اعمال ۱:۸)- چیزی که تا بازگشت مسیح ادامه خواهد یافت. پولس در بکارگیری عطایای روحانی به ایمانداران یادآوری می‌کند که باید "بکوشید که در بنای کلیسا ترقّی کنید" (اول قرنتیان ۱۴:۱۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

اما عطایای روحانی نه‌تنها کلیسا را تا زمان بازگشت مسیح تجهیز می‌کنند، بلکه پیشاپیش طعمی از عصر آینده نیز می‌باشد. پولس به قرنتیان یادآوری می‌کند در همهٔ سخنان و دانش خود "غنی" شده‌اند و نتیجهٔ این دولتمندی این بود که "از هیچیک از عطایای روح‌القدس بی‌نصیب" نیستند (اول قرنتیان ۱:۵، ۷). همانطور که روح‌القدس در این عصر- یک "ضامن" (دوم قرنتیان ۱:۲۲؛ مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۵:۵؛ افسسیان ۱:۱۴) برای کارهای کامل‌تر روح‌القدس در ماست که در عصر آینده اتفاق خواهد افتاد، پس عطایای روح‌القدس نیز پیشاپیش طعم کارهای کامل‌تر روح‌القدس را به ما نشان می‌دهد که در عصر آینده از آنِ ما خواهد بود.

به این ترتیب، عطایای بینش و تشخیص، حاکی از تشخیص بیشتری است که در هنگام بازگشت مسیح خواهیم داشت. عطایای علم و حکمت، حاکی از حکمت بیشتری است که وقتی "خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم"، از آنِ ما خواهد بود (مقایسه کنید با اول قرنتیان ۱۲:۱۳، ترجمهٔ قدیم). عطایای شفا، پیشاپیش طعم شفای کاملی را به ما می‌دهد که وقتی مسیح بدنهای قیام کرده را به ما می‌دهد، این شفا از آنِ ما خواهد بود. عبارات مشابه را می‌توان برای همهٔ عطایای عهدجدید یافت. حتی تنوّع عطایا باید در کلیسا منجر به اتحاد و اتکای بیشتر به یکدیگر شود (مراجعه کنید به اول قرنتیان ۱۲:۱۲-۱۳، ۲۵-۲۴؛ افسسیان ۴:۱۳) و این تنوّع در اتحاد، پیشاپیش طعم اتحادی را به ما نشان خواهد داد که ایمانداران در آسمان خواهند داشت.

3. چند عطیه وجود دارد؟

رسالات عهدجدید عطایای روحانی خاصی را در شش عبارت متفاوت نام می‌برند.[۳] به فهرست زیر توجه کنید:

اول قرنتیان ۲۸:۱۲

1. رسول[۵]
2. نبی
3. معلم
4. معجزات
5. انواع شفاها
6. مددکاران
7. مدیریت
8. زبانها

اول قرنتیان ۸:۱۲-۱۰

9. کلام حکمت

10. کلام علم

11. ایمان

(۵)عطایای شفا

(۴) معجزات

(۲) نبوّت

۱۲. تشخیص ارواح

(۸) زبانها

۱۳. تفسیر زبانها

افسسیان ۴:۱۱ [۴]

(1) رسول

(2) نبی

14. مبشّر

15. شبان-معلم

رومیان ۱۲:۶-۸

(۲) نبوّت

16. خدمت

(3) تعلیم دادن

17. تشویق کردن

18. کمک به نیازمندان

19. رهبری

20. رحم و شفقت به دیگران

اول قرنتیان ۷:۷

21. ازدواج

22. تجرّد

اول پطرس ۱۱:۴

هر که وعظ می‌کند (عطایای متعدد را تحت پوشش قرار می‌دهد)

هر که خدمت می‌کند (عطایای متعدد را تحت پوشش قرار می‌دهد)

آشکار است که همهٔ این فهرستها نسبتاً متفاوت اند. هیچ فهرستی همهٔ این عطایا را ندارد و هیچ عطیه‌ای در همهٔ عطایا ذکر نشده است. در واقع، اول قرنتیان ۷:۷ دو عطیه را ذکر می‌کند که در فهرستهای دیگر نیست: پولس در پیش‌زمینهٔ صحبت دربارهٔ ازدواج و تجرّد می‌گوید: "هر کس عطایی خاص[۶] از خدا یافته است؛ یکی دارای یک عطاست و دیگری دارای عطایی دیگر" (ترجمهٔ هزارهٔ نو).

این حقایق نشان می‌دهند که وقتی پولس این عطایا را به‌طور خاص نام می‌برد، سعی نمی‌کرد فهرست جامعی از عطایا تهیه کند. اگرچه گاهی اوقات یک ترتیبی دیده می‌شود (او در اول قرنتیان ۲۸:۱۲، اول رسولان، دوم انبیا و سوم معلمان را قرار می‌دهد، اما زبانها در آخر است)، به نظر می‌رسد به‌طور کلی، پولس تقریباً به‌طور تصادفی، یک مجموعه از نمونه‌های متفاوت عطایایی را که به ذهن می‌رسید، ذکر کرده است.

بعلاوه، بعضی از عطایای مذکور در بخشهای گوناگون، تا حدودی، یکدیگر را تحت پوشش قرار می‌دهند. شکّی نیست که عطیهٔ مدیریت (*kybernesis*، اول قرنتیان ۲۸:۱۲) شبیه عطیهٔ رهبری است (*ho proistamenos*، رومیان ۸:۱۲) و احتمالاً هر دو اصطلاح می‌توانست برای بسیاری از کسانیکه مقام شبان- معلم دارند، بکار رود (افسسیان ۱۱:۴). بعلاوه، در بعضی از موارد، پولس یک

عمل و در موارد دیگر، اسم مربوطه را که توصیف‌کنندهٔ آن شخص است، ذکر می‌کند (از جمله "نبوّت" در رومیان ۶:۱۲ و اول قرنتیان ۱۰:۱۲، اما "نبی" در اول قرنتیان ۲۸:۱۲ و افسسیان ۱۱:۴).

پس چند عطیهٔ مختلف وجود دارد؟ فقط بستگی به این دارد که با چه دقتی می‌خواهیم عمل کنیم. ما می‌توانیم فهرست بسیار کوتاهی را که شامل دو عطیه است، مطرح کنیم، مانند پترس در اول پترس ۱۱:۴: "کسی که وعظ می‌کند" و "آنکه خدمت می‌کند". در این فهرست که فقط شامل دو عنصر است، پترس همهٔ عطایای مذکور در فهرستهای دیگر را در برمی‌گیرد، چون همهٔ آنها در یکی از این دو مقوله قرار می‌گیرند. مقوله‌های دیگرِ عطایا شامل عطایای علم (از جمله تشخیص ارواح، کلام حکمت و کلام علم)، عطایای قدرت (از جمله، شفا، معجزات و ایمان) و عطایای سخنرانی (زبانها، تفسیر و نبوّت) است.[۷] پس دوباره می‌توانیم فهرست طولانیتری تشکیل دهیم، از جمله فهرست بیست و دو عطیه‌ای که در بالا ذکر شد.

نکتهٔ همهٔ اینها در این است که فقط بگوییم خدا به کلیسا تنوّع شگفت‌انگیزی از عطایای روحانی می‌دهد و همگی نشانه‌های فیض گوناگون اوست. در واقع، پترس می‌گوید: "همچون مباشرانِ امین بر فیض گوناگون خدا، یکدیگر را با هر عطایی که یافته‌اید خدمت کنید" (اول پترس ۱۰:۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ کلمهٔ "گوناگون"، در اینجا poikilos است، یعنی "داشتن بخشها و جوانب بسیار؛ داشتن تنوّع بسیار").

نتیجهٔ عملی این مبحث، این است که ما باید خواهان شناسایی و قدردانی از کسانی باشیم که عطایایشان متفاوت از عطایای ماست و کسانیکه عطایایشان می‌تواند متفاوت از انتظارات ما دربارهٔ یک عطیهٔ خاص باشد. بعلاوه یک کلیسای سالم، عطایای بسیار گوناگون خواهد داشت و این گوناگونی نباید منجر به فروپاشی شود، بلکه باید به اتحاد بیشتر در بین ایمانداران کلیسا منجر شود. کلّ نکتهٔ پولس در قیاس بدن با اعضای بسیار (اول قرنتیان ۱۲:۱۲-۲۶) این است که بگوید خدا ما را با این تفاوتها در بدن گذاشته تا بتوانیم به یکدیگر تکیه کنیم."پس چشم نمی‌تواند به

دست بگوید: "محتاج تو نیستم." یا سر نمی‌تواند به پا بگوید: "به تو احتیاج ندارم." برعکس، اعضایی که به‌ظاهر ضعیف‌اند وجودشان بیش از همه ضروری است" (اول قرنتیان ۱۲:۲۱-۲۲؛ مقایسه کنید با آیات ۴-۶).

4. قدرت عطایا می‌تواند متفاوت باشد.

پولس می‌گوید اگر عطیهٔ نبوّت داریم، باید آن را "به فراخور ایمانی که داریم" بکار ببریم (رومیان ۱۲:۶)، نشاندهندهٔ این است که عطیه می‌تواند با قدرت بیشتر یا کمتر در اشخاص مختلف یا در همان شخص، به مرور زمان شکل بگیرد. به همین دلیل پولس می‌تواند به تیموتاوس یادآوری کند: "نسبت به عطیهٔ روحانی خود بی‌توجه نباش" (اول تیموتاوس ۴:۱۴) و می‌تواند بگوید: "می‌خواهم این عطیه را بیاد تو بیاورم تا آن را همیشه شعله‌ور نگاه داری" (دوم تیموتاوس ۱:۶). ممکن بود تیموتاوس اجازه بدهد که عطیه‌اش ضعیف شود، ظاهراً از طریق عدم بکارگیری مکرّر، و پولس به او یادآوری می‌کند که با بکارگیری این عطیه، آن را تحریک کند و به این ترتیب، آن را تقویت کند. این نباید تعجب‌آور باشد، چون متوجه می‌شویم که قدرت و تأثیرگذاری بسیاری از عطایا، با بکارگیری آنها بیشتر می‌شود، خواه بشارت باشد یا تعلیم، تشویق، مدیریت یا ایمان.

این متون نشان می‌دهند که عطایای روحانی می‌توانند قدرت مختلفی داشته باشند. اگر به یکی از عطایا فکر کنیم، خواه تعلیم یا بشارت، نبوّت یا شفا باشد، باید بدانیم که در هر جماعتی، احتمالاً کسانی خواهند بود که در بکارگیری این عطیه بسیار تأثیرگذار خواهند بود، شاید با بکارگیری طولانی مدت و تجربه باشد، و عده‌ای دیگر در این عطیه، قدرت متعادلی دارند و عده‌ای دیگر احتمالاً این عطیه را دارند، اما فقط در حالِ بکارگیری آن هستند. این تنوّع در قدرت عطایای روحانی، وابسته به ترکیب تأثیر الهی و انسانی است. این تأثیر الهی، عمل مقتدرانهٔ روح‌القدس است که "او آنها را مطابق ارادهٔ خود به هر کس عطا می‌فرماید" (اول قرنتیان ۱۲:۱۱). تأثیر انسانی برگرفته از تجربه، تعلیم، حکمت و توانایی طبیعی در بکارگیری آن عطیه است. معمولاً ممکن نیست که بدانید هر بار تا چه حدّ تأثیرات الهی و انسانی با هم ترکیب می‌شوند، و واقعاً لازم نیست که آن را

بدانید، چون حتی تواناییهایی که به نظرمان "طبیعی" است، از طرف خداست (اول قرنتیان ۷:۴) و در کنترل حاکمیت اوست.

اما این ما را به سوی سؤال جالبی هدایت می‌کند: یک توانایی باید چقدر قدرتمند باشد تا بتوانیم آن را عطیهٔ روحانی بنامیم؟ مثلاً یک نفر باید تا چه اندازه توانایی تعلیم دادن داشته باشد که بگوییم که او عطیهٔ تعلیم دارد؟ یا یک نفر تا چه اندازه باید در بشارت تأثیرگذار باشد تا عطیهٔ بشارت را در او تشخیص دهیم؟ یا یک نفر چند بار باید پاسخ به دعا برای شفا را ببیند تا بتوانیم بگوییم عطیهٔ شفا دارد؟

کتاب مقدس مستقیماً به این سؤال پاسخ نمی‌دهد، اما این حقیقت که پولس معمولاً دربارهٔ این عطایا، برای بنای کلیسا صحبت می‌کند (اول قرنتیان ۱۲:۱۴) و این حقیقت که پترس هم می‌گوید هر که عطیه‌ای را دریافت کرده باید به یاد داشته باشد که برای "دیگران" بکار گیرد (اول پترس ۱۰:۴)، پیشنهاد می‌کند که پولس و پترس، عطایا را به‌عنوان تواناییهایی می‌دانستند که آنقدر قوی بود که برای خیریت کلیسا بکار رود، خواه برای جماعتی که با هم جمع شده‌اند (مانند نبوّت یا تعلیم)، یا برای افراد مجزا در زمانهای گوناگون در جماعت (مانند کمک یا تشویق). احتمالاً در این مورد نمی‌توان با قطعیت سخن گفت، اما پولس به ما یادآوری می‌کند که همه از همهٔ عطایا یا یک عطیهٔ خاص برخوردار نیستند. او در اینجا نسبتاً به‌وضوح با یک مجموعه از سؤالاتی که پاسخش "خیر" است، صحبت می‌کند: "آیا همه رسول یا نبی یا معلم هستند؟ آیا همه معجزه می‌کنند؟ یا قدرت شفا□دادن دارند؟ آیا همه به زبآنها سخن می‌گویند؟ یا همه زبآنها را ترجمه می‌کنند؟" (اول قرنتیان ۲۹:۱۲-۳۰).

متن یونانی (با حرف اضافهٔ *me* قبل از هر سؤال) به‌وضوح منتظر پاسخ "خیر" برای هر سؤال است. بنابراین، مثلاً همه معلم نیستند، همه عطیهٔ شفا ندارند، همه به زبانها سخن نمی‌گویند.

اما اگرچه همه عطیهٔ تعلیم ندارند، اما همه *به‌نوعی* با توجه به کلمهٔ تعلیم دادن، "تعلیم می‌دهند". حتی کسانیکه هرگز رویای تعلیم در کلاسهای کانون شادی را نداشتند، داستانهای کتاب مقدس را

برای فرزندانشان خوانده و مفهوم اش را توضیح خواهند داد- به‌درستی که موسی به اسرائیلیها فرمان داد این کار را با فرزندانشان انجام دهند (تثنیه ٦:٧)، کلام خدا را در حینِ نشستن در خانه یا رفتن در راه به آنها توضیح دهند. پس از یک طرف باید بگوییم همه، عطیهٔ تعلیم ندارند. اما از طرف دیگر باید بگوییم یک توانایی کلّی در مورد عطیهٔ تعلیم وجود دارد که همهٔ مسیحیان از آن برخوردارند. روش دیگر در بیان این مطلب این است که بگوییم ایمانداران، همهٔ عطایای روحانی را ندارند، اما تواناییهای کلّی دارند که شبیه به هر یک از عطایاست و همهٔ مسیحیان آن را دارند.

ما می‌توانیم آن را در تعدادی از عطایا ببینیم. همهٔ مسیحیان عطیهٔ بشارت ندارند، اما همهٔ مسیحیان این توانایی را دارند که انجیل را به همسایگانشان اعلام کنند. همهٔ مسیحیان عطیهٔ شفا ندارند، اما به هرحال همهٔ مسیحیان می‌توانند در نزد خدا برای شفای دوستان یا خویشاوندان بیمارشان دعا کنند و این کار را می‌کنند.

ما حتی می‌توانیم بگوییم عطایای دیگر، از جمله نبوّت، نه‌تنها در بین دارندگان اش قدرت متفاوتی دارد، بلکه در بعضی از تواناییهای کلّی در زندگی هر مسیحی، مانند یکدیگرند. مثلاً اگر نبوّت (بر اساس تعریفِ فصل ۳۰)[۸] ، "گزارش چیزی که خدا به ذهن می‌آورد" باشد، پس به‌درستی، همه آن را به‌عنوان عطیه تجربه نمی‌کنند، چون همه این تجربه را ندارند که خدا فی‌البدیهه چیزهایی را با وضوح و قدرت بسیار به ذهن شان آورد تا بتوانند به‌راحتی در اجتماع مسیحیان اعلام کنند. اما احتمالاً هر ایمانداری، یک زمانی احساس کرده که خدا نیاز به دعا برای دوستی در دوردستها را به ذهن‌اش آورده، یا اینکه کلام تشویق‌آمیزی را به کسی در فاصلهٔ دور بنویسد یا با او تماس بگیرد و بعد متوجه شده که این دقیقاً همان چیز مورد نیاز در آن لحظه بود. عدهٔ کمی منکر می‌شوند که خدا با حاکمیت اش، آن نیاز را فی‌البدیهه به ذهن شان آورد و اگرچه این عطیهٔ نبوّت نامیده نمی‌شود، اما توانایی کلّی برای دریافت هدایت یا راهنمایی خاص از طرف خداست که شبیه اتفاقی است که در عطیهٔ نبوّت رخ می‌دهد، اما در سطح ضعیف‌تر عمل می‌کند.

نکتهٔ همهٔ مطالب این مبحث، فقط این است که بگوییم عطایای روحانی، آنطور که مردم فکر می‌کنند، مرموز و از "عالَم دیگر" نیست. بسیاری از آنها فقط نمونه‌های شدید یا پیشرفته از پدیده‌های خارق‌العاده است که بسیاری از مسیحیان در زندگی‌شان تجربه می‌کنند. نکتهٔ مهم دیگری که می‌توان از این مبحث بدست آورد، این است که اگرچه خدا عطایا را به ما عطا کرده، اما ما همچنان مسئول استفادهٔ مؤثر از آنها هستیم و باید در پی رشد در بکارگیری آنها باشیم تا کلیسا بتواند از مزایای بیشتر این عطایایی که خدا اجازه داده که ما ناظرشان باشیم، بهره‌مند شود.

5. کشف و طلبیدن عطایای روحانی.

ظاهراً پولس فرض می‌کرد ایمانداران خواهند دانست که عطایای روحانی‌شان چیست. او به‌سادگی به کسانیکه در کلیسای روم هستند، می‌گوید از عطایایشان به طریقهای گوناگون استفاده کنند: "اگر عطای کسی نبوّت است، آن را متناسب با ایمان اش به کار گیرد... اگر کمک به نیازمندان است، با سخاوت چنین کند. اگر رهبری است، این کار را با جدیّت انجام دهد. و اگر رحم و شفقت به دیگران است، شادمانه به این کار مشغول باشد" (رومیان ۱۲:٦-۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو). همچنین پترس به‌سادگی به خوانندگان اش می‌گوید چگونه از عطایایشان استفاده کنند، اما دربارهٔ کشف این عطایا چیزی نمی‌گوید: "همچون مباشرانِ امین بر فیض گوناگون خدا، یکدیگر را با هر عطایی که یافته‌اید خدمت کنید" (اول پترس ۴:۱۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

اما اگر بسیاری از اعضای کلیسا ندانند که خدا چه عطیه یا عطایای روحانی به آنها بخشیده، چه کار کنیم؟ در این موارد، رهبران کلیسا باید بپرسند آیا فرصتهای کافی برای بکارگیری عطایای گوناگون فراهم می‌کنند. اگرچه فهرست عطایای مطرح شده در عهدجدید، جامع نیست، اما قطعاً نقطهٔ شروع خوبی برای کلیساهاست که بپرسند آیا حداقل فرصتی برای بکارگیری این عطایا وجود دارد. اگر خدا کسانی را با عطایای خاص در کلیسا گذاشته، وقتی این عطایا تشویق نشده یا شاید اجازهٔ بکارگیری نداشته باشند، این افراد در خدمت مسیحی شان کلافه و ناکام خواهند شد و شاید به کلیسای دیگری بروند که عطایایشان به نفع کلیسا بکار رود.

بعد از سؤال کشف عطایای شخص، این سؤال مطرح می‌شود که عطایای روحانی بیشتر را بطلبید. پولس به مسیحیان فرمان می‌دهد: "با شوق زیاد خواهان بهترین عطایا باشید" (اول قرنتیان ۳۱:۱۲) و بعداً می‌گوید: "پس همیشه در پی محبت باشید و در عین حال مشتاق دریافت عطایای روح‌القدس و مخصوصاً عطیهٔ پیشگویی [نبوّت] باشید" (اول قرنتیان ۱:۱۴). پولس در این پیش‌زمینه، منظورش را از "بهترین عطایا" یا "عطایای برتر" تعریف می‌کند، چون در اول قرنتیان ۵:۱۴ کلمه‌ای را که در ۳۱:۱۲ برای "بهترین" بکار برده (یونانی *meizon*)، تکرار می‌کند و می‌گوید: "زیرا اهمیت کسی که پیشگویی [نبوت] می‌کند، از کسی که به زبانها سخن می‌گوید بیشتر است، مگر اینکه کسی بتواند سخن او را ترجمه نماید تا کلیسا تقویت [بنا] شود" (اول قرنتیان ۵:۱۴) در اینجا عطایای "برتر"، عطایایی هستند که کلیسا را بیشتر تهذیب و بنا می‌کنند. این با بیانیهٔ پولس در چند آیهٔ بعد سازگار است که می‌گوید: "از آنجا که مشتاق تجلیات روح هستید، بکوشید که در بنای کلیسا ترقّی کنید" (اول قرنتیان ۱۲:۱۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو). بهترین عطایا، عطایایی هستند که کلیسا را بیشتر بنا می‌کنند و نفع بیشتری برای دیگران دارند.

اما ما چگونه عطایای روحانی بیشتر را بطلبیم؟ اول باید آنها را از خدا بطلبیم. پولس مستقیماً می‌گوید: "آن کسی که به زبانها سخن می‌گوید، باید دعا کند که قادر به ترجمهٔ پیام خود باشد" (اول قرنتیان ۱۳:۱۴؛ مقایسه کنید با یعقوب ۵:۱، جاییکه یعقوب به مردم می‌گوید باید از خدا حکمت بطلبند). بعد، کسانیکه خواهان عطایای روحانی بیشتر هستند، باید انگیزه‌های درست داشته باشند. اگر عطایای روحانی فقط برای این طلبیده شوند که شخص بتواند مشهورتر شود یا نفوذ و قدرت بیشتری داشته باشد، این قطعاً در نظر خدا اشتباه است. این انگیزهٔ شمعون جادوگر در اعمال ۱۹:۸ بود که گفت: "همان قدرت را به من هم لطف کنید تا بر هر که دست بگذارم روح‌القدس را بیابد" (مراجعه کنید به توبیخ پترس در آیات ۲۱-۲۲). بسیار ترسناک است که بخواهیم عطایای روحانی یا شهرت در کلیسا فقط برای جلال خودمان باشد، نه جلال خدا و کمک به دیگران. بنابراین کسانیکه خواهان عطایای روحانی هستند، باید اول بپرسند آیا به‌خاطر محبت به

دیگران و با توجه به خدمت به نیازهایشان آن را می‌طلبند، چون کسانیکه عطایای روحانی بزرگی دارند، اما "محبت ندارند"، در نظر خدا "هیچ" هستند (مقایسه کنید با اول قرنتیان ۱۳:۱-۳).

پس از آن، شایسته است که به دنبال فرصتهایی برای آزمودن آن عطیه باشید، مانند کسی که سعی می‌کند عطیه‌اش را کشف کند، مانند توضیح بالا. نهایتاً، کسانیکه خواهان عطایای روحانی بیشتر هستند، باید به بکارگیری عطایای کنونی خود ادامه دهند و اگر خدا نمی‌خواهد عطایای بیشتری به آنها بدهد، باید قانع باشند. خادمی که قنطارهایش "ده برابر" شده بود، مورد تأیید ارباب قرار گرفت، اما خادمی که قنطارش را در یک کیسه پنهان کرد و کاری نکرد، محکوم شد (لوقا ۱۹:۱۶-۱۷، ۲۳-۲۰)- این قطعاً به ما نشان می‌دهد که ما مسئول بکارگیری و تلاش برای افزایش استعدادها یا تواناییهایی هستیم که خدا به‌عنوان ناظران یا مباشرانش به ما عطا کرده است. ما باید با یادآوری اینکه عطایای روحانی به هر کسی "مطابق ارادهٔ" روح‌القدس تقسیم شده، این موضوع را به تعادل برسانیم (اول قرنتیان ۱۲:۱۱) و اینکه "خدا جای مناسبی را به همه اعضای بدن مطابق ارادهٔ خود بخشیده است" (اول قرنتیان ۱۲:۱۸). به این ترتیب پولس به قرنتیان یادآوری می‌کند که نهایتاً توزیع عطایا تحت ارادهٔ حاکم خداست و این برای خیریت کلیسا و ماست که هیچ‌یک از ما همهٔ عطایا را نداریم و نیاز خواهیم داشت که دائماً به کسانیکه عطایای متفاوتی دارند، وابسته باشیم. اگر خدا نمی‌خواهد عطایای دیگری را که می‌طلبیم به ما عطا کند، این ملاحظات باید ما را قانع کنند.

ب. آیا بعضی از عطایا متوقف شده‌اند؟

امروزه در دنیای معتقدین به نهضت انجیلی، نظرات متفاوتی دربارهٔ این سؤال هست: "آیا همهٔ عطایای مذکور در عهدجدید برای بکارگیری در کلیسای امروز معتبرند؟" بعضیها پاسخ مثبت می‌دهند. بعضی دیگر پاسخ منفی می‌دهند و استدلال می‌کنند که بعضی از عطایایی که معجزه‌آساتر هستند (از جمله نبوت، زبانها بعلاوهٔ تفسیر زبانها و شاید شفا و اخراج ارواح)، فقط در زمان رسولان به‌عنوان "نشانه‌هایی" برای تصدیق موعظهٔ اولیهٔ انجیل عطا شدند. آنها در ابتدا

می‌گویند امروزه این عطایا، دیگر به‌عنوان نشانه‌ها مورد نیاز نیستند و در پایان عصر رسولی متوقف شدند، احتمالاً در پایان قرن یکم یا آغاز قرن دوم میلادی.[۹]

همچنین باید بدانیم در رابطه با این سؤال، یک گروه "متوسط" بزرگی وجود دارد، گروه "معتقدین به نهضت انجیلی که نظراتشان مقبول‌تر است"، کسانیکه از یک طرف، کاریزماتیک یا پنطیکاستی نیستند و از طرف دیگر "توقف‌گرا"[۱۰] نیستند، بلکه فقط مصمّم و مطمئن نیستند که آیا می‌توان بر اساس کتاب مقدس دربارهٔ این سؤال تصمیم گرفت.[۱۱]

اکثر این مناظرات بر محور مفهوم اول قرنتیان ۱۳:۸-۱۳ است، جاییکه پولس می‌گوید:

"محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید. زیراجزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم، لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید. زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم. زیرا که الحال در آینه بطور معما می‌بینم، لکن آن وقت روبرو؛ الان جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم. و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است." (اول قرنتیان ۱۳:۸-۱۳، ترجمهٔ قدیم).

1. آیا اول قرنتیان ۱۳:۸-۱۳ به ما می‌گوید چه زمانی عطایای معجزه‌آسا متوقف خواهند شد؟

هدفِ این عبارت این است که نشان دهد محبت برتر از عطایایی همچون نبوّت است، چون این عطایا از بین می‌روند، اما محبت از بین نخواهد رفت. ما باید بدانیم "جزئی" در آیهٔ ۱۰، نه‌تنها شامل نبوّت است، بلکه عطایای دیگر، همچون "زبانها" و "علم" را نیز در برمی‌گیرد، چون آنها هم در آیهٔ ۸ به‌عنوان چیزهایی که "زایل خواهد گردید" ذکر شده‌اند. مسألهٔ کلیدی، مفهوم زمان در کلمهٔ *هنگامی که* در آیهٔ ۱۰ است: "هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید".

کسانیکه معتقد اند این عطایا متوقف شده‌اند، معتقد اند که این عبارت به زمانی پیش از زمان بازگشت خداوند اشاره می‌کند، از جمله "زمانیکه کلیسا بالغ است" یا "زمانیکه کتاب مقدس تکمیل می‌شود". اما به نظر می‌رسد مفهوم آیهٔ ۱۲ نیازمند آن است که این عبارت دربارهٔ زمان بازگشت خداوند صحبت کند. عبارت "روبرو" خواهیم دید، بارها در عهدعتیق برای اشاره به دیدن خدا به‌طور شخصی بکار رفته[۱۲]–نه به‌طور کامل یا جامع، چون هیچ موجود فانی نمی‌تواند این کار را بکند، اما به هرحال، شخصاً و حقیقتاً خواهیم دید. پس وقتی پولس می‌گوید: "لکن آن وقت روبرو"، به‌وضوح منظورش این است: "اما در آن زمان ما خدا را روبرو خواهیم دید". به‌درستی که این بزرگترین برکت آسمان و خوشی ابدی ما خواهد بود (مکاشفه ۲۲:۴ "چهره او را خواهند دید" (ترجمهٔ قدیم)). این رویداد فقط در هنگام بازگشت خداوند می‌تواند اتفاق بی افتد. بعلاوه، بخش دوم آیهٔ ۱۲ می‌گوید: "الان جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم". پولس انتظار ندارد که دانش بیکران داشته باشد، بلکه در هنگام بازگشت خداوند، انتظار دارد از سوءتفاهمات و ناتوانی در درک و فهم آزاد شود (مخصوصاً درک خدا و کار او)، از آنچه که بخشی از زندگی کنونی است. دانش او مانند دانش کنونی خدا دربارهٔ او خواهد بود، چون شامل تأثیرات غلط نخواهد بود و با چیزهای قابل درک در این عصر- محدود نخواهد شد. اما این دانش فقط در هنگام بازگشت خداوند خواهد بود.

این زمانی است که آیهٔ ۱۰ با بیان این مطلب به آن اشاره می‌کند: "هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید". وقتی مسیح بازمی‌گردد، "جزئی" یا طریقهای نسبی دستیابی به شناخت خدا از بین می‌رود، چون دانشی که در پایان همه چیز خواهیم داشت، عطایای ناکامل را منسوخ خواهد کرد. به هرحال به این معناست که تا زمان بازگشت مسیح، در سراسر عصر کلیسایی، از جمله زمان حال و تا روز بازگشت مسیح، این عطایا همچنان وجود خواهند داشت و برای کلیسا مفید خواهند بود.

بعلاوه، به نظر می‌رسد این تفسیر با هدف کلّی این عبارت متناسب‌تر است. پولس تلاش می‌کند بر برتری محبت تأکید و ثابت کند که "محبت هرگز از میان نخواهد رفت" (اول قرنتیان ۱۳:۸). او برای

اثبات این نکته استدلال می‌کند که برخلاف عطایای روحانی حاضر، این بعد از بازگشت خداوند نیز باقی خواهد ماند. این یک استدلال قانع‌کننده را می‌سازد: محبت، برای نقشه‌های خدا برای جهان، بسیار اساسی است که تا بعد از انتقال از این عصر به عصر آینده در هنگام بازگشت مسیح نیز باقی خواهد ماند- این تا ابد ادامه خواهد یافت.

نهایتاً، بیانیهٔ کلّی‌تر پولس دربارهٔ هدف عطایای روحانی در عصر- عهدجدید از این تفسیر حمایت می‌کند. پولس در اول قرنتیان ۷:۱، داشتن عطایای روحانی (یونانی *charismata*) را به انتظار برای بازگشت خداوند مرتبط می‌کند: "شما در حالی که انتظار ظهور خداوند ما عیسی مسیح را می‌کشید، از هیچ‌یک از عطایای روح‌القدس بی‌نصیب نیستید". این پیشنهاد می‌کند پولس عطایا را به‌عنوان تدارک موّقت می‌دید که برای تجهیز ایمانداران برای خدمت تا زمان بازگشت خداوند بود. پس این آیه شباهت زیادی با افکار اول قرنتیان ۱۳:۸-۱۳ دارد، جاییکه نبوّت و علم (و بی‌شکّ زبانها) دیده می‌شوند و همچنین تا زمان بازگشت مسیح مفید هستند، اما بعد از آن غیرضروری هستند.

بنابراین اول قرنتیان ۱۳:۱۰ به زمان بازگشت مسیح اشاره کرده و می‌گوید این عطایای روحانی تا آن زمان در بین ایمانداران باقی خواهند ماند. این یعنی ما یک بیانیهٔ واضح از کتاب مقدس داریم که پولس انتظار داشت این عطایا در کلّ دوران عصر کلیسایی ادامه یابند و تا زمان بازگشت خداوند به نفع کلیسا عمل کنند.

2. آیا امروزه تداوم نبوّت، کفایت کتاب مقدس را به چالش می‌کشد؟

کسانیکه از دیدگاه "توقف‌گرایی" استفاده می‌کنند، استدلال می‌کنند که در واقع اجازه دادن به "کلامی از خدا"، در ادامهٔ کلام نبوّتی، یعنی چیزی به کتاب مقدس افزوده یا با کتاب مقدس رقابت کنیم. در هر دو مورد، کفایت کتاب مقدس به چالش کشیده می‌شود و عملاً، از اقتدار منحصر- به فردش در زندگی مان کاسته می‌شود. به هرحال، من در جای دیگری به‌طور گسترده استدلال کرده‌ام که نبوّت روزمره در جماعت کلیساهای عهدجدید از اقتدار کتاب مقدسی برخوردار

نیست.[۱۳] این با کلام خدا اعلام نمی‌شد، بلکه صرفاً با کلام انسانی اعلام می‌شد. و چون اقتدار کمتری دارد، دلیلی ندارد که فکر کنیم تا زمان بازگشت مسیح در کلیسا ادامه نخواهد یافت. این اقتدار کتاب مقدس را تهدید نمی‌کند یا با آن رقابت نمی‌کند، بلکه مطیع کتاب مقدس و قضاوت خردمندانهٔ جماعت نیز می‌باشد.

گاهی اوقات مخالفت دیگری در این زمان ایجاد می‌شود. بعضیها استدلال خواهند کرد که حتی اگر کسانیکه امروزه از عطیهٔ نبوّت استفاده می‌کنند، می‌گویند اقتدار آن با کتاب مقدس برابر نیست، در واقع در زندگی‌شان برای راهنمایی دربارهٔ ارادهٔ خدا، آن را برای رقابت با کتاب مقدس یا جایگزینِ کتاب مقدس بکار می‌برند. بنابراین می‌گویند امروزه نبوّت، آموزهٔ کفایت کتاب مقدس برای راهنمایی در زندگی‌مان را به چالش می‌کشد.

در اینجا باید پذیرفت که خطاهای بسیاری در تاریخ کلیسا رُخ داده است. اما در این مبحث باید این سؤال را پرسید که آیا سوءاستفاده‌ها برای عملکرد عطیهٔ نبوّت *ضروری* است؟ اگر باید استدلال کنیم که خطا و سوءاستفاده از یک عطیه، آن عطیه را بی‌اعتبار می‌سازد، پس باید تعلیم کتاب مقدس (چون بسیاری از معلمان کتاب مقدس تعلیم اشتباه داده و آیینهایی را آغاز کرده‌اند) و همچنین مدیریت کلیسا (چون بسیاری از رهبران کلیسا مردم را گمراه کرده‌اند) و غیره را رد کنیم. سوءاستفاده از یک عطیه به این معنا نیست که باید از بکارگیری صحیح آن عطیه جلوگیری کنیم، مگر اینکه نمایان شود که نمی‌توان به‌درستی از آن استفاده کرد- یعنی هر نوع استفاده از آن عطیه، یک سوءاستفاده است.

3. *آیا عطایای معجزه‌آسا، فقط با ارائهٔ کتُب مقدس جدید همراه بود؟*

مخالفت دیگر این است که می‌گویند عطایای معجزه‌آسا با ارائهٔ کتُب مقدس همراه بود و چون امروزه کتُب مقدس جدیدی ارائه نمی‌شود، نباید انتظار معجزات جدید را داشته باشیم.

اما در پاسخ به آن باید گفت که این تنها هدف یا هدف اصلی عطایای معجزه‌آسا نیست. معجزات، اهداف متعدد دیگری در کتاب مقدس دارند: (۱) آنها پیغام انجیل را در سراسر عصر- کلیسایی

اثبات می‌کنند؛ (۲) به نیازمندان کمک می‌کنند و درنتیجه رحمت و محبت خدا را نشان می‌دهند؛ (۳) مردم را برای خدمت تجهیز می‌کنند؛ و (۴) خدا را جلال می‌دهند.

ما باید توجه کنیم که همهٔ معجزات با ارائهٔ کتُب مقدس دیگر همراه نمی‌شود. مثلاً خدمات ایلیا و الیشع با معجزات متعدد در عهدعتیق نشان داده شده، اما آنها هیچ کتاب یا بخشی را در کتاب مقدس ننوشتند. در عهدجدید، معجزات بسیاری رخ داد که با ارائهٔ کتُب مقدس همراه نبود. استیفان و فیلیپُس در کتاب اعمال معجزه کردند، اما هیچ کتُب مقدسی را ننوشتند. انبیایی در قیصریه بودند که کتُب مقدس ننوشتند (اعمال ۴:۲۱) و در صور (اعمال ۹:۲۱-۱۱) و روم (رومیان ٦:۱۲) و تسالونیکی (اول تسالونیکیان ۲۰:۵-۲۱) و افسس (افسسیان ۱۱:۴) و جماعتی که اول یوحنا برای آنها نوشته شد (اول یوحنا ۱:۴-٦). ظاهراً معجزات بسیاری در کلیساهای غلاطیه رخ داد (غلاطیان ۵:۳). و یعقوب انتظار دارد که شفا به دست مشایخ در همهٔ کلیساهایی که برای آنها می‌نویسد، جاری شود (مراجعه کنید به یعقوب ۱۴:۵-۱٦).

4. آیا خطرناک است که امروز کلیسا اجازه بدهد عطایای معجزه‌آسا وجود داشته باشند؟

مخالفت آخر با نظریهٔ توقف‌گرایان این است که کلیسایی که بر بکارگیری عطایای معجزه‌آسا تأکید می‌کند، در خطر عدم تعادل است و احتمالاً چیزهای مهم دیگری مانند بشارت، آموزهٔ صحیح و خلوص اخلاقی زندگی را نادیده خواهند گرفت.

بیان اینکه بکارگیری عطایای معجزه‌آسا، "خطرناک" است، به‌تنهایی انتقاد خوبی نیست، چون حداقل تا حدودی، بعضی از چیزهای درست، خطرناک است. کارهای میسیونری خطرناک است. رانندگی با ماشین خطرناک است. اگر ما *خطرناک* را به این معنا تعریف کنیم که "ممکن است چیزی به‌درستی پیش نرود"، پس می‌توانیم از هر کاری که هر کسی انجام می‌دهد، به‌عنوان عمل "خطرناک" انتقاد کنیم و وقتی هیچ سوءاستفادهٔ خاصی نیست که به آن اشاره کنیم، این یک انتقاد چند منظوره می‌شود. روش بهتر برای عطایای روحانی این است که بپرسیم: "آیا آنها مطابق کتاب

مقدس بکار می‌روند؟" و "آیا برای جلوگیری از خطرات سوءاستفاده، قدمهای کافی برداشته می‌شود؟"

البته به‌درستی که کلیساها می‌توانند نامتعادل شوند و در واقع بعضیها اینطور شده‌اند. اما همه اینطور نخواهند شد و نباید هم اینطور شوند. بعلاوه، چون این استدلال بر اساس نتایج واقعی در زندگی کلیسایی است، شایسته است که بپرسید: "کدام کلیساها در دنیای امروز تأثیرگذارترین بشارت را دارند؟ کدامیک در بین اعضای‌شان بیشترین هدایای فدارکارانه را دارند؟ در واقع کدام یک بیشتر بر خلوص زندگی تأکید می‌کنند؟ کدام یک عمیق‌ترین محبت را نسبت به خداوند و کلامش دارند؟" درحالیکه پاسخ واضح به این سؤالات دشوار است، من فکر نمی‌کنم که بتوانیم منصفانه بگوییم این کلیساها به‌طور کلی در جنبشهای کاریزماتیک و پنطیکاستی، در این قسمتها ضعیفتر از کلیساهای انجیلی دیگر هستند. در واقع، در بعضی از موارد می‌توانند در این قسمتها قویتر باشند. نکته این است که هر استدلالی که می‌گوید کلیساهایی که بر عطایای معجزه‌آسا تأکید می‌کنند، نامتعادل خواهند شد، در عمل ثابت نشده‌اند.

5. نکتهٔ نهایی: توقف‌گرایان و کاریزماتیکها به یکدیگر نیاز دارند.

نهایتاً می‌توان استدلال کرد کسانیکه در اردوگاه کاریزماتیک و پنطیکاستی هستند، و کسانیکه در اردوگاه توقف‌گرایی هستند (اساساً مسیحیان اصلاح‌یافته و دوران‌گرا) واقعاً به یکدیگر نیاز دارند و اگر بیشتر قدر یکدیگر را بدانند، عملکرد بهتری خواهند داشت. کاریزماتیک و پنطیکاستی تجربهٔ عملی بیشتری در بکارگیری عطایای روحانی و سرزندگی در پرستش دارند که اگر توقف‌گرایان خواهان یادگیری بودند، می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند. از طرف دیگر، گروههای اصلاح‌یافته و دوران‌گرا، به‌طور سنّتی در درک آموزهٔ مسیحی و درک عمیق و صحیح تعالیم کتاب مقدس بسیار قوی بوده‌اند. گروههای کاریزماتیک و پنطیکاستی در صورت تمایل می‌توانستند چیزهای زیادی از آنها بیاموزند. اما قطعاً برای کلیسا در کلّ و برای هر دو طرف مفید نیست که فکر کنند نمی‌توانند چیزی از دیگری بیاموزند یا از مشارکت با یکدیگر بهره‌مند شوند.

2. سؤالاتی برای مرور

1. هدف عطایای روحانی در عصر عهدجدید چیست؟ عطایای روحانی با عصر آینده بعد از بازگشت مسیح چه ارتباطی دارد؟
2. به فهرست عطایای روحانی مراجعه کنید:
   - چه تفاوتهایی را بین این فهرستها می‌بینید؟
   - کدام عطایا در بیش از یک فهرست تکرار شده است؟
   - نتیجه‌گیری شما از این مشاهدات چیست؟
3. چه شواهدی نشان می‌دهند که قدرت عطایای روحانی، از شخصی به شخص دیگر متفاوت است؟
4. آیا ما حُکم روحانی داریم که مشتاق و خواهان عطایای روحانی باشیم؟ (با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید). چهار توصیه را بیان کنید که چگونه یک شخص باید این کار را انجام دهد.
5. آیا بعضی از عطایای روحانی بعد از زمان رسولان متوقف شدند؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید.
6. آیا هدف معجزات فقط با ارائهٔ کتُب مقدس همراه بود؟ معجزات چه اهداف دیگری دارند؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. پیش از مطالعهٔ این فصل، به نظرتان چه عطیه یا عطایای روحانی را داشتید؟ آیا بعد از مطالعهٔ این فصل، درک تان نسبت به عطیه (عطایا) روحانی خودتان تغییر کرد؟ به چه طریقی؟

2. چه کاری می‌توانید انجام دهید تا عطایای روحانیتان را که نیازمند تقویت است، تحریک یا تقویت کنید؟ آیا بعضی از عطایا به شما عطا شده که آنها را نادیده گرفته‌اید؟ به نظرتان چرا آنها را نادیده گرفته‌اید؟
3. وقتی به کلیسایتان فکر می‌کنید، به نظرتان اکنون کدام عطایای روحانی به مؤثرترین شکل عمل می‌کنند؟ کدام عطیه در کلیسایتان بیشتر مورد نیاز است؟ آیا برای رفع این نیازها می‌توانید کاری بکنید؟
4. به نظرتان چگونه به کلیساها کمک کنیم تا از مباحثات و جدایی دربارهٔ سؤال عطایای روحانی جلوگیری شود؟ آیا در کلیسایتان در مورد سؤالات امروز، کشمکش دارید؟ اگر اینطور است، در کمک به فرونشاندن این کشمکشها چه کاری می‌توانید انجام دهید؟
5. آیا به نظرتان بعضی از عطایای روحانی که در عهدجدید ذکر شده، در اوایل تاریخ کلیسا متوقف شد و دیگر در زمان حال معتبر نیست؟ آیا درنتیجهٔ مطالعهٔ این فصل، نظرتان دربارهٔ این سؤال تغییر کرد؟

4. اصطلاحات خاص

به فهرست انتهای فصل بعدی مراجعه کنید.

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

اول پترس ۴:۱۰-۱۱

"به‌عنوان کسی که برکات گوناگون خدا را یافته است، استعدادها و عطایای خود را برای خیریت دیگران به کار ببرید. مثلاً کسی که وعظ می‌کند، طوری سخن بگوید که گویی از طرف خدا پیامی دارد و آنکه خدمت می‌کند با قدرتی که خدا به او عطا می‌فرماید، خدمت کند تا از این راه خدا در همه چیز به‌وسیلهٔ عیسی مسیح جلال یابد. بلی، جلال و قدرت تا به ابد از آن او باد، آمین".

1. من از اصطلاح *پنطیکاستی* و *کاریزماتیک* اینطور استفاده می‌کنم: *پنطیکاستی* در اشاره به هر فرقه یا گروهی که مبدأ تاریخی آن به بیداری پنطیکاستی که در ایالات متحده در ۱۹۰۱ آغاز شد، می‌رسد و به این نظریات آموزه‌ای اعتقاد دارد، (الف) تعمید روح‌القدس معمولاً رویدادی است که بعد از ایمان آوردن رخ می‌دهد و (ب) تعمید روح‌القدس با نشانهٔ صحبت به زبانها نمایان می‌شود، و (پ) همهٔ عطایای روحانی مذکور در عهدجدید باید امروز هم طلبیده شوند و بکار روند.

گروههای پنطیکاستی، معمولاً ساختارهای فرقه‌ای متمایز خود را دارند، معروفترین آنها، جماعت ربّانی است.

کاریزماتیک، اشاره به هر گروه (یا افرادی) است که مبدأ تاریخیشان به جنبش تجدید کاریزماتیک در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌رسد که می‌خواهند همهٔ عطایای روحانی مذکور در عهدجدید (ازجمله نبوّت، شفا، معجزات، زبانها، تفسیر زبانها و تشخیص ارواح) را بکار گیرند و اجازه می‌دهند دربارهٔ اینکه تعمید روح‌القدس بعد از ایمان آوردن اتفاق می‌افتد و زبانها نشانهٔ تعمید روح‌القدس است، دیدگاههای مختلفی وجود داشته باشد. کاریزماتیکها غالباً از تشکیل فرقهٔ خود جلوگیری می‌کنند، اما خود را به‌عنوان نیرویی برای احیا در کلیساهای پروتستان و کاتولیک رومی موجود می‌دانند.

اکنون مرجع معتبر این جنبشها، اِستَنلی اِم. بِرگِس و گَری بی. مَک گی است، ویرایش: *لغتنامهٔ جنبش پنطیکاستی و کاریزماتیک* (Grand Rapids: Zondervan, 1988).

2. این تفسیر اول قرنتیان ۱۳:۱۰ به‌طور طولانیتر در بخش ب در زیر پشتیبانی شده است.

3. بعضی از فهرستها شامل مقامها و عطایاست. مثلاً اگر دقیقتر بگوییم، رسولی یک مقام است، نه عطیه. در افسسیان ۴:۱۱این فهرست چهار نوع شخصیت را در رابطه با مقام یا عملکرد ارائه می‌کند، اگر نخواهیم به‌طور دقیق بگوییم، اینها چهار عطیه هستند. برای سه مورد از این عملکردها در افسسیان ۴:۱۱، عطایای متقابلشان، نبوّت، بشارت و تعلیم خواهد بود.

4. این فهرست، چهار نوع شخصیت را در رابطه با مقام یا عملکرد بیان می‌کند، اگر به‌طور دقیق صحبت نکنیم، چهار عطیه است. برای سه مورد از عملکردهای موجود در فهرست، عطایای متقابل آنها، نبوّت، بشارت و تعلیم خواهد بود.

5. به بیان دقیقتر، رسولی یک مقام است، نه عطیه.

6. در اینجا اصطلاح یونانی برای "عطیه" *charisma* است، اصطلاحی که پولس در اول قرنتیان ۱۲-۱۴ برای صحبت دربارهٔ عطایای روحانی بکار می‌برد.

7. این دسته‌بندی با اقتباس از دِنیس و ریتا بِنِت است، *روح‌القدس و شما* (Plainfield,NJ: Logos International, 1971) صفحهٔ ۸۳.

8. برای تعریف عطیهٔ نبوّت در کلیسا به فصل ۳۰ مراجعه کنید.

9. برای مبحث گسترده که با چهار دیدگاه متفاوت دربارهٔ این سؤال ارائه شده، به وِین گرادِم، ویرایش: *آیا عطایای معجزه‌آسا برای امروز است: چهار دیدگاه*، مراجعه کنید (Grand Rapids: Zondervan, 1996). چهار نفری که در این کار کمک کرده‌اند: ریچارد گافین (توقف‌گرا)، رابرت ساسی (روشنفکر اما محتاط)، سَم اُستورمز (موج سوم) و داگ آس (پنطیکاستی/ کاریزماتیک). برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ دیدگاه توقف‌گرا، به جان مَک آرتور کوچک مراجعه کنید، *آشفتگی کاریزماتیک* (Grand Rapids: Zondervan, 1992) و ریچارد گافین، *دیدگاههایی دربارهٔ پنطیکاست: درسهایی از تعلیم عهدجدید دربارهٔ عطایای روح‌القدس* (Philipsburg,NJ: Presbyterian and Reformed, 1979). از دیدگاه غیرتوقف‌گرا، مراجعه کنید به جَک دِیری، *متعجب از قدرت*

روح: استاد سابق دانشکدهٔ مذهبی دالاس درمی‌یابد که خدا امروز هم صحبت می‌کند و شفا می‌دهد (Grand Rapids: Zondervan, 1993)؛ جَک دیری، *متعجب از صدای خدا* (Grand Rapids: Zondervan, 1996)؛ جان روتوِن، *دربارهٔ توقف عطیه: مجادلهٔ پروتستان دربارهٔ معجزاتِ بعد از کتاب مقدس* (Sheffield: Sheffield University Academic Press, 1993)؛ و گَری گرِچ و کِوین اِسپرینگِر، ویرایش: *ملکوت و قدرت* (Ventura, Calif.:Regal, 1993). دربارهٔ کلّ این سؤال به دی. اِی. کارسون نیز مراجعه کنید، *نشان دادن روح: شرح مفصل الهیاتی اول قرنتیان ۱۲-۱۴* (Grand Rapids: Baker, 1987).

10. کلمهٔ *توقف‌گرا* یعنی کسی که فکر می‌کند بعضی از عطایای روحانی معجزه‌آسا مدتها پیش وقتی رسولان مُردند و کتاب مقدس تکمیل شد، متوقف شدند.

11. مبحث مربوط به بقیهٔ این بخش دربارهٔ مناظرهٔ توقف‌گرایی، با اقتباس از وِین گرادِم، *عطیهٔ نبوّت در عهدجدید و امروز* است (Eastbourne, UK: Kingsway, and Westchester,III.: Crossway,1988) صفحات ۲۲۷–۲۵۲ و با کسب اجازه استفاده شده است.

12. مثلاً به پیدایش ۳۰:۳۲ و داوران ۲۲:٦ مراجعه کنید (دقیقاً کلمات یکسان یونانی که در اول قرنتیان ۱۲:۱۳ بکار رفته)؛ تثنیه ۴:۵؛ ۱۰:۳۴؛ حزقیال ۳۵:۲۰؛ خروج ۱۱:۳۳.

13. برای مبحث دیگر دربارهٔ اقتدار عطیهٔ نبوّت به فصل ۳۰ مراجعه کنید.

فصل سی‌ام

عطایای روح‌القدس (۲): عطایای خاص

+ ما چگونه باید عطایای روحانی خاص را درک کرده و بکار ببریم؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

ما در این فصل به مبحث کلّی عطایای روحانی در فصل قبل ادامه داده و چند عطیهٔ خاص را با دقّت بیشتر بررسی خواهیم کرد. ما به همهٔ عطایای مذکور در عهدجدید نخواهیم پرداخت، اما بر عطایای متعددی تمرکز خواهیم کرد که به‌خوبی درک نشده یا امروزه کاربردشان بحث‌برانگیز شده است. بنابراین، عطایایی را بررسی نخواهیم کرد که معنی و کاربردشان مطابق اصطلاح بکار رفته، مشخص و نمایان است (همچون خدمت کردن، تشویق، کمک به نیازمندان، رهبری یا رحیم بودن)، بلکه ترجیحاً بر عطایای زیر تمرکز خواهیم کرد:

(1) نبوّت، (۲) تعلیم، (۳) شفا و (۴) زبانها و تفسیر زبانها.

الف. نبوّت

اگرچه تعاریف متعدّدی برای عطیهٔ نبوّت بیان شده، یک بررسی تازه از تعلیم عهدجدید دربارهٔ این عطیه نشان خواهد داد که این نباید به‌عنوان "پیشگویی آینده" یا "اعلام کلامی از خداوند" یا "موعظهٔ قدرتمند" تعریف شود- بلکه *"بیان چیزی که خدا فی‌البدیهه به ذهن می‌آورد"*. چهار نکتهٔ اول در مطالب زیر از این نتیجه‌گیری حمایت می‌کنند؛ نکات باقیمانده به ملاحظات دیگر در مورد این عطیه می‌پردازند.[1]

1. رسولان عهدجدید، همتای انبیای عهدعتیق هستند.

انبیای عهدعتیق مسئولیت شگفت‌انگیزی داشتند- آنها می‌توانستند کلامی را که اقتدار مطلق الهی داشت، اعلام کرده و بنویسند. می‌توانستند بگویند: "از اینرو خداوند می‌فرماید"، و کلامی که به دنبالش می‌آمد، کلام خدا بود. انبیای عهدعتیق، کلام‌شان را به‌عنوان کلام خدا برای همهٔ دورانها در کتاب مقدس نوشتند (مراجعه کنید به اعداد ۲۲:۳۸؛ تثنیه ۱۸:۱۸-۲۰؛ ارمیا ۱:۹؛ حزقیال ۲:۷ و غیره). بنابراین بی‌ایمانی یا نااطاعتی از کلام نبی به معنای بی‌ایمانی یا نااطاعتی از خدا بود (مراجعه کنید به تثنیه ۱۸:۱۹؛ اول سموئیل ۸:۷؛ اول پادشاهان ۲۰:۳۶؛ و بسیاری از عبارات دیگر).

در عهدجدید نیز کسانی بودند که کلام خدا را اعلام کرده و نوشتند و آنها را در کتاب مقدس ثبت کردند، اما شاید متعجب شویم که عیسی، آنها را "انبیا" نمی‌خواند، بلکه از اصطلاح جدیدِ "رسولان" استفاده می‌کند. رسولان عهدجدید همتای انبیای عهدعتیق هستند (مراجعه کنید به اول قرنتیان ۲:۱۳؛ دوم قرنتیان ۱۳:۳؛ غلاطیان ۱:۸-۹، ۱۱-۱۲؛ اول تسالونیکیان ۲:۱۳؛ ۴:۸، ۱۵؛ دوم پترس ۳:۲). رسولان اقتدار دارند که کلمات کتُب مقدس عهدجدید را بنویسند، نه انبیا.

وقتی رسولان می‌خواهند اقتدار بی‌نظیرشان را ثابت کنند، هرگز به لقب "نبی" متوّسل نمی‌شوند، بلکه خود را "رسولان" می‌خوانند (رومیان ۱:۱؛ اول قرنتیان ۱:۱؛ ۹:۱-۲؛ دوم قرنتیان ۱:۱؛ ۱۳-۱۲:۱۱؛ ۱۲:۱۱-۱۲؛ غلاطیان ۱:۱؛ افسسیان ۱:۱؛ اول پترس ۱:۱؛ دوم پترس ۱:۱؛ ۳:۲ و غیره). این پیشنهاد می‌کند که کلمهٔ *نبی* و *نبوّت* برای توصیف نویسندگان کتب مقدس عهدجدید مناسب نبود و شاید این کلمات بارها به‌طور وسیعتر در آن زمان بکار رفته‌اند.

2. مفهوم کلمهٔ نبی در زمان عهدجدید.

چرا عیسی اصطلاح جدیدِ *رسول* را برای تعیین کسانی برگزید که اقتدار نوشتن کتب مقدس را داشتند؟ احتمالاً چون کلمهٔ یونانی *prophetes* ("نبی") در زمان عهدجدید معانی بسیار وسیعتری داشت. این به‌طور کلّی حسِّ "کسی که کلام خدا را اعلام می‌کند" را به همراه نداشت، بلکه ترجیحاً

"کسی که با تأثیر بیرونی صحبت می‌کند" (غالباً یک نوع تأثیر روحانی). تیتوس ۱:۱۲ در جاییکه پولس از شاعر یونانی بُت‌پرست، یعنی اِپیمِنیدِس نقل قول می‌کند، اینطور از این کلمه استفاده می‌کند: "یکی از *انبیای* کریتی که یک نفر از خود آنهاست گفت: "اهالی کریت همیشه دروغگو و حیوانهای پلید، پُر□خور و تنبلی هستند". سربازانی که عیسی را مسخره می‌کنند نیز ظاهراً از کلمهٔ *نبوّت کن* به این شکل استفاده می‌کنند، وقتی چشمان عیسی را بسته و بیرحمانه فرمان دادند: "نبوت کن که تو را زده است؟" (لوقا ٦۴:۲۲، ترجمهٔ قدیم). منظورشان این نیست که "کلامی را که از اقتدار مطلق الهی برخوردار است، اعلام کن"، بلکه "چیزی را به ما بگو که برای تو آشکار شده است" (مقایسه کنید با یوحنا ۱۹:۴).

بسیاری از مکتوبات غیر کتاب مقدسی، از کلمهٔ نبی (یونانی *prophetes*) اینطور استفاده می‌کنند، بدون دلالت بر اقتدار الهی کلامی که آن "نبی" اعلام می‌کند. در واقع تا زمان عهدجدید، اصطلاح *نبی* در کاربرد روزانه غالباً فقط به معنای "کسی که دانش مافوق طبیعی دارد" یا "کسی که آینده را پیشگویی می‌کند" بود- یا حتی فقط "سخنران" (بدون مفهوم ضمنی اقتدار الهی). هِلموت کرامِر نمونه‌هایی از کاربرد این کلمه را در زمانی نزدیک به زمان عهدجدید، در مقاله‌اش دربارهٔ *لغتنامهٔ الهیاتی عهدجدید* بررسی کرده و نتیجه‌گیری می‌کند که کلمهٔ یونانی "نبی" (*prophetes*) "فقط عملکرد رسمی بیان کردن، اعلام کردن، شناسانیدن" را ابراز می‌کند. با این حال چون "هر نبی چیزی را اعلام می‌کند که کلام خودش نیست"، کلمهٔ یونانی برای "مُنادی" (*keryx*) "نزدیکترین مترادف است".[۲]

البته کلمات *نبی* و *نبوّت*، گاهی اوقات برای رسولان در پیش‌زمینهٔ تأکید بر تأثیر روحانی بیرونی (از طرف روح‌القدس) بکار رفته که تحت تأثیر آن صحبت می‌کردند (افسسیان ۲:۲۰؛ ۳:۵؛ و مکاشفه ۱:۳؛ ۲۲:۷)، اما این واژهٔ معمولی بکار رفته برای رسولان نبود، اصطلاح *نبی* و *نبوّت* نیز به‌تنهایی به معنای اقتدار الهی برای سخنرانی یا نوشته‌هایشان نبود. به‌طور متداولتر، کلمهٔ *نبی* و *نبوّت* برای

مسیحیان عادی بکار می‌رفت که نه با اقتدار مطلق الهی، بلکه فقط برای گزارش چیزی که خدا در قلبشان گذاشته یا به ذهنشان آورده بود، صحبت می‌کردند.

3. *عطیهٔ نبوّت، به انواع مسیحیان در هر جماعتی عطا می‌شود.*

با اعطای روح‌القدس در پُری عهد تازه در پنطیکاست، یکی از نتایج توزیع گستردهٔ عطیهٔ نبوّت در بین هزاران نفر از قوم خدا در هزاران جماعت مسیحی در سراسر کلیسای اولیه بود. پترس گفت این اتفاق خواهد افتاد:

> "... بلکه این همان چیزی است که یوئیل نبی در نظر داشت وقتی گفت: "خدا می‌فرماید در زمان آخر چنین خواهم کرد: از روح خود بر تمام انسانها می‌بارانم و *پسران و دختران شما نبوّت خواهند کرد* و جوانان شما رؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید. بلی، حتی بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم بارانید و *ایشان نبوّت خواهند کرد*." (اعمال ۲:۱۶-۱۸)

چنانکه مقام کاهن در عهدعتیق محدود به تعداد بسیار کمی بود، اما در عهدجدید، همهٔ قوم خدا کاهنان شدند (یا "کهانت ملوکانه"، اول پترس ۲:۹، ترجمهٔ قدیم)، پس مقام نبی نیز تغییر کرد: عطیهٔ نبوّت به‌طور وسیع در قوم خدا توزیع شد، اما اقتدار نبوّت، اقتدار کمتری است، این دیگر اقتدار کلام خدا نیست. ما حداقل در اورشلیم (اعمال ۱۱:۲۷)، انطاکیه (اعمال ۱۳:۱)، صور (اعمال ۲۱:۴)، قیصریه (اعمال ۲۱:۸-۹)، روم (رومیان ۱۲:۶)، قرنتس (اول قرنتیان ۱۴:۲۹)، تسالونیکی (اول تسالونیکیان ۵:۲۰-۲۱) و کلیساهایی که یوحنا به آنها نوشت (اول یوحنا ۱:۴-۲)، نشانهٔ خاص انبیا را داریم. وقتی این شواهد را در کنار وعدهٔ توزیع این عطیه در اعمال ۲:۱۶-۱۸ (در بالا) می‌گذاریم، احتمالاً مسیحیانی در هر یک از هزاران جماعت مسیحی دنیای باستان بودند که عطیهٔ نبوّت داشتند. پولس انتظار داشت آنها در هر جلسهٔ کلیسایی نبوت کنند (اول قرنتیان ۱۴:۱، ۵، ۲۶، ۳۳-۲۹).

آیا همهٔ این هزاران نفر که عطیهٔ نبوّت داشتند، کلام خدا را اعلام می‌کردند که باید در کتب مقدس نوشته می‌شد، یعنی در "کتاب عهد" خدا، تا برای تمامی قوم خدا در همهٔ زمانها حفظ شود؟ قطعاً خیر. در واقع، هیچ‌یک از کتابهای عهدجدید توسط یکی از این انبیای مسیحی اولیه نوشته نشد. همانطور که در فصل ۲ دیدیم، کتابهای عهدجدید توسط رسولان یا کسانی نوشته شد که مستقیماً توسط آنها تأیید شده بودند. پس چه نوع اقتداری در کلام نبوّتی است که در جماعتهای عهدجدید اعلام می‌شود؟ این باید از اقتدار کمتری برخوردار باشد. در واقع، این چیزی است که در آیات متعددی که عطیهٔ نبوّت را توصیف می‌کند، می‌یابیم.

4. نشانه‌هایی که اقتدار کلام "انبیا" با اقتدار کلام کتاب مقدس برابر نبود.

الف. اعمال ۲۱:۴.

در اعمال ۴:۲۱ دربارهٔ شاگردان در صور می‌خوانیم: "آنها با الهام روح خدا به پولُس اصرار کردند، که به اورشلیم نرود". ظاهراً این نبوّت برای پولس بود، اما پولس از آن اطاعت نکرد! اگر این نبوّت، کلام خدا بود و اقتداراش با اقتدار کتاب مقدس برابر بود، پس او هرگز این کار را نمی‌کرد.

ب. اعمال ۲۱:۱۰-۱۱.

بعد در اعمال ۲۱:۱۰-۱۱، آغابوس نبوّت کرد که یهودیان اورشلیم، پولس را بسته و"او را به دست امتها خواهند سپرد"، (ترجمهٔ قدیم)، یک پیشگویی که تقریباً درست بود، اما کاملاً درست نبود: رومیها، نه یهودیان، پولس را بستند (آیهٔ ۳۳؛ همچنین ۲۹:۲۲)[۳] و یهودیان به جای اینکه او را داوطلبانه تحویل دهند، سعی کردند او را بکُشند و او باید به‌زور نجات می‌یافت (آیهٔ ۳۲)[۴]. این پیشگویی نامربوط نبود، اما جزئیات نادرستی داشت که اعتبار نبی عهدعتیق را زیر سؤال می‌بُرد. از طرف دیگر، اگر فرض کنیم آغابوس، رویایی را دربارهٔ پولس به‌عنوان زندانی رومیها در اورشلیم داشت که با جمعیت عصبانی یهودیان احاطه شده بود، این متن می‌توانست کاملاً به‌خوبی توضیح داده شود. تفسیر او از این "رویا" یا "مکاشفهٔ" روح‌القدس این می‌بود که یهودیان، پولس را بسته و به رومیها سپردند و این چیزی است که آغابوس (تا حدودی به اشتباه) نبوّت کرد. این دقیقاً همان

نبوّت خطاپذیری است که برای تعریف نبوّت جماعت عهدجدید در مطالب بالا مناسب است- گزارش چیزی که خدا فی‌البدیهه به ذهن شخص آورده، با کلمات خودِ شخص.[۵]

پ. اول تسالونیکیان ۵:۱۹-۲۱.

پولس به تسالونیکیان می‌گوید: "نبوّتها را خوار مشمارید. همه چیز *را بیازمایید*؛ به آنچه نیکوست، محکم بچسبید" (اول تسالونیکیان ۵:۲۰- ۲۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اگر تسالونیکیان فکر می‌کردند اقتدار نبوّت با اقتدار کلام خدا برابر است، او هرگز نباید به آنها می‌گفت آن را خوار نشمرند- آنها کلام خدا را "با آن شادی که روح‌القدس می‌بخشد"، "دریافت کرده" و "می‌پذیرفتند" (اول تسالونیکیان ۱:٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ ۲:۱۳؛ مقایسه کنید با ٤:۱۵). اما وقتی پولس به آنها می‌گوید "همه چیز را بیازمایید"، باید حداقل شامل نبوّتهایی باشد که در عبارت قبلی ذکر کرد. وقتی تشویق شان می‌کند *"به آنچه نیکوست*، محکم بچسبید"، استنباط می‌کند که نبوّتها شامل چیزهایی هستند که نیکوست و چیزهایی که نیکو نیست. این موضوع را هرگز نمی‌توانستیم دربارهٔ کلام نبی عهدعتیق یا تعالیم مقتدارانهٔ رسول عهدجدید بگوییم.

ج. اول قرنتیان ۱٤:۲۹-۳۸.

نشانهٔ گسترده‌تر نبوّت عهدجدید در اول قرنتیان ۱٤ یافت می‌شود. وقتی پولس می‌گوید: "از انبیا، دو یا سه تن نبوّت کنند و *دیگران گفتار آنها را بسنجند*" (اول قرنتیان ۱٤:۲۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو)، او پیشنهاد می‌کند که آنها باید با دقت گوش کنند و خوب را از بد جدا کنند، بعضیها را پذیرفته و بقیه را رد کنند (چون این مفهوم کلمهٔ یونانی *diakrino* است، در اینجا "گفتار آنها را بسنجند" ترجمه شده است). ما نمی‌توانیم تصور کنیم که یک نبی عهدعتیق مانند اشعیا بگوید: "به حرفم گوش کنید و گفتارم را بسنجید- خوب را از بد جدا کنید، آنچه را که باید بپذیرید، از آنچه که نباید بپذیرید، جدا کنید!" اگر نبوّت از اقتدار الهی مطلق برخوردار بود، انجام این کار گناه می‌بود. اما در اینجا پولس فرمان می‌دهد که این کار را بکنند، پیشنهاد می‌کند که نبوّت عهدجدید، اقتدار کلام خدا را ندارد.[٦]

در اول قرنتیان ۱۴:۳۰ پولس اجازه می‌دهد که نبی حرف دیگری را قطع کند: "اگر فردی دیگر که در آنجا نشسته مکاشفه‌ای دریافت کند، فرد نخست سکوت اختیار نماید. زیرا همه می توانید به نوبت نبوّت کنید" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). دوباره، اگر انبیا کلام خدا را اعلام می‌کردند که ارزش آن با کتاب مقدس برابر بود، به‌سختی می‌توان تصور کرد که پولس بگوید باید حرف‌شان را قطع کرد و اجازه نداد پیغام‌شان را تمام کنند. اما این چیزی است که پولس فرمان می‌دهد.

پولس نشان می‌دهد هیچ‌کس در قرنتس، یعنی کلیسایی که نبوّتهای زیادی داشت، نمی‌توانست کلام خدا را اعلام کند. او در اول قرنتیان ۱۴:۳٦ می‌گوید: "*آیا کلام خدا از شما سرچشمه گرفته* یا تنها به شما رسیده است؟" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس به‌وضوح استنباط می‌کند "کلامی از خدا"، از انبیای قرنتس سرچشمه نگرفته است.[۷]

بعد پولس در آیات ۳۷ و ۳۸ مدّعی اقتداری بیش از اقتدار انبیای قرنتس است: "اگر کسی خود را نبی یا فردی روحانی می‌داند، تصدیق کند که آنچه به شما می‌نویسم فرمانی است از جانب خداوند. اگر کسی این را نپذیرد، خودش نیز پذیرفته نخواهد شد" (ترجمهٔ هزارهٔ نو).

همهٔ این عبارات نشان می‌دهند که نظر رایجی که می‌گوید انبیا، "کلام خدا" را در غیاب رسولان در کلیساهای اولیه اعلام می‌کردند، صرفاً نادرست است.

5. *ما امروزه چگونه باید دربارهٔ اقتدار نبوّت صحبت کنیم؟*

امروزه نبوّتها در کلیسا باید *صرفاً کلام انسانی*، *نه کلام خدا* در نظر گرفته شود و نباید اقتدارش برابر با کلام خدا در نظر گرفته شود.

اکثر رهبران پنطیکاستی و کاریزماتیک موافق اند که اقتدار نبوّت معاصر با اقتدار کتاب مقدس برابر نیست. اما باید گفت عملاً، درنتیجهٔ آغاز نبوتها با عبارت رایج عهدعتیق، یعنی "از اینرو خداوند می‌فرماید" (عبارتی که در عهدجدید توسط انبیای کلیساهای عهدجدید اعلام نشده)، سردرگمی های زیادی ایجاد شده است. بکارگیری این عبارت، ناخوشایند است، چون این تصوّر را ایجاد می‌کند که کلمات پس از آن، کلامِ خداست، درحالیکه عهدجدید از این نظریه دفاع نمی‌کند و اکثر

سخنرانان مسئولیت‌پذیر کاریزماتیک وقتی تحت فشار قرار می‌گیرند، نمی‌خواهند آن را برای هر بخش از نبوّتهای شان اعلام کنند. پس به نفع ماست، نه به زیان ما، که این عبارت در مقدّمه حذف شود.

درست است که آغابوس در اعمال ۱۱:۲۱ از عبارت مشابهی استفاده می‌کند ("آنچه روح‌القدس می‌گوید")، اما این کلمه (یونانی *tade legei*) توسط نویسندگان مسیحی بعد از زمان عهدجدید برای معرفی تعبیرهای بسیار کلّی یا تفسیرهای بسیار گستردهٔ گزارشات بکار رفته است (مانند ایگناتیوس، *رساله به فیلادلفیا* ۷:۱-۲ [در حدود ۱۰۸ میلادی] و *رساله به برنابا* ۸:٦؛ ۲:۹، ۵ [در حدود ۷۰-۱۰۰ میلادی]). ظاهراً این عبارت می‌تواند به این معنا باشد: "این به‌طور کلی (یا تقریبی) چیزی است که روح‌القدس به ما می‌گوید".

اگر کسی واقعاً فکر می‌کند خدا چیزی را به ذهن‌اش می‌آورد که باید در جماعت اعلام شود، هیچ اشکالی ندارد که بگوید: "*فکر می‌کنم* خداوند در ذهنم می‌گذارد که..." یا "*به نظرم* خداوند به ما نشان می‌دهد که..." یا عبارات مشابه. البته این به اندازهٔ "از اینرو خداوند می‌فرماید"، "نیرومند" نیست، اما اگر این پیغام واقعاً از طرف خدا باشد، روح‌القدس کاری می‌کند که با قدرت زیاد با قلب کسانیکه باید بشنوند، صحبت کند.

6. یک "مکاشفهٔ" فی‌البدیهه، نبوّت را از عطایای دیگر متفاوت ساخته است.

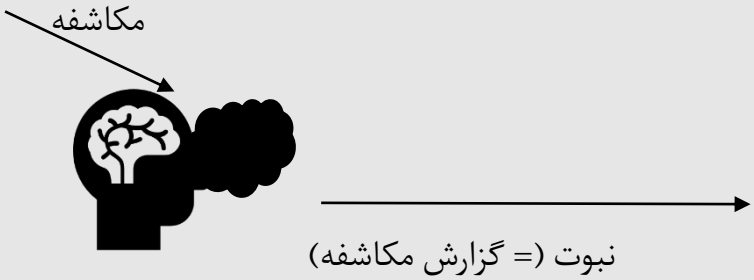
اگر نبوّت شامل کلام خدا نیست، پس این چیست؟ از چه لحاظ از طرف خداست؟

پولس نشان می‌دهد که خدا می‌توانست چیزی را فی‌البدیهه به ذهن آورد تا نبوّت‌کننده آن را با کلمات خودش اعلام کند. پولس آن را "مکاشفه" می‌نامد: "اگر فردی دیگر که در آنجا نشسته مکاشفه‌ای دریافت کند، فرد نخست سکوت اختیار نماید. زیرا همه می‌توانید به نوبت نبوّت کنید تا همه تعلیم یابند و همه تشویق شوند" (اول قرنتیان ۱۴:۳۰-۳۱، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا از کلمهٔ *مکاشفه*، در حالت گسترده‌تر از روش تخصّصی بکار رفته توسط الهیدانان در صحبت از کلام کتاب مقدس استفاده می‌کند-اما عهدجدید در یک جای دیگر از اصطلاح *آشکار کردن* و *مکاشفه* در

حالت گستردهٔ ارتباط با خدا استفاده می‌کند که نتیجه‌اش کلام مکتوب کتاب مقدس نیست یا اقتدارش با کلام مکتوب کتاب مقدس برابر نیست (مراجعه کنید به متی ۲۷:۱۱؛ رومیان ۱۸:۱؛ افسسیان ۱۷:۱؛ فیلیپیان ۱۵:۳).

پولس فقط به چیزی اشاره می‌کند که خدا می‌تواند یکدفعه به ذهن کسی بیاورد، یا چیزی که خدا می‌تواند وجدان کسی را با آن تحت تأثیر قرار دهد، به طوریکه آن شخص احساس کند این از طرف خداست. شاید فکری که به ذهن رسیده، به‌طرز عجیبی متمایز از رشتهٔ افکار خودِ شخص باشد، یا با حسّ ضرورت یا پافشاری همراه باشد، یا به‌نوعی دیگر، آن شخص به‌وضوح بداند که این از طرف خداوند است.

تصویر ۳۰. ۱ ایدهٔ مکاشفه از طرف خدا را که با کلمات نبی (صرفاً انسانی) اعلام شده، نشان می‌دهد.



نبوت زمانی است که یک مکاشفه از طرف خدا با کلام نبی (صرفاً انسانی) اعلام شود.

تصویر ۳۰. ۱

بنابراین، اگر یک غریبه وارد شود و همه نبوّت کنند، "رازهای دلش آشکار خواهد شد. آنگاه روی بر زمین نهاده، خدا را پرستش خواهد کرد و تصدیق خواهد نمود که: "براستی خدا در میان شماست" (اول قرنتیان ۲۵:۱۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو). من گزارش این اتفاق را در آمریکا در کلیسایی که به‌وضوح تعمیدی غیرکاریزماتیک بود، شنیدم. یک سخنران میسیونر در وسط پیغام اش مکث کرد و اینطور گفت: "من برنامه‌ریزی نکردم که این را بگویم، اما به نظر می‌رسد که خداوند نشان می‌دهد که یک نفر در این کلیسا از زن و خانواده‌اش جدا شده است. اگر اینطور است، اجازه بده به تو بگویم که

خدا می‌خواهد به نزدشان بازگردی و یاد بگیری که از الگوی خدا در زندگی خانوادگی پیروی کنی".

این میسیونر خبر نداشت که در بالکن تاریک، مردی نشسته بود که چند لحظه قبل برای اولین بار در زندگی اش وارد کلیسا شده بود. این دقیقاً شرح حالِ او بود و او خودش را معرفی کرد و گناه اش را تصدیق کرد و به جستجوی خدا پرداخت.

به این ترتیب، نبوّت "نشانه‌ای" برای ایمانداران است (اول قرنتیان ۲۲:۱۴)- این نشانهٔ واضحی از کار قطعی خدا در میانشان است، یک "نشانه" از دست مبارک خدا بر جماعت است. چون این برای ایمان آوردن غیرایمانداران هم بکار می‌رود، پولس تشویق می کند که این عطیه در زمانیکه "اشخاص ناآگاه یا بی‌ایمان به مجلس درآیند"، استفاده شود (اول قرنتیان ۲۳:۱۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

بسیاری از مسیحیان در تمام دورانهای کلیسا، وقایع مشابه را تجربه کرده یا شنیده‌اند- مثلاً شاید درخواست دعای برنامه‌ریزی نشده، اما ضروری برای میسیونرهای خاصی در نیجریه به آنها داده شده است. بعدها، کسانیکه دعا کرده‌اند، دریافتند که دقیقاً در همان لحظه این میسیونرها با ماشین تصادف کردند یا در جنگ روحانی شدیدی بودند و به این دعاها نیاز داشتند. پولس این حسّ یا احساس درونی نسبت به این چیزها را "مکاشفه" می‌نامد و اعلام آن به جماعت کلیسایی که با تحریک خدا اعلام می‌شود، "نبوّت" نامیده می‌شود. شاید عناصر ادراک یا تفسیر سخنگو را داشته باشد و قطعاً نیازمند ارزیابی و آزمایش است، با این حال کاربرد ارزشمندی در کلیسا دارد.[۸]

7. فرق بین نبوّت و تعلیم.

درحالیکه همهٔ "نبوّت"های عهدجدید بر اساس این نوع تحریک فی‌البدیهه از طرف روح‌القدس بود (مقایسه کنید با اعمال ۲۸:۱۱؛ ۴:۲۱، ۱۰- ۱۱؛ و به ایده‌های نبوّت که در لوقا ۳۹:۷؛ ۶۳:۲۲- ۶۴؛ یوحنا ۱۹:۴؛ ۵۱:۱۱ ارائه شده، توجه کنید)، اما هیچ‌یک از سخنان انسانی که "تعلیم" خوانده شده یا توسط "معلم" انجام شده یا با فعل *تعلیم دادن* توصیف شده، هرگز گفته نشده که بر اساس یک "مکاشفه" در عهدجدید است. بلکه "تعلیم" غالباً فقط توضیح یا کاربرد کتاب مقدس (اعمال ۳۵:۱۵؛ ۱۱:۱۸، ۲۴-۲۸؛ رومیان ۲۱:۲؛ ۴:۱۵؛ کولسیان ۱۶:۳؛ عبرانیان ۱۲:۵) یا تکرار و

توضیح تعالیم رسولی است (رومیان ۱۷:۱٦؛ دوم تیموتاوس ۲:۲؛ ۱۰:۳ و غیره). این چیزی است که امروزه "تعلیم کتاب مقدس" یا "موعظه" می‌نامیم.

پس اقتدار نبوّت، کمتر از "تعلیم" است و نبوّتهای کلیسایی همیشه باید تحت تعلیم مقتدرانهٔ کتاب مقدس باشند. به تیموتاوس گفته نشد تعالیم پولس را در کلیسا *نبوّت کند*؛ او باید آنها را *تعلیم* می‌داد (اول تیموتاوس ۱۱:۴؛ ۲:٦). به تسالونیکیان گفته نشد به سنّتهایی که برای آنها "نبوّت شده" بچسبند، بلکه به سنّتهایی که توسط پولس به آنها "تعلیم" داده شده بچسبند (دوم تسالونیکیان ۱۵:۲). برخلاف بعضی از دیدگاهها، معلمان و نه انبیا، رهبری و هدایت کلیساهای اولیه را فراهم کردند.

بنابراین در بین مشایخ کسانی بودند که "در وعظ و تعلیم زحمت می‌کشند" (اول تیموتاوس ۱۷:۵) و شیخ باید "معلمی توانا" باشد (اول تیموتاوس ۲:۳؛ مقایسه کنید با تیتوس ۹:۱)- اما دربارهٔ مشایخی که کارشان نبوّت بود، چیزی گفته نشده و هرگز گفته نشده که شیخ باید "نبی توانا" باشد یا مشایخ باید "به نبوّتهای صحیح محکم بچسبند". تیموتاوس در عملکرد رهبری، باید به خودش و "تعالیم اش" توجه می‌کرد (اول تیموتاوس ۱٦:۴)، اما هرگز گفته نشده به نبوّتهایش توجه کند. یعقوب هشدار داد که تعلیم دهندگان، نه نبوّت کنندگان، با سختگیری بیشتر داوری خواهند شد (یعقوب ۱:۳).

پس در عهدجدید، تکلیف تفسیر و بکارگیری کتاب مقدس، "تعلیم" نامیده می‌شود. فرق بین تعلیم و نبوّت، نسبتاً واضح است: اگر یک پیغام نتیجهٔ تفکر آگاهانه از متن کتاب مقدس است و شامل تفسیر متن و کاربرد آن برای زندگی است، پس (در اصطلاحات عهدجدید) یک تعلیم است. اما اگر یک پیغام، گزارش چیزی است که خدا یکدفعه به ذهن می‌آورد، این یک نبوّت است. حتی تعالیمی که از قبل آماده شده، می‌تواند با مطالب اضافی برنامه‌ریزی نشده که معلم کتاب مقدس یکدفعه احساس می‌کند خدا به ذهنش می‌آورد، مختل شود- در این حالت، این یک "تعلیم" است که با عنصر نبوّت ترکیب شده است.

ب. تعلیم

عطیهٔ تعلیم در عهدجدید، *توانایی توضیح کتاب مقدس و بکارگیری آن در زندگی افراد است*. این در تعدادی از عبارات دیده می‌شود. در اعمال ۳۵:۱۵، پولس و برنابا و "بسیاری دیگر" در انطاکیه هستند، "به *تعلیم* و بشارت کلام خداوند مشغول شدند" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس یک سال و نیم در قرنتس ماند، "کلام خدا را به ایشان *تعلیم* می‌داد" (اعمال ۱۱:۱۸). خوانندگان رساله به عبرانیان، اگرچه باید معلمان می‌بودند، اما به کسی نیاز داشتند که دوباره به آنها "اصول ابتدایی کلام خدا را" تعلیم دهد (عبرانیان ۱۲:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). پولس دربارهٔ کلام کتُب مقدس عهدعتیق به رومیان می‌گوید: "هرچه در گذشته نوشته شد، برای تعلیم [یونانی *didaskalia*] ما بود" (رومیان ۴:۱۵) و به تیموتاوس می‌نویسد: "تمام کتاب مقدس" برای "تعلیم [*didaskalia*]... مفید است" (دوم تیموتاوس ۱۶:۳).

البته اگر اکثر اوقات، "تعلیم" در کلیسای اولیه بر اساس کتُب مقدس عهدعتیق بود، عجیب نیست که می‌توانست بر اساس چیزی برابر با اقتدار کتاب مقدس باشد، یعنی بر اساس متن اصلی تعالیم رسولی پذیرفته شده. پس تیموتاوس باید تعلیمی را که از پولس دریافت کرده بود به مردان امینی می‌سپرد که "قادر به تعلیم دیگران باشند" (دوم تیموتاوس ۲:۲). و تسالونیکیان باید در سنّتهایی که پولس تعلیم داده بود، "استوار" باشند (دوم تسالونیکیان ۱۵:۲). بعید است که این بر اساس مکاشفهٔ فی‌البدیهه در طول جلسهٔ پرستش کلیسایی باشد (مانند نبوّت)، بلکه این نوع "تعلیم"، تکرار و توضیح تعلیم رسولی واقعی بود. تعلیم دادن برخلاف تعالیم پولس، به معنای تعلیم آموزهٔ متفاوت یا ارتدادآمیز (*heterodidaskalo*) و عدم توجه به "کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است"، بود (اول تیموتاوس ۳:۶، ترجمهٔ قدیم). در واقع، پولس گفت تیموتاوس باید طریقهای پولس را که "در همه جا در کلیساها *تعلیم* می‌دهم" به قرنتیان

یادآوری می‌کرد (اول قرنتیان ۱۷:۴). همچنین تیموتاوس باید تعالیم پولس به کلیسای افسسیان را "امر و تعلیم" دهد (اول تیموتاوس ۱۱:۴) و "تعلیم [دهد] و اصرار [کند]" (اول تیموتاوس ۲:٦). بنابراین، این نبوّت نبود، بلکه تعلیم بود که در اصل (از طرف رسولان)، در ابتدا معیار آموزه‌ای و اخلاقی را فراهم می‌کرد که کلیسا با آن کنترل می‌شد. وقتی کسانیکه از رسولان تعلیم می‌گرفتند، به دیگران تعلیم می‌دادند، تعلیمشان، کلیساهای محلی را راهنمایی و هدایت می‌کرد.

پس تعلیم از لحاظ رسالات عهدجدید متشکل از تکرار و توضیح کلام کتاب مقدس (یا تعالیم مقتدرانه که با تعالیم عیسی و رسولان برابر است) و بکارگیری آن برای شنوندگان است. در رسالات عهدجدید، "تعلیم" مانند چیزی است که امروزه با عبارت "تعلیم کتاب مقدس" توصیف می‌شود.

پ. شفا

1. مقدّمه: بیماری و سلامتی در تاریخ فدیه.

ما باید در ابتدا بدانیم که بیماری جسمانی نتیجهٔ سقوط آدم بود و بیماری و مرض فقط بخشی از عملکرد لعنت بعد از سقوط است و نهایتاً منجر به مرگ جسمانی خواهد شد. اما وقتی مسیح بر روی صلیب مُرد، ما را از این لعنت نجات داد: "او غمهای ما را به جان خود گرفت و *دردهای ما را بر دوش خود حمل کرد... از زخمهای او ما شفا یافتیم*" (اشعیا ۵-۴:۵۳). این عبارت به شفای جسمانی و روحانی اشاره می‌کند که مسیح برای ما خریداری کرد، چون پترس در اشاره به نجات ما آن را نقل کرد: "مسیح شخصاً بار *گناهان ما را بر دوش گرفته* آنها را بر صلیب بُرد تا ما هم نسبت به گناه بمیریم و برای عدالت زیست کنیم، زیرا *به سبب زخمهای اوست که ما شفا یافته‌ایم*" (اول پترس ۲۴:۲). اما متی این عبارت از اشعیا را با اشاره به شفای جسمانی که مسیح انجام داد، نقل می‌کند: "او با کلام خود ارواح را از آنان به در کرد و همهٔ بیماران را شفا داد، تا بدین‌سان، پیشگویی اِشعیای نبی به حقیقت پیوندد که: "*او ضعفهای ما را برگرفت و بیماریهای ما را حمل کرد*" (متی ۱۷-۸:۱٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

احتمالاً همهٔ مسیحیان موافق اند که مسیح در کفاره، نه‌تنها آزادی کامل از گناه، بلکه آزادی کامل از ضعف و بیماری را نیز در عمل فدیهٔ خود برای ما خریداری کرد (به فصل ۲۵ دربارهٔ جلال یافتن مراجعه کنید). احتمالاً همهٔ مسیحیان موافق اند که برخورداری از مزایای کاملی که مسیح برای ما بدست آورد، تا زمان بازگشت مسیح حاصل نخواهد شد: فقط "در وقت آمدن او" (اول قرنتیان ۲۳:۱۵)، ما بدنهای قیام کردهٔ کامل مان را دریافت می‌کنیم. پس در مورد شفای جسمانی و نجات از بیماری جسمانی که نتیجهٔ لعنت در پیدایش ۳ بود، به همین صورت است. فدیهٔ کامل از بیماری جسمانی، تا زمان بازگشت مسیح و دریافت بدنهای قیام کرده، از آنِ ما نخواهد بود.[۹]

اما سؤالی که دربارهٔ عطیهٔ شفا با آن مواجه می‌شویم، این است که آیا خدا می‌تواند گاهی اوقات نمونه و ودیعه‌ای از شفای جسمانی را که در آینده به‌طور کامل به ما خواهد داد، عطا کند. معجزات شفای عیسی قطعاً نشان می‌دهند که گاهی اوقات خدا می‌خواهد نمونهٔ نسبی از شفای کاملی را که تا ابد از آنِ ما خواهد بود، به ما بدهد. خدمت شفا که در زندگی رسولان و دیگران در کلیسای اولیه دیده می‌شود نیز نشاندهندهٔ این است که این بخشی از خدمت در دوران عهد تازه بود. این در طرح بزرگترِ برکات در عهد تازه قرار می‌گیرد، برکاتی که بسیاری از آنها یا همهٔ آنها، نمونهٔ جزئی از برکاتی است که در هنگام بازگشت مسیح از آنِ ما خواهد بود. ما بعضی از این برکات ملکوت را "در حال حاضر" داریم، اما این برکات "هنوز" کاملاً از آنِ ما نیستند.

2. اهداف شفا.

شفا هم مانند بقیهٔ عطایای روحانی اهداف متعدّدی دارد. قطعاً به‌عنوان یک "نشانه" برای اثبات پیغام انجیل است تا نشان دهد که ملکوت خدا آمده است. شفا باعث تسلّی و سلامتی بیماران نیز می‌شود و درنتیجه صفت رحمت خدا را نسبت به رنجدیدگان نشان می‌دهد. سوم، شفا مردم را برای خدمت تجهیز می‌کند، وقتی موانع جسمانی برای خدمت از بین می‌روند. چهارم، شفا فرصتی برای خدا فراهم می‌کند تا جلال یابد، چون مردم نشانهٔ جسمانی نیکویی، محبت، قدرت، حکمت و حضور او را می‌بینند.

3. استفاده از دارو چه می‌شود؟

چه رابطه‌ای بین دعا برای شفا و استفاده از دارو و مهارت یک دکتر وجود دارد؟ قطعاً اگر دارویی در دسترس است، باید از آن استفاده کنیم، چون خدا موادی را در زمین خلق کرده که می‌تواند به دارو تبدیل شود و خاصیت شفادهندگی داشته باشد. بنابراین داروها باید بخشی از کلّ خلقتی در نظر گرفته شوند که خدا از هر جهت "عالی" یافت (پیدایش ۳۱:۱). ما باید مشتاقانه با شکرگزاری از خداوند، از دارو استفاده کنیم، چون "زمین و همه چیزی که در آن است به خداوند تعلق دارد" (مزامیر ۱:۲۴). در واقع وقتی دارو در دسترس است و ما نمی‌خواهیم از آن استفاده کنیم (مواردی که برای ما یا دیگران خطرناک خواهد بود)، به نظر می‌رسد که به اشتباه خداوند خدای خود را "می‌آزماییم" (مقایسه کنید با لوقا ۱۲:۴): این شبیه به موردی است که شیطان، عیسی را وسوسه می‌کند که از بالای معبد بپرد، به جای اینکه از پله‌ها پایین برود. وقتی وسیلهٔ عادی برای پایین رفتن از معبد (پله‌ها) موجود است، پریدن به معنای "آزمودن" خداست و درنتیجه توّقع دارد که او در آن لحظه معجزه کند. عدم استفاده از داروی مؤثر و پافشاری بر اینکه خدا به جای شفا از طریق دارو، معجزهٔ شفا را انجام دهد، بسیار شبیه به این مورد است.

البته اشتباه است که *به جای* تکیه بر خداوند، به دکترها یا دارو تکیه کنیم، اشتباهی که متأسفانه آسای پادشاه مرتکب شد: "در سال سی و نهم سلطنت اش به مرض پادردی مبتلا شد و مرضی اش روزبروز وخیم‌تر می‌گردید. او با وجودیکه به آنچنان مرض سخت گرفتار بود، بازهم از خداوند مدد نخواست و دست کمک به سوی طبیبان دراز کرد. سرانجام در سال چهل و یکم سلطنت خود فوت کرد و با پدران خود پیوست" (دوم تواریخ ۱۶:۱۲-۱۳). اما اگر دارو به همراه دعا بکار رود، در این صورت باید انتظار داشته باشیم که خدا برکت دهد و غالباً تأثیر دارو را بیشتر کند (مقایسه کنید با اول تیموتاوس ۲۳:۵). حتی وقتی اشعیا از خداوند وعدهٔ شفای حزقیای نبی را دریافت کرد، به خادمان حزقیا گفت که مَرهمی از انجیر بیاورند و بر روی دُملی که باعث رنج و درد حزقیا می‌شد،

بگذارند (برای درمان دارویی): "آنگاه اشعیا گفت: "کمی انجیر بیاورید و بر دانهٔ دُمَل او بگذارید تا شفا یابد" (دوم پادشاهان ۲۰:۷).

اما گاهی اوقات هیچ داروی مناسبی موجود نیست یا دارو عمل نمی‌کند. قطعاً باید به یاد داشته باشیم که وقتی دکترها و دارو نمی‌توانند شفا دهند، خدا می‌تواند شفا دهد (و شاید وقتی دریابیم که در بسیاری از موارد، دکترها نمی‌توانند شفا دهند، حتی در کشورهایی که از لحاظ پزشکی بسیار پیشرفته‌اند، شگفت‌زده شویم). بعلاوه، شاید بسیاری از اوقات یک بیماری برای ما یا دیگران خطر فوری نداشته باشد و تصمیم بگیریم از خدا بخواهیم که بیماری‌مان را بدون استفاده از دارو شفا دهد، فقط به‌خاطر اینکه فرصت دیگری را برای بکارگیری ایمانمان و جلال دادن او می‌خواهیم و شاید به‌خاطر اینکه می‌خواهیم از صرف زمان یا پول برای استفاده از وسایل دارویی یا عوارض جانبی بعضی از داروها جلوگیری کنیم. در همهٔ این موارد، این فقط یک انتخاب شخصی است و به نظر نمی‌رسد که خدا را "بیازماید". (اما در این موارد، تصمیم‌گیری برای عدم استفاده از دارو باید یک تصمیم شخصی باشد و بر دیگران تحمیل نشود).

4. آیا عهدجدید روشهای رایجی را که برای شفا بکار رفته، نشان می‌دهد؟

روشهای بکار رفته توسط عیسی و شاگردان برای شفا دادن، در هر مورد متفاوت است، اما در اکثر مواقع شامل دست گذاشتن بود. بدون شکّ، عیسی می‌توانست یک فرمان قدرتمند بدهد و بلافاصله همهٔ افراد را در یک جمع عظیم شفا دهد، اما در عوض، *"او دست خود را بر یک یک آنها گذاشت* و آنها را شفا داد" (لوقا ۴:۴۰). به نظر می‌رسد که دست گذاشتن، اساسی‌ترین وسیلهٔ عیسی برای شفا بود، چون وقتی مردم آمده و از او شفا خواستند، آنها فقط خواهان دعا نبودند، بلکه به‌عنوان مثال گفتند: "اگر تو بیایی و بر او دست بگذاری او زنده خواهد شد" (متی ۹:۱۸).

یک نشانهٔ جسمانی دیگر از قدرت روح‌القدس که برای شفا جاری می‌شد، مسح با روغن بود. شاگردان عیسی "بیماران بسیاری را با روغن مسح کرده شفا دادند" (مرقس ٦:۱۳). و یعقوب به مشایخ کلیسا می‌گوید در هنگام دعا، بیماران را با روغن مسح کنند: "اگر کسی از شما بیمار است،

از رهبران کلیسا بخواهد تا برای او دعا کنند و به نام خداوند بدن او را با روغن تدهین نمایند. دعایی که از روی ایمان باشد، بیمار را نجات خواهد بخشید. خداوند او را از بستر بیماری بلند خواهد کرد و اگر مرتکب گناهی شده باشد، بخشیده خواهد شد" (یعقوب ۱۴:۵-۱۵).

غالباً عهدجدید بر نقش ایمان در فرایند شفا تأکید می‌کند- گاهی اوقات ایمان شخص بیمار (لوقا ۴۸:۸؛ ۱۹:۱۷)، و گاهی اوقات ایمان دیگران که شخص بیمار را برای شفا می‌آورند. در یعقوب ۱۵:۵ مشایخ دعا می‌کنند و یعقوب می‌گوید: "دعایی که از روی ایمان باشد"، شخص بیمار را نجات خواهد بخشید- پس این باید ایمان مشایخی باشد که دعا می‌کنند، نه ایمان کسی که بیمار است. وقتی چهار مرد، مفلوجی را از شکاف سقف خانه‌ای که عیسی در آنجا موعظه می‌کرد، پایین آوردند، می‌خوانیم: "عیسی وقتی *ایمان ایشان* را دید..." (مرقس ۵:۲). در یک زمان دیگر، عیسی دربارهٔ ایمان زن کنعانی در رابطه با شفای دخترش صحبت می‌کند (متی ۲۸:۱۵)، یا ایمان صاحب منصب رومی برای شفای خادمش (متی ۱۰:۸، ۱۳).

5. *پس ما چگونه باید برای شفا دعا کنیم؟*

پس ما چگونه باید برای بیماری جسمانی دعا کنیم؟ قطعاً درست است که از خدا شفا بطلبیم، چون عیسی به ما می‌گوید که دعا کنیم: ما را "از شریر رهایی ده" (متی ۱۳:۶) و یوحنای رسول به غایوس نوشت: "دعایم این است که از هر جهت کامیاب باشی و *در تندرستی به سر بَری*" (سوم یوحنا ۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). بعلاوه، عیسی بارها *همهٔ* کسانی را که به نزدش آوردند، شفا داد و هرگز با گفتن اینکه بهتر است برای مدت طولانی بیمار بمانند، مردم را از خود دور نکرد! عیسی شخصیت خدای پدر را برای ما آشکار می‌کند و نمونهٔ شفای شفقت‌آمیزش، به‌وضوح ارادهٔ خدا را در بیماری و شفا نشان می‌دهد. بعلاوه، هرگاه ما هر نوع دارویی را مصرف می‌کنیم یا در طلبِ کمک دارویی برای یک بیماری هستیم، *با انجام این اعمال می‌پذیریم که به نظرمان ارادهٔ خدا این است که در طلبِ بهبودی باشیم.* اگر فکر می‌کردیم خدا از ما می‌خواهد به بیماری‌مان ادامه دهیم، پس هرگز به دنبال وسایل دارویی برای شفا نبودیم! پس وقتی دعا می‌کنیم، ظاهراً درست است که اولین

پیش‌فرض مان باید این باشد که خدا خشنود می‌شود که کسی را که برای او دعا می‌کنیم، شفا دهد، مگر اینکه دلیل خاصی برای یک پیش‌فرض مخالف داشته باشیم- تا جاییکه بر اساس کتاب مقدس می‌توانیم بگوییم، این ارادهٔ مکشوف خداست.[۱۰]

پس ما باید چگونه دعا کنیم؟ قطعاً درست است که از خدا شفا بطلبیم و باید با درخواست ساده به نزدش برویم که او در زمان نیاز شفای جسمانی را عطا کند. یعقوب به ما هشدار می‌دهد که بی‌ایمانی ساده می‌تواند منجر به دعا نکردن و پاسخ نگرفتن از خدا شود: "شما آنچه را که می‌خواهید ندارید چون آن را از خدا نخواسته‌اید" (یعقوب ۴:۲). اما وقتی برای شفا دعا می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که باید دعا کنیم خدا در این شرایط جلال یابد، خواه او انتخاب کند که شفا دهد یا ندهد. همچنین باید با دلی مملو از رحم و شفقت دعا کنیم، همان چیزی که عیسی نسبت به کسانیکه شفایشان می‌داد، احساس می‌کرد. وقتی اینطور دعا می‌کنیم، گاهی اوقات خدا- و شاید اغلب اوقات- به دعاهایمان پاسخ دهد.

شاید یک نفر در این قسمت مخالفت کند که از دیدگاه شبانی، وقتی مردم را به ایمان تشویق می‌کنیم که معجزهٔ شفا اتفاق خواهد افتاد و بعد هیچ اتفاقی نمی‌افتد، آسیبهای زیادی وارد شده- و منجر به نومیدی نسبت به کلیسا و خشم نسبت به خدا می‌شود. امروزه کسانیکه برای شفای مردم دعا می‌کنند، باید این مخالفت را شنیده و با حکمت کلام با بیماران صحبت کنند.

اما باید بدانیم که می‌توانیم بیش از یک نوع خطا داشته باشیم: (۱) *اگر اصلاً برای شفا دعا نکنیم*، این راه حلّ صحیحی نیست، چون نااطاعتی از یعقوب ۵ است. (۲) اگر به مردم بگوییم خدا *امروزه به‌ندرت شفا می‌دهد* و باید انتظار داشته باشند که هیچ اتفاقی نی افتد، این هم راه حلّ صحیحی نیست، چون فضایی را که منجر به ایمان داشتن می‌شود، فراهم نمی‌کند و با الگوی خدمت عیسی و کلیسای اولیه در عهدجدید ناسازگار است. (۳) به مردم بگوییم که امروزه اگر ایمان کافی داشته باشیم، *خدا همیشه شفا می‌دهد*، این یک تعلیم بیرحمانه است که کتاب مقدس از آن حمایت نمی‌کند (به بخش ٦ در زیر مراجعه کنید).

ظاهراً از لحاظ شبانی، راه حلّ حکیمانه، بین موارد (۲) و (۳) در بالاست. ما می‌توانیم به مردم بگوییم خدا امروزه غالباً شفا می‌دهد (اگر ایمان داشته باشیم که این حقیقت است) و به احتمال زیاد آنها شفا خواهند یافت، اما همچنان در عصری زندگی می‌کنیم که ملکوت خدا "در حال حاضر" در اینجاست، اما "هنوز" کاملاً در اینجا نیست. بنابراین، مسیحیان در زندگی کنونی شفا را تجربه خواهند کرد (و بسیاری از پاسخهای دیگر به دعا)، اما بیماری پیوسته و نهایتاً مرگ را هم تجربه خواهند کرد. در هر مورد، حکمت حاکمانهٔ خدا دربارهٔ نتیجه تصمیم می‌گیرد و نقش ما این است که فقط از او بطلبیم و منتظر پاسخش باشیم ("بله" یا "نه" یا "به دعا ادامه بده و صبر کن").

کسانیکه "عطایای شفا" دارند (ترجمهٔ تحت‌اللفظی از حالت جمع در اول قرنتیان ۱۲:۹، ۲۸، ترجمهٔ هزارهٔ نو) کسانی خواهند بود که متوجه می‌شوند دعاهایشان برای شفا، به‌طور مکرّر و کامل‌تر از دیگران پاسخ داده می‌شود. وقتی اینطور است، عمل حکیمانه این است که کلیسا آنها را در این خدمت تشویق کند و فرصتهای بیشتری را در دعا برای بیماران به آنها بدهد. ما باید این را هم بدانیم که عطایای شفا می‌تواند نه‌تنها شامل شفای جسمانی، بلکه شامل شفای عاطفی نیز باشد. گاهی اوقات می‌تواند توانایی در آزادسازی مردم از حملهٔ دیوها باشد، چون این هم گاهی اوقات در کتاب مقدس، "شفا" خوانده شده است (مراجعه کنید به لوقا ۱۸:٦؛ اعمال ۳۸:۱۰). شاید عطایای دعای مؤثر در شرایط مختلف و برای نیازهای مختلف، چیزی است که پولس در هنگام استفاده از حالت جمع "عطایای شفا" به آن اشاره می‌کند.

6. اما اگر خدا شفا ندهد، چه می‌شود؟

به هرحال باید بدانیم که در عصر حاضر، همهٔ دعاها برای شفا پاسخ داده نخواهند شد. گاهی اوقات خدا این "ایمان" خاص را عطا نخواهد کرد (یعقوب ۱۵:۵) که شفا واقع شود، و گاهی اوقات خدا به‌خاطر اهداف حاکمانه‌اش انتخاب می‌کند که شفا ندهد. در این موارد باید به یاد داشته باشیم که رومیان ۲۸:۸ همچنان حقیقت دارد: اگرچه "دردهای زمان حاضر" را تجربه می‌کنیم و "در خود آه می‌کشیم در انتظار... خلاصی جسم خود" (رومیان ۱۸:۸، ۲۳، ترجمهٔ قدیم)، اما "ما

می‌دانیم همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خواسته شده‌اند، با هم درکارند" (رومیان ۲۸:۸). این شامل کار کردن در شرایط رنج و بیماری‌مان نیز می‌باشد. در این هنگام می‌توانیم با نمونه‌های پولس و دیگران تشویق شویم، کسانیکه غالباً با وجود تجربهٔ معجزات شگرف، متحمل بیماری و رنج شدند (مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۱۶:۴-۱۸؛ ۱۲:۷-۹؛ فیلیپیان ۲۵:۲-۲۷؛ اول تیموتاوس ۲۳:۵؛ دوم تیموتاوس ۲۰:۴).

وقتی با وجود اینکه از خدا شفا می‌طلبیم، او تصمیم می‌گیرد که شفا ندهد، در این صورت درست است که "در هر امری شاکر باشید" (اول تسالونیکیان ۱۸:۵، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با یعقوب ۲:۱-۴) و بدانید که خدا می‌تواند از بیماری استفاده کند و ما را به خودش نزدیکتر کند و اطاعت از اراده‌اش را در ما بیشتر کند. پس مزمورنویس می‌تواند بگوید: "مرا نیکوست که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را بیاموزم" (مزامیر ۷۱:۱۱۹) و "قبل از اینکه مصیبت را ببینم، گمراه شده بودم، لیکن حالا کلام تو را بجا می‌آورم" (مزامیر ٦٧:١١٩).

بنابراین خدا می‌تواند از طریق بیماری و رنج، تقدیس ما را بیشتر کند- همانطور که می‌تواند از طریق شفای معجزه‌آسا، تقدیس و رشد در ایمان را ایجاد کند. اما به نظر می‌رسد که تأکید عهدجدید در خدمت عیسی و شاگردان در اعمال، بر این است که در اکثر موارد ما را تشویق می‌کند که مشتاقانه و صادقانه از خدا شفا بطلبیم و بعد به او اعتماد کنیم که این شرایط به خیریت تمام می‌شود، خواه او شفای جسمانی عطا کند یا نکند. نکته این است که خدا باید در همه چیز جلال یابد و خوشی و اعتمادمان در او افزایش یابد.

چ. زبانها و تفسیر زبانها

در ابتدا باید گفت کلمهٔ یونانی *glossa* که به "زبان" ترجمه شده، نه‌تنها به معنای زبان جسمانی در دهان شخص است، بلکه "زبان گفتاری" نیز می‌باشد. در عبارات عهدجدید که به صحبت به زبانها می‌پردازد، قطعاً مفهوم "زبانهای [گفتاری]" مورد نظر است. بنابراین متأسفانه، ترجمه‌های انگلیسی به استفاده از عبارت "صحبت به زبانها" ادامه داده که این اصطلاح در انگلیسی روزمره بکار نمی‌رود

و تفکر یک تجربهٔ عجیب را ایجاد می‌کند، چیزی که برای زندگی عادی انسان کاملاً بیگانه است. اما اگر ترجمه‌های انگلیسی از اصطلاح "صحبت به زبانهای گفتاری" استفاده می‌کردند، تا این حدّ عجیب نبود و به خواننده احساسی را می‌داد که نزدیکتر به احساس خوانندگان یونانی قرن یکم در هنگام خواندن این عبارت در اعمال یا اول قرنتیان بود. به هرحال، چون کاربرد کنونی عبارت "صحبت به زبانها" به‌طور گسترده بنیان نهاده شده، ما در این مبحث به استفاده از آن ادامه خواهیم داد.

1. زبانها در تاریخ فدیه.

حادثهٔ صحبت به زبانها برای عصر عهد تازه منحصر به فرد است. پیش از گناه آدم و حوا، لازم نبود به زبانهای دیگر صحبت کنند، چون آنها به *یک زبان* صحبت کرده و *در خدمت به خدا* و مشارکت با او *متحد بودند*. بعد از سقوط، انسانها به *یک زبان* صحبت می‌کردند، اما نهایتاً *در مخالفت با خدا متحد شده* و "شرارت انسان در زمین بسیار" بود و "هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت" بود (پیدایش ٦:٥، ترجمهٔ قدیم). این زبان واحد برای سرکشی از خدا بکار رفت و در بنای برج بابِل به اوج رسید، زمانیکه "مردم سراسر جهان فقط یک زبان داشتند و کلمات آنها یکی بود" (پیدایش ۱۱:۱). برای جلوگیری از این سرکشی متحد از خدا، او در بابِل "لغت تمامی اهل جهان رامشوش ساخت" و مردم را در سراسر زمین پراکنده کرد (پیدایش ۱۱:۹، ترجمهٔ قدیم).

وقتی خدا ابراهیم را به نزد خود فراخواند (پیدایش ۱۲:۱)، وعده داد که از ابراهیم "قوم بزرگی" بسازد (پیدایش ۱۲:۲) و ملت اسرائیل که نتیجهٔ این دعوت بود، یک زبان داشتند که خدا می‌خواست برای خدمت به او استفاده کنند. با این حال بقیهٔ ملتهای جهان به این زبان صحبت نمی‌کردند و خارج از نقشهٔ فدیهٔ خدا ماندند. پس به‌نوعی این شرایط بهبود یافت، چون *یک زبان از بین همهٔ زبانهای جهان در خدمت به خدا بکار می‌رفت*، چون در پیدایش ۱۱ خدا با هر زبانی ستایش نمی‌شد.

اکنون اگر به عصر کلیسای عهدجدید برویم و به ابدّیت نگاه کنیم، می‌بینیم که دوباره زبانها متحد خواهند شد، اما این بار همهٔ افراد دوباره به *یک زبان در خدمت به خدا* و ستایش او صحبت خواهند کرد (مکاشفه ۷:۹-۱۲؛ مقایسه کنید با صفنیا ۳:۹؛ اول قرنتیان ۱۳:۸؛ شاید اشعیا ۱۸:۱۹).

در کلیسای عهدجدید، نمونه‌ای از اتحاد زبانهای موجود در آسمان را داریم، اما فقط گاهی اوقات عطا می‌شود و فقط به‌طور نسبی است. در پنطیکاست که انجیل واقعاً به همهٔ ملتها رسید، شاگردان به‌درستی در اورشلیم جمع شدند و "به‌طوری که روح به ایشان قدرت تکلم بخشید *به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند*" (اعمال ۲:۴).[۱۱] نتیجه این بود که بازدید کنندگان یهودی در اورشلیم که از ملتهای گوناگون آمده بودند، همگی اعلامیهٔ "کارهای بزرگ خدا" را به زبان خود شنیدند (اعمال ۲:۱۱). این نشانهٔ شگرفی از این حقیقت بود که پیغام انجیل به همهٔ ملتهای جهان می‌رفت و مردم را در هر جا به سوی مسیح و نجات دعوت می‌کرد.

بعلاوه، در پیش‌زمینهٔ جلسهٔ پرستشی کلیسا، صحبت به زبانها به همراه تفسیراش، نشانهٔ دیگری از این وعده است که یک روز بر تفاوت زبانها که در بابِل آغاز شد، غلبه خواهیم کرد. اگر این عطیه در کلیسا عمل می‌کند، مهم نیست که به چه زبانی دعا یا پرستش می‌شود، وقتی تفسیر زبانها باشد، همه می‌توانند آن را درک کنند. البته این یک فرایند دو مرحله‌ای است که مانند همهٔ عطایای این عصر "جزئی و ناتمام است" (اول قرنتیان ۱۳:۹)، اما همچنان پیشرفتی از شرایط بابِل تا پنطیکاست است که در آن زمان هیچ تدارکی برای توانمندسازی افراد در درک یک پیغام به زبانی که نمی‌دانستند، موجود نبود.

نهایتاً دعا به زبانها در یک محیط خصوصی، شکل دیگری از دعا در نزد خداست. پولس می‌گوید: "زیرا اگر من به زبآنها دعا کنم، *روح من مشغول دعاست* ولی عقل من در آن نقشی ندارد" (اول قرنتیان ۱۴:۱۴). این در پیش‌زمینهٔ کلّی تاریخ فدیه می‌تواند راه حل جزئی دیگری برای نتایج سقوط باشد که با آن از مشارکت با خدا جدا شدیم. البته به این معنا نیست که در هنگام صحبت به زبانها، *فقط* روح انسانها می‌تواند با خدا مشارکت داشته باشد- چون پولس تأیید می‌کند که او هم

به زبانها و هم به زبان خودش دعا کرده و سرود می‌خواند (اول قرنتیان ۱۴:۱۵). به هرحال، پولس دعا به زبانها را وسیلهٔ دیگری برای دعا و پرستش در مشارکت مستقیم با خدا می‌داند. دوباره تا جاییکه ما می‌دانیم، قبل از عصر عهد تازه، این جنبه از عطیهٔ صحبت به زبانها مورد استفاده نبود.

2. صحبت به زبانها چیست؟

ما می‌توانیم این عطیه را اینطور تعریف کنیم: *صحبت به زبانها، دعا یا ستایش با هِجاهایی است که برای سخنگو قابل درک نیست.*

الف. کلام دعا یا ستایش که در نزد خدا اعلام می‌شود.

این تعریف نشان می‌دهد که صحبت به زبانها اساساً گفتگو با خداست (یعنی دعا یا ستایش). بنابراین، برخلاف عطیهٔ نبوّت است که اغلب شامل پیغامهایی *از سوی* خدا برای افراد کلیساست. پولس می‌گوید: "زیرا کسی که به زبآنها سخن می‌گوید، روی سخن او با *خداست* نه با مردم" (اول قرنتیان ۱۴:۲) و اگر در جلسهٔ کلیسایی هیچ مترجمی برای زبانها نیست، پولس می‌گوید کسی که عطیهٔ زبانها دارد باید "در کلیسا خاموش باشد و با خود و *با خدا* سخن گوید" (اول قرنتیان ۱۴:۲۸، ترجمهٔ قدیم).

این چه نوع گفتگویی است که به سوی خدا می‌باشد؟ پولس می‌گوید: "زیرا اگر من به زبآنها *دعا کنم، روح من مشغول دعاست* ولی عقل من در آن نقشی ندارد" (اول قرنتیان ۱۴:۱۴؛ مقایسه کنید با آیات ۱۴-۱۷، جاییکه پولس صحبت به زبانها را به‌عنوان دعا و شکرگزاری دسته‌بندی می‌کند، و آیهٔ ۲۸). بنابراین، صحبت به زبانها ظاهراً دعا یا ستایش در نزد خداست و از طرف "روح" شخص سخنگو است. این با روایت اعمال ۲ ناسازگار نیست، چون جمعیت گفتند: "شرح کارهای بزرگ خدا را بزبان خود ما می‌شنویم" (اعمال ۲:۱۱)، توصیفی که قطعاً می‌تواند به این معنا باشد که شاگردان همگی خدا را جلال داده و کارهای عظیمش را در پرستش اعلام می‌کردند و جمعیت به چیزهایی که به زبانهای گوناگون بیان می‌شد، گوش دادند. در واقع، تا اعمال ۲:۱۴ هیچ نشانی از

صحبت شاگردان با جمعیت نیست، و بعد پترس ایستاده و مستقیماً با جمعیت صحبت می‌کند، احتمالاً به زبان یونانی.

ب. سخنگو آن را درک نمی‌کند.

پولس می‌گوید: "زیرا کسی که به زبآنها سخن می‌گوید، روی سخن او با خداست نه با مردم، چون *دیگران آنچه را که او می‌گوید نمی‌فهمند*. زیرا او با قدرت روح‌القدس اسرار خدا را به زبان می‌آورد" (اول قرنتیان ۲:۱۴). همچنین او می‌گوید اگر صحبت به زبانها بدون ترجمهٔ زبانها باشد، مفهوم اش منتقل نخواهد شد: "نسبت به گویندهٔ آن بیگانه خواهم بود و او نیز نسبت به من بیگانه است" (اول قرنتیان ۱۱:۱۴). بعلاوه، کلّ مبحث اول قرنتیان ۱۴:۱۳-۱۹ فرض می‌کند که صحبت به زبانها در جماعت، وقتی با ترجمهٔ زبانها همراه نیست، توسط شنوندگان درک نمی‌شود.

صحبت به زبانها در روز پنطیکاست، به زبانهای شناخته شده بود که شنوندگان درک می‌کردند: "هر یک از ایشان می‌شنید که آنان *به زبان خودش* سخن می‌گویند" (اعمال ٦:٢، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اما دوباره می‌بینیم که سخنگویانش این سخنان را درک نمی‌کردند، چون آنچه باعث حیرت و شگفتی شد، این بود که جلیلیها به این زبانهای گوناگون سخن می‌گفتند (آیهٔ ۷). بنابراین به نظر می‌رسد که *گاهی اوقات* صحبت به زبانها می‌تواند شامل صحبت به زبانهای واقعی انسانها باشد، گاهی اوقات حتی زبانهایی که توسط شنوندگانش درک می‌شود. اما گاهی اوقات- و پولس فرض می‌کند معمولاً اینطور خواهد بود- این سخنان به زبانی خواهد بود که "دیگران آنچه را که او می‌گوید نمی‌فهمند" (اول قرنتیان ۲:۱۴).

پ. در خلسه نیست، بلکه با خویشتنداری است.

کتاب مقدس انگلیسی جدید، عبارت "صحبت به زبانها" را "گفتگو در خلسه" ترجمه می‌کند، بنابراین بیشتر از این ایده حمایت می‌کند که کسانیکه به زبانها صحبت می‌کنند، آگاهی از محیط اطراف یا خویشتنداری خود را از دست می‌دهند یا مجبور می‌شوند برخلاف اراده‌شان صحبت کنند. بعلاوه، بعضی از این عناصر افراطی در جنبش پنطیکاستی اجازه داده که رفتار جنون‌آمیز و آشفته

در جلسات پرستشی رخ دهد و این در ذهن بعضیها به این عقیده تداوم بخشیده که صحبت به زبانها، نوعی گفتگو در خلسه است.

اما این تصویر ارائه شده در عهدجدید نیست. حتی وقتی روح‌القدس با قدرت عظیم اش در روز پنطیکاست آمد، شاگردان توانستند صحبت به زبانها را متوقف کنند تا پترس بتواند برای جمعیتی که گرد آمده بود، موعظه کند. پولس با صراحت بیشتر می‌گوید: "اگر می‌خواهید به زبآنها سخن گوئید، دو یا سه نفر بیشتر نباشد و یکی بعد از دیگری سخن بگوید و آن هم با ترجمه باشد. اگر ترجمه کننده‌ای در آنجا حاضر نباشد، هیچ‌کس نباید در مجلس کلیسا به زبآنها صحبت کند، مگر اینکه صحبت او بین او و خدا باشد" (اول قرنتیان ۱۴:۲۷-۲۸). در اینجا پولس می‌خواهد کسانیکه به زبانها صحبت می‌کنند، به نوبت صحبت کنند و او تعداد را به سه نفر محدود می‌کند که به‌وضوح نشان می‌دهد کسانیکه به زبانها صحبت می‌کردند، از اتفاقات اطرافشان آگاه بوده و می‌توانستند خودشان را کنترل کنند تا فقط وقتیکه نوبتشان بود و کسِ دیگری صحبت نمی‌کرد، صحبت کنند. اگر کسی برای ترجمهٔ زبانها نبود، به‌راحتی می‌توانستند ساکت باشند و صحبت نکنند. همهٔ این عوامل نشاندهندهٔ سطح بالای خویشتنداری است و از این ایده که پولس زبانها را نوعی گفتگو در خلسه می‌دانست، حمایت نمی‌کند.

ج. زبانها بدون ترجمهٔ زبانها.

اگر کسی در جماعت عطیهٔ ترجمهٔ زبانها ندارد، این عبارتی که اکنون نقل قول کردیم، نشان می‌دهد که صحبت به زبانها باید به‌طور خصوصی انجام شود. صحبت به زبانها بدون ترجمهٔ آن نباید در جلسهٔ کلیسایی انجام شود.

پولس دربارهٔ دعا به زبانها و سرود خواندن به زبانها صحبت کرده و می‌گوید: "من با روح خود دعا می‌کنم و در عین حال با عقل و فهم خود نیز دعا خواهم کرد و *به همین طریق سرود حمد خواهم خواند، یعنی با روح* خود و با فکر خود نیز" (اول قرنتیان ۱۴:۱۵). این تأیید بیشتری برای تعریف ارائه شده در بالاست که زبانها را به‌عنوان چیزی در نظر گرفتیم که اساساً دعا و ستایش در نزد

خداست. همچنین عملِ سرود خواندن به زبانها را خواه در ملأعام یا در خلوت مشروع می‌داند. با این حال، قوانین سرود خواندن برای صحبت کردن نیز بکار می‌روند: اگر کسی نیست که ترجمه کند، فقط باید در خلوت انجام شود.

به هرحال، با وجود اینکه پولس دربارهٔ استفاده از زبانها بدون تفسیر *در کلیسا* هشدار زیادی می‌دهد، اما قطعاً آن را یک چیز مثبت می‌بیند و انجامش را *در خلوت* تشویق می‌کند. او می‌گوید: "آن که به زبانِ غیر سخن می‌گوید *خود را بنا می‌کند*، امّا آن که نبوّت می‌کند باعث بنای کلیسا می‌شود" (اول قرنتیان ۱۴:۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو). نتیجه‌گیری او چیست؟ این نیست که (مطابق استدلال بعضیها) مسیحیان باید تصمیم بگیرند از این عطیه استفاده نکنند یا وقتی این به‌طور خصوصی بکار می‌رود، هیچ ارزشی ندارد. بلکه می‌گوید: "پس چه کنم؟ من با روح خود دعا می‌کنم و در عین حال با عقل و فهم خود نیز دعا خواهم کرد" (آیهٔ ۱۵). و می‌گوید: "خدا را شکر که من بیش از همهٔ شما به زبآنها سخن می‌گویم" (آیهٔ ۱۸) و "*آرزوی من این است که همهٔ شما به زبانهای غیر سخن بگویید*، امّا بیشتر می‌خواهم که نبوّت کنید" (آیهٔ ۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و "با اشتیاق تمام در پی نبوّت کردن باشید و سخن گفتن به زبانهای غیر را منع مکنید" (آیهٔ ۳۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو). اگر ادراک سابق ما از زبانها به‌عنوان دعا یا ستایش خدا صحیح باشد، پس قطعاً انتظار داریم که تهذیب یا بنا را به دنبال داشته باشد، اگرچه ذهن سخنگو درک نمی‌کند که چه چیزی بیان شده، چون روح انسانی او مستقیماً با خدا در ارتباط است. همانطور که در هنگام دعا و پرستش، این چیزها به‌طور کلی ما را تهذیب می‌کنند، پس طبق کلام پولس، این نوع دعا و پرستش نیز ما را تهذیب می‌کند.

ج. زبانها با ترجمهٔ زبانها: برای تهذیب و بنای کلیسا.

پولس می‌گوید: "آن که نبوّت می‌کند، بزرگتر است از آن که به زبانهای غیر سخن می‌گوید، مگر *اینکه ترجمه کند* تا باعث بنای کلیسا شود" (اول قرنتیان ۱۴:۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). وقتی یک پیغام به زبانها ترجمه می‌شود، همه می‌توانند درک کنند. در این حالت پولس می‌گوید این پیغام به زبانها، به اندازهٔ نبوّت برای کلیسا *ارزشمند* است. باید توجه کنیم که *او نمی‌گوید اینها عملکرد*

یکسانی دارند (چون عبارات دیگر نشان می‌دهند که نبوّت، گفتگوی خدا با انسانهاست، درحالیکه زبانها به‌طور کلّی گفتگوی انسان با خداست). اما پولس به‌وضوح می‌گوید آنها در تهذیب کلیسا، ارزش یکسانی دارند. ما می‌توانیم عطیهٔ ترجمهٔ زبانها را اینطور تعریف کنیم که *مفهوم کلّی آنچه را که به زبانها بیان شده به کلیسا گزارش می‌کند.*

ح. همه به زبانها صحبت نمی‌کنند.

همانطور که همهٔ مسیحیان، رسول نیستند و همه نبی یا معلم نیستند و همه عطایای شفا ندارند، پس همه به زبانها صحبت نمی‌کنند. پولس به‌وضوح با بیان مجموعهٔ سؤالاتی که انتظار پاسخ "منفی" دارد، این مفهوم را بیان می‌کند و این سؤال را می‌پرسد: "آیا همه به زبآنها سخن می‌گویند؟" (اول قرنتیان ۱۲:۳۰). پاسخ ضمنی، خیر است. بعضیها استدلال کرده‌اند که در اینجا منظور پولس فقط این است که همه در *ملأعام* به زبانها صحبت نمی‌کنند، اما شاید پذیرفته که همه می‌توانند در خلوت به زبانها صحبت کنند. اما این وجه تمایز در این پیش‌زمینه، بیگانه است و قانع‌کننده نیست. او به‌طور مشخص نمی‌گوید همه در *ملأعام* یا *کلیسا* به زبانها صحبت نمی‌کنند، بلکه فقط می‌گوید همه به زبانها صحبت نمی‌کنند. سؤال بعدی او این است: "همه زبآنها را ترجمه می‌کنند؟" (آیهٔ ۳۰). دو سؤال قبلی او این بود: "آیا همه معجزه می‌کنند؟ یا قدرت شفا دادن دارند؟" (آیات ۲۹-۳۰). آیا ما آرزومندیم که ای کاش می‌توانستیم استدلال یکسانی از این عطایا داشته باشیم- اینکه همه در *ملأعام* زبانها را ترجمه نمی‌کنند، بلکه همهٔ مسیحیان می‌توانند در *خلوت* این کار را انجام دهند؟ یا همه در ملأعام معجزه نمی‌کنند، اما همه می‌توانند در خلوت معجزه کنند؟ این تمایز در هریک از موارد با پیش‌زمینه، غیرموجه به نظر می‌رسد.

2. سؤالاتی برای مرور

1. آیا انبیای عهدجدید با اقتداری مانند اقتدار کتاب مقدس صحبت می‌کردند؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید.
2. اگر اقتدار نبوّت با اقتدار کتاب مقدس برابر نیست، از چه لحاظ می‌توانیم بگوییم که این از طرف خداست؟ فرق بین "مکاشفه" (مطابق تعریف این فصل) و نبوّت را بیان کنید.
3. عطیهٔ تعلیم با نبوّت چه فرقی دارد؟ کدام یک در کلیسا اقتدار بیشتری دارد؟
4. عطیهٔ شفا در عصر کلیسایی، با بدنهای قیام کرده که مسیحیان با بازگشت مسیح دریافت خواهند کرد، چه رابطه‌ای دارد؟
5. حداقل چهار هدف را برای شفا نام ببرید.
6. "صحبت به زبانها" را تعریف کنید. در صحبت به زبانها با چه کسی صحبت می‌کنیم؟
7. در محیط عمومی کلیسا چه عطیهٔ روحانی دیگری باید با عطیهٔ صحبت به زبانها همراه شود؟ آیا کسی می‌تواند در خلوت به زبانها صحبت کند؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید.

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا تابحال عطیهٔ نبوّت را مطابق تعریف این فصل تجربه کرده‌اید؟ آن را چه نامیده‌اید؟ آیا این عطیه (یا چیزی مانندِ آن) در کلیسای شما عمل کرده است؟ اگر پاسختان مثبت است، چه مزایا- و چه خطراتی داشته است؟ اگر پاسخ منفی است، آیا به نظرتان این عطیه می‌تواند به کلیسایتان کمک کند؟ چرا یا چرا نه؟
2. آیا عطیهٔ تعلیم به‌طور مؤثر در کلیسایتان عمل می‌کند؟ علاوه بر کشیش یا مشایخ، چه کسی از این عطیه استفاده می‌کند؟ آیا به نظرتان کلیسای شما به اندازهٔ کافی از تعلیم

صحیح کتاب مقدس قدردانی می‌کند؟ به نظرتان در چه قسمتهایی (اگر موردی هست) کلیسایتان باید در شناخت و عشق به تعالیم کتاب مقدس رشد کند؟

3. آیا شما از عطایای دیگری که در این فصل مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، استفاده کرده‌اید؟ آیا عطیه‌ای هست که به نظرتان کلیسای شما به آن نیاز دارد، اما در حال حاضر آن را ندارد؟ به نظرتان بهترین کاری که می‌توانید در پاسخ به این نیاز انجام دهید، چیست؟

4. اصطلاحات خاص

(این فهرست مربوط به فصل ۲۹ و ۳۰ است).

رسول

توقف‌گرا

عطایای روح‌القدس

شفا

ترجمهٔ زبانها

مقام

نبوّت

صحبت به زبانها

تعلیم

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

اول قرنتیان ۱۲:۷-۱۱ (ترجمهٔ هزارهٔ نو)

"ظهور روح، به هر کس برای منفعتِ همگان داده می‌شود. به یکی به وسیلهٔ روح، کلام حکمت داده می‌شود، به دیگری به‌واسطهٔ همان روح، کلام معرفت، و به شخصی دیگر به‌وسیلهٔ همان روح، ایمان و به دیگری باز توسط همان روح، عطایای شفا دادن. به شخصی دیگر قدرت انجام معجزات داده می‌شود، به دیگری نبوّت، و به دیگری تشخیص ارواح. و باز به شخصی دیگر سخن گفتن به انواع زبانهای غیر بخشیده می‌شود و به دیگری ترجمهٔ زبانهای غیر. امّا همهٔ اینها را همان یک روح به عمل می‌آورد و آنها را به ارادهٔ خود تقسیم کرده، به هر کس می‌بخشد".

---

1. برای گسترش بیشتر همهٔ نکات زیر دربارهٔ عطیهٔ نبوّت، به وِین گرادِم، *عطیهٔ نبوّت در اول قرنتیان* مراجعه کنید (Lanham, Md.: University Press of America, 1982) و وِین گرادِم، *عطیهٔ نبوّت در عهدجدید و امروز* (Eastbourne, U.K.: Kingsway,and Westchester,III.: Crossway,1988). (کتاب اول تخصّصی‌تر است و ادبیات محققانهٔ بیشتری دارد). اکثر مطالب زیر دربارهٔ نبوّت برگرفته از مقالهٔ من، "چرا مسیحیان هنوز می‌توانند نبوّت کنند" در *مسیحیت امروز* است (۱۶سپتامبر ۱۹۸۸)، صفحات ۲۹-۳۵ و با کسب اجازه استفاده شده است.

2. *لغتنامهٔ الهیاتی عهدجدید* ٦ . صفحات ۷۹۴-۷۹۵. لغتنامهٔ ۱۰ جلدی، ویرایش: جی.کیتِل و جی. فردریک. ترجمه: جی.دبلیو.برُمیلی. Grand Rapids: Wm.B.Eerdmans Publishing co. 1964 – 1976.

3. در هر دو آیه، لوقا از فعل یونانی یکسانی استفاده می‌کند (*deo*) که آغابوس برای پیش‌بینی اینکه یهودیان پولس را خواهند بست، استفاده کرده بود.

4. فعلی که آغابوس استفاده کرد (*paradidomi*، "تحویل دادن، به دست دیگران سپردن") خواهان یک عمل داوطلبانه، آگاهانه، تحویل عَمدی یا سپردن چیزی به دیگری است. این همان حسّی است که در همهٔ ۱۱۹ نمونهٔ دیگرِ این کلمه در عهدجدید وجود دارد. اما این حسّ در مورد رفتار یهودیان با پولس صحّت ندارد؛ آنها داوطلبانه پولس را به دست رومیان نسپردند!

5. نباید مخالفت کرد که اعمال ۱۷:۲۸ دربارهٔ تحقّق نبوّت آغابوس صحبت می‌کند، چون کلّ این روایت در اعمال ۱۷:۲۸-۱۹ به انتقال پولس از اورشلیم به قیصریه اشاره می‌کند (در اعمال ۱۲:۲۳- ۳۵) و به یهودیان در روم توضیح می‌دهد که چرا پولس توسط رومیان توقیف شده است. در اعمال ۱۷:۲۸، پولس به انتقالش *از* (*ex*) اورشلیم، به‌عنوان زندانی (یونانی *desmios*) اشاره می‌کند. (نسخهٔ دری امروز "در اورشلیم دستگیر و تسلیم رومیان شدم"، یک

تعبیر نادرست است و کاملاً این ایده را که از [*ex*] اورشلیم تحویل داده شد، نادیده می‌گیرد و این ایده را که به‌عنوان زندانی تحویل داده شد، از بین می‌برد، و این ایده را می‌افزاید که در اورشلیم زندانی شد، رویدادی که در متن یونانی ذکر نشده است.) در متن یونانی، این زبان به‌وضوح به انتقال پولس *از* سیستم دادگاهی یهودی (یهودیان می‌خواستند دوباره او را بازگردانند که توسط سنهدرین مورد بررسی قرار گیرد، در اعمال ۱۵:۲۳، ۲۰) به سیستم دادگاهی رومی در قیصریه (اعمال ۲۳:۲۳- ۳۵) اشاره می‌کند. بنابراین، پولس به‌درستی در اعمال ۱۸:۲۸ می‌گوید رومیانی که به‌عنوان زندانی به دست آنها سپرده شد (آیهٔ ۱۷)، همان کسانی بودند که (*hoitines*، آیهٔ ۱۸)، "از من تحقیقات نمودند و می‌خواستند مرا آزاد سازند، زیرا پی بردند که من هیچ کاری نکرده‌ام که مستوجب مرگ باشم" (اعمال ۱۸:۲۸).

6. تعالیم پولس متفاوت از تعالیمی است که در اسناد مسیحی اولیه به‌عنوان *Didache* شناخته شده، که به مردم می‌گوید: "انبیایی را که در یک روح (یا: در روح) صحبت می‌کنند، آزمایش یا بررسی نکنید" (فصل ۱۱). اما *Didache* چیزهای متعدّدی می‌گوید که برخلاف آموزهٔ عهدجدید است (مراجعه کنید به وِین گرادِم، *الهیات نظام‌مند* [Grand Rapids: Zondervan, 1994]، صفحهٔ ٦٧، شمارهٔ ۳۲) و ما نباید آن را به‌عنوان راهنمای معتبرِ ماهیت نبوّت در زمان عهدجدید در نظر بگیریم. (مثلاً می‌گوید رسولان نباید بیش از دو روز در یک شهر بمانند [۵:۱۱]- اما توجه کنید که پولس یک سال و نیم در قرنتس ماند و سه سال در افسس!) کتاب مقدس، اقتدار ماست، نه *Didache*.

7. ترجمه‌های جدید متعددی از اول قرنتیان ٣٦:١٤، این ایده را می‌افزاید که کلام خدا، اول از همه یا در ابتدا از قرنتس شروع شد، اما متن یونانی به‌وضوح خواستار این ادراک نیست. بیانیهٔ پولس بسیار ساده است و فقط می‌گوید: "آیا گمان می‌کنید که پیام خدا از شما شروع شده است؟ [aorist of *exerchomai*، "بیرون آمد"]" ترجمهٔ قدیم اینطور ترجمه می‌کند: "آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به‌تنهایی رسید؟"

8. امروزه بعضی از مسیحیان، گزارش مکاشفات خدا را "کلام حکمت" یا "کلام علم" می‌دانند. اما ظاهراً اصطلاحی که پولس به جای این عبارات ترجیح می‌دهد، مقولهٔ گسترده‌تر "نبوّت" است. نتیجه‌گیری ما از منظور پولس از "کلام حکمت" و "کلام علم" باید به‌نوعی احتمالی باشد، چون تنها جایی که در کتاب مقدس ذکر شده (یا در هر ادبیات اولیهٔ مسیحی) در اول قرنتیان ۸:۱۲ است.

9. وقتی مردم می‌گویند شفای کامل "در کفاره" است، این بیانیه در حالت نهایی صحیح است، اما واقعاً به ما نمی‌گوید چه زمانی "شفای کامل" (یا بخشی از آن) را دریافت خواهیم کرد.

10. به مبحث فصل ۵ دربارهٔ ارادهٔ مخفی و مکشوف خدا مراجعه کنید.

11. این آیه نشان می‌دهد که معجزه برای کسی بود که صحبت می‌کرد، نه کسی که می‌شنید. شاگردان "به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند".

بخش ۷

آموزهٔ آینده

فصل سی‌و یکم

بازگشت مسیح: چه زمانی و چگونه؟

+ چه زمانی و چگونه مسیح بازخواهد گشت؟

+ آیا او می‌تواند در هر زمانی بازگردد؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

درحالیکه بخش آخر این کتاب را آغاز می‌کنیم، به وقایعی خواهیم پرداخت که در آینده اتفاق خواهند افتاد. مطالعهٔ وقایع آینده، غالباً "آخرت‌شناسی" نامیده می‌شود که برگرفته از کلمهٔ یونانی *eschatos* است که به معنای "آخر" است. پس مطالعهٔ آخرت‌شناسی، مطالعهٔ "چیزهای آخر" است.

غیرایمانداران می‌توانند مطابق الگوی اتفاقات گذشته، یک پیشگویی منطقی دربارهٔ وقایع آینده داشته باشند، اما با توجه به تجربهٔ ماهیت انسانی، به‌وضوح می‌دانیم که انسانها به‌تنهایی نمی‌توانند از آینده آگاه باشند. پس غیرایمانداران نمی‌توانند دانش قطعی دربارهٔ وقایع آینده داشته باشند. اما مسیحیانی که به کتاب مقدس ایمان دارند، در شرایط متفاوتی هستند. اگرچه ما نمی‌توانیم همه چیز را دربارهٔ آینده بدانیم، اما خدا همه چیز را دربارهٔ آینده می‌داند و در کتاب مقدس دربارهٔ وقایع بزرگی که در تاریخ جهان اتفاق خواهد افتاد، با ما صحبت کرده است. ما می‌توانیم کاملاً از وقوع این وقایع مطمئن باشیم، چون خدا هرگز اشتباه نمی‌کند و دروغ نمی‌گوید.

در مورد آیندهٔ شخصیمان، در فصل ۲۵ دربارهٔ تعلیم کتاب مقدس صحبت کردیم (دربارهٔ مرگ، شرایط بینابینی و جلال یافتن). مطالعهٔ وقایع آینده‌ای که برای افراد رخ خواهد داد، گاهی اوقات "آخرت‌شناسی شخصی" نامیده می‌شود. اما کتاب مقدس دربارهٔ وقایع بزرگ خاصی هم صحبت می‌کند که بر کلّ جهان تأثیر خواهد گذاشت. مخصوصاً دربارهٔ بازگشت ثانوی مسیح، دورهٔ هزار ساله، داوری نهایی، مجازات ابدی غیرایمانداران و پاداش ابدی ایمانداران و زندگی با خدا در

آسمان جدید و زمین جدید صحبت می‌کند. گاهی اوقات مطالعهٔ این وقایع، "آخرت‌شناسی عام" نامیده می‌شود. ما در این فصل، سؤال بازگشت مسیح یا "بازگشت ثانوی" او را مطالعه خواهیم کرد. فصلهای بعد به بقیهٔ موضوعات در مطالعهٔ چیزهای آخر خواهند پرداخت.

در تاریخ کلیسا، مناظرات بسیار– غالباً مناظرات داغ- دربارهٔ سؤالات مربوط به آینده بوده است. ما در این فصل با جوانب بازگشت ثانوی مسیح آغاز خواهیم کرد که همهٔ معتقدین نهضت انجیلی با آن موافق اند و بعد در پایان به یکی از موضوعات مورد مخالفت خواهیم پرداخت: آیا مسیح می‌تواند هر لحظه بازگردد. ما در فصل بعد، دربارهٔ سؤال دورهٔ هزار ساله صحبت خواهیم کرد، موضوعی که به مدت طولانی منبع مخالفت در بین مسیحیان بوده است.

الف. مسیح، یک بازگشت ناگهانی، شخصی، قابل رؤیت، جسمانی خواهد داشت

عیسی غالباً دربارهٔ بازگشتش صحبت می‌کرد. "پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی که انتظار ندارید خواهد آمد" (متی ۴۴:۲۴). او گفت: "*دوباره می‌آیم* و شما را پیش خود می‌برم تا جایی که من هستم شما نیز باشید" (یوحنا ۳:۱۴). بلافاصله بعد از صعود عیسی به آسمان، دو فرشته به شاگردان گفتند: "همین عیسی که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، همانطوریکه بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق *باز خواهد گشت*" (اعمال ۱:۱). پولس تعلیم داد: "در همان موقع که فریاد فرمان خدا و صدای رئیس فرشتگان و بانگ شیپور شنیده می‌شود، خود *خداوند از آسمان به زیر خواهد آمد*" (اول تسالونیکیان ۱۶:۴). نویسندهٔ عبرانیان نوشت که مسیح "*بار دوم که ظاهر شود* برای کفارهٔ گناهان نخواهد آمد، بلکه برای نجات آنانی که چشم به راه او هستند می‌آید" (عبرانیان ۲۸:۹). یعقوب نوشت: "آمدن خداوند نزدیک است" (یعقوب ۸:۵). پترس گفت: "روز خداوند مانند یک دزد خواهد آمد" (دوم پترس ۱۰:۳). یوحنا نوشت: "وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود، زیرا او را آنچنان که هست خواهیم دید" (اول یوحنا ۲:۳). کتاب مکاشفه مراجع بسیاری برای بازگشت مسیح دارد و با وعدهٔ عیسی به پایان می‌رسد: "بلی، من *به‌زودی می‌آیم*!" و پاسخ یوحنا: "آمین، بیا، ای عیسی، ای خداوند!" (مکاشفه ۲۰:۲۲)

پس این موضوع بارها در سراسر عهدجدید ذکر شده است. این امید کلیسای عهدجدید است. این آیات، بازگشت ناگهانی مسیح را پیشگویی می‌کنند که شگرف و قابل رؤیت خواهد بود ("اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید"، مکاشفه ۷:۱، ترجمهٔ قدیم). این عبارات آنقدر صریح هستند که نمی‌توانند این ایده را بپذیرند (قبلاً در جمع پروتستان آزاد اندیش محبوبیت داشت) که مسیح خودش بازنخواهد گشت، بلکه فقط روح مسیح، یعنی پذیرش تعلیم او و تقلید از سبک زندگی محبت‌آمیزش به‌طور فزاینده به زمین بازخواهد گشت. تعالیم یا سبک رفتارش از آسمان نازل نخواهد شد، بلکه *"خود خداوند"* از آسمان به زیر خواهد آمد (اول تسالونیکیان ۱۶:۴). خودِ عیسی "که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، *همانطوریکه بالا رفت* و شما دیدید، دوباره به همین طریق باز خواهد گشت" (اعمال ۱۱:۱). ظهور او صرفاً یک چیز روحانی برای سکونت در دلهای مردم نخواهد بود، بلکه بازگشت *شخصی* و *جسمانی* "همانطوریکه بالا رفت و شما دیدید" خواهد بود.

ب. ما باید مشتاقانه خواهان بازگشت مسیح باشیم

پاسخ یوحنا در پایان مکاشفه باید ویژگی قلب مسیحیان در تمامی اعصار باشد: "آمین، بیا، ای عیسی، ای خداوند!" (مکاشفه ۲۰:۲۲). مسیحیت واقعی به ما می‌آموزد "با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم. *و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم*" (تیتوس ۱۲:۲-۱۳، ترجمهٔ قدیم). پولس می‌گوید: "اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز *نجات‌دهنده* یعنی عیسی مسیح خداوند *را انتظار می‌کشیم*" (فیلیپیان ۲۰:۳، ترجمهٔ قدیم). همچنین اصطلاح ماراناتا *Maranatha* در اول قرنتیان ۲۲:۱۶ یعنی "ای خداوند ما، بیا!" (اول قرنتیان ۲۲:۱۶).

آیا واقعاً مسیحیان مشتاقانه خواهان بازگشت مسیح هستند؟ هرچه بیشتر مسیحیان در لذت از چیزهای خوب این زندگی گرفتار شوند و مشارکت واقعی مسیحی و رابطهٔ شخصی با مسیح را نادیده بگیرند، کمتر مشتاق بازگشت او خواهند بود. از طرف دیگر، بسیاری از مسیحیانی که رنج یا جفا را تجربه می‌کنند، یا کسانیکه سالخورده‌تر هستند و از سلامت کمتری برخوردارند، و کسانیکه زندگی

روزانهٔ عمیق و حیاتی با مسیح دارند، اشتیاق بیشتری برای بازگشت او خواهند داشت. پس تا حدودی، سطح اشتیاقمان برای بازگشت مسیح، معیار وضعیت روحانی زندگیمان در این لحظه است. این معیاری است برای میزان نگرشمان نسبت به دنیای واقعی و آنطور که خدا آن را می‌بینند، یعنی در اسارت گناه و سرکشی از خدا و تحت قدرت شریر (اول یوحنا ۱۹:۵).

اما آیا به این معناست که نباید پروژه‌های طولانی مدت را برعهده بگیریم؟ آیا یک دانشمند مسیحی که مشتاقانه خواهان بازگشت مسیح است، باید یک پروژهٔ تحقیقاتی ده ساله را آغاز کند؟ یا آیا یک مسیحی باید یک دورهٔ سه ساله را در دانشکدهٔ مذهبی الهیاتی یا کالج کتاب مقدس آغاز کند؟ اگر مسیح یک روز قبل از فارغ‌التحصیلی از آن مؤسسه بازگردد، یعنی پیش از آنکه فرصتی برای اختصاص دادن زمان ارزشمند شخص در خدمت واقعی وجود داشته باشد، چه می‌شود؟

قطعاً ما باید خود را وقف فعالیتهای طولانی مدت کنیم. دقیقاً به همین دلیل عیسی به ما اجازه نمی‌دهد که از زمان واقعی بازگشت اش آگاه باشیم (به مطالب زیر مراجعه کنید): او می‌خواهد ما بدون توجه به شغل یا جایگاه زندگیمان، تا لحظهٔ بازگشت اش از او اطاعت کنیم. "آمادگی" برای بازگشت مسیح (متی ۴۴:۲۴)، یعنی در زمان حال، وفادارانه از او اطاعت کنیم، فعالانه در هر کاری که او ما را فراخوانده شرکت کنیم. به‌خاطر ماهیت این شرایط، چون نمی‌دانیم او چه زمانی بازخواهد گشت، بدون شکّ در آن روز میسیونرهایی در حالِ رفتن به زمین مأموریت شان خواهند بود، کسانیکه هرگز به مقصد نخواهند رسید. مردانی در سال آخر تحصیلات الهیاتی خواهند بود که هرگز از تعلیم شان برای شبانی کلیسا استفاده نخواهند کرد. محققانی که پایان نامهٔ دکترای خود را در آن روز تحویل خواهند داد، ثمرهٔ سالها تحقیق شان، هرگز منتشر نخواهد شد و بر دنیا تأثیری نخواهد گذاشت. اما عیسی به همهٔ مسیحیان خواهد گفت: "آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در امر کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی ارباب خود شریک باش" (متی ۲۱:۲۵).

پ. ما نمی‌دانیم مسیح چه زمانی بازخواهند گشت

عبارات متعددی نشان می‌دهند که ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که مسیح چه زمانی بازخواهد گشت. "پسر انسان در *ساعتی که انتظار ندارید* خواهد آمد" (متی ۴۴:۲۴). "پس بیدار باشید زیرا *شما از روز و ساعت این واقعه خبر ندارید*" (متی ۱۳:۲۵). بعلاوه، عیسی گفت: "اما از آن روز و ساعت *هیچ‌کس خبر ندارد*، نه فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است. هوشیار و آگاه باشید، *شما نمی‌دانید* آن زمان چه وقتی می‌آید" (مرقس ۳۲:۱۳-۳۳).

همچنین اگر بگوییم که نمی‌توانیم از آن روز یا ساعت آگاه باشیم، اما می‌توانیم ماه یا سالِ آن را بدانیم، این فقط طفره رفتن از این عبارات است. این حقیقت باقی می‌ماند که عیسی "در ساعتی که انتظار ندارید" (متی ۴۴:۲۴) و "در ساعتی که گمان نمی‌برید" (لوقا ۴۰:۱۲، ترجمهٔ قدیم) می‌آید. (در این آیات، کلمهٔ "ساعت" [*hora*] بهتر است به‌طور کلّی‌تر در نظر گرفته شود که اشاره به زمانی است که اتفاقی خواهد افتاد، نه ضرورتاً یک زمان شصت دقیقه‌ای).[1] نکتهٔ این عبارات، این است که عیسی به ما می‌گوید که *نمی‌توانیم* بدانیم او چه زمانی بازمی‌گردد. چون او در زمان غیرمنتظره خواهد آمد، باید در همه وقت آمادهٔ بازگشت اش باشیم.

نتیجهٔ عملی این است که هر که ادعا می‌کند به‌طور خاص از زمان بازگشت مسیح آگاه است، باید خود به خود او را در اشتباه بدانیم. شاهدان یهوه، دربارهٔ تاریخ بازگشت مسیح پیشگوییهای زیادی کردند و همهٔ آنها اشتباه بود. اما دیگران هم در تاریخ کلیسا این پیشگوییها را کردند، گاهی اوقات مدعی بصیرت جدیدی در نبوّتهای کتاب مقدس بودند و گاهی اوقات ادعا کردند که از عیسی مکاشفهٔ شخصی دریافت کرده‌اند که زمان بازگشت اش را نشان می‌دهد. متأسفانه عدهٔ زیادی با این ادعاها فریب خوردند، چون اگر مردم قانع شوند که مسیح (مثلاً) در عرض یک ماه بازخواهد گشت، از همهٔ تعهّدات طولانی مدت کناره‌گیری خواهند کرد. فرزندانشان را از مدرسه خارج کرده، خانه‌شان را فروخته، از شغلشان دست کشیده و از کار بر روی پروژه‌های طولانی مدت، خواه در کلیسا یا در جای دیگر دست خواهند کشید. شاید در ابتدا غیرت زیادی برای بشارت و دعا داشته

باشند، اما ماهیت غیرمنطقی رفتارشان، تأثیرات بشارتی ممکن را از بین می‌برد. بعلاوه، آنها فقط از تعلیم کتاب مقدس که نمی‌توان از تاریخ بازگشت مسیح خبردار شد، *نااطاعتی* می‌کنند، یعنی این حتی در دعا و مشارکتشان با خدا نیز مانع ایجاد می‌کند. هر که ادعا می‌کند از تاریخ بازگشت مسیح آگاه است- از هر منبعی- باید به‌عنوان یک چیز نادرست رد شود.

ج. همهٔ معتقدین به نهضت انجیلی دربارهٔ نتایج نهایی بازگشت مسیح توافق دارند

همهٔ مسیحیانی که کتاب مقدس را اقتدار نهایی خود می‌دانند، بی‌توجه به تفاوت در جزئیات، موافق اند که نتیجهٔ نهایی و غایی بازگشت مسیح، داوری غیرایمانداران و پاداش ابدی ایمانداران خواهد بود و ایمانداران تا ابد در آسمان جدید و زمین جدید با مسیح زندگی خواهند کرد. خدای پدر، پسر و روح‌القدس سلطنت خواهد کرد و در یک ملکوت بی‌پایان پرستش خواهد شد و دیگر گناه، غم یا رنجی نخواهد بود. ما در فصلهای بعد به‌طور کامل تر به این جزئیات خواهیم پرداخت.

چ. دربارهٔ جزئیات وقایع آینده مخالفتهایی وجود دارد

به هرحال، مسیحیان دربارهٔ جزئیات خاصِ مربوط به بازگشت مسیح و بلافاصله بعد از بازگشت مسیح نظرات متفاوتی دارند. مخصوصاً دربارهٔ ماهیت دورهٔ هزار ساله و رابطهٔ بازگشت مسیح با دورهٔ هزار ساله، ترتیب بازگشت مسیح و دوران مصیبت شدیدی که بر زمین خواهد آمد، و سؤال مربوط به نجات قوم یهود (و رابطهٔ بین یهودیان نجات یافته و کلیسا)، تفاوتهایی وجود دارد.

پیش از بررسی دقیق تر بعضی از این سؤالات، باید جایگاه نهضت انجیلی و واقعی کسانی را که نظرات متفاوتی دربارهٔ این سؤالات دارند، تأیید کنیم. معتقدین به نهضت انجیلی که به این نظرات گوناگون اعتقاد دارند، همگی موافق اند که کتاب مقدس خطاناپذیر است و متعهد هستند که به همهٔ تعالیم کتاب مقدس ایمان داشته باشند. تمایزشان در تفسیر عبارات گوناگون این وقایع است، اما این تمایزات باید به‌عنوان مسائلی با ارزش ثانویه در نظر گرفته شوند، نه تمایزات مربوط به موضوعات اساسی آموزه‌ای.

به هرحال، مطالعهٔ دقیق تر این سؤالات، ارزش وقت گذاشتن را دارد، چون می‌توانیم به بینش بیشتر دربارهٔ ماهیت وقایعی که خدا برای ما برنامه‌ریزی کرده و وعده داده، دست یابیم و همچنان امیدواریم که وقتی می‌پذیریم این مسائل را دوباره به‌طور دقیق تر بررسی کنیم و در مبحث مربوط به آنها شرکت کنیم، اتحاد بیشتر در کلیسا ایجاد خواهد شد.

ح. آیا مسیح می‌تواند هر لحظه بازگردد؟

یکی از مهمترین بخشهای مخالفت، دربارهٔ این سؤال است که آیا مسیح می‌تواند هر لحظه بازگردد. از یک طرف، بسیاری از عبارات ما را تشویق می‌کنند که آماده باشیم، چون مسیح در ساعتی که گمان نمی‌بریم، بازخواهد گشت. از طرف دیگر، عبارات متعدّد دربارهٔ وقایع خاصی صحبت می‌کنند که قبل از بازگشت مسیح اتفاق خواهد افتاد. طریقهای متفاوتی برای رفع کشمکش آشکار بین این دو مجموعهٔ عبارات وجود داشته و بعضی از مسیحیان نتیجه‌گیری کرده‌اند که هنوز هم مسیح می‌تواند در هر لحظه بازگردد و عده‌ای دیگر نتیجه‌گیری کرده‌اند که او نمی‌تواند حداقل تا یک نسل بازگردد، چون اینقدر طول می‌کشد تا بعضی از وقایع پیشگویی شده که باید پیش از بازگشتش اتفاق افتد، به تحقّق برسد.

1. آیاتی که بازگشت ناگهانی و غیرمنتظرهٔ مسیح را پیشگویی می‌کنند.

تعدادی از آیات کتاب مقدس پیشگویی می‌کنند که مسیح می‌تواند خیلی زود بیاید. مثلاً عیسی به شاگردانش گفت: "*پس* بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید در چه روزی خداوند شما می‌آید. به خاطر داشته باشید: اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت از شب می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت دزد داخل خانه‌اش بشود. پس *شما نیز آماده باشید*، زیرا پسر انسان *در ساعتی که انتظار ندارید* خواهد آمد" (متی ۲۴:۴۲-۴۴؛ مقایسه کنید با آیات ۳۶-۳۹؛ ۲۵:۱۳؛ مرقس ۱۳:۳۲-۳۳؛ لوقا ۱۲:۴۰؛ اول قرنتیان ۱۶:۲۲؛ اول تسالونیکیان ۵:۲ و غیره).

پس دربارهٔ عبارات بسیاری مانند این عبارت چه بگوییم؟ اگر در عهدجدید عبارتی دربارهٔ نشانه‌های قبل از بازگشت مسیح نبود، احتمالاً از عبارتی که الان نقل قول کردیم به این نتیجه می‌رسیدیم که

هر لحظه ممکن است عیسی بیاید. از این لحاظ می‌توانیم بگوییم که بازگشت عیسی قریب‌الوقوع است.[۲] ظاهراً اگر دلیلی داشتیم که فکر کنیم مسیح به‌زودی بازنمی‌گردد، این از قدرت فرامین برای *آمادگی* و *هشیاری* می‌کاست.

پیش از آنکه به عبارات مربوط به نشانه‌های پیش از بازگشت مسیح بپردازیم، مشکل دیگری باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد. آیا عیسی و نویسندگان عهدجدید در انتظارشان برای بازگشت سریع او در خطا بودند؟ آیا آنها *فکر نمی‌کردند* و حتی *تعلیم نمی‌دادند* که بازگشت ثانوی مسیح در این چند سال اخیر خواهد بود؟ در واقع، دیدگاه بسیار بارز در بین محققان آزاد اندیش عهدجدید این بود که عیسی به اشتباه تعلیم داد که به‌زودی بازمی‌گردد.

اما هیچ‌یک از متون بازگو شده، خواستار این تفسیر نیستند. متونی که می‌گویند آماده باشید و همچنین متونی که می‌گویند عیسی در یک زمان غیرمنتظره بازمی‌گردد، نمی‌گویند که ما چقدر باید صبر کنیم. دربارهٔ متونی که می‌گویند عیسی "به‌زودی" می‌آید، باید بدانیم که انبیای کتاب مقدس غالباً از لحاظ "کوچک‌نمایی نبوّتی" صحبت می‌کنند که وقایع آینده را می‌بینند، اما فاصلهٔ زمانی قبل از وقوع این رویدادها را نمی‌بینند.

2. نشانه‌های قبل از بازگشت مسیح.

مجموعهٔ دیگر از متونی که باید مورد توجه قرار گیرند، دربارهٔ نشانه‌های متعددی است که کتاب مقدس می‌گوید قبل از بازگشت مسیح اتفاق خواهند افتاد. در اینجا مفید است که تعدادی از عباراتی را که مستقیماً به نشانه‌های پیش از بازگشت مسیح اشاره می‌کنند، بیان کنیم.

الف. موعظهٔ انجیل به همهٔ ملّتها.

"اول باید انجیل به تمام ملتها برسد" (مرقس ۱۳:۱۰؛ مقایسه کنید با متی ۲۴:۱۴).

ب. مصیبت شدید.

"زیرا در آن روزها چنان مصیبتی روی خواهد نمود، که از زمانی که خدا دنیا را آفرید تا بحال، مثل آن دیده نشده و دیگر هم دیده نخواهد شد. اگر خداوند آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جانداری

[انسانی] جان سالم بدر نمی‌برد، اما بخاطر برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه کرده است" (مرقس ۱۳:۱۹-۲۰).

پ. انبیای دروغین آیات و معجزات نشان خواهند داد.

"مسیح‌ها و انبیای دروغین ظهور خواهند کرد و چنان علامات و معجزاتی خواهند نمود، که اگر ممکن باشد برگزیدگان خدا را گمراه کنند" (مرقس ۱۳:۲۲؛ مقایسه کنید با متی ۲۴:۲۳-۲۴).

ج. نشانه‌ها در آسمان.

"اما در آن روزها بعد از آن مصیبت‌ها، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نخواهد درخشید. ستاره‌ها از آسمان فرو خواهند ریخت و نیروهای آسمان متزلزل خواهند شد. آن‌وقت پسر انسان را خواهند دید که با قدرت عظیم و جاه و جلال، بر ابر□ها می‌آید" (مرقس ۱۳:۲۴- ۲۶؛ مقایسه کنید با متی ۲۴:۲۹-۳۰؛ لوقا ۲۱:۲۵-۲۷).

چ. آمدن مرد شریر و شورشی.

پولس به تسالونیکیان می‌نویسد که مسیح نخواهد آمد، مگر اینکه اول مرد شریر ظاهر شود و بعد خداوند عیسی با آمدنش او را نابود خواهد کرد. این "مرد شریر یا فرزند هلاکت"، گاهی اوقات در مکاشفه ۱۳ به‌عنوان وحش شناخته شده و گاهی اوقات ضدّ مسیح نامیده شده، آخرین و بدترین مجموعهٔ "ضدّ مسیح‌ها" در اول یوحنا ۲:۱۸ ذکر شده است. پولس می‌نویسد:

"ای برادران، دربارهٔ آمدن خداوند ما عیسی مسیح... *تا نخست آن عِصیان واقع نشود و آن مرد بی‌دین که فرزند هلاکت است به ظهور نرسد، آن روز فرا نخواهد رسید.* او با هرآنچه خدا خوانده می‌شود و مورد پرستش قرار می‌گیرد، مخالفت می‌ورزد و خود را بالاتر قرار می‌دهد، *تا آنجا که در معبد خدا جلوس می‌کند و خود را خدا معرفی می‌نماید*... شما می‌دانید که اکنون چه چیزی مانع است و سبب می‌شود که او تنها در زمان مناسب خود ظهور کند. زیرا سِرّ بی‌دینی هم‌اکنون نیز عمل می‌کند، امّا فقط تا وقتی که آن که تا به حال مانع است از میان برداشته شود. *آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد، که خداوندْ عیسی با نَفَس دهان خود*

او را هلاک خواهد کرد و با درخشندگیِ ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت. ظهور آن بی‌دین به نیروی شیطان و *همراه با همه گونه معجزات و آیات و عجایبِ گمراه‌کننده خواهد بود، و نیز همراه با همه گونه شرارت که راهیان طریق هلاکت را فریفته می‌سازد*. ایشان از آن رو هلاک می‌شوند که نخواستند حقیقت را دوست بدارند تا نجات یابند" (دوم تسالونیکیان ۲:۱-۱۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

ح. نجات اسرائیل.

پولس دربارهٔ این حقیقت صحبت می‌کند که بسیاری از یهودیان به مسیح اعتماد نکردند، اما می‌گوید یک زمانی در آینده، تعداد زیادی نجات خواهند یافت: "ای برادران، نمی‌خواهم از این راز غافل باشید- مبادا خود را دانا بپندارید- که سختدلی بر بخشی از اسرائیل حکمفرما شده است، تا وقتی که شمار کامل غیریهودیان داخل گردند. *و این‌چنین تمامی اسرائیل نجات خواهد یافت*" (رومیان ۱۱:۲۵-۲۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۱۲).

خ. نتیجه‌گیری از این نشانه‌های قبل از بازگشت مسیح.

به نظر می‌رسد تأثیر این عبارات، همانطور که در بالا ذکر شد، به‌وضوح می‌گوید بسیاری از مسیحیان احساس کرده‌اند که مسیح نمی‌تواند هر لحظه بازگردد. وقتی به فهرست نشانه‌های مذکور در بالا نگاه می‌کنیم، مباحثهٔ زیادی لازم نیست تا نشان دهیم که اکثر این وقایع یا شاید همهٔ آنها هنوز اتفاق نیفتاده‌اند. یا حداقل با مطالعهٔ اول این عبارات، چنین به نظر می‌رسد.

3. راه حلّهای ممکن.

ما چگونه می‌توانیم عباراتی را که ظاهراً به ما هشدار می‌دهند که آماده باشیم چون مسیح یکدفعه بازمی‌گردد، با عباراتی که نشان می‌دهند وقایع متعدّد مهم و قابل رؤیتی باید قبل از بازگشت مسیح رخ دهد، تطبیق دهیم؟ راه حلّهای متعدّدی ارائه شده است.

یک راه حلّ این است که بگوییم *مسیح نمی‌تواند هر لحظه بازگردد*. اینکه چه مدت طول می‌کشد تا مسیح بازگردد، به برآورد افراد دربارهٔ مدت زمانی که طول می‌کشد تا این وقایع انجام شوند، بستگی

دارد. وقایعی همچون موعظهٔ انجیل به همهٔ ملتها، وقوع مصیبت شدید و گردآوری تعداد کامل یهودیانی که نجات خواهند یافت.

مشکل این دیدگاه، دوگانه است. اولاً، واقعاً به نظر می‌رسد که قدرت هشدارهای عیسی را که باید هشیار و آماده باشیم و او در ساعتی که گمان نمی‌بریم، بازمی‌گردد، باطل می‌کند. چه قدرتی در هشدارِ آمادگی برای بازگشت مسیح در زمان غیرمنتظره وجود دارد، وقتی می‌دانیم این بازگشت نمی‌تواند تا سالهای بسیار اتفاق افتد؟ حسّ انتظار فوری برای بازگشت مسیح، در این نظریه به‌شدّت از بین رفته یا کاملاً انکار می‌شود، و این نتیجه نسبتاً برخلاف قصد و نیّت عیسی در ارائهٔ این هشدارهاست.

دوماً، به نظر می‌رسد که این نظریه، این نشانه‌ها را نسبتاً مخالف طریق مورد نظر عیسی بکار می‌برد. این نشانه‌ها ارائه شده تا با دیدن آنها، *انتظارمان* برای بازگشت مسیح *تشدید* شود. عیسی گفت: *"وقتی این چیز□ها شروع شود شما راست بایستید و سرهای‌تان را راست نگه دارید چون رستگاری شما نزدیک است"* (لوقا ۲۱:۲۸). هشدارها داده شده تا مانع از گمراهی ایمانداران و پیروی از مسیح‌های دروغین شود: "عیسی در جواب آنها فرمود: "متوجه باشید که کسی شما را گمراه نکند. بسیاری به نام من آمده خواهند گفت: "من او هستم" و مردم زیادی را گمراه خواهند ساخت... پس اگر کسی به شما بگوید: "ببین مسیح این جا و یا آن جاست" باور نکنید" (مرقس ۱۳:۵-۶، ۲۱). پس نشانه‌ها داده شده تا مانع از تعجب مسیحیان از این وقایع قابل توجه شود، تا به آنها اطمینان دهد که خدا همهٔ اینها را از پیش می‌داند و مانع از پیروی آنها از کسانی شود که ادعای مسیح بودن می‌کنند و به طریق شگرف، قابل رؤیت و با غلبه بر دنیا نمی‌آیند، یعنی طریقی که عیسی خواهد آمد. *اما نشانه‌ها هرگز به این دلیل ارائه نشده که ما فکر کنیم: "عیسی تا چند سالی بازنمی‌گردد"*. هیچ نشانی نیست که عیسی این نشانه‌ها را داد تا دلیلی به مسیحیان بدهد که برای بازگشت اش *آماده نباشند* یا تشویق شان کند که *انتظار نداشته باشند* که او هر لحظه می‌تواند بیاید!

راه حلّ اصلی دیگر برای این مشکل، این است که بگوییم *مسیح واقعاً می‌تواند هر لحظه بیاید* و این دو مجموعهٔ عبارات را به طریقهای گوناگون با یکدیگر تطبیق دهیم. (۱) یک راه برای تطبیق شان، این است که بگوییم *عهدجدید دربارهٔ دو بازگشت متمایز مسیح صحبت می‌کند*، یا دو بازگشت ثانوی مسیح، یعنی آمدنِ *مخفیانه* که مسیح، مسیحیان را از دنیا می‌برد (آمدن "برای مقدّسین خود") و سپس، بعد از وقوع هفت سال مصیبت شدید در زمین، آمدنِ قابل رؤیت و *در ملأعام* و پیروزمندانه (آمدن "با مقدّسین خود") که مسیح می‌آید تا بر زمین سلطنت کند. در طول این هفت سال، همهٔ نشانه‌هایی که هنوز انجام نشده (مصیبت شدید، انبیای دروغین با نشانه‌ها و عجایب، ضدّ مسیح، نجات اسرائیل و نشانه‌هایی در آسمان) انجام خواهد شد، پس بین انتظار برای آمدن او که می‌تواند "هر لحظه" اتفاق افتد و تشخیص آمدن او که بعداً با نشانه‌های بسیار همراه خواهد بود، هیچ کشمکشی نیست.[۳]

مشکل این راه حلّ این است که به‌سختی می‌توان دو آمدنِ جداگانهٔ مسیح را از عباراتی که بازگشت اش را پیشگویی می‌کنند، استنباط کرد. به هرحال، در اینجا دربارهٔ این موضوع صحبت نخواهیم کرد، اما در فصل بعدی وقتی به دیدگاه پیش هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید در بازگشت مسیح می‌پردازیم، آن را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.[۴] همچنین باید توجه کرد که این راه حلّ از لحاظ تاریخی نسبتاً جدید است، چون در تاریخ کلیسا شناخته شده نبود، تا اینکه در قرن گذشته توسط جان نِلسون داربی (۱۸۰۰-۱۸۸۲) پیشنهاد شد. این باید دربارهٔ این حقیقت به ما هشدار دهد که این راه حلّ، تنها راه حلّ ممکن برای کشمکش ارائه شده در عباراتی نیست که در بالا نقل شد.

(۲) راه حلّ دیگر این است که بگوییم *همهٔ نشانه‌ها انجام شده و بنابراین مسیح واقعاً می‌تواند هر لحظه بازگردد*. در این دیدگاه، شخص می‌توانست به دنبال تحقّق احتمالی این نشانه‌ها در وقایع کلیسای اولیه باشد، حتی در قرن یکم. به‌نوعی، شاید بتوان گفت که انجیل واقعاً به همهٔ ملتها موعظه شد، انبیای دروغین برخاسته و با انجیل مخالفت کردند، مصیبت شدید در جفای کلیسا به دست بعضی از امپراطوران رومی بود، در واقع مرد بی‌دین، امپراطور نرون بود و در طول تاریخ

کلیسا، به‌تدریج شمارِ کامل یهودیانی که باید نجات می‌یافتند، آمدند، چون پولس حتی خودش را نمونه‌ای از آغاز گردآوری قوم یهود ارائه می‌کند (رومیان ۱۱:۱). در بخش بعدی، به‌طور دقیق‌تر به دیدگاهی خواهیم پرداخت که می‌گوید احتمالاً نشانه‌های قبل از بازگشت مسیح در گذشته واقع شده، اما در اینجا فقط می‌توانیم توجه کنیم که عدهٔ زیادی، هیچ‌یک از دیدگاههایی را که می‌گوید این چیزها اتفاق افتاده، قانع‌کننده نمی‌دانند، چون به نظرشان این نشانه‌ها به وقایعی بزرگتر از وقایع قرن یکم اشاره می‌کنند.

(۳) یک راه حل احتمالی دیگر برای این دو مجموعهٔ عبارات وجود دارد. اینکه بگوییم *غیرمحتمل، اما ممکن است که این نشانه‌ها انجام شده باشند*، و بنابراین با قطعیت نمی‌توانیم بدانیم که در یک زمانی از تاریخ، همهٔ نشانه‌ها انجام شده است. این نظر، یک نظر جذّاب است، چون هدف اولیهٔ نشانه‌ها را جدّی می‌گیرد، یعنی هدف اولیهٔ هشدارها و این حقیقت که ما نباید بدانیم که مسیح چه زمانی بازخواهد گشت. هدف اولیهٔ نشانه‌ها این است که انتظارمان را برای بازگشت مسیح تشدید کند. بنابراین هرگاه نشانهٔ چیزهایی را می‌بینیم که شبیه به این نشانه‌هاست، انتظارمان برای بازگشت مسیح تحریک شده و شدّت خواهد یافت. در مورد هشدارها برای آمادگی، طرفداران این نظر خواهند گفت که مسیح *می‌تواند* در هر لحظه بازگردد (چون ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که این نشانه‌ها انجام نشده)، پس باید آماده باشیم، اگرچه بعید است که مسیح بلافاصله بازگردد (چون به نظر می‌رسد هنوز نشانه‌های متعدّدی باید انجام شوند). نهایتاً این نظر موافق است که ما نمی‌توانیم بدانیم مسیح چه زمانی بازخواهد گشت و در ساعتی که انتظار نداریم، می‌آید.

اما آیا ممکن است که این نشانه‌ها انجام شده باشند؟ در هر مورد، نتیجه‌گیری ما از اینکه *این بعید است، اما ممکن است که این نشانه انجام شده باشد، بسیار منطقی به نظر می‌رسد.*

الف. موعظهٔ انجیل به همهٔ ملّتها.

درحالیکه بعید است این نشانه انجام شده باشد، اما پولس در کولسیان دربارهٔ انتشار جهانی انجیل صحبت می‌کند. او می‌گوید: "پیشتر درباره‌اش از پیام حقیقت یعنی انجیل شنیده‌اید، انجیلی که به

شما رسیده است و *در سرتاسر جهان* ثمر می‌دهد و رشد می‌کند" (کولسیان ۱:۵-۶، ترجمهٔ هزارهٔ نو). همچنین می‌گوید: "همان انجیل که شنیدید *و به تمامی خلقتِ زیر آسمان موعظه شده است*، و من، پولس، خادم آن گشته‌ام" (کولسیان ۱:۲۳، ترجمهٔ هزارهٔ نو). در این آیات، قطعاً منظورش این نیست که همهٔ موجودات زنده، اعلامیهٔ انجیل را شنیده‌اند، بلکه این اعلامیه به همهٔ دنیا رسیده و حداقل به‌عنوان نمونه، انجیل به سراسر دنیا یا همهٔ ملتها موعظه شده است. بنابراین غیرمحتمل، اما ممکن است که اول این نشانه در قرن یکم انجام شده و بعد از آن، بارها به‌طور وسیع‌ترانجام شده باشد.

ب. مصیبت شدید.

دوباره محتمل به نظر می‌رسد که زبان کتاب مقدس، یک دورهٔ مصیبت در زمین را پیشگویی می‌کند که خیلی شدیدتر از چیزی است که تابحال تجربه شده است. اما باید بدانیم عدهٔ زیادی هشدارهای عیسی دربارهٔ مصیبت شدید را در اشاره به محاصرهٔ اورشلیم در جنگ یهودی ۶۶-۷۰ میلادی از سوی رومیها دانسته‌اند. مصیبتی که در آن جنگ متحمل شدند، واقعاً وحشتناک بود و می‌توانست همان چیزی باشد که عیسی در پیشگویی این مصیبت توصیف کرد. در واقع، از قرن یکم به بعد، دوره‌های زیادی از جفاهای خشونت‌آمیز و شدید برای مسیحیان وجود داشت که تا قرن ما هم ادامه می‌یابد. بنابراین، به نظر می‌رسد که به‌درستی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که غیرمحتمل، اما ممکن است که پیشگویی مصیبت شدید انجام شده باشد.

پ. مسیح‌های دروغین و انبیای دروغین.

درحالیکه معجزات شیطانی و نشانه‌های دروغین در طول قرنها اتفاق افتاده، اما احتمالاً کلام عیسی ظهور بسیار شدیدتر این نوع فعالیتها را در زمانی نزدیک به بازگشت اش پیشگویی می‌کند. به هرحال ما دوباره باید بگوییم به‌سختی می‌توان مطمئن بود که اینطور خواهد شد. بهتر است نتیجه‌گیری کنیم که غیرمحتمل، اما همچنان ممکن است که این نشانه انجام شده باشد.

ج. نشانه‌های قدرتمند در آسمانها.

وقوع نشانه‌های قدرتمند در آسمانها، نشانه‌ای است که قطعاً هنوز رخ نداده است. البته از آغاز دنیا، خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی وجود داشته و ستاره‌های دنباله‌دار ظاهر شده‌اند. اما عیسی دربارهٔ چیز بسیار بزرگتری صحبت می‌کند: *"آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت و قدرت‌های آسمانی متزلزل خواهند شد"* (متی ۲۹:۲۴). اگرچه بعضیها تلاش می‌کنند آن را یک زبان نمادین بدانند که به نابودی اورشلیم و داوری خدا بر آن اشاره می‌کند،[۵] اما به احتمال زیاد این آیه، در کنار اشعیا ۱۰:۱۳ (که ظاهراً کلام عیسی در متی ۲۹:۲۴ برگرفته از آن است)، دربارهٔ فرو ریختن واقعی ستارگان در آینده و تاریک شدن آفتاب و ماه صحبت می‌کند که مقدمهٔ مناسبی برای تزلزل زمین و آسمان و نابودی کیهان است که بعد از بازگشت مسیح رخ خواهد داد (مراجعه کنید به عبرانیان ۱:۱۰-۱۲؛ ۲۷:۱۲؛ دوم پترس ۳:۱۰-۱۱). به هرحال، اینها می‌توانند به‌سرعت اتفاق بیفتند- در طول چند دقیقه یا حداکثر در یک یا دو ساعت- و بلافاصله بعد از آن مسیح بازگردد. این نشانه‌های خاص، نشانه‌هایی نیستند که ما را به انکار بازگشت مسیح در هر لحظه هدایت کنند.

چ. ظهور مرد بی‌دین.

در طول تاریخ، تلاشهای زیادی شده تا مرد بی‌دین ("ضدّ مسیح") را با شخصیتهای تاریخی که اقتدار زیادی داشته و باعث ویرانی و انهدام انسانهای روی زمین شدند، شناسایی کنند. درحالیکه این شریران را می‌توان به‌خوبی "ضدّ مسیح" دانست، از این لحاظ که آنها پیشگامان ضدّ مسیح نهایی هستند (مقایسه کنید با اول یوحنا ۱۸:۲)، اما ثابت شده که همهٔ شناساییهای ضدّ مسیح در گذشته، اشتباه بوده و احتمالاً "مرد بی‌دین" بدتری در صحنهٔ جهان برخواهد خاست و رنج و جفای بی‌سابقه‌ای را خواهد آورد و فقط توسط عیسی در هنگام بازگشت مجدّدش نابود خواهد شد. اما شرارت انجام شده توسط بسیاری از این فرمانروایان، آنقدر زیاد بوده که حداقل وقتی قدرت را در دست داشتند، به‌سختی می‌شد مطمئن شد که "مرد بی‌دین" مذکور در دوم تسالونیکیان ۲ هنوز ظاهر نشده است. دوباره غیرمحتمل، اما ممکن است که این نشانه انجام شده باشد.

ح. نجات اسرائیل.

در مورد نجات همهٔ اسرائیل، دوباره باید گفت که ظاهراً رومیان ۹-۱۱ نشان می‌دهد که هنوز گردآوری عظیم قوم یهود در آینده رخ خواهد داد که آنها عیسی را به‌عنوان مسیحای خود می‌پذیرند. اما مطمئن نیستیم که رومیان ۹-۱۱ این را پیشگویی می‌کند، و بسیاری استدلال کرده‌اند که غیر از این گردآوری که در طول تاریخ کلیسا دیده‌ایم، یعنی از زمانی که پولس، خود را به‌عنوان نمونهٔ اولیهٔ این گردآوری ارائه کرده، گردآوری دیگری برای قوم یهود نخواهد بود (رومیان ۱۱:۱-۲). دوباره غیرمحتمل، اما ممکن است که این نشانه انجام شده باشد.

خ. نتیجه‌گیری.

غیر از نشانه‌های چشمگیر در آسمانها، این غیرمحتمل، اما ممکن است که این نشانه‌ها انجام شده باشند. بعلاوه، تنها نشانه‌ای که قطعاً به نظر می‌رسد هنوز اتفاق نیفتاده، تاریک شدن خورشید و ماه و فرو ریختن ستارگان است که می‌تواند در عرض چند دقیقه اتفاق افتد و بنابراین درست است که بگوییم مسیح اکنون می‌تواند در هر ساعتی از روز یا شب بازگردد. بنابراین غیرمحتمل، اما قطعاً ممکن است که مسیح هر لحظه بازگردد.

اما آیا این نظر، به این هشدارها که باید آماده باشیم و مسیح در یک زمان غیرمنتظره بازمی‌گردد، به‌طور عادلانه رسیدگی می‌کند؟ آیا ممکن است برای چیزی که به نظرمان بعید است که در آیندهٔ نزدیک اتفاق افتد، *آماده باشیم*؟ قطعاً ممکن است. همهٔ کسانیکه در هنگام رانندگی کمربند ایمنی می‌بندند یا بیمهٔ ماشین می‌خرند، برای رویدادی که به نظرشان بعید است، آماده می‌شوند. به همین ترتیب، به نظر می‌رسد که ممکن است این هشدارها را که عیسی می‌تواند در زمان غیرمنتظره بیاید، جدّی بگیریم و به هرحال بگوییم نشانه‌های قبل از بازگشتش، احتمالاً در آینده رخ خواهند داد.

این نظر، مزایای روحانی مثبتی دارد، چون ما در طلب زندگی مسیحی در دنیایی هستیم که به‌سرعت تغییر می‌کند. ما گاهی اوقات در جزر و مدّ تاریخ دنیا، وقایعی را می‌بینیم که *می‌توانست*

تحقّق نهایی بعضی از این نشانه‌ها باشد. آنها اتفاق می‌افتند و بعد محو می‌شوند. با هر موج متوالی وقایع، نمی‌دانیم کدامیک آخرین موج خواهد بود. این خوب است، چون خدا نمی‌خواهد که ما بدانیم. او فقط می‌خواهد که ما دائماً مشتاق بازگشت مسیح باشیم و انتظار داشته باشیم که این می‌تواند در هر لحظه اتفاق افتد. از لحاظ روحانی، برای ما خوب نیست که بگوییم ما می‌دانیم این نشانه‌ها اتفاق نی افتاده و ظاهراً بیان اینکه ما می‌دانیم این نشانه‌ها اتفاق افتاده، محدودهٔ تفسیر موثق را تحریف می‌کند. اما به نظر می‌رسد کاملاً درست است که در روش عهدجدید نسبت به بازگشت مسیح بگوییم که ما با قطعیت نمی‌دانیم که این رویدادها اتفاق افتاده است. تفسیر مسئولانه، انتظار برای بازگشت ناگهانی مسیح، و میزانی از فروتنی در ادراکمان، هر سه در این نظر رعایت شده‌اند.

پس اگر مسیح ناگهان بازگردد، ما وسوسه نمی‌شویم که مخالفت کنیم و بگوییم یکی از نشانه‌ها هنوز اتفاق نی افتاده است. بلکه فقط آماده خواهیم بود که در هنگام ظهور مسیح، او را بپذیریم. و اگر هنوز مصیبت شدیدی باید رخ دهد، و اگر مخالفت شدید با انجیل را می‌بینیم، یک بیداری عظیم در بین قوم یهود، پیشرفت قابل توجه در موعظهٔ انجیل در سراسر دنیا و حتی نشانه‌های چشمگیر در آسمانها، در این صورت نگران یا دلسرد نخواهیم شد، چون کلام عیسی را به یاد خواهیم آورد: "وقتی این چیز□ها شروع شود شما راست بایستید و سرهای‌تان را راست نگه دارید چون رستگاری شما نزدیک است" (لوقا ۲۸:۲۱).

2. سؤالاتی برای مرور

1. آیات کتاب مقدس را که حامی هر یک از ویژگیهای زیر دربارهٔ بازگشت مسیح است، ذکر کنید:
   - ناگهانی
   - شخصی

- قابل رؤیت
- جسمانی

2. نگرش مسیحی نسبت به بازگشت مسیح باید چگونه باشد؟ چگونه انتظار برای بازگشت مسیح بر نقشه‌های ما در زندگی تأثیر می‌گذارد؟
3. ما باید چه تفکری نسبت به پیشگوییهای مربوط به زمان بازگشت مسیح داشته باشیم؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسختان حمایت کنید.
4. پنج نشانه‌ای که مطابق کتاب مقدس قبل از بازگشت مسیح رخ خواهد داد، نام ببرید. به نظرتان کدامیک از اینها اتفاق افتاده است؟
5. نویسنده چگونه آیات کتاب مقدس دربارهٔ این تعلیم که مسیح می‌تواند در هر لحظه بازگردد، با آیاتی که به نشانه‌های پیش از بازگشت مسیح اشاره می‌کنند، تطبیق می‌دهد؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. قبل از مطالعهٔ این فصل، آیا فکر می‌کردید مسیح می‌تواند در هر ساعتی بازگردد؟ این بر زندگی مسیحیتان چه تأثیری گذاشت؟ اگر دیدگاه تان تغییر کرده، به نظرتان این بر زندگی شما چه تأثیری خواهد گذاشت؟
2. به نظرتان چرا عیسی تصمیم گرفت دنیا را برای مدتی ترک کند و بعد بازگردد، به جای اینکه بعد از رستاخیزش در زمین بماند و خودش انجیل را در سراسر دنیا موعظه کند؟
3. آیا اکنون مشتاقانه خواهان بازگشت مسیح هستید؟ آیا در گذشته مشتاق تر بودید؟ اگر شدیداً خواستار بازگشت مسیح نیستید، به نظرتان چه عواملی در زندگی تان در این عدم اشتیاق سهم دارد؟

4. آیا تا به حال تصمیم گرفته‌اید یک پروژهٔ طولانی مدت را برعهده نگیرید، چون فکر می‌کردید بازگشت مسیح نزدیک است؟ اگر اینطور است، آیا به نظرتان این تردید، پیامد منفی در زندگیتان دارد؟
5. آیا شما امروز برای بازگشت مسیح آماده‌اید؟ اگر می‌دانستید او تا بیست و چهار ساعت آینده بازمی‌گردد، چه شرایط یا روابطی را می‌خواهید قبل از بازگشت او درست کنید؟ به نظرتان فرمان "آماده باشید" یعنی باید سعی کنید که الان این چیزها را درست کنید، حتی اگر فکر می‌کنید که بعید است او امروز بازگردد؟

4. اصطلاحات خاص

آخرت‌شناسی

آخرت‌شناسی عام

قریب‌الوقوع

ماراناتا

آخرت‌شناسی شخصی

بازگشت ثانوی مسیح

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

اول تسالونیکیان ۴:۱۵-۱۸

"ما این را به حکم خدا به شما می‌گوئیم: آن کسانی از ما که تا روز آمدن خداوند زنده می‌مانند زودتر از مردگان صعود نخواهند کرد. در همان موقع که فریاد فرمان خدا و صدای رئیس فرشتگان و بانگ شیپور شنیده می‌شود، خود خداوند از آسمان به زیر خواهد آمد و اول کسانی که در ایمان به مسیح

مرده‌اند خواهند برخاست و سپس آن کسانی که از میان ما زنده می‌مانند همراه با آنها در ابر□ها بالا برده خواهند شد تا در فضا با خداوند ملاقات نمایند و به این ترتیب ما همیشه با خداوند خواهیم بود. پس یکدیگر را با این کلمات تشویق کنید".

---

1. قاموس یونانی- انگلیسی عهدجدید و دیگر ادبیات مسیحی اولیه. ویرایش والترِ بوئِر. تجدید نظر و اصلاح‌یافته توسط Wm.Arndt, F. Gingrich, F.Danker. شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۹، صفحهٔ ۸۹۶،۳.

2. در این فصل، من از اصطلاح *قریب‌الوقوع* با این مفهوم استفاده نمی‌کنم که مسیح *قطعاً* به‌زودی خواهد آمد (چون در این صورت آیاتی که قریب‌الوقوع بودن را تعلیم می‌دهند، در هنگام نوشته شدن، نادرست می‌بودند). بلکه من از کلمهٔ *قریب‌الوقوع* به این معنا استفاده می‌کنم که مسیح *می‌تواند* و *ممکن است* هر لحظه بیاید و ما باید برای آمدن او در هر روزی آماده باشیم.

3. این دیدگاهِ قبل از مصیبت شدید است که غالباً به‌عنوان دیدگاه ربوده شدن قبل از مصیبت شدید به آن اشاره می‌شود که در فصل ۳۲ مورد بحث قرار گرفته است.

4. برای تجزیه و تحلیل دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید دربارهٔ بازگشت مسیح، به فصل ۳۲ مراجعه کنید.

5. آر. تی. فرَنس، *انجیل بر اساس متی*، TNTC (Leicester: Inter-Varsity Press, and Grand Rapids: Eerdmans, 1985) صفحات ۳۴۳- ۳۴۴.

فصل سی‌و دوم

دورهٔ هزار ساله

+ دورهٔ هزار ساله چیست؟

+ چه زمانی اتفاق می‌افتد؟

+ آیا مسیحیان از دوران مصیبت شدید عبور خواهند کرد؟

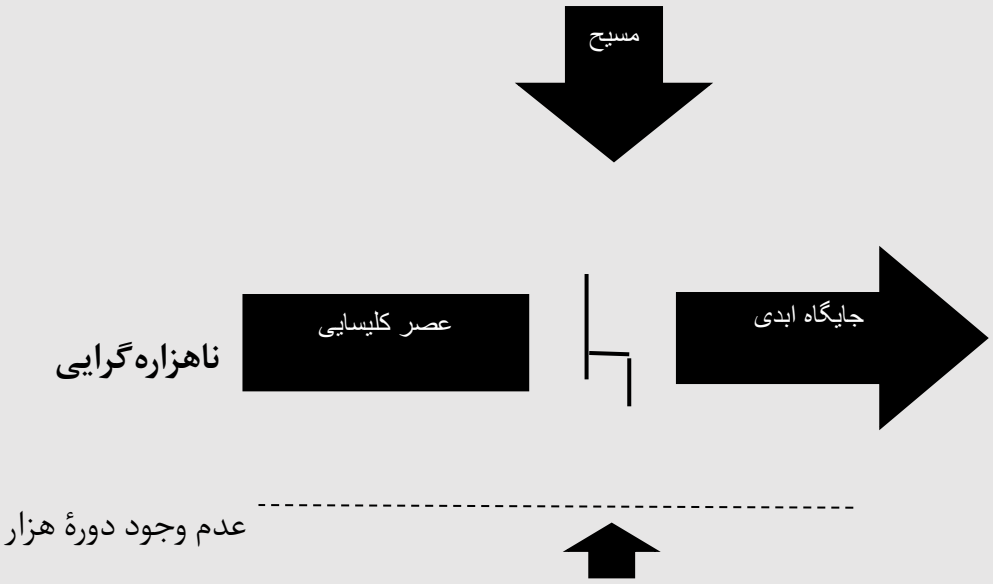
1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

کلمهٔ *دورهٔ هزار ساله* یعنی "هزار سال" (برگرفته از لاتین: *millennium*، "هزار سال"). این اصطلاح برگرفته از مکاشفه ۲۰:۴-۵ است، که می‌گوید افراد خاصی "زنده شدند و با مسیح *هزار سال* سلطنت کردند. و سایر مردگان زنده نشدند تا *هزار سال* به اتمام رسید" (ترجمهٔ قدیم). دقیقاً قبل از این بیانیه می‌خوانیم که فرشته‌ای از آسمان به زیر آمد و ابلیس را در بند نهاد "و او را برای مدت *هزار سال* در بند نهاده، به چاه بی‌انتها انداخت و درِ آن را به رویش بسته، مُهر و لاک کرد تا او دیگر نتواند ملتها را تا پایان آن *هزار سال* گمراه سازد" (مکاشفه ۲۰:۲-۳).

در طول تاریخ کلیسایی، سه دیدگاه اصلی دربارهٔ زمان و ماهیت این "دورهٔ هزار ساله" وجود داشته است.

الف. ناهزاره‌گرایی

اولین دیدگاه که در اینجا باید توضیح داده شود، ناهزاره‌گرایی است که واقعاً ساده‌ترین دیدگاه است. آن را می‌توان مانند تصویر ۳۲ . ۱ نشان داد:



مکاشفه ۲۰:۱-۶ اکنون است

رستاخیز ایمانداران

رستاخیز غیرایمانداران

داوری

آسمان جدید، زمین جدید

ناهزاره‌گرایی

تصویر ۳۲ . ۱

مطابق این نظریه، مکاشفه ۲۰:۱-۱۰، عصر کلیسایی حاضر را توصیف می‌کند. این عصری است که تأثیر شیطان بر ملتها شدیداً کاهش یافته تا انجیل بتواند به کلّ جهان موعظه شود. کسانیکه هزار سال با مسیح سلطنت خواهند کرد، مسیحیانی هستند که مُرده‌اند و اکنون در آسمان با مسیح

سلطنت می‌کنند. مطابق این دیدگاه، سلطنت مسیح در دورهٔ هزار ساله، سلطنت جسمانی در زمین نیست، بلکه سلطنت آسمانی است که دربارهٔ آن گفت: "تمام قدرت [اقتدار] در آسمان و بر روی زمین به من داده شده است" (متی ۱۸:۲۸).

این دیدگاه "ناهزاره‌گرا" نامیده شده، چون معتقد است که هیچ دورهٔ هزار ساله‌ای در آینده نخواهد آمد. چون ناهزاره‌گرایان معتقد اند که مکاشفه ۲۰ اکنون در عصر کلیسایی به تحقق رسیده، آنها معتقد اند "دورهٔ هزار ساله" که در آنجا توصیف شده، اکنون در حال وقوع است. مدت زمان دقیق عصر کلیسایی نامعلوم است و اصطلاح "هزار ساله" فقط یک صنعت ادبی برای یک دورهٔ طولانی است که اهداف کامل خدا انجام خواهد شد.

از دیدگاهِ ناهزاره‌گرا، عصر حاضر کلیسایی تا زمان بازگشت مسیح ادامه خواهد یافت (به تصویر ۳۲.۱ مراجعه کنید). وقتی مسیح بازمی‌گردد، یک رستاخیز برای ایمانداران و غیرایمانداران خواهد بود. جسم ایمانداران برمی‌خیزد تا به روحشان بپیوندد و تا ابد وارد خوشی کامل آسمان شود. غیرایمانداران برخواهند خاست تا با داوری و محکومیت نهایی مواجه شوند. ایمانداران هم در مقابل تخت داوری مسیح خواهند ایستاد (دوم قرنتیان ۱۰:۵)، اما این داوری فقط درجات پاداش را در آسمان تعیین خواهد کرد، چون فقط غیرایمانداران تا ابد محکوم خواهند شد. در این زمان، آسمان جدید و زمین جدید نیز آغاز خواهد شد. بلافاصله بعد از داوری نهایی، جایگاه ابدی آغاز خواهد شد و تا ابد ادامه خواهد یافت.

این نقشه نسبتاً ساده است، چون همهٔ وقایع آخر زمان یکدفعه رخ می‌دهد، بلافاصله بعد از بازگشت مسیح. بعضی از ناهزاره‌گرایان می‌گویند مسیح می‌تواند در هر لحظه بازگردد، درحالیکه دیگران (از جمله بِرکوف) استدلال می‌کنند نشانه‌های خاصی هنوز باید انجام شوند.

مباحثات زیر به نفع دیدگاه ناهزاره‌گرا ارائه شده:

1. وقتی به کلّ کتاب مقدس نگاه می‌کنیم، ظاهراً *فقط یک عبارت* (مکاشفه ۲۰:۱-۶) فرمانروایی هزار سالهٔ زمینی مسیح در آینده را تعلیم می‌دهد و این عبارت نیز مبهم است. حکیمانه نیست که این آموزهٔ مهم را بر پایهٔ یک عبارت از تفسیر نامطمئنی قرار دهیم که شدیداً مورد تردید قرار گرفته است.

اما ناهزاره‌گرایان چه ادراکی از مکاشفه ۲۰:۱-۶ دارند؟ تفسیرِ ناهزاره‌گرا، این عبارت را *اشاره به عصر حاضر کلیسایی می‌داند*. این عبارت این است:

> سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان به زیر می‌آمد و کلید چاه بی‌انتها و زنجیر بزرگی در دست داشت. او اژدها و آن مار قدیم را که همان ابلیس و یا شیطان است گرفت و او را برای *مدت هزار سال در بند نهاده*، به چاه بی‌انتها انداخت و در آن را به رویش بسته، مُهر و لاک کرد تا او دیگر نتواند ملتها را تا پایان آن هزار سال گمراه سازد. بعد از آن برای زمانی کوتاه آزاد گذاشته خواهد شد.
>
> آنگاه تخت‌هایی را دیدم که بر روی آنها کسانی نشسته بودند که کار داوری به آنها واگذار گردیده بود. همچنین کسانی را دیدم که به‌خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سرهای‌شان از تن جدا شده بود- کسانی که آن حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش نکرده و نشان آن را بر پیشانی و دست‌های خود نداشتند-*آنها دوباره زنده شده و هزار سال با مسیح حکمرانی کردند*. اما بقیهٔ مردگان تا پایان آن هزار سال زنده نشدند. این اولین رستاخیز است. خجسته و مقدس است کسی که در رستاخیز اول حصه دارد. مرگ دوم بر آنها قدرت ندارد، بلکه آنها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود *و تا یک هزار سال با او حکومت خواهند کرد*.

مطابق تفسیر ناهزاره‌گرا[1]، در بند نهادن شیطان در آیات ۱-۲، در طول خدمت زمینی عیسی اتفاق افتاد. او دربارهٔ در بند نهادن مرد زورمند صحبت کرد تا بتواند خانه‌اش را تاراج کند (متی ۲۹:۱۲) و گفت روح خدا در آن زمان با قدرت حضور داشت تا بر نیروهای شیطانی پیروز شود: "لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است" (متی ۲۸:۱۲، ترجمهٔ

قدیم). همچنین عیسی در طول خدمت اش، دربارهٔ شکستن قدرت شیطان گفت: "من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد" (لوقا ۱۰:۱۸).

ناهزاره‌گرا استدلال می کند که در بند نهادنِ شیطان در مکاشفه ۲۰:۱-۳ برای هدف خاصی است: *"تا او دیگر نتواند ملتها را... گمراه سازد"* (آیهٔ ۳). پس این همان اتفاقی است که در زمان آمدن عیسی رخ داد و انجیل اعلام شد، نه فقط به یهودیان، بلکه بعد از پنطیکاست به همهٔ ملتهای جهان اعلام شد. در واقع، فعالیت میسیونری جهانی کلیسا و حضور کلیسا در اکثر ملتها یا همهٔ ملتهای جهان نشان می‌دهد قدرت شیطان در عهدعتیق برای اینکه "ملتها را گمراه سازد" و آنها را در تاریکی نگه دارد، شکسته شده است.

دیدگاه ناهزاره‌گرا استدلال می‌کند که چون در آیهٔ ۴ (ترجمهٔ قدیم) یوحنا "نفوس" را می‌بیند، نه بدنهای جسمانی، این صحنه باید در آسمان رخ دهد. وقتی این متن می‌گوید "آنها دوباره زنده [شدند]"، به این معنا نیست که رستاخیز جسمانی داشتند. احتمالاً به این معناست که فقط "زندگی کردند"، چون فعل ماضی *ezesan* می‌تواند به آسانی به‌عنوان یک بیانیه دربارهٔ رویدادی تفسیر شود که در طول یک دورهٔ طولانی اتفاق افتاد. از طرف دیگر، بعضی از مفسّران ناهزاره‌گرا، فعل *ezesan* را به معنای "آنها زنده شدند" بکار خواهند برد، از این لحاظ که در حضور مسیح، وجود آسمانی یافتند و از آسمان، سلطنت با او را آغاز کردند.

مطابق این دیدگاه، عبارت "اولین رستاخیز" (آیهٔ ۵) به رفتن به آسمان و با خداوند بودن اشاره می‌کند. این رستاخیز جسمانی نیست، بلکه رفتن به حضور خدا در آسمان است. به همین ترتیب، وقتی آیهٔ ۵ می‌گوید: "اما بقیهٔ مردگان تا پایان آن هزار سال *زنده نشدند*"، به این معناست که آنها برای داوری تا پایان هزار سال وارد حضور خدا نشدند. پس در هر دو آیهٔ ۴ و ۵، عبارت "زنده شدن" یعنی "ورود به حضور خدا". (دیدگاه دیگر ناهزاره‌گرا دربارهٔ "اولین رستاخیز" این است که این به رستاخیز مسیح و به مشارکت ایمانداران در رستاخیز مسیح، از طریق اتحاد با مسیح اشاره می‌کند.)

2. مباحثهٔ دوم که غالباً به نفع ناهزاره‌گرایی بوده، این حقیقت است که کتاب مقدس فقط یک *رستاخیز* را تعلیم می‌دهد که ایمانداران و غیرایمانداران برخواهند خاست، نه دو رستاخیز (رستاخیز ایمانداران قبل از آغاز دورهٔ هزار ساله و رستاخیز غیرایمانداران برای داوری بعد از پایان دورهٔ هزار ساله). این یک مباحثهٔ مهم است، چون دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی نیازمند دو رستاخیز جداگانه است که با یک دورهٔ هزار ساله از هم جدا شده‌اند.

شواهد برای حمایت از یک رستاخیز، در آیاتی همچون یوحنا ۵:۲۸-۲۹ یافت می‌شود که عیسی می‌گوید: *"زمانی فرا می‌رسد که همهٔ آنان که در قبر اند، صدای او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد*. آنان که نیکی کرده باشند، برای قیامتی که به حیات می‌انجامد، و آنان که بدی کرده باشند، برای قیامتی که مکافات در پی دارد" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). در اینجا عیسی دربارهٔ یک "ساعت" صحبت می‌کند، وقتی ایمانداران و غیرایماندارانی که مُرده‌اند، از قبرشان بیرون می‌آیند (همچنین مقایسه کنید با دانیال ۱۲:۲؛ اعمال ۲۴:۱۵).

3. به‌سختی می‌توان پذیرفت که در زمین، ایمانداران جلال یافته و گناهکاران با هم زندگی می‌کنند. بِرکوف می‌گوید: "غیرممکن است که درک کنیم چگونه بخشی از زمین قدیم و بشرّیت گناه‌آلود می‌تواند در کنار بخشی از زمین جدید و بشرّیت جلال یافته باشد. چگونه مقدّسین کامل در بدنهای جلال یافته می‌توانند با گناهکاران در جسم مشارکت داشته باشند؟ چگونه گناهکاران جلال یافته می‌توانند در فضایی که زیرِ بار گناه است و در این صحنه‌های مرگ و تباهی زندگی کنند؟"[۲]

4. اگر مسیح با جلال می‌آید که بر زمین سلطنت کند، پس چگونه انسانها همچنان می‌توانند در گناه پافشاری کنند؟ وقتی عیسی واقعاً در جسم قیام کرده حاضر است و به‌عنوان پادشاه بر زمین سلطنت می‌کند، آیا خیلی غیرمحتمل به نظر

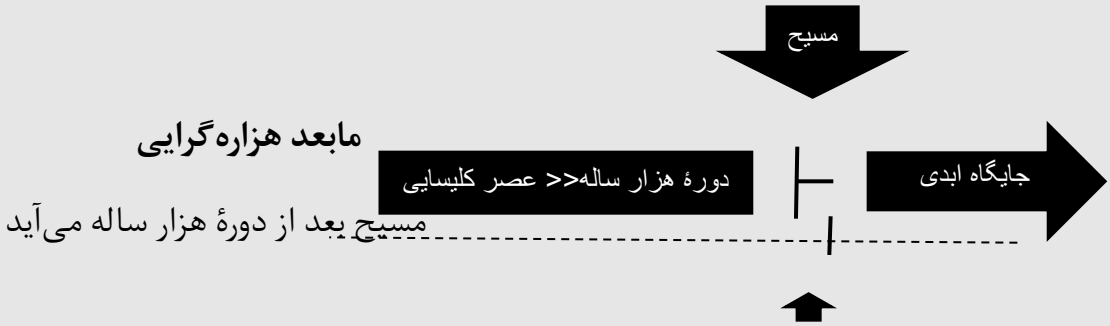
نمی‌رسد که انسانها همچنان او را رد کنند و شرارت و سرکشی در زمین افزایش یابد تا نهایتاً شیطان بتواند ملتها را برای جنگ با مسیح جمع کند؟

5. درنتیجه، ناهزاره‌گرایان می‌گویند ظاهراً کتاب مقدس نشان می‌دهد *همهٔ وقایع بزرگی که باید* قبل از جایگاه ابدی *رخ دهد*، بلافاصله اتفاق خواهند افتاد. مسیح بازخواهد گشت، یک رستاخیز برای ایمانداران و غیرایمانداران خواهد بود، داوری نهایی انجام خواهد شد و یک آسمان جدید و زمین جدید برپا خواهد شد. بعد ما بلافاصله وارد جایگاه ابدی خواهیم شد، بدون دورهٔ هزار ساله در آینده.

ب. مابعد هزاره‌گرایی

پیشوند "*پس*" یعنی "مابعد". مطابق این دیدگاه، مسیح *بعد از* دورهٔ هزار ساله بازخواهد گشت. دیدگاه مابعد هزاره‌گرایی را می‌توان در تصویر ۳۲. ۲ نشان داد.

مطابق این دیدگاه، پیشرفت انجیل و رشد کلیسا به‌تدریج افزایش خواهد یافت تا بخش بزرگتری از جمعیت دنیا مسیحی شوند. درنتیجه تأثیرات مسیحی مهمی در جامعه خواهد بود، جامعه بیشتر و بیشتر مطابق معیارهای خدا عمل خواهد کرد و به‌تدریج یک "عصر هزار ساله" از آرامش و عدالت در زمین خواهد بود. این "دورهٔ هزار ساله" برای یک دورهٔ طولانی باقی خواهد ماند (نه ضرورتاً برای هزار سال) و نهایتاً در پایان این دوره، مسیح به زمین بازخواهد گشت، ایمانداران و غیرایمانداران برخواهند خاست، داوری نهایی انجام خواهد شد و یک آسمان جدید و زمین جدید خواهد بود. سپس ما وارد جایگاه ابدی خواهیم شد.



رستاخیز ایمانداران

رستاخیز غیرایمانداران

داوری

آسمان جدید، زمین جدید

مابعد هزاره‌گرایی

تصویر ۲.۳۲

ویژگی اولیهٔ مابعد هزاره‌گرایی این است که نسبت به قدرت انجیل برای تغییر زندگی و حصول نیکویی‌های بسیار در جهان، بسیار خوش‌بین است. اعتقاد، در مابعد هزاره‌گرایی معمولاً به مرور زمان افزایش می‌یابد، وقتی کلیسا بیداری عظیمی را تجربه کند، جنگ و کشمکشهای بین‌المللی نباشد و ظاهراً پیشرفت عظیمی در غلبه بر شرارت و رنج در دنیا حاصل شود. اما مابعد هزاره‌گرایی در مسئولیت پذیرترین حالت، فقط بر اساس مشاهدهٔ وقایع دنیای اطرافمان نیست، بلکه بر اساس استدلالهایی از عبارات گوناگون کتاب مقدس است.

استدلالهای زیر به نفع مابعد هزاره‌گرایی است:

1. مأموریت بزرگ هدایتمان می‌کند که انتظار داشته باشیم انجیل با قدرت پیش رود و نهایتاً یک دنیای مسیحی بزرگ را ایجاد کند. عیسی صریحاً گفت: *"تمام قدرت [اقتدار] در آسمان و بر روی زمین* به من داده شده است. پس بروید و همهٔ ملتها را شاگرد من سازید و آنها را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنها تعلیم دهید که همهٔ چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند و بدانید که من هر روزه

تا آخر با شما هستم" (متی ۲۸:۱۸-۲۰). چون مسیح تمامی اقتدار را در آسمان و زمین در دست دارد و وعده داده در تحقق این مأموریت با ما باشد، ما انتظار داریم این کار بدون مانع انجام شود و نهایتاً بر تمام دنیا غلبه کند.

2. مَثَلهای رشد تدریجی ملکوت نشان می‌دهند که این نهایتاً در زمین نفوذ خواهد کرد. در اینجا مابعد هزاره‌گرایان به این اشاره می‌کنند: "عیسی یک مَثَل دیگر نیز برای آنها آورده گفت: "پادشاهی آسمانی مانند دانه اَوری [خردل] است که شخصی آن را می‌گیرد و در مزرعه خود می‌کارد. دانه اَوری که کوچکترین دانه‌هاست، پس از آنکه رشد و نمو کند از بوته‌های دیگر بزرگتر شده به اندازهٔ یک درخت می‌شود و آنقدر بزرگ است که پرندگان می‌آیند و در میان شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند" (متی ۱۳:۳۱-۳۲). مطابق کلام مابعد هزاره‌گرایان، این مَثَلها نشان می‌دهند که تأثیر ملکوت بیشتر می‌شود تا نفوذ کرده و تا حدودی کلّ جهان را تبدیل کند.

3. مابعد هزاره‌گرایان استدلال خواهند کرد که دنیا مسیحی‌تر می‌شود. کلیسا رشد کرده و در سراسر جهان گسترش می‌یابد، و حتی وقتی تحت جفا و ستم قرار می‌گیرد، به‌طور قابل ملاحظه با قدرت خدا رشد می‌کند.

به هرحال در اینجا باید تمایز بسیار مهمی قائل شویم. "دورهٔ هزار ساله" که مابعد هزاره‌گرایان به آن معتقد اند، *بسیار متفاوت* از "دورهٔ هزار ساله" در پیش‌هزاره‌گرایی است. از یک لحاظ، آنها حتی دربارهٔ یک موضوع صحبت نمی‌کنند. وقتی پیش‌هزاره‌گرایان دربارهٔ زمین احیا شده صحبت می‌کنند که عیسی مسیح از لحاظ جسمانی در آن حضور دارد و به‌عنوان پادشاه با ایمانداران جلال یافته در بدنهای قیام کرده سلطنت می‌کند، مابعد هزاره‌گرایان فقط دربارهٔ زمینی صحبت می‌کنند که مسیحیان بسیار زیاد بر جامعه تأثیر می‌گذارند. آنها یک دورهٔ هزار ساله با زمین احیا شده یا مقدسین جلال یافته یا حضور جسمانی مسیح برای سلطنت را تصور نمی‌کنند (چون به نظرشان این چیزها فقط بعد از بازگشت مسیح برای آغاز جایگاه ابدی رخ خواهد داد). بنابراین، کلّ مبحث

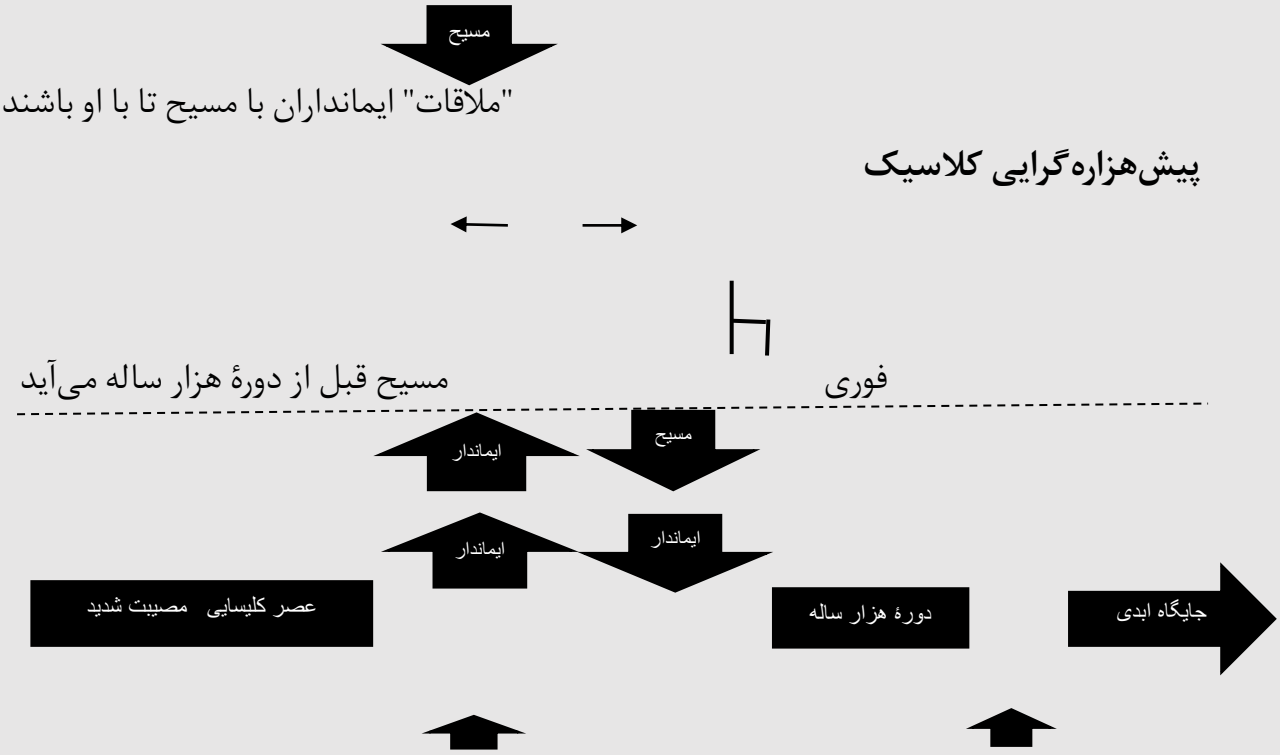
دورهٔ هزار ساله، بیش از مبحثی دربارهٔ ترتیب وقایع مربوط به آن است. این شامل تفاوت مهمی در ماهیت این دوره است.

پ. پیش‌هزاره‌گرایی

1. پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک یا تاریخی.

پیشوند *"پیش"* یعنی "قبل از" و نظریهٔ "پیش‌هزاره‌گرایی" می‌گوید مسیح *پیش از* دورهٔ هزار ساله بازخواهد گشت. این دیدگاه، از قرون اولیه به بعد، یک تاریخچهٔ طولانی دارد. می‌توان آن را در تصویر ۳۲. ۳ نشان داد.

مطابق این دیدگاه، عصر حاضر کلیسایی تا وقتیکه به انتها نزدیک شود و یک دوره مصیبت شدید بر زمین آید[3]، ادامه خواهد یافت. بعد از این مصیبت شدید در *پایان عصر کلیسایی*، *مسیح به زمین بازخواهد گشت تا یک ملکوت هزار ساله برپا کند*. وقتی او بازمی‌گردد، ایمانداران که مُرده‌اند، از مردگان برخواهند خاست، جسمشان به روحشان خواهد پیوست و *این ایمانداران به مدت هزار سال با مسیح در زمین سلطنت خواهند کرد*. (بعضی از پیش‌هزاره‌گرایان، آن را دقیقاً هزار سال می‌دانند و دیگران آن را حالت نمادین برای یک دورهٔ طولانی می‌دانند). در طول این مدت، مسیح از لحاظ جسمانی در بدن قیام کردهٔ خود در زمین حاضر خواهد بود و به‌عنوان پادشاه بر کلّ زمین سلطنت خواهد کرد. ایماندارانی که از مردگان برخاسته‌اند و کسانیکه در هنگام بازگشت مسیح در زمین بودند، بدنهای قیام کردهٔ جلال یافته‌ای را دریافت خواهند کرد که هرگز نخواهد مُرد، و با این بدنهای قیام کرده در زمین زندگی کرده و با مسیح سلطنت خواهند کرد. از بین غیرایمانداران که در زمین می‌مانند، بسیاری (اما نه همه) به مسیح ایمان آورده و نجات خواهند یافت. عیسی با عدالت کامل سلطنت خواهد کرد و در سراسر زمین صلح و آرامش خواهد بود. در طول این مدت، شیطان در بند نهاده شده و به چاه بی‌انتها انداخته می‌شود تا در طول دورهٔ هزار ساله، هیچ نفوذی در زمین نداشته باشد (مکاشفه ۲۰:۱-۳).



*پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک دربارهٔ اینکه زمین احیا شده در دورهٔ هزار سالهٔ جایگاه بیرونی آغاز می‌شود، نظر متفاوتی دارد.

پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک یا تاریخی

تصویر ۳.۳۲

مطابق دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی، شیطان در پایان هزار سال، از چاه بی‌انتها آزاد خواهد شد و با بسیاری از غیرایمانداران که ظاهراً تسلیم سلطنت مسیح شده‌اند، ولی از درون برعلیه او سرکشی می‌کردند، یک قوایی را تشکیل خواهد داد. شیطان این افراد سرکش را برای جنگ با مسیح در کنار هم جمع می‌کند، اما آنها قطعاً شکست خواهند خورد. سپس مسیح همهٔ غیرایمانداران مُرده در سراسر تاریخ را برمی‌خیزاند و آنها برای داوری نهایی در مقابل اش خواهند ایستاد. بعد از وقوع داوری نهایی، ایمانداران وارد جایگاه ابدی خواهند شد.

بـه نظـر می‌رسـد کـه چـون کلیسـا جفـا را تجربـه کـرده و رنـج و شرارت در زمـین افـزایش یافتـه، پیش‌هزاره‌گرایی معمولاً محبوب‌تر شده است. اما ماننـد مابعـد هزاره‌گرایـی، اسـتدلالها بـرای نظریـهٔ پیش‌هزاره‌گرایی بر اساس مشاهدهٔ وقایع کنـونی نیسـت، بلکـه بـر اسـاس عبـارات خاصـی از کتـاب مقدس است، مخصوصاً (اما نه منحصراً) مکاشفه ۲۰:۱-۱۰.

استدلالهای اولیه دربارهٔ نظریهٔ پیش‌هزاره‌گرایی در زیر بیان شده است:

1. ظاهراً عبارات متعددی از عهدعتیق، در عصر حاضر یا جایگـاه ابـدی جـای نمی‌گیرنـد. ایـن عبارات نشاندهندهٔ مراحل آیندهٔ تاریخ فدیه است که بسیار بزرگتر از عصرـ حـاضر کلیسـایی است، اما همچنان برکناری همهٔ گناهان و سرکشی و مرگ را از زمین نمی‌بینند.

اشعیا دربارهٔ اورشلیم، در زمانی در آینده می‌گوید:

"و بار دیگر طفل کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمـر خـود را بـه اتمـام نرسـانیده باشد زیرا که طفل در سن صد سالگی خواهد مرد لیکن گناهکـار صـد سـاله ملعـون خواهـد بود" (اشعیا ٦٥:٢٠، ترجمهٔ قدیم).

در اینجا می‌خوانیم که دیگر نوزادان نخواهند مُرد و پیرمردان قبل از پایـان عُمرشـان نخواهنـد مُـرد، چیزی که بسیار متفاوت از عصر حاضر است. اما مرگ و گناه همچنـان وجـود خواهـد داشـت، چـون بچهٔ صد ساله خواهد مُرد و گناهکار صد ساله "ملعون خواهد شد". پیش‌زمینهٔ گسترده‌تر این عبـارت *می‌تواند* عناصر دورهٔ هزار ساله و جایگاه ابدی را درهم آمیزد (مقایسـه کنیـد بـا آیـات ۱۷، ۲۵)، امـا ماهیت نبوّت عهدعتیق این است که بین وقایع آینده تفاوتی قائل نمی‌شود، همانطور که این نبوّتهـا بین آمدنِ اول و دوم مسیح تفاوتی قائل نمی‌شوند. بنابراین، شاید در پیش‌زمینهٔ گسـترده‌تر، عنـاصر مختلطی وجود داشته باشد، اما این نکته باقی می‌ماند که این یک عنصر (نـوزادان و پیرمردانـی کـه عُمـر طـولانی می‌کننـد، بچـه‌ای کـه در صـد سـالگی می‌میـرد و گناهکـاری کـه ملعـون می‌شـود) نشاندهندهٔ زمان خاصـی در آینـده اسـت کـه متفـاوت از عصرـ حـاضر اسـت. عبـارات متعـدد دیگـر، مخصوصاً در عهدعتیق، به‌طور مشابه دربارهٔ دوره‌ای در آینده صحبت می‌کنند کـه خیلـی عـالی‌تر از

عصر حاضر است، اما همچنان پایین‌تر از جایگاه ابدی است (مراجعه کنید به مزامیر ۷۲:۸- ۱۴؛ اشعیا ۱۱:۲-۹؛ زکریا ۱۴:۶-۲۱؛ اول قرنتیان ۱۵:۲۴؛ مکاشفه ۲:۲۷؛ ۱۲:۵؛ ۱۹:۱۵).

2. عبارات دیگر، غیر از مکاشفه ۲۰ در عهدجدید، یک دورهٔ هزار ساله در آینده را پیشنهاد می‌کنند. خداوند عیسای قیام کرده در صحبت با کلیسای طیاتیرا می‌گوید: *"به کسی که پیروز شود و در انجام ارادهٔ من تا به آخر استقامت نشان دهد، قدرت خواهم داد تا بر تمام ملت‌ها حکمرانی کند. او با عصای آهنین بر آنها فرمان خواهد راند* و آنها را مثل ظروف سفالین خواهد شکست. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد" (مکاشفه ۲:۲۶-۲۷). تصویر بکار رفته (فرمانروایی با عصای آهنین؛ خُرد کردن کوزه‌های سفالین) نشاندهندهٔ فرمانروایی بر افراد سرکش است. اما چه زمانی ایماندارانی که بر بدی غلبه می‌کنند، در این فرمانروایی شرکت خواهند کرد؟ این ایده به‌خوبی در ملکوت هزار سالهٔ آینده جای می‌گیرد، وقتی مقدّسین جلال یافته در زمین با مسیح فرمانروایی خواهند کرد، اما در هیچ دوره‌ای در عصر حاضر یا جایگاه ابدی به‌خوبی جای نمی‌گیرد. (ایدهٔ فرمانروایی بر ملتها "با عصای آهنین"، در مکاشفه ۱۲:۵-۶ و ۱۹:۱۵ نیز یافت می‌شود).

پولس دربارهٔ رستاخیز می‌گوید هرکس به نوبهٔ خود یک بدن قیام کرده خواهد گرفت: "نخست مسیح که نوبر بود؛ و بعد [یونانی *epeita*]، به هنگام آمدن او، آنان که متعلق به او هستند. سپس [یونانی *eita*] پایان فرا خواهد رسید، یعنی آنگاه که پس از برانداختن هر ریاست و قدرت و نیرویی، پادشاهی را به خدای پدر سپارد. زیرا او باید تا زمانی که پا بر همهٔ دشمنانش بگذارد، حکم براند" (اول قرنتیان ۱۵:۲۳-۲۵، ترجمهٔ هزارهٔ نو). دو کلمه که در این عبارت، "بعد، سپس" ترجمه شده (*epeita* و *eita*)، هر دو به معنای "بعد از آن" است، نه "همزمان". بنابراین، این عبارت حامی این ایده است که همانطور که بین رستاخیز مسیح و بازگشت او که ما بدن قیام کرده را دریافت می‌کنیم (آیهٔ ۲۳)، یک فاصلهٔ زمانی وجود دارد، بین بازگشت مسیح و"پایان" نیز یک فاصلهٔ زمانی خواهد

بود (آیهٔ ۲۴)، وقتی مسیح پس از مدتی سلطنت و زیر پا گذاشتن تمام دشمنان اش، ملکوت خدا را تحویل می‌دهد.

3. با وجود پیش‌زمینهٔ عبارات دیگری که به زمانی عالی‌تر از عصر حاضر، ولی پایین‌تر از جایگاه ابدی در آینده اشاره کرده یا به‌وضوح آن را پیشنهاد می‌کنند، بهتر است دوباره به مکاشفه ۲۰ مراجعه کنیم. بیانیه‌های متعددی در اینجاست که بهتر است به‌عنوان اشاره به سلطنت زمینی مسیح در آینده و قبل از داوری آینده در نظر گرفته شوند.

الف. در بند نهادن و محبوس کردن شیطان در چاه بی‌انتها (آیات ۲-۳) استنباط می‌کند که فعالیتهای او بسیار محدودتر از چیزی خواهد بود که ما در عصر حاضر می‌شناسیم (مراجعه کنید به مبحث بالا دربارهٔ ناهزاره‌گرایی).

ب. بیانیهٔ کسانیکه وفادار بودند، "زنده شدند" (آیهٔ ۴)، بهتر است برای اشاره به رستاخیز جسمانی در نظر گرفته شود، چون آیهٔ بعدی می‌گوید: "این اولین رستاخیز است". فعل *ezesan*، "زنده شد"، همان فعل و همان حالتی از فعل است که در مکاشفه ۸:۲ بکار رفته، جاییکه عیسی خودش را به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که "*مُرد و زنده شد*"، در اینجا به‌وضوح به رستاخیزاش اشاره می‌کند.

پ. در تفسیر پیش‌هزاره‌گرایی، سلطنت با مسیح (در مکاشفه ۴:۲۰)، همچنان در آینده اتفاق می‌افتد، نه اکنون (مطابق ادعای ناهزاره‌گرایان). این با بقیهٔ عهدجدید سازگار است، جاییکه بارها به ما گفته شده ایمانداران با مسیح سلطنت خواهند کرد و از جانب او اقتدار می‌یابند که بر زمین سلطنت کنند (مراجعه کنید به لوقا ۱۷:۱۹، ۱۹؛ اول قرنتیان ۳:۶؛ مکاشفه ۲۶:۲-۲۷؛ ۲۱:۳). اما در هیچ جایی از کتاب مقدس نمی‌گوید که ایمانداران در شرایط بینابینی (بین مرگشان و بازگشت مسیح) با مسیح سلطنت می‌کنند یا در فرمانروایی با او شریک هستند.

کسانیکه در مکاشفه ۲۰ زنده شده و با مسیح سلطنت می‌کنند، کسانی هستند که "*وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند*" (مکاشفه ۴:۲۰، ترجمهٔ قدیم). این اشاره به کسانی است که در برابر جفاهای وحش که در مکاشفه ۱:۱۳- ۱۸ بیان شده،

تسلیم نشدند. اما اگر شدّت جفاهای توصیف شده در مکاشفه ۱۳ منجر به این نتیجه‌گیری شود که وحش هنوز در صحنهٔ جهان حاضر نشده و این مربوط به آینده است، پس جفاهای این وحش نیز همچنان در آینده خواهد بود. اگر این جفا همچنان در آینده است، پس صحنهٔ مکاشفه ۲۰: "آنانی را که وحش ... را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند" (مکاشفه ۴:۲۰، ترجمهٔ قدیم)، همچنان مربوط به آینده است. یعنی مکاشفه ۲۰:۱-٦ عصر حاضر کلیسایی را توصیف نمی‌کند، اما بهتر است برای اشاره به سلطنت هزار سالهٔ مسیح در آینده در نظر گرفته شود.

2. *پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید (یا پیش‌هزاره‌گرایی دوران‌گرا).*

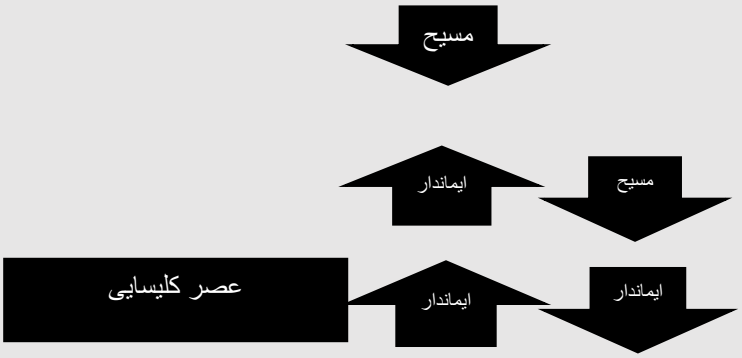
نوع دیگر پیش‌هزاره‌گرایی که به‌طور گسترده در قرن نوزدهم و بیستم، مخصوصاً در انگلیس و ایالات متحدهٔ آمریکا به محبوبیت دست یافت. مطابق این نظر، مسیح نه‌تنها *پیش از* دورهٔ هزار ساله بازخواهد گشت (بازگشت مسیح پیش‌هزاره‌گراست)، بلکه *پیش از* مصیبت شدید نیز بازخواهد گشت (بازگشت مسیح *پیش* از مصیبت شدید است). این نظر شبیه به نظر پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک است که در بالا ذکر شد، اما یک تفاوت مهمی دارد: این یک بازگشت دیگری را به پیش از بازگشت مسیح برای سلطنت بر زمین در دورهٔ هزار ساله می‌افزاید. این بازگشت به‌عنوان بازگشت مخفیانهٔ مسیح در نظر گرفته شده که ایمانداران را از دنیا می‌برد.[۴] دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید را می‌توان در تصویر ۳۲. ۴ نشان داد.

مطابق این دیدگاه، عصر کلیسایی تا وقتی مسیح *به‌طور ناگهانی، غیرمنتظره و مخفیانه، تا نیمهٔ راه به زمین بازگردد و ایمانداران را به نزدش فراخواند*، ادامه می‌یابد: "اول کسانی که در ایمان به مسیح مرده‌اند خواهند برخاست و سپس آن کسانی که از میان ما زنده می‌مانند همراه با آنها در ابر□ها بالا برده خواهند شد تا در فضا با خداوند ملاقات نمایند" (اول تسالونیکیان ۴:۱٦-۱۷). *سپس مسیح با ایماندارانی که از زمین برداشته شده‌اند، به آسمان بازخواهد گشت. پس از این اتفاق، هفت سال، مصیبت شدید در زمین خواهد بود.*

در طول دورهٔ هفت سالهٔ مصیبت شدید، بسیاری از نشانه‌های پیش‌بینی شده برای قبل از بازگشت مسیح انجام خواهد شد.[۵] گردهمایی بزرگ بسیاری از یهودیان، با ایمانشان به مسیح به‌عنوان مسیحا اتفاق خواهد افتاد. در میان مصیبت شدید، بشارت بسیار مؤثرتری نیز خواهد بود که مخصوصاً توسط مسیحیان یهودی جدید انجام خواهد شد. *در پایان مصیبت شدید، مسیح با مقدسین اش بازخواهد گشت تا در زمین به مدت هزار سال سلطنت کند.* بعد از این دورهٔ هزار ساله، یک شورش خواهد بود که نتیجه‌اش شکست نهایی شیطان و نیروهایش خواهد بود و بعد رستاخیز غیرایمانداران، داوری نهایی و آغاز جایگاه ابدی خواهد بود.

در تصویر زیر، T نشاندهندهٔ مصیبت شدید است.

یکی دیگر از خصوصیات پیش‌هزاره‌گرایی، پیش از مصیبت شدید که باید ذکر شود، این است که این دیدگاه تقریباً منحصراً در بین دوران‌گرایانی یافت می‌شود که آرزومندند تفاوت واضحی بین کلیسا و اسرائیل قائل شوند. این دیدگاهِ پیش از مصیبت شدید اجازه می‌دهد این تمایز باقی بماند، چون کلیسا پیش از گسترش ایمان قوم یهود از دنیا برداشته شده است. بنابراین این قوم یهود به‌عنوان گروهی متمایز از کلیسا باقی می‌مانند. ویژگی دیگر پیش‌هزاره‌گرایی پیش از رنج وعذاب شدید، پافشاری آن در تفسیر نبوّتهای کتاب مقدس "به‌طور تحت‌اللفظی در هر جای ممکن" می‌باشد. این مخصوصاً برای نبوتهای عهدعتیق در مورد اسرائیل بکار می‌رود. معتقدین به این دیدگاه استدلال می‌کنند که این نبوتها دربارهٔ برکت آیندهٔ خدا برای اسرائیل، هنوز باید در بین قوم یهود به تحقق برسند؛ نباید با در نظر گرفتن تحققشان در کلیسا، آنها را "به‌طور روحانی" در نظر گرفت. نهایتاً یک ویژگی جذّاب پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید این است که به انسانها اجازه می‌دهد که تأکید کنند بازگشت مسیح می‌تواند "در هر لحظه" اتفاق افتد و بنابراین با قدرت کامل عباراتی که ما را تشویق می‌کند برای بازگشت مسیح آماده باشیم، عادلانه برخورد می‌کند، درحالیکه همچنان اجازه می‌دهد نشانه‌های قبل از بازگشت مسیح به‌طور واقعی انجام شوند، چون می‌گوید آنها در مصیبت شدید اتفاق خواهند افتاد.



"ملاقات" ایمانداران با مسیح تا با او باشند

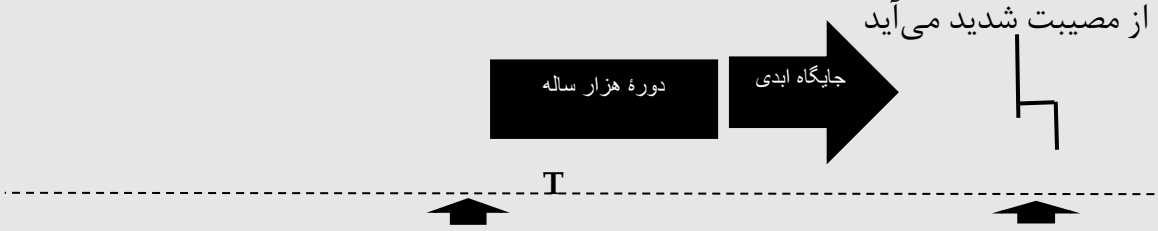
پیش از مصیبت شدید

۷ سال

پیش‌هزاره‌گرایی

مسیح قبل از دورهٔ هزار ساله و

قبل از مصیبت شدید می‌آید



رستاخیز ایمانداران

رستاخیز غیرایمانداران

داوری

آسمان جدید، زمین جدید

پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید

تصویر ۳۲ . ۴

ج. موردی به نفع پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک

باید بدانید که تفسیر جزئیات عبارات نبوّتی دربارهٔ وقایع آینده، غالباً یک تکلیف پیچیده و دشوار است که شامل عوامل بسیار گوناگون است. بنابراین، میزان قطعیت نتیجه‌گیریهای ما در این قسمت، کمتر از بسیاری از آموزه‌های دیگر خواهد بود. اگرچه مهم است که مسیحیان داده‌های کتاب مقدس را بیازمایند و سعی کنند قانع شوند که کتاب مقدس دربارهٔ دورهٔ هزار ساله چه می‌آموزد، اما به نظر من باید بدانیم که این قسمت از مطالعه، پیچیده است و نسبت به کسانیکه دربارهٔ دورهٔ هزار ساله و دوران مصیبت شدید دیدگاه متفاوتی دارند، بسیار فیاض است.

به نظر من، مباحثی که از پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک حمایت می‌کنند، قانع‌کننده‌ترین مباحث هستند. درحالیکه مباحث اولیه دربارهٔ این نظریه در بالا بیان شده، اما ملاحظات بیشتر دربارهٔ نظرات دیگر را اکنون می‌توان بیان کرد.

1. در پاسخ به این مخالفت که فقط یک عبارت، دورهٔ هزار سالهٔ زمینی در آینده را تعلیم می‌دهد، باید گفت که کتاب مقدس فقط باید یک بار یک چیز را بگوید تا آن چیز حقیقت باشد و ما به آن ایمان داشته باشیم. بعلاوه، عجیب نیست که این آموزه باید به‌وضوح در کتاب مکاشفه تعلیم داده شود. چون مکاشفه، کتابی در عهدجدید است که با صراحت بسیار دربارهٔ مسائل آینده تعلیم می‌دهد، به‌درستی این مکاشفهٔ صریحتر دورهٔ هزار سالهٔ آینده در این قسمت از کتاب مقدس قرار می‌گیرد.
2. تفسیر ناهزاره‌گرا از مکاشفه ۲۰:۱-٦، مشکلات مهمی دارد. اولاً، به نظر می‌رسد در بند نهادن شیطان که در مکاشفه ۲۰ توصیف شده، چیزی بیش از در بند نهادن محض یا محدودیت عمل مطابق عقیدهٔ ناهزاره‌گراهاست. تصویرِ انداختن شیطان در چاه و بستن و مُهر کردن آن، تصویری از برداشتن کامل تأثیر آن از زمین است که به نظر می‌رسد بسیار متفاوت از شرایط دنیای کنونی در عصر کلیسایی است که فعالیت شیطان هنوز بسیار

شدید است و او "چون شیری غُران به هر سو می‌گردد و در جستجوی کسی است که او را ببلعد" (اول پترس ۵:۸).

بعلاوه، تفسیرهای ناهزاره‌گراها از عبارت "اولین رستاخیز" قانع‌کننده نیست. کلمهٔ *رستاخیز* (یونانی *Anastasis*) هرگز در جای دیگر به معنای "رفتن به آسمان" یا "رفتن به حضور خدا" نیست، بلکه نشاندهندهٔ رستاخیز جسمانی است. وقتی درمی‌یابیم که مکاشفه ۲۰ صریحاً دربارهٔ *"اولین* رستاخیز" صحبت می‌کند، به‌سختی می‌توان این استدلال را پذیرفت که کتاب مقدس فقط دربارهٔ یک رستاخیز تعلیم می‌دهد، درنتیجه استنباط می‌کند که یک رستاخیز دوم هم خواهد بود. این عبارت، کسانی را که در اولین رستاخیز شرکت کرده و برکت یافته‌اند، از کسانیکه در آن شرکت نکرده‌اند، جدا می‌کند. آنها "بقیهٔ مردگان" هستند و مفهوم اش این است که "مرگ دوم" (یعنی مواجهه با داوری نهایی و محکوم شدن به مجازات ابدی دوری از حضور خدا) بر آنها قدرت دارد و آن را تجربه خواهند کرد.

3. در پاسخ به نظریهٔ مابعد هزاره‌گرایی که می‌گوید مأموریت بزرگ ما را به سوی این انتظار سوق می‌دهد که قدرت انجیل نهایتاً منجر به ایجاد دنیای مسیحی بسیار بزرگ خواهد شد، می‌توانیم بپذیریم که مأموریت بزرگ واقعاً دربارهٔ اقتدار عظیمی صحبت می‌کند که به دست مسیح سپرده شده است. اما ضرورتاً به این معنا نیست که مسیح از این اقتدار استفاده خواهد کرد تا اکثر جمعیت دنیا را ایماندار سازد. این پیش‌فرض که او از آن برای مسیحی کردن دنیا استفاده خواهد کرد، بر اساس شواهد خاص در مأموریت بزرگ یا متون دیگر دربارهٔ اقتدار و قدرت مسیح در عصر حاضر نیست. به همین طریق، مَثَل دانهٔ خردل (اوری) و مَثَلهای مشابه به ما می‌گویند ملکوت خدا به‌تدریج از یک چیز کوچک به چیزی بسیار بزرگ رشد خواهد کرد، اما نمی‌گویند این ملکوت چقدر رشد خواهد کرد.

4. به نظر می‌رسد عبارات متعددی در عهدجدید، صریحاً نظریهٔ مابعد هزاره‌گرایی را انکار می‌کنند. عیسی گفت: "از دروازهٔ تنگ داخل شوید، زیرا دروازه‌ای که بزرگ و راهی که

وسیع است به هلاکت منتهی می‌شود و کسانی که این راه را می‌پیمایند، بسیارند. اما دروازه‌ای که به زندگی منتهی می‌شود تنگ و راه اش مشکل است و *یابندگان آن هم، کم هستند*" (متی ۷:۱۳-۱۴). عیسی به جای این تعلیم که اکثر دنیا مسیحی خواهند شد، در اینجا ظاهراً می‌گوید تعداد نجات یافتگان در مقایسه با تعداد زیادی که به سوی نابودی ابدی می‌روند، اندک خواهد بود. برخلاف این دیدگاه که با افزایش تأثیر کلیسا، دنیا بهتر خواهد شد، پولس به تیموتاوس دربارهٔ روزهای آخر می‌نویسد: "این را یقین بدان که *در ایام آخر* روزگار سختی خواهد بود زیرا آدمیان، خودخواه و پول‌پرست و لاف‌زن و مغرور و تهمت‌زن و نسبت به والدین نافرمان، ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌رحم، غیبتگر، ناپرهیزکار، درنده‌خو، دشمنان نیکی، خیانتکار، ظالم و خودپسند خواهند بود و عیاشی را بیش از خدا دوست خواهند داشت. ظاهراً خدا□پرستند، ولی قدرت آن را انکار می‌نمایند" (دوم تیموتاوس ۳:۱-۵). او می‌افزاید: *"و همه کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید. لیکن مردمان شریر و دغاباز در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می‌باشند...* زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را برخود فراهم خواهند آورد، و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید" (دوم تیموتاوس ۳:۱۲-۱۳؛ ۴:۳-۴؛ ترجمهٔ قدیم).

نهایتاً و شاید قاطعانه‌ترین مورد، متی ۲۴:۱۵-۳۱ دربارهٔ مصیبت شدیدی صحبت می‌کند که پیش از بازگشت مسیح روی خواهد داد:

"زیرا در آن وقت مردم به چنان مصیبت سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای عالم تا آن وقت هرگز نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود. اگر خدا آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جانداری جان سالم به در نمی‌برد. اما خدا به‌خاطر برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه خواهد ساخت...

به محض آنکه مصیبت آن روزها به پایان برسد، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت و قدرت‌های آسمانی متزلزل خواهند شد. پس از آن، علامت پسر انسان ظاهر می‌شود و همهٔ ملل عالم سوگواری خواهند کرد و پسر انسان را خواهند دید، که با قدرت و جلال عظیم بر ابر□های آسمان می‌آید" (متی ۲۴:۲۱-۳۰)

این عبارت، یک دنیای مسیحی شده را نشان نمی‌دهد، بلکه دنیای عذاب و شرارت زیاد را نشان می‌دهد، مصیبت شدیدی که بیش از مصیبت دورانهای گذشته در زمین است. این نمی‌گوید وقتی مسیح می‌آید، اکثر افراد دنیا از او استقبال خواهند کرد، بلکه وقتی نشانهٔ پسرـ انسان در آسمان ظاهر شود، "همهٔ طوایف جهان بر سینهٔ خود خواهند زد" (متی ۲۴:۳۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو).

5. نهایتاً، همهٔ عباراتی که نشان می‌دهند مسیح می‌تواند به‌زودی بازگردد و ما باید برای بازگشتش در هر زمان آماده باشیم[۶]، باید به‌عنوان استدلال مهمی برعلیه مابعد هزاره‌گرایی نیز در نظر گرفته شود. چون اگر مسیح بتواند در هر زمانی بازگردد و ما باید برای بازگشتش آماده باشیم، پس دوران طولانی مورد نیاز برای برپایی دورهٔ هزار سالهٔ زمینی پیش از بازگشت مسیح نمی‌تواند به‌عنوان یک نظریهٔ قانع‌کننده در نظر گرفته شود.

این ملاحظات ترکیب شده‌اند تا مدارکی را به نفع پیش‌هزاره‌گرایی فراهم کنند. اگرچه ما نمی‌توانیم وضوح بیشتری دربارهٔ همهٔ جزئیات ماهیت دورهٔ هزار ساله داشته باشیم، اما می‌توانیم به‌طور منطقی مطمئن باشیم که سلطنت زمینی مسیح در آینده خواهد آمد که به‌طور قابل ملاحظه، متفاوت از این عصر حاضر خواهد بود.

چ. زمان مصیبت شدید

کسانیکه با مباحثِ حامی پیش‌هزاره‌گرایی قانع شده‌اند، باید دربارهٔ یک سؤال دیگر تصمیم بگیرند: آیا مسیح قبل از "مصیبت شدید" بازمی‌گردد یا بعد از آن؟

اصطلاح "مصیبت شدید"، برگرفته از متی ۲۴:۲۱ (و عبارات مشابه) است که عیسی می‌گوید: "زیرا در آن وقت مردم به چنان مصیبت سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای عالم تا آن وقت هرگز

نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود". پیش‌هزاره‌گرایی تاریخی معتقد است که مسیح بعد از مصیبت شدید بازخواهد گشت، چون این عبارت ادامه می‌دهد: "به محض آنکه مصیبت آن روزها به پایان برسد، آفتاب تاریک خواهد شد... پس از آن، علامت پسر انسان ظاهر می‌شود و همهٔ ملل [طوایف] عالم سوگواری خواهند کرد و پسر انسان را خواهند دید، که با قدرت و جلال عظیم بر ابر□های آسمان می‌آید" (متی ۲۴:۲۹-۳۰). اما همانطور که در بالا توضیح داده شد، در قرن نوزده و بیست، پیش‌هزاره‌گراییهای گوناگون که به آمدن مسیح پیش از مصیبت شدید معتقدند، محبوبیت یافت. غالباً آن را دیدگاه "ربوده شدن پیش از مصیبت شدید" می‌نامند، چون معتقد است که در بازگشت اولیهٔ مسیح، کلیسا "ربوده" خواهد شد یا قاپیده می‌شود و به آسمان می‌رود تا با مسیح باشد.

استدلالها دربارهٔ ربوده شدن پیش از مصیبت شدید، شامل موارد زیر است:[۷]

1. کلّ دوران مصیبت شدید، زمان نزول خشم خدا بر تمامی زمین خواهد بود. بنابراین شایسته نیست که مسیحیان در آن زمان در زمین باشند.
2. عیسی در مکاشفه ۳:۱۰ وعده می‌دهد: *"من نیز تو را از آزمایش سختی که قرار است بر تمامی دنیا واقع شود* و ساکنان اش را بیازماید، *حفظ خواهم کرد"*. این عبارت نشان می‌دهد که کلیسا قبل از فرارسیدن سختیها از دنیا برداشته خواهد شد.
3. اگر مسیح *پس از* مصیبت شدید بازگردد و همهٔ دشمنانش را شکست دهد، پس غیرایمانداران از کجا خواهند آمد، کسانیکه ضرورتاً جزئی از جمعیت پادشاهی دورهٔ هزار ساله هستند؟ به هرحال، نظریهٔ پیش از مصیبت شدید، هزاران ایماندار یهودی را تصوّر می‌کند که در طول مصیبت شدید مسیحی شده و با بدنهای جلال نیافته وارد پادشاهی دورهٔ هزار ساله خواهند شد.

4. این دیدگاه، باعث ایجاد این اعتقاد می‌شود که مسیح می‌تواند در هر لحظه بازگردد (آمدنِ او پیش از مصیبت شدید) و با این حال بسیاری از نشانه‌ها باید پیش از آمدنِ او انجام شوند (آمدنِ او پس از مصیبت شدید، وقتی نشانه‌ها انجام خواهد شد).

اگرچه این به‌طور خاص، یک استدلال به نفع نظریهٔ پیش از مصیبت شدید نیست، اما باید توجه کرد که معتقدین به پیش از مصیبت شدید، تعلیمِ مصیبت شدید در متی ۲۴ و هشدارها و تشویق‌های ارائه شده به ایمانداران در این شرایط را مربوط به ایمانداران یهودی در طول مصیبت شدید می‌دانند، نه برای کلیسا به‌طور کلّی.

در پاسخ به این استدلالها، نکات زیر را می‌توان بیان کرد:

1. بیان اینکه *همهٔ* رنجهایی که در این زمان رخ می‌دهد، به‌طور خاص نتیجهٔ خشم خداست، با توصیفات عهدجدید دربارهٔ مصیبت شدید سازگار نیست. اکثر رنجها به‌خاطر "افزونی شرارت" (متی ۱۲:۲۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو) و این حقیقت است که جفای کلیسا و مخالفت شیطان به‌شدت در این دوران افزایش می‌یابد. البته همهٔ مسیحیان (ایمانداران غیریهودی یا یهودی) در همه وقت از خشم خدا دوری خواهند کرد، اما به این معنا نیست که آنها از همهٔ رنجها دوری خواهند کرد، حتی در زمان سختیهای بسیار شدید.
2. این حقیقت که عیسی به ایمانداران وفادار کلیسای فیلادلفیا (مکاشفه ۱۰:۳) می‌گوید آنها را از ساعت آزمایشی که بر کلّ دنیا می‌آید، حفظ خواهد کرد، یک مدرک قدرتمند برای بیان این مطلب نیست که کلّ کلیسا پیش از مصیبت شدید از دنیا برداشته خواهد شد. اولاً، این بیانیه برای یک کلیسای خاص است (فیلادلفیا) و نباید برای کلّ کلیساها در زمانی در آینده بکار رود. بعلاوه، "آزمایش سختی که قرار است بر تمامی دنیا واقع شود"، الزاماً در اشاره به زمان مصیبت شدید نیست، بلکه به احتمال زیاد به زمان رنج و جفای شدیدی اشاره می‌کند که بر کلّ امپراطوری رومی یا کلّ جهان مسکون واقع خواهد شد. نهایتاً این وعده که کلیسای فیلادلفیا *محافظت* خواهد شد، به این معنا نیست که آنها از

دنیا برداشته خواهند شد، بلکه فقط به این معناست که آنها در رنج و آزمایش آن دوران وفادار مانده و از آسیبها در امان خواهند بود.

3. دلیلی ندارد که دیدگاه پیش از مصیبت شدید بگوید بعضیها با بدنهای جلال نیافته وارد دورهٔ هزار ساله خواهند شد، چون (در دیدگاه پس از مصیبت شدید) وقتی مسیح در پایان مصیبت شدید می‌آید، همهٔ نیروهایی را که برعلیه او صف کشیده‌اند، شکست خواهد داد، اما به این معنا نیست که همهٔ آنها را کُشته یا نابود خواهد کرد. بسیاری فقط بدون اعتماد به مسیح تسلیم خواهند شد و بنابراین به‌عنوان غیرایماندار وارد دورهٔ هزار ساله خواهند شد. در طول دوران هزار ساله، شکّی نیست که بسیاری به مسیح ایمان خواهند آورد و ایماندار خواهند شد.

4. دیدگاه پیش از مصیبت شدید، تنها دیدگاه سازگار با ایدهٔ بازگشت مسیح در لحظهٔ وقوع نشانه‌های پیش از بازگشت او نیست. نظر ارائه شده در فصل قبلی- یعنی غیرمحتمل، اما ممکن است که نشانه‌ها انجام شده باشند- با این ایده‌ها نیز سازگار است.[۸] اما در زیربنای استدلال معتقدین به پیش از مصیبت شدید، احتمالاً یک نگرانی اساسی‌تری وجود دارد: اشتیاق به حفظ تفاوت بین *کلیسا* (که به نظرشان به آسمان برده می‌شود تا با مسیح باشد) و *اسرائیل* (که به نظرشان شامل قوم خدا در زمین و در طول مصیبت شدید و سپس در پادشاهی هزار ساله خواهد بود). اما، همانطور که در فصل قبلی توجه کردیم،[۹] عهدجدید از این نوع تمایز بین اسرائیل و کلیسا حمایت نمی‌کند. درنتیجه، لازم نیست این گروهها را در زمان مصیبت شدید و دورهٔ هزار ساله متمایز بدانیم.

نهایتاً، بعضی از مخالفتها با نظر ربوده شدن *پیش* از مصیبت شدید می‌تواند با استدلالهایی به نفع دیدگاه ربوده شدن *پس* از مصیبت شدید بیان شود (دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی تاریخی که مسیح بعد از یک دوره مصیبت شدید در زمین بازخواهد گشت):

1. در هیچ جایی، عهدجدید به‌وضوح نمی‌گوید کلیسا پیش از مصیبت شدید از دنیا برداشته خواهد شد. مثلاً به‌سختی می‌توان اول تسالونیکیان ۱۷:۴ را که تنها عبارتی است که صراحتاً دربارهٔ این حقیقت صحبت می‌کند که کلیسا "بالا برده می‌شود" (یا "ربوده می‌شود")، دربارهٔ ایدهٔ آمدنِ مخفیانهٔ مسیح قبل از مصیبت شدید برای بردن ایمانداران از جهان در نظر گرفت. این می‌گوید: "زیرا خداوند، خود *با فرمانی بلندآواز و آوای رئیس فرشتگان و نفیر شیپور خدا*، از آسمان فرود خواهد آمد" (اول تسالونیکیان ۱۶:۴، ترجمهٔ هزارهٔ نو). یک مفسّر برجسته، به‌درستی دربارهٔ این کلمات می‌گوید: "به‌سختی می‌توان دید که او چگونه می‌توانست به‌طور ساده‌تر چیزی را توصیف کند که آشکار و عَلَنی است".[۱۰]

2. مصیبت شدید، به‌طور نسبتاً واضحی به بازگشت خداوند در بعضی از عبارات مربوط است. اول، نفیر شیپور برای جمع کردن برگزیدگان در متی ۳۱:۲۴، صدای شیپور خدا در اول تسالونیکیان ۱۶:۴ و شیپور آخر در اول قرنتیان ۵۱:۱۵-۵۲ که جسم ما تغییر می‌یابد و به نظر می‌رسد همهٔ آنها یک شیپور است- آخرین شیپور که قبل از دورهٔ هزار ساله نواخته می‌شود. اگر این واقعاً "شیپور آخر" (اول قرنتیان ۵۲:۱۵) است، پس به‌سختی می‌توان دید که چگونه نفیر شیپور بلند دیگری (متی ۳۱:۲۴) می‌تواند بعد از هفت سال نواخته شود.

بعلاوه، به‌سختی می‌توان متی ۲۴ را نه در اشاره به کلیسا، بلکه در اشاره به قوم یهود دانست که در طول مصیبت شدید نجات خواهند یافت. عیسی با اشاره به *شاگردانش* (متی ۱:۲۴-۴)، دربارهٔ جفا و رنج آینده هشدار می‌دهد. احتمالاً به نظر نمی‌رسد هدف عیسی از بیان همهٔ این چیزها به *شاگردانش*، این بود که کلامش برای کلیسا نباشد، بلکه فقط برای پادشاهی زمینی قوم یهود در آینده باشد که در طول مصیبت شدید نجات خواهند یافت. همچنین به نظر نمی‌رسد شاگردان، نمایندگان پادشاهی یهودی در آینده باشند، نه نمایندگان کلیسا که اساساً با تأسیس آن در ارتباط بودند و پایهٔ این کلیسا بودند (افسسیان ۲۰:۲).

3. نهایتاً، به نظر نمی‌رسد عهدجدید ایدهٔ دو بازگشت جداگانهٔ مسیح را توجیه کند (یکبار *برای* کلیسایش پیش از مصیبت شدید و هفت سال بعد *با* کلیسایش برای داوری غیرایمانداران). چنین دیدگاهی صریحاً در هیچ عبارتی تعلیم داده نشده، بلکه فقط استنباطی برگرفته از تفاوتهای موجود در عبارات گوناگون است که بازگشت مسیح را از دیدگاههای مختلف توصیف می‌کنند. اما به هیچ عنوان دشوار نیست که این عبارات را در اشاره به وقوع یک رویداد در یک زمان ببینیم.

ظاهراً بهتر است به همراه اکثر کلیساها در طول تاریخ نتیجه‌گیری کنیم که کلیسا وارد دوران مصیبت شدیدی خواهد شد که عیسی پیشگویی کرده است. احتمالاً ما این مسیر را برای خودمان انتخاب نمی‌کردیم، اما تصمیم‌گیرنده ما نیستیم. اگر خدا می‌خواهد هریک از ما که اکنون زنده‌ایم، تا زمان مصیبت شدید در زمین بمانیم، پس باید به کلام پترس گوش فرا دهیم: "خوشا به حال شما اگر به‌خاطر نام مسیح به شما دشنام دهند، زیرا در آن صورت روح پُر جلال خدا در شما ساکن است" (اول پترس ۱۴:۴) و "خود مسیح با رنج‌هائی که به‌خاطر شما کشید، برای شما نمونه شد تا به همان راهی که او رفت، شما نیز بروید" (اول پترس ۲۱:۲). این ایده که مسیحیان باید برای تحمل مصیبت آماده باشند، در کلام پولس هم دیده می‌شود که ما با مسیح هم‌ارث هستیم، "اگر ما در رنج مسیح شریک هستیم، در جلال او نیز شریک می‌شویم" (رومیان ۱۷:۸). نجات‌دهنده‌ای که خود، بیش از فرزندانش رنج کشید، اینطور نصحیت می‌کند: "از رنجی که به شما روی می‌آورد، نترسید... تا دَم مرگ وفادار بمانید و من به شما تاج زندگی را خواهم بخشید" (مکاشفه ۲۱۰:۲).

2. سؤالاتی برای مرور

1. ترتیب وقایع مربوط به بازگشت مسیح و دورهٔ هزار ساله را برای هر یک از دیدگاههای زیر خلاصه کنید:
   - ناهزاره‌گرایی
   - مابعد هزاره‌گرایی
   - پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک
   - پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید
2. طرفدار ناهزاره‌گرا چگونه به سؤالات زیر دربارهٔ تفسیر مکاشفه ۲۰:۱-۶ پاسخ می‌دهد؟
   - در بند نهادن شیطان در آیات ۱-۲ در چه زمانی روی داد (یا روی خواهد داد)؟
   - صحنهٔ توصیف شده در آیهٔ ۴ در کجا اتفاق می‌افتد؟
   - عبارت "زنده شدند" در آیهٔ ۴ به چه چیزی اشاره می‌کند؟
   - آیهٔ ۴ می‌گوید ایمانداران با مسیح به مدت هزار سال سلطنت کردند. این سلطنت در کجا اتفاق می‌افتد؟ در چه زمانی؟
   - این "هزار سال" به چه چیزی اشاره می‌کند؟
3. سؤالات قبلی را از دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک پاسخ دهید.
4. "دورهٔ هزار ساله" را از دیدگاه مابعد هزاره‌گرایی توصیف کنید.
5. تفاوتهای اساسی بین دیدگاه پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک و پیش‌هزاره‌گرایی دوران‌گرا چیست؟
6. چهار دلیل را در حمایت از این دیدگاه که بازگشت مسیح *پس از* یک دوران مصیبت شدید خواهد بود، بیان کنید (دیدگاه ربوده شدن پس از مصیبت شدید).

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. پیش از مطالعهٔ این فصل، آیا معتقد بودید که بازگشت مسیح، ناهزاره‌گرا، مابعد هزاره‌گرا یا پیش‌هزاره‌گرا خواهد بود؟ یا پس از مصیبت شدید یا پیش از مصیبت شدید خواهد بود؟ اگر اینطور است، اکنون دیدگاهتان چه تغییری کرده، اگر تغییری کرده است؟
2. توضیح دهید که چگونه دیدگاه کنونی شما دربارهٔ دورهٔ هزار ساله بر زندگی مسیحیتان در زمان حال تأثیر می‌گذارد. همچنین چگونه دیدگاهتان دربارهٔ مصیبت شدید بر زندگی مسیحیتان تأثیر می‌گذارد.
3. به نظرتان چه احساسی نسبت به زندگی در زمین، با یک بدن جلال یافته و با عیسی مسیح به‌عنوان پادشاه کلّ جهان خواهید داشت؟ آیا می‌توانید با جزئیات، بعضی از نگرشها و واکنشهای عاطفی تان را نسبت به شرایط گوناگون در این پادشاهی توصیف کنید؟ (با توجه به انتظارتان برای دریافت بدن جلال یافته در دورهٔ هزار ساله یا انتظار تا زمان جایگاه ابدی، پاسخهای متفاوتی خواهید داشت).
4. نتایج مثبت و منفی نظریهٔ ربوده شدن پیش از مصیبت شدید، در زندگی روزانه و نگرش مسیحیان چه می‌تواند باشد؟ همچنین نتایج مثبت و منفی نظریهٔ ربوده شدن پس از مصیبت شدید چه می‌تواند باشد؟

4. اصطلاحات خاص

ناهزاره‌گرایی

پیش‌هزاره‌گرایی دوران‌گرا

مصیبت شدید

پیش‌هزاره‌گرایی تاریخی

دورهٔ هزار ساله

مابعد هزاره‌گرایی

ربوده شدن مابعد هزاره‌گرایی

پیش‌هزاره‌گرایی پس از مصیبت شدید

پیش‌هزاره‌گرایی

ربوده شدن پیش‌هزاره‌گرایی

پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید

ربوده شدن

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

مکاشفه ۲۰:۴-۶

"آنگاه تخت‌هایی را دیدم که بر روی آنها کسانی نشسته بودند که کار داوری به آنها واگذار گردیده بود. همچنین کسانی را دیدم که به خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سرهای‌شان از تن جدا شده بود - کسانی که آن حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش نکرده و نشان آن را بر پیشانی و دست‌های خود نداشتند- آنها دوباره زنده شده و هزار سال با مسیح حکمرانی کردند. اما بقیهٔ مردگان تا پایان آن هزار سال زنده نشدند. این اولین رستاخیز است. خجسته و مقدس است کسی که در رستاخیز اول حصه دارد. مرگ دوم بر آنها قدرت ندارد، بلکه آنها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و تا یک هزار سال با او حکومت خواهند کرد".

1. در اینجا به‌طور گسترده از مبحث عالی آنتونی اِی. هوکِما پیروی می‌کنم: "ناهزاره‌گرایی" در *مفهوم دورهٔ هزار ساله: چهار دیدگاه*، ویرایش: روبِرت جی. کلاز (Downers Grove, III.: InterVarsity Press, 1977) صفحات ۱۵۵–۱۸۷.

2. لوئیس بِرکوف، *معرفی الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979) صفحهٔ ۷۱۵.

3. نوع دیگری از پیش‌هزاره‌گرایی معتقد است که مسیح *پیش از* آغاز دوران مصیبت شدید در زمین بازخواهد گشت. ما این نوع پیش‌هزاره‌گرایی را در زیر بررسی خواهیم کرد.

4. گاهی اوقات این بازگشت مخفیانهٔ مسیح برای ایمانداران، "ربوده شدن" نامیده شده که برگرفته از کلمهٔ لاتین *rapio* یعنی "در ربودن، قاپیدن، با خود بُردن" است.

5. برای مبحث نشانه‌هایی که پیش از بازگشت مسیح انجام خواهد شد، به فصل ۳۱ مراجعه کنید.

6. برای عباراتی که بازگشت قریب‌الوقوع مسیح را تعلیم می‌دهد، به فصل ۳۱ مراجعه کنید.

7. اکثر استدلالها برای نظریهٔ ربوده شدن پیش از مصیبت شدید، برگرفته از مقالهٔ بسیار کاملی از پُل دی. فِنبِرگ است، "مدارکی برای نظریهٔ ربوده شدن پیش از مصیبت شدید"، ویراستاران: Gleason Archer, Paul Feinberg, Douglas Moo, and Richard Reiter. ربوده شدن: پیش از، در میان، یا پس از مصیبت شدید؟ (Grand Rapids: Zondervan, 1984)، صفحات ۴۵–۸۶.

8. مراجعه کنید به فصل ۳۱.

9. برای سؤالِ فرق اسرائیل با کلیسا، به فصل ۲۶ مراجعه کنید.

10. لئون موریس، *رسالهٔ اول و دوم به تسالونیکیان*، تفسیر بین‌المللی جدید دربارهٔ عهدجدید (Grand Rapids: Eerdmans, 1959)، < صفحهٔ ۱۴۵.

فصل سی‌و سوم

داوری نهایی و مجازات ابدی

+ چه کسانی داوری خواهند شد؟

+ جهنم چیست؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. واقعیت داوری نهایی

کتاب مقدس بارها این واقعیت را تأیید می‌کند که یک داوری نهایی عظیمی برای ایمانداران و غیرایمانداران خواهد بود. آنها با بدنهای قیام کرده در برابر تخت داوری مسیح ایستاده و اعلامیهٔ او را برای سرنوشت ابدی‌شان خواهند شنید.

داوری نهایی به‌طور زنده و آشکار در رویای یوحنا در مکاشفه نشان داده شده است:

> *"آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود.* آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آنها نبود. *و مردگان را دیدم که همه از بزرگ و کوچک در مقابل تخت ایستاده بودند و کتابها باز می‌شد.* در این وقت کتاب دیگری که همان کتاب زندگی است باز شد. *مردگان مطابق آنچه در کتابها نوشته شده بود یعنی مطابق اعمال خود داوری شدند.* بحر، مردگان خود را تحویل و مرگ و عالم اموات نیز مردگانی را که در خود نگاه داشته بودند، پس دادند. آنها از روی اعمال‌شان داوری شدند. آنگاه مرگ و دنیای مردگان به بحیرهٔ آتش افگنده شد. این بحیرهٔ آتش مرگ دوم است. و هرکس که نامش در کتاب زندگی نوشته نشده بود، به درون آن افگنده شد" (مکاشفه ۲۰:۱۱-۱۵).

عبارات بسیاری دربارۀ داوری نهایی تعلیم می‌دهند. پولس به فیلسوفان یونانی آتن می‌گوید خدا "اکنون در همه جا بشر را امر به توبه می‌فرماید، *زیرا روزی را معین فرمود که جهان را با راستی و درستی* بوسیلۀ شخصی که برگزیده خود اوست *داوری فرماید* و برای اثبات این حقیقت او را پس از مرگ زنده کرد" (اعمال ۱۷:۳۰-۳۱). همچنین پولس دربارۀ "روز ظهور غضب خدا و داوری عادلانۀ او" صحبت می‌کند (رومیان ۲:۵). عبارات دیگر به‌وضوح دربارۀ داوری آینده صحبت می‌کنند (مراجعه کنید به متی ۱۰:۱۵؛ ۱۱:۲۲، ۲۴؛ ۱۲:۳۶؛ ۲۵:۳۱-۴۶؛ اول قرنتیان ۴:۵؛ عبرانیان ۶:۲؛ دوم پترس ۲:۴؛ یهودا ٦ و غیره).

این داوری نهایی نقطۀ اوج بسیاری از طلیعه‌هایی است که خدا در طول تاریخ به عدالت پاداش داده یا بیعدالتی را مجازات کرده است. درحالیکه او برکت و رهایی از خطر را برای وفادارانش فراهم کرد، از جمله: هابیل، نوح، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، داوود و افراد وفادار در قوم اسرائیل، همچنین گاهی اوقات کسانی را که به نااطاعتی و بی‌ایمانی ادامه دادند، داوری کرد: داوری او شامل سیل، پراکندگی انسانها از برج بابِل، داوری بر سدوم و عموره و ادامۀ داوری در سراسر تاریخ بود، بر افراد (رومیان ۱:۱۸-۳۲) و بر ملّتها (اشعیا ۱۳-۲۳؛ و غیره)، کسانیکه به گناه ادامه دادند. بعلاوه، او در عالَم روحانی نادیدنی، فرشتگانی را که گناه کردند، داوری کرد (دوم پترس ۲:۴). پترس به ما یادآوری می‌کند که داوریهای خدا هر چند وقت یکبار و با قطعیت انجام شده و این به ما یادآوری می‌کند که یک داوری نهایی خواهد آمد، چون "خداوند می‌داند چگونه پارسایان [عادلان] را از آزمایشها برهاند و گنهکاران را برای مکافاتِ روز داوری نگاه دارد، بخصوص آنان را که در پی تمایلاتِ فاسدِ نَفْس خویشند و اقتدار خداوند را خوار می‌شمارند" (دوم پترس ۲:۹-۱۰، ترجمۀ هزارۀ نو).

ب. زمان داوری نهایی

داوری نهایی بعد از دورۀ هزار ساله خواهد بود و یک شورش در پایان آن رخ خواهد داد. یوحنا سلطنت هزار ساله و از بین رفتن تأثیرات شیطان بر زمین را در مکاشفه ۲۰:۱-٦ به تصویر می‌کشد

(مراجعه کنید به مبحث فصل ۳۲) و بعد می‌گوید "همین که این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد و برای فریب دادن ملتهایی که در چهار گوشهٔ زمین اند، بیرون خواهد رفت. [آنها را] ... برای جنگ جمع می‌کند" (مکاشفه ۲۰:۷-۸). بعد از اینکه خدا قاطعانه این شورش آخر را شکست داد (مکاشفه ۲۰:۹- ۱۰)، یوحنا به ما می‌گوید داوری خواهد آمد: "آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود" (آیهٔ ۱۱).

پ. ماهیت داوری نهایی

1. عیسی مسیح، داور خواهد بود.

پولس دربارهٔ "مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد"، صحبت می‌کند (دوم تیموتاوس ۴:۱). پترس می‌گوید عیسی مسیح را "خدا ... داور زندگان و مردگان قرار داده است" (اعمال ۱۰:۴۲؛ مقایسه کنید با ۱۷:۳۱؛ متی ۲۵:۳۱-۳۳). این حقّ داوری بر کلّ جهان را پدر به پسر عطا کرده: "پدر... به او اختیار داده است که داوری نماید، زیرا پسر انسان است" (یوحنا ۵:۲۶-۲۷).

2. غیرایمانداران داوری خواهند شد.

به‌وضوح دیده می‌شود که همهٔ غیرایمانداران برای داوری در مقابل مسیح خواهند ایستاد، چون این داوری شامل "مردگان... از بزرگ و کوچک" است (مکاشفه ۲۰:۱۲) و پولس می‌گوید: "در روز غضب و ظهور داوری عادله خدا"، "به هر کس برحسب اعمال اش جزاخواهد داد... به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و غضب" خواهد بود (رومیان ۲:۵-۷، ترجمهٔ قدیم).

داوری غیرایمانداران، *درجاتی از مجازات* را به همراه خواهد داشت، چون می‌خوانیم که مردگان "مطابق اعمال خود داوری شدند" (مکاشفه ۲۰:۱۲، ۱۳) و بنابراین داوری مطابق اعمال انسانها باید شامل ارزیابی اعمال انسانها باشد.[1] همچنین عیسی می‌گوید: "غلامی که خواسته‌های ارباب خود را می‌داند و با وجود این برای اجرای آنها هیچ اقدامی نمی‌کند با قمچین ضربه‌های بسیار

خواهد خورد. اما کسی که از خواسته‌های اربابش بی‌خبر است و مرتکب عملی می‌شود که سزاور تنبیه می‌باشد ضربه‌های کمتری خواهد خورد" (لوقا ۱۲:۴۷-۴۸). وقتی عیسی به شهرهای خورزین و بیت صیدا می‌گوید: "در روز داوری، تحمل مجازات برای صور و صیدون *آسانتر* خواهد بود، تا برای شما" (متی ۱۱:۲۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو؛ مقایسه کنید با آیهٔ ۲۴)، یا وقتی می‌گوید عُلما *"شدیدترین جزاها* را خواهند دید" (لوقا ۲۰:۴۷)، اینطور استنباط می‌کند که در روز آخر، درجاتی از مجازات وجود خواهد داشت.

در واقع، هر عمل خطایی که انجام شده، در مجازات مقرّر شده در آن روز، یادآوری و بازخواست خواهد شد، چون "در روز داوری همهٔ مردم باید جواب هر سخن بیهوده‌ای را که گفته‌اند بدهند" (متی ۱۲:۳٦). هر کلامی که گفته شده، هر عملی که انجام شده، در زیر نور قرار گرفته و داوری خواهد شد: "زیرا خدا از هر عمل خوب و بد انسان، حتی اگر در خفا هم اجراء شود، بازخواست می‌کند" (جامعه ۱۲:۱۴).

مطابق این آیات، در روز داوری اسرار دل انسانها آشکار و عَلَنی خواهد شد. پولس دربارهٔ روزی صحبت می‌کند که "خدا به‌وسیلهٔ عیسی‌مسیح همهٔ افکار پنهانی دل‌های آدمیان را داوری می‌کند" (رومیان ۲:۱٦؛ مقایسه کنید با لوقا ۸:۱۷). "هرچه پوشیده است عاقبت پرده از رویش برداشته خواهد شد و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد. بنابراین آنچه را که در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی روز شنیده خواهد شد و آنچه را که پشت درهای بسته نجوا کرده‌اید، روی بامها اعلام خواهد شد" (لوقا ۱۲:۲-۳).

3. ایمانداران داوری خواهند شد.

پولس در نامه‌هایش به مسیحیان گفت: *"همهٔ ما پیش کرسی قضاوت خدا خواهیم ایستاد*... پس همه ما فرداً فرد باید حساب خود را به خدا پس بدهیم" (رومیان ۱۴:۱۰-۱۲). او به قرنتیان هم می‌گوید: *"زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هرکس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد*، چه نیک چه بد" (دوم قرنتیان ۵:۱۰، ترجمهٔ قدیم؛ مقایسه کنید با

رومیان ۲:۶-۱۱؛ مکاشفه ۲۰:۱۲، ۱۵). بعلاوه، تصویر داوری نهایی در متی ۲۵:۳۱-۴۶ شامل این است که مسیح، گوسفندان را از بُزها جدا می‌کند و به کسانیکه برکت اش را دریافت می‌کنند، پاداش می‌دهد.

باید بدانید که این داوری ایمانداران، داوری برای ارزیابی و اعطای درجات گوناگون پاداش خواهد بود (به مطالب زیر مراجعه کنید)، اما این حقیقت که آنها با این داوری مواجه خواهند شد، هرگز نباید باعث این ترس در ایمانداران شود که تا ابد محکوم می‌شوند. عیسی می‌گوید: "هرکه کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و *در داوری نمی‌آید*، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است" (یوحنا ۵:۲۴، ترجمهٔ قدیم). در اینجا داوری باید از لحاظ محکومیت ابدی و مرگ در نظر گرفته شود، چون برخلاف انتقال از مرگ به حیات است. در روز داوری نهایی بیش از هر زمان دیگری بسیار مهم است که "پس دیگر *برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد*" (رومیان ۸:۱). پس روز داوری می‌تواند روزی باشد که ایمانداران پاداش می‌گیرند و غیرایماندارن مجازات می‌شوند: "ملت‌ها خشمگین شدند، اینک روز خشم تو رسیده است، زمان آن رسیده است که مردگان داوری شوند، اکنون *زمان اجر گرفتن خادمان تو* یعنی انبیاء می‌باشد، و هم مقدسان و هم ترسندگان نام تو، چه کوچک و چه بزرگ. زمان آن رسیده است تا تباه‌کنندگان زمین را از بین ببری" (مکاشفه ۱۱:۱۸).

آیا همهٔ حرفها و اعمال مخفی ایمانداران و همهٔ گناهانشان در روز داوری آشکار خواهد شد؟ شاید در ابتدا اینطور فکر کنیم، چون پولس در نامه‌هایش به *ایمانداران*، دربارهٔ روز داوری می‌گوید وقتی خداوند می‌آید، او *"آنچه را که در تاریکی پنهان است، در برابر نور آشکار خواهد ساخت* و نیات پنهانی آدمیان را فاش خواهد کرد. در آن وقت هر کس آن‌طور که شایستهٔ اوست از جانب خدا تحسین خواهد شد" (اول قرنتیان ۴:۵؛ مقایسه کنید با کولسیان ۳:۲۵). از طرف دیگر، این پیش‌زمینه دربارهٔ "تحسین" یا ستایش صحبت می‌کند (یونانی *epainos*) که از طرف خداست، پس نمی‌تواند به گناهان اشاره کند. آیات دیگر پیشنهاد می‌کنند که خدا هرگز گناهان ما را به یاد

نخواهد آورد: "تو جمیع گناهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت" (میکاه ۱۹:۷، ترجمهٔ قدیم)؛ "به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، گناهان ما را از ما دور می‌کند" (مزامیر ۱۲:۱۰۳)؛ "من آن خدائی هستم که بخاطر خودم خطاهای ترا می‌بخشم و *گناهانت را بیاد نمی‌آورم*" (اشعیا ۲۵:۴۳)؛ "در مقابل خطایای آنها بخشنده خواهم بود و *دیگر گناهان آنها را هرگز به یاد نخواهم آورد*" (عبرانیان ۱۲:۸؛ مقایسه کنید با ۱۷:۱۰).[۲]

به هرحال، این واقعیت که ما برای ارزیابی زندگیمان در نزد خدا ظاهر می‌شویم، باید انگیزه‌ای برای زندگی در دینداری باشد و پولس در دوم قرنتیان ۹:۵-۱۰ اینطور آن را بکار می‌برد: "*این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم*. زیرا همهٔ ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم" (ترجمهٔ هزارهٔ نو). اما این دیدگاه نباید هرگز باعث وحشت و هراس ایمانداران شود، چون حتی گناهانی که در آن روز برملا می‌شود، به‌عنوان گناهان *بخشیده شده است* و درنتیجه موقعیتی برای جلال دادن خدا به‌خاطر غنای فیضش خواهد بود.

کتاب مقدس این تعلیم را هم می‌دهد که *درجاتی از پاداش برای ایمانداران* خواهد بود. پولس، قرنتیان را تشویق می‌کند که مراقب باشند چگونه کلیسا را بر پایه‌ای بنا می‌کنند که قبلاً برپا شده- یعنی بر پایهٔ عیسی مسیح.

> "بعضی‌ها وقتی روی آن تهداب، آباد می‌کنند، طلا و نقره و سنگ‌های عالی به کار می‌برند و اشخاص دیگر از چوب و گیاه و کاه استفاده می‌کنند. ولی چگونگی کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا روز داوری آن را ظاهر خواهد ساخت. چون آن روز با آتش همراه خواهد بود و آتش کیفیت کار همه را می‌آزماید و ماهیت اش را نشان می‌دهد. *اگر آنچه را که آدمی بر روی آن تهداب ساخته است، از آتش سالم بیرون آید، آن شخص اجر خود را خواهد یافت.* اما اگر کارهای دست او سوخته شود، اجر خود را از دست خواهد داد، ولی خود او نجات خواهد یافت. مانند کسی که از میان شعله‌های آتش گذشته و نجات یافته باشد" (اول قرنتیان ۱۲:۳-۱۵).

همچنین پولس دربارهٔ مسیحیان می‌گوید: "زیرا همهٔ ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، *تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد*" (دوم قرنتیان ۵:۱۰، ترجمهٔ هزارهٔ نو)، دوباره استنباطی از درجات پاداش برای اعمالمان در این زندگی است. همچنین در مَثَل قنطارها (سکه‌های طلا)، به کسی که قنطارش را ده برابر کرد، گفتند: "حاکم ده شهر شو"، و به کسی که قنطارهایش پنج برابر شد، گفتند: "تو هم حاکم پنج شهر باش" (لوقا ۱۹:۱۷، ۱۹). بسیاری از عبارات دیگر نیز به همین شکل درجات پاداش ایمانداران در داوری نهایی را به ما تعلیم داده یا استنباط می‌کنند.[۳]

اما در اینجا باید از سوءتفاهمات جلوگیری کنیم: اگرچه در آسمان درجاتی از پاداش را خواهیم داشت، اما خوشی هر یک از اشخاص تا ابد کامل خواهد بود. اگر بپرسیم با وجودِ درجات مختلف پاداش، چطور چنین چیزی ممکن است، این صرفاً نشان می‌دهد که ادراکمان از شادی، بر اساس این پیش‌فرض است که خوشحالی وابسته به دارایی یا مقام یا قدرت ماست. اما در واقع، شادی حقیقی ما شامل لذت بردن از خدا و شادی در مقام و شناختی است که او به ما عطا کرده است. حماقت این تفکر که فقط کسانیکه پاداش بسیار یافته و مقام عالی دریافت کرده‌اند، در آسمان کاملاً شاد خواهند بود، زمانی دیده می‌شود که ما متوجه می‌شویم بدون توجه به پاداش بزرگی که به ما عطا شده، همیشه کسانی خواهند بود که پاداشهای بزرگتری خواهند گرفت یا مقام و اقتدار بالاتری خواهند داشت، از جمله رسولان، موجودات آسمانی و عیسی مسیح و خودِ خدا. بنابراین، اگر بالاترین مقام برای شادی کامل انسانها ضروری بود، پس در آسمان، هیچ‌کس غیر از خدا کاملاً خوشحال نبود، چیزی که قطعاً یک ایدهٔ نادرست است. بعلاوه کسانیکه در آسمان، پاداش و احترام بیشتری دارند، کسانیکه به تخت خدا نزدیکترند، از مقام شان لذت نمی‌برند، بلکه از این امتیاز لذت می‌برند که در برابر تخت خدا، برای پرستش او سر فرود می‌آورند (مراجعه کنید به مکاشفه ۴:۱۰-۱۱).

از لحاظ اخلاقی و روحانی به نفع ماست که از این تعلیم آشکار عهدجدید دربارهٔ درجات پاداش آسمانی آگاهی بیشتری داشته باشیم. به جای اینکه ما را به رقابت وادارد، باعث می‌شود به یکدیگر

کمک کرده و همدیگر را تشویق کنیم تا همگی بتوانیم پاداش آسمانی‌مان را بیشتر کنیم، چون خدا ظرفیت بیکرانی برای برکت دادن به همهٔ ما دارد و همهٔ ما اعضای یکدیگریم (مقایسه کنید با اول قرنتیان ۱۲:۲۶- ۲۷). ما با اشتیاق بیشتری به نصیحت نویسندهٔ عبرانیان گوش می‌کنیم: *"برای پیشی جستن در محبت و اعمال نیکو یکدیگر را تشویق کنیم.* از جمع شدن با برادران در مجالس کلیسایی غفلت و غیر حاضری نکنیم، چنانکه بعضی‌ها به این عادت کرده‌اند؛ بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق نمائیم، مخصوصاً در این ایام که روز خداوند نزدیک می‌شود" (عبرانیان ۱۰:۲۴-۲۵). بعلاوه، در زندگی خودمان، جستجوی قلبی برای پاداش آسمانی در آینده به ما انگیزه می‌دهد که با تمامی دل، هر تکلیفی را که خداوند ما را برای آن فرامی‌خواند، انجام دهیم، خواه بزرگ باشد یا کوچک، با حقوق یا بدون حقوق. همچنین باعث می‌شود که مشتاقِ تأیید او باشیم، نه در پی ثروت یا موفقیت. به ما انگیزه می‌دهد که در بنای کلیسا بر روی یک پایه، یعنی عیسی مسیح، کار کنیم (اول قرنتیان ۳:۱۰-۱۵).

4. فرشتگان داوری خواهند شد.

پترس می‌گوید فرشتگان سرکش به گودالهای تاریک دوزخ فرستاده شدند "تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند" (دوم پترس ۲:۴) و یهودا می‌گوید خدا، فرشتگان سرکش را "برای محاکمه در آن روز عظیم" نگه داشته است (یهودا ٦، ترجمهٔ هزارهٔ نو). این یعنی بالاخره، فرشتگان *سرکش* یا دیوها نیز در روز آخر داوری خواهند شد.

کتاب مقدس به‌وضوح نمی‌گوید فرشتگان عادل هم به‌خاطر خدمت شان، اینگونه ارزیابی خواهند شد، اما ممکن است آنها هم در بیانیهٔ پولس مورد نظر باشند، "آیا نمی‌دانید که *ما دربارهٔ فرشتگان قضاوت خواهیم کرد؟"* (اول قرنتیان ٦:٣). احتمالاً این فرشتگان عادل را نیز در برمی‌گیرد، چون هیچ نشانه‌ای در این پیش‌زمینه نیست که پولس دربارهٔ دیوها یا فرشتگان سقوط کرده صحبت کند و کلمهٔ *فرشتگان*، بدون پیش‌نیاز دیگری در عهدجدید، طبیعتاً در اشاره به فرشتگان عادل در نظر گرفته می‌شود. اما این متن آنقدر صریح نیست که ما را مطمئن سازد.

ج. ضرورت داوری نهایی

چون بلافاصله بعد از مرگ، ایمانداران به حضور خدا می‌روند و غیرایمانداران به جایگاه جدایی از خدا و تحمل مجازات[۴]، شاید فکر کنیم که چرا اصلاً خدا زمانی را برای داوری نهایی مقرّر کرده است. بِرکوف، حکیمانه اشاره می‌کند که داوری نهایی برای این نیست که اجازه بدهیم خدا به وضعیت دل یا الگوی اعمالمان در زندگی پی ببرد، چون او همهٔ اینها را با جزئیات کامل می‌داند. بلکه برکوف دربارهٔ داوری نهایی صحبت می‌کند:

> این برای بیان جلال خدا، به‌طور رسمی و دادگاهی در برابر موجودات عقلانی است، که از یک طرف بزرگنمایی قدّوسیت و عدالت اوست و از طرف دیگر، بزرگنمایی فیض و رحمت او. بعلاوه باید در نظر داشت که داوری در روز آخر، در بیش از یک وجه، با مرگ فردی متفاوت خواهد بود. این مخفی نخواهد بود، بلکه در ملأعام خواهد بود؛ فقط مربوط به جان نخواهد بود، بلکه مربوط به جسم نیز خواهد بود؛ به یک نفر اشاره نخواهد کرد، بلکه به همهٔ انسانها اشاره خواهد کرد.[۵]

چ. عدالت خدا در داوری نهایی

کتاب مقدس به‌وضوح تأیید می‌کند که داوری خدا کاملاً عادلانه خواهد بود و هیچ‌کس نمی‌تواند در آن روز از او شکایت کند. خدا "بدون هیچگونه تبعیضی همه را فرداً فرد مطابق اعمال‌شان داوری می‌کند" (اول پترس ۱۷:۱) و "خدا تبعیض قائل نمی‌شود" (رومیان ۱۱:۲؛ مقایسه کنید با کولسیان ۲۵:۳). به همین دلیل در روز آخر "هر دهانی بسته شود" و کلّ دنیا "خود را نسبت به خدا ملزم و مسئول [پاسخگو]" خواهند دانست (رومیان ۱۹:۳)، هیچ‌کس نمی‌تواند شکایت کند که خدا نسبت به او بی‌انصافی کرده است. در واقع، یکی از بزرگترین برکات داوری نهایی این خواهد بود که مقدسین و فرشتگان، نمایش عدالت محض خدا را خواهند دید و این منبعی برای ستایش ابدی او خواهد بود. در زمان داوری، ستایش عظیمی در آسمان خواهد بود، چون یوحنا می‌گوید: "پس از

این وقایع صدایی شنیدم که مانند فریاد گروهی زیاد در آسمان طنین افگند و می‌گفت: "*خدا را شکر!* [هللویا] رستگاری و جلال و قدرت از خدای ماست. *زیرا داوری‌های او راست و عادلانه است!*..." (مکاشفه ۱۹:۱-۲).

ح. کاربرد اخلاقی داوری نهایی

آموزهٔ داوری نهایی، تأثیرات اخلاقی مثبت و متعدّدی در زندگی ما دارد.

1. آموزهٔ داوری نهایی، حسّ درونی ما برای نیاز به عدالت در دنیا را ارضاء می‌کند.

این حقیقت که یک داوری نهایی خواهد بود، ما را مطمئن می‌کند که نهایتاً جهان خدا *منصفانه* است، چون خدا آن را کنترل می‌کند و گزارشهای صحیحی نگه داشته و عادلانه داوری می‌کند. وقتی پولس می‌گوید بردگان مطیع اربابانشان باشند، به آنها اطمینان می‌دهد که "شخص بدکار جزای بدی خود را خواهد دید و نزد خدا طرفداری نیست" (کولسیان ۳:۲۵). وقتی تصویر داوری نهایی، این حقیقت را ذکر می‌کند که "کتابها باز می‌شد" (مکاشفه ۲۰:۱۲؛ مقایسه کنید با ملاکی ۳:۱۶)، این به ما یادآوری می‌کند (خواه این کتابها، واقعی باشند یا نمادین) که خدا گزارش دائمی و صحیح همهٔ اعمالمان را نگه داشته و نهایتاً به همهٔ حسابها رسیدگی خواهد شد و همه چیز درست خواهد شد.

2. آموزهٔ داوری نهایی، ما را قادر می‌سازد که آزادانه دیگران را ببخشیم.

ما درمی‌یابیم که انتقام از کسانیکه به ما خطا ورزیده‌اند یا حتی قصدِ انتقام، کار ما نیست، چون خدا این حقّ را برای خودش حفظ کرده است. "ای عزیزان، انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که *"خداوند می‌گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد"* (رومیان ۱۲:۱۹، ترجمهٔ هزارهٔ نو). به این ترتیب، هرگاه دیگران به ما خطا ورزیدند، می‌توانیم هر انگیزه‌ای را برای آسیب رساندن یا تلافی کردن از کسی که به ما خطا ورزیده، به خدا بسپاریم و بدانیم که نهایتاً بهای هر خطا در جهان پرداخت خواهد شد- خواه بهایش توسط مسیح پرداخت شود که روی صلیب مُرد (اگر خطاکار مسیحی شود)، یا در داوری نهایی پرداخت خواهد شد (برای

کسانیکه برای نجات به مسیح اعتماد نمی‌کنند). اما به هر حال، می‌توانیم این شرایط را به خدا بسپاریم و بعد دعا کنیم که خطاکار برای نجات به مسیح اعتماد کند و درنتیجه بخشش گناهان اش را دریافت کند. این تفکر باید مانع از آن شود که تلخی یا رنجش را به‌خاطر ناعدالتی که بر ما تحمیل شده و جبران نشده در دل نگه داریم: خدا عادل است و ما می‌توانیم این شرایط را به او بسپاریم و بدانیم که یک روز او همهٔ خطاها را درست خواهد کرد و پاداش و مجازات کاملاً منصفانه خواهد داد. به این ترتیب، از الگوی مسیح پیروی می‌کنیم که "وقتی به او دشنام می‌دادند، با دشنام جواب نداد. وقتی عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌کرد، *بلکه خود را به دست آن کسی سپرد که همیشه با عدالت و انصاف داوری می‌کند*" (اول پترس ۲:۲۲-۲۳). همچنین دعا کرد: "ای پدر، اینها را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند" (لوقا ۲۳:۳۴؛ مقایسه کنید با اعمال ۷:۶۰، جاییکه استیفان در دعا برای کسانیکه او را به مرگ تسلیم کردند، از الگوی عیسی پیروی کرد).

کـ‌ق آموزهٔ داوری نهایی، انگیزه‌ای برای زندگی عادلانه ایجاد می‌کند.

داوری نهایی برای ایمانداران، انگیزه‌ای برای وفاداری و اعمال نیکوست، نه وسیله‌ای برای دستیابی به بخشش گناهان، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به پاداش ابدی بیشتر. این یک انگیزهٔ سالم و نیکو برای ماست- عیسی به ما می‌گوید: "گنج‌ها به جهت خود در آسمان بیندوزید" (متی ۶:۲۰، ترجمهٔ قدیم)- اگرچه این برخلاف دیدگاه مردمی فرهنگ دنیوی ماست، یعنی فرهنگی که واقعاً به آسمان یا پاداش ابدی ایمان ندارد.

آموزهٔ داوری نهایی در زندگی غیرایمانداران نیز محدودیتهایی ایجاد می‌کند. اگر در یک جامعه به‌طور کلّی و گسترده تصدیق شده باشد که همه یک روز برای زندگی شان به خالق جهان حساب پس می‌دهند، تا حدودی، "ترس خدا" مشخصهٔ زندگی خیلیها خواهد بود. برعکس، کسانیکه آگاهی عمیقی از داوری نهایی ندارند، خود را تسلیم شرارت بیشتر کرده و نشان می‌دهند که *"خدا ترسی بنظر ایشان نمی‌رسد"* (رومیان ۳:۱۸). پترس می‌گوید کسانیکه داوری نهایی را انکار می‌کنند، "مستهزئین" خواهند بود که "در ایام آخر مستهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد *که بر وفق*

شهوات خود رفتار نموده، خواهند گفت: "کجاست وعده آمدن او؟" (دوم پترس ۳:۳-۴، ترجمهٔ قدیم). آگاهی از داوری نهایی، تسلّی برای ایمانداران و هشداری برای غیرایمانداران است که به راههای بدشان ادامه ندهند.

4. آموزهٔ داوری نهایی، انگیزهٔ زیادی برای بشارت ایجاد می‌کند.

تصمیمات انسانها در این زندگی تا ابد بر سرنوشت شان تأثیر خواهد گذاشت و به‌درستی قلبمان احساس کرده و دهانمان خواستهٔ خدا را از طریق حزقیال منعکس می‌کند: *"ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید! از طریق‌های بد خویش بازگشت نمایید زیرا چرا بمیرید؟"* (حزقیال ۱۱:۳۳، ترجمهٔ قدیم). در واقع، پترس نشان می‌دهد که تأخیر در بازگشت خداوند به‌خاطر این است که خدا "با صبر، شما را تحمل می‌نماید، زیرا نمی‌خواهد کسی نابود شود بلکه می‌خواهد همه از گناهان خود توبه کنند" (دوم پترس ۹:۳).

خ. جهنم

به‌درستی می‌توان دربارهٔ آموزهٔ جهنم، در ارتباط با آموزهٔ داوری نهایی صحبت کرد. ما می‌توانیم جهنم را اینطور تعریف کنیم: *جهنم مکان مجازات آگاهانهٔ ابدی برای شریران است.* کتاب مقدس در عبارات متعدد تعلیم می‌دهد که چنین مکانی وجود دارد. در پایان مَثَل قنطارها (سکه‌های طلا)، ارباب می‌گوید: "این غلام بی‌فایده را به تاریکی بیندازید، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد" (متی ۳۰:۲۵). این یکی از چند نشانهٔ مجازات آگاهانه بعد از داوری نهایی است. همچنین در داوری، پادشاه به بعضیها خواهد گفت: "ای لعنت‌شدگان، از من دور شوید و به *آتش ابدی* که برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است بروید" (متی ۴۱:۲۵) و عیسی می‌گوید محکوم‌شدگان "به *جزای ابدی* خواهند رسید، ولی عادلان به زندگی ابدی داخل خواهند شد" (متی ۴۶:۲۵). در این متن، توازی بین "زندگی ابدی" و "جزای ابدی" نشان می‌دهد که هر دو جایگاه، بی‌انتها خواهند بود.

عیسی به جهنم به‌عنوان "آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد" (مرقس ۴۳:۹) اشاره کرده و می‌گوید جهنم جایی است که "کِرم ایشان نمیرد و آتش خاموش نشود" (مرقس ۴۸:۹). داستان مرد ثروتمند و ایلعازر نیز یک مجازات وحشتناک و آگاهانه را نشان می‌دهد: "آن ثروتمند هم مُرد و به خاک سپرده شد. او که در دنیای مردگان در عذاب بود، به بالا دید و از دور، ابراهیم را با ایلعازَر که در کنار او بود دید. فریاد زد: "ای پدر من ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازَر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب بزند و زبان مرا تر کند چون من در این آتش عذاب می‌کشم" (لوقا ۱۶:۲۲-۲۴). بعد به ابراهیم التماس کرد که ایلعازر را به خانهٔ پدرش بفرستد: "که در آن پنج برادر دارم... تا آنها را با خبر کند مبادا آنها هم به *این محل عذاب* بیایند" (لوقا ۱۶:۲۸).

وقتی به مکاشفه مراجعه می‌کنیم، توصیف این مجازات ابدی نیز به‌وضوح بیان شده است:

> "هر آن کس که حیوان وحشی و پیکرهٔ او را پرستش نماید و نشانهٔ او را بر پیشانی و یا دست خود بگیرد، شراب غضب خدا را خواهد نوشید. یعنی شرابی که رقیق نگشته در جام خشم او ریخته می‌شود، آنها در برابر فرشتگان مقدس و در برابر بره در شعله‌های آتش و گوگرد عذاب خواهند دید. *دود آتشی که آنها را عذاب می‌دهد تا به ابد بلند خواهد بود و برای آنانی که حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش می‌کنند*، و یا نشان او را دریافت می‌دارند، *نه در روز سلامتی است و نه در شب*" (مکاشفه ۱۴:۹-۱۱).

این عبارت به‌وضوح ایدهٔ مجازات ابدی و آگاهانهٔ غیرایمانداران را تأیید می‌کند.

در مورد داوری شهر شریر بابِل، جمعیت عظیمی در آسمان فریاد می‌زنند: "هللویاه، و *دودش تاابدالاباد بالا میرود*" (مکاشفه ۱۹:۳، ترجمهٔ قدیم). پس از شکست خوردن آخرین سرکشی شیطان می‌خوانیم: "ابلیس که آنها را فریب می‌داد، خود به داخل بحیرهٔ آتش و سنگ گوگرد، جایی که حیوان و نبی دروغین بودند، افگنده شد. *آنها شب و روز و تا ابد عذاب و شکنجه خواهند دید*" (مکاشفه ۲۰:۱۰). این عبارت در ارتباط با متی ۲۵:۴۱ نیز مهم است، که در آن غیرایمانداران "به آتش ابدی که برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است" افکنده می‌شوند. این آیات باید باعث

شوند که به‌شدت شرارتی که در گناه و سرکشی از خدا یافت می‌شود و عظمت قدوسیت و عدالت خدا که این نوع مجازات را اجرا می‌کند، پی ببریم.

ایدهٔ مجازات *ابدی* آگاهانه برای غیرایمانداران، اخیراً حتی توسط بعضی از الهی دانان نهضت انجیلی انکار شده است. قبلاً توسط کلیسای روز هفتم اَدونتیست [فرقه‌ای که معتقد است بازگشت مسیح بسیار نزدیک است] و توسط افراد گوناگون در سراسر تاریخ کلیسا انکار شده بود. کسانیکه مجازات آگاهانهٔ ابدی را انکار می‌کنند، غالباً از *"عدم‌باوری"* طرفداری می‌کنند، تعلیمی که می‌گوید بعد از اینکه شریران جزای غضب خدا را برای مدتی تحمل کردند، خدا آنها را "نابود می‌کند" تا دیگر وجود نداشته باشند. بسیاری از کسانیکه به "نابودی" اعتقاد دارند، به واقعیت داوری نهایی و مجازات گناه نیز اعتقاد دارند، اما استدلال می‌کنند بعد از اینکه گناهکاران برای مدتی رنج کشیدند و غضب خدا را برعلیه گناهشان متحمل شدند، نهایتاً نابود می‌شوند. بنابراین، این مجازات "آگاهانه" خواهد بود، اما "ابدی" نخواهد بود.

استدلالهایی که به نفع عدم‌باوری گسترش یافته، شاملِ: (۱) مراجع کتاب مقدس دربارهٔ *نابودی* شریران که به بیان بعضیها به این معناست که آنها دیگر بعد از نابودی وجود نخواهند داشت (فیلیپیان ۱۹:۳؛ اول تسالونیکیان ۳:۵؛ دوم تسالونیکیان ۹:۱؛ دوم پترس ۷:۳؛ و غیره)؛ (۲) تناقض آشکار مجازات آگاهانهٔ ابدی با محبت خدا؛ (۳) بیعدالتی آشکار در *عدم تناسب* بین گناهانی که در زمان انجام شده و مجازاتی که ابدی است؛ و (۴) این حقیقت که حضور پیوستهٔ موجودات شریر در جهان خدا، تا ابد به کمال جهانی که خدا آفریده تا انعکاسی از جلال اش باشد، صدمه می‌زند.

در پاسخ، (۱) باید گفت عباراتی که دربارهٔ نابودی صحبت می‌کنند (از جمله فیلیپیان ۱۹:۳؛ اول تسالونیکیان ۳:۵؛ دوم تسالونیکیان ۹:۱؛ دوم پترس ۷:۳) ضرورتاً به معنای توقف هستی نیست، چون در این عبارات، اصطلاحاتی که برای "هلاکت" بکار رفته، ضرورتاً به معنای توقف هستی یا یک

نوع نابودی نیست، بلکه فقط می‌تواند راههایی برای اشاره به تأثیرات آسیب‌زننده و نابودکنندهٔ داوری نهایی غیرایمانداران باشد.[۶]

(۲) در مورد استدلال محبت خدا، ظاهراً همانطور که سازگاری محبت خدا با مجازات ابدی دشوار است، سازگاری محبت خدا با ایدهٔ مجازات الهی نیز دشوار است، و برعکس، اگر (چنانکه کتاب مقدس به‌وفور شهادت می‌دهد) متناقض نیست که خدا بعد از داوری نهایی، شریران را برای مدت خاصی مجازات کند، پس ظاهراً هیچ دلیل ضروری نداریم که بگوییم تحمیل این مجازات توسط خدا، برای دورهٔ بی‌پایانی از زمان متناقض است.

این نوع استدلال می‌تواند بعضیها را به پذیرش نوع دیگری از عدم‌باوری هدایت کند، نوعی که در آن رنج آگاهانه نیست، حتی برای مدتی کوتاه، و تنها مجازات این است که وجودِ غیرایمانداران بعد از مرگ متوقف می‌شود. اما در پاسخ شاید تعجب کنید که این نوع نابودی فوری می‌تواند واقعاً یک مجازات نامیده شود، چون هیچ نوع آگاهی از درد وجود ندارد. در واقع، تضمین توقف هستی آنها، برای بسیاری، مخصوصاً کسانیکه رنج می‌کشند و در این زندگی در سختی هستند، به‌نوعی یک راه چارهٔ خوشایند خواهد بود. اگر هیچ مجازاتی برای غیرایمانداران نیست، پس حتی برای کسانی مانند هیتلر و اِستالین نیز اتفاقی نخواهد افتاد و هیچ عدالت نهایی در جهان نخواهد بود. پس مردم انگیزهٔ زیادی خواهند داشت که تا حدّ ممکن در این زندگی، شرارت ورزند.

(۳) این استدلال که مجازات *ابدی* غیرمنصفانه است (چون یک عدم تناسب بین گناه موقت و مجازات ابدی وجود دارد)، به اشتباه فرض می‌کند که وقتی گناهکاران از خدا سرکشی می‌کنند، ما از گسترهٔ شرارت انجام شده آگاهیم. دیوید کینگدون مشاهده می‌کند که "گناه برعلیه خالق، آنقدر فجیع است که کاملاً فراتر از [قوهٔ] درک تصوّرات گناه‌آلود ماست... چه کسی می‌تواند جسارت کند و به خدا بگوید که باید چه مجازاتی... اجرا شود؟"[۷] او با این پیشنهاد نیز به این نوع مخالفت پاسخ می‌دهد که غیرایمانداران در جهنم می‌توانند به گناه ادامه دهند و مجازات گناهشان را دریافت

کنند، اما هرگز توبه نکنند، و مشاهده می‌کند که مکاشفه ۱۱:۲۲ به این مسیر اشاره می‌کند: "پس بگذار شریر، به شرارت خود ادامه دهد و مفسد، همچنان به فساد بپردازد".[۸]

(۴) در مورد استدلال چهارم، اگرچه شرارت بدون *مجازات*، جلال خدا را در جهان کاهش می‌دهد، اما باید این را هم بدانیم که وقتی خدا بدی را *مجازات کرده* و بر آن *پیروز می‌شود*، جلالِ انصاف، عدالت و قدرت پیروزی او بر همهٔ مخالفت ها دیده خواهد شد (مراجعه کنید به رومیان ۱۷:۹، ۲۲-۲۴). عمق غنای رحمت خدا نیز در این هنگام آشکار می‌شود، چون همهٔ گناهکاران نجات یافته متوجه خواهند شد که آنها هم لایق مجازات خدا هستند و فقط با فیض خدا از طریق عیسی مسیح از آن اجتناب کرده‌اند (مقایسه کنید با رومیان ۲۳:۹- ۲۴).

با این حال بعد از بیان همهٔ این مطالب باید بپذیریم که راه حلّ نهایی برای اعماق این سؤال، فراتر از قوهٔ درک ماست و در تدابیر خدا مخفی می‌ماند. آیا عبارات کتاب مقدس که در بالا بازگو شد و به‌وضوح مجازات آگاهانهٔ ابدی را تأیید می‌کنند، باعث نمی‌شود که عدم‌باوری گزینهٔ جذابی برای ما باشد. اگرچه عدم‌باوری می‌تواند با مخالفت استدلالهای الهیاتی مواجه شود، اما نهایتاً وضوح و نیروی این عبارات ما را قانع می‌کنند که عدم‌باوری نادرست است و کتاب مقدس واقعاً مجازات آگاهانهٔ ابدی شریران را تعلیم می‌دهد.

ما باید نسبت به این آموزه چه تفکری داشته باشیم؟ این دشوار است-باید دشوار باشد- که اکنون به این آموزه فکر کنیم. اگر بعد از تفکر دربارهٔ این آموزه عمیقاً غمگین نشویم، نقصی جدّی در احساسات روحانی و عاطفی ما هست. پولس با تفکر دربارهٔ گمشده بودن خویشاوندان یهودی خود می‌گوید: *"در دل خود، بار غمی سنگین و دلتنگی بی‌پایان* دارم" (رومیان ۲:۹). این با آنچه خدا دربارهٔ غم خود از مرگ شریران به ما می‌گوید، سازگار است: "آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم قسم که *من از مرگ شخص شریر خوشنود نمی‌شوم*، بلکه می‌خواهم که او از راه بدی که در پیش گرفته است بازگردد و زنده بماند. ای قوم اسرائیل، از راه خطا بازگشت کنید و از رفتن بسوی گناه صرف□نظر کنید. چرا باید بمیرید؟" (حزقیال ۱۱:۳۳). درد جانکاه عیسی در این فریاد

نمایان است: "ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را بقتل رسانیدی و رسولانی را که به نزد تو فرستاده شدند سنگسار کردی! چه بسیار اوقاتی که آرزو کردم مانند مرغی که چوچه‌های خود را بزیر پر و بال خود جمع می‌کند، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم؛ اما تو نخواستی. اکنون خانهٔ شما خالی به شما واگذار خواهد شد!" (متی ۲۳:۳۷-۳۸؛ مقایسه کنید با لوقا ۱۹:۴۱- ۴۲).

دلیل اینکه به‌سختی می‌توانیم به آموزهٔ جهنم فکر کنیم، این است که خدا بخشی از محبت اش را نسبت به انسانهایی که به شباهت خود آفریده، در دل ما گذاشته، حتی محبت اش نسبت به گناهکارانی که از او سرکشی می‌کنند. تا زمانیکه ما در این دنیا هستیم و دیگران را می‌بینیم و به کسانی فکر می‌کنیم که نیازمند شنیدن انجیل و اعتماد به مسیح برای نجات هستند، باید تفکر دربارهٔ مجازات ابدی باعث تشویش بسیار و درد جانکاه در روحمان شود. با این حال باید این را هم بدانیم که هر آنچه خدا در حکمت اش مقرّر کرده و در کتاب مقدس تعلیم داده، درست است. بنابراین، باید مراقب باشیم از این آموزه متنفر نباشیم یا از آن سرکشی نکنیم، بلکه تا حدّ ممکن در پی تصدیق خوبی و درستی مجازات ابدی باشیم، چون در خدا هیچ بیعدالتی نیست.

خوب است که بدانیم اگر خدا مجازات ابدی را اجرا نمی‌کرد، ظاهراً عدالت اش اجرا نمی‌شد و جلال اش مطابق حکمت اش افزایش نمی‌یافت. شاید مفید باشد که بدانیم از دیدگاه دنیوی دستیابی به چنین چیزی، آگاهی بیشتر از ضرورت و حقّانیت مجازات ابدی است. یوحنا صدای ایمانداران شهید را در آسمان شنید که فریاد می‌زدند: "ای خداوند قدوس و راستین، تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آنها نمی‌گیری؟" (مکاشفه ۶:۱۰). بعلاوه، در نابودی نهایی بابِل، صدای بلند جمعیت عظیم را در آسمان شنید که وقتی نهایتاً ماهیت فجیع و واقعی شرارت را می‌بینند، در وصف ستایش خدا برای حقّانیت داوری او فریاد می‌زنند: "خدا را شکر! [هللویا] رستگاری و جلال و قدرت از خدای ماست. زیرا داوری‌های او راست و عادلانه است! او فاحشهٔ بزرگ را که با زنای خود زمین را آلوده ساخت، محکوم کرده و انتقام خون بندگان خود را از او گرفته است"..."خدا را شکر! [هللویا] دود آن در تمام زمانها و قرون بلند خواهد بود" (مکاشفه

۳-۱:۱۹). به محض اینکه این اتفاق افتاد: "آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان در برابر خدایی که بر تخت نشسته بود، به روی خود افتادند و او را عبادت نموده گفتند: "آمین! خدا را شکر! [هللویا]" (مکاشفه ۴:۱۹). ما نمی‌توانیم بگوییم این جمعیت عظیم مخلوقات فدیه شده و زنده در آسمان که خدا را به‌خاطر اجرای عدالت بر شرارت ستایش می‌کردند، داوری اخلاقی اشتباهی داشتند، چون همهٔ آنها عاری از گناه هستند و داوری اخلاقیشان برای خدا خوشایند است. آنها واضحتر از ما می‌بینند که چقدر گناه وحشتناک است.

به هرحال در عصر حاضر، وقتی بر مجازات ابدی شیطان و دیوهایش تعمّق می‌کنیم، باید فقط به‌خاطر مجازات بدی جشن بگیریم. در تفکر دربارهٔ آنها، به‌طور غریزی آنها را دوست نداریم، اگرچه آنها هم توسط خدا خلق شده‌اند. اما اکنون کاملاً خود را وقف شرارت کرده‌اند و ممکن نیست که نجات یابند. پس نمی‌توانیم مشتاق نجاتشان باشیم، چنانکه مشتاق فدیهٔ همهٔ انسانها هستیم. ما باید ایمان داشته باشیم که مجازات ابدی، حقیقی و عادلانه است و در عین حال باید مشتاق باشیم که حتی کسانیکه شدیداً به کلیسا جفا می‌رسانند، به مسیح ایمان آورند و درنتیجه از محکومیت ابدی بگریزند.

2. سؤالاتی برای مرور

1. سه گواه کتاب مقدسی را برای داوری نهایی بیان کنید.
2. چه زمانی داوری نهایی اتفاق خواهد افتاد؟
3. داوری ایمانداران با داوری غیرایمانداران چه فرقی خواهد داشت؟ آیا داوری ایمانداران بر جایگاه قانونی شان در نزد خدا تأثیر خواهد گذاشت؟ توضیح دهید.
4. چهار تأثیر اخلاقی آموزهٔ داوری نهایی بر زندگیمان را نام ببرید.
5. جهنم را تعریف کنید و وجودِ آن را با استفاده از کتاب مقدس حمایت کنید.

6. "عدم‌باوری" چیست؟ آیا این تعلیم مطابق کتاب مقدس است؟ شما چه پاسخی به این تعلیم می‌دهید؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا قبلاً فکر می‌کردید یک داوری نهایی برای ایمانداران خواهد بود؟ اکنون دربارهٔ آن چه فکری می‌کنید؟ آگاهی از اینکه همهٔ ما در برابر تخت داوری مسیح خواهیم ایستاد، بر زندگی کنونی شما چه تأثیری می‌گذارد؟ به نظرتان چه حسی خواهید داشت که همهٔ کلمات و اعمالتان در روز آخر عَلَنی شود؟ آیا تفکر دربارهٔ آن روز باعث ترس در شما می‌شود؟ اگر اینطور است، در اول یوحنا ۴:۱۶-۱۸ تعمق کنید.
2. آیا قبلاً دربارهٔ اندوختن گنجها در آسمان یا دستیابی به پاداش آسمانی بیشتر تفکر زیادی می‌کردید؟ اگر واقعاً به این آموزه اعتقاد دارید، به نظرتان این باید بر زندگیتان چه تأثیری بگذارد؟
3. به بعضی از دوستان مسیحی خود در کلیسایتان فکر کنید. به نظرتان وقتی در داوری نهایی، آنها را در مقابل مسیح ببینید، چه احساسی خواهید داشت؟ در آن زمان، آنها چه احساسی نسبت به شما خواهند داشت؟ آیا اکنون، تفکر دربارهٔ داوری آینده، بر نحوهٔ تفکرتان دربارهٔ مشارکت با یکدیگر به‌عنوان برادر و خواهر در مسیح تأثیر می‌گذارد؟ آیا آموزهٔ داوری نهایی به شما کمک می‌کند که بیشتر بتوانید مردم را ببخشید؟
4. آیا خوشحال هستید که یک داوری نهایی برای ایمانداران و غیرایمانداران خواهد بود؟ آیا این باعث می‌شود عدالت خدا را احساس کنید، یا نوعی بی‌انصافی و بیعدالتی را در این ایده احساس می‌کنید؟

5. آیا قانع شده‌اید که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد مجازات آگاهانهٔ ابدی برای شریران خواهد بود؟ وقتی این ایده را در مورد شیطان و دیوها در نظر می‌گیرید، آیا احساس می‌کنید که این درست است؟

4. اصطلاحات خاص

عدم‌باوری

مجازات آگاهانهٔ ابدی

داوری نهایی

جهنم

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

مکاشفه ۲۰:۱۱-۱۳

"آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آنها نبود. و مردگان را دیدم که همه از بزرگ و کوچک در مقابل تخت ایستاده بودند و کتابها باز می‌شد. در این وقت کتاب دیگری که همان کتاب زندگی است باز شد. مردگان مطابق آنچه در کتابها نوشته شده بود یعنی مطابق اعمال خود داوری شدند. بحر، مردگان خود را تحویل و مرگ و عالم اموات نیز مردگانی را که در خود نگاه داشته بودند، پس دادند. آنها از روی اعمال‌شان داوری شدند".

1. این حقیقت که درجات مجازات غیرایمانداران مطابق اعمالشان خواهد بود، به این معنا نیست که غیرایمانداران می‌توانند به اندازهٔ کافی اعمال نیکو انجام دهند تا شایستهٔ تأیید خدا باشند یا نجات یابند، چون نجات فقط به‌عنوان هدیهٔ رایگان به کسانی عطا می‌شود که به مسیح ایمان دارند: "هر کس به او ایمان بیآورد از او بازخواست نمی‌شود اما کسی که به او ایمان نیاورد زیر حکم باقی می‌ماند، زیرا به اسم پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده است" (یوحنا ۱۸:۳). در مورد این مبحث که مردم "فرصت دوباره" نخواهند داشت که مسیح را بعد از مرگ بپذیرند، به فصل ۲۵ مراجعه کنید.

2. من در *الهیات نظام‌مند* خود از این تأکیدهای کتاب مقدس بر فراموش شدن گناه مان توسط خدا چشم‌پوشی کرده بودم (صفحه ۱۱۴۴)، اما دانشجویانم در مدرسهٔ Trinity Evangelical Divinity توجهم را به آن جلب کردند. بنابراین این پاراگراف، بازبینی نظر قبلی من است.

3. تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ درجات پاداش در آسمان، بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که معمولاً مسیحیان در نظر می‌گیرند: همچنین مراجعه کنید به دانیال ۲:۱۲؛ متی ۲۰:٦-۲۱؛ ۲۱:۱۹؛ لوقا ۲۲:٦- ۲۳؛ ۱۸:۱۲-۲۱، ۳۲، ۴۸-۴۲؛ ۱۳:۱۴-۱۴؛ اول قرنتیان ۸:۳؛ ۱۸:۹؛ ۳:۱۳؛ ۱۹:۱۵، ۲۹-۳۲، ۵۸؛ غلاطیان ۹:٦-۱۰؛ افسسیان ۸:۷-٦؛ کولسیان ۲۴-۲۳:۳؛ اول تیموتاوس ۱۸:٦؛ عبرانیان ۳۴:۱۰، ۳۵؛ ۱۰:۱۱؛ ۱۴-۱٦؛ ۲٦، ۳۵؛ اول پترس ۴:۱؛ دوم یوحنا ۸؛ مکاشفه ۱۸:۱۱؛ ۱۲:۲۲؛ مقایسه کنید با متی ۴٦:۵؛ ۲:٦-٦، ۱۸-۱٦، ۲۴؛ لوقا ۳۵:٦.

4. برای مدارکی در حمایت از این ایده که ایمانداران بلافاصله بعد از مرگ به حضور خدا می‌روند و غیرایمانداران بلافاصله به مکان مجازات و جدایی از خدا می‌روند، به فصل ۲۵ مراجعه کنید. (همچنین مراجعه کنید به لوقا ۲۴:۱٦-۲٦؛ عبرانیان ۲۷:۹).

5. لوئیس برکوف، *معرفی الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979) صفحهٔ ۷۳۱.

6. در فیلیپیان ۱۹:۳ و دوم پترس ۷:۳، اصطلاح "هلاکت"، *apoleia* است، همان کلمه‌ای که توسط شاگردان در متی ۸:۲٦ بکار رفت تا دربارهٔ "اسراف" (به نظر آنها) عطری صحبت کنند که بر سر عیسی ریخته شد. حالا هستی این عطر متوقف نشد؛ این به‌وضوح بر سر عیسی دیده می‌شد. اما از این لحاظ که دیگر نمی‌توانست برای کسِ دیگری بکار رود یا فروخته شود، "نابود" شده بود. در اول تسالونیکیان ۳:۵ و دوم تسالونیکیان ۹:۱، یک کلمهٔ دیگر، *olethros* برای نابودی شریران بکار رفته، اما دوباره این کلمه به این معنا نیست که وجود چیزی متوقف خواهد شد، چون در اول قرنتیان ۵:۵ برای تسلیم شخص به شیطان بکار رفته (اخراجش از کلیسا) برای *نابودی* نَفس- اما قطعاً بعد از اخراج از کلیسا، نَفسش از هستی بازنایستاد، اگرچه شاید در جسمش رنج کشید (خواه "نَفس" را به معنای بدن جسمانی او بکار ببریم یا ماهیت گناه‌آلودش، این امر می‌تواند صحّت داشته باشد).

7. دیوید کینگدون، "عدم‌باوری: سود یا زیان؟" (مارچ ۱۹۹۲؛ یادداشتهای منتشر نشدهٔ نویسنده)، صفحهٔ ۹.

8. مرجع بالا، صفحات ۹-۱۰.

فصل سی‌و چهارم

آسمانهای جدید و زمین جدید

+ آسمان چیست؟

+ آیا یک مکان است؟

+ چگونه زمین تازه خواهد شد؟

+ زندگی در آسمانهای جدید و زمین جدید چگونه خواهد بود؟

1. توضیح و پایهٔ کتاب مقدسی

الف. ما تا ابد در آسمان جدید و زمین جدید با خدا زندگی خواهیم کرد.

ایمانداران بعد از داوری نهایی تا ابد وارد خوشی کامل زندگی در حضور خدا خواهند شد. عیسی به ما خواهد گفت: "ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته‌اید! بیایید و وارث سلطنتی شوید که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است" (متی ۳۴:۲۵). ما وارد ملکوتی خواهیم شد که "دیگر چیزی که لعنت شده باشد در آن یافت نخواهد شد. تخت سلطنت خدا و بره در آنجا خواهد بود و بندگانش او را پرستش خواهند کرد" (مکاشفه ۳:۲۲).

مسیحیان در اشاره به این مکان، غالباً دربارهٔ زندگی ابدی با خدا "در آسمان" صحبت می‌کنند. این اشتباه نیست، اما در واقع تعلیم کتاب مقدس غنی‌تر از این است: کتاب مقدس به ما می‌گوید آسمان جدید و *زمین جدید* خواهد بود- یک خلقت کاملاً تازه- و ما در آنجا با خدا زندگی خواهیم کرد.

خداوند به‌واسطهٔ اشعیا وعده می‌دهد: "من آسمان و زمین جدیدی بوجود می‌آورم و همه چیزهای گذشته از خاطره‌ها فراموش می‌شوند" (اشعیا ۱۷:۶۵) و دربارهٔ "آسمان و زمین جدیدی که

می‌سازم" صحبت می‌کند (اشعیا ٦٦:٢٢). پترس می‌گوید: "اما خدا آسمانهای نو و زمینی نو وعده داده است که در آنها عدالت برقرار خواهد بود و ما در انتظار اینها هستیم" (دوم پترس ٣:١٣). یوحنا در رویایش از وقایع بعد از داوری نهایی می‌گوید: "آنگاه *آسمانی نو و زمین نو* را دیدم. زیرا آسمان و زمینِ اول ناپدید شدند" (مکاشفه ٢١:١). در ادامه به ما می‌گوید که نوعی وحدت و یکپارچگی جدید بین آسمان و زمین خواهد بود، چون او شهر مقدس را می‌بیند، یعنی "اورشلیم جدید" که "از آسمان از جانب خدا... به زیر می‌آمد" (مکاشفه ٢١:٢) و صدایی را می‌شنود که اعلام می‌کند: "اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود" (آیهٔ ٣، ترجمهٔ قدیم). پس در این خلقت جدید، آسمان و زمین به هم خواهند پیوست و در آنجا در حضور خدا ساکن خواهیم شد.

1. آسمان چیست؟

بارها در عصر حاضر، محل سکونت خدا در کتاب مقدس، "آسمان" نامیده شده است. خداوند می‌گوید: "آسمان تخت... من است" (اشعیا ٦٦:١) و عیسی به ما تعلیم می‌دهد که دعا کنیم: "ای پدر ما که در *آسمانی*" (متی ٦:٩، ترجمهٔ قدیم). حالا عیسی *"به آسمان رفت* و بدست راست خدا است" (اول پترس ٣:٢٢، ترجمهٔ قدیم). در واقع، آسمان را می‌توان اینطور تعریف کرد: *آسمان مکانی است که خدا به کاملترین شکل حضورش را آشکار می‌سازد تا برکت دهد.*

قبلاً گفتیم که چطور خدا در همه جا حاضر است،[1] اما او چگونه به‌طور خاص حضورش را آشکار می‌سازد تا در مکانهای خاص برکت دهد. بزرگترین ظهور حضور خدا برای برکت دادن، در آسمان دیده می‌شود، جاییکه جلال اش را آشکار می‌سازد و فرشتگان، موجودات آسمانی دیگر و مقدسین نجات یافته، همگی او را پرستش می‌کنند.

2. *آسمان یک مکان است، نه فقط یک تفکر ذهنی.*

شاید تعجب کنید که چگونه آسمان می‌تواند به زمین بپیوندد. آشکارا زمین، *مکانی* در یک موقعیت خاص در جهانِ فضا- زمان ماست، اما آیا آسمان می‌تواند به‌عنوان *مکانی* که به زمین می‌پیوندد، در نظر گرفته شود؟

غالباً در خارج از دنیای نهضت انجیلی، ایدهٔ آسمان به‌عنوان یک مکان انکار می‌شود، عمدتاً بر این اساس که وجودش فقط با شهادت کتاب مقدس می‌تواند شناخته شود. اخیراً حتی بعضی از محققان نهضت انجیلی برای تأیید اینکه آسمان یک مکان است، مرّدد بوده‌اند. آیا این حقیقت که شناخت ما از آسمان *فقط* بر اساس کتاب مقدس است و نمی‌توانیم شواهد تجربی ارائه کنیم، می‌تواند دلیلی باشد که آسمان را به‌عنوان یک مکان واقعی ندانیم؟

عهدجدید به طرق متفاوت و نسبتاً واضح دربارهٔ آسمان به‌عنوان یک مکان تعلیم می‌دهد. وقتی عیسی به آسمان صعود کرد، ظاهراً کل نکتهٔ این روایت این حقیقت است که او به یک *مکان* رفت و عیسی می‌خواست شاگردانش این نکته را از طریق نحوهٔ صعود تدریجی او و حتی درحالیکه با آنها صحبت می‌کرد، درک کنند: "در حالیکه همه می‌دیدند، بالا برده شد و ابری او را از نظر ایشان ناپدید ساخت" (اعمال ۹:۱؛ مقایسه کنید با لوقا ۵۱:۲۴، "در حالی که آنها را برکت می‌داد از آنها جدا و به عالم بالا برده شد"). فرشتگان بانگ زدند: "همین عیسی که از پیش شما *به آسمان* بالا برده شد، همانطوریکه بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق باز خواهد گشت" (اعمال ۱۱:۱). تصورش سخت است که چگونه می‌توان صعود عیسی به یک *مکان* را با وضوح بیشتری تعلیم داد.

در واقع ما اکنون نمی‌توانیم ببینیم که عیسی کجاست، اما نه به‌خاطر اینکه او به یک "جایگاه" سماوی و فرازمینی رفته که اصلاً در جهان فضا-زمان جایی ندارد، بلکه چشمان ما نمی‌تواند عالم روحانی نادیدنی اطرافمان را ببیند. فرشتگان در اطراف ما هستند، اما نمی‌توانیم آنها را ببینیم، چون چشمانمان قادر به دیدن آنها نیست: الیشع با ارتشی از فرشتگان و ارّابه‌های آتشین احاطه

شده بود که در برابر سوریها در داتان از او محافظت می‌کردند، اما خادم الیشع نتوانست این فرشتگان را ببیند، تا اینکه خدا چشمان اش را باز کرد تا بتواند چیزهای موجود در بُعد روحانی را ببیند (دوم پادشاهان ٦:١٧).

از داستان مرگ استیفان نیز می‌توان به یک نتیجه‌گیری مشابه دست یافت. او قبل از سنگسار شدن، "پُر از روح‌القدس، *به آسمان چشم دوخت* و جلال خدا و عیسی را که در دست راست خدا ایستاده بود دید و گفت: "ببینید من هم اکنون آسمان را باز شده و پسر انسان را در دست راست خدا ایستاده می‌بینم" (اعمال ٧:٥٥-٥٦). او نمادهای محض یک حالت وجودی را نمی‌دید که در یک مکان نمی‌باشد! بلکه ظاهراً چشمان اش باز شد تا بُعد روحانی واقعیتی را ببیند که خدا در عصر حاضر از ما مخفی کرده، بُعدی که به هرحال در جهان فضا-مکان ما واقعاً وجود دارد و اکنون عیسی در بدن قیام کردهٔ جسمانی اش در آن زندگی می‌کند، حتی الان منتظر زمانی است که به زمین بازگردد.[٢] بعلاوه، این حقیقت که ما بدنهای قیام کرده‌ای مانند بدن قیام کردهٔ مسیح خواهیم داشت، نشان می‌دهد که آسمان یک مکان خواهد بود، چون در این بدنهای جسمانی (کامل، که دیگر هرگز ضعیف نمی‌شود یا نمی‌میرد)[٣]، ما در یک زمان خاص، در یک مکان خاص ساکن خواهیم شد، همانطور که اکنون عیسی در بدن قیام کرده‌اش ساکن است.

ایدهٔ آسمان به‌عنوان یک مکان، آسانترین حالت برای درک وعدهٔ عیسی است: "من می‌روم تا *مکانی* برای شما آماده سازم" (یوحنا ١٤:٢). او نسبتاً واضح می‌گوید که از این جهان به نزد پدر بازمی‌گردد و بعد دوباره به نزد ما می‌آید: "پس از اینکه رفتم و *مکانی* برای شما آماده ساختم، دوباره می‌آیم و شما را پیش خود می‌برم تا *جایی که من هستم* شما نیز باشید" (یوحنا ١٤:٣).

ما دقیقاً نمی‌توانیم بگوییم آسمان کجاست. کتاب مقدس غالباً کسانی را نشان می‌دهد که به آسمان صعود کردند (مانند عیسی و ایلیا) یا از آسمان نازل شدند (مانند فرشتگان در خواب یعقوب، پیدایش ٢٨:١٢)، پس ما دلیل خوبی داریم که آسمان را مکانی در "بالای" زمین بدانیم. در واقع، زمین گرد است و می‌چرخد، پس ما به‌سادگی نمی‌توانیم بگوییم آسمان دقیقاً کجاست- کتاب

مقدس چیزی به ما نمی‌گوید. اما تأکیدهای مکرّر بر این حقیقت که عیسی به یک مکان رفت (مانند ایلیا، دوم پادشاهان ۱۱:۲) و این حقیقت که اورشلیم جدید از آسمان، از طرف خدا به پایین خواهد آمد (مکاشفه ۲:۲۱)، همگی نشان می‌دهند که به‌وضوح مکانی برای آسمان در جهان فضا-زمان وجود دارد. کسانیکه به کتاب مقدس ایمان ندارند، شاید این ایده را مسخره کرده و ندانند که چگونه چنین چیزی ممکن است، مانند اولین فضانورد روسی که از فضا بازگشت و اعلام کرد که خدا یا آسمان را در هیچ جا ندید. اما این فقط به نابینایی آنها نسبت به عالَم روحانی نادیدنی اشاره می‌کند؛ این نشان نمی‌دهد که آسمان در یک مکان خاص نیست.

این متون کتاب مقدس، ما را به سوی این نتیجه‌گیری سوق می‌دهند که حتی اکنون، آسمان یک مکان است، اگرچه موقعیت مکانی آن اکنون برای ما ناشناخته است و وجودش با حوّاس طبیعی ما قابل درک نیست. این محل سکونت خداست که به‌نوعی در زمان داوری نهایی تازه می‌شود و به زمین تازه خواهد پیوست.

3. *آفرینش مادی تازه خواهد شد و ما به هستی و کارمان در آن ادامه خواهیم داد.*

علاوه بر آسمان جدید، خدا یک "زمین جدید" نیز خواهد ساخت (دوم پترس ۱۳:۳؛ مکاشفه ۱:۲۱). عبارات متعدّد نشان می‌دهند که آفرینش مادی به‌طرز ارزشمندی تازه خواهد شد. "تمامی خلقت با اشتیاق فراوان در انتظار ظهور فرزندان خدا به سر می‌برد. زیرا خلقت نه به ارادهٔ خود بلکه به خواست خدا دچار بیهودگی شد، تا این امید باقی بماند که *روزی خود آفرینش از قید فساد آزاد گردد و در آزادی پُر شکوه فرزندان خدا حصه بگیرد*" (رومیان ۱۹:۸-۲۱).

اما آیا زمین به‌سادگی تازه خواهد شد یا کاملاً نابود شده و با زمین دیگری که از نو توسط خدا آفریده شده، جایگزین خواهد شد؟ ظاهراً بعضی از عبارات دربارهٔ خلقت کاملاً جدید صحبت می‌کنند. مثلاً نویسندهٔ عبرانیان (با نقل قول از مزمور ۱۰۲) دربارهٔ آسمان و زمین به ما می‌گوید: "آنها از میان خواهند رفت، اما تو باقی خواهی ماند. همهٔ آنها مثل لباس کهنه خواهند شد. تو آنها را مانند ردای به هم خواهی پیچید. بلی، چون آنها مثل هر لباسی تغییر خواهند کرد" (عبرانیان

۱۲-۱:۱۱). سپس به ما می‌گوید خدا وعده داده: "یک بار دیگر نه‌تنها زمین، بلکه آسمآنها را نیز خواهد لرزانید"، چنان لرزش شدیدی که "مخلوقاتی که لرزان و فناپذیرند، از بین خواهند رفت و آنچه ثابت است، باقی خواهد ماند" (عبرانیان ۱۲:۲۶-۲۷). پترس می‌گوید: "روز خداوند مانند یک دزد خواهد آمد. در آن روز *آسمآنها با صدای باد شدید ناپدید خواهند شد* و عناصر سوخته شده، از بین خواهند رفت و *زمین با هرچه در آن است، ذوب خواهد گشت*" (دوم پترس ۳:۱۰). یک تصویر مشابه در مکاشفه است که یوحنا می‌گوید: "آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آنها نبود" (مکاشفه ۲۰:۱۱). بعلاوه، یوحنا می‌گوید: "آنگاه آسمانی نو و زمین نو را دیدم. زیرا آسمان و زمینِ اول ناپدید شدند و دیگر بحری وجود نداشت" (مکاشفه ۲۱:۱).

در دنیای پروتستان مخالفت کرده‌اند که آیا زمین کاملاً نابود و جایگزین می‌شود یا فقط تغییر کرده و تازه می‌شود. بِرکوف می‌گوید محققان لوتری بر این حقیقت تأکید کرده‌اند که این آفرینش کاملاً جدیدی خواهد بود، درحالیکه محققان اصلاح‌یافته معمولاً تأکید می‌کنند که این آیات فقط می‌گویند آفرینش کنونی تازه خواهد شد.[۴] در اینجا ظاهراً نظر اصلاح‌یافته ترجیح داده می‌شود، چون به‌سختی می‌توان تصور کرد که خدا آفرینش اولیه را کاملاً نابود کند، درنتیجه ظاهراً ابلیس برنده می‌شود و آفرینشی که در ابتدا "عالی" بود، کنار گذاشته می‌شود (پیدایش ۱:۳۱). عبارات بالا که دربارهٔ لرزیدن و از بین رفتن زمین و نابودی زمین اول صحبت می‌کنند، می‌تواند فقط اشاره به وجود آن در حالت کنونی باشد، نه وجود کلّی آن، و حتی دوم پترس ۳:۱۰ که دربارهٔ عناصر سوخته شده صحبت می‌کند و زمین و هرچه در آن است سوخته می‌شود، شاید دربارهٔ زمین به‌عنوان سیّاره صحبت نمی‌کند، بلکه دربارهٔ چیزهای روی زمین صحبت می‌کند (یعنی بخشهای زیادی از سطح زمین و چیزهای روی سطح زمین).

4. بدنهای قیام کردهٔ ما بخشی از خلقت تازه خواهد بود.

در آسمانهای جدید و زمین جدید، یک مکان و فعالیتهایی برای بدنهای قیام کردهٔ ما خواهد بود، بدنهایی که هرگز پیر، ضعیف یا بیمار نخواهند شد. یک بررسی قانع‌کننده در حمایت از این

دیدگاه، این حقیقت است که خدا آفرینش مادی اولیه را "عالی" آفرید (پیدایش ۱:۳۱). بنابراین در آفرینش عالم مادی توسط خدا یا در مخلوقاتی که در آن قرار داد، یا در بدنهای جسمانی که در آفرینش به ما داد، ذاتاً چیزی گناه‌آلود یا بد یا "غیر روحانی" نیست. اگرچه همهٔ اینها به‌وسیلهٔ گناه معیوب شده و جلوه‌اش را از دست داده، اما خدا عالم مادی را کاملاً نابود نخواهد کرد (این تصدیق خواهد کرد که گناه، اهداف خدا را ناکام و مغلوب ساخته)، بلکه کلّ آفرینش را به کمال خواهد رساند و با اهداف اولیهٔ مورد نظر برای آفرینش آن هماهنگ خواهد کرد. بنابراین، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که در آسمانهای جدید و زمین جدید، یک زمین بسیار کاملی خواهد بود که دوباره "عالی" خواهد بود. می‌توانیم انتظار داشته باشیم که ما بدنهای جسمانی خواهیم داشت که دوباره از نظر خدا "عالی" خواهد بود و برای تحقّق اهدافی خواهد بود که خدا در ابتدا به‌خاطر آن انسانها را در زمین گذاشت.

به همین دلیل، نباید متحیّر شویم که بعضی از توصیفات زندگی در آسمان شامل ویژگیهایی است که تا حدّ زیادی، بخشی از آفرینش جسمانی یا مادی ماست که خدا آفریده است. ما در "جشن عروسی برّه" *می‌خوریم و می‌نوشیم* (مکاشفه ۹:۱۹). عیسی دوباره با شاگردانش در ملکوت آسمانی *شراب می‌نوشد* (لوقا ۱۸:۲۲). "نهر آب حیات... از تخت خدا و بره" جاری می‌شود، "از وسط *میدان شهر*" (مکاشفه ۱:۲۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). *درخت حیات* "دوازده بارْ میوه می‌داد، یعنی هر ماه یک بار" (مکاشفه ۲:۲۲، ترجمهٔ هزارهٔ نو). البته درحالیکه توصیفات نمادینی در کتاب مکاشفه وجود دارد، اما هیچ دلیل قاطعی نداریم که بگوییم این توصیفات صرفاً نمادین هستند و مرجع واقعی ندارند. آیا ضیافت نمادین و شراب نمادین و رودخانه‌ها و درختان نمادین، به‌نوعی برتر از ضیافت واقعی و شراب واقعی و رودخانه‌ها و درختان واقعی در نقشهٔ ابدی خدا هستند؟ این چیزها فقط بعضی از ویژگیهای عالی کمال و نیکویی نهایی آفرینش مادی هستند که خدا آفریده است.

بنابراین، درحالیکه ممکن است دربارهٔ مفهوم بعضی از جزئیات مطمئن نباشیم، اما ظاهراً متناقض با این تصویر نیست که بگوییم ما در آسمانهای جدید و زمین جدید خواهیم خورد و خواهیم نوشید و

به بقیهٔ اعمال جسمانی نیز ادامه خواهیم داد. قطعاً موسیقی در توصیف آسمان در مکاشفه، چشمگیر است و می‌توانیم تصور کنیم که فعالیتهای موسیقایی و هنری برای جلال خدا انجام خواهد شد. غیرمحتمل نیست که انسانها به کار در همهٔ درجات بررسی و پیشرفت آفرینش به‌وسیلهٔ فناوری، خلاقیت و ابتکار ادامه خواهند داد، درنتیجه گسترهٔ کامل آفرینش عالی خود به‌صورت خدا را نشان خواهند داد.

بعلاوه، چون خدا بیکران است و ما هرگز نمی‌توانیم عظمت اش را تفتیش کنیم (مزامیر ۱۴۵:۳) و چون ما مخلوقات فانی هستیم که هرگز به سطح دانش خدا یا علم مطلق او دست نخواهیم یافت، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که تا ابد به یادگیری بیشتر دربارهٔ خدا و رابطهٔ او با خلقت ادامه خواهیم داد. به این ترتیب، به فرایند یادگیری که در این زندگی آغاز شد، ادامه خواهیم داد، فرایندی که در آن یک زندگی که "کاملاً او را خشنود" سازد، همان است که دائماً "در معرفت خدا رشد و نمو کنید" (کولسیان ۱:۱۰).

ب. آموزهٔ خلقت جدید، یک انگیزهٔ عالی برای ذخیرهٔ گنجها در آسمان، به جای ذخیرهٔ آنها بر زمین فراهم می‌کند.

وقتی در نظر می‌گیریم که خلقت کنونی، یک خلقت موّقت است و زندگی ما در خلقت تازه، ابدی خواهد بود، انگیزهٔ شدیدی برای زندگی الهی و ذخیرهٔ گنجها در آسمان داریم. پترس دربارهٔ نابودی آسمان و زمین می‌گوید: *"حال که همهٔ این چیزها به این صورت نابود خواهند شد، زندگی شما باید چقدر پاک و خداپسندانه باشد!* در انتظار روز خداوند باشید و طوری کار کنید که آن روز زودتر برسد، آن روزی که آسمآنها خواهند سوخت و نابود خواهند شد و عناصر از حرارت آن ذوب خواهند گردید. اما خدا آسمآنهای نو و زمینی نو وعده داده است که در آنها عدالت برقرار خواهد بود و ما در انتظار اینها هستیم" (دوم پترس ۳:۱۱-۱۳). عیسی صراحتاً به ما می‌گوید: "گنجهای خود را بر روی زمین، جایی که کُویه و زنگ به آن زیان می‌رساند و دزدان نقب□زده آن را می‌دزدند، ذخیره نکنید. *بلکه گنجهای خود را در عالم بالا*، یعنی در جایی که کُویه و زنگ به آن آسیبی نمی‌رسانند و

دزدان نقب نمی‌زنند و آن را نمی‌دزدند، *ذخیره کنید*. زیرا هرجا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود" (متی ٦:١٩-٢١).

پ. خلقت تازه محل زیبایی و فراوانی و خوشی عظیم در حضور خدا خواهد بود.

در بین همهٔ سؤالات طبیعی ما دربارهٔ آسمانهای جدید و زمین جدید، نباید این حقیقت را نادیده بگیریم که کتاب مقدس دائماً این خلقت تازه را به‌عنوان مکان زیبایی و خوشی عظیم نشان می‌دهد. در توصیف آسمان در مکاشفه ٢١ و ٢٢، این موضوع بارها تأیید شده است. این یک "شهر مقدس" است (٢١:٢)، مکانی که "مانند عروسی که برای شوهر خود آراسته و آماده شده باشد" (٢١:٢). در این مکان "دیگر از مرگ و غم و گریه و درد و رنج اثری نخواهد بود" (٢١:٤). در آنجا می‌توانیم "از آب چشمهٔ زندگی، رایگان" بنوشیم (٢١:٦). شهری که "با شکوه خدایی و مانند جواهری گرانبها می‌درخشید، آن مانند یشم بود و به روشنی بلور" (٢١:١١). این شهر بسیار بزرگی است، خواه اندازه‌ها به‌طور واقعی در نظر گرفته شوند یا به‌طور نمادین. طول آن "١٢٠٠٠ تیر پرتاب" (٢١:١٦، ترجمهٔ قدیم) یا در حدود ١۴٠٠ مایل است و "درازا و پهنا و *بلندی‌اش* برابر بود" (٢١:٦)، بخشهایی از شهر از جواهرات بسیار ارزشمند به رنگهای مختلف ساخته شده است (٢١:١٨-٢١). این عاری از هر بدی خواهد بود، چون "هیچ ناپاکی وارد آن نخواهد شد و نه کسی که گفتارش ناراست و کارهایش زشت و پلید است، بلکه تنها آن کسانی که نام‌شان در کتاب زندگی بره نوشته شده است به آن وارد می‌شوند" (٢١:٢٧). ما در این شهر از مقام فرمانروایی بر کلّ آفرینش خدا برخوردار خواهیم شد، چون "آنها تا به ابد فرمانروایی خواهند کرد" (٢٢:٥).

اما مهمتر از همهٔ زیباییهای مادی شهر آسمانی، مهمتر از لذت مشارکت ابدی با تمامی قوم خدا از همهٔ ملتها و دورانهای تاریخ، مهمتر از آزادیمان از درد و غم و رنج جسمانی، و مهمتر از فرمانروایی بر ملکوت خدا- مهمتر از هر یک از اینها، این حقیقت است که ما در حضور خدا خواهیم بود و از مشارکت بلامانع با او لذت خواهیم برد. "اکنون *خیمهٔ حضور خدا در میان آدمیان است* و او در بین

آنها ساکن خواهد شد و آنها قوم برگزیدهٔ او و *او خدای آنها خواهد بود*. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد" (مکاشفه ۲۱:۳- ۴).

وقتی در عهدعتیق جلال خدا معبد را پُر کرد، کاهنان نتوانستند بایستند و خدمت کنند (دوم تواریخ ۵:۱۴). وقتی در عهدجدید جلال خدا شبانان را در زمینِ خارج از بیت لحم احاطه کرد، "ایشان بسیار ترسیدند" (لوقا ۲:۹). اما در شهر آسمانی می‌توانیم قدرت و قدوسیت حضور جلال خدا را تحمل کنیم، چون دائماً در فضای جلال خدا زندگی خواهیم کرد. "شهراحتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد *زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغ اش بره است*" (مکاشفه ۲۱:۲۳، ترجمهٔ قدیم). این تحقّق هدف خدا برای فراخواندن ما "در جلال و فضیلت اش" خواهد بود (دوم پترس ۱:۳، ترجمهٔ قدیم): سپس ما دائماً *"شادمان در پیشگاه جلال" او* ساکن خواهیم شد (یهودا ۱:۲۴؛ مقایسه کنید با رومیان ۳:۲۳؛ ۸:۱۸؛ ۹:۲۳؛ اول قرنتیان ۱۵:۴۳؛ دوم قرنتیان ۳:۱۸؛ ۴:۱۷؛ کولسیان ۳:۴؛ اول تسالونیکیان ۲:۱۲؛ عبرانیان ۲:۱۰؛ اول پترس ۵:۱، ۴، ۱۰).

در این شهر، در حضور خدا خواهیم زیست، چون "تخت سلطنت خدا و بره در آنجا خواهد بود و بندگان اش او را پرستش خواهند کرد" (مکاشفه ۲۲:۳). ما گاهی اوقات در زمین، خوشی پرستش واقعی خدا را تجربه می‌کنیم و درمی‌یابیم که غایت خوشی ما در این است که او را جلال دهیم. اما در آن شهر، این خوشی چند برابر خواهد شد و ما از تحقّق چیزی که به خاطرش آفریده شده‌ایم، آگاه خواهیم شد. کمال خوشی ما در دیدنِ خداوند خواهد بود و اینکه تا ابد با او باشیم. وقتی یوحنا دربارهٔ برکات شهر آسمانی صحبت می‌کند، اوج این برکات در یک بیانیهٔ کوتاه خلاصه می‌شود: *"همه او را روبرو خواهند دید"* (۲۲:۴). وقتی به چهرهٔ خداوندمان می‌نگریم، در آنجا تحقّق همهٔ چیزهایی را خواهیم دید که می‌دانیم در جهان، نیکو و درست و خوشایند است. تحقق تمامی اشتیاقی را که برای شناخت محبت، آرامش و خوشی کامل و برای شناخت حقیقت و عدالت، قدوسیت و حکمت، نیکویی و قدرت، جلال و زیبایی داشتیم، در چهرهٔ خدا خواهیم دید. وقتی به

چهرهٔ خداوندمان چشم می‌دوزیم، کاملتر از قبل خواهیم دانست که *"در حضور تو کمال خوشی است و در دست راست تو سُرُور ابدی"* (مزامیر ۱۱:۱۶). بعد اشتیاق دلمان تحقق خواهد یافت، که در گذشته با آن فریاد زدیم:

"یک چیز از خداوند می‌خواهم و آنرا می‌طلبم، که تمام ایام عمرم در خانهٔ خداوند ساکن باشم *تا از دیدار جمال او همیشه برخوردار باشم* و در عبادتگاه او تفکر نمایم" (مزامیر ۴:۲۷).

وقتی بالاخره خداوند را روبرو می‌بینیم، دلمان چیز دیگری را نخواهد خواست. *"کیست برای من در آسمان؟* غیر از تو هیچ چیزی را در زمین نیز نمی‌خواهم... خدا صخرهٔ دلم و تا ابد همه چیز من است" (مزامیر ۲۵:۷۳-۲۶). بعد با خوشی، قلب و صدایمان به نجات یافتگان تمامی اعصار خواهد پیوست و با ارتش قدرتمند آسمان می‌سراییم: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند، خدای قادر مطلق که بود و هست و آمدنی است!" (مکاشفه ۸:۴).

2. سؤالاتی برای مرور

1. ایمانداران بعد از داوری نهایی در کجا خواهند بود؟
2. آسمان چیست؟ آیا این یک مکان واقعی است؟
3. آیا زمینی که ما می‌شناسیم نابود خواهد شد؟ با استفاده از کتاب مقدس از پاسخ تان حمایت کنید.
4. آیا ایمانداران بعد از داوری، یک وجود جسمانی خواهند داشت؟ توضیح دهید.
5. مهمترین ویژگی خلقت تازه چه خواهد بود؟

3. سؤالاتی برای کاربرد شخصی

1. آیا زمان زیادی را به تفکر دربارهٔ زندگی در آسمانهای جدید و زمین جدید اختصاص داده‌اید؟ آیا به نظرتان، در دلتان اشتیاق بسیار شدیدی برای آن دارید؟ اگر این اشتیاق شدید نبوده، به نظرتان چرا اینطور است؟
2. این فصل به چه طریقهایی شما را برای ورود به شهر آسمانی هیجان‌زده‌تر کرده است؟ به نظرتان اشتیاق شدید برای زندگی آینده، چه تأثیرات مثبتی بر زندگی مسیحیتان خواهد داشت؟
3. آیا قانع شده‌اید که خلقت تازه مکانی است که با بدنهای جسمانی کمال یافته خواهیم زیست؟ اگر اینطور است، آیا این ایده شما را دلگرم کرده یا دلسرد؟ به نظرتان چرا ضروری است که حتی در این زمان تأکید کنیم که آسمان یک مکان واقعی است؟
4. شما به چه طریقهایی، گنجتان را به جای زمین در آسمان ذخیره کرده‌اید؟ آیا راههای دیگری هست که می‌توانستید این کار را اکنون در زندگی تان انجام دهید؟ آیا به نظرتان، این کار را خواهید کرد؟
5. گاهی اوقات مردم فکر کرده‌اند که در زندگی آینده کسل خواهند شد. آیا شما هم چنین احساسی را دارید؟ یک پاسخ خوب در مخالفت با کسل‌کننده بودن جایگاه ابدی چیست؟

4. اصطلاحات خاص

آسمان

آسمانهای جدید و زمین جدید

5. عبارت حفظی از کتاب مقدس

مکاشفه ۲۱:۳-۴

"از تخت صدای بلندی شنیدم که می‌گفت: «اکنون خیمهٔ حضور خدا در میان آدمیان است و او در بین آنها ساکن خواهد شد و آنها قوم برگزیدهٔ او و او خدای آنها خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد و رنج اثری نخواهد بود، زیرا چیزهای کهنه درگذشته است".

---

1. به فصل ۴ دربارهٔ حضور مطلق خدا مراجعه کنید.
2. به مبحث بدن قیام کردهٔ مسیح و صعودش در فصل ١٦ مراجعه کنید.
3. دربارهٔ ماهیت بدنهای قیام کردهٔ ما به فصل ۲۵ مراجعه کنید.
4. لوئیس بِرکوف، *معرفی الهیات نظام‌مند* (Grand Rapids: Eerdmans, 1932; reprint, Grand Rapids: Baker, 1979)، صفحهٔ ۷۳۷.

ضمیمهٔ ۱

اعترافات تاریخی ایمان

این ضمیمه، چاپ مجدد سه اعتراف مهم ایمان کلیسای کُهن است: اعتقادنامهٔ رسولان (قرن سوم- چهارم میلادی)، اعتقادنامهٔ نیقیه (۳۲۵/۳۸۱ میلادی) و اعتقادنامهٔ کلسدون (۴۵۱ میلادی). من بیانیهٔ شیکاگو را هم دربارهٔ خطاناپذیری کتاب مقدس ضمیمه کرده‌ام (۱۹۷۸)، چون این حاصل کنفرانسی به نمایندگی سنتّهای گستردهٔ نهضت انجیلی بود و به پذیرش گسترده به‌عنوان معیار آموزه‌ای ارزشمند مسألهٔ مباحثات اخیر و کنونی کلیسا دست یافته است.

اعتقادنامهٔ رسولان (قرن سوم- چهارم میلادی)

من ایمان دارم به خدای پدر قادر مطلق؛ خالق آسمان و زمین.

و به پسر یگانه او، خداوند ما عیسی مسیح؛ که به‌واسطهٔ روح‌القدس[1] در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد؛ در حکومت پنطیوس پیلاطس رنج کشید و مصلوب شد، مُرد و دفن شد؛[2] در روز سوم از مردگان برخاست؛ به آسمان صعود نمود؛ و به دست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است؛ و از آن جا برای داوری زندگان و مردگان بازخواهد گشت.

من ایمان دارم به روح‌القدس؛ به کلیسای مقدس کاتولیک [کلیسای جامع] و به شراکت مقدسین؛ به آمرزش گناهان؛ به رستاخیز جسم؛ و به حیات جاودان. آمین.

اعتقادنامهٔ نیقیه (۳۲۵ میلادی؛ در ۳۸۱ میلادی در قسطنطنیه اصلاح شد)

من ایمان دارم به یگانه خدای پدر قادر مطلق؛ آفریدگار آسمان و زمین، و هر آنچه پیدا و ناپیداست.

و به خداوند یکتا عیسای مسیح، پسر یگانهٔ خدا، مولود ازلی پدر، او خداست از خدا، نور از نور، خدای راستین از خدای راستین، که زاده شده، آفریده نشده است، هم‌ذات با پدر؛ و از طریق او

همه چیز هستی یافت؛ برای ما آدمیان و برای نجات ما، از آسمان فرود آمد، و به قدرت روح‌القدس از مریم عذرا تن گرفت و انسان گردید؛ و در زمان پنطیوس پیلاطس برای ما مصلوب شد، رنج کشید و مدفون گشت؛ و بر حسب کتاب مقدس، روز سوم رستاخیز نمود، و به آسمان صعود کرد، و به دست راست پدر نشسته است؛ و بار دیگر در جلال خواهد آمد، تا زندگان و مردگان را داوری کند؛ و سلطنتش را پایان نخواهد بود.

من ایمان دارم به روح‌القدس، که خداوند و بخشندهٔ حیات است؛ که از پدر و پسر صادر می‌گردد؛[۳] و او را با پدر و پسر یک پرستش و یک جلال است؛ او از طریق پیامبران سخن گفته است. و من ایمان دارم به یک کلیسای کاتولیک [جامع] مقدس و رسولی. اعتقاد دارم به یک تعمید برای آمرزش گناهان؛ و در انتظار رستاخیز مردگان، و زندگی جهان آینده هستم. آمین.

اعتقادنامهٔ کلسدون (۴۵۱ میلادی)

ما به پیروی از پدران مقدس، یک صدا به انسانها تعلیم می‌دهیم که اعتراف کنند پسر واحد و یگانه، خداوند ما عیسای مسیح، در الوهیت و انسانیت کامل است؛ حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان است، دارای جسم و جان واقعی است؛ در الوهیت با پدر هم‌ذات است، و در انسانیت با ما هم‌ذات است؛ در همه چیز مانند ما انسانهاست، اما بی‌گناه؛ او که مولود ازلی خدای پدر است، در این روزهای آخر، برای ما و نجات ما از مریم باکره، مادر خدا، در انسانیت متولد شد؛ همین مسیح، پسر، خداوند، فرزند یگانهٔ خدا دو طبیعت دارد که اختلاط و آمیزش‌ناپذیرند. تغییر نمی‌کنند و از هم جدا نمی‌شوند. تمایز دو طبیعت به هیچ‌وجه با اتحادشان مخدوش نمی‌شود، بلکه ویژگیهای متمایز هر دو طبیعت محفوظ می‌ماند و در یک شخصیت و یک اقنوم [موجودیت] متحدند، به دو شخصیت منقش و تقسیم نمی‌شوند. بلکه یک پسر یکسان، یگانه مولود، خدا که کلام است و خداوند عیسای مسیح را تشکیل می‌دهند. انبیای قدیم نیز به همین‌سان در مورد او سخن گفتند و عیسای مسیح خداوند نیز به همین‌سان ما را تعلیم داد و اعتقادنامهٔ پدران مقدس به ما رسیده است.

بیانیهٔ شیکاگو دربارهٔ خطاناپذیری کتاب مقدس (۱۹۷۸)

مقدّمه

اقتدار کتاب مقدس یک امر کلیدی برای کلیسای مسیحی در این عصر ـ و تمامی اعصار است. کسانیکه ایمانشان را به عیسی مسیح به‌عنوان خداوند و نجات‌دهنده اعلام می‌کنند، فراخوانده شده‌اند که واقعیت شاگردی خود را با اطاعت فروتنانه و وفادارانه از کلام مکتوب خدا نشان دهند. انحراف از کتاب مقدس در ایمان یا عمل، بی‌وفایی به اربابمان است. شناخت حقیقت کامل و اعتبار کُتب مقدس برای درک کامل و اعتراف کافی به اقتدارش ضروری است.

بیانیهٔ زیر، این خطاناپذیری کتاب مقدس را از نو تأیید می‌کند. ادراکمان را از کتاب مقدس و هشدار برعلیه انکار آن را به‌وضوح بیان می‌کند. ما باید قانع شویم که انکار آن یعنی ردِ شهادت عیسی مسیح و روح‌القدس و عدم تسلیم در برابر ادعاهای کلام خدا که نشانهٔ ایمان مسیحی حقیقی است. ما وظیفهٔ شایستهٔ خود می‌دانیم که این تأییدیه را در مواجهه با لغزشهای کنونی از حقیقتِ خطاناپذیری در بین همتایان مسیحیمان و سوءتفاهم دربارهٔ این آموزه در دنیای کلّی بیان کنیم.

این بیانیه سه بخش دارد: یک بیانیهٔ مختصر، اصول تأیید و انکار، به همراه یک توضیح. این در جریان مشاورهٔ سه روزه در شیکاگو تهیه شده است. کسانیکه بیانیهٔ مختصر ـ و اصول را امضاء کرده‌اند، می‌خواستند اعتقاد راسخ شان به خطاناپذیری کتاب مقدس را تأیید کنند و یکدیگر و همهٔ مسیحیان را برای قدردانی و درک بیشتر این آموزه تشویق کرده و به چالش بکشند. ما محدودیتهای سندی را که در کنفرانسی کوتاه و فشرده تهیه شده، تصدیق می‌کنیم و پیشنهاد نمی‌کنیم که این بیانیه به اندازهٔ یک اعتقادنامه ارزشمند است. اما شادمانیم که اعتقاداتمان از طریق مباحثه با یکدیگر عمیقتر می‌شود و دعا می‌کنیم بیانیه‌ای که امضاء کرده‌ایم، برای جلال خداوندمان در اصلاح جدید کلیسا در ایمان، حیات و مأموریت اش بکار رود.

ما این بیانیه را با روح مشاجره ارائه نمی‌کنیم، بلکه با روح فروتنی و محبت، و هدفمان این است که آن را با فیض خدا در همهٔ مکالمات آینده که برگرفته از کلام ماست، حفظ کنیم. با خوشحالی تصدیق می‌کنیم که بسیاری از کسانیکه خطاناپذیری کتاب مقدس را انکار می‌کنند، پیامد این انکار را در بقیهٔ اعتقاد و رفتارشان نشان نمی‌دهند، و ما که به این آموزه اعتراف می‌کنیم، می‌دانیم که غالباً در زندگیمان، آن را با مطیع نساختن افکار و اعمال، سنّتها و عاداتمان با کلام الهی انکار می‌کنیم.

ما واکنش کسانی را می‌پذیریم که با آگاهی از کتاب مقدس، دلیلی برای اصلاح تأییدات این بیانیه دربارهٔ کتاب مقدس دارند، یعنی کتاب مقدسی که در گفتگوهایمان تحت اقتدار خطاناپذیر آن هستیم. ما برای شهاداتمان مدّعی خطاناپذیری شخصی نیستیم و سپاسگزار کمکهایی هستیم که به ما توانایی می‌بخشد این شهادت را دربارهٔ کلام خدا تقویت کنیم.

یک بیانیهٔ مختصر

1. خدا که خود حقیقت است و فقط حقیقت را اعلام می‌کند، کتاب مقدس را الهام بخشیده تا درنتیجهٔ آن، خودش را به بشرّیت گمشده از طریق عیسی مسیح به‌عنوان خالق و خداوند، نجات‌دهنده و داور آشکار کند. کُتب مقدس، شهادت خدا دربارهٔ خودش است.
2. کُتب مقدس، کلامِ خداست و توسط انسانهایی نوشته شده که به‌وسیلهٔ روح او آماده شده و تحت نظارت بودند، در همهٔ موضوعات مذکور، از اقتدار خطاناپذیر الهی برخوردارند: باید به همهٔ مسائل مورد تأییدش، به‌عنوان رهنمودهای خدا ایمان داشت؛ همهٔ درخواستهایش را به‌عنوان فرمان خدا اطاعت کرد؛ همهٔ وعده‌هایش را به‌عنوان عهد و پیمان خدا پذیرفت.
3. روح‌القدس، نویسندهٔ الهی کتاب مقدس، با شهادت درونی، آن را برای ما تصدیق کرده و ذهنمان را می‌گشاید تا مفهوم اش را درک کنیم.

4. کتاب مقدس، کاملاً و شفاهاً از طرف خداست و در همهٔ تعالیم اش مصون از خطا یا اشتباه است، اظهارات اش دربارهٔ اعمال خدا در آفرینش، وقایع تاریخ جهان و منشأ ادبی آن از سوی خدا، کمتر از شهادت اش دربارهٔ فیض نجات‌بخش خدا در زندگی اشخاص نیست.
5. اگر این خطاناپذیری کامل الهی، به‌نوعی محدود شود یا مورد بی‌توجهی قرار گیرد، یا با دیدگاه حقیقتی برخلاف دیدگاه کتاب مقدس مرتبط شود، اقتدار کتاب مقدس به‌طور گریزناپذیری معیوب می‌شود. این لغزشها زیان جدّی به اشخاص و کلیسا وارد می‌کنند.

اصول تأیید و انکار

اصل ۱

ما تأیید می‌کنیم که کتاب مقدس باید به‌عنوان کلام مقتدر خدا پذیرفته شود.

ما انکار می‌کنیم که کتاب مقدس، اقتدارش را از کلیسا، سنّت یا هر منبع انسانی دیگر دریافت می‌کند.

اصل ۲

ما تأیید می‌کنیم که کتاب مقدس معیار مکتوب برتر است که توسط آن، خدا وجدان را مقید می‌کند و اقتدار کلیسا تابع اقتدار کتاب مقدس است.

ما انکار می‌کنیم که اقتدار اعتقادنامه‌های کلیسا، شوراها یا اعلامیه‌ها، برتر یا برابر با اقتدار کتاب مقدس دارند.

اصل ۳

ما تأیید می‌کنیم که کلام مکتوب تماماً مکاشفه‌ای از طرف خداست.

ما انکار می‌کنیم که کتاب مقدس صرفاً شاهدی برای مکاشفه است یا فقط در تجربیات به مکاشفه تبدیل می‌شود، یا اعتبارش وابسته به پاسخ انسانهاست.

اصل ۴

ما تأیید می‌کنیم که خدایی که انسان را به‌صورت خود آفرید، از زبان به‌عنوان وسیله‌ای برای مکاشفه استفاده کرده است.

ما انکار می‌کنیم که زبان انسانی به‌خاطر مخلوق بودن ما بسیار محدود شده و به‌عنوان وسیله‌ای برای مکاشفهٔ الهی ناکافی است. بعلاوه، ما انکار می‌کنیم که فساد فرهنگ و زبان انسان به‌وسیلهٔ گناه، مانع از عمل خدا در الهام‌بخشی شده است.

اصل ۵

ما تأیید می‌کنیم که مکاشفهٔ خدا در کتاب مقدس به‌طور تدریجی بود.

ما انکار می‌کنیم که مکاشفهٔ بعدی که می‌تواند مکاشفهٔ قبلی را به تحقّق رساند، آن را اصلاح می‌کند یا با آن در تناقض است. بعلاوه، ما انکار می‌کنیم که مکاشفه‌ای اصولی بعد از تکمیل مکتوبات عهدجدید عطا شده است.

اصل ٦

ما تأیید می‌کنیم که کلّ کتاب مقدس و همهٔ بخشهای آن، حتی همهٔ کلمات اصلی آن، همگی به‌وسیلهٔ الهام الهی عطا شده است.

ما انکار می‌کنیم که الهام کتاب مقدس به‌درستی می‌تواند برای کلّ آن و بدون بخشهایی از آن، یا بعضی از بخشها و نه کلّ آن تأیید شود.

اصل ۷

ما تأیید می‌کنیم که الهام‌بخشی کاری بود که خدا به‌وسیلهٔ روح‌القدس، توسط نویسندگان انسانی، کلامش را به ما داد. اصل و منشأ کتاب مقدس، الهی است. شیوهٔ الهام‌بخشی الهی تا حدّ زیادی برای ما به‌عنوان یک راز می‌ماند.

ما انکار می‌کنیم که الهام می‌تواند تا حدّ بینش و بصیرت انسانی کاهش یابد یا از هر نوع سطح آگاهی فراتر رود.

اصل ۸

ما تأیید می‌کنیم که خدا در عمل الهام‌بخشی، شخصیت و سبکهای ادبی متمایز نویسندگانی را که برگزیده و آماده کرده بود، بکار برد.

ما انکار می‌کنیم که خدا کاری کرد که این نویسندگان کلمات منتخب او را بکار برند و شخصیت شان را زیر پا گذاشت.

اصل ۹

ما تأیید می‌کنیم که اگرچه الهام، علم مطلق عطا نمی‌کند، اما ضمانتی برای کلام حقیقی و معتبرِ همهٔ موضوعاتی است که نویسندگان کتاب مقدس را برانگیخت تا دربارهٔ آن صحبت کرده و بنویسند.

ما انکار می‌کنیم که محدودیت یا جایگاه سقوط کردهٔ این نویسندگان، ضرورتاً یا از جهات دیگر، تحریف یا کذب را در کلام خدا عرضه کرد.

اصل ۱۰

ما تأیید می‌کنیم که الهام به‌طور جدّی در متن اصلی و دست‌نوشتهٔ کتاب مقدس بکار رفته، که در مشیت الهی خدا می‌تواند از طریق دست‌نوشته‌های موجود با صحّت زیادی اثبات شود. بعلاوه، ما تأیید می‌کنیم که نسخه‌ها و ترجمه‌های کتاب مقدس تا زمانیکه با امانتداری متن اصلی را ارائه کنند، کلام خدا هستند.

ما انکار می‌کنیم که عناصر ضروری ایمان مسیحی تحت تأثیر عدم حضور دست‌نوشته‌هاست. بعلاوه، ما انکار می‌کنیم که این عدم حضور، اعلامیهٔ خطاناپذیری کتاب مقدس را بی‌اعتبار یا نامربوط می‌سازد.

اصل ۱۱

ما تأیید می‌کنیم که کتاب مقدس که با الهام الهی عطا شده، مصون از خطاست و بعید است که ما را گمراه کند. همهٔ موضوعات مذکور در آن، راست و قابل اعتماد است.

ما انکار می‌کنیم که ممکن است کتاب مقدس همزمان مصون از خطا و ادعاهایش خطاپذیر باشد. مصون از خطا بودن و خطاناپذیری را می‌توان متمایز ساخت، اما نمی‌توان از هم جدا کرد.

اصل ۱۲

ما تأیید می‌کنیم که کتاب مقدس کاملاً خطاناپذیر، عاری از هر دروغ، تقلّب یا فریب است.

ما انکار می‌کنیم که مصون از خطا بودن کتاب مقدس و خطاناپذیری، محدود به موضوعات روحانی، مذهبی یا فدیه است و ادعاهای مربوط به زمینهٔ تاریخی و علمی را در برنمی‌گیرد. بعلاوه، ما انکار می‌کنیم که فرضیه‌های علمی دربارهٔ تاریخ زمین می‌تواند به‌درستی برای واژگونی تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ آفرینش و سیل بکار رود.

اصل ۱۳

ما تأیید می‌کنیم که بکارگیری خطاناپذیری به‌عنوان اصطلاح الهیاتی در اشاره به حقانیت کامل کتاب مقدس، مناسب است.

ما انکار می‌کنیم که به‌درستی می‌توان کتاب مقدس را مطابق معیارهای حقیقت و خطا که نسبت به استعمال یا هدف آن بیگانه است، ارزیابی کرد. بعلاوه، انکار می‌کنیم که خطاناپذیری با پدیدهٔ فوق‌العادهٔ کتاب مقدس نفی می‌شود، پدیده‌هایی همچون عدم دقت تخصصی امروزی، غیرطبیعی بودنِ دستور زبان یا دیکتهٔ کلمات، توصیفات شهودی طبیعت، گزارش دروغها، استفاده از اغراق و اعداد گرد شده، تنظیم مطالب بر اساس موضوع، تنوّع در گزینش مطالب در گزارشهای مشابه یا استفاده از نقل قولهای آزاد.

اصل ۱۴

ما اتحاد و عدم تناقض درونی کتاب مقدس را تأیید می‌کنیم.

ما انکار می‌کنیم که خطاها و تناقضات ادعا شده که هنوز برطرف نشده، حقیقت ادعای کتاب مقدس را بی‌اعتبار می‌سازد.

اصل ۱۵

ما تأیید می‌کنیم که آموزهٔ خطاناپذیری بر پایهٔ تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ الهام است.

ما انکار می‌کنیم که تعلیم عیسی دربارهٔ کتاب مقدس می‌تواند با استناد به هر نوع محدودیت طبیعی انسانیت او یا تطابق او با انسانیت رد شود.

اصل ۱۶

ما تأیید می‌کنیم که آموزهٔ خطاناپذیری برای ایمان کلیسا در سراسر تاریخش یک امر اساسی و بنیادی بوده است.

ما انکار می‌کنیم که خطاناپذیری، آموزه‌ای است که توسط عُلمای پروتستان اختراع شده یا یک نظر واکنشی بدیهی در پاسخ به انتقاد منفی بزرگتر است.

اصل ۱۷

ما تأیید می‌کنیم که روح‌القدس شاهد کتاب مقدس است و ایمانداران را از حقانیت کلام مکتوب خدا مطمئن می‌سازد.

ما انکار می‌کنیم که این شهادت روح‌القدس، بدون کتاب مقدس یا برعلیه آن عمل می‌کند.

اصل ۱۸

ما تأیید می‌کنیم که متن کتاب مقدس باید با تفسیر دستور زبان-تاریخ تفسیر شود، قالبها و شیوه‌های ابدی آن در نظر گرفته شود و اینکه کتاب مقدس باید کتاب مقدس را تفسیر کنید.

ما مشروعیت هر برخوردی با متن یا جستجوی منابعی را که زیربنای آن است و به نسبی پنداشتن، غیرتاریخی دانستن، یا بی‌ارزش شمردن تعلیم یا رد ادعاهای آن دربارهٔ نویسندگان منجر می‌شود، انکار می‌کنیم.

اصل ۱۹

ما تأیید می‌کنیم که اعتراف به اقتدار، مصون از خطا بودن و خطاناپذیری کامل کتاب مقدس، برای درک صحیح کلّ ایمان مسیحی یک امر حیاتی است. بعلاوه، تأیید می‌کنیم که این اعتراف باید به شباهت بیشتر به مسیح منجر شود.

ما انکار می‌کنیم که این اعتراف برای نجات ضروری است. بعلاوه، انکار می‌کنیم که خطاناپذیری می‌تواند بدون عواقب وخیم برای اشخاص و کلیسا رد شود.

۱ من در اعتقادنامه‌های باستانی، از ترجمهٔ امروزی "روح‌القدس" به جای نام باستانی "روح مقدس" استفاده کرده‌ام.

2. من عبارت "او به جهنم نزول کرد" را ذکر نکرده‌ام، چون در نسخه‌های اولیهٔ اعتقادنامهٔ رسولان تصدیق نشده و همچنین به‌خاطر دشواریهای آموزه‌ای مربوطه، آن را ذکر نکرده‌ام (به مباحثات بیشتر در فصل ۱۵ مراجعه کنید).

3. عبارت "و پسر"، بعد از شورای قسطنطنیه در ۳۸۱ افزوده شد، اما معمولاً در متن اعتقادنامهٔ نیقیه ذکر شده، چنانکه امروزه توسط کلیساهای پروتستان و کاتولیک رومی بکار می‌رود. این عبارت در متن بکار رفته توسط کلیساهای ارتدوکس ذکر نشده است.

ضمیمهٔ ۲

فهرست واژه‌ها

اعداد داخل پرانتز، به فصل و بخش مربوط به مبحث این اصطلاح اشاره می‌کنند.

"الف"

اتحاد کلیسا: درجهٔ آزادی کلیسا از جدایی و تفرقه در بین مسیحیان حقیقی. (۲۶پ.۲)

احکام خدا: نقشه‌های ابدی خدا که پیش از آفرینش جهان مقرّر کرد که همهٔ این اتفاقات رخ دهند. (۵ج.۱۲.ب؛۶ج.۱)

اخلاقیات مسیحی: رشته‌هایی که به این سؤال پاسخ می‌دهند که در این شرایط، "امروزه خدا از ما می‌خواهد چه احساس و تفکری داشته باشیم و چه کار کنیم؟" (۱الف.۱)

اخلاقیات: به "اخلاقیات مسیحی" مراجعه کنید.

اراده: صفت خدا که با آن تصویب و مقرّر می‌کند که اعمال ضروری برای وجود و کار خود و همهٔ خلقت را حاصل کند. (۵ج.۱۲)

ارادهٔ آزاد: توانایی انجام انتخابهای ارادی که از تأثیرات واقعی برخوردارند (به هرحال، دیگران آن را به طرق دیگری تعریف می‌کنند، از جمله توانایی انجام انتخابهایی که از طرف خدا تعیین نشده است). (۸ ب.۹)

ارادهٔ مخفی: حکم مخفی خدا که با آن بر جهان حکومت کرده و همهٔ اتفاقات را مقرّر می‌کند. (۵ج.۱۲.ب)

ارادهٔ مکشوف: ارادهٔ اعلام شدهٔ خدا دربارهٔ چیزهایی که او را خشنود می‌کند یا دربارهٔ فرمان او به ما. ارادهٔ مکشوف خدا در کتاب مقدس یافت می‌شود. (۵ج.۱۲.ب)

از پیش‌برگزیدگی: گاهی اوقات به‌عنوان اصطلاح دیگری برای "برگزیدگی" بکار رفته است. اما در الهیات اصلاح‌یافته به‌طور کلّی، از پیش‌برگزیدگی اصطلاح گسترده‌تری است که نه‌تنها شامل برگزیدگی (ایمانداران) بلکه شامل مردودیت (غیرایمانداران) است. (۱۸)

استقلال: صفت خدا که برای هیچ چیز به ما یا بقیهٔ خلقت نیاز ندارد، اما ما و بقیهٔ خلقت می‌توانیم او را جلال دهیم و مایهٔ خوشی او شویم. (۴ج.۱)

اصلاح‌یافته: اصطلاح دیگری برای سنّت الهیاتی شناخته شده به‌عنوان کالوینیسم. (۸)

اطاعت فعال: اطاعت کامل مسیح از خدا در طول زندگی زمینی‌اش که عدالتی را حاصل کرد که خدا به کسانیکه به مسیح ایمان می‌آورند، نسبت می‌دهد. (۱۵پ.۱)

اطاعت منفعل یا غیرفعال: به رنجهای مسیح برای ما اشاره می‌کند که جزای گناهان مان را بر خود گرفت و درنتیجه برای گناهان ما مُرد. (۱۵پ.۲)

اطمینان از نجات: اطمینانی که بر اساس شواهد خاصی در زندگیمان می‌توانیم داشته باشیم، اینکه ما واقعاً تولد دوباره یافته و تا پایان عُمر به‌عنوان مسیحی پایداری خواهیم کرد. (۲۴ج)

اعتراف ایمان معتبر: بخش اصلی دیدگاه "تعمیدیها" دربارهٔ تعمید که معتقد است فقط کسانیکه شواهد منطقی ایمان به مسیح را ارائه کرده‌اند، باید تعمید یابند. (۲۷ب)

اعتقاد: در فرهنگ معاصر، این اصطلاح معمولاً به پذیرش حقیقت چیزی اشاره می‌کند، مانند حقایقی دربارهٔ مسیح، بدون عنصر ضروری اعتماد به مسیح به‌عنوان یک شخص. در عهدجدید، این اصطلاح غالباً شامل حس اعتماد یا اطمینان شخصی به مسیح است (یا در آیات دیگر، اعتماد به خدای پدر یا اطمینان به اوست) (به یوحنا ۱۶:۳؛ و همچنین "ایمان" مراجعه کنید). (۲۱الف.۳)

اعتماد: وجهی از ایمان یا اعتقاد کتاب مقدسی که نه‌تنها حقایقی را دربارهٔ عیسی می‌دانیم و موافقیم، بلکه شخصاً به او به‌عنوان یک شخص زنده اعتماد می‌کنیم. (۲۱الف.۳)

اقتدار کتاب مقدس: این ایده که همهٔ کلام کتاب مقدس، کلام خداست، چنانکه بی‌ایمانی یا نااطاعتی از هر کلام کتاب مقدس به معنای بی‌ایمانی یا نااطاعتی از خداست. (۲)

اقتدار مطلق: برترین اقتدار در زندگی شخص؛ اقتداری که نمی‌تواند با استناد به هر اقتدار برتری رد شود. (۲الف)

اکلِسیا: اصطلاح یونانی که در عهدجدید "کلیسا" ترجمه شده است. این کلمه به‌طور تحت‌اللفظی یعنی "جماعت" و در کتاب مقدس نشاندهندهٔ جماعت یا اجتماع قوم خداست. (۲٦الف.۱)

الهام: به این حقیقت اشاره می‌کند که کلام کتاب مقدس توسط خدا اعلام شده است. به‌خاطر ضعف این کلام در کاربرد روزانه، این متن ترجیح می‌دهد از اصطلاح "بازدم خدا" استفاده کند تا نشان دهد که کلام کتاب مقدس توسط خدا اعلام شده است. (۲الف.۱)

الهیات تاریخی: مطالعهٔ تاریخی نحوهٔ درک موضوعات الهیاتی گوناگون توسط مسیحیان دورانهای مختلف، از زمان عهدجدید. (۱الف.۱)

الهیات عهدجدید: مطالعهٔ تعلیم هریک از نویسندگان و بخشهای عهدجدید و جایگاه هر تعلیم در پیشرفت تاریخی عهدجدید. (۱الف.۱)

الهیات عهدعتیق: مطالعهٔ تعلیم تک تک نویسندگان و بخشهای عهدعتیق و جایگاه هر تعلیم در پیشرفت تاریخی عهدعتیق. (۱الف.۱)

الهیات فلسفی: مطالعهٔ موضوعات الهیاتی که در اصل، ابزارها و سبکهای استدلال فلسفی را بکار می‌برند و از اطلاعاتی استفاده می‌کنند که با مشاهدهٔ جهان می‌توان به آن اطلاعات دربارهٔ خدا دست یافت، اما نه با اطلاعاتی از کتاب مقدس. (۱الف.۱)

الهیات کتاب مقدسی: مطالعهٔ تعلیم هریک از نویسندگان و بخشهای کتاب مقدس و مکان هریک از تعالیم در تنظیم تاریخی کتاب مقدس (۱الف.۱)

الهیات نظام‌مند: مطالعاتی که به این سؤال پاسخ می‌دهند: در همهٔ موضوعات ارائه شده، "امروزه کلّ کتاب مقدس چه تعلیمی به ما می‌دهد؟" (۱الف)

امنیت ابدی: اصطلاح دیگری برای "تداوم ایمان مقدّسین". اما این اصطلاح می‌تواند به‌اشتباه به این معنا در نظر گرفته شود که همهٔ کسانیکه یکبار ایمانشان را اعتراف کردند، در نجاتشان از "امنیت ابدی" برخوردارند، ولی شاید واقعاً ایمان نیاورده‌اند. (۲۴ج.۳)

انتخابهای ارادی: انتخابهایی که بر اساس خواسته‌های ما و بدون آگاهی اراده‌مان از موانع است. (۸ ب.۹)

انتخابهای آزاد: انتخابهایی که بر اساس ارادهٔ آزاد ماست (مراجعه کنید به "ارادهٔ آزاد").

انحراف: اصطلاح دیگری برای "فساد ارثی". (۱۳پ.۲)

ایمان آوردن: پاسخ ارادی ما به دعوت انجیل که صادقانه از گناهان توبه کرده و برای نجات به مسیح اعتماد می‌کنیم. (۲۱)

ایمان نجات‌بخش: اعتماد به عیسی مسیح به‌عنوان یک شخص زنده، برای بخشش گناهان و حیات ابدی با خدا. (۲۱الف.۳)

ایمان و عمل: کسانیکه خطاناپذیری کتاب مقدس را انکار می‌کنند، ادعا می‌کنند که تنها هدف کتاب مقدس این است که دربارهٔ این دو موضوع با ما صحبت کند. (۲ج.۲.الف)

ایمان: اعتماد یا وابستگی به خدا بر اساس این حقیقت که ما کلام اش را می‌پذیریم و به حرفهایش ایمان می‌آوریم (همچنین مراجعه کنید به "ایمان نجات‌بخش"). (۹پ.۲؛ ۲۱الف.۳)

آپولیناریانیسم: بدعت قرن چهارم که معتقد بود مسیح یک بدن انسانی داشت، اما ذهن یا روح انسانی نداشت و ذهن و روح مسیح از ماهیت الهی پسر خدا برخوردار بود. (۱۴پ.۱.الف)

آخرت‌شناسی: مطالعهٔ "چیزهای آخر" یا وقایع آینده (برگرفته از یونانی eschatos، "آخر"). (۳۱)

آخرت‌شناسی شخصی: مطالعهٔ وقایع آینده که برای تک تک اشخاص اتفاق خواهد افتاد، از جمله مرگ، شرایط بینابینی و جلال یافتن. (۳۱)

آخرت‌شناسی عام: مطالعهٔ وقایع آینده که بر کلّ جهان تأثیر خواهد گذاشت، از جمله بازگشت ثانوی مسیح، دورهٔ هزار ساله و داوری نهایی. (۳۱)

آرمین‌گرایی: یک سنّت الهیاتی که در پی حفظ انتخاب آزاد انسانها و انکار کنترل مشیّت الهی خدا در جزئیات همهٔ وقایع است. (۸چ)

آریانیسم: آموزهٔ اشتباهی که الوهیت کامل عیسی مسیح و روح‌القدس را انکار می‌کند. (٦پ.۲)

آزادی: صفت خدا که هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد. (۵ج.۱۲.ب)

آسمان: مکانی که خدا به کاملترین شکل حضورش را برای برکت دادن آشکار می‌سازد. خدا در آسمان به کاملترین شکل جلال اش را آشکار می‌کند و در آنجا فرشتگان، دیگر موجودات آسمانی و مقدّسین نجات یافته، همگی او را پرستش می‌کنند. (۳۴الف.۱)

آسمانهای جدید و زمین جدید: توصیف آفرینش کاملاً احیا شده که ایمانداران بعد از داوری نهایی در آن ساکن خواهند شد. (۳۴الف)

آفرینش: این آموزه که خدا کلّ جهان را از هیچ آفرید؛ در ابتدا بسیار عالی بود؛ و آن را برای جلال خود آفرید. (۷)

آگاهی قطعی: دانشی که بر پایهٔ چیزی فراتر از شکّ یا سؤال است. چون فقط خدا از همهٔ حقایق جهان آگاه است و هرگز دروغ نمی‌گوید، تنها آگاهی قطعی که می‌توانیم در عصر حاضر داشته باشیم، در کلام خدا در کتاب مقدس یافت می‌شود. (۳ب.۳)

آلودگی اولیه: اصطلاح دیگری برای ماهیت گناه‌آلود ارثی ما (مراجعه کنید به "فساد ارثی"). (۱۳پ.۲)

آموزه: آنچه امروزه کلّ کتاب مقدس دربارهٔ بعضی از موضوعات خاص به ما می‌آموزد. (۱الف.۴)

آموزهٔ بزرگ: آموزه‌ای که بر تفکرمان از آموزه‌های دیگر یا نحوهٔ زندگی مسیحی مان تأثیر مهمی می‌گذارد. (۱الف.۵)

آموزهٔ کوچک: آموزه‌ای که بر تفکرمان از آموزه‌های دیگر و نحوهٔ زندگی مسیحی مان تأثیر کمی می‌گذارد. (۱الف.۵)

آیین عشاء ربّانی: اصطلاح دیگری برای شام خداوند (برگرفته از یونانی: eucharistia، "شکرگزاری"). (۲۸پ.۱)

آیین وحدت وجود: این ایده که کلّ جهان خداست یا بخشی از خداست. (۷ب)

"ب"

بازدم خدا: ترجمهٔ کلمهٔ یونانی *theopneustos* (گاهی اوقات به‌عنوان "با الهام خدا" ترجمه شده) که کتاب مقدس (دوم تیموتاوس ۱۶:۳) به‌طور استعاری برای توصیف کلام کتاب مقدس به‌عنوان کلامی که توسط خدا اعلام شده، بکار می‌برد. (۲ الف.۱)

بازگشت ثانوی مسیح: بازگشت ناگهانی، شخصی، قابل رؤیت، جسمانی مسیح از آسمان به زمین. (۳۲)

بدن مسیح: استعارهٔ کتاب مقدس برای کلیسا. این تصویر برای دو استعارهٔ متفاوت در عهدجدید بکار رفته، یکی در تأکید بر وابستگی اعضای بدن به یکدیگر و دیگری در تأکید بر اینکه مسیح سَر کلیساست. (۲۶الف.۴)

بدون تشخیصِ بدن: عبارتی که در اول قرنتیان ۲۹:۱۱ برای سوءاستفادهٔ قرنتیان از شام خداوند بکار رفته است. آنها در شام خداوند با عمل خودخوانه و بی‌ملاحظه‌شان نسبت به یکدیگر، اتحاد و وابستگی افراد کلیسا را که بدن مسیح است، درک نمی‌کردند. (۲۸ج)

برابری در انسانیّت: این ایده که زنان و مردان، هر دو به صورت خدا آفریده شده‌اند، بنابراین به یک اندازه برای خدا مهم هستند و به یک اندازه برای او ارزشمند هستند. (۱۲ب)

برابر در وجود: عبارتی که اعضای تثلیث را از ازل، در وجود یا هستی، برابر توصیف می‌کند. (٦ج.۲)

برزخ: در آموزهٔ کاتولیک رومی، جاییکه جان ایمانداران به آنجا می‌رود تا بیشتر از گناه پاک شود تا برای ورود به آسمان آماده شوند. (۲۵پ.۱.الف)

برکات موّقت: تأثیرات روح‌القدس و کلیسا که باعث می‌شود غیرایمانداران مانند ایمانداران واقعی به نظر برسند، درحالیکه در واقع ایماندار واقعی نیستند. (۲۴پ)

برگزیدگی: عمل خدا قبل از آفرینش که بعضیها را انتخاب کرد تا نجات یابند، نه بر اساس شایستگی که از قبل در آنها می‌دید، بلکه فقط به‌خاطر میل و خواستهٔ حاکم و نیکوی خود. (۱۸)

بشارت: اعلام انجیل به غیرایمانداران (برگرفته از یونانی: *Euangelizo*، "اعلام خبر خوش"). (۱۹)

به نام عیسی: به دعایی اشاره می‌کند که با اقتدار عیسی انجام می‌شود و با شخصیت او سازگار است. (۹ب.۳)

بی‌عیب و نقص: کمال اخلاقی در نظر خدا، ویژگی کسانیکه کاملاً از کلام خدا پیروی می‌کنند (مزامیر ۱:۱۱۹). (۳ پ)

بی‌گناهی کامل: جایگاهی که کاملاً عاری از گناه باشید. بعضیها به اشتباه معتقد اند که چنین جایگاهی در زندگی کنونی امکانپذیر است (همچنین مراجعه کنید به "کمال‌گرایی"). (۲۳ب.۴)

بیکران: وقتی برای خدا بکار می‌رود، به این حقیقت اشاره می‌کند که او تحت محدودیتهای انسانی یا به‌طور کلّی تحت محدودیتهای آفرینش نیست. (۴ج.۲.ج).

بیکرانی در رابطه با زمان: اصطلاح دیگری برای جاودانگی خدا. (۴ج.۳)

بیکرانی در رابطه با فضا: اصطلاح دیگری برای حضور مطلق خدا. (۴ج.۴)

"پ"

پاسبانان: نام دیگری برای فرشتگان (دانیال ۴:۱۳، ۱۷، ۲۳). (۱۰الف.۲)

پسر انسان: اصطلاحی که اکثر اوقات، عیسی برای اشاره به خودش بکار برد که از پیشینهٔ عهدعتیق برخوردار بود، مخصوصاً در انسان آسمانی در رویای دانیال ۷:۱۳ که حکمرانی جاودانی بر جهان به او سپرده شد. (۱۴ب.۱.پ)

پسر خدا: لقبی که غالباً برای عیسی بکار رفته تا او را به‌عنوان پسر آسمانی و جاودانی که در ذات با خدا برابر است، در نظر گیرد. (۱۴ب.۱.پ)

پِلاگیوس: یک راهب قرن پنجم که تعلیم داد هر کسی قادر است از فرامین خدا اطاعت کند و خودش، اولین و مهمترین قدمها را به سوی نجات بردارد. (۱۳ج.۲)

پنطیکاستی: هر فرقه یا گروهی که مبدأ تاریخی خود را به بیداری پنطیکاستی که در ایالات متحدهٔ آمریکا در ۱۹۰۱ آغاز شد، نسبت می‌دهد و به این نظریات آموزه‌ای معتقد است (۱) تعمید روح‌القدس، معمولاً رویدادی است که بعد از ایمان آوردن رخ می‌دهد، (۲) تعمید روح‌القدس با نشانهٔ صحبت به زبانها آشکار می‌شود و (۳) همهٔ عطایای روحانی مذکور در عهدجدید باید در زمان حال طلبیده شده و بکار رود. (۲۹)

پیش‌فرض: فرضیه‌ای که نقطهٔ آغاز هر مطالعه را شکل می‌دهد. (۱ب)

پیش‌هزاره‌گرایی پس از مصیبت شدید: اصطلاح دیگری برای پیش‌هزاره‌گرایی تاریخی (یا "پیش‌هزاره‌گرایی کلاسیک"). این نظریه، با ایدهٔ بازگشت مسیح پس از مصیبت شدید، متفاوت از دیدگاههای دیگر پیش‌هزاره‌گرایی است. (۳۲)

پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید: این دیدگاه که مسیح پیش از مصیبت شدید به‌طور مخفیانه بازمی‌گردد تا ایمانداران را به نزد خود فراخواند و بعد دوباره بعد از مصیبت شدید بازمی‌گردد تا هزار سال بر زمین سلطنت کند. (۳۲پ.۲)

پیش‌هزاره‌گرایی تاریخی: این دیدگاه که مسیح بعد از دوران مصیبت شدید به زمین بازخواهد گشت و یک سلطنت هزار ساله برپا خواهد کرد. در این زمان، ایمانداران که مُرده‌اند، از مردگان برمی‌خیزند و ایمانداران که زنده‌اند، بدنهای قیام کردهٔ جلال یافته دریافت خواهند کرد و هر دو با مسیح به مدت هزار سال در زمین سلطنت خواهند کرد. (۳۲پ.۱؛ ۳۲چ)

پیش‌هزاره‌گرایی دوران‌گرا: اصطلاح دیگری برای "پیش‌هزاره‌گرایی پیش از مصیبت شدید". اصطلاح *دوران‌گرا* بکار رفته، چون اکثر طرفداران این دیدگاه، خواهان این هستند که تمایز واضحی بین کلیسا و اسرائیل قائل شوند، کسانیکه خدا با ترتیبات متفاوت یا به صورت "دوران‌گرا" با آنها برخورد می‌کند. (۳۲ پ.۲).

پیش‌هزاره‌گرایی: شامل دیدگاههای متنوّعی که به‌طور مشترک معتقد اند مسیح پیش از دورهٔ هزار ساله به زمین بازخواهد گشت. (۳۲پ)

پیشدانی: مربوط به آموزهٔ برگزیدگی است، شناخت شخصی و ارتباطی که خدا پیش از آفرینش بعضیها را در رابطهٔ نجات‌بخش با خودش در نظر گرفت. این باید متمایز از آگاهی محض از حقایق دربارهٔ یک شخص باشد. (۱۸پ.۲.الف)

"ت"

تابع‌گرایی: تعلیم ارتدادآمیزی که پسر در وجودش، از خدای پدر کمتر یا "تابع" بود. آن را "تابعیت وجود" نیز می‌نامند، اما متفاوت از تابعیت اقتصادی است که دیدگاه تاریخی کلیسا بود. (٦پ.۲)

تابعیت اقتصادی: این تعلیم که بعضی از اعضای تثلیث، نقشها یا عملکردهایی دارند که تحت اقتدار اعضای دیگر است؛ مخصوصاً اینکه پسر از ازل تحت فرمان پدر بود و روح‌القدس از ازل تحت فرمان پدر و پسر بود. (برای متمایز ساختن آن از تابعیت وجود خدا یا تابع‌گرایی بود، یک تعلیم اشتباه که کلیسا رد کرده است). (٦ج.٢)

تأثرناپذیری: آموزه‌ای که غالباً بر اساس سوءتفاهم از اعمال ۱۵:۱۴ است که خدا شور و شوق یا احساس ندارد. در عوض، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا احساسات و عواطف دارد، اما شور و شوق یا احساسات گناه‌آلود ندارد. (۴ج.۲.پ)

تبدل جوهر: این تعلیم کاتولیک رومی که نان و شراب در شام خداوند (غالباً به‌عنوان آیین عشاء ربّانی به آن اشاره می‌شود)، در واقع به بدن و خون مسیح تبدیل می‌شود. (۲۸پ.۱)

تثلیث: این آموزه که خدا از ازل در سه شخصیت، پدر، پسر و روح‌القدس بود و هر شخصیت کاملاً خداست و یک خدا وجود دارد. (٦)

تجسم: عمل خدای پسر که به‌وسیلهٔ آن ماهیت انسانی را بر خود گرفت. (۱۴ب)

تجلّی خدا: "ظهور خدا" که در آن شکل مرئی به خود می‌گیرد تا خود را به انسانها نشان دهد. (۱۵الف.۲)

تحریف نقشها: این ایده که خدا در مجازات آدم و حوا بعد از گناهشان، نقشها و عملکردهای جدیدی را معرفی نکرد، بلکه فقط درد و تحریف عملکردهای قبلی را معرفی کرد. (۱۲پ.۲.خ)

تداوم ایمان مقدّسین: این آموزه که همهٔ کسانیکه حقیقتاً تولد دوباره یافته‌اند، با قدرت خدا حفظ شده و به‌عنوان مسیحی تا آخر عُمر پایدار خواهند بود و فقط کسانیکه تا آخر پایداری کنند، واقعاً تولد دوباره یافته‌اند. (۲۴)

ترتیب نجات: فهرست وقایعی که خدا نجات را برای ما حاصل می‌کند و به ترتیب خاصی که در زندگی مان رخ می‌دهد، تنظیم شده است. (۱۸)

تشخیص ارواح: اصطلاح دیگری برای متمایز ساختن ارواح. (۲۹الف.۳)

تعریف کلسدانیان: بیانیه‌ای که توسط شورای کلسدان در ۴۵۱ میلادی تهیه شده و توسط اکثر شاخه‌های مسیحیت به‌عنوان تعریف درست تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ شخص مسیح در نظر گرفته می‌شود. (۱۴پ.۲؛ ضمیمه)

تعلیم: در عهدجدید، توانایی توضیح کتاب مقدس و بکارگیری آن در زندگی انسانها. (۳۰ب)

تعمید ایمانداران: دیدگاهی که تعمید به‌درستی فقط برای کسانی اجرا می‌شود که اعتراف ایمان معتبر به عیسی مسیح را ارائه می‌کنند. (۲۷ ب)

تعمید نوزاد: مراجعه کنید به "*paedobaptism*".

تغییرناپذیری: اصطلاح دیگری برای غیر قابل تغییر بودن خدا. (۴ج.۲)

تغییرناپذیری: این آموزه که خدا در وجود، کمال، اهداف و وعده‌هایش تغییرناپذیر است، با این حال خدا احساس دارد و با احساس عمل می‌کند و در پاسخ به شرایط متفاوت، احساس و عمل متفاوتی دارد. (۴ج.۲)

تفاوت در نقش: این ایده که خدا در خانواده و کلیسا، به مردان و زنان عملکردهای اولیهٔ متفاوتی داده است. (۱۲پ)

تفسیر زبانها: عطیهٔ روح‌القدس که به‌وسیلهٔ آن مفهوم کلّی چیزی که به زبانها اعلام شده به کلیسا گزارش می‌شود. (۳۰ج.۲.چ)

تقدیس: عمل تدریجی خدا و انسان که ما را بیشتر و بیشتر از گناه آزاد ساخته و در زندگی واقعی مانند مسیح می‌سازد. (۲۳)

تقصیر ارثی: این ایده که خدا همهٔ انسانها را به‌خاطر گناه آدم، گناهکار می‌داند (غالباً به‌عنوان "تقصیر اولیه" به آن اشاره می‌شود). (۱۳پ.۱)

تقصیر اولیه: اصطلاح دیگری برای "تقصیر ارثی". (۱۳پ.۱)

تکامل بزرگ: "نظریهٔ کلّی تکامل" یا این دیدگاه که اجسام بیجان، اولین مواد زنده را به وجود آوردند، که بعداً تکثیر شد و تنوع یافت تا همهٔ چیزهای زنده‌ای را که اکنون وجود دارند یا در گذشته وجود داشتند، تولید کند. (۷چ.۲.پ.[۱])

تکامل داروینی: نظریهٔ کلّی تکامل (همچنین مراجعه کنید به "تکامل بزرگ") که به نام چارلز داروین، طبیعت‌گرای بریتانیایی نامگذاری شد، کسیکه این نظریه را در سال ۱۸۵۹، *در اصل و منشأ گونه‌ها به‌وسیلهٔ گزینش طبیعی* شرح داد. (۷چ.۲.پ.۱)

تکامل کوچک: این دیدگاه که پیشرفتهای کوچکی در هریک از گونه‌ها رخ می‌دهد، بدون اینکه گونه‌های جدید به وجود آورند. (۷چ.۲.پ.[۱])

تکامل‌گرایی خداباورانه: این نظریه که خدا از فرایند تکامل استفاده کرد تا تمامی اَشکال حیات را بر زمین آورد. (۷چ.۲.ب)

تمییز ارواح: توانایی خاص در تشخیص تأثیر روح‌القدس یا ارواح شیطانی در یک شخص. (۲۹الف.۳)

تناقض: مجموعه‌ای از دو بیانیه که یکی منکر دیگری است. (۱ج. ۳)

توبه: غم و اندوه قلبی نسبت به گناه، تکذیب آن و تعهّد خالصانه برای رها کردن آن و اطاعت از مسیح. (۲۱ب)

توقف‌گرایی: کسی که فکر می‌کند بعضی از عطایای روحانی معجزه‌آسا (از جمله: شفا، نبوّت، زبانها و تفسیر زبانها) با مرگ رسولان و تکمیل کتاب مقدس متوقف شد. (۲۹ب)

تولد از آب: عبارتی که عیسی در یوحنا ۵:۳ بکار برد که به طهارت روحانی از گناه اشاره می‌کند و با عمل تولد تازهٔ خدا همراه است (مقایسه کنید با حزقیال ۳۶:۲۵-۲۶). (۲۰ پ)

تولد از باکره: این تعلیم کتاب مقدس که عیسی با عمل معجزه‌آسای روح‌القدس و بدون پدر انسانی در رَحِم مادرش مریم قرار گرفت. (۱۴الف.۱)

تولد از روح: اصطلاح دیگری برای تولد تازه که نشاندهندهٔ نقش خاص روح‌القدس در گذاشتن حیات روحانی جدید در ماست. (۲۰پ)

تولد تازه: عمل سرّی خدا که حیات روحانی جدیدی را در ما می‌گذارد؛ گاهی اوقات "تولد دوباره یافتن" نامیده می‌شود. (۲۰)

تولد دوباره: اصطلاح کتاب مقدسی (یوحنا ۳:۳-۸) به عمل تولد تازهٔ خدا اشاره می‌کند که توسط آن حیات روحانی جدیدی را در ما می‌گذارد. (۲۰الف)

"ج"

جان خفته: این آموزهٔ اشتباه که ایمانداران بعد از مرگ به جایگاه ناآگاهی می‌روند و وقتی مسیح بازمی‌گردد و آنها را برای حیات ابدی برمی‌خیزاند، آگاهی شان را بازمی‌یابند. (۲۵پ.۱.ب)

جان: بخش غیرمادی انسان؛ به‌طور تبادل‌پذیر با "روح" بکار می‌رود. (۱۱ج.۱)

جاودانگی: وقتی در مورد خدا بکار می‌رود، آموزه‌ای که خدا در وجودش هیچ آغاز، پایان یا لحظات متوالی ندارد و همهٔ زمانها را با وضوح یکسان می‌بیند، با این حال وقایع را در زمان دیده و در زمان عمل می‌کند. (۴ج.۳)

جبرگرایی: این ایده که اعمال، وقایع و تصمیمات، نتایج اجتناب‌ناپذیر بعضی از شرایط یا تصمیمات پیش از آنهاست که مستقل از ارادهٔ انسان است. (۱۸پ.۲.ج)

جسم روحانی: جسمی که در رستاخیز آینده‌مان دریافت خواهیم کرد، جسمی که "غیرمادی" نخواهد بود، بلکه نسبت به هدایت روح‌القدس، مناسب و پاسخگو خواهد بود. (۱۶الف.۲)

جلال یافتن: قدم نهایی در کاربرد فدیه. این در زمان بازگشت مسیح اتفاق خواهد افتاد و زمانیکه او جسم مُردهٔ همهٔ ایمانداران از تمامی دورانها را از مردگان برمی‌خیزاند و به جانشان پیوند می‌دهد

و جسم همهٔ ایمانداران زنده را تبدیل می‌کند و به این طریق، همزمان بـه همـهٔ ایمانـداران، بـدنهای قیام کردهٔ کاملی را مانند بدن خود عطا می‌کند. (۲۵ج)

جُلوس: "نشستن" مسیح بر دست راست خدا بعد از صعودش که نشان می‌دهد عمل فدیهٔ او کامـل شد و او بر جهان اقتدار یافت. (۱٦ب.۳)

جماعت عهـدی: اجـتماع قـوم خـدا. طرفـداران پروتسـتانی تعمیـد نـوزاد، تعمیـد را نشـانهٔ ورود بـه "جماعت عهدی" قوم خدا می‌دانند. (۲۷ ب.۴)

جهش تصادفی: بر اساس نظریهٔ تکامل، مکانیسم کاملاً تصادفی که وقتی سلولها تکثیر می‌شـوند، تفاوتهایی ایجاد می‌شود، با این نتیجه که همهٔ گونه‌های حیات، از ساده‌ترین گونه، بدون هدایت یـا طرح هوشمندانه شکل گرفته‌اند. (۷چ.۲.ب)

جهنم: مکان مجازات آگاهانهٔ ابدی برای شریران. (۳۳خ)

"چ"

چرخهٔ باطل استدلال: استدلال برای اثبات نتیجه‌گیری خود، با استناد به ادعـایی کـه بـه حقیقـت این نتیجه‌گیری وابسته است. (۲الف.۵)

"ح"

حاضر در همه جا: وجود داشتن یا باقی ماندن؛ در الهیات برای صحبت دربارهٔ دخیل بودنِ خدا در آفرینش بکار رفته است. (۷ب)

حاکمیت: اِعمال قدرت خدا بر خلقت اش. (۵ج.۱۳)

حسّ درونی نسبت به خدا: یک آگاهی غریـزی از وجـود خـدا کـه همـهٔ انسـانها از آن برخوردارنـد. (۴الف)

حضور روحانی: عبارتی که دیدگاه اصلاح‌یافتهٔ شام خداوند را توصیف می‌کند، که مسیح را از لحاظ روحانی و به‌طور خاص در هنگام شرکت در نان و شراب حاضر می‌داند. (۲۸پ.۳)

حضور مطلق: این صفت خدا که اندازه یا ابعاد فضایی ندارد و با همهٔ وجودش در هر جایی از فضا حاضر است، با این حال خدا در مکانهای متفاوت به‌طور متفاوت عمل می‌کند. (۴ج.۴)

حضور نمادین: این دیدگاه رایج پروتستان که نان و شراب در شام خداوند، نمادی از بدن و خون مسیح است، به جای اینکه تبدیل شود یا به‌نوعی حاوی بدن و خون مسیح باشد. (۲۸پ.۳).

حفظ و نگهداری: جنبه‌ای از مشیّت الهی خدا که وجود همهٔ مخلوقات را حفظ کرده و از خصوصیاتی که با آنها آفریده شده‌اند، نگهداری می‌کند. (۸ الف)

حکمت: صفت خدا که با آن همیشه بهترین اهداف و طریقها برای دستیابی به این اهداف را انتخاب می‌کند. (۵ ب.۴)

حکومت: یک جنبه از مشیّت الهی خدا که نشان می‌دهد او برای همهٔ کارهایش در جهان هدفی دارد و با مشیّت الهی حکومت می‌کند یا همه چیز را در جهت تحقق اهداف اش هدایت می‌کند. (۸ پ)

"خ"

خدا: در عهدجدید، ترجمهٔ کلمهٔ یونانی *theos* است که معمولاً و نه همیشه برای اشاره به خدای پدر بکار رفته است. (۱۴ب.۱.الف)

خداباوری عقلانی: این دیدگاه که خدا جهان را آفریده، اما اکنون مستقیماً در آن دخالت نمی‌کند. (۷ب)

خداوند: در عهدجدید، ترجمهٔ کلمهٔ یونانی *kyrios* است که معمولاً و نه همیشه برای اشاره به مسیح بکار رفته است. در ترجمهٔ یونانی عهدعتیق، این کلمه برای ترجمهٔ کلمهٔ عبری *yhwh* بکار رفته، نام شخصی خدای قادر مطلق. (۱۴ب.۱.ب)

خشم: صفت خدا که با آن شدیداً از همهٔ گناهان متنفر است. (۵پ.۱۱)

خطاناپذیری: این ایده که کتاب مقدس در دست‌نوشته‌های اصلی، چیزی را که برخلاف واقعیت باشد، تأیید نمی‌کند. (۲ج.۱)

خلوص کلیسا: درجهٔ آزادی کلیسا از آموزه و عمل خطا، و درجهٔ تطابق آن با ارادهٔ مکشوف خدا برای کلیسا. (۲۶پ.۱)

"د"

دانش: این صفت خدا که او کاملاً خودش را می‌شناسد و همهٔ چیزهای واقعی و ممکن را در یک عمل ساده و جاودانه می‌شناسد. (۵ ب.۳)

داوری نهایی: آخرین و اساسی‌ترین اعلامیهٔ عیسی مسیح دربارهٔ سرنوشت ابدی همهٔ انسانها که بعد از دورهٔ هزار ساله و شورشی که در پایان آن اتفاق خواهد افتاد، رخ می‌دهد. (۳۳الف)

داوری: به "داوری نهایی" مراجعه کنید.

در جلال برخاست: عبارتی که بدنهای قیام کردهٔ ما را در آینده توصیف می‌کند، که زیبایی و درخششی را نشان خواهد داد که شایستهٔ جایگاه متعال و فرمانروایی بر خلقتی خواهد بود که خدا به ما خواهد بخشید، شبیه بدن جلال یافتهٔ مسیح خواهد بود. (۱۶الف.۴.پ؛ ۲۵ج.۲)

در قدرت برخاست: عبارتی که بدنهای قیام کردهٔ ما را در آینده توصیف می‌کند، که قدرت و قوّت کاملی را نشان خواهد داد که خدا در هنگام آفرینش انسان برای جسم ما در نظر داشت. (۱۶الف.۲؛ ۲۵ج.۲)

در، با و تحتِ عنوان: عبارتی که دیدگاه لوتریها دربارهٔ شام خداوند را توصیف می‌کند که معتقد اند این نان واقعاً به بدن جسمانی مسیح تبدیل نمی‌شود، بلکه بدن جسمانی مسیح "در، با، و تحتِ عنوان" نان در شام خداوند حاضر است. (۲۸پ.۲)

دعا: ارتباط شخصی ما با خدا. (۹)

دعوت انجیل: دعوت کلّی انجیل از همهٔ انسانها که از طریق اعلامیهٔ انجیل توسط انسانها انجام می‌شود. به‌عنوان "دعوت بیرونی" نیز به آن اشاره شده است. (۱۹الف)

دعوت بیرونی: دعوت کلّی انجیل از همهٔ انسانها که به‌وسیلهٔ اعلامیهٔ انسانی انجیل ارائه می‌شود. همچنین به‌عنوان "دعوت عام" یا "دعوت انجیل" به آن اشاره شده و مردم می‌توانند این دعوت را رد کنند. (۱۹الف)

دعوت تأثیرگذار: عمل خدای پدر که از طریق اعلامیهٔ انسانی انجیل صحبت می‌کند و به‌وسیلهٔ آن مردم را طوری به طرف خود فرامی‌خواند که آنها با ایمان نجات‌بخش پاسخ می‌دهند. (۱۹الف)

دعوت درونی: اصطلاح دیگری برای "دعوت تأثیرگذار". (۱۹الف)

دفاعیات: رشته‌ای که در پی فراهم کردن دفاعیه‌ای برای حقانیت ایمان مسیحی است تا غیرایمانداران را قانع کند. (۱الف.۱)

دوران‌گرایی: یک نظام الهیاتی که در قرن نوزدهم با مطالب جی.اِن. داربی (۱۸۰۰–۱۸۸۲) آغاز شد. در بین آموزه‌های کلی این نظام، فرق بین اسرائیل و کلیسا به‌عنوان دو گروه در نقشهٔ کلّی خدا، ربوده شدن کلیسا پیش از مصیبت شدید، تحقق واقعی نبوتهای عهدعتیق دربارهٔ اسرائیل در آینده و تقسیم تاریخ کتاب مقدس به هفت دوره یا "دوران‌گرا" به طریقهای خدا در ارتباط با قوم اش موجود است. (۳۲ پ.۲)

دورۀ هزار ساله: یک دورۀ هزار ساله (در مکاشفه ۲۰:۴-۵ ذکر شده)، وقتی مسیح به صورت جسمانی حاضر شده و در آرامش و عدالت کامل بر زمین سلطنت خواهد کرد (برگرفته از لاتین *millennium*،"هزار سال"). (۳۲)

دوسِتیسم: این تعلیم ارتدادآمیز که عیسی واقعاً انسان نبود، بلکه فقط به نظر می‌رسید که انسان است (برگرفته از فعل یونانی *dekeo*، "به نظر رسیدن، اینطور پدیدار شدن"). (۱۴الف.۵)

دوگانگی: این ایده که خدا و دنیای مادی (یا بعضی از نیروهای شریر)، به‌عنوان دو نیروی غایی جهان، از ازل در کنار هم بودند. (۷ب؛ همچنین مراجعه کنید به ۱۳ب)

دو بُن‌باوری: این دیدگاه که انسان از دو بخش تشکیل شده- جسم و جان/ روح. (۱۱ج.۱)

دیکته کردن: این ایده که خدا صریحاً هر کلمۀ کتاب مقدس را به نویسندگان انسانی اعلام کرد. (۱۲الف.٦)

دیوزدگی: یک عبارت گمراه‌کننده که در بعضی از ترجمه‌های انگلیسی کتاب مقدس یافت می‌شود و ظاهراً پیشنهاد می‌کند که ارادۀ شخص کاملاً تحت تسلّط یک دیو است. اصطلاح یونانی *daimonizomai* بهتر است "تحت تأثیر دیو" ترجمه شود که می‌تواند از تأثیر ملایم به تأثیر شدید یا حمله وسعت یابد. (۱۰ح.۳)

دیوزده: تحت تأثیر دیو بودن (یونانی: *daimonizomai*)؛ این اصطلاح در عهدجدید غالباً موارد شدیدتر تأثیر دیوها را نشان می‌دهد. (۱۰ح.۳)

دیوها: فرشتگان شریری که برعلیه خدا گناه کرده و اکنون دائماً در دنیا بدی می‌کنند. (۱۰ج)

"ر"

راستی: این آموزه که خدا، خدای حقیقی است و تمامی دانش و کلام او، حقیقی و معیار نهایی حقیقت است. (۵ب.۵)

ربوده شدن پس از مصیبت شدید: ربوده شدنِ ایمانداران بعد از مصیبت شدید تا با مسیح در هوا ملاقات کنند، دقیقاً چند لحظه قبل از اینکه مسیح با آنها به زمین بازگردد تا در سلطنت هزار ساله سلطنت کنند، رخ می‌دهد (یا از دیدگاه معتقدین به ناهزاره‌گرایی در جایگاه ابدی اتفاق می‌افتد). (۳۲چ)

ربوده شدن پیش از مصیبت شدید: ربوده شدن ایمانداران به آسمان، وقتی (بر اساس این دیدگاه) مسیح مخفیانه پیش از مصیبت شدید بازمی‌گردد. (۳۲چ)

ربوده شدن: بالا بردن یا قاپیدن (برگرفته از لاتین: *rapio*، "در ربودن، قاپیدن، با خود بردن") ایمانداران که وقتی مسیح به زمین بازمی‌گردد، با او باشند. (۳۲چ)

رحمت: نیکویی خدا نسبت به کسانیکه در مصیبت و پریشانی هستند. (۵ پ.٦)

رستاخیز: برخاستن از مردگان در یک حیات جدید که در معرض بیماری، پیری، زوال یا مرگ نیست. (١٦الف.٢)

رسول: یک مقام تصدیق شده در کلیسای اولیه. رسولان عهدجدید، همتای انبیای عهدعتیق بودند و اقتدار داشتند که کلام کتاب مقدس را بنویسند. (۳۰الف.۱)

روح‌القدس: یکی از سه شخصیت تثلیث که کارش آشکار کردن حضور فعال خدا در جهان است، مخصوصاً در کلیسا. (۱۷)

روح: بخش غیرمادی انسان؛ به‌طور تبادل‌پذیر با "جان" بکار می‌رود. (۱۱ج.۱)

روحانیّت: این آموزه که خدا به‌عنوان موجودی است که از هیچ ماده‌ای ساخته نشده، هیچ بخش یا ابعادی ندارد، نمی‌توانیم با حوّاس جسمانی‌مان درکش کنیم، و از هر نوع وجود دیگری برتر است. (۱۵الف.۱)

ریاضت: روشی از زندگی که بسیاری از راحتیهای دنیای مادی را رد کرده و انکار نفس سرسختانه را بکار می‌گیرد. (۷ج)

رئیس فرشتگان: فرشته‌ای که بر فرشتگان دیگر اقتدار داشت. (۱۰الف.۴)

"ز"

زیبایی: صفت خدا که همهٔ خصوصیات خوشایند را در خود دارد. (۵ چ.۱٦)

"س"

سازگاری: اصطلاح دیگری برای دیدگاه اصلاحگرایان دربارهٔ مشیّت الهی. این اصطلاح نشان می‌دهد که حاکمیت الهی مطلق با ارزش انسانی و انتخابهای واقعی انسان سازگار است. (۸ الف)

سرافین: دسته‌ای از مخلوقات روحانی که گفته شده دائماً خدا را پرستش می‌کنند. (۱۰الف.۳.ب)

سرنوشت‌گرایی: نظامی که در آن انتخابها و تصمیمات انسانی، واقعاً هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کنند، چون مسائل به جایی ختم می‌شوند که از قبل مقرّر شده است. این با آموزه‌های کتاب مقدس دربارهٔ مشیّت الهی و برگزیدگی در تضّاد است، آموزه‌هایی که در آن انسانها واقعاً انتخاب می‌کنند و عواقب واقعی دارد و به‌خاطر آن پاسخگو خواهند بود. (۱۸پ.۱)

سه بن‌باوری: این دیدگاه که انسان از سه بخش تشکیل شده: جسم، جان و روح. (۱۱ج.۱)

سه خداباوری: این اعتقاد که سه خدا هست. (٦پ.۳)

"ش"

شام خداوند: یکی از دو فرمانی که عیسی به کلیسایش داد که اجرا کند. این فرمان باید مرتباً در سراسر زندگی مسیحیمان به‌عنوان نشانه‌ای از ادامهٔ مشارکت با مسیح اجرا شود. (۲۸)

شباهت: به چیزی اشاره می‌کند که شبیه آن چیزی است که آن را نشان می‌دهد، اما یکی نیست (عبری: *demut* در پیدایش ۱:۲٦، انسان "به صورت و شبیه به" خدا آفریده شد). (۱۱پ.۱)

شرایط بینابینی: جایگاهی که شخص در زمان بینِ مرگ اش و بازگشت مسیح برای اعطای بدنهای قیام کردهٔ جدید به ایمانداران، در آنجا می‌ماند. در شرایط بینابینی، ایمانداران به‌عنوان روحهایی بدون بدن جسمانی هستند. (۲۵)

شفا: عطیهٔ روح‌القدس که برای احیای سلامتی عمل می‌کند، به‌عنوان نمونه‌ای از آزادی کامل از ضعف و ناتوانی جسمانی که مسیح با مرگ و رستاخیزش برای ما خریداری کرد. (۳۰پ)

شناخت‌پذیری: به این حقیقت اشاره می‌کند که ما می‌توانیم چیزهای حقیقی را دربارهٔ خدا بدانیم و خدا را بشناسیم، نه فقط شناخت حقایقی دربارهٔ او. (۴ب)

شیطان: نام شخصی سرِ دیوها. (۱۰چ)

"ص"

صحبت به زبانها: دعا یا ستایشی که با سیلابهایی بیان می‌شود که برای سخنگو قابل درک نیست. (۳۰ج.۲)

صداقت و راستگویی: اصطلاح دیگری برای راستی خدا. (۵ ب.۵؛ ۵ ب.۴)

صعود: برخاستن عیسی از زمین به آسمان، چهل روز بعد از رستاخیزش. (۱٦ب.۱)

صفات اختصاری: خصوصیات شخصیت خدا که بر برتری کلّ وجودش تأکید می‌کند، ازجمله: کمال (او همهٔ خصوصیات خوشایند را دارد)، متبارک (او از تمامی خصوصیات اش لذت می‌برد) و زیبایی (او جمیع چیزهای خوشایند است). (۵چ)

صفات اخلاقی: جوانبی از شخصیت خدا که اخلاقیات یا ماهیت اخلاقی او را توصیف می‌کند. (۵پ)

صفات انتقال‌پذیر: جوانبی از شخصیت خدا که بیشتر با ما قسمت کرده یا به ما "منتقل می‌کند". (۴ پ)

صفات انتقال‌ناپذیر: جوانبی از شخصیت خدا که کمتر با ما قسمت می‌کند. (۴پ)

صفات عقلانی: جوانبی از شخصیت خدا که ماهیت دانش و استدلال او را توصیف می‌کند. (۵ ب)

صفات مربوط به هدف: جوانبی از شخصیت خدا که مربوط به تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات است. (۵ ج)

صفاتی که وجود خدا را توصیف می‌کنند: جوانبی از شخصیت خدا که حالت اساسی وجودش را توصیف می‌کنند. (۵الف)

صورت خدا: ماهیت انسان، چنانکه او مانند خداست و نشاندهندهٔ خداست. (۱۱پ)

صورت‌گرایی: تعلیم ارتدادآمیزی که معتقد است خدا واقعاً سه شخصیت متمایز نیست، بلکه فقط یک شخصیت است که در زمانهای مختلف در "حالتهای" مختلف بر انسانها ظاهر می‌شود. آن را سابِلیانیسم هم می‌نامند. (٦پ.۱)

"ض"

ضدّ مسیح: "مرد بی‌دین" که پیش از بازگشت ثانوی مسیح ظاهر خواهد شد و باعث رنج و جفای شدیدی شده و توسط عیسی نابود می‌شود. این اصطلاح برای توصیف افراد دیگری بکار رفته که با مسیح مخالفت زیادی می‌کنند و پیشگامان ضدّ مسیح نهایی هستند. (۳۱ح.۳. چ)

ضرورت کتاب مقدس: این ایده که کتاب مقدس برای شناخت انجیل، حفظ حیات روحانی و آگاهی از ارادهٔ خدا ضروری است، اما برای آگاهی از اینکه خدا وجود دارد یا آگاهی از چیزی دربارهٔ شخصیت و شریعت اخلاقی او ضروری نیست. (۳ب)

"ط"

طرح هوشمندانه: این دیدگاه که خدا مستقیماً جهان و بسیاری از گونه‌های حیات را آفرید، که برخلاف این دیدگاه است که گونه‌های جدید از طریق فرایند تکاملی جهش اتفاقی به وجود آمدند. (۷چ.۲.ب)

"ع"

عادل‌شمردگی: عمل قانونی و فوری خدا که با آن (۱) گناهان ما را آمرزیده شده و عدالت مسیح را از آنِ ما می‌داند و (۲) ما را در نظر خود عادل اعلام می‌کند. (۲۲)

عدالت القا شده: در واقع عدالتی که خدا در ما می‌گذارد و ما را از درون تبدیل می‌کند. کلیسای کاتولیک رومی، عادل‌شمردگی را بر اساس این القا درک می‌کند که متفاوت از دیدگاه پروتستان است که عادل‌شمردگی را اعلامیهٔ قانونی خدا بر اساس عدالتی می‌داند که به ما نسبت داده شده است. (۲۲پ)

عدالت یا پارسایی: اصطلاح دیگری برای عدالت خدا. (۵پ.۹)

عدالت: این صفت خدا که او همیشه مطابق حقّ عمل می‌کند و خودش معیار نهایی حقّ است. (۵پ.۹)

عدم‌باوری: این تعلیم که غیرایمانداران بعد از مرگ تا مدتی کیفر خشم خدا را متحمل می‌شوند و بعد "نابود می‌شوند" یا از بین می‌روند و دیگر وجود ندارند. بعضی از نمونه‌های این تعلیم معتقد است که نابودی بلافاصله بعد از مرگ اتفاق می‌افتد. (۳۳خ)

عشاء ربّانی: اصطلاحی که معمولاً در اشاره به شام خداوند بکار می‌رود. (۲۸پ.۱)

عطایای روح‌القدس: همهٔ تواناییهایی که از روح‌القدس قدرت یافته و در هر خدمت کلیسایی بکار می‌رود. (۲۹الف)

علّت اولیه: علت الهی، نادیدنی و هادی همهٔ اتفاقات. (۸ب.۴)

علت ثانویه: خصوصیات و اعمال مخلوقات که وقایعی را در جهان حاصل می‌کند. (۸ب.۴)

علم تأویل: فرایند تفسیر یک متن از کتاب مقدس. (۳الف.۴)

علم تفسیر: مطالعهٔ سبکهای صحیح تفسیر متون. (۳الف.۴)

علم مطلق: این صفت خدا که کاملاً خودش را می‌شناسد و از همهٔ چیزهای واقعی و ممکن با یک عمل ساده و جاودانه آگاه است. (۵ ب.۳)

"غ"

غیرت: این آموزه که خدا دائماً در پی محافظت از حرُمت خود می‌باشد. (۵پ.۱۰)

غیرقابل درک: نمی‌توان کاملاً درک کرد. در مورد خدا، به این معناست که هیچ چیزی را دربارهٔ خدا نمی‌توان به‌طور کامل یا جامع درک کرد، اگرچه می‌توانیم چیزهای حقیقی را دربارهٔ خدا بدانیم. (۴ب.۱)

"ف"

فدیه: عمل بازخرید گناهکاران از اسارت شان در گناه و شیطان، به‌وسیلهٔ پرداخت فدیه. (۱۵پ.۲.پ.[۴])

فرزند خواندگی: عمل خدا که با آن ما را اعضای خانواده‌اش می‌سازد. (۲۲ح)

فرشته: یک موجود روحانی مخلوق، با قضاوت اخلاقی و استعداد زیاد، اما بدون بدن جسمانی. (۱۰الف)

فرو رفتن: شیوهٔ تعمید در عهدجدید که شخص کاملاً در زیر آب قرار می‌گرفت و بعد دوباره از آب خارج می‌شد. (۲۷الف)

فساد ارثی: ماهیت گناه‌آلود یا تمایل به گناه که همهٔ انسانها به‌خاطر گناه آدم به ارث برده‌اند (غالباً به‌عنوان "آلودگی اولیهٔ" به آن اشاره شده است). این ایده مستلزم آن است که (۱) ما در ماهیت مان

کاملاً عاری از نیکویی روحانی در نزد خدا هستیم و (۲) ما در اعمال مان، کاملاً ناتوان از انجام اعمال نیکوی روحانی در نزد خدا هستیم. (۱۳پ.۲)

فساد کامل: اصطلاح سنّتی برای آموزه‌ای که در این متن به‌عنوان "ناتوانی کامل" به آن اشاره شده است. (۱۳پ.۲.الف)

فسادناپذیر: ماهیت بدنهای قیام کردهٔ آیندهٔ ما که مانند بدن قیام کردهٔ مسیح خواهد بود و بنابراین خسته نخواهد شد، پیر نخواهد شد یا در معرض هیچ نوع بیماری یا مرض قرار نخواهد گرفت. (۱٦الف.۴.پ)

فیض مشترک: فیض خدا که به‌وسیلهٔ آن به انسانها برکات بی‌شمار می‌دهد که بخشی از نجات نیست. (۱۷الف)

فیض مقاومت‌ناپذیر: عمل خدا که به‌وسیلهٔ آن به‌طور مؤثری مردم را فرامی‌خواند و به آنها تولد تازه می‌بخشد که هر دو تضمین می‌کنند که ما با ایمان نجات‌بخش پاسخ خواهیم داد. این اصطلاح مورد سوءتفاهم قرار می‌گیرد، چون *ظاهراً* استنباط می‌کند که انسانها به‌طور داوطلبانه و ارادی به انجیل پاسخ نمی‌دهند. (۲۰الف)

فیض نجات‌بخش: فیض خدا که انسانها را به سوی نجات هدایت می‌کند؛ به‌عنوان "فیض خاص" هم شناخته شده است. (۱۷الف)

فیض: نیکویی خدا نسبت به کسانیکه فقط لایق مجازات هستند. (۵پ.٦)

"ق"

قائم به ذات: نام دیگری برای صفت استقلال یا وجود ازلی خدا. (۴ج. ۱)

قدرت مطلق: این صفت خدا که می‌تواند کلّ ارادهٔ مقدّس اش را اجرا کند (برگرفته از لاتین: *omni*، "همه، مطلق" و *potens* "قدرتمند"). (۵ج.۱۳)

قدرت: اصطلاح دیگری برای قدرت مطلق خدا. (۵ج.۱۳)

قدرتها و ریاستها: اسامی دیگری برای قدرتهای شیطانی (و شاید قدرتهای فرشتگان) در بعضی از آیات کتاب مقدس. (۱۰خ.۲)

قدّوسیت: این صفت خدا که او از گناه جدا شده و در پی جلال و حُرمت خود می‌باشد. (۵ پ.۸)

قربانی که خشم خدا را برمی‌گرداند (کفاره): یک قربانی که خشم خدا را تا به آخر متحمّل می‌شود و با این کار، خشم خدا را نسبت به ما به لطف تبدیل می‌کند. (۱۵پ.۲.ب.[۴])

قربانی: مرگ مسیح بر روی صلیب، بر اساس این دیدگاه که او جزایی را که ما لایق اش بودیم، پرداخت. (۱۵پ.۲.پ.[۱])

قریب‌الوقوع: به این حقیقت اشاره می‌کند که مسیح می‌تواند و ممکن است هر لحظه بازگردد و ما باید برای بازگشت اش در هر روزی آماده باشیم. (۳۱ح.۱)

قضایی: مربوط به شرح مذاکرات قانونی است؛ عادل‌شمردگی را به‌عنوان اعلامیهٔ قانونی خدا توصیف می‌کرد که به‌تنهایی ماهیت درونی یا شخصیت ما را تبدیل نمی‌کند. (۲۲الف)

"ک"

کاریزماتیک: اصطلاحی در اشاره به گروهها یا اشخاصی که مبدأ تاریخی شان را به جنبش تجدید کاریزماتیک در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نسبت می‌دهند و خواهان بکارگیری همهٔ عطایای روحانی مذکور در عهدجدید هستند و اجازه می‌دهند دیدگاههای متفاوتی دربارهٔ تعمید روح‌القدس بعد از ایمان آوردن و زبانها به‌عنوان نشانه‌ای از تعمید روح‌القدس وجود داشته باشد. (۲۹)

کالوینیسم: یک سنّت الهیاتی که به نام اصلاحگرای فرانسوی قرن شانزدهم، جان کالوین نامگذاری شد (۱۵۰۹-۱۵۶۴) که بر حاکمیت خدا بر همه چیز و ناتوانی انسان در انجام اعمال نیکوی روحانی در نزد خدا تأکید می‌کند. (۸)

کتُب مقدس: نوشته‌های (یونانی *Graphe*) عهدعتیق و عهدجدید که از لحاظ تاریخی به‌عنوان کلام مکتوب خدا شناخته شده است. اصطلاح دیگری برای کتاب مقدس است. (۲الف)

کروبیان: یک دسته از مخلوقات روحانی که قبلاً از درِ ورودی باغ عدن پاسبانی می‌کردند و خدا بر آنها سوار شده است. (۱۰الف. ۳. الف)

کفّاره: کاری که مسیح با زندگی و مرگ اش انجام داد تا نجات ما را بدست آورد. (۱۵)

کفّارهٔ نیابتی: کاری که مسیح در زندگی و مرگ اش انجام داد تا با ایستادن در جایگاه ما به‌عنوان "جانشین" ما یا نماینده، نجات ما را بدست آورد. (۱۵پ.۲.ب.[۴])

کفایت کتاب مقدس: این ایده که کتاب مقدس شامل تمامی کلام خداست که او می‌خواست قوماش در هر مرحله از تاریخ فدیه و بازخرید، آن را داشته باشند و اکنون این شامل تمامی کلام خداست که برای نجات، اعتماد کامل به او و اطاعت کامل از او به آن نیازمندیم. (۳پ)

کلیسا: جماعت کلّ ایمانداران حقیقی در همهٔ اعصار. (۲٦الف.۱)

کلیسای مرئی: کلیسایی که مسیحیان بر روی زمین می‌بینند. چون فقط خدا قلب ما را می‌بیند، پس کلیسای مرئی همیشه شامل تعدادی از غیرایمانداران خواهد بود. (۲٦الف.۲)

کلیسای نادیدنی: کلیسا از دیدِ خدا. (۲٦الف.۲)

کمال‌گرایی: این دیدگاه که بی‌گناهی کامل یا آزادی از گناه آگاهانه برای مسیحی در زندگی کنونی امکانپذیر است. (۲۳ب.۴)

کمال: این صفت خدا که او کاملاً همهٔ خصوصیات برتر را در اختیار دارد و از همهٔ خصوصیات خوشایند برخوردار است. (۵چ.۱۴)

"گ"

گزینش طبیعی: این ایدهٔ فرضی در نظریهٔ تکاملی که اندامهای زنده که برای محیط شان بسیار مناسب هستند، زنده می‌مانند و تکثیر می‌شوند، درحالیکه بقیه نابود می‌شوند (همچنین "بقای مناسب‌ترین موجودات" نامیده می‌شود) (۷چ.۲.پ. [۱])

گناه ارثی: گناه و تمایل به گناه که همهٔ انسانها به‌خاطر گناه آدم به ارث می‌برند (غالباً به‌عنوان "گناه اولیه" به آن اشاره می‌شود"). گناه ارثی شامل تقصیر ارثی و فساد ارثی است. (۱۳پ)

گناه اولیه: اصطلاح سنّتی برای آموزه‌ای که در این متن به‌عنوان "گناه ارثی" به آن اشاره شده است. گناه اولیه شامل تقصیر اولیه و آلودگی اولیه است. (۱۳پ)

گناه غیرقابل بخشش: بدخواهی غیرعادی و عدم پذیرش ارادی و افترا بر کار روح‌القدس برای گواهی دادن دربارهٔ مسیح و نسبت دادن آن به شیطان. (۱۳ج.۵)

گناه‌ناپذیری: این آموزه که مسیح نمی‌توانست مرتکب گناه شود. (۱۴الف.۴)

گناه: هر کوتاهی در تطابق با شریعت اخلاقی خدا در عمل، نگرش یا ماهیت. (۱۳الف)

گواه شخصی: ماهیت اثبات شخصی کتاب مقدس که به‌وسیلهٔ آن، ما را قانع می‌کند که کلام اش، کلام خداست. (۱۲الف.۴)

گوناگونی متن: کلمات متفاوت از یک آیهٔ کتاب مقدس در نسخه‌های باستانی متفاوت. (۲ج.۲.پ)

گونه‌های انتقالی: در نظریهٔ تکاملی، فسیلها بعضی از ویژگیهای یک حیوان و بعضی از ویژگیهای گونهٔ پیشرفتهٔ بعدی را نشان می‌دهند که اگر یافت شود، مدارکی را برای نظریهٔ تکاملی فراهم می‌کند و شکافهای موجود بین انواع مختلف حیوانات را پُر می‌کند. (۷چ.۲.پ.[۱])

"م"

مابعد هزاره‌گرایی: این دیدگاه که مسیح بعد از دورهٔ هزار ساله به زمین بازخواهد گشت. در این دیدگاه، دورهٔ هزار ساله، عصر آرامش و عدالت بر زمین است که با پیشروی انجیل و رشد کلیسا حاصل می‌شود، اما نه با حضور جسمانی مسیح در زمین. (۳۲ب)

مادّه‌گرایی: این دیدگاه که جهان مادی تنها جهان موجود است. (۷ب)

ماراناتا: اصطلاح اَرامی که در اول قرنتیان ۲۲:۱۶ بکار رفته، یعنی "خداوند ما، بیا" و اشتیاق شدید به بازگشت مسیح را ابراز می‌کند. (۳۱ب)

مأموریت بزرگ: آخرین فرامین عیسی به شاگردانش که در متی ۱۸:۲۸-۲۰ ثبت شده است. (۱پ.۱)

متبارک بودن: صفت خدا که با آن کاملاً از خودش و همهٔ چیزهایی که انعکاسی از شخصیت اش می‌باشد، لذت می‌برد. (۵چ.۱۵)

متعال: اصطلاحی برای توصیف خدا که عظیمتر از خلقت و مستقل از خلقت است. (۷ب)

متناقض‌نما: بیانیه‌ای که ظاهراً متناقض است، اما می‌تواند حقیقت باشد؛ یک تناقض ظاهری اما غیرواقعی. (۱ج.۳)

مجازات آگاهانهٔ ابدی: توصیف ماهیت مجازات در جهنم، که بی‌پایان خواهد بود و شریران آگاه خواهند بود. (۳۳خ)

مجازات نیابتی: دیدگاهی دربارهٔ کفّاره که معتقد است مسیح با مرگ اش جزای عادلانهٔ خدا را برای گناهان ما متحمل شد و به‌عنوان جایگزینی برای ما، این کار را کرد. (۱۵پ.۲.ب.[۴])

محبت: وقتی برای خدا بکار می‌رود، آموزه‌ای که خدا به‌طور جاودانه خود را فدای دیگران می‌کند. (۵پ.۷)

مردودّیت: تصمیم حاکمانهٔ خدا پیش از آفرینش که از بعضیها صرفنظر کند و متأسفانه تصمیم بگیرد آنها را نجات ندهد و به‌خاطر گناهانشان مجازات کند و درنتیجه عدالت اش را آشکار کند. (۱۸چ)

مرگ: پایان زندگی جسمانی ما که نتیجهٔ ورود گناه به جهان بود. (برای مسیحی، به‌خاطر بهایی که مسیح برای گناهانمان پرداخت، مرگ ما را به حضور خدا می‌برد.) (۲۵الف)

مساوات‌طلبی: این دیدگاه که همهٔ عملکردها و نقشهای خانواده و کلیسا به‌طور یکسان در اختیار مردان و زنان است (غیر از مواردی که بر اساس تفاوتهای جسمانی است، مانند بچه‌دار شدن). مساوات‌طلبی به‌طور خاص معتقد است که شوهر در ازدواج نقش رهبری منحصر به فردی ندارد و نقش اداره یا تعلیم کلیسا فقط مختص به مردان نیست. (۱۲پ.۲.ذ)

مشیّت الهی: این آموزه که خدا دائماً طوری در زندگی همهٔ مخلوقات حضور دارد که (۱) وجودشان را حفظ می‌کند و خصوصیاتی را که با آن آفریده شده‌اند، حفظ می‌کند؛ (۲) در همهٔ کارها با مخلوقات همکاری می‌کند، خصوصیات متمایزشان را هدایت می‌کند تا کاری کند که به این شکل عمل کنند؛ و (۳) آنها را هدایت می‌کند که اهداف اش را به تحقّق رسانند. (۸)

مصالحه یا آشتی: رفع خصومت و احیای مشارکت بین دو طرف؛ ما در کفّاره با خدا مصالحه یا آشتی کردیم. (۱۵پ.۲.پ.[۳])

مصون از خطا: این ایده که کتاب مقدس نمی‌تواند ما را در موضوعات مربوط به ایمان و عمل گمراه کند. (۲ج.۲.الف)

مصیبت شدید: اصطلاحی از متی ۲۱:۲۴ که به دوران سختی و مصیبت شدید پیش از بازگشت مسیح اشاره می‌کند. (۳۲ چ)

مقام: جایگاه شناخته شده و عَلَنی کسی که این حقّ و مسئولیت را دارد که اعمال خاصی را به نفع کلّ کلیسا انجام دهد. (۲۹الف.۳)

مکاشفهٔ خاص: کلام خدا در اشاره به افراد خاص که شامل کلام کتاب مقدس هم می‌شود. متمایز از مکاشفهٔ عام که به‌طور کلی به همهٔ انسانها داده می‌شود. (۳ب.۴)

مکاشفهٔ عام: شناخت وجود، شخصیت و شریعت اخلاقی خدا که همهٔ انسانها از طریق آفرینش به آن دست می‌یابند. (۳ب.۴)

مکمّل‌گرایان: این دیدگاه که زنان و مردان در نزد خدا ارزش یکسان، اما در ازدواج و کلیسا نقشهای متفاوت دارند؛ مخصوصاً اینکه در ازدواج، نقش رهبری منحصر- به فردی به شوهر اختصاص داده شده و بعضی از نقشهای اداره و تعلیم در کلیسا به مردان اختصاص داده شده است. (۱۲پ.۲.ذ)

موجودات زنده: یک دسته از مخلوقات روحانی که ظاهرشان مانند شیر، گاو، انسان و عقاب بود که گفته شده در اطراف تخت خدا پرستش می‌کنند. (۱۰الف.۳.پ)

میکائیل: رئیس فرشتگان که به‌عنوان رهبر ارتش فرشتگان ظاهر می‌شود. (۱۰الف.۴)

"ن"

ناتوانی کامل: فقدان کامل نیکویی روحانی در انسان و ناتوانی در انجام کارهای نیکو در نزد خدا (غالباً به‌عنوان "فساد کامل" به آن اشاره شده است). (۱۳پ.۲.الف)

نادیدنی بودن: صفت خدا که به‌وسیلهٔ آن ذات کامل و کلّ وجود روحانی او هرگز توسط ما قابل رؤیت نخواهد بود، با این حال خدا همچنان خود را از طریق چیزهای مرئی و مخلوقات به ما نشان می‌دهد. (۵الف.۲)

ناهزاره‌گرایی: این دیدگاه که پیش از داوری نهایی و جایگاه ابدی، سلطنت هزار سالهٔ مسیح بر زمین، به‌طور جسمانی و واقعی وجود نخواهد داشت. در این دیدگاه، مرجعهای کتاب مقدس برای دورهٔ هزار ساله در مکاشفه ۲۰ برای توصیف عصر- حاضر کلیسایی در نظر گرفته می‌شود. (۳۲الف.۱)

نبوّت: عطیهٔ روح‌القدس در عهدجدید، برای بیان چیزی که خدا فی‌البدیهه به ذهن آورده است. (۳۰الف)

نتیجهٔ ضرورت مطلق: این دیدگاه که کفّاره کاملاً ضروری نبود، اما به‌عنوان "نتیجهٔ" تصمیم خدا برای نجات بعضی از انسانها کاملاً ضروری بود، چون هیچ راه دیگری غیر از مرگ و رستاخیز پسر خدا نبود تا خدا بتواند گناهکاران را نجات دهد. (۱۵ب)

نخست‌زادگی: عملی در عهدعتیق که در آن اولین فرزند هر نسل از خانوادهٔ انسانی، رهبری خانواده را در آن نسل برعهده داشت. (۱۲پ.۲.الف)

نسبت دادن: آن را متعلّق به کسی بدانید و درنتیجه کاری کنید که آن چیز به آن شخص تعلّق یابد. خدا گناه آدم را متعلّق به ما "می‌داند" و بنابراین این گناه به ما تعلّق دارد. خدا در عادل‌شمردگی، عدالت مسیح را متعلّق به ما می‌داند و بر این اساس اعلام می‌کند که این به ما تعلّق دارد و درنتیجه این عدالت به ما تعلّق دارد. (۱۳پ.۱؛ ۲۲پ).

نستوری‌گری: بدعت قرن پنجم که تعلیم داد دو شخصیت جداگانه در مسیح بود، یک شخصیت انسانی و یک شخصیت الهی. (۱۴پ.۱.ب)

نشانه‌های کلیسا: ویژگیهای متمایز کلیسای حقیقی. در سنّت پروتستان، اینها معمولاً به‌عنوان موعظهٔ صحیح کلام خدا و ادارهٔ صحیح آیینهای کلیسایی (تعمید و شام خداوند) شناخته شده است. (۲٦ب.۱)

نظریهٔ تأثیر اخلاقی: این نظریه که مرگ مسیح جریمهٔ گناهان نبود، بلکه فقط نشاندهندهٔ این بود که چقدر خدا عاشق انسانهاست، چون نشان داد که چقدر خدا با رنجهایشان همدردی کرد، حتی تا حدّ مرگ. پس کفّاره به‌عنوان نمونه‌ای برای دریافت پاسخ شکرگزارانهٔ ما طراحی شده است. (۱۵پ.۲.ج. [۲])

نظریهٔ حکمرانی: این نظریه که مرگ مسیح جریمهٔ گناهان ما نبود، بلکه خدا این حقیقت را نشان داد که چون او حاکم اخلاقی جهان است، وقتی شریعت اش زیر پا گذاشته می‌شود، باید جزایی پرداخت شود. (۱۵پ.۲.ج.[۴])

نظریهٔ زمین پیر: نظریهٔ آفرینش که زمین را بسیار پیر می‌داند، شاید ۴٫۵ میلیارد ساله می‌داند. (۷چ.۳)

نظریهٔ زمین جوان: نظریهٔ آفرینش که زمین را نسبتاً جوان می‌داند، شاید تقریباً ده هزار یا بیست هزار ساله. (۷چ.۳)

نظریهٔ فدیه به شیطان: این دیدگاه اشتباه که در کفّاره، مسیح فدیه‌ای را به شیطان پرداخت تا ما را از پادشاهی او رهایی دهد. (۱۵پ.۲.ج. [۱])

نظریهٔ خود را خالی ساختن: این نظریهٔ اشتباه که وقتی مسیح به‌عنوان انسان روی زمین بود، بعضی از صفات الهی خود را تسلیم کرد (برگرفته از فعل یونانی *kenoo*، که یعنی "خالی کردن"). (۱۴ب.۳)

نظریهٔ نمونه: این دیدگاه که مسیح در کفّاره جزای عادلانهٔ خدا برای گناهانمان را متحمّل نشد، بلکه فقط نمونه‌ای برای ما فراهم کرد که بدانیم چگونه باید به‌طور کامل به خدا اعتماد و اطاعت کنیم، حتی اگر به مرگ منتهی شود. (۱۵پ.۲.ج.[۳])

نوبر (اولین محصول): اولین بخش از محصول رسیده (یونانی: *Aparche*). کتاب مقدس در توصیف مسیح در رستاخیزش به‌عنوان "نوبر" (اول قرنتیان ۱۵:۲۰) نشان می‌دهد که بدنهای قیام کردهٔ ما بعد از اینکه خدا ما را از مردگان برمی‌خیزاند، مانند بدن مسیح خواهد بود. (۱۶الف.۴. پ)

نیکویی: این صفت خدا که او معیار نهایی نیکویی است و کلّ کیستی او و کارهایش، سزاوار تأیید است. (۵پ.۶)

نئواُرتدکس: جنبش الهیاتی قرن بیستم که با تعالیم کارل بارت ارائه شد. بارت به جای نظر ارتدکس که همهٔ کلام کتاب مقدس توسط خدا اعلام شده، تعلیم داد که کلام کتاب مقدس در رویارویی با آنها، برای ما به کلام خدا تبدیل می‌شود. (۲الف.۲)

"و"

واسطه: نقشی که عیسی اجرا می‌کند و بین ما و خدا قرار می‌گیرد و به ما توانایی می‌بخشد که به حضور خدا برویم. (۹ب.۲)

وجود ازلی: اصطلاح دیگری برای استقلال خدا. (۴ج.۱)

وحدت: این آموزه که خدا به بخشهای مختلف تقسیم نشده، با این حال ما می‌بینیم که در زمانهای متفاوت بر صفات متفاوت خدا تأکید می‌شود. (۴ج.۵)

وضوح کتاب مقدس: این ایده که کتاب مقدس طوری نوشته شده که همهٔ کسانیکه آنرا با کمک خدا خوانده و در پی پیروی از آن هستند، تعالیم اش را درک خواهند کرد. (۳الف.۳)

وفاداری: این صفت خدا که همیشه به حرفش عمل خواهد کرد و وعده‌اش را انجام خواهد داد. (۵ب.۵)

"ه"

همزمانی: یکی از جوانب مشیّت الهی خدا که با آن در همهٔ اعمال با مخلوقات همکاری کرده و خصوصیات متمایزشان را هدایت می‌کند که به‌طور خاص عمل کنند. (۸ب)

"ی"

یک بن‌باوری: این دیدگاه که انسان فقط از یک عنصر، یعنی بدن جسمانی ساخته شده و بدنش همان شخص است. (۱۱ج.۱)

یک ذات‌پنداری: بدعت قرن پنجم که معتقد بود مسیح فقط یک ماهیت داشت که ترکیبی از ماهیت الهی و انسانی بود (برگرفته از یونانی *monos* "یک" و *physis* "ماهیت"). (۱۴پ.۱.پ)

یگانه مولود: ترجمهٔ اشتباه کلمهٔ یونانی *monogenes* (یوحنا ۱۶:۳ و غیره)، که در واقع یعنی "بی‌نظیر" یا "منحصر به فرد". آریانها از این کلمه برای انکار الوهیت مسیح استفاده کردند، اما بقیهٔ کلیسا اینطور درک کردند که پسر از ازل به‌عنوان پسر با پدر در ارتباط بود. (٦پ.۲)

یوتِکیانیسم: اصطلاح دیگری برای یک ذات‌پنداری، به نام راهب قرن پنجم، یعنی یوتیکِس (Eutyches) نامگذاری شده است. (۱۴ پ.۱.پ)

Ex nihilo: عبارت لاتین به معنای "از هیچ". به آفرینش جهان توسط خدا اشاره می‌کند که "از هیچ" یا بدون استفاده از مواد موجود قبلی آفرید. (۱۷الف.۱)

Ex opere operato: عبارت لاتین به معنای "با کارِ انجام شده". این عبارت در تعلیم کاتولیک رومی بکار رفته تا نشان دهد که آیینهای کلیسایی (از جمله تعمید یا عشاء ربّانی) به‌خاطر عمل انجام شده، تأثیرگذارند و این تأثیرگذاری به نگرش درونی ایمان شرکت‌کنندگان وابسته نیست. (۲۸پ.۱)

Homoiousios: کلمهٔ یونانی به معنای "از ذات مشابه" که توسط آریوس در قرن چهارم بکار رفت تا تأیید کند که مسیح یک موجود آسمانی مافوق‌طبیعی بود، اما با خدای پدر، ذات یکسانی نداشت. (٦پ.۲)

Homoousios: یک کلمهٔ یونانی به معنای "از ذات یکسان"، که در اعتقادنامهٔ نیقیه ذکر شد تا تعلیم دهد که مسیح از ذات کاملاً یکسانی با خدای پدر برخوردار بود و بنابراین کاملاً خدا و کاملاً انسان بود. (٦پ.۲)

Paedobaptism: یا تعمید نوزادان: عمل تعمید نوزادان (پیشوند paido برگرفته از یونانی pais "بچه" است). (۲۷ب.۴)

فهرست راهنمای عبارات کتاب مقدسی مورد بحث

عبارات کتاب مقدس که بدون تفسیر در متن بازگو شده‌اند، در این فهرست ذکر نشده است.

پیدایش

پیدایش ۱:۱

پیدایش ۱:۱-۳

پیدایش ۱:۲

پیدایش ۱:۵

پیدایش ۱:۲۴

پیدایش ۱:۲۵

پیدایش ۱:۲۶

پیدایش ۱:۲۷

پیدایش ۱:۳۱

پیدایش ۲:۷

پیدایش ۲:۱۵-۳۷

پیدایش ۲:۱۷

پیدایش ۲:۱۸

پیدایش ۲:۱۸-۲۳

پیدایش ۲:۱۹-۲۰

پیدایش ۲:۲۱

پیدایش ۲:۲۱-۲۲

پیدایش ۲:۲۳

پیدایش ۲:۲۴

پیدایش ۳:۱-۱۹

پیدایش ۳:۴

پیدایش ۳:۵

پیدایش ۳:۹

پیدایش ۳:۱۶
پیدایش ۳:۱۸-۱۹
پیدایش ۳:۲۰
پیدایش ۳:۲۲
پیدایش ۵:۱-۲
پیدایش ۵:۲
پیدایش ۹:۶
پیدایش ۱۱:۷
پیدایش ۱۶:۱۳
پیدایش ۱۸:۱۴
پیدایش ۳۹:۵
پیدایش ۴۵:۵
پیدایش ۵۰:۲۰

خروج

خروج ۳:۲-۶
خروج ۴:۲۱
خروج ۷:۳
خروج ۸:۱۵
خروج ۹:۱۲
خروج ۹:۱۶
خروج ۱۰:۲۰
خروج ۱۹:۴-۶
خروج ۲۰:۴
خروج ۲۰:۱۶
خروج ۲۰:۱۷
خروج ۲۳:۲۰-۲۲

خروج ۳۳:۲۶

خروج ۱۴-۹:۳۲

اعداد

اعداد ۳۵:۲۲

اعداد ۱۹:۲۳

تثنیه

تثنیه ۷-۶:۶

تثنیه ۱۴:۱۰

تثنیه ۲۹:۲۹

داوران

داوران ۲-۱:۲

داوران ۴

داوران ۱۱:۶

اول سموئیل

اول سموئیل ۴:۴

دوم سموئیل

دوم سموئیل ۲۳:۱۲

اول پادشاهان

اول پادشاهان ۲۷:۸

دوم پادشاهان

دوم پادشاهان ۱۷:۶

دوم پادشاهان ۷:۲۰

اول تواریخ

اول تواریخ ۱:۲۱

دوم تواریخ

دوم تواریخ ۱۴:۷

دوم تواریخ ۱۳-۱۲:۱۶

نحمیا

نحمیا ۶:۹

ایوب

ایوب ۶:۱

ایوب ۲۲-۲۱:۱

ایوب ۴:۳۳

ایوب ۲۶:۳۶

ایوب ۱۶:۳۷

ایوب ۳۲-۳۱:۳۸

ایوب ۲:۴۰

ایوب ۹-۸:۴۰

مزامیر

مزمور ۴-۳:۱۰

مزمور ۶:۱۲

مزمور ۱:۱۴

مزمور ۱۱:۱۶

مزمور ۱:۱۹

مزمور ۱:۱۹-۲

مزمور ۷:۱۹

مزمور ۱۰:۲۲

مزمور ۶:۳۳

مزمور ۱۱:۳۳

مزمور ۶:۴۵-۷

مزمور ۵:۵۱

مزمور ۱:۵۳

مزمور ۲:۹۰

مزمور ۴:۹۰

مزمور ۲۵:۱۰۲-۲۷

مزمور ۱:۱۱۰

مزمور ۱۷:۱۱۵-۱۸

مزمور ۱:۱۱۹

مزمور ۱۳۰:۱۱۹

مزمور ۱۶۰:۱۱۹

مزمور ۷:۱۳۹-۸

مزمور ۷:۱۳۹-۱۰

امثال

امثال ۲۹:۱۵

امثال ۲:۱۶

جامعه

جامعه ۵:۱

اشعیا

اشعیا ٦:٨

اشعیا ١٤:١٢-١٥

اشعیا ٣٨:١-٦

اشعیا ٤٣:٧

اشعیا ٤٦:٩-١٠

اشعیا ٥٣:٤-٥

اشعیا ٥٥:٦-٧

اشعیا ٥٩:٢

اشعیا ٦١:١٠

اشعیا ٦٣:١٠

اشعیا ٦٥:١٧

اشعیا ٦٥:٢٠

اشعیا ٦٦:٢٢

ارمیا

ارمیا ٩:٢٣-٢٤

ارمیا ١٧:٩

ارمیا ٢٣:٢٣-٢٤

ارمیا ٣٢:٢٧

حزقیال

حزقیال ١:٥-١٤

حزقیال ٣٣:١١

حزقیال ٣٦:٢٦-٢٧

دانیال

دانیال ۷:۱۳-۱۴

یوئیل

یوئیل ۲:۲۸-۲۹

عاموس

عاموس ۹:۱-۴

یونس

یونس ۳:۱

یونس ۳:۴

صفنیا

صفنیا ۳:۱۷-۱۸

زکریا

زکریا ۳:۱

ملاکی

ملاکی ۳:٦

متی

متی ۱:۱۸-۲۵

متی ۳:۳

متی ۳:۱٦-۱۷

متی ۴:۱-۱۱

متی ۴:۴

متی ۱۱:۴

متی ۲۴:۴

متی ۸:۵

متی ۱۹:۵

متی ۲۲:۵

متی ۲۳:۵-۲۴

متی ۴۴:۵

متی ۴۴:۵-۴۵

متی ۴۸:۵

متی ۹:٦

متی ۱۰:٦

متی ۱۱:٦

متی ۱۱:٦-۱۲

متی ۱۲:٦

متی ۱۳:۷-۱۴

متی ۲۱:۷-۲۳

متی ۲۲:۷-۲۳

متی ۱٦:۸-۱۷

متی ۲:۱۰-۴

متی ۲۲:۱۰

متی ۲۸:۱۰

متی ۱۹:۱۱

متی ۲۲:۱۱

متی ۲۵:۱۱-۲٦

متی ۲۸:۱۱

متی۲۸:۱۱-۲۹

متی ۱۲:۳۱-۳۲
متی ۱۶:۱۸
متی ۱۶:۲۳
متی ۱۸:۷
متی ۱۸:۱۰
متی ۱۸:۲۰
متی ۲۲:۳۷
متی ۲۲:۴۱-۴۶
متی ۲۳:۲۳
متی ۲۴:۱-۴
متی ۲۴:۱۲
متی ۲۴:۱۵-۳۱
متی ۲۴:۲۹
متی ۲۴:۴۴
متی ۲۵:۱۳
متی ۲۵:۳۰
متی ۲۵:۳۶
متی ۲۵:۴۱
متی ۲۶:۲۶-۲۹
متی ۲۶:۲۹
متی ۲۶:۳۸
متی ۲۶:۳۹
متی ۲۷:۴۶
متی ۲۸:۱۸
متی ۲۸:۱۹

مرقس

مرقس ١:٥

مرقس ١:١٠

مرقس ٢:٥-٧

مرقس ٢:٨

مرقس ٣:٢١

مرقس ٣:٢٩-٣٠

مرقس ٤:٥-٦

مرقس ٤:١٦-١٧

مرقس ٥:١-٢٠

مرقس ٩:٤٨

مرقس ١٠:٤٥

مرقس ١١:٢٤

مرقس ١٢:٣٠

مرقس ١٣:٥-٦

مرقس ١٣:٣٢

مرقس ١٣:٣٢-٣٣

مرقس ١٥:٢٤

مرقس ١٦:١٦

لوقا

لوقا ١:١-٣

لوقا ١:١٥

لوقا ١:٣٤-٣٥

لوقا ١:٤٦-٤٧

لوقا ٢:١١

لوقا ٤:١-١٣

لوقا ٤:١٤

لوقا ٤:٤٠

لوقا ٦:٣٥-٣٦

لوقا ٧:٢٩

لوقا ٧:٣٥

لوقا ٩:٢٣

لوقا ١٠:٢٨-٢٩

لوقا ١١:٩-١٠

لوقا ١٢:١٠

لوقا ١٢:٤٠

لوقا ١٢:٤٧-٤٨

لوقا ١٥:١٠

لوقا ١٦:١٥

لوقا ١٦:٢٤-٢٦

لوقا ١٩:١٦-١٧

لوقا ١٩:١٧

لوقا ١٩:٢٠-٢٣

لوقا ٢٠:٤٧

لوقا ٢١:٢٨

لوقا ٢٢:٢٠

لوقا ٢٢:٢٢

لوقا ٢٢:٦٤

لوقا ٢٣:٤٣

لوقا ٢٣:٤٦

لوقا ٢٤:١٣-٣٢

لوقا ٢٤:٢٥

لوقا ٢٤:٢٥-٢٦

لوقا ٢٤:٣٩

لوقا ٢٤:٤٦-٤٧

لوقا ٢٤:٥٠-٥١

يوحنا

يوحنا ١:١-٢

يوحنا ١:١-٤

يوحنا ١:٣

يوحنا ١:٦

يوحنا ١:٩

يوحنا ١:٩-١٨

يوحنا ١:١١-١٢

يوحنا ١:١٢

يوحنا ١:١٣

يوحنا ١:١٤

يوحنا ١:١٨

يوحنا ٣:٢

يوحنا ٣:٣-٨

يوحنا ٣:٥

يوحنا ٣:٥-٧

يوحنا ٣:٨

يوحنا ٣:١٦

يوحنا ٣:١٦-١٧

يوحنا ٣:١٨

يوحنا ٣:٣٦

يوحنا ٤:٢١

يوحنا ٤:٢٤

يوحنا ٥:٢٤

يوحنا ٥:٢٨-٢٩

يوحنا ٦:٢٧-٥٩

يوحنا ٦:٣٧

يوحنا ٦:٣٨-٤٠

يوحنا ٦:٤٤

يوحنا ٦:٥٣-٥٧

يوحنا ٦:٧٠

يوحنا ٧:٣٧

يوحنا ٨:١٢

يوحنا ٨:٢٩

يوحنا ٨:٣١-٣٢

يوحنا ٨:٤٤

يوحنا ٨:٥٦

يوحنا ٨:٥٨

يوحنا ١٠:٢٧

يوحنا ١٠:٢٧-٢٩

يوحنا ١٠:٣٠

يوحنا ١٢:١٦

يوحنا ١٢:٢٧

يوحنا ١٣:٧

يوحنا ١٣:٢١

يوحنا ١٤:٢-٣

يوحنا ١٤:٣

يوحنا ١٤:٦

يوحنا ١٤:٦

يوحنا ١٤:٩

يوحنا ١٤:١٣-١٤

يوحنا ١٤:١٦

يوحنا ١٤:٢٦

يوحنا ١٤:٣١

يوحنا ١٥:١-٧

يوحنا ١٥:٤

يوحنا ١٥:٥

يوحنا ١٥:١٦

يوحنا ١٥:٢٠

يوحنا ١٥:٢٦

يوحنا ١٦:٧

يوحنا ١٦:١٣

يوحنا ١٦:١٣-١٤

يوحنا ١٦:٢٣-٢٤

يوحنا ١٧:٣

يوحنا ١٧:٥

يوحنا ١٧:١٧

يوحنا ١٧:٢٤

يوحنا ١٩:١١

يوحنا ١٩:٣٠

يوحنا ١٩:٣١-٣٣

يوحنا ٢٠:١٤-١٦

يوحنا ٢٠:١٩

يوحنا ٢٠:٢٦

يوحنا ٢٠:٢٧

يوحنا ٢٠:٢٨

اعمال

اعمال ۱:۱

اعمال ۱:۸

اعمال ۱:۹-۱۱

اعمال ۱:۱۱

اعمال ۱:۲۴

اعمال ۲:۴

اعمال ۲:٦

اعمال ۲:۱۱

اعمال ۲:۱٦-۱۸

اعمال ۲:۲۳

اعمال ۲:۴۱

اعمال ۳:٦

اعمال ۴:۷

اعمال ۴:۲۷

اعمال ۴:۲۷-۲۸

اعمال ۵:۳-۴

اعمال ۷:۳۸

اعمال ۷:۵۵-۵٦

اعمال ۷:۵٦

اعمال ۸:۲

اعمال ۸:۷

اعمال ۸:۱۲

اعمال ۸:۱۹

اعمال ۹:۱۰-۱٦

اعمال ۱۰:۳۸

اعمال ۱۰:۴۴

اعمال ۱۰:۴۴-۴۸

اعمال ۱۲:۱۵

اعمال ۱۳:۴۸

اعمال ۱۴:۱۶-۱۷

اعمال ۱۴:۱۷

اعمال ۱۶:۱۴

اعمال ۱۶:۱۴-۱۵

اعمال ۱۶:۱۸

اعمال ۱۶:۳۲-۳۴

اعمال ۱۷:۲۲-۲۳

اعمال ۱۷:۲۴-۲۵

اعمال ۱۷:۳۰-۳۱

اعمال ۱۸:۹-۱۱

اعمال ۱۸:۲۶

اعمال ۲۰:۲۱

اعمال ۲۰:۳۲

اعمال ۲۱:۴

اعمال ۲۱:۱۰-۱۱

اعمال ۲۱:۱۱

اعمال ۲۴:۱۴

اعمال ۲۶:۲۷

اعمال ۲۸:۱۷-۱۹

رومیان

رومیان ۱:۱۹-۲۱

رومیان ۱:۲۰

رومیان ۱:۲۱

رومیان ۱:۲۵

رومیان ۱:۳۲

رومیان ۲:۵

رومیان ۲:۶

رومیان ۲:۶-۱۱

رومیان ۲:۱۴-۱۵

رومیان ۲:۱۵

رومیان ۲:۱۷-۱۹

رومیان ۲:۲۸-۲۹

رومیان ۳:۴

رومیان ۳:۱۲

رومیان ۳:۲۱-۲۲

رومیان ۳:۲۳-۲۴

رومیان ۳:۲۵

رومیان ۳:۲۵-۲۶

رومیان ۳:۲۶

رومیان ۳:۲۸

رومیان ۴:۳

رومیان ۴:۵

رومیان ۴:۶

رومیان ۴:۱۱-۱۲

رومیان ۴:۱۶

رومیان ۴:۲۵

رومیان ۵:۸

رومیان ۵:۱۲

رومیان ۵:۱۲-۲۱

رومیان ۵:۱۵

رومیان ١٦:٥

رومیان ١٨:٥-١٩

رومیان ١٩:٥

رومیان ١:٦-١١

رومیان ٣:٦-٤

رومیان ١١:٦

رومیان ١١:٦-١٣

رومیان ١١:٦-١٨

رومیان ١٢:٦-١٣

رومیان ١٤:٦

رومیان ١٦:٦

رومیان ٢٣:٦

رومیان ١٨:٧

رومیان ١:٨

رومیان ٨:٨

رومیان ١٠:٨

رومیان ١٣:٨

رومیان ١٦:٨

رومیان ١٩:٨-٢١

رومیان ٢٣:٨

رومیان ٢٨:٨

رومیان ٢٨:٨-٣٠

رومیان ٢٩:٨

رومیان ٢٩:٨-٣٠

رومیان ٣٠:٨

رومیان ٣٣:٨-٣٤

رومیان ٧:٩-٨

رومیان ۹:۱۱-۱۳
رومیان ۹:۱۴-۲۴
رومیان ۹:۱۷
رومیان ۹:۱۷-۲۲
رومیان ۹:۱۹-۲۰
رومیان ۹:۱۹-۲۴
رومیان ۹:۲۲-۲۳
رومیان ۱۰:۱۳-۱۷
رومیان ۱۰:۱۴
رومیان ۱۱:۱-۲
رومیان ۱۱:۵-۶
رومیان ۱۱:۲۵-۲۶
رومیان ۱۲:۶-۸
رومیان ۱۳:۱
رومیان ۱۴:۱۷
رومیان ۱۵:۴
رومیان ۱۶:۷

اول قرنتیان

اول قرنتیان ۱:۷
اول قرنتیان ۱:۹
اول قرنتیان ۱:۱۶
اول قرنتیان ۱:۳۰
اول قرنتیان ۲:۱۰-۱۱
اول قرنتیان ۲:۱۰-۱۲
اول قرنتیان ۲:۱۱
اول قرنتیان ۲:۱۴

اول قرنتیان ۱۲:۳

اول قرنتیان ۱۲:۳-۱۵

اول قرنتیان ۱۵:۳

اول قرنتیان ۱۶:۳

اول قرنتیان ۵:۴

اول قرنتیان ۴:۵

اول قرنتیان ۵:۵

اول قرنتیان ۳:۶

اول قرنتیان ۱۱:۶

اول قرنتیان ۷:۷

اول قرنتیان ۱۰:۷-۱۵

اول قرنتیان ۲۵:۷

اول قرنتیان ۳۴:۷

اول قرنتیان ۳:۸

اول قرنتیان ۶:۸

اول قرنتیان ۱۶:۱۰

اول قرنتیان ۱۷:۱۰

اول قرنتیان ۲:۱۱-۱۶

اول قرنتیان ۳:۱۱

اول قرنتیان ۸:۱۱-۹

اول قرنتیان ۹:۱۱

اول قرنتیان ۱۰:۱۱

اول قرنتیان ۱۱:۱۱-۱۲

اول قرنتیان ۲۷:۱۱-۲۹

اول قرنتیان ۴:۱۲-۶

اول قرنتیان ۷:۱۲

اول قرنتیان ۸:۱۲-۱۰

اول قرنتیان ۹:۱۲
اول قرنتیان ۱۱:۱۲
اول قرنتیان ۱۲:۱۲
اول قرنتیان ۱۲:۱۲-۲۷
اول قرنتیان ۱۸:۱۲
اول قرنتیان ۲۸:۱۲
اول قرنتیان ۲۹:۱۲-۳۰
اول قرنتیان ۳۰:۱۲
اول قرنتیان ۳۱:۱۲
اول قرنتیان ۸:۱۳-۱۳
اول قرنتیان ۹:۱۳
اول قرنتیان ۱۰:۱۳
اول قرنتیان ۱۳:۱۳
اول قرنتیان ۱:۱۴
اول قرنتیان ۲:۱۴
اول قرنتیان ۵:۱۴
اول قرنتیان ۱۳:۱۴-۱۹
اول قرنتیان ۱۴:۱۴
اول قرنتیان ۱۵:۱۴
اول قرنتیان ۲۲:۱۴-۲۳
اول قرنتیان ۲۵:۱۴
اول قرنتیان ۲۷:۱۴-۲۸
اول قرنتیان ۲۹:۱۴-۳۸
اول قرنتیان ۳۰:۱۴
اول قرنتیان ۳۰:۱۴-۳۱
اول قرنتیان ۳۳:۱۴-۳۵
اول قرنتیان ۳۶:۱۴-۳۸

اول قرنتیان ۱۴:۳۷

اول قرنتیان ۱۴:۳۸

اول قرنتیان ۱۵:۳

اول قرنتیان ۱۵:۱۲-۵۸

اول قرنتیان ۱۵:۱۷-۱۹

اول قرنتیان ۱۵:۲۰

اول قرنتیان ۱۵:۲۲

اول قرنتیان ۱۵:۲۳-۲۵

اول قرنتیان ۱۵:۲۵

اول قرنتیان ۱۵:۴۲-۴۴

اول قرنتیان ۱۵:۴۵

اول قرنتیان ۱۵:۴۷

اول قرنتیان ۱۵:۴۹

اول قرنتیان ۱۵:۵۳

اول قرنتیان ۱۵:۵۸

دوم قرنتیان

دوم قرنتیان ۳:۱۸

دوم قرنتیان ۵:۸

دوم قرنتیان ۵:۹-۱۰

دوم قرنتیان ۵:۱۰

دوم قرنتیان ۷:۱

دوم قرنتیان ۷:۹-۱۰

دوم قرنتیان ۸:۹

دوم قرنتیان ۱۰:۴

دوم قرنتیان ۱۱:۲

دوم قرنتیان ۱۱:۳

دوم قرنتیان ۱۱:۱۵

دوم قرنتیان ۱۲:۴

دوم قرنتیان ۱۳:۱۴

غلاطیان

غلاطیان ۲:۱۶

غلاطیان ۳:۲۷

غلاطیان ۳:۲۷-۲۸

غلاطیان ۳:۲۸

غلاطیان ۴:۴-۵

غلاطیان ۴:۹

غلاطیان ۵:۱۶-۱۸

غلاطیان ۵:۲۲

غلاطیان ۵:۲۲-۲۳

افسسیان

افسسیان ۱:۳-۴

افسسیان ۱:۴

افسسیان ۱:۴-۶

افسسیان ۱:۵

افسسیان ۱:۵-۶

افسسیان ۱:۱۱

افسسیان ۱:۱۲

افسسیان ۱:۱۳-۱۴

افسسیان ۱:۱۹-۲۰

افسسیان ۲:۱

افسسیان ۲:۳

افسسیان ۲:۵-۶

افسسیان ۲:۶

افسسیان ۲:۸-۹

افسسیان ۲:۱۲-۱۶

افسسیان ۳:۶

افسسیان ۳:۱۰

افسسیان ۳:۱۴-۱۵

افسسیان ۴:۴-۶

افسسیان ۴:۱۱

افسسیان ۴:۱۵-۱۶

افسسیان ۴:۲۶

افسسیان ۴:۳۰

افسسیان ۵:۲۵

افسسیان ۵:۲۶-۲۷

افسسیان ۶:۱۲

فیلیپیان

فیلیپیان ۱:۲۳

فیلیپیان ۲:۴-۸

فیلیپیان ۲:۸-۹

فیلیپیان ۲:۱۲-۱۳

فیلیپیان ۲:۱۳

فیلیپیان ۳:۹

فیلیپیان ۳:۱۰

فیلیپیان ۳:۱۳-۱۴

فیلیپیان ۳:۱۹

فیلیپیان ۴:۱۹

کولسیان

کولسیان ۱:۵-۶

کولسیان ۱:۱۵

کولسیان ۱:۱۶

کولسیان ۱:۱۷

کولسیان ۱:۲۲-۲۳

کولسیان ۱:۲۳

کولسیان ۲:۹

کولسیان ۲:۱۱-۱۲

کولسیان ۲:۱۷

کولسیان ۳:۱-۴

کولسیان ۳:۱۰

کولسیان ۳:۱۸-۱۹

کولسیان ۳:۲۵

اول تسالونیکیان

اول تسالونیکیان ۱:۲-۴

اول تسالونیکیان ۱:۴-۵

اول تسالونیکیان ۱:۹

اول تسالونیکیان ۴:۱۳

اول تسالونیکیان ۴:۱۴-۱۷

اول تسالونیکیان ۴:۱۶-۱۷

اول تسالونیکیان ۵:۳

اول تسالونیکیان ۵:۱۹-۲۱

اول تسالونیکیان ۵:۲۳

دوم تسالونیکیان

دوم تسالونیکیان ۲:۱-۱۰

دوم تسالونیکیان ۲:۱۳

دوم تسالونیکیان ۲:۱۴

اول تیموتاوس

اول تیموتاوس ۱:۱۱

اول تیموتاوس ۲:۴

اول تیموتاوس ۲:۱۱-۱۵

اول تیموتاوس ۲:۱۳

اول تیموتاوس ۳:۲

اول تیموتاوس ۳:۵

اول تیموتاوس ۴:۴-۵

اول تیموتاوس ۴:۱۰

اول تیموتاوس ۴:۱۴

اول تیموتاوس ۵:۱-۲

اول تیموتاوس ۵:۱۸

اول تیموتاوس ٦:۱۵

اول تیموتاوس ٦:۱۷

دوم تیموتاوس

دوم تیموتاوس ۱:٦

دوم تیموتاوس ۲:۱۰

دوم تیموتاوس ۲:۱۹

دوم تیموتاوس ۳:۱-۵

دوم تیموتاوس ۳:۱۲-۱۳

دوم تیموتاوس ۳:۱۵

دوم تیموتاوس ۳:۱٦

دوم تیموتاوس ۴:۳-۴

تیتوس

تیتوس ۱:۲

تیتوس ۱:۶

تیتوس ۱:۱۲

تیتوس ۱:۱۵

تیتوس ۳:۵

عبرانیان

عبرانیان ۱:۳

عبرانیان ۱:۸

عبرانیان ۱:۱۰

عبرانیان ۱:۱۱-۱۲

عبرانیان ۲:۱۲

عبرانیان ۲:۱۵

عبرانیان ۲:۱۷

عبرانیان ۲:۱۸

عبرانیان ۳:۱۴

عبرانیان ۴:۱۵-۱۶

عبرانیان ۵:۸

عبرانیان ۵:۸-۹

عبرانیان ۵:۱۴

عبرانیان ۶:۴-۶

عبرانیان ۶:۴-۸

عبرانیان ۶:۱۸

عبرانیان ۹:۲۵-۲۸

عبرانیان ۱۰:۱۹

عبرانیان ۱۰:۲۶-۲۷

عبرانیان ۱۰:۲۶-۳۱

عبرانیان ۱۱:۳

عبرانیان ۱۱:۱۳

عبرانیان ۱۱:۱۷

عبرانیان ۱۲:۱

عبرانیان ۱۲:۱-۲

عبرانیان ۱۲:۶

عبرانیان ۱۲:۹-۱۰

عبرانیان ۱۲:۱۶

عبرانیان ۱۲:۲۳

عبرانیان ۱۳:۲

عبرانیان ۱۳:۸

یعقوب

یعقوب ۱:۱۳

یعقوب ۱:۱۳-۱۴

یعقوب ۱:۱۷-۱۸

یعقوب ۲:۱۸

یعقوب ۲:۱۹

یعقوب ۲:۲۴

یعقوب ۲:۲۶

یعقوب ۳:۱

یعقوب ۴:۲

یعقوب ۴:۷

یعقوب ۴:۱۵

یعقوب ۵:۱۵

اول پترس

اول پترس ۲:۱

اول پترس ۳:۱

اول پترس ۵:۱

اول پترس ۸:۱

اول پترس ۱۹:۱

اول پترس ۲۱:۲

اول پترس ۲۴:۲

اول پترس ۷:۳

اول پترس ۱۲:۳

اول پترس ۲۰-۱۸:۳

اول پترس ۱۹:۳

اول پترس ۲۱:۳

اول پترس ٦:۴

اول پترس ۱۰:۴

اول پترس ۱۱:۴

دوم پترس

دوم پترس ۱۰-۵:۱

دوم پترس ۲۱-۱۹:۱

دوم پترس ۴:۲

دوم پترس ۱۰-۹:۲

دوم پترس ۲:۳

دوم پترس ۷:۳

دوم پترس ۸:۳

دوم پترس ۹:۳

دوم پترس ۱۰-۹:۳

دوم پترس ۳:۱۰

دوم پترس ۳:۱۳

دوم پترس ۳:۱۵-۱۶

اول یوحنا

اول یوحنا ۱:۵

اول یوحنا ۱:۸

اول یوحنا ۱:۹

اول یوحنا ۲:۲

اول یوحنا ۲:۴-۶

اول یوحنا ۲:۱۳

اول یوحنا ۲:۱۸

اول یوحنا ۳:۲

اول یوحنا ۳:۴

اول یوحنا ۳:۶

اول یوحنا ۳:۸

اول یوحنا ۳:۹

اول یوحنا ۳:۱۰

اول یوحنا ۳:۲۱-۲۲

اول یوحنا ۴:۲-۳

اول یوحنا ۴:۴

اول یوحنا ۴:۶

اول یوحنا ۴:۸

اول یوحنا ۴:۹

اول یوحنا ۴:۱۰

اول یوحنا ۵:۱

اول یوحنا ۵:۱۴-۱۵

اول یوحنا ۱۸:۵

اول یوحنا ۱۹:۵

اول یوحنا ۲۰:۵

یهودا

یهودا ۴

یهودا ٦

یهودا ۲۰-۲۱

یهودا ۲۵

مکاشفه

مکاشفه ۸:۱

مکاشفه ۱:۲

مکاشفه ۷:۲

مکاشفه ۸:۲

مکاشفه ۹:۲

مکاشفه ۱۲:۲

مکاشفه ۲٦:۲-۲۷

مکاشفه ۹:۳

مکاشفه ۱۰:۳

مکاشفه ۱۹:۳

مکاشفه ٦:۴-۸

مکاشفه ۹:٦

مکاشفه ۹:۱۴-۱۱

مکاشفه ۱:۱۹-۴

مکاشفه ۹:۱۹

مکاشفه ۱:۲۰-۱۰

مکاشفه ۴:۲۰

مکاشفه ۱۰:۲۰

مکاشفه ۱۱:۲۰-۱۵

مکاشفه ۱۲:۲۰

مکاشفه ۱۲:۲۰-۱۳

مکاشفه ۱:۲۱

مکاشفه ۱:۲۲-۲

مکاشفه ۴:۲۲

مکاشفه ۱۱:۲۲

مکاشفه ۱۳:۲۲

مکاشفه ۱۷:۲۲

